۴۷

۲



۴۷

۲

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب زبدة التصانیف
مؤلف
موضوع تألیف
تقدیمی آقای حاج میرزا محمود خان ملایر (احتشام السلطنه)
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
شمارهٔ دفتر ۱۲۹۴
۴۶
بازدید شد
۳۷ - ۶۲

ذکر احادیث مذکوره ماثوره و بیان هر یک بعد از رشته کلام بطول می انجامید و ازین جهت اکتفا بترجمه آن نمود
تا فارسی زبانان را از و حظی وافر باشد امید که در نظر کیمیا اثر علمای کرام و فقهای ذوی الاحترام و فضلای
عظام و اکابر عالی مقام موالی نیکو سرانجام حفظهم الله عن الآفات والعاهات والبلیات رسیده بعز قبول یابد
و حق سبحانه و تعالی اخوان دین را از منافع دنیویه این مجموعه و ثواب اخرویه آن متمتع و بهره مند گرداناد و الله
سمیع و مجیب بالاجابة جدید تحریرش در زمان دولت قاهره و ایام نصرت باهره پادشاه جم جاه
سکندر سپاه ظل اله دارای فریدون فر شهنشاه عدل گستر رواج دهنده مذهب حق اثنا عشر علیهم صلوات
الملک الاکبر غلام با خلاص امیر المومنین حیدر کیوان رفعت برجیس طلعت بهرام صولت خورشید منزلت
ناهید عشرت عطارد فطنت قمر طلعت وارث ملک سلیمان السلطان ابن السلطان ابن الخاقان ابن
الخاقان ابن الخاقان اسد الله الغالب ابو المظفر شاه عباس الحسینی الموسوی الصفوی بهادر خان امید
که حضرت عزت همیشه لوای صف آرای آن دارای ربع مسکون را بآیت ظفر سرایت انا فتحنا لک
فتحا مبینا موشح و مطرز گرداناد و فرق فرقدان سای آسمان فرسای همایونش را بافسر نصرت و تاج عزت
و ینصرک الله نصرا عزیزا مکرم و معزز داراد و پیوسته پادشاه ثریا مکانش و سایه دولت ظفر اشتمالش
پیرایه عزت دین و سرمایه فخر فقرا آل محمد باد بالنبی وآله الامجاد توقع از کرم عمیم و الطاف عظیم ارباب فهم
و دراکت و ذهن و فراست آنکه اگر بر سهوی و خطائی وقوف یابند بذیل عفو پوشیده بقلم اصلاح در آورند
زیرا که این خوشه چین خرمن سخنوران و جاروب کش آستان طالبان از اختلال احوال و تفرق بال
و افسرده که خواطر و پریشانی باطن و ظاهر نظم شکسته دلتر از ان ساغر بلورینم که در میانه خارا کنی ز جنگ رها
و با این پریشانی دل بکرانه فکر جمعیت الفاظ افتاده با دلی از خاطر خویشتن شکسته تر و تخمیری از کار رخوه
فرو بسته تر کلمه چند فراهم آورده و این مجموعه مسمی است به زبدة التصانیف زیرا که از هر جا و سخنان
هر فن فقره چند در سلک تحریر کشیده بیت تمتع ز هر گوشه یافتم ز هر خرمنی خوشه یافتم
و در بعضی محل که بیان عربی مستحسن می نمود ایراد آن نمود و این مسوده ترتیب داده شد بر مقدمه و دوازده
باب و در هر بابی دوازده فصل و خاتمه مقدمه در بیان شناختن خدای تعالی باب اول در ارکان ایمان و در او
دوازده فصل است فصل اول در بیان اثبات واجب الوجود فصل دویم در صفات ثبوتیه او فصل سیم در صفات
سلبیه او فصل چهارم در عدل او فصل پنجم در نبوت فصل ششم در امامت فصل هفتم در معاد فصل هشتم در اقرار



بجا آوردن به النبی صلی الله علیه وآله فصل نهم در وجوب توبه فصل دهم در امر بمعروف و نهی از منکر فصل یازدهم در
شناختن نفس خود فصل دوازدهم در نکته چند متعلقه باین باب باب دویم در مقدمات نماز و در دوازده فصل است
فصل اول در فضیلت نماز فصل دویم در عقاب تارک نماز فصل سیم در بیان خلوت و آداب او فصل چهارم در بیان
وضو فصل پنجم در بیان اغسال واجب و مندوب فصل ششم در بیان تیمم فصل هفتم در نجاسات و ازاله آنها
و مطهرات فصل هشتم در ستر عورت فصل نهم در مکان نماز فصل دهم در وقت و قبله و شناختن آنها فصل یازدهم
در اذان و اقامت و فضیلت آنها فصل دوازدهم در نکته چند متعلقه باین باب باب سیم در بیان نماز یومیه و غیر آن و
در دوازده فصل است فصل اول در نیت فصل دویم در تکبیر احرام فصل سیم در قرائت فصل چهارم در قیام فصل پنجم
در رکوع فصل ششم در سجود فصل هفتم در تشهد فصل هشتم در سلام فصل نهم در نمازهای واجبه غیر یومیه فصل دهم
در نمازهای مندوبه و غیر یومیه فصل یازدهم در بعضی نمازها که اهم است فصل دوازدهم در نکته چند متعلقه باین باب
باب چهارم در روزه و در دوازده فصل است فصل اول در فضیلت روزه رمضان فصل دویم در آداب و مبطلات
آن فصل سیم در اقسام و احکام آن فصل چهارم در لواحق و مکروهات آن فصل پنجم در شروط قضا و کفاره و غیر
فصل ششم در عبادات مخصوصه شهر رمضان فصل هفتم در فضیلت روزه ماه رجب فصل هشتم در عبادات
مخصوصه ماه رجب فصل نهم در روزه ماه شعبان فصل دهم در عبادات متعلقه بآن فصل یازدهم در روزهای
مخصوصه بوقت فصل دوازدهم در نکته چند متعلقه باین باب باب پنجم در بیان زکوة دادن و در دوازده
فصل است فصل اول در فضیلت آن فصل دویم در عقاب تارک آن فصل سیم در اقسام آن و آنچه واجب
در آن است فصل چهارم در زکوة شتر فصل پنجم در زکوة گاو فصل ششم در زکوة گوسفند فصل هفتم در زکوة
طلا و نقره فصل هشتم در زکوة غلات اربعه فصل نهم در آنچه در و زکوة سنت است فصل دهم در مستحقین زکوة
فصل یازدهم در زکوة فطر و آداب آن فصل دوازدهم در نکته چند متعلقه باین باب باب ششم در بیان حج و در
آن دوازده فصل است فصل اول در فضیلت آن فصل دویم در عقاب تارک آن فصل سیم در انواع و اقسام آن
فصل چهارم در شرایط آن فصل پنجم در احرام عمره و آداب آن فصل ششم در طواف و آداب آن فصل هفتم
در سعی و آداب آن فصل هشتم در احرام حج و آداب آن فصل نهم در افعال روز عرفه فصل دهم در افعال روز
عید فصل یازدهم در افعال ایام تشریق فصل دوازدهم در نکته چند متعلقه باین باب باب هفتم در فضیلت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله و ائمه معصومین علیهم السلم و در آن دوازده فصل است فصل اول در فضیلت حضرت پیغمبر

و آله و سلم و بعضی از معجزات آن سرور فصل دویم در فضیلت علی ابن ابی طالب علیه السلام و برخی از معجزات
آن صفدر فصل سیم در فضیلت خیر النسا فاطمة الزهرا و شطری از احوال آن فصل چهارم در فضیلت امام حسن
و امام حسین علیهما السلام و بعضی از معجزات ایشان فصل پنجم در فضیلت امام زین العابدین و برخی از معجزات
او فصل ششم در فضیلت امام محمد باقر علیه السلام و فقرهٔ چند از معجزات او فصل هفتم در فضیلت امام جعفر صادق
علیه السلام و کلمهٔ چند از معجزات او فصل هشتم در فضیلت امام موسی کاظم و نقلی چند از معجزات او فصل نهم
در فضیلت امام علی ابن موسی الرضا علیه السلام و بعضی از معجزات او فصل دهم در فضیلت امام محمد
تقی و امام علی نقی و برخی از حالات ایشان فصل یازدهم در فضیلت امام حسن عسکری و امام محمد
مهدی و فقرهٔ چند از حالات ایشان فصل دوازدهم در نکتهٔ چند متفرقه و منسوب باین باب باب هشتم در
قصص انبیا و در آن دوازده فصل است فصل اول در قصهٔ آدم علیه السلام فصل دویم در قصهٔ نوح علیه السلام
فصل سیم در قصهٔ ابراهیم علیه السلام فصل چهارم در قصهٔ یعقوب و یوسف علیه السلام فصل پنجم در قصهٔ ایوب
علیه السلام فصل ششم در قصهٔ خضر و الیاس علیهما السلام فصل هفتم در قصهٔ موسی و هارون علیهما السلام فصل هشتم
در قصهٔ داود علیه السلام فصل نهم در قصهٔ سلیمان علیه السلام فصل دهم در قصهٔ زکریا و یحیی علیهما السلام فصل یازدهم
در قصهٔ عیسی علیه السلام فصل دوازدهم در قصهٔ بعضی از پیغمبران باب نهم آنچه مؤمنان را باید که شعار و دثار خود سازند
و در آن دوازده فصل است فصل اول در عبادت و تضرع و ترس کاری فصل دویم در عفت و پرهیزکاری فصل سیم
در توکل و اخلاص و نیت صادقه فصل چهارم در رضا فصل پنجم در صبر فصل ششم در شکر فصل هفتم در قناعت و ریاضت
نفس و فقر و فاقه فصل هشتم در حیا فصل نهم در امانت و وفا بعهد فصل دهم در فضیلت اخوت و حقوق و دوستی
با برادران مؤمن و قضای حاجت ایشان فصل یازدهم در فضیلت لقمهٔ حلال فصل دوازدهم در نکتهٔ چند متعلقه باین باب
باب دهم در آنچه اجتناب از آن مؤمنان را لازم است و در دوازده فصل است فصل اول در اجتناب از گناهان
صغیره و کبیره فصل دویم در اجتناب از جهالت فصل سیم در اجتناب از حقد و حسد فصل چهارم در سخاوت
و احسان و اجتناب از بخل فصل پنجم در اجتناب از عجب و تکبر و ریا فصل ششم در اجتناب از مکر و حیل فصل
هفتم در اجتناب کردن از همنشین ناجنس و با نیکان مصاحب کردن فصل هشتم در اجتناب کردن از
طمع و سؤال فصل نهم در اجتناب کردن از بدخلقی و حسن خلق را شعار و دثار خود ساختن فصل دهم در اجتناب
از آزار خلق خدای و ظلم کردن بر ایشان و ایذاء و اهانت رسانیدن بمؤمنان و درویشان فصل یازدهم در اجتناب

از بسیار

از بسیار گوئی و سخنان بیفایده و بیمعنی فصل دوازدهم در نکتهٔ چند متعلقه باین باب باب یازدهم
در بیان علم و علما و قاریان سیپارا و ذاکران مولی و متعلمین و غیر هم و در دوازده فصل است فصل اول در فضیلت علم
و قرآن و ذکر فصل دویم در فضیلت علم و علمای با عمل و قاریان سیپارا و ذاکران مولی فصل سیم در فضیلت متعلمین
فصل چهارم در عقوبت علمای بی عمل و قاضیان بی علم و عمل و قاریان و ذاکران با ریا فصل پنجم در آداب علما
با متعلمین و بالعکس فصل ششم در آداب فرزندان با پدر و مادر و حقوق ایشان بالعکس فصل هفتم در رعایت
ضیف فصل هشتم در آداب زنان با شوهری و خدمت بدیگر فصل نهم در رعایت کردن همسایگان فصل دهم
در آداب هر یک از معانی عبا و اتقیا فصل یازدهم در رعایت سائل و خیرات فصل دوازدهم در نکتهٔ چند متعلقه باین
باب باب دوازدهم در صفت خلقت عالم و در آن دوازده فصل است فصل اول در صفت آفرینش عالم
فصل دویم در صفت لوح و قلم و عرش و کرسی فصل سیم در صفت آسمان و زمین فصل چهارم در صفت دنیا
فصل پنجم در صفت ملائکهٔ مقربین و ابلیس لعین فصل ششم در صفت صور و نفخهٔ آن فصل هفتم در صفت روز
قیامت فصل هشتم در صفت ترازوی اعمال و پران شدن نامها فصل نهم در صفت پل صراط و گذشتن از آن
فصل دهم در صفت بهشت فصل یازدهم در صفت دوزخ فصل دوازدهم در نکتهٔ چند متعلقه باین باب
خاتمه در بعضی احادیث و حکایات و اخبار متفرقه و در آن دوازده بحث است بحث اول در بعضی احادیث
قدسی بحث دویم در بعضی احادیث نبوی بحث سیم در بعضی کلام ائمه علیهم السلام بحث چهارم در آداب ملوک
بحث پنجم در بعضی حکایات ملوک بحث ششم در صفات بعضی از مشایخ کبار بحث هفتم در بعضی حکایات
عجیبه بحث هشتم در نصایح بحث نهم در فضیلت کسب و زراعت و تجارت بحث دهم در حکایات و اخبار متفرقه
بحث یازدهم در فضیلت آداب زیارت بحث دوازدهم در تعقیب نماز و بعضی ادعیه ماثوره و اعمال ایام هفته
متفرقه مقدمه در بیان شناختن خدای تعالی بدانکه واجب است بر هر مکلف شناختن خدای تعالی و صفات
ثبوتیه و سلبیهٔ او بدلیل نه بتقلید و هر که نداند چیزی را از آنها بیرون است از سلسلهٔ مؤمنان و در قیامت مستحق عقاب
دایمی میشود با کافران و بدانکه واجب بر چند قسم است و درین بحث آن چیزیست که جهل آن سبب عذاب و عقاب
باشد و معرفت آن موجب حصول ثواب و نزدیک شدن برضای رب الارباب و مراد از مکلف هر بالغ
و عاقل است خواه آزاد و خواه بنده خواه مرد و خواه زن صبی و صبیه که بحد بلوغ نرسیده باشند مکلف نیستند و
بلوغ مرد بروئیدن موی زهار است یا باحتلام یا به پانزده سالگی و بلوغ زن بروئیدن موست بر عانه یا باحتلام

یا به نفس کلی و مراد بصفات ثبوتیه صفاتیست که اگر فرضا خالی باشد ذات واجب الوجود از یکی از آن ها
موجب نقص ذات او باشد و مراد بصفات سلبیه صفاتیست که اگر تقدیر کنند صفات ذات واجب الوجود
بصفتی از آن ها آن موجب نقص ذات وی گردد و دلیل در لغة راه نماست و در اصطلاح
آن چیزی است که لازم آید از علم با و علم بچیزی دیگر مثل دود که دلالت بر سوختن آتش می کند
و تقلید در لغة قلاده در گردن افگندنست و در اصطلاح قبول قول غیر است بی دلیل بدانکه غرض از
ایجاد انسان و سبب آفرینش انس و جان آنست که معبود حقیقی که آفریننده ایشان است بشناسند و بعد از
آن عبادت او را بفرموده او چنانکه در قران مجید باین خبر داده که قوله تعالی وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِ
نْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ای لیعرفون یعنی نیافریدم جن و انس را مگر که عبادت کنند مرا یعنی بشناسند
پس ازین معلوم شد که عبادت بی شناخت معبود صحیح نیست واگرچه شناختن حق تعالی بر بندگان
چنانکه بر ذات او عارف شوند امری است محال لیکن اگر بدیده اعتبار بنگرند و عقل دور بین
ره بر خود ب زندش باید که بر بعضی از صفات او پی برند لهذا فقرهٔ چند در صفات گفته می شود
رباعی کنه خردم در خور اثبات تو نیست ۰ اندیشه جان بجز مناجات تو نیست ۰ من ذات
ترا بواجبی کی دانم ۰ داننده ذات تو بجز ذات تو نیست ۰ بدانکه علما گفته اند که ممکن نیست ایجاد
خلقی لطیف تر و زیباتر از انسان کما قال الله تعالی فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ پس
جوهری بدین گران مایه که از حضرت کردگار رسیده بود حق تعالی در انسان بقدرت کامله خود
پنج حواس ظاهری که آن باصره و سامعه و شامه و ذایقه و لامسه است ترکیب داده و پنج حس باطنی که
آن حس مشترک است و خیال و وهم و حافظه و متصرفه مرتب نموده و در تحقیق بر ما کشاده و راه تا یقین بر ما
نموده و جمله علم بالقوه و دلایل ضروریات و بدیهیات در وجود ما راه داده تا در روز رستخیز همه را از ما
سؤال کنند که وَإِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا مناجات
ای خرد را تو کارساز نده ۰ جان و تن را تو دل نوازنده ۰ در صفات تو محو شد عقلم ۰ گم شد اندر ره تو موهومم ۰
روشنائی ببخش از آن نورم ۰ از در خویشتن مکن دورم ۰ رشحه نور در دماغم ریز ۰ زیت آن شیشه
در چراغم ریز ۰ بی چراغ تو من بچاه افتم ۰ دست من گیر تا براه افتم ۰ من به پنهم چو در نظر باشی ۰ راه
بیم چه ره بر باشی ۰ دیر شد تا زدگان گریخته ام ۰ آبروی که بود ریخته ام ۰ خجلم من ز بینوائی خویش ۰ شرمسار از



بی خویش ۰ گر ببخشی تو جای آن دارم ۰ ور بسوزی سزای آن دارم ۰ گرچه دانم که نیک و بد کردم ۰ چو توان
کرد چون که خود کردم ۰ قلم ستر بر گناهم کش ۰ ره کم کرده ام براهم کش ۰ باب اول در ارکان ایمان حمد و
سپاس بیقیاس مر واجب الوجود را که دلیلست بر وجوب وجود او افتقار و احتیاج ماسوی ممکنات
و ذات اقدس او منزه است از کل اشیا و آفریدگاری که صفات مقدس و در اوهام و افهام
انس و جان نگنجد که وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ و سلطانی که قهرمان قدرت و جلال عزت
او بمعنی وزیر محتاج نیست که وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ و مقدر و مصوری که در مشیمه ارحام نقش جنین جنین
بندد که وَهُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ و نصیری که نام مهر فقر اوست و پادشاهی
و گدائی بارادت اوست که قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ رباعی یگانه که همیشش
یکی بیند ۰ اگر شود همه تن دیده خود احول ۰ زبان زگفته درک صفات او عاجز ۰ جهان زنسخه شرح جمال او
مجمل ۰ و درود نامحدود بر صدر کونین و بدر خافقین خواجه قاب قوسین مقصود عالمین ملقب بخطاب
طه و یس طوطی باغ اصطفی عندلیب بوستان وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى بادیه پیمای بیابان ثُمَّ دَنَى
فَتَدَلَّى ستاره آسمان وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى مهروی وَالضُّحَى سیاه موی وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى مسند
نشین صفه صفا شمع جمع انبیا مقصد آفرینش آدم و حوا مخدوم مکرم معلی مزکی مجتبی ابو القاسم محمد المصطفی
صلی الله علیه و آله و سلم شعر شفیع خیل خلایق بعرصه عرصات ۰ امین مخزن اسرار پادشاه ازل ۰ براق راحت چون
شهی که گاه رحیل ۰ گرفته غاشیه اش جبرئیل زیر بغل ۰ و ستایش نامحدود بر وزیر و ابن عم او طاوس باغ هل
اتی شهباز چمن اجتنب همای بلند پرواز لا فتی مسکین نواز وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا
وَأَسِيرًا اسیر کشنده یوفون بالنذر و یخافون یوما کان شره مستطیرا ساقی و شربت دهنده
وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا شکری که حق تعالی ازو راضی بود که لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا
نظم شاهی که بهر زیور دین گوهری چو او ۰ ظاهر نگشت از صدف لطف کردگار ۰ جنگ آوری که گر بمثل کینه ور شود
مور رخش در آورد از شیر نر دمار ۰ دین پروری که در ره توفیق ساخت پاک ۰ با استین سعی ز رخسار دین غبار
و بر یازده فرزند او که موصوفند به إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ
تَطْهِيرًا اما بعد بدانکه این بابیست در ارکان ایمان و ارکان ایمان پنج است توحید و عدل و نبوت
و امامت و معاد و درین باب دوازده فصل است فصل اول در اثبات واجب الوجود تعالی شانه بدانکه چون

مطلب اعلی و مقصد اقصی اثبات صانع کل شی است و رازق کل می ابتدا شد با وجود مقدم داشت بیان
او بر دیگر مباحث و بیان این مطلب اعلی مرتبه که دانستن او مفتاح جنان است و سبب نجات از نیران است
که هر چه تعقل کرده می شود در اثبات واجب تعالی یعنی هر چه بعقل در می آید یا آنست که واجب الوجود لذاته است
یا ممکن الوجود و مراد از واجب الوجود لذاته آنست که وجود او ضروری باشد یعنی هستی او البته باشد و نبودن
او محال یعنی ذات او اقتضای هستی خود کند یعنی وجود او از غیر نباشد و ممکن الوجود آنست که ذات وی
نه اقتضای وجود کند و نه اقتضای عدم وجود و عدم او مساوی باشد و از دیگری باشد و ممتنع الوجود آنکه عدم
او ضروری باشد و وجود او محال پس ممکن الوجود ماسوای واجب الوجود است از موجودات و قید لذاته بواجب
الوجود احتراز است از واجب الوجود لغیره و هیچ شک نیست که این عالم را پیدا کننده هست زیرا که ثابت
می شود بدلیل عقل که دوختن قبا مثلا دالست بر استاد خیاط که صانع اوست و ساختن خانه دالست
بر وجود بنا و غیرهما پس نظر کردن در آسمان و زمین و ما بین آنکس را که ذی عقلست دلالت می کند که
اینها را صانع و پیدا کننده هست و آن واجب الوجود است تعالی شانه و بدلیل نقلی نیز ثابت می شود چنانکه
در قرآن مجید آمده که قوله تعالی سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ
الْحَقُّ یعنی زود باشد که بنماییم ایشان را که بنده کانند آیات و آثار خود را که خلق کردیم در آفاق و در نفسهای
ایشان تا آنکه روشن و ظاهر شود مر ایشان را که صانع و خالق ایشان خدای بر حق است چنانکه ابراهیم علی نبینا علیه السلام
نظر کرد در مصنوعات الهی مثل ماه و آفتاب و از آنجا معبود خود را شناخت و دلیل دیگر قول امیر المؤمنین
علی است علیه السلام چنانکه فرموده من عرف نفسه فقد عرف ربه یعنی هر که شناخت نفس خود را پس
بتحقیق که شناخت پروردگار خود را و درین باب دلیل بسیار است حذفناها من الاطالة اختصار کرده شد
بیت سخن آنجا که از خدا دانیست ‌‌‌‌‌‌:: لاف و دانش دلیل نادانیست :: آنکه خود را شناخت نتواند :: آفریننده را
کی داند :: آنکه در کار خویش کم باشد :: دم غیب از وی استلم باشد :: مور کافتد میان دریا بر :: کی رسد از شناوری
بکنار :: هر چه اندر جهان ندانند کس :: همه دانند کان تو دانی بس :: مناجات اوحدی ای منزه کمالت از کم و کاست ::
هر چه و راز هدایت تو نه راست :: راز پنهان آفرینش تو :: نتوان دید جز به بینش تو :: خالق هر چه بود و هست
توی :: آنکه بگشود و آنکه بست توی :: نبستی دری که نگشودی :: هستی امروز باشی و بودی :: از عدم در وجود
می آری :: چشم خود در سجود می آری :: کس خبردار کنه ذات تو نیست :: فکر کس واقف صفات تو نیست ::



ای تو چون چگونه دانمت :: چیستی و چه اسم خوانمت :: عقل ذات تو را چه نام نهد :: فکرت آنجا چگونه گام
نهد :: چونکه ذات تو بیکران باشد :: کس چه گوید ترا که آن باشد :: ذات و اسم تو هر دو ناپیداست :: عقل در
جستن تو هم شیداست :: دست حاجت کشیده سر در پیش :: آمدم در برت من درویش :: کرم رحمت تو
گیرد دست :: ورنه اسباب ناامیدی است :: فصل دویم در صفات ثبوتیه او حق سبحانه و تعالی یعنی صفاتی
که صحیح است نسبت دادن آن بخدای تعالی و آنها هشت اند اول آنکه خدای تعالی قادر مختار است و قادر آنکس است
که اگر خواهد فعلی را بکند و اگر نخواهد ترک آن کند یعنی ممکن باشد او را فعل و ترک فعل و نسبت بیک چیز از برای آنکه عالم
محدث است بمعنی آنکه عدم مقدم است بر وجود او یعنی بدید آورده شده است زیرا که هر جسمی که هست خالی نیست
از حوادث که آن حرکت و سکون است و این هر دو حادثند زیرا که اینها تابع جسمند از برای آنکه تا جسمی نباشد
حرکت و سکون صورت نه بندد و هر جسمی حادث است البته پس پیدا کننده جسم قادر و مختار است تا هر گاه
که خواهد ایجاد آن کند و هر گاه نخواهد نکند از جهت آنکه اگر او قادر موجب باشد ناچار جدا نخواهد شد اثر او از ذات او
از جهت که موجب آنست که واجب باشد صادر شدن فعل از او بی اختیار از او در وجود آید و از او جدا نشود چو
گرمی از آتش و تری از آب که سوزانیدن و تر کردن لازمه ایشان است و از ذات ایشان جدا نمی شود پس لازم آید
عالم ازلی و قدیم باشد همچو او سبحانه یا او سبحانه حادث باشد همچو فعل او و این هر دو باطل است بالضروره پس معلوم
شد که او سبحانه قادر مختار است و قدرت او متعلق است بهمه مقدورات زیرا که نسبت ذات او بجمیع ممکنات علی
السویه است پس قدرت او عام و شامل همه مقدورات باشد نظم کمال قدرت او غنچه را دهد پیکان :: شمول رحمت
فضلش بگل سپر بخشد :: فزون هزار قبا بر تن لعل پوشد :: نمش هزار زیاده به نیشکر بخشد :: دهد بلاله خندان لبی ز درد
و لعل :: لبی به نرگس مخمور سیم و زر بخشد :: دویم از صفات ثبوتیه آنست که او سبحانه عالمست زیرا که افعال محکم متقنه
یعنی افعالی که آثار فواید بسیار دارد و هم بر وجه کمال اکتفا آن که می باید از او صادر شده و هر که افعال او بدین وجه باشد عالمست
البته و علم او سبحانه نسبت بجمیع معلومات علی السویه است زیرا که همه معلومات نسبت بذات وی مساوی اند و آن
که گفتیم افعال محکم و متقنه از او صادر شده کسی را ظاهر است که تامل کند در مخلوقات او مثل فصول اربعه که هر کدام
فایده ها است ظاهر و هویدا و خلقت انسان از دست و پا و چشم و گوش و غیر اینها بیت کاه سازد برگ گل را مرکب
از باد صبا :: گه نهد بر پای باد از آب صافی سلسله :: لاله را فرمان دهد تا بر سر مینای سبز :: بر فروزد از عقیق

ولعل مشکلین شعله نما رو خس را کل کند از فضل حی ان در کنار شاخ بی را از کرم شکر دهد در حوصله سیم از صفات ثبوتیه
آنست که او حق سبحانه و تعالی حی است از آنجهت که او قادر و عالم است و قدرت و علم بی حیات صورت نه بندد پس او البته
حی باشد چهارم از صفات ثبوتیه آنست که او مرید و کاره است یعنی خواهنده است بعضی افعال را و نمیخواهد بعضی را یعنی خواهنده
طاعت و نخواهنده معصیت است زیرا که امر و نهی از و صادر شده است که امر کرده است بطاعت و نهی کرده است از
معصیت چنانکه در کلام مجید میفرماید که واقیموا الصلوة واتوا الزکوة یعنی بپای دارید نماز را و بدهید زکوة را
ولا تقربوا الزنی ولا تاکلوا الربوا یعنی نزدیک مشوید بزنا و مخورید ربا را پس از امر و نهی او لازم می آید اراده
و کراهت پس خدای تعالی مرید و کاره باشد نظم با مراد اوست که دست نسیم موج انگیزد بهر کنار کبود زلال یار پرواز
زهی سیاست قهر شر چنانکه هر جانب جهد نسیم صبا زین کند که شد غماز پنجم از صفات ثبوتیه آنست که حق سبحانه و تعالی
مدرک است یعنی دریابنده است زیرا که او سبحانه حی است و ذی حیوة دریابنده است البته و به تحقیق در قرآن وارد شده
دلیل بر ثبوت ادراک او سبحانه چنانکه فرموده لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار وهو السمیع
البصیر یعنی در نمی یابد او را چشمها و او در می یابد چشمها را و او شنوا و بیناست نظم زهی زمصقل ذکر زلال مرحمتت
گرفته چهره مرات مهر و مه صیقل بدست توکل عصای تقویتم که گشته در ره حمد تو پای فکرت شل ششم از
صفات ثبوتیه آنست که خدای تعالی قدیم ازلی است یعنی اول او را ابتدا نیست و باقی ابدیست یعنی آخر او را انتها نیست زیرا
که او واجب الوجود است و تفصیل آن مذکور شد پس محال باشد اطلاق بودن سابق و لاحق بر و رباعی پاکیزه صفات
تو ز اخلاق ذمایم وارسته کمال تو ز نقصان علایق با ذات قدیم تو ازل چیست ابد هم نزد تو تفاوت نکند سابق
و لاحق هفتم از صفات ثبوتیه آنست که او سبحانه متکلم است از جهة آنکه اجماع بر آن واقع شده و مراد بکلام حروف
مسموعه است که منتظم میشود از آنها کلام و معنی اینکه او سبحانه متکلم است که او ایجاد کرده کلام را در جسمی
از اجسام جامده چنانکه کلام را در درخت خلق کرد با موسی علیه السلام خطاب نمود که انی انا الله
و دلیل بر این آنست که خلق کلام امریست ممکن و الله تعالی قادر است بر جمیع ممکنات نظم در معتقد
نکته شناسان مهندس برون شده از دایره شرح و بیان نطق بوجود تو بود جوهر اثبات
زبان که بیان کرد ز الفاظ معانی هشتم از صفات ثبوتیه آن است که او سبحانه صادق است
در خبر خود زیرا که کذب قبیح است شرعا و عقلا و خدای تعالی منزه است از قبیح از آن جهت که قباحت

موجب نقص است



موجب نقص است البته و نقص خدای تعالی محال است پس ثابت شد که حق تعالی صادق است مناجات خداوندا ای برون بروی
درون آرای وی خرد بخش خرد بخشای در دهان هر زبان که گردانست از ثنای تو اندر و جانست کفو وی
در رحمت بپایان وحده لا شریک له گویان اختیار آفرین نیک و بدی باعث جسم و مبداء خردی عقل
و جان هر دو جان واله صفتت لیک عاجز ز کنه معرفتت عقل مانند ماست سرگردان در ره کنه معرفت برای
برتر از وهم عقل و حس و قیاس نیست جز خاطری خدا شناس عقل رهبر و لیک تا در او فضل او مرترا برد بر او
پاک آنها که عاقلان گفتند یا کتر ز آنکه عالمان گفتند فصل سیم در صفات سلبیه او سبحانه یعنی صفتی چند که
صحیح نیست نسبت دادن او بذات باری تعالی و آنها هشتند اول آنکه حق تعالی مرکب نیست یعنی ترکیب نیافته
از چیزی زیرا که اگر مرکب بودی از اجزا پس محتاج بآن اجزا بودی در وجود خود و هر چه محتاج باشد ممکن الوجود باشد
و ثابت شد که حق تعالی واجب الوجود است نه ممکن الوجود نظم بکداخت لوح راتن و ناچز شد قلم و انداشته را
گذشت سخن از محال خویش از عز و جاه قدر جلالش عقول را حاصل بجز و دهشت انسان نگشت پیش دوم
از صفات سلبیه آنست که حق تعالی جسم و جوهر و عرض نیست که اگر جسم و جوهر و عرض بودی محتاج بمکان بودی
زیرا که جسم آنست او را طول و عرض و عمق بود و هر چه چنین بود ناچار او را مکانی باید و عرض آنست که قائم
بجسمی باشد مثل رنگ که بی جسم صورت نه بندد و جوهر مکان گیری را گویند که قابل قسمت نباشد اصلا جهة
خورد و دیگر آنکه اگر چنین بودی ممکن نبودی جدا شدن او از حوادث و هر چه خالی از حوادث نباشد حادث
بود و حدوث او سبحانه محالست و جایز نیست که او در محلی باشد که اگر در محلی باشد هر آینه محتاج بود بآن محل و روایت
که اعرابی از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله پرسید که یا رسول الله خدای من نزدیکست که با او راز گویم و یا
دور است که آواز بلند کرده ام این آیه نازل شد که واذا سألک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة
الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی ولیؤمنوا بی لعلهم یرشدون یعنی و چون پرسند ترا ای محمد بندگان
من از صفت من پس بگو ایشان را من نزدیکم بایشان یعنی علم من احاطه کرده است باحوال ایشان با جابت
دعای ایشان اجابت میکنم خواندن خواننده را وقتی که مرا بخواند پس باید که بندگان اجابت کنند مرا و با برکه
ایمان آورند بمن شاید که راه راست یابند از ابن عباس روایت که جمعی از یهود گفتند یا محمد خدا چگونه دعا میشنود
و حال آنکه از اینجا تا آسمان پانصد ساله راه است و سطبری آن پانصد ساله راه و هر آسمانی تا آسمان دیگر همچنین
و اعتقاد ایشان آن بود که حق تعالی بر عرش نشسته است حق تعالی رد قول ایشان کرد و فرمود من به بندگان نزدیکم

پس بهر نوع که مرا بخوانند زمن پوشیده نخواهد بود نظم آن مالک ممالک وحدت که نابد هر ذره بر
بر لیک ای او گواه هر طالب گزینش باید اگر چه نیست ساکن بهیچ مکان مقید بهیچ جا و در خبر است که در عهد عمر بن الخطاب
یکی از علمای یهود ازو سوال کرد که خبر ده مرا که خدای در کجاست وی گفت در آسمان است بر بالای عرش
یهودی گفت پس زمین ازو خالی باشد عمر گفت این کلام زندیقانست از من دور شو اگر نه بفرمایم تا گردنت بزنند
یهودی بیرون آمد و بر اسلام استهزا مینمود امیر المؤمنین علی علیه السلام در راه باو رسید و گفت ای
فلان آنچه پرسیدی و جواب شنیدی بمن رسید جواب آن از من بشنو گفت بگو فرمود ای یهودی بدانکه او
سبحانه از مکان مبراست و مکانی ندارد و هیچ جای ازو خالی نیست و با قامت نه بهیچ بلکه بقدرت اگر من
ترا خبر دهم از آنچه در کتاب شماست تصدیق قول من میکنی گفت آری فرمود نه در توریة شما نوشته است که
روزی موسی ع نشسته بود چهار فرشته نزد او آمدند موسی ع از ایشان پرسید که از کجا می آیید یکی گفت من از
آسمان هفتم از نزد خدای دوم گفت من از جهة مشرق زمین از نزد خدای سیم گفت من از اقصای مغرب
از پیش خدای چهارم گفت من از زمین هفتم می آیم از نزد خدای موسی گفت پاکا خداوندا که هیچ مکان ازو خالی
نیست یهودی گفت صدق یا علی و ایمان آورد نظم ای قدر تو از کون و مکان اعظم و ارفع وی ذات تو
از جان و جهان اقدم و اقدس در بارگه قرب جناب تو مساویست دیوانه عریان و خردمند ملبس از
شش جهة آثار کمالات تو ظاهر روزی که مکمل شدت این فرش مسدس سیم از صفات سلبیه آنست
که حق تعالی محل حوادث نیست یعنی جایز نبود که صفتی که او را پیش از آن نبوده باشد حلول کند در وی زیرا که اگر او سبحانه
محل حوادث باشد لازم آید تغیر او سبحانه و هر متغیر محدثست و حدوث ممتنع است بر حق تعالی نظم الحمد للقدیم ذو العز
والجلال شاه سریر لم یزل و حی لایزال دادار بی تغیر و رزاق بر دوام دارای بی منازع و دانای پر کمال چهارم از صفات
سلبیه آنست که حق تعالی دیدنی نیست زیرا که هر چه دیده شود آن در جهتی خواهد بود از آنجهة که او در برابر است
یا در حکم برابر مثل آب و آینه پس جسم باشد البته و محالست که او سبحانه جسم باشد و بدلیل نقلی نیز ثابت است که او
سبحانه جسم نیست چنانکه در قرآن مجید میفرماید که لن ترانی و لن از برای نفی مؤبد است یعنی هرگز نه بینی تو مرا ای موسی
نظم ای خالقی که بزم ازل لطف تو سرو قد بتان بگلستان اعتدال هر قطره برزمین بودت طالب بقا
هر ذره بر هوا بودت تشنه وصال پنجم از صفات سلبیه نفی شریکست از خدای تعالی یعنی خدای تعالی شریک
ندارد از جهة دلیل سمعی و عقلی اما سمعی قول او سبحانه که والهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم یعنی و خدای شما اله

خدای

خدای یست معبود یست یکتا هیچ شریک در ذات و صفات ندارد و نیست هیچ معبودی مستحق عبادت باشد مگر او و احد است
در ذات و واحد است در صفات بحث اینجا است در ترتیب ایمان مهربانست در تقویت ارواح و دیگر ز مو ده
که قل هو الله احد یعنی بگو ای محمد خدا یکیست و قوله تعالی انما الله اله واحد یعنی جز این نیست که خدای تعالی خدای
یگانه است و دیگر بدلیل تمانع فرموده لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا یعنی اگر می بودند در آسمان و زمین
خدایان بغیر از خدای هر آینه آسمان و زمین فاسد میشدند زیرا که اگر دو خدای میبودند یکی میخواست چیزی متحرک شود
و دیگری میخواست که همان چیز در همان زمان ساکن باشد اگر مراد هر دو حاصل شدی اجتماع نقیضین بودی
پس لازم آمدی که یک شیء هم متحرک بودی و هم ساکن در آن واحد و این خود محالست و اگر مراد هیچکدام بر نیامدی لازم
آمدی که شیء واحد نه متحرک بودی و نه ساکن و این نیز از محالاتست و اگر مطلب یکی حاصل شدی و دیگری عاجز آن لازم شدی پس نظام
عالم فاسد شدی پس ثابت شد که حق تعالی شریک ندارد نظم وحده لا شریک له صفتش و هو الفرد اصل
معرفتش شرک را سوی وحدتش ره نه عقل از کنه ذاتش آگه نه همت در راه کبریا و جلال شرک نالایق نیز محال
ششم از صفات سلبیه نفی معانی و احوالست از حق تعالی یعنی او سبحانه عالم بعلم نیست و قادر بقدرت نیست
و غیر اینها زیرا که اگر چنین بودی محتاج بودی در صفات بغیر خود پس ممکن الوجود بودی و این باطلست پس ثابت شد که صفات
او عین ذات اوست نه زاید بر ذات او تعالی و تقدس نظم ای در ادای وصف تو ادراک بی شعور وی
در ثنای کنه تو اندیشه بی مجال بی فکر تو نصیب خود شد با جهل بی ذکر تو زبان سخن گوی بی زلال هفتم از صفات
سلبیه آنست که حق تعالی غنی است و محتاج نیست بچیزی زیرا که وجوب وجود او اقتضای آن میکند که او مستغنی
باشد از غیر خود و هر چه غیر اوست محتاج بوی است مناجات نظامی ای صدر لطف کارسازنده بنده را از کرم
نوازنده بنده را زخوان شب و روز خوان بخش بنده آموز آدم بردر تو بخود دوار با بخودم دار بخودم مگذار
بکرم رخت خوان جحیم بسوز بنده ام خوان بنده آموز بی نیازم کن از در همه کس از درگاه بی نیاز ولبس آنجا ام
ره بخویش کن بازم کز تو با دیگری نپردازم در قیامت که با تو کار بود عاصی از کرده شرمسار بود چون نعیم انهی
مهمان همه شرمسارم مکن میان همه فصل چهارم در عدل و در چهار بحث است اول در آنکه عقل حاکم است
یعنی عقل تمیز این میکند که بعضی از این افعال که صادر میشود نیکوست مثل نیکی کردن با خلایق و گفتن راستی که نفع
دهد کسی را و واپس دادن امانتی که نزد کسی باشد و مانند اینها و بعضی دیگر از این افعال قبیح است مانند ظلم کردن
بکسی و گفتن دروغی که مضرت رساند بشخصی و مانند اینها و چون عقل تمیز اینهاست پس باید دانست که ما فاعل فعل

خودیم و ازین ظاهر است که تفرقه بسیار است میان افتادن آدمی از بام و مابین آمدن او از نردبان که اگر ما
فاعل خود نمی بودیم پس هیچ گناه از ما در نمیشد و دیگر آنکه قبیح است که بیافریند خدای تعالی در ما فعلها و آن از ما
صادر شود برضای او پس عذاب کند ما را از آن فعل مثلا اگر کسی نعوذ بالله فرزند یا شاگرد خود را امر کند
ببازی یا فعل شنیع و بعد از آن او را بدان سبب آزار کردن قبیح و ناخوش است و ثابت شد که خدای تعالی
فعل قبیح نمیکند و دیگر آنکه قرآن ناطق است ما فاعل خودیم قوله تعالی مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ
فَعَلَيْهَا یعنی هر که عمل کند نیکو پس از برای نفس وی است یعنی نفع او باو خواهد رسید و هر که عمل بد کند پس برو
یعنی ضرر بنفس وی خواهد رسانید نظم ستایش خداوند بخشنده را که موجود کرد از عدم بنده را • بدیعی که شخص
آفریند ز گل • روان و خرد بخشد و جان و دل • ترا آنکه چشم و دهان داد و گوش • اگر عاقلی در خلافش مکوش
آنکه محالست قبیح بر خدای تعالی زیرا که او سبحانه را چیزی هست که باز دارد او را از آن فعل قبیح و آن علمست بقبیح و چیزی که
باعث فعل قبیح شود یا حاجت بآن قبیح یا حکمتی در آن قبیح خواهد بود و ثابت شد که حق تعالی محتاج نیست و حکمت نیز
بافعل قبیح نمی باشد پس محال باشد این احکام فعل قبیح بر خدای تعالی و حق تعالی اراده قبیح نمیکند زیرا که اراده قبیح نیز قبیح است
نظم دیباچه گفتار همان به که نهد کس • بر نام خداوند تعالی و تقدس • بدیع خدایا که بود ذات قدیمش • در عالم تنزیه
ز هر عیب مقدس سیوم از مباحث عدل آنست که افعال خدای تعالی همه مبنی بر غرض اند مثل آفریدن عالم زیرا که
قرآن دلالت میکند بر آن که قوله تعالی أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا یعنی آیا شما پندارید که خلق شما را عبث و قوله تعالی
وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَٰلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا یعنی خلق نکرده ایم آسمانها
و زمین را و آنچه مابین ایشانست باطل است این گمان آنکسیست که کافر باشد و از برای آنکه لازم می آید عدم غرض عبث
و آن قبیحست و غرض حق تعالی از برای ضرر نیست بلکه از برای نفع بندگانست زیرا که ضرر قبیحست و حق تعالی
منزه است نظم ای مبدع ابداع ترا زیب مراتب • بیت الغزل صنع تو مشحون بصنایع • در دعوی صنع تو
بالزام مخالف • باشد بمهین تیغ زبان حجت قاطع چهارم از مباحث عدل آنست که واجبست یعنی لازم
و لابد است بر خدای تعالی عوض المهائی که صادر میشود از و نسبت به بندگان او مثلا آلام و امراض و شقتها و غیرها
مثل خارشی که در بدن پیدا شود و سبب خاریدن آن پوست اعضا خراشیده شود و یا داغی که در پوست بهم میرسد و نیز نجس
بر خیزد زیرا که اگر عوض بایشان ندهد آن ظلم باشد و خدای تعالی منزه است از ظلم و واجبست برو سبحانه و تعالی که عوض
الم را زیاده بدهد تا فعل او عبث نباشد زیرا که اگر کمتر دهد ظلم باشد و اگر برابر دهد عبث باشد و این قبیح است البته

و باید دانست که ستمی و المی که از بنده بر بنده واقع شود و واجبست بر خدای تعالی ستاندن داد مظلوم را از ظالم
جهة عدل او بدلیل احادیث و اخبار و نص قرآن بر عدالت او سبحانه عوض درین صورت واجبست که مساوی
الم و الا لازم آید ظلم او و عوض الم گاه باشد که حق تعالی او را در دنیا بدهد و یا در آخرت از جهة مصلحتی و کسی که میرسد
باو عوض در آخرت یا آنست که از ثواب یا از اهل عذاب پس اگر از اهل ثوابست حق تعالی او را زیاده میکند و
اگر از اهل عذابست می اندازد بآن الم جزئی از عذاب او را و المی که میرسد به بندگان بامر خدای تعالی باشد یا مباح
گردانیده باشد بر بندگان مثل احکام شرعیه و المی که بحیوانات میرسد و همچنین آنچه صادر میشود از خدای
تعالی از جهة منفعتی که مصلحت داند از برای غیر مثل زکوة دادن و انزال غمومی که حاصل میشود بدفع چنانکه ناگاه کسی را خود
خود المی روی می نماید که نه از فعل خودش و نه از فعل غیرست عوض اینها همه بر خدای تعالی واجبست از جهة عدل و کرم او
مناجات نظامی ای عدل تو راست کاری همه • کار سازی و کرد کار همه • هر چه بتوان ز پادشاهی کرد • کردی و میکنی و
خواهی کرد • بود نه هر چه در جهان شاید • آنچنانش کنی که میباید • حرف انگشت چون زنت بهشت • کس بحرف تو چون
نهد انگشت • هم تو آنکه ببخشی از شاهی • هر چه خواهی و هر کرا خواهی • دهی از لطف هر کجا خواهی • چشمه را آب را آبی
پته را بهانه جود • طمع بخشی ز کاشته نمرود • و آنکه باشکر بود دشمن خویش • گوشمالش دهی به روی خویش • از گناه آنچه
در جهان کردم • رحمتم داد دل که آن کردم • چون ز رحمت شد این عمل بارم • هم برحمت حواله کن کارم • ز آن شفاعت
رواج کار بخش • بشفیع بزرگوارم بخش فصل دوم در بیان نبوت بدانکه نبی انسانیست خبر دهنده از خدای تعالی
بی واسطه یکی از بشر و در وی چند بحث است اول در اثبات نبوت پیغامبر ما که او محمدست صلی الله علیه و آله
محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب رسول خداست زیرا که او دعوی پیغامبری کرد و ظاهر ساخت از برای صدق دعوی خود
معجزات را بر دست خود مثل نازل شدن قرآن معجز نظام بر او و شکافتن ماه بانگشت مبارک بالتماس ابوجهل لعین
و روان ساختن آب از میان انگشتان و غیر ذلک چنانکه در محل خود بیاید انشاء الله تعالی و هر که دعوی پیغامبری را
و اظهار کند معجزات را بر دست خود او صادق باشد نظم ای تربت مکان سید آخر زمان • محرم سر نهان بدر دو جهان
مصطفی • هادی عهد قیام صادق آمی کلام • باج ستان ملوک هیچ ده انبیا دوم از نبوت در واجب بودن عصمت
نبی است بدانکه عصمت امریست خفی که میکند آن را خدای تعالی بمکلف سیم از نبوت در آنست که پیغمبر معصوم بود
از اول عمر تا آخر عمر زیرا که رام نمیشود دلهای بندگان بفرمان بردار عام رسل • که پرشد دامن دینی ز در نجر عدد فالش
سرافرازی که باشد از کمال عز جاودانی • بغیر از ذات حق بر جمله موجودات رجحانش چهارم از نبوت در آنست که

[illegible]

83

واجبست آنکه پیغامبر افضل اهل زمان خود باشند زیراکه قبیحست تقدیم مفضول بر کسی که فاضلتر از و باشد بدلایل عقلیه
وسمعیه همچنانکه حق تعالی فرموده أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَّا يَهِدِّي إِلَّا أَن يُهْدَىٰ
فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ یعنی آیا پس آنکس که راه یافته باشد کدام سزاوار ترست آنکه مردم تابع او شوند یا کسی که راه
نیابد تا آنکه راه نمایند پس چیست شمارا چگونه حکم میکنید نظم زهی حبیب الهی که از نسایم لطفت ‌ در آب خضر بود
مندرج حیوة موبد بجز تو کیست که خواند صحیفه انا اعلم ‌ که طفل مکتب از جمع مرسلین بود ارشد پنجم از نبوت
در آنست که واجبست آنکه پیغامبر منزه باشد از کفر پستی پدران و زنا و بدعملی مادران و از رذیلهای خلقیه مثل حسد
و بدخلقی و دشنام و عیبهای خلقیه مثل برص و جذام زیراکه اینها موجب تنفر نفوس خلایق میشود و از ولی ساقط
میشود فرود آمدن او بر اینها و بر طرف میشود میل دلها بوی و این خلاف مطلوبست منقبت احمد مرسل آن خلاصه
کون ‌ پرده پوش ام بدامن عنوان ‌ ملصیان را در آفتاب نشود ‌ ظل ممدود داد از منشور ‌ پایه قدرش آسمان پیوند
سایه نورش آفتاب بلند ‌ روشنایی ده چراغ یقین ‌ نور بخش شمع بازبینی ‌ کارپرداز کارخانه غیب ‌ خازن
کنج خانه لاریب ‌ کاف و نون یک رقم ز نامه او ‌ لوح محفوظ زیر خامه او ‌ ختم پیغامبران بار خدای ‌ کرمان الصدق راهنمای
عذرخواه امم بپرده راز ‌ عذر او جرم ‌ مجرم ساز ‌ هر که از مصطفی دارد نور ‌ سایه اش دور باد از ما دور ‌ نام
پاکش کرمرده ام ‌ زنده باد از یاد او جانم فصل ششم در بیان امامت ایمه اثنی عشر علیهم السلام و در و پنج بحث
اول بدانکه امامت ریاستیست عامه در امور دین و دنیا مر اشخاص را و این نصب امام واجبست از روی عقل بحکمت الهی
زیراکه ما میدانیم البته با مناقشه و منازعه که هرگاه رعیت را رئیسی و مرشدی باشد که ایشان اطاعت او کنند و او داد مظلوم
از ظالم ستاند و باز دارد ظالم را از ظلم ایشان بصلاح نزدیکتر خواهند بود از فساد و دورتر پس امامت واجب باشد در
حکمت او زیراکه او سبحانه عالمست باحوال بندگان و ترک واجب بر او محالست و دیگر در عقول عالمیان مذکورست که از
مقتدی و امامی و پیشوایی مطاع چاره نیست و دلیل برین شش وجه است اول افعال بابی تعالی برین دلالت میکند
چنانکه در خلقت بنی آدم هر عضوی مقتدی و امامی هست که اعضاء دیگر تابع اویند چنانکه عقل که جمیع جوارح را بکار است و حواس را
بعقل سپرده اند پس باید که مدار جمله کائنات برین نوع باشد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که لَا بُدَّ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ
أَوْ فَاجِرٍ یعنی مردمان را چاره نیست از امیری خواه که آن امیر نیکوکار باشد یا بدکار و دیگر فرموده که كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ
عَنْ رَعِيَّتِهِ یعنی هر یک از شما چوپانید و هر یک از شما را سوال خواهند کرد از چریده خود چنانکه نبی و رسول را از امت خواهد پرسید
و امام و پادشاه را از رعیت و امرا و سلاطین و وزرا و اکابر و امثال ایشان را از جماعه ایشان حتی که کدخدای خانه را از افعال مردم

آنخانه

آنخانه خواهند پرسید و چون در خانه مقتدی باید پس چگونه عالمی بدین عظمت از مقتدی خالی باشد دوم آنکه
جمله موجودات دالند بر آنکه از امامی چاره نیست چنانکه نظر کردیم در نوع الفطرة آدمی صفی را یافتیم و بعد از نوح
و همچنین تا حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که لَوْ كَانَ النَّاسُ رَجُلَيْنِ لَكَانَ
أَحَدُهُمَا إِمَامًا سیم آنکه چنین یافتیم که حیوان از وحوش و طیور و غیر ایشان نیستند الا که ایشانرا مقتدی
و رئیسی مطاع هست با آنکه ایشان غیر مکلف اند پس بنی آدم که بانواع فساد و راغبند چگونه ایشانرا از امامی و حاکمی
نباشد نه بینی هر نوعی از انواع مرغان را مقتدی و پیشوایی هست که تا آن برنخیزد ایشان برنخیزند و تا او بر درختی و موضعی ننشیند
دیگران ننشینند خاصه کلاغ و قاز که در شب و روز بر چهار وند پیشوای ایشان در پیش میروند و بانگ میکنند و آنچه در عقب اند نیز
بانگ میکنند تا کلهٔ ایشان متفرق نشوند و درجات مشهورست که شاه ماران بر ماران دیگری بزرگ سوارست و از عدل
او چنانست که هیچ مار گزند نمیکند هیچ جانوری را و دیگر زنبور عسل که از برای یعسوب خود تختی سازند و او را پاسبانان
و دربانان و سازنده و حرم و حشم باشد جمعی را نصب کرده اند که آب آرند و برخی نبات گلها و شکوفها و بعضی موم آب
جا کنند و اگر یکی از ایشان حرکتی کند ناپسند بفرماید که از میان بدو نیم کرده از خانه بیرون اندازند چنانکه قرآن مجید بآن ناطق است
چهارم آنکه حق تعالی آسمانها را بیافرید و مقر ملایکه گردانید و معبد ایشان و فلک البروج که فلک هشتم است محل و منزل
کواکب و بروج نهاد و جمله را از جمله کواکب سیاره و ثابت تابع او گردد مثال او مثال رسولست و دوازده بروج چون
دوازده امام چون کواکب سرداری نگذاشت بلکه آفتاب را سلطان کواکب ساخت و حرکات و انوار سایر کواکب را
تابع حرکت و نور آفتاب گردانید و جمله کواکب نور از آفتاب میگیرند و این کواکب چون لشکر آفتابند و افلاک چون اقالیم
ملک پادشاه و بروج چون بلدان و درجات چون محلات و دقایق چون کوچها و همچنین شهور را نقدیر کرد و رمضان را
امام جمله گردانید و لیالی آفرید و شب قدر را مقدم همه کرد و ایام را بیافرید و جمعه را امام ایشان گرد و خاک را بیافرید
و سه خاک را مقدم ایشان ساخت اول خاک تربت امام حسین علیه السلام که شفاء للناس است دوم طین
ارمنی که خاک ذو القرنین و دوای امراض است سیم خاک مدینه که شفای جذام است و مساکن را بیافرید و مساجد را مقدم
جمله کرد پس حق ایا هیچ چیز را بی سردار نگذاشت پس انسان بطریق اولی باشد پنجم آیه إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ چون
مراد بامانت دین و شریعت است پس روا نباشد که او را دایمعتمدی بگذارد ششم آنکه نصب امام و تعیین
او جهت عالمیان لابدست بعقل و نقل پس بر حق تعالی واجب شد امام چنانکه خداوندان عقل او را حجت
در جهان پیشوا همی باید ‌ زانکه بی رهنما نمی شاید ‌ مقتدا کیست بعد پیغامبر ‌ وصی القدس ساقی کوثر ‌ ادم ساحت امامت

آنست که واجبست که امام معصوم باشد که اگر معصوم نباشد تسلسل لازم آید زیرا که آنچه باعث است بر وجود امام آن رد ظلمت
از ظلم او و داد خواستن است از برای مظلوم از ظالم پس اگر جایز باشد که امام معصوم نباشد هر آینه محتاج باشد با امام دیگر تسلسل شود
و از برای آنکه اگر او فعل معصیت کند پس اگر واجب باشد انکار او بر طرف شود محبت او از دلها و بدلها فرود نیاید و منتفی شود
فایده نصب او و اگر واجب نباشد انکار او امر بمعروف و نهی از منکر ساقط شود و این محالست دیگر از برای آنکه امام نگاه
دارنده شرع پیغامبر است پس ناچار باشد از عصمت او تا آنکه هم کس ایمن باشند از زیاده و نقصان در دین و دیگر آنکه حق سبحانه
و تعالی فرموده که لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ یعنی در نمی یابد عهد مرا ظالمان و مراد بعهد اینجا امامت است بدلیل قول او سبحانه
وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِي
قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ یعنی چون حق تعالی ازمود ابراهیم را بسخنان چند پس تمام کرد آن کلمات را
فرموده که گردانیدم من ترا امام مردم ابراهیم گفت از ذریة و فرزندان من هم حق تعالی فرمود که در نمی یابد عهد مرا ظالمان پس معلوم
شد که مراد بعهد درین آیه امامت است پس ثابت شد که عصمت واجبست بر امام نظم آن سنت معصوم که از اوصاف خلقش آیتست
آن صفتها که بهشت جاودان آورده اند خسروی که ملک او گردون اخضر قلعه ایست از قمر قلعه طبل پاسبان آورده اند
مسئله آنست که امام واجبست که بنص کرده شود من نزد خدای تعالی زیرا که عصمت از امور باطنه است و آن امور را
دایم ندانسته کسی الا حق تعالی پس ناچار باشد از تعیین کسی که معلوم شده باشد از نزد حق تعالی زیرا که عصمت از امور باطنه است
عصمت او بنص حق تعالی یا ظاهر شدن باشد بمعجزه بر دست او که دلالت کند بر عصمت او
مسئله آنست که واجبست که امام افضل اهل زمان خود باشد زیرا که او مقدمست بر همه و در مبحث نبوت گذشت که اگر چنین نباشد لازم آید تقدیم مفضول بر فاضل
مسئله از مباحث امامت آنست که امام بعد پیغامبر صلی الله علیه و آله علی ابن ابی طالب علیه السلام است بسبب نص قرآن و اخبار که از
پیغامبر خدا بتواتر یعنی نقات دین ثقة بعد ثقة بما رسیده است که او امام حق است
نظم مرا مذهب اینست گر این بوتراب که بعد از نبی مقتدا کیست علی ابن ابی طالب ع
و از برای آنکه او افضل اهل زمان خود بود لقوله تعالی وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ که در آیه مباهله آمده و چون صلی الله علیه و آله افضل زمان خود بود پس مساوی افضل
نیز افضل شد و از برای آنکه امام واجبست که معصوم باشد و نبود آنکه که دعوی امامت و معصومیت کند بعد از رسول صلی الله
علیه و آله غیر او پس آنحضرت امام باشد بلا فصل و از برای آنکه او اعلم بود از جهة رجوع صحابه باو در وقایع ایشان و رجوع نکرد آنحضرت
باحدی در هیچ واقعه بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله نظم کننده در خیبر علی ابو طالب
صفه کحیقی کرده خاطر او بیک ملاحظه حل مشکل چهار کتاب و از برای آنکه پیغامبر ص فرموده است که اَقْضَاکُمْ عَلِيٌّ

یعنی علی ابن ابی طالب اعلم و افضل و قاضی تر و داناتر از شماست و از برای آنکه آنحضرت زاهدتر از غیر بود و طلاق داد دنیا را سه نوبت
و این بر همه اهل علم واضح است چنانکه فرمود که یَا دُنْیَا غُرِّي غَیْرِي إِلَيَّ قَدْ طَلَّقْتُكِ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ لِي فِيكِ
یعنی ای دنیا فریب ده غیر مرا که بتحقیق من طلاق دادم ترا سه نوبت و مرا بسوی تو رجوع و بازگشت نیست و این مسئله در
فقه مقرر است که هرگاه سه نوبت طلاق واقع شد دیگر رجوع بسوی او نیست و نمیتواند کرد پس آنحضرت زاهدتر از همه امت
بوده باشد پس او امام باشد و دلایل بسیار درین باب هست که بکبر در نمی آید چنانکه گفته اند نظم کتاب فضل ترا آب بحر کافی
نیست که ترکنی سر انگشت و صفحه بشماری پس باید دانست که امام بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علیه السلام است
بدلایل مذکوره و بعد از آن حضرت فرزند برگزیده او امام حسن بن علی است و بعد از و برادر او امام حسین بن علی علیه السلام
و بعد از و فرزند مطهر او امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام و بعد از و فرزند برگزیده او امام امام محمد باقر علیه السلام و بعد
از و فرزند معصوم او امام جعفر الصادق علیه السلام و بعد از و فرزند مطهر او امام موسی کاظم ع و بعد از و فرزند مظلوم او امام علی بن
موسی الرضا ع و بعد از و فرزند برگزیده او امام محمد جواد علیه السلام و بعد از و فرزند مطهر او امام علی النقی علیه السلام و بعد از و فرزند
طیب او امام حسن عسکری علیه السلام و بعد از و فرزند طاهر و خلف صالح او امام محمد مهدی هادی صلوات الله علیهم اجمعین
بنص هر سابقی بر لاحق او با آنکه سابقا گذشت افضل اهل زمان خود بود و اعلم و ازهد و غیرهم که مذکور شد و دیگر آنکه منصوص علیهم اند
از نزد حق سبحانه و تعالی و باید دانست که پادشاه عالم طاعت رسول و طاعت اولو الامر را با طاعت خود قرین کرده که اَطِيعُوا
اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنكُمْ یعنی طاعت خدای تعالی دارید و طاعت رسول و طاعت اولو الامر و مراد باولو
الامر امامان معصوم اند و اگر یکی را از ایشان انکار کنند چنان باشد که همه را انکار کرده باشند آورده اند که چون گوشت معطی
علی بن موسی الرضا ع کرده حاضران را گفت که امروز علی بن حمزه وفات کرد و این ساعت وی را دفن کردند و فرشتگان قبر از
وی سوال کردند که خدای تو کیست گفت الله گفتند پیغامبر تو کیست گفت محمد گفتند امام تو کیست گفت علی ابن ابی طالب
گفتند بعد از آن گفت پسر وی امام حسن گفتند بعد از آن امام حسین گفتند بعد از آن گفت علی بن الحسین گفتند بعد از آن گفت
محمد الباقر گفتند بعد از آن گفت جعفر الصادق گفتند بعد از آن فرو ماند چند مرتبه سوال کردند ندانست مقمعی آتشین بر سرش
زدند آتش در روی افتاد و گور وی پر آتش شد و تا قیامت پر آتش باشد تا بداند که اگر یکی را نشناسی چنان باشد که هیچکدام را
نشناخته غزل هر که بمهر علی مایل کوثر گردد خشک لب دیده ترا زخلد برین برگردد هر که با مهر علی خاک شود در دل گور
وادی حشر از آن خاک معطر گردد هر که در تیغ علی از نظر کج گردد مژه در دیده او راست چو خنجر گردد هر که غیر اثنی عشری نیست مسلمان
نبود مؤمن آنست که او پیرو حیدر گردد بعد حیدر حسن است آنکه امام است بحق این سلیل است که خاک قدمش گردد

زین عابد طلب و محمد باقر بخش • تا ترا رهبر دین حضرت جعفر گردد • موسی کاظم سلطان خراسان بشناس • تا ترا روضهٔ فردوس میسر گردد • با نقی متقی دین محمد شوی • پس نقی آنکه چو شهد لب عسکر گردد • نوبت مهدی و هادیست بخفت منشین • که زتیغش همه آفاق مسخر گردد • بار الهابحق این ده و دو رهبر دین • که شناسا بنشان دیده منور گردد • در دم مرگ مرا شهد شهادت بچشان • تا که در قبر زبانم به بیان رگردد •

**فصل هفتم** در معاد بدانکه اتفاق کرده اند همه مسلمانان برآنکه واجبست معاد بدنی یعنی واجبست که خدای تعالی اعاده کند همه ارواح را ببدنهای خلایق از برای آنکه اگر معاد واجب نباشد هرآینه قبیح باشد تکلیف و از برای آنکه معاد بدنی ممکنست و پیغامبر صادق القول خبر داده است بثبوت او پس دانسته شد که معاد حق است و خواهد بود و از برای آنکه آیات قرآن دلالت کننده است بر و مثل قوله تعالی کَیْفَ تَکْفُرُونَ بِاللّٰهِ وَکُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْیَاکُمْ ثُمَّ یُمِیتُکُمْ ثُمَّ یُحْیِیکُمْ ثُمَّ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ این آیه درباب معاندان بدین و منکران سید المرسلین نزول یافته خطاب بایشان کرده میفرماید که چگونه کافر میشوید بخدا و بچه ایمان نمی آرید و حال آنکه بودید شما مردگان یعنی جسمهای بیجان که از اجسام عناصر اربعه که آن خاکست و باد و آب و آتش و مثل اغذیه چون اطعمه و اشربه و میوه ها و مثل نطفه و علقه و مضغه پس زنده کرد شما را بعد از میرانند شما را نزد انقضای اجل پس از آن در قبر جهة سوال زنده کردانند شما را و یا در وقت حشر و نشر پس بعد از آن حشر بسوی او بازگردانیده شوید یعنی بجایی که حق تعالی بآن امر فرموده در بهشت یا در دوزخ بدان ای مومن موحد که زنده شدن میت در قبر برای سوال منکر و نکیر باجماع جمیع امت ثابت شده و هیچکس از اهل ملت اسلام دران نزاع ندارد چنانکه قبل ازین ایماء باو شده و نیز در خبر آمده که میت آواز نعلین مردمان که از سر قبر باز میگردند میشنود و بصحت پیوسته که چون فاطمه بنت اسد رضی الله عنها فوت شد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بنفس نفیس خود بکار خود قیام نمود و ردای مبارک خود را کفن او کرد و پیش از آنکه او را در قبر نهند در او بخفت و چون سر قبر را بپوشانیدند بر سر قبر نشست و زمانی گوش بر قبر داشت و بعد از آن ابنک یعنی پسر تو این سه بار تکرار کرد و چون از آنجا بازگشت اصحاب گفتند یا رسول الله باهیچکس آن مقدار ترحم نکردی و تالف ننمودی فرمود که آنرا برمن حق تربیت مادرانه است ردای خود را کفن او کردم جهت آنکه او در قبر او خسپیدم تا از جانوران زمینی مضرتی نیابد و اینکه سه بار گفتم ابنک جهت آن بود که چون قبر او را بپوشانیدند منکر و نکیر آمدند و او را گفتند خدای تو کیست گفت الله گفتند پیغامبر تو کیست گفت محمد گفتند امام تو کیست فرو ماند من تلقین وی کردم که پسر تست بعد از آن بحال خود گذاشتند و رفتند از اینجاست که در تلقین سنت است که سه بار بگویند علی امامی و بصحت پیوسته که چون بنده را در قبر نهند حق تعالی روح را ببدن او فرو کند تا سینه زنده شود و همه حواس را با او دهد بعد از آن منکر و نکیر او را از خدا و رسول و ائمه سوال کنند اگر از عهدهٔ آن بیرون آید گویند بخسب خوابیدن عروسان در خوابگاه ناز

بلی

پس فرشته پر زند تا قبر بروی فراخ شود و دری از دوزخ بهشت بروی گشاده شود تا نسیم بهشت بر وی وزد و اگر جواب ایشان عاجز شود گرزی آتشین بروزنند که قبر او پر از آتش شود و دری از دوزخ بروی گشایند و ازاینجاست که رسول صلی الله علیه و آله فرموده که الْقَبْرُ رَوْضَةٌ مِنْ رِیَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفَرِ النِّیرَانِ و مثل قوله تعالی وَاللّٰهُ یَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ یعنی حق تعالی در ابتدا خلق را آفرید پس اعاده میکند و زنده میگرداند ایشان را و مثل قوله تعالی أَوَلَمْ یَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِیمٌ مُبِینٌ وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِیَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ یُحْیِی الْعِظَامَ وَهِیَ رَمِیمٌ قُلْ یُحْیِیهَا الَّذِی أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ و سبب نزول این آیات آنست که ابوجهل لعین و بروایتی عاص بن وائل سهمی و بروایت مجاهد و قتاده از امام جعفر صادق عبدالله بن خلف بمجلس حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله درآمد و دران مجلس بعضی از صنادید قریش حاضر بودند استخوان پوسیده بمالید تا خورد شد و بر باد داد و گفت کیست که این اجزاء متفرقه را جمع کرده زنده کند خواهد ساخت در اثنای این حال آیه آمد که آیا ندید و ندانست آدمی یعنی بآنکه ما آفریدیم او را از نطفه باین وجه که از علقه ساختیم و مرتبه مرتبه مستعد صورت انسانی گردانیده و روح دران دمیده از شکم مادر بیرون آوردیم و در طفولیت بتدریج پرورش دادیم و او را بحد عقل رسانیده سخن گوی گردانیدیم پس آنگاه او درباب بعث جدال کننده است هویدا با آنکه اگر درین باب تامل نماید میداند که کسی قادر باشد بر آفریدن بوجه مذکور البته قادر خواهد بود بر اعاده بلکه اعاده نزد او سهلتر از آفریدن خواهد بود و در اول بار و ایجهة عناد و مکابره منکر امری شد و بیان زد برای ما مثلی که آن خورد کردن استخوان پوسیده است و بر باد دادن و فراموش کرد یعنی نظر کردن در آفریدن ما او را از روی عناد گفت کیست که زنده گرداند استخوانها را و حال آنکه پوسیده و ریزه شده بگفت حق تعالی رد انکار قول او نموده فرمود که بگو ای محمد زنده گرداند استخوانها را آنکس که بقدرت کامله بیافرید آنرا اول بار و از عدم بوجود آورد و بآفریدن چیزها دانا است

تعالی الله ای از تو بود همه • وجود تو اصل وجود همه • مبرا ازین و ازان ذات • ندانم چه تا چیان خوانمت • بهر حالت بزرگ • خوده بکه کالت بزرگ • بهر چیز دارد خود دست اس • دلیل خداوندی است • ولیس این که انکار کند و اعتقاد نکند معاد بدنی را کافر است باجماع پس هر که او را عوض باشد از خدای تعالی یا از غیر او باید و عوض باشد واجبست زنده گردانیدن او را در روز قیامت بدلیل عقلی و نقلی چنانکه در حدیث صحیح وارد است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که إِذَا کَانَ یَوْمُ الْقِیَامَةِ لَا تَزُولُ قَدَمَا الْعَبْدِ الْمُؤْمِنِ قَدَمًا عَلَى قَدَمٍ حَتَّى یُسْأَلَ عَنْ أَرْبَعٍ عَنْ عُمُرِهِ فِیمَا أَفْنَاهُ وَعَنْ جَسَدِهِ فِیمَا أَبْلَاهُ وَعَنْ عِلْمِهِ

فیما عمل وعن ماله من این اکتسبه وفیما انفقه یعنی چون روز قیامت شود هیچ مؤمن را از هره آن نباشد
که قدم بر سر قدم نهد تا از عهده این چهار سوال بیرون آید اول آنکه ازو بپرسند که عمر عزیز خود را در چه صرف کرده در نور
طاعت و ایمان یا در ظلمت کفر و عصیان چون از عهده این سوال بیرون آید دیگر پرسش کنند که قد سرو آسا را که چون
کمان دوتا کرده در طاعت و پرهیزکاری بوده یا در معصیت و خدا را آزار بعد از آن سوال کنند که بگو از آنچه دانستی
چه عمل کردی از فرایض و نوافل و دوستی اهل بیت و غیر ذلک بعد از آن سوال دیگر پرسش کنند که مال از کجا کسب کردی از
حلال یا حرام و در چه صرف کردی در صلاح یا فساد پس جواب منقاد واجب است و واجب است زنده گردانیدن غیر آدمی
مثل حیوانات وحشی و انسی در روز قیامه بدلیل سمع از قرآن وغیره که اگر بر یکدیگر ستمی کرده باشند داد خود بستانند چنانکه
در خبر آمده که اگر دو گوسفند یکی شاخ دار و یکی بی شاخ بر یکدیگر کله زده باشند در روز قیامت حق تعالی آن گوسفند بی شاخ
شاخدار خلق کند و شاخ دار را بی شاخ تا که بر یکدیگر زده داد خود از یکدیگر بستانند از جهه عدالت حق تعالی و باید دانست که ذی
حیوة شربت ممات خواهد نوشید که کل نفس ذائقة الموت و قابض ارواح حضرت عزرائیل ملک الموت است
چون قبض روح جمیع خلایق کند از انس و جن و ملک نوبت بجبرئیل رسد از حضرت عزت عز شانه خطاب رسد که ای ملک
الموت آیا کسی دیگر مانده که قبض روح او کنی گوید خداوندا تو دانایی که بغیر از عزرائیل کسی دیگر نمانده خطاب حضرت کریم در رسد که
یا جبرائیل است جبرئیل بمیرد و بعد از آن خطاب بملک الموت رسد که تو نیز بمیر چنانکه دیگران مردند ملک الموت نیز بمیرد و در تفسیر
این آیه که قوله تعالی ونفخ فی الصور فصعق من فی السموات ومن فی الارض الا من شاء الله یعنی دمیده
شود در صور پس بیهوش شوند یعنی بمیرند هر که در آسمانهاست و هر که در زمین است مگر آنکه خدای تعالی خواهد انس بن مالک
روایت کرده که رسول صلی الله علیه وآله فرمود که همین چهار کس بمانند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل حق تعالی فرمان دهد که ای
عزرائیل جان میکائیل و اسرافیل را قبض کن پس بعد از قبض روح ایشان باو گوید که مت یا ملک الموت بمیر پس جبرئیل
گوید که از مرگ چاره نیست جبرئیل سجده کند و بر هم زند گوید سبحان ربی و تعالیت یا ذا الجلال والاکرام آنگه
جان بجان آفرین تسلیم کند و جز ذات واجب الوجود نماند که کل شیء هالک الا وجهه و باید دانست که مرگ
با نوع است مرویست از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که مرگ یکی از سه کارات که می آید یا بشارت است بنعیم مقیم یا بعذاب
الیم یا گرفتاریست بترس و بیم و کسی نمیداند که از کدام گروهست اما دوست ما که مطیع امر ما بوده باشد او را بشارت بنعیم ابد
و دشمن ما که مخالف ما باشد او را نوید است بعذاب مخلد و آنکه مبهم است کار او را و مؤمنیست که اسراف و ظلم کرده بر
نفس خود و نمیداند که حال او چیست پس او را خدای تعالی در عذاب بی شمار برابر کند و بشفاعت ما او را از دوزخ خلاصی دهیم

پس عدول کنید و فرمان بردار باشید و تکیه بر عبادت خود مکنید و عذاب خدا را آسان مگیرید و حضرت امام حسین علیه السلام فرموده که
مرگ بزرگترین شادیست بر مؤمنان و عظیم هلاکیست بر کافران و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سوال کردند از مرگ فرمود که
مرگ همان خوابست که شما را می آید هر شب لیکن مرگ خوابیست دراز که تا قیامت بیدار نشوید ازو پس از این حکمتان کسی که
در خواب انواع شادی بیند که آن را اندازه نباشد و کسی باشد که انواع ترس و بیم بیند که آن را حدی نباشد پس آماده باشید
هر نوع بخواهید مثنوی از جهان پس هیچ غم خوردن · که بدانی که بایدت مردن · گر جهان پر نشاط و ناز بود · با غم مرگ
جانگداز بود · از زمین تا فلک دو گز جا مست · زنده تا مرده اینقدر راهست · با غم مرگ کس نباشد خوش · آب یا زاج
عیش و آتش · واز امام جعفر علیه السلام از مرگ سوال کردند فرمود که مؤمن را چون بوی خوش بود که ببوید و بخواب رود و غیر
مؤمن را چون گزیدن مار و عقرب بیش و بدترین عذابها کشتن و گروهی چنان بود که اعضا را بمقراض پاره پاره کنند یا بسنگ
بکوبند یا بسوزند و در دیده ها فرو برند پرسیدند که چرا ما فاسقان و کافران را می بینیم که بآسانی جان میدهند و سخن میگویند و میخندند
و در میان مؤمنان هم بعضی باشند و از هر دو طایفه جمعی باشند که در حالت نزع انواع عذاب و زحمت میکشند حضرت
در جواب فرمود که هر راحتی که مؤمن در حالت نزع می بیند پس رو ثواب اوست و هر سختی که در آن حالت میکشد از جهت
پاک شدن اوست از گناه تا بآخرت پاک و پاکیزه رود و مستحق ثواب ابدی گردد و هر آسانی که در وقت مردن می یابد از
استیفای مزد نیکیهای اوست که در دنیا کرده باشد تا در آخرت از آن محروم مانده مستحق عذاب ابد گردد و این از عدل
حق تعالیست تا ظلم بر بندگان او واقع نشود و حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام بعیادت یکی از اصحاب خود رفت و او
در حالت نزع بود او را فرمود که چگونه یافتی مرگ را گفت در غایت سختی گفت ای ایمان بخدا و رسول تازه کن تا بیابی خلاصی
از سکرات مرگ برو آسان شد و حضرت امام محمد تقی علیه السلام فرموده که مؤمنان که مکروه میدارند مردن را نمیدانند و نمی شناسند
آن را اگر مرگ را بشناسند و از دوستان حق تعالی باشند هر آینه مرگ را دوست دارند زیرا که آخرت ایشان را بهتر از دنیاست
کسی از ابوذر غفاری پرسید که چرا مرگ را مکروه میداریم از برای آنکه دنیا را عمارت کردید و آخرت را خراب پس مکروه میدارید
از معمور بخراب رفتن مناجات ای دو جهان ذره از راه تو · هیچ تر از هیچ درگاه تو · ثبت فلک طوق سجود از تو یافت
شام عدم صبح وجود از تو یافت · همت کن هرچه بعالم تویی · وانکه همه هست کند هم تویی · چون ز فنا نیست شود هستیم
جام رضا بخش در آن مستیم · من که بوم خاک زبون آمده · صورتی از نیست برون آمده · میکنم از همت خود با تو یاد · که بجود
هستی خودم شرم باد

## فصل ششم

در اقرار بما جاء به النبی صلی الله علیه وآله و آنکه واجبست اقرار بهرچه پیغمبر ازو خبر داده
از جمله صراطست و آن پلیست بر بالای دوزخ کشیده باریکتر از موی و تیزتر از شمشیر و گرمتر از آتش که هر کسی را ایمان کند باید کرد از

حضرت امام جعفر صادق ع روایت که فرمود که خدای تعالی بر صراط عقبها آفریده اسم هر عقبه موافق اسم فرض یا امر یا نهی مثل
عقبه صلوة و عقبه صوم و غیرها و دیگر حسابست یعنی حساب کردن خدای تعالی بندگان را در روز قیامت حقست ولیکن حساب بر دو
نوعست نوعی را حضرت عز شانه خود متصدی شود چون حساب انبیا و رسل و خود بران گواه باشد و نوع دیگر آنکه انبیا حساب
اوصیا و ائمه نمایند و خود بران گواه باشند و ائمه حساب امتان فرمایند و خود بران گواه باشند کقوله تعالی لتکونوا شهدآء
علی الناس و یکون الرسول علیکم شهیدا خطاب بائمه است در مقام مدح ایشان که شما گواه باشید بر مردمان
و پیغامبر بر شما گواه باشد و دیگر میزانست یعنی ترازوی اعمال که عمل هر کس را بدان سنجند قوله تعالی و نضع الموازین
القسط لیوم القیمة فلا تظلم نفس شیئا یعنی بنهیم ترازوهای راست را از برای روز قیامة پس بر هیچکس هیچ ظلم نرود
و از حضرت امام جعفر صادق ع روایتست که مراد ازین انبیا و اوصیا اند و دیگر گویا شدن اعضا و جوارح است که منکر شود
از معاصی یعنی اگر کسی مثلا دزدی کرده باشد و در روز قیامت منکر شود دست او بزبان آمده گوید که من برداشتم و پا گوید که من
رفتم و غیر ذلک و یکی دیگر پران شدن نامهاست که عمل نیک و بد در انجا نوشته باشند و آنچه در و عمل نیک نوشته باشند
از جانب راست بدست راست آید و آنچه بد نوشته باشند از طرف چپ بدست چپ و بیان پل صراط و میزان و غیرهما در
دوازدهم مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی پس واجب است اعتراف بهمه زیرا که اینها همه ممکنست و حق سبحانه و تعالی قادر است
بر جمیع ممکنات و از برای آنکه پیغامبر صادق القول خبر داده است ثواب اعمال نیکوکاران و صالحان و عقاب اعمال بدکاران
و ظالمان و عاصیان و واجبست تصدیق بجا آوردن باینها بقلب و لسان و کافی نیست ایمان آوردن بقلب تنها یا ایمان
بهمه و انکار بعضی از اینها و اقرار ببعضی کفرست مناجات خداوندا بحق اسم اعظم بمهر انبیا و مهر خاتم بار جود و
عطایت بگنج رحمت بی منتهایت بجان پاک جان آفرینش بهر پیدا و نهان آفرینش با حیاء دم جان بخش عیسی
بانوار ید بیضای موسی بروشن مهر برج خاتم بمشکین خون لعل درج خاتم بهر آیت که در سبع المثانیست بهر دعوت
که در حرز یمانیست بساعات شریف آفرینش بوقت عزیز اهل بینش بصبح و شام ارباب طریقت بذکر و فکر
ارباب حقیقت که در هنگام احوال قیامت رسول الله مارا شفاعت فصل نهم در توبه بدانکه توبه در لغت بمعنی
بازگشتن است و در اصطلاح پشیمانیست بر بدی در ماضی و ترک آن بدی در حال و عزم بر ترک آن در استقبال و از امیر
المؤمنین علیه السلام روایتست که توبه مستجمع شش چیزاست پشیمانی بر گناهان گذشته قضا کردن فرایض فوت شده
رد کردن حقوق مردمان حلال طلبیدن از خصمان عزم کردن بر آنکه عود نکند بدان گناه گداختن نفس در طاعت
همچنانکه پرورده شد در معصیت و بدانکه توبه واجبست بدلیل قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة

نصوحا

نصوحا عسی ربکم ان یکفر عنکم سیئاتکم و یدخلکم جنات تجری من تحتها الانهار
یعنی ای مؤمنان که گرویده اید باز گردید از معاصی بطاعت خدا باز گشتن خالص یعنی خالصا لله بر گشته نادم شوید از گناه و جازم
گردید برین که باز بر سر گناه نروید شاید که پروردگار شما چون توبه کنید بپوشاند در گذارد از شما گناهان شما را و در آورد شما را
ببوستانهای که پیوسته میرود از زیر درختان یا قصرهای آن جویهای آب و شیر و انگبین گویند نصوح از نصاح ماخوذ است
بمعنی خیاط یعنی توبه محکم سازد طاعت را همچنانکه خیاط پارچهای جامه را بهم متصل میسازد و محکم میگرداند یا توبه که ناصح مردمان شود
و از پیغامبر صلی الله علیه و آله مرویست که توبه نصوح آنست که تایب عود نکند بمعصیت و از کلینی منقولست که توبه نصوح
استغفار است بزبان و پشیمانی بجان و نگاه داشتن بدن از عصیان و از سید مرویست که توبه صحیح نیست مگر بنفعی کردن
نفس خود و سایر مؤمنان ترک گناه زیرا که هر که توبه او صحیح است دوست دارد که مردمان مثل او باشند و از ابن مسعود مرویست
که توبه نصوح می پوشاند هر بدی که از تایب صادر شده بود بعد از آن فرمود که این که گفتم در قرآنست پس این آیه تلاوت کرد که یا ایها الذین
آمنوا توبوا الی الله الآیه و توبه باید که فی الفور باشد نه آنکه کسی گوید که تا جوانم گناه کنم چون به پیری برسم توبه کنم شاید که به پیری نرسد و دست
اجل گلو امل او گرفته امانش ندهد و این حسرت و ندامت در روز قیامت کشد و پشیمانی سود ندارد نظم چند خسپی او ز
روشن گشت چشمی بازکن چند باشی با محال نفس آخر سر برآر یار بهتر بود بی امساك ... پای در نه در ره حق دست
از این و آن بدار چون نماندست عمر چون عمر نماند توبه کن جهد کن امروز تا فردا نباشی شرمسار و مرویست از پیغامبر صلی الله علیه و آله
که التایب من الذنب کمن لا ذنب له یعنی توبه کننده از گناه همچو کسیست که گناه نکرده باشد و در صحیفه الرضا مذکور است که
قال رسول الله صلی الله علیه و آله مثل المؤمن عند الله کمثل ملك مقرب وان المؤمن عند الله اعظم
من ملك و لیس شیء احب الی الله تعالی من مؤمن تایب و مؤمنة تایبة یعنی مؤمن نزد خدای تعالی همچو فرشته مقربست
و مؤمن نزد خدای تعالی عظیمتر است از فرشته و نیست چیزی دوستر پیش حق تعالی از مؤمن توبه کننده یا مؤمنه توبه کننده و گناهی که
توبه از آن واجبست مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی مناجات الهی غنچه امید بگشای گلی از روضه جاوید بنمای
از آن آب ... غنچه باغم وزان عطر برور کن دماغم درین محنت سرا بیمواسا بغمهای خودم کن آشناسا ضمیرم را سپاس اندیشه گردان
زبانم را ستایش پیشه گردان ز تقویم خرد بهروزیم بخش بر اقلیم سخن فیروزیم بخش بگفتن زبان من بگردان زبان من زبان من بگردان
فصل دهم در امر بمعروف و نهی از منکر بدانکه واجبست امر بمعروف یعنی امر کردن مردم بکارهای نیک مثل امر بنماز و روزه
و حج و جهاد و نهی از منکر یعنی نهی کردن ایشان از کارهای بد مثل زنا و شراب و قتل و قمار و غیر ذلک و امر بمعروف و نهی از منکر
واجبست بچهار شرط اول آنکه امر کننده و نهی کننده داند که آنچه امر میکند بآن معروفست و آنچه نهی میکند از و منکرست نه آنکه نداند که او

کدامست و منکر کدام و بعثت هر زن خواهد خود نماید کند و منع دیگران کنند تا او را منع کنند که فلان منکر مرد بیست و از حق بی‌خبر
و حال آنکه از خود خبر نداشته باشد قطعه سر بسر در کس نگاه مکن ۰ گر چه هست بچشم خویش سر ۰ بر سر آید چو موی زود ولی ۰ هم تو بر گرد
او فتد ز سر ۰ امر معروف و نهی منکر را ۰ منکری منکری ز کون خری ۰ رو خری کم کن ای بی‌بر گز تو ۰ نخرد روزگار عشوه گری دوم
آنکه معروف و منکر در زمان حال باشند یا استقبال زیرا که امر و نهی زمان گذشته عبث است و عبث نزد عقلا قبیح است
قطعه آنکه بهترین خصلت اهل دین خبر ۰ امر معروف و نهی منکر نیست ۰ در بهار صفا ز دوحهٔ صدق ۰ شاخ دین را ازین بهتر نیست
اندرین خشک سال دین برادین نخورد ۰ جان غیر دین تر نیست سیم آنکه گاهی امر و نهی واجب که آمر و ناهی داند
که سخن ایشان اثری خواهد داشت پس اگر داند که اثری نخواهد کرد یا بسترکان این هر اثر نمیکند واجب نیست بلکه جایز نیست
و حرامست قطعه اگر تو امر بمعروف نهی از منکر ۰ بدین طریق کنی بر تو اهل دل خندند ۰ تراست خانه پر از مار جامه پر کژدم
تو ای خلوج مکس ایذ از تو نه پسندند چهارم آنکه این منع از ضرر پس اگر خوف داشته باشد جایز نیست و امر و نهی بدست پس بزبان
پس بدست هر کدام تواند پس باید که اول بدل یا او بد شود اگر بدین برگشت فبها والا اگر تواند گفت بگوید اگر بدین متنبه نشد
فبها المراد والا اگر تواند زد بزند والله اعلم مناجات جامی خداوندا ز هستی ساده بودیم ۰ ز بیم هستی آزاده بودیم ۰ نخست از نیست
ما را هست کردی ۰ بقید آب و گل پابست کردی ۰ فرستادی بما روشن کتابی ۰ بامر و نهی فرمودی خطابی ۰ میان نیک و بد تخلیط کردیم
گهی افراط که تفریط کردیم ۰ نه فرمودنها کم بسپردیم ۰ نه با فرمودنها پا فشردیم ۰ تو نه گذشته ز دستور عنایت ۰ بپوستی ز ما
نور هدایت ۰ ز دستانهای نقش ناخوش آهنگ ۰ مکن بر ما ره عیش عمل تنگ ۰ در آن سنگه که ما ماندیم و آهی ۰ ز رحمت سوی ما بگشای راهی
از آن ره خوان سوی درگاه ما را ۰ با ایمان بر بروان همراه ما را فصل پانزدهم در شناختن نفس چون می‌باید که آدمی خود را شناسد
چرا که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید که مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ یعنی هر که شناخت نفس خود را پس بتحقیق
شناخت پروردگار خود را و شناختن نفس آنکس را که اندک عقلی باشد و تأمل کند ازین آیه حاصل میشود قوله تعالی وَلَقَدْ
خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ
مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ
یعنی بدرستی که آفریدیم آدم را از خلاصه و نقاوه بیرون کشیده شده از گل مراد آدمست که ابو البشر است و گویند مراد بطین آدمست
زیرا که وی از گل مخلوق شده و سلاله و نطفه او یعنی بیافریدیم آدمیان را از منی که بیرون آمده از گل که آدمست پس گردانیدیم
نسل آدم را از نطفه در قرارگاه استوار یعنی رحم که محفوظ است پس گردانیدیم آن نطفه را پاره خون بسته پس گردانیدیم آن خون
بسته را مقدار گوشتی که یکبار در دهن نهاده بخایند پس ساختیم آن گوشت پاره را استخوانها پس پوشانیدیم آن استخوانها را

گوشتی پس پیدا کردیم آن را آفرینش دیگر در شکم مادر یعنی در آن دمیدیم تا زنده شد بعد از آنکه جماد بود تا آن را بصورت انسان در آوردیم
یا بعد از خروج از شکم او را دندان و موی دادیم از مقام شیرخوار که بتدریج ترتیب فرمودیم بغذاهای گوناگون و بمراتب جوانی
و دوموی و پیری رسانیدیم پس بزرگ است و بلند شان و عظمت و قدرت و حکمت خدایی که نیکوترین کنندگانست
چه انسان را از نطفه بحد انسانی رسانید و ترکیب در آن میان روح و تن از عجیب‌ترین امور عجیبه و غریب‌ترین اشیای غریبه است
رباعی افسوس که ایام جوانی بگذشت ۰ احوال دلم چنانکه دانی بگذشت ۰ از مشرق صبح مرگ بر ما بدمید ۰ اوقات سرور
بگذشت و مقررات که روح نورانی و علویست و جسم ظلمانی و سفلی و روح لطیف و جسم کثیف پس ترکیب میان این دو ضد
قریب بمحالاتست پس ازین ترکیب دلیلی ظاهر است بر کمال قدرت و جلال عظمت صانع حاصل که حق تعالی آدمی را
از هفت مرتبه بحد انسانیت رسانید اول سلاله دوم نطفه سیم علقه چهارم مضغه پنجم عظام ششم لحوم و این
شش جسمانیست و مرتبه هفتم در آوردن روح است در آن ۰ و از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منقولست که
چون نطفه در رحم آید حق تعالی آن را چهل روز بحالت نطفه میگذارد و بعد از آن علقه میگرداند تا چهل روز بر آن وضع میباشد و بعد از آن
آن را مضغه میسازد تا چهل روز بعد از آن فرشته را میفرماید و میفرستد تا نفخ روح میکند در آن پس او را میفرماید تا روزی آن را
و مدت عمر او و کردار او و شقاوت یا سعادت او را مینویسد پس هر که دانست که باین وضع آفریده شده او را دیده بینا است
پیدا اندکه او را صانعی هست و آن صانع الا واجب الوجود تعالی شانه از اهل البیت علیهم السلام منقولست که نفوس و ارواح
عین یکدیگرند چنانکه در کلام مجید ایزد تعالی جل جلاله ذکر نفس کرده و اراده ارواح نموده قوله تعالی اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ
حِينَ مَوْتِهَا یعنی خدا قبض میکند جمیع نفسها را هنگام مردن ایشان ۰ و از ابن عباس منقولست که در بدن آدمی نفس
و روح هر دو هست نفس آنست که عقل و تمیز بآن متعلق است و روح آنست که نفس و حرکت بآن قائمست هر گاه بنده
بخواب رود حق تعالی قبض نفس او میکند و روح را بحال خود میگذارد و وقتی که مرد قبض هر دو میکند پس زوال روح مستلزم زوال
نفس است بدون عکس و عیاشی بسند خود از امام محمد باقر علیه السلام روایت کند که آنحضرت فرمود که هیچکس بخواب نمیرود
مگر که نفس او عروج بآسمان میکند و روح در بدن میماند و میان روح و نفس او شعاعی پیدا میشود چون شعاع آفتاب پس اگر اذن
الهی تعلق میگیرد بقبض ارواح روح اجابت میکند و اگر اراده او متعلق شود ببقای روح میکند و هر گاه که نفس با هم ملاحظه
ملکوت سموات میکند آنچه در خواب میبیند قابلیت تاویل و تعبیر دارد و اگر چنانچه میان آسمان و زمین مشاهده میکند آن از تخیلات
شیطانست و صلاحیت تاویل ندارد و باتفاق مفسرین مراد از نفس در آیه مذکور ارواح است لیکن اگرچه بالذات روح
و نفس یکیست اما باحوال و صفات مختلف اسامی مختلفه حاصل کرد چنانچه اگر بر قاعده عهد قدیم که أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ گرفته است

بوده و متابعت بدن بکمال نکرده و بایمان و ایقان اطمینان یافته او را لقب نفس مطمئنه باشد که یا ایتها النفس
المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة و اگر این نفس غیر روح بودی هر آینه سفلی بودی و اگر سفلی بودی امر برجوع مناسب
نبودی و اگر چنانچه بر عهد قدیم ثابت نشده در بیشتر اوقات میل بوطن خود که عالم علویست کند و اگر احیانا میل سفلی کند چیزی که
موجب نقص شده در خاطر او خطور کند و فی الحال از آن رجوع کند و متذکر عهد الهی شود آن روح را نفس ملهمه خوانند قوله تعالی
ونفس وما سویها فالهمها فجورها وتقویها و گاهی که بعضی اوقات متابعت بدن کند و عهد ازل را فراموش کند
و چون متذکر شود پشیمان گردد و باز رجوع باحوال و افعال مناسب خود کند او را نفس لوامه خوانند چنانچه حق تعالی بآن قسم یاد میفرماید
که لا اقسم بالنفس اللوامة و اگر نعوذ بالله یکبارگی عهد الهی فراموش کرده متابع بدن شده و زیر دست شیطان گشت بلکه تابع
او شد آن روح را نفس اماره خوانند قوله تعالی ان النفس لامارة بالسوء رباعی ای فضل تو در نفس و آفاق حکم ما غرق گناهیم
ز سر تا بقدم گر قهر کنی سزای آنیم همه ور عفو کنی غایت لطفست و کرم اما روح غیر حیوانست زیرا که از اهل البیت علیهم السلام منقولست
که ارواح اول جمیع مخلوقاتست و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده که ان اول ما ابدع الله تعالی النفوس المقدسة
المطهرة فانطقها بتوحیده ثم خلق بعد ذلک سایر خلقه یعنی بدرستی که اول چیزی که خدای تعالی آفرید ارواح بود پاک و پاکیزه
و آنرا مزید لطف ارزانی داشت بمعرفت توحید خود پس بعد از آن باقی مخلوقات را بیافرید و ایضا ارواح را برای بقا آفریده اند نه
از برای فنا قال النبی صلی الله علیه و آله ما خلقتم للفناء بل خلقتم للبقاء و انما تنقلون من دار الی دار و ان
ارواحکم فی الارض غریبة و فی الابدان مسجونة یعنی شما را از برای فنا نیافریده اند بلکه آفرینش شما از برای بقاست
ولیکن بسبب موت که صورت فنا دارد شما را نقل میکنند از خانه بخانه و بدرستی که ارواح شما در زمین غریبند و در بدن زندانی
نظم مردن تن زنده که جان بود رفتن جان جانب جانان بود مرگ بود رفتن جان سوی جان بلکه بتحقیق حیوة آن بود
و از جمیع احوال بنی آدم را سه حال مشکلترست ساعتی که متولد شود و ساعتی که بمیرد و ساعتی که بعد از مرگش برانگیزانند
زیرا که در ساعتی که متولد میشود روح بزندان بدن تولد میکند و در ساعتی که میمیرد روح از بدن مفارقت میکند و در
ساعتی که زنده میشود روح را با بدن بدیوان جزا حاضر میکنند و از احوال مدتی که با هم بوده اند سوال میکنند
و منقولست از اهل البیت علیهم السلام که چون ارواح از ابدان مفارقت کنند همچنان باشند یا در نعیم مقیم یا در عذاب الیم
تا آن وقت که حق تعالی بقدرت کامله خود ارواح را بابدانهای خود باز رساند ای عزیز بدانکه در پیش داری رباعی
ای بسته بجود سلسله طول و امل تا چند خوری فریب از علم و عمل اندیشه آن کن که بزودی باشد ناگاه گریبان تو
در دست اجل و روایتست که چون ارواح از ابدان مفارقت کنند او را شش مقام و مسکن است ارواح انبیا و اولیا را جنت



عدالت و ارواح علما را مسکن جنات الفردوس و ارواح سعدا را ماوی در علیین است و ارواح شهدا در حوصله
مرغان در جنان طیران مینمایند هر جا که خواهند و هر وقت که میل کنند می آیند بقندیلهای که در زیر عرش حق تعالی معلقست از
طلای احمر و ارواح گناهکاران در هوا معلقند تا روز قیامت و ارواح منافقان و کافران در جسدهای ایشان در قبور
عذاب میکشند تا روز قیامت چنانکه حق تعالی میفرماید ان کتاب الابرار لفی علیین و ان کتاب الفجار لفی سجین
و از حضرت امام جعفر صادق ع روایتست که ارواح در هوا بهم میرسند و یکدیگر را میشناسند و از یکدیگر سوال میکنند
چون روحی از قفس قالب خلاص یابد و قصد عالم علو کند ارواح دیگر گویند که بگذاریدش که از هول عظیم خلاص یافته است
بعد از و سوال کنند از کسانی که در دنیا گذاشته بودند که چه شد حال فلان و فلان اگر گویند که در دنیا مانده اند امیدوار شوند که بایشان
ملحق شوند و اگر گویند که مرده اند دانند که در درکات هاویه فرو رفته اند پس ای عزیز نوعی کن که روح تو میل عالم علو کند نه میل
عالم سفلی امید که جمیع دوستان اهل البیت را مقام و مسکن ارواح در علیین باشد بحرمة ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
مناجات الهامی ای بازل بوده و نابوده ما وی بابد زنده و فرسوده ما دور جنیبت کش فرمان تست سقف فلک
غاشیه گردان تست با طمعیم از همه سازنده جو تو غرایم نوازنده در صفت آنکه فرو مانده ایم من عرف الله فرو خوانده ایم
قطعه چون خجلیم از سخن خام خویش هم تو بیامرز بانعام خویش بیش تو گرچه بسر و پا آمدیم هم بامید تو خدا آمدیم
دوازدهم در نکته چند متعلقه باین باب نکته بدانکه ایمان عبارتست از اقرار بدل و اعتراف بزبان بقول
لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و اسلام قول لا اله الا الله محمد رسول الله است پس هر که اقرار بشهادتین
کند مسلمانست اما مومن نیست و هر که ولایت علی ابن ابی طالب را با شهادتین ضم کند او را مومن گویند نکته
در صحیفة الرضا منقولست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که حضرت حق سبحانه و تعالی میفرماید که لا اله الا الله
حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی یعنی لا اله الا الله حصار منست پس هر که داخل شد در حصار من ایمن شد
از عذاب من نکته هم از آنجا منقولست که حق سبحانه و تعالی خلق کرده است ستونی از یاقوت سرخ که سر او در
زیر عرش است و پایین آن در پشت ماهی در زمین هفتم پس چون بنده بگوید لا اله الا الله عرش حق تعالی بلرزه در آید
و آن ستون متحرک شود و ماهی بجنبش آید پس حق سبحانه و تعالی فرماید که ساکن شو ای عرش گوید چگونه ساکن شوم که تو گوینده
لا اله الا الله را نیامرزیده پس کریم ذو الجلال و قدیم لایزال فرماید که گواه باشید ای ساکنان آسمانها که بتحقیق
آمرزیدم گوینده لا اله الا الله را نکته حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که پنج خصلت است که هر که این خصال را
جمع کند عصمت کاری و ... زبان وی کلمه طیبه لا اله الا الله بود چون کلمه لا اله الا الله باشرایطش بر زبان رانی از گناه پاک

کردی واز دوزخ خلاصی یابی و به بهشت برسی قطعه هژده هزار صنف ز اصناف کائنات • یکسر فرو شود بدم اژدهای لا
توحید لایزال بود گنج بی زوال • بالای آن کشاده دهان را چو اژدها نکته بدانکه لا اله الا الله دوازده حرفست
و هر ساله دوازده ماه حق سبحانه وتعالی میفرماید که ای بنده من چون که گفته در قیامت از عمر تو هر گناه که در آن ماه کرده
باشی یک حرف از حروف کلمات شهادت در مقابل آن باشد و آن گناه را محو کرد ان الحسنات یذهبن السیئات
نکته دیگر لا اله الا الله دوازده حرفست و محمد رسول الله دوازده حرفست و شبانه روزی بیست و چهار ساعت
چون لا اله الا الله و محمد رسول الله بر زبان رانی شب و روز عمر تو در حمایت و عنایت این حروف بگذرد و حروف
کلمات علی ولی الله یازده است چون باشهادتین ضم کنی سی و پنج حرف میشود بهر حرفی هفتصد نیکی در دیوان اعمال
ثبت کنند بایش قوله تعالی کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة و هفتصد درجه اش
بیفزایند که والله یضاعف لمن یشاء نکته آورده اند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله انگشتری خود
بسلمان داد تا لا اله الا الله برای نقش کنند سلمان بفرمود تا محمد رسول الله را بآن ضم کردند چون بحضرت رسالت
آوردند حضرت سه خط دید برانجا نوشته پرسید که این سه خط چیست سلمان گفت یا رسول الله تو لا اله الا الله فرمودی
که برای نقش کنند گفتم [illegible] که محمد رسول الله بآن ضم باشد گفت دیگر چیست جبرئیل ع آمد که یا رسول الله لا اله الا الله
خواست تو بود و محمد رسول الله خواست سلمان بود که بآن ضم شود خواست ما نیز آن بود که علی ولی الله بآن ضم باشد پس معلوم
شد که بی ولایت کلمه شهادت مقبول نیست رباعی ایمان تو لا اله الا الله است • دین تو محمد رسول الله است
میدان بیقین که دین و ایمان ترا • عز و شرف از علی ولی الله است نکته روایت از جابر بن عبد الله که رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که در بهشت نوشته اند که لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخو رسول الله پیش از آنکه بیافریند خدای تعالی
آسمان و زمین را بدو هزار سال نکته حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که تلقین کنید در وقت وفات مردها را
بقول لا اله الا الله پس بدرستی که هر که آخر کلام او لا اله الا الله باشد واجب میشود او را بهشت نکته خواجه عالم
صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که چون بنده مؤمن بگوید لا اله الا الله حق تعالی مرغی بیافریند که بر او دو بال سفید بود و آن
مرغ بانگ کند و خاموش نشود حق تعالی فرماید ای مرغ ساکن شو گوید صاحب مرا بیامرز تا ساکن شوم حق تعالی فرماید که بیامرزیدم
و آن مرغ را هفتاد زبان بدهد تا استغفار خواهد از برای صاحب خود تا روز قیامت و در روز قیامت
دلیل و رهبر او باشد تا به بهشت نکته آورده اند که جوانی جهود گاهی بخدمت حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله آمدی روزی نیامد خواجه عالم از حال او پرسید گفتند بیمار است از انجا که خلق عظیم حضرت بود

بعیادت

بعیادت او رفت جوان را در حالت نزع یافت گفت ای جوان بگو لا اله الا الله محمد رسول الله و بهشت رو میخواست که بگوید پدرش
حاضر بود بروی پدر نگریست پدر گفت تو دانی اگر خواهی قول محمد را اجابت کن جوان کلمه شهادت بر زبان راند و جان بحق تسلیم کرد
چون کارش بساختند خواجه عالم صلی الله علیه و آله بتشییع جنازه اش بیرون رفت و بر انگشتان پای راه میرفت و میفرمود که از
بسیاری فرشتگان که حاضر آمده اند از زمین آنقدر جای نمانده که پای بر زمین نهم پرسیدند که یا رسول الله این منزلت از چه یافت
فرمود که آخر گفتار وی کلمه لا اله الا الله بود نکته حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که هیچ کس
نیست که چون حاضر شود او را موت موکل کنند بروی شیطان از شیاطین خود یکی را و چون بر او موکل شده امر میکند او را
بکفر و در شک می اندازد او را در دین خود تا اگر او بی ایمان از دنیا بیرون رود پس هرگاه اثر موت بر کسی ظاهر شود باید که تلقین
کنند او را بشهادت ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و ان علیا ولی الله و باقی ائمه علیهم السلام را یک یک نام ببرند تا وقتی که جان
شیرین بجانان تسلیم نماید نکته روایت از رسول الثقلین محمد بن عبد الله بن عبد المطلب صلی الله علیه و آله
که در آخر خطبه فرمود که آنکس که توبه کند پیش از مردن بیکسال حق سبحانه و تعالی توبه او را قبول کند بعد از آن فرمود که یکسال
هر که توبه کند پیش از وفات بیکماه توبه او قبول حضرت حق گردد پس فرمود بدرستی که یکماه بسیار است کسی که توبه کند و از کرده های
خود نادم گردد پیش از موت بیکهفته حق تعالی توبه او را بمحل قبول رساند پس فرمود بدرستی که هفته نیز بسیار است هر که توبه کند پیش از
مرگ خود بیک روز حق تعالی جل جلاله و عم نواله توبه او را بپذیرد پس فرمود که بدرستی روز هم بسیار است دغدغه باید هر که توبه کند پیش از مردن
بیک ساعت کریم ذو الجلال و قدیم لایزال توبه او را قبول نموده از سر جرایم او درگذرد پس آن شفیع امتان فرمود که ساعت نیز بسیار است
و شیطان فریب دهنده و در روزگار و بنای دون بی اعتبار هر که توبه کند و نفسش که رسیده باشد بقفس او و دست مبارک خود را بحلق
نهاد یعنی جان او بحلق رسیده باشد خداوند کریم و حی قدیم توبه او را بپذیرفته قلم عفو بر جرایم اعمال ناپسندیده او کشد و در عیون
المعانی آورده که تایب چون بکنفس پیش از مرگ توبه کند ملائکه بطریق استحسان و خوشحالی گویند با او که زود آمدی و خوش شتابت
نمودی بدرگاه الهی و چون وقت رسیدن اجل و زمان نزول موت معلوم نیست پس عاقل آنست که از سر جهل گذشته هر نفس را
دم آخر تصور کند و از رجوع بحضرت او سبحانه غافل نشود بیت غافل مگر ای عاصی بادرد و غم باش • هر دم دم آخر است هشیار و
واقف دم باش • خوشا صاحب دولتی که بخت همیونش مساعدت نماید و سعادت همایونش موافقت و فرصت غنیمت
دانسته دولت مواصلت این دریابد و خود را از درکات نیران بامداد تکلیفی بدرجات جنان رساند و قول سید کاینات
و خلاصه موجودات که سال و ماه و هفته و روز و ساعت بسیار است بآن که کسی تغافل و تکاهل در باب توبه نورزد
و اگر از سر عمد با خطای کبیره یا اصرار صغیره ازو در وجود آمده باشد فی الفور از و نادم و پشیمان شده بحضرت حق سبحانه رجوع کند

هر اگه همگی عالم آن بینت که عمر او تا کی خواهد بود و نفس نفسش تا کی امداد خواهد نمود چه اگر کسی ایکی از علل و الم امنیت که
بر آدمی مستولی میشود و بسیار کسان بدین مرض هلاک شده اند پس شاید که ما نیز بدین مرض مبتلا گردیم و فرصت تایب شدن
و نادم و پشیمان گردیدن نباشد رباعی غافل منشین که ناگهانت ببرند رو توبه بکن که بیکنات ببرند گویی که بپیری برسم توبه کنم
پیر نرسی اگر نوجوانت ببرند حکمت یکی دیگر از خصایل پسندیده آنکه خواجه عالم صلی الله علیه و آله فرموده که هر که شعار خود سازد
از اهل بهشت است انبت و اذا اذنب ذنبا قال استغفر الله یعنی چون بواسطه شیطان خلاف
امر رحمن کند و گناهی برود و زبان وی جاری شود در عقب آن مرهم زخم گناهش استغفر الله بود خواجه عالم صلی الله
علیه و آله فرموده که حصر نباشد هر گناه کسی که استغفار کند اگرچه روزی هفتاد بار بر سر گناه شود و فرموده که خنک بنده که
فردای قیامت چون نظر بنامه اعمال خود کند در زیر هر گناهی نوشته باشد که وی گفته است استغفر الله رباعی گردم ز گناه کرده
دردم توبه در صحبت گذشته هردم توبه یارب ز گناه کرده بر بنده مگیر گردم کردم زهرچه کردم توبه حکمت منقول است که
که هر گاه بنده از گناه توبه کند توبه نیکو و عملهای شایسته کند و کار خود را باصلاح آورد حق تعالی گناهان وی را
بحسنات بدل گرداند آورده اند که چون آیه خمر تحریم فرود آمد که خمر مخورید روزی اتفاق افتاد که خواجه کونین و رسول الثقلین صلی
الله علیه و آله بکوچه برفت از سر کوچه یکی درآمد قرابه خمر در دست آمد چون رسول صلی الله علیه و آله به وی برسید
توبه کرد و گفت خداوندا قبول کردم که هرگز دیگر خمر نخورم بر من پوشیده گردان چون نزدیک رسول صلی الله علیه و آله
رسید خواجه عالم فرمود که چیست در این قرابه گفت سرکه است رسول صلی الله علیه و آله دست مبارک پیش داشت
و گفت قدری بریز بر دست من بریز بر دست رسول صلی الله علیه و آله ریخت سرکه بود مرد گفت یا رسول الله بحق خدای
که این سرکه نبود خمر بود اما تا بتو رسیدم توبه کردم حق تعالی خمر را سرکه گردانید گفت چنین باشد هر که توبه کند حق تعالی سیئات او را بحسنات
بدل کند حیث قال الله تعالی فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات رباعی جز وصل تو دل بهیچ بستم توبه یا از تو بجز
کو نشستم توبه در حضرت تو توبه شکستم صدبار زان توبه که صدبار شکستم توبه حکمت آورده اند که در زمان پیشین مردی
گناه کرد و نزدیک پیغمبر آن عصر رفت که گناهی کرده ام از حق تعالی درخواه تا عوض کند پیغمبر درخواست کرد حق تعالی عوض نمود بار دیگر
او گناهی صادر شد باز نزد پیغمبر آمد که گناه مرا درخواه تا حق تعالی عوض کند درخواست نمود و قسم خورد و بخشیده شد بار سیم
بهمین منوال واقع شد بار چهارم آمد که گناهی دیگر کرده ام پیغمبر علیه السلام روی از وی بگردانید و گفت مرا شرم
می آید که در حضرت عزت عرض کنم گناه ترا درخواست کردم حق تعالی عوض کرد مرد چون بشنید غمگین شد و از نزد
پیغمبر بیرون آمد و روی بصحرا نهاد و در کنار آب بگذارد و روی بر خاک نهاد و گفت خداوندا مرا می

گناه کنم اما شیطان و هوای نفس بر آن میدارند و طاقت ایشان ندارم خداوندا مرا از شر شیطان و هوای نفس بران
و گناهان مرا بیامرز و اگر نیامرزی من بر گناه کنم من بر گناه کنم من بر گناه کنم حق سبحانه و تعالی فرشته را بفرستاد تا در مقابل وی بایستاد
و بگفت ما نیز بیامرزیم ما نیز بیامرزیم ما نیز بیامرزیم ای بنده عاصی حق تعالی توبه کنندگان را دوست میدارد قال الله تعالی
ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین هان ای گناهکاران و هان ای عاصیان توبه کنید و بدرگاه او رجوع کنید
تا خلعت مغفرت در پوشید و بهشت عنبر سرشت درآیید نظم از گفته ناصواب توبه ورکرده
بحساب توبه زین لبس من و غرور و عبادت در صحبت شیخ و شاب توبه از هرگنه اهل شرع پرهیز وز هرچه
نه در کتاب توبه گو حور و ملک سوال میکن من کرده ام از جواب توبه دل شد به گنان و نفس گوید از توبه ناصواب توبه
حکمت آورده اند که در روزگار پیشین مردی بود ظالم و قتال نود و هفت خون ناحق کرده بود در دلش افتاد که توبه
کند بصومعه زاهدی رسید و گفت نود و هفت خون ناحق کرده ام اگر توبه کنم توبه من قبول باشد یا نه زاهد گفت نه مرد با خود
گفت چون بدوزخ خواهم رفت این زاهد را نیز بکشم او را هم بکشت و بدر صومعه دیگر شد و همان صورت واقع
شد پس بصومعه دیگری رفت که نود و نه خون ناحق کرده ام توبه من قبول میشود یا نه زاهد گفت که دور شو که مبادا آتش قهر تو مرا
او را نیز بکشت و نزد زاهد دیگر شد و گفت صد خون ناحق کرده ام اگر توبه کنم توبه من قبول شود یا نه زاهد گفت قبول باشد کدام
گناه است که از رحمت و کرم حق تعالی بیشتر است آن مرد گفت توبه کردم اما چه دانم که قبول است یا نه زاهد گفت در این راه که میروی
دو ده است یکی از آن مسلمانان که آنرا نصرت خوانند و یکی از آن کافران که آنرا کفرت خوانند میدانی که نصرت کدام است و کفرت
کدام گفت نه زاهد گفت برو بیکی از این دو ده اگر بده مسلمانان رفته باشی توبه تو قبول شده و اگر بده کافران رفته باشی توبه تو
قبول نباشد آن مرد برفت تا بسر دو راه رسید ساعتی بروی زمین راه می آمد و ساعتی میان دو ده بیکبار بیفتاد که
بکدام ده رود قضای ربانی و تقدیر سبحانی چنان شد که ملک الموت بار سبحانی بیامد و جان وی را قبض کرد و فرشتگان رحمت گفتند روح
وی را ما ببریم و فرشتگان عذاب گفتند ما ببریم خطاب رحمانی در رسید که ای فرشتگان بپیمایید این شقه را بکدام ده نزدیک
تر است چون بپیمودند بده مسلمانان نزدیکتر بود بمقدار یک انگشتی پس فرشتگان رحمت به بشارت رحمانی و به بشارت
پروانی روح وی را بعلیین رسانیدند ای عزیز بشارت عظیمت که توبه بطاعت روح بنده را باعلی علیین میرسانند
بنگر که توبه با طاعت چگونه بود مناجات شیخ نظامی خدایا چون گل ما را سرشتی وثیقه نامه ما را نوشتی بار خدمت
خود فرض کردی جزای آن بخود بر فرض کردی خلاصی ده که روی از خود بتابم بخدمت کردنت توفیق یابم
زما خود خدمتی شایسته ناید که شادروان عزت را شاید اگر خواهی با خطا در کشیدن زفرمانت که یارد سرکشیدن

وگر گروی زرشتی حالی خشنود ٭ ترا نیسود زیان مارا بود سود ٭ در آن ساعت که ما مانیم و موی ٭ ز بخشایش فرو مگذار موی ٭ حبیبا مرز
ز عطای خویش مارا ٭ گرانست گن الطاف خویش مارا ٭

## باب دوم در مقدمات نماز

حمد بیحد و ثنا و ستایش بیعد مر خدایرا سزد که معبود بحق است و واجب الوجود مطلق صانعی که منور گردانید قلوب مومنانرا بنور معرفت خود و مزین گردانید صدور عارفانرا بنور آیه کریمه وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون معبودی که شناسانید آداب عبودیت خود را بالطاف عمیم و اعطاف عظیم و اخلاق کریم و انعام نعیم طاهری که بس اسم مبارکش بطهارت شرعی مس نمی لا یمسه الا المطهرون قادری که مشرف گردانید بندگان را بشریف اسلام بارسال انبیای کرام و ختم گردانید رسالت را بهترین خیر الانام که تا سرگشتگان وادی جهالت و ضلالت را نجات داده بسر منزل سعادت رساند که ارسله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون

رباعی
ای وصف کمال تو برون از امکان ٭ اشیا بتو نازنده چو اجسام بجان ٭
جز پای تو هر کسی بقدر امکان ٭ در کون و مکانی و منزه ز مکان ٭

صلوات نامیات زاکیات طاهرات بر بدر آسمان موجودات مشتری برج سعادات چشمه خورشید رسالت گوهر کان طهارت شاه رفعه نبوت ماه بقعه فتوت صفر آب و خاک مدار هر کار افلاک از قبای بری او از ضیاع پاک امیر لولاک لما خلقت الافلاک محمد مصطفی صلی الله علیه وآله

نظم
زهی بر خوبیت نازندگی صنع الهی را ٭ منور کرده خورشید رخت مه تا ماهی را ٭
شه خیل رسل سلطان لولاک آنکه از رفعت ٭ نهاده ماورای عرش اعظم تخت شاهی را ٭

و درود و تحیات بر روح و جان شیر او رهنمای مومنان و پیشوای متقیان امیر جمله مردان

نظم
والی ملک سلونی وصی نفس رسول ٭ ولی حق شه کونین علی اعلی ٭
خسرو دین و عقبی اسد الله حیدر ٭ سروران شرف بتر(؟) فخر علی ٭
آنکه هنگام ثبوت حق و نفی باطل ٭ همچو آتش بادر الله و دید تیغ از لا ٭
هادی خلق که کشتی اگرش همچو تیغ ٭ حق ز باطل که جدا کردی ز لا از الا ٭

و بر اهل بیت اطهار او و اولاد امجاد اخیار او باد و بعد بدانکه مقدمات نماز هفت است چنانکه معروف و مشهور است حضرت ابن اللطائف بیان نمود و در این باب دوازده فصلست

### فصل اول

در فضیلت نماز بدانکه در خبر است از اهل البیت علیهم السلام که یکنماز فریضه فاضلترست از بیست حج فریضه و یکحج فریضه فاضلترست از خانه که پر از زر سرخ باشد و بصدقه دهند تا آخر شود پس یکنماز بهتر باشد از بیست خانه که پر از زر سرخ باشد و در راه خدای تعالی صدقه دهند پس چنین با اینجا طرز رسید که چون میبهای ایشان رسید حسب الضرور یا بواسطه شرف در میان مردم ایشان برپای میدهند این بعوض نماز و سایر عبادات ایشان میشود و این حدیث که از اهل البیت نقلست که نزدیک میشود بنده برضای حق سبحانه و تعالی بچیزی بعد از شناختن خدای تعالی که آن فاضلتر باشد از نماز

مشهور است بن حضرت

---

نوب

نظم
ای بره رسا گشته درین دیر بر درد ٭ تاکی چو گرم پیله نشینی به پرده در ٭
چون وقت کار تست چو غافل نشسته ٭ بر خیز وقت کار و غم خویشتن بخور ٭
بیدار گرد ای دل غافل که در جهان ٭ چون گاو خر نباید به هر خواب و خور ٭
بر عمر اعتماد مکن زانکه عمر تو ٭ یکلحظه بیش نیست که آن هست ماحضر ٭
سالی هزار نوح همی بود و عاقبت ٭ شد شش هزار سالگی گرو از جهان سفر ٭
تو هم یقین بدان که ترا تا یکبیست و نیج(؟) ٭ در شش در فنا فکند چرخ پر خطر ٭
آن کاسه سری که پر از عجب بود ٭ خاکی کنند و گل کنند آن خاک کوزه گر ٭

و باید دانست که نماز را این فضیلت وقتیست که در اول وقت بگذارند و بخضوع و خشوع و حضور دل بگذارند و رکوع و سجود تمام بجای آورند چرا که حق تعالی در کلام مجید خود میفرماید که قد افلح المومنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون یعنی بدرستی که رستگاری یافتند مومنان آن مومنانی که در نماز فروتنی نمایند ابن عباس گوید که خشوع در نماز آنست که نماز کننده نداند که بر راست و چپ او کیست و مجاهد گفته که خاشع آن باشد که چشم بر هم نهد از ترس خدای تعالی و قولی دیگر آنست که چشم بر جایگاه سجده دارد و بجای دیگر ننگرد که از رسول صلی الله علیه وآله روایت که چون بنده در نماز ایستد حق تعالی بوی نگرد و چون بجای دیگر از سجده گاه نگاه کند حق تعالی فرماید که ای بنده من بتو مینگرم و تو بچیزی دیگر مشغول روی بمن آر که ترا از من کسی بهتر نیست

رباعی
اندر همه عمر من شبی وقت نماز ٭ آمد بر من جان معشوق مجاز ٭
برداشت نقاب از رخ و میگفت بناز ٭ باز آ بنگر که بر کرد میهمانی باز ٭

آورده اند که رسول صلی الله علیه وآله مردی را دید که نماز میکند و دست فرا محاسن خود میبرد فرمود اگر این مرد را دل خاشع بودی اعضای وی نیز خاشع بودی پس میباید که در نماز خاشع بودن نه آنکه با این در نماز با چشم و بدل بازی کند و جای دیگر در کلام مجید میفرماید که ویل للمصلین الذین هم عن صلوتهم ساهون یعنی ویل بر نماز کنندگانی که ایشان از دل از نماز بیخبر بود و ویل چاهیست در دوزخ و در آن چاه ماریست که دوزخ از آن عفونت در شبانه روزی چند بار بخدای تعالی استغاثه میکند که از عذاب آن خدا رها کند زهی مار و زهی او جای کسیست که در نماز غافل بود و دیگر میفرماید که ولا تقربوا الصلوة وانتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون یعنی نزدیک نماز مروید و حال آنکه شما مست باشید تا آنگاه که بدانید که چه میگوئید و مستی انواع است از حب دنیا و بسیاری غم و مستی از خمر علی ای حال باید دانست که پراکندگی دل در نماز از غلبه شهوات مختلفه است و اصل آن همه حب دنیاست که سر همه خطاهاست و حضرت پیغامبر صلی الله علیه وآله میفرماید که لا صلوة الا بحضور القلب یعنی نیست نماز مگر بحاضر شدن دل در نماز و دیگر حضرت پیغامبر صلی الله علیه وآله فرموده که تمام کنید رکوع و سجود و خشوع شما که در نماز بدرستی که من میبینم از پس پشت خود چنانکه میبینم از پیش خود و دیگر فرمود که بدترین مردمان دزدان باشند و بدترین دزدان کسیست که از نماز چیزی بدزدد یعنی رکوع و سجود آن تمام بجای نیارد و حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرموده که چون بنده روی بنماز آرد رحمت خدای تعالی روی بوی آرد پس باید که

بسنگ ریزه مسجد و غیره بازی کنند و خود را بغیر حق مشغول گردانند ابوالعباس جوالقی جوالی گم کرده بود هر چند فکر میکرد
بیادش نمی آمد روزی در نماز بیادش آمد چون از نماز فارغ شد غلام را گفت جوال پیش فلان است غلام گفت ای خواجه
تو نماز کردن بودی یا جوال جستن ابوالعباس را حالتی پدید آمد و خود را در [illegible] و بطلب علم شد و ذاکر و مقری کرد و در
حدیث آمده است که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که مردی را شهید کردند در راه خدای تعالی فرشتگان که بروی موکل بودند
گفتند عجب شهیدی بود این مرد که از برای روح او در بهشت نگشادند و حوران استقبال وی نکردند حق تعالی بدان
فرشتگان وحی فرستاد که بنگرید چون نگاه کردند روی هوا پر از طاعات و خیرات وی بود و آن فرشتگان که بر طاعات
و خیرات وی موکل بودند گفتند خداوندا چرا در آسمان بر ما نگشایند از برای علمهای این بنده پادشاه عالم فرمود تا
آسمانها گشادند و ایشان را فرمان داد که بردارید علمها را اگر میتوانید هر چند خواستند بردارند نتوانستند پادشاه
عالم جل جلاله فرمود که طاعت و عبادت بنده را مرکبیست تا آن مرکب نباشد بمحل قبول نرسد و آن دوستی بعلی بن
ابی طالب است و اولاد او علیهم السلام و تبرا از دشمنان ایشان فرشتگان چون ملاحظه نمودند وی را این مرکب نبود
گفتند خداوندا وی را این مرکب نیست پادشاه عالم فرمود تا بنده را با علمهای او بدوزخ برند تا بدانی که بی
ولای علی بن ابی طالب علیه السلام طاعت هیچکس مقبول نیست رباعی ای آل علی اگر تو ولا کنی ؛ در دیده صاحب نظران چالاکی
مردانه باولاد علی بیعت کن ؛ تا در صف حشر و او بی باکی ؛ و از ابن عباس منقول است که دو رکعت نماز با تفکر بهتر بود از ایستاده
کردن شبی تا بروز که دل غافل بود امید که حق تعالی ما را توفیق اطاعتی که مبنی بر ثواب و مرضی بر رضا رب الارباب باشد
روزی کند خصوصا جامع این کتاب و سامع و کاتب این کتاب و قاری این کتاب مناجات ای نام تو بهترین سرآغاز ؛
بی نام تو نامه کی کنم باز ؛ ای کارگشای هر چه هستند ؛ نام تو کلید هر چه بستند ؛ ای هست کن اساس هستی ؛ کوته ز درت دراز دستی ؛
راه تو بنور لایزالی ؛ از شرک و شریک هر دو خالی ؛ هر صنعت کمال از عدد بیش ؛ عاجز شده عقل فکرت اندیش ؛ ای عقل مرا
کفایت از تو ؛ جستن ز من و هدایت از تو ؛ از ظلمت خود رهاییم ده ؛ با نور خود آشناییم ده ؛ از [illegible] خویش ده [illegible]
منو بس این و آن براتم فصل دوم در عقاب تارک نماز قال الله تبارک و تعالی یتساءلون
عن المجرمین ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلین یعنی سوال کنند در روز قیامت از گناه
کاران که چه گناه کرده اید که شما را بدوزخ آورند گویند نبودیم ما از نماز گذاران و دیگر میفرماید جل جلاله و عم نواله که
اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا یعنی آنها که ضایع کردند نماز را و متابعت
نفس و شهوت کردند زود باشد که ایشان را در دوزخ بوادی غی در آورند از ابن عباس مرویست که غی وادیست

در دوزخ

در دوزخ بدان گرمی و هیبت که اگر خدای بفرماید دوزخ بگرمی خویش بجوشد و در آن وادی چاهیست که شصت ساله راه درازی
و بیست و سی ساله پهنای وی و از آن روز که خدای تعالی او را آفریده دهن او مهر است و نگشاید مگر کوشت بی نمازان و شراب
خواران و مرویست که رسول صلی الله علیه و آله فرموده که آنچه اول حساب کنند آدمیان را روز قیامت نماز است
اگر قبول افتد آنچه غیر نماز باشد نیز در معرض قبول در آید و اگر نمازش رد کنند هیچ عملی از اعمال او بدرجه قبول نیفتد
نظم روز محشر که جانگداز بود ؛ اولین پرسش نماز بود ؛ پس مکن در نماز تقصیر ؛ تا در آن روز باشدت توفیر
در روایت از رسول صلی الله علیه و آله که گفت روزی برادرم جبرئیل بمن آمده ادای وحی میکرد هنوز تمام نگذارده بود که آوازی
سخت با هیبت برآمد که رنگ جبرئیل متغیر شد از وی سوال کردم که ای برادر آن چه آواز بود گفت ای محمد حق تعالی در دوزخ
هفتم چاهی آفریده بود و سنگ سیاهی در وی انداخته سیزده هزار سالست امروز آن سنگ بقعر آن چاه رسید پرسیدم
که آن جای کدام طایفه است گفت آن جایگاه بی نمازان است و دیگر رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که نماز را ترک کند
و نگذارد بی امر خدای تعالی او را به پانزده بلا مبتلا گرداند شش در حیوة و سه در نزدیک وفات و سه در قبر و سه در
قیامت اما آن شش که در زندگی بود ۱ آنست که نور از روی او ببرد ۲ آنکه برکت از عمر او ببرد ۳ آنکه مال او زیاده
نشود ۴ آنکه حق تعالی هیچ خیرات او را قبول نکند ۵ دعای او مستجاب نشود ۶ او را در دعای صالحان نصیب
نبود اما آن سه که نزدیک وفات باشد ۱ آنکه سخت گرداند بر او سکرات مرگ را ۲ آنکه گرسنه وفات کند
که اگر جمیع طعامهای دنیا را در حلق او کنند سیر نشود ۳ تشنه وفات کند اما آن سه که در گور باشد ۱ آنکه دایم با درد و غم
و اندوه بود تا روز قیامت ۲ آنکه گور بروی تاریک بود ۳ او را عذاب بود تا روز قیامت و اما آن سه
که در روز قیامت باو رسد ۱ آنکه حساب بروی دشوار شود ۲ خدای تعالی دشمن وی بود و در وی نظر نکند و او را
عذاب دردناک کند ۳ او را خدای تعالی برانگیزاند از قبرش چنان چنانکه در عرصات همه بروی نگران باشند بعد از آن او را
بدوزخ برند و دیگر رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هر که ترک نماز کند عمدا بحقیقت کافر است نظم مکن قصد ترک نماز ای پسر ؛
که کافر شوی از جهودان بتر ؛ وگر سهو نسیان بود ترک تو ؛ قضا کن چو یاد آیدت زودتر ؛ و دیگر رسول صلی الله علیه و آله فرموده که چون روز
قیامت شود بیرون آید از دوزخ کژدمی که سر او باسمان هفتم باشد و دم او بزمین هفتم و دهان او از مشرق تا مغرب پس گویند او را
که چه میخواهی گوید پنج گروه را ۱ بی نمازان ۲ مانع زکوة ۳ خمر خواره ۴ خورنده ربا ۵ کسانی که در مسجد سخن دنیا گفته باشند
پس بر چیند ایشان را از دشتگاه عرصات چنانکه کبوتر دانه را و بازگشته بدوزخ رود پس باید دانست که حکایت دنیا
در مسجد موجب عقوبت است نظم اندرین خانه گر مسلمانی ؛ چون در آیی بجز خدا مکن ؛ تا نگاه توبت خلقی ؛ قصه زر جو ستان دراز مکن

جامع ابن محمود غفر الله ذنوبه و ستر عیوبه گوید که مراد حکایتیست که اصلا غرض اخروی با او نباشد و محض دنیایی باشد و بفایده و عبرت که
بعضی افاضل مد الله ظلال فضیلتهم الی یوم القیام در مساجد و مدارس حکایات دنیوی میکنند و میخندند و طلاب ایشان جهت ... باید که
اگر کسی حرف مذکور ساز در مساجد چون بسط منع او نکنند شاید غرض متکلم دنیای محض نباشد و مؤمنان باید که در فکر کار خود باشند و بعیب
دیگران نپردازند رباعی آنها که حقیقت جهان میدانند : از دیدهٔ کوته نظران پنهانند : وین طرفه نگر که هر کجا کافر است : مؤمن شده خلق کافرش میخوانند

دیگر رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هر که بخندد در روی جنازی چنان بود که خراب کرده باشد بیت المعمور را هفتاد بار
و هزار فرشته را از فرشتگان مقرب و هزار پیغامبر از پیغامبران مرسل بقتل آورده باشد و دیگر رسول صلی الله علیه و آله
فرموده که هر که هفتاد مصحف را بسوزاند و هفتاد پیغامبر را بقتل آورد و هفتاد بار با مادر خود زنا کند و هفتاد دختر بکر را بطریق زنا
بکارت ببرد او برحمت و مغفرت خدای تعالی نزدیکتر است از بینماز و دیگر فرموده که یاری کند بینماز برا یک لقمه یا پوششی
چنان باشد که هفتاد پیغامبر را بقتل آورده باشد که اول ایشان آدم باشد و آخر ایشان محمد مصطفی پس ای غافل ...
ای وای بر او بر افعال و اقوال او و دیگر فرموده که بر بینماز سلام مکنید و جواب سلام او مدهید و با او ... مکنید و چون بیمار
شود بعیادت او مروید و چون بمیرد بر او نماز مکنید و در مقبرهٔ مسلمانان دفن مکنید نظم وانکس بده آنکه بینماز است
در خود دهنش زفاقه باز است : کو فرض خدا فرو گذارد : از قرض تو نیز غم ندارد : پس وای بر هر کسی که اهل نماز نباشد چرا که
در شریعت پیغامبر صلی الله علیه و آله مقرر است که هر که اهل نماز نباشد یکمرتبه او را تعزیر کنند که نماز کن یعنی چوبی که مقرر است ... شاید
اگر مرتکب نماز شد و اطاعت کرد فبها و الا مرتبه دیگر تعزیرش کنند اگر ابا کرد در مرتبه سیم و بعضی گفته‌اند در مرتبه چهارم لازم میشود
کشتن او بر امام یا نایب امام و اگر کسی نعوذ بالله حلال داند ترک نماز را کافر است و در این بار قتل او واجب است اگر مسلمان
و مسلمان زاده باشد و اگر کافر بوده و مسلمان شده باشد و دیگر مرتد شود طلب توبه باید کرد از او اگر توبه کرد و بنماز راغب شد فبها و الا
کشتن او لازم می‌آید و برگشتن لازم نیست بلکه در هر وقت نماز او را حاضر باید کرد و باید زد تا آنکه در زیر تازیانه بمیرد یا راضی شود بنماز گزاردن پس ای عزیز
باید که با اخلاص تمام روی بحق آری و با آنچه از دست آید طاعت و عبادت کوشی و سعی بلیغ بجا آری تا در دنیا و آخرت
رستگاری که ترا از برای عبادت و معرفت خود آفریده نه از برای خوردن و خفتن و جهان مناجات نظم پروردگارا ای پاینده
ده زندگی : عادت ما چیست جز بندگی : پیش تو چون دعوی حاجت بریم : عاجزی خود بشفاعت بریم : بو که ز بیچارگی جان خویش : معترف
آییم بنقصان خویش : چونکه بغیر از تو نداریم کس : غم نبود زانکه توئی یار و رس : شیوهٔ ما گرچه بغی و خطاست : طاعت ما گر به بهزی ارزاست : مسکین اسیر
معصیتیم : خاک بفرق من و بر طاعتم فصل سیم در باب خلوت و آداب جایی که واجب است بر کسی که بخلوت رود از برای قضای
حاجت عورت خود را بپوشاند از کسی که نظر کردن او بسوی وی حرام باشد که اگر نظر کردن او حرام نباشد مثل آنکه زن شوهر باشند

یا طفلی

مشغول ما نمیشود پس معلوم شد که بعد از شناختن حق تعالی چیزی فاضلتر از نماز نیست و در خبر است از ائمه علیهم السلام که در روز قیامت
اول چیزی که سؤال کرده میشود از بندگان نماز است اگر بدرجهٔ قبول رسید سایر عبادات را از او قبول میکنند و اگر رد شد
جمیع اعمال او رد میشود و دیگر از رسول صلی الله علیه و آله روایت که نماز معراج امت منست و دیگر از رسول صلی الله علیه و آله
مرویست که چون برخیزد بنده برای نماز فریضه در مقام ... با اخلاص ... چون از نماز فارغ شود بدرستی
که بیرون آید از گناه چون روزی که از مادر زاییده باشد نظم اگرچه افضل طاعت نماز است : فضیلت بیشتر اندر نیاز است :
مصلی را فلاح اندر خشوع است : خشوع دوستان در این خضوع است : و نیز از پیغامبر صلی الله علیه و آله منقولست که چون
بنده روی بقبله کند از نماز با اخلاص تمام و نیت کند و تکبیر احرام بگوید بیرون آید از گناه چون روزی که از مادر متولد
شده باشد و چون بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بشمار موی که بر تن او باشد حق تعالی ثواب عبادت
یکساله در دیوان اعمال او بنویسد و چون قرائت فاتحه و سوره کند چنان بود که حج و عمره کرده باشد و چون رکوع کند
و تسبیح گوید چنان بود که بوزن خود زر سرخ تصدق داده باشد و چنان بود که تمام کتابهای خدای تعالی را خوانده
بود و چون بگوید سمع الله لمن حمده الحمد لله رب العالمین حق تعالی بنظر رحمت در روی نگاه کند
و چون سجده کند و تسبیح گوید او را حق تعالی ثواب بعدد فرشتگان دهد و چنان بود که بنده آزاد کرده باشد و چون تشهد بخواند
حق سبحانه و تعالی او را ثواب صابران دهد و چون سلام دهد و فارغ شود بگشاید خدای تعالی بروی درهای بهشت ...
بهشت بهر در که خواهد بی حساب ای عزیزان تأمل کنید که با این تکلیفی چه تشریف میدهند نظم لطف او لطفیست بیرون از عدد
فضل او فضلیست بیرون از شمار : گر بهر موی زبانی باشدت : شکر یک نعمت نگویی از هزار : و دیگر از آنحضرت مرویست که حق تعالی را
فرشته‌ایست که منادی میکند وقت هر نمازی که ای مردمان برخیزید و بجای آورید تا ... آتشی را که ...
... که او از ابن عباس روایت میکند و او از رسول صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمود که حق سبحانه و تعالی را فرشته‌ایست نام او ...
که فرا میگیرد براتهای نماز گزارندگان از نزد هر نمازی از پروردگار عالمیان جل جلاله پس چون صباح کنند مؤمنان و برخیزند و وضو کنند و نماز صبح بگزارند آن
فرشته فرا گیرد از الله تعالی برات از برای ایشان که نوشته باشد در او که انا الله الباقی عبادی و امائی فی حرزی جعلتکم
و فی حفظی و تحت کنفی صیرتکم و فی عزتی لا اخذلنکم و مغفور لکم ذنوبکم الی الظهر یعنی منم
خدای که باقی‌ام ای بندگان من و کنیزان من در حرز خود گردانیدم شما را و در حفظ خود و تحت حمایت خود در آوردم شما را و در عزت خود
خوار نمیگردانم شما را و آمرزیده شد مر شما را گناهان شما تا وقت پیشین و چون وقت نماز پیشین شود پس برخیزند و وضو سازند و نماز کنند فرا گیرد آن
ملک از برای ایشان از حق سبحانه و تعالی برات دوم را که نوشته باشد در او که انا الله القادر عبادی و امائی بدلت سیئاتکم

حسنات وغفرت لکم السیئات واحللتکم برضائی دار الجلال یعنی منم خدای قادر ای بندگان و کنیزان من
بدل کردم گناهان شمارا بحسنات و آمرزیدم گناهان شمارا و حلال کردم انرا برای شما برضای خود سرای بزرگ که بهشت جاودانست
پس چون وقت نماز پیشین شود برخیزند و وضو کنند و نماز بگذارند فرا گیرد از برای ایشان از پروردگار عز و جل برات سیم که نوشته
باشد در وی که انا الله الجلیل ذکری وعظیم سلطانی عبادی وامائی حرمت ابدانکم علی النار
واسکنتکم مساکن الابرار ودفعت عنکم شر الاشرار یعنی منم خدای که بزرگست ذکر من و عظیم است
پادشاهی من ای بندگان و کنیزان من حرام گردانیدم بدنهای شمارا بر آتش دوزخ و ساکن گردانیدم شمارا در مسکنهای نیکوکاران
و دفع کردم از شما بد رحمت خود شر بدکاران پس چون وقت نماز دیگر شود پس برخیزند و وضو سازند و نماز بجای آورند
فرا گیرد آن فرشته از برای ایشان از خدای بحق جل جلاله برات چهارم را که نوشته باشد در وی که انا الله الجبار الکبیر المتعال
عبادی وامائی صعد ملائکتی من عندکم بالرضاء وحق علی ان ارضیکم واعطیکم یوم القیمة
فیبنتکم یعنی منم خدای جبار بزرگ بسیار بزرگ ای بندگان و کنیزان من بالا آمدند ملائکه من از نزد شما برضا و خشنودی و حق شما
بر من آنست که راضی شوم از شما و عطا کنم شمارا روز قیامت عطای و چون وقت نماز خفتن شود پس برخیزند و وضو کنند
و نماز بگذارند از حضرت جل اسمه برای ایشان برات پنجم را که نوشته باشد در وی که انی انا الله لا اله غیری ولا رب
سوای عبادی وامائی فی بیوتکم تطهرتم والی بیوتی مشیتم وفی ذکری خضتم وحقی
عرفتم وفرایضی اديتم اشهدك یا سخائیل وسائر ملائکتی انی قد رضيت عنهم
یعنی منم که منم خدای که نیست خدایی غیر از من و نیست پروردگاری سوای من ای بندگان و کنیزان من در خانهای خود
وضو ساختید و بخانه من آمدید و در ذکر من فرو رفتید و حق مرا شناختید و فرایض مرا ادا کردید گواه باش ای سخائیل و سایر فرشتگان
بدرستی که من راضی شدم از ایشان پس ندا کند سخائیل به آواز مرتب بعد از نماز خفتن که ای ملائکه خدای تعالی بدرستی که
خدای تبارک و تعالی بخشید آمرزید نماز کنندگانی که حق نماز را یکی دانند پس باقی نماند ملکی در هفت آسمان مگر که طلب آمرزش
کنند از برای نماز کنندگان و دعا کنند از برای ایشان همیشه تا روز قیامت پس هر کس که روزی شود او را نماز شب
از مرد یا زن و برخیزد از برای خدای خالصا مخلصا لوجه الله پس وضو سازد و نماز بگذارد و به نیت صادق و قلب سلیم و بدن
خاشع و چشم گریان بگرداند حق تعالی در عقب او نه صف از ملائکه در هر صفی آنقدر ملک که عدد ایشان را کسی نداند الا
خدای تعالی یک سر هر صفی در مشرق باشد و یکی در مغرب پس چون آن بنده از نماز فارغ شود نوشته خدای بعدد آن
فرشتگان درجات پس خوشا حال نماز کننده که نماز او این و بیتر باشد و خوشا بنده که روزی شود او را این

با طفلی که بحد تمیز نرسیده باشد و کنیزی که ملک او بکس باشد و حیوانات غیر ذوی العقول قصوری ندارد و بدانکه نظر کردن بعورت غیر ضرورت ناظر
و منظور هر دو در بهشت اند اگرچه نظر کردن بعورت طفل خود باشد یا بسببی و مع هذا نظر کردن بعورت زن خود مکروهست و بعضی حرام
گفته اند زیرا که نهی عام است که لعن الله الناظر والمنظور یعنی لعن میکند حق تعالی نظر کننده و نظر کرده شده را هرگاه بالغ و عاقل باشد زیرا که
نابالغ و مجنون مرفوع القلمند و واجبست بر متخلی که روی و پشت بقبله نکند و مرویست از امام حسن و امام حسین علیهما السلام
که هرکه بنشیند برابر قبله برای بول و غایط از روی فراموشی و چون یاد آورد بگردد از قبله از جای خود برنخاسته باشد که حق تعالی او را بیامرزد
و واجبست که استنجا کند از بول بآب و بس زیرا که در حدیث واقع شده لا یزول البول الا الماء یعنی زایل نمیگرداند آب را مگر آب
پس خاک چنانکه مذهب مخالفین است و سنگ و لته و غیرها بول را پاک نمیگرداند حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرموده که من مسح
ذکره علی الجدار فکانما مس المصحف ولعنه بکل شعرة علی بدنه ملك یعنی هرکه ذکر خود را بدیوار بمالد
پس چنانست که بر مصحف مالیده باشد نعوذ بالله و لعنت کنند او را ملائکه بعدد هر موی که بر تن اوست و همچنین واجبست که آب چون دو
بشوید در غایط متعدی و اگر غایط غیر متعدی باشد مخیر است میان آب و میان سه سنگ بشرط آنکه سنگ پاک باشد و مکروهست در
خلوت پشت و روی بآفتاب و ماه کردن باختیار و عمدا و مکروهست در سر راهها و در سر آبها و در راههای آب و در آب جاری
و راکد و در زیر درختان میوه دار خواه در آن حال میوه داشته باشد و خواه نه بول و غایط کردن و مکروهست در زمین سخت و در برابر باد
و در سوراخ حیوانات بول کردن و مکروهست ایستاده بول کردن بلکه حرامست بموجب حدیث نبوی صلی الله علیه وآله که فرموده که
من بال قائما فکانما بال علی قبری ومن بال علی قبری فکانما بال علی الکعبة یعنی هرکه ایستاده بول کند نعوذ بالله چنانست که
بول کرده باشد بر قبر من و هرکه بر قبر من بول کند چنانست که بر کعبه بول کرده باشد و مکروهست استنجا بدست راست کردن
و بدست چپ در حالتی که در و انگشتری باشد که در آن انگشتر اسم خدای تعالی یا اسم انبیا یا اسم ائمه یا فاطمه زهرا باشد و مکروهست در حال خلوت
خوردن و آشامیدن و سخن گفتن مگر ذکر خدای تعالی یا آیة الکرسی یا ضرورت و سنت است که چون در خلا رود پای چپ را پیش نهد
و بگوید بسم الله وبالله واعوذ بالله من الرجس النجس الخبیث المخبث الشیطان الرجیم مرویست از
امام جعفر صادق علیه السلام که هرکه در نماز سهو بسیار کند چون در حال خلا این بگوید وسوسه از او ببرود و حضرت امام محمد باقر
علیه السلام فرموده که هرگاه کسی کشف عورت کند جهت بول یا غیر بول باید که بسم الله بگوید تا شیطان باو نگاه نکند مادام که پوشیده
باشد عورت او و در حالت استنجا بگوید که اللهم حصن فرجی واستر عورتی وحرمهما علی النار ووفقنی لما
یرضیك عنی یا ذا الجلال والاکرام و چون برخیزد دست بر شکم خود فرود آرد و بمالد و بگوید الحمد لله الذی
اذهب عنی الاذی وهنانی طعامی وشرابی وعافانی من البلوی و چون بیرون آید پای راست پیش نهد و بگوید الحمد لله الذی

عرفني لذته وابقى في جسدي قوته واخرج عني اذاه بالهانعة بالمانعة بالهانعة لايقدر القادر قدرها

**مناجات** خداوندا بذات ذوالجلالت ❊ باوصاف کمال بی زوالت ❊ بهیلی کز اهل آن آید ❊ بتکبیری که بی کبری برآید
بهر نعت که برخوان بهشت است ❊ بهر دولت که جان زاد و رشت است ❊ بقدر بادیه چون چشم تیمان ❊ بزر افشاندن دست کریمان
بدان گوهر که در کان سفته باشد ❊ بدان گشور که پاکی خفته باشد ❊ بمروارید اشک طفل محروم ❊ بیاقوت سرشک پیر مظلوم ❊ که رحمت کن
بفضل خویش ما را ❊ مکن نومید محروم این گدا را ❊ بلطف خویش مرهم میشوازم ❊ وگر زخمی رسد مرهم تو سازم **فصل چهارم** در بیان وضو
بدانکه وضو در لغت بمعنی نیکو بیست و در اصطلاح عبارتست از شستن روی و دستها و مسح سر و پایها با نیت و وضو واجب است از برای نماز
واجب و طواف خانه کعبه هرگاه واجب باشد و مس کتابت قران وقتی که واجب شده باشد بسبب اصلاح غلط آن هرگاه
دست بنوشته نهادن اصلاح نتوان کرد و وضو سنت است از برای نماز سنتی و طواف سنتی و دست بر حاشیه قران نهادن و از برای
برداشتن قران و از جهت ذکر خدا کردن و از برای صلوات بر محمد و آل فرستادن و از برای نماز جنازه و تجدید وضو نمودن
و از جهت خواب کردن و سنت است همیشه با وضو بودن **نظم** وضو آمد سلاح اهل ایمان ❊ که با نفسند در پیکار و شیطان ❊
کز از پاکان شنیدم این عنایت ❊ بود محبوب حق صاحب طهارت ❊ گر از اهل صفا داری نشانی ❊ نبایدبی وضو بودن زمانی ❊
وضوی دایم از روی حقیقت ❊ بود واجب بر ارباب طریقت ❊ و سنت است زن حایض را که در هر وقت نماز وضوی کند
و در محل نماز خود بقدر نماز بنشیند و بذکر حق تعالی مشغول شد که روایتست از پیغمبر صلی الله علیه و آله که هرگاه زن حایض وضو سازد
و استغفار کند در هر وقت نمازی هفتاد بار بنویسد حق تعالی از برای او ثواب هفتاد رکعت نماز و بیامرزد هفتاد
گناه او را و برداره از برای او هفتاد درجه در بهشت و بنا کند از برای او بهر موی که در بدن اوست شهری در بهشت و بخشد
بهر حرفی از استغفار نوری و بهر موی که در جسد اوست ثواب حج و عمره و چون غسل کند و دو رکعت نماز کند در هر رکعتی یک الحمد
و سه قل هو الله احد بخواند بیامرزد خدای تعالی گناهان کبیره و صغیره او را و او ثواب دو شهید در نامه اعمال او ثبت کند و بنا کند
برای او بهر آیه شهری در بهشت و اگر تا وقت حیض دیگر بمیرد شهید مرده باشد و آنچه وضو را باطل میکند و موجب وضو میشود
یازده است ۱ بیرون آمدن بول ۲ جدا شدن غایط ۳ باد که از موضع معتاد بیرون آید ۴ خواب که بر چشم و گوش غلبه کند
بمرتبه که نه بیند و نشنود ۵ هر چه عقل را زایل کند از بیهوشی و مستی و جنون ۶ حیض ۷ نفاس ۸ استحاضه ۹ دست
بر مرده آدمی سرد شده ناشسته نهادن ۱۰ آنکه یقین داند که حدث کرده است اما شک داشته باشد که آیا وضو کرده است
یا نه ۱۱ آنکه یقین داند که وضو و حدث هر دو کرده است اما نداند که کدام پیش است و کدام پس ❊ و بدانکه واجبات
وضو دوازده است **اول** نیت و نیت قصد قلبیست یعنی باید که نیت را بدل بگذراند و واجب است که نیت را

مقارن

مقارن وارد با بتدای شستن رو و واجب طلب و دوام نیت کردن و در حکم نیت بودن تا فارغ شود از وضو یعنی نیتی که منافی
نیت معتبره باشد از و صادر نشود مثل آنکه قصد قطع وضو کند یا قصد پاک گردانیدن اعضا کند از چرک یا گرمای سخت یا
قصد خنکی کند یا قصد ریا کند که اگر چنین کند وضوی او باطلست و صفت نیت اینست که اتوضأ لاستباحة الصلوة
لوجوبه قربة الی الله یعنی وضو میکنم از جهت مباح بودن نماز از برای آنکه واجب است تقرب بخدا و باید که باین صفت نیت کند
که مذکور شد بعربی و در دل بگذراند اگر قادر بعربی گفتن و معنی او فهمیدن باشد و اگر نه بفارسی در دل بگذراند **دوم** شستن روست
از رستنگاه موی سر اگر مستوی الخلقه باشد و اگر موی او پایین تر از مستوی الخلقه باشد یا بالاتر قیاس او بر مستوی الخلقه است تا بر ابر
موی ذقن در درازی و آنچه بگردد بر دو انگشت بزرگ و میانین به پهنا اگر مستوی الخلقه باشد و اگر انگشتان او دراز باشد و روی کوچک
یا رو بزرگ باشد و انگشتان کوتاه قیاس او بر مستوی الخلقه است و بعضی از فقها بر آنند که اگر موی روی تنک باشد بمرتبه که
سخن گوید کسی که در برابر او باشد بن موهای او را تواند دید تخلیل واجبست و اگر بسیار مو باشد واجب نیست و بعضی فرموده اند که
خواه تنک مو باشد و خواه بسیار مو تخلیل واجب نیست لیکن سنت است و این قول اکثر فقهاست و آنچه از موی ریش خواه
و خواه به پهنا که زیاده باشد از آنچه مذکور است شستن او سنت است و واجبست که ابتدا از رستنگاه موی سر کند نه پایین
یا پهلوها که اگر چنین کند وضوی او باطلست و این مذهب مخالفین است **نظم** پاکی آن ناسو بن پاکیزه خوی ❊ کابنمازی ابتدا کرد از آن روی ❊
قطره آبی بچکد آب و دست ❊ در تشنه بود بر جگر دوست **سیم** شستن دستهاست با مرفقین و واجبست که ابتدا از مرفقین کند
و تا سر انگشتان بشوید که اگر ابتدا از سر انگشتان کند و تا مرفق بشوید چنانکه عمل مخالفین است باطلست و واجبست که اول مرفق بشوید
و واجب است تخلیل آنچه مانع رسیدن آب باشد به بشره همچو انگشتری و سوار و چیزی که در زیر ناخن باشد و اگر بر دست او گوشت زیاده و یا
یا انگشت زیادتی یا ناخن او دراز باشد یا دو دست از یک جانب داشته باشد که تمیز نتوان کرد که دست اصل کدامست یا آن
زیر مرفق بیرون آمده باشد شستن اینها همه واجبست و اگر کسی را دست بریده باشند و زیر مرفق باشد آنچه مانده باشد از مرفق
بشوید و اگر از مرفق بریده باشند جزوی بالای مرفق بشوید چرا که واجبست جزوی از غیر محل فرض در شستن روی و دستها
و مسح سر و پایها داخل کردن تا یقین شود که محل فرض شسته شده **نظم** کار وضو شستن دست از نخست ❊ سود علایق کند
از همه جهت ❊ کاوری آنقدم که بدرگاه روی ❊ دست ز آلایش باطل بشوی **چهارم** مسح مقدم موی سر است که مخصوص است بوضو کردن
و اگر سر او تراشیده باشد مسح پوست پیش سر کند ببقیه تری آب وضو آنقدر که اسم مسح بر او افتد و اگرچه بیک انگشت باشد و بمقدار
سه انگشت سنت است **پنجم** مسح پوست پایهاست از سر انگشتان تا اصل ساق بآنچه اسم مسح بر او افتد بتری آب وضو پس اگر آب
نو بردارد از برای یکی از این مسحها وضو باطلست و اگر تری بر دستش نمانده باشد از موی روی یا ابرو یا مژه فرا گیرد و بآن مسح نماید

و واجب است که ابتدا بپای راست کند نظم مسح بران گونه مکن سرسری ۞ کآب نه سر گذرد راست از تری ۞ مسح چنان کن قدم و پشت
کز تری آزاد بود و راست ششم ترتیب چنانکه ذکر کرده شد یعنی اول روی بشوید بعد از آن دست راست بعد از آن دست چپ بعد از آن
مسح پاها بعد از آن مسح پای راست بعد از آن مسح پای چپ هفتم پی در پی کردن افعالست چنانکه عضو پیش خشک نشده باشد که شروع
در عضو دیگر کند هشتم آنکه واجبست که خود وضوی خود کند پس اگر دیگری او را وضو دهد باطلست و اگر محتاج شود باجرت گرفتن
کسی که او را وضو دهد واجبست هرگاه ممکن باشد اگرچه زیاده از اجرت المثل طلبد نهم پاکی آب و پاک کنندگی او یعنی آب مطلق باشد
که بآب مضاف وضو صحیح نیست چراکه آب مضاف پاکست اما پاک کننده نیست و می باید که محل وضو هم پاک باشد که اگر نجس باشد اول
نجاست پاک کند بعد از آن آب وضو بریزد دهم مباح بودن آب وضو پس اگر غصبی باشد و عالم بغصب باشد و مختار باشد وضو باطل است
و اگر نداند که آب غصبیست یا بداند اما آب سوای او نباشد و او بجای دیگر نتواند رفت مثل آنکه در خانهٔ ظالمی در بند باشد
وضو باطل نیست یازدهم جاری گردانیدن آبست بر اعضای وضو پس اگر روی و دستها را بدست تر بمالد وضو صحیح نیست
دوازدهم مباح بودن مکان پس اگر وضو کند در مکان غصبی و عالم باشد و مکلف را باشد باطلست و اگر کسی شک در بعضی از افعال
وضو کند و هنوز از وضو فارغ نشده باشد آن عضو که شک در وی کرده بشوید و ما بعد او را اگر آنکه اعضای وضو خشک شده باشد پس از سر
گیرد وضوی او و اگر بعد از فارغ شدن [illegible] داند که عضوی را نشسته خواه در میان وضو
بخاطرش بگذرد و خواه بعد از فارغ شدن که آن عضو را بشوید و ما بعد او را ای عزیزان وضو بکوشید و خود را بیارید بعبادت
تا نزد خالق و معبود خود شرمندگی نبرید نظم بباید در وضو قانون شرعی ۞ در وهم سنت امام فرض مرعی ۞ بجای خویش هر جزوش
بر جای ۞ که باید از دعا خاطر صفایی ۞ حضور قلب را کردن رعایت ۞ که باشد در نماز از آن سرایت ۞ این وضو که مذکور شد
وضوی بیانی و شرعیست اما وضو حقیقی نوع دیگر است و در آن شش چیز فرض است اول آنکه نیت کند که من بعد از این
فعلی صادر نشود که آن لله نباشد یعنی بی ریا بود و محض رضای حق نظم ابیات اگر صادقی سالکان بزم ۞ ببیاید آب عزم آنکه
کنند ۞ ما دست و رو بخون دل و دیده شسته ایم ۞ مقبول آن نه که با این وضو کنند ۞ علمای دوست بر در دل حلقه برزند ۞ شاید که خانه دل
رفت و روب کنند دوم آنکه روی بگرداند از ما سوی الله چنانکه بزرگی فرموده بیت پس بشوی از هر دو عالم دست و روی ۞ تا نشوی
این گفت و گوی ۞ زیرا که نماز مناجاتیست که با حق تعالی راز گویی چنانکه مشهور است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام چون بوضو
مشغول میشد رنگ مبارکش زرد میشد پرسیدند که یا امام سبب چیست فرمود که نماز آن میسازم که با خدای تعالی راز گویم از هول آن رنگ
متغیر میشود و رسول صلی الله علیه و آله فرموده که المصلی یناجی ربه یعنی نماز گذارنده مناجات میکند با پروردگار خود سیم
و دستها فرو شوید از جمیع مخافات دینوی و اخروی زیرا که عبادت از برای طمع جزای آخرت نزد محققان شرک خفی است و رسول صلی الله علیه و آله

فرموده و پیوسته درخواست میکرد که اللهم انی اعوذ بک من شرک الخفی و بزرگی فرموده که نظم طاعت از بهر جزا شرک
حقیقت ۞ با خدا را باش بی علت طلب چهارم سر خود را از نخوت و تکبر و گردن کشی پاک گرداند و در سر که محبت خدای تعالی جزی دیگر نباشد
چنانکه عارف فقیه میگوید نظم ترا تطهیر ظاهر هست لیکن ۞ بباید سعی در تطهیر باطن ۞ چو ظاهر از نجاست پاک داری ۞ چرا باطن پر از
خاشاک داری ۞ که راز آنجاست اخلاق ذمیمه ۞ که اسباب خلافند و جریمه ۞ نگردد باطن صوفی مطهر ۞ وضوی ظاهرش باشد مکدر ۞
پنجم آنکه بقدم راسخ جز طریقت حق نپوید و جز رضای حق نجوید ششم ترتیب نگاه دارد یعنی که ترک دنیا کند پس ترک عقبی پس ترک
خود رباعی خواهی که ز جان آگه شوی ۞ اسرار درونی ز تهت شنوی ۞ کم گرد ز خویشتن تا نور الهی شوی ۞ چون محو همه شوی انا الله شنوی ۞
و قول رسول صلی الله علیه و آله که الوضوء علی الوضوء نور علی نور مشعر برین دو وضوست که گفته شد
و سنت است که چون نظر او بر آب افتد جهت وضو بگوید الحمد لله الذی جعل الماء
طهورا و لم یجعله نجسا و بعد از آن اگر آب وضو در ظرفی باشد سر فراخ و بکف آب از و بر توان داشت
و وضوی او از بول یا خواب باشد پیش از آنکه دست در ظرف کند از کنار ظرف یکبار سر دستها تا زند بشوید و اگر وضو
بعد از غایط باشد دو بار و بعد از آن مضمضه کند یعنی آب در دهن کند سه بار بکف آب و بجنباند و بریزد و در حالت
مضمضه این دعا بخواند اللهم لقنی حجتی یوم القاک و اطلق لسانی بذکرک و شکرک
و بعد از آن استنشاق کند بسه کف آب یعنی آب در بینی کند و در حالت استنشاق این دعا بخواند که اللهم
لا تحرمنی طیبات الجنان و اجعلنی ممن یشم ریحها و روحها و ریحانها و طیبها
و در هنگام روی شستن بگوید اللهم بیض وجهی یوم تبیض فیه الوجوه و لا تسود وجهی یوم تسود فیه الوجوه
و در وقت دست راست شستن بگوید که اللهم اعطنی کتابی بیمینی و الخلد فی الجنان
بیساری و حاسبنی حسابا یسیرا و نزد دست چپ شستن بگوید که اللهم لا تعطنی کتابی
بشمالی و لا من وراء ظهری و لا تجعلها مغلولة الی عنقی و اعوذ بک من مقطعات النیران
و چون مسح سر کند بگوید که اللهم غشنی برحمتک و برکاتک و در مسح پاها این دعا بخواند اللهم ثبت
قدمی علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام و اجعل سعیی فیما یرضیک عنی یا ذا الجلال
و الاکرام و چون از وضو فارغ شود بگوید اللهم انی اسئلک تمام الوضوء و تمام الصلوة و تمام
رضوانک الجنة و سوره انا انزلناه بخواند نظم آنانکه بجوی نیم در وضو کنند ۞ به زر و سیم آن غم و درد
آرزو کنند ۞ وقت نماز فوت شد ای گریه صبوح ۞ خونی دلی بیار که مستان وضو کنند ۞ چشمی در چشم خیره نگاه تو باشد

نرسم که آبروی تر آب جو کنند و مکروهات در وضو استعانت بکسی بردن مثل آنکه کسی آب بر دست او ریزد و بعضی علما
گردانیدن آب را هم داخل استعانت میگیرند و دیگر مکروهات اعضای وضو را بمندیل و مانند آن خشک گردانیدن زیرا که رسول
صلی الله علیه و آله فرموده که هر که وضو کند و آب او را بمندیل پاک نگرداند بنویسد حق تعالی از برای او سی حسنه و بیافریند
از هر قطره آبی که بر اعضای اوست ملکی که تسبیح کنند از برای او تا روز قیامت و هر که پاک کند اعضای وضو را یک حسنه است
او را و این حکم عام است خواه در تابستان و خواه در زمستان مگر ضرورة باشد جهت دفع ضرر **مناجات** ای واهب
عقل و باعث جان ⁂ با حکم تو هست و نیست یکسان ⁂ ای مقصد همت بلندان ⁂ مقصود دل نیازمندان ⁂ ای برزده نو
درس ایام ⁂ ز آغاز رسیده تا بانجام ⁂ هم قصه نانموده دانی ⁂ هم نامه نانوشته خوانی ⁂ عقل از در تو بصر فروزد ⁂ گر پای برون
نهد بسوزد ⁂ بردار مرا که اوفتادم ⁂ وز مرکب جهل خود پیادم ⁂ هم تو بعنایت الهی ⁂ آنجا بکرم رسان که خواهی

## فصل پنجم

در غسلهای واجبه و مسنونه و غسلهای واجبه شش است جنابت و حیض و نفاس و استحاضه و مس میت و غسل
میت بدانکه جنابت حاصل میشود بدو امر یکی از انزال منی خواه در خواب و خواه در بیداری و یکی دیگر بدخول حشفه در پیش
و پس زن بی خلاف و در قبل و دبر مرد و حیوانات بر قول اکثر فقها و غسل واجب میشود از برای نماز و طواف
و مس کتابت قران و مس اسم خدای تعالی و اسم انبیا و ائمه علیهم السلام و داخل شدن در مسجد مکه و مسجد مدینه و درنگ
کردن در غیر آن دو مسجد و قرائت سورهای عزایم که آن الم سجده و حم سجده و والنجم و اقرأ است و جنب بسم الله را بقصد
یکی از این سورها نتواند گفت و واجبات غسل دوازده است **اول** نیت و واجب است که نیت را مقارن سازد بشستن
جزوی از سر اگر غسل ترتیبی باشد و مقارن دارد بجمیع بدن اگر غسل ارتماسی باشد و واجب است طلب دوام نیت کردن
و در حکم نیت بودن تا فارغ شود از غسل و صفت نیت اینست که اغتسل لاستباحة الصلوة لوجوبه
قربة الی الله یعنی غسل میکنم از جهت مباح بودن نماز واجب تقرب بخدا **دوم** شستن سر است و گردن و از عهده
بیرون آمدن آنچه ظاهر است از سوراخ گوشها و تخلیل کردن موی که مانع رسیدن آب باشد **سیم** شستن جانب راست
**چهارم** شستن جانب چپ و مخیر است در شستن عورتین و ناف با هر کدام جانب که خواهد و اولی آنست که عورتین و ناف را
با هر دو جانب بشوید **نظم** جهل بود ز آب که شوئی برون ⁂ آب چنان خور که بشوید درون ⁂ پاک شو و راه خدا گیر ⁂ گر چه
پلیدم ز من این پند گیر **پنجم** خلال کردن آنچه مانع رسیدن آب باشد به بشره **ششم** آنکه حدثی در میان غسل از او صادر نشود **هفتم**
آنکه خود غسل خود کند پس اگر دیگری او را غسل دهد بی عذری باطل است **هشتم** ترتیب بجای آورد که ذکر کرده شد یعنی
اول سر و گردن بشوید بعد از آن جانب راست بعد از آن جانب چپ و واجب نیست پی در پی شستن اعضا در غسل بخلاف وضو

که سر کردن صحیح نشود و جانب راست را سام و بعضی از فقها گفته اند که باید مدت [illegible] در بین واقع نشود **نهم** پاکی آب و پاک کنندگی
او و پاکی محل غسل **دهم** مباح بودن آب **یازدهم** جاری گردانیدن آب بر اعضای غسل **دوازدهم** مباح بودن مکان و اگر
شک کند در جزوی از افعال غسل را تمام نکرده باشد اعاده کند او را و ما بعد او را و باید که بعد از بیرون آمدن منی
استبرا کند به بول یعنی بول کند که اگر بقیه از منی مانده باشد بیرون آید و بعد از آن اجتهاد کند یعنی
از مقعد تا بیخ ذکر سه مرتبه بمالد و از بیخ ذکر تا سر او سه بار بیفشارد پس اگر کسی تری ببیند بعد از غسل که مشتبه باشد
خالی از آن نیست که بعد از انزال بول کرده باشد یا نه اگر بول نکرده این تری بقیه منیست غسل باید کرد و اگر بول کرده خالی از آن
نیست که اجتهاد کرده باشد یا نه اگر اجتهاد نکرده وضو باید کرد و اگر اجتهاد کرده منفعت آن این باشد و سنت که نزد غسل کردن
بگوید که اللهم طهرنی و طهر قلبی واشرح لی صدری واجر لسانی مدحتک والثناء علیک اللهم اجعله
لی طهورا وشفاء ونورا انک علی کل شیء قدیر بدان ای عزیز وفقک الله تعالی که این غسل اهل شریعت است و [illegible]
شد غسل اهل حقیقت جان دیگر دارد و آن اینست که نزد ایشان دو چیز فرض غسلست اول باید که ترک دنیا کند زیرا که
دنیا نزد محققان نجس است بنابر اشارت سلطان سرور و آن الدنیا جیفة وطالبها کلاب یعنی
دنیا مردار است و طلب کننده او سگ و شرعا و عقلا نجس ⁂ هر کس که در جیفه دنیا باید ⁂ که در خور حضرت خداوند آید ⁂
کو دشمن حق نه هواداری دوست ⁂ دنیا که همی خدایش دشمن دارد ⁂ ترک شرک و نفاق باید کرد که مشرک و منافق نجس اند بقوله تعالی
انما المشرکون نجس یعنی چو این نیت کرد که از نجس این غسل از جواب توحید توان کرد و در باب توحید کلمه چند گفته شد
و هر که سر توحید دریابد از هستی خود خلاص شود و از محققان غسل از خویشتن خلاص است چنانکه شیخ عطار فرموده **نظم**
تو خود را تا بکلی در نبازی ⁂ جنب باشی و دایم میبازی ⁂ از غسلهای واجبه غسل حیض است و خون حیض در
اغلب اوقات سیاه است و گرم و درخشنده و بعد از نه سالگی می آید تا پنجاه سالگی از زنان غیر قرشیه و نبطیه را و
ایشان تا شصت سال کمتر از سه شبانه روز نمیباشد و زیاده از ده روز نیست و حرامست بر حائض آنچه حرامست بر جنب
و حرامست بر شوهر که دخول کند با زن در حالت حیض اگر دخول کند و عالم بحرمت و او حلال داند کافر میشود و کفاره اش
باید داد یکدینار طلا که مراد یکمثقال شرعی باشد اگر در اول حیض باشد و نصف دینار اگر در میانه حیض باشد و ربع دینار
اگر در آخر باشد و مکروهست دخول کردن وقتی که پاک شده باشد از حیض و هنوز غسل نکرده باشد **سیم** از غسلهای واجبه
غسل نفاس است و نفاس خونیست که با ولادت می آید و بعد از ولادت و خونی که پیش از ولادت آید خون نفاس نیست
و حرامست بر نفسا آنچه حرامست بر جنب و حائض **چهارم** از غسلهای واجبه غسل استحاضه است و حکم استحاضه زرد است و تنک و خنک

در اغلب اوقات و استحاضه سه قسمت قلیله و متوسطه و کثیره قلیله آنست که روی پنبه را رنگ کند و به پنبه فرو نرود و درین
هنگام واجبست که آن زن وضو کند از برای هر نمازی و تغییر پنبه کند و متوسطه آنست که به پنبه فرو رود اما سیلان نکند پس واجبست
که از برای نماز صبح غسلی و وضوئی کند و از برای هر نماز دیگر وضوئی و در هر وقت نمازی تغییر پنبه کند و کثیره آنست که از پنبه بگذرد
و سیلان کند واجبست بر او که از برای نماز صبح غسلی و وضوئی کند و از برای نماز پیشین غسلی و وضوئی و از برای نماز پسین وضوئی
و از برای نماز شام غسلی و وضوئی و از برای نماز خفتن وضوئی و در هر وقت نماز تغییر پنبه کند و چون این اعمال بجای آورد در حکم
طاهر است و نماز و روزه او صحیح است پنجم ۹ از اغسال واجبه غسل مس میت است چون کسی دست یا عضوی دیگر را بعضو
میت رساند وقتی که او سرد شده باشد بسبب موت و هنوز او را غسل نداده باشند سه غسل صحیح بر او واجبست
ششم غسل میت است و واجبست که اول ازاله نجاست کنند از بول و غیر آن از او و او را غسل دهند با آب سدر بعد از آن
باب کافور بعد از آن به آب خالص و اگر سدر و کافور بهم نرسد سه مرتبه او را غسل دهند یکی بدل از آب سدر و یکی بدل از آب کافور
و یکی از آب خالص و سنت است که میت را در حال غسل دادن بر بلندی خوابانند و پایهای او را بقبله کنند و در میانه پشت و
آسمان حجاب باشد و پیراهن او را از گریبان ببرند اگر وارث اذن بدهد و از پاهای او بیرون آرند و سنت است که انگشتان
میت را نرم کنند بآهستگی و سنت که سر او را و جسد او را بشویند بکف سدر و فرج او را بشویند باشنان و هر کف سه بار
دستهای میت را بشویند تا بند و بعضی گفته اند تا مرفق و سنت که هر عضو میت را سه بار بشویند در هر غسلی و سنت که شکم
میت را در دو غسل اول بمالند مگر آنکه حامله باشد و سنت است که غاسل بر جانب راست میت بایستد و سنت که هر عضوی که از میت
شوید در هر غسلی بگوید عفوا عفوا یا عفوک عفوک و مکروهست نشاندن میت و ناخن گرفتن او و موی او را شانه کردن و اگر
چنین کنند هر چه از جسد او جدا شود در میان کفن او نهند و بدانکه اغسال مسنونه آنچه اهم است سی و یک غسل است و اول
آنها غسل روز جمعه است و وقت ادای آن از طلوع صبح جمعه است تا زوال هر چند نزدیک بزوال باشد بهتر است و بعد از
زوال روز جمعه تا روز شنبه قضا توان کرد و از اول روز پنجشنبه تا صبح جمعه مقدم توان داشت کسی که داند که در روز جمعه آب
نخواهد بود و خلافست در آنکه غسل جمعه واجبست یا سنت پس اگر در نیت او ملتفت وجوب و سنت نشوند تواند بود و یا آنکه
چنین نیت کند که غسل جمعه میکنم قربة الی الله و در کتاب ... مذکور است که در خبر است از رسول صلی الله علیه و آله که حق سبحانه و
تعالی را در هوا شهریست که دیوار ... و در آن شهر ... هزار هزار برابر اولاد
بنی آدم فرشته است روز جمعه میشوند و میگویند اللهم اغفر لمن اغتسل یوم الجمعة یعنی بار خدایا بیامرز آنکسی را که غسل
روز جمعه کند و نیز روایتست که هر که روز جمعه غسل کند در پاکی بود تا جمعه دیگر و چون خواهد که این غسل کند سنت که بگوید

اشهد

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
اللهم صل علی محمد و آل محمد و اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین و الحمد لله رب
العالمین و دیگر از اغسال مسنونه غسل شب نصف رجب است و روز بیست و هفتم که روز مبعث پیغمبر است صلی الله علیه و آله
یعنی روزی که برانگیخته شده است به پیغمبری و غسل شب نصف شعبان که شب براتست و شب اول رمضان و شب پانزدهم
و شب هفدهم آن و شب نوزدهم و بیست یکم و بیست سیم رمضان و شب عید رمضان و روز آن و روز عید قربان
و غسل روز عرفه که نهم ذی حجه است و غسل احرام و غسل داخل شدن حرم و وقت داخل شدن مسجد الحرام و غسل طواف
خانه کعبه و نزد داخل شدن مکه و مدینه و غسل زیارت پیغمبر صلی الله علیه و آله و زیارت ائمه علیهم السلام و غسل روز عید غدیر
و روز مباهله که روز بیست و چهارم ذیحجه است و غسل توبه و غسل مولود و غسل کسی که خواهد نماز خسوف و کسوف را قضا کند هرگاه تمام قرص
گرفته باشد و عمدا نماز نکرده باشد و غسل کسی که خواهد نماز استخاره کند و غسل کسی که خواهد نماز حاجت کند و غسل دیدن کسی را که بردار باشد
که از کشته باشند بحسب شرع هرگاه بقصد دیدن او رود که اگر بقصد نه بیند باید بموجب شرع از آنچه باشد ... غسل میت
خاتمه خداوندا بافغان پیران ... ناله طفلان و پیران ... بدان ... شد ... بدان ... شد
نزدیکان دور اندیش این راه ... دلبران ... درگاه ... روح ... پاک ...
بهمانکه ... است ... که دارد دل ... که تاج ... بر سرها ... ز تقوی ... بحق ...
محمد ... بحق مصطفی و آل احمد فصل ششم در تیمم بدانکه هر چه موجب وضو و غسل است موجب تیمم هم هست هرگاه متعذر باشد از وضو
و غسل و یکی باده بر آن که آن جدا شدن آبست هرگاه تیمم بسبب نبودن آب باشد و واجبست که تیمم کند بر خاک یا کلوخ یا ریگ یا سنگ ...
و جایز است تیمم بر سنگی که آنرا از زمین برند و خاکی که ... پیش از آنکه ... شود اما بر معدنیات و نباتات صحیح نیست
مثل طلا و نقره و آهن و نمک و قیر و گیاه و غیر اینها و واجبات تیمم ده است اول نیت و واجبست که نیت را مقارن دارد بزدن
دست بر زمین و صفت نیت اینست که اتیمم بدلا من الوضوء او الغسل لاستباحة الصلوة لوجوبه قربة الی الله یعنی تیمم
میکنم بدل از وضو یا غسل از جهت مباح بودن نماز از برای آنکه واجبست تقرب بخدا دوم آنکه هر دو دست باهم بر زمین زند از روی اعتماد و اگر
یک دست او بسته باشد بطریقی که تیمم نتواند کرد یا مجروح باشد یا یک دست داشته باشد یک دست بر زمین زند و اگر
هر دو دست او نجس باشد یا جراحت داشته باشد یا هر دو دست نداشته
باشد پیشانی بر زمین نهد و اگر پشت دست او نجس باشد یا مجروح باشد ... بر زمین
نهد و اگر ... متعذر باشد تیمم ساقط میشود سیم از واجبات تیمم مسح

پشت نه از رستنگاه موی سر تا سر بینی و باید که جبینها و ابروها در مسح داخل شود چهارم مسح ظاهر دست راست با باطن دست
چپ از زند که موصل ذراع و کف دست است تا سر انگشتان پنجم مسح ظاهر دست چپ به باطن دست راست بهمان طریق
ششم کندن هر چه مانع باشد مثل انگشتری و غیره هفتم ترتیب بهجائی که گذشت هشتم موالات یعنی در پی یکجا آوردن افعال نهم پاکی
خاکی که دست بر وی زند و محل تیمم نیز باید که پاک باشد دهم مباح بودن خاک باید که خاک مباح باشد اگر غصبی باشد تیمم باطل است
یازدهم مباح بودن مکان تیمم دوازدهم باید که هر دو دست با هم بر خاک زند و اگر تیمم بدل از وضو باشد یک ضرب از برای مسحها
کافیست و اگر بدل از غسل جنابت باشد دو ضرب یکی از برای پیشانی و یکی از برای دستها و بعضی از فقها گفته اند که از
برای همه دو ضرب واجب است و اگر بدل از غسل غیر غسل جنابت باشد [illegible] دو تیمم واجب است یکی بدل از غسل
و یکی از وضو و اگر بدل از غسل میت باشد سه تیمم واجب است یکی بدل از آب سدر و یکی بدل از آب کافور و یکی بدل از آب
خالص و جایز است تیمم از برای نماز میت و اگرچه آب باشد و اگر کسی در مسجد مکه یا مدینه جنب شود یا زنی
حایض شود [illegible] واجب است تیمم کند و بیرون آید اگرچه حاضر باشد مناجات جناب عماد فقیه ای صدف از جود تو گوهر بین
وزنی از انعام تو شکر [illegible] منبع تو چون بر الهی باز کرد گل [illegible] از شکر [illegible]
روح [illegible] در هر نفسی صد فتوح فاتح [illegible] وهم زخمی [illegible] اگر
نهد مرهم [illegible] و اگه نه [illegible] همنفسی هر که همی [illegible] همدم هر که [illegible]
مهر تو [illegible] شده در دل مرا گوشه [illegible] جرم خطا ام [illegible] عذر [illegible]
فصل هفتم در بیان نجاسات ده گانه و ازاله آنها از جامه و بدن و مطهرات بدانکه واجبست ازاله نجاسات از
جامه و بدن برای نماز و طواف و داخل شدن مساجد وقتی که نجاست متعدی باشد و بعضی از فقها مثل شیخ جمال
الدین مطهر [illegible] بوده اند که با نجاست غیر متعدی هم داخل مساجد نتوان شد و واجبست ازاله نجاسات
از [illegible] چیز از جامه و بدن و از ظروف مساجد و قرآن و مشاهد متبرکه انبیا و ائمه علیهم السلام
و بدانکه نجاسات ده است اول بول دوم غایط از حیوانی که گوشت او را نخورند و خون روان داشته باشد سیم
از هر حیوانی که خون روان داشته باشد خواه گوشت او حلال باشد خواه نه چهارم خون از صاحب خون روان مطلق
پنجم میته هر حیوانی که خون او روان باشد الا ده چیز که از میته پاکست پشم و مو و کرک و ناخن و سم و استخوان
و دندان و پر و تخم و پنیر مایه استخوان و دندان با خلاف و باقی بی خلاف ششم سگ هفتم خوک با جمیع
اجزای اینها هشتم کافر هر چه مست کننده باشد و در اصل تر باشد مثل شراب دهم فقاع و ازاله این نجاسات

ازجامه

از جامه و بدن به آب پاک کننده است و بدانکه اگر نجاست بول طفل شیرخواره باشد که هنوز عادت طعام نکرده باشد
ریختن آب بر او کافیست و نجاست از بدن دو بار باید شست اگر آب قلیل باشد یکبار چنانچه عین و اثر او زایل شود
و بار دیگر بعد از آن و چون ازاله نجاست کنند از جامه و بدن به آب قلیل در شستن او دست و محل و آنچه از وی جدا میشود نجس است
و در مرتبه دوم دست و محل پاکست اما آب جدا شده نجس است پس اگر در مرتبه سیوم بشوید از وی بیرون آید که جدا میشود نجس است
و ظرفی که دهن سگ به او رسیده باشد سه بار باید شست یکبار به خاک و بعد از آن دو بار به آب و اگر دهن خوک رسیده هفت بار باید
شست بی خاک و اگر موش در ظرفی مرده باشد یا شراب در ظرف کرده باشند هفت بار باید شست و اگر ظرفی نجس شده باشد بغیر این نجاستها باید
شست به آب قلیل آنکه آب در وی کنند و بجنبانند و بریزند و اگر ظرف بزرگ باشد که آب آن نتوان ریخت آب را از وی
بردارند و بریزند و چون آن آب تمام شود آب دیگر در وی کنند و بجنبانند و لازم نیست که ظرف را بر کنند بلکه آن مقدار آب که
همه او را فرا گیرد که جریانی بهم رساند کافیست و هر چه به آب روان یا کر شویند فرو بردن او یکبار کافیست و بدانکه مطهرات
مطهرات نه چیز است اول آب دوم آفتاب و آفتاب پاک میگرداند زمین و بوریا و حصیر و بناها و چیزی که نقل نتوان کرد از جای
بجای از نجاستی که بعد از خشک شدن عین و اثر او زایل شود سیم زمین و زمین پاک میگرداند زیر قدم و زیر نعلین را
آتش و آتش پاک میگرداند چیزی نجسی را که بسوزاند و خاکستر گرداند و دود و زغال او پاکست و بعضی مجتهدین خلاف در زغال کرده اند
چهارم استحاله یعنی چیزی که از حالی بحالی گردد مثل نطفه و علقه که حیوان شود یا سگ و خوک که نمک شود یا نجاست که خاک گردد
یا کرم شود یا خون که چرک شود یا مشک ششم اسلام و کافر که مسلمان شد پاک میگردد و جمیع رطوبتی که پیش از وی قطع میشود مثل
خاز و روده و مجرای الله دو چیز یا غسل جنابت دوم شستن جامه و بدن از نجاست هفتم نقصان چون شیره انگور هرگاه کم شود
شیره انگور هرگاه جوش برآورد نجس میشود و چون چهار دانگ او برود خواه به جوشیدن و خواه به خشک شدن به آفتاب و هوا
پاک میشود و چون سرکه باده شراب اگرچه نشان او در وی باشد پاکست هشتم انقلاب انقلاب مثل شراب که سرکه
شود با ظرف پاکست اگر به علاج سرکه شده باشد نهم انتقال مثل خون که در شکم پشه و مانند او رود دهم زوال عین است در غیر
آدمی مطلقا یعنی هرگاه غیر آدمی را جایی نجس شود و آن نجاست از وی بر طرف شود دیگر اگرچه غایب شده باشد پاکست مناجات
عماد فقیه ای تو گشاینده هر بسته وی سبب مرهم هر خسته راه نماینده هر عاصی تو به پذیرنده هر تایبی قاضی
از ادراک تو فهم خرد در گرت کرده طمع [illegible] هر که دمی با تو [illegible] واگه نه [illegible] تو دور از دولت اگه ز خوف
تو بلرزد چو بید روز جزا [illegible] امید دل که امید تو در سینه است چاره او کن که بجان خسته است سینه [illegible]
شرح [illegible] عقده ام از کار ربانی دراز انکه منبع تو کردی باز [illegible] ز [illegible]

فصل هشتم در ستر عورت بدانکه عورت مرد قبل و دبر و خصیتین و عورت زن جمیع بدن اوست سوی رو و کف دستها و
ظاهر قدمها و بدانکه ستر عورت واجبست در نماز و طواف از نظر اجنبی خواه ناظری باشد خواه نه اما در غیر نماز و طواف گاهی واجبست که کسی او را
ببیند و حرام باشد بر او نگاه کردن و اگر از زوجه و کنیز و طفل غیر ممیز باشند ستر عورت واجب نیست و اگر کسی قادر بر ستر عورت نباشد باید که برگ
درخت و گیاه و جز آن را بپوشد و نماز کند و اگر اینها میسر نشود گل عورت خود را اندود کند چنانکه رنگ و حجم پوشیده شود و اگر میسر نشود
در میان آب تیره رفته یا ایستاده با اشاره نماز کند و اگر نباشد در گودی یا ظرفی رود و اگر هیچ از اینها میسر نشود و هیچ چیز نیابد
و نه با چاره گرفتن و غیره برهنه نماز کند و ایستاده اگر کسی نباشد که او را نظر کند و اگر ناظری باشد نشسته نماز گزارد
و در هر دو حالت با اشاره رکوع و سجود بجای آورد و در ستر چند چیز رعایت باید کرد اول آنکه پوست میته
نباشد اگر چه دباغت کرده باشند و هر پوستی که در دست غیر مسلمان باشد نجس است و حکم بر طهارت او نتوان کرد سیم
اگر پوست حیوانی باشد که گوشت او را نخورند اگر چه کشته باشند و دباغت کرده باشند و پشم و مو و کرک او نباشد
مگر خز خالص و سنجاب که اگر چه گوشت اینها را نمیخورند اما پوست اینها در نماز جایز است پوشیدن چهارم آنکه
غصبی نباشد و باید که در نماز چیزی غصبی همراه داشته باشد اگر چه نپوشیده باشد اما اگر نداند که آن چیز غصبی است یا فراموش کند
و نماز کند اعاده لازم نیست پنجم آنکه ابریشمی محض و طلا نباشد از برای مردان و خنثی مگر در حرب و ضرورت اما سجاف جامه
تا مقدار چهار انگشت رخصت است و کرباس جامه از ابریشمی جایز است و اگر بغیر ابریشمی جامه دیگر نداشته باشد برهنه نماز بگذارد و حکم
جامه نجس که اگر بغیر از آن جامه دیگر یافت نشود با جامه نجس باید کرد نه برهنه و بعضی از فقها بر آنند که در جامه خواب ابریشمینه
نیز خواب جایز نیست مناجات علی نقیه کریما زعصیانم بکن نا امید ❊ که از راه ام از رحمت خود نه امید ❊ بجشمه که ببود کشتم با رحمتش
که خواند مرا گر براند ز پیش ❊ دهی خاکسیا را رحمت نوید ❊ که از مغفرت بر کرم امید ❊ چو عفوت
تبسم کند با گناه ❊ بر آید ز جانهای معصوم آه ❊ بداند دل ما خطا از صواب ❊ چو طفلی که نشناسد آتش از آب
مرا بر گذشت از سراب گناه ❊ در آتش روم گر نداری نگاه ❊ خلاصم ده از توبه محرص و آز ❊ گز آتش انم او زر و آب گداز
فصل نهم در مکان مصلی میباید که مکان غصبی نباشد خواه ملک او باشد یا مالک منفعت او باشد مثل اجاره
و نحو آن وقف و مانند اینها یا مالک او را اذن داده باشد صریحا یا بگونه باشد صریحا نماز کن و خواه ضمنا مثل آنکه کسی او را
در ملک خود جایی داده باشد و گفته باشد که در اینجا بنشین یا اذن بفحوی باشد مثل مهمان بایشان هر حال باشد مثل آنکه ملکیت که
در و بندی ندارد و ظاهر است بحسب عرف و عادت پس درین صورت نماز توان کرد و دیگر باید که مکان پاک باشد
و اگر زمین نجس باشد و نجاست او متعدی نشود بمصلی یا جامه مصلی نماز توان کرد بشرط آنکه جای سجده پاک باشد

باشد دوم

از انجاست

از انجاست جنگ و تر و باید که جای پیشانی با آنچه زمین باشد یا چیزی که از زمین روییده باشد بشرط آنکه نخورند و نپوشند از
عادت و اگر چیزی باشد که بضرورت گرسنگی خورند یا نادر واقع شود که کسی او را بخورد سجده بر او توان کرد و اگر چیزی
در زمانی خورند و در زمانی نخورند مثل بادام که تا پوست او بسته نشده است توان خورد و بسته که شد نتوان خورد و در
وقتی که توان خورد سجده بر او جایز نیست و وقتی که نتوان خورد سجده بر او جایز است و سنت که سجده بر خاک کنی و افضل
خاک حضرت امام حسین علیه السلام است و اگر چه از آتش پخته باشد آورده‌اند که حضرت امام جعفر صادق ع فرموده که هر که بر خاک
حضرت امام حسین ع سجده کند همین که داو نماز زمین هفتم نور را اللّهم ارزقنا بادنه بحرمته و حرمة جده
وآبائه واولاده المعصومین یا رب العالمین مناجات الهی بفضل کار ما کن ❊ مداوای دل بیمار ما کن
که ما را دیده سعی ضعیفست ❊ تن تقوی و شخص دین نحیفست ❊ بمن آن بحمد وم سکین ضعیفم ❊ که ضایع
گشته اوقات شریفم ❊ سفوف هوش ما را پا شکسته ❊ کنون بر چاه ما را دیده بسته ❊ بیابان دور و ما را توشه نه
ز گشت خویش ما را خوشه نه ❊ سر ذکر ما ز غم چون بید لرزم ❊ که در بازار دین بکو بر ارزم ❊ ز طاعت نیست در بارم بضاعت
ولی امیدوارم امید شفاعت فصل دهم در بیان وقت نماز یومیه و سبب آن و شناختن ابتدا که وقت
نماز پیشین زوال آفتاب است و زوال آفتاب معلوم میشود بظهور سایه در جانب مشرق چرا که وقتی که آفتاب از مشرق بر می‌آید سایه
هر چیز در جانب مغرب می‌افتد و هر چند آفتاب بلندتر میشود سایه کمتر میشود تا وقتی که آفتاب بخط استوا برسد و همین که آفتاب میل کند
بجانب مغرب سایه میگردد بجانب مشرق و این زوال آفتاب است که وقت نماز پیشین است و از ابتدا از زوال تا مقدار گذاردن چهار رکعت
نماز اگر در حضر باشد و اگر در سفر باشد بقدر دو رکعت مخصوص نماز پیشین است و نماز پسین در آن وقت نتوان کرد و وقت نماز
پسین فارغ شدنست از نماز پیشین و وقت این هر دو نماز کشیده است تا وقت نماز شام که آن غروب شدن
سرخی جانب مشرقست و چون از آن وقت بقدر ادا مانده باشد که چهار رکعت نماز توان کرد و اگر حضری باشد و اگر
سفری بقدر دو رکعت مخصوص نماز پسین است و نماز پیشین قضا باید کرد و وقت نماز خفتن فارغ شدنست از نماز شام
و وقت مخصوص این دو نماز هم بطریقست که مذکور شد و کشیده است وقت این دو نماز تا نصف شب و وقت نماز صبح
طلوع صبح صادق است تا طلوع آفتاب و وقت فضیلت نماز پیشین تا آن زمانست که سایه هر چیز مثل آن چیز زیاده شود و وقت فضیلت
نماز پسین تا وقتیست که سایه هر چیز دو مثل آن چیز زیاده شود و وقت فضیلت نماز شام تا بر طرف شدن سرخی جانب
مغرب است و وقت فضیلت نماز خفتن تا چهار یک شب و وقت فضیلت نماز صبح تا وقتیست که نور بر ظلمه غالب شود و پس
الغرض باید که تا توانی و بعذر درست نماز را تاخیر مکن ح که اتفاقات در تاخیر و طالب اثر ای دارد ❊ زنهار که این اوقات

شر نبود از دست مگذاری و ضایع مکنی آنچه از دست رفت بدست نمی آید و پشیمانی سود ندارد ❁ عمرم بغم دنیی و دون میگذرد ❁
هر لحظه ز دیده اشک خون میگذرد ❁ شب خفته و روز مست و هر صبح خمار ❁ اوقات شریف بین که چون میگذرد ❁ و باید که مصلی در نماز
روی بجانب قبله کند یا اگر در عراق باشند که آن عراق عجم است و عراق عرب و فارس و خراسان و آذربایجان و آنچه در یکی از اینست
مغرب و مشرق عندلاء اگر آن معلوم نشود در اول حال اول بسیار این بود است و جب خود کوبد و جدی را که اکثر ستاره است
روشن که میانه دو میانه فرقدان که آنهم دو ستاره روشنند ستاره های خورد واقع شده اند از دو جانب او بالای شکم ماهی
اما جدی روشنتر است در حالتی که جدی بالا باشد و فرقدان در پایان یا بر عکس پس دوش راست خود گردند و اگر وقتی که باشد که این علامات ظاهر نباشد
هر نماری را به چهار جانب بگذارند و اگر وقت تنگ باشد بهر جهه که ظن بیشتر است رو کنند و نماز بگذارند و چون بعد از نماز ظاهر شود که نماز را پشت قبله
کرده اند خواه وقت باقی باشد و خواه نه نماز را اعاده کنند و اگر روی بجانب مشرق یا مغرب کرده باشند اگر وقت باقی است اعاده کنند و اگر
وقت باقی نباشد درست است و اگر اندکی از قبله گردیده باشند اگرچه وقت نماز باقی باشد که احتیاج باعاده نیست مناجات بجا و قضیه
الهی فرو مانده و بیکسم ❁ شده قافله پیش و بازپسم ❁ ز جام غرورم افتاده مست ❁ شده دور از چون جانک پست ❁ بمهر
ار برای که خواندم مرا ❁ بلطف ار که کو ز رانده مرا ❁ ندارم بروی از تو نومید دست ❁ و اور او عالم یکی برالبس ❁ کسی انداختم
ز در گوش و شاه ❁ که بر دامنش دست کرد کناه ❁ همان به که از شرم یاران جمع ❁ بشوئید رخ را بباران دمع ❁ کنون گر
خفقت بر تو دیرنا ❁ بعذر ما رود نا کهان یاره فصل سیزدهم در بیان اذان و اقامه و فضیلت اینها روایت از
رسول خدای صلی الله علیه و آله که هر که از برای یکنماز اذان بگوید در راه خدای تعالی بیامرزد خدای تعالی گناهان گذشته
او را و نگاه دارد او را از آنچه مانده از گناه و جمع کنند میانه او و میانه شهدا در بهشت و هر که نماز کند با اذان
و اقامه نماز کنند در عقب او دو صف از ملائکه که کمترین ایشان در مسافت میان مشرق و مغرب و اگر نماز کند بقامه
تنها با اقامه باو نماز کنند یکی جانب راست او و دیگری در جانب چپ و اذان و اقامت سنتند از برای نماز
یکگانه نه غیر اینها و بعضی از فقها گویند که در صبح و شام اذان و اقامت واجب و در باقی سنت و بعضی گویند
که در نماز جمعه واجب و در خانه سنت است و جمع برآنند که مطلق واجب و گروهی فرموده اند که مطلقا سنت
اما سنت مؤکد و فصول اذان هیژده است و فصول اقامت هفده و اشهد ان علیا ولی الله و محمد و آله خیر البشر
اگرچه از فصول اذان نیستند اما از احکام ایمان و از برای ارغام شیعیانند پس باید که اذان را باین
ترتیب بگویند که نیت کنند که اذان میگویم قربة الی الله یعنی اذان میگویم از برای آنکه سنت است بثواب کذا
الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله

اشهد

اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان علیا ولی الله اشهد ان علیا
ولی الله حی علی الصلوة حی علی الصلوة حی علی الفلاح حی علی الفلاح حی علی خیر العمل حی علی
خیر العمل محمد و علی خیر البشر محمد و علی خیر البشر الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله لا اله الا الله
و چون اذان تمام شود باید که فاصله کند میانه او و میانه اقامت بسجده یا بنشستن یا دعایی که میتواند و گفتن دعا اولی است و آن این است که
اللهم اجعل قلبی بارا و عیشی قارا و رزقی دارا و عملی سارا و اجعل لی عند قبر نبیک صلی الله
علیه و آله مستقرا و قرارا برحمتک یا ارحم الراحمین و در میانه اذان و اقامت نماز شام سجده نباید
کرد اما افعال دیگر که مذکور شد توان بجای آورد و بعد از اذان اقامه بگویند با ترتیبی که اول نیت کنند که اقیم
لندبه قربة الی الله یعنی اقامت میگویم از برای آنکه سنت است بثواب خدا الله اکبر الله اکبر
اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله
اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان علیا ولی الله اشهد ان علیا ولی الله حی علی
الصلوة حی علی الصلوة حی علی الفلاح حی علی الفلاح حی علی خیر العمل حی علی خیر العمل
قد قامت الصلوة قد قامت الصلوة الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و سنت است که مؤذن خوش
آواز باشد و بلند آواز و بر بلندی ایستاده باشد و روی بقبله و با طهارت و فقهای نماز را شناسد و اذان را بیش از وقت نگوید
و سنت است که چون اذان گویند شنونده متابعت او کند و در میان اذان و اقامه حرفی دیگر که تعلق بنماز ندارد
نگویند مناجات بجا و قضیه الهی بپاکان درگاه تو ❁ که سر باخته اند در راه تو ❁ باورادِ درویش دلان ملک ❁ بافغان
صافی ذلان فلک ❁ باه جگر سوز ارباب شوق ❁ بچشم گهربار اصحاب ذوق ❁ بصبح تهجد گزاران دین ❁ بشام
غم بیان جا رحین ❁ که مرغ روانم از این آشیان ❁ بیال شهادت بجنت رسان ❁ چو گرد در دوران از این جان ما ❁ رستگان
که دار این را فصل دوازدهم در نکته چند متعلق باین باب نکته قبل از این مذکور شد که نماز باید بحضور و خشوع باشد
قوله تعالی قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون یعنی بدرستی که رستگار شدند و بمقصد
دنیوی رسیدند گروهی که ایشان بخدا و رسول ایمان آورده اند در نماز خود ترسکار اند از خدا و آورده اند که پیغمبر
صلی الله علیه و آله در وقت نماز کردن بجانب آسمان نظر میفرمود چون این آیه نازل شد نظر بر موضع سجود
میکماشت و بهیچ جهت دیگر نظر نمی انداخت و در این باب مذکور است که اولی بسجده گاه باید کشود و در مکه معظمه که
در خانه مکرمه باید نگریست چه نظر در آن عبادت است و در بحر الحقایق آورده اند که خشوع در ظاهر آنست که سر در پیش افکند و دیده را از التفات

بحمد است منع کند و قرائت او از روی حضور قلب باشد و دل او اگر خاطر منع کند از ما سوی الله و بالکلیه توجه نماید بسوی او و در بحر
شهود مستغرق گشته از شعلهٔ آثار ظهور انوار جلال گداز ده و محققان گفته اند که در نماز اول از خود بیخبر باید شد پس طالب وصول الی الحق
بار باید گشت چنانکه در اخبار صحیحه متواتر آمده که پیکان مخالفین در غزوه در بدن اطهر امیر المؤمنین حیدر علیه السلام نشست و از غایت
وجع نتوانستند که آنرا بیرون آورند صورت حال معروض حضرت رسالت صلی الله علیه و آله داشتند فرمود که وقتی که در نماز
باشد بیرون آورید چون در نماز توجه او بحضرت بی نیاز بر وجهی است که خود را فراموش میکند پس در آن حال که بنماز مشغول شد
جراحان را آورده پیکان از بدن امیر مؤمنان بیرون کشیدند حکمت حکمت در آنکه در خلا باید که حرف نزند
آنست که دو ملک که موکلند بر هر یک از آدمی در خلا نیز همراه اند پس باید که چیزی نگوید یا فعلی نکند که او را
او ایشان را باید نوشت و باعث اکراه ایشان باشد و در خبر آمده که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام هر گاه بقضای
حاجت میرفت بر در خلا توقف میکرد پس تلفظ میکرد بکاتب راست و چپ این دو ملک معززاً امیطا عنّی فللّه
علیّ انّی لا احدث بلسانی شیئاً حتی اخرج الیکما یعنی جدا شوید از من خدای راست بر من در بستن که بیرون
نیاید از زبان من حدیثی تا آنکه بیایم بسوی شما و سببی که در خلا خوردن و آشامیدن کراهت آنست که منقولست که حضرت
امام محمد باقر علیه السلام روزی بر در خلا لقمهٔ نانی افتاده دید آنحضرت آنرا برداشته پاک کرد و بغلام خود داد که این لقمه
در غلام انرا خورد و چون حضرت از خلا بیرون آمد آن لقمه را طلب نمود غلام معروض داشت که آنرا خوردم حضرت فرمود
که هر که لقمه در راهی بیابد و آنرا تناول نماید حق تعالی آتش دوزخ را بر وی حرام گرداند و من سرم بیدارم که کسی را
حق تعالی آزاد کرده باشد از آتش دوزخ او را در بندگی نگاه دارم پس او را از مال خود آزاد فرمود و از این
خبر مفهوم و معلوم است که در خلا خوردن و آشامیدن مکروهست حکمت روایتست از رسول صلی الله علیه و آله که نیست
بنده که موکل باشد بر وی ملکی که چون آن بنده فارغ شود از حدث آن ملک بگرداند گردن او را تا نظر کند بحدث خود
آن ملک گوید که یا ابن آدم هذا رزقک فانظر من این اخذته و الی ما صار یعنی ای پسر آدم این رزق تست
پس بنگر که از کجا گرفته او را و چه چیز شده است پس سزاوار آنست که چون نظر کند شخصی در آن حالت بحدث
خود بگوید اللهم ارزقنی من الحلال و جنبنی الحرام و مرویست از پیغمبر صلی الله علیه و آله که هر که نظر او بر حدث خود
نیفتاده زیرا که حق سبحانه و تعالی امر کرده بود بزمین که فرو برد آنچه از وی جدا شود حکمت مرویست از حضرت امام حسن بن علی
علیهما السلام و در روایتی از حضرت امام حسین علیه السلام که بسیار نشستن در خلا مورث بواسیر است یعنی بواسیر می آورد حکمت
روایتست که هر که در حالت وضو بذکر خدا مشغول باشد و بسم الله بگوید پاک میشود جمیع جسد او و هر گاه بسم الله

نگوید پاک نمیشود از جسد او الا آنچه آب باو رسیده مگر پاک میشود همان قدر از گناه حکمت از حضرت امام موسی
کاظم علیه السلام مرویست که هر کس که وضو کند از برای نماز شام وضوی او کفارهٔ گناهیست که در آن روز کرده باشد
سوای گناهان کبیره و هر که وضو کند از برای نماز صبح آن کفارهٔ گناهانیست که در شب کرده غیر کبایر حکمت
در اخبار آمده که هر که وضو یا غسل کند بطریقه شرع مطهر بهر قطرهٔ آب که از بدن او بچکد حق تعالی فرشته بیافریند تا برای او استغفار
کند تا روز قیامت و روایتست از سلمان فارسی رحمه الله که گفت از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که هر کس آب برگیرد
برای مضمضه و استنشاق مگر که هر گناه که از دهن و بینی کرده باشد از آب فرو ریزد چون روی بشوید هر گناه
که از روی کرده باشد ریخته شود و همچنین هر عضوی که بشوید یا مسح نماید هر گناه که با آن کرده باشد فرو ریزد و چون تمام نماز
کند و حمد و ثنای خدای تعالی را بجای آرد از همه گناهان بیرون آید چنانچه گویا همان ساعت از مادر متولد شده حکمت
منقولست از حضرت رسول خدای تعالی صلی الله علیه و آله که گفت بشوئید چشمهای خود را در وضو شاید که نبیند
آتش دوزخ را حکمت در سبب وضو مرویست که یهودی نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و مسئله چند سوال
کرد از جمله یکی این بود که گفت سبب چیست که وضو واقع میشود در این چهار موضع که روست و دستها و مسح سر و پاها و حال آنکه
مواضع نظیف‌تر و پاکیزه‌تر است از باقی اعضای جسد حضرت فرمود که چون وسوسه کرد شیطان علیه اللعنه آدم علیه السلام را و
آدم نزدیک درخت گندم رفت چون نظر او بر آن درخت افتاد آبروی او رفت پس برخاست بپای
درخت رفت و اول قدمی بود که بخطا رفت پس گندم را بدست از آن درخت چید و خورد و چون گندم خورد
لباسها و زیورها که بر تن او بود از تن جدا شد پس آدم دست خود را بر سر نهاده و بگریه در ایستاد پس چون
حق سبحانه و تعالی توبهٔ او را قبول فرمود فرض کرد بر او و بر ذریت او که پاک گردانند این مواضع اربعه را
پس امر کرد که الله تعالی بشستن رو بواسطه آنکه نظر کرده بود بدرخت گندم و شستن دستها را تا آرنج
امر کرد که گندم چیده بود و خورده و مسح سر را بسبب آن فرمود که دست خود را بر سر نهاده بود و مسح
پاها بجهت آنکه رفته بود بجای درخت حکمت دیگر مرویست که محمد بن سنان مسئله چند بحضرت امام رضا علیه السلام
نوشته بود و یکی سبب وضو بود حضرت در جواب او نوشته بود که سبب وضو که رو و دستها باید شست و مسح سر و پاها
باید کرد آنست که بنده در خدمت پروردگار خود قیام مینماید و برابر میشود در این مواضع ظاهره و ملاقات میکند کرام الکاتبین
را پس شستن رو از برای سجود و خضوع است و شستن دستها از برای دستها برداشتن است جهت تکبیر
و کف دستها بسوی آسمان کردن و پشت دستها در حالت سجود به آسمان کردن و انگشتان را در قنوت

قنوت و حرکت دادن و مسح سر و پاها کردن از برای آنست که اینها ظاهراند و برابر قبله اند در هر حالی که
از حالات نماز **نکته** در سبب غسل جنابت مرویست که آمدند جمعی از احبار یهود نزد رسول الله صلی الله
علیه و آله و پرسیدند که سبب چیست که امر کرده است خدای تعالی بغسل از برای جنابت و امر نکرده است از بول و غایط
حضرت در جواب فرمود که چون آدم گندم را از درخت خورد در رسید آن بجمیع رگهای او و موهای او پس چون آدمی مجامعت
کند این آب از بیخ هر مویی نزول کند حق تعالی این غسل را برو واجب گردانید تا کفاره گناهان همه اعضای او شود
و طهارت او باشد و شکرانه آنکه حق تعالی نعمت لذت را برو ارزانی فرمود نزول منی پس واجب کرد خدای تعالی بر ذریه
او غسل از جنابت تا روز قیامت و بول از زیادتی آنست که آدمی می آشامد و غایط از فضله طعامی که میخورد پس
اینها موجب وضو میشود گفتند راست گفتی یا رسول الله اکنون بگو که ثواب غسل جنابت چیست فرمود که مؤمن چون نیت
غسل کند حق تعالی در بهشت کوشکی بنا کند از برای او و حق تعالی با فرشتگان مباهات کند که ای ملائکه من بنده مرا
ببینید که بغسل جنابت قیام کرده است برای امتثال امر من گواه باشید که من خداوندم گناهان او را آمرزیدم و ابدی که بر
تن وی است هزار حسنه برای او نوشتم و هزار سیئه او محو کردم و هزار درجه از برای او افراشتم یهودان چون آن بشنیدند گفتند صدق الله صدق
رسول الله اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله **نکته** مرویست که حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام
در جواب محمد بن سنان نوشته که سبب غسل جنابت پاکیزگی و نظافت نفس است از آنکه باو رسید از خباثت و تطهیر جمیع جسد اوست
که منی بیرون می آید از بن هر مویی که در جسد اوست پس از برای این واجب است شستن جمیع جسد و سبب تخفیف در بول و غایط
آنست که اینها اکثر اوقات بهم میرسد و جنابت کمتر واقع میشود و باراده انگیخته میشود و بول و غایط بی اراده بهم میرسد **نکته**
روایت است که کسی که ترک کند شستن موی در غسل جنابت عمداً پس آن موی در آتش است **نکته** سوال کردند از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام که سبب غسل میت چیست فرمود برای آنکه بیرون میرود از و نطفه که از وی خلق شده است از آن **نکته**
جایز نبودن تیمم در امت محمد صلی الله علیه و آله از جهت آنست که در شان ایشان بجای دیگر سبب تیمم نشده **نکته** روایت
که سبب غسل جمعه آنست که انصار همیشه کار میکردند و آب میکشیدند و عرق ایشان بدبو بود و چون روز جمعه در مسجد حاضر میشدند
مردم از بوی ایشان متاذی بودند پس امر کرد پیغمبر صلی الله علیه و آله ایشان را بغسل پس این سنت جاری شد و روایت
که حضرت ... اتصال تمام کرد نماز را ... نافله و روزه و ... و وضو و غسل جمعه **نکته** روایت است از رسول
صلی الله علیه و آله که فرمود هر کس ایمان داشته باشد بخدا و روز قیامت باید که داخل حمام نشود الا با ازار و
بی لنگ بحمام نرود و نهی کرده است پیغمبر صلی الله علیه و آله از آنکه غسل کنند برهنه و فرمود که هر آبی را اهلی و

ساکنی

ساکنی اگر بعیب پس باید که وقت لنگ آن را نگاه دارید **نکته** در سبب مسواک رسول خدای صلی الله علیه و آله فرموده در
وصیت امیر المومنین علیه السلام که یا علی بر تو باد بمسواک در وقت هر وضو و حضرت امیر المومنین علی علیه السلام فرموده که دهنهای
شما راه قرآنست پاک گردانید آن را بمسواک و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که از سنت پیغمبران مرسلست بوی خوش و مسواک و زن
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که مسواک در حمام دندانها را ضعیف میکند و حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام فرموده اند
دو رکعت نماز بمسواک فاضلترست از هفتاد رکعت نماز بغیر مسواک و روایتست از امام جعفر صادق ع در مسواک دوازده خصلت
اول آنکه از سنت پیغمبرست صلی الله علیه و آله و پاک میگرداند دهن را و روشنی میدهد چشمها را و راضی و خشنود میگرداند
پروردگار را و سفید میگرداند دندانها را و بر طرف میکند چرک او و گوشت بن دندانها را محکم میکند و اشتهای طعام می آرد
و بلغم را بر طرف میکند و حفظ را زیاده میکند و حسنات را مضاعف میکند و ملائکه خوشنود میشوند باو **نکته**
بدانکه نماز سنت در خانه خود گذاردن افضل است و نماز واجب در مسجد و سهل ساعدی از حضرت نبوی صلی
الله علیه و آله روایت کرده که هر که بامداد و شبانگاه بمسجد رود و قصدش آن نبود که بیاموزد یا تعلیم کرد
از کسی یا کسی را علم آموزد ثواب او مثل ثواب مجاهدانی که در راه خدای تعالی جهاد کنند و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرموده که مسجدها را ملازمت نمایید که هست یکی از شما بطلب عبادت اوند
که رستگاران هم نشین ایشانند اگر ایشان غایب شوند طلب ایشان کنند و اگر بیمار شوند بعیادت ایشان روند و اگر حاجتی
داشته باشند ایشان را یاری دهند و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که هر که بمسجد رود و برای طاعتها بر هیچ تر و
خشک ننهد مگر که تسبیح کنند از برای او تا بطبقه هفتم زمین و نیز آن حضرت فرموده که هر که ... او باشد و مسجد خانه او حق تعالی
از برای او خانه در بهشت بنا کند **[illegible]** الهی چو کردی مرا ارجمند ⁂ بهر نیکوی در شدا دانا پسند ⁂ مکن کم در آفاق ذکر مرا ⁂
مگردان عبث رای فکر مرا ⁂ بر علم تو یکسان ظاهر است ⁂ که این گفت و گویم چه در خاطر است ⁂ بیان کرده ام کار اجرم مرا ⁂ بعلم
رسان داغ جرم مرا ⁂ رقیبی فزون کن ز عصمت مرا ⁂ طبیبی کرم کن ز حکمت مرا ⁂ در شیخ بر و شمع بسته دار ⁂ بلاغ
جاهلان او خسته دار ⁂ ز خشمش نگه دار عجب مرا ⁂ ز خشش برون آر حجب مرا ⁂ **باب سیم** در بیان نماز یومیه و جز
آن سپاس بی قیاس و ستایش بی غایت اساس شایسته لطیفیست که از محض لطف ابدی وجود با جود مرحمتی بندگان را از بادیه ضلالت
وکفران بتعلیم عبادت و عرفان بسر حد هدایت ایمان رسانید که هُدًى لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ
الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ پروردگاری که خالق جن و انس است در کریم سجود و بشارت دهنده مومنان بجزای
اعمال حسنات در دار خلود که قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ و هم کننده مشرکان و منافقان

نظیف و صحبت دندانها که هر چه را پاک
کند و پاک کننده دهان مسواک است و مسواک
دهن را خوش میکند و مسواک

بسزای انفعال شتابات در روز موعود که وَیْلٌ لِلْمُطَفِّفِینَ الَّذِینَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ نظم ز ره منقصیم تو دریای
رحمتی ما عذرای که می‌رود با بسی دو وفای نیست ❀ دانم که در حساب نیاید گناه ما ❀ آنجا که فضل رحمت بی منتهای تست ❀ و درود
و سلام بر خاصترین خاصان از مرسلین و نبیین محمد المصطفی صلی الله علیه و آله نظم ای فرش از نور تو بر عرش عظیم تافته ❀ از عرش
اعظم بگذر بر هر دو عالم تافته ❀ آن ذره در نیست شده خورشید خاص شده ❀ سر تا قدم زین شده بر جان آدم تاخته
بر عاشقان روی تو بر ساکنان کوی تو ❀ از بر تو بکوی تو کار معظم تافته ❀ و تحیت و اکرام بر بهترین اولیا و اصفیا علی مرتضی نظم
ولی الله که تا رای منیرش باشد ❀ نور خورشید جهان بسلم از جرم سها ❀ اگر به منشور هدایتش کاری نکند ❀ که دورهای قدر بحث
ابد نبشن قضا ❀ نسبتش با دگران نسبت در است و خزف ❀ نسبت عزم و نسبت جهد است جها ❀ و بر آل اطهار او که هر یک حجة الله
اند رحمة الله و بعد بدانکه سر حلقه طاعتها و عبادتها نماز است و نماز نظیر اجابت و رکن اعانت و فرق میان کفر و ایمانست
زیرا که هر که نماز نکند کافر است و دیگر نماز کفاره گناهانست و شفای بیمارانست مرویست که هر که را بیماری پیش آید طلوع
صبح نماز فرض صبح گذارد و بعد از آن الحمد چهل بار بخواند به نیت شفای آن بیمار و بعد از آن نماز صبح گذارد حق تعالی او را
شفا دهد و اگر شفا نیابد روز دیگر همچنان و بار الحمد بخواند شفا یابد و نماز در حاجت بد کار است و کفایت در فضه است اصحاب
با خدای رحمت و هر کرا نماز نیست ایمان نیست و بباید دانست که افعال نماز هفت است و ارکان هفت پنج رکن است چنانکه
در این باب گفته شود انشاء الله تعالی و در این باب یازده فصلست فصل اول در بیان نیت بدانکه نیت در لغت قصد است و
در اصطلاح اراده فعل واجبست با شرایط بقربت و بدانکه نیت رکن نماز است و باطل میشود نماز بترک او عمدا و سهوا
و نیت قصد قلبیست و در نیت هفت چیز معتبر است اول قصدان نماز که مشخص است یا پیشین یا غیر آن دوم قصد وجوب اگر
واجب باشد یا سنت اگر سنت باشد سیم قصد ادا اگر در وقت خود گذارد چهارم قصد قضا اگر در غیر وقت باشد پنجم
قصد قربت یعنی خالصا مخلصا لوجه الله باشد و معنی قربت نزدیک شدن برضای حق سبحانه و تعالی است ششم مقارن داشتن
نیت بتکبیر الاحرام که اگر فاصله واقع شود میان نیت و تکبیر الاحرام باطلست پس چون قربة الی الله در خاطر بگذراند بلا فاصله الله اکبر گوید
هفتم طلب دوام نیت کردن و در حکم نیت بودن تا فارغ شود از نماز یعنی نیتی که منافی نیت معتبره باشد نکند پس اگر
نیت قطع نماز کند در میان نماز یا قصد ریا کند یا قصد فعلی که منافی نماز باشد مثل نیت بر قبله کردن یا سخن گفتن باطل میشود
نماز او و صفت نیت اینست که أُصَلِّی فَرْضَ الظُّهْرِ أَدَاءً لِوُجُوبِهِ قُرْبَةً إِلَی اللهِ و بفارسی چنین گوید که نماز فرض پیشین
میگذارم ادا از جهت آنکه واجبست نزدیک شدن بخدا و هر نمازی که باشد ذکر او کند و باید که صفت این نیت را در دل بگذراند و
مکروهست تلفظ در آوردن نظم خداوندا قبول طاعتم بخش ❀ زکار هر دو عالم راحتم بخش ❀ بیرون کن یا دها

و ما لم از دل ❀ مگر سازد دوره و دگر تو منزل ❀ زلال بخت داد ایوانم خرابست ❀ ندارم کشتی و طوفان آبست ❀ دو دیده صبح
ما را خواب برده ❀ دماغ حیرت و کشت آب برده ❀ جهان پر نور و ما را خانه تاریک ❀ سر ره تشنه و جانی و آب نزدیک ❀
مدت آن تیره و زلف ره ❀ جهان پر صورت کوئیم راحیر نه ❀ هوا از عان ده دل کفایت ❀ ملک با رای و کاف دروایت ❀
الهی درگشنه عرض و آرزم ❀ بغفلت برفت عمر درازم ❀ الهی گر ندارم تسبیح طاعت ❀ بکردار کسته سازم در قیامت ❀
فصل دوم در بیان تکبیر الاحرام رکنست باطل میشود نماز بترک او عمدا او سهوا و واجباتش تکبیر الاحرام یازده است اول تلفظ
باو و صیغه او الله اکبر است و صفت است که بگوید و در تکبیر دستها بر دارد تا برابر گوشها و بعد از آن فرو آورد و در غیر
تکبیر الاحرام در تکبیرهای دیگر مستحب نیز کند دوم میباید که بعربی بگوید پس اگر بعجمی گوید از روی اختیار باطلست و اگر قادر بعربی نباشد
بهر زبانی که داند معنی تکبیر الاحرام بگوید و معنی او اینست که خدا بزرگتر است سیم به ترتیب گفتن است پس اگر فاصله کند میان
الله و اکبر باطلست چهارم مقارن داشتن نیت است بتکبیر الاحرام پس اگر فاصله کند باطلست پنجم مد نداشتن میان حروف او
پس اگر مد دهد همزه الله را بطریقی که معنی استفهام از و ظاهر شود که آن الله اکبر است یعنی آیا خدا بزرگتر است باطلست ششم آنکه
مد ندهد اکبر را پس اگر مد دهد باکبر و جمع کبر آن اکبار است یعنی طبلها بزرگ آنشد باطلست هفتم به ترتیب گفتن است پس اگر اکبر
بگوید بالفظ زیاده کند اگر چه معنی درست باشد مثل الله اکبر من کل شیء باطلست هشتم به حد که آن شنوا گوید که خود بشنود پس اگر
در دل بگذراند و تلفظ در نیاورد باطلست نهم بیرون آوردن هر حرفی از مخرج خود دهم قطع همزه وصلست از الله یازدهم
قطع همزه است از اکبر اگر وصل کند اینها را باطلست و مکروهست مد دادن میان لام و های الله که آنرا در عرف عادت
بعضی قراء تعظیم گویند و سنتست که بعد از فات و پیش از تکبیر الاحرام بگوید اللَّهُمَّ رَبَّ هَذِهِ الدَّعْوَةِ التَّامَّةِ
وَالصَّلَوةِ الْقَائِمَةِ بَلِّغْ مُحَمَّدًا صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الدَّرَجَةَ وَالْوَسِيلَةَ وَالْفَضْلَ وَالْفَضِيلَةَ بِاللهِ
أَسْتَفْتِحُ وَبِاللهِ أَسْتَنْجِحُ وَبِمُحَمَّدٍ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَتَوَجَّهُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ
وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْنِي بِهِمْ عِنْدَكَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ و سنتست که
چون توجه کند بقبله از برای نماز هفت تکبیر بگوید و یکی از اینها را تکبیر الاحرام گیرد و بهتر آنست که تکبیر اولین تکبیر الاحرام باشد
و نیت را مقارن دارد با آن و در میان این هفت تکبیر سه دعا بخواند بابن طریق که سه تکبیر بگوید و این دعا بخواند که اللَّهُمَّ
أَنْتَ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِينُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ عَمِلْتُ سُوءًا وَظَلَمْتُ نَفْسِي
فَاغْفِرْ لِي ذُنُوبِي إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ و دو تکبیر بگوید و بخواند لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ
وَالْخَيْرُ فِي يَدَيْكَ وَالشَّرُّ لَيْسَ إِلَيْكَ وَالْمَهْدِيُّ مَنْ هَدَيْتَ عَبْدُكَ

وان عبدیک بین یدیک منک وبک ولک والیک لا ملجأ ولا منجی ولا مفرّ ولا
مهرب منک الا الیک سبحانک وحنانیک تبارکت وتعالیت سبحانک رب
البیت الحرام ودو تکبیر دیگر بگوید وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض علی ملة ابراهیم
ودین محمد ومنهاج علی حنیفا مسلما وما انا من المشرکین ان صلوتی و
نسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا من
المسلمین بخواند این بر وفق مصباح وبعضی از علما سنت منقبت الهی واقف اسرار ما یی شفابخش
دل بیمار ما یی نظر در حال بی سامان ما کن دوایی درد بی درمان ما کن زکوی معصیت بازار ما را اسیر
بند غم مگذار ما را مقیم بزم خوف و رجاییم زخود بیگانه با غم آشناییم ز روی اخلاص هر دم با جنگ
کهی با نفس و گه با دیو در جنگ اسیر غم گونوف دم کهی در زرع و گاهی در جهادم بر لب نبت وقت ناخوش
زدست نفس شد بر گسیر ها بحکمت مشکل ما جمله حل کن بر لب نه بجمعیت مبدل کن چو در کس نیارد بر زبان کس
بتکبیر مرا فریاد رس فصل سیم در بیان قرائت وآن رکن نیست ترک او عمدا نماز باطل میشود نه سهوا و
واجبات قرائت شانزده است اول خواندن الحمد است وسوره در نماز دو رکعتی ودر رکعت اولین از نماز سه رکعتی و چهار
رکعتی دوم رعایت کردن اعراب وتشدیدها ومد متصل بر وجهی که از ائمه منقولست متواتر سیم
رعایت کردن ترتیب کلمات وآیات بطریقی که منقولست پس اگر برعکس بخواند باطلست چهارم اگر در دل
بخواند پس اگر سکوت طول کشد یا در میان قرائت از جای دیگر بخواند عمدا باطلست پنجم وقف بر آخر کلمه کند پس اگر
وقف بر بعضی کلمه کند یا بر هر کلمه وقف کند باطلست ششم باید که مرد جهر بخواند در نماز صبح و در دو رکعت اولین از نماز شام
وخفتن وآهسته بخواند در باقی رکعات هفتم مقدم داشتن الحمد است بر سوره پس اگر برعکس بخواند عمدا باطلست هشتم باید که
بسم الله بخواند در اول الحمد وسوره پس اگر ترک کند عمدا باطلست نهم باید که در هر رکعتی یک سوره بخواند پس اگر بعد از
الحمد دو سوره بخواند یا یک سوره را دو بار بخواند یا الحمد را دو بار بخواند قول اشهر آنست که باطلست وبعضی برآنند که مکروهست مگر
آنکه سوره والضحی بخواند که لازم است الم نشرح نیز خواندن که این دو سوره نزد یک سوره اند و باید که بسم الله در میان سورها
بخواند وهمچنین سوره فیل ولایلاف نیز نزد یک سوره واحده اند دهم باید که الحمد وسوره را تمام بخواند پس اگر بعضی بخواند از روی احتیاط
باطلست پس اگر کسی تمام نداند الحمد و سوره را آنچه داند بخواند و آنچه نداند از هر جای قرآن که داند بقدر او را در عوض بخواند و رعایت
ترتیب کنند بآنکه اگر اول از الحمد دانسته باشد اول او را عوض بخواند و اگر آخر الحمد دانسته باشد اول عوض از جای دیگر بخواند

بخواند

بقدر آنچه نمیداند بعد از آن آخر الحمد بخواند و اگر هیچ از الحمد نداند از هر جای دیگر از قرآن که داند بقدر الحمد بخواند اگر بترتیب داند
و اگر بغیر ترتیب و اگر هیچ از قرآن نداند تسبیح اربعه یا هر ذکر دیگر که داند بقدر الحمد بخواند و اگر مطلقا از قرآن و ذکر نداند در
هر رکعتی بقدر قرائت بایستد ایعزیز بدانکه حق تعالی محتاج طاعت نیست اما طاعت علامت اطاعت و انقیادات
واین را از تو خواسته و خواسته حق را بجا باید آورد تا نادان و عاصی نشده باشی و بهیچ وجه من الوجوه عذر ممنوع نیست نظم
مرگ فراموش مکن ساعتی تا نرود عمر تو بی طاعتی کار بکف نقش باز پس غافل و ضایع منشین نفس نفس کار در [illegible]
کار تو در آبرو و جسم باد یازدهم باید که سوره از سورهای عزائم نباشد که آن الم سجده است و حم سجده و والنجم و اقرأ و از
سورهای دراز هم نباشد که بخواندن او وقت فوت شود دوازدهم باید که قصد بسم الله کند بسوره که بعد از الحمد میخواند سیزدهم
باید که از سوره بسوره دیگر انتقال نکند مگر آنکه از نصف نگذشته باشد واز سوره قل هو الله احد وسوره قل یا ایها الکافرون
هرگاه شروع کند در میان بسوره دیگر نتواند رفت چهاردهم باید که هر حرفی را از مخرج خود بیرون آورد پانزدهم باید که بعربی
بخواند پس اگر ترجمه او بخواند باطلست شانزدهم باید که در آخر الحمد بلکه در هیچ جایی از احوال نماز آمین نگوید پس اگر
آمین بگوید بی تقیه نمازش باطل شود وسنتست که در رکعتهای اخفاتیه بسم الله را بلند بگویند وسنتست که در نماز
عصر و مغرب سورهای کوتاه مفصل بخوانند که آن از سوره والضحی است تا آخر قرآن و در ظهر و عشا سورهای متوسط مفصل که
آن سوره عم است تا والضحی و در صبح از سورهای دراز مفصل که از سوره محمد است صلی الله علیه وآله تا عم و مستحبست که
در صبح دوشنبه و پنجشنبه سوره هل اتی بخوانند و در شام شب جمعه سوره جمعه و در خفتن آن سوره سبح اسم و در صبح جمعه سوره
جمعه و در پیشین و پسین جمعه سوره جمعه و منافقین وجایز است که در دو رکعت آخر نماز پیشین و پسین و خفتن و در رکعت
آخر نماز شام بعوض الحمد تسبیح اربع بخوانند و او اینست که سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
وبعضی از فقها برآنند که این را سه مرتبه بخوانند وجمعی فرموده اند که کلمه دعای استغفاری با وضم باید کرد مثل آنکه بگوید
اللهم اغفر ذنبی استغفر الله چنانکه این فقیر کثیر التقصیر از مولانا عبد الله شوشتری رحمه الله و مرحومی
میرزا محمد حسینی الاسترابادی علیه الرحمة والمغفرة وشیخ بهاء الملة والدین رحمه الله استماع نموده مناجات
خداوندا بحق رستگاری که رویم سوی راه راست آری پریشان وقتم و شوریده احوال فرومانده بکام خود چه اطفال چو کودک از
جفا و جور عظمتم آور بشیری لطف و احسانم بپرور مرا هیچ آرزو در دل نماند که از لطف توام حاصل نماند عزیزم کرده خوارم کرده ای
بهر دامی گرفتارم مگردان نهالی را که دهقان می نشاند دهد آبی و خاکی می فشاند چه من پرورده انعام خاصم
شوم از هر غمی بخشی خلاصم فصل چهارم در بیان قیام وقیام واجبست از برای نیت و تکبیر احرام و قرائت.

در دو موضع رکعت یکی در نیت و تکبیر احرام دوم بعد از قرات و پیش از رکوع که آن قیام متصل برکوع گویند و واجبات قیام
چهار است اول راست ایستادن بانکه مهرهای پشت او راست ایستاده باشد پس اگر کج باشد از روی اختیار باطلست و سر و پیش
انداختن زیان نرساند هرگاه جهة خضوع و خشوع باشد اما سر خود بر دوش نهادن چنانکه شیخ شهید علیه الرحمه در دروس بیان فرموده نماز
باطل میشود دوم خودی خود ایستادن پس اگر اعتماد بر چیزی کند از روی اختیار باطلست سوم قرار خود باشد پس اگر راه رود و یا سوار
شود یا بر بالای برف که از آن پاینه زده که قدمهای او قرار نگیرد ایستاده باشد از روی اختیار نمازش باطل است چهارم
آنکه دور ننهد قدمهارا چنانکه بیفتد از حد قیام و اگر کسی عاجز باشد از ایستادن و جایی نباشد که بر و تکیه کند و کسی نباشد
که او را نگه دارد و اگرچه باجارت باشد بنشیند و چون نشسته نماز کند اراده چنین است که در حال رکوع رانهای خود را بردارد و به مقدار
دو تا شود که برابر شود روی او بسر زانوهای او و اگر قادر باشد پس اگر از نشستن هم عاجز باشد و صلا میسر نشود بر پهلوی راست خوابد
چون کسی که او را در لحد نهند و اگر نتواند بر پهلوی چپ خوابد و اگر نتواند بر پشت باز خسبد و پای بقبله کند اگر ممکن باشد و الا
بهر طریق که باشد و از برای رکوع و سجود در این حالات چشم بر هم نهد از جهة سجود بیشتر و از برای سر برداشتن از رکوع
و سجود چشم باز کند و ذکر رکوع و سجود را بجای آورد و اگر تواند و اگر چشم بر هم نتواند نهادن بدل قصد رکوع و سجود کند و اگر کسی از جهة
علاج چشم بر پشت باز خوابیده باشد یا دارو در چشم کشیده باشد و خواهد که خاین از آن دارو بیند اگر مضطر نشسته نشیند از
ایستادن خوابیده نماز تواند کرد و صحیحست و از جمله اضطرار است هرگاه بیماری او زیاد شود یا جهة ایستادن یا مشقت بسیار باو
رسد یا در خانه باشد سقف او کوتاه باشد و بجای نتواند رفت و سنت است که قنوت خواندن در رکعت دوم هر نمازی خواه نماز
واجب باشد خواه سنت بعد از قرات و پیش از رکوع و همچنین در یک رکعت نماز وتر و در نماز جمعه دو قنوت سنت است یکی در رکعت
اول پیش از رکوع و مستحبست که تکبیر بگویند از برای قنوت و دستهای بردارند تا برابر روی و باطن کفها با آسمان کنند
و انگشتان باهم کشیده دارند مگر ابهامین که جدا کنند و فاضلترین قنوت کلمات فرج است و ادنی قنوت
آنست که سه بار بگویند سبحان الله و دعای قنوت بسیار است حذرا من الاطاعه اختصار شد ~~رباعیات ابو سعید~~
ای آنکه بر دامن امید ما    از کرمت نعمت جاوید ما    چون گشادی در جاوید کی بود این    بیندیم بر کنانه ز غم جان
تو پیش نعمه باند ز حسان خویش    آگهی از هستی من چون تمام    هستی چو در اینبود ادم تمام    زین تن روز عصیان گرای
دور کن اندیشه کفران گرای    کار نکوییم که سان گن ما    آنچه ز تو میسزد آن کن با    ور نه غرض بر سر دم آن تو    حاتم بخت ز غفران تو
کافر دز اهوم ابد چو روز    توبه جان شود دم سینه سوز    راه جنان که جواز خود ز دم    بر شرف دین محمد ز دم فصل پنجم
در بیان رکوع و رکوع رکن است ترک عمداً و سهواً نماز باطل میشود و واجبات او نه است



اول آنکه آنقدر دو تا شود که برسد کف دستهای او بسر زانوهای او و کسی که دست دراز داشته باشد یا کوتاه آنقدر دو تا
شود که مستوی الخلقه شود و اولی آنست که آنقدر دو تا شود که اگر قطره آب بر پشت او افتد نریزد دوم آنکه ذکر بخواند در رکوع و بهتر
آنست که این ذکر بخواند سبحان ربی العظیم و بحمده و سه مرتبه گفتن سنت است سوم آنکه بخواند اگر قادر نیست و اگر نه
ذکری دیگر که بعربی داند بگوید و اگر نداند معنی و بهر زبانی که داند جایز است چهارم آنکه بعربی بخواند پنجم آنکه آرام بگیرد در رکوع
بقدر ذکر پس اگر پیش از آنکه بحد رکوع رسد شروع در ذکر کند یا پیش از ذکر تمام کردن سر بردارد باطلست ششم
رکن نماز است همه ارکان است تا نشود خانه ایمان است ساخته گیر از ارکان سرای تو که دارد خشوع
حضور خدای هفتم آنکه چنان بگوید که خود بشنود و سنت است بلند بگوید هشتم سر از رکوع بردارد و بعد از آن بسجود
رود و پیش از آنکه سر بردارد از رکوع و بسجود رود باطلست اگر عمداً کرده باشد و اگر سهواً باشد باطل است اختیار بسجود رفتن
باشد بر غیر او و آرام گیرد و بسجود رود و بر قولی و جایز است بر قولی نهم آنکه آرام بگیرد در سر برداشتن از رکوع آنقدر که نام
آرام گرفتن صادق آید و آنکه بسیار شایسته است که گویند که نماز تمام کند و سنت است که پیش از آنکه رکوع رود تکبیر بگوید و چون
رکوع کند دستهای خود را بر سر زانوها نهد و انگشتان را از هم بار کند و زانوها را باز پس کند و پیش از تسبیح این دعا بخواند
اَللّٰهُمَّ لَكَ رَكَعْتُ وَلَكَ خَشَعْتُ وَبِكَ آمَنْتُ وَلَكَ اَسْلَمْتُ وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَاَنْتَ
رَبِّي خَشَعَ لَكَ سَمْعِي وَبَصَرِي وَمُخِّي وَعَصَبِي وَعِظَامِي وَمَا اَقَلَّتْهُ قَدَمَايَ لِلّٰهِ
رَبِّ الْعَالَمِينَ و سنت است که تسبیح رکوع را هفت بار بگوید یا پنج بار یا سه بار و چون سر بردارد و راست بایستد بگوید
سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ اَهْلِ الْكِبْرِيَاءِ وَالْعَظَمَةِ وَالْجُودِ وَالْجَبَرُوتِ
آنگاه تکبیر بگوید و بسجود در رود ~~مثنوی~~ بنام خداوند بلند جبروت حکیم خرد بخش بخرد بلند تو آن کردگاری که بی‌ریب و
چون شب عمر ابری بروزی آوری شب و روز هر یک بقدر است گرفتار بحر است گناهم ز تو مغفرت ز تو
کز آن کرده ام پشت طاعت قوی دل خواهم از تو برازر دو داغ کز آن غیر تو باشد پس فراغ که تا کنج ما بود منزل کنم
ز عالم همه رو در آن دل کنم کنم نیت نقش کم و بیش را در آن بزم گم کنم خویش را ~~فصل ششم~~
در بیان سجود بدانکه سجود در لغت خضوع است و در اصطلاح نهادن پیشانی است بر زمین و هر دو سجده باهم رکنست ترک
هر دو عمداً و سهواً نماز باطل میشود و بترک یکی از آنها یا سهو ترک نشد بعد از نماز بجای آرد و واجبات او چهار است اول آنکه
سجود کند بر هفت اعضای سجده که آن پیشانیست و کف دستها و سر زانوها و سر انگشت بزرگ پایها و نهادن پیشانی بر خاک سنت است و اگر
پیشانی او جراحتی یا دملی باشد گودی کند تا آن فرو رود و بجه صحیح باشد بر زمین نشیند و اگر متعذر باشد بر یکی از جبینین سجده کند

واگر از این نیز عاجز باشد بروش سجده کند ۲ آنکه هفت اعضا را بر زمین برساند ۳ نهادن پیشانیست بر آنچه صحت سجود
بر آن جایزست که نخورند و نپوشند از روی عادت (نظم) گفته‌اند پیشانیا خود کن بکار تخته خاک از پی روز شمار تا نشود نامه
و سجده خاص کی بود از نامه گیران خلاص نقش آیت بلوح جبین بر در مخلوق منه بر زمین ۴ آنکه جای
ایستادن و جای سجده او مواضع سجود هم برابر باشد در حالت پیشانی پس اگر بلند باشد بایست زیاده از یک خشت نباشد
۵ آنکه اعضا را ایچنان بر زمین بگذارد که هم لکه نشستن بر و صادق آید ۶ خواندن ذکر است در واو سبحان
ربی الاعلی وبحمده است ۷ آرام گرفتن است بقدر ذکر در حالت سجود چنانکه در رکوع گفته شد (نظم)
سجده چنان کن که برای زمین بر صفت مرغ نشوی از جبین تو بچنین سجده و دانه گناه کابر لانه صف مردان کی
۸ بعربی خواندن است ۹ پی در پی خواندن اوست ۱۰ باید که ایچنان کند که خود شنود و سنت آنکه بلند بخواند ۱۱
آنکه سر بردارد از سجده اولی بعد از آن بسجده ثانیه رود ۱۲ آنکه سر بر داشتن از سجود آنقدر آرام بگیرد ۱۳ آنکه بسیار
آرام بگیرد آنکه دو سجده کند در هر رکعتی نه یکی و نه زیاده و اگر آرام گرفتن بعد از سجده اولی واجبست و بعد از سجده
ثانیه سنت و سنت که پیش از گفتن بگوید اللهم لك سجدت وبك آمنت ولك اسلمت وعليك توكلت
وانت ربي سجد لك سمعي وبصري وشعري وبشري وعصبي ومخي
وعظمي سجد وجهي الفاني البالي للذي خلقه وصوره وشق سمعه وبصره
تبارك الله احسن الخالقين و ذکر [illegible] بار بگوید و چون سر بردارد تکبیر بگوید
در میانه سجدتین بگوید اللهم اغفرلي وارحمني واجبرني واهدني اني لما انزلت الي
من خير فقير یا بگوید استغفر الله ربي واتوب اليه و تکبیر بگوید بسجده ثانیه رود و بطریق سجده
اولی بجا آورد و بعد از سجده ثانیه نیز تکبیرست که چون بسجده رود سر و دستها بر زمین نهد انگاه زانوها [illegible]
و چون برخیزد اول زانوها بردارد آنگاه سر و دستها و در حال سجود نظر بر طرف بینی کند و در حال برخاستن بگوید بحول الله
تعالى وقوته اقوم واقعد واركع واسجد (مناجات) خداوندا خداوندا [illegible]
خداوند زمین و آسمانی چراغ آسمان از تو منور وجود این و آن از تو مصور [illegible]
دردمندان [illegible]
[illegible]
[illegible] (در بیان تشهد) تشهد در لغت [illegible] است

و در اصطلاح

و در اصطلاح شهادتست بتوحید و رسالت و صلوات بر محمد و آل او فرستادن و در نماز واجبست اول نشستن از برای تشهد
سنت است چنان نشیند که پشت پای چپ بر زمین نهد و پشت پای راست را بر کف پای چپ نهاده پاها از جانب راست بیرون کند ۲ آرام گرفتن
بقدر تشهد از روی اختیار ۳ شهادتین گفتن ۴ صلوات بر محمد و آل او فرستادن ۵ بعربی خواندن ۶ ترتیب ۷ پی در پی
خواندن ۸ شنوانیدن نفس خود و سنتست که بلند خواندن ۹ رعایت کردن آنچه منقولست از شارع و او
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم
صل على محمد وآل محمد و اگر زیاده ازین گوید سنت است که بگوید بسم الله وبالله والحمد لله والاسماء
الحسنى كلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا
عبده ورسوله ارسله بالحق بشيرا ونذيرا بين يدي الساعة واشهد ان ربي نعم
الرب وان محمدا نعم الرسول وان عليا نعم الامام ونعم الولي ونعم الوصي
اللهم صل على محمد وآل محمد وبارك على محمد وآل محمد وارحم محمدا وآل محمد
كافضل ما صليت وباركت وترحمت على ابراهيم وآل ابراهيم انك حميد مجيد وتقبل
شفاعته في امته وارفع درجته و اگر خواندن نیز جایزست با که بگوید اشهد ان لا اله الا الله
واشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل على محمد وآل محمد (مناجات بوی [illegible])
ای تن تو خوشتر از جان پاک [illegible]
[illegible]
[illegible]
(فصل [illegible]) سلام در لغت [illegible] و در اصطلاح [illegible] موضوع از برای تحلیل مصلی از نماز
یعنی حلال شود بر او آنچه حرام شده بود بتکبیر احرام که آن خوردن و آشامیدن و سخن گفتن است و در وجوب سلام خلافست
و بر تقدیر وجوب واجبات او نه است اول نشستن از برای سلام از روی اختیار ۲ آرام گرفتن بقدر سلام از روی اختیار
۳ ترتیب کلمات آن نگاه داشتن ۴ بعربی خواندن ۵ پی در پی خواندن ۶ رعایت کردن آنچه منقولست از شارع و او
السلام عليكم ورحمة الله وبركاته و سنت است که پیش از آن بگوید السلام على جميع انبياء الله
وملائكته ورسله السلام على محمد بن عبد الله خاتم النبيين السلام على علي امير
المؤمنين السلام على الائمة الهادين المهديين السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين

اما صبح اول است ۷ آنکه اول بنشیند بخواند التحیات و سلام بگوید ۸ چنان بگوید که خود بشنود و سنت است بلند بگوید و قصد بیرون رفتن
کند از نماز و در السلام علیکم واجب نیست که قصد کند در حال سلام به سبب حفظه و اگر قصد ملائکه بکند جمیع مقربین و جمیع مومنان
کند بهتر باشد پس در نماز بود واجب که شیخ شهید علیه الرحمه فرموده هزار و نه مسئله واجب است که اگر
یکی را بگذارد نمازش صحیح نیست و باطلست که جهت واجبات و فقه والسلام در سفر نماز این اوراق را بنویسد که الله اکبر در نماز محققین چنین است
که اول نیت کنند که من برپا ایستم و قرائت کنم و قول و فعل که از من صادر شود ادا بود و مخصوص رضای خدا انگاه بگوید ان صلاتی
و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین در نیت آید ۲ و اما تکبیر افتتاح گوید و در گفتن الله اکبر ملک و ملکوت را محو
و نابود بیند و بداند که مثل این قوم چنان باشد که نظر او را بپوشد طلوع آفتاب و در نظر او ستارگان مرتفع شوند ۳ قیام
چنین خورشید ضیا پیدا نشود که ستاره نماید ۴ قیام کند باری که آن را نماز می‌گویند بقرائت فاتحه مشغول شوند و عبارت از حمد
محمد است که حمد خدای را اداء و در حدیث که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون بنده گوید بسم الله الرحمن
الرحیم حق تعالی فرماید که بنده من ذکر من بکند و چون گوید الحمد لله رب العالمین حق تعالی فرماید که
بنده من مرا ستایش نکوید و چون گوید الرحمن الرحیم فرماید که بنده من ثنای من کرد و چون گوید مالک یوم الدین
حق تعالی گوید که بنده من مرا تمجید و بزرگواری من بزبان آورد پس در روایت دراز که باید بگویند تا گفتن ایاک
نعبد و ایاک نستعین در نیت آید ۵ چون رکوع رود گوید و بداند که باید کردن فروتنی
که در رکوع مرتبه حیوان است و از حیوان چون سر بگردد جود نمی‌آید پس آدم گردد به تعظیم و تسلیم شوند امر خدای تعالی را
پس قیام کنند بامر که این مأمورند ۶ سجود کنند و در سجود پیشانی خود بر خاک نهند و علو حق تعالی را زیبا بدانند و
مرتبه نبات است پس در سجود سر بر دارند و این مرتبه جماد است سجود اول و بعد از آن نیز سجده دوم کنند که مرتبه تراب است
و سالکان را امر بسجود الله داده‌اند و منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری ۸ و در وقت نماز خواندن باید گفتن
چنین بنده مر شکار نابود گشتن اول که زحمت پیش باید شد پس لباس هستی باید گشتن پس سر بر دارند و
در این مرتبه از جهان و هستی که وجود یافته‌اند از حق تعالی ۷ تشهد بنشینند و این مقام شهود است پس ثنای او گویند و آل
پیغامبر او و به شهادت وحدانیت و رسالت گویند ۸ هر چه گویند و در هر چه گویند ۹ سلام گویند و از سجود که گوید الذین هم
علی صلاتهم دائمون و تمام این طایفه هر روز اگر چنین نماز را در جا طلبد از سنت رسول الله صلی
الله علیه و آله فرمود که یأتی علی الناس زمان یجتمعون فی المساجد فیعقدون و لیس
فیهم مؤمن مسلم یعنی بیاید بر مردمان زمانی که جمع شوند در مساجد و نماز گذارند و نباشند در میان ایشان مسلمانی

انا انزلناه و چون فارغ شود صد بار بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و صد بار بگوید صلی الله علی جبرئیل حق تعالی عطا کند
برای او هفت هزار قصر در بهشت و در هر قصری هفتاد هزار سرای و در هر سرای هفتاد هزار خانه و در هر خانه هفت هزار کنیز و در مصباح
المتهجد مذکور است که این نماز در شش وقت باید گذارد در شب دوشنبه و روز سه شنبه و شب پنجشنبه و روز پنجشنبه
و شب جمعه و روز جمعه و در روایت دیگر آمده از رسول صلی الله علیه و آله که هر که دو رکعت نماز بگذارد در روز شب
دوشنبه که بخواند در هر رکعتی الحمد یک بار و قل هو الله احد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس پانزده بار
و چون فارغ شود از نماز پانزده بار آیة الکرسی بخواند و پانزده بار بگوید استغفر الله خدای تعالی بپوشاند اسم او را از اهل
بهشت و اگر چه از اهل دوزخ باشد و بیامرزد گناهان آشکارا او را و بنویسد از برای او بهر آیه که خوانده باشد حجی و عمره
و اگر در آن سفر بمیرد شهید مرده باشد و اگر در روز دوشنبه هم چهار رکعت بطریق شب و ثواب آن نیز همان است
و هم از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت است که هر که بگذارد در شب سه شنبه دو رکعت نماز که بخواند در هر رکعتی بعد از الحمد
آیة الکرسی و قل هو الله احد و شهد الله هر یک یک بار عطا کند او را هر آنچه سؤال کند و در روایت
هر که بگذارد در روز سه شنبه بیست رکعت نماز که بخواند در هر رکعتی بعد از الحمد یک بار آیة الکرسی و سه بار
قل هو الله احد آمرزیده شود و دو زخ گناه نویسند و هر که بگذارد در شب چهارشنبه دو رکعت نماز که بخواند در هر رکعتی بعد از الحمد
آیة الکرسی و قل هو الله احد و انا انزلناه هر یک یک بار بیامرزد خدای تعالی گناهان گذشته و آینده او را و هر که بگذارد
در روز چهارشنبه دوازده رکعت نماز که بخواند در هر رکعتی یک بار الحمد و سه بار قل هو الله احد و سه بار قل اعوذ برب الفلق
و سه بار قل اعوذ برب الناس چون فارغ شود ندا کنند از نزد عرش که ای بنده خدا از سر گیر عمل خود را که گناهان تو را آمرزیده
از گذشته و آینده و نیز منقول است از رسول صلی الله علیه و آله که هر که بگذارد در شب پنجشنبه دو رکعت نماز میان شام و خفتن
و بخواند در هر رکعتی بعد از الحمد آیة الکرسی و قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس
هر یک پنج بار و چون فارغ شود پانزده بار بگوید استغفر الله و ثواب این نماز را به والدین خود دهد حق تعالی
ببخشد او را و اگر ده است حق الدین او را و در مصباح المتهجد مذکور است که این نماز در پنجشنبه و شب جمعه و روز جمعه باید
کردن و هر که بگذارد در روز پنجشنبه دو رکعت نماز میان ظهر و عصر که بخواند در رکعت اول یک بار الحمد و صد بار آیة الکرسی
و در رکعت دوم بعد از الحمد صد بار قل هو الله احد و چون فارغ شود صد بار بگوید استغفر الله و صد بار بگوید اللهم صل
علی محمد و آل محمد بگذرد از تمام خود که بیامرزد خدای تعالی او را و هر که بگذارد در شب جمعه چهار رکعت نماز که
بخواند در هر رکعتی بعد از الحمد ده بار و پنجاه بار قل هو الله احد بیامرزد گناه او را و دیگر روایت از رسول صلی الله علیه و آله

که هرکه بگذارد در شب جمعه دو رکعت نماز که بخواند در هر رکعتی بعد از الحمد یکبار قل هو الله احد و در آخر نماز بگوید اللهم صل علی

النبی العربی ... مرزوق گرداند او را که مشتری بیند او را ایضا و روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله که هرکه بگذارد در شب

جمعه میان نماز شام و خفتن دو رکعت که بخواند در هر رکعتی بعد از الحمد پنجاه بار قل هو الله احد ملاقات

کنم من با او بر پل صراط و مصافحه کنم با او و هرکه ملاقات کنم با او بر پل صراط کفایت کنم من او را حساب و میزان را

مرویست از رسول صلی الله علیه و آله که هرکه بگذارد در شب جمعه میان مغرب و عشا هفت رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی

بعد از الحمد ده بار قل هو الله نگاه دارد خدای تعالی اهل او و مال او و دین او و دنیا و آخرت ایضا روایتست که

هرکه بگذارد در شب جمعه دو رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی بعد از الحمد اذا زلزلت پانزده بار ایمن گرداند خدای تعالی

او را از عذاب قبر و از هول روز قیامت ایضا نماز هدیه نماز والدین الحمد کرد در شب جمعه بگذارد دو رکعت چنین کند که در

نماز بگوید ... روح والدینم ... در رکعت اول بعد از الحمد ده بار بگوید ربنا اغفر لی ولوالدی

وللمؤمنین یوم یقوم الحساب و در رکعت دوم بعد از الحمد ده بار بگوید رب اغفر لی ولوالدی

ولمن دخل بیتی مؤمنا وللمؤمنین و بعد از سلام ده بار بگوید رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا

نماز وصیت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده از پدر خود امام محمد باقر علیه السلام و او از پدر خود امام زین العابدین

و او از پدر خود امام حسین علیه السلام و او از پدر خود امیرالمؤمنین علی علیه السلام که گفت شنیدم از رسول صلی الله علیه و آله که فرمود که

وصیت میکنم شما را به دو رکعت نماز میان شام و خفتن که در رکعت اول بعد از الحمد سیزده بار اذا زلزلت بخوانید و در رکعت

دوم بعد از الحمد پانزده بار قل هو الله احد و هرکه در هر ماهی یکبار این نماز بگذارد از جمله متقیان باشد و اگر در هر سالی یکبار بگذارد از

جمله محسنان باشد و اگر در هر شب جمعه بگذارد از جمله مخلصان باشد و اگر هر شب بگذارد در بهشت با من همراه باشد در بهشت

و ثواب این نماز خداوند کریم داند ... حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایتست که هرکه بگذارد در هر روز

چهار رکعت نماز از زوال آفتاب که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و آیة الکرسی یکبار نگاه دارد حق تعالی مال او و اهل

و دین او و دنیای او ... نماز جعفر طیار رحمة الله علیه از رسول صلی الله علیه و آله روایتست و در کیفیت او در هر رکعتی الحمد یکبار و

اذا زلزلت ... و چون رکوع کند پانزده بار ... و چون سر از رکوع بردارد پانزده بار ... و چون بسجود رود پانزده بار و چون

سر از سجود بردارد پانزده بار و در سجده دوم پانزده بار و چون سر از سجده دوم بردارد پانزده بار و چون سلام دهد

مانند اوراد ... دیگر نماز امیرالمؤمنین علیه السلام است و آن روایتست از حضرت امام جعفر

صادق علیه السلام که ... چهار رکعت نماز امیرالمؤمنین علیه السلام برون رود از گناهان همچو روزی

ازاو

که از مادر متولد شده باشد و جمیع حاجتهای او برآورده شود و این نماز چنانست که بخواند در هر رکعتی بعد از الحمد پنجاه بار قل هو الله

قل هو الله احد ... دیگر نماز فاطمه زهرا علیها السلام و آن دو رکعتست که بخواند در رکعت اول بعد از الحمد انا انزلناه صد بار و در رکعت

دوم بعد از الحمد قل هو الله احد صد بار ... دیگر نماز ... روایتست از امیرالمؤمنین علیه السلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله

فرمود که هرکه چهار رکعت نماز بگذارد در روز جمعه پیش از نماز جمعه که بخواند در هر رکعتی الحمد ده بار و قل اعوذ برب الناس و قل

اعوذ برب الفلق و قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون و آیة الکرسی ده ده بار و در روایت دیگر آمده که انا انزلناه ده ده

و آیة شهد الله ده بار و چون فارغ شود از نماز صد بار بگوید استغفر الله بعد از آن صد بار سبحان الله والحمد

لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و صد بار صلوات

بر محمد و آل محمد بفرستد بعد از آن فرمود که هرکه این نماز بگذارد رفع کند از وی شر اهل آسمان و شر اهل زمین و ...

دیگر نماز اعرابیست روایتست از زید بن ثابت که گفت اعرابی آمد نزد رسول صلی الله علیه و آله و گفت یا رسول الله ما در زمین

فدای تو باد مادر و پدرم ما بادیه نشینیم و از مدینه دوریم و قادر نیستیم که هر جمعه نزد تو آئیم بجناب نبوت حاضر شویم و ... جمعه و ...

در یابیم دلالت کن ما را بعملی که مثل نماز جمعه باشد ... چون روز شود ... آن عمل ... از

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون روز جمعه آفتاب مرتفع شود دو رکعت نماز کن و بخوان در رکعت اول الحمد یکبار و قل

اعوذ برب الفلق هفت بار و در رکعت دوم الحمد یکبار و قل اعوذ برب الناس هفت بار و چون سلام دهی بخوان آیة الکرسی هفت

بار بعد از آن برخیز و هشت رکعت نماز بگذار بدو سلام و بخوان در هر رکعتی الحمد یکبار و اذا جاء نصر الله یکبار و قل هو الله احد

بیست و پنج بار پس چون از نماز فارغ شوی بگو سبحان الله العرش الکریم لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

بعثت ... آن خدای که مرا برگزیده ... که هر مؤمن و مؤمنه که در روز جمعه این نماز بگذارد ... ثواب

او را بهشت برم ... از مقام خود برنخیزد ... و آمرزیده شود و مادر و پدر او ... عليهم السلام

که بعد از نماز ظهر جمعه دو رکعت نماز بگذارد که بخواند در هر رکعتی یکبار الحمد و ... چون فارغ شود بگوید

اللهم اجعلنی من اهل الجنة التی حشوها البرکة وعمارها الملائکة مع نبینا محمد صلی

الله علیه و آله و ابینا ابراهیم علیه السلام ... و جمع کرده

خدای تعالی میان او و میان محمد و ابراهیم علیهما السلام در بهشت ... و هرکه دو رکعت نماز کند

... در شب یا روز و بخواند در هر رکعتی یکبار ... و چون فارغ شود از نماز

بایستد ... و بخواند سوره یس را تمام ایستاده

انیاد

چون از تسبیح فارغ شود سجده کند و بگوید فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء و الیه ترجعون
و حاجت خود را بخواهد هنوز سر از سجده بر نداشته باشد که حاجت او روا شود و از جمله نمازهای سنتی نماز عید غدیر است
باید که اول غسل کنند پیش از زوال به نیم ساعت و دو رکعت نماز کنند که بخوانند در هر رکعتی الحمد یکبار و قل هو الله احد ده بار
و ده بار انا انزلناه و ده بار آیة الکرسی تا هم فیها خالدون و چون سلام باز دهند تسبیح زهرا علیها السلام بگویند و دعای مخصوص این
روز بخوانند و سنت باید که پیش از این نماز خطبه بخوانند و در حدیث روایات آمده که این نماز برابری میکند به ثواب صد هزار
حج و عمره و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در خطبه این روز فرموده اند که این روز عظیم الشأن است درین روز پیدا شد حجتهای
مومنان را و بهشت و روشن شد راه دین و حجتها و این روز است که کامل شد درین دین حق که الیوم اکملت لکم دینکم
و این روز است که عهد و میثاق گرفت پیغمبر صلی الله علیه و آله که امیرالمؤمنین و گواه گرفت مردم را بر آن و جمعی قلیل بر آن عهد بودند
و گواهی میدادند و اکثر برگشتند و آن عهد را نابسته انگاشتند و پیمان را شکستند و نیز فرموده اند که مومنان را بشارت که حق تعالی
میفرماید که ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص [illegible]
خداوند دوست میدارد آنها که کارزار کنند در راه خدا در صف ایستاده که گویا ایشان بنایی اند [illegible]
بعد از آن فرموده که آیا میدانید که چیست راه خدا و کیست راه او منم صراط الله که هر که رو در پی من دارد [illegible] حق تعالی
سزاوار آتش دوزخ است و منم راه حق تعالی امام که نصب کرده مرا پیغمبر بر خود [illegible] بهشت و دوزخ [illegible]
پس خواهید [illegible] از غفلت و مبادرت کنید بعمل صالح پیش از آنکه [illegible] حق پیش از آنکه ظاهر شود
عذاب [illegible] بطاعت [illegible] از آنکه فوت وقت و نیز فرموده اند که [illegible] این روز زیاده میکند [illegible]
این روز [illegible] موجب رحمت حق تعالی است و باید که درین روز [illegible] برادران و اهل و عیال [illegible] بخشش
کنید [illegible] و هر کس [illegible] استطاعت داشته باشد [illegible] و سپاس کنید خدای را
[illegible] و درین روز تصدق کنید [illegible] برابر است [illegible] صد هزار درهم [illegible] و روزه درین
شب ثواب [illegible] صد هزار [illegible] و از حضرت امام [illegible]
روایت کرده اند [illegible] که عید الله الاکبر و انه فی السماء اشهر من الارض
[illegible] روز عید [illegible] و این روز در آسمان مشهورتر است از زمین و بهترین نمازهای سنتی
نماز جعفر ابن ابی طالب و چهار رکعت به دو سلام در رکعت اول بعد از فاتحة الکتاب اذا زلزلت بخوانند پس پانزده
بار تسبیح اربع بخوانند پس در رکوع ده بار [illegible] تسبیح اربع بگوید و چون سر بردارد از رکوع ده بار و در سجده اول





ده بار و چون سر از سجده اول بردارد ده بار و در سجده دوم ده بار و چون سر بردارد از سجده دوم ده بار که مجموع هفتاد و پنج بار
باشد در هر رکعتی و در رکعت دوم بعد از الحمد سوره والعادیات بخواند و در رکعت سوم بعد از الحمد اذا جاء نصر الله
و در رکعت چهارم بعد از الحمد قل هو الله احد و تواند بود که این نماز را بعوض نوافل یومیه بگذارند و فضل و ثواب این نماز
بسیار است و روایت است از عبدالله عباس که باسناد خود از پیغامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که
دو رکعت نماز بگذارد در میان شام و خفتن که بخواند در رکعت اول بعد از الحمد قل یا ایها الکافرون سه بار و قل هو الله
احد شش بار و در دوم بعد از الحمد اذا جاء نصر الله سه بار و قل هو الله احد پنج بار بتحقیق عطا کند حق تعالی او را در دنیا
پنج خصلت اول آنکه نگاه دارد او را از زنا ٭ نگاه دارد اولاد او را از دزدی ٭ نگاه دارد اموال او را از تلف شدن ٭ نگاه دارد زبان او را
از غیبت ٭ نگاه دارد فرج او را از حرام و عطا کند وقت مردن او را چهار چیز اول آنکه آسان گرداند بر وی سکرات مرگ را ٭
آنکه ببیند ملک الموت را در نیکوترین صورتی ٭ آنکه ملک الموت مدارا کند با وی همچو مادر مهربان ٭
آنکه گشاده گردد بر وی درهای بهشت و عطا کند او را در موقف حساب پنج چیز اول آنکه [illegible] در مقام اهل [illegible]
یعنی کریمان نباشد ٭ آنکه رفیق یحیی بن زکریا باشد ٭ آنکه در درجه شهدا باشد ٭ آنکه داخل شود بر وی هر روز هزار
ملک از جانب حق تعالی با تحفها و با هر ملکی هدیه و تحفه باشد که مانند نباشد هر یکی ٭ آنکه عطا کند او را در بهشت صد هزار شهر
در هر شهری صد هزار قصر در هر قصری هزار خانه و بنویسد خدای تعالی از برای او بهر حرفی هزار هزار حسنه و محو کند از او هزار هزار
سیئه صدق یا رسول الله و در روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر که اراده داشته باشد که جمیع خصمان او را
راضی کرده اند از وی پس باید که چهار رکعت نماز کند در هر رکعتی که خواهد و بخواند در رکعت اول بعد از الحمد سی و پنج بار قل هو الله احد
و در رکعت دوم پنجاه بار و در رکعت سیم هشتاد و پنج بار و در رکعت چهارم صد بار پس اگر خصمان او بعدد ریگ بیابان
باشند که حق تعالی ایشان را از وی راضی گرداند برحمت واسعه خود و بگذرد از صراط بسوی بهشت همچو برق جهنده بی حساب با اول
جماعتی که داخل بهشت شوند و اقسام نمازهای سنتی بسیار است [illegible] مناجات [illegible]
ای نعمت دولت جاوید همه قرب تو غایت امید همه نعمت خاطر امیدان تو خوش در رحمت جاویدان تو
مبتلای هوس [illegible] هنوز مانده در خوف و رجاییم هنوز چون با همه [illegible] اندر بندیم تو بفضل تو چون پیوندیم
بین گرفتاری و رسوایی ما برهان بار از اعمال ما بو که سویت رو در روی یابیم وز گلستان تو بوی یابیم
[illegible] در نکته چند متعلق باین باب نکته از فضایل و شرایف فاتحة الکتاب آنست که هفت حرف [illegible]
در وی نیست زیرا که این حروف [illegible] اند ثا ثبور و جیم جحیم و خا خزی و زا زفیر و شین شهیق و ظا لظی و فا فراق و این هفت حرف بعدد ابواب

جهنم است و فاتحة الکتاب را از بهر آن خوانند زیرا که افسون جمیع گزندگان و درندگانست و ام الکتاب بوجه آن گویند که ام
بمعنی جمع و اصل است و این اصل قرآنست و جامع مقاصد آن. حکایت آورده اند که حضرت امام زین العابدین علیه السلام چون در مسجد
آمدی سر برداشتی و گفتی خداوندا ابتاع تو بدرگاه تو آمده ای نیکوکار بدکاری بحضرت تو آمده است خداوندا فرموده که نیکو
کاران از سر گناه بدکاران برخیزند ای درگذارنده گناه از سر گناه من برخیز ای توانای غافل و ای بیران بیچاره
نامی کن که معصومی مطهری که هرگز گرد ذلت معصیت بر دامن عصمت او ننشسته و لحظه در خدای عاصی نشده چنانکه منقولست
که پانزده سال بوضوی نماز شام نماز صبح گذارد با این همه طاعت ترسان بود و تو با این همه آلودگی از خوف حق تعالی
ایمنی و نماز میگذاری و اگر گذاری بغفلت و جهالت گذاری این عادت نه عبادتست بهمه حال باید که ترک نماز نکنی و
بقدر وسع در طاعت بکوشی و آداب او را یاد گیری و توکل بر کرم او کنی که طاعت عبادت ما لایق درگاه او نیست اگر این را از ما
نخواسته اگر نکنیم عاصی باشیم. بیت: ای عفو کننده گناه چو منی / وی لطف تو باز داده راه چو منی / هستم متیقن که جرم شامل تو
موقوف نگردد بگناه چو منی. حکایت: روایت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله بمعراج رفت امر کرد
پروردگار او جل جلاله او را به پنجاه نماز پس برگشت و از پیغمبران در گذشت تا نزدیک گردید تا بموسی بن عمران رسید موسی علیه السلام
گفت ای سید عالمیان کجا بودی. نظم: ماه رویا بازگو تا خود کجا بودی تو دوش / گر نه خفته بوی گل آمد ز ریحانت بوی دوش(?)
در بهشت عدن بودی یا به بستان ارم / زنجبیل صرف خوردی یا شراب نیم جوش. خواجه عالم صلی الله علیه و آله فرمود. نظم:
منزلگه من دوش بر جانان بود / راز دلم از جهانیان پنهان بود / تن بی تن و دل بی دل و جان بی جان بود / اندیشه در آن میان که گنجید که گنج
موسی علی نبینا و علیه السلام پرسید که بچه چیز امر کرد ترا پروردگار تو حضرت فرمود به پنجاه نماز پس موسی گفت تخفیف طلب کن از پروردگار
که امت تو طاقت این امر خطیر ندارند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله بازگردید از پروردگار طلب تخفیف نمود پس حضرت ذوالجلال
کم کرد از او ده نماز را پس حضرت چون بموسی ع رسید موسی ع از او سؤال کرد که بچه چیز امر کرد پروردگار حضرت فرمود بچهل نماز
موسی ع گفت که تخفیف طلب کن پس بدرستی که امت تو را طاقت این بار گران نیست پس حضرت برگشت و طلب
تخفیف نمود حضرت پروردگار کم کرده ده نماز دیگر را پس پیغامبر صلی الله علیه و آله برگردید چون بموسی ع رسید سؤال کرد که
ای خونسالار اغنیا بچه چیز امر کرد ترا پروردگار تو حضرت بهترین کائنات فرمود که بسی نماز مأمور کردیم موسی ع فرمود که ای پیغمبر آخر الزمان
طلب تخفیف کن که امت تو ضعیفند و طاقت این امر عظیم ندارند حضرت خواجه موجودات دیگر باره بدرگاه واجب
الوجود رجوع نموده تخفیف از جهت امتان عاصی طلب کرد حضرت کریم متعال لم یزل لایزال ده نماز دیگر کم کرد پس
پیغمبر صلی الله علیه و آله هبوط نموده بموسی ع رسید باز موسی ع از بهترین آل محمد رسول الله صلی الله علیه و آله سؤال کرد

که ای خاتم النبیین بچه چیز مأمور شدی حضرت فرمود که به بیست نماز موسی ع فرمود که ای خواجه کائنات دیگر تخفیف
از برای امت طلب کن که امت ترا طاقت این نیست حضرت سید المرسلین دیگر باره از خداوند عالمیان تخفیف از برای مؤمنان
درخواست نمود حضرت رب العالمین ده نماز دیگر تخفیف داد دست رد بر سینه آن سید ابرار ننهاد حضرت باز قصد
عالم خاک نموده چون بموسی رسید موسی همان سؤال نمود حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود که بده نماز مأمور گردیدم باز موسی ع
همان جواب داد و حضرت را بدرگاه بی نیاز فرستاد کریم بنده نواز پنج نماز دیگر را با آن حضرت بخشید چون آن
حضرت باز گردیده بموسی علیه السلام رسید باز موسی ع سؤال کرد که بچه مأمور گردیدی حضرت فرمود که بپنج نماز دیگر باره
موسی گفت ای خواجه هر دو سرا ای شافع روز جزا دیگر تخفیف ده که امت ترا طاقت این نیست حضرت فرمود که مرا
حیا مانع میشود که دیگر باره عود کنم برای تخفیف پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله با این پنج نماز و فرمود که خدای تعالی
جزای خیر دهاد موسی بن عمران را که خواست از برای امت من خیر و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که حق تعالی
جزا دهاد موسی بن عمران را از ما جزای خیر و مرویست از زید بن امام زین العابدین علیه السلام که گفت سؤال کردم از پدر خود که
ای پدر خبر ده مرا از جد ما رسول الله صلی الله علیه و آله که چون بمعراج فرموده امر کرد پروردگار او به پنجاه نماز چرا خود تخفیف او را
از برای امت خود طلب ننمود تا بموسی رسید و موسی مر او را گفت که تخفیف کن که امت تو طاقت این امر ندارند و
حضرت امام فرمود که ای پسرک من حضرت جد ترا حیا مانع بود که چون پروردگار با او امری کرده بود نخواست که تخفیف او
طلب نماید و چون موسی شفیع امت گردید و از آنحضرت التماس نمود آن شافع روز محشر جایز نداشت که رد شفاعت
برادر خود کند پس بنابرین رجوع کرد و از پروردگار بکباری(?) از برای امت طلب کرد تا به پنج نماز قرار یافت زید گفت
ای پدر چون موسی شفاعت کرد که از پنج نماز کم کند چرا شفاعت او را در مرتبه قبول نکرد حضرت امام فرمود که ای پسرک من
اراده جد بزرگوار تو آن بود که حاصل شود از برای امت تخفیف با اجر پنجاه نماز بنا بر قول حق سبحانه و تعالی که مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ
فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا یعنی هر که یک نیکی کند پس مر او راست ده اجر. نکته: علت نماز پنجگانه روایتست از حضرت امام
شهید حسین بن علی علیهما السلام که یهودی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و سؤال کرد که خبر ده مرا که پروردگار چرا پنج نماز را
مقرر فرموده در پنج وقت از برای امت تو پس حضرت فرمود که آفتاب را نزد زوال حلقه ایست که داخل میشود
در وی پس چون داخل میشود در زوال آفتابست و در آن وقت تسبیح میکنند هر چیزی بحمد پروردگار من جل جلاله و
این ساعتیست که صلوات میفرستد بر من خداوند من پس فرض کرد حق سبحانه و تعالی بر من و بر امت من نماز در این ساعت
و فرمود جل جلاله أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَىٰ غَسَقِ اللَّيْلِ پس نیست مؤمنی و مؤمنه که در این ساعت

بوده باشد در سجود یا در رکوع یا در قیام مگر که حرام گرداند خدای تعالی جسد او را بآتش دوزخ اما نماز عصر پس آن ساعتیست که
آدم علیه السلام در آن ساعت گندم از درخت بازکرده تناول فرمود پس حق تعالی او را از بهشت بیرون کرد و ذریت او را باین نماز تا روز
قیامت امر شد و خسیار کرد از برای امت من این نماز را پس این نماز دوست ترین نمازها است نزد خدای تعالی و وصیت کرد مرا که نگاه
دارم من این نماز را میان نمازها بانکه فرمود حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی و اقوال مختلفه در صلوة وسطی بسیار است
بعضی بجایی میرود و نزد اکثر فقها و مفسرین آنست که نماز وسطی نماز عصر است زیرا که متوسط است میان دو نماز شب و دو
نماز روز و دراولین این نماز قصر نیست چون نماز صبح و شام و در دوی آخرین قصر راه هست و روشن نماز پیشین
و خفتن و درین ساعت مشغولند هر فردی از افراد آدمیان بکسب معاش پس در نگاه داشتن او مشقت بیشتر باشد
و لهذا تاکید در محافظت او بیشتر است و نزد بعضی دیگر نماز شام است که متوسط است میان تاریکی شب و روشنایی روز
یا متوسط است میان دو نماز چهار رکعتی یا متوسط است میان دو نماز اخفاتیه و دو نماز جهریه و نزد جمعی دیگر نماز خفتن است که متوسط
است میان نماز دو رکعتی و سه رکعتی یا متوسط است میان دو نماز جهریه یا متوسط است میان دو نماز لیلیه و نزد برخی نماز صبح
است که متوسط است میان ده نماز شب و دو نماز روز یا متوسط است میان شهادت و ملک شب و دو ملک روز
یا متوسط است میان روشنایی روز و سیاهی شب و نزد طایفه نماز ظهر است که در میان روز گذارده میشود و آن وقتیست که دعاها
مستجابست و قول اول اصح و اقوی است و اما نماز شام پس آن ساعتیست که آدم علیه السلام در آن ساعت تایب و پشیمان شد حق تعالی توبه
او را قبول کرد و از روزی که گندم خورد تا وقتی که توبه او قبول شد سیصد سال بود از روزهای دنیا و از روزهای آخرت میانه عصر تو تا شام
چرا که روز آخرت هزار سالست پس نماز کرد آدم علیه السلام در آن ساعت سه رکعت نماز یک رکعت از جهت خطا خود و یکی از جهت قبول توبه پس فرض کرد حق تعالی
این سه رکعت نماز را بر امت من و این ساعتیست که مستجاب میشود در دعا پس اجر من و پروردگار من که مستجاب میشود هر
دعای که درین ساعت کنند اما نماز خفتن پس بدرستی که قبر تاریکست و روز قیامت تاریک امر کرد پروردگار من مرا و امت
مرا باین نماز تا آنکه نور داده شود قبرهای ایشان و هر آینه عطا میکند مرا و امت مرا نور بر صراط و نیست آنکس که قدمی برود
از برای این نماز خفتن الا آنکه حرام گرداند خدای تعالی جسد او را بر آتش و اما نماز صبح پس بدرستی که آفتاب چون طالع
میشود طلوع میکند از میان دو شاخ شیطان علیه اللعنه پس امر کرد پروردگار من مرا و امت مرا بآنکه نماز کنیم پیش از طلوع
آفتاب و پیش از آنکه سجده کند آفتاب را کافر سجده کنند امت من حق سبحانه و تعالی را و شتاب کردن و زود بجا آوردن نماز ایستادن
دوست تر است نزد خدای تعالی و این نمازیست که گواهی میدهند باین نماز ملائکه شب و ملائکه روز علت دیگر روایت کند حسین
بن ابی العلا از ابی عبدالله علیه السلم بدرستی که گفت چون آدم از بهشت بیرون آمد ظاهر شد خال سیاهی بر روی او تا قدم او را فرو گرفت

پس زیاده شد حزن و اندوه آدم علیه السلام پس آمد جبرئیل و گفت چرا اندوهناکی و چه چیز ترا میگریاند آدم گفت بسبب این سیاهی
که ظاهر شد بر من پس جبرئیل گفت ای آدم برخیز و نماز کن که این وقت نماز اولست پس برخاست و نماز کرد پس پایین آمد آن سیاهی
تا گردن آدم پس جبرئیل در وقت نماز دوم رسید و گفت ای آدم برخیز و نماز کن که این وقت نماز دوم است آدم برخاست و نماز
کرد پایین آمد آن سیاهی تا سینه او پس آمد در وقت نماز سیم و گفت ای آدم برخیز و نماز کن که این وقت نماز سیم است آدم برخواست
و نماز کرد پایین آمد آن سیاهی تا زانوی او پس آمد در وقت نماز چهارم و گفت ای آدم برخیز و نماز کن که این وقت نماز چهارم است آدم
نماز قیام نمود پایین آمد آن سیاهی تا ساقهای او پس جبرئیل در وقت نماز پنجم نازل شد فرمود ای آدم وقت نماز پنجم است
قیام و اقدام نمای امر پروردگار را آدم چون امر حق بجای آورد آن سیاهی بالتمام زایل شد حمد و ثنای پروردگار بجای آورد جبرئیل گفت
ای آدم مثل فرزندان تو درین نماز مثل تست درین سیاهی هر که نماز کند از فرزندان تو در شبانه روزی پنج بار بیرون می آید از گناه
همچنانکه تو بیرون آمدی ازین سیاهی نکته علت دیگر محمد بن سنان بحضرت امام رضا علیه السلم مسئله چند نوشته بود و جواب او را
طلبیده یکی این بود که سبب نماز چیست حضرت در جواب فرموده بود که بدرستی که نماز اقرار کردنست بیکتایی حق جل و علا
بانکه جل جلاله شریک ندارد و ایستادن در برابر حق سبحانه و تعالی با ذل و مسکنت و خضوع و اعتراف بگناهان خود و طلب کردن
آمرزش از گناهان گذشته و نهادن روی بر زمین بواسطه اعظام و اکرام حق تعالی شانه و از برای آنست که فراموش نکنند پروردگار
خود را و بوده باشند خاشع و متذلل و طالب زیادتی دنیا و آخرت و مداومت بذکر حضرت ذوالجلال قدیم لم یزل و لایزال در
شب و روز جهت آنست که فراموش نکنند بنده کسی را که پرورده او و مخالفت او نکنند والله اعلم بحقایق الامور نکته روایت
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که فرمود که مکه حرم خداست و حرم رسول خدا و حرم علی ابن ابی طالب یک نماز در مکه برابر صد هزار نماز است
و درهمی تصدق در او برابر صد هزار درهم است و مدینه نیز حرم خداست و حرم پیغمبر خدا و حرم امیرالمؤمنین علیه السلم یک نماز در او برابر ده هزار
نماز است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که یکنماز در مسجد من برابر هزار نماز است در غیر او مگر در مسجد الحرام بدرستی که یکنماز در
مسجد الحرام برابر هزار نماز است در مسجد من و روایتست از امیرالمؤمنین علیه السلم که یکنماز در مسجد اعظم هر بلد که مراد جامع باشد برابر
صد نماز است و یکنماز در مسجد محله برابر بیست و پنج نماز مسجد بازار است و یکنماز در مسجد بازار برابر دوازده نماز خانه است و نماز در خانه تنها
یک نماز است نکته روایتست از ابی بصیر که گفت شنیدم از ابی عبدالله علیه السلم که گفت نیکو مسجدیست مسجد کوفه نماز کرده اند
در او هزار پیغمبر و هزار وصی پیغمبر جانب راست او رضوان الله است و وسط او روضه ایست از ریاض بهشت و جانب چپ او مکر است
از منازل شیطان نکته روایتست از هشام بن الحکم که گفت پرسیدم از ابی عبدالله علیه السلام که خبر ده مرا از آنچه سجده بر او کرده و آنچه سجده نتوان
کردن بر او گفت سجده نتوان کرد الا بر زمین یا آنچه از زمین روییده باشد از هر چه نخورند و نپوشند پس گفت گفتم فدای تو گردم چیست سبب

این نمود از برای آنکه سجود خضوع و خشوع است مر خدای تعالی را پس سزاوار نیست که بر خوردنی و پوشیدنی باشد زیرا که ابنای
دنیا عبادت میکنند آنچه را میخورند و می پوشند و ساجد در عبادت حق تعالی است نباید که بر چیزی سجده کند که معبود اهل دنیا
باشد و او را مغرور دنیا کند و سجود بر زمین فاضلتر است از برای آنکه او بتواضع نزدیکتر است و خضوع است مر خدای تعالی را
نکته باید دانست که چون بنده متوجه بارگاه احدیت میشود و در نماز نیاز خود را بدرگاه کارساز بنده نواز
عرض مینماید شیطان لعین بنابر عداوتی که با آدمیان دارد کمال سعی در اضلال ایشان بجای می آورد و همگی همت
خود را مصروف وسوسه مؤمنان میگرداند و خبرهای غریب عجیب را در آنحال بخاطر این کس میرساند و سبب آن
آنست که در کتاب مناقب میر سید علی همدانی آورده که چون آدم و حوا از بهشت بیرون آمدند ابلیس لعین یکی از
فرزندان خود که او را خناس گویند نزد حوا آورد در حالتی که ابو البشر غایب بود و التماس از ام البشر نمود که این فرزند مرا محافظت
نمای و خود برفت چون آدم حاضر آمد پرسید که این کیست حوا گفت این فرزند ابلیس لعین است آدم گفت چرا نگاه داشتهٔ
که او دشمن ماست پس آن خناس را بچهار پاره کرد و بر قلهٔ چهار کوه نهاد و چون آدم غایب شد ابلیس باز پیش حاضر آمد و از حال
خناس پرسید حوا صورت حال باز گفت ابلیس آواز داد که یا خناس فی الحال پیدا آمد بهمان هیئت که اول بود و ابلیس
برفت آدم بیامد و آنحال را مشاهده نمود و پرسید که این چه حالت حوا احوال باز گفت آدم خناس را بسوخت و
خاکسترش را در آب روان ریخت و باز بمهمی شتافت ابلیس لعنه الله باز آمد و از حال خناس پرسید حوا آنچه دیده بود باز
گفت پس ابلیس لعنه الله آواز داد که یا خناس فی الفور حاضر شد و ابلیس لعین غایب گشت و آدم بسعادت باز آمد و پرسید که
این چه امر عجیب است لابد حوا آنحال غریب را تقریر کرد و آدم را غیرت زیاده شد و غضب بر وی مستولی شد و خناس را بکشت و
بپخت و بخورد چون غایب شد ابلیس لعنه الله بیامد و از حال خناس پرسید حوا احوال آنرا بیان نمود ابلیس لعین آواز داد که
یا خناس از دل جواب آمد که لبیک یا پدر ابلیس لعین گفت در کجایی گفت در دل آدم و محل خود ابلیس علیه اللعنة گفت ای
فرزند مکان شریف یافتی باید که هرگز از آنجا انتقال نکنی که مقصود از این مکر همین بود و لاجرم خناس لعین و دیو پلیدیست که دایم در دل
فرزند آدم باشد و دفع نشود وسوسهٔ او الا بذکر و استعاذه و چون در نماز دل بوسوسه خناس لعین متوجه غیر میشود پس
باید که دفع آن کنند بمشغول ساختن دل بمعانی قرائت و اذکار زیرا که زبان مشغول قرائت باشد و دل مایل معانی
آن پس مجال وسوسه نماند و اگر کسی بمعانی قرآن و اذکار نتواند رسید پس باید که حال توجه قرائت شدن دل را بمخارج
حروف مشغول گرداند تا از وسوسه ایمن باشد و اگر از وی نیز متعذر باشد بافعال و آداب صلوة مشغول گردد مانند که در حال تکبیر احرام
و هر تکبیری انگشتها را برو ار و تا برابر گوشها و در حال فرو آوردن بگوید الله اکبر و در حال قرائت نظر بر جای سجده کند و دستها را برابر ناف

نهد

خود نهد بر زانوها و در حال رکوع دستها بر زانوها نهاده و زانوها را پس شکند و نظر در میان قدمین کند و در حال
سجود دستها را برابر گوشها بر زمین نهد و نظر بر کنار بینی کند و در حال قنوت دستها را بدارد تا برابر روی و کف دستها را
بسوی آسمان کند و انگشتان بزرگ را از انگشتان جدا کند و انگشتان دیگر بهم چسباند و انگشتان بیادا حرکت دهد و نظر در
کف دستها کند و در حال تشهد بر ران چپ نشیند و پشت پای چپ را بر زمین نهد و پشت پای راست را بر کف پای چپ
نظر بر کنار خود اندازد و در جواب سلام دادن قصد انبیا و ملائکه و حفظه کند غرض که خود را مشغول بچیزی دارد که از عبادات
باشد تا از وسوسهٔ شیطان ایمن گردد امید که حق سبحانه و تعالی جمیع مؤمنان را طاعت شایسته و عبادت بایسته روزی گرداند و
از وساوس شیطانی ایمن گرداند امید که حق سبحانه و تعالی بحرمت سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین نجات دهد
مناجات نظم و منقبه ای عطا پرورده زنبوریت نافه چین ناف گل سوریت غنچه بدگر تو گشاده دهان سرو چو نابسته بخدمت میان سوسن بکوره
بقول فصیح ذکر تو در مهد کند چون مسیح راز ترا بیخبران بسته ور با خبران نیز ز تو بیخبر وصف تو زاندیشه و دانش فزون کار تو زاندازه
مردم برون آن علم بخش که بیکفتی هش تو آمده بپذیرفتی چون بحساب عمل افتد شمار حکم بدستور عنایت سپار باب چهارم
در بیان روزه حمد اعم و ثنای اتم حضرت ودودی را که از کمال کرامت ازلیه و عین لم یزلی انسان را از ظلمت کده جهالت
بفضای معرفت راه نموده او را اشرف مخلوقات گردانیده و به نیکوترین صورتی نگاشته که لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ
تَقْوِيمٍ و بعد کریمی که متقیان را وعده داد که إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ و عاصیان را وعید نموده که إِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ و مقربان
درگاه احدیت را بشارت داده که أُولَٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ و منکران بادیه ضلالت را تنبیه نموده که
يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ منعمی که خوان نعمتش بر مطیع و عاصی و دنی و قاصی کشیده و گسترده
مثنوی ادیم زمین سفرهٔ عام اوست برین خوان یغما چه دشمن چه دوست چنان پهن خوان کرم گسترد که
سیمرغ در قاف قسمت خورد نه از معصیت عاصیان صمدیت او را نقصان و آلایشی و نه از طاعت مطیعان احدیت
او را زیادتی و آرایشی بخشنده که بوسیله اندک تکلیفی بندگان را چه تشریف بخشنده و بواسطه اندک زحمتی چه نعمتی ارزانی فرموده که
الصَّوْمُ لِي وَأَنَا أَجْزِي بِهِ رباعی از فضل تو هیچ بنده نومید نشد مقبول تو جز مقبل جاوید نشد لطفت بکدام ذره پیوست دمی
کان ذره به از هزار خورشید نشد و تحیات زاکیات بی کیف و کم بر سید رسل هادی سبل مأمور بامر قل نسیم گل تو کل محمد مصطفی صلعم مثنوی
کریم السجایا جمیل الشیم نبی البرایا شفیع الامم امام رسل پیشوای سبل امین خدا مهبط جبرئیل و بر ولی خالق النعم وصی
عم پیشوای امم و رهنمای بنی آدم نظم مسند آرای نبی هادی دین شاه نجف عالم علم لدن محرم اسرار خدا جامع علم و عمل قاطع
سر رشته کفر سرور مردان اسد الله امام دو سرا زبده صنعت صانع خلف کون و مکان افخر آدم و حوا اشتر دین شیر خدا

و بر اولاد او علیهم صلوات الله الملک المنان وبعد بدانکه روزه در لغت باز ایستادنست و در اصطلاح عبارتست از امساک از
مفطرات که مذکور میشود از طلوع صبح صادق تا غروب آفتاب بنیت و درین باب دوازده فصل است فصل اول
در فضیلت روزهٔ ماه رمضان روایتست از حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام که او روایت کرده از آبای کرام و اجداد
عظام خود که رسول خدای صلی الله علیه و آله روزی در اواخر ماه شعبان خطبه فرمود و پس گفت ای گروه مردمان بتحقیق که روی آورد
بشما ماه خدای تعالی ببرکت و رحمت و مغفرت ماهیست این ماه نزد خدای تعالی فاضلتر و بهتر از ماهها و روزهای او فاضلترین روزها
و شبهای او افضل شبهاست و ساعات او بهترین ساعاتست این ماهیست که خوانده میشود در وی بضیافت خدای تعالی نفسهای
شما خاموشی در وی تسبیح است و خواب در وی عبادت است و عمل شما در وی مقبولست و دعای شما در وی مستجاب پس سوال از
حق سبحانه و تعالی کنید که پروردگار شماست بنیتهای صادقه و دلهای پاکیزه تا که توفیق دهد شما را روزهٔ این ماه و خواندن کلام الله
پس بدرستی که شقیست آنکس که محروم شود از مغفرت و آمرزش حق درین ماه بزرگوار و یاد آورید بگرسنگی و تشنگی درین ماه
گرسنگی و تشنگی روز قیامت و تصدق کنید بر فقرا و مساکین و تعظیم کنید بزرگان و ریش سفیدان خود را و رحم آورید
بر طفلان و زیر دستان خود و صلهٔ رحم بجای آورید یعنی خویشان و اقربای خود را پرسش نمایید در هر حال و نگاه دارید
زبانهای خود را از دروغ گفتن و غیبت کردن و دشنام و فحش دادن و بد گفتن و بپوشید چشمهای خود را از نظر
کردن حرام و نگاه دارید گوش را از خبری که حلال نباشد شنیدن او مثل غیبت و آواز سرود و غنا و مهربانی کنید بر یتیمان
و توبه از گناهان و بر دارید دستهای خود را بدعا در اوقات نماز بدرستی که این ساعات افضل ساعاتست نظر می کنند
حق سبحانه و تعالی درین ساعات برحمت بر بندگان خود و دوست میدارد مناجات کردن ایشان و لبیک میگوید در جواب
ایشان و اجابت میکند دعای ایشان را ای گروه مردمان بدرستی که نفسهای شما مرهونست باعمال شما پس باید که شما
استغفار بسیار کنید و پشتهای شما از گناهان شما پس سبک کنید بدرازی سجود و بدانید که حضرت ذو الجلال قسم یاد فرموده بعزت
و بزرگواری خود که عذاب نکند نمازکنندگان را و نترساند ایشان را باتش دوزخ روز قیامت ای گروه مردمان آن کس که روزه بگشاید
از شما روزه دار مومنی را در ماه رمضان مر او راست باین عمل نزد خدای تعالی ثواب آزاد کردن بنده و آمرزش از گناهان گذشتهٔ
او پس مردمان گفتند یا رسول الله همه ما قادر برین نیستیم پس فقرا محروم خواهند ماند ازین ثواب حضرت رسول فرمود
که بپرهیزید از آتش دوزخ اگرچه بنیم خرما باشد بپرهیزید از آتش دوزخ اگرچه شربتی آب باشد و عارفی فرموده
خوش باش که ماه رمضان می آید پروانهٔ عفو عاصیان می آید قفل در دوزخ و کلید جنت در دست فرشته زمان می آید
و در روایتی دیگر چنانست که حضرت فرموده ای مردمان ماه عظیم القدر بر شما سایه افکنده که در آن شبیست بهتر از هزار ماه یعنی شب قدر

هر که درین

هر که درین ماه فعل سنتی کند چنان باشد که در ماههای دیگر فریضه گذارده باشد و هر فریضه درین ماه برابر هفتاد فریضه بود در
ماههای دیگر و این ماهیست که اولش رحمتست و اوسطش آمرزش و آخرش آزادی از آتش دوزخ هر که روزه داری را
بروزه گشادن طلبد حق تعالی همه گناهانش را بیامرزد و از آتش دوزخ آزاد کرده اند و مانند ثوابی که آن روزه دار را بود وی را حق تعالی بدهد و
اگر شخصی بضیافت قادر نبود و بیک شربت آب سرد روزهٔ روزه دار را بگشاید حق تعالی او را از حوض کوثر سیراب گرداند چنانچه
هرگز تشنه نشود و چنان باشد که بنده آزاد کرده باشد ای گروه مردمان آنکس که آسان و سبک گیرد یعنی کار کمتر فرماید از شما
درین ماه بر بندگان خود سبک و آسان گرداند خدای تعالی بر او حساب روز قیامت را و آنکس که شر و آزار خود از بندگان باز دارد
حق سبحانه و تعالی از و باز دارد غضب خود را در روز قیامت و آنکس که گرامی دارد درین ماه یتیمی را گرامی دارد خدای تعالی او را روزی
که ملاقات کند حق را و آنکس که بجای آورد صلهٔ رحم را درین ماه واصل گرداند خدای تعالی او را برحمت خود در روز قیامت و آنکس که
قطع صلهٔ رحم کند حق سبحانه و تعالی جل جلاله رحمت خود را از او قطع کند روز قیامت و آنکس که نماز سنتی بگذارد درین ماه
بنویسد خدای تعالی از برای او براتی از آتش دوزخ و آنکس که ادای نماز واجبی کند همچو کسیست که هفتاد نماز واجبی بجای آورده
باشد در ماههای دیگر و آنکس که درین ماه بر من بسیار صلوات فرستد میزان اعمال خیر او در روز قیامت سنگین گرداند و آن
کس که بخواند آیه از قرآن ثواب او برابر است بثواب ختم قرآن در غیر این ماه ای گروه مردمان بدرستی که درهای بهشت در ماه
رمضان مفتوح است سوال کنید از پروردگار خود که بروی شما نبندد و درهای دوزخ درین ماه بسته است سوال کنید که بروی
شما گشاده نشود و شیاطین درین ماه در غلها اند سوال کنید از پروردگار خود که مسلط نگرداند ایشان را بر شما حضرت امیر المومنین علی
علیه السلام فرمود که برخاستم و گفتم یا رسول الله فاضلترین اعمال درین ماه چیست فرمود یا ابا الحسن افضل عملها درین ماه ورع
و پرهیزکاریست از آنچه خدای تعالی حرام گردانیده و حضرت بگریه در افتاد و پس گفتم یا رسول الله چیست که ترا بگریه در آورد فرمود
همان چیزی که بتو خواهد رسید درین ماه و حال آنکه تو در نماز خواهی بود که شقی از اشقیاء اولین و آخرین ضربتی خواهد زد بر جای
سر تو که رنگین خواهد شد لحیهٔ تو از خون پس امیر المومنین علیه السلام فرمود که یا رسول الله در آن حالت دین من بسلامت خواهد
بود حضرت فرمود بلی پس فرمود که یا علی کسی که بکشد ترا مرا کشته است و آنکس که غضب کند ترا مرا غضب کرده است از برای
آنکه تو از منی و من از توام و تو وصی و خلیفهٔ منی بعد از من و نقلست از جابر بن عبد الله الانصاری که حضرت رسول صلعم فرمود که
بخشیده شده است امت مرا در ماه رمضان پنج چیز که نداده است امتی دیگر را پیش از من اول آنکه هر گاه که اول شود از ماه رمضان
نظر کند حق سبحانه و تعالی بایشان بنظر رحمت و چون نظر کند حق تعالی بر چیزی ابدا عذاب نمیکند او را دوم آنکه بوی دهان ایشان در
وقت افطار خوشتر است نزد خدای تعالی از بوی مشک سیوم آنکه استغفار میکنند ملائکه در هر روز و شب از برای روزه دار ماه رمضان

خم انکه حق تعالی جل جلاله بهشت را میفرماید که آرایش کن از برای بندکان مؤمن من تا فرحناک و شادان شوند چون نکاه کنند بهشت
من و کرامت من پنجم انکه چون شب آخر این ماه شود بیامرزد خدای عز و جل کناهان همه را و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که حضرت حق سبحانه و تعالی هر روز و هر شب از ماه رمضان هزار عاصی را از آتش دوزخ آزاد کند و شب جمعه و روز جمعه هر ساعتی
هزار هزار کناهکار را آزاد کرداند نظم بود تا مقصد اجر بر احسان ۞ که در عالم شود مساوی زنسیان ۞ ولیکن اجر روزه بی‌شمار است
کز این معنی نه قول کردکار است ۞ جزای روزه را ضامن بود حق ۞ درین معنی بود قایل مصدق ۞ و در احادیث معتبره وارد شده
که شیاطین را درین ماه بند کنند و درهای دوزخ را ببندند و درهای بهشت را بکشایند و چون اول ماه رمضان المبارک
شود حق تعالی امر فرماید تا بادی از زیر عرش بوزد که از اثر خوش آن همه درختان بهشت آید و برکهای آن
بر هم زنند و حلقهای در بهشت بجنباند آوازی و صدایی در بهشت صادر شود که هیچکس مانند آن آوازی نشنیده باشد و حور العین
خود را آرایش کنند و در غرفهای بهشت آیند و ندا کنند که آیا هیچکس هست که ما را خواستکاری کند از حق تعالی پس رضوان را کویند
که این چه ساعتست کویند این ساعت اول شب از ماه رمضانست حق تعالی فرموده تا برای امت محمد صلی الله علیه و آله درهای بهشت بکشایند و
درهای دوزخ در بندند و دیو را زبند کنند و در قعر دریا اندازند تا روزه امت مرحوم را فاسد نتوانند کرد نظم ز صوم آمد
صبوری حاصل ما ۞ ز کم خوردن شود صافی دل ما ۞ فزاید نور علم از روزه در دل ۞ کشاید صد در از دریوزه در دل ۞ شنیدم
از بزرکان مکرم ۞ که نبود جای صایم در جهنم ۞ ابو سعید خدری کفته که رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هر که شبی از شبهای
ماه رمضان نماز کند حق تعالی بهر سجده هزار و هفتصد حسنه از برای او بنویسد و بنا کند در بهشت از برای او بنا کند از یاقوت
سرخ که او را هفتاد در بود از زمرد و یاقوت و بهر روزی که روزه دارد کوشکی در بهشت باو دهند که هزار در داشته باشد
از زر و برای او هفتاد هزار فرشته از بامداد تا شبانکاه استغفار کنند و بهر سجده که کند خواه در روز و خواه در شب
درختی در بهشت از برای او بنشانند که سواری در وی پانصد سال از زیر او بیرون نتواند شد کعب الاحبار روایت
کند که موسی علیه السلم در مناجات کفت خداوندا من الواح توریت امتی می یابم که در ماه رمضان برای تو
عبادت کنند و تو کناه کذشته ایشان را بیامرزی ایشان را از امت من کردان حق تعالی فرمود ایشان امت محمد اند
ایشان را زیادتی ثواب باشد که هیچ امت دیکر را نباشد و ندا هم ای موسی من روزه ماه رمضان بر ایشان فریضه کرده ام و هر که
از نزد من آمده در صحیفه اعمال او ده ماه رمضان باشد از جمله محسنات باشد و اکر بیست ماه رمضان بود از جمله ابرار باشد
و اکر سی ماه بود پایه او از پایه شهیدان برتر بود ای موسی چون ماه رمضان در آید حمله عرش را فرمایم تا از عبادت
خود باز ایستند و کوش بدعای روزه داران دارند تا هر که ایشان دعا کنند این فرشتکان آمین کویند و من [illegible]

خورده

خورده ام که دعای ایشان رد نکنم مناجات جامی ای رضا بخش رپایمت کیشان ۞ رایض طبع رضا اندیشان ۞
قبله همت کار آکاهان ۞ قاضی حاجت حاجت خواهان ۞ دل راضی بقضایت طلبم ۞ روضه حسن رضایت طلبم ۞ پیر عنایی
تو کل باغ نعیم ۞ هست بر سینه ما داغ جحیم ۞ از سحاب لاله این باغ مکن ۞ باغ را بر دل ما داغ مکن ۞ باغ ما شیفته شبنم تست
داغ ما سوخته مرهم تست ۞ شبنم جود باین باغ فرست ۞ مرهم لطف باین داغ فرست فصل دوم در آداب و
مبطلات روزه بدانکه روزه ماه رمضان واجبست بر هر بالغ و عاقل که سلامت باشد از مرض و طاهر باشد زنان
از حیض و نفاس و ماه رمضان ثابت میشود بدیدن هلال یا بکذشتن سی روز از ماه شعبان و بشهادت دو
عادل یا شیاع و واجبست در روزه نیت و شرط نیست تعیین او و اکر روزه ماه رمضان باشد تواند بود که بکوید که
فردا روزه می باشم از برای آنکه واجبست تقرب بخدا او اکرچه بهتر آنست که متعرض ادا یا قضا شود و معین
نه غیر معین و واجبست که نیت در شب کند و اول و آخر شب در حکم مساویست و اکر در شب فراموش کند
تا زوال آفتاب نیت تواند کرد و روزه صحیح است و اکر بعد از زوال بیادش آید واجبست که امساک کند و قضای
آن روز بکیرد و هر روز از رمضان را نیتی باید و روز شک که سی ام شعبان باشد باید که نیت سنت کند نه نیت رمضان یا
واجبی غیر رمضان پس اکر از رمضان است محسوب میشود بر رمضان و اکر نه از شعبان اما مبطلات روزه خوردن
و آشامیدن است بچیز معتاد یا غیر معتاد عمداً او اختیاراً و قضا و کفاره لازم میشود و جماع کردن خواه در قبل خواه در دبر
روزه باطل میشود و قضا و کفاره لازم و غبار غلیظ هم که بحلق برسد از روی اختیار و از حلق بکذرد روزه باطلست و موجب قضا و
کفاره میشود و جنب بودن تا صبح طلوع کند روزه باطلست و اکر عمداً باشد قضا و کفاره لازم میشود و اکر کسی جنب شود
در خواب رود بنیت آنکه پیش از طلوع صبح غسل کند و از خواب بیدار شود و صبح طلوع کرده باشد روزه او باطل است و قضا
و کفاره لازم میشود و اما اکر نیت نکرده باشد که پیش از صبح غسل کند درین صورت قضا لازم میشود نه کفاره و دروغ
کفتن بر خدا و رسول و ائمه علیهم السلم حرامست خواه بر روزه دار و خواه غیر روزه دار اما بر روزه دار حرام مؤکد است
و بعضی از فقها کفته اند که قضا و کفاره لازم میشود و بعضی کفته اند قضا لازم میشود نه کفاره و بعضی قایلند بانکه قضا نیز لازم
نمیشود و چیزی بدماغ بالا کشیدن اکر بحلق رسد قضا و کفاره لازم میشود و اکر بحلق نرسد بعضی کفته اند که فعل حرامست و
بعضی کفته اند که مکروهست و خاییدن مصطکی و مانند آن بعضی کفته اند که مکروه است و شیخ جمال الدین مطهر رحمه الله
فرموده که جایز نیست سر در آب فرو بردن بعضی بر آنند که روزه باطل میشود و قضا لازم و بعضی کفته اند
که روزه باطل نمیشود و فعل حرامست و بعضی فرموده اند که فعل مکروهست و در حقیقه بالغ تر دو فقهاء دو قول است

امر آنست که حرام است مناجات شیخ نظامی خدایا جهان پادشاهی تراست ز ما خدمت آید خدائی تراست پناه بلندی
و پستی توی همه نیستند آنچه هستی توی همه آفریده است بالا و پست توی آفریننده هر چه هست توی کاسمان را
برافراختی زمین را گذرگاه او ساختی بشکرم رسان اول آنکه بگنج نخستم صبوری ده آنگاه رنج اگر یاد او دست راهم بتست
همه روز تا شب پناهم بتست چو خواهم بتو روز و شب یاوری مکن شرمسارم درین داوری چنان دارم ای داور کارساز که زین
بی نیازان شوم بی نیاز فصل سیم در اقسام و احکام روزه بدانکه روزه بر چهار قسم است واجب و سنت و مکروه و حرام پس روزه
واجب شش است روزه ماه رمضان و روزه کفارات و روزه بدل گوسفند قربانی در حج کسی که نداشته باشد و روزه نذر و روزه اعتکاف
و روزه قضای رمضان و نذر معین و سنت بر دو قسم است یکی آنکه مخصوص است بوقت و یکی آنکه مخصوص نیست بوقت و در فصل
یازدهم مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و مکروه روزه سنت است مر زن را بی اذن شوهر و میهمان بی اذن میزبان و ولد و مملوک بی اذن مالک
و کسی که بر روزه سنت باشد و او را بطعامی خوانند که بحسب ظاهر حلال باشد و روزه سنتی در سفر مکروه در عبادت یعنی سنت که اگر کنند ثواب او
زیاده باشد و در حدیث صحیح وارد است که چون کسی بر روزه سنت باشد و او را تکلیف طعام کنند اگر بخورد و نگوید روزه ام ثواب هفتاد روزه در
اعمال او مینویسند و اگر بخورد و ظاهر کند روزه خود را پس مر او راست ثواب یک روزه و اگر گوید روزه ام و نخورد همان ثواب یک روزه دارد
و روایتست از رسول صلی الله علیه و آله که هر که روزه باشد از روزهای سنتی و کسی نزد او حاضر شود و با آن طعام خورد تسبیح کنند
از برای او جمیع اعضای او و ملائکه از برای او استغفار کنند و روزه حرام روزه عیدین است و روزه ایام تشریق که یازدهم
و دوازدهم و سیزدهم ذی حجه است کسی که در منی باشد و روزه سیم شعبان بنیت فرض و روزه نذر معصیت و روزه بر روزه
بردن و روزه واجب در سفر و اما احکام روزه بدانکه بیمار هر گاه کشیده شود بیماری او تا رمضان دیگر قضای او ساقط میشود و باید
که تصدق بدهد از هر روزی بمدی طعام و اگر به شود از آن مرض و در عزم آن باشد که قضا کند و قضا نکند روزه رمضان آینده
بدارد و گذشته را بعد از آن قضا کند و اگر در قصد قضا کردن نباشد بعد از رمضان قضا کند و کفاره بدهد از هر روزی مدی از طعام
و واجبست بر بزرگترین اولاد ذکور که روزه و نماز پدر خود را قضا کند نماز و روزه که بمرض فوت شده باشد یا بسفر و
قادر بر قضا بوده باشد اما آنچه مرض الموت شده باشد قضای او لازم نیست مناجات سید حسینی هروی ای ورای هر چه
میکرم قیاس نعمتم دادی و لیکن حق شناس گر زبان گردم به پیدا و نهفت صد یکی نتوانم از شکر تو گفت گر بهر موی
دو صد سجده برم شکر موئی ناورم گر با ورم دایه طبع و هوای نفس داد روزگارم در پریشانی بباد حالت من گشته
چون صبح نخست بی ثبات و خودنما و نادرست زان عنایتهای بعلت که هست این زپا افتاده را مفکن ز دست
پیش از آن کز من توانایی رود رحمتی کن ورنه رسوایی رود فصل چهارم در لواحق و مکروهات صوم بدانکه لازم است

ابرامی

بر مریض که افطار کند هر گاه که گمان ضرر داشته باشد و این رجوع بنفس مریض است یا بحکم حکیمی حاذق و اگر چه کافر باشد
و اگر بالکمال ضرر روزه بدارد مجزی نیست و مسافر را لازم است که افطار کند و اگر روزه بدارد و عالم باشد که روزه بر او واجب
نیست آن روزه مجزی نیست و قضای او واجبست و شروطی که معتبر است در قصر نماز در قصر روزه نیز معتبر است و باید که مسافر
افطار نکند تا وقتی که بمحل ترخص برسد که آن دیوار شهر است و شنیدن آواز موذن که اگر پیش از و افطار کند عالما قضا و کفاره
واجب میشود و مکروهست در حالت روزه بازنان خود دست بازی کردن و بوسه دادن و مکروهست چیزی در چشم کشیدن
که در و حنک یا صبر باشد و مکروهست بسیار خون گرفتن که ضعف آورد و در حمام نشستن هم همچنان مکروهست و بوییدن ریاحین
و حقنه و تر کردن جامه بر تن جهت گرما و نشستن زن در آب مکروهست مر کسی را که روزه نباشد بسبب عذری شرعی که آن مقدار
طعام بخورد که سیر شود و شکم او و جماع کردن نیز مکروهست و اگر کسی پیش از آنکه نیت کند بخواب رود و بیدار نشود تا زوال آفتاب
آن روز را امساک کند و قضا نیز بر او لازم است و اگر نیت کرده باشد روزه او صحیح است اگر چه بیدار نشود تا شام و اگر کسی در روزه واجب یا سنت
بفراموشی چیزی بخورد یا فعل دیگر کند موجب بطلان روزه باشد چون بیادش آید فی الفور ترک کند روزه او صحیح است مناجات شیخ سعدی خدایا تو
آگه از حال ما توی واقف از حال و احوال ما همه زیر دستیم و فرمان پذیر توی یاوری ده توی دستگیر اگر پای پیلست اگر مور
بهر یک تو دادی ضعیفی و زور اگر چشم و گوش است و گر دست و پای ز من باز مانده است یک یک بجای مرا در غبار چنین تیره خاک تو دادی دل
و جان پاک گر این خاک روی از گنه تافتی بآمرزش تو که ره یافتی گناه از من آمد ز من نامدی در شمار ترا نام که بودی آمرزگار رهی چشم آورم کام
کار تو خوشنود باشی و ما رستگار فصل پنجم در شروط قضا و کفاره و غیره بدانکه شرایط قضا است بلوغ و کمال عقل و اسلام پس
روزه که پیش از بلوغ فوت شده باشد یا در حالت جنون و بیهوشی که مستوعب تمام باشد که آن از طلوع صبح صادق تا غروب آفتاب و عمدا
بفعل آنکس روی نداده باشد یا در حالت کفر قضای او لازم نمی آید کسی که روزه قضای رمضان باشد تا پیش از زوال مخیر است اگر
خواهد افطار تواند کرد اما بعد از زوال اگر بیماری افطار کند قضا و کفاره بر او لازم میشود و کفاره این روزه طعام دادن ده مسکین است
و اگر نتواند سه روز پی در پی روزه بدارد و کفاره رمضان آزاد کردن بنده است یا روزه داشتن دو ماه پی در پی یا طعام دادن
شصت مسکین و بعضی از فقها فرموده اند که اگر کسی افطار کند بحرامی کفاره جمع بر او واجبست که آن آزاد کردن بنده است
و دو ماه پی در پی روزه داشتن و شصت مسکین طعام دادن و اگر کسی وطی زوجه خود کند در حالت روزه و زوجه مکره باشد کفاره
زوجه نیز بر زوج لازم میشود و تعزیر میکنند مرد را نه زن و روزه زن صحیح است و اگر سفری مقیم شود یا بمنزل خود برسد پیش از زوال و چیزی
نخورده باشد نیت کند و آن روز روزه بدارد و اگر بعد از زوال باشد و چیزی خورده باشد سنت است که امساک کند از جهت رعایت
شرع و حرمت ماه رمضان و همین حکم است مریض را هر گاه به شود و حایض و نفساء هر گاه پاک شوند و کافر چون مسلمان شود و صبی که

بالغ شود ومجنون هنگامی که عاقل شود ومغمی علیه در حینی که بهوش آید ومرد وزنان پیر هرگاه عاجز باشند از روزه گرفتن افطار کنند
وهر روز مدی از طعام تصدق کنند پس اگر ممکن شود ایشان را قضا مثل آنکه در زمستان در آیند و توانند داشت یا بنحوی شود
که بمشقت توانند روزه گرفت قضا کنند والا فلا و کسی که مرض استسقا داشته باشد نعوذ بالله منه باید که بخورد و هر روز
مدی از طعام تصدق کند وچون بهتر شود از آن مرض قضا کند آنچه خورده باشد همین حکمست مرکسی که جوع داشته باشد
زنی که نزدیک بوضع حمل او باشد وبعد از عذر روزه را قضا کند مناجات ای جهان از هیچ سازنده ÷ هم نو بخش وهم نوازنده
نام تو کابتدای هر نامست ÷ اول آغاز و آخر انجامست ÷ اول اوله به پیش شمار ÷ و آخر آخری با آخر کار ÷ پیک اندیشه
تو راه نمای ÷ هیکل نکته تو کار گشای ÷ در که نالم که دستگیر توی ÷ در پذیرم که در پذیر توی ÷ راز پوشیده گر چه هست بسی
بر تو پوشیده نیست راز کسی ÷ عرضی کز تو نیست پنهانی ÷ تو بر آور که هم تو میدانی ÷ راز گویم بخلق خوار شوم ÷ با تو گویم بزرگوار
شوم ÷ من بسر گشته راز کار جهان ÷ تو توانی رهانم از زمان **فصل ششم** در عبادات مخصوصه شهر رمضان اول از آن رکعت
نماز سنت در ماه رمضان باین ترتیب که در هر شب بیست رکعت نماز کنند هشت رکعت بعد از نماز مغرب ودوازده رکعت
بعد از عشا تا بیست شب و شب بیست ویکم تا آخر هر شب سی رکعت هشت رکعت بعد از نماز شام وبیست ودو رکعت بعد از
نماز خفتن و در شب نوزده هم وبیست ویکم وبیست وسیم هر شب صد رکعت زیاده کنند وسنت هست که در وقت افطار هر روز
بگویند الحمد لله الذی اعاننا فصمنا ورزقنا فافطرنا اللهم تقبل منا واعنا علیه وسلمنا فیه وتسلمه منا
فی یسر منک وعافیة الحمد لله الذی قضی عنا یوما من شهر رمضان وسنت است که هر روز صد بار این تسبیح بخوانند
که ثواب عظیم دارد سبحان الضار النافع سبحان القاضی بالحق سبحان العلی الاعلی سبحانه وبحمده سبحانه
وتعالی و دعائی که متعلق است بهر روز در روایت است از ابن عباس که گفت شنیدم از رسول خدای صلی الله علیه وآله
ونمازی که متعلق است بهر شب شیخ شهید قدس الله روحه السعید در حدیث چهلم از چهل حدیث خود باسانید معتبره رسانیده
بحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم در فضل ماه رمضان المبارک وفضل نماز در آن ماه و فقیر جهت سهولت طالبان نماز هر شب و دعای
هر روز بترتیب نوشته و ثواب آنها را بیان نموده وچنانکه روایت کرده اند اینست که هر که بگذارد در شب اول
رمضان چهار رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و پانزده بار قل هو الله احد ارزانی دارد حق تعالی
او را ثواب صدیقان وشهیدان و بیامرزد جمیع گناهان او را و باشد او در روز قیامت از رستگاران
وهر که روز اول ماه رمضان روزه بدارد واین دعا بخواند حق سبحانه وتعالی او را عطا فرماید هزار هزار حسنه وبلند کرده اند
او را هزار هزار درجه واز دفتر اعمال او بشوید هزار هزار سیئه ودعا اینست اللهم اجعل صیامی

صیامی

صیام
الصایمین وقیامی قیام الصالحین ونبهنی فیه یا اله العالمین وهر که بگذارد در شب دوم از ماه رمضان المبارک
چهار رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار وانا انزلناه بیست بار بیامرزد حق سبحانه وتعالی
همه گناهان او را و فراخ گرداند بر او رزق او را و کفایت کند از وبای سال او یعنی در آن سال بدی و مضرتی با او رسد
وهر که در روز دوم از ماه رمضان روزه بدارد واین دعا بخواند بنویسد خدای تعالی از برای او بهر گامی که بر زمین نهاده باشد
ونهد تا آخر عمر وی یک ساله عبادت ودعا این است اللهم قربنی الی مرضاتک وجنبنی
من سخطک ونقماتک ووفقنی فیه لقراءة آیاتک یا ارحم الراحمین وهر که بگذارد در شب سیم از ماه
رمضان ده رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار وقل هو الله احد پنجاه بار منادی کند از جانب خدای تعالی که بدرستی که
فلان پسر فلان آزاد کرده شده است از آتش دوزخ وعذاب نیران وگشاده کرده برای او درهای آسمان وهر که بپای دارد این شب را
وزنده دارد بیامرزد خدای تعالی او را و او پاک دارد از جمیع گناهان او را وهر که در روز سیم از ماه رمضان المبارک روزه بدارد واین دعا
بخواند بنا کند حق تعالی برای وی قبه در جنت الفردوس از در سفید که در بالای آن باشد هزار هزار غرفه از نور لامع ودر
پایین آن در هزار هزار سریر بر هر یک از آن سریر حوری از حوران بهشت که روی ایشان روشنتر از آفتاب بهزار
مرتبه که ناظر را مقرب نرساند ودر آن داخل میشود در هر روز هفتاد هزار ملک با تحفها و هدیها از جانب خدای تعالی
ودعا اینست اللهم ارزقنی فیه الذهن والتنبیه وباعدنی فیه من السفاهة والتمویه واجعل لی
نصیبا من کل خیر تنزل فیه بجودک وکرمک یا ارحم الراحمین وهر که بگذارد در شب چهارم از ماه
رمضان المبارک هشت رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی یکبار الحمد وبیست بار انا انزلناه بالا برد حق سبحانه وتعالی
عمل او را در آن شب که در قبول مثل عمل پیغمبر باشد از آنانکه تبلیغ رسالت پروردگار خود کرده باشند وادای آن کما ینبغی
فرموده وهر که روز چهارم از ماه رمضان روزه بدارد واین دعا بخواند عطا فرماید حق سبحانه وتعالی او را در بهشت نعیم هفتاد
هزار خانه ودر هر یک از آن خانها چهل هزار تخت ودر هر یک از آن تختها نشسته باشد حوری که در خدمت او باشد هزار کنیز
که قیمت یکی از آن کنیزان برابر قیمت دنیا باشد وهر چه در دست ودعا اینست اللهم قونی فیه علی اقامة امرک و
ارزقنی فیه حلاوة ذکرک واوزعنی فیه لاداء شکرک بکرمک یا ارحم الراحمین وهر که بگذارد در شب پنجم ماه رمضان دو رکعت نماز
که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار وقل هو الله احد پنجاه بار چون فارغ شود صد بار بر پیغمبر وآل او صلوات فرستد ملاقات کند در روز قیامت بر در جنت پیغمبر صلی الله علیه
وآله را وهر که روز پنجم از ماه رمضان روزه بدارد واین دعا بخواند حق سبحانه وتعالی او را عطا فرماید در بهشت آراسته ودر هر
بهشتی هزار شهر ودر هر شهری چهل هزار مایده که عبارت از خوان نعمتی باشد ودر هر یک از آن خوانها هزار

صحن و کاشانه از لعل و یاقوت که در آن باشد چهل هزار لون طعام و این از قدرت حق تعالیست و دعا اینست اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِی فِیهِ
مِنَ الْمُسْتَغْفِرِینَ وَاجْعَلْنِی مِنْ عِبَادِکَ الصَّالِحِینَ الْقَانِتِینَ وَاجْعَلْنِی فِیهِ مِنْ اَوْلِیَائِکَ الْمُتَّقِینَ بِرَأْفَتِکَ یَا اَکْرَمَ الْاَکْرَمِینَ
وَیَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ و هر که بگذارد در شب ششم از ماه رمضان چهار رکعت نماز که بخواند در هر رکعتی یکبار الحمد و یکبار تبارک الذی بیده الملک پس
گویا که دریافت شب قدر را یعنی ثواب عبادت او و هر که روز ششم از ماه رمضان روزه بدارد و این دعا بخواند بدهد خدای تعالی او را
در دار السلام چهل هزار مدینه که باشد در هر یک از آن چهل هزار هزار تخت که هر یک از آن هزار هزار گز باشد و بر هر یک از آن سریر
کنیزی باشد که آن کنیز را ابتهاء و خادمه باشد از مشک بهشت و دعا این است اَللّٰهُمَّ لَا تَخْذُلْنِی فِیهِ بِتَعَرُّضِ مَعْصِیَتِکَ
وَلَا تَضْرِبْنِی فِیهِ بِسِیَاطِ نَقِمَتِکَ وَاَخْرِجْنِی فِیهِ مِنْ مُوجِبَاتِ سَخَطِکَ بِمَنِّکَ یَا مُنْتَهَی رَغْبَةِ الرَّاغِبِینَ و هر که بگذارد در شب
هفتم از ماه رمضان چهار رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و انا انزلناه سیزده بار بنا کند حق سبحانه و تعالی از برای او در بهشت
عدن که دار کرامت قصری از طلاء احمر و باشد در امان خدای اکبر تا رمضان دیگر و هر که روز هفتم از ماه رمضان روزه بدارد
و این دعا بخواند عطا فرماید او را حق تعالی از درجات النعیم آنچه عطا فرموده باشد شهدا و سعدا و اتقیا و اولیا را و دعا اینست اَللّٰهُمَّ اَعِنِّی
عَلَی صِیَامِهِ وَقِیَامِهِ وَجَنِّبْنِی فِیهِ مِنْ هَفَوَاتِهِ وَآثَامِهِ وَارْزُقْنِی فِیهِ ذِکْرَکَ بِدَوَامِهِ بِتَوْفِیقِکَ یَا هَادِیَ الْمُؤْمِنِینَ
وَیَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ وَیَا خَیْرَ النَّاصِرِینَ و هر که بگذارد در شب هشتم از ماه رمضان دو رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار
و قل هو الله احد ده بار و سبحان الله هزار بار بگشایند از برای کرامت او هشت در بهشت را او در رود در بهشت از هر در
که خواهد و هر که روز هشتم از ماه رمضان المبارک روزه بدارد و این دعا بخواند ثواب عمل او را حق سبحانه و تعالی برابر عمل چهل
صدیق در نامهٔ اعمال او بنویسند و دعا اینست اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِی فِیهِ رَحْمَةَ الْاَیْتَامِ وَاِطْعَامَ الطَّعَامِ وَاِفْشَاءَ السَّلَامِ وَ
ارْزُقْنِی فِیهِ صُحْبَةَ الْکِرَامِ وَجَنِّبْنِی مُحَادَثَةَ اللِّئَامِ بِطَوْلِکَ یَا مَلْجَأَ الْآمِلِینَ بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ
و هر که بگذارد در شب نهم از ماه رمضان در میان شام و خفتن شش رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی یکبار الحمد و هفت بار
آیة الکرسی و پنجاه بار صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد بالا برند عمل او را که در ثواب و منزلت مثل عمل صدیقان و شهیدان و
صالحان باشد و هر که روز نهم از ماه رمضان روزه بدارد و این دعا بخواند حق عز و جل او را ثواب پیغمبر بنی اسرائیل کرامت
فرماید و دعا اینست اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِی فِیهِ مِنْ رَحْمَتِکَ الْوَاسِعَةِ وَاهْدِنِی فِیهِ لِبَرَاهِینِکَ السَّاطِعَةِ وَخُذْ
بِنَاصِیَتِی اِلَی مَرْضَاتِکَ الْجَامِعَةِ بِمَحَبَّتِکَ یَا اَمَلَ الْمُشْتَاقِینَ و هر که بگذارد در شب دهم از ماه رمضان المبارک
بیست رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی یکبار الحمد و سی بار قل هو الله احد گشاده کرداند حق سبحانه و تعالی بر وی روزی را
و او را در سلک سالکان بدارد و هر که روز دهم از ماه رمضان روزه بدارد و این دعا بخواند از خشم رخم جمیع

خلایق

خلایق او را خدای تعالی نگاه دارد و در نظر جمیع خلایق معزز و محترم گردد و استغفار کنند از برای او آفتاب و ماه و ستارگان
و کوهها و درختها و چارپایان و حشرات الارض و سنگها و ریگها و هر تری و خشکی که باشد و دعا اینست اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِی
فِیهِ مِنَ الْفَائِزِینَ وَاجْعَلْنِی فِیهِ مِنَ الْمُقَرَّبِینَ اِلَیْکَ بِاِحْسَانِکَ یَا غَایَةَ رَغْبَةِ الرَّاغِبِینَ و هر که بگذارد در شب
یازدهم از ماه رمضان دو رکعت نماز که بخواند در هر رکعتی یکبار الحمد و بیست بار انا اعطینا پدر وی نکند آن گناه امروز یعنی گناه او را
بگذارد و با گناه برود و اگر ابلیس آنچه نهایت سعیست در اصطلاح او بتقدیم رساند و هر که روز یازدهم از ماه رمضان روزه بدارد و این
دعا بخواند بنویسد خدای تعالی در دیوان اعمال او حجی مقبول که با حضرت سید کائنات و خلاصهٔ موجودات محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
بجای آورده باشد و عمره که با اولاد کرام او علیهم السلم کرده باشد و هر حجی که با آنحضرت گذارند و عمره که با اولاد او گذارند برابر هشتاد هزار
حج و عمره باشد با غیر ایشان و دعا اینست اَللّٰهُمَّ حَبِّبْ اِلَیَّ فِیهِ الْاِحْسَانَ وَکَرِّهْ اِلَیَّ فِیهِ الْعِصْیَانَ وَحَرِّمْ نَفْسِی
فِیهِ عَلَی السَّخَطِ وَالنِّیرَانِ بِعَوْنِکَ یَا غَوْثَ الْمُسْتَغِیثِینَ و هر که بگذارد در شب دوازدهم از ماه رمضان هشت رکعت نماز
که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و انا انزلناه سی بار عطا فرماید حضرت منان او را ثواب شاکران و باشد روز قیامت از رستگاران
و هر که روز دوازدهم از ماه رمضان روزه بدارد و این دعا بخواند حق سبحانه و تعالی بدیهای او را به نیکویی مبدل گرداند و بیامرزد او را
از گناهان که او را از سابق و لاحق واقع شده باشد و دعا اینست اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِی فِیهِ السَّتْرَ وَالْعَفَافَ وَاسْتُرْنِی فِیهِ
بِلِبَاسِ الْقُنُوعِ وَالْکَفَافِ وَآمِنِّی مِنْ کُلِّ مَا اَخَافُ وَاحْمِلْنِی فِیهِ عَلَی الْعَدْلِ وَالْاِنْصَافِ بِعِصْمَتِکَ یَا عِصْمَةَ الْخَائِفِینَ و هر که
بگذارد در شب سیزدهم ماه رمضان چهار رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی یکبار الحمد و بیست و پنج بار قل هو الله احد بگذرد از پل صراط همچون برق
جهنده و هر که روز سیزدهم از ماه رمضان روزه بدارد و این دعا بخواند حق تعالی جل و علا عطا فرماید او را بعدد هر سنگ ریزه که ساکن باشد
و هر خبیده که بخسبد در روی زمین حسنه و درجه در جنت و دعا اینست اَللّٰهُمَّ طَهِّرْنِی فِیهِ مِنَ الدَّنَسِ وَالْاَقْذَارِ وَصَبِّرْنِی
فِیهِ عَلَی کَائِنَاتِ الْاَقْدَارِ وَوَفِّقْنِی فِیهِ لِلتُّقَی وَصُحْبَةِ الْاَبْرَارِ بِعَوْنِکَ یَا قُرَّةَ عَیْنِ الْمَسَاکِینِ و هر که بگذارد در شب چهاردهم
از ماه رمضان المبارک شش رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی یکبار الحمد و حسبی بر او از زلزلت آسان گرداند حق تعالی بر او سکرات
مرگ را و از منکر و نکیر را و هر که روز چهاردهم از ماه رمضان روزه بدارد و این دعا بخواند همچنانست که با نبیین و صدیقین و شهدا و صالحین
روزه داشته باشد و ثواب بیت زاد ریا قربا شد و دعا اینست اَللّٰهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِی فِیهِ بِالْعَثَرَاتِ وَاَقِلْنِی فِیهِ مِنَ الْخَطَایَا
وَالْهَفَوَاتِ وَلَا تَجْعَلْنِی غَرَضًا لِلْبَلَایَا وَالْآفَاتِ بِعِزَّتِکَ یَا کَرِیمُ یَا تَوَّابُ بِعَوْنِکَ یَا غَوْثَ الْمُسْلِمِینَ و هر که
بگذارد در شب پانزدهم از ماه رمضان صد رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و قل هو الله احد ده بار و چهار رکعت دیگر بگذارد که بخواند
در هر دو رکعت اول بعد از الحمد قل هو الله احد صد بار و در هر رکعت دوم بعد از الحمد قل هو الله پنجاه بار بیامرزد حق سبحانه و تعالی

کس نان او را اگرچه در بسیاری شکل کف دو پای در یک موضع غالب بهشت و بقدر دو ستاره که آسمان و برگ درختان بود و هر که روز یازدهم از
ماه رمضان روزه بدارد و این دعا بخواند حق تعالی بر آورده گرداند صد حاجت او را در دنیا و بیست حاجت او را در آخرت
و بر سینه او رحمت او بر فردوس تمام هزار هزار [illegible] نور که شکل لؤلؤ باشد و همسایه انبیا باشد و در هر یک سینه هزار حجره و در هر حجره اسب
نفسهای ایشان بدان رغبت کند از جنس ماکول و ملبوس و مشروب بی غم آن و لذت یابد چشمهای ایشان به هیچ مطلوب نظر ایشان باشد و
بنورها حق تعالی که این جزای عمل شماست که طاعت امر من کردید و دعا اینست اللهم ارزقنی فیه طاعة الخاضعین واملأ
فیه قلبی من خضوع الخاشعین واشرح فی صدری انابة المخبتین بفضلک یا امان الخائفین و هر که بگذارد در شب دوازدهم
از ماه رمضان دوازده رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و الهیکم التکاثر [illegible] بار برون آید از قبر و حال آنکه سیراب باشد در روزی
که مردمان در تشنگی العطش العطش زنان باشند و منادی که ایشان باشند [illegible] لا اله الا الله [illegible] در قیامت پس از عذاب
خدای تعالی [illegible] در رسد که او را بحساب بهشت برند و هر که روز دوازدهم از ماه رمضان روزه بدارد و این دعا بخواند عطا فرماید حق تعالی او را چون بیرون
از قبر بیرون آید بسوی بهشت خواهد نوری که [illegible] باشد و در [illegible] و حله در پوشد او را از حلّه‌های بهشت و ناقه که سوار شود و شربتی بلور شربتهای بهشت
بیاشامد و گویند ای بنده من بکرم بسوی جنت المأوی و دعا اینست اللهم وفقنی فیه بعمل الابرار و جنبنی فیه موافقة الاشرار
و آونی الی رحمتک فی دار القرار بالهیتک یا اله الاولین والآخرین و هر که بگذارد در شب سیزدهم از رمضان دو رکعت نماز
که بخواند در رکعت اول بعد از فاتحة الکتاب آنچه میسر شود از قرآن و در رکعت دوم صد بار قل هو الله احد و صد بار بگوید بعد از آنکه فارغ شود لا اله
الا الله کرامت فرماید حق سبحانه و تعالی او را ثواب هزار حج مقبول و عمره مشکور و جزای سرور و هر که روز سیزدهم از ماه رمضان
بدارد و این دعا بخواند حق سبحانه و تعالی میفرماید ملائکه را گواه باشید که من که خداوندم آمرزیدم گناهان این بنده را اگرچه در دنیا بتمامی بود و
کرده یک ستاره و دعا اینست اللهم اهدنی فیه لصالح الاعمال واقض لی فیه الحوائج والآمال یا من لا یحتاج الی
البیان والتفسیر والسؤال یا عالما بما فی صدور العالمین برحمتک یا ارحم الراحمین و هر که بگذارد در شب چهاردهم از
ماه رمضان چهار رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و انا اعطیناک الکوثر بیست و پنج بار بیرون نرود از دنیا تا بشارت دهد او را
ملک الموت بآنکه حق تعالی از او راضی و خشنود است الا و غضبناک و ناخشنود نیست و هر که روز چهاردهم از ماه رمضان روزه بدارد
و این دعا بخواند حق جل جلاله فرماید با او ثواب هشتاد هزار نبی مرسل و دعا اینست اللهم نبهنی فیه لبرکات اسحاره
ونور قلبی بضیاء انواره وقوی بکل اعضائی الی اتباع آثاره بنورک یا منور قلوب العارفین و هر که بگذارد در شب پانزدهم
از ماه رمضان پنجاه رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و پنجاه بار اذا زلزلت ملاقات کند برحمت حق تعالی در روز
قیامت شکل کسی که حج تمام و عمره تمام بجای آورده باشد و قبول فرماید حق سبحانه و تعالی بمحض عنایت خود جمیع عملهای او را او بهر

ازواهدنم

نوزدهم از ماه رمضان روزه بدارد و این دعا بخواند بنا کند [illegible] در بهشت آسمان و هفت زمین ملکی که بخوانند تسبیح و دعا از جهت او و دعا اینست
اللهم وفر حظی فیه من برکاته وسهل سبیلی الی خیراته ولا تحرمنی فیه قبول من حسناته یا اله
الارض والسماء یا هادیا الی الحق المبین هر که بگذارد در شب بیستم از ماه رمضان هشت رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی
بعد از الحمد هرچه خواهد از قرآن حق تعالی بیامرزد گناهان گذشته و آینده او را و هر که روز بیستم از ماه رمضان روزه بدارد و این دعا را
بخواند بفرستد خدای تعالی او را هفتاد هزار ملک که او را نگاه دارند از تمام شیاطین مرید و جبار عنید و سلطان جابر و بنویسد
از برای او بهر روزی از ماه رمضان شصت سال عبادت که مقبول الله تعالی باشد و بگردانند میان او و میان آتش
دوزخ هفتاد خندق که هر خندق چون میان آسمان و زمین باشد و دعا اینست اللهم افتح لی ابواب الجنان واغلق علی ابواب
النیران ووفقنی فیه لتلاوة القرآن یا منزل السکینة فی قلوب المؤمنین برحمتک یا ارحم الراحمین و هر که
بگذارد در شب بیست و یکم از ماه رمضان هشت رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی بعد از فاتحه هرچه خواهد از قرآن بگشایند برای او هفت
در آسمان را و مستجاب گردانند دعای او را و هر که روز بیست و یکم از ماه رمضان روزه بدارد و این دعا بخواند حق تعالی گشاده گرداند
بر او قبر او را و روی او را سفید گرداند از سیاهی گناه و نور ایمان در دل او اندازد و دعا اینست اللهم اجعل لی فیه الی مرضاتک
دلیلا ولا تجعل للشیطان فیه علی سبیلا واجعل الجنة لی منزلا ومقیلا یا قاضی حوائج الطالبین و هر که بگذارد در
شب بیست و دوم از ماه رمضان هشت رکعت نماز را که بخواند بعد از الحمد هرچه خواهد از قرآن گشاده کرده شود بروی او هشت در بهشت
و داخل شود از هر در که خواهد و هر که روز بیست و دوم از ماه رمضان روزه بدارد و این دعا بخواند آسان گرداند بر او خدای تعالی
سکرات موت را و سبک گرداند بر او سؤال منکر و نکیر را و ثابت گرداند او را بر قول ثابت و دعا اینست اللهم افتح لی فیه ابواب
فضلک وانزل علی فیه من برکاتک ووفقنی فیه لموجبات مرضاتک واسکنی فیه بحبوحات
جناتک یا مجیب دعوة المضطرین یا قاضی حوائج السائلین و هر که بگذارد در شب بیست و سیم از ماه رمضان هشت
رکعت نماز را که بخواند بعد از الحمد هرچه خواهد از قرآن گشاده کرده از برای او هفت در آسمان و مستجاب شود دعای او و هر که روز
بیست و سیم از ماه رمضان روزه بدارد و این دعا بخواند بگذرد از صراط المستقیم همچو برق جهنده با انبیای مرسلین و شهدا یقین
و شهدا و صالحین و دعا اینست اللهم اغسلنی فیه من الذنوب وطهرنی فیه من العیوب وامتحن فیه قلبی من
تقوی القلوب یا مقیل عثرات المذنبین و هر که بگذارد در شب بیست و چهارم از ماه رمضان هشت رکعت نماز را
که بخواند بعد از الحمد هرچه خواهد از قرآن گشاده کرده از برای او هفت در آسمان و مستجاب شود دعای او و هر که روز بیست و چهارم
از ماه رمضان روزه بدارد و این دعا را بخواند عطا فرماید خدای تعالی بعدد هر موی که بر سر و جسد او باشد در روز قیامت خادم

که عبارت از کنیزی و غلامی باشد چون یاقوت و مرجان و در حسن و شمایل که او را خدمت کنند و دعا اینست اللهم اسئلک فیه ما
یرضیک و اعوذ بک مما یؤذیک و اسئلک التوفیق بان اطیعک و لا اعصیک یا مجیب دعوة المضطرین یا مالک یوم
الدین یا اله العالمین یا عالم الاسرار یا مجیب السائلین و هر که بگذارد در شب بیست و پنجم از ماه رمضان المبارک هشت رکعت
نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و قل هو الله احد ده بار بنویسد حق سبحانه و تعالی از برای او در صحیفه اعمالش ثواب عابدان و هر که روز
بیست و پنجم از ماه رمضان روزه بدارد و این دعا بخواند بنا کند خدای تعالی از برای او در سایه عرش صد برج که بر سر هر برجی از آن خیمه سبز
باشد و گوید ای بنده من ساکن شو در سایه عرش بخور و بیاشام بآنچه عمل کرده برای من و اطاعت نموده در روزه که خالیه صفت
او بوده قوله تعالی فی الایام الخالیة و دعا اینست اللهم اجعلنی محبا لاولیائک معادیا لاعدائک و مستنا فیه بسنة
خاتم انبیائک یا عاصم قلوب النبیین و هر که بگذارد در شب بیست و ششم از ماه رمضان المبارک هشت رکعت نماز را
که بخواند در هر رکعتی یکبار الحمد و صد بار قل هو الله احد گشاده کرده برای او هفت در آسمان بآنچه ادعیت فرد حضرت کریم حمید
از مزید و هر که روز بیست و ششم از ماه رمضان روزه بدارد و این دعا بخواند تکلم می نمود با او الله تعالی در روز قیامت و می
گوید ای بنده من مترس و محزون مباش بدرستی که ترا آمرزیدم و دعا اینست اللهم اجعل لی فیه سعیا مشکورا و
ذنبا مغفورا و عیبی فیه بجود مستورا یا اسمع اصوات المستغیثین برحمتک یا ارحم الراحمین و هر که بگذارد در شب بیست
و هفتم از ماه رمضان المبارک چهار رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی یکبار الحمد و یکبار تبارک الذی بیده الملک و اگر یاد نداشته باشد
از آیت و پنج بار قل هو الله احد بخواند حیات یابد که طعام و آب او ده باشد هر گرسنه و تشنه که در دار دنیا باشد و گرامی داشته
باشد هر مؤمنی و مؤمنه را بآنچه محتاج آن باشند در دنیا و دعا اینست اللهم وفر حظی من النوافل و اکرمنی فیه باحضار ا
لحوائج و المسائل و قرب وسیلتی الیک من بین الوسائل یا من لا یشغله الحاح الملحین و هر که بگذارد در شب
بیست و هشتم از ماه رمضان شش رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و ده بار آیة الکرسی و ده بار انا اعطیناک و ده بار قل هو الله
احد و ده بار صلوات بر محمد و آل محمد فرستد بیامرزد حق تعالی گناهان او را و هر که روز بیست و هشتم از ماه رمضان روزه بدارد و این دعا
بخواند میگرداند خدای تعالی جهت او در جنت نصیبی و اعز که اگر قیاس کنند آن را مساوی بود با چهل برابر هر چه در دنیا باشد و
دعا اینست اللهم غشنی فیه بالرحمة و ارزقنی فیه التوفیق و العصمة و طهر قلبی من غیابات
التهمة یا رحیما بعباده المؤمنین و هر که بگذارد در شب بیست و نهم از ماه رمضان المبارک
دو رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی یکبار الحمد و بیست بار قل هو الله احد باشد او از مرحومان و
برده شود نامه اعمال او در زیر هفت آسمان و هر که روز بیست و نهم از ماه رمضان روزه بدارد و این

دعا بخواند

دعا بخواند میگرداند خدای تعالی در جنت برای او هزار زینت از طلا و نقره و زبرجد و لؤلؤ که عبارت از مروارید باشد
و دعا اینست اللهم ارزقنی فیه فضل لیلة القدر و صیر کل اموری من العسر الی الیسر و اقبل فی
معاذیری و حط عنی الوزر یا رؤفا بعبادک الصالحین و هر که بگذارد در شب سی ام از ماه رمضان
دوازده رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی یکبار الحمد و بیست بار قل هو الله احد و صد بار صلوات بر محمد صلوات الله
علیهم اجمعین فرستد حق سبحانه و تعالی خاتمه حال و عاقبت آمال او را رحمت بی نهایت خود قرین گرداند انشاء الله تعالی
و هر که روز سی ام از ماه رمضان روزه بدارد و این دعا بخواند حق سبحانه و تعالی او را مکرم گرداند بکرامتی که انبیاء علیهم السلم را بوده باشد
و دعا اینست اللهم اجعل صیامی بالشکر و القبول علی ما ترضیه الرسول محکمة فروعه بالاصول بحق
محمد صلی الله علیه و آله الطیبین الطاهرین برحمتک یا ارحم الراحمین دیگر روایت که در هر شب از
شبهای طاق دهه آخر رمضان که آن بیست و یکم و بیست و سوم و بیست و پنجم و بیست و هفتم و بیست و نهم است دو رکعت
نماز باید گذارد و هر دو رکعت بیک سلام و نیت چنین باید کرد که دو رکعت نماز شب قدر میگذارم سنت تقرب بخدا
در رکعت اول الحمد یکبار و انا انزلناه یکبار و در رکعت دوم بعد از الحمد قل هو الله احد یکبار و بعد از نماز دعا باید کرد که
بی شک باجابت مقرون گردد و در روایتست که در همین شبها هر که در هر شب دو رکعت دیگر نماز بگذارد و در هر رکعتی
الحمد یکبار و قل هو الله احد هفت بار بخواند و چون از نماز فارغ شود هفتاد بار استغفار کند هنوز از جای نماز خود
برنخواسته باشد که بیامرزد حق سبحانه و تعالی او را و مادر و پدر او را و ابعد و اتیان آنست که این نماز را در هر شب از شبهای
رمضان المبارک باید کرد و این از رسول خدای صلی الله علیه و آله منقول است و سنت است در هر شب از
شبهای ماه رمضان المبارک دو رکعت نماز را که بگذارد در هر رکعتی فاتحة الکتاب یکبار و قل هو الله احد سه بار
و بعد از نماز این تسبیح بخواند که سبحان من هو حفیظ لا یغفل سبحان من هو رحیم لا یعجل سبحان من هو قائم لا
یسهو سبحان من هو دائم لا یلهو سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر سبحانک یا عظیم اغفر لی
الذنب العظیم منقولست از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم که فرمود از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که شش
نوبت قسم یاد کرد که بحق آن کس که مرا بخلعت نبوت فرستاده که هر که این دو رکعت نماز بگذارد و بعد از فریضه خفتن تا
صبح حق تعالی برانگیزد هفتاد هزار ملک تا برای وی حسنات بنویسند و سیئات را محو کنند و
درجات بر دارند تا آمدن صبح ماه رمضان المبارک دیگر و درختها بنشانند از برای او در روضه
بهشت عنبر سرشت و قصرها بنا کنند از برای او و ثواب هفتاد هزار حج مقبول و عمره مشمول

نویسند و در حساب شهید و ثواب نماز او کرده و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر که بگذارد در شب بیست
و سیم ماه رمضان دو رکعت نماز که بخواند در هر رکعتی بعد از فاتحه سه بار آیة الکرسی تا فیها خالدون و هفت
نوبت انا انزلناه و بیست و پنج بار قل هو الله احد و چون سلام بر دهد صد بار بگوید استغفر الله و صد بار بگوید سبوح قدوس
ربنا و رب الملائکة والروح و صد بار صلوات بفرستد بدرستی که دریافته باشد شب قدر را و مستحب است که در شب
بیست و یکم و شب بیست و سیم ماه رمضان سوره الم احسب الناس و الم غلبت الروم بخوانند که ثواب بسیار دارد ای عزیز
وقتی ما را این ثواب حاصل است که دیده و دل و دست و زبان و جمیع جوارح روزه باشد و اگر نه حاصل روزه ما غیر از گرسنگی
چیزی دیگر نیست امید که حق تعالی جمیع مؤمنان را روزه شایسته و نماز بایسته روزی گرداناد بحق محمد و آله الامجاد
مناجات ملا جامی ای فروزان ز تو کاشانه چرخ :: پر می عشق تو پیمانه چرخ :: ما درین میکده مستان توایم :: دست بر فرق
زده مستان توایم :: یافتیم از تو چو پیمانه شکست :: دست ما گیر که رفتیم ز دست :: گرچه در قید سیاهیم و سفید :: از تو بی‌قیدی
داریم امید :: بو که از ما بفشانی ما را :: هم بجود خود برسانی ما را :: میل غیر از دل ما بیرون کن :: شوق خود در دل ما افزون
کن :: گرمی از ساغر و صفت بخشیم :: بجگر خواری شوق تو خوشیم :: هست مهر تو جگر خواری :: عزت ما و جگر خواری ما ::

**فصل هفتم** در فضیلت روزه ماه رجب مستحب است درین ماه روزه داشتن زیرا که روایت
کرده شده است از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام که آنحضرت درین ماه روزه میداشت و میفرمود که ماه
رجب ماه منست و ماه شعبان ماه رسول الله صلی الله علیه و آله و ماه رمضان ماه حق تعالیست جل جلاله و عم نواله
و عظم شانه و روایتست از ابی عبد الله جعفر الصادق علیه السلام بدرستی که نوح علیه السلام در روز اول ماه رجب سوار کشتی
نجات شد و امر کرد هر که با او بود بر روزه و حضرت امام جعفر فرمود که هر که درین روز روزه بدارد دور شود از آتش دوزخ یکساله
راه و در منهاج الصلاح آورده که ولادت حضرت امام محمد باقر علیه السلام در اول این ماه بوده و ولادت حضرت امام علی النقی علیه السلام
در روز دوم و پنجم نیز گفته اند و مولود حضرت امام محمد تقی علیه السلام نیز در دوم این ماه است و در روز سیوم این ماه امام
علی النقی علیه السلام رحلت فرموده در سال دویست و پنجاه و چهار روایت است از رسول صلی الله علیه و آله که هر که یک روز
از ماه رجب روزه بدارد رضای خدای آسمان و زمین دریابد و هر که رضای او دریافت از عذاب او ایمن شد
و هر که دو روز از ماه رجب روزه دارد او را ثواب چندان باشد که محاسبان آسمان و مستوفیان زمین از حصر و عد آن
عاجز آیند و روایت کرده سماعة بن مهران از ابی عبد الله عم که گفت پیغمبر صلعم فرموده که هر که سه روز از ماه رجب روزه بدارد
بنویسد خدای تعالی از برای او بهر روزی ثواب روزه یکساله و حق تعالی میان او و میان دوزخ حجابی پدید کند که طول آن هشتاد ساله راه بوده

ازول

از رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که چهار روز از ماه رجب روزه بدارد از پنجاه ساله گناهش پاک شود و هر که پنج روز
روزه بدارد از ماه رجب شصت ساله گناهش آمرزیده شود و هر که هفت روز روزه بدارد دربسته شود بر وی هفت در دوزخ و هر که
هشت روز ازین ماه روزه بدارد هشت در بهشت بر روی او گشاده شود و او را گویند در هر که خواهی در رو و از رسول صلی الله علیه و آله
منقول است هر که نه روز از ماه رجب روزه بدارد وی را بی حساب به بهشت برند و هر که ده روز از ماه رجب روزه بدارد در آن ساعتی که اهل محشر
ترسان و لرزان باشند حق تعالی او را قوت دهد تا که بگذرد بر صراط همچو برق خاطف و ریح عاصف و روایتست که هر که یازده روز روزه
روزه بدارد از رجب خدای تعالی او را دو بال سبز دهد پیوسته بدر و یاقوت تا بدان از صراط بگذرد و هر که دوازده روز از ماه رجب روزه
روزه بدارد خط عتقش را ببوسند و دوازده امام علیهم السلام بمحل قبول رسانند و هر که تمام این ماه روزه دارد و در روز پانزدهم دعای
که معین است و دعای ام داود بخواند پادشاه عالم ده کرامت با او ارزانی دارد اول عمرش برکت دهد دوم در مالش بیفزاید سیوم ایمانش را کامل
دارد چهارم گناهانش را بیامرزد پنجم حسناتش را مضاعف کند ششم سکرات مرگ بر وی آسان گرداند هفتم گور او را بر وی
روشن گرداند هشتم ترازوی حسناتش را گرانبار گرداند نهم از درکات دوزخش نجات دهد دهم درجات بهشتش را رساند و هر که
تمام ماه رجب روزه بدارد بنویسد خدای تعالی از برای او که راضی شدم از او و هر که حق تعالی از وی راضی شد معذب نشود اصلا و از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام نیز روایتست که هر که هفت روز از رجب روزه بدارد هفت در دوزخ بر وی بسته شود و هر که هشت روز روزه دارد هشت در
بهشت بر روی او گشاده شود و هر که پانزده روز روزه بدارد حق تعالی بر وی عطا نماید هرچه سوال کند و نیز از آنحضرت منقولست که هر که
اول روز از رجب روزه بدارد بهشت وی را واجب گردد و اگر یک روز از میان رجب روزه دارد شفاعت وی قبول کنند و هر که روز
آخر رجب روزه دارد وی را از پادشاهان اهل بهشت گردانند و هر که روزه زیاده کند زیاده کند حق تعالی بر ثواب ای عزیز خوش
بشارتیست دریغ که شروط مشکل با او نبودی اما بهر طریق باید که دهشت از طاعت ندارید شاید که مضمون کلام ملک علام که لا
یکلف الله نفسا الا وسعها حق تعالی طاعت ما گناهکاران را بکرم عمیم خود قبول فرماید آمین یا رب العالمین مناجات سید
حسینی ره ای پر از غوغای تو بازار دل :: حیرت و سودای تو کار دل :: ای مبرا از خیالات و گمان :: ای منزه از اشارات و بیان
چون کمال ذات تو نامد بدست :: چاره کارم همه حیرانیست :: گر دمی لطف توام تلقین کند :: جبرئیلم از فلک تحسین
کند :: یا ربم توفیق ده تا هر نفس :: بر زبان نارم بجز حمد تو بس :: رحم کن بر غفلت و نادانیم :: پیش که خوانند چون تو برون
رانیم :: بیکسی کردم نکو بنیاد استم :: هیچ جای آشتی نگذاشتم :: دانشم از عالم تحقیق بخش :: بر طریق مصطفی توفیق بخش

**فصل هشتم** در عبادات مخصوصه ماه رجب روایت کرده ابوالبختری وهب بن منبه از ابی عبد الله عم
که از پدر و جد خود از علی بن ابی طالب علیهم السلام روایت فرموده که عجب دارم از آنکه فارغ سازد نفس خود را چهار شب در سالی

و آن شب اول رجب است و شب نصف شعبان و شب عید فطر و عید اضحی و روایت از حضرت امام محمد تقی علیه السلام که این دعا را در شب
اول رجب خواندی و بخواندن این تاکید فرمودی اللّهم انّی اسئلک بانّک ملک و انّک علی کلّ شیء قدیر مقتدر
و انّک ما تشاء من امر یکون اللّهم انّی اتوجّه الیک بنبیّک محمّد نبیّ الرحمة صلّی الله علیه و آله یا رسول الله انّی اتوجّه
بک الی الله ربّک و ربّی لینجح لی بک طلبتی اللّهم بنبیّک محمّد و الائمّة من اهل بیته انجح طلبتی
بعد از این هر حاجت که خواهد اجابت شود و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که هر که زیارت امام حسین
علیه السلام کند در غرّه ماه رجب بیامرزد او را حق سبحانه و تعالی البتّه و سنّت است که هر روز از ماه رجب این دعا را بخوانند که
یا من یملک حوائج السّائلین و یعلم ضمیر الصّامتین لکلّ مسئلة منک سمع حاضر و جواب عتید اللّهم و مواعیدک
الصادقة و ایادیک الفاضلة و رحمتک الواسعة فاسئلک ان تصلّی علی محمّد و آله و ان تقضی حوائجی للدّنیا
و الآخرة و روایتست از ابی عبد الله علیه السلام که آنحضرت هر روز از ماه رجب این دعا میخواند اللّهم انّی اسئلک
صبر الشاکرین لک و عمل الخائفین منک و یقین العابدین لک اللّهم انت العلیّ العظیم و انا عبدک
البائس الفقیر انت الغنیّ الحمید و انا العبد الذلیل اللّهم صلّ علی محمّد و آله و امنن بغناک علی فقری و
بحلمک علی جهلی و بقوّتک علی ضعفی یا قویّ یا عزیز اللّهم صلّ علی محمّد و آله الاوصیاء المرضیّین و اکفنی
ما اهمّنی من امر الدّنیا و الآخرة یا ارحم الرّاحمین و هر که هر روز از ماه رجب هر صبح و شام هفتاد بار بگوید که
استغفر الله ربّی و اتوب الیه بعد از آن دست بردارد و بگوید اللّهم اغفر لی و تب علیّ و اگر درین ماه بمیرد
خدای تعالی از و راضی باشد و آتش دوزخ بر و حرام و مرویست که هر که در هر شب از ماه رجب دو رکعت نماز کند
و بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و قل یا ایّها الکافرون سه بار و قل هو الله احد یکبار و بعد از نماز دست بر دارد و بگوید که
لا اله الّا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو حیّ لا یموت بیده الخیر
و هو علی کلّ شیء قدیر و الیه المصیر و لا حول و لا قوّة الّا بالله العلیّ العظیم اللّهم
صلّ علی النبیّ الامّیّ و آله بعد از آن دست فرو آورد و هر دعا که کند مستجاب
شود و بنویسد خدای تعالی برای آن ثواب شصت حج مقبول و شصت عمره مشمول تحقیق

**عمل لیلة الرغائب** مرویست از حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم که هر که پنجشنبه اول ماه
رجب روزه بدارد و در شب میان نماز شام و خفتن و در روایت دیگر بعد از خفتن دوازده رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی
یکبار الحمد و سه بار انّا انزلناه و دوازده بار قل هو الله احد چون فارغ شود هفتاد بار بر من که پیغمبرم صلوات فرستد باین طریق که اللّهم

صلّ علی النبیّ الامّیّ و آله الکریم بعد سجده کند و هفتاد بار بگوید سبّوح قدّوس ربّ الملائکة و الرّوح بعد سر بردارد
و هفتاد بار بگوید ربّ اغفر و ارحم و تجاوز عمّا تعلم انّک انت العلیّ الاعظم بعد از آن سجده دیگر کند و آنچه گفته
بهمان عدد بگوید و حاجت بخواهد بحقّ آن خدائی که جان محمّد در قبضه قدرت اوست که گناهان او آمرزیده شود اگرچه بعدد برگ
درختان و قطرات باران باشد و شفاعت او قبول بود در حقّ هفتصد گناه کار از اهل بیت او و این نماز مشهور است
بصلوة لیلة الرغائب و باید دانست که شب جمعه اول رجب لیلة الرغائب است اگرچه پنجشنبه از رجب نباشد و در روایت
از حضرت رسالت پناه صلّی الله علیه و آله فرمود غافل مشوید از شب جمعه اول رجب از برای آنکه نام نهاده اند این شب را ملائکه
لیلة الرغائب و چون ثلثی ازین شب بگذرد باقی نمی ماند در آسمانها و زمین ملکی الّا آنکه در کعبه و حوالی آن جمع میشوند پس حق سبحانه
و تعالی میفرماید که یا ملائکتی سلونی ما شئتم یعنی ای ملائکه من سوال کنید آنچه میخواهید پس ملائکه گویند ای پروردگار ما حاجت
ما آنست که بیامرزی روزه داران ماه رجب را پس کریم متعال و قدیم لم یزل و لایزال فرماید که آمرزیدم ایشانرا و از تقصیرات ایشان
درگذشتم پس حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله فرمود که بحق خدائی که برانگیخته است مرا بحق که هیچ بنده از بندگان خدا این نماز رغایب
که مذکور شد نکند الّا که بیامرزد حق تعالی جمیع گناهان او را اگرچه مثل کف دریا و عدد ریگها و برگ درختان باشد و شفاعت کند
در حق هفتصد گناهکار از اهل بیت او و از آن جماعتی که مستوجب آتش دوزخ باشند و چون شب اول قبر آن بنده باشد حق سبحانه
و تعالی ثواب این نماز را به نیکوترین صورتی برانگیزاند و بیاید نزد او بگشاده ترین وجهی و خوشترین زبانی گوید ای حبیب من بشارت
باد ترا که نجات یافتی از هر سختی پس آن بنده گوید او که کیستی تو بخدای که ندیدم کسی نیکوتر از تو و کلامی نشنیدم شیرین تر از تو
و بوئی نشنیدم خوشتر از بوی تو پس گوید ای دوست من آن نمازم که در فلان شب در فلان سال کردی آمده ام نزد تو که
ادا کنم حق ترا و ایمن گردانم ترا از تنهایی و چون نفخه صور شود و مردمان از قبر بیرون آمده بعرصه قیامت درآیند من بر سر تو سایه افکنم
تا ایمن باشی از گرمای قیامت و در هر جای ترا از حمایت کنم و دستگیری کنم هر که در هر روز جمعه ماه رجب چهار رکعت نماز کند
میان ظهر و عصر در هر رکعتی الحمد یکبار و آیة الکرسی هفت بار و قل هو الله احد پنجاه بار بخواند چون فارغ شود ده بار بگوید استغفر
الله الّذی لا اله الّا هو و اسئله التوبة بنویسد خدای تعالی از برای او ازین روز که این نماز کرده است تا آن روز که بمیرد به
هر روزی هزار حسنه و بهر آیه که خوانده باشد از برای او شهری بنا کنند از یاقوت سرخ و بهر حرفی قصری از درّ سفید و بهر
رکعتی سرای از طلای احمر و پنجاه تاج از نور بر سر او نهند و بیرون نرود از دنیا تا جای خود در بهشت عنبرسرشت نه بیند
و هر که در شب اول ماه رجب بیست رکعت نماز کند میانه شام و خفتن و در هر رکعتی الحمد یکبار و قل هو الله احد یکبار بخواند خدای
تعالی محفوظ دارد او را و اهل بیت او را و مال و فرزندان او را و عذاب قبر از و بردارد و بگذرد از پل صراط مثل برق بی حساب

نماز دیگر هرکه درین شب ده رکعت نماز کند که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و هر یک از الم نشرح لک و قل هو الله احد و معوذتین
یکبار چون فارغ شود سی بار بگوید لا اله الا الله از جمیع گناهان پاک شود نماز دیگر هرکه درین شب سی رکعت نماز کند
در هر رکعتی الحمد یکبار و قل هو الله احد سی بار بخواند هر گناهی که دارد از صغیره و کبیره خدای تعالی بیامرزد او را و هرکه بگذارد
در شب دویم ماه رجب ده رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و قل یا ایها الکافرون یکبار بیامرزد
خدای تعالی جمیع گناهان او را و او بری شود از نفاق و هرکه بگذارد در شب سیم از ماه رجب ده رکعت نماز را که بخواند
هر رکعتی الحمد یکبار و اذا جاء نصر الله پنج بار حق سبحانه و تعالی برای او قصری در بهشت بنا کند که عرض و طول و هفت برابر دنیا باشد و هر که
و هرکه بگذارد در روز سیم ماه رجب چهار رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی بعد از الحمد این آیات را که وَاِلٰهُکُمْ اِلٰهٌ
وَاحِدٌ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِیْمُ اِنَّ فِیْ خَلْقِ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ
وَتَصْرِیْفِ الْیٰا وَمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ مِنَ السَّمَآءِ مِنْ مَآءٍ فَاَحْیَا بِهِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِیْهَا مِنْ کُلِّ دَابَّةٍ
وَتَصْرِیْفِ الرِّیَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَیْنَ السَّمَآءِ وَالْاَرْضِ لَاٰیَاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُوْنَ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ
یَتَّخِذُ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ اَنْدَادًا یُحِبُّوْنَهُمْ کَحُبِّ اللّٰهِ وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اَشَدُّ حُبًّا لِلّٰهِ وَلَوْ یَرَی الَّذِیْنَ
ظَلَمُوْا اِذْ یَرَوْنَ الْعَذَابَ اَنَّ الْقُوَّةَ لِلّٰهِ جَمِیْعًا وَاَنَّ اللّٰهَ شَدِیْدُ الْعَذَابِ خدای تعالی او را چندان
مال بدهد که جمیع اهل عالم وصف آن نتوانند کرد و هرکه بگذارد در شب چهارم از ماه رجب صد رکعت
نماز را که بخواند در هر یک رکعت از رکعتهای اول بعد از الحمد قل اعوذ برب الفلق یکبار و در هر یک از رکعتهای
دوم قل اعوذ برب الناس یکبار خدای عز و جل از هر آسمانی فرشته بفرستد که تا روز قیامت از برای
او بنویسند ثواب و نامه اعمال او بدست راست او دهند و حساب او را آسان کنند و هرکه بگذارد در شب
پنجم از ماه رجب شش رکعت نماز را که بخواند در هر رکعت الحمد یکبار و بیست و پنج بار قل هو الله
احد او را ثواب چهل پیغمبر بدهند و بر اسبی از نور سوار کرده از پل صراط بگذرانند همچو برق و هرکه بگذارد در
شب ششم ماه رجب دو رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و آیة الکرسی هفت بار خدای تعالی بدهد او را
بعدد هر حرفی که درین نماز خوانده باشد حسنه که بزرگتر باشد از جمیع کوهها و هرکه بگذارد در شب هفتم از ماه رجب چهار رکعت نماز
که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و قل هو الله احد سه بار و معوذتین یکبار چون فارغ شود ده بار صلوات بر محمد و آل او بفرستد و ده بار تسبیح
اربعه بگوید خدای تعالی او را در قیامت در سایه عرش جای دهد و جان کندن بر او آسان کرده اند و فشار دن قبر را
از وی بردارد و از هول قیامت ایمن گردد و هرکه بگذارد در شب هشتم از ماه رمضان بیست رکعت نماز که بخواند در هر رکعتی الحمد

یکبار



یکبار و قل یا ایها الکافرون سه بار و معوذتین سه بار چنان باشد که تمام قرآن را در ماه رمضان ختم کرده باشد و چون سر از
قبر بردارد هفتاد فرشته پیش آمده او را بشارت دهند بهشت و هرکه بگذارد در شب نهم این ماه دو رکعت نماز را که بخواند
در هر رکعتی الحمد یکبار و الهیکم التکاثر پنج بار هنوز از مقام خود برنخواسته باشد که خدای عز و جل او را بیامرزد و بنویسد برای او
ثواب صد حج و اگر تا سال دیگر بمیرد شهید مرده باشد و هرکه بگذارد در شب دهم این ماه دوازده رکعت نماز را که بخواند در هر
رکعتی الحمد یکبار و قل هو الله احد سه بار خدای برای او قصری بنا کند در بهشت بر بالای ستونی از یاقوت سرخ که در
هفتصد غرفه باشد از طلا و نقره و یاقوت و زبرجد که وسعت هر غرفه زیاد از دنیا باشد و بر آن قصر خانها باشد بعدد
ستارهگان آسمان و در آن خانها چیزها باشد که اگر جمیع ما خلق الله خواهند صفت آن گفتن نتوانند هرکه بگذارد در شب
یازدهم دوازده رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و آیة الکرسی دوازده بار بنویسد خدای تعالی برای او ثواب کسی
که کتابهایی که از آسمان فرستاده خوانده باشد و فرشته از عرش ندا کند که خدای تعالی ترا آمرزید و هرکه بگذارد در شب
دوازدهم این ماه دو رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و آیت آمن الرسول تا آخر سوره ده بار خدای تعالی
بنویسد برای او ثواب آزادی هفتاد بنده از اولاد اسمعیل ع و هرکه بگذارد در شب سیزدهم از ماه رجب ده رکعت
نماز را که بخواند در هر رکعت اول بعد از الحمد و العادیات یکبار و در هر رکعتی دوم بعد از الحمد الهیکم التکاثر یکبار بیامرزد
خدای تعالی گناهان او را و از پل صراط بگذرد همچون برق جهنده و او را در جنت الفردوس جا دهد و هرکه بگذارد در شب چهاردهم
این ماه سی رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و قل هو الله احد یکبار و آیه قل انما انا بشر تا آخر سوره یکبار حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده که بحق آنکس که جان محمد بدست قدرت اوست که اگر گناه او بیشتر از ستارگان که
در آسمان باشد از نماز فارغ نشود الا آمرزیده و عفو کرده شده گردد و شب پانزدهم این ماه بغایت شب بزرگوار است و در و غسل
سنت است و احیای او ثواب بسیار دارد و در روایت واقع شده که چون شب نیمه رجب درآید خدای تعالی امر کند
کرام الکاتبین را که نظر کنید در نامه اعمال بندگان من و هر گناهی که در آنجا باشد محو کنید و عوض آن حسنات بنویسید
مرویست که هرکه درین شب دوازده رکعت نماز کند در هر رکعتی بعد از الحمد هر سوره که خواهد بخواند و چون از نماز فارغ
شود الحمد و معوذتین و قل هو الله احد و آیة الکرسی هر یک چهار بار بخواند بعد از آن بگوید اللّٰه اللّٰه ربی لا اشرک
به شیئا ما شاء الله لا قوة الا بالله العلی العظیم بعد از آن هر دعا کند مستجاب شود و در روایت دیگر هم
واقع شده که هرکه درین شب سی رکعت نماز کند در هر رکعتی الحمد یکبار و قل هو الله احد ده بار بخواند
از نماز بیرون نیاید الا که حق تعالی او را ثواب هفتاد شهید بنویسد برای او برات آزادی از آتش دوزخ

ورفع کند ازو عذاب قبر روز نصف ماه رجب این روز بغایت روز جلیل القدر است و در وی غسل سنت است و در روایت واقع
شده که آدم صفی علی نبینا و علیه السلم مناجات کرد که خداوندا خبر ده از بهترین اوقات نزد خود وحی آمد که ای آدم بهترین
روزها نزد ما روز نصف ماه رجبست تقرب جوی بما درین روز بصدقه و روزه و ضیافت و استغفار و قول لا اله الا الله که هر که این ها
بکند نباشد جزای او الا بهشت و زیارت امام حسین علیه السلم درین روز سنت است و حضرت امام رضا علیه السلم فرمود
که فاضل ترین روزها بجهة زیارت حضرت امام حسین علیه السلم درین روز سنت است و در روایت واقع شده که هر که درین روز پنجاه رکعت
نماز کند در هر رکعتی الحمد یکبار و قل هو الله احد و معوذتین هر یک یکبار بخواند از گناه بیرون آید مثل روزی که از مادر متولد شده و تاریکی قبر ازو دفع شود
و در قیامت روی او همچون ماه درخشان باشد و سنت است که عمل استفتاح بجای آوردن باین طریق که روز سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم روزه دارد
و در روز پانزدهم بعد از نماز ظهر دو رکعت نماز گذارند که بخوانند در هر رکعتی بعد از الحمد هفت بار آیة شهد الله تا عند الله الاسلام و بعد
ازان صد بار بگوید یا قاضی حوایج السائلین در هر رکعتی بگوید و در روایت دیگر واقع شده که بعد از الحمد هفت بار آیة الکرسی بخواند
و صد بار یا قاضی حوایج السائلین و بعد ازان نماز عصر بگذارد و بعد از نماز در موضعی نشیند که کسی ایشانرا با مر دنیایی مشغول
نکند برابر قبله بخضوع و خشوع و صد بار قل هو الله و ده بار آیة الکرسی و بعد ازان سورۀ انعام و بنی اسرائیل و الکهف و لقمان و یس و الصافات
و حم سجده و حم عسق و حم الدخان و انا فتحنا و اذا وقعه و تبارک و نون و القلم و اذا السماء انشقت تا آخر قرآن مجید
بعد ازان برابر قبله بخضوع و خشوع دعای مشهور بدعای ام داود بخوانند و هر که بگذارد در شب شانزدهم سی رکعت نماز را بخواند
در هر رکعتی الحمد یکبار و قل هو الله احد ده بار او را ثواب هفتاد شهید بدهند و روز قیامت نور روی او ما بین مکه و مدینه را روشن
سازد و بدهند او را برات از آتش دوزخ و دفع کنند ازو عذاب قبر و در شب هفدهم نیز سی رکعت نماز است بهمین طریق
که مذکور شده و هر که بگذارد در شب هجدهم دو رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و قل هو الله احد و معوذتین هر یک
ده بار بیامرزد خدای تعالی گناهان او را و میان او و میان دوزخ شش خندق پیدا کند که ما بین هر خندق آسمان و زمین باشد
و هر که بگذارد در شب نوزدهم چهار رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و آیة الکرسی و قل هو الله احد پانزده بار خدای تعالی
او را ثواب موسی کلیم بدهد و سه فرشته بشارت دهنده باو فرستد یکی در هنگام وفات که او را از هول قیامت ایمن گرداند و یکی
در وقت حساب بشارت آورد که حساب او آسان کنند و یکی بشارت آورد که بهشت و جواب و هر که بگذارد در شب بیستم دو رکعت
نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و انا انزلناه پنج بار خدای عز و جل او را ثواب موسی و عیسی علیهما السلم بدهد و نظر رحمت درو کند و هر که بگذارد
در شب بیست و یکم شش رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و انا اعطیناک و قل هو الله هر یک ده بار امر کند خدای تعالی کرام الکاتبین را که
برو گناه ننویسند تا سال دیگر و هر که بگذارد در شب بیست و دوم هشت رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و قل یا ایها الکافرون هفت بار

چون فارغ شود ده بار صلوات بر محمد و آل او فرستد و ده بار استغفار کند از دنیا بیرون نرود تا جای خود را در بهشت نبیند و بدهند او را ثواب هفتاد
پیغمبر و هر که بگذارد در شب بیست و سیوم دو رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و سورۀ و الضحی پنج بار خدای تعالی بعدد هر
حرفی او را درجه کرامت کند در بهشت و ثواب هفتاد حج در نامۀ اعمال او ثبت فرماید و بنهد برای او ثواب کسی که هزار حاجت مؤمن
روا کرده باشد و هر که بگذارد در شب بیست و چهارم چهل رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و آیة امن الرسول و قل هو الله احد یکبار هر یک را
نگاه دارد خدای تعالی او را و اهل و مال و دین او را و او هنوز از مقام خود برنخواسته باشد که بیامرزد او را و روزه داشتن
این روز کفارۀ دویست ساله گناهانست و هر که بگذارد در شب بیست و ششم دوازده رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و
چهل بار قل هو الله احد ایمن شود و آسان از صراط بگذرد و امر کند خدای تعالی هفتاد فرشته را که برای او استغفار کنند و ثواب او برای او
بنویسند و شب بیست و هفتم شب مبعث حضرت رسالت پناه است صلی الله علیه و آله سنت است درین شب غسل کردن و فضل اعمال
درین شب زیارت حضرت امیر المؤمنین است و در روایت مسکن صالح بن عقبه از ابی الحسن علیه السلم که هر که بگذارد در شب بیست و هفتم
رجب هر وقت که خواهد از شب دوازده رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و هر یک از معوذتین و قل هو الله چهار بار پس چون
فارغ شود چهار بار بگوید لا اله الا الله والله اکبر والحمد لله وسبحان الله ولا قوة الا بالله پس هر دعا که کند مستجاب شود
و روایتست از ابی جعفر محمد بن علی الرضا علیه السلم که آنحضرت فرمود که در رجب شبیست که عمل صالح درو بهتر بود از هر چه آفتاب برو میتابد
و آن شب بیست و هفتم است که برانگیخته شده است در صبح او محمد مصطفی صلی الله علیه و آله به پیغمبری و عمل کننده را از دوستان ما در آن
شب ثواب شصت ساله عبادت بیابد پس پرسیدند که یا ابن رسول الله چه عمل باید کرد حضرت فرمود که چون نماز خفتن بگذارید بخوابید
خواب بروید و هر وقت که بیدار گردید پیش از نصف شب دوازده رکعت نماز کنید بعد از الحمد هر سوره از سورهای خورد که
خواهید بخوانید و چون سلام باز دهید بعد از هر دو رکعت الحمد و معوذتین و اخلاص و قل یا ایها الکافرون
و انا انزلناه و آیة الکرسی هر یک هفت بار بخوانید و این دعا یکبار بخوانید که الحمد لله الذی لم
یتخذ ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا اللهم
انی اسئلک بمعاقد عزک علی ارکان عرشک و منتهی الرحمة من کتابک و باسمک الاعظم
الاعظم الاعظم و ذکرک الاعلی الاعلی الاعلی و بکلماتک التامات ان تصلی علی محمد
و آل محمد و ان تفعل بی ما انت اهله و هر حاجت که دارید بخواهید که البته مستجاب می شود
عمل روز مبعث سنت است درین روز روزه داشتن که در روایت وارد شده که روزۀ روز مبعث
پیش خدای عز و جل برابر روزۀ هفتاد ساله است و غسل کردن و تصدق نمودن و بمشاهد ائمه علیهم السلم

رفتن و در وقت چاشت پس از ظهر دوازده رکعت نماز گذاردن و بعد از دو رکعت باین دعا مشغول شدن الحمد
لله الذی لم یتخذ ولدا ولم یکن له شریک فی الملک ولم یکن له ولی من الذل وکبره تکبیرا
یا عدتی فی مدتی و صاحبی فی شدتی و یا ولیی فی نعمتی و یا غیاثی فی رغبتی و یا نجاحی فی بلیتی و یا حافظی
فی غیبتی و یا انسی فی وحشتی انت الساتر فی عورتی و امن روعتی و اقلنی عثرتی و اصفح عن جرمی
وتجاوز عن سیئاتی فی اصحاب الجنة وعد الصدق الذی کانوا یوعدون و بعد از نماز فارغ شدن فاتحه و اخلاص
و معوذتین و کافرون و قدر و آیة الکرسی هر یک هفت بار باید خواند و هفت بار لا اله الا الله و الله اکبر و سبحان
الله و الحمد لله و لا حول و لا قوة الا بالله و هفت بار دیگر الله الله ربی لا اشرک به شیئا و هیچ حاجت
خواستن که بی‌شک و شبهه برآید و افضل اعمال درین روز زیارت حضرت رسالت‌پناه صلی الله علیه و آله و حضرت
ولایت‌پناه است و روایت از حضرت رسالت‌پناه صلی الله علیه و آله که هر که زیارت کند قبر مرا بعد از وفات من
همچنانست که مهاجرت کرده بسوی من در حال حیات من و اگر استطاعت آمدن نداشته باشد از دور مرا زیارت کند و سلام
کند آن بمن میرسد و از امام جعفر صادق علیه السلم منقولست که فرمود که اگر آنحضرت را از نزدیک زیارت میکنند آنحضرت آواز
شما میشنود و اگر از دور زیارت میکنید سلام شما بآن حضرت میرسد و هر که بگذارد در شب بیست و هشتم دوازده رکعت
نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و انا انزلناه ده بار چون فارغ شود صد بار صلوات فرستد و صد بار استغفار کند بنویسد
خدای عز و جل برای او ثواب عبادت ملائکه و نماز شب بیست و نهم بهمین طریق است و هر که بگذارد در شب آخر ماه
ماه رجب دو رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و قل هو الله احد ده بار بدهد خدای تعالی او را در جنت الفردوس هفت شهر و از
قبر بیرون آید روز قیامت و حال آنکه روی او همچون ماه باشد و از آتش دوزخ خلاص شده روایت کرده ابو سعید خدری که آنحضرت
رسالت‌پناه روزی با اصحاب فضیلت روزهٔ رجب و کثرت ثواب او بیان میفرمود یکی از اصحاب گفت یا رسول الله اگر کسی عاجز باشد
از اعمال او چه عمل کند حضرت فرمود که هر روز صد بار بگوید سبحان الاله الجلیل سبحان من لا ینبغی التسبیح الا له سبحان
الاعز الاکرم سبحان من لبس العز و هو له اهل روایتست از سلمان فارسی رضی الله عنه که گفت داخل شدم برسول الله صلعم در آخر ماه
جمادی الآخر در وقتی که کسی پیش از من نزد آنحضرت نرفته بود گفت ای سلمان تو از اهل البیت منی آیا نخواهی که حدیثی بیان کنم از برای
تو گفتم بلی پدر و مادر من فدای تو باد یا رسول الله گفت ای سلمان هر مؤمن و مؤمنه که سی رکعت نماز کند درین ماه رجب بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار قل هو الله
سه بار و قل یا ایها الکافرون سه بار محو کند خدای تعالی از و هر گناهی که صادر شده باشد از صغیره و
کبیره و عطا کند حق سبحانه و تعالی جل جلاله و عم نواله و عظم شأنه او را آن کس که تمام این ماه روزه داشته

بلی

باشد و ملائکه کرده اند درجهٔ او را و بهر روزی ازین ماه عمل شهدا و بدر و بنویسد از برای او ثواب روزه بهر روزی ازین ماه ثواب
روزه یکساله و برداره از برای او هزار درجه ای سلمان خبر داد مرا جبرئیل علیه السلم گفت ای محمد این نماز علامتیست میان شما و میان منافقان
یعنی هر که این نماز کند مؤمنست و هر که نکند منافق سلمان میفرماید که گفتم یا رسول الله خبر ده مرا که چگونه و بچه کیفیت بگذارم این سی رکعت نماز را
و در چه وقت بجای آورم حضرت فرمود که ای سلمان نماز کن در اول این ماه ده رکعت بخوان در هر رکعتی الحمد یکبار و قل هو الله سه بار
و قل یا ایها الکافرون سه بار پس چون سلام بازدهی دستهای خود را بردار و بگو که لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک
وله الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر اللهم لا مانع لما اعطیت و لا
معطی لما منعت و لا ینفع ذا الجد منک الجد پس دستها بروی خود فرود آورد و در میانه پانزده رکعت نماز کن بهمان طریق و چون سلام
بازدهی دستهای خود را بردار و بگوی لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت
بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر الها واحدا احدا صمدا لم یتخذ صاحبة و لا ولدا پس دستها بروی خود فرود آورد
و در آخر ماه هم ده رکعت نماز کن بهمان دستور و چون سلام دهی دستهای خود را بسوی آسمان بردار و بگوی لا اله الا الله وحده
لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر و صلی
الله علی محمد و آله الطاهرین و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم پس دستهای خود فرود آر و سوال کن حاجت
خود را پس بدرستی که مستجاب میشود دعای تو و میگرداند خدای تعالی میان تو و میان دوزخ هفت خندق میانه هر خندقی همچو میان
زمین و آسمان و می نویسد حق تعالی از برای تو بهر رکعتی هزار هزار رکعت و مینویسد از برای تو برائت از آتش دوزخ و گذشتن بر صراط
سلمان رحمه الله علیه گفت چون فارغ شد حضرت رسالت‌پناه صلی الله علیه ازین حدیث افتادم بر زمین و سجدهٔ شکر کردم **مناجات شیخ عطار**
ای زبیدا آتش خود پس ناپدید ❊ جمله عالم تو و تو کس ندید ❊ جان نهان در جسم و تو در جان نهان ❊ ای نهان اندر نهان ای جان جان
عقل و جان را گرد ذاتت راه نیست ❊ وز صفاتت هیچکس آگاه نیست ❊ جمله جانها از کنهت بی‌نشان ❊ انبیا بر خاک راهت جان‌فشان
ای برون جان درون جان توی ❊ هرچه گویم آن نه آنی آن توی ❊ پرده برگیر آخر این جانم مسوز ❊ چشم از این در پرده پنهانم
مسوز ❊ گم شدم در بحر حیرت ناگهان ❊ زین همه سرگشتگی بازم رهان ❊ پاک کن جانم ز هر آلوده که ❊ تا کنم خوابی بصد آسوده‌گی **فصل نهم**
در فضیلت روزهٔ ماه شعبان روایت کرده حسن بن محبوب از عبدالله بن خرم الازدی که گفت شنیدم از ابی عبدالله علیه
السلم که فرمود که هر که روزه بدارد روز اول ماه شعبان حق سبحانه و تعالی نظر کند باو و بنظر رحمت هر روز و هر شب تا از وفات
و همیشه نظر باو داشته باشد در بهشت و هر که سه روز از ماه شعبان روزه بدارد و زیارت کند
خدای را در عرش او هر روز در بهشت در روایت دیگر صفوان بن مهران که ابی عبدالله علیه

[illegible] ماه شعبان

السلم گفت مرا که امر کن هر که درین ناحیه ساکن هست بروزهٔ شعبان المعظم گفتم فدای تو گردم چیزی
دیده درین فرمود بلی بدرستی که رسول الله چون میدید هلال شعبان را امر میکرد که منادی کنند در مدینه که ای اهل یثرب
رسول خدای صلی الله علیه و آله میفرماید که بدانید که شعبان ماه منست رحمت کند خدای تعالی کسی را که یاری دهد مرا بر ماه من پس فرمود
که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم فرموده که چون این منادی شنیدم هرگز روزهٔ شعبان از من فوت نشد مرویست از شیخ
ابو جعفر محمد بن حسن بن موسی بن بابویه القمی رحمة الله علیه که گفت شنیدم از محمد بن ابراهیم بن احمد المعاذ رحمه الله که گفت شنیدم از
محمد بن الحسین و او گفت خبر داد مرا ابو الحسن علی بن علی بن محمد بن علی و او فرمود که حدیث کرد مرا حسن بن محمد المروزی
او از پدر خود و از یحیی بن عیاش که گفت روزی اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله نزد آنحضرت از فضایل شعبان میگفتند حضرت فرمود ماه
شریفیست و این ماهیست که زیاده میشود در روزی مؤمنان از برای ماه رمضان و آرایش می یابد درین ماه بهشت و این ماهیست
که عمل خیر درین ماه رمضان مضاعف میشود حسنه بهفتاد حسنه و سیئه درین ماه محو میشود و گناهان آمرزیده می شود و
حق سبحانه و تعالی مباهات میکند درین ماه به بندگان روزه دار و نماز گذار حملهٔ عرش را پس حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی
طالب صلوات الله و سلامه علیه برخواست و گفت یا رسول الله صفت کن از برای ما چیزی از فضایل این ماه تا زیاده شود رغبت
ما در روزه و نماز آن پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که هر که روزه دارد روز اول ماه شعبان بنویسد خدای تعالی
از برای او هفتاد حسنه که هر حسنه برابر باشد بعبادت یکساله و هر که دوم روز اینماه روزه دارد بر داشته شود از او گناهان او و هر که سیم روز
از ماه شعبان روزه دارد بر داشته شود از برای او هفتاد درجه در بهشت از در و یاقوت و هر که چهار روز از ماه شعبان روزه دارد روزی
او را خدای تعالی فراخ گرداند و هر که پنج روز از ماه شعبان روزه دارد دوست دارند او را مردمان و هر که شش روز از ماه شعبان
روزه دارد دور گرداند خدای تعالی از او هفتاد نوع از بلا و هر که هفت روز از ماه شعبان روزه بدارد نگاه دارد او را خدای تعالی از شر
شیطان و لشکر او و هر که هشت روز از ماه شعبان روزه بدارد بیرون نرود از دنیا تا آنکه آب بدهد او را از حوضهای قدس و هر که
نه روز از ماه شعبان روزه بدارد مهربان کنند با او منکر و نکیر در حالت سوال قبر و هر که ده روز از ماه شعبان روزه بدارد و استغفار
کنند از برای او ملایکه تا روز قیامت و هر که یازده روز از ماه شعبان روزه بدارد زده شود در قبر او یازده مناره از نور و هر که
دوازده روز از ماه شعبان روزه بدارد زیارت کنند او را در قبر هر روز نود هزار فرشته تا روز قیامت و هر که سیزده
روز از ماه شعبان روزه بدارد استغفار کنند از برای هفت آسمان و هر که چهارده روز از ماه شعبان روزه بدارد
الهام دهند هر جنبنده و درنده حتی ماهیان دریا با آنکه استغفار کنند از برای او و هر که پانزده روز از ماه شعبان روزه بدارد ندا کنند او را
حق سبحانه و تعالی که بعزت و جلال خودم که نمیسوزانم ترا بآتش دوزخ و هر که شانزده روز روزه بدارد اطفا کنند برای او هفتاد دریا از آتش دوزخ را و هر که هفده روز

از ماه شعبان

از ماه شعبان روزه بدارد بسته شود بر روی او درهای دوزخ همه و هر که هیجده روز از ماه شعبان روزه بدارد گشاده شود بر روی او درهای بهشت
و هر که نوزده روز از ماه شعبان روزه بدارد عطا کند خدای تعالی او را هفتاد هزار قصر در بهشت از در و یاقوت هر که بیست روز از شعبان
روزه بدارد جفت گردانند او را نود هزار زوجه از حور العین و هر که بیست و یک روز از ماه شعبان روزه بدارد بزرگ دارند او را ملایکه و پرهای
خود را باو مالند از روی تبرک و هر که بیست و دو روز از ماه شعبان روزه بدارد بپوشانند او را هفتاد هزار حله از سندس و استبرق و هر
که بیست و سه روز از ماه شعبان روزه بدارد روزی که سر از قبر بردارد بیاورند از برای او اسبی که سوار شود و دو بال داشته باشد که
طیران کند تا بهشت و هر که بیست و چهار روز از ماه شعبان روزه بدارد شفاعت کند هفتاد هزار کس را از اهل توحید و هر که بیست و پنج روز
از ماه شعبان روزه بدارد عطا کرده شود براتی که او دور است از نفاق و هر که بیست و شش روز از ماه شعبان روزه بدارد
بنویسد خدای تعالی از برای او جواز بر صراط و هر که بیست و هفت روز از ماه شعبان روزه بدارد بنویسد خدای تعالی برای او برات
از آتش دوزخ و هر که بیست و هشت روز از ماه شعبان روزه بدارد روی او چون ماه باشد در روز قیامت و هر که بیست و نه روز
از ماه شعبان روزه بدارد دریابد حق تعالی را از رضای او و هر که سی روز از ماه شعبان روزه بدارد ندا کند او را جبرئیل از پیش عرش
خدای تعالی که ای فلان از سر گیر عمل خود را پس تحقیق که آمرزیده شدی تو از گناهان گذشته و حضرت حق تعالی میفرماید که اگر گناه
بعدد ستارگان آسمان و قطرات باران و برگ درختان و ریگ بیابان و بعدد ایام دنیا باشد که آمرزیدم ترا مناجات علی در
نعت ای بصفت جان و جهان همه :: حاصل ایمان و امان همه :: شمع شبستان مدار نور تست :: پرتو مهر از دل منظور تست :: جان کرم
دانش و جود از تو یافت :: بوی بهار نکهت وجود از تو یافت :: جیب فلک باز تو گوی زر است :: دامن گردون ز تو پر گوهر است :: برقع صبح از
لمع ز تو :: قرطهٔ چرخ است ز صبح ز تو :: چشم و دلم را ز خود بخش نور :: ظلمت باد از دو دار دور :: دشمن بد گوی مرا لب بدوز :: همچو
چراغش نفسان یا بسوز :: جان نکوخواه مرا شاد کن :: خاطرم از بند غم آزاد کن

فصل دهم در عبادات مخصوصه ماه
شعبان روایت میکند داود رقی از امام جعفر صادق علیه السلم که پرسیدم یابن رسول الله افضل اعمال در ماه شعبان چیست فرمود
الصدقة و الاستغفار هر که درین ماه تصدق کند خدای تعالی تربیت میکند آن صدقه را همچنانکه شما فرزندان خود را تا آنکه برابر کوه احد شود
و در روز قیامت باو برسد هر که روز اول ماه شعبان هفتاد بار بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم الحی القیوم
و اتوب الیه بنویسد خدای تعالی اسم او در اوراق مبین از حضرت امام علیه السلم مرویست که افق مبین صحرائیست نزد عرش رب العالمین
که در او جویهاست بعدد ستارگان آسمان در کنارهٔ جویها قدحهاست مرویست که هر که بگذارد در ماه شعبان هر شب بعد از نماز شام
و هر روز بعد از نماز ظهر دو رکعت نماز که بخواند در هر رکعتی بعد از الحمد ده بار سورهٔ اخلاص و بعد از سلام ده بار بر محمد و آل محمد صلوات فرستد
چون ماه تمام شود ثواب هفتصد هزار ساله عبادت فی جملهٔ اعمال او بنویسند و دیگر از اعمال ماه شعبان عمل روز پنج شنبه است مرویست

از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده که در هر پنجشنبه از ماه شعبان آسمانها را زینت
کنند و ملایکه گویند خداوندا بیامرز بفضل خود روزه داران این روز را دعای ایشان را اجابت کن هر که درین روز دو رکعت نماز کند در هر
رکعتی الحمد یکبار و قل هو الله احد صد بار بخواند و چون فارغ شود صد بار صلوات فرستد بر محمد و آل محمد قضا کند خدای تعالی هر حاجتی که او را
باشد و سنت است که هر صبح و شام درین ماه این دعا بخوانند کما شاء الله توجها الی الله ما شاء الله استکانة
لله ما شاء الله تعبدا لله ما شاء الله تلطفا لله ما شاء الله تضرعا الی الله ما شاء الله استعانة بالله ما شاء الله
استغاثة بالله ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله و مرویست از حضرت رسالت پناه که در شب اول شعبان دوازده
رکعت نماز کند در هر رکعتی بعد از الحمد یازده بار قل هو الله احد بخواند بنویسد خدای تعالی برای او ثواب عبادت دوازده هزار سال
و بدهد او را بعدد هر آیه از قرآن قصری در بهشت و هم از آنحضرت منقولست که هر که درین شب دو رکعت نماز کند
در هر رکعت الحمد و قل هو الله احد یکبار بخواند چون فارغ شود بگوید اللهم هذه عهدی عندک الی یوم القیمة
خدای تعالی او را از شر ابلیس نگاه دارد و ثواب صدیقین بدهد و هر که بگذارد در شب دوم از ماه شعبان
پنجاه رکعت نماز که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و قل هو الله احد و معوذتین هر یک یکبار امر کند خدای تعالی کرام
الکاتبین را که ننویسید برین بنده من گناه تا سال دیگر و بنویسید برای او عبادت اهل سموات و ارضین
از قیام این شب اجتناب نماید الا شقی یا فاجر و هر که بگذارد در شب سیم دو رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی
الحمد یکبار و بیست و پنج بار قل هو الله احد خدای تعالی بگشاید برای او هشت در بهشت و ببندد بروی او هفت
در دوزخ و بپوشاند او را هزار حله و هزار تاج از بهشت و هر که بگذارد در شب چهارم چهل رکعت نماز را که بخواند در
هر رکعت الحمد یکبار و بیست و پنج بار قل هو الله احد بنویسد خدای تعالی برای او بهر رکعتی ثواب هزار ساله
عبادت و بنا کند برای او بهر سوره هزار شهر و هر که بگذارد در شب پنجم از ماه شعبان دو رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی
الحمد یکبار و پانصد بار قل هو الله احد و چون سلام باز دهد هشتاد بار صلوات بر محمد و آل محمد فرستد خدای
تعالی هزار حاجت او را بر آورد در دنیا و آخرت و هر که بگذارد در شب ششم از ماه شعبان چهار رکعت
نماز را که بخواند در هر رکعتی بعد از الحمد پنجاه بار سوره قل هو الله احد را قبض کند روح او را
خدای تعالی بسعادت و قبر او را وسیع گرداند و هر که بگذارد در شب هفتم از ماه شعبان المعظم دو
رکعت نماز را که بخواند در رکعت اول صد بار قل هو الله احد و در رکعت دوم بعد از فاتحه صد بار آیة الکرسی و
هر دعا که کند مستجاب شود و خدای تعالی حوایج دنیا و آخرت او را بر آورد و هر که بگذارد در شب هشتم ماه شعبان دو رکعت نماز را

که بخواند در رکعت اول بعد از الحمد آمن الرسول یکبار و قل هو الله احد پانزده بار و در رکعت ثانی بعد از الحمد آیه قل انما انا بشر یکبار و قل هو الله احد
پانزده بار همچنان باشد که جمیع کتابهای خدای تعالی را خوانده باشد و اگر گناه او زیاده باشد از کف دریا از دنیا بیرون رود
الا آمرزیده و هر که بگذارد در شب نهم چهار رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی بعد از الحمد اذا جاء نصر الله ده بار حرام گرداند خدای
تعالی جسد او را از آتش دوزخ و هر که بگذارد در شب دهم از ماه شعبان چهار رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی بعد از الحمد آیة الکرسی یکبار و انا
اعطیناک سه بار خدای تعالی ملایکه را امر کند که بنویسند برای او صد هزار حسنه و بگشایند برای او صد هزار در و بیامرزند او را و
پدر و مادر او را و همسایهای او را و هر که بگذارد در شب یازدهم هشت رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و قل یا ایها الکافرون ده بار
بدهد خدای تعالی بعدد هر رکعتی روضه از ریاض بهشت و هر که بگذارد در شب دوازدهم دوازده رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و الهیکم التکاثر
ده بار خدای تعالی بیامرزد گناه چهل ساله او را و چهل هزار فرشته را امر کند که برای او استغفار کنند و هر که بگذارد در شب سیزدهم دو رکعت نماز را
که بخواند در هر رکعتی بعد از الحمد سوره والتین یکبار بنویسد برای او برات آزادی دوزخ بنده از اولاد اسمعیل و از گناه بیرون آید
مثل آنروز که از مادر متولد شده و هر که بگذارد در شب چهاردهم چهار رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و سوره والعصر پنج بار
بنویسد خدای تعالی برای او ثواب جمیع نمازگذارندگان از زمان آدم تا روز قیامت **عمل شب نصف شعبان** این شب
فاضل ترین شبهاست بعد از شب قدر و سنتست درو زیارت حضرت امام حسین علیه السلام کردن و طریق زیارت آن
حضرت درین شب و شب اول رجب و روز او روز نصف رجب یکسانست روایت کرده ابو یحیی از ابی عبدالله جعفر بن
محمد علیهم السلام که فرمود پرسیدم از پدرم امام محمد باقر علیه السلام از فضل شب نصف شعبان پس حضرت فرمود این افضل شبهاست
بعد از شب قدر جهد کنید در نزدیکی جستن بسوی خدای تعالی درین شب بدرستی که درین شب حق سبحانه و تعالی بر خود لازم کرده
که رد نکند سوال هیچ سایل مادام که معصیت نباشد پس جهد کنید درین شب بدعا و ثنا بر الله تعالی بدرستی که هر که تسبیح بگوید
صد بار و تحمید بگوید صد بار و تکبیر بگوید صد بار بیامرزد حق تعالی گناهان گذشته او را و حاجتهای دنیا و آخرت او را بر آورد بما
یطلبه و آنچه نطلبد هم از روی تفضل بر بندگان خود و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله
فرمود که هر که در شب نصف شعبان صد رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی بعد از الحمد ده نوبت قل هو الله احد بخواند نمیرد تا ببیند
منزل خود را در بهشت و نیز روایتست در شب برات صد رکعت نماز بگذارد و در هر دو رکعت یک سلام و در رکعت اول
بعد از الحمد انا انزلناه یکبار و در دوم بعد از الحمد قل هو الله احد یکبار و چون فارغ شود هر دعا که کند مستجاب شود و روایت
کرده علی بن حسن بن فضال از پدر خود که گفت سوال کردم علی بن موسی الرضا علیه السلام از شب نصف شعبان فرمود که این شبیست که آزاد
میکند خدای تعالی در وی بندگان را از آتش دوزخ و می آمرزد در او گناهان کبایر را و راوی گوید پرسیدم که آیا درین شب نمازی هست

بر نماز شبهای دیگر حضرت فرموده است در این شب نمازی که مخصوص باشد باو ولیکن اگر دوست داری نماز کنی درین شب پس
بر تو باد نماز جعفر بن ابی طالب و بر تو باد که درین شب ذکر خدا بسیار کنی و استغفار و دعا بدرستی که پدرمن علیه السلام میفرمود
که درین شب دعای مستجاب میشود و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که شب نیمه شعبان غسل باید کرد و چهار رکعت نماز باید
گذارد باین طریق که بعد از فاتحه صد بار سوره قل هو الله احد بخواند و پس از فراغ نماز صد بار بگوید که سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ
وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاللهُ اَكْبَرُ و صد بار صلوات بفرستد و این دعا بخواند که اَللّٰهُمَّ اِنِّي اِلَيْكَ فَقِيْرٌ وَمِنْ عَذَابِكَ خَائِفٌ
وَبِكَ مُسْتَجِيْرٌ اَللّٰهُمَّ رَبِّ لَا تُغَيِّرْ جِسْمِيْ وَلَا تُجْهِدْ بَلَائِيْ وَلَا تُشْمِتْ بِيْ اَعْدَائِيْ اَعُوْذُ بِعَفْوِكَ مِنْ عِقَا
بِكَ وَاَعُوْذُ بِرَحْمَتِكَ مِنْ عَذَابِكَ وَاَعُوْذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ وَاَعُوْذُ بِكَ مِنْكَ لَا اِلٰهَ
جَلَّ ثَنَاؤُكَ وَلَا اُحْصِيْ مِدْحَتَكَ وَلَا الثَّنَاءَ عَلَيْكَ اَنْتَ كَمَا اَثْنَيْتَ عَلٰى نَفْسِكَ وَفَوْقَ مَا
يَقُوْلُ الْقَائِلُوْنَ وَبِعَفْوِكَ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّاٰلِ مُحَمَّدٍ وَافْعَلْ بِيْ كَذَا وَكَذَا پس از بهر امور
دنیا و آخرت خود هر چه از خدا میخواهد درین شب و ابن طاوس در کتاب اقبال آورده که از پیغمبر منقولست که هر که در شب
پانزدهم شعبان میان نماز شام و خفتن چهار رکعت نماز کند و در هر رکعتی بعد از فاتحه ده بار سوره اخلاص بخواند و بعد از آن
یازده بار یَا رَبِّ تُبْ عَلَيْنَا و ده بار قل هو الله احد بخواند و یکبار سُبْحَانَ الَّذِيْ يُحْيِي الْمَوْتٰى وَيُمِيْتُ وَهُوَ
عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ بار خدای تعالی برآورد ده حاجت دنیوی و اخروی او را و نامه اعمال او را بدست راست او بدهد
و او را از همه آفات و بلیات نگاه دارد تا پانزدهم شعبان آینده و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که روزی جبرئیل نازل شد و گفت
که یا محمد امر کن امت خود را که شب نصف شعبان شود دو رکعت نماز بگذارند و در هر رکعتی یکبار الحمد و ده بار قل
هو الله احد و چون فارغ شوند سجده کنند و در سجده بگویند اَللّٰهُمَّ لَكَ سَجَدَ سَوَادِيْ وَخَيَالِيْ وَبِيَاضِيْ
يَا عَظِيْمَ كُلِّ عَظِيْمٍ اِغْفِرْ لِيْ ذَنْبِيَ الْعَظِيْمَ فَاِنَّهُ لَا يَغْفِرُهُ غَيْرُكَ پس بدرستی که هر که این نماز بگذارد
بیامرزد خدای تعالی هفتاد و دو هزار گناه او را و بنویسد از برای او هفتاد هزار حسنه و محو کند از هر روا و هفتاد هزار سیئه
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که درین شب بیشتر مشو و دعاها را رد نمیکند هر یک از بندگان مگر آنکه حق تعالی درین شب بندگان را
الا مشرک و قاطع رحم و شراب خواره که ای توبه نمیرد و کسی که مصر باشد بر گناه و شاعر و نمام کنند و کاهن آورده اند که در شهر بغداد
مردی بود که بدو قاصد تعلق خاطری بجانب دختری داشت و برادر خود دوست نمی یافت اتفاقا در شب برات بهم دیگر رسیده
مرد خواست که مراد خود حاصل کند دختر گفت عجایب تا چه اندک دانی بود که همه مردم امشب آشنا با باشند دعا میکنند مرد گفت راست گفتی
مرا از نماز غافل کردی القصه هر دو پای بر سر هوا پرستی نهاده خود را از یکدیگر مفارقت کردند و در مقابل جناب احدیت آوردند و تا



بروز طاعت کردند با مداد و بعد روز خبر او دست گرفته نزد آن مرد آورده و گفت امشب جعفر صادق مسلمانان و صلح اورا در خواب
دیدم که فرموده که هر دو ختر پیش فلان ببر و با وی عقد کن پس اگر مرد و زن از برکت میمنت عبادت این شب در دنیا بدولت وصلت
رسیدند و در عقبی از آتش نیران آزاد شدند و هر که بگذارد در شب شانزدهم دو رکعت نماز را که بخواند در هر
رکعتی بعد از الحمد آیة الکرسی یکبار و پانزده بار قل هو الله احد بنا نهد خدای تعالی برای او هزار قصر در بهشت و هر که بگذارد در شب
هفدهم دو رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی بعد از الحمد هفتاد و یکبار قل هو الله احد و چون فارغ شود هفتاد بار استغفار
کند هنوز از مقام خود برنخواسته باشد که آمرزیده شود و هر که بگذارد در شب هجدهم ده رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی
بعد از الحمد پنج بار قل هو الله احد هر حاجت که درین شب بخواهد خدای تعالی باو دهد و اگر شقی باشد خدای تعالی او را
سعید گرداند و هر که بگذارد در شب نوزدهم دو رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و آیه قل اللهم مالک الملک
تا علی کل شیء قدیر پنج بار خدای تعالی گناهان گذشته و آینده او را بیامرزد و اگر پدر و مادر او در دوزخ باشند ایشان را بیرون آورد و هر که
بگذارد در شب بیستم ماه شعبان چهار رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی بعد از الحمد یازده بار اذا جاء نصر الله تحقیق آنکس که من الهی میخوانم پیشتر از
آنکه از دنیا بیرون رود تا جای خود را در بهشت به بیند و هر که بگذارد در شب بیست و یکم هشت رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد
یکبار و قل هو الله احد و معوذتین هر یک یکبار بنویسد خدای تعالی در نامه اعمال او حسنات بعدد ستارگان آسمان و محو کند از او
بعدد آن سیئات و هر که بگذارد در شب بیست و دویم ده رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی فاتحه یکبار و قل هو الله احد پانزده بار
بنویسد نام او را از صدیقین و در روز قیامت و روز او را با زمره انبیا حشر کند و هر که بگذارد در شب بیست و سیم سی رکعت نماز را
که بخواند در هر رکعتی بعد از الحمد اذا زلزلت یکبار خدای تعالی او را بری سازد از نفاق و در روز قیامت روی او چون ماه درخشان
باشد و هر که بگذارد در شب بیست و چهارم دو رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و اذا جاء نصر الله ده بار خدای تعالی
او را از آتش دوزخ نگاه دارد و از عذاب قبر او را برداشته و حساب او را آسان گرداند و هر که بگذارد در شب بیست
پنجم ده رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و الهکم التکاثر یکبار خدای تعالی بنویسد از برای او ثواب هفتاد
حجره و هر که بگذارد در شب بیست و ششم از ماه شعبان ده رکعت نماز را که بخواند هر رکعتی بعد از الحمد آیه آمن الرسول
عافیت دهد خدای تعالی او را از آفات دنیا و آخرت و هر که بگذارد در شب بیست و هفتم دو رکعت نماز را که بخواند در هر
رکعتی بعد از الحمد سبح اسم ربک ده بار بنویسد خدای تعالی از برای او هزار هزار حسنه و محو کند از او هزار هزار سیئه و
او را تاجی از نور دهد و هر که بگذارد در شب بیست و هشتم چهار رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی یکبار الحمد و معوذتین و قل هو الله احد یک
یکبار خدای تعالی هول قیامت از او بردارد و هر که در شب بیست و نهم از ماه شعبان ده رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و الهکم

التکاثر و معوذتین و قل هو الله احد هر یک ده بار خدای تعالی میزان اعمال او را گران گرداند روزی که میزان اعمال سبک باشد و حساب او را آسان کند و بگذرد بر صراط
همچو برق و هر که بگزارد در شب آخر شعبان دو رکعت نماز که در هر رکعتی الحمد یکبار و سبح اسم ده بار بخواند و چون از نماز فارغ شود صد بار صلوات فرستد
بر محمد و آل محمد حضرت رسالت پناه فرمود که بحق آنکس که مرا بحق فرستاده که خدای تعالی بنا کند از برای او هزار اسپار از مشک در بهشت و اگر اهل آسمانها
و زمین جمع شوند و خواهند که ثواب آن نماز را بنویسند نتوانند مناجات جامی ای اسیر شوق معشوقی تو ملک سر بر پیچیده ز طوق تو ملک
داغ بر جان و دل از شوق تو ایم بنده داغ و سگ طوق تو ایم ای جهانی از صفات ذات تو پر عالم از بحث صفات تو پر هیچ جایست که
غوغای تو نیست پرتو روی دل آسای تو نیست تو چنین ظاهر و ما کور بصر تو چنین حاضر و ما دور نگر نور تو گر نبود ما چکنیم چشم بنهاد دل
در ما بکنیم هست از غایت کوته نظری خبری ما ز تو جز بیخبری گر چه جای بود از بیخبران چو شود کرم طفیل دیگران بخشی نه ستی فرق نفس خود جزای
بندی از طاعت خویشتن بگری فصل یازدهم در روزهای مخصوصه بوقت مراد ای عزیز وفقکم الله که سنت موکد است روزه
پنجشنبه اول از هر ماهی و پنجشنبه آخر از هر ماهی و چهارشنبه اول از عشر دوم هر ماهی و ثواب این هر سه روزه بسیار است و برابری بر روزه دهر
میکند و اگر کسی تاخیر کند سنت است که قضا او بجا آرد و جایز است که تاخیر کند از تابستان به زمستان اگر در آن روزها دشوار باشد و جایز است
که اگر این روزه ندارد از برای هر روزی یک درهم تصدق کند یا مدی از طعام بدهد و دیگر روزهای ایام بیض است از هر ماهی که آن سیزدهم
و چهاردهم و پانزدهم هر ماه است مرویست از رسول الله که چون آدم علی نبینا علیه السلام بزمین آمد سیاه بود از جهت ترک ادبی که کرده بود در آن
خوردن گندم بود حضرت عزت جبرئیل را امر کرد که ای آدم ایام بیض را روزه بدار چون آدم روز سیزدهم ماه روزه داشت ثلث سیاهی
بر طرف شد و چون روز چهاردهم روزه داشت دو ثلث سیاهی او زایل شد و چون روز پانزدهم روزه گرفت تمام او سفید
گردید بقدرت حق تعالی پس ندا آمد با آدم که ای آدم این سه روز روزه مر تراست و فرزندان ترا هر که درین سه روز روزه دارد
در هر ماهی از ماهها که تمام سال روزه داشته است موید آنست آنچه مرویست که روزی حضرت رسول الله در میان اصحاب فرمود
که کیست از شما که تمام سال در روزه است و هر شب احیا میدارد و هر روز یک ختم قرآن میکند سلمان فارسی برخواست
که یا رسول الله آن منم پس صحابه بعضی ازین متغیر شدند و گفتند یا رسول الله سلمان درین قول کاذب است زیرا که ما در اکثر روزها که
بینیم که او طعام میخورد و بیشتر شبها در خواب است و اغلب اوقات در تکلم است یا خاموش حضرت فرمود که نیست چنین از وی سوال
کنید چون سوال کردند سلمان فرمود که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ام که هر که ایام بیض هر ماه روزه بدارد همچنان است که
تمام سال روزه داشته باشد و هر که شب با وضو بخوابد آن شب را احیا داشته و هر که سه بار قل هو الله احد بخواند همچنان است که ختم قرآن
نموده و من این هر سه را بجای آورده ام و از حضرت امیر المومنین علی علیه السلام مرویست که بدرستی روزه روز اول ایام بیض برابری
میکند روزه هزار سال و روزه روز دوم معادل میکند بر روزه سی هزار سال و روزه روز سیم که پانزدهم باشد معادل روزه

صد هزار سال است

صد هزار سال است ای عزیز خوشا بسعادت و نیکو سعادتیست هر که بخت رهبری کند و اقبال یاوری و توفیق از روزهای
سنتی این روزه روز غدیر است که در آن ثواب عظیم است چنانکه در خطبه این روز مذکور است که هر که روزه غدیر بروزه
بدارد جزای او نزد پروردگار بمرتبه ایست که اگر کسی را عمر بود از ابتدای دنیا تا انتهای دنیا و روزها بروزه بشود و شبها
بطاعت گذراند همان قاصر است و برابری بروزه روز غدیر نمیکند و دیگر روزه روز مباهله است که روز بیست و چهارم
ذیحجه است بقول اشهر و ثواب این مثل ثواب روز غدیر است و دیگر روزه مولود پیغمبر است و آن روز هفدهم ربیع الاول
روایت از ائمه علیهم السلام که هر که درین روز روزه دارد حق سبحانه و تعالی ثواب روزه یک سال در دیوان اعمال او بنویسد و دیگر
روزه روز مبعث پیغمبر صلی الله علیه و آله است که آن روز بیست و هفتم رجب است و در روایت وارد شده که روزه روز مبعث
پیش خدای عز و جل برابر روزه هفتاد سال است و روز بیست و پنجم ذیقعده و آنرا دحو الارض گویند هر که درین روز روزه دارد
ثواب روزه شصت ماه در دیوان اعمال او بنویسند و دیگر روز عرفه است و روزه عاشورا از روی حزن به خوردن نه از روی
تبرک و بهتر آنست که این روزه را پیش از غروب آفتاب افطار کنند بخاک امام حسین ع و روزهای پنجشنبه و جمعه در جمیع الازمنه
مذکور است که هر که دو روز پنجشنبه روزه بدارد و خالص لوجه الله تعالی عطا کند خدای تعالی او را اجر ده روز نورانی و روشن که مانند نباشد
بر روزهای دنیا یعنی ده روز آخرت و حال آنکه روز آخرت در نهایت که آخر نمیشود و دیگر روزه اول ذیحجه است که از حضرت
امام موسی علیه السلام مرویست که روزه غره ذیحجه برابر است با روزه هشتاد ماه مناجات ای برآرنده سپهر بلند
انجمن افروز و انجمن پیوند آفریننده طراز جود مبدا آفرینگار وجود هستی ذات شمول مانند عاقلان از چنین نه اند رست
روشنی بخش اهل بینای نه بصورت نه بصورت آرای بتو خود هست جمله زنده موجودات زنده بل وجود تست جو
هست بود همه درست جو بازگشت همه بتست بتو چون که بر درگه تو گشتم بر زانچه ترسید نیست دستم گیر بر در خویش سر
فرازم کن و ز در خلق بی نیازم کن فصل دوازدهم در نکته چند متعلق باین باب نکته روایتست
از جابر بن یزید الجعفی که از ابی جعفر ع مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی در اول رمضان المبارک خطاب
کرد بجابر بن عبد الله الانصاری که یا جابر این ماه رمضان است هر که روزه دارد روزهای آنرا و در شب آن بجای
آورد و نگاه دارد شکم خود را از حرام خوردن و محافظت کند فرج را از زنا و ناشایست و زبان را از دروغ و بهتان
و غیبت بیرون می آید از گناه چون بیرون رود از این ماه پس جابر گفت یا رسول الله نیست نیکوتر ازین حدیثی یعنی بهتر ازین
چیزی نیست حضرت فرمود که ای جابر نیست مشکلتر ازین شرطها چیزی نکته باید دانست که حق تعالی کار امت
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را بر ایشان آسان گردانیده چنان که روایتست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که مردی از

اصحاب سید ابرار صلی الله علیه وآله که او را معظم بن جبیر گفتندی پیر و ضعیف شده بود شبی از شبهای ماه رمضان
زن او طعام دیر می آورد و پیش از افطار بخواب رفت چون بیدار شد گفت امشب اکل بر من حرام شد پس علی الافطار
روز دیگر روزه گرفت و آن در روز آخر اب بود پس بکندن خندق حاضر شد و در میان روز بیهوش شد رسول الله
چون او را بدید رقت فرمود و حق تعالی این آیه فرستاد که کُلُوا وَاشْرَبُوا حَتّٰی یَتَبَیَّنَ لَکُمُ الْخَیْطُ الْاَبْیَضُ مِنَ
الْخَیْطِ الْاَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ یعنی بخورید و بیاشامید تا آنکه روشن شود بر شما رشته سفید از رشته سیاه از
صبح نکته رمضان نامیست از نامهای حق تعالی و بزرگان دین و نیکوکاران را دیقین ماه رمضان را ببهار تشبیه
کرده اند که چون بهار در آید ابر بر هوا بر آید و باران فرو بارد و نباتات برویاند و سبزها بدماند و گلها بشکفاند و درختان را
عقدهای مروارید در بندد همچنین چون ماه رمضان در آید مسجدها منور گردد و محرابها معطر قندیلها روشن کرده منبرها
فرش مجلسها ساخته کرده و محفلها پر و اکثر خایفان لرزان شوند و راجیان خندان عارفان غزل خوان شوند و مشتاقان عزیوان حاجیان ترسان براه اند
و گنهکاران هراسان بدرگاه دلهای بریان شوند و دیدهای گریان چو ابر از دیده اشک بارند و پیران از موی سفید خود شرم دارند نکته ماه رمضان
بحریست که هر که آلوده نجاست ذلت معصیت شده چون در وی غوطه خورد پاک و پاکیزه گردد و پادشاهیست که هر که باو تقرب جوید بر همه عالم سرور
گردد ای برادر جهد کنید که در ماه رمضان توبه کنید و هر که در ماه رمضان توبه نکرد توبه او قبول درگاه حضرت نشد در کدام ماه رجوع به
بارگاه حضرت جل و علا خواهد کرد و هر کرا درین ماه از آتش دوزخ نجات ندادند در کدام ماه خواهند داد نکته بدانکه روزه بر سه نوع است
روزه ایست که از وی جز گرسنگی و تشنگی چیزی دیگر نیست مثل آنکه اجتناب کنی از خوردن و آشامیدن اما هر چه بر زبان آید نکوئی و در
نا محرم نگری و غیبت گوئی و بشنوی نصیب تو ازین روزه این باشد که رُبَّ صَائِمٍ لَیْسَ لَهُ مِنْ صِیَامِهِ اِلَّا الْجُوْعُ وَالْعَطَشُ یعنی
بسیار روزه داری که از روزه او چیزی نباشد بجز از تشنگی و گرسنگی آورده اند که در عهد رسول صلی الله علیه وآله زنی بود روزه دار و غیبت
کردی روزی بحضرت رسول آمد گفت یا رسول الله من روزه دارم حضرت رسول فرمود که تو روزه نیستی اما گرسنه و بعد نوبت بنا
واقع شد تا روزی از خانه برون شد و غیبت نکرد چون نزد رسول آمد خواجه فرمود امروز بروزه و نیز منقولست که رسول شنید
[illegible] که کنیز خود را دشنام میداد و آن زن روزه بود حضرت او را بطعام خواند زن گفت بروزه ام فرمود چگونه بروزه که
کنیز خود را دشنام میدهی روزه را نه همین اجتناب از طعام و شراب نهایت روزه دیگرست که همه اعضا و جوارح باید
دور از آنچه ترا نهی کرده اند بخدمت و طاعت خود را مشغول کردانی چنین روزه سپری باشد ترا از آتش دوزخ الصَّوْمُ جُنَّةٌ
مِنَ النَّارِ نظم ای فسق و فجور کار بر روزه ما ای پر ز حرام کاسه و کوزه ما بیگه بد روزگار ما نخندد چرخ بر طاعت ما
بر نماز و بر روزه ما و روزه دیگر آنست که دیده و دل را از نظر کردن بهرچه جز معبود داشت بندد و افطار جز برحمت جبار برضوان تعالی

الا نکی

احد نکنی که فَمَنْ کَانَ یَرْجُوْ لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا یُشْرِکْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ اَحَدًا یعنی پس هر که امید رحمت پروردگار
خود داشته باشد پس باید عمل صالح کند و در عبادت پروردگار خود شریک بهم نرساند و او را معبود یکتا و خدای بی همتا داند
هرگاه چنین روزه داری نصیب تو از آن این بود که الصَّوْمُ لِیْ وَاَنَا اَجْزِیْ بِهِ یعنی روزه خاص مراست و ثواب
آن نزدیک منست و یقین است که هر که معشوق از او خوشنود باشد جزای کردار او بهترین جزا خواهد و خوشحال آن
صاحب دولتی که روزه او خالصا مخلصا لوجه الله باشد و بد احوال مسکینی که روزه او جز گرسنگی و تشنگی نباشد نکته
کشند جماعتی بدنیا مایل کردند گروهی به عقبا حاصل جمعی دیگر از هر دو نفعی دارند دیگر بعضی دیگر نه ازین و نه از آن غافل
مطلب از روزه داشتن آنست که منعمان از حال مفلسان با خبر گردند و از گرسنگی و تشنگی بینوایان و مسکینان
خبردار شوند پس باید که در همه حال خواه در ایام روزه و خواه غیر روزه از حال مسکینان و همسایگان درویش و
خویشان درویش غافل نشوند و آنچه دست رس باشد در حق ایشان احسان بجای آرند و نوازش یتیمان کنند
عظیم گناهیست که فقیری بوی طعام بمشامش رسد و دست رس نداشته باشد که نفس او در آتش دهد در آن وقت
ملایکه ملکوت در خروش می آیند و بیم که جمله ثواب و طاعت یک ساله درویشان کند هر که آب کرده و نابوده هبا شود
و حق تعالی منعمان را خیره دوزخ گردانیده و فقیران را عیالان خود پس باید که چون بدر منعمان روند نا امید برنگردند و چون
روزه شعبه ایست از مسکینی باید که یاد کنند محتاجان را تا بهره از ثواب آخروی داشته باشند و شیخ مصلح الدین سعدی علیه
باب میفرماید نظم خورنده که خیرش برآید ز دست به از صائم الدهر دنیا پرست مسلم کسی را بود روزه داشت که
درمانده را دهد نان چاشت وگرنه چه حاجت که زحمت بری ز خود باز گیری و هم خود خوری حکایت از وهب بن منبه روایت
که رسول صلی الله علیه وآله اصحاب خود را خبر داد که در بنی اسرائیل عابدی بود شمعون نام هزار ماه بار سلاح در پوشید
و در راه خدای تعالی جهاد کرد اصحاب متعجب شده گفتند ما باین عمر کوتاه و عملهای قاصر چنین دولتی چگونه توانیم رسید حق تعالی
این سوره فرستاد که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اِنَّا اَنْزَلْنٰهُ فِیْ لَیْلَةِ الْقَدْرِ یعنی که فرستادیم قرآن از لوح محفوظ باسمان دنیا در شب قدر وَمَا
اَدْرٰکَ مَا لَیْلَةُ الْقَدْرِ و چه چیز ترا دانا گردانید تا بدانی که چیست شب قدر یعنی غرض من از عظمت آن [illegible] که هر که قدر وی [illegible]
و کرم شود و علمی که در وی [illegible] و ملک [illegible] نازل شده بر رسول [illegible] زمین بر ملک تنگ شود
از بسیاری ملائکه پس فرمود که لَیْلَةُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِنْ اَلْفِ شَهْرٍ شب قدر بهتر است از هزار ماه که عابد بنی اسرائیل یعنی شمعون در آن جهاد کرده [illegible]
و جهاد آورده روایت که شمعون مرد قوی هیکل بود [illegible] و کفار از کثرت محاربه او عاجز بودند [illegible]
داده گفتند چون او بخسبد [illegible]

تمام مرتبه است اکنون بگو که ترا چه توان است که عاجز شوی گفت بموی سر من شب دیگر او را بموی به بست بیدار شد عاجز گشت و زن گفتار را
جرگرد بیامد نزد او و اگر قصد بند کرد زن دو چشمهایش برکنند و دو گوش و بینی او را ببرید و بر گاو آلتی بنالید چشمها و اعضاهایش باز داد و از شدت
خلاص کرد ملک ایشانرا قصری بود که بر بالای ستونها محکم بنا کرده بود و بر انجا نشسته شمعون بیامد و آن ستونها را بجنبانید ملک از قصر در
افتاد و هلاک شد و لشکر او را بقتل آورد و بهمین طریق با کفار هزار ماه کارزار مینمود و خدای تعالی حبیب خود خطاب کرد که من ترا شبی دادم
که هر کاه تو و امت تو در آن شب بعبادت روز کنید بهتر باشد از این هزار ماه که شمعون با کفار جهاد کرد و در سلمان و راق روایت که ملک سلیمان
هزار ماه بود و ملک ذو القرنین هزار ماه حق تعالی گفت هر آن مومن که این شب را دریابد بهتر از ملک سلیمان و ملک ذو القرنین باشد و بباید
دانست که شب قدر نزد علما از این سه شب بیرون نیست که آن شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم رمضان است و اقوال در اختلاف
این شب بسیار است نظم شب چنین در رهت آسمان بوعت باز زخو شتن نفسی الا بسرکن پرواز زهرت آنچه بیاید بکرفت
خلاع شد کرت دریغ نباشد بقیت اندر باز مگر زدست عمر آنچه هست دریابی که اگر رفت نغفلت دیگر نیاید باز
چه روزها که بسر رفت در هوا و هوس شبی بروز کن آخر بذکر و فکر نماز برادوست تفرع ببار اشک غم زلی نیاز
بگواه آنچه بباید ت بنیاز و در خبر آمده که شیطان لعین درین شب قدر بیرون نیاید و نتواند که کسی را آزار رساند و سحر هیچ
ساحری درآن شب اثر نکند و از ابن عباس مرویست که حق تعالی در شب قدر جبرئیل را با هفتاد هزار فرشته از سدرة المنتهی بزمین فرستد
و میکائیل را با هفتاد هزار با ایشان علمهای نور و آنها را در چهار جا بزنند بر بام خانه کعبه و بر سر روضه مطهر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
و در بیت المقدس و در طور سینا جبرئیل با ملایکه گوید که پراکنده شوید در زمین پس هیچ سرای و بقعه نماند که در آنجا مومنی یا مومنه باشد که
نروند مگر خانه که سگ یا خوک یا خمر یا جنب یا زن حرام یا صورت مجسم باشد و سلام کنند بر اهل ایمان خود تعالی تنزل الملائکة والروح
فیها باذن ربهم من کل امر سلام هی حتی مطلع الفجر یعنی فرود آیند فرشتگان بزمین و روح که جبرئیل در شب قدر بفرمان
او بدیدار خود اند هر کار بزرگ و جبرئیل با مومنان معانقه کند و علامت معانقه او اقشعرار جلد و رقت قلب و اشک چشم باشد و نیت
این شب مگر سلامتی یعنی تقدیر شود و در روی الا سلامتی و خیر تا وقت صبح و هم آنی فرشتگان زبان بتهلیل و تسبیح بگشایند و استغفار کنند سفیدان
برای امت محمد و چون صبح شود روی باسمان نهند ساکنان آسمان دنیا باستقبال ایشان بیرون آیند و گویند خدا با امت محمد چه کرد
گویند که صلحای امت را بیامرزید و شفاعت ایشانرا در حق اهل ایمان قبول نمود پس فرشتگان آسمان دنیا آواز بتسبیح و تهلیل بر آورند
بیدار شوند فرشتگان آسمان دیگر با آسمان دوم بر آیند و همین سوال و جواب واقع شود و همین منوال روند تا بسدرة المنتهی
رسند اهل بهشت چون آواز شنوند بار خدایا گویند که این چه آواز است صورت حال تقریر کنند ایشان نیز آواز بتسبیح و تهلیل
بر آورند و حاملان عرش نیز متابعت کنند از جانب الهی خطاب رسد که این چه آواز است و حال آنکه او عالم است بآن

گویند

گویند که شنیده‌ایم که صالحان امت محمد را آمرزیده و شفاعت ایشانرا در حق مسلمانان قبول نموده حق تعالی فرماید بلی امت
محمد را آمرزیدیم زهی بزرگواری محمد و آل محمد در علت روزه رمضان علی ابن ابی طالب علیه السلام فرموده که جمعی از جهودان
نزد رسول صلی الله علیه و آله آمدند و از آن حضرت سوال چند میکردند یکی این بود که چرا حق تعالی سی روز روزه بر امت تو واجب کرد و نه زیاده
و نه کم و امتان دیگر زیاده واجب کرد فرمود که چون آدم از درخت منهی تناول نمود و باقی بود در شکم او سی روز پس حق تعالی این روزه را
بر ذریه او فرض نمود که گرسنگی و تشنگی بکشند و اینکه در شب چیزی میخورند تفضل است از جانب الله تعالی بر ایشان و هشام بن حکم از امام
جعفر صادق علیه السلام علت روزه را سوال نمود که تا آنکه مساوی باشند درویش و غنی و فقیر و دیگر آنکه تا غنی گرسنگی بکشد از حال فقیر
بی خبر نگردد و لیکن حق تعالی اراده کرد تا اغنیا گرسنگی کشند تا بر ضعیفان رحم کنند مناجات بجای الهی غیرت بر قلم غیر زدای صیقل آئینه
گشتیم بود در توئی
غیر نمای جلوه کرد در همه اطوار توئی در همه کون و مکان غیر تو کو تا کسی بر تو برد غیرت از دو کون گشتیم درین خانه بسی
نیست غیر تو درین خانه کسی هر کسی جسته بغیری پیوند کرده دل را بغم غیر تو بند جای از غیر تو بردوخته چشم وز خیال رخ او دوخته چشم
خبرش از ظلمت خود روشن ساز بر رخش کن در آن کلبه باز [illegible] ثنای ناشناسی مر حضرت کریمی را که
دولت و حالش مطلوب امیدواران با جاهت و سعادت مجالس محبوب سپاران سحرگاه و منزه است ضدا و امداد و اشباه و رحیمی که درگاه
جلیل از سالکان صادق در از کاهست و مشتاقان حاذق را بازار کاه بادشاهی که بعزت و حشمت لم یزل بر همه ملوک جبابره و سلاطین قهار
بادشاهان روزگار پادشاهست و امر مومنان با اعمال و افعال و بذل اموال که یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و جزا دهنده
ایشان بوده است مصداق آیه کریمه مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل
فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء نظم ای داد کر داده و داد رس ما بیکس
الطاف عمیم تو کس ما کرده اش ما از تو بود غیر تو یارب مقرون باجابت شود ملتمس ما لطف تو ره جانب مقصود نمایم
کر شعله خورشید رود پیش و پس ما و صلوات و سلام بر آن قبله اقبال و کعبه افضال برگزیده لطف ذو الجلال یعنی محمد رسول الله
ملک المتعال نظم ای غدر گنه کاران چو آید در صف محشر گشاید عفو عصیان زبان عذر خواهی را عرض آن تیغ برکف داشتی
این درخت بر منبر که نالد صفه دلها نماید ملک سیاهی را از آن شق قمر کرده برای صدق قول خود که شاید تا دو نانه بود بخشاید گواهی
و بر دو هی در این ختم امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام نظم ای آستدی
کافتاب از پی تحصیل نور خدمت دوی تو گرفته بجان مشتری هیچ شبی بگذرد ماه نکند بهائی تو
کوکبه روز تا سوی جنان رهبری وهر باز ده قشر زند او که هر یک عارفان آگاه و عین لکان را وبر کمال
راه هند و بعد بدانکه زکوة و در دادن مال است و بذل اموال و از افضل اعمال است و درین باب دوازده فصل است

فصل اول در فضیلت آن و در قرآن مجید مکرر اقوال حق تعالی نص است بر دادن زکوة و مشهور است بوجوب او و بعد از ذکر اقامت صلوات دادن زکوة واقع شده پس معلوم شد که ار ادای نماز دادن زکوة واجب و متحتم است و در حدیث واقع شده است که تلف نشود مال در بر و در بحر مگر بمنع زکوة و دادن زکوة مال را زیاده میکرداند چنانکه شیخ سعدی فرموده بیت زکوة مال بدر کن که فضله رزرا چو باغبان ببرد بیشتر دهد انگور و دیگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که حصار سازید مالهای خود را بدادن زکوة و دوا کنید بیماران خود را به اعطای صدقه نظم مال خواهی ای برادر بیشمار روز گوش ده که آید در حصار بر و قره ده شمار انجش بود در امان باشد بفضل کردگار و نیز حضرت صلی الله علیه و آله فرموده که کم نمیشود مال بدادن زکوة و دیگر فرموده که زکوة پل مسلمانانست یعنی هر که زکوة مال ننهد در شمار اسلام در نشوانده اند و احادیث در این باب بسیار است مناجات جامی ای کشیده بجهان خوان کرم حاضر خوان تو الوان نعم نعم و شکر نعم هر دو ز تست نبود جز بتوانایی کار درست شکر گویای ترا جز زبان یکنواله است از ان هر دهان چون نواله ز تو رنجیست جدا زان نواله است جهان بنا کرم جامی بود از هیچ کسی زان نواله بنوایش برسان گر نه آتش نکنی قو در سی بکسی کی رسد از هیچ کسی دای تو کرد قرین نهی بهر خود میل بکار ما نهی بر در خود نه ز قسمت نیش حرف مکن کمی بکیفیتش فصل دوم در عقاب مانع زکوة قال الله تعالی وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ یعنی می پندارید آنانکه بخیلی میکنند زکوة مال نمیدهند با آنچه داده است حق تعالی بایشان از فضل و رحمت خود و ایشان را بهتر است و نیکی ایشان در آنست بلکه بدی و عقوبت ایشان در آنست زود باشد که آن مال را مثل ماری در گردن ایشان اندازیم روز قیامت و دیگر فرموده که الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَٰذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ یعنی آنکسانی که گنج می نهند زر و نقره را و نفقه نمیکنند در راه خدای تعالی یعنی زکوة آن مال نمیدهند پس بشارت ده ایشانرا بعذاب دردناک روز قیامت گرم گردانیم آن طلا و نقره را در آتش دوزخ و داغ کنند بآن پیشانیها و پهلوها ایشان و پشتهای ایشان و گویند که این گنج شماست که در دار دنیا گذاشته اید زکوة آن نداده اید از برای خود پس بچشید از آنچه بوده اید که گنج می نهادید و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که هر که زکوة مال خود ادا نکند روز قیامت آن مال مثل مار سیاه و سفید گردانند و در گردن او اندازند چون طوق و دو سر مار دو کنار دهان او در گیرند و در اندازند و گویند که منم مال و گنج نهانی تو ام که در دنیا زکوة آن ندادی و دیگر فرموده که قبول نمیکند خدای تعالی نماز کسی که زکوة

مال خود نهد

مال خود نهد و دیگر فرموده که ایمان نیست کسی را که نماز نکند و نماز نیست کسی را که زکوة مال ندهد و از ابوذر غفاری رضی الله عنه مرویست که یکروز رسول صلی الله علیه و آله آه سرد بر کشید فرمود زیانکارترین بدبخترین مردمان آنانند که مال خود را بجهت رضای خدای تعالی در میان بندگان صرف نکنند و زیاده القاء کنند و نیز از ان حضرت مرویست که هر که دینار و درم زکوة نا داده بگذارد در روز قیامت او را صحیفها گردانیده او را بدان داغ کنند تا حق تعالی از حساب بندگان فارغ شود و ابو هریره گفت مردی از اصحاب صفه فرمان یافت در جامه او دیناری یافتند حضرت فرمود این داغیست مر او را و دیگری فرمان یافت در جامه او دو دینار یافتند فرمود این دو داغست مر او را و ابوذر نقل کند از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که اگر مرد صاحب شتر زکوة او نداده باشد در روز قیامت او را در روی در افکنند و آن شتران سر بسر آورند و چون آخرین بگذرد اولین باز بر سر او گذر کنند و بهمین طریق او را در زیر پای در آرند تا حق تعالی از حساب خلق فارغ شود و همچنین صاحب گوسفند را بر روی در اندازند و آن گوسفندان بر و لگد و شاخ زنند تا که مردمان از حساب بپردازند ثوبان از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که گنج بگذارد و زکوة نداده باشد حق تعالی از ان گنج ماری بیافریند که بر بالای چشم او سه نقطه سیاه بود و هر جا که انگشت رود آن مار ملازم او بود و وی جدا نشود وی گوید ویلک تو کیستی و چکسی گوید من آن گنجم که تو ذخیره نهاده بودی تو جدا انشوم تا سر او را هم انگشتم در برم پس دستش بدهن برد و بشکند و فرو برد و همچنین یکیک اعضا بشی را بشکند و فرو برد تا همه او را فرو برد و باز گرده درست شود و باز همان عمل کند و اینجاست که عارفی گفته مثنوی کافر با کرم رود بهشت نرود مؤمن بخیل سرشت ز سخا نیک تر فعالی نیست وز بخیلی بتر خصالی نیست ممسک خشک طبع هیچ هیچ هست کوکرد آتش دوزخ هر مسلمان که بود دلش احسان در دل او چو جسان بود ایمان امید که حق سبحانه و تعالی همه ما را دل از نور ایمان منور گرداند و حب دنیا از دل ایشان ببرد و بد و چراغ هدایت و راه گمراهان نماید و در قیامت بنظر معفوت در گناه کاران امت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نگرد و رخصت دخول بهشت ارزانی فرماید مناجات شیخ عطار ای خرد سر گشته درگاه تو عقل را سر رشته گم در راه تو جمله عالم بتو بینم عیان وز تو در عالم نمی بینم نشان هر کسی از تو نشانی داده باز جز نشانی نیست ای دانای راز بحر از شورت سر اندر راه که و اتش تر خشک لب باز آمده در میان بحر گردون مانده ام در درون پرده بیرون مانده ام هند و راز این بحر تا بحرم برار تو در افکندی مرا هم تو برار نفس من بگرفت سرتا پای من گر نگیری دست من ای وای من فصل سیم در اقسام زکوة زکوة بر دو قسم است واجب و سنت اول آنچه واجبست در زکوة بدانکه زکوة بر نه چیز واجب است شتر و گاو و گوسفند و طلا و نقره و گندم و جو و خرما و مویز و ترکه

زکوة چهار است اول نصاب و هر یک از این اجناس که گذشت از نصاب بیشتر کرد در محل خود بیاید انشاءالله تعالی دوم چریدن یکساله
تمام است که اگر بعضی از سال علف دهند چنانکه در عرف و عادت گویند که معلوفه است در زکوة واجب نیست سیم حول
و آن مالک بودن یکسال است یعنی یکسال تمام در دست مالک باشند چهارم اگر از شتر و گاو عوامل نباشند یعنی کار نکنند و گوسفند
قوچ نباشد ... که نزاید و از عرف نباشد و نیز باید که از جهت خوردن صاحب نباشد مناجات ... ای گناه آموز
عذرآموز ... حاکم چند خواهی سوز من خویش از تشویر تو ... تا چو آمرزش لبی کردم ببخش ای همه آب
حیات از جوی تو عقل را سررشته گم در کوی تو گر چه توحید تو میگوئیم ما هم تو در نادانیم ما یا و شاه ما ز مسکینی نگر
از گناهانی که کردم در گذر بی نیاز ا من لبی بد کرده ام بس ستمها بر تن خود کرده ام چون ندانستم خطا کردم ببخش بر دل ...
پید رو م ببخش فصل ... درزکوة شتر و نصاب شتر ده و نه است ۱ پنج شتر در وی یک گوسفند است ۲ ده شتر
در وی دو گوسفند است ۳ پانزده شتر و در وی سه گوسفند است ۴ بیست شتر و در وی چهار گوسفند لازم است ۵ بیست و پنج
شتر در وی پنج گوسفند باید داد ۶ بیست و شش شتر و در وی شتر ماده یکساله لازم آید ۷ سی و شش و یک شتر و در وی شتر ماده چهار
ساله واجب ۸ هشتاد و شش شتر و در وی دو شتر ماده دو ساله است ۹ نود و یک شتر و در وی دو شتر ماده سه ساله واجب است
۱۰ صد و بیست و یک شتر و در وی در هر پنجاه شتر یک شتر ماده سه ساله واجب باشد و در هر چهل شتر یک شتر ماده دو ساله و هر چند
بالا رود و همین طریق زکوة باید داد و هرچه از این نصابها کم آید معفو است مناجات سوم ... گر و کار اجرت نیکان کرد آنکه ... سالک
تر و نیکان گر چه شد ... که در دام ... در ... بجا ... بر درت ... انگشت حلقه ساختم ... تا ز در
حلقه را در او بزم ... آه و اشک میریزم ... که از کار خود ... سنگ دلم ... یک
کردم دلم ... کار من بجان آمد ... من ... یاد گفت ... کن ... مشغول کن بعنبر ... روز و شب ...
بنشیم ... وجود بگریزان فصل پنجم درزکوة گاو و نصاب گاو دو تا است ۱ سی گاو و در وی گاو یکساله است خواه ماده
و خواه نر ۲ چهل گاو و در وی گاو دو ساله واجب است خواه نر و خواه ماده و این وقتی واجب میشود
که شروط مذکوره حاصل باشد که این چریدن یک سال است و حول یعنی یکسال تمام در دست مالک
باشد و آنکه کار کن نباشد و از چهل هر چند بالا رود در هر سی گاو گاو یکساله است و در چهل دو ساله
و هر چه کم آید معفو است مناجات ... الهی تا یکی وابسته باشم هم بند که تعلق رشته باشم
بآن ذاتی که مانندی ندارد بآن نوری که پیوندی ندارد بآن سروی که از بطحا سر افراخت
بآن ماهی که شد و آسمان شد شب اسری مکانش لامکان شد بدین پاک جمع پاک دینان



[illegible]



درایوان فلک با نشینان تو گاه گران خشنود گردیم بگرد کعبه معقود گردیم فصل ششم
در زکوة گوسفند و نصاب گوسفند پنج است ۱ چهل گوسفند و در وی گوسفندی واجب است ۲ صد و بیست و یک
گوسفند و در وی دو گوسفند است ۳ دویست و یک و در وی سه گوسفند باید داد ۴ سیصد و یک و در وی
چهار گوسفند لازم است ۵ چهارصد و بیشتر پس در هر صد گوسفند یک گوسفند باید داد و آنچه در میان نصابهاست
معفو است و بره و بزغاله و شتر بچه و گوساله هر گاه که از شیر باز ایستند و بسر خود چرند و علف خورند تا
یکساله بعد از آن زکوة ایشان نیز واجب و زکوة ایشان نیز و حول ایشان علیحده حساب میشود مناجات ...
ای بنور روشن دل و جان ما در وسط خوف و رجا ... چاره ما ساز که درمانده ایم حامی ما باش که شرمنده ایم بیت
چه می کافر ... کسی ... بعصیان کردیم ... من که سر تا پا همه بد کرده ام حال بر خویش تبه کرده ام با همه ناخوشی
چکونه ... مرا جز تو خداوندگار ما دل خسته و اندوه و درد کر ... چه توانیم کرد خسته دلان را ... رسان سوز ما
نیز بجای رسان فصل هفتم درزکوة طلا و نقره و زکوة در طلا وقتی واجب است که به بیست دینار شرعی
برسد و یکسال در دست این کس باشد یعنی مالک او باشد و در این یکسال با او داد و ستد و معامله نماید و بدل بزر دیگر
نکند و این طلا و نقره سکه معامله داشته باشد پس با این شروط در ده قیراط طلا واجب که مراد نصف دینار شرعیست
و چون چهار دینار بر بیست زیاده شود دو قیراط دیگر بر زکوة زیاده میشود یعنی چون بیست و چهار دینار شود دوازده قیراط
واجب میشود و هر چه بالا رود و همین حکمست مثل چون بیست و هشت دینار شود چهارده قیراط لازم میشود و چون سی و
دو دینار شود شانزده قیراط و علی هذا القیاس و نقره چون به دویست درهم رسد بشروطی که مذکور شد در وی پنج درهم نقره
واجبست و بعد از آن هر چند چهل درهم زیاده شود یک درهم در زکوة می افزاید و آنچه در میان نصابهاست
معفو است مناجات ... الهی از طمع بس خار و زارم ز ارباب قناعت شرمسارم بحق
ناله رند خرابات بیارب یارب پر مناجات بآه و درد بیماران بیدل بآب چشم معصومان مقبل
بعمر کوته ایام شادی بشبهای دراز ناامیدی بمشتاقی که معشوق زار است بمعشوقی که
عاشق بار است ... روزی که محرم نیست آن را بآن داغی که مرهم نیست
دوا زمرهم خداوند انصاف کز ... رقیبی قناعت ده که با هم از چند
بگردن سر کشم از سر بلندی فصل هشتم درزکوة غلاة ... گندم است و جو و خرما و مویز شرط است که
بحد نصاب برسند بعد از پاک شدن و اخراجات بیرون کردن مثل ده یک سلطانی و اجرت کاو و تخم و اجرت آب و اوانی و اجرت

چو کندن و مر اخراجات که پیش از درو باشد در گندم و جو پیش از چیدن در خرما و مویز و نصاب ایشان پنج وسق است
و هر وسقی شصت صاع و صاعی چهار مد و مدی رطل و ربع رطلی پس صاعی نه رطل عراقی باشد و رطل عراقی عبارتست از نود و
یک مثقال و مثقالی شصت و هشت جو است و چهار سبع جو از جوهای میانه که عوض هر یک مقدار هفت موی باشد از موهای
اسب یا بوی که پهلوی هم نهاده باشند و در همین چهل هشت و نیم جو ست از جوهای که مذکور شد و زکوة غلاة مذکوره
ده یک است در آنچه آب باران یا چشمه یا رود خانه خورد و نیم است در آنچه بدست یا دلو دلکاو دهند و بباید دانست که
وحق متعلق میشود باینها که گندم و جو دانه بندد و خرما زرد شود و انگور غوره گردد پس اگر پیش از رسیدن وصاف آفتی بدیشان رسد زکوة
ساقط میشود و بعد از این صفتها زکوة ساقط نشود پس صاحبان انگور بخاطر رسد که هر که انگور خورد را خواهند فروخت یا مویز
وغیره خواهند کرد زکوة او ساقط میشود بلکه انگور را خرص باید نمود و زکوة بیرون باید کرد تا در قیامت معذب نباشند

[illegible] خداوندا توفیقی دادی در معنی بروی برگشادی سپاسی و شکرت ای دارای و فطنی گرگروی تازه پدید آمد
من بعد باید مرا زینت فزودی ره تجدید و تحقیقم نمودی بلطف خویشتن بر من بخشای مرا از فضل راه راست بنمای ز عقل
و اوقف شد روانم بدانستم که من چیزی ندانم ببین نادانی و عجزم به بخشای بفضل خویشتن راهم بنمای مرا مگذار با من
الا تو نا که من هیچ ندانم و هستی تو دانا گناه من اگر چه بیشمار است بجودم دل بعفا امیدوار است [illegible] در آنکه زکوة
در دو سنت است و آن مال تجارتست بشرط آنکه یکسال در دست اینکس بوده باشد و بحد نصاب رسیده باشد پس هرچه کیل و وزن دارد چون
بحد نصاب رسیده باشد سوای سبزیها و خیار و خربزه و کدو و مانند اینها زکوة در و سنت است بشرطی که مذکور شد و ماده یان دو دو دینار
شرعی در او زکوة سنت است و یابوی یک دینار و مراد از بده اسب عربیست که مادر و پدر او هر دو اصیل باشند و یابو غیر اینست
شرط است در اینها نیز چریدن تمام سال و مالک بودن یکسال و شرطهای که در زکوة واجبی مذکور شد در سنتی نیز شرط است
و بباید دانست که دین مانع زکوة نیست که اگر کسی صد تومان قرض داشته باشد و نقد داشته باشد که بحد زکوة
رسیده باشد زکوة برو واجب است [illegible] ای حیات دل هر زنده دلی سرخ روی ده هر جا خجلی ای
زاینده و تو پر خون دل ما [illegible] ز تو در کون دل ما چاشنی بخش شکر گفتاران کام شیرین کن شیرین کاران برو از عذر فرو زده در [illegible]
[illegible] زنگار طاق [illegible] حرم بخشنده [illegible]
کان [illegible] وحدت یکتا شدگان [illegible] فصل دوم در تحقیق زکوة و آن هشت صنف اند اول
فقرا و مساکین و ایشان آن جماعتی اند که قادر بر معیشت یکساله خود و عیال خود
نباشند پس هر که باین صفت موصوف باشد و مومن باشد و از گناهان کبیره اجتناب نماید

و بر صغیره

و بر صغیره اصرار نکنند مستحق زکوة است و زکوة بقدر احتیاج برو حلال است نه زیاده و بعضی از مجتهدین عدالت
شرط کرده اند که اگر عادل نباشد زکوة واجبی برو نتوان داد و هر گاه مستحق و کسی باشد یا مزدوری تواند کرد یا بصلاحیت اختیار تواند نمود
زکوة برو حرام است مگر آنکه کسب و کار او بقدر کفاف او نباشد و آن تتمه گرفتن حلال است و بهتر آنست که زکوة بر کسی دهند که مستحق آن باشد و طلب
نکند و صدقه دادن در سر بهتر است از آشکارا و علی بن ابراهیم از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که صدقه در خفیه مخفی است بمنزله یا
در تقرب خدا آشکارا دادن بهتر و بعضی تمام تنویه بر دادن آن در مردمان باو اقتدا کنند در افعال واجبه و ابن عباس روایتست که صدقه در سر در صدقه افضلت
در علانیه هفتاد مرتبه و صدقه فریضه علانیه از سر بیست و پنج درجه فاضلتر است و از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که صدقه پنهان غضب ربانی را
فرو می نشاند و دفع گناهان میکند همچنانکه آب فرو می نشاند آتش را نظم هیچ دنیا بآخرت کس نداد که بیابی از این معامله سود بدکان دنیا
بآخرت بفروخت خاک رو داد و کیمیا اندوخت ده جهان چون ترازوی دو سر است در یکی سنگ و در یکی گوهر است لیک آنکس
که دیده اعمی داشت سنگ بستد و گوهر بگذاشت دوم از مستحقین زکوة عاملانند یعنی کسانی که صدقات را جمع کنند باذن امام علیه السلام
و می باید که ایشان نیز عادل باشند و بقدر حق ایشان زکوة عاملانه سیم مولفة القلوب اند یعنی کفاری که ایشان را استمالت داده باشد امام علیه
که از برای مسلمانان جنگ کنند و اجر حسبات ایشان دهند چهارم فی الرقاب اند یعنی بندگانی که مکاتب باشند یعنی شرط کرده باشند خواجه ایشان با او
که مبلغ معینی بدهند و آزاد شوند یا غلامانی که در تحت شدت باشند یا آنکه خواجه بر ایشان ستم کند خواه او بگرسنگی و خواه [illegible]
یا آنکه ملاقات آن نداشته باشند سهل بن حنیف از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که او مکاتبی را یاری دهد در رهک رقبه او یا غازی را
در عسرت و یا مجاهدی را در جهاد داد حق تعالی در زیر سایه عرش خود جای دهد در روزی که هیچ سایه نباشد مگر رحمت او پنجم
غارمونند یعنی قرض ایشان که صرف معصیت نبوده باشد ششم فی سبیل الله یعنی جهاد بعضی گفته اند که حج و پل ساختن و رباط و معاونت
زائران و بنای مساجد هم داخل سبیل الله است هفتم ابن السبیل است یعنی راهگذری که طلب چیزی کند اگر چه در ملک خود غنی باشد و زکوة واجب را
بسادات نشاید داد مگر از سادات باشد [illegible] الهی بنده لطف امیدوار است [illegible] ز تو خواهش کند [illegible]
کند هر کار سر تو خلاصی نیست [illegible]
مارا بتو [illegible]
بخش در کند از جرم که خواهنده ام چاره کن که پناهنده ام [illegible] در زکوة فطره و آن واجبست بر هر
بالغ و عاقل و آزاد و غنی که قادر بر قوت یکساله خود و عیال خود نیز باشد و هر که پیش از دیدن ماه شوال تا بعد از
دیدن ماه مذکور نزد کسی باشد اگر چه طعام او را نخورد زکوة فطره او بر او واجب است و هر طفلی
که پیش از هلال شوال متولد شود یا کسی که مالک بنده شود فطره او واجبست و اگر بعد از

هلال باشند و پیش از نماز عید فطر او سنت است و زکوة فطره باید که گندم باشد یا جو و یا آرد اینها و یا نان اینها یا خرما و یا
مویز یا برنج یا شیر و از برای هر سری یک صاع از این اجناس واجب است یا نصف صاع از اینها و وقت بیرون کردن از
دیدن هلال شوال است تا پیش از نماز عید کردن بمستحقین زکوة فطره همان مستحقین زکوة مال اند که مذکور شدند
یارب بخدای خداییت وانگه بکمال پادشاهیت کانگه نفس ما چرانند هم خطره ما که تو سرایم خاکی ده از آستان خویشم
وانگه دعلی بر در بشم روزی که مرا ز من ستانی ضایع مکن از عمر آنچه دانی وانگه که مرا ز من رهی باز کیسه ز لطف
چو من اندوه از نا با تو چو خود است نور کردم چون نور ز سایه دور کردم [illegible] و در نکته چند متعلقه باین باب
بنا بر آیه کریمه وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ
سزاوار آنست که صدقه استحبابی را بر شش طایفه دهند همچنانکه حق تعالی فرموده که نیکوی آنست که بدهند مال خود را بر دوستی
آن مال یعنی با آنکه دوست میدارد و از سر آن میگذرد و در راه خدا امید بخویشان خود را که محتاج اند و بی پدران را
که بحد بلوغ نرسیده باشند و محتاجان اگر نطلبند و راه گذریان را و درویشان خواهنده را و در خلاص کردن گردنهای بندگان
از قید بندگی و بدان ای عزیز که هدایت کند خدای تعالی ترا که تصدیق بر گروه مذکور موجب ثواب جمیل و جزای جزیل
اما بر ذوی القربی موجب ضعف اجر است یعنی دو اجر دارد یکی مزد نیکی بر خویشان و یکی مزد صدقه و از علی بن الحسین مرویست
که فرموده که ای مومنان امید بر خوشحالی تمام شما را بخیر اند و اگر کناهان شما را بیامرزند باید که نیکوی کنید و صدقه سر بنهید
و صله رحم بجای آورید که این صفتها عمر را زیاده کنند و درویشی را ببرد و هفتاد نوع مردن بد را از صاحب دفع
کند پس صدقه با قارب موجب اجر دو باره ثواب عقبی است و لهذا از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مرویست
که بهترین صدقه کسیست که بر ذوی رحم خود کنند و اما بر یتیمان از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که هر که یتیمی را تصدق
پیش خود گیرد و طعام و شراب دهد تا آنکه یتیم از او مستغنی شود حق تعالی بهشت مر او را واجب گرداند و نیز مرویست که بهترین
خانهای شما خانه ایست که در وی یتیمی باشد که با او نیکوی کنند و رعایت احوال او نمایند بانواع رحمت و شفقت
چو بینی یتیمی سر افکنده پیش مده بوسه بر روی فرزند خویش یتیم ار بگرید که نازش کشد و گر خشم گیرد که بارش
کشد الا تا نگرید که عرش عظیم بلرزد همی چون بگرید یتیم و اما مسکین در خبر است که رسول
در دعا می فرمود که بار خدایا مرا با درویشان همنشین کن در دنیا و آخرت یکی از ازواج طاهرات فرمود که یا
رسول الله این چه دعاست حضرت فرمود که زیرا که ایشان پیش از توانگران به بهشت روند بچهل سال بعد از آن فرمود که زینهار مسکین
زجر مکنید و اگر چیزی خواهد ردش مکنید اگر چه نیم خرما باشد و با درویشان دوستی کنید و با ایشان تصدق نمایید تا حق تعالی

شما را بهشت

شما را بهشت خوش نزدیک گرداند قطعه آنکس که بدینار و درم خیر نکند و ختم عاقبت اندر سر دینار و درم کرد خواهی که ممتنع شوی
از نعمت دنیا با خلق کرم کن چو خدا با تو کرم کرد و از ابی عبدالله علیه السلام مرویست که حق تعالی میفرماید که هیچ چیز نیست الا که کسی
موکل ساخته ام که آنرا قبض میکند الا صدقه که بدرویشان که می دهید بقدرت خود آنرا قبض میکنم و کسی را در قبض آن وکیل نمیکنم اگر چه
نیم خرما باشد و پرورش میدهم همچنانکه شتر بچه یا کره اسپی و چون روز قیامت شود من آن صدقه را بمقدار کوه احد رسانیده باشم پس آنرا
بوی رسانم و از نکات [illegible] فرموده اند که در زکوة و صدقه می باید که دست مسئول بر دست سایل باشد زیرا که آن اول بید قدرت حق تعالی
میرسد بعد از آن بدست سایل اما ابن السبیل مرویست که هر که مومنی را بنوازد حق تعالی مهمات دینی و آخرتی او را روا گرداند و در قبر و در حساب
را او و میزان عقوبت نباشد و در بین مواضع جمعی باو باشند [illegible] اما سایلین مرویست که سایل
را نا امید مکنید اگر چه نیم خرما باشد و در روی درویشان خندان و خوشخوی باید بود که ایشان عطیه الهی اند اما فی الرقاب عبدالله بن سهل از رسول
خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که بنده مکاتب را یاری دهد بقدری از مال تا بان آن خود را از قید بندگی خلاص کند در سایه حمایت خدای تعالی
در روزی که هیچ سایه نباشد مگر سایه رحمت او و [illegible] بن عازب روایت کرده که اعرابی بخدمت رسول آمد و گفت یا رسول الله مرا عملی بیاموز تا
مرا ببهشت رساند فرمود که بنده آزاد کن و گردن کسی را که از ذل بندگی در بند باشد خلاص گردان مثنوی هر که از نخل درویش ار بخت
بهره نیارد [illegible] هر که دل بستگی او بزر است آدمی جنت صورت حجر است [illegible] تو خوری خاک
[illegible] چند [illegible] اطفال سنگ که بگریاند آخرت آن سنگ
مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که روز قیامت هفت [illegible] در سایه رحمت خدای باشند یکی از ایشان آنست که صدقه بدست
راست چنانکه دست چپ وی از آن خبر نیابد تا بریا آمیخته نشود و آورده اند که چون حق تعالی کوه ها را بیافرید و ملائکه استحکام دیده بودند گفتند خداوندا
هیچ چیز باشد که بر سنگ غالب باشد گفت آهن گفتند [illegible] باشد که بر آهن غالب گفت آتش گفتند خداوندا هیچ چیز باشد که
آتش را فرو نشاند فرمود آب گفتند خداوندا هیچ باشد که بر آب غالب آید فرمود خاک گفتند [illegible] هیچ چیز باشد که بر خاک غالب گفت
باد گفتند [illegible] هیچ چیز از اینها عظیم تر و غالب تر باشد فرمود بنده که صدقه بدست راست دهد چنانکه دست چپ او از آن خبر
نداشته باشد یعنی پنهان دهد و [illegible] برساند منت ننهد و مراد او از رضای ما باشد نظم درخت کرم هر کجا بیخ کرد گذشت از فلک شاخ
بالای او گر امیدواری کز وی بخوری [illegible] آورده اند که در بنی اسرائیل قحطی بود زنی [illegible] کودکی خورد داشت
و او را هیچ خوردنی نبود [illegible] درویشی [illegible] بگذشت و گفت [illegible] آن زن لقمه نانی داشت بدو داد اتفاقا
این حال از قضا [illegible] گرگ در رسید و آن طفل را در ربود زن فریاد کنان بدرگاه حق تعالی نالید پروردگار رحیم آنرا از او بستاند تا
کودک دیگر [illegible] زن آورد و گفت این لقمه بعوض آن لقمه است که بدرویش دادی تا بدانی که اجر هیچکس نزد حق تعالی ضایع نمیشود که

إِنَّ اللهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ نکته عالم را پرسیدند که نیکبخت کیست و بدبخت چیست گفت نیکبخت آنکه خورد و کشت
و بدبخت آنکه مرد و هشت نظم مقبل هر روز کند در روی و در دل ریش که پس از مرگ میسر نشود درمانش هر که امروز نفشاند هر
زمستان در خاک ناامیدی کاو بود از دخل تابستانش نکته روایت است از حضرت امیر المومنین علی علیه السلام که صدقه بر پنج وجه است
یکی وجه درهمی به ده درهم برابر است و وجه دیگر آنست که درهمی برابر هفتاد درهم است و وجه دیگر درهمی بهفتصد درهم
برابری میکند و وجه دیگر درهمی مقابل هفتاد هزار درهم است و وجه دیگر فاضل تر از صد هزار درهم است اما آنچه درهمی
به ده درهم است آنست که تصدق کنند بشخصی که صحیح البدن باشد و دستها و پایهای او از افعال واقع نباشد و
اما آنچه برابر است بهفتاد درهم آنست که تصدق کنند بر فقیر یا چیزی که مستحق آن باشد و آنچه مقابل بهفتصد درهم است
آنست بدهند بخویشان مستحق و اما آنچه بهتر است از هفتاد هزار درهم آنست که ایثار عاد روبرو کنند یا عزمی و عوطی و
آنچه برابر است بصد هزار درهم آنست که تصدق کنند بطالب علمی که مستحق آن باشد نکته در روایت است از سید عالم
بهتر و بهتر اولاد بنی آدم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که لقمه بدست خود بکسی برسانی بهتر و فاضل تر بود از آنکه بده هزار دینار
وصیت کنی نکته آورده اند که فردای قیامت چون بنده را تاریکی و سختی قیامت در ماند صورتی زیبا و نیکو ببیند که بیاید و دست
آن بنده گیرد و وی را از آن تاریکی و سختی بیرون آرد گوید که تو کیستی که بدین نکوروئی و خوش خوئی و خوشبوئی گوید که من آن
صدقه ام که در دنیا داده ای از برای درماندگی امروز اگر بیشتر صدقه دادی بیشتری یافتی مکافات آن را نظم
آسیا را اگر بگردانی جود میکن هر چه بتوانی هر چه یابی نهان مخور چو فان دیگران را نواله برسان زان دو نیم نان از
گندم که یکی خود خورد و یکی مردم کز خیمی ترا رضا کیرند چون کلوخی بخورد گیرد خار آب جای دیگر رود ناچار نکته
پیشانی و پهلو و پشت و عذاب عقوبت مانع زکوة در آیه يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ الی آخره محققان
گفته اند که چون سایل دیده است که بر پیشانی زده است و پشت بر سایل کرده و روی از وی بتافته و درویش
بگردانیده اهم پشت برادران و متعلقان بشود و بار مراد [illegible] که همسایگان از وی نفعی و آسایشی نیافتند و قولی دیگر
آنست که مال جمع کرده خود مشغول بوده و گشاده پیشانی و قوی پشت و پهلو و تکبر و عجب آورده نکته حق سبحانه و تعالی
فرموده که أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ یعنی بپای دارید نماز را و بدهید زکوة را پس هر که نماز کند و
زکوة ندهد نماز وی قبول نباشد آورده اند که نماز یک بنده را در زیر عرش بدارند تا وقت
زکوة مالش در آید اگر زکوة بدهد نماز و زکوة وی را بمحل قبول رسانند و اگر نه نماز وی را
همان جا بگذارند و چون روز قیامت شود و گشتگان با ایشان را حجاب بیرون آرند که هر که زکوة نداده

باشد چون

باشد چون ایشان را ببینند از ترس بروی در افتند و آنانکه زکوة داده باشند جبرئیل علیه السلام گوید ایشان را که حق [illegible] بشما
کز شما راضی نیست نکته ثوبان روایت کرده از رسول صلی الله علیه و آله که چون این دو آیه وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ ا
لذَّهَبَ يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا نازل شد حضرت فرمود هلاکت باد ذهب و فضه را و این لفظ را سه بار تکرار کرد اصحاب سید
اندوهگین شدند و گفتند یا رسول الله ما کدام مال اخذ کنیم و چه سرمایه سازیم که عاقبت آن محمود باشد فرمود دل حق شناس
و زبانی شاکر گویند و زنی مومنه که یاری شما دهد در دین یعنی در ذخیره مالی و بال در آن متفطن نباشد اعمال صالحه است پس
عاقل آنست که چون دیگر افتد زینت و مال کنند او قصد خیر اعمال کند و اگر دیگران کنون اعمال خانه جویند او در صور اسرار
با قبر جوید نکته باید دانست که صدقه سنتی وقتی با فضیلت است که آن کس قادر بر نفقه اهل و عیال خود چنان که مرویست که [illegible]
جوح سوال کرد از رسول صلی الله علیه و آله که داشتم که صدقه بدهم اما نمیدانم که چه دهم آیه آمد وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا
يُنفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ یعنی سوال میکنند ترا ای محمد که چه چیز نفقه کنند بگو که نفقه کنید آنچه زیاده باشد از نفقه خود و عیال
خود یعنی مادام که خود محتاج آن باشی در صرف انفاق تصرف مکن زیاده بر آن صدقه در راه خدا چه چنان که مرویست که
مردی در نزد رسول صلی الله علیه و آله آمد و مقدار طلا بشکل تخم مرغ در دست داشت و آن از بعض غنیمت دار الحرب یافته
بود گفت یا رسول الله این را از من بستان که صدقه است و غیر از آن چیزی دیگر ندارم حضرت رسول صلی الله علیه و آله
از او اعراض کرده و روی مبارک خود را بگردانید و بطرف دیگر رفت و همین گفت رسول الله صلی الله علیه و آله از آن طرف
نیز روی بگردانید و بار سیم همین گفت حضرت در غضب شده آن را از او بستد و چنان بینداخت که اگر بر وی آمدی
عضو او را شکستی و فرمود که یکی از شما می آید و همه مال صدقه میکند و بر سر راهی می نشیند و دست پیش مردمان
میدارد و گدائی میکند و صدقه آنست که از سر توانگری باشد و باید که ابتدا بعیال خود کنی و اگر چیزی از ایشان فاضل آید
تصدق کنی مثنوی کرم با اهل نیکوست از کرم و بیش ظلم باشد بغیر موضع خویش نه نیکی بجای دشمن و دوست هر یکی
در محل خود نیکوست نیکی بکسان نه در محل خود است تو نیکوی کار مبر که بد است نشنود کام دشمنان دادن [illegible]
طعمه [illegible] قوله تعالی الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنفَقُوا مَنًّا
وَلَا أَذًى لَّهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ یعنی
آن کسانی که نفقه میکنند مالهای خود را در راه خدای پس از پی در نمی آرند آنچیزی که نفقه کرده اند منتی
یعنی در صدقه دادن منتی بر کسی منهند و نه آزار بخود و درویش و فقیر [illegible] و دادن صدقه [illegible]
بقول زشت و فعل قبیح مانند روی ترش کردن و اظهار کراهت نمودن جرایت از آنست مزد صدقه و ثواب آن

هر روز کار ایشان قوت رسمی هست مر ایشان را و نسبت بدیشان اند و هلاک شوند مرویست از پیغمبر صلی الله علیه و آله که بنده
ده هد و حق تعالی با وی سخن بگوید و بنظر رحمت در و نگرد و بیامرزد او را و از جمله منت نهادن حشم داشتن و ثنا و پاداش است از
فقیر و جواب دادن سایل بنرمی و ناهمواری بهتر است از دادن چیزی که منت نهد چنانکه میفرماید حق تعالی قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ
خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذًى یعنی سخن نیکو مر درویش را و درگذشتن او درشتی سخن بهتر است از
صدقه که در پی آن در آید رنج و آزار او پس زینهار که صاحب این صدقه محروم است از ثنای جمیل در دنیا و از ثواب جزیل
در عقبی مثنوی نیکیت شسته است ای عاقل مکن از رشک منتش باطل هر که منت نهد بگو پیش مخوان که نهد کاسه
فلک بر خوان میوه ها بخشدت درخت سخا اره منتش منه بر پا منت نان منه بجان است بلکه منت شمار بر جان عطای او
اگر او دهی یکی منتش بیا دو دهی در عطا روکش دگی آور که بود آن عطیه دیگر تلخ باشد عطای آن جود کام که بود دیگر
از پس انعام زر که بخشیدنش برنج بود زهر مار است اگر چه گنج بود و نیز حق تعالی فرموده که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا
تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى یعنی ای گروه گروندگان باطل مکنید مزد صدقه ها خود را بمنت نهادن و
ایذا و رنج رسانیدن از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که اگر قدرت ندارید که بمال خود مردمان را رعایت نمایید و ایشان را از تنگی معیشت
برون آرید باری بحسن خلق با ایشان سلوک کنید و می باید که صدقه بی ریا باشد از ابی عباس مرویست که رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که روز قیامت حق تعالی گوید که من قبول نمیکنم کردار کسی که در وی از اغراض دنیوی چیزی آمیخته شده باشد و از امیر المؤمنین
علی علیه السلام مرویست که حضرت عزت فرموده که هر که عملی کند برای من و غیر مرا با آن شریک سازد من از عمل
او و از آن شریک بیزارم مثنوی وقت احسان بیار عذر لسان که دو چندان نماید آن احسان آن کریمست کو
چو ابر بهار چون ببارد بخندد آخر کار نه چو ابری که در عطاها رو ترش کرده وقت باران ها لب بم الکلام جود خوان
کن کرم خویش را دو چندان کن نکته اگر چه زکوة در نه چیز واجبست که مذکور شد اما حقیقتا هر چیز را زکوتی است
زکوة مال مواسات با درویشان است و زکوة ظفر تواضع و احسان است و زکوة بزرگی و جاه و منصب نصرت کردن
ضعیفان است و زکوة فرزندان نوازش یتیمان است و زکوة وطن و جای بلند کردن مهمان است و زکوة علم تعلیم
دادن دیگران است و زکوة صحت بدن پرهیز از گناهان است و زکوة قوت و توانایی جهاد کردن با کافران است
و زکوة نفس با نفس اماره و شیطان خود جهاد کردنست و زکوة آواز خوش قرآن خواندن است و زکوة تن پاک
کردن از عصیان است و زکوة زبان نگفتن دروغ و غیبت و بهتان است و زکوة چشم نگریستن به بیگانگان است و زکوة
دل تعظیم ایمان است نکته نقلست که در زمان پیشین مردی از اهل ... بود ... صاحب ... و درستی ... زکوة ... بلای ... الله

ویکی زکوة

ویکی زکوة واجبی چون عمرش بآخر رسید از وی سه پسر ماند یکی را نام جبیر بود و دیگری ... بنظر مال پدر را قسمت کردند بهر کدام
یکصد هزار دینار رسید سوای املاک و اجناس پس بدان مال مغرور شده ترک زکوة و خیرات نمودند و بفسق و فجور رغبت کردند
حق تعالی برکت از مال ایشان بر داشته باندک فرصتی مال ایشان تباه شد و در حالت درویشی نیز ترک فسق و فجور نمیکردند
تا جبیر و دو برادر دیگر گرفتار شدند از شهر ایشان بدر کردند و نظر ... کور شده جبیر برادران رفت بجهت ... لاکلام
پس جبیر ... در شب گدایی میکرد و روز ... میخوردند آخر از گناه پشیمان شده توبه کردند و بدرگاه الهی ... که خدایا بر ایشان
رحمت کن حق تعالی ... که ایشان مستحق رحمت نیستند آخر ملک تعالی ... بصورت ... و فرستاد که چون ایشان شرط کنند که من بعد عصیان
نکنند ایشان را صحیح گردان ... و ملک ... آن ... آمد و پیش جبیر رفت جبیر چون او را بدید ... گفت تو کیستی
که پیش ... آمده ام ... معصیت ... گفت ... حکیم آمده ام تا ترا ... که تا ... همان معصیت ... سوگند بخورد
شرط کرد ... طاعت ... و اگر ... مال ... زکوة ... و احسان کنم آن ملک گفت اگر خلاف کنی ترا بار ... 
کرد ... گفت بلی ... دست بدعا بر داشت و گفت ... اگر این توبه او قبول شد ... بینی ... 
روی بر خاک نهاد و شکر بسیار کرد و گفت ای جوانمرد چون این کرم کردی و این احسان نمودی یک شتر ماده نیز مرا ده
... و ... آستینی ... پیش ... و ... شرط ... کرد ... ماده ... بود ... و نزد
... آمد ... و ... اهل و عیال خود آمدند برکتی در مال ایشان پیدا شد و باندک روزگاری صاحب
مال و جاه شدند ... و ... در فسق نمودند و ترک طاعت کردند حق تعالی ... فرمود که بر و نزد ... که ... ایشان
... معصیت افتاده ... بر ... در میان چهار ... تکیه زده گفت ... یک قطار
... بسته بودم حرامیان ببردند و روی ... اهل و عیال خود ندارم ... ترحم کن ... غلامان خود گفت این مرد ... بیرون کنید
گفت ای ... دیوانه ... آن حکیم که ترا علاج کردم و با من شرط کردی که معصیت نکنی گفت من با کسی شرط نکردم در ساعت ...
... و در حال ... چنانکه ... بود چون ... همان صورت ... بعد از آن ... 
نشسته با چشم گریان و تسبیح ... سلام کرد و نظر ... سوال و طلب ... و ...
و ... طلب کرد و مقابل ... گفت ... آدم ... بامتحان ... که ... خدای تعالی
... و مال ... و ... سجده شکر بجای آورد و چون سر از سجده بر ... 
زکوة دادن ... عظیم است و جزای جزیل مثنوی ... 
زکوة ... ای جوانمردی مردان از تو جنبشی راه نوردان از تو ما بر ای تو جهان گردانیم در وفای تو ...

مردانیم جز بسیرت جهان گردیم جز بکان هیئت جوان مردیم فرخ آنکسی که سرا فور زیر یافت در ریگ بابه جان باری
یافت چون صبا تیز عنانم گردان در طلب کرد جهانم گردان فیض نوریم ده از عالم صدق تا چه جمع از تو برآرم دم صدق

باب ششم در بیان حج

حمد بیحد حضرت ودودی را که عنقای مودت و وفای محبت ساناج و طوق جانهای
شیفتگان کعبهٔ وصال و مفتاح ذوق سوختگان مبتلا ملال خود گردانید جمیلی که از ساقی عکوس انوار جمالش همه رهروان
بادیهٔ ذوق و رهنوردان زادیه افتراق شربت وصال چشانیده و ز اطعام آثار نفس رحمانی ساربان موجود جود را بار رعام داده و بسر حقایق
عرفان و الامام خط شهود را منیت و آرام مثنوی ای در تک پوی کاتو ز آغاز عنقای نظر بلند پرواز فکر تو بمیل قبال بگداخت
او می ز تو مرغ بال بگداخت دانا که سخن بکینه او پخت بر کنگر شعر تارمو نیست و درود بیشمار بر شمع جمع انبیا چراغ
بنیاد اصطفا خورشید برج کبریا ماه یثرب و بطحا شاه یکه وصف مقصد و مقصود دین و دنیا شفیع روز جزا ابو القاسم محمد
مصطفی مجتبی مزکی و معلی نظم ای لقبی که انبیا اعلم بود احمد نامی که سرور عالم بود زان سایه باو نبود همراه که بود محرم جایی که
سایه نامحرم بود و بر افضل اولیا و اکمل اصفیا منصوص بآیه انما مخصوص بسوره هل اتی قایل لو کشف الغطاء شهسوار لافتی
مهر سپهر اولیا ماه آسمان اوصیا شاه شیر ابتداء اقتدا امیر المومنین علی المرتضی نظم آنکه حرم عرش بود کعبه جنت برست و آنکه بجا
درس سجده گه کونین است حیدر صفدر علی آنکه بیک جلوه اش دیده اعدا الخوف تا بقیامت تر است نقش پا بو را کفش در ازل
شد روح قدس را دلش هاپوده شهرهاست و بر آل امجاد و اصحاب عشر النقبا و النجبا علیهم صلوات الملک الاعلی ابعد
بدانکه حج عبادتیست اداکردن مناسک مخصوصه و درین باب دوازده فصلست فصل اول در فضیلت آن از ائمه علیهم السلام
منقولست که حج بهتر است نزد خدای تعالی از خانه که پر از زر سرخ باشد و در راه خدا تصدق کنند تا آخر شود و در حدیث وارد شده که حاجیان
متوجهان درگاه الهی مانند متوجه دیگر پادشاه روند و از متوجهان باشند اگر خدای را بخوانند اجابت فرماید و اگر آمرزش خواهند بیامرزد و از عبدالله عباس
مرویست در تفسیر آیه رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ که از تو زر کرمتنا حاکم را آورده
دشتر تر رکن یمانی تعیین فرموده که هرگاه بنده ای دعا کند در آن موضع آن فرشته گوید آمین و از حضرت امام حسین علیه السلام منقولست که رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرموده که هر که از خانه خود نشسته یک درهم در راه خدا بدهد یعنی در حج و جهاد صرف کند ثواب هفتصد درهم برای او بنویسند و اگر
به حج و جهاد رود و مال او در راه خدا خرج کنند هر درهمی را هفتصد هزار درهم بنویسند مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که هرکس که سوار بحج
رود و هر گامی که راحله او بردارد و بگذارد هفتاد حسنه در دیوان اعمال او بنویسند و هرکه پیاده حج کند بهر گامی هفتصد حسنه از حسنات
حرم گفتند یا رسول الله حسنات حرم چه باشد فرمود که هر حسنه آن مقابل صد هزار حسنه است و نیز آنکه
و در کشف الغمه از علی بن زید منقولست که حضرت امام حسن بن علی علیه السلام بیست و پنج حج کرده بود پیاده و فلان زمان او سپال



راهوار خوشتن رضا را با او میکشیدند تا بمکه معظمه و انس از سید عالم صلی الله علیه و آله روایت کرده که آنحضرت فرمود که حق تعالی با تشنگان
مباهات میفرماید با اهل عرفات و میگوید که ای فرشتگان من نظر کنید به بندگان من که همه ژولیده مو و گرد آلود توجه نموده اند بجانب من از راه دور
و دراز پس گواه میگیرم شما را که بتحقیق که من اجابت دعای ایشان کردم و ایشانرا شفاعت ایشان دادم در حق هر که خواهند بخشیدم
بدکاران ایشانرا و عطا فرمودم نیکوکاران ایشانرا آنچه طلب کردند از حقوقی که در میان ایشان باشد و چون از عرفات بمشعر آیند و وقوف کنند
حق تعالی فرماید که ای فرشتگان بندگان من در مشعر وقوف نموده اند و در مطلوب خود عود کرده از من طلب آن میکنند پس گواه میگیرم
شما را که جمیع آنچه طلب کرده اند بایشان ارزانی داشتم و ضامن شدم جمیع حقوقی که در ذمت یکدیگر دارند و آنرا در کف کفایت خود
نهادم و فردای قیامت خصمان ایشانرا از ایشان خشنود گردانم بروجهی که هیچکس بر ایشان دعوی تمام ننماید عوض آن نیکو
بنایت خوشا حال کسی که بعد از آن مرتکب گناه نشود نظم ای که ز امروز نه بر خویش ترا آخر از آن روز نه بینی شرم دار
آینه جهد تو آیش ورد در زنگ و بمیس رنج خویش دارد عذر خود بجی و قبول از خدا جمله تسلیم و قضا در رضای و در تفسیر قول حق تعالی که وَإِذْ
بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ه
بر مضمون بشارت یعنی یاد کن ای محمد که چون تعیین کردیم برای ابراهیم جای خانه کعبه را و فرمودیم او را که شرک میاور و انباز مگیر بمن چیزی را
که منم بس مرا بوحدانیت پرستش کن و پاک کن خانه مرا از بتان و از جمیع نجاستها از برای طواف کنندگان آن و برای ایستادن
در نماز و رکوع کنندگان که سجده نمایند که ایشانند مر اتقیا یعنی و راکعین و ساجدین نماز گذارانند اگر مفسران بر آنند که مراد بطایفین اهل
آفاق اند که بطواف خانه توجه نموده باشند و بقائمین کسانی که مقیم آن بلده اند و متوطن در آن و راکعین و ساجدین نماز گذارانند و
لهذا مسافرانرا در آنجا طواف کردن افضل است از نماز کردن و مقیمانرا نماز کردن افضل است از طواف و در تفسیر قول حق تعالی
که إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ یعنی بدرستیکه اول خانه که در
روی زمین وضع کرده شد از برای مردمان که آنرا زیارت و طواف کنند آن خانه ایست که در مکه است و در حالتی که آن خانه بابرکت
و کثیر الخیرات و نفع و منبع هدایت است مر عالمیانرا در روایت آمده که هر حسنه که در آن کنند بصد هزار حسنه بنویسند
و یک دینار تصدق در آن خانه بصد هزار دینار برابر است و در روایت دیگر آمده که نگریستن بخانه کعبه برابری میکند با عبادت
اول دنیا تا باخر و همه گناهان طواف کنندگان در آن آمرزیده میشود فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ
در آن خانه مبارک نشانهای روشن است موضع ایستادن حضرت ابراهیم است از جمله آیات آنست که هر گز هیچ مرغی بر بالای
آن نپریده بلکه چون نزدیک او میرسد بر میگردد و هرگز سرگین نمی اندازند در آنجا و در حرم آن جانوران درنده هیچ حیوان ضرر نرسانند
و هر که قصد آن کرده هلاک گشته مانند اصحاب فیل لعنهم الله و غیر آن و مرغان وحشی در آنجا از مردمان نمیرمند و بیماران بشرف

محبت میرسند و حاجیان تضرع میکردند و هر روز رهنما دیدار و فرشته در ان داخل میشوند تا روز قیامت نوبت بحکم ام نمیرسد و
موضع ایستادن حضرت ابراهیم سنگیست که اثر قدم ابراهیم علیه السلام بر آنست و وقتی در وقتی بود که پایهای کعبه بلند ساخته سنگی در زیر قدم
خود نهاد تا بر بالای آن رفته ان را بلند گرداند اثر دو قدم او در ان فرو رفته و ابو حمزه روایت کرده که علی بن الحسین زین العابدین
علیه السلام فرمود که ای ابا حمزه بدانکه بهترین بقعه که در عالمست میان رکن یمانی و مقام ابراهیم است اگر مردی عمر باید معادل عمر نوح
که نهصد و پنجاه سالست و در ان مدت در روز بروزه باشد و همه شب ایستاده در ان مکان شریف عبادت کند بعد از ان ملاقات
کند بی محبت ما هیچ نفعی باو نرسد پس بنابرین گفته شد که نظم بحق خالق بیچون خدای سبحانی بحق جمله گروه پیامبران روحانی
که دشمنان علی را نماز نیست درست اگر بسینه اشتر کنند پیشانی و مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا هر که در آید در ان خانه
ایمن باشد از قتل و غارت و گفته اند معنی آنست که هر که در آید بحرم جهت ادای حج و عمره ایمن شود از عقوبت گناهان و از ابو جعفر
علیه السلام نقل است که هر که در حرم در آید در حالتی که عارف باشد بهمه آنچه حق تعالی بر او واجب گردانیده ایمن گردد در روز
آخرت از عذاب دوزخ مناجات ای حفظ تو تبارک الله فیض تو لا یتناهی بارک الله ای هدف تیر توس نه عماری بود که تو بر
جده داری چون گرد شود وجود بستیم هر جا که روی نزا بر بستیم احرام گرفتم بکوی لبیک زبان بحب توجهت احرام شکنی
بیست نغمه ز احرام شکستیم نگه دار من گرگرام و گر نفالم بچاره تست روح عالم ار عدل تو لا الله ستیم کرعودم و گر در پیم
چشمی تو نبودی بر طاعت آرم الف لام ادی شفاعت آدم فصل دوم در عقاب تارک آن منقولست از رسول
که چون کسی را که حج واجب شود و مانع شرعی نبود و از حج باز دارد و حج ناکرده بمیرد او را غسل ندهید و کفن مکنید و بر او نماز
مگذارید و در مقبره مسلمانان او را دفن مکنید که او بر ملت یهودی و نصرانی مرده و در حدیث دیگر آمده که هر که بمیرد و حج
نکند با یهودی و نصرانی محشور شود و ترک حج از بزرگترین کبایر است و موجب شدت و عقوبت ربانی و غضب
سبحانی و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت است که زیانکارترین مردمان آنهااند که حج اسلام در تاخیر اندازند و
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرموده که مراد بقول خدای تعالی که وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
أَعْمَىٰ یعنی برانگیزانیم و حشر کنیم ایشان را در روز قیامت در حالتی که کور باشند کسانی اند که حج بر ایشان واجب شود و ادا
نکنند حق تعالی ایشانرا در روز قیامت کور محشور سازد مناجات شیخ عطار ای خرد در راه تو طفلی بشیر کم شده در جست و جو
عقل پیر ای نهانی خلق حیران مانده تو بزیر پرده پنهان مانده ای خدای بی نشان جز تو کیست چون توئی بی حد و غایت جز تو کیست
جانم آلوده است از بیهودگی من ندارم طاقت آلودگی یا ازین آلودگی پاکم بکن یا نه در صد غم کشی و خاکم بکن مرده ام میروم
در زیر خاک زنده گردان جانم ای جان بخش پاک فصل سیم در انواع و اقسام حج

بدا

بدانکه حج بر سه قسم است حج تمتع که او را حجة الاسلام نیز گویند و حج افراد و حج قران مخصوص جمعیست که اهل مکه باشند یا منزل
ایشان تا مکه دوازده فرسخ باشد و صورت حج تمتع آنست که احرام گیرند از میقات و عمره متمتع بها پس داخل مکه شوند و طواف
خانه کنند و دو رکعت نماز طواف بگذارند پس سعی میان صفا و مروه بکنند پس تقصیر کنند پس احرام دیگر از برای حج بگیرند از مکه پس
بعرفات روند و از اول زوال تا غروب آفتاب در عرفات باشند پس بمشعر الحرام آیند و شب در مشعر بوده تا روز شود و بعد از
طلوع فجر تا طلوع آفتاب در مشعر باشند پس بمنا روند و افعال منا بجای آورند و حج افراد و قران و افعال حج مفصلست بعمره مناجات
ای که چون روح بتن نزدیکی چون بجا آید بدن نزدیکی بلکه نزدیکتری از رگ جان لیک دوری از دریافت فهم کمال قرب تو کرد مفلس تو قدم
باز کرد و همه عالم بعدم کز ره دور شنید همه کس باید همتی تا قرب تو بس دور نزدیک تو باره و ره از سماک گرد طلوع خورشید درست
قطع مسافت دوری وصل چنین بسوی مجوری حب قرب تو ز خود ببریده دامن ارکان و مکان در صدق از خود فنا ز خود نبوده
مرهم بر دل مهجورم زن تا دهد پرتو قرب تو ضیا ور کشد روی بجلباب حیا فصل چهارم در شرایط حجة الاسلام و
شرط وجوب او پنج است ۱ آنکه بالغ و کامل عقل باشد پس بر صبی و مجنون حج واجب نیست و اگر ایشان حج کنند از حجة الاسلام
شان مجزی نیست و احرام طفل ممیز صحیح است اگر چه بر او واجب نیست ۲ حریت یعنی مملوک حج واجب نیست و اگر مولی
او را اذن دهد حج او صحیح است اما از حجة الاسلام او مجزی نیست پس اگر آزاد شود بوقوف عرفه و مشعر را یا یکی را باید آزاد گ
دریابد از حجة الاسلام او مجزی است ۳ زاد و راحله است و مراد بزاد آنست که آن مقدار داشته باشد که در رفتن و باز گشتن
بخورد و بپوشد و مراد براحله آنست بحال او چیزی داشته باشد که سوار شود در رفتن و عود کردن ۴ مؤنت عیال تا
باز گردد ۵ امکان مسیر است و آن آنست که صحیح البدن باشد و خالی باشد راه از حرامیان و آنقدر از وقت باشد که تواند
در محل حج بمکه رسیده باشد و اگر از آلات راه حج مثل مشک و ظرفی که توشه در آن گذارند و مانند اینها نباشد حج در آن سال ساقط میشود
و اگر کسی بنفقه غیری بار دو حج او صحیح و اگر کسی را شرایط حاصل شده باشد و فوت شود قضا کنند از اصل ترکه او و در زمان وجود
محرم شرط نیست بلکه امنیت راه کافیست مناجات ای است ز بر طریق جوئی در نامه دهد و بروئی اکنون چه رسیده از کوه
در کش نیکو نبشته او بره من بیدل و راه هم ناکست چون راه نما تو دلی چه باک است عاجز شدم از گرانی بار طاقت نه بکوه
باشد این کار عقل آمده تا بی و گوی تاریک تو فیض اگر ره نماید آن عقل علیل کجا کشد ید من بیکس و مکر ناتوانی من ای کس
بیکسان تو توانی فصل پنجم در احرام عمره و آداب آن سنت است که
در اول ماه ذی القعده موی سر و ریش را بگذارد و نزد هلال ذی الحجه پاک کرد از جسد خود و ازار و جبه
و ناخن بگیرد و موی شارب را کوتاه کند و نوره بگذارد و پیش از احرام غسل کند در میقات گاه و نیت کند که غسل احرام

عمره و تمتع اسلام میکنم سنت قربةً الی الله سنت است که احرام بگیرد بعد از نماز ظهر یا هر فریضه دیگر که باشد و اگر وقت مستحق نشود
شش رکعت نماز سنتی احرام بگذارد یا دو رکعت و در رکعت اول الحمد و قل یا ایها الکافرون بخواند و در رکعت دوم الحمد و قل هو الله
احد و واجبات احرام سه است ۱ نیت و آن آنست که قصد کند بدل خود که احرام عمره واجب حج تمتع اسلام واجب میکردم
و چهار تلبیه لبیک گفتن این میکنم از برای آنکه واجب است قربةً الی الله و واجب طلب دوم نیت کرد و در حکم نیت بودن نافارغ
نمود از غره و نیت را مقارن وارد و گفتن تلبیه که مذکور میشود ان شاء الله ۲ تلبیات اربع گفتن است و صورت این است که
لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ لَكَ
لَا شَرِيكَ لَكَ ۳ پوشیدن دو جامه احرام است که یکی را لنگ کند و یکی را بر دوش افکند و باید که جامها مخیط نباشد
و حریر محض نباشد اگرچه از برای زن باشد و پوشیدن جامها مقدم است بر عقد احرام زیرا که بعد از غسل جامها باید پوشید و نیت چنین کند که دو
جامه احرام عمره حج تمتع اسلام واجب می پوشم از برای آنکه قربةً الی الله پس بعد از عقد احرام و تلبیه چیزی دیگر لازم نیست تا رسیدن
بمکه الا اجتناب از محرمات که مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی مناجات ... بار خطا تقدیم ... کرد کار ... و دیلانی
غم ما خور که از غفلت شادیم ... که ... گر ز توفیق نه دیگیم ... ما و دان خط زندگی ... کار من بهتر شد
... خواه ... خواهیم خواه ... که ... دید ... ... ... بار ... یرده ... انداز
... چون ... بر ... دیگر دیده ... عقد کن ... را ... صدق ... را فصل ششم
در طواف و آداب آن بدان که شرط در طواف طهارت و ازاله نجاست است و ... و سنت است که از ...
بگوید ... از آنکه داخل مکه شود و سنت است که از بالای مکه داخل شود ... و سنت است که از در بنی شیبه
داخل مسجد الحرام شود و دعای که منقول است بخواند و بیاید تا برابر حجر الاسود بایستد و تکبیر بگوید و حمد و ثنای حق ... بر زبان
راند و دعای منقول بخواند و صلوات فرستد و حجر الاسود را ... و ببوسد اگر میسر شود و الا بدست اشاره کند و
ببوسد و ... آنست که واجبات طواف هفت است ۱ آنکه نیت کند باین طریق که هفت بار گرد خانه میگردم در
طواف عمره واجب حج تمتع اسلام واجب از برای آنکه واجب است قربةً الی الله و ابتدا بحجر الاسود کند و ختم بحجر الاسود نماید و بر جانب
بگرداند یعنی جانب چپ خود را بخانه کند و حجر اسمعیل را داخل طواف کند و هفت شوط بگردد در میان خانه و مقام ابراهیم و بگردد چون هفت طواف
کند بمقام ابراهیم آید و دو رکعت نماز طواف بگذارد و نیت چنین کند که دو رکعت نماز طواف عمره واجب حج
تمتع اسلام واجب میگذارم باد از برای آنکه واجب است قربةً الی الله و در رکعت اول بعد از الحمد قل هو الله احد
بخواند و در رکعت دوم بعد از الحمد قل یا ایها الکافرون مناجات ... ای ... اصلاح ... لطف ... حاصل تو



بدوه عصمت کل پرهنان ... رحمت خوبین کفنان غنچه تنگدل باغ توایم ... سوخته داغ توایم هرکه بر دل زند داغ ... باشد
را ... ز تو داغ عشق باشد هر ... تو رقم کرده است گرچه پرده در ده تو پرده دری ... را ... ما تا
بر ... بر سوای نام پرده پرده نشینان ... از سر پرده دری درگذرند فصل هفتم در سعی و آداب آن
باید که بعد از نماز طواف متوجه سعی میان صفا و مروه شود و حق تعالی فرموده إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ
فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ از عبد الله بن عباس روایت است که سبب
نزول این آیه آن بود که در زمان جاهلیت دو بت از سنگ تراشیده بودند یکی اساف نام داشت و یکی نایله ... بر صفا نهاده
بودند و یکی بر مروه چون زمان اسلام در رسید و خانه را از بتان پاک کردند آن دو بت را نیز بشکستند مسلمانان کار و سعی صفا
و مروه بودند و ... آن بود که در موضعی که بت در آن نصب کرده باشند سعی آن کردن گناه باشد حق تعالی این آیه را فرستاد و
رد توهم ایشان نمود و فرمود بدرستی که صفا و مروه که دو کوه اند در مکه از ... های خداست یعنی از علامات مناسک حج است
پس هرکه قصد کند خانه کعبه را با عمال مخصوص حج با بجا آوردن اعمال مخصوص عمره پس هیچ گناهی نیست بر وی آنکه طواف کند میان دو کوه یعنی سعی نماید در
میان آنها و هرکه بطوع و رغبت طواف بکند کردار نیکو پس بدرستی که خدا جزا دهنده ... کار ... است و دانا با عمال بندگان و سنت است در
وقت رفتن بصفا حجر الاسود را دریابد ... و آب زمزم بیاشامد و بر خود ریزد و از دری که آنرا باب الصفا گویند بیرون رود و بر بالای صفا
رود و حمد و ثنای خدا بجا آورد ... برابر حجر الاسود بایستد و هفت بار تکبیر و هفت بار تهلیل بگوید و دعای مخصوص بخواند و ... که
نیت کند باین طریق که هفت بار میان صفا و مروه سعی میکنم در عمره واجب حج تمتع اسلام واجب از برای آنکه واجب است قربةً الی الله و ابتدا از صفا کند
در رفتن و آمدن متوجه مروه شود و در آمدن بصفا کند و ختم بمروه و هفت مرتبه سعی کند باین طریق که رفتن را یک شوط حساب کند و برگشتن را
شوط و چون هفت مرتبه بمروه آید تقصیر کند یعنی بگیرد یا ناخن بچیند اگرچه یک ناخن باشد اما سر نتوان تراشید و اگر سر تراشد کفاره
لازم میشود و در حال تقصیر نیت چنین کند که تقصیر میکنم در عمره واجب حج تمتع اسلام واجب قربةً الی الله مناجات ... یا ... ها
اسیر و حیرانم رهبری ... تو ... بغایت علاج کن ... ز ... ارزان ... بی ... تو ... افتم
می ... بار ... افتم ... عذر ... که ... در ... من ... کار ... از ... حضور
... کن در ... بیان ... کس ... از ... از جانم ... ز ... فصل هشتم در احرام حج و آداب آن
باید که چون از عمره فارغ شود بمسجد الحرام رود و احرام حج گیرد در روز هشتم که آنرا روز ترویه خوانند در
مقام ابراهیم یا در زیر ناودان و در زمین بهمان طریقی که در احرام عمره گفته شد و سنت است که غسل احرام
کند و نیت چنین کند که غسل احرام واجب اسلام میکنم از برای آنکه سنت است قربةً الی الله بعد از آن احرام

کیرد و نیت کند که احرام میگیرم بحج واجب تمتع اسلام و چهار تلبیه واجب میگویم قربة الی الله این احرام از برای آنکه واجبست قربة الی الله
و مقارن دارد و نیت را بگفتن تلبیه بهمان طریق است که مذکور شد و در شب نهم ذی حجه از مکه بیرون رفته بمنی رود و شب در منی بعبادت
مشغول شود و دعاها که مخصوصه آنشب است بخواند و صبح روز نهم متوجه عرفات شود مناجات لیلی الهی تا بکی افسانه گویم حدیث خونین بابکانه
گویم غمت را ز دل و جان ساز منزل که باشد قوت جان قوت دل بفریاد و فغان ره نوردان بآه و ناله لبیک خوانان بدرگاه
کرده اسودی بوزرد ز کس امید بهبودی ندارد به بیماری که رفت از دست کارش گریبان چاک زد بیمار دارش بر کجوری که دل او بر کنده از
خونین طبیب او سری افکنده در پیش خموشی را ننگ دارم منی کن بهای بخت دولت رام منی کن مجلس نهم
در افعال روز عرفه باید که روز عرفه بعرفات رود و بر جانب چپ کوه عرفات خیمه زند و خاطر خود را جمع کند
از اسباب و اموال خود و از زوال آفتاب نیت کند تا غروب آفتاب در عرفات باشد و باید که چون از زوال آفتاب
متحقق شود نیت کند که می باشم در عرفات تا غروب آفتاب در حج تمتع اسلام واجب از برای آنکه واجبست
قربة الی الله و باید بدعا و عبادات مشغول باشد زیرا که روز عرفه روز دعاست و هر حاجت که در این روز خواهند برآورده
میشود خصوصا کسی که در عرفات باشد اللهم ارزقنا بحرمة محمد و آله و سنت است که دعای مخصوص که در صحیفه الرضا مذکور است
بخوانند و حوایج خود را طلب کنند در پایین کوه عرفات و پیش از غروب از عرفات بیرون نروند احتیاطا اگر مبطل حج
مفسد حج است مناجات بیهقی ای غمت مایه ده شادی ما بر در تست بندگی آزادی ما بنده خاص توایم سند براز
بندگی غیر تو بند فارغست از دو جهان در دو جهان تو عیان لیک جز ایست نهان خاک در لبسر خشک زمین کشته
در کوی وفا خاک نشین نشده خاطر او بند بهیچ نرود لش یافته بو نرهیچ تافته روی ز روی همه کس روی در
روی تو آورده و بس مجلس دهم در افعال روز عید باید که چون از عرفه عود کنند شب بمشعر الحرام آیند و چون بمشعر
رسند نیت کنند که امشب بروز می آرم در مشعر الحرام در حج واجب تمتع اسلام از برای آنکه واجبست قربة الی الله و آنشب را
بطاعت و عبادت بگذرانند و چون صبح شود نیت چنین کند که می باشم در مشعر الحرام تا برآمدن آفتاب در حج واجب
تمتع اسلام از برای آنکه واجبست قربة الی الله از طلوع صبح تا طلوع آفتاب در مشعر باشد و بذکر الهی مشغول باشد و باید که هفتاد
سنگ ریزه از مزدلفه که محلیست در مشعر الحرام برچیند و باید که سنگ شکسته نباشد و نرم باشد و نقطه سیاه و سفید
داشته باشند و بقدر سر انگشتی باشد و بعد از طلوع آفتاب متوجه منی شود و افعال منی در روز عید سه است اول رمی
جمره عقبه کردن چنان است که جمره عقبه را که میلیست که در جانب مکه است هفت سنگ ریزه بزنند و باید که سنگ
ریزه را بر شکم انگشت بزرگ نهند و بناخن سبابه بیندازند و سنت است که با طهارت باشند و روی بجا گرده

بشت بقو

پشت ابهو کنند و نیت کنند که هفت سنگ میزنم این میل را در حج واجب قربة الی الله و باید که فاصله سنگ بسنگ زنند و در حالت
انداختن دعای مخصوص بخوانند و باید که هفت سنگ زده شود که اگر بعضی زده نشود محسوب نیست و عوض باید زد و بعد از
رمی مذکور باید که ذبح کنند گوسفند نری که هیچ عیب و نقصان نباشد و به چنانکه بر گرده آن پیه باشد اما اگر گوسفند نباشد باید که از ماده باشد و بر یکسال
و نیت چنین کند که ذبح میکنم این قربانی را در حج واجب تمتع اسلام واجب قربة الی الله و باید که در وقت ذبح مستحضر نیت بوده تسمیه
بگوید و و جهت وجهی بخواند و خود ذبح کند و یا دست بر دست ذابح نهد و نیت کند و گوشت آن را سه قسمت کند و قسمی را هدیه بدهد بمومنی
و نیت چنین کند که بهدیه میدهم ثلث این قربانی را در حج واجب تمتع اسلام واجب قربة الی الله و قسمی دیگر بمستحق تصدق
نماید و در آن حال نیت کند که تصدق میدهم ثلث این قربانی را در حج واجب تمتع اسلام واجب قربة الی الله و قسم دیگر را از آن خود
هر چه خواهد کند اما باید که قدری را خود بخورد و نیت کند که میخورم گوشت این قربانی را در حج واجب تمتع اسلام واجب قربة
الی الله و بعد از آن سر تراشند یا تقصیر کنند و باید که اول نیت کند که تقصیر میکنم در حج واجب تمتع اسلام واجب قربة الی الله
این سه فعل روز عید است در منی که گفته شد رباعی حاجی بطواف کعبه اندر تک و پوست و آن سعی طواف هر چه کرد از بی دوست
مقصود وی آنست که آید و بکری قربان سازد بپای خود بر در دوست بعد از آن بمکه رود در همان روز اگر میسر شود و اگر نه روز دیگر
طواف حج کند بطریقی که در طواف عمره گفته شد و بعد از طواف کند و بعد از آن متوجه سعی میان صفا و مروه شود بنوعی که مذکور شد و
بعد از آن طواف نسا کند و طواف نسا واجبست در حج و عمره مفرده نه در عمره تمتع بها علی الخلاف و طواف نسا واجبست بر مرد و زن
و صبی و خنثی و خصی کشیده طریق گذاردن او نیز بطریق طواف حج است و بعد از آن دو رکعت نماز واجبست اما سعی واجب نیست
مناجات گنهکار الهی امن و ایمان بخش ما را وفا کن عهد و پیمان بخش ما را الهی گر چه جرم ما فزون است بجان بازی جانان بخش ما را
الهی گر چه سر تا پا گناهیم بمعصومان پاکان بخش ما را الهی گر چه حیران در جهانیم بسر منشاء حیران بخش ما را ز بیهودی خود
ور دیگه واهیم چه وردی هست در مان بخش ما را امامان سر بسر پاکند و معصوم بفضل پاک ایشان بخش ما را
جهانی جرم داریم اگر در بار سلطان خراسان بخش ما را مجلس یازدهم در افعال ایام تشریق بدانکه
که چون از افعال حج بجای آرد شب یازدهم و دوازدهم و سیزدهم در منی باشد که اگر در جای دیگر باشد از برای هر شبی گوسفندی
کفاره باید داد و در روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم باید که در منی باشد و هر روز جمره ثلثه هر یک هفت سنگ ریزه بزند اول جمره اولی
بعد از آن وسطی بعد از آن جمره عقبه بهمان طریق که قبل از این مذکور شد و این آخر مناسک حج است و بدانکه محرمات احرام بیست و سه چیز است چهار
از آن مخصوص مردانست ۱ پوشیدن سر و لباس ۲ پوشیدن جامه مخیط ۳ سایه کردن بر سر خود در وقت راه رفتن
۴ پوشیدن پشت پا و چهار مخصوص زنانست ۱ پوشیدن رو ۲ پوشیدن زینتی که عادت او نبوده که عادتی باشد جایز است اما باید که

بشو هر خود نماید و هفده دیگر مشترک است میان مرد و زن ۱ صید کردن ۲ با زن مقاربت نمودن ۳ بوی خوش بکار بردن به هر روشی که باشد ۴ سرمه در چشم کشیدن ۵ روغن بر خود مالیدن ۶ خون گرفتن بهر وجه که باشد ۷ ناخن چیدن ۸ موی از اندام جدا کردن ۹ درخت حرم بریدن و گیاه آن چیدن مگر درخت میوه دار که از ملک او باشد ۱۰ دروغ گفتن مطلق ۱۱ سوگند خوردن مثل لا والله و بلی والله ۱۲ پوشیدن انگشتری از برای زینت نه از برای سنت ۱۳ حنا نهادن از برای زینت ۱۴ در آیینه نگریستن ۱۵ سلاح جنگ پوشیدن در روی اختیار ۱۶ کشتن شپش و کیک و مانند آنها و اخراج این ها حکم کشتن دارد ۱۷ و جدال کردن و باقی شروط و آداب حج و عمره از کتب فقها معلوم باید کرد والله اعلم
مناجات قدوی ای بتوحید تو هر ذره گواه هیچ یک ذره بتوحید تو راه در بیت ذره ناچیز شدیم کمتر از ذره بسی تر شدیم
ای در رحمت تو بر همه باز خط نعت تو شیب و فراز عشقبازان به تمنای تو بید رهروان از همه خیالات خرسند که نفضل تو که چند
ما همه جاهلی و نومیدی جست و جوی تو فراز ما برد هر دل قوت کار از ما برد قوتی بخش که کاری بکنیم بر حرم تو گذاری بکنیم
مقصود مقصود دوم در نکته چند متعلق باین باب نکته بدانکه حجر الاسود که گویند فرشته ایست که باذن حق تعالی سنگ گردیده و آن
چنان بود که روزی خلق خدا که ذریه آدم را از پشت او ظاهر کرد و عهد نامه از ایشان بستد آن را او در حق نوشته کنده است و فرمود که سنگ شود
آن فرشته سنگ شد بقدرت خدای تعالی و اکنون او را حجر الاسود خوانند که سر او در کعبه قبه کرده چون حاجیان از هر جا رسند آن را بوسه دهند
آن سنگ که در گوشه کعبه می باشد و روز قیامت حق تعالی دیگر آن را فرشته گردانده و آن عهدنامه را باز کنند و هر که بر آن عهد بود و آن
را در بهشت کنند و هر که خلاف آن کرده باشد در دوزخ نکته چون کسی به کعبه رود اول احرام میگیرد احرام حیثیت اگر نظر کنی
چاه بدو عمامه خواجگی از سر بنهد و بلباس رضا و تکبیر از بیرون برگشته و زاری و رداء برخود پیچد در روی عقیده او گرد
لبیک نشان این قصد حج است قصد حق احرام باطلست یعنی خانه دل را خالی کردن از جمله اغیار در این احرام از اری نیاز
و زاری باید و رداء از وفا و پرده باریکی و در معالم صدق و محراب صفا لبیک باید زد در روی در بادیه فردانیت و وادی وحدانیت
باید نهاد و این نمود بسان باید زد که نظم نام تو شمع دل پروانه نام تو گنجست دل ویرانه تا شراب عشق تو نوشم ز شوق بایدم
از جان و دل جانانه هر کسی را زین قدح رنگی گه است این قدح مردی خورد مرد انشای نام تو دانی که کیست زین جهان و زان جهان بیگانه
هشیار و هشیار آنکس بود کو بعد از وی یک تو دیوانه نکته بدانکه در هر نیتی باید که معنی آن فی الجمله دانند چنانکه فقها بیان صحیح
کرده اند پس کسی که میگوید که احرام عمره حج تمتع اسلام واجب میگیرم قربة الی الله می باید که معنی احرام
و عمره و حج تمتع و اسلام و واجب و قربت بداند احرام میگیرم یعنی جازم میشوم از زنان تا آخر
افعال عمره که تقصیر است که ترک محرمات احرام نمایم و محرمات مذکور شد و عمره عبارتست از نیت
احرام نمودن و جامه احرام پوشیدن و تلبیه گفتن و طواف کردن و دو رکعت نماز طواف کردن و

سعی نمودن

سعی نمودن و تقصیر کردن و حج تمتع عبارتست از حجی که عمره اش مقدم باشد بر حج پس تمتعش از آن گویند که بعد از تقصیر عمره چیزها بر او حلال
میشود از آن ها تمتع تواند گرفت و اضافه با سلام آنست که عمره با حج باصل شرع اسلام واجب شده بتکلیف
شارع نه بتکلیف مکلف مثل نذر و امثال آن و معنی واجب آنست که فاعل آن در دنیا مستوجب مدح است و در
آخرت مثاب و تارک آن در دنیا مستحق ذم است و در عقبی معاقب بعذاب و معنی قربت نزدیک شدن برضای حق سبحانه
و تعالی است نکته ابراهیم خلیل بامر ملک جلیل در ظاهر کعبه بنا کرد و بوادی غیر ذی زرع و حیات قعدا و رحم آمر کار را در باطن
کعبه است که آن دلهای موحدانست کعبه ابراهیم خلیل از سنگ گلست و کعبه عبد جلیل از جان و دل آن کعبه قبله حاجات بندگانست
و این کعبه طور مناجات عارفان آن جا مسجد الحرام است و اینجا حرم الطاف سبحان آنجا عرفاتست و اینجا محل عرفان آنجا مکان
ذبح قربانیست و این جا مسلخ نفس اماره و شیطان آنجا مقام خلیل الله است و اینجا مقام لطف یزدانی آنجا چشمه زمزم است
و اینجا دریای بی پایان آنجا رکن یمانی است و اینجا مکان سعادت و سیاحت آنجا حجر الاسود است و این جا مقناطیس امتحان
کعبه اهل عالم صورت حرم است و اصل حرم مکه و اصل مکه کعبه و اصل عالم حقیقت قرآن است و اصل قرآن سوره الحمد و اصل الحمد
بسم الله آنجا بیابانهای بی پایان بپا باید برید و سر زنش خار مغیلان باید کشید و جفای هزار اعرابی جلف باید دید و مال خود را صرف
باید کرد تا بکعبه سنگ و گل رسی و اینجا بادیه بیکران لا اله بپا باید برید و قدم در وادی الا الله باید نهاد و در سر شوق این وادی را طی باید کرد
تا بکعبه الله رسی آنگاه عشاق دار از سر جان گذشته طواف حریم معشوق را که اصل مقصد و مقصود است باید نمود و این کار مردان
راه و عارفان درگاه است رباعی در راه خدا دو کعبه آمد منزل یک کعبه صورتست و یک کعبه دل تا بتوانی زیارت دلها
کن کافزون ز هزار کعبه باشد یک دل نکته در روایت آمده که حق تعالی رفیع خانه کعبه کرد بآسمان در زمان طوفان نوح و آن
از یاقوت سرخ بود و الحال آن در آسمان چهارم است و آنرا بیت المعمور گویند و قبله ملایکه است پس حق تعالی بابراهیم وحی کرد
که در موضع آن خانه بیت از نو باین وجه که ابری بفرستاد که سایه افکند بر آن مقدار که زمین خانه بود و ابراهیم بر آن خانه بنا کرد و گویند
باد را بر انگیخت تا بدان اندازه زمین برفت و با جبرئیل بیامد و گرد آن خط بکشید بر سر تقدیر خانه بنا کرد تا سرگشتگان وادی
جهالت چون روی نیاز بر آن آورند راه نجات یابند بمنزل مقصود رسند و در این حکمتهاست که جز بروردگار عالم نیست که او قیاس
بکار نیست و در هر جا او را توان دریافت نکته چون حق تعالی خطاب کرد با ابراهیم که خانه کعبه را از اصنام و انجاس پاک
کردن تا آنرا طواف کنند و در آن نماز گذارند چنانکه مذکور شد این قولیست بزبان اهل عالم اما بلسان اهل انسانی و عرفا
که دل خود را که خانه کبریای حق است از همه چیز پاک کن و غیر او را در آن راه مده که بمانه محبت ما است یعنی خانه دل خود را از نجاست کفر و شرک و دوی
شرک و محبت غیر پاک گردان نظم یاد داشت کز بی کمال یاجان کین خانه دو مهمان نگنجد و در خبر است که وحی آمد بداود علیه السلام که ای داود برای

من خانهٔ پاک بسازکه تقاط عظمت من باو فرو دآید داود گفت خداوندا کدام خانه است که عظمت و جلال ترا شاید فرمود که
آن دل بندهٔ مومنست داود گفت الهی آن را چگونه پاک دارم خطاب رب الارباب آمد که آتش محبت ما را در آن
زن تا هرچه غیر ماست همه را بسوزد ربعی ای مهر تو در دلم چراغ افروزان وی یاد توام ابجد عشق آموزان نور تجلی
جلالت بنوست زان هر دو منی و ماست در هم سوزان نکته آورده که چون ابراهیم خلیل خانهٔ کعبه را تمام کرد وحی آمد که مردم را
بزیارت آواز ده ابراهیم فرمود که آواز من بکجا رسد خطاب آمد که از تو ندا کردن و از ما رسانیدن پس خلیل بامر ملک جلیل در
مقام خود و بروایتی دیگر در کوه بوقبیس بر پای خواست و هر دو انگشت بر گوش نهاده باواز بلند ندا کرد که یا ایها
الناس حجوا بیت ربکم ای مردمان حج کنید خانهٔ پروردگار خود را که حق تعالی حج خانهٔ خود را بر شما نوشته و شما را
بدان میخواند اجابت کنید حق تعالی آواز او را بجمیع مردمان رسانید حتی در اصلاب مردان و از ارحام زنان بودند از مشرق تا
بمغرب و هر که در علم الله بود که حج گذارد بجواب لبیک اللهم لبیک زبان بگشاد و خوشا حال آن دولتمندی که او را روزی شده باشد
که جمیع مومنان را حج مقبول روزی شود بحق محمد و آله مناجات ای هیچ خطا نکرده زول با حجت نام تو مجمل میکوشم و در تنم توانایی
گر لطف کنی و گر کنی قهر بهم نوشت نیکیست نوش باز هر گر قهر سزای حالت آخر هم لطف برای حالت آخر یا رب لطف
ور بی‌شرم یا عدم مکن بقدر خویشم تا در نغمم عنایتی هست فترا که تو کی گذارم از دست و انگه که نفس با آخر آید
هم خطبه نام تو سر آید در روز جزا اعنایتم بخشی عفوی کن و جرم و زلتم بخشی باب هفتم
در فضیلت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام سپاس متواتر مر احدی را که هر یک از احاد موجودات
و افراد مخلوقات از خزانه اعطی کل شیء خلقه ثم هدی خلعتی شایسته صوری و معنوی کرامت نمود
و خلایق آخر الزمان را بدلیل مبین بهترین کاینات با بشارت ارسله بالهدی راه نمود و تیرگی شک و شبهات را از مرآت
صدور بندگان بصیقل دلالات و آیات و معجزات باهرات زدوده و قفل از ابواب حواطر آدمیان و خاطر عالمیان را با
مفتاح الکنت قریش کاف سید آل عبد مناف گشوده و قرآن مبین و فرقان متین که افق آیات و ادق معجزاتست بسید اولین و آخرین
ارسال گردانید نظم ای گشایندهٔ خزاین جود نقش پیوند کارگاه وجود کوکب آن آسمان بلند هم فلک ساو هم زمین پیوند بود دل را مصیبت بود از تو
بود و نابود را وجود از تو آفرینش فهم کنندهٔ تست همه جزئیت آفریدهٔ تست و درود فرخنده و رود در مقام محمود که حضرت معبود جل
از تفخیم شان آن خجسته صور و بعالمیان اخبار نمود که ان الله و ملائکته یصلون علی النبی و عباد صحیح الاعتقاد بصلوات و
تسلیمات آن شفیع روز عرصات امر نمود که یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما بنوای صلوا کما دادیمو او
مقتدای قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی در دریای فتوت گوهر نبوت خورشید فلک رسالت ابو القاسم محمد مجموعه
ذاتی که

ذاتی که صفات مظهر علم بود در ذروهٔ عرش بز اعظم بود در قرب جلال ذو الجلال انقربت او محرم و هر که بود نامحرم بود و صلوات الملک
الودود بر روح جانشین او که تتمیم نعمت و تکمیل دین و ملت اصحاب ایمان و ارباب ایقان در روز غدیر بمتابعت آن امیر
کبیر بود که الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا امام البرره و قاتل الکفره
المسمی بحیدره رباعی از خلقت صور خلایق مقصود بجز عرض کمال اسد الله نبود افتاد اگر به صورتش از الف بدایت که
در مرتبه از که فرود و بر اهل بیت اطهار که مضمون آیه و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا امنای حضرت و خلفای
مطلق الی یوم الموعود اما بعد بدانکه اگرچه حضرت خیر البشر و ائمهٔ اثنا عشر در عالم ظاهر از انبیای سابق موخرند اما در باطن مقدم اند
چنانکه بر عاقل کامل مخفی نیست بنا بر آن احوال ایشان پیش از انبیا نوشته شد و درین باب ده فصل است فصل اول
در فضیلت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و بعض از معجزات آنسرور روایتست که یهود از کتابهای خود شنیده بودند که محمد
صلی الله علیه و آله پیغمبر آخر الزمان است و دین او ناسخ ادیان سابقه خواهد بود و از اولاد بنی هاشم بوجود خواهد آمد و پدرش
عبد الله نام شخص باشد از قریش با وجاهت تمام و مهابت مالا کلام که از ناصیهٔ میمونش نور رسالت ظاهر و هویدا و از بشرهٔ
همایونش حلیهٔ نبوت باهر و هویدا باشد و در مکهٔ معظمه او را مسکن باشد و این در کرانمایه از خزانهٔ او بصحت ظهور رسد بنابر آن
جمعی از یهود در حوالی بطحا نزول کرده بودند و غرض ایشان آنکه اگر میسر شود عبد الله را بقتل رسانند تا دین ایشان منسوخ نگردد
روزی عبد الله بن عبد المطلب بر اسب ازرق که باد در تک برق نماید و صید کبک کام بی آزادی سوار شده بعزم شکار بجانب کوهسار
بیرون رفت چون نظر یهود دیان بر جمال با کمال عبد الله افتاد دانستند که این پدر محمد صلی الله علیه و آله چرا که علامات رسالت و آثار
نشان داده بودند در رو موجود بود آن ملعونان قصد قتل عبد الله کردند و ایشان هشتاد کس بودند با شمشیرهای بران و نیزهای
اراده کردند که با عاشق حضرت خود را الطفای نور آن شمع شبستان جلالت نمایند اتفاقا در همان وقت وهب که والد آمنه
خاتون است نیز در شکار بود ملاحظهٔ این مناظره نمود رگ حمیتش در حرکت آمده متوجه بجانب عبد الله شد دید که ملایکه با اسلحه
کرداگرد عبد الله گرفته یهود هر دو در آنند دفع میکنند و حق سبحانه و تعالی در آن وقت رفع حجاب از نظر کرده ملایکه را معاینه میدید
که از روی ادب رعایت جانب عبد الله میکنند این امر بغایت متعجب شده خود را بخدمت عبد المطلب رسانید و از روی التماس
نمود که دختر آمنه را بعقد عبد المطلب خواهد در آورد عبد المطلب قبول نمود عقد فرمود تا بشارت تزویج عبد الله با آمنه این بود
تا وقتی که آن اختر اوج سعادت از کتم غیب بصحرای ظهور طالع گردید نظم طلوع کرد بتایید حق زاوج کمال خجسته زهره اختر همایون
فال از آن نهال شرف تازه گشت گلشن دین چنانکه تازه شود بر گکل ز باد شمال روایت است از مادرش آمنه خاتون که چون
ولادت فرزندم محمد صلی الله علیه و آله نزدیک شد آوازی شنیدم و خروشی دیدم که جنس آواز آدمیان نبود و علمی سفید دیدم

از یاقوت در میان آسمان و زمین نوری از سر آن عالم تا آسمان تتق بسته بود و گرد بر گرد خود مرغان دیدم با لهای گسترانیده
و جماعتی را دیدم در هوا ابریقها در دست گرفته و تشتی در من غلبه کرد مرا شربتی آب دادند نباتی سفید گفتم مگر شیر است شیرین‌تر
از عسل بود و حجاب از پیش من بر داشتند از مشرق تا مغرب همه دیدم و سه علم دیگر دیدم یکی در مشرق و یکی در مغرب و یکی
در بام خانه کعبه آنگه محمد صلی الله علیه و آله در وجود آمد چون بر زمین رسید بسجده در افتاد و انگشت سبابه بر آورده بر هیئات
متضرعان پس دیدم که کسی فرود آمد و در دست یکی ابریق سیمین بود و بوی از وی می‌آمد مانند بوی مشک و در دست دیگری طشتی از زمرد سبز
و در دست دیگری حریر سفید از نور آن را باز کرد و مهری از آن بیرون آورد و محمد را صلی الله علیه و آله بشست و آن مهر را در میان دو کتف او نهاد و او را
در حریر پیچید و رسته را فرود وی بست و گفت بستان بشر را که بهترین عالمیان است و عزیزترین اهل دو جهان **نظم**
که یثرب مکان است و آنجا زمان ٭ محرم ترین ها دی راه بود ٭ صیرفی نقد دین مهر سیر تعین ٭ خسرو سنجاجین بدر دو جا مصطفی و نیز
روایت کنند که شب مولود مصطفی صلی الله علیه و آله ستارگان جهان بما نزدیک شدند که گفتیم مگر بر سر ما خواهد افتاد و عبد المطلب
میگریست و میگفت چه گرامی بنده و چه بزرگ دوستی خدای را عز جلاله حق تعالی هر پیغمبر را که معجز داد بعد از آن بود که با ثبوت کشیده بودند
و تحمل ادای رسالت کرده محمد صلی الله علیه و آله هنوز دعوت نا کرده و زحمت نا کشیده جمله کاینات فرموده که سر خطاب او
نهادند زیرا که محمد مقصود بود و دیگران قاصد و محمد مراد بود و دیگران مرید **نظم** ای آرزوی قدر خطاب ٭ ای قبله آسمان سرایت ٭ در
عالم نطق هیچ ناطق ٭ ناگفته سزای تو ثنایی ٭ جان داروی عاشقان حدیثت ٭ قفل در کمر بان دعایت ٭ و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام آمده است
که پادشاه عالم پیش از آن که جد آدم با ملایکه ملکوت و ساکنان حضرت جبروت عرض نموده بود که مرا بنده خواهد بود که مقصود من از
آفرینش کاینات وجود او است ملایکه قرنهای مدید در انتظار وجود با وجود محمد صلی الله علیه و آله نشسته بودند چون ذات
مقدس احمدی از حیز عدم بوجود عالم قدم نهاد منتظران فریاد بر آوردند که خداوندا دیر گاه است که در انتظار جمال محمدی نشسته‌ایم
و دیده بدیدار مبارک او باز بسته‌ایم بادشاه امت بعد جمال محمدی را بما نمای رب العالمین روح الامین را فرمان داد تا آن خاتم النبیین را
بچهار سالگی از پیش دایه او حلیمه در ربود و بعالم ملکوت برد و بر ملایکه عرضه داد تا مقربان حضرت مشاهده جمال او دیده‌ای خود را
تکمیل کردانیدند حلیمه چون محمد صلی الله علیه و آله در کنار خود ندید فریاد از نهاد وی بر آمد که یا و وای نزدیک عبد المطلب در خشم
آمد که محمد را نمی‌یابیم عبد المطلب در جست و جوی افتاد همه شب در مکه محمد را صلی الله علیه و آله را می‌جست چون وقت سحر رسید
و مقصود کاینات را نیافت بنی هاشم را جمع کرد و سوگند خورد که چون صبح بر آید اگر محمد را پدید نیابم هر که دشمن ما است باشد سر ایشان را
بزخم تیغ از تن بردارم چون صبح صادق نسیمه سر از گریبان افق بر آورد و ستاره قطب آسمان جدا شد بجایی و دشمن دهر
ساعت بزمین نزدیکتر میشد خانه کعبه فرود آمد چون آنجا شدند محمد را صلی الله علیه و آله و سلم دیدند چون ماه شب چهارده تابنده

تکمل

بلبل

بس پرده سست و دشمن قدر آن خورشید فلک رسالت و منزلت آن ماه آسمان جلالت ظاهر شد **نظم** ای از بر سدره شاهراه است ای
طاق نهم رواق بالا شکسته ز گوشه کلاهت ٭ هم عقل دویده در رکابت ٭ هم شرع خزیده در پناهت ٭ این چرخ کبود ژنده دلقی ٭ در گردن
بر خلعت همت ٭ مه طاسک گردن سمندت ٭ شب طره پرچم سیاهت ٭ جبرئیل مقیم آستانت ٭ افلاک حریم بارگاهت ٭ بیچاره اگر چه رونق جاهت
عقل ار چه بزرگ طفل راهت ٭ خورد است قدر رونق عظیم سوگند بروی همچو ماهت ٭ روایت از عباس بن عبد المطلب که سطیح کاهن در وقت بعثت
بمکه رسیده بود او در کهانت کمال شهرت داشت و در صحیفه ایام چیزی عجب تر از صورت او خبر نداده‌اند و بیکری شبیه او
مسموع نشده و گویند پاره گوشتی بود بهیات مشکی بر بالا در از او دست و پا نه جوارح و اعضا که گوشت داشت جهه نشستن و نه
چشم از برای دیدن و نه لب و دندان بواسطه گفتن و آن گوشت پاره را سر و پا معلوم نبود و مطلقا استخوان و رگ و پی نداشت
با سیما بر گلیمی نهاده بود هر جا که میخواست او را می‌بردند و اگر از او قات چون جامه می‌پیچیدند چون مشک بر دوغ میجنبانیدند آواز از وی
بر می‌آمد و از اخبار گذشته و آینده خبر میداد و آنچه سوال میکردند جواب میشنیدند قریش چون از آمدن او خبر یافتند باستقبال
شتافتند و از حوادث استخبار نمودند گفت ای معشر عرب از ضعف زمان شما بیاید زمانی که بیرون خواهد از میان شما جماعتی که بتان را شکسته
و عجم را تسخیر نماید و از مردمان زکوة بگیرند باز قریش پرسیدند که این مردمان از چه کسان باشند گفت **شعر** و بیت ذی الارکان
لینشان من عقبکم ولدان یوحدون الرحمن و یترکون الشیطان یعنی سوگند بخانه کعبه که جماعتی پیدا شوند که عبادت یگانه
پرستند و ترک متابعت شیطان کنند گفتند از نسل که باشند گفت **شعر** من اعظم الاشراف من آل عبد مناف یعنی از
اعظم بزرگان از اولاد عبد مناف پرسیدند که از کدام شهر خروج کنند گفت **شعر** و الباقی الابد لیخرجن من هذا البلد مهدی
الی الرشد یعبد الله الفرد یعنی سوگند بخدای که باقی او ابدیست هر آینه بیرون آید البته از این شهر یعنی مکه و هدایت نماید
مردمان را بر شاد و سداد و خدای را عبادت کند بصفت وحدت و انفراد پس ای عزیز دیده حق بین بگشای تامل کن که همی
ملاعین جاهل جبل ایشان تا چه مرتبه بود که پیش از بعثت آنحضرت این‌ها میدیده و میشنیدند در زمان آن سید و سرور دو جهان
چه معجزه ملاحظه مینمودند و از حقد و حسد خود را ملعون ابد و سزاوار آتش مخلد کرده‌اند خوشحال مومنان و متقیان
امت آن صدر بدر انس و جان خواجه دو جهان محمد مصطفی علیه صلوات الله الملک المنان **نظم** ای نام تو دستگیر آدم و ی خلق تو
پای مرد عالم ٭ فرخ درت کلیم عمران ٭ جاروبکش رهت مسیح مریم ٭ از نام محمد است میمی ٭ حلقه شده این بلند طارم
تو در عدم و گرفته قدرت ٭ اقطاع وجود زیر خاتم ٭ در خدمت انبیا مشرف ٭ در حرمت اولیا مکرم ٭ نابوده وقت
خلوت تو ٭ نه عرش و نه جبرائیل محرم ٭ روایت است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که او روایت کند از پدران
خود از علی بن ابی طالب علیه السلام که آنحضرت فرمود که خدای تعالی جل جلاله و عم نواله و عظم شانه و لا اله غیره

نور محمد را صلی الله علیه وآله بیافرید پس از آفریدن آدم و نوح و ابراهیم و اسمعیل وغیرهم و باوی دوازده حجاب آفرید حجاب
قدرت و حجاب عظمت و حجاب منت و حجاب رحمت و حجاب سعادت و حجاب کرامت و حجاب منزلت و حجاب هدایت
و حجاب رفعت و حجاب نبوت و حجاب هیبت و حجاب شفاعت پس نور محمد صلی الله علیه وآله در حجاب قدرت بازداشت
هشت هزار سال و وی میگفت سُبْحَانَ مَنْ هُوَ غَنِيٌّ لَا يَفْتَقِرُ و در حجاب منزلت شش هزار سال بود و وی میگفت
سُبْحَانَ الْعَلِيِّ الْأَكْبَرِ بود و در حجاب هدایت پنج هزار سال میگفت سُبْحَانَ ذِي الْعَرْشِ الْعَظِيمِ و در حجاب رفعت بود
چهار هزار سال میگفت سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ و در حجاب نبوت سه هزار سال میگفت سُبْحَانَ ذِي
الْمُلْكِ الْقَدِيمِ و در حجاب هیبت دو هزار سال سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ مشغول بود پس نام آنحضرت را بر لوح ظاهر
کرد و آن نور بر لوح بود چهار هزار سال پس بر عرش پیدا کرد و بر ساق عرش بود هشت هزار سال تا که آنرا در صلب آدم نهاد
و از صلب آدم بصلب نوح و همچنین از صلبی بصلبی تا که آنرا در صلب عبد المطلب نهاد و از صلب عبد المطلب او بصلب عبد الله رسید
و آرا(؟) استش لباس کرامت در پوشید پیراهن رضا و ردای هیبت و سراویل معرفت و بند آن سراویل از محبت بود و نعلین
خوف و عصای منزلت بود داد پس او را گفت نزدیک مردمان رو و بگو ایشان را لا اله الا الله و اصل آن پیراهن از شش چیز
بود قامتش از یاقوت و هر دو آستین از مروارید و بند از بلور زرد و حشت(؟) آن از مرجان سرخ و دامن از زمرد سبز
و گریبان از نور حق تعالی توبه آدم ببرکت آن پیراهن قبول کرد و خاتم سلیمان را بسبب آن بدو باز رسانید و یوسف را بیعقوب
بواسطه آن رسانید و یونس را از شکم ماهی بدان نجات داد و همچنین سیمر(؟) آنرا از بلاها ایمن گردانید و آن جز پیراهن پیغمبر نبود نظم
ای سایه زخاک بر گرفته از بهر قبول توبه خویش آدم سخن تو در گرفته روایتست از جابر بن عبد الله الانصاری رحمة الله
علیه که رسول صلی الله علیه وآله فرمود که حق تعالی نور مرا و نور علی را پیش از عالم و آدم آفرید بپانصد هزار سال تا به تسبیح حق تعالی
مشغول بودیم در وقتی که هیچ مسبحی نبود و چون حق تعالی آدم را بیافرید نور ما در صلب او نهاد در بهشت بودیم و در صلب او بودیم نوح
در کشتی بود ما در صلب او بودیم ابراهیم را در آتش انداختند ما در صلب وی بودیم همچنین حق تعالی ما را از صلبهای پاک برحمهای پاک نقل کرد
تا که بصلب عبد المطلب رسانید آن نور را به دو نیم کرد و نور مرا در صلب عبد الله نهاد و نور علی را در صلب ابو طالب و مرا نبوت داد
و علی را امامت و نام ما را از نامهای خود اشتقاق کرد نام حق تعالی محمود است و نام من محمد و حق تعالی علی الاعلاست و نام او علیست
زبعد معرفت کردگار لم یزل : بی شناسم احمد و علی و آل علی : ذات احمد بود در ممالک تقدیس : وجود منفرد و مستقل(؟)
به پنج علی : نیست آنکه راه ندا(؟) دل و زبان بهار را : وحسن سوز کو خفی و جرگ(؟) جلی علیست آنکه گذارد به برق لمعه تیغ حسود را
کبود نقد تو به دغل : روایتست که چون حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله بر لیل آیه کریمه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک آمد

امت

امت یعنی علی علیه السلم را بخلافت و امامت نصب کرد و گفت یا علی انا کالشمس وانت کالقمر وانت وصیی وخلیفتی
من بعدی شیوه انگشت(؟) که در دلهای ایشان تخم ریب بود در اضطراب آمده ثمره حقد و حسد ایشان افتادن گرفت
تا بمرتبه که عباس نیز که عم رسول صلی الله علیه وآله بود بیامد و گفت یا رسول الله نه من و تو از یک شجره ایم و نه تو از اصل یک گوهریم
رسول صلی الله علیه وآله فرمود بلی عباس گفت پس چرا علی را بر یاران بنی هاشم تفضیل نهادی مگر از برای آنکه دختر را زهرا نام
کرده و جفت وی گردانید رسول صلی الله علیه وآله گفت ای عم اندیشه باطل و خیال فاسد بجز راه داده و جاده صواب را
بگذاشته قدم در طریق خطا نهاده ای عم ندانی که فضل و مهتری بعلم و ادب است و امامت و ولایت عطای یزدان است
نه بخشیدنی(؟) خلایق یا عم اگر حوضهٔ عالم را بر بر جاهل فضل نبودی موسی چهل روز دست محاسن فرعون چار صد ساله نزدی و عیسی
بگر... در مهد دعوی وجعلنی نبیا وجعلنی مبارکا نکردی ای عم ندانی که اگر چه ما در خاک آفرینش بودیم اما در عالم پاک سابقیم ای عم حق تعالی
نور ما پیش از عالم و آدم آفرید بپانصد هزار سال و به تسبیح و تقدیس حق تعالی مشغول بودیم در وقتی که هیچ مسبحی و مقدسی نبود چون
اراده حق بایجاد عالم تعلق گرفت اول نور مرا بشکافت و از عرش و کرسی بیافرید و بحق حق که من از عرش و کرسی بهترم و نور
برادرم علی را بشکافت و از لوح و قلم بیافرید بحق حق که علی از لوح و قلم بهتر است و نور فرزندم حسن را بشکافت و از وی آسمان
و جمله فرشتگان بیافرید بحق حق که فرزندم حسن از هفت آسمان و فرشتگان بهتر است و نور روشنائی چشمم حسین را
بشکافت و از وی هشت بهشت و حوران بیافرید بحق حق که فرزند دلبندم حسین از هشت بهشت و جمله حوران بهتر است آنگه
ظلمت را بیافرید و فرمان داد تا بر هفت آسمان سایه افکند و هفت آسمان تاریک گردانید فرشتگان آواز تسبیح و تهلیل
بر آوردند و زار التضرع آوردند حق تعالی کشف آن ظلمت کرد پادشاه عالم کلمه بگفت و از آن نور بیافرید و نور فرزندم فاطمه را
از وی بیافرید بهشت قندیلی در جنب عرش بیاویخت این هفت آسمان و زمین از نور وی روشن گشت و از برای آنست که وی را
زهرا خوانند داور ازین شرف زهرا لقب داد پس ای عم علی را دوست دار که دوستی علی ایمانست و بغض وی کفر و نفاق چون عباس
این کلمات خوشتر از آب حیات بشنید گفت یا رسول الله تسلیم کردم و راحت شدم خواجه عالم فرمود که حق تعالی از تو راضی شد و فرشتگان
از تو خشنود گردیدند نظم امیر کشور مردی علی ابو طالب : که زنگ کفر ز مرآت دل کار ز دود : زهی محیط نوالی که صوت
اهل سوال : به بحر گوش تو خوشتر ز نغمه داود : تو آن خجسته خصالی که در مسالک حال : خلایق از تو رضا خدا خشنود : ای
عزیزان قدر این نعمت بشناسید که از امت حرمت اید زیرا که بعنوان مرسل در آمده و این دولت بعد از پس حق این
سعادت حفظ بشناسید و پای از جاده شرع مطهر آن سرور بیرون منهید که امت او منتظر او و در گروهند که از پی او تا بمحشر رستگار بند و دیگران
تا کی گرفتار بس جهد کنید که از ناجیان باشید نه از هالکان اسامی حضرت خواجه کاینات بدانکه حضرت بهترین کاینات صلی الله علیه وآله

راه‌زار کم بکنیم است و نبوده نام از آن معروف و مشهور است و اکثر در قرآن مجید آمده نبی و امی قوله تعالی الذین یتبعون النبی الامی
و یا ایها النبی و مزمل قوله تعالی یا ایها المزمل و مدثر فرموده یا ایها المدثر و دیگر عبدالله قوله تعالی الیس الله بکاف عبده و انه لما قام
عبدالله و بشیر و نذیر که انا ارسلناک بالحق بشیرا و نذیرا و اسم دیگر از اسامی آنحضرت احمد است قوله تعالی من بعدی اسمه احمد و
دیگر نام محمد آن سرور و جهان است قوله تعالی و آمنوا بما نزل علی محمد و اسم صفات آن بهترین موجودات رحمة للعالمین است که و ما
ارسلناک الا رحمة للعالمین و دیگر مصطفی است که الله یصطفی من الملائکة رسلا و حق تعالی او را رئوف الرحیم خوانده
که بالمؤمنین رئوف رحیم و او را صدیق نام نهاده که الذی جاء بالصدق و در سورة خطاب فرموده که یا ایها الرسول و او را
بنور تشبیه نموده که و نور و کتاب مبین و آنحضرت بنعمت مسمی فرموده که یعرفون نعمت الله و دیگر نامهای بزرگش
نام بعضی شاهد و مبشر و داعی و سراج و منیر که انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا و داعیا الی الله باذنه و
سراجا منیرا **نظم** چراغ بزمگه انبیا ابوالقاسم که شمع خلوتش از مهر و مه خبر دارد زبر تو لمعات جبین دولت اوست
سپهر این همه نوری که در بصر دارد و دیگر یس و طه اسم خطاب فرموده و در خبر است که حضرت حق سبحانه و تعالی گفت ای محمد من سه چیز
ترا دوست میدارم حضرت فرمود که بار خدایا اگر با همه کروبیان عالم بالا من خلق عالم خواهیم که ترا ثنا گوییم آنچه عاجز آییم در ثنای تو
**نظم** بار خدایا مهیمن و مدبر وز همه عالم مقدس و مبرا ما نتوانیم حق حمد تو گفتن با همه کروبیان عالم بالا و ما آمده کام و زبان
دل لب و دندان که یا محمد من ثنای ترا دوست میدارم و هرچه جاوید هم بام نیز بدم بدو بسته تو آفریدم و اگر دوستی تو در میان نبودی من هرگز
خود را آشکارا نمیکردم بعزت و جلال من ای محمد که هر که ترا دوست دارد و دوست دارنده ترا دوست دارد اگر برابر زمین و آسمان
گناه او باشد همه را عفو کنم و بیامرزم و هر که ترا دشمن دارد اگر برابر آسمان و زمین طاعت دارد او را عذاب کنیم که از آن سخت‌تر
عذاب نباشد عالمیان را بدانند که ترا و اهل بیت ترا از دیگر من چه دشمن که مدت بی‌شدم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله خدای تعالی دست و زبان
برکت دو جهان ای کار انا گفت اگر محمد صلی الله علیه و آله میگفت مرحبا و آنکه یا حبیب حق تعالی با وی خطاب میفرمود که یا حبیب ثنای که سید عالم میگفت حق تعالی
جواب میفرمود سید رسل آرین بسیار است دمانند حق سبحانه و تعالی فرمود که یا محمد اگر خلق هجده هزار عالم مرا ثنا گویند به ان تو نیز سزاوار
داکر مرا به هزار کم بکنیم خوانند من نیز ترا به هزار کم بکنیم میخوانم بعزة جلال من که هر آن بنده از بندگان من و امتی از امتان تو که توفیق یابد
که ترا بنود و نه نام بخواند بدهم مرا نیابد تواب بنود و نه پیغمبر مرسل و ثواب نود و نه هزار شهید که در راه خدای تعالی کشته باشند
و بدهم مرا و را ثواب نود و نه سال طاعت و هر که این نود و نه نام ترا بخواند بغر عالیم تا در دیوان او نویسند نود و نه حج و نود و نه
عمره پذیرفته و بدهم مرا و را نود و نه کوشک در بهشت که فراخی هر کوشکی یکسال راه باشد و هر که این نود و نه نام با خود دارد
از مکر شیطان ایمن باشد و هر روز چهار فرشته بیایند بفرمان خدای تعالی بنگاه داشتن آن یکی بر دست راست و یکی بر

دست

دست چپ و یکی پس سر و یکی پیش روی و این فرشتها مونس وی باشند و از مکر دشمنان و شر ایشان ایمن باشد
و هر که نام رسول صلی الله علیه و آله را معزز و مکرم دارد هر روز عزیزتر گردد و هر روز دولت او بر مزید بود و عاقبت و سنکرا او
باشد و دیگر آنکه مشهور و معروف است که حق تعالی را هزار و یک نامست سیصد نام را در توریت یاد فرموده اند و سیصد نام در انجیل و
سیصد در زبور و نود و نه در قرآن و دو اسم اسم اعظم است که از آن با این هزار کم بکنیم نامند حضرات ائمه هدیت و یکی تو حق
تعالی که تا این علم غیب از و سر زنی بزرگوار محمد و آل محمد **نظم** سپهر خرم سعد آفتاب درج عزت بگانه گوهر دریای کاینات
محمد و جود اوست غرض مطلقا که روح مقدس تنگنای ابد شد ز ملک قدس مقید ز قطع با دیه کن بصوب ملک مکون نداشت
قاصد تعدیر بجز جناب تو مقصد و اسامی آنحضرت اینست یا محمد یا احمد یا محمود یا حامد یا قاسم یا عاقب یا خاتم یا ماحی
یا داعی یا سراج یا منیر یا بشیر یا نذیر یا رسول یا نبی یا هادی یا مهدی یا خلیل یا صفی یا طه یا طیس یا یسن یا
مزمل یا مدثر یا حبیب یا کلیم یا مصطفی یا مجتبی یا مختار یا ناصر یا قائم یا حجة یا برهان یا بیان یا کافی یا داعی یا حافظ
یا شهید یا عالم یا حکیم یا نور یا مبین یا مطیع یا مذکر یا امین یا واعظ یا صاحب یا ناطق یا صادق یا صدیق یا مکی
یا مدنی یا ابطحی یا عربی یا هاشمی یا عزیز یا قرشی یا مضری یا حریص یا رئوف یا رحیم یا عادل یا جواد یا فتاح یا علیم
یا طیب یا خطیب یا فصیح یا رشید یا طاهر یا مطهر یا امام یا امی یا تقی یا بار یا شفا یا متوسط یا سابق یا مقتصد یا
حق یا متین یا اول یا آخر یا ظاهر یا باطن یا رحمت یا شافع یا شفیع یا محلل یا محرم یا آمر یا ناهی یا حلیم یا قریب
یا شکور یا رقیب یا مجیب یا منیب یا ولی حسبنا الله و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر و صلی الله علی محمد و آله اجمعین **نظم**
احمد مرسل که اشتیاق از و نقش خاک پای عزت عرش نقش را و بها کرده اند خوشتر از نام شریفش نا شنیده سامعه تا شنفته
الله را تعلیم اسما کرده اند ذکر نام نامی او زنده کرده اند عاقلان از لمعه شرح المحمدی دل درون سینه همچون طور سینا کرده اند
ابجد لوح دل طفلان گوی علم اوست هرچه در دیباچه تقدیر املاک کرده اند روایت از امام جعفر صادق علیه السلام که چون آن حضرت
بجه اصطفا دکو هر درج جنب یمن محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بقدم مبارک میمون فضای عالم شهود درا مزین نمود
غایت جلالت و نهایت عظمت قریش بر عالمیان ظاهر و هویدا گردید ابلیس پلیس از صعود در آسمان ها ممنوع شد
زیرا که قبل از ولادت حضرت عیسی بر سموات سبعه راه میکرد چون حضرت عیسی بظهور آمد از آسمان ممنوع شد و بعد از
مولود سعادت مشهود سرور انبیا راه بر ان چهار دیگر نیافت و ظهور آنحضرت در وقت طلوع فجر هفدهم شهر ربیع الاول بود و
عبدالمطلب آن در یتیم را صبح **نظم** انگه از نام او سپر ماه شق گرفت خورشید از خجالت رویش عرق گرفت طاوس باغ سدره
که در علم منتهی از منتهی با مدد و رسبق گرفت بحارث بن عبدالعزیز بکفالت داد و حلیمه خاتون بنت ابی ذویب که حلیمه

حارث بود شیره جان آن غنچه گلستان جهان از شیر میداد چون سن آن گوهر یگانه قریب بهشت سال رسید والده آنحضرت
امنه خاتون بنت وهب از دار غرور بسرای سرور رحلت فرمود و در همین سال عبد المطلب نیز بجوار ایزدی پیوست
و آن در گرانمایه را ابو طالب که عمش بود کفیل شد روایتست که ابو طالب روزی بحضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله
گفت یا محمد من میخواهم که ترا کد خدا کنم و دیده بصیرت من بدیدار اولاد امجاد تو منور گردد و مرا استطاعت آن نیست
فکری کرده ام اگر مقتضی خاطر خطیر باشد دران شروع نمایم بخاطرم میرسد که خدیجه را با ما قرابتیست و اکابر قریش هر سال با مال
و غلامان او بتجارت میکنند و یکبار شتر از امتعه و اقمشه میگیرند اگر برای عقده گشای تو قرار گیرد امسال من از خدیجه مال برای
تو بگیرم آن سرور قبول نمود پس پیش خدیجه آمده ما فی الضمیر خود را با او در میان نهاد و چون خواجه کاینات در همه اوقات بصدق
راستی مشهور بود و در مجالس و محافل مجد این مذکور خدیجه ازین خبر خرم از بحایت بشیح و مسرور گردید و گفت ای ابو طالب
من منفعت ترا نسبت بخود میدانم الحاصل خاطرت خواهد چنان کنم بعد از آن میسره نام که غلام معتمدش بود طلبید و گفت تو با این
مال در حکم محمد به بهر چه امر نماید او صدور یابد بشتابید و آنچه خاطر شریفش قرار گیرد چنان کنید و مطیع و منقاد او باشید و از
ادب از خدمت او متابعت میسره گوید که دران سفر در خدمت آنحضرت بودم بهر سنگ و چوبی که رسیدیم آواز السلام علیک
یا رسول الله شنیدیم و نیز دیدیم که بهر طرف که روی توجه بامثال آن مالک الرقاب میشد پاره ابری بر سر آن سرور سایه گسترده و آن
آفتاب ذروه سداد و آن نظم ماه عربی شه یثرب مکه نشین مشکاة جوهر لوح حرمت ذوالمنن بنیاد دین که ازو شد
قصر ازل را دیر فو کنگره معبد ازین کاملتر از ومانده در حیرتست این نکته و برهان کنه ادراک عرض در زیر کاه
ابر از حرارت هوا متاثر نبود و در یکجا از دیر عابد بحیرا نام راهب بود و از میان خلق بر کنار شده چون دید که پاره ابری
همراه قافله می آید و سایه بر ایشان می افکند یقینش شد که پیغمبر آخر الزمان در میان این قافله است اهل قافله را بر
خود طلبیده مهمانی نمود چون بر بالای دیر بر آمد دید که همان ابر بر سر قافله کاه سایه افکنده مگر کسی از شما آنجا بازمانده گفتند
کودکی محمد نام نزد متاع مانده بحیرا او را نیز [illegible] آنحضرت چون نظرش بر جمال او افتاد و نور رسالت در جبین مبین اش
مشاهده کرد در قدم آن گل گلبن رسالت سر نهاد و چون سایه در پای آن سرو چمن جلالت افتاده و کمال حد منکاری بجای
آورد و اهل قافله اعتقاد تمام به بحیرا داشتند از بسیار تخضع و تخشع او با آنحضرت متعجب شدند و آنحضرت دران
سفر خبر از ربح بسیار روی نمود چون قافله نیز دیگر رسید میسره بعوض خواجه کاینات رسانید که اگر پیش از
رسیدن احمال و اثقال بخانه سیده من خدیجه روی داین خواهید بود حضرت از قبول عنان مرکب سعادت پیما را
بجانب خانه خدیجه گردانید اتفاق دران وقت خدیجه خاتون از منسوال عرب بر غرفه نشسته بود دید سواری در کال

جلال

جلالت می آید و پاره ابری بر سر آن سرور سایه کرده و دو ملک از یمین و یسار او هر یک شمشیری برهنه جهة
حفظ او در دست گرفته در هوا با او می آیند و پاره ابری خدیجه گفت این سوار عالیمقدار بغایت بزرگوار است
کاشکی بمنزل من فرود می آمد تا لوازم خدمتکاری و رسم حرمت داری او بجای می آوردم چون آنحضرت
نزدیک شد خدیجه خاتون از آنجا که رحمت گزیدت الا نظم ای کشته والا مقام صادق امی کلام بابک شهنشاه
ملوک تاج انبیا همنفس روح قدس در خلوات خفته هم سوزش جبرائیل در درجات علا سرو خرامان
ز گلشن و چمن دا مستقیم نیر تابان زحش برملک و الضحی و دانست که آن فرشته رحمت نزول کرد
شمول بمنزل او می نماید پا برهنه از روی استعجال از غرفه فرود آمد و حال آنکه هر وقت خدیجه خاتون
اراده انتقال از مکان بمکان مینمود چند کنیز مقرر بود که در خدمت او میبودند و کنیزان از دو جانب ذیل
عفتش را بر داشته چادر عصمتش را از غبار ده گذار محافظت مینمودند و دو کنیز هر و یکی در دست
گرفته حرارت هوا را از آن بلقیس مسند عزت باز میداشتند چون نظرش بر خواجه کاینات افتاد گفت
مرحبا بک یا زین السموات والارض و گویا زبانش بدین مقال مترنم بود نظم زهی زآمدنت بخت مرحبا
کرده زشوق روی تو گل پیرهن قبا کرده یا محمد امروز التماس من آنست که بقدم عزت خانه ابو طالب روی و او را
آوازی دهی که بملازمت او رجوع است و مهم عظیم بخدمتش مرجوع چون آنحضرت متوجه خانه ابو طالب گردید میسره نیز
بخاتون رسید و جمیع حالات از سلام حجر و مدر و ابر سایه گستر و خدمت و ضیافت بحیرا و راهب جمیع آن مرده
بعرض خاتون رسانید خاتون را ذوق مودت آنحضرت متضاعف گردید و چون ابو طالب نزد خدیجه گفت یا ابا طالب
ترا بر من حق بسیار است و شفقت و عطوفت تو بی راز تو میدارم که مرا با محمد عقد کنی که از وآثار عجیبه بر من ظاهر گردیده
و یقین که پیغمبر موعود او خواهد بود ابو طالب در همان روز عقد نمود و باعث بر تزویج خدیجه خاتون این اعجاز بود معجزه
دیگر روایتست از طریقین که روزی اعرابی با ابو جهل لعین شتری فروخته بود و ابو جهل لعین در اداء مبلغ تساهل و تکاهل
می نمود اعرابی نزد اشراف قریش آمده حکایتی بر سبیل شکایت میگفت که ابو جهل مبلغ معین را نمیدهد و مبالغه در مطلب
نزد او فایده نمیکند و وسیله جهة حصول آن از روی نمیدانم و بغیر از شما توقع ندارم ایشان از روی استهزا
گفتند اگر تو خواهی که این وجه بحصول رسد و بمقصود وصول یابی باید که توسل بمحمد جویی و شرح حال خود با او گویی که سخن او نزد
ابوجهل بغایت مسموع است اعرابی از استهزا از آن سفها غافل بود روی بدان قبله احسان کرد و استمداد نمود
حضرت سرور انبیا که نظم تتبع تبعش باعث حصول نجات اطاعت خدمتش موجب قبول عمل براق راحلت شه منتهی

که کاه جبل گرفته عاشیه اش حیر کیل زیر بغل استدعا او را مبذول داشته بجانب خانهٔ ابوجهل توجه فرمود و اعرابی
چون سایه در پای آن آفتاب ذره ذره ساواتی افتاده همعنان به در خانهٔ ابوجهل رسانید و آنحضرت بکوفتن در اشارت فرمود
ابوجهل خبردار شده بیرون آمد چون نظرش بران حضرت افتاد نهایت خوف در دل آن پلید گردید بر سبیل تزلزل
و تخشع گفت مرحبا یا ابا القاسم و اهلا و سهلا آنسرور رسالت از سوی مهابت گفت به حق اعرابی را ابوجهل گفت
سمعا و طاعة و فی الحال ثمن شتر را با عرابی داد و آن مهتر دو جهان بمکان خود مراجعت نمود چون قریش آن
قصه را شنیدند بغایت منفعل و خجل گردیده و آغاز طعن نسبت با بوجهل کردند ابوجهل قسم باصنام خود یاد کرد که در آن وقت
که محمد را دیدم با او شیر درنده همراه بود که اگر اشاره مینمود در ساعت مرا بلع مینمود و بغایت بر صفوه رسیدم چو آزادی
حق اعرابی مخلصی ندیدم قریش چون کمال عناد داشتند آن حضور شنیده در ساعت نسبت سحر میدادند با آنکه یقین شد که صدق
الکذب قل بصدق ظهور رسید معجزهٔ دیگر روایتست که روزی ... در شقاوت موفور ابوجهل مغرور بر مسجد الحرام
واقع شد و آن صاحب عکس و مقتدای ثقلین و سرور مرسلین شفیع خلایق ... امین محزن
اسرار پادشاه ازل بلطف حبیب مرضات جمیل ذو ثنای بتعهد ... دجال کفر که حبل بعبادت
رب العالمین جبین بر زمین نهاده بود چون نظر آن مردود مطرود بدان حضرت افتاد
سنگی برداشت و خواست که از بر سر آن سرور زند سنگ بر کف آن سگ چسپید هر چند خواست که جدا کند
ممکن نشد و بعجز استغاثت با آن کان وفا و مکان حیا علامت تضرع و زاری نمود از آنحضرت در خواست که
چون آن گوهر شریف و عنصر لطیف بسبب خلق کریم موصوف بآیهٔ کریمه وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ بود جهت استخلاص
وی دعا فرمود آن سنگ را از آن معدن وفا جدا نمود و این معجزه بغایت مشهور و معروف گشت معجزهٔ دیگر
روایتست از جابر بن عبد الله الانصاری رضی الله عنه که حکم بن ابی العاص عم عثمان بن عفان در مجلس قریش میشنود
و استهزا آنحضرت رسالت پناه میکرد و در رفتن کتفهای خود را بلند میکرد و دستهای خود را میلرزانید روزی آنحضرت
بر این صفت حکم از عقب او روان شده دو دست را برداشت و کتفهای خود را بلند میکرد و تمسخر میکرد و جهت او اشکها ...
آنحضرت نظر بجانب آنسرور با برکت مبارک اشاره فرمود و گفت همچنین باش حکم بحکم آنحضرت بان حال و در جمیع احوال دو ...
بهوا داشته رعشه داشت و آنسرور آن ملعون را لعنت کردی و فرمود تا از مدینه اش بیرون کنند و او را مردود
و میگفتند چون زمان خلافت عثمان شد او را طلبید و اکرام کرد و امور اکثر اوقات با او مشورت میکرد و در بعضی از تواریخ
مذکور است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حکم را یک میل از مدینه رانده بود ابابکر در زمان خود گفت پیغمبر لطف

وفرمود

وفرمود که یک میل از مدینه اش اخراج کرده بود و میل آن مردود را دور کرد در زمان عمر تا به سه میل رانده شد و بعد عثمان
آن بی ایمان از انیس و جلیس خود ساخته بمکان ارتفاع دو شمار ... اش با قدم بود جای سر در موجودات نظم
زهی حبیب آنکه از نسایم لطفت در آب خضر بود منبع حیات موید کسی که رشته بهوش دشمن اگر تو مدد غم زمانه را بنور خوش
مند جو حروف شد معجزهٔ دیگر روایتست از ابو جعفر محمد بن علی ابن ابی طالب علیهما السلم که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که شب
معراج من در حجرهٔ طاهره خدیجه بودم که جبرائیل نازل شد و براق با خود آورده از استر خوردتر و از الاغ بزرگتر نظرش در پیش ...
بود و یک گام پانصد ساله راه در هم نوردیده و بیکطرفة العین از زمین بفلک برین میرسید و برتنش زینی از یاقوت بود که رشتها
او چشمها و اخیره مینمود و دو بال داشت و بال چون عنبر تر و مشک ادفر بر بیمین فرو گذاشته بود جبرائیل امین بیک حضرت
حضرت رب العالمین بر در خانهٔ خدیجه براق را گذاشته و خود بر من حاضر شد و امر ملک جلیل رسانید چون بیرون آمدم براق
اضطراب کرد جبرائیل گفت ساکن شو که تا دوستترین خلق بنزد خدای سوار میشود پس ساکن شد و در روایت دیگر آمده که
براق اضطراب نمود در حین رکوب سعادت مصحوب سرور انبیا آنحضرت از جبرائیل سبب اضطراب پرسید جبرائیل گفت یا رسول الله
براق استدعای آن دارد که با او شرط کنی که بغیر از تو مرکوب دیگر در روز قیامت سوار نشوی و در آن روز مرکوب تو او باشد آنحضرت
قبول نمود بعد از آن براق قرار گرفت نظم عرض دانا جز بود از طلعت این نیلگون طارم که تا بر روی بود سواد فخر گوهر آدم
سواری کاندرین میدان گذشته طرفة العینی براق برق سیر او هم از اشهب هم از ادهم شب اسری مر ازان دیده گردون داشت
در رحمت برای آنکه شوا ندترا دیدن بچشم کم دران شب آسمان از مهر تعلیت مزین شد بسان سبزهٔ بستان
که باشد زینت از شبنم معجزهٔ دیگر روایتست که چند مرتبه سید کاینات رسایل و مکاتیب بملک روم فرستاد و جواب با منسوب
تا با جزا آنحضرت لشکر ظفر اثر و عسکر منصور با ظفر مهیا ساخته بقصد و بغزو اسوار تا بعدا و غیر از اصحاب اخیار سرور ابرار اقتدار
در رکاب سعادت استوار کردند و برامید شهادت در معارکه علم انتقام برافراختند و در تبوک مراسلات کثیره از جانبین واقع
شد و بنابرین مدت مکث بتطویل انجامید و زاد و ذخایر با تمام رسید جمعی حکایت کردند که ... تنگی بحد جوع نزد آنحضرت بردند فرمود
قدری از هر چیز باقی دارید کمی آرد و مقداری خرما ... حاضر کردند آنحضرت ردای معجز نمای خود را گسترده آن اجزا را بران نهاد و بعد از آن
اهل حاجت را آواز داد و منادی زد اگر هر کس را توشه بآخر رسیده باشد بیاید تا بمقدار کفاف خود بردارد جمیع روی
بآن قبلهٔ حاجات آوردند با آنچه احتیاج داشتند برداشتند از خرما سویق بحال خود باقی بود بیت هر که حاجت آنچه بود گرفت
نه از آن کاست ذره نه فزود بعد اظهار این معجزه کار بصلح قرار گرفت آنحضرت متوجه مدینه با سکینه گردید و در حین مراجعت
چند معجزهٔ دیگر روی نمود از آنجمله بوقت احتیاج آب عزم و خانه فرود آمدند که از کثرت حرارت و قلت آب آن رود خانه

خشک شده بود و ریگهای آن تافته گردیده اصحاب از بسیاری عطش و کم آب شکایت بآنجناب آوردند سرور رسل تیری از جعبه خود بدر
آورد و گره سهم سعادت ازان تیر بود یکی از اصحاب را فرمود که در میان رودخانه نصب کرد دوازده چشمه از اطراف مکان
آن حادث شد مضمون فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا در آن وادی ظاهر گردید و آنجماعت تمامی ازان سیراب گردیدند و چهارپایان
خود را آب داده مشکها را مملو ساختند و همچنان آن رودخانه مالامال بود بیت شد از نشر لطف تو جهانی سیراب همچنان
سوی زمانه بحر کرم مالامال معجزه دیگر روایتست که آنحضرت لشکری بموته فرستاد و زید بن حارثه را برایشان امیر ساخته
نصرت آثار را بوی داد و فرمود که اگر زید کشته شود والی شما جعفر ابن ابی طالب باشد و اگر جعفر نیز شربت شهادت نوشد عبد الله بن رواحه
ابن رواحه صاحب لوا گردد و بعد از انقضای این سخن آنحضرت خاموش شد راوی گوید چون آنجماعت متوجه غزا شدند یهودی این
بشنید و گفت اگر محمد رسول خداست و دعوی او حق است این سه کس زود باشد که کشته شوند و خبر کشتن ایشان عنقریب برسد
چون گفتند این سخن از کجا میگوی گفت از جهة آنکه انبیای بنی اسرائیل هرگاه جمعی را بقتال میفرستادند و یکی بعد از دیگری بولایت نام زد
میکردند اگر ده بودی و اگر صد همگی کشته میشدند ابن الصفار علیه الرحمة روایت کند که در آن روز که میان ایشان محاربه واقع شد پیغمبر نماز
صبح کرد و بر منبر آمد و گفت اهل اسلام امروز با مشرکان مجادله و محاربه مینمایند و بعد از آن فرمود که فلان و بن فلان بمیدان آمدند و فلان
و فلان از مشرکان کشته شدند و بیان حالات یک یک مینمود تا فرمود زید بن حارثه شهید شد و در آن حال افتاد جعفر رایت را برداشت
و مقاتله بسیار کرد و در جنگ دست راستش را کفار از بن جدا ساختند رایت را بدست چپ گرفت و دست چپش را هم انداختند
لوا را بسینه خود نگاه داشت با حضور طرز روحش ببال شهادت متوجه روضات جنان گردید بعد از آن اسم یک یک از مسلمانان و کفار که
در مقاتله کشته میشدند با حضار مجلس میگفت تا خبر داد که عبد الله رواحة الانصاری لوا را برداشت و او نیز شهید شد و بعد از آن
رایت خالد بن ولید برداشت و دیگر خبر داد که اهل اسلام متوجه منصور شدند و از منبر فرود آمد و بخانه جعفر رفت و عبد الله
بن جعفر را طلب کرد و در کنار مبارکش نشانده دست مبارک بر فرق او میکشید والده اش اسما بنت عمیس گفت یا رسول الله
نوازش میفرمایی و تلطف میکنی که وی حالا از یتیمان باشد آنحضرت آب در دیده مبارک گردانید و گفت بدرستی که امروز جعفر در راه
حق جان فدا نمود و در اول محاربه دست راستش را انداختند و بعد از آن دست چپش قطع نمودند و در روضه جنان ببال شهادت
پرواز کرد و حق تعالی از زمرد سبز دو بال باو داد و او با ملائکه در روضات بهشت عنبر سرشت طیران میکند هر جا خواهد پس سبب
اینست که جعفر را طیار گویند و در روایت دیگر در تسمیه او بجعفر طیار آنست که گویند چون هر دو دستش را بینداختند بر وی نیز زخم زدند
از زمینش در ربودند حق تعالی اورا دو بال از زمرد سبز کرامت کرد و از سر نیزه مخالف پرواز کرد و بآسمان شد و امثال این دو
روایت بسیست والله اعلم و این معجزه ظاهریست از آنحضرت نظم ای قدوه انبیای عالم وی چشم و چراغ نسل آدم جان

واده

داده براده چون خبر داد از مقدم تو مسیح مریم در خلوت خاص تو نیابد روح القدس ار چه بود محرم معجزه دیگر روایت از امام
حسین بن علی علیهما السلام در تفسیر آیه ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فهی کالحجارة او اشد قسوة معاشر یهود را آنحضرت بمکر داند
وحی فرماید که دلهای شما سخت شد بی نفع است مانند سنگهای بی رتب یعنی شما نه ادای حق میکنید نه از اموال خود تصدق میفرمایید و نه امر
معروف بجای می آرید و نه مهمان گرامی میدارید و نه از پای افتاده را دست میگیرید و نه بطریق انسانیت معاشرت میورزید یا در حقارت
شدن سخت تر است از سنگ و ان من الحجارة لما یتفجر منه الانهار و بدرستی که از سنگ بجریان انهار و انبات
اشجار و حصول اثمار و انواع خیر حاصل میگردد و از دلهای شما خیر متصور نیست و ان منها لما یشقق فیخرج منه الماء
و بدرستی که سنگ شق میگردد و قطرات آب ازان ترشح میکند اگر چه باعث انهار شود و از دلهای شما خیر بفعل نمی آید اکثر
و نه بسیار و ان منها لما یهبط من خشیة الله و بدرستی که اگر سنگ را بنام خدای سوگند دهی فرو آید و می آید از
ترس خدای تعالی و هیچ از اینها در دل شما نیست چون این را از آنحضرت شنیدند گفتند یا محمد تو گمان داری که سنگ از دلهای ما نرم
تر است این کوهها که می بینی شهادت طلب کن اگر تصدیق تو کنند ما دانیم که تو محقی پس بیرون آمدند و بجانب کوه رفتند حضرت
سرور موجودات فرمود ای کوه بحق محمد و آل طیب طاهر او که باسم ایشان و نام های ایشان عرش را بر داشتن سبک و خفیف ساخته بر تو سوگند
که حرکت کنی و ادای شهادت نمایی پس آن کوه بحرکت آمد و چشمه ها از آن جاری شد و فریاد برداشت که گواهی میدهم که تو رسول رب العالمین
و دلهای این جماعت از سنگ سخت تر است همچنانکه گفتی یهود گفتند ای محمد تو با ما حیله میکنی اصحاب را در پس کوه نشانیده و این
سخنان میگویند اگر تو در دعوی خود صادقی باید که بجانب صحرا روی و کوه را بگویی که طلبیده بزودی تا این کوه دو نصف شود و نصف از بیخش
بالا رود و نصف اعلاش باسفل میل کند و بجای دیگر قرار گیرد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله اشارت فرمود سنگی از کوه در
گردید پس فرمود یکی را که عصا داشت میفرمود تا نزدیک آن سنگ دارد چون یهودی نزدیک رفت سنگ بهمان طریق ادای شهادت
نمود و مضمون این ادا مینمود نظم آن مصطفی که تربت هاشم که اوست طوطی وحی نطق که شکر اصطفی در حلقه اطاعت او جمیع
مرسلین در ربقه شفاعت او خیل اولیا موسی ز فیض حرمت او بود محترم عیسی بعز کوهر او بوده مجتبی بعد از آن خواجه
کاینات صلی الله علیه و آله بجانب صحرا متوجه شد و اشاره بآن کوه کرد و گفت ای کوه بحق محمد و آل او بر تو سوگند که از جا خود برکنده شوی
باذن الله تعالی و بیا بجانب من راوی گوید که زلزله در کوه افتاد و مانند اسب دوانیده دوان دوان بجانب آنحضرت روان شد و گفت
یا رسول الله من مطیع بهر چه فرمایی و سعی میکنم بهر خدمت که اشاره مینمایی آنحضرت گفت امر میکنم ترا که دو نصف شوی و نصف اسفل
کوه پس کوه در نظر آن گرده بانچه آنحضرت فرمود عمل نمود و بعد از آن بزبان فصیح گفت ای معشر یهود این غیر معجزات موسی است که شما بدو
آورده اید آن شخص از یهود گفت یا محمد مرویست که از تو بجانب بیابان ظاهر میگردد و باز کوه ندا کرد که ای دشمنان خدا و رسول اعتقاد شما نیست

بموسی اگر درست می‌بود یا بنها ایمان می‌آوردید زیرا که اعجاز موسی نیز مثل این بود گفتند از محمد مثل این عجایب دور نیست و ایمان
نیاوردند و حجت بر ایشان تمام شد و زبان روزگار بدین گفتار مترنم بود نظم ای معجز تو کلام یزدان ❁ وی خلق مبارک تو قرآن ❁
بنیاد مکارم از تو گشته ❁ آباد بنای کاخ ایمان معجزهٔ دیگر روایتست که در وقتی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
متوجه تبوک بود بر کوهی گذر کرد که از بند سنگهای آن آب ترشح میکرد و بمردم جا ها میرسید بعضی از اصحاب تعجب مینمودند از آن
ترشح رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود که این کوه گریه میکند از بیم تعجب اصحاب زیاده شد گفتند یا رسول الله بعد گریه
میکند حضرت فرمود دوست میدارید که از این کوه سوال کنم تا سبب گریه ایشان معلوم کرده گفتند بلی یا رسول الله آنحضرت
گفت ای کوه گریه تو را سبب چیست جواب داد بزبان عربی فصیح چنانکه همه اصحاب شنیدند و گفت السلام علیک یا رسول الله
روزی عیسی بن مریم بر من بگذشت و بخواند که ناراً وقودها الناس والحجارة یعنی آتش دوزخ را افروزنده ایشان
آدمیان و سنگ باشند من از آن روز که این سخن شنیدم از خوف آتش گریانم حضرت رسالت پناه گفت ایمن باش که آن سنگ
کبریت خواهد بود راوی گوید که در ساعت آن ترشح خشک گردید و دیگر در آن کوه کسی آن ترشح ندید زهی قادری که پایه بندهٔ
خود محمد را صلی الله علیه و آله باین مرتبه رسانیده که جمادات و نباتات و ذوی حیوة در فرمان او بند نظم ای آنکه در هوای جلال
کمال تو شهباز فکر اینچو بجز تو بر و بال تا باقی ز فوق کوه کنی شمع آفتاب جاری ز سنگ خاره کنی چشمه زلال معجزهٔ دیگر در
صحیحه وارد است که اعرابی سوسماری صید کرده بود در آستین جهت نهاده و بمجلس سعادت موفور حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آمد و پرسید
که این کیست و مرا بش جهت گفتند این سرور انبیا و محمد مصطفی است گفت یا محمد باصنام لات و عزی قسم میخورم که هیچ کس از
اهل زمین آن مقدار عداوت ندارم که بتو دارم اگر نه آنکه در میان ما مردمان متجمل عیب میکردند و استعجال را در امور عادت میدانستند
هر آینه تعجیل در قتل تو میکردم آنحضرت از روی علایت و تلطف فرمود که ترا چه چیز بر گفتن این عبث بود بگذار جهالت و ضلالت را بگذار
و از فعال سعادت بر خوردار شو و ایمان آر و اعرابی سوسمار را از آستین برون آورد و گفت این نصیحت بی فایده بگذار
مگر وقتی که این سوسمار بزبان عربی فصیح جواب داد چنانکه حضار مجلس تمام شنیدند و گفت لبیک و سعدیک یا زین اهل
القیامة آنحضرت گفت ای ضب کرا میپرستی گفت آنکس را که عرش او در آسمانست و حکم او نافذ در زمین
سلطان عبادت او در امر در سبیل در بحار ساکن و جنت سرور و حور فوزا ابرار نزل در جنان سلسبیل انهار رحمت و منکر از ا
اسباب نکبات در نیران خذلان و نگون سار پس آنحضرت گفت ای سوسمار من کیستم گفت رسول
رب العالمین و خاتم انبیا و مرسلین نجات و فلاح جماعه مصدقان تو آمده است و ملایکه عذاب و عقاب
جهت مکذبان تو آماده نظم زهی قواعد دین از تو گشته مستحکم ❁ خهی مبانی کفر از تو گشته متزلزل ❁ نیاورد

کنه

کنه خلق ذره سبحان که شفاعت تو جالب فیض ازل اگر ز آب زجوی شریعت یابد کام ثمره دهد هم نخل بوستان عمل خوشا حال
آنکس که تصدیق تو نماید و وای بر آنکه تکذیب تو کند چون اعرابی از ضب این سخنان شنید از مهالک خذلان نجات یافت آگاه
مخلص گردید گفت یا رسول الله تا امروز تو را از من دشمن تری در زمین نبود و امروز از تو دوست تری نزد من کسی نیست بعد
مادر و پدر آنگاه تو با دو از روی صدق ایمان عرضه کرد و آن اعرابی از قبیله بنی سلیم بود چون بقبیله خود مراجعت نمود آن قوم را این
قصه عجیبه خبر داد قریب هزار کس چون این خبر دلکش شنیدند از اهل شقاوت رمیده بسر حد سعادت رسیدند و زبان حال
ادای این مقالات مینمود نظم ای روی تو از خجسته فالی ❁ آیینهٔ لطف ذوالجلالی ❁ منشور نبوت تو دارد ❁ توقیع کمال لایزالی
بر خاتم دین تو نوشته ❁ تقدیر مثال بی زوالی معجزهٔ دیگر روایتست از ام سلیمه رضی الله عنها که روزی سرور کاینات
و بهترین موجودات صلی الله علیه و آله بر روی میگذشت تا که منادی ندا کرد و آنحضرت متوجه شده دید که ماده آهویی را
دست و پا بسته در صحرا گذاشته و آهو بآنحضرت استغاثه میکرد حضرت فرمود که حاجت تو چیست تا بر آورم و باز آن
آرزو از دل تو بر دارم آهو گفت یا رسول الله دو بچه خرد دارم و بقید این صیاد گرفتارم و آرزو آنست که از این قید باز رسته
بجای خود رفته شیر دهم و بعد از آن بیایم و باین قید و بند در آیم تا برحمت این حضرت خوشحال گردم در رحمت صیاد ضایع شود
آنحضرت دست و پای او بگشاد و آن آهو روی بصحرا نهاد و بعد از اندک زمانی بمکان خود رجعت نمود آنحضرت باز دستش مقید ساخته
بگذاشت راوی گوید که صیاد از آن آهو بود چون بر این اطلاع یافت بخدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله شتافته در
حالتی که میگفت نظم ای در ادای وصف تو ادراک بی شعور ❁ وی در ثنای کنه تو اندیشه بی مجال ❁ مشاطه لطافت در
حریم دشت ❁ رنگین ز رنگ لاله کند ناخن غزال ❁ و ایمان آورد و آن صیاد در اصیبه از قید کفر و ضلالت رهایی داد معجزهٔ دیگر
روایتست که شبانی رمهٔ گوسفندی در حوالی مکه میچرانید روزی گرگی جهت طعام جانب آن رمه رسید که گوسفندی در ربود شبان از پی
بغایت متوجه شد چرا که بسیار در محافظت گوسفندان جهد میکوشید بعد از کمال حیرت و اعجاز بر زبان رانده که گوسفند را جست
و بزبان فصیح گفت اینک محمد شما را در مکه بدین حق میخواند و شما طریق تساهل و تغافل از او میکنید و ما
عجب تر است از آنکه گرگ گرسنه از شبان غافل گوسفندی برد و شبان از این حکایت بغایت متغیر شده ایمان آورده و بمیان
قوم رفته اظهار این قصه عجیبه کرد و باعث هدایت آن جماعت شد جمع کثیر ایمان آوردند و اولاد آن شبان در میان عرب
بدین قضیه افتخار مینمودند و هریک از ایشان بکلام انا ابن مکلّم الذئب علم اشتهار بر افراختند که هر که دفعه که بکار از
متوات ظهور می یافت خدای تعالی آن معجزه را در کمال ظهور را بهل نفاق و شقاق مینمود و از این آیات منزجر و پریشان خاطر
شده‌اند و اگر کمالاتی از نیاز بطرز سخن گفتی دیگری از آن منع میکردند و میگفت اگر نه بتجریب دین خود میرسیدم در زبان طعن

شما می افتادم ازشان عظیم این مردیعنی نظم خمه نه مسند نبوت احتزان خنم رسل صاحب بنعمران هردو جهان بسته فتراک اوست شمار خبر میدادم وحضرت بعز در اکثر اوقات ایشانرا از ما فی الضمیر ایشان خبر میداد معجزه دیگر
روایتست از امام حسن بن علی علیهما السلم که روزی رسول صلی الله علیه وآله نشسته بود ابا ذر غفاری درآمد و گفت
یا رسول الله گوسفندی چند دارم ومیخواهم که ایشانرا به بیابان برم واز حضرت تو مفارقت نتوانم ومیخواهم که چوپانی
دهم برایشان ستم کند حضرت فرمود برو وحقوایشانرا بصحرا برد اباذر بفرموده عمل نمود روز هفتم باز آمد حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه وآله پرسید که چه کردی با گوسفندان گفت یا رسول الله مرا این واقعه عجیب حکایت غریب است
وقتی در نماز بودم گرگی بر گوسفندانم گذشت در خاطرم گذشت که نماز قطع نتوانم کرد و گرگ بر گوسفندانم تشویش خواهد
رسانید دیدم که گرگ گوسفندی را در ربود وقصد صحرا کرد ناگاه از پس شیری در رسید واز گوسفند را گرفته برهم باز آورد
و گفت یا اباذر خاطرت جمع دار که خدای تعالی مرا راعی گوسفندان تو کرد چون نماز تمام کردم آن شیر نزد من آمد و گفت
یا اباذر چون بخدمت پیغمبر رسی عرض کن که خدای تعالی اصحاب ترا گرامی کرد وهمچنان که او محافظت شریعت تو مینماید حق سبحانه و تعالی
شیر را موکل گردانید جهت محافظت اغنام او آنحضرت خوشحال گردید و اهل مجلس ازین حال متعجب شدند منافقان گفتند این
این مواطاتیست که محمد با اباذر بایکدیگر کرده اند ومیخواهند که ما را بفریبند چند مرد از ایشان اتفاق کردند و گفتند ما بجمله با ابا ذر
میرویم چون در نماز ایستد ما بنگریم که شیر چگونه نگاهبانی گوسفندان او میکند ایشان برفتند اباذر را دیدند که نماز میکرد و شیر
گرد گوسفندان در طواف میکرد اگر گوسفندی از میان گله بر دمی شیر ویرا در میان گله آوردی چون ابا ذر از نماز فارغ شد شیر آنجماعت را آواز
داد که ای منافقان کسی به بزرگی محمد وآل او نیست این کرامت از عجیب تر نیست از عجایب کردار ایشان و نموده اند که نظم
جمع کامل فطرتان یعنی خداوندان عقل اقتدا بر ملت خیر البرایا کرده اند هر یک از خدام او سرور ریاض عزت اند خضر را خلعت بسبب ایشان شده
که حضر اگر ده اند عشقبازان رضا اندیش کوی ملتش نقد جان صرف راه حق نکو کرده اند معجزه نقلست از یعلی رضی الله که گفت در سفری
درخدمت موجودات سرور مخلوقات محمد مصطفی صلی الله علیه وآله در سفر سفر راه معجزه ها مشاهده کردم و بر آن الیقین ملاحظه نمودم وقتی در سفر همراه آن حضرت بودم
بودم حضرت را قضای حاجت افتاد وجایی نبود که پنهان شود از دو درخت بر سرکوهی بود مرا گفت برو بآن درختان بگو که پیغمبر خدا شما را طلب مینماید
رسانیدم دیدم که دو درخت بیکدیگر بهم آوردند وزمین را میبریدند تا بهم پیوستند تا بیکدیگر رسیدند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله در
میان آن دو درخت بقضای حاجت مشغول شد چون فارغ گردید فرمود که ای درختان بجای خود روید بهمان طریق که آمده بودند بجای خود رفته قرار
گرفتند دیدم آن بعد که بجای رسیدیم مردم شتری را در میان حایل کرده بودند و سنگ و چوب میزدند وقصد کشتن او داشتند و شتر نیز
هر کرا می یافت میدرید وی گزید و میکشت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله فرمود بروید بپرس که این چه غوغاست و سبب چیست

بپرسیدیم

برسیدیم گفتند شتریست دیوانه شده اسم گرامی میبیند میکشد اکنون وعید داریم که او را بکشیم چون رسول صلی الله علیه وآله شنید
فرمود از همچنین که باید بدو مرا گفت برو شتر را طلب کن برفتم وگفتم ای شتر پیغمبر خدای ترا میطلبید آن شتر چیکون والاهام
در پی من افتاد تا نزدیک رسول رسید زانو زد وروی بر خاک میمالید ورسول صلی الله علیه وآله فرمود ای قوم چه میخواهید ازین شتر گفتند
دیوانه شده است حضرت فرمود این شتر جزا ایشانرا نیست گفت رسول الله من دیوانه نیستم وبا ایشان کینه ندارم ولیکن با ایشان
نماز خفتن نمیگذارند و میخوابند من از ترس که خدای تعالی بدیشان عذاب فرستد ومن هم از شومی ایشان هلاک شوم چون ایشان میخوابند
من بالین ایشان میروم وایشانرا بیدار میکنم شاید نماز بگذارند حضرت روی بآن قوم کرد گفت دست ازوی بدارید که او
دیوانه نیست ومیگوید من ایشانرا از ترس عذاب خدای تعالی بیدار میکنم که نماز خفتن نمیگذارند وایشان توبه کردند که از عذاب شتر خلاص
شدند وشتر را از ایشان یا کان شتر که مکلف نیست از ترس عذاب الهی در هراست وشما از عذاب خدای تعالی نمیترسید معجزه سیم
چون در راه میرفتیم تشنه شدیم گفتیم یا رسول الله از تشنگی طاقتم نماند گفت نزد جبل کوه رو و بگو پیغمبر خدای میفرماید که مرا آب ده و رفتم و پیغام
برسانیدم وجواب آمد که پیغمبر خدای را بگو که از آن روز که خدای تعالی صفت دوزخ کرده است وقودها الناس والحجارة چندان
گریسته ام که قطره آب در چشم من نمانده بسیار از ترس عذاب الهی چنانکه بر ما هیچ کیا نمیروید چون گفتم حضرت فرمود که گویا سنگ
که بر تست خواهد بود چون کوه این شنید آب روان شده ونیز بر بود میدای عزیز که از ترس خدای تعالی گریان و نالانست و تو با چندین گناه
خندان وشادان نظم کوه گریانست از ترس عذاب توچنین غافل چرا رفتی بخواب طاعتی کن کم و بگریها تا نکردی معصیت
از عقاب کردم کار اندیشه کن دایما طاعات حق پیشه کن ذکر کن یاد کن تو فکر آورد صبح این نکته بکار آورد فکر باید کرد بیرون تمام
تو که در کبر دنگی از صد هزار معجزه دیگر روایتست از جابر بن عبد الله انصاری که روزی گرگی در رمه طمع کرد و از هر جانب گوسفندان را میآمد
او مانع نمیبود گرگ از آن گوسفندان دست باز نمیداشت شبان گفت عجب از این گرگ که هیچ چیز ممنوع نمیشود گرگ بسخن درآمد و گفت ای
تو از من عجیب تر قصه تو از من غریب تر است محمد بن عبد الله میفرماید که شما را بقول محمد رسول الله میخوانند و از شما جنت را ضامن میشود
وشما قبول نمیکنند ابا جهل بن نجی شنید کفت ای گرگ کس گوسفندان مرا میخواند و من بجهت محمد میرفتم وایمان می آوردم گرگ گفت من شبان گوسفندان تو باشم
و رعایت همه تو نمایم راعی گوسفند بن آمد اکرام بسعادت بسید کلمات آمد و ایمان آورد الحمد میبالید زبان حال این احوال میگفت
نظم یا رب بمناهیم چندی در کوی شریعتم گذر ده روزی که شود لحد مقامم روزی نامه بر درگشته نامم روزی که نیم جان سپردم لطفی بکن
معجزه دیگر روایتست از جابر بن عبد الله انصاری رحمه گفت من صحبتی بودم آهویی صید کرده بود بر درب بسته حضرت رسالت پناه را گذر بود افتاد آهو را
برداشت وگفت یا نبی الله بار جهل ابو والحضرت بجانب او ملتفت شد وگفت بزبان حال حیست آهو گفت یا رسول الله مرا دو بچه خرد هست و صیاد من مرا
گرفته و بستر ببسته است ما را از حضرت که مرا از بند بگشاید تا من بروم و بچهای خود را شیر دهم و باز بیایم بس حضرت دست یافتن مکنود

و اطلاع فش فرمود و بعد از آنکه زبانی باز آمد و آنحضرت خواست او را باز بیند و صاحب باز خبر دار شده از غیبی استغفار نمود و طلاق گفت

تا محو بعد من ابن ابی لهب کرد و آنحضرت قبول فرمود و بعد از آن [illegible] حال [illegible] **نعم** ای نفس نطق بیان بسکان

مردم هم سوی آجکر خشکان عقل سود ای تو بهای خون کشتی جان طلب ساحل بود **معجزه دیگر** ایضا جابر روایت میکند از امیر المؤمنین علی علیه السلام

میکند که نبوت محمد صلی الله علیه و آله نوبه که جمعی از قریش پیش من آمدند و گفتند یا محمد تو دعوی کار عظیم میکنی که هیچ کس از پدران تو این دعوی نکرد . اندک از عجایب تو [illegible]

بجای او و بجد بدانیم که پیغمبری و گرنه جادو [illegible] کوی حضرت فرمود که چه میگوئید گفتند که ما آن درخت را بخوانی و اشاره کردند بدرختی که از آن [illegible]

و نزدیک تو آید و بایستد رسول صلی الله علیه فرمود که خدای من بر همه چیز قادر است اگر بکند شما ایمان می آورید گفتند بلی حضرت روی مبارک بدان درخت کرد و گفت

ای درخت اگر بخدای ایمان داری [illegible] بیخ از زمین بر آی و نزدیک من آی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت بخدای که راستی بحق فرستاده است که آن

درخت از بیخ بر آمد و با آوازی و حرکتی چون حرکت بالهای مرغ [illegible] بیامد و پیش حضرت بایستاد و دو شاخ بلند تر بر پیغمبر سایه انداخت

و بعضی از شاخها بر دوش من بود آنقوم چون دیدند گفتند بفرمای تا نیمه پیش تو باشد و نیمه بجای خود رود بحضرت فرمود

یک نیمه بجای خود رفت و یک نیمه پیش رسول بایستاد و ایشان از کفر و عناد یکدیگر شدند گفتند که بگو این نیمه نیز بجای خود رود باز نیمه

پیوندد و رسول صلی الله علیه و آله فرمود تا آن نیمه نیز برفت و بآن نیمه پیوست من گفتم لا اله الا الله محمد رسول الله و آنقوم اعراض کردند

و گفتند زهی جادو که تو میکنی **معجزه دیگر** روایتست از بریده الحمی که نضر بن حارث رسول صلی الله علیه میرنجانید و در بی

وقتی آزرده بود که حضرت صلی الله علیه و آله در کوه بقضای حاجت رفته بود چون بیابان رسید حیوه ... رسید نضر بن حارث

وی بدید و گفت هرگز ویرا خالی تر ازین نیافتم برو و ویرا هلاک کنیم پس شتابان برفت تا نزدیک رسول صلی الله علیه و آله رسید و در ساعت

هراسان بازگشت ابو جهل لعین بوی رسید گفت از کجا می آئی گفت از عقب محمد رفته بودم تا مکر بلائی رسانم ترسیدم دفع کنم چون نزدیک وی رسیدم

شیر دیدم ... دندان [illegible] و دهان باز کرده . از آن ترسیدم و بازگشتم ابو جهل لعین گفت آن از سحر او است **معجزه دیگر**

روایتست از عبد الله بن عباس که روزی ابو جهل لعین گفت یا معشر قریش آنچه محمد میگوید و میگذارد ما خود را نمیکنیم فردا اگر ببینیم که نماز میکند

سنگ بر دارم و سرش را بشکنم تا از وی باز رهیم و یا مدد رسول بود و کار او آن بود **نظم** سپید کش [illegible] صف رسل محمد عربی ماه

در و حجاز شه بساط رسالت که گشت مظهر فیض یمن مقدم وی چون طراز مبین حجاز بام ملک داد و رایات موضع شد که دو کانه بجهت

ملک بگذارد ابو جهل لعین برگرفت سنگی بزرگ و عقب آنسرور برفت و قریش با هم جمع نشسته بودند تا چه خواهد کرد چون رسول

صلی الله علیه و آله و سلم سر بسجده نهاد ابو جهل لعین نزدیک شد و خواست که حرکتی از وی صادر شود قضا را دست او بر سنگ بخشک گشت و باز گشت و

بازو فرو خشکید [illegible] پیش قریش بیامد گفتند چه حال است [illegible] رسید گفت چون نزدیک رسیدم چیزی دیدم که هرگز از آن [illegible]

گفت شتری دیدم که هرگز مثل او ندیده بودم دندانها داشت که هرگز ... که گمان کرد [illegible] خشم فرو برد و دست



حلال چنان که گفتند این راه راست **معجزه دیگر** روایتست از ابو امامه که مردی بود از قریش کاهنه خاور که بزور و شوکت او کسی نبود

و گوسفند بسیار داشت اما شرک بود و خانه او دور بود شبی رسول صلی الله علیه و آله رفت و بخانه وی رفت [illegible] بجانب او مخالف بود

دعا رسید گفت ای محمد تو که ما را بتها را و بد می ... بخدای عزیز حکیم خود را که سکون و گر تو قرابت بودی ما تو را بکشتمی

هلاک کردی لیکن تو بخدای عزیز خود ایمان آوردی و مولات عزیز و مایل کشتی کریم اگر ایمان گوسفند [illegible] من بیفکنم دیگر هیچ

خود ... در حق تو بود [illegible] آنحضرت خوست کشتی گرفتند و رسول [illegible] که او را بر زمین [illegible] بر سینه او نشست

و کاهنه گفت که بر خیز تو را بگویم خدای تو عزیز حکیم تو را کرد و دست عزیزیم فرو کردانم هرگز هیچکس پشت مرا بر زمین نهاده بیا تا یکبار دیگر کشتی گیریم

اگر بیفکنی ده گوسفند دیگر ترا بدهم بر دیگر بار [illegible] کشتی گرفتند و حضرت وی را بینداخت و بر سینه وی نشست کاهنه گفت

این خدای تو را دیدار دیگر کشتی گرفتند ... گوسفند [illegible] خود را اختیار کن حضرت گفت مرا گوسفند نمیبایست

اما تو با سلام دعوت میکنم [illegible] که [illegible] کافر شد گفت اسلام نیاورم مگر آیتی بنمائی گفت خدای تو گواه است که آیتی بنمایم ترا جانب کنی گفت بلی حضرت [illegible]

نگاه کرد درختی دید با شاخ و برگ بسیار گفت هر میوه که آرزو داری بخواه . تا من دعا کنم تا حق تعالی از این درخت پدید آورد و کاهنه میوه طلب

کرد که [illegible] بهار و خزان باشد حضرت دعا کرد مجیب الدعوات هر میوه که طلب کرده بود از آن درخت پیدا در رسول صلی الله علیه و آله فرمود کای کاهن

کو ایمان او در کاهنه گفت معجز عظیم بود لیکن گر رحمت مید ... او را گوید لیکن ترسیدم ایمان در دو تو گوسفندان فرا گیر حضرت فرمود که گوسفندان

تو احتیاج نیست چون مسلمان نمیشوی و این بگفت و از آنجا بازگشت ... بعد از آن [illegible] گفتند [illegible] معراج حضرت چند حصه

و بعضی از معجزه و مشهور است که رحلت ... جلت ... در ... گرد [illegible] که ... بیان

مبارک او خورشید **نظم** داده عنایت الهی برده ز انبیا شاهی مدی یافته از ... شب زکیسوی ایام آن که بوس ابد حسا

بر رسالت گواهی و هر عضوی از اعضاء حضرت معجز بود و چشمهای حق بین چنانکه از پیش رو میدید از پس پشت نیز میدید چنانکه شمع از پی

سمت خبر یافت و گوش خود را مانع ندید پیشتر بنگریستند و دید و در خواب چیزی ... حضرت علی الثویه بود چنانکه منقولست که حضرت رسالت پناه

صلی الله علیه روزی در زانوی مبارک امیر المؤمنین علی علیه السلام نهاد . و چشم جهان بین در خواب بود که جبرئیل وحی نازل شد بسبب از وی آنحضرت

خواند و از خواب بیدار شد با امیر المؤمنین گفت که شنیدی حضرت فرمود که بلی یا رسول الله ... فرموده که بلال ابی ... 

او تعلیم ده و زبان مبارک او معجزه آن بود که هرچه از حیوانات و جمادات و غیره سوال میکرد جواب میدادند و معجزه دهان آن بود که

ابر دهن مبارک او شفای جمیع مرضها بود چنانچه مشهور است که روزی فتح خیبر امیر المؤمنین حیدر را در چشم تاریکی بود آب دهن مبارک آنحضرت در چشم کشید

فی الفور بهتر شد و آنحضرت فرمود که بعد از این که مرا کرده چشم ندید و نظم ای بند اوصیا صفیا بلقای آرزو   ای بند اوصیا بجناب تو التجا جوید

غریق لجه عصیان از رنج آه   یابد علیل علت عصیان از تو شفا   معجزه دیگر آن بود که یا کف چهارده فرسخ ماه راه تو کرد و از ملوک آن نخلستان

چشمهای آب جاری شد و معجزه پای مبارکش آنکه جابر داد در خانه جاهی بود که آب او تلخ بود روزی جابر از آنحضرت التماس آب نمود آنحضرت تکلف کرد

مرحمت کنان پای مبارک در جاه او انداخته شد فرمود که از آن آب در میان ریختند و بعد از آن آب آن جاه شیرین و خوش شد و معجزه دیگر حضرت

آنحضرت آنکه ختنه کرده ولادت یافته و معجزه دیگر آنکه سایه بر زمین نمی انداخت زیرا که نور را سایه نباشد نظم خرامان سرو روی او سایه آزاد

جهان از سایه سرو روی آزاد   نه سایه بود بر تو سایه او   زمین و آسمان در سایه او   نقش نبود جان پاک سایه   ندید از جان کسی جز خاک سایه

و در پشت مبارکش بین الکتفین مهر نبوت بود و بر آن مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله و مدت عمر مبارکش شصت و سه سال بود و در چهل سالگی با او وحی

نازل شد و حق سبحانه و تعالی او را بکافه خلقان برسالت فرستاد و هر که اطاعت کرد او را نجات و رستگار شد و هر که مخالفت ورزید

عاصی و هالک و مبتدع گردید و سیزده سال بعد از وحی الهی در مکه معظمه بود و بعد از جفای قریش بتنگ آمد بمدینه طیبه هجرت فرمود و ده سال در

مدینه بود و فرمود شد بیست و هشتم صفر سنه عشر من الهجرت دار الفنا بدار البقا انتقال فرمود و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و عقیل و

مشغول شد و بعد از جمع طوایف کفن با جمعی قلیل از محبان امیر که بر او نماز کردند و حجره طاهره اش مدفون کردند و در وقتی که ابابکر و عثمان و عمر

با جمعی کثیر از جاهلان بی ایمان و متابعان ایشان بکار خلافت بنا حق مشغول بودند و صحیح از اولاد فرزندان تحیات فراوان با برکات برو درود

و مطمح طهر او باد ملیکا تماد فیه حمیم ای نزد کلامت جمیل از خیال   خاک در تو تاج سر کبریا   چرخ ز گنجینه تو حقه   لطف تو ...

کرد هست اثر تو تیا ماهمه علیم بتو کیمیا   خسرو اقلیم رسالت توی   صف شکن اهل ضلالت توی   منده رکاب تو آزادگان   امت تنجیز تو

افتادگان کوره کار هر دو جهل تو اند   جان جهان نیز طفیل تو اند   قاصده رکاب تو مقصود یات   طالب تو طالع سعود یات   غم خور دود شغش

توی پایه فتنه بعث توی   جز تو نه بحشر پناه   ای ماکرنوی مدحت   روز قیامت کو تو شه کنا   روی مردان کرده جو کاه

کز تو شفاعت کنیم خبر توی   سوی جنت کشند مهوی فصل در ولادت امیر المؤمنین علی علیه السلام و بعضی از معجزات باهرات حضرت

فضیلت آنحضرت ... و خبرهای او و همین فضل ازوی تعیین علما بود که حضرت کعبه بعبود آمد خانه کار عباس عم رسول

صلی الله علیه ... کعبه جمعی از قریش بر اطراف خانه کعبه نشسته بودیم که فاطمه بنت اسد مادر آنحضرت بجد خود آمد

... بر فاطمه ... در حمل او ظاهر شد و بر ابر خانه استاد و روی بخانه کرد و نیاز بود خود گفت

الهی بحرمت جدم ابراهیم خلیل الله که این خانه

بناکرده

بناکرده اوست و بحق این مولود که در شکم منست که بر من آسان گردان عباس گفت که دیدیم دیوار خانه کعبه باز شد

و فاطمه بنت اسد باندرون خانه کعبه رفت و دیوار بهم آمد چون این ملاحظه نمودیم برخواستیم متوجه شدیم هرچند خواستیم که قفل

بگشاییم نتوانستیم و دانستیم که محرم نباشیم و از در بیرون بودیم و فاطمه بنت اسد بعد از چهار روز بیرون آمد و حضرت علی علیه السلام

بر روی دست آورده میگفت مرا فضل نهادند بر زنانی که پیش از من بوده اند مریم مادر عیسی علیه السلام چون وضع حملش نزدیک

بر وی کردند که این خانه عبادتست نه جای ولادت و موضع وضع حمل و ضعیم شد اشاره کردند که ای فاطمه در این خانه درآی که او مرغ پاک

و یکی از بچه خواهد آمد تا انقراض عالم باین مثال خواهند بود در این خانه شدم از جنت بدستم دادند که بوی خوش بود و رسیدم از آن

قوه گرفتیم و در این چهار روز از آب سلسبیل می نوشیدم و از میوهای بهشت میخوردم و هاتفی آواز داد که ای فاطمه بنت اسد

و برا علی نام کن که من علی اعلی ام و نام او از نام خود کردم نظم هاتفی با تو ندا کرد که ای خیر ندید   گشت نامش علی و قدر بلند   حق بنام خود او

مکرم کرد   در حریم حرم محترم کرد   زهی بزرگواری علی ابن ابی طالب که این فضیلت که از زمان آدم تا انقراض عالم کسی نخواهد یافت نظم

گوهر چو پاک بود صدف نیز پاک بود   آمد میانه حرم کعبه در وجود   منقولست که چون شب ولادت امیر المؤمنین علی علیه السلام بود

بغایت روشن گشت که نور ستارگان اضعاف آن گشت مردمان متعجب گشتند و ابوطالب بیرون آمد در کوچها منادی میکرد که

که ولی از اولیاء خدا ظاهر شد که امام متقیانست و آرایش عابدان و امیر مؤمنان و منجی منافقان نظم شب که او پای در جهان نهاد

سر خود چرخ در سجود نهاد   نور بنمود از مشارق روی   داد در شان صبح صادق روی   شد ابو طالب از برای بودن   گفت با گنات

کن چه کوی   که جهان شد بروشنی از غیب   از ظهور علی ابی طالب   فاطمه بنت اسد گفت چون امیر المؤمنین آمد کلمه شهادت بر گفت

هاتفی آواز داد که فاطمه این مولود محض لطف الهیست که بوجود آمد و حوریان بهشت عنبر بر شب بخدمت من حاضر شدند تا من تمامی

فیض فرمود که چون فرزند آمد حضرت رسول صلی الله علیه و آله که من او را خبر دهم فرمود که نام او علیست مشتق از اعلی که اسمیست از اسماء حق سبحانه

و بعضی دیگر از فضایل و مناقب او آنکه در شب غار بجای رسول صلی الله علیه مختار خوابیده و جان خود را نثار سید ابرار نمود و حدیث

روز غدیر و صلی الله علیه از اظهار شان عالی البنان و علو مکان اوست و حدیث لحمک لحمی و جسمک جسمی و تهنیت بلا توقف و آیه انما ولیکم الله

و یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک و سه حل اتی و حدیث انا مدینة العلم و علی بابها و غیر ذالک جمعه مرتبه و قدر و منزلت اوست نظم

شمی که صبح نوار صفاکیها او   همان شهست که کشت اقتدای چاکر او   امیر جمله مردان علی ابی طالب   که بر فلک حادثه سوی رفته فخر او

چو کعبه مولد او شد از آن سبب شب نهنه   گشت جای دیده مرد بر ابر او   کیست قبله ارباب دهر چون محراب   که بر فدای تست سر خود در که بر در او

در اخبار صحیحه و آثار صریحه مذکور و مسطور است که در وقت خلافت ابوبکر مردود و مطرود خالد بن ولید پلید را بقبیله
بنی حنیفه فرستاد از ایشان زکوة مال طلب نمود و بمدینه آورد و ایشان گفتند چون در میان ما مستحق زکوة هست حصه بال دنیا
کسی بمیان میفرستاد و اغنیاء ما در حصه زکوة خود بفقراء قبیله خود میدادند اگر تو بدین عنوان راضی شوی ما نیز قبول داریم خالد بن
معین در غضب شده پیش ابوبکر آمد گفت ایشان نمیدهند ابوبکر جمع کثیر بمقاتله ایشان فرستاد بسرداری خالد و ایشان غافل بودند
بر قبیله بنی حنیفه رسانیده جمعی را مقتول و مجروح کردانیده رئیس ایشان را کشتند و در همان ساعت خالد ملعون زن رئیس را بخلوت
برده با او دخول نمود و زنان و دختران ایشان تمامی اسیر کرده بمدینه آوردند چون عمر واقف شد متاسف شد بجهت آنکه رئیس دوست قدیمی
عمر بود پیش ابوبکر آمد و گفت خالد را قتل باید نمود و بعد از آن بجهت قتل رئیس بقصاص باید رسانید ابوبکر گفت ای عمر خالد که رئیس
دوست بوده نخواهد شد و خالد ناصر و معاون ماست این خطیه را زود درگذران و تغافل کن مصلحت در انست و گفت
اسیران بمسجد پیغمبر آمدند خوله نام دختری از اکابر آن قبیله بود چون نظرش بر مرقد منور و مطهر سرور انبیا و بهتر و مهتر اصفیا
محمد المصطفی صلی الله علیه افتاد گریبان کرد دیده نالان گفت یا رسول الله پیش تو از دست این ظالمان شکایت میکنیم و از اعمال این مفسدان
بتو پناه میجوییم ما را بی جرم و خیانت اسیر کرده اند و بعد از آن روی با ابوبکر کرد و گفت بچه سبب ما را اسیر کرده اید و حال آنکه ما
بوحدانیت الهی و نبوت [illegible] رسالت پناهی مقریم و از اهل اسلامیم و گوینده لا اله الا الله محمد رسول الله ایم ابوبکر گفت
شما منع زکوة کرده اید خوله گفت غلط کرده [illegible] واقعه ما چنین است بر ما ظلم کرده اید و عورات مسلمانان را بدست نامحرمان انداخته اید و
بر تقدیری که مردمان ما منع زکوة کرده باشند زنان را چه گناه هست که ایشان را اسیر کرده اید خدا و رسول از [illegible] بیزار باد و این گفت
و در گوشه مسجد نشست و حضار از سخنان خوله جمیع منفعل گردیدند و ابوبکر گفت ای قوم در زمان رسول صلی الله علیه قاعده چنین
بوده که هر که بر سر اسیری جامه می انداخت اگر کسی بر آن جامه چیزی نمی انداخت آن جامه تعلق با او داشت شما نیز چنین کنید پس دو کس بر خوله
جامه انداختند خوله گفت لا والله هرگز این خیانت صورت نبندد که کس مرا مالک نتواند شد مگر آنکه خبر دهد در وقت ولادت من از من واقع
شده ابوبکر گفت ای دختر بفزع آمده بیهوده سخنان میگویی خوله گفت بخدا و رسول قسم که دروغ نمیگویم و قسم در اثنای این سخنان امیر المؤمنین
علی علیه السلام بمسجد در آمدند و از ماجرا شنید گفت ای خوله جزع و فزع منمای خوله گفت ایشان قصه ما را میدانند و منتظرم که مرا خبر دهد
از آنچه در وقت ولادت من واقع شده حضرت فرمود ای خوله گوش کن در وقتی که در شکم مادر بودی و درد طلق بر او غالب شد
و دعا کرد گفت اللهم سلمنی من هذا المولود یعنی یا رب خدایا مرا سلامت دار در وقت ولادت این فرزند و دعا مستجاب

کردید

کردید و تولد شدی و چون بر زمین رسیدی گفتی لا اله الا الله محمد رسول الله و بعد از آن گفتی ای مادر زود باشد که مرا
جبال خود را و رسیدی ولد از من فرزندی باشد که آنجماعت که در آن وقت حاضر بودند از تکلم تو متعجب شدند آنچه از تو شنیدند بر
تخته مس نوشتند و مادرت آن را در موضع دفن کرد و در وقت فوت ترا بمحافظت آن لوح وصیت کرد چون ترا اسیر کردند چون ایشان
لوح رسانیدی و بعد از آن بر بازوی راست بستی بود آنکه منم صاحب آن فرزند عنقریب تمام محتاج خواهد بود راوی گوید که خوله سجده شکر بتقدیم
کرده و گفت اللهم انت الملک المنان فاوزعنی عن شکر نعمتک التی انعمت علی لم تعطها لاحد وقد اتممتها علیه اللهم بصاحب النبوة المبنی
بما کان الا اتممت فضلک علی پس خوله تصدیق این مقال نموده بزبان میگفت **نظم** کرد لیل رحمة للطلبی هم وصی محمد عربیست
قامع کفر و قاطع طغیان پادشاه ممالک ایمان گوهر تاج اصفیا اینست افضل از جمله انبیا اینست و بعد از آن تخته مس بیرون
آورد پیش ابوبکر انداخت ابوبکر بدست عثمان داد و عثمان بخواند از آنچه شاه مردان خبر داده بود مطلقا زیاده و نقصان نداشت و جماعتی
از متابعت ابوبکر برگشتند و جمعی گفتند سحر است و بعد از آن ابوبکر گفت یا علی این دختر حق تست حضرت خوله را باسماء بنت عمیس سپرد و اسماء
زن ابوبکر بود و بعد از آن خوله را بدر حجره امیر المؤمنین علی آمد در آنجا بخواهر عقیل شد عقد فرمود **محمد حنفیه** روایت کنند سلمان [illegible]
بنت عطیه از سلمان خارجی که گفت زنی بود از انصار که او را ام فروه میگفتند و بجانهای اصحاب میرفت و مردم را بشکستن بیعت ابی بکر
ترغیب و ببیعت امیر المؤمنین علیه السلام تحریص مینمود و چون سخنان ام فروه بابی بکر رسید او را طلبید و گفت من شنیده ام که تو سخنان
در مجلس و محافل میگویی که موجب نقض بیعت من میشود این تو بیرون گفت مرا این سخن راست توبه میفرمایی و خود را مخالف خدا و رسول
و اصل الحلاق توبه میکنی ابوبکر از این سخن بغایت بر آشفت و گفت ای دشمن خدا میخواهی که جماعتی را که بر امامت من اجماع متفق ساخته اند مکر
تو با امامت من اعتقاد نداری گفت ای ابوبکر تو امام نیستی امام آن کسانی که ترا اختیار کردند و [illegible] تو آورده اگر تو [illegible]
جمیع از تو بد کردند اما امام منصوص با امامت آنست که هیچ سخن او بی سبیل بحکم نگوید و از فرمان الهی سر نپیچید و بجمیع سرها خبر داشته باشد و
[illegible] نباشد و جابر نباشد و مانند امامت او که عبادت بت کرده باشد و عمر در کفر بنقض گذرانیده و بعد از آن [illegible] باشد
پسر ابی قحافه پس تو که [illegible] ابوبکر گفت من جماعتم که خدای تعالی ایشان را بجهت مصالح خود اختیار کرده و عطا فرمود ایشان را بخلق و جبلت ام فروه
و الله که دروغ گفتی و بر خدا افترا کردی اگر تحقیق بر خدا از آن قرآن یاد نمود مهملا که حق تعالی فرموده و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا و کانوا
بآیاتنا یوقنون و اگر تو علم امامت داری [illegible] ابوبکر [illegible] شد بعد از آن گفت خدای [illegible]
ام فروه گفت اگر [illegible] التعلیم [illegible] ابوبکر گفت ای دشمن خدای [illegible]
[illegible] ام فروه گفت [illegible] پسر ابی قحافه [illegible] بخدای که [illegible]

سعفو و چهارم دیلم پنجم ماین وششم ماخیر هفتم ابو شاچون ابوبکر و توابع او و عثمان شنیدند متحیر گشتند گفتند چه میگویی ای علی ابن ابی طالب
گفت چه توانم گفت در حق اسلام امت و وارث نبوت و وصی رسول مجتبی صلعم صحیح قول خدا او والله الذی ... آسمانها و ما فیهما و ما تحتهما معرفت اولیا
نیست و غیر از بعد از رسول اسلام غیر من ... که نقد ایمان از ایشان عرو ... وحشم ... خود و هستی خود ... ابوبکر
و توابع او و عثمان شنیدند متحیر گردیدند گفتند این عثمان تشنیع آمیز شنید آتش غضبش شعله زده بتوابع خود گفت الحال این امام زمان خود
بیرون آمده و از دیر برشد یکی از غلامان خود گفت تا آن صاحب صلاحیت را بقتل آرد بعد از آن ام فروه بخانه پیش حضرت امیرالمؤمنین علیه
السلام و همه بود بعد از بود و قصه ... توجه نمود سلمان رضی الله عنه گوید که ام فروه را بعرض شاه ولایت رسانید متوجه خانه ام فروه شد
من و بیلالی بدست آنحضرت بود و بسر قبر ام فروه رسید به همه دیدیم در اطراف قبر چهار مرغ سفید که منقار ایشان سرخ بود و هر یکدام میکند نما تا ریاحین در منقار
داشتند و در قبر او فرو میبرند و بیرون می آمدند و چون شاه ولایت ... بالهای خود باز کردند و باتفاق آواز برداشتند و با آنحضرت چیزی چند عرضه
کردند و آنحضرت مثل کلام ایشان جواب داد بعد از آن گفت میکنم ان شاء الله تعالی دو برابر قبر ام فروه ایستاده و دست بدعا برداشت و فرمود یا محیی
النفوس بعد الموت و یا منشی العظام الدارسات احیی لنا ام فروه و اجعلها عبرة لمن عصاه یعنی ای زنده کننده نفسها بعد از فرودن وای پر
الگیزنده استخوانها ... زنده کردان از برای ما ام فروه را و بگردان عبرت از برای آنکس که ... گناه ... الحال آواز داد و گفت
یا امیرالمؤمنین با نجه خاطر مبارک تو خواهد امر کن بقدرت اشارت فرمود قبر شکافته شد و ام فروه از قبر بیرون آمد و جامه سبز زینت در بر
گفت یا مولای بر اینجا آمدم خواستند که اطفای نور تو کنند خدای تعالی نور ترا ظاهر کرد ... مضمون آیه کریمه والله متم نوره و لو کره الکافرون
بما مع علمنا ... چون این بابی بکر رسید بغایت متعجب شدند ... از روز کار کرامت ... مال ایشان مبین کرد ... حضرت
شاه ولایت ام فروه را بخانه شوهرش فرستاد و دو پسر دیگر از و متولد شد و بعد از شهادت امیرالمؤمنین علی علیه السلام ... زنده بود صدق
ولی الله نظم صفدر غالب علی بن ابی طالب که گشت کشور کفر از غیو لشکر قهرش خراب مجتنب بود دیده بین عالم ز عمرو
بکر و زید ... ز سیماب ... ما عدو ... جیفه دنیای دون شایسته
جمیع کلاب معجزه دیگر روایتست از ... که از اصحاب امیرالمؤمنین بود و اکثر اوقات بمجلس می ... گفت روزی شخصی از اصحاب آنحضرت سؤال کرد
که یا امیرالمؤمنین بنی اسرائیل از وصی موسی علامات و براهین و معجزات میدیدند و قوم عیسی از اوصیاء او خوارق عادات مشاهده میکردند
و اکر ما نیز از آن حضرت معجزه ببینیم موجب اطمینان قلب و تزاید یقین ما خواهد بود حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت شما را تاب
علو و قربه ما نباشد ایشان مبالغه کردند

آنحضرت متوجه مقابر گردید و اصحاب از پی آن پیش رو ابرادوان شدند تا بزمینی شوره ناکی رسیدند شاه مردان دعا آهسته
فرمود بعد از آن گفت ای زمین پرده از روی کار خود بردار و آنچه اندر تو مخفیست بیرون آر چون اصحاب چشم گشودند دیدند که از جانب دست
مضمون ملکتای جنات تجری من تحتها الانهار عیان گشته و باغ دلگشایی و درختان جویبها آب خنک روان گردیده و قصور نیز بر آراسته
و برغرفه‌ها حور ان مقصورات منظر فرود نشسته از اصحاب الیمین خبر میدهند و از جانب دست چپ چون نظر کردند صحرای عمیق پر از نار وقودها
الناس والحجارة بما مع ایشان رسید و عقارب و حیات جان ستان گاه نیز این مشاهده کردند و احوال اصحاب الشمال را بیاد می آوردند
چون اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام این معجزه دیدند جمعی که ثبات قدم نداشتند چون دیوانه از آن رمیدند و آن کرامت را سحر نامیدند و بر
که صاحب یقین و پاک دین بودند بر یقین افزودند و آنحضرت بدین مقال امیستودند نظم ای سیرت تو چشم هنر را بنده روان وی صورت تو
چشم صفر اشده بصر کرده میانه ... خطش محنت کشد طایفه کافران دنبر گاه عذاب ... ایشان ز فرق چون آیت خلیل شود آیت
سقر معجزه دیگر روایتست از اصبغ بن نباته که گفت از عقب امیرالمؤمنین میرفتم شخصی از قریش پیش آمد گفت یا علی گشتی سببی از و هر او و یتیم کردی بسیاری
از اطفال را و آنحضرت از این سخن بسیار در غضب شد گفت اخسأ یا کلب یعنی دور شو ای سگ ناگاه چون نظر کردم دیدم سگ سیاه شد و چون خود را
بآنحال دید در مجنبانید و فریاد میکرد و بر زمین از تضرع و زاری میغلطید و چندان بی تابی و اضطراب نمود که آنحضرت بر و ترحم فرمود و شفقت مرز لب مبارک
بجنبانید آن شخص بهمان صورت اول باز آمد و دست و پای شاه مردان را بوسید و توبه کرد یکی از خاصه گفت یا علی تو امثال این نوع معجزات خدای تعالی قدرت
داده است چرا معاویه را کجا توده مخالفت دفع نمیکنی زبان معجز بیان آنحضرت بدین کلام جاری شد نحن عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم
بامره یعملون یعنی ما بندگان خداییم در هیچ چیز قبل از ورود فرمودها و پیش نمیکنیم ما آنچه میکنیم بامر او میکنیم نظم ای صورت خجسته تو
صورت کرم وی رایت مبارک تو آیت ظفر در بزم چون بر هنه شود تیغ تا ز بیلو در بزم چو درکشاده شود جوشن زبر قوم میفکنند
چها را ز هیبت پست جمعی بر آورند چو مرغ از شطاط بر معجزه دیگر روایتست از سلمان فارسی علیه الرحمه گفت شخصی پیش حضرت امیرالمؤمنین علیه
السلام شکایت کرد که عمر هر جا که یکی از شیعیان تو می بیند زبان طعن و سفاهت میگشاید و در مقام ایذا و اهانت ایشان میشود امیرالمؤمنین
علی علیه السلام در آن هنگام در بیرون مدینه بود در وان گردید و کمانی در دست داشت ناگاه عمر از پیش او پیدا شد گفت یا عمر شنیده‌ام
که نسبت بشیعیان من اهانت میکنی گفت اگر کردم باشم کسی او را منع نباشد حضرت فرمود در همین مکان بر تو بنمایم پس امیرالمؤمنین

اثر دری شد از قنبر بزدکر و دهن باز کرد متوجه عمر شد تا قریب دش عمر فریاد کرد یا ابوالحسن الامان الامان که باز کفتم
دیکر آزار شیعیان تو نکنم و دعوی تضرع بر زمین میمالید و از اژدها التماس میکرد و شاه مردان دست بکمان زد از کردن کمان بصورت
اول کردید و عمر خایف و هراسان بخانه خود رفت و اکر دید و چون شب در آمد شاه مردان مرا آواز کرد و بخدمت آنحضرت رفتم فرمود
یا سلمان از جانب مشرق مالی بسیار ببیت المال آورده اند و عمر ازینمعنی کسی را خبر نداده و میخواهد که این مال را مخفی سازد
و پیش او رو و بکو این مال را بیرون آر و بکسانی که حق ایشانست تقسیم کن و الا ترا فضیحت کنم و سلمان در همان شب
پیش عمر رفت و پیغام رسانید و عمر کفت یا سلمان که ترا خبر داد سلمان کفت امثال این از امیر المؤمنین عجب نیست عمر کفت
یا سلمان یقین بدان که علی ساحر است بر پیش من ای کمال احترام تو بجای آورم کفت کفتم ای عمر وای بجان تو هنوز علی را نشناخته و از آخرت بکذرد
بر داشته علی ولی جبار و دوست بیزار و انتقام او راست عمر کفت ای سلمان از سخنان چیزی بوی مکو و بکو عمر میکوید سمعا و طاعة
آن مال بعوض سلمان کوید چون پیش امیر المؤمنین علیه السلام آمدم آنحضرت فرمود که آنچه میان تو و او واقع شد تو میکویی یا من بکویم کفتم یا مولا
تو از من بهتر میدانی آنحضرت تمامی بیان فرمود صدق الله و صدق رسول الله و صدقت یا مولای شاه طاهر در شان امام طاهر و باطن میفرماید نظم
مرتضی پادشه صورت و معنی که زروت نشان از نطق صورت و مغز حیاده اکر از صولت سر پنجه شاهی قضا بال قدر بر فلک از شکند چو او دیده پادشا همت
که در سلک غلامان در ش نام هر چیز بود معدوم عطار نبوله تو همال فلک از بهر سفر داو از ترشیا کف او دغکدن و فکنده اوباغیا
جفا پیشه ندوخت میشناسم حریفان دکر از یکیک عدل تقدیری و تقریری علام عیب زانکه بحبوشدان مسلا ردبان خدا معجزه دیکر
روایتست از شیخ فقها و فخر علما ابی جعفر طوسی رحمة الله علیه که او روایت میکند از ابی محمد فحام و او بسند خویش روایت کرده از امام بحق و
پیشوای مطلق ابی محمد العسکری علیه السلام و او از آبای عظام و اجداد کرام خود صلوات الله الملک العلام از امام بحق سعید حسین شهید علیه السلام
الله الملک المجید و از غیره که کفت در ملازمت امیر المؤمنین بودم که در کنار شط عرفات نزول نمود و پیراهن از بدن اطهر بر کشید و آن را غسل فرموده کاه
موجی در رسید و پیراهن آنحضرت را بجانب شط کشید چنانکه جامه از آب بر آورد هاتفی آواز داد که یا ابوالحسن بدست راست
و لطف الهی نسبت بحال خود ببین چون آنحضرت دست راست دید که پیراهن در مندیلی پیچیده بر کنار شط نهاده اند آنحضرت مندیل را بر داشته

پیراهن

پیراهن از وی بیرون آورد و در پوشید و در جیبش رقعه دید که بر آن نوشته بود که هذه هدیة من الله العزیز
الحکیم الاعلی لعلی بن ابی طالب هذا قمیص هارون بن عمران کذلک واورثناها قوما آخرین یعنی این تحفه ایست از خداوند
عزیز که افعال منوط بر حکمتست بسوی علی بن ابی طالب اینچنین بارث دادیم بقومی بعد از فنیکر همچنین کواری علی علیه السلام نظم
سلطان دین وصی نبی فرمان شرع شاه نجف علی ولی معدن کرم از لطف بارکاه تو پیرایه شرف وی در سمان جاه تو همسایه قدم
در باغ فطرت تو مسیحاست بلبل نیم در موج حشمت تو سلیمانست یکقدم مست غرور کرده عروس خلد را دعوی باغ لطف
تو با روضه ارم معجزه دیکر روایتست از ابو جعفر قمی باسناد متصل از اصبغ بن نباته که کفت نزدیک امیر المؤمنین علی علیه السلام نشسته بودم
در مسجد کوفه که قومی آمدند و سیاهی با ایشان بود و دستهایش از پس بسته کفتند دزدی کرده حضرت فرمود ای اسود دزدی کرده غلام کفت
یا امیر المؤمنین روزی باغوای نفس و هوا چیزی دزدیدم میدهید و بکیرید من اجرای حکم شرع کنید و مرا ازین خطیئه پاک سازید شاه ولایت فرمود که
شاید از غیر حرز چیزی دزدیده باشی کفت یا امیر المؤمنین از حرز دزدیده ام آنحضرت فرمود شاید آنچه دزدیده و تصرف کرده غیر نصاب باشد که آن ملک مالک او هم طلب
کفت بحد نصاب میرسد حضرت فرمود که دیکر از تو به برمیم اکر اقرار کنی و سه نوبت استنطاق کرد بحکم بیرون چون نوبت بر سید غلام ما را اقرار نمود و اعتراف
کرد حضرت برید دستش امر فرمود و دستش را قطع کردند آن سیاه دست خود را بدست چپ کرفته بیرون شد و خون از وی میچکید عبد الله بن الکوا بوی
رسید کفت دست تو که برید کفت امیر مومنان و پیشوای متقیان شیر یزدان و امین رحمن و پیش رو سفیدرویان و صدر حجاب و وصی پیغمبر آخر الزمان
موید بجبرئیل و منصور بمیکائیل و مولای من و مولای همه خلقان مرا پاک ساخت و عقوبت مرا از دنیا بعقبی نینداخت عبد الله کفت ای او دست ترا برید
تو مدح و ثنای او میکویی کفت چرا نکویم که دوستی او با خون و کوشت من آمیخته شد و حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام بوی رسیدند و این
کلمات از وی شنیدند و چون بخدمت والد ماجد خود مشرف کردیدند حال را بموجب مقال عرض نمودند شاه ولایت پناه قنبر را باحضار آن سیاه امر
فرمود چون حاضر آمد آنحضرت کفت یا عبد الله من بریدن دست تو امر کرده ام تو مرا مدح میکنی کفت مرا کناه پاک کردی و عقوبت آخرت از من
بر داشتی و الله که اکر مرا پاره پاره کنی هر پاره من محبت تو خواهد بود آنچه بود نظم مرا چه حد که غلام علی توانم همین بس است
که هستم سگ در قنبر حضرت فرمود که راست کفتی و دوستان چنین هستند و دشمنان نیز هستند که اکر عسل در کلوی ایشان کنیم جز دشمنی با ما نکنند و شاه ولایت
آن سیاه را سفید رو ساخت و دست بریده را کرفته بجای خود نهاد و ردای مبارک بر او پوشانید و دعا کرد فی الفور دستش صحیح کردید

وبعد از آن کسی خلاف شرع از فتنه و زیاد رحال رفت کار بپایان این مقال ترنم بود نظم امام او دست که داند منطق طیر نه

آنکه بهر دم مرحب بود بیانه و دم — امام او دست که بریده ساخت درست — نه آنکه دوخت بصد حیله وصله بر اقدام

معجزه دیگر روایتست که روزی شاه مردان به مسجد مدینه درآمد و گفت حضرت رسالت را در خواب دیدم که گفت یا علی سلمان برحمت

ملک منان پیوست تجهیز و تکفین او قیام نما و بر وی نماز کن و هم امشب دفن بجای او در وی متنا بر امر سرور کاینات الحال عبد این رو

و بعضی از اصحاب تصدیق کردند و برخی انکار نمودند عمر از روی استهزا گفت که یا علی کفنش از مال بیت المال بگیر یا از ولایت

فرمود که او از مثل این نوع کفنی مستغنیست پس آنحضرت متوجه مداین شد جمعی از اصحاب عقب آنحضرت تا بیرون مدینه آمدند

آمدند آنحضرت از نظر غایب شد پیش از وقت نماز پیشین به مسجد مدینه حاضر گردید و گفت تجهیز و تکفین سلمان کردم و در مداین

مدفون شد بعضی از شاهدان این غریب و عجیب نیست چنانکه نظام استرآبادی علیه الرحمه بدین مضمون در مدح آن مولا ایما نموده

نظم امام انس و جن مشکل کشای حاضر و غایب — بود در ظاهر و باطن علی ابن ابی طالب — ندای غیبش سامع نکات فضل جامع

اساس جهل را قامع لوای علم را ناصب — توقع گر کنی کو ماهی را آشنا روزی — کند ملحق بهم باز و بیاید مشرق و مغرب والکر حضار انکار

کردند و تاریخ نگاه داشتند تا بعد از مدتی بمداین کتابت رسید که سلمان در فلان روز متوفی گردید و شخصی از صحرا رسید تجهیز و

تکفینش کرد و بر او نماز گذارد و دفن کرد و از نظر غایب شد بعد از وضوح خبر منکران بعضی توبه کردند و جمعی بر آن بی سعادتی باقی ماندند

معجزه دیگر روایتست از سعد بن ابی خالد الباهلی که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حاضر بود و او دست معجز قرصی خورده بود با

امیرالمومنین بمجلس شریف درآمد حضرت گفت یا علی [illegible] دست بر سینه حضرت رسالت پناه

نهاد فرمود که یاد آر اخرج فانه عدو رسول راوی گوید دیدم که حضرت رسالت نشسته گفت که یا علی خدای تعالی از تو راضی باد که تو کرامت کردی

انس [illegible] مطیع تو کرده [illegible] صدق رسول الله و صدق ولی الله نظم شب [illegible] هدایت

علی علی القدر محیط عالم دانش جهان حلم و وفا — رخ خجسته لطفش که کیمیا اثر است — بکام خصم [illegible] جحیم شعله [illegible] حدیقه جان

بهشت [illegible] معجزه دیگر [illegible] ابن عباس گوید [illegible] انصار [illegible] ثابت بن عمر [illegible]

[illegible] امیرالمومنین علیه السلام [illegible] گفت [illegible] رسول الله [illegible]

[illegible]

که این جوان صالح و دیعت منت [illegible] گفتند سمعنا و اطعنا پس قافله متوجه کعبه شد و آن جوان را حق سبحانه و تعالی

جمالی داده بود که در زیبایی یوسف ثانی بود زنی از قبیله عمر علیه اللعنه در میان قافله بود چون آن جوان را دید تیری از کمان خانه آن موی صالح بر سینه

زن آمد عاشق و بیقرار گردید و آن جوان صالح از قافله دور تر فرود می آمد الا بنماز و نیاز و دعای خود از [illegible] غافل نبود و آن زن

نابکار نزدیک وی شد چون دید نماز بود چون نماز فارغ شد آن زن گفت ای جوان من ترا دوست میدارم و بنیاد تضرع و زاری نمود که باید الحال با من جمع

آیی تا باشد که آتش محبت و آب شهوت بنشانی جوان گفت از من دور شو ای ملعونه و اگر نه فریاد بر آورم تا در میان مردم رسوا کنم زن و باز گردید دیگر

همین عمل کرد جوان گفت اگر دست از من بر نداری هر چه از [illegible] تو انتقال رسانند [illegible] باز گردید و هزار سیم یکصد دینار [illegible]

که بها [illegible] یاقوت سرخ درو نشانده بود و انگشتری [illegible] و شوهر خود [illegible] آن همه برداشته برخاسته آهسته آهسته در محمل

جوان نهاد و بعد از آن جوان صالح را باز کرد آنها را در میان بار او گذاشت و برگردید چون سحر شد و آواز رحیل دادند آن فاجره دست بر سر زد و گریه

و فریاد و فغان بر آورد که نفقه که داشتم آن را دزدیده اند امیر قافله گفت که هیچ کس بیرون نرود [illegible] گفت که کسی نمانده که او را جستجو کردیم مگر

بنده صالح که امیرالمومنین به ما سپرده پس امیر قافله با جمعی نزد یک آن جوان صالح رفتند و طریق معذرت گفتند که چنین واقعه افتاده جوان گفت بار مرا بکشایید

چون گشودند آن مال و دینار را از بار آن صالح بیرون آمد فریاد بر آوردند که ای دزد این مرد بود [illegible] بسیار زدند و قصد کشتن وی

کردند یکی گفت قصاص آن موقوف است تا پیش امیرالمومنین ببریم تا نیز در رویم و بعد از آن امیرالمومنین بر او جاری حکم شرع نماید و او را به بند کشید

پس آن جوان گفت یا علی تو عالمی نظم نگفت از بهر استمداد غیر از علی حرفی — مسیحا چون شدی بر منبر خدا اسمع [illegible] — علی را اندر علی خوانند

بهر محفل اگر نادان اگر فاسق اگر فاجر اگر غایب — پس دست و پای آن جوان را بستند و بر شتری افکندند و چون به مدینه رسیدند و برادر او را با قوم خبر کردند

و مردمان بحج مشغول شدند و آن مکاره نزدیک وی آمده گفت بیا با من جمع شو و مراد مرا حاصل کن تا ترا آب دهم و از کنه خلاص سازم و اگر نه چنان

کنم که ترا بکشند و از عشق تو خلاص شوم جوان وی را دشنام داد و اعراض نمود و آن فاجره از پیش او برگردید در میان کوههای مکه شد و بمنزه سیاه

از زنان [illegible] پیش وی آمد با وی مقاربه نمود آن زن حامله شد و چون ایام حج بگذشت و محل حیضش در گذشت دانست که آبستن شده است

نزد امیر قافله آمد و باز نمود که من از این مرد دزد آبستن شده ام نخواستم که در میان مردم رسوا شوم آن روز نگفتم این مرد با من زنا کرد و مال من بعنف

برد اکنون اثر حمل بر من ظاهر شد میگویم تا شما بدانید و گواه باشید که در قبیله ام گواهی دهید که این بعنف و ستم بر من واقع شده نه باختیار من چون قافله

روانه شد و بمدینه رسیدند حضرت امیرالمومنین از مدینه بیرون آمد از میر حاج پرسید که آن جوان صالح را چه شد گفتند صالح را گویید

طالح بگویید که آن دزد و زانیست و بیا که در آخر قافله است و حضرت چون با آخر قافله رسید دید که آن جوان دست و پا بسته و بر شتری افکنده

چون چشم آن جوان بر امیرالمومنین افتاد و بگریه درآمد و بزبان حال مضمون این مقال ادا مینمود [illegible] [illegible] از ساحت [illegible]

ناقوس این سخن و مقابل هر بر کردان کوچه و بازار الحذر الحذر از ین ضداد الامان الامان از بی کفتار حضرت امیر

تا شهر آمده در مسجد خواب نموده امیر غافل و مرده حاجب را طلبیده و عمر علیه اللعنة نیز در آن مسجد بود پس حضرت امیر المؤمنین امام حسن

و امام حسین را فرمود که در سقیفه بنی ساعده روید و آنجا در سرای پیرزنی است زنی صاحب جمال بر در می‌آید بگویید قاضی شما می‌خواهد میان

تو و خصم تو حکم کند کوید که قاضی کیست بگویید پسر عم علی بن ابی طالب پس هر دو چنین فرمود عمل نمودند و زن چون نام علی علیه السلام شنید برخود

بلرزید گفت و انصحاه تا آنکه گفت بحق جد شما چند فرا ترشوید که من لباس بکردانم که آخر عمر منست و ایشان فرا تر شدند دید پیراهن صوفی

در بر کرد و کلیمی در بر افکند و با ایشان به مسجد رسول آمد و چون به در مسجد رفت امیر المؤمنین علیه السلام گفت سلمان از کجا نه رسول شد و بگو

تا چوب دستی فرا تو دهند باحقه که در خلال موضع نهاده سلمان برفت و بیاورد پس حضرت امیر المؤمنین عصا را بدست گرفت و آن زن را

گفت بر دست راست حسب زن چنان کرد پس حضرت کلیمی بر وی افکند و آن عصا بر پهلوی وی نهاد گفت بنام خدا و برکت رسول و بر تو باد

ای کودک در حال بقدرت خدای تعالی آن طفل در تکلم آمده گفت السلام علیک یا ابن عم رسول الله و حضرت جواب سلام باز داد و گفت

یا عبد الله مرا خبر ده که پدر تو کیست تا بدانند سیاه است یا سفید از حلال در وجود آمده یا از حرام این جوان پدر تست یا نه کودک

بزبان فصیح گفت که من گواهی میدهم که جز خدای نیست و غیر عم تو رسول خداست و تو امام بحقی و حجت خدای و من بنده خدایم و پدرم

غلام سیاه است از این هر دو و این مرد صالح است کناه است ابنجنه وی که امیر المؤمنین گفت که شما ققد پدید موجود شد یا شما مادر ت

کودک گفت شما هر دو خداوند چون بشنید فریاد بر آوردند و صلوات بر محمد و آل محمد فرستادند و غلغله در میان مردم افتاد پس مهتر قافله

و اهل قافله تضرع نمودند که یا امیر المؤمنین از خدای امرزش بخواه هیم از خطای که کرده‌ایم و از جوان مرد صالح حضرت امیر المؤمنین فرمود که ای سالکان باشید

که کار دیگر مانده آنگه گفت حقه را بیاورید چون حاضر کردند مهری بر وی نهاده بود چون باز کردند [illegible] حضیتین از آنجا بیرون آمد گفت

یا علی این حسب فرمود که این جوان است و من حال وی را دانسته [illegible] کفتم بروز حضرت رسول الله و در منبر خطبه ادا میفرمود در باب عذاب زانی و زانیه

موعظه ادا میفرمود این جوان بخاند شده خوی بمعبود کرد از بیم عذاب که جبرئیل نازل شده رسول خبر داد و حضرت رسول از مسجد بیرون آمده و نزد آن

جوان رفت و دید که این جوان این کار کرده و خود را زنی وار شده گفت ای جوان چرا چنین کردی گفت چون عذاب زانی و زانیه از حضرت شما شنیدم ترسیدم

که مبادا از من این نوع معصیتی واقع شود حضرت دست مبارک بر موضع جراحت مالید از آن جراحت زایل شد و بهتر بود آنگاه دل در حق شاد شد

و گفت یا علی زود باشد که این سر ابتحسین نعمتی تمام شد چنین کن و آنچه در یوم حقه است فراعانات سبب در تقیدی و چون صحن مولا نیز گفت

باعلم



یا علی بفرما تا زن را رجم کنند امیر المؤمنین فرمود که تا با حمل بر زمین نکذارد و شیر تمام نکند رجم بر وی نیست عمر گفت لولا علی لهلک عمر

اگر علی نمیبود عمر هلاک میشد نظم کننده در خیبر علی ابو طالب حریف غالب هر کو که هست در هر باب بصد صفه تحقیق کرده ختم او

بیاد ملاحظه حل مشکلها کتاب بگو خفته بیدار کی مثل آن مهر بود سزای امامت مسند محراب معجزه دیگر روایتست از امام

همام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام که روزی ابو بکر را ایام خلافت خود در بنی النجار ملاقات کرد با امیر المؤمنین و بعد از سلام و اکرام

اکرام و اعظام گفت یا ابو الحسن آیا در نفس مبارک تو و خاطر عاطر تو چیزی میکند که مرا خلیفه کردانیدند در روز سقیفه یا مکر بیعت من

هستی بانه والله که این برای و اراده من نبود و من بر این جرات و رغبت ننموده‌ام الا آنکه مسلمانان اجماع کردند و بر خلاف من و مرا امکان

مخالفت مسلمانان نبود برای آنکه از پیغمبر خدای صلی الله علیه شنیده‌ام که فرمود جمع نشوند امت بر ضلالت و عمر را هم چون شاه ولایت پناه این را

از عثمان شنید گفت تعلق نکنند که اطاعت کنند او بعده و وفا کنند او و وفا کنند بعهد که بسته باشند با خدا تعالی و عهد

نکنند و تغییر ندهند آن عهد را ابو بکر گفت بخدا سوگند ای علی که اگر گواهی دهد این ساعت نیز و من بر قول او که بر قول و اعتقاد باشد

با آنکه تو مرا و بری یا از خلافت و امامت حق تست هر آینه مسلم دارم و هم کسی راضی شود با من و تو من با شما باکسی [illegible]

پس گفت امیر المؤمنین علیه السلام که ای ابا بکر آیا کسی از رسول خدا معتبر تر و از پیغمبر واثق تر میدانی آنحضرت خلافت مرا در چهار موضع

از تو بیعت گرفت و اجماعتی که با تو بودند و در بن مواضع عمر و عثمان نیز با تو بودند و بر شما حجت لازم شد و یکی در خانه رسول الله و یکی

در بیعت رضوان در زیر شجره و یکی در خانه ام سلمه و یکی در روز غدیر خم بعد از آنکه در حج الوداع مراجعت نمود و بود پس همه شما و ما

گفتند پس رسول صلی الله علیه فرمود که خدا و رسول بر شما گواه باد همه گفتند که خدا و رسول بر ما گواه باد پس گفت شما باید که گواهی دهید

بعضی از شما بعضی بر ما بیعت جماعتی که غائبند از شما گفتند بلی یا رسول الله همه برخاستند متفق اللفظ مبارکباد دادند رسول الله را

و عمر نیز در آن مقام آمد دست بر کتف من زد یا فتا ابو بکر گفت یا ابو الحسن مرا یاد آوردی چیزی که اگر رسول خدا حاضر بود و میدیدم من و او

از وی میشنیدم هر آینه اطاعت میکردم امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ابا بکر خدا و رسول خدا بر خود گواه کیر که پیغمبر رسول الله نزد مسجد قبا و بکوید تراکه

طلب بر اقرار حق و مر خدا و رسول خدا بر ابی الخلافه تصیب کرد آنچه تر امساک دیگر مسلم بدار و امر حکم و نفس خود از و بار بدار ابو بکر گفت طلب کن تا خود

در آن دیده رو گفت که من میبینم رسول را زنده بعد از موت او و آن کمان از وی بشنو حضرت فرمود بلی گفت شما را گواه کرده ام حضرت فرمود خدا

و رسول خدا بر تو گواه کرد فاکنون بگفته خود وفا نما ابو بکر گفت بلی ابو الحسن تمام در قول خود و ابن عهد و پیمان خود بو تم کرد حضرت دست مبارک را بهم زد

از عثمان در وقع او و فرمود که با من بیا مسجد قبا تا رسول خدا را بنمایم چون به مسجد رسیدند امیر المؤمنین بیشتر در مسجد شد و ابو بکر از عقب آنحضرت

بیرون مسجد در آمد و دید که رسول الله در قبله مسجد نشسته ابابکر بیتاب شده غش کرد و بر روی در افتاد پس حضرت رسالت پناه
آواز داد که سر بردار ای مکار و فتنه انگیز پس ابوبکر سر برداشت گفت لبیک یا رسول الله آیا تو حیات یافته بعد از ممات حضرت فرمود وای بر تو ای بکر
من احیا دهنده ام هر که را خواهی این سخن که خدای قادر است پس ابابکر با لکنت گفته رو در روی حضرت رسالت پناه حیران گشت و آنحضرت خطاب کرد که وای بر تو ای
ابابکر فراموش کردی عهدی که با خدا و رسول بسته بودی در مواضع متعدده بر خلافت علی گفت فراموش نکرده ام یا رسول الله پس حضرت فرمود که
چه شده بود ترا امروز با علی میکنی که فراموش کرده بودی آنچه میان حضرت امیر المومنین و ابابکر گذشته بود من اوله الی آخره بی زیاده و نقصان
بیان فرمود پس ابابکر گفت یا رسول الله اگر توبه کنم و رجوع بدرگاه حضرت الهی کنم آیا در میگذرد از گناه من چون این امر خلافت را بغیر حق غصب
کرده ام یعنی دانم و او تسلیم طبع و حق تعالی از من خشنود میگردد حضرت فرمود بلی که چنین کنی من ضامن میشوم ترا بهشت اگر بقول خود عمل نمودی بعهد خود وفا کنی
چون رسول الله این سخن را بر او ادا کرد از نظر غایب شد پس ابوبکر دامان امیر المومنین گرفت و تضرع والحاح نمود کرم الحسن و ... پای منبر ... تا من بر بالای
بر آمده آنچه دیده ام بمردم باز گویم از امر رسول خدا و حق خود و آنچه فرموده در حق تو یا علی بجای او رده خلع کنم نفس خود را از امر خلافت و تسلیم ... ترا
حضرت فرمود که من با تو می آیم و لیکن شیطان ترا نمیگذارد ابوبکر گفت اگر او مرا بگذارد من او را میگذارم و عصیان او نمودم نجات میشوم کرم و ...
خوش کرم حضرت فرمود و میگوید اگر اطاعت کنند و عصیان کنند و من میدانم لیکن از برای تاکید حجت بر تو لا رهی ... از مسجد قبا بیرون آمده
بجانب مسجد رسول الله روان شدند ابوبکر از خوشی می افتاد و برمیخواست تغیر آثر ... از جای میخواند و بر نظاره او میکردند و نمیدانستند که حال چیست
تا آنکه عمر علیه اللعنه با ایشان رسید گفت ای خلیفه رسول الله چه حالت تراوا چیست این بجود تو ابوبکر گفت که مکنید مرا ای عمر والله که نمیشنوم قول ترا
و اطاعت نمیکنم فعل ترا ابو عمر گفت بکجا میروی و در چه کاری ای خلیفه خدا بجو دای و بی وضو بمسجد می روی بعد و علی بجانه نخوری و وضو بساز ابابکر گفت یا علی
برو بجانب منبر رسول تا من بیرون آیم امیر المومنین علی علیه السلام تبسم نمود گفت ای ابابکر میدانم که شیطان نمیگذارد و حضرت متوجه مسجد شده و بر بالای
منبر آمده و بر جای گرفته ابابکر بخانه خود رفت عمر با او رفت و گفت چرا نمیگویی که ترا چه واقعه شده داده و چه چیز دیده ابو بکر گفت وای بر تو
ای عمر رسول خدا را دیده ملاقات کردم و چنین و چنین فرمود قصه را من اوله و آخره بیان کرد عمر گفت ای ابابکر فراموش کرده سحر خود را که در ماه رمضان
آیت سحر ظاهر شد بود و هم تبعیه بهم زده که رده بود تو دانست با سهل بن حنیف و عمار ... و حذیفه بن ثابت ... بحجره ... بخانه تو آمده بود
چون بود با خانه حذیفه ما آورد ... بکر بجه تو اجیر میکرد که انقلاب کرده شد و خبر میان خانه آی مباد اکر ... بعضی از اصحاب
رسول شنیده و نزد رسول رفتند ... تو خود ... کسی که رسول الله حلال میدانند خود کسی که در ماه رمضان روزه رمضان الی سحر بخورد

بخورد

بخورد و حال آنکه تو شراب بجهت تو میکنی که بیار طعامی که در شب مانده و جرعه از شراب بده کن و الیشان شنیده که ما میخوار الپس
زن تو طعام شب آورد و کاسه بزرگ از شراب کرده تو طعام خوردی و شراب آشامیدی و این شعر میخواندی شعر ذرینی اصطبح
یا ام بکر فان الموت نقب عنی هشامی * یقول لنا ابن کبشه سوف نحیا * و کیف حیاه اصداء و هامی * ولکن باطل قد قال هذا * و افک من
زخارف الکلامی * الا هل مبلغ الرحمن عنی * بانی تارک شهر الصیامی * و تارک کلما اوحی الینا * محمد من اساطیر الکلامی * فقد الله
لا یمنعنی شرابی * و قد الله لا یمنعنی طعامی * ولکن الحکیم رای حمیرا * فالجمها فتاهت * یعنی بگذار مرا تا صبح شراب خورم ای فی اللجامی
مادر بکر که غایب است از من هشام و میگوید ما را ابن کبشه که زود اکر زنده کنیم شما را چون نسبت بحضرت و چون منافقان
میخواستند که سبک حرف زنند او را ابن کبشه می نامیدند و چگونه حیات یابد اعضای پوسیده و پراکنده شده
ولیکن باطل است این و تحقیق آنکه شد و این از آرایش و سخن پردازیست آیا میرسد بخدا که من روزه رمضان خورده ام و ترک
میکنم آنچه او به پیغمبری وحی کرده از برای او افسانها و سخنهای باطل پس بتحقیق که خدا منع نمیکند ما را از شراب و تحقیق که خدای
باز نمیدارد ما را از طعام ولیکن چون می بیند حکیم خران را پس لجام میکند و می سازد ایشان را در لجام یعنی از نهی و بی عقلیست که کسی
اینها را قبول میکند عراقت چون شنیده و حذیفه و جمعی که با او بودند همچو محمد را در آمدند در خانه و شراب در دست تو گرفتند و گفتند
آن دشمن خدا خلاف امر خدا و رسول میکنی و ترا بر داشته و آن بیهات میبرد بمسجد رسول آوردند و قصه ترا باز گفتند و شعر ترا در
پیش رسول الله بیان کردند من خود این را شنیدم و گفتم که در شب شراب خورده ام مرامست کرده و لا یعقل گردانیده
شاید از توحید در گذرانید و از شعر اثر نماند چون محمد ترا دید و تو چنین گفتی حضرت فرمود وای بر شما مگر میدانید که خمر
زایل میگرداند عقل را نشنیده اید که امرا القیس در باب خمر گفته شعر شربت الاثم حتی ازال عقلی * کذلک
الاثم یذهب بالعقول * یعنی آشامیدم چیزی را تا زایل شد عقل من زایل میگرداند عقلها را پس محمد گفت مهلت
دهید او را تا با خود آید از بیهوشی و مستی پس ترا مهلت دادند تا بهوش آمدی و آن حد را از تو در گذرانید پس امروز ترا
چه شده است که ایمان بمحمد می آوری و آنچه با او آمده است و حال محمد نزد ما ساحر است و کذاب ابابکر گفت وای بر تو
ای عمر هیچ شک نیست نزد من در آنچه گفته شد من پس بیرون رو و علی را از منبر گردان و رخصت ده تا بر دم پس عمر بیرون
آمد و بمسجد شد امیر المومنین علی علیه السلام را دید که در پایین منبر نشسته بود گفت چیست ترا یا علی فکری کرده برای خلافت
هیهات هیهات والله که نخواهی یافت آنچه اراده میکنی از بالا رفتن برین منبر کشیدن مردم بسوی خود پس حضرت تبسم
نمود و گفت وای بر تو ای عمر از خلافت هرگاه بر گردد بسوی تو و وای بر امت از بلای تو عمر گفت این بشارتیست بمن ای علی
راستست گمان تو پس حضرت از مسجد برخواسته متوجه منزل شریف شد و این خبر در افواه افتاده شایع

وحفت کلام تو

کرده بر سماط رنج راحت بر بساط خیر و شر از عمر ابن قنفها برخواست لعنت بر عمر مجوسی باد در کتاب منهج التحقیق
مذکور است بروایت سلمان فارسی علیه الرحمه که در منزل حضرت امیر المومنین نشسته بودیم من و امام حسن و
امام حسین علیهما السلام و محمد بن حنفیه و محمد ابا بکر و عمار یاسر و مقداد و در وقتی که بر عمر بن الخطاب سبب کراه بودند پس
امام حسن گفت به پدر خود که یا امیر المومنین بدرستی که سلیمان بن داود سوال کرد از پروردگار خود که عطا کند او را ملکی
که سزاوار کسی دیگر نباشد سوال او پس حق تعالی او را ارزانی فرمود آیا مالک الجنان مملکتی هستی یا نه و حال آنکه تو جز آن
پیغمبر این حضرت فرمود که بحق شکافنده دانها و رویاننده نهال از دو وا فقنده ارواح بمحض لطف خود که سلیمان
بن داود آنچه سوال کرد حق تعالی او عطا فرمود بدرستی که پدر تو مالک چیزیست که نیست مالک او کسی غیر از جد
بزرگوار تو رسول صلی الله علیه و آله و مالک نخواهد بود احدی بعد از و پس امام حسن علیه السلام فرمود ای پدر بزرگوار
اراده دارم که به بینم که آنچه عطا کرده است بتو پروردگار تو عز و جل از کرامات و مقامات پس حضرت امیر فرمود که
ان شاء الله تعالی بنمایم و برخواست آنحضرت و وضو ساخت و دو رکعت نماز بجای آورد و دست نیاز بدرگاه بی
نیاز برداشته دعای فرمود که ما نفهمیدیم او را پس بدست مبارک خود بجانب مغرب اشارت فرمود فی الفور ابری پدید آمد
برد امیر مومنان و پیشوای متقیان ایستاده بر جانب او ابری دیگر پدید آمده همانجا توقف نمود پس حضرت فرمود
ای ابر فرود آی باذن الله تعالی پس ابر فرود آمده بفصاحت و بلاغت تمام این کلمات تکلم نمود که اشهد
ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد انک خلیفته و وصیه من شک فیک فقد هلک و من
تمسک بک سلک سبیل النجاة پس فرود آمده بر زمین افتاد و مثل فرش انداخته پس حضرت فرمود که برین ابر نشینید پس
هر یک در موضع خود جای گرفتیم پس حضرت اشارت بآن ابر دیگر نمود بهمان طریق فرود آمده بهمان کلمات گویا گردید
و حضرت تنها بران ابر چون قرار گرفت و فرمود بسم الله الرحمن الرحیم سبحانه الذی سخر لنا هذا و او را اشارت
کرد با بر که بجانب مغرب روان شود و درین هنگام وزیدن بادی وزید ابر ما را برداشته خواهان خواهان در هوا بر رفت راوی
گوید که بجانب سرور و بهتر اوصیا نگاه کردم آنحضرت بر کرسی از نور نشسته و نور از روی آنحضرت می بارید بطریقی که چشمها
خیره و تیره می شد پس حضرت امام زمن ابی محمد بن الحسن فرمود که ای پدر بزرگوار و ای ولی عالم بقدر بدرستی که سلیمان
بن داود را ابر و باد مطیع و منقاد بودند و وحش و طیر و مور و مار فرمان بردار بخاتمی که در دست داشت شما بچه چیز مطیع اید حضرت
فرمود که من چشمه خدای تعالی ام در زمین او و من لسان ناطقم در خلق او و من نور خدای سبحانه ام الخمان تو زی که پنهان
نمی شود و من در علم خدا ایم که مردم از آن در داخل می شوند و من حجت خدا ام بر بندگان او بعد از آن فرمود که میخواهید بنمایم بشما انگشتر سلیمان را گفتیم بی

بی

پس دست در گریبان کرده خاتمی بیرون آورد و از طلای نگین او از یاقوت سرخ و نقش نگینش این بود که محمد و علی نعم
سلیمان از آن زیری نگین داشت که بود نقش چهار اسم در نقش خاتم و لیکن بنام شریف تو سوگند
گران چهار اسم بود و اسم اعظم سلمان گوید که ما ازین تعجب نمودیم مولای مومنان فرمود چه چیز تعجب میکنید این نوع
چیزها از مثل منی عجب نیست امروز بنمایم بشما چیزی چند که هرگز ندیده و نشنیده باشید پس حضرت امام حسن علیه السلام فرمود
که ای پدر بزرگوار میخواهم بنمائی ما یاجوج و ماجوج و سدی که میان ما و ایشان است پس بادی در زیر در آمده او را ارد شنیدیم که
مثل آواز رعد و ابر بالا گرفت و ابری که حضرت بر آن نشسته بود در پیش ما میرفت و ما از عقب او رسیدیم بکوهی در غایت
بلندی و در آن کوه درختی دیدیم خشک شده حضرت فرمود که از و سوال کن حال خود را عرض نماید امام حسن علیه السلام گفت
ای درخت چه شده است ترا که چنین بی ثمر مرده شده بگوی بمن درخت جواب نداد حضرت امیر المومنین فرمود ای درخت بحق
من بر تو که جواب ده فرزندم را راوی گوید که و الله که شنیدیم از آن درخت لبیک لبیک یا وصی رسول الله و خلیفه بلا فصل
بعد از آن گفت ای ابا محمد بدرستی که پدر تو امیر المومنین هر شب در وقت سحر می آمد و دو رکعت نماز در پای
من میکرد و تسبیح بسیار میفرمود چون فارغ می شد ابر سفیدی می آمد که از بوی مشک میرسید و کرسی بران ابر نهاده
حضرت سوار می شد و سیر میفرمود و زندگانی و سرسبزی من از برکت او بود و حالا مدت چهل روز است که مرا از دیدار خود محروم
گردانیده است این است سبب بی ثمر مردگی و خشکی من پس امر کرد بباد که ابر ما را برداشته سیر میکردیم تا رسیدیم بجائی که یکدست
در مغرب بود و یکی در مشرق چون نظر آن فرشته بامیر المومنین علیه السلام افتاد و گفت اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو
کره المشرکون و اشهد انک وصیه و خلیفته حقا و صدقا پس ما گفتیم یا امیر المومنین کیست این فرمود
که این فرشته ایست که حق سبحانه و تعالی موکل گردانیده است او را بتاریکی شب و روشنایی روز و هرگز
از جای خود زایل نمیگردد تا روز قیامت و بدرستی که حق تعالی گردانیده است امر دنیا را بسوی من و اعمال خلایق را
هر روز بر من عرض میکنند و بعد از آن بآسمان میبرند پس سیر میکردیم تا بسد یاجوج و ماجوج رسیدیم پس امیر المومنین علیه السلام
بباد امر کرد که فرود آورد ما را در پای آن کوه و اشارت فرمود بدست مبارک خود بکوهی در غایت بلندی و در نهایت سبزی
چون نظر کردیم سد را ملاحظه نمودیم آن مقدار بلند بود که چشم کار نمیکرد و آن سد سیاه بود بطریق پاره شب تیره و از پهلوی آن
سد دودی بیرون می آمد پس حضرت فرمود که یا امام حسن علیه السلام که ابا محمد منم صاحب این امر برین گروه بندگان سلمان
گوید که رسم چه گونه ایم که قسم اول ایشان بعد و پی گذرد و قسمی از ایشان هفتاد ذرع و قسمی دیگر یک گوش خود را فرش خود ساخته دیگری بخود پوشیده

پس حضرت امر فرمود باد را تا سیر کردیم بکوه قاف و آن کوه بود چون زمرد سبز و بر او فرشته بود بصورت انسان چون نظر او بامیرالمؤمنین
افتاد گفت السلام علیک یا وصی رسول الله و خلیفته آیا اذن میدهی مرا که بجناب تو سخنی معروض کنم پس حضرت جواب سلام او را داد و فرمود که اگر
میخواهی بگوی و اگر نه من خبر دهم ترا که چه میخواهی سوال کنی آن فرشته گفت تو بفرما یا امیرالمؤمنین حضرت فرمود که اراده داشتی که من ترا اذن
دهم و رخصت فرمایم که بزیارت خضر پیغمبر روی گفت بلی یا امیرالمؤمنین حضرت فرمود که رخصت دادم ترا آن فرشته چون با اذن گردید
گفت بسم الله الرحمن الرحیم و روان شد پس با آن کوه سیر میکردیم که آن ملک باز گردیده بمکان خود عود نمود و بعد از آنکه زیارت
خضر کرده بود پس سلمان گوید که گفتیم یا امیرالمؤمنین این فرشته را دیدیم که بزیارت خضر نگردید الا باذن شما بار گردید حضرت فرمود
بحق آن خدای که بر دارنده آسمانهاست بی ستون که اگر یکی از فرشتگان خواهد که از مکان خود جدا شود بقدر نفس زدنی نتوانند تا اگر
من اذن ندهم و همچنین است حال فرزندان من حسن و حسین و نه امام دیگر از فرزندان حسین که نهم ایشان قائم ایشان باشد سلمان
گوید که اسم ملکی که موکل بود بر کوه قاف چه بود فرمود که ترجائیل پس گفتیم یا امیرالمؤمنین چگونه می آیی هر شب این موضع فرمود همچنانکه
با شما آمدیم بحق آن کسی که میشکافد دانه را و آزاد میکند بنده را بدرستی من مالک ملکوت آسمان و زمینم چنانکه اگر بدانید بعضی از نعمتها
بر نمی آید دلهای شما بدرستی که اسم اعظم حق تعالی هفتاد و دو حرف است و نزد آصف بن برخیا یک حرف بود که تکلم نمود باو حق تعالی
زمین را بر هم فشرد تا تخت بلقیس را بیک چشم زدن در نزد سلیمان حاضر گردانید و نزد ما والله که هفتاد و یک حرف است
و یک حرف نزد حق سبحانه و تعالی است که تأثیر علم غیب از دست شناخت ما را هر که شناخت ما را منکر شد هر که منکر شد
ما را پس حضرت برخواست و برخواستیم ما و رسیدیم بجوانی که میان دو قبر نماز میکرد پس گفتیم که یا امیرالمؤمنین کیست این جوان
فرمود صالح پیغمبر است و این دو قبر پدر و مادر اوست و او همیشه در میان دو قبر عبادت میکند چون صالح را نظر بر او افتاد مالک نفس خود
نتوانست شد تا گریه در آمد و بدست خود اشارت بجانب امیرالمؤمنین میکرد و دست بسینه نهاده بهای های میگریست پس امیرالمؤمنین
علیه السلام توقف نمود تا او از نماز فارغ شد پس ما از او سوال کردیم سبب گریه چیست گفت بدرستی که امیرالمؤمنین نزد من می آمد
و من در جمال با کمال او نظر میکردم و عبادت من زیاده می شد بنظر کردن بسوی او و حال آنکه ده روز شد که آنحضرت را ندیده ام و این سبب
اضطراب من واقع شد پس تعجب ما زیاده شد پس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که میخواهید که سلیمان بن داود را بشما بنمایم گفتیم بلی یا امیرالمؤمنین
حضرت برخواست و ما نیز متابعت کردیم تا داخل بستانی شدیم که هرگز از آن بهتر ندیده بودیم و در او بود از جمیع میوه ها و نهرها در او جاری
بود و مرغان در شاخهای او مشغول به نغمه های دلربا میبودند و چون حضرت را دیدند مرغان آمدند و بال و پر خود را بر پای او میکشیدند
و بر دور حضرت میگردیدند تا در میان بستان رسیدیم تختی دیدیم نهاده و جوانی بر روی او به پشت خوابیده و دستهای خود را
بر سینه نهاده امیرالمؤمنین علیه السلام انگشتر را از گریبان خود بیرون آورده در دست او کرد جوان برخاست و بخندید و برخاست و

کوه

گفت السلام یا امیرالمؤمنین و وصی رسول رب العالمین والله که تو صدیق اکبری و فاروق اعظمی بتحقیق رستگار شد آنکه تمسک جست
بتو خایب و خاسر شد آنکه تخلف ورزید از تو و بدرستی که من از حق تعالی درخواستم که مرا از اهل البیت شما گرداند پس عطا نمود
مرا این ملک راوی گوید چون شنیدیم این کلام را از سلیمان بن داود نگاه نتوانستیم داشت نفس خود را من در پای آنحضرت افتادم
و پای مبارک او را بوسیدم و حمد کردم خدای عز و جل را بر بسیاری عطای او بر راه یافتن ولایت اهل البیت علیهم السلام
و یاران که همراه بودند همه کردند آنچه من کردم پس سوال کردیم از عقب کوه فرمود آن چیز نیست که علم شما باو نمیرسد گفتیم
شما میدانید فرمود همچنانکه اینجا میدانم آنجا نیز از زمین عجایبست و من نگه دارنده آنهام بعد از رسول خدای و همچنین اوصیای از فرزندان من
بعد از من بدرستی که عارفم براه آسمانها از زمین و مبنیها بحق اسم مخزون و مکنون بحق اسمای حسنی که هر گاه سوال کنند حق تعالی را بآن اسما
اجابت میکند ما نامهایم که نوشته شده است بر عرش و هر آینه بلند است قدر ما و بیافرید خدای از برای ما آسمانها و زمینها و عرش
و کرسی و بهشت و دوزخ و از ما تعلیم گرفته اند ملایکه تسبیح و تقدیس و توحید و تهلیل و تکبیر و ما کلمه چندیم که تلقین کردند آدم را آن
کلمات توبه او قبول شد پس فرمود که آیا میخواهید که بنمایم بشما چیزی عجیبی گفتیم بلی فرمود بپوشید چشمهای خود را پس
چشمها را بر هم نهادیم فرمود بگشائید چون باز کردیم شهری را دیدیم که هرگز ندیده بودیم بزرگتر از آن شهر و مردمان دیدیم در او بغایت گفتیم
یا امیرالمؤمنین کیستند این گروه فرمود بقیه قوم عادند کافرند ایمان نمی آورند و دوست داشتم که بنمایم ایشان را و شهر ایشان را و میخواهم
که هلاک کنم ایشان را و حال آنکه ایشان نمیدانند گفتیم یا امیرالمؤمنین ایشان را بی حجتی هلاک خواهی کرد فرمود نه بلکه بحجت ایشان را هلاک میکنیم
پس حضرت با ایشان نزدیک بمرتبه که حضرت را دیدند قصد حضرت کردند حضرت از ایشان دور شده و نزدیک ما آمد و دستهای
خود را بر سینهای ما کشید و تکلم نمود بچیزی که ما نفهمیدیم و رفت بجانب ایشان فریادی بر ایشان زد که ما را گمان آن شد که مگر
آسمانها و زمینها در هم شکافت و بر ایشان افتاد و عصا از دهن آنحضرت برآمد فی الفور جماعت و آن شهر ناپدید شدند گفتیم یا امیرالمؤمنین با ایشان چه شد
فرمود حق تعالی همه را هلاک کرد و باتش دوزخ رسانید گفتیم این معجزه بود که هرگز ندیده و نشنیده بودیم مثل این پس فرمود که میخواهید که تعجب از این
بشما بنمایم گفتیم نه یا امیرالمؤمنین طاقت زیاده ازین نداریم پس هر کس که تولا بتو نکند و اقرار بفضل تو نکند و قدر عظیم ترا نشناسد بر او باد
لعنت خدای و ملایکه و مردمان همه تا روز قیامت پس گفتیم که یا علی میخواهیم که بوطن خود باز رویم فرمود بکنم ان شاء الله تعالی پس
اشاره کرد با بر تا نزدیک آمدند و هر یک بر جای خود قرار گرفته امر کرد به باد تا ما را برداشته بجانب آسمان برد بمرتبه که زمین در نظر
ما مثل درهمی مینمود و در یک چشم زدن بخانه امیرالمؤمنین علیه السلام فرود آمدیم در وقتی که موذن اذان ظهر میگفت و وقتی که بیرون
رفتیم آفتاب بلند شده بود و سوال کردیم یا امیرالمؤمنین از اینجا تا کوه قاف چه مقدار مسافت فرمود که پنج ساله راه پس حضرت
فرمود که اگر اراده کنم که بگردم دنیا را بتمام و هفت آسمان را و برگردم توانم در کمتر از چشم زدن بتوفیق آنچه نزد منست از اسم اعظم

پس گفتم یا امیر المؤمنین والله که تو علامت بزرگ و معجزات روشنی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم    دین پرور

ممالک شرع نبی که شد    گلگون ز جام تیغ عدو دین شاهنشهی که شد لقب در نقش خاتمش    ماه سپهر کوکب گشاده فر من

نرد ممالکش چه بود ملک چین که هست    در رقعه ممالکش صد هزار چین    روایت است از عبد الله عباس که بامداد

عمر بن الخطاب علیه اللعنه والعذاب بمسجد در آمد در پیش محراب شخصی دید خفته غلام خود را گفت این را بیدار کن تا نماز بگذارد وی را

بجنبانید نجنبید از آن پیش دید بنده است زیبا پس زنی از انصار گفت تا او را بیدار کند چون زن انصاری پیش آمد

مردی را دید بر صورت زنان دستها را حنا بسته و جامه‌های زنانه پوشیده و ریش سترده و سرش بریده عمر غلام را گفت

وی را گوش بر تا نماز بگذاریم چون بگذارد حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بمسجد در آمد آن حال از وی پرسیدند حضرت فرمود که وی را

تجهیز کرده دفن کنید که زود باشد که خبر وی معلوم شود و طفلی او را در محراب بخوابانند عمر گفت از کجا میگویی فرمود که حبیب خدا و برادرم

مرا خبر داده است پس آن کشته را دفن کردند چون نه ماه بر آن بگذشت روز دیگر بامداد بمسجد در آمد آواز طفلی شنید که از محراب

می آمد عمر گفت راست گفت علی ابن ابی طالب علیه السلام چون از نماز فارغ شد امیر المؤمنین بمسجد در آمده و آن طفل را

پیش وی آوردند حضرت دایه طلب نموده طفل را بدایه داد و اجرت از بیت المال مقرر نمود و ولادت این در ماه محرم

بود چون نه ماه از وی بگذشت شب عید فطر بود حضرت دایه را طلب نموده فرمود صباح کودک را بیاور و این جامه را در وی پوش

و بر دوش گیر و بنماز گاه برو بنگر هر زنی که او را بر گیرد و ببوسد و بگوید یا مظلوم ابن المظلومه و ابن الظالم آن زن را مگذار

و رها مکن تا نزد من آری دایه گفت سمعا و طاعة چون بامداد شد دایه چنان کرد زنی را دید که گفت و دایه گفت ای زن بیا

بحق محمد رسول الله دایه استاد آن زن پیش آمد و نقاب از رخ بگشاد زنی بود در غایت حسن و نهایت جمال کودک را

فرا گرفته همان کلمات را بر زبان راند و میگفت چه مانند است این فرزند من که در این چند روز وفات یافته دمی گریست و

و طفل را باز داده خواست روانه شود و دایه چادر او را گرفت و گفت همراه من نزد امیر المؤمنین باید آمدن زن مضطرب شده

گفت دست از من بدار که علی مرا بر سر من رسوا میکند دایه گفت نتوانم زن گفت اگر مرا نزد علی بری تو خبر بگذار داد همراه

من بیا تا ترا سه دست جامه عراقی و برد یمانی و حله صفاهانی و سیصد درهم هجری بدهم و عید اضحی شود و مثل این تو دهم چون

طفل را من نمای مرا رسوا مکن و بار بده انکار دایه برفت آنچه او را وعده داده بود یاد داد و بخانه شد چون مردمان از عیدگاه باز گشتند

امیر المؤمنین دایه را حاضر کرد گفت ای دشمن خدای چه کردی وصیت مرا گفت این کودک را کسی از من بگرفت حضرت فرمود دروغ

میگویی بحق رسول الله که زنی چنین پیش تو آمد چنین گفت و تو دست در روی زدی و او این مقدار بتو رشوت داد و دیگر تو وعده داده دایه بترسید و گفت

یا علی چنین است که تو میفرمایی منم قربان تو خود هرچه گویی و هرچه فرمایی خانه آن زن را میدانم بروم و او را حاضر کنم حضرت فرمود که انشاعسکر او کن

بنو داد

بنو داد از آن سرا بسرای دیگر شد اکنون این طفل را نیکو دار و چون عید اضحی آن زن را بمنی نزدیک آید چون عید اضحی شد همان بهمان ساعت کودک را

پیش گرفته بنماز گاه میگردانید تا که آن زن را بدید و چادر او را محکم گرفته هرچند الحاح کرد بجایی نرسید زن روی بسوی آسمان کرد و گفت یا غیاث المستغیثین

تو دانایی و بینا همراه دایه بمسجد رفت پیش امیر المؤمنین علیه السلام حضرت او را دید و فرمود ای زن دوست داری که تو قصه خود را از اول تا آخر بگویی یا من

همه را بیان کنم مرا امان دهی و از عقوبت امن گردانی حضرت فرمود ولی زن گفت بدان بدرستی که دختری ام از انصار پدرم را در پیش

رسول صلی الله علیه و آله در فلان غزا شهید و او را عابد بن سعد گفتندی و مادرم بعد از وفات رسول صلی الله علیه و آله بمرد و من تنها ماندم و مرا

با زنان همسایه من بود که با ایشان نشستمی روزی بر در حجره خود نشسته بودم و جمعی از زنان مهاجر و انصار نزد من بودند که پیرزنی در آمد و بجه در دست گرفته

و عصای داشت بر آن تکیه زده سلام کرد و نام هر یک را میپرسید تا که نزد من آمد و گفت ای دختر نام تو چیست گفتم جمیله بنت سعد انصاری گفت

پدر و مادر و شوهر داری گفتم نه پس چندان بر من شفقت و غمخواری نمود که از حد بیرون شد بعد از آن گفت رغبت میکنی که زنی که با تو بود

و بر تو شفقت نماید گفتم از کجا بود مرا چنین کسی گفت من ترا بمنزله مادر باشم گفتم بهتر خانه خانه تست و بسیار شاد شدم پس از من

آب خواست و وضو ساخت و در حجره در آمد و در نماز ایستاد و من طعامی بساختم چون از نماز فارغ شد من طعام پیش آوردم و آن نان و ماست

و شیر و خرما و ساعتی بنگریست و گفت این طعام من نیست گفتم ترا چه طعام معهود است گفت نان جوین و نمک چون حاضر کردم گریست

و گفت این وقت طعام من نیست چون از نماز خفتن فارغ شوم این را حاضر کن چون از نماز خفتن فارغ شد حاضر کردم گفت پاره خاکستر

بیار چون بیاوردم قدری خاکستر با نمک آمیخته سه لقمه از نان جوین و خاکستر بخورد و در نماز ایستاد تا صبح نماز میکرد و دعا و قرآن میخواند چون

روز شد میان چشمهای او را بوسه دادم و گفتم بحق محمد که مرا دعا کن و از حق تعالی آمرزش خواه که چنین دعا تو مستجاب بود او گفت تو زن

نیکو روی و من بر تنهایی تو میترسم که اگر بمهمی بیرون روم تو تنها مانی مرا دختریست از تو کهتر و بر تو آرم گفتم چنین کن برفت بعد از ساعتی

شبها بار آمد من گفتم کجاست خواهرم که وعده داده بودی گفت دخترم وحشی صفت است و انس او با خدای بود و تو با زنان همسایه انس گرفته

او نزد تو نخواهد ایستاد و من سوگند خوردم که تا دختر تو نزد من باشد من کسی را پیش خود راه ندهم گفت شرط همان است برفت بعد از

ساعتی باز آمد زنی با او همراه بود چادری بر خود پیچیده چنانکه جز چشمهایش باز نبود چون پیرزن بدر حجره رسید مرا بگذاشت و

باز گردید و گفت در حجره خود را ببند تا ام از شادی بروم و در بسته باز گردم تو در را ببند و تا من نیایم در بر کسی مگشای و در را

فرو بسته بآن زن الحاح میکردم که چادر بگشا باز میکرد و سخن نمیگفت عاقبت چادر از سر وی کشیدم مردی بود ریش سترده

و دست و پا حنا بسته از پیش وی برخواستم او دست در من زد و مرا بگرفت و من از سوای ترسیده او دست در گردن من

کرد و مرا بیفکند و با من مقاربت کرد و بکام خود برد و چون خواست که از من دور شود از غایت مستی و مستی بر پشت باز افتاد

بنگریستم کاردی در میان داشت برکشیدم و سرش را ببریدم و رو بدرگاه بی نیاز کردم و بنالیدم که بار خدایا تو عالمی که او

برین بستم کره و چون وقت سحر درآمد او را بمسجد در آوردم و در محراب بخوابانیدم و باز گردیدم و چون وقت جستم او را که خون میدیدم داشتم
که از او بار گرفته ام فی الحال او را از مردمان پنهان میداشتم تا وقتی که مرا این پسر در وجود آمد خواستم که بکشتم دیگر اندیشه کردم این طفل بیگناه است
بگذارم که مسلمانان تفحص او کنند و پرورش نمایند پیچیده و در محراب مسجد نهادم اینست حال و قصه من با امیر المؤمنین عمر گفت گواهی میدهم که از رسول
خدای شنیدم که میفرمود انا مدینة العلم و علی بابها اکنون این حکم نفرمای کسی بجز تو این حکم نتواند کرد حضرت فرمود که خون مرد هدر است
یعنی دیه ندارد و برین زن هیچ حد نیست اگر با آن زن فرمود که آن پیره زن را حاضر باید کرد تا حق خدای از و بستانیم زن گفت
سه روز مرا مهلت ده تا مگر او را بیابم پس فرمود که طفل را بوی دهد و او را مظلوم نام کن زن پسر را برداشته بخانه رفت و نماز گذارده دعا کرد
تا حق تعالی پیره زن را باو رساند و از خانه بیرون شد ناگاه پیره زن را دید پیش وی باز آمد و وی را گرفت کشان کشان بمسجد رسول صلی الله علیه و آله
آورد و چون حضرت امیر المؤمنین آن پیره زن را بدید گفت ای دشمن خدا این چه عمل بود که کردی راست بگو که آن مرد که بود که نزد این
زن بردی گفت من ازین خبر ندارم و هرگز این زن را ندیده ام و از آن مرد خبر ندارم حضرت فرمود سوگند میخوری گفت بلی فرمود
برو دست راست بر تربت رسول و قسم یاد کن که تو این زن را ندیدی و درین دعوی کاذبی پیره زن دست بر تربت نهاده سوگند یاد
کرد فی الفور رویش سیاه شد و نمیدانست حضرت فرمود تا آینه بیاورد و بدستش دادند چون نگاه کرد روی سیاه دید
مردمان صلوات بر رسول فرستادند پیره زن زاری آغاز کرد که ای پسر عم رسول خدای توبه کردم و باز گردیدم شاه مردان
فرمود که خداوندا تو بر ضمایر واقفی اگر از دل توبه کرده او را بحالت اول باز گردان سیاهی روی وی زایل شد دانست که از دل توبه
کرده وی را گفت ای ملعونه خدای ترا سیاه مرا د اگه عمر علیه اللعنه و عذاب السقر را این بار رجم باید کرد چرا که او سبب المر بوده و او برده آن زن را
بکارت برده نطفه حرام در رحم بسبب او قرار گرفته پس عمر آنرا رجم نمود و حضرت شاه مردان آن پسر آن زن را او وی را بخانه اش فرستاد
و آن کودک در جنگ صفین در پیش امیر المؤمنین کشته شد و عمر این قول گو باشد که لولا علی لهلک عمر **نظم** کسی کو شد الف بی جوان
درین تعلیم گاه ای دل ∴ رموز مشکل بود آسان آسانش ∴ خود طفلست نادیده درین ابجد به هنگامه ∴ که جایگه بستی
بهیچ مشهد گرده حیرانش ∴ بدان ای عزیز که معجزات آنسرور از حد و حصر بیرونست اگر عشر عشیر آنرا در خبر بیان آورند درین مختصرات
نگنجد لهذا اختصار نمود امید از حضرت رب الارباب آنکه جمیع دوستان و محبان و شیعیان علی ابن ابی طالب از شفاعت آن سرور
لانی وقال اگوکشف العطا در روز جزا بهره مند گردند بتخصیص این روسیاه غرق بحر گناه بحق النبی و الوصی و آلهما **مناجات**
مهیمنا ملکا قادرا خداوندا ∴ که کردگاری و حی بی نیاز ∴ بحق جمله کروبیان عالم قدس ∴ بحق اهل لبیک رهروان حجاز ∴ بحق حیدر صفدر
وصی پیغمبر ∴ سپهر سطوت و مظهر عجایب ∴ فکنده است مرا روزگار ستم گر ∴ مرا چو نیست جدا که غیر روی نیاز ∴ باین و آن منگر کار م ار ره امید ∴ برار حاجتم ای
کارساز بنده نواز ∴ نکرده ام بجهان غیر معصیت کاری ∴ برین فسانه نشوم با عدوی خود دمساز ∴ برحمت نظری کن و دشمنم بر ساز ∴ ور آن اشود مرغ روح در پرواز ∴

**فصل سیم** در فضیلت خیر النسا فاطمه زهرا علیها السلام و شطری از معجزات آن حضرت فضیلت آن سرور النسا از حد
و حصر متجاوز و مشرا ایدیست و معجزات او حد تقریر و توصیف متضاعف و برخی از فضیلت او آنست که چون خدیجه در عقد نکاح رسول الله
صلی الله علیه و آله درآمد و سعادت وصال او دولت دو جهانی یافت زنان مکه از بخیلی و ستولی او بر تدبیر حسد پیش او را وصالش
برگزیدند و از مفارقت کردند بنابر آنکه تزویج او با آنحضرت راضی نبودند از آنجهه رنجیده را او ه وشد از خانه او بیرون دید پس
چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله از پیش خدیجه بیرون شدی او تنها بماندی از غمخواری و از همنفسی اندوهناک می بود
و کسی نبود که با او حدیثی چند و رازی گوید تا وقتی که حامله شد بفاطمه زهرا چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیرون شدی فاطمه از شکم
مادر بسخن درآمدی و او را انس دادی و بصحبت او شاد و مسرور بودی تا روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله درآمد سخن ایشان بشنید
گفت با که حدیث میکردی گفت با این که در شکم منست با من حدیث میکند و مرا انس میدهد گفت بشارت باد ترا که جبرئیل مرا
خبر داد که او دختریست که از نسل میمون همایون باشد و او مادر امامانی باشد که محبتان خدا باشند بر خلقانش و خلقان روی زمین
و راه نمایان راه نجات و امینان دین مبین خدیجه خاتون ازین خبر بهجت اثر مسرور شد چون وقت ولادت فاطمه رسید کس
پیش زنان قریش فرستاد که بیایید تولای کار من کنید گفتند نمی آییم که تو در ما عاصی شده و زن یتیم ابو طالب گردیدی که نه مالی داشت و نه
خدمی و نه اموالی و حشمی خدیجه را ازین سخن گرد ملال بر خاطر عاطر نشست ناگاه چهار زن دید که از در درآمدند بالا و نیکو صورت و بروی
سلام کردند و گفتند ما خواهران توییم و رسولان پروردگار تو حق تعالی ما را فرستاده تا متولای کار تو کنیم یکی گفت من ساره ام
زن ابراهیم خلیل و دیگری گفت منم زن آسیه بنت مزاحم زن فرعون و دیگری گفت که منم مریم بنت عمران و دیگر گفت من
کلثوم خواهر موسی کلیم و در روایتی دیگر فرمود که منم البشر حوا خدای تعالی ترا عملکن نگذاشت و ما را کفایت مهم تو فرستاد پس کرد وی ر برای م
آمدند فاطمه علیها السلام در وجود آمد پاک و پاکیزه از جمیع آلودگیها و نوری از رو بتافت که تمام مکه از روشن شد و ما کناف و اطراف ۱۰ق م
منتشر شد **نظم** بر آسمان رسالت هلالی از تو تافت ∴ ببوستان ولایت گلی ز نو بشکفت و دو حوری آمدند و در دست یکی طشتی سیمین
و در دست دیگری آفتابه زرین از بهشت و در آن آب کوثر بود فاطمه را بشستند و دو جامه از دیبای بهشت آوردند از برف
سفیدتر و از مشک و عنبر خوشبوی تر یکی را در وی پیچیدند و یکی را مقنعه اش کردند و وی را گفتند سخن گوی باذن الله تعالی
گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان ابی محمداً رسول الله سید الانبیاء و اشهد ان علیاً ولی الله
سید الاوصیاء و ولدی سادة الاسباط و بر یکیک سلام و نام ایشان را گفت ایشان شاد گردیدند و خدیجه را
گفتند که فراگیر فرزند خود را پاک و پاکیزه میمون و همیون و خجسته برکت کسا و خدای تعالی از نسل وی و فرشته
و اهل آسمانها یکدیگر را بشارت دادند بولادت فاطمه و نوری ظاهر شد در آسمانها که فرشتگان پیش از آن ندیده

[illegible]



بودند پس از برای این وبرا زهر الف کردند  تبارک الله ازین اختر مجسته که گشت  ز نور طلعت او نه برج
فضل نورانی  سپهر مرتبه علیا مراتبی که کند  برای خدمت او جبرئیل دربانی  وحضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وآله را بفاطمه محبت بسیار بود ودر شان او فرمود که فاطمة بضعة منی فمن اذاها فقد اذانی ومن اذانی
فقد اذا الله وامثال این از احادیث صحیحه که در فضیلت خاتون قیامت واقع شده بسیار است  روایت
از رسول خدا صلی الله علیه وآله که فردای قیامت فاطمه را در قبه از زر نشانند وتاجی از نور بر سرش نهند وآن تاج را هفتاد رکن بود
ودر هر رکنی دری ویاقوت درخشنده تر از ستارگان وبر ناقه از ناقهای بهشت سوار شده هفتاد هزار فرشته از راست وچپ وی روان
شوند تا بزیر عرش حق تعالی در آید وفرشتگان آواز دهند که ای مردمان بپوشید چشمهای خود را تا سیده زنان عالمیان ودختر پیغمبر
آخر الزمان بگذرد وآنحضرت بزیر عرش درآمده خود را از ناقه درافکند ودست در قایمه از قوایم عرش زند وبخروشد چنانکه همه
اهل عرصات بناله درآیند پس گوید الهی حکم کن میان من ومیان کشندگان فرزندانم ندا آید از حضرت عزت که ای حبیبه
بهم وشفاعت کن تا بخشم فاطمه گوید الهی بر شفاعت پدرم المستان (?) که مصیبت فرزندانم داشته باشند بیامرز وکرم خود
رحمت کن وبر کشندگان فرزندانم عقوبت کن ندا آید که ایشان را بخشیدم واما از انعذاب (?) وعقوبت ایشان را
گرفتار گردانیدم پس فاطمه با هفتاد هزار کنیز روی بهشت آورند ودر وقتی که بهشت را بخوبترین صورتی آراسته باشند
در تزویج آنحضرت آورده اند که پیش از آنکه حضرت امیر المومنین علیه السلام فاطمه علیها السلام تزویج کند مردم بسیار استادند (?)
وخواستگاری مینمودند حضرت رسول صلی الله علیه وآله میفرمود که کار فاطمه در دست من نیست وبجای واختیار من نمیشود
حق تعالی او را بهر که خواهد بدهد عبد الرحمن عوف را بخاطر رسید که چون محمد بی چیز است او را کنیزی خواهد داد که او را مهمت (?)
دوست نگاه باشد نزد رسول صلی الله علیه وآله آمد وخواستگاری کرد رسول جواب وی باز نداد گمان برد که بواسطه تعیین
مهر است گفت یا رسول الله از مهر چندین زر وسیم وشتر وگاو وگوسفند بدهم حضرت در خشم شده کفی سنگ ریزه
برداشته ودر کنار عبد الرحمن ریخت وفرمود این را بردار تا مالت زیاده شود وآن سنگ ریزها در دست رسول
صلی الله علیه وآله تسبیح میکرد وچون بدامن عبد الرحمن رسید همه در زرد مرجان شد فرمود که چند بار گفتم که کار فاطمه
تعلق بمن ندارد والله که اگر دیگری درین باب سخن گوید شکایت او با خدای کنم بعد از آن رسول صلی الله علیه وآله فرمود که
روزی فرشته نزد من آمد که پیش از آن ندیده بودم مرا خطاب کرد که هرگز نکرده بود کسی وگفت السلام علیک یا اول
یا آخر یا حاشر گفتم ای ملک این چه خطابست گفت تو اولی بدان معنی که اول کسی که روز قیامت سر از خاک بردارد
تو باشی وآخری باآنکه ختم پیغمبرانی وحاشری بآن معنی که حشر قیامت بتو وامت تو خواهد بود گفتم

چه نام

چه نام داری گفت محمود بچه مهم نزول نموده گفت باآنکه تزویج کنی نور را بنور یعنی فاطمه را بعلی واین عقد حق تعالی
در آسمان بسته وچون برخواست دیدم که بر کتف او نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته
بعلی ونصرته گفتم ای محمود چند گاه است که این بر کتف تو نوشته است گفت پیش از آفرینش آدم بچهار هزار
سال آنگاه بعد از وی جبرئیل آمد با بشارتی وبشاشتی هر چه تمامتر گفت یا رسول الله حق تعالی فرمود که خازنان بهشت را بیارایند ودرخت
طوبی را فرمان داد تا حلل وزیور بار آورد وحور العین را فرمود تا یس وطه وطس وحم بخوانند وباد را فرمود تا انواع عطر وطیب برداشته
پراکنده وبفرمود تا فرشتگان در آسمان چهارم جمع شدند نزدیک بیت المعمور ومنبر کرامت بنهادند وفرشته که از فصیح تر
ومبلغ (?) ترغیب تر بود از ایشان بر آن منبر رفته خطبه کرد چون خطبه تمام شد پادشاه عالم فرمود که گواه باشید ای فرشتگان که من برستاره (?)
خود فاطمه زهرا را به بنده خود علی مرتضی دادم ودرخت طوبی را فرمان داد که تا حلل وحلی نثار کرد وحور العین آن نثارها را برداشتند
بهدیه بیکدیگر میدادند وبا او تحرم (?) میکردند آنگاه ابر را فرمود تا طوبی را انثار کرد ومشک مهر کرده وفرشتگان گفتند بار خدایا این چیست
فرمود این ودیعها است نزد شما از برای شیعه علی وفاطمه چون روز قیامت شود وبر صراط بایستند هر که بر شما بگذرد که مثقال حبه
از محبت علی وفاطمه وفرزندانش داشته باشد این جواز بدو دهید عنوانش این باشد که براءة من العلی الجبار لشیعة علی
وفاطمه من النار آنگه جبرئیل گفت حق تعالی میفرماید که فاطمه را بعلی ده وایشان را بشارت بده بنسل فاضل زکی در دنیا وآخرت
رسول صلی الله علیه وآله بمسجد درآمد وباحضار خلایق امر فرموده بربالای منبر رفت وبعد از خطبه فرمود که ای مهاجر وانصار بدانید که
جبرئیل مرا خبر داد که حق تعالی فرشتگان را در بیت المعمور جمع کرده فاطمه را بعلی داده ومرا فرموده که بران قیام واقدام نمایم امیر المومنین علیه السلام
را فرمود تا خطبه خواند وعقد فرمود وگفت یا علی برخیز ودرع را بفروش تا صرف کنی امیر المومنین علیه السلام برخاست ودرع را برگرفته
تا ببازار برد در راه اعرابی پیش وی آمد گفت یا علی این درع را بچند میفروشی فرمود بپانصد درهم دست در آستین کرده پانصد درهم بیرون
آورده داد ودرع را گرفته امیر المومنین علی درمها را گرفته نزد رسول صلی الله علیه وآله آورد حضرت فرمود درع را بکه فروختی گفت باعرابی
بپانصد درهم آنک درمهاست فرمود که او را شناختی گفت الله ورسوله اعلم فرمود آن جبرئیل بود پیش از آنکه تو آمدی این را از من
آورد وآنک بستان پس رسول صلی الله علیه وآله درمها را فرستاد تا مایحتاج خرند واصحاب رسول تحفه ها وهدیه ها از شتر وگاو وگوسفند وگندم
وبرنج وروغن وپنیر آوردند رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود تا گندم را آرد نموده بهر کس دادند تا نان پزند امیر المومنین علیه السلام آب
بکشت وشتر وگاو وگوسفند قیام نمود موالیان مدد میکردند ورسول صلی الله علیه وآله بدست مبارک خود گوشت پاره میکرد وبامداد دیگها را بار
نهادند وطعامها پخته شد رسول صلی الله علیه وآله فرمود که جمله مهاجر وانصار را جمع کردند وطعام خوردند ونوشیدند وچون متفرق شدند رسول
صلی الله علیه وآله ام سلمه وام ایمن وباقی زنان را گفت بکار فاطمه مشغول شوید جامهای فاخر (?) بروی پوشانیدند واو را باعزاز واکرام بخانه

امیرالمؤمنین و نثار کنید و رجز خوانید چون فاطمه را و بیار استند و شب درآمد رسول صلی الله علیه و آله فرمود تا شتر شهباء را زین کردند
حضرت فاطمه را بر آن سوار کردند سلمان افسار گرفت و عمار از پس شتر می‌رفت و زنان در پیش می‌رفتند و رجز میخواندند و در روایت جابر بن عبدالله
منقولست که جبرئیل با هفتاد هزار فرشته بودند تا بخانه امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدند و بعد از چند روز رسول صلی الله علیه و آله بدیدن
فاطمه علیها السلام آمد و کسی درآمد که زنان بتهنیت حضرت فاطمه علیها السلام می‌آیند رسول صلی الله علیه و آله اندیشه کرد که درین
ساعت این زنان درآیند با حلیها و زیورها و جامهای نیکو فاطمه چون ایشان را ببیند غمناک گردد و مناجات کرد که خداوندا حلیه
درست کن که ایشان مانند آن ندیده باشند تا شماتت نکنند جبرئیل بیامد و حله آورد از حلهای بهشت که قیمت او هرچه از دنیا و مافیها
بود و بر نیامدی پس فاطمه در پوشید و بنشست چون زنان درآمدند متحیر فرو ماندند گفتند ای فاطمه این حله را از کجا آوردی که مانند در دنیا
مثل و مانند ندارد و فاطمه فرمود که هذا من عندالله این از فضل و کرم حق تعالیست و فضل او در حق ما بی پایانست معجزه دیگر روایتست
از جابر بن عبدالله که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را گرسنگی بر مزاج غالب شد و در حجرات طاهرات ازواج آنحضرت از مأکول
چیزی نبود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بخانه فاطمه آمد اظهار گرسنگی کرد و فاطمه علیها السلام گفت ای پدر بزرگوار جان من فدای
تو باد چیزی از طعام در خانه ما نیست بعد از زمانی که آنحضرت از حجره طاهره بیرون آمده بود عورتی از همسایها دو قرص نان
و قطعه گوشت پخته بخانه فاطمه علیها السلام فرستاد خاتون قیامت با آنکه غایت گرسنه بود و امام حسن و امام حسین علیهما السلام
از عقب حضرت رسالت فرستاد آنحضرت مراجعت فرمود حضرت فاطمه علیها السلام دو قرص نان و قطعه گوشت را در جفنه
نهاده بخدمت سید کاینات عرض فرمود که حق تعالی طعامی بما رسانید و از جهة این حضرت نگاه داشته‌ام گفت ای فرزند
بیار فاطمه آن کاسه را حاضر کرد چون دست مبارک بدان دراز کرده سر آن بر داشت پر از نان و گوشت شده بود
و حضرت فاطمه شکر الهی بجای آورده و امیرالمؤمنین علیه السلام را طلب نمود و حضرات آل عبا همه بقدر کفایت
از آن طعام خوردند و ازواج آنحضرت نیز از آن استیفاء حظ نمودند و همسایهای ایشان نیز از برکت آن بهره ور شدند
مرویست که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مقداری جو از یهودی قرض کرد یهودی رهن طلبید حضرت جامه خاتون
قیامت را که از صوف بود بطریق رهن بآن یهودی داد آن جامه را بخانه برده در موضعی محفوظ میداشت شبی زوجه
یهودی بجهة مهمی بآن خانه درآمد نوری ساطع دید که آنخانه را روشن گردانیده بغایت متعجب شده باز گردید و بشوهر
گفت که در خانه ما نور عظیم واقعست که تمامی آن خانه را روشن ساخته ندانم این روشنی از کجاست یهودی از روی تعجب
بآن خانه درآمد و دید که آن نور از جامه فاطمه میدرخشد بمثابه که چشم از کمال آن شعاع خیره میشد چون یهودی را معلوم شد که آن نور
برکت آن اختر برج رسالتست بازوجه خود گفت که هیچ شک نیست و شبهه نماند که این جامه را بزرگواریست که الهی برحمه عظیم است و حیف

کرکسی از درجه این شرف بی بهره و بی نصیب باشد در ساعت آن یهودی و زنش ایمان آوردند و علی الصباح یهودی با
اقوام خود آنچه مشاهده کرده بود بیان نمود جمیع اقربای او باسلام درآمدند و زوجه اش نیز اقربای خود را اعلام نمود و
قریب هشتاد نفر از اسلام فایز گردیدند معجزه دیگر روایتست که صنادید قریش عروسی بخدمت حضرت رسالت پناهی
صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند ما را با شما حق جوار و نسب قرابت هست و فلانه را با فلان که یکی از اقربای شماست عقد میکنیم
از تو استدعای آن داریم که فاطمه علیها السلام بمجلس عروسی ما فرستی تا مجلس ما بقدوم او مزین گردد حضرت سرور
کاینات او زوجه علی ابن ابی طالبست و در حکم اوست مراد شریعت جایز نباشد که بی رخصت شوهرش تکلیف رفتن
بعروسی شما کنم ایشان درین باب الحاح کردند که ما از تو توقع آن داریم که از علی علیه السلام رخصت فاطمه بگیری که از
فرمان تو تجاوز نمیکند و مقصود ما باشارت تو صورت می بندد و سرور کاینات خاتون قیامت را گفت که ای فرزند
پسندیده قریش ترا بعروسی خود میطلبند و من از ایشان قبول کرده‌ام که ترا بمجلس ایشان فرستم مصلحت تو چیست فاطمه
علیها السلام گفت مرا تو جان عزیزی و شاه محترمی هرچه حکم کنی بر وجود من حکمی ای پدر بزرگوار من از فرمان تو
پا نمی پیچم اما بر رای عالم آرای تو مخفی نیست که خواهر ابولهب و ام جمیل بالباسهای نفیسه ملبس شده و دختران ابو
جهل با اهل تجمل از رومی و بردیمانی و دیبای هندی مرتب گشته‌اند و چشم بر آن دارند که من بجامه کهنه و مقنعه کهنه بمجلس
ایشان درآیم و انجماعت که در حین حیات خدمت مادرم خدیجه میکردند و سر اطاعت بر خط فرمان او داشتند امروز
علم افتخار بر افراشته انفعال من میجویند که ای کاش مادرم زنده بودی تا ایشان را این خیال فاسد بخاطر رسیدی
و مرا این مجالت روی نمودی ای پدر بزرگوار ایشان را دیده معنی گشاده نیست ایشان همه نظر بصورت
دارند نه بسیرت بیت وه که آن صورت پرست از حال ما آگاه نیست آری اهل صورت را بمعنی
راه نیست حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که ای جان پدر ملول مشو و اندوه مخور که لباسهای
فاخر و زیورهای ظاهر نزد ما قدر و قیمتی ندارد امروز آنها که چون گل لباس زرد و سرخ پوشیده و در چمن جلوه
میکنند مانند خار بی قیمت همه آتش دوزخ خواهند خواهر ابوجهل بوجهل اگر امروز طوق زرین در گردن دارد
فردا غل آتشین بر گردن خواهد داشت و دختر عتبه اگر در دنیا اگر بر مسند عشرت تکیه زده در آخرت بر عقبه عذاب
بار خواهند داشت ای اختر نیکو اختر ما را فخر بگلیم فقر است که موسی کلیم محرم زده طور مقرب قبه نور شد
نظم ما را کلیم فقر که عاری از آن بهست از حله یمانی و دیبای ششتری ما و پلاس عجز در دیده حسود
زیبا ترا ز ملابس خضر الست و عبقری در اثنای این حکایت جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت یا محمد

خدایت سلام میرساند و میگوید که فاطمه را بمجلس ایشان فرست که امر عجیبی از رفتن او ظاهر میگردد و باعث اسلام
بعضی از ایشان خواهد شد و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله گفت ای فاطمه در پیش جبرئیل از نزد ملک
جلیل نازل شد گفت فاطمه را بعروسی قریش فرست که در رفتن او حکمتی هست خاتون قیامت
لباس عفت در بر کرده و چادر عصمت بر سر افکنده متوجه آن مجلس گردید چون خواتین خبر قدومش
شنیدند بغایت مبتهج و مسرور گردیدند و گفتند فاطمه چون حلی و حلل ندارد و لباسهای قیمتی ما را مشاهده نماید
بغایت منفعل گردد و گرد ملال بر خاطرش نشیند چون حضرت فاطمه بآن مجلس در آمد حضار آن مجلس دیدند که خاتون
قیامت با لباسهای که هیچ چشم بلطافت قماش و طراوت رنگ آن ندیده بودند بمقنعه که زوایای آن
بجواهر قیمتی و قوتهای رمانی مزین گردیده با ده حور العین که یکی مجمره عود و عنبر بر دست گرفته بود تا دماغ ملازمانش
معطر گردد و دیگری از عقب دامن عفتش برداشته تا گرد راه ذیل اطهر او متغیر نشود و حوار بعین دیسیار جهت دفع
گرما مروحه در دست گرفته تا از حرارت هوا متغیر گردد و یکی با عیبه لباس و عصابه و دیگری با طشت و آفتابه
با طنطنه تمام و دبدبه مالا کلام بآن مجلس و مقام در آمد چون خواتین قریش آن حشمت دیدند نهایت احترام
بجای آوردند بغایت متعجب گردیدند و بزبان حال میگفتند نظم ای زقدت سرو صنوبر خجل وی زرخت
لاله و گل منفعل شاخ گل و سرو بلندت لبت نخل قد دلکش تو معتدل و جمیع استقبال نموده زمین تعظیم
و تکریم بوسیدند و بعد از ظهور این معجزه زیاده از ده تن از ایشان بشرف اسلام رسیدند معجزه آن حضرت از حد
و حصر متجاوز است حذرا من الاطاله اختصار شد مناجات الهی بحق جلال و ذات با عزازی اشتمال و صفت
باور آنجان عرش آشیان تسبیح و تهلیل کروبیان بحق بهشت و برضوان او بحور و قصور و غلمان او
باه اسیران کوی نیاز بعشاق عارف پاکباز بصدق انبیای کرام باخلاص حجاج بیت الحرام بحق جوانان
پاک اعتقاد به پیران معمر و بادین و داد بحق بتول و با فغان او بسوز دل و چشم گریان او
که از منت خلق بی‌نان مرا گرامی کن از لطف احسان مرا در آن دم که بر لب رسد جان من ز غارت
نگه دار ایمان من پس آنگه در آن روز رستخیز برحمت بکن نامه ام را سفید فصل چهارم در فضیلت
امامین الهمامین ابا محمد الحسن المجتبی و ابا عبد الله الحسین شهید کربلا و بعضی از معجزات ایشان فضیلت
آن امامان معصومان زیاده از حد تعریف و توصیف است و لهذا بعضی در این مختصر بقلم تحریر در می آید اشار
در خبر است که روزی سید انبیا صلی الله علیه و آله بغزا رفته بود و شاه اولیا با او بود امام حسن و امام حسین

علیهما

علیهما السلام هر دو طفل بودند حضرت امام حسین علیه السلام از خانه بیرون آمده بکوچه ها و بستانهای مدینه افتاد و
هر طرف میگشت و در تماشای الفرح میسنمود ناگاه یهودی که او را صالح بن رقعه گفتندی آنجا آمد و نظرش
بر آن حضرت افتاد فی الحال او را گرفته بخانه برد جای پنهان کرد روز بنماز پیشین رسید امام
حسین علیه السلام پیدا نشد دل خاتون قیامت بجوش آمد و زبان مبارکش در خروش راوی
گوید که همه اقصا و اسیده زنان بر عقب حجره طاهره آمد و باز گشت و کسی پیدا نشد که او را بطلب امام حسین
علیه السلام فرستد آخر روی بامام حسن علیه السلام کرد و گفت ای جان مادر برخیز و طلب حسین کن که دل من
مجروح شد در فراق او وی امام حسن علیه السلام برخواست و از مدینه بیرون آمده گرد نخلستان میگشت
و میگفت یا ابن امی انت تو کجایی و برادر عزیز برادر را بنمای امام حسن نعره میزد و جواب نمی شنید ناگاه آهوی
پیدا شد فی الحال بر زبان امام حسن علیه السلام جاری شد یا ظبی هل رأیت اخی حسینا ای آهو
آیا برادرم حسین را دیدی آهو بفرمان لا اله الا هو و برکت میمنت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله بسخن آمد و گفت ای نور دیده
پیغمبر وای سرور سینه زهرا و حیدر او را صالح بن رقعه الیهودی گرفته و در خانه پنهان کرده شاهزاده حسن
چون سرو چمن خرامان بدر خانه صالح آمده آواز داد که ای صالح برادر حسین را از خانه بیرون آر و بمن سپار
و گرنه مادر خود را بگویم که تا بنگاه یارب سحرگاه از حضرت اله درخواهد تا جهود در روی زمین زنده نماند و پدر بزرگوارم
تا بیک ضرب تیغ آتشبار روزگار یهود را از بیخ برکند و از جدم درخواهم تا دعا از جیب اخلاص کشیده
در کمان یقین پیوند و بتاب قوسین اندازد تا حق تعالی یهود از بابا تمام بی جان سازد و صالح از آن
گفتگو متحیر و از جست و جوی متغیر فرو ماند گفت ای پسر مادرت کیست گفت مادرم زهرا و روضه خضرا
معطر خاندان اصطفا غره چهره علم حیا کان عصمت و مکان طهارت وجود مبارکش از سبب بهشت
سرشته و در قبای او آزادی عاصیان نوشته بتول عذرا و فاطمه زهرا صالح گفت مادرت را دانستم
پدرت کیست و نام او چیست امام حسن علیه السلام گفت پدرم شیر یزدان و شاه مردان و قاتل گبران و دافع
بطلان و بدعه و شرور کننده و در میدان خدا اش علی نام کرده و رسول از تعظیمش اهتمام نموده سید غالب علی کل غالب و مظهر العجایب و مظهر
الغرایب اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب صالح گفت پدرت را نیز دانستم جدت کیست و نام او چیست گفت جدم در
میوه است از خلیل و نور است از صدف اسمعیل فروزان از قندیل او گخته از ذروه عرش ملک جلیل و رکن نماز فرض گذارده و در مسجد اقصی
سنت او ادا کرده و در برش نماز و در قیام نموده حق تعالی بر و صلوات و سلام فرموده و پایه قدر او از عرش گذرانیده و بمقام قاب قوسین رسول
الثقلین و نبی الحرمین سید کونین نظام دارین پیشوای شرقین و مغربین اما جده سبطین حسن منم و برادرم حسین شاهزاده حسن مجتبی

این مناقب ادا مینمود و صیقل کلامش غبار کفر از آینه دل صالح میزدود و آب ندامت از دیده حسرت می بارید و میگفت نظم
ای آفتاب عالم جان ذره روی تو؛ صد دل اسیر سلسله مشکبوی تو؛ کردی سخن ادا و صدف وار گوش من؛ پر در شاهوار شد
از گفتگوی تو؛ پس گفت ای جگر گوشه رسول خدا و ای نور دیده علی المرتضی و ای سرور سینه فاطمه زهرا پیش از آنکه برادرت بتو تسلیم
کنم مهر مهر جد بزرگوارت بر دل من نگار و کلمه شهادت بر من عرضه دار تا احکام اسلام را گردن نهم امام حسن علیه السلام اسلام
بروی عرضه کرد و صالح از روی اخلاص مسلمان شد و بخانه رفته دست امام حسین علیه السلام گرفت و بامام حسن داد و طبقی زر سرخ
و سفید بر سر ایشان نثار کرد و حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام بخانه آمدند و آن خاتون قیامت شادمان شد و در دیگر روز صالح
با هفتاد تن از قوم خود آمده مسلمان شد و آواز برکشیده بدر خانه فاطمه علیها السلام آمد و پس نشنید در آستانه زهرا میمالید و لب و سینه
می‌مالید و میگفت ای دختر رسول خدا بد کرده ام که غبار ملال بر دل تو و گرد ملال بر سینه جگر گوشه تو رسانیدم از گناه من بگذر و فاطمه
علیها السلام پیغام باز داد که من از حصه خود در گذشتم اما ایشان ریحان روضه مصطفی رسول الله و گل گلشن علی ولی الله اند و عذرخواه
و تقصیر خود از وجودی صالح نالان نالان نزد شاه مردان آمده و طلب عذر نمود و حضرت فرمود که من از حصه خود در گذشتم
اما ایشان سرو چمن رسالتند و نهال حدیقه جلالت از و عذرخواه صالح گریه کنان نزد رسول صلی الله علیه و آله آمده عذر خواست
حضرت فرمود که من از حصه خود در گذشتم اما ایشان برگزیدگان خدااند اگر حق تعالی از تو خوشنود گردد همه زیانها سود گردد
صالح بیچاره روی در صحرا نهاد و تضرع و زاری میکرد و میگفت مثنوی یا رب بدر تو عذرخواه آمده‌ام؛ [illegible] بوده‌ام
به پناه آمده‌ام اکنون ز پی عذر گناه آمده‌ام؛ بپذیر که با حال تباه آمده‌ام؛ هفده شبانه روز در کوه و صحرا میگشت و زاری
میکرد روز هجدهم جبرئیل امین از نزد رب العالمین در رسید و مژده آورد که یا محمد او را باز خوان که توبه او را قبول کردم
ای عزیزان تامل کنید که صالح یک ساعت آن سبط نبی و جگر گوشه علی ولی را از آنجا برد نه او را آزرده نه گریان
گردانید و از یمن قدم میمون همیون بشرف اسلام مشرف گردید و هفتاد تن گمراهان راه راست یافت و بالای شفقت
از جاه و منزلت و خذلان و آتش دوزخ نجات یافت پس چگونه خواهد بود حال آن بی دینان بیکین و آن مردودان
لعین که در صحرای کربلا آن شهدا را با هفتاد و دو تن از جوانان و عابدان و زبده و خلاصه جهانیان از آب منع کرده شربت شهادت
چشانیدند حدیث در کنز العواب آورده که اعرابی بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمد و آهوبچه صید کرده بجناب نبوت
بهدیه آورد ناگاه امام حسن علیه السلام بمسجد در آمد و بآهو بچه میل کرد حضرت آنرا بامام حسن داد و در این اثنا امام حسین علیه السلام
پیدا شد و آهو بچه در دست برادر دید میل آن کشید و نزد رسول صلی الله علیه و آله دوید و گفت یا جد برادر را آهو بره
داده من نیز میخواهم و این سخن اعاده میکرد رسول خدا او را تسلی و دلداری میداد امام حسین خواست که بگریه در آید

ناگاه

ناگاه ماده آهوی دید که بتعجیل بچه خود را در پیش انداخته پهلو بر زمین میزد و میدوانید تا پیش رسول صلی الله علیه و آله رسید و بزبان فصیح
گفت السلام علیک یا رسول الله دو بچه خورد داشتم یکی را صیادی گرفت پیش تو آورد و الحال ای پس رسید که بزودی بچه را در پیش انداخته
بخدمت سید عالم رسان که جگر گوشه رسول جهت آهو بره میخواهد گریان شود و ملائکه بنظاره او از صوامع طاعات سر بیرون
کردند و اگر بگرید همه گریه و فریاد می‌کنند شتاب پیش از آنکه اشک بر رخساره مبارکش فرود آید یا رسول الله گویا که زمین را در نوردیدند
تا من زود رسیدم بحمد الله تعالی که هنوز اشک بر رخساره او فرود نیامده است خروش از اصحاب برآمد و بانگ صلوات
براوج سموات رسانیدند و رسول آن آهو بره را بامام حسین علیه السلام داد و آن آهو را دعای خیر گفت پس حضرت پس
حضرت شاهزاده حسین بچهره ظاهر آمده صورت واقعه را تقریر آن بر منبر عصمت و خورشید سند عزت و طهارت
کردند ای عزیزان ملائکه مقربین و رسول رب العالمین میخواستند که اشک بر چهره امام حسین روان گردد پس وای
بر آن کافران بی‌ایمان که قطرات خون بر رخساره او روان ساختند نظم رخی که بوسه گاه شاه اولیا باشد؛ بخاک و خون
شد و کی روا باشد؛ کسی که چشمه کوثر عطای جد و بست؛ بدشت کرب بلا تشنه لب چرا باشد حدیث دیگر در کتاب اعلام الوری
از ابن عباس منقولست که گفت ما نزدیک رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که فاطمه علیها السلام گریان نزد رسول آمد حضرت
فرمود که ای فاطمه چه چیز ترا میگریاند گفت یا رسول الله حسن و حسین از خانه بیرون رفته اند و نمیدانم ایشان حاضر نیستند که بطلب
ایشان روم و نمیدانم که تا این وقت باز نیامده اند حضرت فرمود که ای فاطمه که ایشان را آفریده بدیشان مهربانتر است پس
آنحضرت دست بدعا برداشت و گفت بار خدایا اگر در بیابانند ایشان را نگاه دار از شر اشرار و آزار کفار و اگر در دریااند سلامت
بکنار آر فی الحال جبرئیل علیه السلام آمد که یا احمد هیچ غم مخور و اندوه مکن و مباش که ایشان ایمنند از مکروهات و الحال در حظیره
بنی نجارند و حق تعالی دو فرشته موکل ساخته تا نگاه بانی ایشان کنند آنحضرت برپای خواسته و ما با او بودیم بحظیره بنی
نجار رسیدیم امام حسن و امام حسین علیهما السلام را دیدیم دست در گردن یکدیگر کرده و خوابیده و فرشته هر یک بال خود را فرش ایشان
ساخته و بدیگر بال ایشان را پوشیده پس رسول صلی الله علیه و آله امام حسن را برداشت و فرشته امام حسین و در نظر مردم چنان
مینمود که آنحضرت هر دو رسول برداشته ابو ایوب انصاری پیش آمد و گفت یا رسول الله یکی را بمن ده فرمود که من اولی ام بایشان بگذار که
ایشان بنده کانند در دنیا و آخرت پدر ایشان بزرگوارتر است پس گفت ایها الناس خبر دهم شما را به بهترین خلایق از جانب
جد و جده و پدر و مادر و خال و خاله و عم و عمه بدانید که حسن و حسین اند که جد ایشان رسول الله و جده ایشان خدیجه بنت
خویلد است و پدر ایشان علی بن ابی طالب است و مادر ایشان فاطمه بنت و خال ایشان قاسم بن رسول الله است
و خاله ایشان زینب بنت محمد و عم ایشان جعفر بن ابی طالب است و عمه ایشان امّ‌هانی بنت ابی طالب نظم هست اهل

معرفت روشن صفت حضرت حسین و حسن آن یکی اختر برج تابنده وان دگر گوهر بحر رخشنده آن یکی نور دیده
نبوی وان دگر شمع جان مرتضوی روی آن مه فروزان لمعه بدر گیسوی او نمونه شب قدر آن یکی ماه آسمان کمال
وان دگر سرو بوستان جمال معجزه دیگر روایتست که عمرو بن العاص ملعون روزی بمعاویه علیه اللعنه گفت که حسن بن
علی مردیست بزرگ و حیادار است اگر او را تکلیف کنی که بر منبر برآید و خطبه بخواند چون مردم متوجه او شوند او را از سخن
مانع شود باعث استخفاف او گردد و بنابرین معاویه حضرت امام را تکلیف کرد بوعظ و گفت دوست دارم که بر منبر
برآیی و خلق را باوامر الهی ترغیب نمایی و از نواهی و مناهی تخویف کنی پس حضرت امام ممتحن و مقتدای مؤتمن حسن علیه السلم
بر منبر برآمده حمد الهی و درود حضرت رسالت پناهی بجای آورد بعد از آن فرمود که ای مردمان هر که مرا شناسد شناسد و هر که
نشناسد بداند که منم حسن بن علی بن ابی طالب و پسر دختر رسول خدا منم فرزند نبی بشیر منم پسر رسول مبشر منم فرزند بهترین
موجودات و خواجه کاینات منم فرزند امیر مومنان و امام متقیان منم فرزند صاحب فضایل و صاحب معجزات و دلایل منم یکی
از دو سید جوانان دار السلم و صاحب رکن و مقام منم صاحب مکه و منی و زمزم و بطحی چون شاهزاده حسن علیه السلم
بکلام در ربار گوهر نثار اظهار انساب و اظهار خود نمود حضار مجلس را از نعت آنحضرت شوق بسیار افزود چنانچه
از توجه خلایق بآنحضرت معاویه بتنگ رسید گفت یا ابا محمد کافیست این ماجرا فرود آی امام حسن علیه السلم از منبر فرود آمده
معاویه گفت یا ابا محمد گمان آنست که از این سخنان خلیفه خواهی شد تو کجا و خلافت کجا امام حسن فرمود که خلیفه آن
کسیست که بکلام خدا و سخن رسول خلیفه باشد نه بجور و طغیان خلیفه مقتدای اسلام باید نه مخرب اهل ایمان خلیفه آن باشد که ترک
دنیا و منال او گوید و در فطنت آخرت کاسهای محرومی و مهمومی نوشد و آخرت بدنیا نفروشد نه آنکه جماعتی را جمع کند و آخرت را
از دست دهد و در فساد و فسوق باز کند و دست ظلم و عدوان بحقوق الناس دراز کند چون امام حسن علیه السلم بدینجا رسانید
جوانی از بنی امیه حاضر بود این کنایات شنود طاقت این حکایات و تاب این کلمات نیاورده زبان سفاهت گشود و آغاز
فحش بآنحضرت نمود امام حسن علیه السلم را خاطر مبارک برآشفت و روی بسوی آسمان کرده گفت اللهم غیر ما به
من نعمته و اجعله انثی یعنی بار خدایا تغییر ده آنچه که با اوست از نعمت تو یعنی علامت رجولیت بگردان از زنان
در ساعت بی تردد دعای آنحضرت بهدف اجابت آمد و در خود نگاه کرد دید که ریشش فرو ریخته و آلت رجولیت بعلامت
انوثیت تبدیل یافت خاک ادبار بر فرق خود بیخت و حضرت امام حسن علیه السلم بنظر مهابت در او نظر کرد و گفت برخیز
از این مجلس که زنان را در میان مردان نشستن جایز نیست پس آنحضرت ساعتی متفکر بود بعد از آن گرد از دامن مبارک خود افشاند و از
مجلس برخواست عمرو عاص گفت یا ابن رسول الله ساعتی بنشین و آتش غضب را بآب حلم فرو نشان و چند مسئله دارم که جواب آن بگوی [illegible]

آنچه خواهی عمرو گفت خبر ده مرا از کرم و نجدت و مروت آن حضرت فرمود که کرم عبارت است از عطا کردن بی آنکه کسی از تو [illegible]
دیگر بخشش مثل آن در عوض و نجدت نگاه داشتن نفس است از مهمات و صبر کردن در همه جا از مکاره و مروت نگاه داشتن دین و
داشتن نفس از معایب و متابعت شیطان لعین و قیام نمودن باداء حقوق خاص و عام و افشای سلام و از مجلس برخواست و روی بمنزل خود
کرد معاویه عمرو عاص را گفت این چه حرف بود که کردی و اهل شام را بخصوص من در آوردی گفت ای معاویه اهل شام را با تو محبت
از جهت کمال و صلاح و تقوی و دیانت نیست بلکه چون مال و منال دنیا با تو باشد شمشیرها در نیام اهل شام روز قیامت با تو خواهد بود و این
سخنان مفید بس [illegible] مهمات خود را متنبه باش که حسن بن علی پشت بدنیا کرده و روی بعقبی آورده و از اینجا [illegible]
و دنیا را با او دلبستگی روی کو بر که چون حال آن مرد میان خواص و عوام اهل شام انتشار و اشتهار تمام یافت همه متعجب ماندند
[illegible] روزی که امام حسن علیه السلم بعد از گریه و تضرع بسیار شفاعت شد [illegible] فرمود حضرت امام [illegible] آن زن
ترحم کرده دعا نمود آن مرد بحال اول باز آمد نظم امامی کو امامت را حسن بود حسن آمد که جمله حسن آن بود همه حسن و همه خلق و همه حلم
همه جود و همه لطف و همه علم شب از موی سیاهش تیره مانده ز رویش ماه روشن خیره مانده لبش قایم مقام حوض کوثر
که بودی چشمه نوشش پیمبر معجزه دیگر روایتست از جابر بن عبدالله انصاری که گفت روزی حضرت امام حسن علیه السلم
بر بالای مدینه نشسته بود که ناگاه مرغی بیامد بجانب وی بانگ کرده ببرید و باز آمد مرغی دیگر با وی بود بانگ کرد و من تعجب فرو ماندم
سبب آن را از آنحضرت سوال کردم فرمود ای جابر آن مرغ که اول بانگ کرد نرست و مدت سه روز از جفت خود دور مانده پنداشت که جفت
او خیانتی کرده شکایت پیش من آورد گفتم جفت خود را حاضر کن چون حاضر گردید جفت او قسم بولایت ما یاد نمود که خیانت
نکرده چون دانست که جفت او قسم بحق ما خورد صلح نموده باز گشتند نظم بعد حیدر هست نام مجتبی ثانی حسن بو محمد کنیت او و لقب
وان مجتبی سبز قبا را در توریت و انجیل آمده نام آن خورشید دین روشنتر از نور ضیا بعد از شاه اولیا باشد امام دین حسن
قاضی باز و کبوتر نقد شاه اولیا معجزه دیگر روایتست از مسند کتابها از امام همام ابی عبدالله جعفر بن محمد صادق علیه صلوات الله
الملک الخالق که روزی حضرت امام حسن علیه السلم با یکی از اولاد زبیر که محب آنحضرت بود بنخلستانی در آمده نخلها خشک شده بود
و آنحضرت در زیر یکی از آن نخلها قرار گرفت و آن زبیری در تحت نخله دیگر در برابر آنحضرت بعد از ساعتی زبیری گفت چه بودی که
این نخله رطب داشتی تا از آن میخوردیم حضرت امام حسن علیه السلم گفت ترا رطب میلست گفت بلی یا ابن رسول الله امام حسن
دست بدعا برداشته مناجات کرد در ساعت نخله خشک سبز شده شاخ و برگ برآورده و رطب ظاهر گردید شتربانی همراه
بود گفت و الله که این سحر است حضرت امام فرمود که وای بر تو این سحر نیست بلکه این معجزه ایست که بر دست رسول خدا ظاهر
گشته و از دعاییست که حق تعالی از اولاد رسول خود قبول نموده و جمعی از آن رطب محظوظ و بهره مند شدند نظم زین زمین [illegible]
دافع ظلم و فتن بعد علی شد والی ملک ولا از رخ او تافته چهره تابان مهر و ز علم او یافته قدر سپهر [illegible]

وزین تعنیس مو و کلبن دین را نما معجزه روایت که روزی مرد شامی بخدمت حضرت امیرالمومنین علی آمد و گفت از محبان و شیعیان اهل بیت
توام شاه مردان فرمود دروغ میگوی ترا از محبت ما نصیبی نیست و تو از اهل شام مردی که او را ابن الاصفر گویند از معاویه مسئله چند سوال
نموده معاویه ترا بجهة تحقیق آن مسایل الطرق خفیه نزد من فرستاده و شامی گفت راست فرمودی یا امیرالمومنین معاویه مرا خفیه
فرستاد پس امیرالمومنین علیه السلام فرمود که یکی ازین دو پسرم سوال کن شامی متوجه امام حسن علیه السلم شد و گفت ازین جوان
سوال میکنم حضرت امام حسن علیه السلم فرمود که من بگویم ترا که آمده سوال کنی که چه مقدار راهست میان حق و باطل و چه مقدار مسافتست
میان زمین و آسمان و بعد میان مشرق و مغرب چند است و دیگر سوال کرده اند از آن آدمی که نه علامت مردان دارد و نه علامت زنان
و نیز استفسار نموده اند از ده چیز که هر یک از دیگری سخت تر است گفت بلی یا ابن رسول الله پس حضرت امام زمن و پیشوای مومنین ابی
محمد الحسن علیه صلوات الله بالسر والعلن فرمود که میان حق و باطل مقدار چهار انگشت راهست آنچه بچشم دیده باشی حقست
و آنچه بگوش شنیده باشی احتمال باطل دارد و مسافت میان زمین و آسمان بسیر دعای مظلوم و نظر بصر است و ما بین مشرق و
مغرب یکروزه سیر آفتابست آن آدمی که نه علامت مرد دارد و نه علامت زن اگر محتلم میشود مردست و حایض میشود زنست و اگر
باین طریق معلوم نگردد او را بول کش بول بر دیوار تقویت میزند علامت مردی است و اگر بر رانش فرو می آید نشانه زنست و آن ده چیز
که هر یک از دیگری سخت تر است بدانکه حق تعالی سنگ را سخت ترین اشیا خلق کرده و آهن را از او سخت تر آفریده که بآن سنگ
شکسته میشود و آتش از آن سخت تر است که آهن را میگدازد و آب از آتش سخت تر است زیرا که اطفای آن میکند و ابر
از آب سخت تر است چرا که آب را در قبض مینماید و هر جا که خواهد میبرد و از ابر سخت تر بادست که ابر را می برد و بروایتی فرمود که از
آب سخت تر خاکست و از خاک سخت تر باد و از باد سخت تر ملکیست که باد در قبضه تصرف اوست و از آن ملک سخت تر ملک
الموتست که آن ملک را میمیراند و از ملک الموت سخت تر حکم الهیست که او را بقبض ارواح مامور ساخته و از همه سختتر دل منافقانست که هیچ
نرم نمیشود و معجزات آنحضرت زیاده از حد تقریرست اختصار شد حذرا من الاطناب نظم اگر عمری بیارایم سخن را نشاید نظم نثر حسن را
سخن گر کیمیا گوهر عدن نیست سزای وصف اخلاق حسن نیست سخن گر بگذرد بر چرخ اخضر هنوز از وصف او باشد فروتر
کمالش کی بنزد ماست ظاهر زبان مادح اوست قاصر دو گیتی را وجودش زیب و زینت نظیر او اگر جوی حسین است
و فضایل و مناقب امام سعید شهید امام حسین علیه السلم بمرتبه ایست که شمه از آن در خیر بیان نگنجد لهذا اشاره ببعضی از آن میشود منقولست
که چون شاهزاده حسین متولد شد جبرئیل از نزد ملک جلیل بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله جهت تهنیت مولود آنحضرت نازل میشد بود
در راه ملکی را دید که نام او فطرس بود بر خاک مذلت افتاده و این فطرس مقدم هفتاد هزار ملک بود در آسمان چهارم جبرئیل او را شناخت
نزدیک شتافت و از کیفیت حالش سوال نمود گفت ای جبرئیل در خدمتی از من اندک تهاون و تغافل آمد و برق عزت

الهی

الهی درخشید و پر و بال من بسوخت و بدین حال که می بینی افتاده ام و از مقام خود دور مانده ام تو بکجا میروی جبرئیل گفت بخدمت
پیغمبر میروم که تهنیت مولود عاقبت محمود او کنم فطرس گفت ای جبرئیل چه باشد که مرا همراه خود ببری شاید که آنحضرت شفاعت من کند
و ازین مذلت برهم پس جبرئیل او را با خود بخدمت سرور کاینات آورد و در آن وقت حضرت امام حسین علیه السلم در کنار آن کون اصطفا
بود و گفت یا رسول الله خدای سلام میرساند و بسبب مولود فرزند تهنیت و مبارکباد میکند حضرت خواجه موجودات ازین
خبر سعادت اثر نسیم بهجت بگلشن جان رسید و شمیم راحت بر جنان وزید بغایت مسرور گردید بعد از آن جبرئیل گفت یا رسول الله این
ملکی را نامست فطرس نام اوست و از ملائکه مقربین است و مقدم هفتاد هزار فرشته بود بتقصیری که از او صادر شده پر و بالش سوخت الحال
دست در دامن اعتصام عروة الوثقی تو زده و بر ذیل شفاعت تو آویخته امید که از عین مرحمت برو نظر اندازی و از الطاف شامله خود او را محروم
نسازی چون حضرت رسالت پناه این سخن از جبرئیل شنید فرمود ای جبرئیل او را بگوی تا خود را بر وجود فرزندم بمالد تا خدای تعالی توبه او را قبول
کند پس فطرس اعضای خود را بر بدن مبارک شاهزاده حسین مالید فی الفور پر و بال او با اقبال یافت بحالت خود باز آمد بصومعه
عبادت خود با نور سعادت شتافت نظم ان النبی کان سبط ثانی ذو امام بالشرف وبه از اهل شرکت بسیار ابتلا هم حسن
او برادر هم علی او را پدر فاطمه او را مادر خدیجه جده و جد مصطفی معجزه مرویست از جابر جعفی از امام زین العابدین و ساجدین علی بن حسین
عابدین علیه صلوات الله الملک المبین که روزی اعرابی بقصد ملازمت حضرت امام حسین علیه السلم بمدینه می آمد در راه با زوجه خود مباشرت کرده
بود و قبل از غسل بخدمت آنحضرت حاضر شد و درین آمدن امتحان حال آنحضرت بود در امامت چون نظر حضرت امام حسین علیه السلم بر اعرابی افتاد گفت یا اخا
العرب شرم نمیداری که باین حالت بر امام خود می آیی گفت حالم چیست آنحضرت فرمود که در راه با زوجه ات در فلان موضع مباشرت کردی
الحال جنبی گفت یا ابن رسول الله غرضم معلوم شد و مدعایم حاصل گردید اشهد انک لابن رسول الله و وصیه پس از مجلس برخاست
بیرون رفت و بعد از غسل مراجعت کرد و جواب مسئله خود بسمع رضا شنید و زبان حالش بدین مقال مترنم شد بیت جانم ز جهان قصد فدای تو کند
دل ترک دو عالم از برای تو کند هر بار که خورشید شعاع قبور هر ذره که لحظه هوای تو کند معجزه روایتست که توانگری در مدینه بود در تزویج زن
مشورت با حضرت امام حسین مشورت نمود آنحضرت فرمود نمیخواهم که با این زن تزویج کنی چون روزی چند برین بگذشت جمیع اموال او
تلف شده در کمال پریشانی و احتیاج بماند روزی بخدمت شاه شهدا آمده بر آنچه کرده بود اظهار ندامت نمود آنحضرت فرمود که من
ابن سید الانامم که این زوجه مناسب حال تو نیست و تو مخالفت کردی اکنون باید که فلان زن را بعقد در آوری که خدای تعالی عوض مافات را بتو
رساند و باید نظر بآن نکنی که فقیرست و آن مال دار بود پس آن مرد بنابر نصیحت شاهزاده بآن زن عقد مناکحت نمود و باندک زمانی که برین بگذشت
زیاده از آنچه سابقا در تصرف داشت بدستش آمد پس آنحضرت را ثنا میگفت ای نقد غم تو گنج ویرانه دل وی مهر تو شمع بزم
کاشانه دل آباد ز فیض تو گلشن جان معمور همی عشق تو تا خانه دل معجزه دیگر روایت کند شیخ ابوالفرج سعید بن ابی جابر

الاصفهانی باسانید صحیحه خود از سلیمان الاعمش که گفت در موسم حج در طواف بودم مردی را دیدم که میگفت بار خدایا از تو طلب مغفرت میکنم اگرچه میدانم که مرا نمی آمرزی چون این سخن شنیدم رعشه بر من افتاد گفتم ای مرد تو در حرم خدای و این روز نسبت محترم از جاه معظم نا امید شدن از رحمت الهی چه مناسب دارد گفت ای عزیز گناهی عظیم دارم گفتم میخواهم بدانم گفت از حرم بیرون آی تا قصه خود را با تو بگویم پس با او رفتم و بگوشه بنشستیم گفت من در میان لشکر شقاوت عمر سعد علیه اللعنه بودم و از آن ناکسان که سر امام حسین را بجانب یزید می بردند یکی من بودم چون از کوفه متوجه شام گردیدیم در راه بنواحی دیری رسیدیم و سر انور در سر نیزه بود حارسان و پاسبانان فرود آمدند تا طعام خورند چون بنشستیم و دست دراز کردیم ناگاه دیدیم دستی نمایان شد و بر دیوار این بیت نوشته شد که

شعر أترجوا امة قتلت حسینا شفاعة جده یوم الحساب

یعنی آیا جماعتی که حسین را کشتند در روز قیامت بشفاعت جدش امید میدارند چون این بیت را خواندیم فزع و فزع بی نهایت بما افتاد و بعضی از ما بجانب آن دست دوان شدند آن دست غایب شد پس بنشستیم باز متوجه طعام شدیم دیگر بار کفی ظاهر شد و این بیت نوشت که

فلا والله لیس لهم شفیع وهم یوم القیمة فی العذاب

یعنی بخدا سوگند که جد حسین از آن شفیع نخواهد شد و ایشان در روز قیامت در عذاب و عقاب الیم خواهند ماند باز چون این بیت دیدیم دست از طعام کشیدیم و یکبار آن دست را دیدیم و بار دیگر آن دست غایب شد و آن جماعت بر سر سفره شدند بار دیگر آن دست ظاهر شد و این بیت نوشت که

شعر وقد قتل الحسین بحکم جور مخالف حکمهم حکم الکتاب

یعنی و بتحقیق که حسین را بجور و ظلم کشتند و مخالف کتاب خدای کردند بعد از اظهار این ابیات از طعام خوردن باز ماندیم و آثار شفاعت حال و وقاحت احوال و شقاوت مآل خود را از این ابیات معلوم کردیم ناگاه راهبی از آن دیر بیرون آمد چون نظرش بر آن سر افتاد که نور از بشره اش لامع و اشعه لایت از ناصیه اش ساطع و بعد از تحقیق آن آن ابیات را دید که بر آن دیوار نوشته ده هزار درهم در بدره کرده پیش عمر سعد آورد و التماس نمود که یک امشب آن سر را بمن سپارید که در خانه خود نگاه دارم این سعادت مرا باشد عمر سعد قبول نمود و آن زر را بگرفت ملاحظه کرده و مهر کرده بخادم خاص خود سپرد و راهب سر مبارک امام حسین علیه السلام را بدیر خود برد و آورد روی بتعظیم تمام و توقیر لا کلام در موضع لایق نهاد و کلمه شهادت بر زبان آورد و رشته کفر و ضلالت را بریده دست در ذیل اعتصام اولاد خیر الانام زد و علی الصباح ترک دیر کرده بر کوه ها بعبادت حضرت رسالت پناهی عبادت الهی میکرد و عمر سعد چون بنواحی شام رسید آن زر را از غلام خود طلبید و دید که جمیع آن درهم خذف گردیده و بر یکی آن نوشته که

ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون

یعنی باید که گمان برده نشوید که حق تعالی غافل است از آنکه میکنند ظالمان و ستمکاران و بر جانب دیگر آن درهم نوشته بود که

وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

یعنی زود آید که بدانند آنهایی که ظلم کردند بکدام مکان باز خواهند گشت یعنی حال ایشان بعذاب عظیم و عقاب الیم خواهد کشید که آتش دوزخ است

سه هم

گرجه بسیار

وهیچ وقت ایشان را نجات نباشد بلکه همیشه در آنجا معذب باشند و هرگز از آن خلاص نشوند راوی گوید که چون این حکایت از او شنیدم تعجیل از آن گریزان شدم که مبادا آتش در من گیرد

مناجات

الهی بحق قدیمی تو الهی بحق رحیمی تو الهی الهی بآلای تو بحق عطا و نعمای تو الهی بحق رسول انام بحق ولیت علیه السلام الهی بحق امام زمن بحق شه دین و دنیا حسن بحق حسین آن شه اصفیا بحق شهیدان راه خدا که من کرده ام بجهل و ضلالت بسر برده ام بدرگاهت ای خالق کردگار رساننده روزی مور و مار نیاورده ام غیر چشم پر آب ندارم بجز گریه ناصواب درین عالم از بهر روز شمار نکردم بجز معصیت هیچ کار تو چون جرم بخشای دستگیر بفرموده خویش عذرم بپذیر در آن دم دادن جان مرا آنکه دار از مکر شیطان مرا

فصل پنجم

در فضیلت و معجزات امام العابدین و ساجدین آدم آل عبا یعنی علی بن الحسین زین العابدین علیه صلوات الله الملک المعین روایت از علی بن ابراهیم که گفت چون نماز در آمدی رنگ در روی مبارک حضرت امام زین العابدین زرد شدی و لرزه بر اعضای مبارکش افتادی و اشک بر رخسار مبارکش فرو میدویدی و میگفتی که اگر بنده بدانستی که با که مناجات میکند از و نگذشتی و گویند روزی بصحرا بیرون شد غلامی از و در عقب وی برفت و او را یافت که بر سنگی درشت سجده کرده و میگفت لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا لا اله الا الله تعبدا و رقا غلام گوید او میگفت و من میشمردم تا هزار بار بگفت پس سر از سجود برداشت روی و محاسن مبارکش در اشک غرق شده روایتست که مردی پیش امام علیه السلام آمد و وی را دشنام داد بسیار و ناسزا گفت بیشمار و بی حرمتی کرد امام هیچ نگفت و آن مرد برفت حضرت زین ساجدین جلیسان خود را گفت شنیدید آنچه این شخص نسبت بمن گفت من میخواهم که بشنوید آنچه من بدو رد میکنم پس امام علیه السلام برخواست و میرفت و زبان مبارکش جاری بود که والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین چون بدر سرای آن مرد رسید آواز داد و گفت وی را بگوئید که علی بن الحسین بر در سرا است آن شخص خصومت را ساخته از خانه بیرون آمد حضرت بر وی سلام کرده گفت آنچه تو پیش از این نسبت بمن گفتی اگر در من موجود است از حق تعالی آمرزش از برای خود و از برای تو میخواهم و اگر در من موجود نیست حق تعالی ترا جزای خیر دهاد و خدای تعالی بیامرزد آن شخص در روی دست و پای آنحضرت افتاده گفت یا ابن رسول الله آنچه در حق تو گفتم در ذات تو نیست و من بآن اولیترم

معجزه دیگر

روایت است از ثابت بنانی که گفت سالی بحج رفته بودم با جماعتی از عباد بصره چون ابو ایوب سجستانی و صالح مری و حبیب فارسی و مالک دینار چون بمکه داخل شدیم آب کم بود و تشنگی بر مردمان غالب شد اهل مکه و حاجیان پناه بما آوردند و درخواست کردند که برای ایشان دعا کنیم و از حق تعالی باران خواهیم با کعبه شدیم و تضرع کردیم و بخضوع و خشوع از خدای تعالی باران خواستیم دعای ما اجابت نیافت جوانی را دیدیم که می آمد آثار صالحان در روی مشاهده کردیم روی بما کرد و گفت

یا مالک دنیا و یا ثابت و یا حبیب و یا ابا ایوب و یا صالح در میان شما هیچ کس هست که وی را خدا دوست دارد گفتم ای جوانمرد بر ما دعا ست
و بر وا اجابت گفت دور شوید از کعبه اگر در میان کسی که خدای تعالی وی را دوست داشتی دعای او را اجابت کردی
آنگاه به کعبه شد و می شنیدیم که در سجده میگفت که بحق دوستی که ترا با منست که مرا سیراب باران فرست هنوز این سخن نگفته
بود که باران در گرفت چنانکه آب از سرشها در گذشت من گفتم ای جوانمرد از کجا دانستی که حق تعالی ترا دوست دارد گفت
اگر او دوست نداشتی امر بزیارت کردن نخواستی و دیگر آنکه او دوستی من اجابت کرد چون برخواست و برفت
تفتیش حالش کردیم گفتند علی بن الحسین زین العابدین است ❁ آدم آل عبا باشد علی ابن الحسین ❁ سید سجاد و العباد زین العابدین
گر نژادت پاک او بودی سبب بعد از حسین ❁ محو گشتی نام سادات از همه روی زمین ❁ همچو آبا گر نظر بر سنگ خاک او افگنی ❁ گوهر و زر
ساختی از حکم رب العالمین ❁ معجزه دیگر روایتست که روزی عبد الملک مروان شتر العادیه و البیزاع طواف میکرد و حضرت امام
همام نیز در طواف بود و در اشواط طواف ملتفت بکسی نبود و از روی خضوع و خشوع با خدای تعالی توجه مینمود و عبد الملک آنحضرت را
نمی شناخت گفت این کیست که در طواف بمن سبقت میکند و مطلقا بما ملتفت نمی شود شخصی گفت این جوان پسر
حسین علیست چون عبد الملک از طواف فارغ شد گفت آن جوان هاشمی را طلب کن کس بخدمتش فرستاد بصحبت خویش
ترغیب نمود آنحضرت بنا بر ضرورت متوجه شد چون نظرش بران حضرت افتاد گفت یا ابن الحسین من کشتن
پدرت سعی نکرده ام و از قاتلانش نیستم چه چیز ترا مانعست از آمدن نزد من آنحضرت فرمود که قاتل پدرم بدان فعل شنیع کم
کرد دنیا و آخرت بر خود فاسد کرد اگر میخواهی که در خسارت دنیا و آخرت مثل او باشی و در عقاب و درکات نیران از اقران او
گردی چنان باش که او میبود گفت لا والله راضی نیستم که همچو ایشان باشم لیکن ما را آنکه دنیا دست داده و مال و منال
او روی بما نموده اگر بصحبت ما آیی فیض از دنیای ما بشما رسد و نفع اخروی شما بما واصل گردد بهتر خواهد بود چون آنحضرت
این سخن بشنید ردای مبارک خود بگسترانید و کفی از سنگ ریزهای مسجد در آنجا ریخته دست نیاز بدرگاه کارسازی بی نیاز بر آورد و
فرمود که بار خدایا حرمت محبتان خود را بایشان بنما تا بدانند قدر ایشان را چون نگاه کردند دیدند جمیع سنگریزها در شاهوار
و جواهر آبدار شده لمعه و شعاع آنها ابصار و جواهر بیان را خیره و تیره میساخت پس آنحضرت فرمود یا پسر مروان هر کرا بدرگاه الهی
این قدر و حرمت باشد بدنیای شما چه احتیاج دارد و از صحبت شما چه انتفاع بر گیرد و بعد از ان از مجلس برخواست و گوشه
ردای مبارکش را گرفته آن جواهر را بزمین ریخت و گفت بار خدایا مگردان اینها را الحالت اول که ما از این مستغنی ایم و باینها احتیاج
نداریم عبد الملک از سخن خود بغایت منفعل و از ادای خود بسیار خجل گشت این نوع معجزه از آن حضرت غریب و عجیب نیست ❁ نظم ❁ خامه
موج هوس گر ذکر تحریر کند ❁ صورت مدحتاو بر ورق گویایی ❁ عزرش گفت که آن پایه ز افراختن است ❁ تو چون فهم کی از عهده برون می آیی

معجزه دیگر روایتست که حجاج یوسف مکتوبی بعبد الملک مروان نوشت مضمونش آنکه اگر خواهی که ملک تو ثبات یابد و انتظام
مملکت تو بر قرار باشد باید که علی بن الحسین را بقتل آوری تا امارت تو از خلل مصون ماند چون این مکتوب بعبد الملک رسید در
جواب حجاج نوشت که مرا جهت ثبات مملکت ترغیب بقتل اولاد علی بن ابی طالب سیما بریختن خون اهل بیت رسول ص
تحریص میکنی و از ان غافلی که آل ابو سفیان که قصد مقاتله و مقارعه نمودند تمامی معدوم گشتند و در قیامت نیز معلومست که حال
ایشان چون خواهد بود و نامه مهر کرده بحجاج ارسال نمود مقارن این حال از حضرت امام العابدین و ساجدین رقعه بعبد الملک
رسید که آنچه در حق اولاد رسول که در جواب نامه حجاج نوشته که در فلان تاریخ نوشته بودی حق تعالی سعی ترا ضایع نکناد و
مدت حیات و مملکت ترا برکت دهاد و چون عبد الملک مکتوب آنحضرت را با تاریخ کتابت حجاج موافق یافت دانست
که این معجزه آنحضرت است بغایت خوشحال گردید و ده هزار درهم بطریق هدیه بخدمت آنحضرت فرستاد چون آن مبلغ را
بخدمت امام زین العابدین آوردند بموالی و محبان خود تقسیم نمود ❁ نظم ❁ خرم آنهایی که ناکامی تمنا کرده اند ❁ با وجود کام
دنیا ترک دنیا کرده اند ❁ در شب حیرت که شمعش برق ناکامی بود ❁ خویش را گم کرده اند و باز پیدا کرده اند ❁ معجزه دیگر
روایتست از راویان معتبر که در زمان حضرت امام زین العابدین علیه السلم فقیری بود بغایت محتاج و پریشان کار از بار
فاقه بجان آمده بود و از تنگی نفقه عیالان روزی غنی از دشمنان امام علیه السلام بروی زبان طعن دراز کرد و سرزنش کردن آغاز کرد
نزد مولات نمیروی تا ترا ازین محنت خلاص نماید که دعوا میکند که بر جمیع علوم ظاهره و باطنه واقفم و بر اسرار ضمایر مخبرم زمین و آسمان
و ما بینهما حق تعالی از برای او دوستان خلق کرده آن درویش را از سرزنش آن بدکیش بغایت پریشان خاطر کرده بحدی
که دست تنگی خود فراموش کرد و گریان و دل از شماتت آن بی سعادت بریان نزد امام مومنان و پیشوای متقیان آمد صورت
حال بعرض آن اختر فرخنده فال و آن سپهر کمال رسانید حضرت دو نان جوین بآن مسکین داد و گفت ترا این دو نان
تا پایان عمر کفایت است مرد آن دو نان را گرفته روی بمنزل خود نهاد و در راه بفکر این افتاد که کلام آن زین متقی بر صدق
و حقیقت و حاشا که از و کذب بظهور آید چه نوع خواهد بود و در اثنای این خیال نظرش بر ماهی افتاد که بغایت کهنه شده
بود و کسی میل بخریدن آن نمیکرد پیش رفته یکی از ان دو نان بصاحب ماهی داد و آن ماهی گرفت و یکی را بنمک داد
و آن ماهی و نمک را بخانه آورده نزد عیال خود بر زمین نهاد و زن بغایت شادمان شده بجهت ماهی قیام نمود و در ان
اثنا مرد ماهی فروش و صاحب نمک در رسیدند و نانها را بآن مرد داده ما این ماهی و نمک را بتو بخشیدیم و از تو عوض
نمیخواهیم مرد نانها را گرفت چون ماهی بشکافت که او را پاکیزه کند دو نگین از شکم آن ماهی بیرون آمد که چشم بیننده را
خیره و تیره میکرد و آن مرد را خبر داد و مرد بغایت شاد گردید و بر محمد و آل محمد صلوات فرستاد و تصدیق مولای

در منقبت

بهر دو سرا آدم آل عبا منور در رسید و پیغام امام علیه السلم رسانید که حضرت پیغمبر فرمود که مراد تو ازان دو قرص حاصل
شد آنها را بمادر گردان که در خور توفیق آن درویش سعادتمند نانها را بر داشته نزد امام زین العابدین علیه السلم
رسانید و در دست و پای آنحضرت افتاده عذر خیال فاسد نمود نظم هر کرا شد مستغرق بحر محبت بی تعب گشته
ازان دریای عرفان حاصلش در ثمین سوی هر کس کو نگه کردی بچشم مرحمت یافتی از برکت آن دولت دنیا و دین
معجزه دیگر روایت کند ابی خالد کابلی که روزی محمد حنفیه مرا طلب نمود گفت ترا بخدمت علی بن الحسین میفرستم
مصلحت چون می بینی گفتم یا امیر المؤمنین بهر چه امر کنی بنده ام دیر وقتیست که شوق لقای آنحضرت دارم پس محمد حنفیه
گفت یا ابا خالد سلام برسان و بگوی که پس بعد امیر المؤمنین از امام حسن و امام حسین علیهما السلم اکبر اولاد امیر المؤمنینم و
احق و اولی بامر امامت باید که این امر را بمن گذاری و اگر این سخن را قبول نداری کسی را درین دعوی حکم ساز تا میان ما حکم
نماید و با بشارت تو این مسافت را بقطع رسید پس بنا بر امر محمد بن علی متوجه مدینه شدم بعد از شرف ملازمت امام
زین العابدین پیام و پیغام رسانیدم آنحضرت فرمود که یا ابا خالد بعمم بگوی که امر امامت بمجرد طلب کردن و سعی نمودن میسر
نگردد و این اراده جز بتائید الهی حاصل نشود و پدرم این امر را بفرمان الهی و اخبار حضرت رسالت پناهی بمن رجوع داشته اگر این
سخن را قبول نداری باش تا بمکه آیم و با یکدیگر پیش حجر الاسود شویم و او را حاکم خود سازیم و بر حقیقت هر کدام ما که شهادت
دهد امر امامت باو مفوض و مرجوع باشد ابو خالد گوید بمکه آمدم و ادای رسالت کردم چون اندک مدت گذشت آنحضرت جهت طواف
بمکه آمد و هر دو با یکدیگر نزد حجر الاسود آمدند و من در ملازمت ایشان بودم پس حضرت امام زین العابدین علیه السلم گفت ای عم
تو اول سوال کن که انسی یا محمد بن علی پیش آمده دو رکعت نماز کرد و دست بدعا بر داشت و از حجر الاسود طلب شهادت نمود بر طبق
مدعای خود هیچ جوابی نشنید بعد از آن حضرت امام زین العابدین علیه السلم نزدیک آمده دو رکعت نماز گذارد و دست بدعا
بر داشت و فرمود ای سنگ [illegible] که خدای تعالی او را گواه گردانیده برای آنکسی که بطواف حرم محترم او آید اگر من صاحب امر امامتم و منم
امام مفترض الطاعه و اطاعت من بر جمیع خلایق واجب و متحتم است اعلام و شهادت ده بآنکه عمم را درین حقیقت راوی
گوید که بامر الهی حجر الاسود بسخن در آمده بزبان عربی فصیح گفت یا محمد بن علی امر امامت را بعلی بن الحسین باز گذار
که خدای تعالی امر الطاعت او را و امر و نواهی بر تو و بر جمیع خلایق فرض و عین فرض گردانیده و امتثال فرمان او را بر کافه آدمیان
واجب ساخته محمد بن حنفیه این شهادت را از حجر الاسود شنید دست و پای آنحضرت را بوسید و گفت یا ابن رسول الله
امر امامت بحکم الهی بتو مفوض و مرجوع است و غیر از تو هر کسی باشد ازین ممنوع روایتست که محمد بن علی این دعوی را
جهت اطمینان قلب خود کرده نه از روی اعتقاد و شاید طلبیدن باعث وضوح حال بود نه اظهار عناد نظم

حجر الاسود

طلاز

روزی که شود سر ولایت ظاهر · نور هر طرفی شود هدایت ظاهر · از شرق تحقیق برآید خورشید · گرد همه جا نور عنایت ظاهر
معجزه دیگر روایتست از جابر جعفی از حضرت امام همام محمد باقر علیه السلم که روزی حضرت امام زین العابدین علیه السلم با جمعی
نشسته بودند ناگاه ماده آهوی از صحرا در آمد و در پیش آنحضرت ایستاده بسیار و اضطراب بسیار مینمود و بعضی از حضار گفتند
یا ابن رسول الله این آهو را چه حالتست که با تو الفت و موانست میکند فرمود صیادی بره او را صید کرده و دیروز تا حال بره
خود را ندیده و شیر نداده از روی آن دارد که من از صیاد بره اش را التماس نمایم تا زمان بستانم که او را شیر دهد پس آنحضرت باحضار
صیاد امر فرمود و گفت ای صیاد بره این آهو را التماس دارم که شیر دهد بعد از آن ترا دهد صیاد حسب الامر امام علیه السلم بره اش را حاضر
گردانید و آن آهو بره اش را شیر داد و اشک از چشم آهو میرفت امام زین العابدین علیه السلام بر او ترحم آمد گفت ای صیاد ثمن این آهو بره
از من بگیر و بمادرش باز گذار صیاد گفت یا ابن رسول الله من از آنحضرت هیچ نگیرم پس آنحضرت بره را همراه مادرش کرد با یکدیگر
متوجه صحرا شدند و بزبان عربی فصیح میگفت چنانکه حضار شنیدند گفت اشهد انک من اهل بیت الرحمة و ان
بنی امیة من اهل اللعنة کاشف الرحمة رفیع الرتبة زین العابدین آدم آل عبا یحیی دل عیسی وقار قول او بکر موجه
همچو قول ایزدی فعل او بکر منزه همچو فعل کردگار روایتست از ابو حمزه که گفت روزی در خدمت حضرت امام زین العابدین
بودم گفتم یا ابن رسول الله مرا سوالیست که بجواب آن چشمم روشن گردد و دلم از کدورت بیرون آید گفت بپرس آنچه خواهی
گفتم یا ابن چگویی در حق اول و ثانی گفت بر ایشان انواع عذاب الهی و اصناف لعاین نامتناهی بخدا سوگند که
هر دو رفتند از دنیا در حالی که کافر و مشرک بودند بخدای تعالی گفتم یا ابن رسول الله آیا ائمه دین مصطفی مرده زنده کنند
و چشم اکمه را بینا کنند و برص را شفا میدهند و بر روی آب میروند گفت یا ابا حمزه آنچه خدای تعالی بجمیع انبیای کرام خود داده
به پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و آله داده و آنچه حضرت باری عز شانه بسرور کاینات از معجزات و کرامات و خوارق عادات تفویض
فرموده و آنحضرت بامیر المؤمنین علیه السلم عطا کرده و هر امامی بامامی که بعد از او باشد تسلیم میکنند تا روز قیامت پس خواسته
با حضار مجلس توجه بصحرا نمود و من نیز در خدمت او بودم چون بصحرا رسیدیم آهوی چند دیدیم که چرا میکردند آن
حضرت آهوی را آواز داد و آهو در ساعت پیش آمد آنحضرت فرمود تا آن آهو را ذبح کردند و بریان نموده حاضر ساختند
پس حضار را گفت بسم الله بگوئید و بخورید و استخوانها مشکنید چون حضار از آن بریان خوردند و همه سیر شدند آنحضرت
استخوانها را جمع نموده در پوستش نهاد و دعا کرد آهو حیات یافت و برجسته راه صحرا گرفت و با آهویان همراه و چریدن
نمود و زبان حال حاضران مترنم باین مقال بودند نظم ای زمین بوس درت روز عید مؤمنان · هست قربان در
ره مهر و وفایت جان ما · باد تا جاوید اندر لعنت حق هر که کرد · با شما ظلم و خلاف از ابتدا تا انتها معجزه دیگر روایتست

از حضرت سید العابدین و سید الزاهدین علی بن الحسین علیهما صلوات الملک المبین که گفت موت مفاجات تخفیف کناهست
جهة مومنان و تحسر و تاسفست برای کافران و منافقان و بدرستی که میت اگر کسی که او را غسل میدهد اگر نعشش را
بر میدارد و میشناسد پس اگر اهل سعادت است بسرعت و تعجیل بجانب گورستان رود و اگر از اهل شقاوت باشد مکث
و آهسته میرود راوی گوید شخصی او را حمزه بن ثمره میگفتند حاضر بود چون این سخن بشنید از روی استهزا و تمسخر
گفت من در آن روز می پرم و در اثنای این سخن خندید و بعضی از حضار مجلس را نیز خندانید و از آنجا در گذشت
و متوجه خانه خود گردید امام زین العابدین علیه السلم فرمود بارخدایا حمزه بن ثمره بر حدیث فرزند رسول تو تمسخر میکند
و مضحکه می انگارد بموت فجار بمیران بعد از ساعتی غلام حمزه بتعجیل میگذشت و آثار گریه برو ظاهر بود یکی از اصحاب از و
موجب گریه پرسید گفت خواجه ام در خانه خود رسید و بموت فجار بمقر لعنا واصل گردید **مناقب** پادشاها بصفات
کرمت ٭ هم بخشایش جود و نعمت ٭ هم بحق نعم خلد برین ٭ بعلامات آیات مبین ٭ بعبادات و بطاعات رسول
بمناجات و کرامات رسول ٭ بعلی ولی آن شه زمن ٭ بصفات حسن خلق حسن ٭ بلب تشنه آن شاه شهید آن
ستم دیده ز طغیان یزید ٭ بحق عابد پاکیزه نژاد ٭ که بود سرور خیل عباد ٭ کاین تن خسته را درمان بخش ٭ در دم
مرگ زر و ایمان بخش ٭ گرچه عمرم رعد و برق است ٭ لیکن از وی کرمت افزون است ٭ در صف حشر جوارم مهر دلی
نظری بخش کم دارم تو رهی **فصل ششم** در بیان بعضی از فضیلت و معجزات امام صاحب افتخار جامع علوم اوایل و
اواخر محمد باقر علیه صلوات الله الملک القادر روایت است از ابی بصیر از خیثمه که گفت حضرت امام محمد باقر علیه السلم شنیدم
که میگفت ماییم حبیب خدای ماییم صفوة الله ماییم برگزیدگان آله که میراث انبیا را بود بعیت بما رسانیده و بما داده الله و با ولاد
خود هر گز خواهیم با مر خدا و رسول بسپاریم ماییم امینان خدای ماییم محبان خدا ماییم رحمة الله علی الخلایق ماییم منهاج خلق ماییم
چراغ راه هدا ماییم امامان با مر خدا اول محمد مصطفی ماییم بنشان راه راست ماییم علم بر داشته و افراشته از برای اهل
دنیا ای کم و کاست که هر که تمسک بما جست نجات یافت و بهشت جاوید از امر دادن جنات یافت و هر که تخلف ورزید
بدرک الاسفل رسید ماییم مثل روضه دستان و پایان ماییم راه نمای اهل ایمان ماییم صراط مستقیم ماییم رساننده دشمنان ما
بنار جحیم ماییم معدن نبوت ماییم موضع رسالت **معجزه** روایت است در حدیث طویل که حضرت رسالت بجابر بن عبد الله
گفت که یا جابر چون فرزندم محمد باقر را دریابی از من سلام برسان جابر گوید که عمر یافتم تا آنحضرت را دریافتم چون بخدمت
وی رسیدم آنچه حضرت بمن گفته بود آن امام همام را بمن باز گفت گفتم یا بن رسول الله جانم فدای تو باد مکرر آنوقت
پوشی ما حاضر بود فرمود یا جابر اگر امام را این نزد نه میان او و خلقان چه تفاوت باشد علم اولین و آخرین نزد ما روشن است

زمره

رباعی مقصود هستی خلایق ماییم ٭ آیینه اسرار حقایق ماییم ٭ گر پرده ز روی کار ما بردارند ٭ در هر دو جهان بر همه سابق ماییم **معجزه دیگر**
روایت از ابو بصیر که گفت با حضرت ابو جعفر محمد بن علی بمسجد الحرام در آمدم مردمان در درون می آمدند و بیرون میرفتند
آنحضرت بمن گفت یا ابا بصیر میدانی ازین مردمان چند با یک گفتم یا بن رسول الله تواند بود که کسی مواجه تو رسد و دیده اش
از دیدن جمال تو محروم ماند گفت یا ابا بصیر هر کس که میرسی سوال کن پس من حسب الامر آنحضرت بهر کو رسیدم که محمد بن
علی را امروز جایی دیده گفت ندیده ام و حال آنکه آنحضرت حاضر بود و همچنین مردمان میگذشتند تا وقتی که ابو هارون مکفوف
در آمد آنحضرت اشارت فرمود که از و نیز سوال کن پس نزدیک آمدم و گفتم یا ابا هارون امام محمد باقر را امروز دیده گفت
اینک حاضر است آیا نه آنحضرت است گفتم چون دانستی که اوست گفت چون آنحضرت را ندانم که او نوریست لامع و مهریست
ساطع ساطع و بدریست طالع **ایضا** ابو بصیر روایت کند که آنحضرت سوال کرد از مردی که در آن وقت از ام الفقیه آمده بود
حال را شد را گفت او را از نزد تن درست گذاشتم و ترا سلام برسانید آنحضرت فرمود خدای او را رحمت کند آنشخص
گفت یا بن رسول الله مگر را شد موت دریافت آنحضرت فرمود بلی بعد از بیرون آمدن تو از آن حدود به دو روز فوت شد
آنمرد گفت والله که من او را صحیح و بی علت و مرض گذاشتم آنحضرت فرمود مردان بغیر مرض و علت نیز می میرند
راوی گوید من گفتم یا بن رسول الله چون کسی بود راشد گفت مردی بود از محبان ما و موالیان آیا شما می پندارید که ما نمیبینیم از
نزدیک و دور و در غیبت و حضور و بر حالات شما مطلع و از مناجات و ادعیه و حکایات شما می شنویم بد حالیست شما را
که ما را اینچنین نمی شناسید بخدای که مخفی نیست بر ما هیچ خبر از افعال و اعمال شما پس باید که ما را نزد شما حاضر دانید و نفسهای
خود را بخیر عادت دهید و از اهل خیر باشید بلی مفترض الطاعه چنین باید **نظم** سید الابرار ابی جعفر محمد آنکه هست ٭ بدر
زاهر بحر زاخر با فراحمد شعار ٭ میگشاید گر کند توجه در بهارستان فیض ٭ عرض چندین گلشن فردوس از هر نوک خار ٭
**معجزه دیگر** روایت از ابو عیینه که گفت نزد ابی جعفر یعنی امام محمد باقر بودم که مردی شامی بخدمت آنحضرت در آمد
گفت یا بن رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد حق تعالی بر من بمحبت شما منت نهاده و از جمیع مخالفان شما تبرا کرده ام
و بموافقان این آستان پیوسته ام پدری داشتم که محبت بنی امیه داشت و توانگر بود و او را غیر از من فرزندی
نبود و در رمله مسکن داشت و او را بوستانی بود با انواع اشجار و اثمار آراسته و پیراسته و اموال خود را در محلی که
خود میدانست دفن کرده بنا بر محبتی که مرا با اهل البیت بود از روی عداوت وصیت نکرد و آن مال را از من مخفی
داشت حضرت امام فرمود که دوست داری که پدرت را بتو بنمایم از آن سوال کنی در آن اموال اطلاع یابی آن شامی گفت
یا بن رسول الله بسیار فقیر و محتاجم و آرزومندم که حاجتم بر آری پس آنحضرت مکتوبی نوشت و مهر کرده بدان جوان داد
فرمود که مکتوب را ببقیع برده میان مقابر بایست و باواز بلند بگوی یا درجان شخصی حاضر گردد مکتوب را باو ده و بگوی

من فرستاده محمد بن علی بن الحسینم وانچه مراد تست ازان شخص طلب کن پس آن مرد مکتوب را از انحضرت گرفته متوجه
بقیع گردید راوی گوید که روز دیگر بسحرگاه بخدمت ابی جعفر شتافتم تا حقیقت حال آنجوان را معلوم کنم دیدم که آن شامی پیش از
من بر آستان سعادت نشان انحضرت حاضر شده بود و انتظار اذن دخول می برد چون اندک ساعتی گذشت خادم
بیرون آمد و اذن داد پس با آن جوان در آمدیم شامی گفت یا ابن رسول الله به بقیع رفتم تا آنچه امر جهان مطاع این حضرت واقع گردید
بعمل آوردم شخصی حاضر شد و گفت در همین موضع باش تا باز آیم بعد از زمانی آن شخص آمد مردی سیاه در کمال کراهت جمال با او حاضر بود
گفت این پدر تست آنچه خواهی ازو سوال کن گفتم پدر من مردی سفید و قوی هیکل بود و این سیاه و ضعیف است گفت بلی بخار دوزخ
و دود آن او را متغیر گردانیده و باین هیئات ساخته پس پیش آمدم از آن سیاه گریه سوال کردم که تو پدر منی گفت بلی گفتم
این چه حالتست گفت ای فرزند بنی امیه را دوست میداشتم و از اهل البیت رسول اجتناب مینمودم خدای تعالی بدین سبب
مرا بانواع عذاب گرفتار گردانیده امروز از آن اعتقاد ناخوش که مرا بود بغایت نادم و پشیمانم ای فرزند بجانب بستان
رو در تحت فلان درخت گنجیست و اموال من در انجا مدفونست از انجمله پنجاه هزار دینار بخدمت امام زمان محمد بن علی
بر که نذر انحضرتست و باقی از آن تست الحال متوجه اخذ آن اموالم پس انحضرت او را رخصت داده شامی متوجه
دیار خود گردید ابو عیینه گوید چون ازین قصه مدتی گذشت روزی بخدمت ابی جعفر رفته بودم گفتم یا ابن رسول الله ندانستم
که جوان شامی را حال چون شد حضرت فرمود که قبل ازین بسه روز آن جوان نزد من آمد پنجاه هزار دینار آورد و بعضی
ازان مبلغ را در ادای دینی که بر ذمت داشتم صرف کردم و باقی را در حوایج اهل بیت و دوستان خود صرف کردم گفتم
یا ابن رسول الله الحمد لله که مارا امام و پیشوا و مقتدا چون شما اهل البیت روزی شد که از برکت شما راه مستقیم یافته ایم از طریق
جحیم و عذاب الیم **نظم** چو تو ذات کامل صورت نبست از کلک صنع ٭ آفرین بر دست صنع صانع جان آفرین ٭
رشته مهرت گرفتاران چاه ویل را ٭ بهر استخلاص در محشر بود حبل المتین **معجزه** روایتست از عبدالله بن معاویه
الجعفری که گفت شخصی از بنی مروان بر مدینه والی بود روزی مرا بخلوت خاص خود طلبید و گفت مرا با تو اعتقاد تمامست
و یقین میدانم که آنچه با تو گویم بمحمد بن جعفر نرسانی گفتم بلی گفت باید بمحمد بن علی و زید بن الحسین بگویی که مکرر از شما بامیر
رسانیده اند که مردم را بمتابعت و مبایعت خود تحریص میکنید اگر بعد ازین مرتکب این سوال گردید اثر افعال شما بشما خواهد رسید
عبدالله گوید ازین سخنان بسیار آزرده شدم و از مجلس بیرون آمدم و متوجه خدمت حضرت ابی جعفر شدم و در راه ملازمت
شریفش فایز گشتم که متوجه مسجد بود چون نظر مبارکش بر من افتاد تبسم فرمود و گفت این طاغی باغی ترا طلبیده
بود و اگر خواهی با تو بگویم چه گفت گفتم یا ابن رسول الله متفکر بودم که اگر سخنان او را بسمع شریف برسانم خاطر مبارک متغیر
شود و اگر عرض ننمایم ادای رسالت نکرده باشم انحضرت فرمود که من تمامی قصه را بگویم ترا بخلوت خود طلبید

و این و این با تو گفت و آنچه گفته بود بلا زیاده و نقصان بیان فرمود گفتم بلی یا ابن رسول الله راست فرمودی پس فرمود
یا عبدالله بشارت باد ترا که سبب این بیادبی که ازو نسبت باولاد رسول واقع شد خدای تعالی او را معزول کرد بعد از
مدینه و اثر این خبر بعد از دو روز ظاهر گردید چون روز سیم شد خبر عزلش رسید و دیگری بر مدینه والی گردید صدق الله و
صدق رسول الله و صدق ولی الله **نظم** هر که با مهر تو در حشر بر آرد سر ز خاک ٭ همچو صبح صادقش لامع بود نور از جبین ٭
وانکه سر بر خط فرمانت جهد پیچد از شرف ٭ جای آن دارد که در زیر گردش همچون نگین **معجزه دیگر** روایتست از ابو
بصیر از امام همام ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه صلوات الملک الخالق که گفت زید بن الحسن با پدرم مخاصمه میکرد
و میگفت میراث حضرت رسالت پناهی بمن اولی و احق است از تو زیرا که من پسر حسن بن علی ام و تو پسر علی بن الحسین نسبت
من اقرب است برسول ... و دراعه و شمشیر رسول بمن تسلیم کن و الا مخاصمه من و تو خواهد بود و عمم زید بن الحسین چون این
سخنان از زید بن الحسن شنید بغایت خشمناک شد و گفت جواب برادرم محمد بن علی عارفست با آنچه دعوی نماید پس زید بن الحسن
عمم را القاصی زبان ... در مجلس بعمم گفت یا ابن الحبشیه و چون عمم از وی این تشنیع شنید گفت بحضور من ناخوشی مجادله که
در ان ذکر امهات گذرد و سوگند بخدا و رسول که بعد ازین تا زنده باشم باختیار خود بهیچ وجه از وجوه با تو مکالمه نکنم و عمم از روی
اعراض از مجلس برخواست زید بن الحسن گفت مخاصمه من با محمد بن علی است و با برادرش هیچ خصومتی ندارم بعد از آن
کس نزد پدرم فرستاد که ترا ناچار بمحکمه قاضی زمان باید آمد چون پدرم را نظر برو افتاد گفت یا زید ترا دختریست
سکینه نام شما به که تا غایت از من ولادتش را مخفی داشته اگر بسخن من شهادت دهد که من احق و اولام از تو آیا ترک دعوی
میکنی قسم یاد کرد اگر سکینه بسخن آید و شهادت بحقیت و اولویت تو دهد من بعد از آن هیچ محل دعوی نکنم پس پدرم با سکینه گفت
ای سکینه بفرمان الهی بسخن آی و آنچه حقیقت ادای شهادت نمای سکینه برخواست و متوجه زید شد و گفت ای پدر تو ظالمی و محمد بن
علی مظلوم و احق و اولیست از تو بآنچه مطالبه داری و اگر شر خود را ازو کفایت نکنی و ترک دعوی ننمائی زود باشد که تیغ اجل
رشته حیات تو منقطع گردد زید بغایت منفعل گردید و از اثر سخن سکینه در هم کشید بعد از آن گفت ترک دعوی نمودم
و پدرم دست زید را گرفته گفت ای زید اگر این سنگ که بر وی نشسته ایم بر حقیت من و بطلان تو ادای شهادت نماید قبول
میکنی گفت بلی قبول دارم پس پدرم اشاره بآن صخره کرد آن صخره بفرمان الهی بحرکت در آمد بمرتبه که نزدیک بآن شد که زید
بروی قرار نتواند گرفت و آنچه از سنگ در زیر قدم پدرم بود حرکت نمینمود و آن سنگ بسخن در آمده گفت ای
زید تو درین دعوی ظالمی و محمد بن علی اولی و احق است از تو اگر ترک این دعوی نمیکنی حق تعالی بزودی بقتلت گردد پس
زید ازین سخن بیهوش شد و چون بهوش آمد گفت ترک دعوی نمودم و از آنچه گفته بودم پشیمان شدم باز پدرم

دست زید را گرفت واشارت بدرختی نمود وگفت ای زید اگر این درخت از مکان خود بجنبد و بتو آید و بر حقیت من گواهی دهد از این امر
ساکت میشوی گفت بلی پس پدرم آن درخت طلب نمود و باو ادای شهادت باو امر نمود بامر الهی درخت پیش آمده
بر سر ایشان سایه افکند وگفت یا زید تو بر محمد بن علی ظلم میکنی و حال آنکه او احق است بتو اگر دفع شر خود از وی نکنی
عنقریب مقتول گردی زید از این حکایت خوف بنهایت و ترس بغایت دست داد و ایمان غلاظ شداد یاد
کرد که من بعد بهیچ وجه از وجوه متعرض ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام نشود و مخاصمه ننماید و امر امامت را باو گذارد و
در همان روز متوجه دمشق شد و در آن ایام عبد الملک مروان والی شام بود بصحبت او در آمده عبد الملک از وی پرسید
که از کجا می آیی و چه خبر داری گفت ای ملک از مدینه می آیم و ترا خبر دهم از ساحری و کذابی که بر تو دفع آن واجب است
و حکایت کرد از تکلم سکینه و سخن گفتن صخره و حکایت شجره وگفت در آن زمان مثل آن کس ساحری ندیده
و فریبنده اش کسی نشنیده پس عبد الملک بوالی مدینه نوشت مضمون آنکه چون مکتوب بتو رسد باید که در ساعت
محمد بن علی را مقید سازی و پیش من بدمشق فرستی و بعد از ارسال این مکتوب عبد الملک بزید بن الحسن گفت که اگر من ترا
بقتل محمد بن رخصت دهم بقتلش می آوری گفت بلی در ساعت بقتلش میرسانم اما چون مکتوب عبد الملک بوالی
مدینه رسید در جواب نوشت که مرا قدرت مخالفت امیر المؤمنین نیست لیکن آنچه مصلحت دولت در آن میدانم از روی اخلاص عرض
میگردانم آنکسی را که ایشان امر کرده اند بقید نمودن او و ارسالش بدان حضرت فرموده اند یقین دانند که امروز بر روی زمین از او
زاهدتر و پرهیزکارتر کسی نیست و جمیع اوقات در محراب عبادت نشسته و راه اختلاط آدمیان و طریق ارتباط عالمیان بر خود بسته
ندارد با کسی از اهل دنیا الفتی و نه کسی را از اطوار خیر آثار او کلفتی بود و چون بتلاوت کلام ملک علام شروع مینماید وحوش
و طیور بر آواز خوش او گرد آیند و مزامیر داود یاد میکنند و علمای زمان از هر مسئله مشکل روی نماید از او التماس می
تقریر دلپذیر رشد الحلال میجویند و در همه حال دل بر درگاه ملک متعال بسته و در جمیع احوال در مقصد صدق نشسته از کمال
حیا چشم بر روی کس نکشیده و از نهایت حلم بهیچکس خشونت ننماید از آنجا که کمال دولتخواهی من نسبت بخلیفه بود
آزار این نوع کسی لایق ننموده آگاهی حالات ارسال داشتیم چون کتابت والی مدینه بعبد الملک رسید بغایت مسرور و مبتهج
گردیده و دانست که در آنچه والی مدینه محض دولتخواهی دیده ارسال کرده است پس زید بن الحسن را آواز داده و مکتوب را به نزد وی
نهاد و چون زید مکتوب خواند گفت محمد بن علی او را بمال دنیا راضی کرده پس عبد الملک گفت حقیقت این امر معلوم
می شد اگر چیزی غیر از این میدانی بگوی گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله شمشیر و زره و خاتم و عصا و سایر متروکات نزد محمد بن
علی است او را طلب کن اگر ارسال نماید تقریبی از برای قتل او بهتر از این نیست عبد الملک مکتوب دیگر نوشت که هزار هزار

درهم بحضرت محمد بن علی برد او را از من سلام برسان و آنچه از میراث پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد اوست طلب کرده بمکتوب فرست
چون مکتوب بوالی مدینه آمد بحضرت [illegible] آمده آنچه عبد الملک فرموده بود عمل نمود و مکتوب را با دراهم بمجلس پدرم آورد
پدرم سه روز مهلت طلبیده بعد از آن [illegible] نزد والی فرستاد و والی آنرا بعبد الملک ارسال داشت و عبد الملک
از ارسال این اسباب بغایت مسرور گردید و زید بن الحسن را طلبید و آن اسباب را باو نمود و زید گفت والله که این اسباب
رسول چیزی بجز نفرستاده است چون عبد الملک این سخن را از زید الحسن شنید خشمناک گردیده مکتوبی به پدرم نوشت که مال را گرفتی و
آنچه طلب کرده بودم نفرستادی پدرم در جواب نوشت که آنچه نزد من بود ارسال کردم اگر خواهی قبول کن و اگر نخواهی قبول مکن پس عبد الملک
بتصدیق پدرم کرده اهل شام را احضار نمود و بحول آن اسباب در حضور ایشان [illegible] تمام نمود و چون از آن مجلس باز برد از حضرت
زید را مقید ساخته گفت نمیخواهم که [illegible] یکی از اولاد ابی طالب باشند و الا ترا [illegible] نقل رسانم و او را همچنین مقید بمدینه فرستاد و
مکتوبی به پدرم نوشت مضمون آنکه این [illegible] را بخدمت تو فرستادم تا او را بهر نوع که خواهی سیاست کنی شاید که از افعال قبیحه و اعمال
شنیعه در گذرد و چون زید را بمجلس پدرم حاضر کرده اند پدرم گفت وای بر تو ای زید [illegible] را با طوار ناپسندیده و دور
ناشنودن حق را روی [illegible] نمودی و اکنون که از آن [illegible] شنیدی [illegible] بجهت ظهور آنچه
یافت و قابض ارواح در حضور تو [illegible] که تو خواهی گشت [illegible] از دار دنیا متوجه سرای سرور میگردم پس
زهر [illegible] ابراهیم بن ولید [illegible]
پدرم گرد بعد از آن پدرم وصیت فرموده [illegible]
کند و بعد از آن سه روز [illegible]
شد و [illegible] بعد از [illegible] رسید مناقب
بزرگوار خدایا [illegible] * که [illegible] بود در [illegible] * [illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible] * [illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible] * [illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible] * [illegible] * [illegible]
که [illegible] * [illegible] **فصل الخامس** در فضیلت
حضرت امام علی ناطق امین الخالق و [illegible] ابی عبد الله جعفر صادق [illegible] و بعضی از احوال و معجزات
او **روایت است** باسناد از ابان بن تغلب که گفت بامداد [illegible] آمدم در مدینه و قصد ملازمت حضرت

امام جعفر صادق علیه السلام بودم چون بر اسرار آنحضرت رسیدم قومی را نزدیک وی دیدم از ایران آمده که از کرد و اصفهانی شیعیان
بخون دیده ایشان بوقار و سکون هر چه تمام تر و غایب شدند چون بنزد امام علیه السلام رسیدم و از احوال ایشان پرسیدم
از نزد ایشان که ایران خرم بودند از زمین شکان و علما بزیارت امام سعید شهید امام حسین شده اند روایت کند عبد الرحمن
ابی نجیح که در ملازمت حضرت ابا عبد الله جعفر بن محمد الصادق از مکه به مدینه میرفتم آنحضرت بر شتری سوار بود و من از [illegible] شتر
بودم و نالی با ما بود گفتم یا سید علامت امام چیست فرمود که اگر این کوه را طلب نمایم که حرکت او آید که ما
سوگند که دیدم که آن کوه بجانب ما روان گردید پس آنحضرت نظر بسوی کوه کرده بعد از آن با آن کوه گفت [illegible]
بحال خود باش فی الحال آن کوه بجای خود قرار گرفت نظم صادق القول که اگر خواهد دلش در بادیه ● دور سازد
ریگ کذب روی ذات شرابت ● اگر گفت [illegible] در جوگاه ازل ● ره بمقصد برده مانند دعا مستجاب ● دارد
آن شوکت که از جام تو دور جهد ● از زمین کین [illegible] را [illegible] معجزه روایت کند داود بن کثیر الرقی که روزی
در مجلس ابا عبد الله جعفر صادق علیه السلام بودم ناگاه امام موسی کاظم علیه السلام بمجلس درآمد حضرت امام جعفر صادق [illegible]
کای برادر امروز حال تو چون است [illegible] در کنف الطاف الهی محفوظ و از نعم الطاف نامتناهی محظوظ [illegible] جمیل
داشتم گفتم سبحان الله [illegible] در این وقت انگور از کجا تحصیل توان کرد امام جعفر علیه السلام فرمود
که یا داود خدای تعالی بر جمیع اشیا قادر است بر این بستان درآی داود [illegible] قدم انگور و انار بسیار حق تعالی از
آنحضرت [illegible] بستان درآمدم دیدم بر درختی خوشه انگور نمایان گذشته و از درخت دیگر انار بزرگ لطیف [illegible]
کرده گفتم [illegible] از اولیاء الله آنحضرت بحالت [illegible] انگور از درخت چیدم و بخدمت
آنحضرت رسانیدم پس موسی بن جعفر علیه السلام [illegible] از آن فواکه تناول میکرد [illegible] نظم
که ملکی بر صفت او قیمت ● دوست که بر تاج [illegible] ● تاج دعا بر او [illegible] ● افسرش از فرق ملک بر
تر است معجزه دیگر روایت است از ابو حمزه ثمالی که گفت برادر [illegible] روایت اهل البیت رسالت نمیبود
روزی بخدمت ابا عبد الله جعفر صادق علیه الصلوات والسلام درآمدم گفت زیارت برادرت چه حال دارد گفتم یا ابن رسول
[illegible] یکی اینکه محبت شما که خاندان رسالتید [illegible]
حضرت چه چیز او را [illegible] گفتم یا ابن رسول الله او [illegible] اعتقاد [illegible] که تا حال شخصی
[illegible]
از [illegible] رسول [illegible] پس چون [illegible] آمدم با برادر گفتم که [illegible]

فرزند رسول خدا بودم از من احوال پدر پرسید گفتم احوال او خوب است و اوقات بخوبی میگذراند [illegible] در خانه خدمت
و اکثر چیزها [illegible] و [illegible] فعال [illegible] چیزها را او در نظر [illegible] اینست که اعتقاد حسنه [illegible]
که اهل رسالت [illegible] دارد آنحضرت پرسید که چه چیز او را از محبت و متابعت [illegible] گفتم یا ابن رسول الله او بجود و کمال ورع
دارد [illegible] مرتبه [illegible] گفت ای عبد الله [illegible]
خبردار کنم بلی برادرم گفت اشهد ان لا اله الا الله [illegible] رب العالمین علی الخلایق اجمعین [illegible] میدانم که ابو
عبد الله جعفر بن محمد الصادق حجت خالق است بر خلایق گفتم [illegible]
صادر شده بود [illegible] گفت با شخصی همراه بودم که با خود کنیز جمیله همراه داشت [illegible]
و شدت [illegible] احتیاج با آتش [illegible] گفت اگر تو محافظت اسباب [illegible]
[illegible] آتش [illegible] اسباب [illegible] گفتم [illegible] محافظت [illegible]
تحصیل [illegible] شیطان [illegible] نفس [illegible]
[illegible] ابو عبد الله [illegible]
ولایت [illegible] نهایت [illegible]
الاحوال [illegible] یک سال [illegible]
[illegible] محبت [illegible]
اخبار [illegible] حضرت [illegible]
موسی [illegible] معجزه دیگر روایت کند ولید بن صبیح که [illegible] در
منزل حضرت امام جعفر علیه صلوات الله الملک الاکبر [illegible] درآمد [illegible]
[illegible] عبد الله بن حسن بن الحسن [illegible] آنحضرت فرمود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یا ابن رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]

فرمود که بار بارها آنحضرت معاودت نمایم تا مو دل نموده بعد از آن بخدمت آنحضرت آمده و مالک معظم ... ازل بگیرد آورد و از
روان در و نالهای جانسوز و گریهای عظیم اندوز نمود و گفت یا ابن الحسن کنار عزا فرمای ... دولت و خطای بخت ... آن
حضرت فرمود یا هم سبب این همه گریه و ناله چیست و فریاد تو از کیست گفت یا ابن الحسن دوران ... از ... تا
بلای و اطوار نامعلوم خاطر مبارکت ... گرد به کناره ... دو ... سیاه با نهایت تمام ...
مالا کلام ... و ... بر دست و پای ... و بیگدیگر گفتند این شخص را ... از ... و ... رسیده ...
... و اقبال ... بر دند در راه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله را دیدم ناله ... و ... کشیدیم و گفتم یا رسول الله
... کرده ام تا دم ... نوازش ... الفت حضرت تو شافع ... حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله اشاره فرمود
... بسته و بند از دست و پای ... برداشته والی الم ... و گفت ... حضرت امام فرمود ای عم
... کرد از ... تو نزدیک ... روز حیات تو ... شب ممات رسید ... گفت یا ابن الحسن ... العیالی و نجات
... ام که حال ... چون ... فرزند ... آنحضرت فرمود ... ای ... فرزندان ... تو
وار ... از ... حفظ دارم ... از ... تو ... و ... بود
که حبه ... بن ... را موت در ... آنحضرت ... را ... و ... را
... حضرت صادق امام ... و ... که ... حق ... کرده ... از ... و
او ... رسید ... از ... ایشان ... زمانی از ... بنقش
... و ... روایت ... روایت کند داود ... روز در مجلس ابا عبد الله جعفر محمد صادق
علیه السلام نشسته بودم آنحضرت با من گفت ... حال ... که رنگ تو ... گفتم یا ابن رسول الله
... دارم ... وزاو ... در ... که ... اختیار ... منزل
... و ... در ... بار ... آورده با او در صحبت آن حضرت ... چون این ... و از
... گفتم یا ابن رسول الله از حالات ... از امواج دریا ... آنحضرت ... که ...
... و ... با ... ای داود ... بیا ... و ...
داود گوید ... از ... آنحضرت ... در ... مدت ... روز ... رسید ... از ...
... گشتی ... و ... از ... ناگاه ... از ... آسمان ظاهر گردید ... رسید
... آواز شنیدم ... ای داود این زمان ... دادم ... آسمانی کردم آواز شنیدم که

داود

داود ... آن ... مشاهده ... مویی ... چون ... از ... که ... داود ...
... چون ... کردم ... آنقدر ... که ... بردی ... تا ... رسیده
... آن مال را بحضرت مولای خود ابی عبد الله علیه السلام بردم آنحضرت فرمود ... از ...
... و آنچه ... از ... تو ... حق تعالی ... و ... این مال را ... خود ...
... آن مال ... کرده ... آورده ... حضرت ... کم ... حضرت امام ... است
... فتوحات ... ای داود ... تو ... با ... حضرت
آنحضرت ... و ... از اصحاب آن حضرت مثل حمران و عبد الاعلی و غیرهما ... حالات و واقعات ترا
آن حضرت خبر داد ... حکایت کردن ... و ... داود ... از اصحاب آن حضرت ... تو ل ... خادم
از ایشان شنیدم ... روایت کند مفضل بن عمر که با ابی عبد الله علیه السلام ... ناگاه ... بجانب ... دختری را
که در میان راه ... آن ... برموت ... گریه و ناله ... آنحضرت فرمود که ...
چه حالت که ... گفت ... و ... از این ... ام ... انیدم و ... ام ... ل
ما ... این ... و ... آنحضرت فرمود ... دوست ... زنده کرد ... گفت ... هیبت
... آنحضرت گفت ... این حکایت ... آن حضرت ... و ... آنحضرت
... پس ... حال ... گفت ...
... آنحضرت ... او ... چون ... کفتند او ... امام صادق ... و
الخلایق نظم انکه ... محبت او ... انکه خالق ... او ... کرد
... و ... انکه ... و ماه ... از ... او ... انوار ... روایت ... گفت حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام ... منزل کردیم آنحضرت ... چون گفت ... اراک
گفت ... از ... و ... از ... را ... خدای ... و تو ... از ... پس ... دیدم که آن
... تجارت ... امام جعفر صادق علیه السلام
که دید پس آنحضرت فرمود ... بکن و آنچه خواهی ... آدم ... لطف و ملاوت
... اتفاق ... آنحضرت گفت ... و ارث
... و ... دعا ما را اجابت میکند اگر خواهی دعا کنم ...

از کمال جهل کفت بهتر آنحضرت دعا فرمود و چون نکاه کردم دیدم که اعرابی بصورت سکی سیاه شد تماشا بحضرت نکاه کرد و پس راه خانه خود
پیش کرفت آنحضرت بمن کفت که از عقب او برو تا ببینی چه واقع میشود از پیش آنحضرت برفتم دیدم که بخانه در آمد با اهل خود ملامت
بسیار میکرد و اهلش به سنک و چوب او را از خانه بیرون میکردند بحضرت آمدم و کیفیت حال اعرابی را کفتم و در اثنای این حال
و مقام دیدم که آن سک حاضر شد و اشک بر رویش میدوید و با اضطراب بسیار در خاک میغلطید و فریاد میکرد و چون آنحضرت
امام جعفر صادق علیه السلام مشاهده احوال اعرابی نمود از کمال حلم که داشت بر او رحم فرمود و دعا کرد و اعرابی بحال اول باز آمد کین
حضرت امام علیه السلام کفت ای اعرابی دیدی با یک اهل البیت رسالت چه وکه چنین میکنند بلکه ها دیان راه حق و خلفای مطلق اند اعرابی کفت بار الها
ایمان آوردم و اقرار نمودم چون معجزات حضرت امام جعفر زیاده از حد تقریر است اختصار نمود و هر آن الاطهار کرد که از آنحضرت جابت نشانه
کمان در که داشت بسیار و بکردش افتاد بقرو مانده کان عالم خاک بصفات ذکرت کرفت هم کچی رسول مخزن علی نور در باب
شاه مردان امیر المؤمنین ابو طالب با امامان دین پاک حسین بشفیعان اوزبان انبیا خاتم آل زهرا کی ناهی ولی الله جعفر صادق که مرادر
دم سپردن جان برهان از وسواس شیطان وا در آن ساعت در مبدن مور کر مرادم بر زه کی فیوا خیق عالم چو دیکه اذر
با یک دا حسرتا دردا انز دارم این آرزو و روز هم که مرا در میان آن ناجی بسرا دادن جزا کنه کنی زار رب رونامه سیاه

در بیان نسبت و بعضی معجزات و حالات قبله اعالی و اعاظم کوکب آسمان امامت و کرامت کوهر دریای رسالت امامت بحری جلالت امام موسی کاظم علیه
صلوات الله الملک العلام روایت است از علی بن ابراهیم از پدرش از ابی اسحق الکاتب کفت من مؤکل بودم ابو موسی بن جعفر
علیه السلام موکل بود در ... فضل حارثی از رشید کفت اکر بعد از نبوت آن موسی بن جعفر علیه السلام بود جرا اوراق در بعد
بر جای اکر نشسته ام که کسی بان فاقد رسد از حوالی ادکین و آوین کفتند چون نماز بامداد بکذارد دل بتعقیب نشستی
تا که آفتاب بر آمدی اکر سجده بودی تا زوال آفتاب اکر بر خواستی و نماز ظهر بن بکذاردی با نشسته های او و ساعتی بتعقیب نشستی
اکر سجده کردی و در سجده بودی تا نماز شام اکر بر خواست و نماز شام بکذاردی با نوافل و بعد از آن روزه کشاد و است بی بالنزا اکر نماز
خفتن بکذاردی و ساعتی بتعقیب مشغول شدی اکر سجده کردی و در سجده بودی تا نیم شب اکر بر خواستی و در اوقات نکرستی و پنج
آیه از آیات قرآن بر خواندی و اکر در نماز تهجد ایستادی و در دعا اجتهاد کرلیستن کردی تا که شب زایل شدی و بر این حال
در زمان بودی و او عابدترین و متقی ترین و فاضل ترین و کریم ترین اهل روزکار خود بودی و چون قرآن خواندی با حزن و اندوه
خواندی با آواز خوش چنانکه شنوندکان از آواز او بکریستندی و در مدینه او را زین المجتهدین خواندندی و کاظم بسبب آنکه
خواندندی که خشم فرو خوردی و تحمل ظالمان کردی و آورده اند که در آن زمان فردی بود از اولاد عمر بن الخطاب علیه اللعنه و العذاب
که هرکاه امام موسی کاظم علیه السلام را دیدی بی سبب ویرا دشنام دادی پس موالیان امام علیه السلام کفتند بار الها اجازت ده

ناوردا

تا او را بکشیم حضرت امام علیه السلام فرمود صبر کنید و بیکر بود کرم با او جه خواهم کرد و روز برسید که وی کجاست کفتند بفلان مزرعه است
حضرت امام علیه السلام سوار شد و بمزرعه برفت و بدان مزرعه شد و با وی لطف نمود و فرود آمد از آستین مبارک بدره زر
و بیش وی نهاد و کفت این سی صد دینار زر است بکیر و مرا بیخش اشیان از دشنام بیرون آمد و حلم و لطف امام علیه السلام
دید و در دست و پای افتاد و خاک مقدم او را بوسه داد و کفت ای پسر کرامی و جد تو کرام جمیلا تو از اهل بیت نبوت و معدن علم و حکم
و لایتی و بعد از آن هر کاه امام را دید تعظیم و تکریم نمودی اکر ای روان از انوار شهود وی حسن توکل با یار ما از وجود آید ز من تحسین تو نمود از
کرمعه عشق امان زمود معجزه روایت است از ابو صلت هروی که او روایت کند از صاحب محمود حلال بادی داده هندی علی بن موسی الرضا
صلوات الله الملک الاعلی که آنحضرت فرمود که روزی در خدمت پدر خود موسی بن جعفر علیهما السلام بودم آنحضرت بعلی بن ابی حمزه از اهل
موت بیش تو آید و خصوصیات احوال مرا از تو سوال کند بکو او است امام معقول جد ایشان جعفر بن محمد ...
کند بکو علی بن حمزه کفت ای یابن رسول الله علامت این شخص چه باشد فرمود مردی بر جسیم بلند قامت نام او یعقوب بن
یزید و او از قوم فلان باشد اکر اراده صحبت کند او را نمیرد من از علی بن حمزه کوید در طواف بودم ناکاه شخص جسیم بلند قامت
نزد من آمد کفت میخواهم احوال صاحب ترا از تو سوال کنم کفتم از کدام صاحب کفت از موسی بن جعفر کفتم نام تو چیست
کفت یعقوب بن یزید کفتم از کجایی کفت از فلان موضع کفتم مرا از کجا شناختی کفت دوستی در خواب کسی مرا کفت
که علی بن حمزه را ملاقات کن و آنچه مراد تست از وی سوال نما من از مردم پرسیدم و ترا نشان دادند کفتم در همین موضع بنشین تا از
طواف فارغ شوم چون طواف تمام کردم نزد او رفتم و زمانی با او مصاحبت کردم او را عاقل یافتم بسیار و اکنون تحفه بانصیب آنم
الاتماس کرد و کفت ارزو دارم که بخدمت امام رسم و این فرا و بیا عد او بخول نمر بیلی با او موافقت نمودم و او را بخدمت آنحضرت
رسانیدم چون آنحضرت را ملاقات نمود و کفت ای یعقوب بن یزید تو دیروز در وقت آمدن میان تو و برادرت خصومتی واقع شد در
فلان موضع و کار بجایی رسید که دشنام دادن برادر خود را و دین ما و پدران ما جایز نیست و ما را فرمانی باهم احترام دوستان و
مشمولان خود با این نوع اول و یقین که اکر بسبب این خصومت و تفرقه فرمیان تو و برادر واقع شده خدای تعالی میان
شما را کرده و برادرت در این سفر پیش از اکر با اهل خود رسد او خواهد مرد که او کسب با دکرو نادم و پشیمان
خواهد بود یعقوب کفت یابن رسول الله اجل من که باشد فرمود که اجل تو رسیده بود ولیکن چون صله رحم بجا آوردی در فلان منزل
عم خود را دریافتی و عموی تو او را از خود خوشنود ساختی خدای تعالی بیست و سال دیکر در اجل تو بیافزود علی بن حمزه کوید سال دیکر در حج
یعقوب بن یزید را دیدم نزد او رفتم و احوال او پرسیدم کفت یابن الامام در همان سفر که مولا خبر نمود برادرم فوت شد قبل از آنکه
با اهل و وطن خود رسد امام موسی کاظم علیه السلام از آنکه بوده جمعی کثیر بودی کنی کرد وی علیه السلام با زنکه که نکو بر نباید کنند

خنده بر روی رخسار او چنبر شد بسیار ملالت معجزه دیگر از مفضل ابن عمر روایت است که در اثنای وفات آنحضرت امام جعفر صادق علیه السلام این
جهان فانی را رحلت نمود و موسی کاظم علیه السلام را وصی خود ساخت چون اندک زمانی گذشت عبدالله افطح که برادر کلان آنحضرت بود دعوی
امامت نمود چون این خبر بحضرت موسی بن جعفر رسید امر کرد تا در میان خانه آنحضرت هیزم بسیار جمع کردند و جمیع دوستان
و اصحاب پدر خود را طلب نمود و با حضار عبدالله افطح نیز کس فرستاد و چون جمیع محبان و معتقدان اهل البیت آنجا حاضر شدند
و حکایت در پیوسته موسی بن جعفر خادم را فرمود تا در هیزم آتش افروخت چون آن آتش شعله کشید و بعضی از آن هیزمها اخگر گردید آنحضرت
از مجلس برخاست با جامه که داشت در میان آتش قرار گرفت و ساعتی با اهل مجلس صحبت داشت و از آبا و اجداد کرام خود احادیث
نقل می نمود و بعد از آن از میان آتش برخاست چنانکه هیچ اثری بر جامه وی ظاهر نشد پس متوجه عبدالله افطح گردید و گفت ای برادر اگر دعوی امامت داری
و میخواهی که بعد از پدر تو امام باشی این آتش حجت است اگر راست میگوئی پس قدم در میان این آتش گذار چنانکه من نشسته بودم تا حقیقت
دعوی امامت بر تو ظاهر شود و صدق این دعوی بر تو ظاهر گردد و مفضل گوید عبدالله را دیدم که رنگ او متغیر گردید و از مجلس بیرون
رفت و زبان حال او از کتب و دو وصف آن شهسوار نجوی نظم سلطان اولیا نسب بر عجم شاه دوست در راه حب نشانها
که دارد ملک بخت نشر یوسف یعقوب فر صد هزار موسی کرده پر از دل اعدا معجزه دیگر روایت کرده
اسحق بن منصور که من از پدر خود شنیده ام که گفت شخصی از شیعیان حکایتی میگفت با وجود آن روی انکار گفتم که موسی بن
جعفر با کرامات است باید که هر یک از شیعیان که خواهد چون این مضمون در تحقیق من گذشت موسی بن جعفر
متوجه من شد و گفت بعد از آنکه تو این گمان کرده ای که از عمر تو کمتر از دو سال باقی است و برادرت بعد از تو
بیش از یکماه حیوة نخواهد یافت و البته اکثر اهل البیت تو بعد از فوت برادر و جمیع اموال متفرق و مستاصل گردد و جمیع حیوة الیشان
از تو شود و اهل مطلقا شود و کمال مسکنت و احتیاج بوافر الیشان زاروی که بعد از شنود از جمیع این حالات که فوت
گذشته بود گفتم استغفرالله اگر مثل این در دلم گذشته باشد اسحق گوید که بعد از این حکایت دو سال بر گذشت
که اسحق خانه بسر آب جارت نمود و او نیز گذشت و فرزندان و عیال و اطفال او در هم شکست و بعد از یکماه
عمر او ختم الکلام حکایت او خوات جمیله و برادر او نیز و همچنین اکثر اهل البیت بعد از وی در خواری و زاری
روی نهادند و اکثر باقی ماندند معجزه دیگر که در شبهای تاریک بکوه ای نهار ازین گزیده اما حسین با او نظم
و بعد آنکه حضرت موسی علیه الرحمة دری رحمت در مجلسی بودی شخصی امید وار آتش یافته شد معنی
روح جرئی ... لطافت جاکری معجزه دیگر روایت کنند از امام حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا که گفت روزی
اسحق بن عمار بمجلس موسی جعفر علیه السلام درآمد و آن حضرت با شخصی بسخنی چند گفت که من هرگز مثل آن لغتی نشنیده بودم

حکایت

چون حکایت آن شخص تمام شد و بیرون رفت اسحق بن عمار گفت بابن رسول الله هر گز این لغت نشنیده بودم که آنحضرت فرمود
که لغت چینی بود و از اهل چین و غیر از این لغات بسیار است با اینکه اسحق بن عمار از تکلم بزبان اهل چین تعجب نمود گفت امام می داند
زبان جمیع جن و انس و هیچ روزی از زبان مرغ و جانوری نیست که امام تکلم نکرده بسیار و بجهت عبرت کلام موجز از مخفی حیوانات و اوراق نظم
امام موسی الکاظم حسین ابن که از اسرار زمین نیز در غرفه ای بعلم لدنی در انبیا عالم قدرت او الله اعلم حیران
معجزه دیگر روایت کنند علی بن حمزه که روزی موسی بن جعفر علیه صلوات الله الملک الاکبر دست مرا گرفت و از مدینه
به صحرا بیرون رفت ناگاه در میان راه مرد مغربی دیدیم افتاده و روی نیاز بر زمین نهاده و سیلاب اشک از دیده گشاده و رکاب
حاده ... اجل رسیده و اسباب صاحب الاغ برشان گردیده چون آنحضرت نظر بر آن مرد افتاد پرسید که چه حال داری گفت
میگرید و میگوید که ... در این سفر بحجاز آمدم از رفقا و دوستان جدا افتاده ام
دارم که با او حال خویش گویم ... دل ریشم ... هرکس که مرا ... حضرت
فرمود ... از ... دولت ...
دم ... آن حضرت گفت ...
جواب ... حضرت رسالت پناه ... منبوح
راه کرد آن حضرت توجه بصاحب الاغ فرموده گفت ای ... اسحق ... از این حال
که دست و پای آن حضرت را بوسه داد و بار دیگر ... از اینجا درگذشت
و در آن سال بیست ... روز گذشت روزی در مسجد الحرام برگرد خانه طواف مینمودم ...
آن مرد را دیدم ... دست ... احوال ... 
و او ... است که ... آن مرد ... 
تو ... امام ... نظم
...
لعل معجزه دیگر روایت است از ... 
دست داد و نهایت ... و احتیاج ...
... حضرت رسالت ... موسی الکاظم را ...
... 

وبسعادت زیارت حضرت رسالت پناهی مشرف شده بودم و روز دیگر به بازار رفته بودم در راه کوچه که نزدیک دروازه
جمعی ایستاده بودند در میان ایشان ایستادم تا کسی را که خوش گفتار و خوش آواز بود دیدم که ناگاه مردی به آمد و عقب او جمعی بخشش کرد
منی بزرگ بود و با ایشان ملحق شده و از عقب ایشان گشتم و با او گفتم ... و کسی دیگر نشناسم اگر مصلحت داند
با آنجا همراه ایم و بعد ... گفت ... گفتم بلی گفت با آنجا برو ... 
خواهی رسید و در آن موضع ... اگر خواهی جمل بنمای پس بدان سرای رفتم و ... قاعده چنان بود که ...
کمتر از روزی ... تمام ... بعضی اوقات ... دیدم ... و ...
... و کار ... ترجیب و تحریض ... سبب ... گفت کار ... 
بکار روای روزی بر دربان برآمده بودم چون بر او نگاه کردم حضرت ابا الحسن موسی بن جعفر علیه السلام را دیدم که بر آن ... در
آمده با ... خانهای آن ... مبارک بالا کرد و گفت یا ... با آمده ... از ... زود
دو دست آنحضرت رسیدم ... در این موضع ... گفتم یا ابن رسول الله ... فدای
تو باد ... بودم و وقت ... بمدینه آمدم و ... این حضرت ... شتم
کهنم ... و استطاعت ... کردم ... و در اثنای این ... حضرت ... باشم و در میان مردم
باین منزل آمده ام و با ایشان ... پس آنحضرت متوجه بیرون ... بکار خود مشغول شدم و روز دیگر مردی ...
میداد ... و کیل آن حضرت ... بود آمده ... اشارت کرد ... نماز ...
فارغ کردم چون ... و متوجه ... گفت ... چون ... آمدم ... دادم ... دران ... طلای
... گفت این ... دراهم ... امام ... زیارت آن حضرت ... 
مصلحت ... گفتم ... و ... دیگر ... آن حضرت ... آنحضرت ... ساعت
بیرون ... کسی ... و قبول ... آنحضرت ... در
... این ... ساعت ... متوجه راه شدم چون
بقیه رسیدم ... رفیق شدم ... رسیدیم قریب
... شب بود پس شب ... اهل و عیال خود بودم و ... حالات خانه ... می نمودم مرا
خبر دادند که ... از آمدن تو ... و ... آمده ... ایشان آمد ... چون
... گفتم ... و ... نماز کردم و او را ... که تا که



سخنی در گفت ... بیرون رفتم علی بن حمزه را دیدم که در بیرون در ایستاده بود سلام کردم گفت یا ... کتاب
مولای ... پس مکتوب را ... بمودم ... و ... جبین ... مبارک آن حضرت امام افتاده ... 
... گفتم ... چیز ... گفت ... مولای خود موسی بن جعفر و نهایت آرزومندی ملاقات
آن ... پس گفت ... آمده گفتم بلی گفت ... از خانه ...
... دادم ... مولای ... دینار طلای ... پس دست کرد ...
... دینار طلای بود ... کتابت آنحضرت را ... مکتوب ... 
اسباب ... دینار ... چون حساب نمودم ... 
... آنحضرت ... صلی الله علیه و آله ...
بهترین مخلوقات ... موجودات ... در کشف ... ایشان ...
... آنحضرت ... 
اختصار ... 
... سلطان ... 
... 
... زین العابدین ... 
... 
... امام ... صاحب ... 
موسی بن جعفر ... 
روایت است ... امام رضا علیه السلام گفت ... امام ... 
... امام موسی ... 
و چون ... علیه السلام ... دست مبارک بر زمین نهاد و ... آسمان بر داشت ...
و سخن ... امام موسی علیه السلام ... گفت ... 
... گفت ... 
... گفت ... بر زمین او ... 

عبد السلام بن صالح الهروی گوید که گفت ندیدم عالم‌تر از حضرت امام رضا علیه التحیة والثناء مامون الرشید علیه اللعنه در یک مجلس جمع کرد جمله عالمان
زمان خود را از گبر و یهود و ترسا و نصرانیه و مسلمان و با حضرت در مباحثه آورد بر همه ظفر یافت و بر همه زیادت آمد و همه اقرار کردند بفضل او و تقصیر او در
علم خود و بزبان حال میگفتند نظم شهریار دانش و دین سلطان علی موسی رضا کز زبان جوهر افشان او خورشید را هست افتخار زهی گوهر پرورش
از فضل او یابد فروغ هر ذره‌ای زره عالم تقویر را خورشید وار معجزه و روایت است از حبیب نباجی که گفت رسول خدای صلی الله علیه و آله را در
خواب دیدم که بنباج آمده بود و در مسجدی فرود آمده که حاجیان حاج در او فرود آمدندی و صبیان دیدم که بمجلس آن حضرت شدم و سلام
کردم در پیش او طبقی خرما بود کفی خرما برگرفت و بمن داد شمردم هجده دانه خرما بود من با خویش تاویل کردم و گفتم هجده سال بعدد هر خرمای
سالی خواهم زیست بعد از بیست روز در زمینی از آن خود بودم و عمارت میکردم مرا خبر دادند که حضرت امام رضا علیه السلام بانجا
رسیده و در مسجد جامع فرود آمده مردمان میشتافتند به پیش وی من نیز برفتم دیدم که آن حضرت در آن جایی نشسته بود که حضرت
پیغمبر را در خواب دیده بودم و در پیش وی طبقی از خرما نهاده بود وی را سلام کردم آن حضرت جواب داده قبضه‌ای از خرما بمن داد شمردم
هجده دانه بود و گفتم یا ابن رسول الله زیاده ده از این فرمود که اگر رسول خدا زیاده داده از این میداد من نیز زیاده میدادم امام در ... خلق
حسیبان میباید اللهم ... ای مونس آن روز که جان ... عالم است ... سرور صدور ائمه سلطان
علی موسی رضا او سوی آن حضرت که گلستان ... است چون ... از قول خیر الانبیاء حجة الله ... و ساقی
امام المتقین مقتدای اهل ایمان هادی دین خدا معجزه دیگر روایت کرد ابوالقاسم الحجبی از ابراهیم بن موسی القزاز
که گفت حضرت امام رضا علیه السلام روزی بصحرا بیرون رفت من نیز با وی بودم در زمین ... فرود آمد و ما با ایشان ... گفتم
فدای تو گردم عید نزدیک آمد چیزی که مالک ... پس امام ... زمین ... سبیکه از زر بیرون آورد
و گفت این را برگیر و از آن نفع گیر و آنچه دیده ... که خدای تعالی ... برکت بسیار ... ابراهیم گوید که آن
سبیکه چندان برکت ... که مال و ملک ... بسیار ... کردم ...
او صلوات ... معجزه دیگر روایت است از ابو جعفر محمد بن عبدالرحمن همدانی که گفت وقتی ... بسیار ... بوده و
... بسیار ... نظم گوهر
... سلطان علی موسی رضا ... امام ... بیت ...
صورت و معنی ...
رفتم چون ... پس ... آن حضرت
دین ... گفت ... آن حضرت ... گفتم یا ابن رسول الله

روزه

روزه میدارم و آوازه در افتاد که با حضرت تو افطار کنم پس با آن حضرت نماز مغرب گزاردم و در میان سرای آن حضرت طعام آوردند
و با آن حضرت افطار کردم چون طعام از مجلس برخاست فرمود که یا ابا جعفر شب نزد ما باش الحال الحظل ... تا روز گفتم
یا ابن رسول الله میروم پس دست مبارک بسوی زمین برد و یک قبضه خاک برداشت و گفت ... بگشای چون
در آستین ... همه دینارهای خالص شده بود پس نزد آن حضرت ... رفتم ... تمام
در تسمیل ... دینارها را تعداد کنم در میان آن دینارها دیدم برای نوشته ... بنقد ... آن
... اهل البیت تو چون این علامت دنانیر ... سر خواب ... اموال خواب کردم ...
... آن دینار که بر آن نوشته بود ... پس ... آن دینار کردم ... نظم امام اهل
ایمان ... معجزه ... حضرت ... علی موسی ... که خاک ... وارد
... معجزه روایت است از محمد بن فضل هاشمی که گفت آن هنگام که حضرت امام موسی بن جعفر ... بکوار ... اگر
شده بود ... حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثناء ... و گفتم یا ابن رسول الله ... اهل زمانی را
... ابرو ... رابطه ... از ... آمد ...
و الیقین میدانم که جماعتی از شیعیان ... حجه ... این ... علامات و دلالات امامت
مطالبه خواهند نمود ... ظهار ... حاصل شود ... ولی
... خواهد بود پس آن حضرت این سخن ... اسماع ... علامات
امامت ... و مرکب حضرت ... امام زمان را ... کار
... اورد ... بادشاه ... مرکب السرور
... بشد ... گفتم یا ابن رسول الله این ... دست
... محمد بن فضل
گوید چون ... شیعیان ... محمد بن الحسن بن محمد و حسن بن محمد و غیر هما ... احوال موسی
کاظم بن جعفر علیه السلام پرسیدم گفتم قبل از فوت او بیک روز ... گفت یا محمد بن فضل یقین بدان که
... که ... و ... حضرت ... رضا ...
... بعد از فوت آن حضرت ...
را بعلی بن موسی الرضا تسلیم نمودم و ... آن حضرت ... بعد از ... هر چند شما ...

از و سوال کرد که شخصی خرم نام او که در بین صحرا بود در آن ایام ... شده بود و قایل با امامت زید بن موسی گفت با محمد بن الحسن
مردی از اهل بیت ... بود و زیادت تمام و علم و حلم بالا قوام ... علی بن موسی الرضا ... متوانیم که ... سوال از وی
سوال کنیم از جواب عاجز اند حسن بن محمد چون این سخن بشنید تعجب نمود و گفت ما عمر و سخنانی ... علی بن موسی الرضا
شنوان گفت نه زیرا که او را آنچه تعریف و توصیف کنند زیاده است و این محمد بن فضل که حاضر است میگوید ... علی بن موسی الرضا
باین دیار آمد چون بیاید و تو حسن مقال و کیفیت احوال او ظاهر ... محمد بن فضل گوید ... روز
سیم شد ناگاه دیدم که علی بن موسی الرضا در ... با محمد حسن بن ... گفت ... کرامت
بود مجلس حاضر کرد آن ... ما را ... و از ... و ... محمد بن الحسن ...
دین و آیین ... محمد بن الحسن ... جمیع ایشان را ... ایشان را
حاضر چون اجتماع نمودند محمد بن الحسن کرسی در مجلس نهاد و حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام بر آن کرسی بر آمد و گفت السلام علیکم
و رحمة الله و برکاته پس گفت ای قوم ... سلام کردم ... تا ... کرده
از حجت ... و از ... اگر ... سوال کنید ... علی بن موسی بن جعفر
بن محمد بن علی الحسین بن علی بن ابی طالب و فرزند رسول ... از روز نماز صبح ... مدینه ... کردم در مسجد رسول صلی الله علیه و آله و بعد از
نماز در بعضی امور والی مدینه ... نمودم ... والی مدینه ... و لا حول و لا قوة الا بالله
... یا بن رسول الله ... و این حضرت ... صادق القول است و قصد نمودند ... مجلس
... پس آن حضرت امام علیه السلام گفت ای قوم ... از آیات ...
... کدام از شما ... جواب ... سوال اول
... سوال و جواب ... محمد بن فضل ... تو نقل میکند ...
از اقوال ... و ... که نفر ... حقیقت ... وزارت شاه ولایت و آل ...
... کرده ... حضرت امام رضا علیه السلام ... آن حضرت
گفت محمد بن فضل ... کتاب ... نازل ... کسی ... ابتدا ...
... آن حضرت ... گفت ... سوال کنید ... شما
را ... پس ... و ... آن حضرت ...
و ... آن حضرت ... واقف ... است

پس

پس حضرت باین جواب کرد و گفت ... که مبتلای ... حرص ... و بعد از وقوع این امر ... و ... من خواهی
کرد این جواب گفت هرگز ... کسی علم غیب داند آن حضرت فرمود که این آیه نخوانده که عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا
یعنی داننده غیب
پس ... که ... او ... آن کس ... یعنی رسول خود را
بر بعضی از آن اطلاع ... حکمت ... رسول ... پس او
... شیاطین جن و انس و رسول صلی الله علیه و آله ... خدای تعالی ... آن ... کرده و ما
وارثان رسولیم که خدای تعالی او را اطلاع داده بود ... از علم غیب ... و ... تا روز قیامت و آنچه
خبر ... روز ... در این مدت ... واقع ... که ... ما ... و اگر است
... از راه ... دوری ... و ... خدای تعالی ...
خواهد شد ... رسول ... خدای تعالی ... محمد بن فضل گوید که ...
... حضرت امام رضا علیه السلام ... این ... مردم ... و ... میگفت ... علی ...
... من در آن روز ... علی بن موسی این سخنان شنیدم یقین دانستم که ... خواهد شد لیکن ...
... آن حضرت این سخنان ... گفت ... جاثلیق ... از علمای نصاری بود و گفت
... محمد مصطفی صلی الله علیه و آله ... جاثلیق گفت ...
حضرت امام علیه السلام گفت ... اسم محمد است ... بنی اسرائیل را
... بشارت داده ... که ... جاثلیق گفت ...
... انجیل ... حضرت ... جاثلیق ... انجیل ...
پس ... حضرت ... جاثلیق ... انجیل ... جاثلیق گفت این
... حضرت ... جاثلیق ... انجیل وارد شده اوست
صاحب ... اوست ... اوست ...
... اوست هدایت کننده ... اوست ... جاثلیق ... عیسی روح الله که
... انجیل ... جاثلیق ... انجیل را ...
... عیسی ... حضرت ... جاثلیق اول ...

نامی را بیاور که در آن اسم فرزند کرده محمد و علی او و دختر او فاطمه و دو پسر حسن و حسین نیز هست چون جاثلیق و راس الجالوت این سخنان را از آن
حضرت شنیدند دانستند که حضرت امام رضا علیه السلام بجمیع آنچه در تورات و انجیل است عالم است گفتند بخدا سوگند که آنچه تو اظهار نمودی
ما را قدرت در دفع آن نیست مگر انکار نماییم تورات و انجیل و زبور را و تحقیق که موسی علیه السلام و عیسی هر دو او و جمیع بشارت داده اند
لیکن نزد ما مشخص نیست که همان موصوف که در تورات و انجیل و زبور مذکور شده همین رسول شما است یا نه و بنابر ما معین نشود که جایز
نیست اقرار کردن که این همان موصوف است که پس حضرت امام علیه السلام گفت شما دلیل جایز دیدید که از زمان آدم تا امروز هیچ پیغمبری نام محمد نبوده
و در هیچ کتابی دیده نشده غیر از پیغمبر ما ایشان از جواب عاجز آمدند و گفتند که ما اقرار نکنیم [illegible] از جنبه دین خود
میکنند و ما را در اسلام مبارزه دادن آن حضرت فرمود که ای جاثلیق تو را امان است از جانب خدا و رسول و اهل اسلام که اگر تو دوست
میگوئی مالکیف تو در دین اسلام اختیار آن کنم مگر آنکه بطوع و رغبت خود قبول اسلام کنی جاثلیق گفت چون مرا سوگند دادی [illegible]
که غیر از این فاطمه بنت آن پیغمبر که در انجیل معروف شده و عیسی با آمدن او بشارت داده و از وصی مذکور که اسم سامی او [illegible] علیه السلام
و نام دختر با نام او فاطمه است و آن [illegible] موصوف که اسامی ایشان حسین و حسن است ایشانند هست هم در تورات و انجیل و زبور
مذکور است پس آن حضرت فرمود ای جاثلیق دعوی من حق و صدق بود یا افترا و کذب جاثلیق گفت و الله سخن تو صدق است
و سخن خدای و راستی کتابها مؤید سخن تست نظم هم کی برداخت ملک تو حق و کرم نطقی راست صالح راه افتاده دوری از سوال
هر کی صورت نمود مسند نشین ربع الامین منسوب باجلال عین اقبال در صف نعال چون حضرت امام علیه السلام
از جاثلیق اقرار گرفت متوجه راس الجالوت شد که از علما امت داود بود که دیده و شنیده آنچه در شأن پیغمبر در زبور
در سفر ثانی از آن کتاب واقع شده پس آن حضرت آیات را تلاوه فرمود و منتهی بر آن رسید [illegible] و اولاد و [illegible]
ایشان کرده بود از آن گفت ای راس الجالوت بحق آن خدای که ارسال زبور بداود علیه السلام نمود که بر حسن امانی داده تو در
تو اقرار کردن آنچه حق و صدق است راس الجالوت گفت بلی آنچه تو فرمودی حق و صدق است [illegible] سابقه محمد صلی الله
و فاطمه و حسن و حسین است که در زبور مذکور شده پس آن حضرت بار دیگر او را سوگند داد بدان ده آیه که بر موسی بن عمران خدای
نازل کرده [illegible] و در تورات و زبور [illegible] نسب بعدل و فضل ایشان شده راس الجالوت گفت بلی بفضائل و عدد
[illegible] اسماء مذکور در تورات و انجیل در بود در کسی که انکار [illegible] در کتابهای الهی واقع شده باشند [illegible]
بعد از آن حضرت امام علیه السلام فرمود که ای راس الجالوت ملاحظه کن تو سفر [illegible] از تورات [illegible] است که
میخواهم [illegible] آن سفر را تلاوت نمود تا بذکر محمد رسید راس الجالوت گفت بلی این ذکر محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین است در آن
وقت که آن حضرت تلاوت تورات میکرد راس الجالوت [illegible] تعجب نمود و گفت ای پسر محمد [illegible] نمود

[illegible]

چرا نیست بکار ایمان نمی آورم و متابع امر او نمیشوم سوگند بان خدای که تورات و انجیل و زبور را نازل نموده [illegible]
مثل تو ندیده ام و مغیری از مفسران کتب حاضر نشنیده ام پس آن حضرت در آن مجلس تا وقت زوال مکث نمود و احکام
آن و احادیث حضرت رسالت پناهی بیان میفرمود بعد از آن با حضار مجلس گفت ای قوم وعده کرده ام [illegible] تا او
حاضر شوم الحال من نماز ظهر میکنم و بعد از آن [illegible] بسبب وعده خود میروم و فردا [illegible] در همین مجلس حاضر شوم پس عبدالله سلیمانی
اذان و اقامت گفت و آن حضرت در پیش رفته نماز ظهر بجای آورد و متوجه مدینه شرف [illegible] و از نظر غایب گردید و روز دیگر در همان مجلس
تشریف حضور موفور السرور ارزانی فرمود و [illegible] آن حضرت آمده و آن حضرت [illegible] بان مکالمه نمود
و جاثلیق زبان نمیدانست فهمید از تکلم آن حضرت بان لغت بغایت متعجب بوده که از اسلام قبول نمود پس امام حضرت علیه السلام
باو گفت که عیسی را بیشتر دوست میداری یا محمد را گفت تا امروز عیسی را دوست میداشتم و امروز [illegible]
[illegible] جاثلیق چون این سخن شنید متوجه او گردیده گفت این زبان که [illegible] عداوت [illegible]
[illegible] را دوست میدارم و محمد را [illegible] پس آن حضرت جاثلیق را گفت [illegible] جاثلیق حرام
[illegible] جاثلیق گفت ای پسر محمد [illegible] سندی نام نصاری [illegible]
[illegible] آن حضرت فرمود [illegible] میان او و آن حضرت مباحثه [illegible] سندی [illegible] بسیار [illegible] لا اله الا الله
محمد رسول الله [illegible] بامامت و ولایت آن حضرت نمود و گفت نظم ای [illegible] ابن الارتضی وی [illegible] قرة العین نبی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] روایت است از سلیمان
جعفری که گفت با حضرت امام رضا علیه السلام [illegible] بستان آن حضرت [illegible] رفتم و با آن حضرت سخن میگفتم ناگاه عصفوری
[illegible] آن حضرت گفت ای سلیمان [illegible] گفتم خدای تعالی
و رسول و اولاد او [illegible] که ماری [illegible] قصد آن [illegible]
[illegible]
[illegible] آن خانه درآمدم [illegible]
و اولاد [illegible] امام اهل [illegible]
[illegible] امام [illegible]

معجزه دیگر علی ابن ابراهیم از پدر خود نقل کرده که ابو سعید مکاری واقفی روزی نزد امام علی موسی الرضا علیه السلام آمد آمد
و از روی انکار گفت و عناد و رشته قوت بان رسید که دعوی امامت کنی و خود را در مرتبه پدر خود دانی آن حضرت جواب داد که خدای تعالی
نور ترا بنشاند و ترا بفقر و فاقه مبتلی سازد او چه میشود تو اگر دیده بصیرت تو احوال گذشته هیچ ببینی و اخر نگاه میکنی میگفت
همانا که خدای تعالی وحی فرستاد و بعمران که من ترا پسری بخشم او را تو از ما خواهیم و دشت کرامت او مریم را بخشید بعد از ان مریم را
با او داد و عیسی را ام کرامت فرمود پس عیسی از مریم باشد و مریم از عیسی یعنی هر دو در یک درجه باشند و میان ایشان فرقی
نباشد و من هم از پدرم و پدرم از منست و هر دو در یک مرتبه ایم و میان ما و ایشان ابو سعید گفت از تو سوالی دارم فرمود بپرس
اگر چه از فهم فریبد خواهی کرد و قصد و باز نخواهی شد گفت چگوی در حق مردی که گوید هر بنده قدیمی که دارم آزاد است فرمود
اللهم فرمود و هر غلامی که در مدت شش ماه در ملک او درآمده باشد آزاد است گفت از کجا میگویی فرمود از انجا که حق تعالی فرمود

یعنی ماه را تقدیر کردیم و سیر او را مقرر فرمودیم در منزلها تا در
هیئت فرحت کاه از ورد و ره بجا ماه فی گردید و آفرید منازه خود که رشته باقی ماند و چون خوشه خرما که کهنه باشد
یعنی در پایان روزی که پس مانند شاخ خرما میشود که شکل هلال است و خوشه خرما و رخص شش ماه بشکل هلال میرسد ابو
سعید انکار نمیشد و چون از نزد حضرت بیرون آمد نابینا شد و بفقر و فاقه گرفتار گشت و در رفاقت محتاج بود میگشت تا وقت
مرگ نامرادی رفت نظم در نعت ائمه معصومین گفته ما شاه سخن در روز محشر دیدم گرفته بکوی کسی ماننده نامه گرد روز حشر
با روی سیاه مرا داد رکس منیت پادشاه خالق بروردگار مهمانی بحق پیغمبر و ... و ک... و سیادت الف
بحق رضوان و لی بطور و باب همه کیبیانی عالم مصطفی هم که جبیر امیران مایکت دینی هم که مرتضی مرتضی را همه
بحق زهرا و لی تقی بعنی حسن بحق سلطان شهید آن سرور ذی الحق بحق زین العابدین باقر علم نبی بحق صدق یار جعفر
و ... از حج النقی هم که موسی کاظم شد هر دو سرا بحق ور و مجلت شام خوبان رحمت هم که جبیر حشیتا قال ش با
صدق و صفا هم که قبله مقیم امام شیعیان سر و ر دین و دنیا و دین سلطان علی موسی رضا ... ر ... بحق شو عرب ره کن کن
اندر آن ساعت که در مانده سلطان و گدا فصل دوم در فضلیت و معجزات الامام معین حسلم و شداد
محمد بن علی وارث و انا جعفر محمد تقی الجواد ابن ابی الحسن علی النقی الهادی علیهما و علی ابایهما صلوات الله الملک
الملوم النفاد روایت از محمد بن میمون نقل کرده روزی در مکه بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام مشرف شدم قبل از آنکه بخراسان
روم گفتم یا ابن رسول الله اراده سفر مدینه دارم مکتوبی بجانب ابو جعفر نولیسی تا با خود بمدینه برم حضرت امام علیه السلام
تبسم نمود و بسبب آنکه حضرت امام محمد تقی علیه السلام در آن وقت شش ماه بود پس مکتوب نوشته و بمن داد و
بعد از

بعد از قطع مراحل بمدینه مشرف رسیدم خادم را بر در سرای آن حضرت امام رضا علیه السلام دیدم گفتم بخدم رساند مرا بخدم آورد تا
بعد از او مشرف گشتیم خادم آن در گهواره را بر لفوف نهد برداشته بود بیرون آورده چون بنزدیک او شد از دو رسیدم
نظم السلام ای مقتدای اتقیا دین نقی السلام ای حق عالم را امام رهنما السلام ای بحر علم و دانش و فضل و کمال مظهر
لطف الهی معدن علم و حیا ای خجسته بوستان جهالت جواب داد و بعد از او سلام گفت یا محمد حال تو چیست و دران ایام
چشم مرا آب در یافته بود و چیزی نمی دیدم گفتم یا ابن رسول الله چشم مرا بیماری گرفته گفت یا محمد نزدیک من آی چون نزدیک آن حضرت
رفتم کتابت را بخادم دادم خادم مکتوب را گشوده حضرت خواند و گفت نزدیک من آی چون نزدیکتر آمدم دست مبارک
بر چشم گذاشت چشم هایم برکت آن حضرت بینا شد دست و پای شاهزاده را بوسیدم و از نزد روشنی چشم خود فرو
شراب دیدم معجزه روایت از حسین مکاری که گفت روزی در بغداد بمجلس شریف ابو جعفر محمد جواد در آمدم و حکایت حرمت و تعظیم خلیفه
که نسبت بان حضرت واقع بود معلوم من شد با خود گفتم که این شخص هرگز دیگر بوطن خود مراجعت نمیکند و من او را در بغداد بسیار
منعم میدیدم چون ایشان بخاطرم گذشت دیدم که رنگ آن مبارک متغیر شد و ساعتی سر در پیش انداخت و بعد از ان سر برآورده
گفت ای حسین بخدای سوگند که نان جوین با نمک سوده خوردن و بر سر روضه جد خود در مدینه منوره گرسنه بودن نزد من از آنچه در اینجا
که مشاهده میکنی دوست تر است بلکه این حال نزد من مکروه و پیش احوال هست نظم کار دو ران سالار راه که تقوی
گشته بود مقدم اهل معرفت صاحب عیار که کس افتاده لیس کو رشته چنین فتد جور کرده هر یک چشم و کرد این دیوار
معجزه دیگر روایت از اسمعیل بن عباس هاشمی که گفت روزی عیدی بخدمت ابو جعفر رفتم و از تنگ معاش شکایت
کردم دست در زیر مصلی خود برد و کفت خاکی برداشته بمن داد چون نظر کردم سبیکه طلای احمر شده بود بیازار بردم
شانزده مثقال بود و صرف معاش خود کردم و بعد از ان فرزندم نظم بود جد مصطفی او را پدر نقی او را نقی و متقی
آمد هر برد آید داور زهی حسب با بابا نسبت رفعت سدره بعد از ان همت از خاک در که اش دو چشم حور عین را نور معجزه دیگر
روایت است از احمد بن محمد ابو الحسن عمر بن فلا گفت او روز معتد را با ابو جعفر بوده در مدینه مرا گفت ای عمر سوار شو تا بیرون
صحرا رویم حسب الامر آن حضرت سوار شدم و با یکدیگر رفتیم تا بوادی رسیدیم که دران چشمه بود آن حضرت تنها در همان موقف با شما تا حق
حاضر شوم بعد از ان در آن چشمه رفت و از نظر من غایب گردید بعد از اندک زمانی پیدا شد گفتم یا ابن رسول الله روح من فدای
کجا رفته بودی که چنین از گرد راه غبار آلود گفت پدرم علی بن موسی الرضا علیه السلام در خراسان وفات یافت رفتم و تجهیز و تکفین
و در رفته بودم و الحال از دفن او فارغ آمده ام معجزه روایت کند ابو هاشم که روزی جمعی را مانع از ملازمت و سعادت حضرت ابو الحسن
علی الهادی علیه السلام واقع شده بود غایب لیکن تعلق بخدمت آن حضرت و نهایت تعطش بملازمت انحضرت رو نمود بعد از چند روز

و مدت مدید سعادت حضور و دولت شرف سرور مشرف شده ام و گفتم یا بن رسول الله از بعد از ما سیمره که بسیار رحمت آماخون بر شده ام
و قوتی در کمال ضعف شده و آرزومندی ملازمت بزم لبسیار غلبه میکند و بنابر ضرورت بودن در آن حدود مر الازمت اگر
دعای کرده خدای تعالی مرا قوت دهد و حمل مراجعه اسرار کرامت کند از لطف شامل و کرم کامل تو دور نخواهد بود آن حضرت فرمود که
خدای تعالی ترا قوت دهاد و دعاء برآورد برکت توفیق میسر گرداناد و ابوهاشم گوید بعد از دعای آن حضرت نماز صبح در بغداد میکردم
در اسم خود حاضر شده وقت زوال بسیمره میرسیدم و اگر اراده می نمودی شبانگاه ببغداد مراجعت کردن همان اسم را ستر و این از اشهر
دلالات و اظهر معجزات آن حضرت در آن زمان متوکل دین منتی الله علی بن نقی حاکم دار السلام و والی دار القرار بود گسبک
دستی چو سامی باشد نیز از آرزوی انقضی سوال و از زنگ انتقام معجزه روایت از ابو جعفر بن مالک الفزاری از ابو هاشم که گفت
روزی بمجلس ابو الحسن علی الهادی علیه السلام در آمدم آن حضرت با من بلغت هندی سخن گفت گفتم یا بن رسول الله زبان هندی
نمیدانم آن حضرت سنگ ریزه برداشت و در دهان مبارک خود نهاد و بعد از آن بمن داد و آن را در دهان نهادم و گفتم
بجای سوگند که بعد از آن بر هفتاد و سه زبان مطلع شدم و هیچ زبانها کلم میکردم که یکی از آنها لغت هندی بود معجزه روایت
از یحیی بن ذکریا الخزاعی از ابو هاشم الجعفری که گفت با حضرت ابو الحسن علی النقی علیه السلام از سیمره بجانب سامره رفتیم و ابو هاشم
با ما بود گفتم یا بن رسول الله از تنگی معاش عجز دارم و از جود نشانا اهل و عیال در اشکال معجزه شاه مستعان و ملجا ضعیفی
در درگاه تو مفلس می توانم چو انعام تو بر همه خلق عام است بدین استمالت امید ها هم چون از من شکایت تنگی معاش
شنید حیل بجانب زمین نمود دست یکی در بر بود و گفت یا ابا هاشم بستان در بین میه فرمود معاش خود نمای و از نعمتی کسی زبانی
مکشای پیش آمدم و این ریگ را از جانب آن حضرت را گرفتم و آن سر و از مردم نهفتم و نزد زرگر ریگانه خود طلبیدم و آن ریگ را بدو دادم
و گفتم این طلا را بسبیکه ساز چون زرگر آن ریگ را گداز کردم یاد نمود که در عمر خود از این بهتر و خالص تر طلا ندیده ام
و بهیئت ریگ طلا نشنیده ام از کجا آورده و چه نشانی سخوف تو داده اند از زمان قدیم این طلا نزد من بود
روایت از صالح بن سعید که متوکل حضرت امام علی النقی علیه السلام را از حجاز به سامره طلبید و آن حضرت
بان بلده داخل شده در کاروانسرای نزول نمود در همان روز بخدمتش رفتم چون آن حضرت را دیدم هیچ ندیدم
بر آشفتم و گفتم یا بن رسول الله این جماعت در جمیع احوال نسبت بذات شریف لواء استخفاف میکنند و اطفای نور تو
مینمایند و کار بدانجا رسیده که حضرت را در کاروانسرای محل نزول داده اند آن حضرت بدست مبارک خود اشارت
بجانب راست خود نموده فرمود یا بن سعید بدین جانب نظر کن چون نگاه کردم باغ دیدم بهشت آیین و حوران جمیلی
و قصران مشک آیین دیدم از این حال متعجب شدم و از حکایت خود منفعل گردیدم پس گفت یا بن سعید هر جا میروم

مبتلایم

مبتلایم ابتهال از ان ماست ایضاً یارب بذات پاک تو و بی نیاز رحمت ایضاً از خلق ای کاباقی و باقی همه فنا ایضاً
یارب با نبیا و رسول ان حضرت ایضاً یارب بقرب و منزلت و مصطفی ایضاً یارب بحق سید کونین و آل او یارب بعلم و حلم و کمال مرتضی
یارب بپاکی و شرف فاطمه که هست ایضاً زو بوطهارت و عصمت نکو ایضاً یارب بدوست حسن و دوست حسین ایضاً بسم و کین و دشمن مظلوم کربلا
یارب بآب دیده زین العابدین که او ایضاً یکدم بجز خولش نیاسوده از بلا ایضاً یارب بفضل و دانش باقر که جز بجز او کرد ولتی بود کی
از عهد او جدا یارب بصدق جعفر صادق که در جهان ایضاً اسلام را ز برکت علمش بود صفا ایضاً یارب بحق موسی کاظم او ورگذر برفتن کاتبات
امر است پادشاه ایضاً یارب بدان شهید خراسان که در دکهن ایضاً چون کرامت تو حاجات مستمند را ایضاً یارب بحرمت تقی که متقی بود فام مقام اهل
مستر معصوم مجتبا ایضاً یارب بروح پاک نقی کو هست ایضاً سرور باطن خلد و کان انتما کین هم را که او همی بدین کبر کات ایضاً او بوده ابد مبهم
برای و ابتا ایضاً رحمت کنی الفضل کرامی مرتضین ایضاً یا جامع الجوامع و یا جامع الدعا فصل یازدهم در فضایل امام سابعین
العابدین الفانین الکاملین صاحب علم و مفاخره سروری امام الحسن العسکری و امام الانس و الا الجن و خلیفه الحق
و خلیفه الربانی ابو القاسم محمد بن الحسن صاحب الزمان صلوات الله علیهما و علی ابائهما الطاهرین روایت از محمد
بن حسین بن زید بن علی که گفت روزی ابو محمد حسن العسکری را دیدم متوجه سرای سلطنت انتما خود بود با حضرت همراه شدم
چون بمنزل المنور رسیدم قصد مراجعت کردم فرمود که اندک زمانی توقف کن و خود در درون رفت و بعد از آن خادم آمد و مرا
در درون سرای طلبید بخدمت آن حضرت مشرف شدم گفت چیزی آوردی خود بیار گردیده خود کنیزی اجنبیه فلانی که این زمانی
فلانه کنیز تو وفات یافت انا لله بیع نمود و از حضور آن حضرت بیرون آمدم و در راه غلام خود را دیدم که مضطرب می آمد
گفتم حال تو چیست گفت ای سید این زمان فلانه کنیز تو وفات یافت گفتم او را چه رسید گفت شربت آب می آشامید
و در حلقش گرفت و مرد معجزه شهنشاه روحی فرمود زکی عسکری معجزه کشتی بر آورد فضل بگران و از سر گردون غبار ایضاً خسروان کشور اقبال
و دولت بود ایضاً از غبار آستانش پایه تو فاریخ معجزه روایت از عمر بن محمد بن زیاد الصیمری که گفت روزی ملازم جعفر بن ابی طالب
علیه السلام رفته بودم مکتوب امام حسن عسکری علیه السلام نزد وی او دیدم نوشته بود که کمال علم و تفرد این طاعی و فتن منقول خیر و ح
ظاهر شد بجزای خدای تعالی التجا کردم که انقضای سه روز و بگذشته جاب اوراستی ساز و چون سه روز از این بگذشت مستعین
در گذشت معجزه روایت کرد ابو حمزه از نصیر خادم که مکرر را دیدم که ابو محمد حسن عسکری علیه السلام با مردم هندی از زبان هندی
و با ترکان بزبان ترکی و با فارسیان بفارسی سخن میکرد و با هر یکی بلغت آن قوم تکلم مینمود و از مشاهده این امر خاصه تعجب
بودم زیرا که بعد از ایشان گرانی حضرت جز از مردم آلب بجمی آشنایی نکرده بود و غیر از لغت ایشان نشنیده بود برده او سحر بودم و درین
امر تفکر مینمود ناگاه آن سرور رو بمن کرد و گفت منور میکند از و گفت خدای تعالی حجت خود را بر خلقان مبین و کرامات اولیای خود را

برایشان مرو نمی نکردند و اولاد رسول خود را معرفت بهر چیزی از حوادث زمان دانستن هر زمان داده و علم
انچه بوده و آنچه خواهد بود در دل ایشان نهاده تا فرق میان امام و رعیت باشد **معجزه** روایتست از محمد بن
اسحاق که گفت کتابتی با احمد نوشتم و از آن سرور سوال نمودم که امام محتلم میشود یا نه چون مکتوب را ارسال داشتم
بخاطرم گذشت که ظاهرا امام محتلم نشود زیرا که این حال از وساوس شیطان باشد و حق تعالی اولیاء خود را از وساوس
شیطان محفوظ میدارد و جواب مکتوب آمد که ائمه در خواب و بیداری راه یقین را در حال مستور نشوند و خدای تعالی
ایشان را از وسوسه شیطان محفوظ داشته همچنانکه بعد از ارسال مکتوب متفکر بودی و با خود در وادی خیال
نیست شیاطین را بر مقربان رب العالمین و از حیای سید المرسلین تسلط و تفوق نباشد چون نوشته آن حضرت رسید
برسیدم و بر دیده نهادم و تصدیق آن مقال نموده زبان حال گویا گردیدم **نظم** ای علی که کلیم نیز ای محمدی
در جو بسیار علم تو صد ابیات و ما بیافت **بیت** ز در جناب در جه جلالت و شنیت **بیت** بمنزل اهم حرف اگر هم کنون در جناب
**معجزه** روایت کند حجاج بن یوسف عبدی که وقتی که در بصره بودم و بعد از تمنیات مهمات متوجه بلده طیبه
سرمن رای که آن سپره است شدم و بنا بر تعجیل که داشتم پسر خود را بیمار در بصره گذاشتم و چون بمقصد رسیدم مکتوبی بحضرت
ابی محمد حسن عسکری علیه السلام نوشتم و فرستادم و در حاجت شفای پسر خود را از آن حضرت مسئلت نمودم جواب مکتوب
رسید که عزای فرزند بر پسر تو رحمت کناد که پسر تو بود و در چنین روز بجوار رحمت ایزدی پیوست بعد از چند روز کتابتی از بصره مخبر
بر فوت پسر رسید که در همان روز که آن حضرت فرموده بود آن پسر را اجل در یافته بود گفتم صدق ولی الله **نظم**
توئی هلال مشکلها چو بگشای کف وهب **معجزه** روایت است از ابوهاشم که گفت روزی کاغذ کم از شده بود که از حضرت
ابا محمد حسن العسکری علیه السلام سوال کنم و از آن خجلت باز ماندن آن متوجه من شد و فرمود که نشنیده که روایت
کرده شده از ابا عبد الله که گفت خدای تعالی **قطعه** آدم چهار هزار سال و ازشت و بهار آسمان که مر سید ملائکه
ختم تمام و محضر ما لا کلام و توقیر و احترام نسبت بآن سوره کرده که ای آورده است تبارک تعالی شانه و تقدس
و تعظیم اسمائه ای ذات توبنیاع عیب یافته ناز ابقا ولی از تو هر کهن عهد شباب **بیت** بحر قهر تو برق سحاب اجل
**بیت** بحر رای تو معدن صدف صواب **معجزه** روایت است از حکیمه خاتون رضی الله عنها که گفت روزی
بمجلس شریف و محفل منیف حضرت ابی محمد حسن العسکری علیه السلام در آمدم و زمانی از کلام گوهر بار و دو رستار آن
سرور اختیار مستفید شدم و بعد از آن قصد رفتن کردم آن حضرت فرمود که ای عمه امشب
نزد ما باش که خلف آل محمد صلی الله علیه و آله امشب متولد میشود گفتم یا بن رسول الله

اگر کدام یک از ازواج طاهره فرمود از نرجس گفتم علامت حمل بر او ظاهر نیست فرمود که ای عمه مثل ام موسی کلیم است
که بر او اثر حمل ظاهر نبود تا وقت ولادت پس آن شب با آن حضرت در آن سرا بودم قریب بنصف
شب برخواستم و نماز شب بجای آوردم و چنان گمان بودم که عنقریب صبح طالع میشود و آنچه بدان خبر که طلوع در این
شب موعود بود واقع نشد ناگاه آواز امام از حجره اش شنیدم که گفت ای عمه تعجیل منمای و ساعتی صبر فرمای من از
تعجیل خود منفعل شدم و متوجه خانه شدم که نرجس در آن بود چون در خانه رسیدم نرجس استقبال من کرد و نزدیک بام آمد
و در آن وقت رعشه بر بدن نرجس افتاده بود و بغایت مضطرب میبود و او را در بر گرفتم و بر سینه خود کشیدم ملحق ساختم
و بیرون خانه اش در او مدم و قل هو الله احد و انا انزلناه و آیة الکرسی میخواندم و بر وی میدمیدم ناگاه شنیدم که حضرت الوالقاسم
محمد مهدی از درون شکم نرجس با من در خواندن موافقت میکرد و چون نرجس بر زمین نشست دیدم که خانه روشن شد از نور آن
هلال اوج سعادت و اقبال از افق و امان والده طاهره طالع گردید و فضای وجود را از اهل شهود و منور گردانیده آن
حضرت روی بجانب قبله متولد شده و در آن حال روی بر زمین نهاد و در درگاه خالق العباد سجده کرد و من آن در بچه را بوده ام
و در بر گرفتم آواز ابا محمد حسن العسکری شنیدم که میگفت ای عمه قرة العین مرا بیار پس آن غنچه گلشن رسالت از دو دو دمان اما مت بشر را دم
او را از او رسانیدم و برادر ان خود داشت خود لیسانید و زبان معجز بیان خود را در دهان او نهاد تا بمکید بعد از آن گفت سخن کن ای حجت خدای
هوالذی هو وصل لیس خلف العلیا ما او ل کلام نمود و استعاذه بود و باین تلاوت

معنی آیه اینست که ما خواستیم که منت نهیم بر آنان که زبون گرفته شده
بودند در زمین مصر یعنی بنی اسرائیل که بر بر ایشان ستم از بلا و شدت انچه آنکه در حضرات و غیران ایشان و کردانیدیم ایشان را وارثان اموال
و امتعه و املاک قوم فرعون و جای دهیم ایشان را در زمین شام و بنمائیم فرعون و هامان را و لشکر ایشان را از بنی اسرائیل
انچه بودند که حذر میکردند از زوال ملک و هلاک ایشان بدست او می نمکه و در خواندن آن حضرت
وقت تولد خود آنست که بروایات صحیحه و اسانید و ثیقه ثابت شده که حضرت امیر المومنین
علی علیه السلام فرموده بآن خدای که شکافته دانه را و آفریده آدمی را در رحم صورت نگاشت که البته

خلافت و مهربانی نماید و دنیا بر ما تنگ شود و بعد از فرستادن وبد خوبی او مانند خلافت و مهربانی بنشر باده بد خلق و جور
کشی بر اهل خود چون از این آیه تلاوت فرمود چنین بود	و حضرت امام زین العابدین
علی بن الحسین فرمود بحق آن خدای که محمد را بحق فرستاده و بیکو کاران از ما که اهل بیتیم و شیعیان ما
بمنزل ایشان و شیعیان ایشان خواهند بود و دشمنان ما و اتباع ایشان بمنزله فرعون و اتباع او و از ائمه
هدی علیهم السلام منقولست که مراد در این آیه کریمه و در زمان ثمن مهدی آل محمد است که حق تعالی جمیع روی زمین را از جهد
مشرق تا مغرب تصرف او در آورد و جمیع کفره را مغلوب و مقهور گردانند تا آنکه در دنیا غیر از مومن نماند
و این نهایت منت و غایت نعمت او سبحانه است	حکیم خاتون روایت کند که در آن وقت که خلیفه آل
رسول تولد نمود و مرغان سبز دیدم که بر اطراف آن خانه پران میبودند پس حضرت امام حسن العسکری علیه السلام یکی از آن
مرغان را طلبید و او را نزدیک خود طلبید و گفت این فرزند ارجمند را محافظت نمای تا وقت که باراده حق تعالی و مشیت بر زمانی
روز جمعه بدل و داد و داد کند و جمیع اهل ضلال و جفا را از ابتداء و در انتها و چون این آیه تلاوت فرمود
یعنی هر کسی که خدای تعالی اسا نهنده کار خود است هر کاری که مراد او باشد بتحقیق که گردانیده است
برای هر چیزی اندازه که از آن در نگذرد باندازه آن بان فرازان جنس و پس بنشنیدگفتم یابن رسول الله عجب مرغانی که
دیدند و طیران خوش آهنگ اند و مرغ که ایشان علایم داشت اند و آن مرغی که مقارنش فرزند ولید خود نمودم جبرائیل است
پس بام حضرت آن کور حدیثه رسالت و امامت و آن نور حدیقه نبوت و جلالت را ملاقات رسید و مرادم
و الیقظ از حکیم خاتون مرویست که در آن وقت که حضرت صاحب الامر متولد شد بدن اطهرش از آلودگی خون ولادت
پاک بود و ختنه کرده تولد نمود و بر بازوی راستش نوشته بود که جاء الحق و زهق الباطل کان زهوقا و مرسید
امامت منزه بر بود و سر رسیدگی امیر المومنین امام حق و بحر خوشدلی فی حیاتی حقیقی مکلف یک حاجب
رمانی و زمین	روایت از حکیمه که خادم و خانمه و دولتخانه امام حسن عسکری علیه السلام بودند که در آن لانی
که صاحب الامر از شکم مادر خود بروی زمین رسید و دو کف را بلند آورده و دو زانو مبعث و بجدر زده شهود که الحمد لله
غیر مسکف و لالت بکر و الاسحر یعنی همه سپاسی خدای را که بخشنده است و جوینده و مستجیب و خالص است
بعد از آن
یعنی گمان داشتند اهل ظلم و طغیان اگر حجت خدای رحمن در روزی او تعالی و او از روی زمین مفقود و فلا شد
بود و اگر ماده بوده باشم و کلام او اظهار پسران او و عایز بر آنچه شک و ارتیاب از قلوب اهل مخالف منسوخ و مفقود گردانم
نقل

نقل قوم برحق مهدی هادی که هست مظهر آثار صنع و رتبت پروردگار هست و خوش نقش از اسمی جنس برهمن جز از کفر که
هیش این سعادت برگ و بار بر بجز روایت از بشر خادم که گفت روزی که خادم در امدم که مهد حضرت صاحب الزمان در آن خانه بود
و آن حضرت در مهد عجیب آرمیده بود و چون نظرش بر من افتاد گفت فرزند یا بشر منت ساز گفتم یا فرزند رسول و میوه
باغ بتول و مولای من و فرزند مولای من پس فرمود و سوال من از تو این بود که گفتم یابن رسول الله بیان فرمای معنی سوال
خیرمال خود را او را نموده و خاتون او هیبا و خضوع اهل ارض و محبت خود است من خدای تعالی ارزوی زمین با صفحه
بسازد و اهل حرام و جهود و شیعیان و محبان حرام نجند	امام وقت بوده و محبت برود آن نیز رخ و منبر ما را زود بود جهانگیر
این حسن را اختیار آن ماهی که قائم از ترک دولت است از فتح ما زنیات بوده و اولاد ولادت او و روشنی است و سوز نجید
بر هر اشبه	روایت است از بشر خادم که گفت روزی بحجره در آمدم که مهد مبارک حضرت صاحب الزمان در آن حجره بود
و آن حضرت و در آن وقت ده روزه بود عطسه زد آن حضرت گفت بهتر مهدیون کلام معجز نظام آن نور هدی امام شنیدم تعجب بسیار کردم
فرمود ای بشار بشارت باد که عطسه امان است از مرگ تا سه روز	مومن آن دو مطهر العجایب اوست که مظهر عجایب است از آن مظهر فعل
خوارق خدا و شاهد این باد و کرامت در صفت و الا سنجر بر طبق ماورد کوچک سخن که ببینه خبر و مهد از نزار فانی اکبر روایت
از احمد بن داشت که او از بعض برادران خود که از اهل مداین بودند روایت کرده گفت من و رفیقی که رفته بودیم در تفحص وفات جوندا یاد دم شتر
و از آن رسیده کرد ما از هدف دیدی و منقال قیمت کردیم و فلیسی در روی دریای و دست که ملتقا عیاد برود شنید بعلوم و اهلاً از شتر
برده نمود پس دیدیم که بالای نزدیک باغ جوان رفت از او طلب کرد و او از زمین چیزی برداشته تا او داد و آن سیل و عادی بار
کرد به از آن جوان از آن موضع بر خواست و ما نیز یک سالی ایستادیم که از رسیدیم که آن جوان متوجه او کرد با رحمه طلاء و از
جیب خود بیرون آورده با نمود دیدیم بهیبت سنگ مقدار بیست مثقال طلا بر ما داد و فیق خود گفتم که این جوان صاحب الزمان بود
و ما او را نشناختیم از بعضی مردم پرسیدیم که جوان بلطف جیبی و بدین مرتبه نشسته بود دیدیم او را بشناسید گفتند که خصوص امام
است تا معلوم باشد که چه حضرت علوی و هر سال ببایه و پیای ایشان بر امامت محمد مهدی امام شرق و غرب بر صالح زمان
قائم از عدالت اوست	آیینه شناسی بر نشسته و از رونقش بر	روایت از ابا سعید و از ابی تا از امام جعفر صادق که آن
حضرت فرمود که در آن وقت که حضرت صاحب الزمان از مکه ظهور نماید توجه بجانب	مهر و یار که نماید مساوی عدالت
که هیچکس از عسکر سعادت با آن حضرت طعام از برای خود و علیق از برای دواب بر ندارد و ظرف آب همراه
نیاورد و در منزل که نزول اجلال از آن فرماید آن سنگ که از ابیم حضرت موسی علیه و علیه السلام بوده و خدای تعالی
در صفت او فرموده	یدو من نیقع یفعلی کند پس هر کس که تشنه باشد شود از آن آب سیراب شد

محنت ارکنگی و تشویش تشنگی ازو مرتفع گردد و بدین منوال می آید تا روز حوالی کهف اقدس تشرف و ظهور گشته نزول فرماید
و آن شیخ را در مکانی نهاده و او نود و دوازده چشمه بیرون آید آن بعضی آب و از برای شیر جاری شود و در آنجا بعضی از مردم اعراف
متنفع باشند هر که آشامد هرگز گرسنه و تشنه نشود نقشه زمین و زمان مهدی الکرم تجراو به تبع ظهور دو کرم و سرو عالم گرفت شمسی
سید الکونین آن شهنشاهی که نه فلک برادر اوست گشت و اکبر امام شدن و موجب پناه ملکه ملک این هرده جهان
پادشاه هوش و تمیز شمسی که گرده بیرون از صباح کامه ز ظهور عارض او گشت ظهور حساب گنی الیمن
علی بن عیسی اربلی آورده که من در اکثر اوقات قصه جزیره اسمعیل هرقلی را که در بین تزلیک او می‌نمود و بود شنیدار
غایت متعجب می‌گشتم تا روزی از فضلا یکی از عصر گفت که از شمس الدین محمد برجلی را اسمعیل را که حقی الاتفاق خود شنیدم
آمده تا از وی سوال کردم که از پدر خود را در وقت عرض زمین دیده بلا دی که گفت من از آن وقت خورد بودم اما
بعد از محنت مشاهده کردم موی از آن رسته بود و شنیده این قصه است که اسمعیل هرقلی را در آن روست برش
پیدا شده بود که هیچ جراحی نمی‌رسید اگر چه در مورد الجناب سید رضی الدین طاوس قدس سره و که نزد سید ابوالعالی
حله اطبا و اهالی و از ایشان جمعی پیش ایشان باتفاق گفتند که علاج این قرحه است در قطع آن و در این
قطعا جایز نیست زیرا که این قرحه در حوالی اکحل واقع است و در قطع این ماده احتمال انقطاع اکحل که رگیست
و این قطع آن مستلزم هلاک چون سید در آن وقت متوجه بغداد بود و او را همراه برد و اطبای آنجا نمود ایشان
نیز بعینه آن جواب گفتند اسمعیل گفت بعد چون قطع نشد از بقیه کردم مرا این تمام و دست نداده بود بعد از آن به
مقدسه سر من رای گشتم و از زیارت حضرات روی طاعت بقبله دعا آورده استغاثه ها نمودم
و از شواطی ابو مهدی استغاثه نمودم تا روزی بواسطه تطهیر بکنار دجله رفته و در وقت مراجعت
چهار سوار دیدم که هر شمشیر حمایل بسته یک ذره پوشیده بود و یکی نیزه در دست بمن رسیدند پس آن جوان
دار گفت پیش آی تا این قرحه را ببینم من دست دراز کرد و آن را بفشرد چنانکه درد بسیار بمن رسید
و آن نیزه دار گفت افلحت یا اسمعیل مرا از شناخت او تعجب کردم گفتم
امیر فال مرا او گفت این حضرت امام است من بجناب شده و ران رکاب او را بوسه دادم و در ره کنار
ودیدم آن حضرت و نموده گفت برگرد من گفتم هرگز از ملازمت حضرت جدا نخواهم شد بار دیگر فرمود که برگرد که صلاح
تو در این است بالضروره توقف نمودم چون آن حضرت اندکی رفت او بار دیگر باز گرده فرمود چون به بغداد رسید
مستنصر طلبیده چیزی خواهد داد و از این قبول مکن باز از نظر غایب شدند بعد از آن به خانه سید منور شده

مکر آن

مگر آن قرحه بر روی ران چپ بوده لاجرم آن را برگشاده اثری ظاهر نبود بنا بر آن مردم هجوم نمودند لباسهای مرا بر گرفتند و جمله
می‌ربودند و بدان رسیده که در زیر دست و پای مردم هلاک شوم پس غلام مرا از میان مردم بیرون آورد که جماعتی متوجه بغداد شدم
چون مردم شهر از آن حقیقت اطلاع یافتند خلقی بسیار باستقبال شتافتند نزدیک بود که در زیر دست و پای هلاک شوم سید رضی الدین خبر دار شده خود را
بمن رسانید و از میان آن جمع بیرون آورد نزد وزیر مستنصر که قمی بود برد و شرح آن قصه را بیان کردم وزیر حکما را
جمع نموده از ایشان پرسید که بر تقدیر آن ماده را قطع کنند و آن کس نمرد چند گاه علاج بپذیرد و در هم آید و چند ماه اندمال آن
میسر شود حکما گفتند بدین نحو و ما را این نرسید گفتند چند وقت که این ریش را دیده اید گفتند ده روز است
پس باشاره وزیر من ران خود را برهنه کردم یکی از حکما فریاد بر آورد که هذا المسیح و سید نعره زده بیهوش شد بعد از آن مرا پیش مستنصر بردند
او بعد از استماع آن حال هزار دینار بمن انعام نمود و من بنا بر امر صاحب الامر از قبول آن ابا کردم
نهم تخت امامت متقی دین هادی مهدی که از بطونش منور گشت خورشید و مه حضرت محمد بن حسن صاحب الزمان
جلیل حسین زیرت علی که گرفت علم حسن و علم موسی را رضا حجت محمد در علی طور حسن است که اثار ربیت
معجزه روایت است از سید بن احمد که در سال پانصد و چهل و سه در مدینه مشرفه وزیر کامل بود که از اعوان بنی کلم می‌گفتند با جمعی
از اصحاب نشسته و از هر جا سخن در پیوسته تا حرف مذاهب در میان افتاد و هر مذهبی را تعریفی و هر ملتی را توصیفی می‌کردند تا آنکه
عون گفت که از رافضیان کسی در جهان کسی نیست پس نواحی در آن میان بود گفت
مراد در باب رافضی سخنی است که با هیچکس نگفته ام و حال آنکه بعین الیقین دیده ام وزیر گفت بگو آنچه دانی اگر راست
نواحی که از قیمتهای نغمه گفت که بیست سال پیش از این تاریخ بتجارت حدودی که در ولایت رفته بودم بار بسیار
شهری که از ابراهیم شهرت نیست که هیچکس تواند زیرا که هزار پاره ده وارده
اگر کسی خواهد که از آن وادی عبور کند دو ماه نتوان و مردم آن همه نوانی اند چون بدان شهر رسیدم جهاز دیدم و نام
از امام در راه دریای محیط کرده و یک سال در آن ام آن جزیره رسیدیم چون لنگر انداختم جانب
خیلی آن روی بدان نهاده چون داخل شهر شدیم شهری در کمال عظمت اورا مبارک مینامیدند و حاکم آن امام زاده
طاهر بن امام محمد مهدی قائم آل محمد بود احوال شهر و بارگاه او را استفسار نمودیم گفتند او خود در شهر طاهره نشسته و جانب دیار
مؤثر شده و در آن شهری مبارک جز از شیعه دیگر ندیدیم و مذهبی غیر از مذهب اثنا عشریه نشنیدیم رسیدیم که
ما کجاست او رفته زکوه و جزیه که در میان مردم بخانم بعد از آنکه از احوال را رسیدیم
گفتند او را بلادم و خادم نمیدانند بعبادت مشغول است

معجزه روایت است از سید که در سال پانصد و در که از بحر کشند

و از آری هرچه صاحب الامر تعیین نموده مردم خود در وقت مقرر باو تسلیم میکنند و او صاحب الامر بهر که باید داد و هر جا صرف
باید کرد بکند الفقیر با نزدیک آن حاکم رفته بعد از شرایط سلام و توقیر و احترام پرسید که شما همه مومن و مسلمانید ما بگفتیم که وای مسلمانی
و همه زن بیابیم و فرضه و زن سابایم نوبه خود را بخشند و مسلمانان و دین خود را اعلام کنند زن بیابی نوبه خود را تسلیم نموده مسلمانی
مذهب خود را بیان کرد و آن حاکم جواب داد که این شیوه البته از مسلمانی اما از مسلمانی بیرون می آید و از فرقه مذهب اثنی
عشریه بیرون خارج نشده و مال شما بر امام و بر مومنان مباح است مردم از این سخن ترسیدند و گفتند که ما را پیش امام زمانی
فرست تا او با ما هرچه خواهد بکند او را در لیس رو با شهر طاهره نهادیم و از آن راه دریا به دو شبانه روز به جایی رسیدیم شهری
در غایت صفا و پاکیزگی دیدیم سه طرف آن دریا بود و یک جانب بیابان و از هر طرف جویهای آب روان و سبزهای فراوان و رباط
عمارت و درختان و آبادانی و مردم آنجا متقی و پرهیزکار و مومن و دیندار همچون برادران باهم یکدل آن
قوم و یکزبان باهم هرکدام آن شهر دوستداران حیدر صفدر هر را یک مذهب و یکدین همه اهل امانت و ایمنی و از اولاد
امامزاده طاهر گرگ و گوسفند در یک چشمه باهم آب میخورند و سباع و جانوران وحشی با چهارپایان و جانوران انسی انس
گرفته با یکدیگر در سر امنند و چهارپایان آن دیار در چراگاهان و کناره مرغزارهای بیجره و اصلا و اصلا ... گشت ... الفقیر
الفقیر چون بدان شهر داخل شدم هر بارگاه امامزاده طاهر آمده آن حضرت و رفیق بوانی بعبادت و زیارتی
مشغول بود و در دوم بدو افتدا کرده چون بعد نماز فارغ شد ما بشیر پیش او شد و لختی و تعظیم بجای آورده ... بود
که شما مسلمانید و شرط ایمان و اسلام میدانید با به ایچه میدانید بگوئید گفت من شافعی مذهبم و بعضی از این یاران دیگر مالکی
مذهبند و بعضی حنبلی مذهبند و برخی حنفی حضرت امامزاده تبسم نموده گفت با آن شافعی اصلی باجماع کردید حق ابوبکر و عثمان
واقع شده بکنید و آن اجماع را بر حق میدارید و قیاس بکنید زیرا که قیاس در مذهب شافعی درست گفت بلی فرمود که ...
که بگو و آن خوانده باز گفت خوانده‌ام فرمود که بگو که این آیه مباهله در شان کیست و داد و بعضی رسول الله چه کسی است ... در شان
افکنده و از ضلالت نتوانست که بر زبان آورد باز فرمود که بگو این آیه انما ولیکم الله از برای که نازل شده که بود که در رکوع انگشتری
بسایل داد باز الکمرد جواب نداد امامزاده فرمود که ای مرد آن آیات در باب که نازل شده و بعضی از فضل امام پیشوا
و مقتدا او رهبر و دین و دل خدای این ابی طالب است و یازده فرزند او و ایشان حجت الله هرکه تابع ایشان
باشد و در نعیم مومنان است و در دنیا و آخرت رستگار و دلیل چون فرمود که آن مرد شافعی بگریه در آمده و ... وای
آن شاهزاده افتاد و طریق اثنی عشری پیش گرفت و از مذهب شافعی برگشت و جمع از مردم از مذهب خود برگشته راه عشم
پیش گرفتند حضرت سلطان ما را ده روز در منزل خود نگاه داشت همراه آن مردم بشهر رفتیم که ما را مهمانی کردند تا که یکروز وقت
شنیدیم

شنیدیم که بلند کسی حرف زند یا کلمه فحشی بگوید یا دروغ از و سر زند یا غیبت کسی کند در آن مذهب شهرها دیگر نموده هم شهری که او را
رابنه نام بود تا نوابع ... امرا راه بود و حاکم آن قاسم بن محمد مهدی است و شهری دیگر را صافیه گویند که حاکم ابراهیم بن صاحب الامر
و شهری دیگر را برکردیم که حاکم آن عبد الرحمن بن صاحب الزمان است و شهری دیگر را دیدیم که عبد المطلب نام داشت و از همه بزرگتر
تر او آباد آن تر بود و آن شهر پایتخت او و جایر اوست همه آبادان و معمور و حاکم آن امامزاده هاشم است خبر یکسال ... الهی
بودیم تا این چهار شهر را دیدیم خلاصه ... این شهر ... بسیار جنگ و ... بکوشش ... بهر را صاحب الامر بنا
نهاده و عمارت فرموده و بهر جهت بکرتبه خود را ... مردم این دیار ... و اولاد و احفاد و منزل ... بزرگ شد لیس هرکس آن ممالکی
را دیده رهبان که شد ... و از آن ... یکی احمد و یکی عثمان و در این ساکن شدند بامید آنکه دیدار صاحب الامر ببینند و بطلوعت آن مرور
مشرف شوند و امیدند و بار دیگر مستوری ... سال است که از ایشان خبر بیداند چون وزرای مقتی ایران ... شنید
گفت زنهار تا این سخن در جای بار نگوئی که رافضیان باین خبر وثوقی بخشند و دیگر کسی قول ما را اعتبار نخواهد کرد ... کسی را
زهره که گفتن این خبر بود چون او ... الله ... این خبر ... که کثرت کند ... در باطن ... امام زمان ... فاضل
با اول اکرم و شبات قدم امید از کرم منتظر ... رافکم ... تا ... قدرت تا در ... کلان ظاهر شوی ... ظلم ...
عالم را از ظلم عدل داد آباد امید از کرم واهب منان و تاد بیان و خلاق انس و جان و رازق خفقان انکه جمع مومنان و متقیان
در برکار کاران است محمد را شفاعتگر آورده و حق این سکین از ... حضرت امام معصومین بهره مند گرداناد و لی محمد و آله الامجاد
ای خداوند زمین و آسمان خالق پروردگار انس و جان ای زهستی عالم افرازها واقف اسرار گفتارها
گرچه دارم من گنه بیحد و مر لیک هست الطاف تو زان بیشتر بره شد این نفس پلید رو ای حرکت جتیع واخ ای ... 
دارم امید از تو ای رب رحیم ای خداوند عفو رو اکرم که برفت خطایم بگذری اسم ... را که ... عسکری
هم کی مهدی صاحب الامان تا وزین رهنمای مومنان فی فضل ... ورنکر ... متعلق باین باب ... 
... که منسوب بدوستی ایشان نسبت میداده اند بزبان و بدل بغض و عداوت ایشان داشته اند هر چه خائف ...
بودند ... روایت که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که تو ای فرستاده بودند در وقت ... ابوذر غفاری
روی بکوه نهاده و ابوذر زهر اسب تا شب بکوه و چون شب در آمد رست او کوه و هوا
تاریک بود و راه بجای نبرد اسب را ... زروی خاک نشست و دست نیاز ... درگاه
بی نیاز بر داشت و گفت ای رهنمای گمشدگان و ای انیس دل غریبان و کافی بر تنهای ... و ...
من بیچاره را رهنمائی آن شب تا صبح در مناجات بود چون روز روشن شد سواری شده بر بالای ... برآمد

در پایین آن کنیسه برآمد و دید در پایین آن کنیسه خانه بود و بغایت بلند و منبری آراسته و در پیش او نهاده و خلقی بسیار دیگر
جمع و در پایین آن منبر گرد آمده ابوذر نزدیک رفت و در صف خلایق جای گرفت و تماشا میکرد که این چه مجلس است از مردی که
پهلوی او بود استفسار نمود آن شخص گفت من نیز غریبم اما میگویند که درینجا رهبانیست که در سالی یکبار بیرون آید و مردم را پند و
زنهار و دعوت بکند و این مردم همه مطیع و منقاد وی اند چون زمانی در آمد در کلیسا باز شد و رهبان بیرون آمد تنها و رهبانان
افتاده و همه تعظیم او برخاستند و نیز علما احترام بجای آوردند و او بر بالای منبر رفت و نشست و سخن نمیگفت بعد ازآن قوم گفتند ای
مخدوم ما شمارا عادت چنان بود که هرچند بیرون می آمدید مارا نصیحتی میفرمودید گفت چنین است ولیکن امروز در
میان شما یکی از امت محمد واقع شده و از آن نفع بر من بسته شده است چه بر خوانند که ما اورا ببینیم و بکشیم بسیار [illegible]
بنافتند رهبان گفت شما نشنیدید نامش ویرا [illegible] که ای محمدی کیست آن خدای که [illegible] پرستی علی التحقیق که
است اولی که بر غیر از تو بپرسم ابوذر گفت با خود که [illegible] قدم رسول یاد و برخورد از مردم قصد وی
کردند رهبان ایشان را منع کرد و گفت ای ابوذر نزدیک من آی ابوذر بیالای منبر رفت و بنشست و رهبان گفت محمد شمارا از [illegible]
گفت از دوزخ گفت شمارا از چه امید داده است گفت رحمت خدای و بهشت گفت که در بهشت خورد و نوشت [illegible]
هست گفت بلی گفت مثال آن در دنیا چه باشد ابوذر گفت بچه در شکم مادر تمتع میکند و در اول و غایت [illegible]
و آب در بهشت پهلوی یکدیگر میرود و مانعی در میان نیست و بهم آمیخته نمیشود گفت بلی گفت مثل او در دنیا چیست گفت ابوذر
گفت تخم مرغ رهبان گفت محمد میگوید که در بهشت یک درخت است که شاخ آن در همه [illegible] بهشت سر کشیده گفت بلی
مثل آن در دنیا چیست ابوذر گفت آفتاب است که همه عالم را فرو گرفته است رهبان گفت محمد میگوید که [illegible] چشمه چهار
است مختلف بیرون آید یکی عسل و دیگری شیر و یکی شراب طهور و یکی آب خوشگوار گفت بلی گفت مثال او در دنیا کدام
ابوذر گفت کله سر که در وی چهار چشمه جاریست آب چشم شور است و آب گوش تلخ و آب بینی غلیظ و بی مزه و آب دهن شیرین
رهبان خواست که دیگر سوال کند ابوذر گفت ای رهبان تو چند سوال از من کردی و من جواب گفتم بگذار من نیز یک سوال کنم رهبان
[illegible] گفت کلید در بهشت چیست و چند دندانه دارد رهبان هیچ نگفت بزرگان آن قوم گفتند ای رهبان نمیدانی
گفت میدانم ولیکن هرگاه جواب گفتم شما را نیز باید گفت ما تابع توایم در همه کار رهبان گفت سه دندانه دارد بگو لا اله الا الله محمد
رسول الله علی ولی الله آن قوم همه یکبار مسلمان شده کلمه شهادت بر زبان جاری ساختند و رهبان از منبر فرود آمده ابوذر
را در کنار گرفت و سر و روی یکدیگر را بوسیدند و اهل قوم با ابوذر مصافحه نموده گفتند بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
میرویم تا دیدار مبارک آنحضرت را ببینیم قریب هشتاد کس روانه راه او شدند چون بمدینه رسیدند مردم چون لشکر بیگانه

بینی حضرت

پیش حضرت رفته عرض نمودند که از چهار طرف لشکر بیگانه آمده حضرت فرمود که مترسید که ایشان دوستان اند بگذارید [illegible]
جبرئیل خبر می آورد چون نزدیک ملاحظه کردند دیدند که ابوذر همراه ایشان بود حضرت از مسجد بیرون آمد رهبان روی خود را
بر پشت پای مبارک آنحضرت مالید و همچنین قوم و دیگر مردمان نیز بشرف پای بوسی آنحضرت مشرف شدند بعد [illegible]
و آنحضرت رسالت پناهی کرد حضرت فرمود که ای اباذر چون [illegible] حق تعالی این ها عوض او داده [illegible]
همراه [illegible] تا دانی که دوستان خدا را اگر [illegible] ایشان در عاقبت شود [illegible] و توکل بر خدا کنند
دیگر روی بر روی ایشان گشاده شود ای عزیز اگر در کار تو فقیری و فتوری واقع شده و لطف الهی [illegible] که حضرت تو
در امت [illegible] احوال او را از [illegible] ابوذر [illegible] گفت [illegible]
[illegible] از رهبان [illegible] در [illegible] الله [illegible]
[illegible] آن [illegible] حکایت که سعید بن جبیر [illegible] از علمای تابعین [illegible]
حجاج بن یوسف [illegible] حجاج قصد کشتن او کرد [illegible] سعید [illegible]
برفتند و [illegible] سعید بن جبیر [illegible]
گفت [illegible]
نزدیک وی آمدند و سلام کردند گفت چه مطلب دارید گفتند حجاج ترا میخواهد سعید [illegible] ایشان [illegible]
رسیدند آفتاب فرو شد [illegible] گفت ای [illegible]
[illegible] سعید گفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سعید [illegible]
[illegible] سعید [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] سعید [illegible] گفت [illegible]
[illegible]
[illegible]

و همه شب نماز میکرد و امیر رفتن میخواست چون روز شد الوداعش در آوردند و نزد حجاج آوردند حجاج گفت چه نام داری گفت
سعید گفت شقی تو را [illegible] چون سعید را گفت مادر و پدرم چنین نام کرده اند گفت ایشان بر خطا بودند سعید گفت
غیب دانی خداست حجاج متوجه شد [illegible] گفت چگونه در حق محمد گفت پیغمبر رحمت بود صلوات خدا بر او و بر یاران
او و اهل بیت او گفت چگونه در باب علی مرتضی گفت پناه اسلام بود [illegible]
گفت چگونه در حق [illegible] هر که [illegible] گفت چگونه در حق [illegible]
و آنچه [illegible] واقف گردی گفت [illegible] هر کسی است که [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible] سعید گفت [illegible]
او است و علی ولی او است [illegible] گفت [illegible]
[illegible] حجاج گفت [illegible] و سعید [illegible]
گفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نکته [illegible]
و جامه را از سینه [illegible] و مراد وی خواجه اویس بود
و خواجه اویس [illegible]
[illegible] حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] زیارت حضرت [illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]

و باز رفت

و باز رفت حضرت و نمود آری این نور او پس است که در خانه [illegible] نشسته است و خود در خانه ای [illegible] متنعم است حاجت سوال کردن
مادر وی [illegible] باشد ذکر نسب و القاب و کنی و اعمار و اولاد حضرات ائمه علیهم الصلوات و اکمل التحیات بدان ای عزیز
که امیر المؤمنین علی علیه السلام پسر عم رسول و زوج بتول و امام اول است از ائمه اثنا عشر و والده اش فاطمه بنت اسد است کنیت
مبارکش ابو الحسن و ابو الحسین و ابو السبطین و ابو الریحانتین و ابو تراب و ابو العلا القاب همیون و نام میمونش [illegible] است مولود
خجسته و روز ولادتش بعد از عام الفیل سی سال روز جمعه سیزدهم رجب بود و مدت امامتش سی و نه سال و کسری شش سال ایام خلافت
و باقی مدت الخلاف لعن الله المخالفین اولاد امجادش بیست و هشت اند سیزده ذکور ۱ امام حسن ۲ امام حسین ۳ محمد حنفیه ۴ عمر ۵ عباس علی
۶ جعفر علی ۷ عبدالله ۸ عثمان علی ۹ محمد اصغر که او را ابوبکر علی گویند ۱۰ عبید الله ۱۱ یحیی ۱۲ عون ۱۳ محسن و پانزده اناث ۱ زینب کبری ۲ زینب صغری
۳ رقیه ۴ ام الحسن ۵ رمله ۶ نفیسه ۷ رقیه صغری ۸ ام هانی ۹ ام الکرام ۱۰ ام جعفر ۱۱ امامه ۱۲ ام سلمه ۱۳ میمونه ۱۴ خدیجه ۱۵ فاطمه و بقولی سی و شش فرزند بوده اند
هجده پسر و هجده دختر و شیخ اشرف الدین نسابه فرموده که نوزده پسر بودند و هفده دختر و در حال حیات متوفی شدند محسن و یحیی و
عبدالله و سه دختر دیگر که اسم ایشان مشهور نیست و سیزده دیگر بعد از آن حضرت بودند و دار الخلافه اش کوفه مدت عمر شریفش شصت و سه سال
شهادتش در روز [illegible] هم ماه رمضان سنه اربعین من الهجرة عبدالرحمن بن ملجم مرادی علیه اللعنة [illegible] ضربت زد و در شب جمعه بیست و یکم
ماه مذکور [illegible] شهید [illegible] مرقدش نجف اشرف امام دویم امام حسن علیه السلام است پدرش علی مرتضی مادرش فاطمه
زهرا کنیتش ابو محمد لقبش زکی و مجتبی و سید اولیا ولادتش در مدینه روز سه شنبه پانزدهم رمضان سنه اثنی هجریه مدت امامتش
هشت سال و چهار ماه و شانزده روز اولاد امجادش پانزده بوده نه ذکور زید و حسن و عمر و قاسم و عبدالله و عبدالرحمن و حسین الاثرم و
طلحه و اسحق و شش اناث ام الحسن و ام الحسین و فاطمه و ام عبدالله و ام سلمه و رقیه و بقولی شانزده بوده اند ده پسر که یکی دیگر جعفر بود
سن مبارکش چهل و هشت سال شهادتش در روز پنجشنبه هفتم صفر سنه تسع و اربعین بوده از الماس جعده ملعونه
بنت اشعث ملعون به امر معاویه بن ابو سفیان علیه اللعنة و سخط النیران مرقد منورش گورستان بقیع در مدینه طیبه
امام سیم امام حسین بن علی کنیت همیونش ابو عبدالله لقب مبارکش رشید و شهید و سید ولادتش آخر
شهر ربیع الاول میان ولادت امام حسن و حمل امام حسین پنجاه روز بوده و بقولی یک ماه و مدت امامتش یازده سال
و یازده ماه و سه روز و اولاد امجادش هفت بوده اند پنج پسر امام زین العابدین علی اکبر و علی اصغر جعفر و عبدالله
و دو دختر سکینه و فاطمه و به روایت دیگر شش پسر بوده اند [illegible] محمد و در بعض تواریخ بجای محمد عمر آورده اند شهادتش
در روز جمعه دهم محرم الحرام سنه احدی و ستین بوده الکلب بن الکلاب المنافق الکافر الکذاب یزید بن معاویه
علیهما اللعنة [illegible] عبید الله زیاد علیه العذاب الی الابد [illegible] مرقدش حایر کربلا [illegible] امام چهارم

امام زین العابدین علی بن الحسین مادرش شهربانوی بنت یزدجرد شهریار بن پرویز بن انوشیروان عادل و بعضی گفته اند
مادرش شاه زنان که دختر یکی از پادشاهان عجم است کنیتش ابومحمد لقب عالیش سجاد و زین العابدین و آدم آل عبا ست و وجه تسمیه
او بزین العابدین آنست که در شواهد مذکور است که یکشب در نماز تهجد بود شیطان بصورت اژدهای بر آمده تا او را از عبادت
مشغول سازد و امام بوی هیچ التفاتی نکرد شیطان انگشت پای حضرت را بگزید چنانچه التفات ننمود باز چنان بگزید که درد
ناک شد هنوز نماز خود را قطع ننموده بود حق تعالی بروی منکشف گردانید که او شیطان است حضرت او را طپانچه زده فرمود
که دور شو ای ملعون مطرود شیطان دور شد و حضرت بورد خود قیام نمود آوازی شنید که قایلی سه مرتبه گفت انت زین العابدین
ولادت باسعادتش روز یکشنبه پنجم شعبان المعظم سنه ثمان و ثلثین و بقولی سنه ثلثین در مدینه متبرکه مدت امامتش سی و چهار سال
دو روز اولادان حضرت پانزده بوده اند یازده پسر امام محمد باقر زید عمر اشرف عبدالله ماهر حسن حسین حسین اصغر عبدالرحمن سلیمان
علی محمد اصغر و چهار دختر خدیجه فاطمه علیه ام کلثوم و قولی آنست که آنحضرت را هجده فرزند بود و دو دختر و عمر شریفش پنجاه و هفت سال
و شهادتش بزهر ولید بن عبدالملک مروان علیه اللعنه و سزاء الهاویه و النیران در روز شنبه دوازدهم محرم الحرام سنه خمس و تسعین
و تسعین مرقد منورش در مدینه با سکینه در بقیع **امام پنجم** امام محمد باقر علیه السلام پدرش امام زین العابدین مادرش ام عبدالله
فاطمه دختر امام حسن کنیت شریفش ابوجعفر لقبش باقر ولادتش در روز شنبه سیوم صفر سنه ثمان و خمسین در مدینه مدت امامتش
پانزده سال و دو ماه و بیست و پنج روز اولاد پاکش هفت بودند چهار پسر امام جعفر صادق عبدالله ابراهیم علی و سه دختر
زینب ام سلمه و یکی دیگر مشهور نیست عمر شریفش پنجاه و هفت سال و شهادتش بزهر منصور ملعون بوده و ابراهیم
بن ولید بن عبدالملک در روز دوشنبه هفتم ذی الحجه سنه اربع عشر و مایه مرقد مطهرش در بقیع **امام ششم**
امام جعفر صادق علیه السلام پدرش امام محمد باقر مادرش ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر کنیتش ابو عبدالله لقبش صادق
ولادتش روز دوشنبه هفدهم ربیع الاول سنه ثلاث و ثمانین در مدینه مدت امامتش سی و سه سال و دو ماه تقریبا و اولادش
ده نفر ذکور امام موسی کاظم اسحق محمد اسمعیل عبدالله عباس علی و سه اناث ام فروه فاطمه اسما و سن شریفش
شصت و پنج سال شهادتش بزهر رشید بوده ابو جعفر دوانقی علیه اللعنه در شوال سنه ثمان و اربعین و مایه
شهید پاکش ببقیع **امام هفتم** امام موسی بن جعفر الکاظم علیه السلام مادرش حمیده بربریه لقبش کاظم کنیتش ابوالحسن
و ابو ابراهیم ولادت باسعادتش در روز یکشنبه هفتم صفر سنه ثمان و عشرین و مایه در ابوا که آن میان مکه و مدینه است امامتش
سی و پنج سال [illegible] ماه و کسری بوده اولاد امجادش سی و هشت نفر بیست و یک پسر علی الرضا زید ابراهیم عقیل هارون
حسن حسین عبدالله اسمعیل عبیدالله محمد احمد جعفر یحیی اسحق عباس ابوالقاسم حمزه عبدالرحمن قاسم جعفر اصغر و هفده

نوزده

نوزده دختر خدیجه ام فروه اسما علیه فاطمه الکبری فاطمه الصغری کلثم آمنه زینب ام عبدالله زینب الصغری ام القاسم حکیمه اسما الصغری
محموده امامه میمونه و بقولی اولاد آنحضرت شصت نفر بوده بیست و سه پسر و سی و هفت دختر عمر مبارکش پنجاه و چهار سال
و شهادتش در حبس سندی بن شاهک علیه اللعنه موجب فرموده هارون الرشید پلید علیه اللعنه و العذاب سم در حلق مبارکش ریخت
اثر نکرد و پنج زهر انگور دیگر فرو برد [illegible] کوفت [illegible] شربت شهادت چشید در بیست و پنجم رجب سنه احدی و ثمانین و مایه
در بغداد و مرقد مطهرش در مقابر قریش در بغداد **امام هشتم** امام رضا علیه السلام مادرش نوبیه کنیتش ابوالحسن لقب
میمونش رضا ولادتش روز پنجشنبه یازدهم شهر ذی قعده الحرام و بقولی ربیع الآخر سنه ثمان و اربعین و مایه در مدینه طیبه مدت
امامتش بیست و یکسال و پنجاه و کسری اولاد امجادش شش پسر بوده اند لاغیر امام محمد جواد ابو جعفر ابو محمد الحسن جعفر
ابراهیم حسین و سن مبارکش پنجاه و یکسال و کسری شهادتش مامون الرشید علیه اللعنه زهر در انگور کرده بخورد آنحضرت
داد در سنه ثلاث و مائتین مشهد مقدس منورش در طوس **امام نهم** امام محمد بن علی التقی الجواد مادرش خیزران
کنیتش ابو جعفر لقبش جواد و تقی و قانع ولادتش در مدینه شریفه پانزدهم رمضان و بقولی پانزدهم رجب سنه خمس و تسعین و مایه
مدت امامتش هجده سال اولاد کرامش چهار نفر دو پسر امام علی النقی موسی مبرقع و دو دختر فاطمه امامه و سن
مبارکش بیست و پنج سال و دو ماه یازده روز شهادتش بزهر بوده معتصم علیه اللعنه دختر مامون ملعون در وقت
دخول و استمال بالماس خرگرده داده بود [illegible] آنحضرت مدتی در زحمت بود تا شربت شهادت چشید در
سه شنبه آخر ذی قعده سنه عشرین و مائتین در بغداد و مرقد منورش در مقابر قریش در جنب جدش موسی کاظم علیه السلام
**امام دهم** امام علی بن محمد النقی مادرش سمانه کنیتش ابوالحسن و او را ابوالحسن ثالث گویند لقبش نقی ولادت
باسعادتش یازدهم ذی الحجه و بقولی سیزدهم رجب سنه اثنی عشر و مائتین در مدینه مدت امامتش سی و سه سال
شش ماه و بیست و هفت روز اولاد امجادش چهار نفر سه پسر و یک دختر ذکور حسن عسکری حسین جعفر کذاب و در
روایتی است که این جعفر صد و بیست فرزند داشت و اناث عالیه و عمر شریفش چهل سال شهادتش
بزهر متوکل ملعون عباسی بوده معتمد عباسی در روز دوشنبه سیوم رجب و بقولی آخر جمادی الثانی سنه
اربع و خمسین و مائتین در سر من رای مرقد متبرکش سرای وی و هم آنجا **امام یازدهم** امام حسن عسکری علیه السلام
مادرش حدیثه کنیت مبارکش ابو محمد لقب همایونش عسکری ولادتش روز دوشنبه چهارم
ربیع الآخر سنه اثنی و ثلثین و مائتین مدت امامتش پنج سال و هشت ماه و کسری و اولاد خلفش همین حضرت
صاحب الامر علیه السلام سن مبارکش بیست و هشت سال و دو ماه بیست روز شهادتش بزهر معتمد بوده معتمد عباسی علیه اللعنه

دریکشنبه ربیع الاول سنه ستین و مائتین در سر من رای مرقد مطهرش همانجاست امام دوازدهم صاحب الامر علیه السلام
مادرش نرجس خاتون کنیت امام پدرش ابوالقاسم لقب همنامش حجة و قائم و منتظر و مهدی و هادی و صاحب الامر والوقت
واز ماه ولادت با برکت و سعادتش شب جمعه پانزدهم شعبان المعظم سنه خمس و خمسین و مائتین در سر من رای مدت عمر شریفش
و امامت بکرامتش حق سبحانه و تعالی جل جلاله میداند و رکوه کی علم و حکمت بوی ارزانی فرمود چنانکه بعیسی و یحیی و آنحضرت را دو غیبت
دست داد صغری و کبری امیدکه نوید ظهورش دلهای مومنانرا مبتهج و مسرور گرداند و غبار غم و الم از خاطر اهل عالم
دور دارد اللهم ارزقنا ... الغائبة بحرمته و حرمت امامه و اجداده یا صاحب الزمان من بیچاره
تاکی دربین زمانه را عدا کشم جفا تاکی کشم زدست و زبان دل حسود خاری جدا و جور جدا و ستم جدا و هرستانی من کشهد
شاد مان ... چرخ است بمروت و خلقند بوفا زین بوفا زمانه بعهد دم مزن هرگز نبوده است چو ز عهد او وفا آورده ام بکو
حاجات بروی دل اشاره که حاجت من مسکین شود روا تنبیه چون بعضی از فضایل و مناقب حضرات شنیدی شمهٔ نیز
از ذکر یاد آنحضرات بشنو ای عزیز بدانکه حق سبحانه و تعالی ثنا و ستایش میفرستد بر محمد و درود و سلام میگوید آنحضرت را
و مومنان را امر فرمود بصلوات و سلام او قوله تعالی اِنَّ اللّٰهَ وَمَلٰئِكَتَهُ يُصَلُّوْنَ عَلَى النَّبِيِّ يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا صَلُّوْا
عَلَيْهِ وَسَلِّمُوْا تَسْلِيْمًا یعنی بدرستی که خدای تعالی و فرشتگان او درود میفرستند بر پیغمبر ... ای کسانی
که گرویده اید بخدا و رسول صلوات دهید بر او و سلام کنید بروی سلام کفتنی یا تسلیم نمائید خود را و انقیاد او را مرعی دارید
بدانکه صلوات از جانب حق سبحانه و تعالی رحمتست و از ملایکه استغفار و از مومنان دعا گفته اند که معنی اللهم صل علی محمد آنست
که بار خدایا تعظیم کن محمد را در دنیا باعلای دین و اظهار دعوت بطریق یقین و اعظام ذکر و ابقای شریعت
و در آخرت بقبول شفاعت او در شان امت و تضعیف ثواب و اظهار فضل بر اولین و آخرین و تقدیم او بر کافه انبیا و مرسلین
روایتست که بعد از نزول این آیت گفتند یا رسول الله ما میدانیم که صلوات و سلام را بتو چگونه کنیم کیفیت آنرا بیان فرمای
فرمود که بگوئید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ وَاٰلِ اِبْرَاهِيْمَ اِنَّكَ حَمِيْدٌ مَجِيْدٌ وَ
بَارِكْ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ وَاٰلِ اِبْرَاهِيْمَ اِنَّكَ حَمِيْدٌ مَجِيْدٌ بعد از آن
فرمود که حق تعالی دو فرشته را بر من موکل گردانیده تا که هر که نام من شنود و بر من صلوات دهد آن دو فرشته گویند غفر
الله لکم یعنی خدا شما را بیامرزد و فرشتگان آمین گویند و اگر نام من شنوند و صلوات ندهند آن دو فرشتگان گویند
لا غفر الله لکم یعنی خدا شما را نیامرزد و فرشتگان آمین گویند و انس بن مالک از ابی طلحه نقل کرده که گفت
روزی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله رفتم آنحضرت را بسیار شادان و خوشحال یافتم گفتم یا رسول الله هیچ روزی ترا باین

مرتبه خوشحال

مرتبه خوشحال ندیدم که امروز فرمود چگونه خوشدل و خوشحال نباشم که اکنون جبرئیل نزد من آمد و گفت حق تعالی فرمود که هر که یک
مرتبه بر تو صلوات دهد من بران بنده ده بار صلوات فرستم و ده سیئه از و محو کنم و ده حسنه برای او بنویسم و در عدة الداعی
مذکورست که ابو بصیر از ابو عبدالله روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که نزد او نام من برند و صلوات بر من نفرستد
حق تعالی او را از بهشت دور گرداند و ابن قداح از ابی عبدالله روایت کرده که مردی دست بر در خانه کعبه زده بود و میگفت اللهم صل علی محمد
آنحضرت فرمود که صلوات خدا را منقطع و دنبال بریده مساز و در حق ما ظلم مکن و بگو اللهم صل علی محمد و آل محمد و عبدالله بن نعیم روایت
کرده که ابی عبدالله علیه السلام را گفتم که من در خانه خدا میروم و بغیر از صلوات چیزی دیگر نمیدانم فرمود از افضل مردی نمی آید از آن
خانه و جابر از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که بنده از بندگان خدای از آتش دوزخ هفتاد خریف معذب باشد و خریف
یعنی هفتاد سال است و درین مدت استغاثه بخدا و او را سوگند دهد تا او را از عذاب دوزخ برهاند هرده را حق ... در نخست
باو رسید پس گوید بحق محمد و اهل بیته جاه حقی یعنی بار خدایا بحق محمد و آل بیت او که بر من رحمت کن حق تعالی جبرئیل را وحی فرستد که
برو و بسوی بنده من و او را از دوزخ بیرون آر جبرئیل گوید بار خدایا این بنده در کدام موضع است از دوزخ فرماید که در
چاهیست از سجیل پس در رو فرود آید و او را بیند که روی او بقدمش بسته اند جبرئیل گوید و شدت عذاب گرفتارست از دیر باز که
چند سال است که از آتش دوزخ گرفتاری گوید نمیدانم از غایت درازی مدت و شدت عذاب پس آنرا و را بیرون آورد حق تعالی
او را ندا کند که ای بنده من چند بار در من استغاثه کردی و سوگند دادی گوید بکثرت عدد او را نمیدانم حق تعالی فرماید بعزت و جلال
من سوگند که اگر محمد و اهل بیت او را وسیله نجات خود نمیکردی من مدت مکث ترا در دوزخ دراز میگردانیدم لیکن بر خود واجب
کرده ام که هیچ بنده مطلوب خود را از من سوال نکند بوسیله محمد و اهل بیت او مگر که آنچه کرده باشد او را بیامرزم پس امروز از
سر تقصیر تو گذشتم و قلم عفو بر جمیع گناهان تو کشیدم سلمان فارسی روایت کرده که از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم
که میگفت حق تعالی بندگان خطاب میکند که بدانید که اکرم خلق بر من و افضل ایشان نزد من محمد است و برادر او علی
و بعد او ائمه هدای که وسایل اند بمن پس هر که بدانید که اکرم بوسیله محمد و آل محمد حاجت خود را از من طلبد که آن وصول
منفعت باشد یا دفع بلیه و مغفرت از او من او را روا گردانم بهتر و نیکوتر از آنکه استشفاع نمایند قومی اهل نفاق که بعضی
حدیث از سلمان شنیده اند بر سبیل استهزا او را گفتند یا ابا عبدالله چرا در همه امور از خدای بوسیله محمد و آل محمد تا ترا
از اغنیای مدینه گرداند سلمان جواب داد که من بوسیله ایشان از خدا سوال کردم آنچیزی را که انفع و افضل از جمیع دنیاست
و آن سوال من آن بود که زبان ذاکرین کرامت فرماید تا ثنای او گویم و بالای خود قوت بخشد ... فرماید تا تحمل مصائب
توانم شد و او سبحانه اجابت این طلب نمود مراتب ... علی حق سبحانه و تعالی ... که از انواع صلوات ... که آنرا در حقیقت

که آنرا در حقیقت

ورق ابتدای کتاب
ورق ... کتاب

تحیات نامند و شاخ و برگ آن درخت بر قصر و خانه سر کشیده و در زیر آن درخت حوضیست که هر که صلوات بر محمد و آل محمد فرستد
آن مرغ از آن درخت بزیر آید و در آن حوض غوطه میخورد و چون بیرون آید پر و بال خود را می افشاند از هر قطره که از او میچکد خدای تعالی
ملکی می آفریند که از برای گوینده صلوات آمرزش میخواهد تا بروز قیامت **نظم** خدا و ملایک فرستند صلوات ۞ تو هم نیز اگر مؤمنی و مطهر ۞
درود و سلامی چو شمس و مهی گو ۞ برای محمد رخشان و آن ماه انور ۞ بهر تار گیسوی آن شاه مرسل ۞ سلامی مسلسل درود معنبر ۞ در خبر است که
روزی میوه‌فروشی نزد رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله بغایت پریشانم و صاحب عیالم لابد یا دم رس که مرا از
دخل جهان هیچ چیزی نیست و از هیچ رهگذر ممرّی ندارم و از جور فقر و فاقه بتنگ آمده ام حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
**نظم** برو بر نبی و آل من تا توانی ۞ صلوات روز و شب خود بسر بر ۞ که تا از هوا روزی ناگهانت ۞ رساند بقدرت خداوند اکبر ۞
اگر خواهی که حق تعالی ترا توانگر گرداند بر من و آل من صلوات فرست تا حق تعالی ترا از آسمان روزی رساند مرد صلوات محمد و آل
ورد زبان ساخت شب و روز بر خواندن کلمات صلوات میفرستاد چند روزی که بدین شیوه گذرانید گذارش بر
ویرانه افتاد دیوارش بخشتی بر آمده آن خشت از محل خود بدر افتاد نظر کرد سبوئی دید در زمین پر از [illegible] چون زر
از آن بار کرد دید از زر سرخ بود خواست بر دارد با خود اندیشید که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود که روزی تو
از هوا خواهد رسید و آنحضرت هرگز خلاف نفرموده آن سبو را بحال خود گذاشته بخانه خود آمد و با زن خود آن
حکایت میکرد و این مرد را در همسایگی جهودی بود در اثنای این مکالمه کنیزک آن جهود بر سر بام آن مرد همه را شنید
خواجه خود را خبر داد خواجه با آن کنیزک بآن خرابه شد و سبو را یافته بر داشته بخانه آمدند چون سر آن باز کرد دید
پر از عقرب بود گفت این مرد محمدیست و ما را بامی دسیسه جادوی کرده این سبو را بر سر سوراخ خانه او باید برد و در
نگون باید کرد تا آنچه برای ما کرده با خودش راجع شود پس آن سبو را برداشته بر بام آن مرد رفته و بخانه او سرنگون ساخت دید که
تمام زر سرخ فرو ریخت مرد زن بار را گفت خداوند کریم متعال و قدیم لایزال کشوده صلوات بر محمد و آل محمد فرستاد آن جهود در تعجب
مانده فریاد بر آورد که این چه سر است این سبو تا حال پر عقرب بود و حالا پر از زر و میریزد حال و قصه خود را باز گفت و
ای جهود [illegible] ای صادق مسلمان شو تا این زر را برابر [illegible] قسمت کنیم آن جهود از سر اخلاص کلمه شهادت بر زبان
راند و صلوات بر محمد و آل محمد فرستاد آن مرد آن زر را با او قسمت نمود **نظم** زهی فضل صلوات
که گفتی او ۞ شود دولت دنیی و دین میسر ۞ جهودانی که بعد از شهادت بنا شد ۞ صوابی ز خلوت که غیر
فزون تر ۞ بگو بر نبی و ولی از دل و جان ۞ صلوات و سلام از شرار اهل خیبر ۞ و محمد بن بابویه باسانید صحیحه
از صادق علیه السلام روایت کرده که در ایام سلطنت یوسف علیه السلام روزی زلیخا از خاصان بارگاه او اجازت

خواست تا نزد

خواست تا نزد او رود و دیدار کند منادیان گفتند از جانب او آسیبی بتو رسد بجهت آنکه از میان تو و او واقع شده گفت نمیترسم از
کسی که او از خدای میترسد چون نزد یوسف رفت یوسف او را گفت ای زلیخا چرا رنگ تو متغیر شده جواب داد که سپاس
و خدایرا که پادشاهان را بجهت معصیت بنده کرده و بندگان را بجهت طاعت پادشاه یوسف گفت ای زلیخا ترا چه بر این داشت
که معصیت از تو صادر شد گفت نیکوی روی تو فرمود پس چه حالی داشته باشی در وقتی که بنگری پیغمبری که او را محمد صلی
گویند در آخر الزمان که روی او از روی من زیباتر است و ملیح تر و با تمکین تر و خلق او از خلق من بهتر زلیخا گفت راست گفتی ای
یوسف یوسف فرمود از کجا دانستی که من راست گفتم گفت بجهت آنکه یاد او کردی دوستی او در دل من جای گرفت حق تعالی بیوسف
وحی فرستاد که بتحقیق که او راست گفت من او را دوست داشتم بجهت دوستی او با محمد پس امر کرد یوسف که تزویج کند زلیخا را
معلوم شد که بجود ذکر محمد و توسل جستن بوی صلوات بر وی موجب انجاح مرام و مقاصد میشود و هر جای آنکه توان بواسطه صلوات بر او
و آل بیت او متوسل شوند باید بایین نوع که اللهم صل علی محمد و آل محمد و افعل بی کذا و کذا [illegible] از ابو عبد الله علیه السلام
روایت کرده که فرشته از حق تعالی [illegible] نشسته‌اند [illegible] و بانواع [illegible] هر که از بندگان گوید [illegible] در قیامت
پس هیچ بنده مؤمن نگوید صلی الله علیه و آله و سلم مگر آن دو فرشته گویند و علیک السلام و بعد از آن پیغمبر را گویند که فلان بنده مؤمن بر تو سلام میفرستاد آنحضرت گوید
که علیه السلام و از امیر المؤمنین علی علیه السلام مرویست که فرمود سمع اصوات عباد را بجبار مخلوق و داوند و آنرا [illegible] و خیر و ماده و حور العین
پس هرگاه بنده فارغ شود از نماز باید که صلوات فرستد بر آنحضرت و سوال جنت کند و استعاذه نماید از نار و سوال تزویج حور العین کند و هرگاه
بر رسول و آل او صلوات فرستد دعای او مستجاب شود و هرگاه سوال جنت کند گوید بار خدایا اگر بنده طلبیده باو ده و هر که از آتش زنهار خواهد
آتش گوید خداوندا اگر بنده زنهار میخواهد ویرا از آتش زنهار ده و هر که سوال حور العین کند گوید بار خدایا عطا کن باو آنچه از تو مطلبید و محمد بن
مسلم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و جعفر صادق علیه السلام روایت کند که هیچ چیز در ترازوی اعمال ثقیل تر از صلوات بر محمد و آل محمد نیست
و هشام بن سالم از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده که فرمود که دعای داعی محبوس در پرده حجابست یعنی مستجاب نمیشود تا آنکه بر محمد و آل محمد
صلوات فرستد و نیز از آن حضرت منقولست که هر گاه از خدای حاجتی باشد باید که ابتدا کند بصلوات دادن بر محمد و آل محمد و بعد از آن
حاجت خود را از او بخواهد و ختم نماید بر صلوات بر محمد و آل محمد پس بتحقیق که خدای از آن بنده کوار تر و کریم تر است که هر دو طرف دعا را اجابت
کند آنرا او اگذارد چه صلوات بر محمد و آل محمد در حجاب نمیماند و در معرض قبول می افتد **مناجات** الهی الهی بحق محمد ۞ الهی الهی بحق کوثر ۞ الهی الهی
بصدق خدیجه ۞ الهی الهی بزهرای ازهر ۞ الهی الهی بسبطین زهرا ۞ الهی الهی بشبیر و شبر ۞ الهی بعابد الهی بباقر ۞ الهی بموسی الهی بجعفر ۞ الهی الهی بشاه
خراسان ۞ بشاه خراسان شه عرش کشور ۞ شنیدم که میگفت روزی غریبی ۞ طواف رضا چون شد او را میسر ۞ منم ای شاه غریب و تو شاه غریبان ۞ بحال
غریب خود از لطف بنگر ۞ الهی بحق تقی و بحق نقی و عسکر ۞ الهی الهی بمهدی هادی ۞ شروق و دنیا امام مطهر ۞ الهی الهی بخاصان درگاه ۞ که بود غفران بیکران

ز خاک یکسر بخشی بر من جمع حضار یا رب ٭ تو بر عاصیان که کار یکسر ٭ الهی بخشی بیچاره جامی ٭ تو بر بندگان دیگر روز محشر ٭

## باب هشتم در قصص بعضی از انبیا علیهم السلام

سپاس نامحدود واجب الوجودی را که از کف خاک آدم را که ابو البشر است بوجود آورد و خلعت خلافت در و پوشانید که انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس و خلایق را از صلب او موجود گردانید و از اصناف شرف نبوت برگزید و هر یک را به تشریفی مشرف کرد قهاری که بنیش پشه ضعیف را تیغ قدر دشمنان ساخت و تار عنکبوت را عصمت دوستان کریمی که او میان را بفضیلت نطق و رتبت عقل دیگر حیوانات ممتاز نمود **نظم** آورد جان آفرین پاک را ٭ آنکه جان بخشید ایمان پاک را ٭ آسمان را بر زبردستی بداشت ٭ خاک را در غایت پستی بداشت ٭ عرش را بر آب بنیاد او نهاد ٭ و تحیات نامعدود بر سرور کائنات و خلاصه موجودات و منبع السعادات و منبع السعادات مایه حسنات و رافع سیئات خواجه مخلوقات رهبر شاه راه ایمان بدرقه فانوده جهان خاتم پیغمبران صلوات الله الملک المنان **نظم** خواجه دنیا و دین گنج وفا ٭ بهترین هر دو عالم مصطفی ٭ آفتاب شرع و دریای یقین ٭ نور عالم رحمة للعالمین ٭ صاحب معراج و صدر کائنات ٭ سایه حق خواجه خورشید ذات ٭ پیشوای انجمان آنجهان ٭ مقتدای آشکار او نهان ٭ مهدی اسلام و هادی السبیل ٭ مفتی غیب و امام جزو کل ٭ و بر امیر مومنان و سرور انس و جان ٭ راهنمای دو جهان ساقی روز دیوان پیشوای متقیان علی ابن ابی طالب علیه السلام **نظم** آن ولی حق امام راستین ٭ کوه علم و بحر حلم و قطب دین ٭ ساقی کوثر امیر رهنما ٭ ابن عم مصطفی شیر خدا ٭ مقتدای دین اسحقاق اوست ٭ مفتی مطلق علی الاطلاق اوست ٭ و بر آل او که هر یک هادی راه عرفان و دلیل شاه راه و هادی اند صلوات الله علیهم اجمعین **و بعد** بدانکه صفت و حکایت انبیا زیاده از حد تعریف و توصیف است و درین مختصرات نمیگنجد و با جمال نیز ازان در گذشتن معقول نمینمود بنا برین برخی ازان بیان نموده و درین باب دو و از ده فصل است

### فصل اولی

در قصه آدم علیه السلام قوله تعالی اذ قال ربک للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک قال انی اعلم ما لا تعلمون حق سبحانه و تعالی جل جلاله و عم نواله و عظم شانه ملا الاعزه ذکر نعت آفریدن آدم میکند و بیان شرف او که اول همه آدمیانست و ذکر شرف و فضیلت او موجب سرافرازی و بزرگواری اولاد اوست خطاب بحضرت خواجه کائنات و خلاصه موجودات محمد مصطفی صلی الله علیه و آله کرده می فرماید که ای محمد یاد کن این را که چون گفت پروردگار تو مر فرشتگان را بدرستی که من گرداننده ام یعنی آفریننده ام در زمین شخصی را که نایب من باشد در اجرای حق و محو کردن باطل گفتند ملائکه از روی تعجب نه بر وجه اعتراض که آیا می آفرینی در زمین کسی را که فساد کند و بریزد خونهای امثال خود را و حال آنکه ما تسبیح و تنزیه میکنیم تسبیحی مقترن بحمد و ثنای تو و پاکیزگی ترا میخواهیم حق تعالی در جواب ملائکه فرمود بدرستی که من میدانم در آفرینش این خلیفه از مصلحتها و حکمتها آنچه شما میدانید از ابن عباس و عبدالله مرویست که خدا

پس از آفرین

پس از آفریدن آدم فرشتگان را خبر داده بود که من در زمین خلیفه خواهم آفرید که فرزندان او در زمین فساد کنند و خون ناحق ریزند بنابران چون قول حق تعالی را شنیدند گفتند آیا می آفرینی کسی را که در زمین فساد کند و خون ناحق ریزد و اینکه حق تعالی فرموده که انی اعلم ما لا تعلمون از جهت اظهار کبر و عجب ابلیس لعنه الله بود که در خاطر داشت و ظاهر نمیکرد و نیز خلق انبیا و ائمه هدی و سایر اولیا از صلب آدم و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که فرشتگان از حق تعالی درخواست کردند که خلیفه زمین از جنس ایشان باشد و گفتند که ما طاعت تو مینماییم و تسبیح تو میکنیم چون در جواب سوال خود انی اعلم ما لا تعلمون شنیدند و دانستند ایشان رتبه این امر ندارند از سوال خود منفعل شده پناه بعرش الهی آوردند و باستغفار مشغول شدند و وقتی که آدم از کتم عدم بوجود آمد از بهشت بزمین آمد و خطاب باو رسید که ای آدم در زمین خانه بنا کن تا عاصیان و گناهکاران اولاد تو پناه باو آورده بتقبیل استغفار زنگ عصیان از آینه تن و جان شان بزدایند چنانکه فرشتگان متقرب پناه بعرش برده باستغفار مشغول شدند چون خانه تمام کرده عاصیان و خطاکاران حرم با پیرهنه و ژولیده موی غبارآلوده متوجه او شده بتضرع و زاری و نالش مشغول شدند و بسبب آن آمرزیده میشدند حق تعالی خطاب بفرشتگان کرد که این از جمله حکمتها و مصلحتهاست که در آفریدن آدم میدانستم و شما آگاه نبودید مجملا در القصه حق تعالی جبرئیل علیه السلام و فرمان داد که برود و از زمین قبضه خاک بر گیرد از آنجا که امروز خانه کعبه است جبرئیل برفت زمین در زیر قدم وی بلرزید و گفت یا جبرئیل چه میخواهی گفت از تو قبضه خاک بر میدارم زمین او را بخدای تعالی سوگند داد که از من خاک بر مگیر میترسم که حق تعالی از من خلقی بیافریند که بروی عاصی شوند و بدان سبب بر من ملامت آید جبرئیل باز گشت و گفت خداوندا تو عالم الاسراری زمین مرا بتو سوگند داد اگر فرمایی دیگر باره بروم حق تعالی میکائیل را بآوردن خاک امر فرمود آن نیز بطریقی خاک نیاورد و اسرافیل نیز بهمین طریق خاک نیاورد پس عزرائیل را فرمان داد و باز زمین او را قسم داد عزرائیل گفت خدای تعالی بمن امر فرموده و تو قسم میدهی من ترک امر او نمیکنم بقسم تو چون خاک برداشت حق تعالی فرمود که ای عزرائیل چرا خلاف سوگند زمین کردی گفت از ترس تو حق تعالی فرمود که جان خلایق را بتو حواله کردم که قبض کنی عزرائیل گفت خداوندا بعد ازان همه دشمن من خواهند بود حق تعالی فرمود که مفوض هر یکی را سببی سازم تا خلایق بدان سبب ترا دشمن نگیرند آنگاه فرمان آمد که گل آدم را بسرشتند پس گل را عزرائیل سرشت بعد ازان فرشته ابرا امر کرد تا چهل روز بارید ابری ما بر سر آن بداشت و درین چهل روز بران خاک بارید و یکهفته پایه از سر آن بر نداشت تا آنکه آن خاک گل شد و چنان گفت و یکهفته استعداد صورت رسید بعد ازان او را بصورت انسانی مصور گردانید و روح را در وی دمید و روایت آنکه گندم گون بود آنرا آدم نام نهاده چه ادمه یعنی گندم گونست و او را خلیفه روی زمین گردانید و علم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکة فقال انبئونی باسماء هؤلاء ان کنتم صادقین

چون آدم بر خود عطسه زده گفت الحمد لله و درآموخت آدم را یعنی علم ساخت او را همه نامهای مخلوقات از علوی و سفلی
از ابن عباس و سعید بن جبیر و غیرهما روایتست که حق تعالی تعلیم آدم کرد همه نامهای موجودات حتی کاسه و نیم کاسه و جمیع صفتها را از نام منقول
و غیر آن و بعد از آن عرض نمود مسمیات اسما را بر فرشتگان پس گفت ای فرشتگان خبر دهید مرا بنامهای اینها که در پیش شما موجود شده اگر
هستید راستگویان یا آنکه شما سزاوارترید بخلافت چون شما با وجود دیدن مسمیات علم بنامهای آنها ندارید بر جای آنکه دیده اید و اصلا ندیده اید
پس چگونه بخلافت لایقتر باشید و تدبیر و عمارت زمین سزاوارتر و در اخبار وارد است که چون حق تعالی خواست که فضیلت آدم بر فرشتگان
نماید امر فرمود تا منبری در آسمان هفتم نهادند و بر بالای آن کرسی از نور جدا و بنهاد و فرشتگان را نزد آن منبر جمع ساخت آدم را امر فرمود تا بر بالای
آن منبر رفت و بعد از آن عرض نمودهای اشیا فرمود بر ملایکه گفت مرا خبر دهید که هر یک از آن نامها چه چیز است ایشان بعجز و قصور خود معترف شده
اعتذار گفتند قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم یعنی تسبیح میکنیم ترا از آنکه غیر تو بداند امور
غیبی و کسی را نرسد که در احوال و اقوال تو زبان اعتراض گشاید هیچ دانشی نیست ما را مگر آنچه تو تعلیم داده ما را از نامهای آن اشیا
و درستی که تویی بسیار دانا بجمیع اشیا که هیچ چیز بر تو پوشیده (نهان) نیست محکم کار و صواب کردار که هر چه کنی و گویی بر وجه علم و حکمت باشد
پس میدانی که منصب خلافت رتبه علم و اسما اشیا که علیا بدو داد چون فرشتگان اظهار عجز خود کردند حق تعالی خطاب کرد با آدم و از جهت
اظهار فضیلت و شرف او بر ملایکه فرمود که قال یا آدم انبئهم باسمائهم فلما انبأهم باسمائهم قال الم اقل لکم انی اعلم
غیب السموات والارض واعلم ما تبدون وما کنتم تکتمون ای آدم خبر ده این ملایکه را که در پیش شما حاضر شده اند
بنامهای آن اشیا که عرض ایشان کرده بودم پس آن هنگام که آدم خبر داد فرشتگان را بنامهای آن اشیا و خواص هر چیز و منافع
و مضار هر یک اعلام ایشان کرد گفت خدای تعالی ملایکه را بر وجه تنبیه که آیا نگفتم مر شما را بتحقیق من میدانم آنچه پوشیده است از
احوال آسمانها و زمین و میدانم آنچه ظاهر میکنید از گفتار و کردار و آنچه بودید که مخفی و پوشیده بدانند اعتقاد و افضلیت خود آورده اند که
چون آدم اسما جمیع چیزها را اعلام ملایکه کرد و ملایکه بعجز خود و بفضیلت آدم معترف شدند حق تعالی بجهت اعزاز و اکرام آدم
امر کرد با ایشان تا منبر او را برداشتند و در صف آسمانها بگردانیدند و بعرض صد سال تا هفت آسمانها بعد دیگر از آن آسمانها
منبرک با فرمود او را و بال زد از زر و مرجان و آدم را فرمود تا سوار و در آسمانها میگردید و بر فرشتگان سلام
میکرد بدین طریق که السلام علیکم و رحمة الله و برکاته ایشان در جواب میگفتند که علیک السلام و رحمة الله یا خلیفة الله و حق تعالی
از روی تعظیم خطاب کرد که ای آدم سلام و تهنیت بر تو باد و بر فرزندان صالح تو تا روز قیامت و نیز بجهت تعظیم آدم
فرشتگان را بسجود آدم علیه السلام امر کرد چنانکه میفرماید که واذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس ابی واستکبر وکان من الکافرین
و یاد کن ای محمد چون گفتیم مر فرشتگان را یکبار سجده کنید مر آدم را سجده تعظیم نه سجده عبادت زیرا که سجده عبادت غیر حق را روا نیست

پس سجده

پس سجده کردند ملایکه مگر شیطان لعین سر باز زد از سجده و تکبر و گردن کشی نمود و او در اصل از ناگرویدگان یعنی از منافقان بود
انقیاد مینمودند فرشتگان و در باطن کافر بود و نزد حق تعالی این ظاهر بود و چون او را سجده امر فرمود عصیان کرد او و بر ملک این امتحان ظاهر شد و حق
آنست که ابلیس از جن بود نه از ملایکه چرا که ایشان معصومند بالاتفاق بآیه کان من الجن ففسق عن امر ربه و تبلیت برین القصه چون ابلیس سجده
آدم نکرد حق تعالی او را لعنت کرد و وی را از صف فرشتگان دور کرد و امر ملایکه بر او لعنت کردند و آدم را گفت که بهشت رو و از جمیع لذات بهشت متلذذ شو
که فرمود تعالی و قلنا یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة و کلا منها رغدا حیث شئتما و لا تقربا هذه الشجرة فتکونا من الظالمین
و گفتیم از محض فضل و کرم خود ای آدم ساکن شو تو و جفت تو حوا در بهشت بخورید از میوه های آن خوردنی بسیار با فراغت و از هر جای که خواهید و نزدیک مشوید
و مخورید این درخت را که درخت گندم است که اگر نزدیک گردید این درخت پس باشید از ستمکاران بر نفسهای خود و از ابن عباس و ابن مسعود
روایتست که چون آدم در آن بهشت از تنهائی ملول گردید حق تعالی خواب را بر او غلبه کرد و بعد از آن استخوانی از پهلوی چپ آدم
جدا کرد و حوا را از آن بیافرید با صورتی و حسنی تمام و جمالی که زیب لا کلام و حلتهای بهشت در وی پوشانید و او را با انواع زینتها آراست
چون آدم بیدار شد و آن صورت مشاهده نمود با او انس گرفت و محبت تمام با او پیدا کرد و از آنکه از پهلوی چپ مرد حوا را آفریده اند از این جهت زنست
و پهلوی راست آنست و ثلثیت برین قول نیز و بعضی آنست که حق تعالی او را از باقی گل آدم آفرید و بعد از آن امر نمود که در بهشت ساکن شوند
چون بدلیل واضح و براهین قاطعه ثابت شده که انبیا علیهم السلام معصومند از ما دل اگر عمر پس این نهی نهی تنزیهی باشد که یعنی ترک مندوب
و ترک اولیست و آدم علی نبینا علیه السلام معصوم باشد از گناه و امیر خسرو در تعریف آدم علیه السلام فرمود نظم ای ازل گوهر پاک آمده
گوهر تو زیور خاک آمده ٭ چنبر این چرخ نیلی بخت گرفت ٭ تاک سر بر آمدی ای در پاک ٭ آورده اند که چون حق تعالی آدم را در بهشت
بر سریر کرامت نشاند و تاج عزت بر سر او نهاد و جامه بزرگواری و شوکت در وی پوشانید و غلمان و ولدان در پیش او در مقام
خدمتکاری تعیین فرمود و رضوان و حور را در ملازمت او مقرر نمود ابلیس را حسد برد و اندیشه میکرد که چه نوع آدم را ازین منصب
معزول سازد چون حق تعالی او را از درخت گندم منع نموده بود و فرصت یافته در دهن مار شد و از وی درخواست نمود که مرا بآدم رسان مار
بدستیاری طاوس او را به بهشت برد ابلیس لعین بیامد و در برابر آدم و حوا ایستاد و گویند از دهن مار برون نیامد که در بلطف
دهن او آمده خود را بایشان نمود و آغاز گریه و زاری و تضرع و بیقراری کرد ایشان روا نشناختند و گفتند چرا گریه میکنی گفت بجهت
شما و زوال نعمت و این دولت عظیم از شما گفتند علاج این چه باشد گفت خوردن میوه درخت خلد که موجب خلود جاودانست
و اشاره بدرخت گندم کرد گفتند ما را از آن نهی کرده و چگونه از آن بخوریم گفت این نه از آنست که درختیست و سوگند
یاد کرد که در این امر نیکخواه شما ام و از محض دولتخواهی شما را بدین دلالت میکنم چون این گمان نداشتند
که کسی بنام خدا دروغ سوگند خورد بنابرین فریب خوردند و بخوردن میوه آن درخت مشغول شدند فازلهما الشیطان

عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ پس بلغزانید قدم آدم و حوا را ابلیس لعین از آن درخت پس بیرون کرد ایشان را
در آنچه بوده‌اند در آن از انواع نعمت و مرتبه پس آدم گفت حوا را از این بهشت بیرون رویم که وقت معزولی ماست رباعی
برخیز که وقت افتراقست امروز ❊ با محنت و درد اتفاقست امروز ❊ ای دیده ز خون دل بیدی بگشا ❊ خون بار که نوبت فراقست امروز
و بدان که بیرون کردن آدم و حوا از بهشت بر سبیل عقوبت نبود بلکه مبنی بر مصلحت و حکمت بود یعنی حکمت ازلیه سبحانه و تعالی اقتضا میکرد که
از بهشت بیرون آیند و بعد از تکلیف که عبارت از فعل نمایند مشقت و بلیت بکشند تا موجب زیادتی مرتبه و درجه ایشان
شود و همچنانکه محققین علماء فن را تفسیر میسازند و صحیح راسخیم و نیز باید دانست که بیرون آمدن آدم از بهشت ضروری بود اگر چه
گندم نمیخورد زیراکه او را برای خلافت زمین آفریده بودند و بدلیل قوله تعالی إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً لیکن خروج او از
بهشت اگر بی خوردن گندم میشد مشقت و محنت او کمتر بود چنانکه آورده‌اند که چون آدم و حوا گندم را تناول نمودند
لشکر بلا روی بایشان نهاد رباعی ❊ آنروز که آب و خاک برهم زده‌اند ❊ بر طینت آدم رقم غم زده‌اند ❊ خالی نبود آدمی از درد و بلا
کین قرعه اولین بر آدم زده‌اند ❊ فی الحال تاج شرف از سر ایشان دور افتاد و حلهای بهشت از بدن ایشان فرو ریخت غلمان و حور
و رضوان که در ملازمت بوده‌اند فرار نمودند و ایشان برهنه و بیکس ماندند و از خجالت برهنگی در پس درختان بهشت پنهان میشدند
عاقبت به برگ درخت انجیر خود را پوشانیدند و چون حکم شد که از بهشت بیرون روند پس آدم دست حوا گرفت و خواست
که از بهشت بیرون آید کلمه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ بر زبان راند جبرئیل گفت ای آدم کلمه بزرگواری گفتی زبانت باد که
حق تعالی برکت این نام بر شما بخشید خطاب در رسید که ای جبرئیل بگذار تا بیرون روند اگر من امروز برو رحمت کنم برکت
رحمت کرده باشم میخواهم که فردا که آدم روی به بهشت آورد هزاران هزار عاصی از فرزندان همراه داشته باشد آنگاه
بر ایشان رحمت کنم آنگاه وسعت رحمت من آشکارا گردد پس لعین همین ایشان را از بهشت بیرون کردیم وَقُلْنَا اهْبِطُوا
بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ و گفتیم که ای آدم و حوا فرود آیید از بهشت بدنیا
در حالتی که برخی از شما مر برخی دیگر را دشمنید چه ابلیس لعین و ذریه او دشمن آدم و ذریت اویند و برعکس و شما راست
در زمین موضع قرار یعنی آرامگاه و جای برخورداری و منفعت تا هنگام رسیدن اجل شما آورده‌اند که چون آدم
و حوا بزمین افتادند حکم شد که ای آدم دست از حوا بدار و هر دو از یکدیگر مفارقت کنید و هر یک
بجای دیگر روید پس آدم بکوه سراندیب افتاد و حوا بساحل دریای هند در موضع که آنرا جده گویند آدم
دویست سال بر سر کوه سراندیب گریست از جهت ترک مندوبی که از وی صادر شده بود نظم کوه بس
گران بلا را شکست ❊ سبب آبروی ما اشکست ❊ گریه میکن گران گهر یابی ❊ اشک ریزان کنی گهر یابی ❊ ابر تا

گریه برچمن

---

گریه بر چمن نکند ❊ غنچه هم خنده بر چمن نکند ❊ از ابن عباس روایتست که هرگاه آدم ترک مندوب خود را یاد کردی
بیهوش شدی و درین حال چندان باران حسرت از ابر دیده بر زمین ندامت باریدی که در رخسار او دو جوی پدید
آمدی شبی آدم از بسیاری گریه و زاری بیهوش شد جبرئیل آمد و سر آدم را بر دامن خود گرفت آدم در واقعه دید
که حوا در کنار دریا بگریه و میگوید ای دوست من آدم و مونس من چگونه آیا برهنه یا پوشیده بیداری یا در خواب آدم خواست که جواب
دهد بهوش آمد و فغان و زاری در گرفت و چنان از درد و گریه خروشید که جبرئیل بناله در آمد و مناجات کرد که الهی بر این غریب فرومانده رحم فرمای
خطاب آمد که ای آدم را بشارت ده که نزدیک رسید که شب فراق بسر آید و ماه فراق از مشرق امید بر آید بیت ❊ نسیم باد صبا دوش آگهی آورد ❊
که روز محنت و غم رو بکوتهی آورد ❊ و در روایت ائمه از اهل البیت علیهم السلام و در اکثر کتب مخالفین نیز مذکور است که چون حق تعالی آدم را
بعد از آفریدن باسمان برد بر ساق عرش صورت چند دید بر هیئت خود و نام هر یک بر بالای سر او نوشته گفت خداوندا این چه
صورتهاست بر خلقت آفریده و خود که نه گفت پس اینها کیستند خطاب آمد که فرزندان تواند اگر غرض من وجود ایشان نبودی
هرگز ترا نیافریدمی آدم گفت پس اینها گرامی ترین بندگانند حق تعالی فرمود بلی این نامها یاد گیر وقتی در ماندگی بفریاد رسند آدم آن
نامها را یاد گرفت چنانکه حق تعالی از آن خبر میدهد که فَتَلَقَّىٰ آدَمُ مِن رَّبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ پس فرا
گرفت آدم فرا گرفتن و قبول نمودن از پروردگار خود سخنان با برکت و عظمت را که آن نامهای آل عبا بود پس بازگشت حق تعالی بتوبه
او را پذیرفت بدرستی که خدای تعالی بنده رجوع کننده است بقبول توبه بسیار بخشنده و مهربان بر بندگان آورده‌اند که چون وقت
قبول توبه رسید جبرئیل گفت ای آدم مگر آن نامها که بر ساق عرش نوشته دیدی فراموش کردی چون این بشنید دست بر داشت
و متوجه قاضی الحاجات شد و گفت بار خدایا بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که توبه من قبول فرمای تیر دعای او بر هدف اجابت
رسیده توبه آدم قبول شد حسن و قتاده و عکرمه و سعید بن جبیر گفته‌اند که آن کلمات اینست که ربنا ظلمنا انفسنا و
إن لم تغفر لنا وترحمنا لنكونن من الخاسرين واصح آنست که حق تعالی ببرکت شفاعت پنج تن آدم با آل عبا قبول توبه او
نمود چنانکه ابن مغازلی شافعی که یکی از اکابر اهل سنت است و ابو عمرو بن مقدام که از علمای ایشانست از ابن عباس نقل
کرده‌اند که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که آدم نام من و علی و فاطمه و حسن و حسین شفیع خود ساخت حق تعالی توبه او را قبول کرد خطاب شد
که ای آدم با حوا به سراندیب رو تا نسل تو در عالم پراکنده گردد و آدم بآنجا رفت روزی جبرئیل بیامد و هفت پاره آهن با او
بسندان و پتک و انبر کار و پتنه داده و دو پاره دیگر آهن و آدم را آهنگری بیاموخت آدم را بآتش احتیاج شد فرمان آمد به
جبرئیل که ذره آتش بمالک بستان فانه شود آدم چه جبرئیل ذره آتش دوزخ گرفته بخدمت آدم برد و آدم دست دراز کرد که آتش
بستاند آتش بسوخت آنرا بشکند بزمین آمد و هفت طبقه زمین را سوراخ کرد و بدوزخ رسید پس فرمان رسید که ای آدم سنگ بدار و بر آهن زن تا آتش

ازان بیرون آید قبس آتش در سنگ مانده تا قیامت در سنگ آن قبس خواهد ماند آدم همچنان کرد آتش ازان بیرون آمد جبرئیل آدم را آهنگری
و درودگری در آموخت تا آلات برزگری از چوب و آهن بساخت و جبرئیل از بهشت فردوس جفتی گاو از برای آدم بیاورد و قول دیگر آنست
که جفت از زمین البقره بروی آمد و آن جفت را بگاوان منسوب کردند پس جبرئیل گفت یا آدم برخیز و برزگری کن تا از دست رنج خود خوری
پس جبرئیل گندم از بهشت بیرون آورد و بر روی زمین افشاند آدم او را برویید و خوشه کرد و بر باد داد و دست آس نمود و خمیر کرد و نان پخت
و این همه در هفت ساعت از روز واقع شد پس رفیق یا آدم علیه السلام گفت که ای آدم معذورم دار که مرا و برای یافتن اگر در
او ان جوانی بوده و تر اطعام دادی آدم خواست که تا نان خورد جبرئیل گفت یا آدم صبر کن تا آفتاب فرو شود تا از جهد روزه دار
باشی چون آفتاب فرو شد نان خشک آورد ده روزه ~~گشت~~ حسرت خورد و لقمه که انداخت که از برای فرزندان ما بود و از انجاست که زنان
ناقص عقلند و در اعتقاد سست و ذخیره میکنند ... اگر نه روز کار رسان روزی ما همه روزه میرسانید پس آدم در زمین سراندیب قرار
گرفت و خواهش نمود و حوا نیز چهل نوبت آبستن شد و هر بطن پسری و دختری می آورد و چون بزرگ میشدند دختر یک بطن را با پسر بطن دیگر میداد
و دختری که با قابیل زاده بود اقلیما نام داشت و در غایت حسن و جمال بود و آنکه با هابیل زاده بود لیوذا نام داشت او را چندان جمالی نبود و چون
بحد بلوغ رسید آدم لیوذا را بقابیل نامزد کرد و اقلیما را بهابیل قابیل ازین حکم امتناع نمود و گفت خواهر من بهترست و در رحم با من بوده
او نیست آدم فرمود که حکم الهی برین نهج صدور یافته مرا درین هیچ اختیاری نیست قابیل گفت ای پدر تو هابیل را از من دوست میداری (لاجرم)
اکنون خوب روی ترست باو میدهی آدم فرمود که اگر سخن مرا باور نداری کار هر یک از شما قربانی کنید تا که تواند قربانی هر کدام قبول افتد اقلیما
از وی باشد هابیل گوسفندداری بود بره فربه آورده بغایت دوست داشت و بر سر کوهی نهاد و با خود گفت اگر قربانی من قبول نکرد و ترک
اقلیما کنم و قابیل صاحب زرع بود دسته گندم خشک و ضعیف کم دانه بیاورد و در کنار آن نهاد و گفت با خود اگر قربانی من قبول شود
و اگر نشود من دست از خواهر خود بر ندارم پس آتشی سفید بی دود از آسمان آمد و گوسفند را بخورد و ملتفت قربانی قابیل نشد
قوله تعالى واتل عليهم نبأ ابني آدم بالحق اذ قربا قربانا فتقبل من احدهما ولم يتقبل من الآخر یعنی بخوان ای محمد
بر امتان خود خبر آن دو پسر آدم از روی راستی که چون قربانی کردند پس قبول کرده شد از یکی و مقبول نیفتاد از دیگری و در آن
روزگار چنان بود که چون کسی قربانی کردی اگر قبول شدی آتشی بیامدی و آنرا بسوختی و اگر نه بحال خود باز ماندی و رسوا شدی
و در امت محمد صلى الله عليه و آله این حکم برطرف شد و کار ایشان بقیامت افتاد تا در دنیا بگناهی که محقق باشد رسوا نشوند القصه
قابیل را آتش غضب مشتعل شده و حسد ورزیده و بغیرت او را انگیزه کرده و کمر بقتل برادر بسته و در کمین گاه انتقام نشست
تا روزی که هابیل را گفت ای هابیل من ترا بکشم گفت زیرا که تو خواهر مرا بزنی گرفته و قربان تو قبول افتاده و من
رسوا شده ام هابیل گفت ای برادر اگر تو بر من دست دراز کنی من حق حرمت برادری نگاه دارم و از گناه متحیر باشم و قوله

چو ستمکاران و وزغیان باشم و جزای ستمکاران بجز دوزخ نباشد اما قابیل کشتن برادر را در دل قرار داد اما نمیدانست که
او را چون بکشد و درین اندیشه بود که ابلیس علیه اللعنة بیامد و ماری در دست گرفته در پیش قابیل سنگ بر داشت و بر سر آن مار زد
و بکشت قابیل این فعل قبیح را از وی فرا گرفته دانست که برادر را چنین باید کشت روزی آدم عزم زیارت بیت المعمور کرد قابیل وقت
یافت بسر رمه آمد هابیل آنجا در خواب بود سنگی بر داشت و بر سر هابیل زد چنانکه مغزش پریشان شد خود برادر را برادر
این کند که او کرد گر هیچ کافر این کند مرویست که هابیل بیست سال در درخت بید خوابیده بود و در آن روزگار هیچ درختی زیاده از درخت
بید بار نیاوردی و در آن خوشه میوه بودی از شومی آن خون که در پای او واقع شد دیگر بار نیاورد و قابیل بسبب این عمل در بیدرحمی شد
و بر رمه نگاه کشت انگاه ندانست که با جثه او چه کند او را در جامی پیچیده در پشت گرفته روی به بیابان نهاد چهل روز او را در پشت داد
و بهر طرف که میرفت ندانست که چه چاره سازد آخر الامر روزی زاغی را دید که بمنقار و چنگال خود گوری میکند و زاغ دیگر مرده بیاورد
در آنجا نهاد و خاک در آن بپوشید تا آن زاغ پوشیده گشت قابیل نیز بهمان صورت عمل نمود هابیل را دفن کرد و در میان قوم آمد اما
چون آدم علیه السلام از زیارت حرم مراجعت نمود فرزندان همه باستقبال وی آمدند مگر هابیل و آدم هابیل را بسیار دوست میداشت که
جوانی بود با روی چون ماه و گیسوی سیاه دهنی چون غنچه و نقاره باصورتی آراسته نموده چون بدر منیر و سیرت دلپذیر از انبیای داشته بود
هیچ یک از اولاد آدم بجمال و کمال او نبود نظم چنین روی تو همه صورت بر دیوار زند نه چنین صورت معنی که تو داری دارند
و هنوز شیث نبی علیه السلام متولد نشده بود زیرا که در خبر آمده که اجمال اولاد آدم شیث بود که لمعه نور محمدی صلى الله علیه و آله از جبیره او لامع
در جبین مبین او ساطع القصه چون آدم هابیل را ندید بجستجوی او اشتغال نمود و از هر که خبر وی را پرسید نشانی ندادی و گفتندی که
روزی چند شد که ما ازو اثری ندانیم که بکجا رفته است و بچه کار مشغول است آدم هفت شبانه روز در کوه و صحرا میگردید شب هشتم
در واقعه دید که هابیل در جایی ایستاده و میگوید که یا ابتاه الغیاث آدم از هول آن از خواب در آمد و هوش از سرش در رفت
و بیهوش شد چون با خود آمد جبرئیل را دید که بر سر بالین وی نشسته بود گفت ای برادر از حال هابیل هیچ خبر داری که حال او را
در خواب دیدم که چون مظلومان استغاثه میکرد و چون بیچارگان فریاد رس میطلبید جبرئیل گفت یا آدم حضرت حق میفرماید که
بر کشت مزد تو تو درین مصیبت بدانکه قابیل او را بکشت و او فریاد میکرد و کسی بفریاد او نرسید اکنون همان فریاد اوست که
از زمین ظاهر میشود و فردای قیامت نیز فریاد کنان متوجه گاه در آید آدم فریاد در گرفت و گفت ای برادر خاک او را
بمن نما جبرئیل آدم را بسر قبر هابیل برد آدم خاک از وی دور کرد هابیل را دید سر کوفته و تمام اعضای او بخون آغشته
روی در روی وی میمالید و زار زار میبالید و چندان بگریست که فرشتگان هفت آسمان بگریه در آمدند و گفتند بار خدایا آدم
دو سه روز از گریستن فارغ نشده و بعد اکنون باز گریان شده و ما را طاقت گریستن آن نیست خطاب در رسید که ای آدم

هر کس در این معصیت که مرد ما برای او نهایت و ما حکم کردیم که نصف عذاب دوزخ تنها قابیل را باشد و چون قابیل دانست که پدر از قتل
او مخبر شده خواست بجای رود که از شرمندگی پدر باز رهد قدم گرفت تا برود حق تعالی بزمین خطاب فرمود که ای زمین بگیر او را زانو
وی را تا زانو بگرفت قابیل گفت بار خدایا ابلیس بر تو گناه کار شد بزمین فرو نبردی ندا آمد که ای ملعون ابلیس خون برادر مومن نریخت
دیگر گفت بار خدایا پدرم را از آن درخت که او را نهی کردی بخورد او را بدنیا فرستادی و بزمین فرو نشد و مادر که پیوند تو قطع
رحم نکرد و تو قطع رحم کردی پس فرمان شد بزمین که او را بگیر تا سینه بزمین فرو شد دیگر خطاب آمد که ای زمین بگیر این مرد را
تا بحلقوم بزمین فرو شد قابیل گفت خداوندا از پدرم شنیدم که گفت دیدم که بر ساق عرش نوشته بود که لا اله الا الله محمد
رسول الله علی ولی الله بار خدایا بحرمت محمد و علی که مرا از زمین فرو مبر از حق تعالی خطاب رسید بزمین که ای زمین او را بیرون
انداز زمین او را بیرون انداخت چنانکه بر کنار کوه قاف بر زمین آمد آنگاه حق تعالی فرشته فرستاد تا او را در بند دست
گرفته و بر اسپی نشسته و او را بعذاب حرید میکنند و دیگر باره زنده میشود و هر روز هفتاد بار تا روز قیامت پس آدم و حوا او دو سال
بر سر قبر هابیل بنشستند و میگریستند روزی آدم گفت بار خدایا اگر قابیل هابیل را کشت خون هابیل کجا شد ندا آمد که
بزمین فرو شد آدم گفت لعنت بر زمین باد که خون فرزندم بخورد و چون زمین این سخن از آدم بشنید در زمان آن خون را بیرون
انداخت و تا بقیامت خون هیچکس نخورد آدم دیگر باره بسراندیب باز رفت و آنجا مقیم بود پس آدم فرزندان را با یکدیگر میداد و
زنان ایشان ثمر دادند تا پانصد و هشت هزار فرزند و فرزند زاده جمع شدند و در مدت هزار سال روزی فرزندان آدم نزد
او آمدند و گفتند ما را چیزی باید که بدان خرید و فروخت کنیم آدم گفت برگ درختان بگیرید ایشان گفتند زود پوسیده شود
و بقا نکند پس آدم از حق تعالی درخواست جبرئیل آمد و مشتی زر سرخ و مشتی نقره بیاورد و بآدم داد و گفت ای
جبرئیل این دو مشت نقره بس نباشد فرزندان مرا و ایشان را کفایت نیست از حق تعالی بجبرئیل ندا آمد که ای
جبرئیل این زر و سیم را بگو ده تا ایشان اندک اندک از آن بیرون آورند و ملک خداوندم برو برکت کنم تا
بقیامت هیچکس از آن محروم نباشد و در زینت المجالس آورده اند که معجزه آدم یکی آن بود که اتفاق افتادن وی الفور سبز شدی
بود چنانکه گذشت و یکی خون بنی آدم بزمین فرو نرفتی و دیگر آورده اند که بعضی از فرزندان آدم که از نسل قابیل بودند
بسر حد مغرب آفت پرستی و نافرمانی کردند آدم از آن خبر دار شد و بجانب ایشان رفت و منع ایشان نمود ایشان ممنوع نشده
از آدم معجزه خواستند سنگی بر سر راه ایستاده بود گفتند اگر در کلام خود صادقی از این سنگ آب بیرون آور آدم بهر پای بران سنگ زد
آب از آن جاری شده معجزه دیگر از و طلبیدند با آنکه درختی را نزد خود طلبید پس آدم اشاره بآن درخت
نمود از جای خود حرکت نموده زمین را در هم می شکافت تا نزد آدم آمد و یکی دیگر از معجزه او آن بود که روزی بعضی

از فرزندان

از فرزندان خود را مهمانی مینمود و در مطبخ او هیزم آخر شده تا آوردن هیزم آدم دست خود را در زیر دیگ گذاشته آتش شعله کشید
و طعام از جوش باز ایستاد تا همه حاضران سیر شدند معجزه دیگر آن بود که سباع فرزندان او را میخوردند و بر ایشان مسلط بودند او دعا
فرمود حق تعالی دفع شر ایشان نمود و آدم را بر ایشان مسلط ساخت و تا زمان قیامت این معجزه او باقیست پس آدم روزی
بیمار شد و روی بفرزندان آورد که مرا میوه آرزوست چون میوه بهشت تجسس کنید تا مگر چنان میوه بدست آرید بعضی از فرزندان
بطلب میوه شدند و شیث علی نبینا علیه السلام بر سر بالین پدر نشست آدم گفت ای شیث بر سر کوه رو و دعا کن تا باشد که برکت دعای تو
حق تعالی ما را میوه بهشت کرامت کند شیث گفت ای پدر ما چرا دعا نکنی آدم گفت من از خدای تعالی شرم دارم زیرا که از من زلت بوجود آمده
شیث روی بکوه نهاد تا بر او جبرئیل را دید که می آید با حوری و آن حور طبقی در دست داشت از زر سرخ و بدان طبق ده گونه میوه بهشت
نهاده بود چون بر دوانار و سیب و نارنج و ترنج و خربزه و انگور و امرود و انجیر و زیتون و این حوری نقابی بر روی خویش کشیده بود آدم آن
حوری را نگاه میکرد جبرئیل گفت ای آدم حق تعالی این حوری را بتو فرستاده که او را بعقد شیث در آری و قولی آنست که حوری میوه را نزد
آدم رسانیده باز گشت اما صحیح آنست که آدم آن حوری را بشیث عقد نمود و آن حور عربی زبان بود و از شیث و از آن حوری هر فرزندی
که در وجود آمد عربی زبان بودند و حضرت بهترین کاینات صلی الله علیه و آله و سلم از نسل شیث و آن حوری است پس آدم از آن میوها بخورد
و بعضی بفرزندان قسمت نمود و هر که از آن میوه بخورد عالم و فاضل شد آدم شیث را بر فرزندان خود خلیفه گردانید و از دنیا رحلت نمود
پس جبرئیل فرزندان آدم را تعلیم داد تا او را غسل دادند و حنوط و کفن کردند و بر او نماز گزاردند و او را دفن نمودند و ده سال بر سر قبر او
بنشستند بعد از آن متفرق شدند و شیث عالمترین جمله فرزندان آدم بود حق تعالی او را پنجاه صحیفه و کتاب فرستاد و برادران و خویشان او را
شریعت آموخت و از شیث فرزندی آمد او را انوش نام نهاد و خود بدین پاک از دنیا بیرون شد و انوش را فرزندی پدید آمد نام او قینان
انوش نیز چون پدر خالی از دنیا رحلت نموده و از قینان فرزندی پدید آمد نام او مهلاییل و او را جمالی بود چنانکه همیشه نقاب در روی کشیده
از غایت حسن و خوبی کسی تاب نظر بسوی او نبود مردم از اطراف عالم بدیدار او می آمدند و از دیدن او بهره می آوردند و او را بر تخت می نشاندند
می داشتند او نیز چون بدین پاکیزه وفات نمود و از این سرای فانی بیرون رفت از او فرزندی ماند نام او یارد و او را چندان جمالی و
کمالی نبود مردمان که از اطراف و اکناف عالم بدیدار مهلاییل می آمدند چون او وفات نمود باز میگشتند و بدیدار باز میگردانیدند
ابلیس لعین چاره گری بفرزندان او را گفت میخواهید که این حشمت و نعمت که در زمان پدر با شما بود همیشه بماند گفتند بلی گفت
صورتی بسازید بهیئت مهلاییل و در خانه بر تخت نهید و او را لباسهای فاخر بپوشانید و نقاب بر روی او کشید
تا هر که بزیارت او آید نا امید نگردد و این حشمت و شوکت تا قیامت بر شما بماند ایشان فرمان بجای آوردند چون یک قرن
بر آمد و قرن دوم در آمد ابلیس ملعون روزی نزد ایشان آمد و گفت برادران شما این صورت را بواسطه خاطر مهلاییل

می‌پرستیدند شما نیز ابلیس را بپرستید تا روان مهلائیل از شما شاد گردد و چون این سخن از ابلیس شنیدند آغاز پرستش او کردند و بعبادت او مشغول
شدند و سجده و خدمت او مینمودند و از مهلائیل فرزندی بود اخنوخ که او ادریس پیغمبر است علی نبینا و علیه السلام **مناجات سلمی** خداوندا بحق
ذات پاک بی‌مثال تو که در بیان سخن نرفت اسم تو مطیع دیوان بحق جمله کروبیان عالم علوی که هست او را نشان تسبیح و تهلیل جاویدان بحق
جمع آیات کتاب حسنات تو که شد بر انبیا منزل ز بحر رونق او مان بحق آدم و شیث و بحق نوح نبی که بگرفت از دعای او اسم ملک جهان طوفان
بهود و صالح و یونس با الیاس بحق خضر که او حیات جاودانی یافت از آب چشمه حیوان بعلم و درس ادریس و بلا و محنت جرجیس بصبر و طاقت
ایوب بعلم و حکمت لقمان بحق حرمت لوط و شعیب و قرب ابراهیم که گردید آتش نمرود را بروی گل و ریحان بحق ذبح اسمعیل و آب دیده اسحق
بحزن سینه یعقوب و حسن یوسف کنعان بحق حشمت داود و اسرار زبور وی بتعظیم سلیمان و زبان [illegible] مرغان با نغمای جان افزای
خلق عیسی مریم بآواز مناجات نیاز موسی عمران بحق مصطفی سلطان فخر عالم و آدم که آمد از تو او را رتبت لولاک لما در شان
بحق مرتضی آله و اولادش که از رحمت چو خورشید جهان آرا بودن در جهان تابان که سازی همره ما نور ایمان در دم آخر کشتی [illegible]
جو خط الجنسی غفران **فصل دوم در قصه نوح علیه السلام** از سیر رسالت و واما شیخ انبیا که نوح بود و [illegible]
دیگر پیغمبر بود و چون چهارصد ساله شد پیغمبری بر وی نازل شد و در ابتلای عظیم پیش آمد و نهصد و پنجاه سال خلق را دعوت میکرد و جفای قوم
میکشید و شربت زهر آلود بلا از جام محنت و عنا میچشید و یکدم زبان از [illegible] سکونت نمی‌یافت و [illegible] دعوت حق تعالی
بر کسی تافت او کرده‌اند که حق تعالی او را وزنی داده بود که هر گاه آغاز دعوت کردی هر که ندامت نصیحت او شنودی و [illegible] سنگ
بروی انداختندی و [illegible] بر هم شکستندی و گاه بودی که جمله آن سنگ بروی [illegible] که در میان سنگ پنهان گشتی قوم
بگمان آنکه او کشته شده خاطر جمع کردندی و از سر او در گذشتندی تا جبرئیل علیه السلام بیامدی و سنگ از وی دور کردی و
خود را در وی مالیدی همه جراحتهای او درست گشتی و صباح باز بمیان قوم در آمدی و گفتی ای قوم بگوئید لا اله الا الله تا رستگار شوید
باز آن سنگدلان دست جفا بر وی گشادندی و [illegible] ستم مجروح میکردند و تیر آزار از جعبه [illegible] بر کمان انکار
می‌نهادند و حواله سینه آن پاک اعتقاد میکردند و آن حضرت رضا بقضا داده سپر صبر در روی کشیده و جوشن تسلیم میپوشید و در میدان
بلا مردانه میکوشید چه میدانست که بلیه عشق عطیه است **نظم** رستی ببکستیش و [illegible] بود که دامن شیم دنیا جدا بود ابا که بغفلت
همه ذوق و راحت است و آنی که عشق دست بلا بر بلا بود او کرده‌اند که چون خلایق را دعوت کردی بعضی انگشتها در گوش کردندی
تا آواز او را نشنوند و بعضی جامه در سر کشیدندی و بعضی در زیر [illegible] رفتندی قوله تعالی رب انی دعوت قومی
لیلاً و نهاراً فلم یزدهم دعائی الا فراراً و انی کلما دعوتهم لتغفر لهم جعلوا اصابعهم فی آذانهم
و استغشوا ثیابهم و اصروا و استکبروا استکبارا یعنی ای پروردگار من بدرستی که من دعوت میکنم قوم خود را

در شب و روز زیاده نمیکرد ایشان را دعای من الا فرار از ایمان و بدرستی که من هر چند دعوت میکنم ایشان را تا بیامرزی ایشان را
سبب ایمان آوردن ایشان می‌نهند انگشتان خود را در گوشها و بر سر میکشند جامهای خود را و متوغل در کفر خود و استکبار میورزند
استکبار ورزیدنی یعنی سرکشی میکنند سرکشی کردن بزرگی او کرده‌اند که پدران کودکان خود را بر گردن گرفتندی او را نزد نوح بردندی ایشان را
مینمودندی و میگفتندی ای پسران این مرد دیوانه است مبادا هرگز فرمان او برید و این سخنان بیهوده او در گوش گیرید که پدران ما
او را جفا میکردند و ما نیز بطریق ایشان میرویم و از آزار او دست کوتاه نمیکنیم شما نیز باید که فرمان او نبرید و از ایذا و اهانت او خود را
معاف ندارید چون آزار قوم از حد در گذشت روزی نوح گفت مر قوم خود را قوله تعالی و اتل علیهم نبأ نوح اذ قال لقومه یا قوم ان کان
کبر علیکم مقامی و تذکیری بآیات الله یعنی بخوان ای محمد بر ایشان یعنی مشرکان مکه خبر نوح پیغمبر را که چون گفت مر گروه خود را که ای
گروه من اگر دست بزرگ شده و گران گشته بر شما اقامت من و پند دادن من اعلام منهای از حق بر وحدانیت خدای تعالی معنی آنکه چون نوح
مدت مدید قوم را دعوت میکرد و پند میداد و تحمل جفا و آزار ایشان مینمود چون نهصد سال در گذشت و صد و اند قرن او شدند و فرمود ای قوم اگر بر شما شاق میکنید دیگران
دعوت نمودن من و در میان شما مقیم بودن پس بر خدا توکل کردم و اعتماد کلی بر او نمودم در دفع کید شما و نصرت من بر اعدا چون اعتماد کلی بر خدا کردم امر کار خود را
با او باز گذاشتم فاجمعوا امرکم و شرکاءکم ثم لا یکن امرکم علیکم غمة ثم اقضوا الی و لا تنظرون پس همه بالاتفاق عزم آورید بر کار خود با دعای
خود با شریکان خود یعنی آنکه بر غم خود نزد حق میدانید پس باید که نباشد کار شما در قصد من بر شما پوشیده پس بر سازید بر آنچه منتهای امید و مراد شماست یعنی
در نقض و هلاک من کمی کنید که بآشکارا در هلاک من کوشید و بظاهر متوجه دفع من شوید آنچه آرزو دارید در باره من بجای آرید تا نزد و تردد و مهلت ندهید
شفقت تمام و محبت کلام من اصلاً از آن اندیشه ندارم و توکل کلی بر خداوند خود کرده‌ام و بالکلیه کار خود را باو باز گذاشته‌ام پس از کید و مکر و ایذا
و آزار شما هیچ اندیشه ندارم مرویست که روزی مردی پسر خود را بر دوش گرفته نزد نوح علیه السلام آمد و وصیت میکرد که زنهار که باو نگرو
و فرمان او نبری که دیوانه است و از آزار او اهمال جایز نداری پسر گفت ای پدر رخصت ده چنین کنم که ای وصیت بجای آورم و گر مراد باید از
دولت دیدار او آزار او محروم مانم پدر اسکی داده و سنگی بر اعتنای نا خلف داد و بجانب نوح علیه السلام افکند و سر مبارک کشتی بشکست و خون
بر روی همچون ورد میوش فرو دوید آمد نوح علیه السلام آن خون را پاک کرده فرمود که رب انی مغلوب فانتصر ای پروردگار من
بدرستیکه مغلوب قوم شدم و بچنگال انکال قهر اعدا گرفتار گردیدم پس یاری کن و داد من بستان **بیت** جور من و تظلم اعدا از حد گذشت
رحمی کن ای رحیم که وقت ترحم است بعد ازین صورت حق سبحانه و تعالی امر فرمود بنوح که کشتی بساز منقول است که نوح علیه السلام
هر چند قوم را از عذاب خدای میترسانید فایده نداشت قوله تعالی و لقد ارسلنا نوحا الی قومه انی لکم نذیر مبین
و بدرستیکه فرستادیم ما نوح را بسوی قوم او پس گفت مر ایشان را بدرستیکه من شما را بیم کننده‌ام هویدا الا تعبدوا الا الله انی
اخاف علیکم عذاب یوم الیم آنکه می‌پرستید مگر خدا را بدرستیکه من میترسم بر شما عذاب روزی که عذاب او بسیار با درد و الم است قوله تعالی الذی

گفتند ای نوح ما نریک الا بشرا مثلنا و ما نریک اتبعک الا الذین هم اراذلنا بادی الرأی و ما نری لکم علینا من
فضل بل نظنکم کاذبین پس گفتند اشراف روستای زمان که کافر بودند از قوم نوح که نمی بینیم ترا مگر آدمی مانند ما و نمی بینیم که
متابعت کرده باشند ترا مگر آنکه ایشان فرومایگان و خسیسان مانند بظاهر رای و نمی بینیم شما را بر ما فزونی بلکه گمان میبریم شما را
دروغگویان حاصل معنی آنکه زعم آن قوم بود که می باید پیغمبر از جنس آدمی نباشد تا فضیلتی بر سایر مردمان داشته باشد و دیگر آنکه جمعی که
بنوح ایمان آورده بودند دست از نعم دنیویه باز داشته بودند و بفراغت اوقات خود را صرف طاعت و عبادت میکردند ایشان
میگفتند که ما را عار می آید که با اراذل محشور شویم و کاری که ایشان کنند ما نیز متابعت کنیم آورده اند که اشراف قوم میگفتند که ای
نوح اراذل را از مجلس خود بیرون کن تا با تو مجالست کنیم چه نشستن ما با این گروه موجب ننگ و عار ما میشود نوح در جواب فرمود
من ایشان را از نزد خود نمیتوانم راند زیرا که ایشان گرویده اند بخدا و پیغمبر او قالوا یا نوح قد جادلتنا فاکثرت جدالنا فاتنا بما تعدنا
ان کنت من الصادقین گفتند قوم نوح که ای نوح بدرستی که با ما مجادله و محاجه کردی پس بسیار گردانیدی جدال را با ما پس بیار آنچه
وعده دادی از عذاب و عقاب اگر هستی از راستان در دعوی نبوت پس وحی کرده شد بنوح در ساختن کشتی قوله تعالی و اوحی
الی نوح انه لن یؤمن من قومک الا من قد آمن فلا تبتئس بما کانوا یفعلون وحی کرده شد بسوی نوح که اگر ایمان
نخواهد آورد از گروه تو مگر آنکس که ایمان آورده پس اندوهگین مباش بآنچه که بوده اند که میکنند از تکذیب و ایذا و ایشان
هرگز ایمان نخواهند آورد پس کمر اجتهاد در بند و اصنع الفلک باعیننا و وحینا بساز کشتی را به نگاه داشت ما و بوحی کردن ما بتو
در ساختن آن ابن عباس فرمود که نوح نمیدانست که کشتی را چگونه بسازد وحی آمد که کشتی بساز چون سینه مرغ و لا
تخاطبنی فی الذین ظلموا انهم مغرقون و خطاب مکن با من در باره آنکه ستم کردند یعنی از من درخواه مکن در دفع
عذاب ایشان بدرستی که ایشان غرق شدگانند یعنی حکم کرده ایم از غرق شدن ایشان از ابی عبدالله علیه السلام روایت
کرده که حق تعالی اراده هلاک قوم نوح فرمود رحمهای زنان ایشان را عقیم ساخت مدت چهل سال و در ایشان هیچ فرزندی در
وجود نیامد و درین مدت اطفال ایشان بالغ شدند از متابعت ابا کردند پس نوح بساختن کشتی مشغول شد و یصنع
الفلک و کلما مر علیه ملأ من قومه سخروا منه و بود که میساخت کشتی را و هرگاه بگذشتندی بر او گروه مهتران از قوم او استهزا
کردندی بر وجه نوح کشتی را در بیابان میساخت دور از آب ایشان بر وجه سخریه گفتندی که ای نوح کشتی میسازی [illegible]
[illegible] قال ان تسخروا منا فانا نسخر منکم کما تسخرون گفت نوح اگر سخریه میکنید با ما پس بدرستی که ما
خواهیم کرد بر شما در حین غرق در دنیا و سوختن در عقبی بر وجه شماتت بطریقی که شما امروز سخریه میکنید
بما در ساختن کشتی از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مرویست که نوح در میان قوم نهصد و پنجاه سال مکث نمود

و در این مدت قوم را بخدا دعوت کرد و در آخر کار حق تعالی فرمود تا درختی بنشاند چون بزرگ و تناور شد بفرمان خدا از آن
درخت کشتی بسازد و قولی آنست که جبرئیل تخمی از [illegible] بهشت بیاورد و گفت اینرا بر زمین فرو بر چون بنشاند
در مدت چهل سال درختی شد بالای آن هزار و دویست ذرع و پهنای آن سیصد ذرع پس جبرئیل آمد که حق تعالی میفرماید که
کشتی بساز نوح گفت یا جبرئیل چگونه کشتی بسازم گفت این درخت را بیفکن و تخته کن تا من ترا تعلیم دهم نوح درخت را
برید و تخته کرد از تنه آن درخت و شاخهای او را هیچ کرد چون تخته اول جدا کرد نام آدم علیه السلام بر او نوشته و تخته دوم که جدا شد
نام شیث بر او رقم بود و تخته سیم نام ادریس الحاصل تا صد و بیست و چهار هزار تخته جدا کرد بر هر یکی اسمی از اسمای انبیا بر او
نقش بود و تخته آخرین نام محمد رسول الله صلی الله علیه و آله بر او نوشته بود جبرئیل علیه السلام میفرمود و نوح تختهها را باهم وصل میکرد
و میخ میزد تا کشتی تمام شد مردمان بر او میگذشتند و میگفتند نوح خانه میسازد و برای زمستان تا از سرما محفوظ بود
و دیگری میگفت نهان خانه میسازد و شخصی دیگر میگفت انبار خانه میسازد و جمعی میگفتند که میخواهد که با این در هوا پرد و
بعضی میگفتند این مرد دیوانه است که بر زمین خشک کشتی میسازد و از ابن عباس نقل است که نوح کشتی را در مدت دو سال بساخت
و طول آن سیصد ذرع بود و گفته اند که هزار و دویست ذرع بود و عرض آن ششصد و پنجاه ذرع و بقولی سیصد و ارتفاعش سی ذرع و بقولی سی
و چون آن تختهها تمام شد از برای پوشش آن کشتی دوازده تخته دیگر احتیاج بود جبرئیل گفت یا نوح کسی را بفرست
در میان رود نیل درختی افتاده است از آنجا بیاورد گویند آن درخت از سر عصای موسی بود که آدم از بهشت آورده بود نوح
فرزندان خود را گفت هیچکس اجابت نکرد و جبرئیل گفت عاج را بگوی تا آن درخت را بیاورد نوح او را طلبیده گفت
عاج آن درخت که در رود نیل افتاده بیاور تا ترا از طعام سیر کنم آورده اند که عاج در عمر خود هرگز طعام سیر نخورده بود
و در هیچ جامه نگنجیده بود برفت و آن درخت را بیاورد نوح سه قرص جوین در پیش وی نهاد عاج بخندید و گفت ای نوح
من هر روز اگر دو هزار من نان و طعام بخورم سیر نشوم اکنون بدین قرص چگونه سیر شوم نوح گفت بگو بسم الله الرحمن الرحیم و بخور تا
سیر شوی عاج بسم الله گفت و بخوردن نان مشغول شد چون دو قرص و نیم بخورد سیر شد بقدرت حق تعالی و برکت کلمه مبارک بسم الله
و نوح از آن درخت دوازده تخته جدا کرد و بر تخته اول نام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام نوشته بود و بر دوم تخته نام
حضرت امام حسن علیه السلام و بر سیم نام امام حسین علیه السلام تا تخته دوازدهم اسامی صاحب الامر علیه السلام نقش بود نوح گفت ای جبرئیل
این دوازده تخته چیست گفت اینها اهل بیت مصطفی اند که پیغمبر آخر زمان است ای نوح چنانکه این کشتی بدین دوازده تخته تمام شد
دین اسلام که آن دین محمد است صلی الله علیه و آله بدوستی این دوازده تن تمام شود این گروه امامان دوستان و شیعیان و یگانگان علی ابن ابی
طالب علیه السلام میگویند مؤید این است حدیث مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجا و من تخلف عنها غرق

الفکر کشتی را تمام نمود و آنرا سه طبقه مرتب گردانید و بقیر بند داد و بحکم الهی از هر نوع حیوانات و طیور زوجی جمع کرد و طیور را در طبقه فوقانی
و آدمیان اهل ایمان و اطعمه و اغذیه در وسط مقرر فرمود و در روایت که او سبحانه نوح را وعده داده بود که ابتدای طوفان و تنبیه
آب از تنوری که حوا ساخته بود بر جوش شود و آن تنوری بود از سنگ که از وی نان پختی و میراث بنوح رسیده بود نوح منتظر این حالت
بود و قوله تعالی حتی اذا جاء امرنا وفار التنور تا وقتی که آمد عذاب ما یا امر ما بعذاب و بر جوشید آن تنور و روایت که آن
تنور میسوخت که ناگاه آب از غلیان آن بر جوشید و در آن روز نوح کشتی را می تراشید قلنا احمل فیها من کل زوجین
اثنین واهلک الا من سبق علیه القول گفتیم نوح را که بردار در آن کشتی هر نوعی از حیوانات نر و ماده را که دو باشند
و کسان خود را مگر آنکس که پیش گرفته است بر وی گفتار ما یعنی علم ازل ما بهلاک او تعلق گرفته بطبقه آن حکم بوقوع شدن اهلاک
کنند مراد کنعان است و واعله که پسر و زن نوح بودند که کافر بودند آورده اند که چون جبرئیل بامر حق تعالی فرمود که ای
نوح از هر جانوری و پرنده جفتی در کشتی کن تا نسل ایشان منقطع نشود نوح گفت ای جبرئیل بعضی از جانوران در بر و قند
و برخی در جنوب و پرندگان در هوا ایشانرا چگونه جمع کنیم جبرئیل پرها فرو خود را باز کرده جمیع جانوران و طیور را در کوه
جمع کرد و حتی اهل و پنهان و نوح از هر یک جفتی در کشتی آورد مگر خوک و موش و گربه و نوح از جمیع درندها و مرغها در کشتی برده بود
ومن آمن وما آمن معه الا قلیل و نیز بردار در کشتی هر کسی که ایمان آورده از غیر اهل تو و ایمان نیاورده بودند با نوح مگر اندکی
از مردمان که گروه جمله او بود و سه پسر او سام و حام و یافث و زنان ایشان و هفتاد و دو تن دیگر از اهل ایمان نوح ایشانرا
در کشتی نشانید و سرپوشی که ترتیب داده بود بر بالای کشتی پوشید و با پسران خود گفت که با زنان خود در کشتی خلوت
مکنید حام مخالفت کرده با زن خود مقاربت کرد نوح دعا کرد که بار خدایا نطفه او را متغیر گردان حق تعالی نطفه او را در رحم زن
سیاه گردانید و فرزندی که از و در وجود آمد سیاه بود و همه اهل هند و حبشه و زنگبار اولاد او بیند و عرب و روم و فارس
از نسل سام اند و ترک و صین و یاجوج و ماجوج فرزندان یافث اند القصه چون از زمین آب جوشیدن گرفت
و از آسمان آب فرود آمدن آغاز نمود حق تعالی خطاب کرد بنوح وقال ارکبوا فیها بسم الله مجریها ومرسیها ان ربی لغفور رحیم
و گفت ای نوح با قوم خود سوار شوید در کشتی در حالتی که گوئید بنام خدای یعنی ببرید در وقت روندن کشتی
و هنگام باز داشتن آن بدرستی که پروردگار من که هر که آینده آمرزنده مهربانست برایشان که از
بلای طوفان ایشان را نجات میدهد و گویند معنی آنست که بنام خداست رفتن و ایستادن کشتی در خبر آمده است
که چون خواستند که کشتی برود بسم الله گفتندی روان شدی و چون خواستندی که بایستد هم بسم الله
گفتندی ساکن شدی پس نوح ایشانرا بدین دو تعلیم نمود وهی تجری بهم فی موج کالجبال ونادی نوح ابنه وکان

فی معزل یا بنی ارکب معنا ولا تکن مع الکافرین کشتی می برد ایشانرا در میان موجها که از غایت عظمت مانند کوهها بودند و
آواز داد نوح مر پسر خود را یعنی کنعان را و او بر کناره از کشتی دور ایستاده بود و پدر با او گفت ای پسرک من سوار شو
در کشتی با ما و مباش با آن ناگرویدگان منقولست که نوح او را مسلمان میدانست پس در اول طوفان از روی شفقت با او
گفت که با ما سوار شو تا غرق نشوی و حال آنکه آن پسر منافق بود با پدر اظهار اسلام کردی و با کافران در کیش ایشان متفق بودی
قال ساوی الی جبل یعصمنی من الماء گفت در جواب پدر زود باشد که باز گردم و پناه برم بسوی کوهی که از غایت بلندی نگاه دارد مرا از غرق شدن
در آب قال لا عاصم الیوم من امر الله الا من رحم وحال بینهما الموج فکان من المغرقین گفت نوح نگاه دارنده نیست امروز که
منع کند و باز دارد چیزی از عذاب خدای مگر آنکس که می بخشد یعنی خدای که بخشندگی صفت اوست در اثنای این مکالمه حایل شد
میان پسر و پدر موج طوفان پس گشت از جمله غرق شدگان ابو الفتوح در تفسیر خود آورده که ارباب حدیث آورده اند که این گفتگوی میان پدر
و پسر مدت چهل روز که آب از زمین بیرون می آمد و از آسمان فرو میریخت و در هوا معلق می ایستاد و بعد از چهل روز طوفان هر دو آب بهم
رسید و کنعان غرق شد و همه عالم آب گرفت و بر سر کوههای عالم چهل گز بر گذشت و همه عالم خراب شد و هیچ کافر در روی زمین نماند
بعد از آن امر الهی در رسید وقیل یا ارض ابلعی ماءک ویا سماء اقلعی وغیض الماء وقضی الامر واستوت علی الجودی وقیل بعدا
للقوم الظالمین و گفته شد یعنی حق تعالی فرمود با ملائکه زمین فرو بر آب خود را که بیرون داده و ای آسمان باز گیر آبی را که فرو
ریخته و کم کرده شد آب بر روی زمین و گذارده شد کاری که حق تعالی اراده کار حکم مطلق بود از هلاک کفار و نجات ابرار
و قرار گرفت کشتی بر کوه جودی و گفته شد که دوری و هلاکت باد مر گروه ستمکاران را آنرا و بعضی آنست که مدت
طوفان شش ماه بود و نوح در دهم رجب در کشتی نشست و دهم محرم بیرون آمد پس در کشتی نجاست
آدمی و حیوانات جمع شده بود و بوی بد میکرد نوح بخدای عز و جل بنالید جبرئیل آمد و فرمود که ای نوح
دست به پیشانی فیل فرود مال دست بر آن مالید جفت خوک از بینی فیل بیرون آمدند و هر پلیدی
که در کشتی بود بخوردند ابلیس پر تلبیس علیه اللعنه دست بر پیشانی خوک مالید جفتی موش از بینی خوک بیرون آمدند
و کشتی را سوراخ میکردند نوح گفت ای ملعون چرا چنین کردی در حال جبرئیل بیامد و گفت یا نوح دست خود را
بر پیشانی شیر فرود آر چون فرمان بجای آورد جفتی گربه از بینی شیر بیرون آمدند و آن موشانرا بگرفتند و چون از بحر ده روز
بگذشت از حق تعالی ندا آمد که ای زمین آب خود را فرو بر ای آسمان آب خود را باز گیر هر دو آب چنان منخسف شدند
که یکقطره آب خلاف نشد آورده اند که چون کشتی بزمین حجاز رسید هفت بار گرد خانه طواف نمود و روی بشام نهاد و
هر جا در جهان کوهی بود همه سر فرود آوردند تا کشتی برایشان فرود آید و کوه جودی سر فرو داد آورد و گفت تا آن که علماء عظیم

باشند کشتی کی بر من قرار خواهد گرفت پس از حضرت حق تعالی فرمان آمد که ای کشتی در کوه جودی قرار گیر و فرمان آمد که ای نوح از کشتی فرود آی
نوح از کشتی بیرون آمده مرغ خانگی را فرستاد که برو ببین که آب به مقدار بهره وی از زمین مانده مرغ خانگی برفت و بچیدن مشغول شد
و باز نرفت حق تعالی قوت بریدن از وی باز گرفت تا بر هوا نتواند پرید پس نوح کبوتر را فرستاد کبوتر بیامد تا آنجا که پای او از حرکت
آب مانده بود نوح را خبر داد نوح او را دعا کرد حق تعالی او را مونس خلق گردانید آیتی این باقی آب را از روی زمین برطرف کن حق تعالی جبرئیل را
فرمان داد تا پر بر زمین زد هفت دریا بر روی زمین پدید آمد و آبها بدریا فرو شد و روی زمین خشک گردید پس نوح از کشتی بیرون
آمد و قوم را بیرون آورد آنگاه فرمان آمد که ای نوح تختها را بیرون آور و بکار تا بروید نوح فرمان بجای آورد و از حق تعالی
ندای آمد که ای نوح از آن چوب کشتی عبادتگاهی بساز پس از آن چوبها مسجدی بساخت و در آنجا بعبادت مشغول
و آن هشتاد کس با او در پایین کوه جودی دهی بنا کردند و باندک روزگاری همه مردند که از ایشان کسی نماند و اصل
خلایق از سه پسر نوح بهم رسیدند چنانکه قبل از این سمت تحریر یافت در زینت المجالس مسطور است که معجز نوح یکی آن
او بود که شرق و غرب عالم در رسید و یکی ساختن کشتی بود و یکی طوفان چنانکه گذشت و یکی آنکه چون نوح از کشتی بیرون آمد از طوفان بیشتر
اثر شده بود نوح ذکر نمود تا پاره پاره یکجا جمع کردند و نوح دعا و گندم بریان شده و اشجار را در زمین نصب کرده فی الفور سبز و بار آورد شد
و چون نوح از دنیا بیرون میشد از وی پرسیدند که یا شیخ الانبیاء دنیا را چگونه دیدی فرمود که چون سرای دو در که از یک در آمدم و
و از دری بیرون رفتم اورده اند که آن وقت که نوح از کشتی بیرون آمد و در کوه جودی قرار گرفت مردمان که با نوح در کشتی
بودند آنجا دهی بنا کردند هرچند که نوح فرمود که در اطراف و اکناف عالم پراکنده شوید و آبادانی کنید نشنیدند شبی
بخواب رفتند صباح که سر از خواب برداشتند هر کدام زبان یکدیگر را نمیدانستند پس بناچار از یکدیگر جدا شدند
و اختلاف زبانها از آنجا بهم رسید مناجات خداوندا بحق عقل اول ✤ که از وی آفرینش شد مکمل ✤ بحق نوح و حق عرش اعظم
باه و ناله و افغان آدم ✤ بحق آبروی نوحه نوح ✤ بخاک منکسای منزل روح ✤ بسوز جان ابراهیم آذر ✤ که از عشق تو زد خود را بر آذر ✤
بتسلیم و ذبیح از بهر قربان ✤ بذکر یونس اندر حبس حرمان ✤ بمنع یوسف و میل زلیخا ✤ بمغز موسی و طبع صفورا ✤ بحق جلوه نبوت ✤ بحق
اوصیای رهروانت ✤ بکیلی و بمجنون و ایان ✤ بعذر آوردن صاحب گناهان ✤ بمعروفان درگاه جلالت ✤ بحق ذات پاک بی زوالت ✤
که بر حال من بیکس نگاهی ✤ ره سوی خود از لطف بنمای فصل سیم در قصه ابراهیم علیه السلام
منقول است که ابراهیم علی نبینا علیه السلام علی نبینا علیه السلام در روزگار نمرود بن کنعان متولد شد و او از اهل عجم و کیکاوس
گفتندی و نمرود مردی بود با قوت و حشمت و نعمت فراوان و سپاه بسیار در زمین بابل که کوفه است می بود اما از
هندوستان و روم و مغرب خراج آوردندی و چون بر تخت نشستی چهار صد کرسی زرین در پیش وی بنهادندی و هر کرسی منجمی و کاهنی

نشتی

نشستی شبی نمرود در واقعه دید که کوکبی از افق آن شهر طلوع کرد که از شعشعه جمال او نور آفتاب و ماه پنهان گردید از خواب
وحشت بیدار گشت کاهنان و حکیمان مملکت را طلبیده تعبیر خواب از ایشان پرسید گفتند درین سال درهمین ولایت
مولودی مسعود و خجسته طالع بقدرت صانع از خلوتخانه عدم بفضای صحرای وجود قدم نهد که هلاک تو و مملکت تو در دست او
باشد و هنوز این مولود از مستقر صلب بمستودع رحم نپیوسته نمرود بفرمود تا در میان مردان و زنان تفرقه کردند هر
دو زن یکی از ملازمان موکل ساخت تا هر کودک که درین سال برآید اگر پسر باشد او را بکشند تا روزی که یکی از محرمان و خواص
۱ مد نمرود بود شبی با زن خود که پنهان از مردمان نمرود متی آن زن پنهان نمرود تا تاریخ آن تاریخ با وی خلوت کرده حامله شد و چون
وقت بوضع حمل رسید از ترس نمرود از شهر بیرون آمده بغاری رفت که در حوالی آن شهر بود و در آنجا ابراهیم علیه السلام
متولد شد او را در خرقه پیچیده و در آنجا بگذاشت و در غار را بسنگ استوار کرد و باز گشت روز دیگر آن زن آمده دید که ابراهیم
انگشتان خود را میمکد یکی شیر و از دیگری عسل بیرون می آید خوشحال شده بشهر رفت و هر روز یکبار آمدی و او را دیدی و باز گشتی القصه چون
ابراهیم علیه السلام از تربیت لطف و عنایت سبحانی چنین نشو و نما یافت چندان میبالید که کودکی در ماهی و ماهی چون سالی چون پانزده ماهه شد با مردمان
سال برابر گشت و چون بآن مرتبه رسید مادرش تاریخ را از این قصه مطلع ساخت تاریخ بسیار خوشحال شد و گفت او را بخانه آورد که غلامی است
مادر ابراهیم را از غار بیرون آورد و نماز شام بود در دامن غار گله اسب و شتر و گوسفند دید ابراهیم پرسید که اینها چه چیزاند مادر ابراهیم جواب داد گفت اینها
انعام اند پرورده کاری و روزی دهنده هست که آفریننده و پرورش کننده اینهاست و مرویست که در زمان نمرود بعضی ستاره و ماه و آفتاب را
می پرستیدند و برخی بت بودند و بعضی پرستش نمرود میکردند ابراهیم با مادر بجانب شهر روان شد و مرتبه مرتبه بجهت مذکور در رسید
بقوت نبوت مذاهب ایشان را رو کرده بصنع قادر چون او رسول بود چنانکه حق تعالی خبر میدهد بقوله تعالی فلما جن علیه اللیل
رای کوکبا قال هذا ربی فلما افل قال لا احب الآفلین پس چون در راه بروشنی و تاریک شد و بستاره درخشان که زهره
یا مشتری و نزدیک بافق مغرب رسید پس بعضی ستاره پرستان را دید که بر او سجده کردند گفت ابراهیم بر سبیل عرض بزعم قوم که این خدای منست
پس آن هنگام که آن ستاره فرو شد گفت دوست نمیدارم فرو روندگان را چه جای آنکه عبادت آن کنم زیرا که زوال و انتقال مقتضی امکان
و حدوث است و منافی الوهیت پس چون قدری دیگر راه رفتند و آن شب چهاردهم ماه بود دید که طبق سیمین ماه بر کنار خوان
فلک و آن نمودار شد فلما رای القمر بازغا قال هذا ربی فلما افل قال لئن لم یهدنی ربی لاکونن من القوم الضالین
پس چون دید ماه را در حالتی که بر آینده بود و ابتدای الطلوع نماینده و جمعی ماه پرستان پیش آن سجده در افتادند گفت ابراهیم
اینست پرورده کار من و طریقی که مذکور شد پس آن وقت که بجانب مغرب میل کرد اگر راه ننماید پروردگار من بمعرفت خود
بر و بلطف و توفیق هر آینه باشم از گروه گمراهان مراد وی باین گفتار ارشاد قوم بود در تنبیه ایشان که قوی تر منقبر حال ...

الوهیت ندارد و هر که آن را خدای خود گیرد البته گمراه است و چون صبح طالع شد ناگاه سر بر زد آفتاب از فلک چهارم و از کره
و زمین را بکلیت نور خود منور کرد ایشان آفتاب پرستان بسجده او مشغول شدند فلما رای الشمس بازغة قال هذا ربی هذا
اکبر پس چون ابراهیم آفتاب را بپایند چنانچه ابتدا گفت بحسب قوم تقدیر چنانکه زعم قوم بود که این پروردگار است این
کوکب بزرگتر است در جرم چه بنابر روشنائی این کلام نیز بر وجه تنبیه خطاب است فلما افلت قال یا قوم انی بری مما تشرکون پس چون
نشان زوال و انتقال بر وی ظاهر شد گفت ای گروه بدرستی که من بیزارم از آنچه شما انباز میگیرید و دین که اول ستاره را گفت بطریق
استفهام که این خدای منست و بعد از آن بیزار شده در باب ماه همان سخن گفت و بعد از آن در باره آفتاب بیان آن کلام فرمود
که فایده دو وجه است اول آنکه این مثل آنست که بقول خصم قایل شود و در اول بکلیت تابع او شده بعد از آن که بر خصم ثابت سازد که
قول او باطل است بیان و دلیل حقیقت خود کند مثلا چون با مجسمه قایل باشند که حق تعالی جسم است شخص تابع قول ایشان شده پس
ثابت سازد که جسم محتاج بمکان است و هر محتاجی را خدائی نشاید دوم آنکه میگویند که مقصود از این کلام ابراهیم بر وجه نظر و استدلال
بوده باشد چه نظر ابراهیم را علم ضروری نبوده که تا احتیاج بنظر استدلال نداشته باشد پس اکتساب بطریق نظر او را ضروری
بوده باشد پس آن مثل کسی بوده باشد که بر وجه نظر تجویز اقرار کنند و چون در امر مقدمات قیاس او خطای باشد در آن معدول کرده
حکم بخلاف آن کنند تا حق بر او ظاهر باشد بر هر تقدیری چون ابراهیم از قوم خود تبرا کرد و متوجه جمیع ممکنات شد فرمود که انی
وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا مسلما و ما انا من المشرکین بدرستی که من متوجه ساختم روی خود در امر آنکس را که آفرید
محض تکوید آسمانها و زمینها را در حالتی که میل کننده ام از همه ادیان باطل و روی آرنده ام بدین توحید و نیستم من از شرک آورندگان
آورده اند که چون ابراهیم بشهر در آمد و پیرایه ... نمرود و بردند و او مردی بود که بر المنظر ابراهیم او را دید بر تخت نشسته و
غلامان ماه منظر و کنیزان پری پیکر گرد تخت او صف زده پرسید که این چه کس است که مرا بدیدن او آورده اید گفتند خدای
همه است گفت الجماعت بر حوالی تخت او چه کس اند گفتند آفریدگان اویند ابراهیم علیه السلام تبسم نمود گفت چگونه است
که این خدای شما دیگران را از خود بهتر آفریده است آذر که عم ابراهیم بود او را منع میفرمود که این چه سخنست که میگوئی مارا
بخدا نمرود خدای خست ابراهیم ... فرمود قوله تعالی اذ قال لابیه و قومه ما هذه التماثیل التی انتم لها عاکفون ابراهیم چون
گفت مر پدر خود را یعنی عم خود آذر را که بمنزله پدر بود در تربیت و گفت مردم خود را یعنی اهل بابل که
چیست این صورتها که پرستش شما آنها را مجاور اید آنها ... دو بت بودند قالوا وجدنا آباءنا لها عابدین گفتند
ما یافته ایم پدران خود را که این بتان را پرستندگان ما نیز تقلید ایشان میکنیم قال لقد کنتم انتم و آباؤکم فی ضلال مبین
گفت ابراهیم بخدا سوگند که بوده اید شما و پدران شما بر گمراهی ... قالوا اجئتنا بالحق ام انت من اللاعبین گفتند آیا آورده ای بما سخن

راست یا تو

راست یا تو از بازی کنندگانی قال بل ربکم رب السموات والارض الذی فطرهن و انا علی ذلکم
من الشاهدین گفت ابراهیم که نیستم بازی کننده بلکه پروردگار شما آفریدگار آسمانها و زمینهاست آن خدای که
آفرید آسمانها را و زمینها را و من از آنچه گفتم شما را از گواهانم در اخبار آمده که آذر بت می تراشید و با ابراهیم میداد که ببازار
برد و بفروشد ابراهیم ریسمان در پای او بسته ببازار آمدی و بر زمین میکشیدی و میگفتی که میخرد خدائی را که نه می بیند
و نمی شنود که بهیچ کس نفع و ضرر نتواند رسانید پس بها دروی و نزد او آمدندی و گفتی این را کس نمیخرد و مردم حکایت
ابراهیم را با آذر آوردندی و او ابراهیم را سرزنش و ملامت کردی ابراهیم جواب داد که شرم نداری که جمادی را
که خود می تراشی و هیچ نفع و ضرر از او متصور نیست و شنیدن و دیدن از او مسلوب است پرستش میکنید آورده اند که
نمرودیان را هر سال دو جشن بود یکی را مهرگان گویند و یکی را نوروز و روزی که بعد از آن بجشن میرفتند گفتند که ای ابراهیم
تو با ما بصحرا آی تا دین و آیین ما را تماشا کنی و ایشان را قاعده چنین بود که قبل از رفتن بصحرا بتان را بیاراستندی و طعامهای
ملون آوردندی و نزدیک بتان نهادندی تا برکت آنها بان طعام رسد و در بازگشتن به بتخانه آمدندی و بتان را [illegible]
و آن طعامها بخوردندی و بخانه خود بازگشتندی گفتند ای ابراهیم یقین میدانیم که اگر آداب ما را ببینی زبان از سرزنش ما کوتاه
کنی و دین ما را در آئی چون صباح شد خواستند که بصحرا روند آذر گفت ای ابراهیم برخیز تا بیرون رویم گفت من بیمارم قوله تعالی
فقال انی سقیم پس قوم بصحرا رفتند بزینت تمام و حضرت خلیل الله ابراهیم پنهان از قوم خود تبری برداشت و به بتخانه رفت
و بتان را یکدیگر شکسته پاره پاره و خرد و مرد ساخت فجعلهم جذاذا الا کبیرا لهم همه را خورد کرد مگر بت بزرگ که تبر در
گردن وی نهاد و از بتخانه بیرون آمد چون نمرودیان در آخر روز به بتخانه در آمدند از آن متعجب شده گفتند آیا این عمل که کرده باشد
و در روایتی آنست که ابلیس بصحرا رفت و چنان بخروشید که عیش خلایق بطیش مبدل شد و گفت ای قوم خدایان شما را
ابراهیم شکسته آن قوم سراسیمه گشته نمرود گفت هر کرا امکان دارید بیارید تا سیاست کنم یکی گفت که
این را ابراهیم کرده ابراهیم را حاضر کردند و گفتند باد که این بتان ما را تو شکستی قوله تعالی قالوا ءانت فعلت
هذا بالهتنا یا ابراهیم قال بل فعله کبیرهم هذا گفتند آن گروه که آیا تو کردی این عمل را بخدایان ای ابراهیم
گفت ابراهیم بلکه این بت بزرگین کرده است فاسئلوهم ان کانوا ینطقون پس از وی بپرسید
اگر هستند سخن گو چون این سخن از ابراهیم علیه السلام بشنیدند گفتند ای ابراهیم این ان
سخن نگویند و از این سوال شما مشتعل شده سر در پیش افکندند ابراهیم گفت قوله تعالی
قال افتعبدون من دون الله ما لا ینفعکم شیئا و لا یضرکم اف لکم و لما تعبدون من دون الله افلا تعقلون گفت آیا پرستش

میکنید بجز از خدای کلّا آنها که سود و ضرر ندارند بشما چیزی اگر پرستش آن کنید و زیان نکنند شما را اگر ترک پرستش ایشان
و ناخوشی باد مر شما را و مر آنچیزی که می‌پرستید بجز از خدای که آیا در نمی‌یابید قبح عمل خود را چون ایشان از جواب
عاجز شدند همه متفق الکلمه قالوا حرّقوه وانصروا آلهتکم ان کنتم فاعلین گفتند بسوزانید او را که عقوبت آتش بدتر است و یاری
دهید خدایان خود را با انتقام کشیدن از وی اگر هستید نصرت کنندگان مر ایشان را و گویند قایل این قول مردی
بود از کرده فارس نام او درفیون و گویند بعد این قول حق تعالی او را بزمین فرو برد و تا روز قیامت بزمین فرو میرود
نمرود حکم کرد تا حظیره در پای کوهی بنا کردند چهار فرسنگ در چهار فرسنگ دیوار آن دیوار حصار از خشت پخته بنا کردند و هیمه یکماه
بهم جمع کردند و آن را بر سر آن ریختند و روغن و زفت بر آن ریختند و آتش در آن زدند بعد از آن گفتند که او را
چون در آتش توان انداخت ابلیس لعین در صورت پیری برآمده ... را گفت تا منجنیق بسازند و کسی تا آنوقت در دنیا
منجنیق نساخته بود و ابلیس لعین در دوزخ دیده بود که زبانیه مردم را بمنجنیق در دوزخ خواهند انداخت پس تعلیم داد و منجنیق
بساختند و چهار صد رسن در حلقه منجنیق افکندند و هر مردی رسنی را بگرفتند و ابراهیم را در آن نهادند خواستند که در آتش اندازند
فریاد از فرشتگان برخاست و زمین و آسمان و هر چه در وی بود بخروش و گریه درآمدند ملایکه گفتند بار خدایا از شرق و غرب عالم
همین یک بنده است که ترا بوحدانیت می‌پرستد ما را دستوری ده تا او را مدد و یاری کنیم خطاب در رسید که نزدیک وی روید
اگر از شما مدد طلبد مدد و معاونت وی بکنید اول ملک ریاح بیامد و بر خلیل الله سلام کرد ابراهیم جواب داد و گفت کیستی که بر بیکسان و بیچارگان
سلام میکنی گفت من فرشته‌ام که موکل بر بادها آمده‌ام تا ترا مدد دهم اگر فرمایی لشکر باد را امر کنم تا جمرات آتش را بر دارند و در خانه
نمرود و یاران او افکنند و همه را بسوزانند ابراهیم گفت نخواهم که در این حال پناه بجز ملک متعال برم نظم طریق عشق جانان جز بلا نیست
بی بلا بودن روا نیست اگر صد زخم از او بر جانم آید چه تیر از دست او آید خطا نیست دیگر ملک السحاب بیامد که ای خلیل همه ابرها بحکم
حکم من اند اگر امر کنی بگویم تا قطرات باران بر آن جمرات افشانند و آن را فرو نشانند ابراهیم گفت مرا بخود واگذار و
و چشم امید از این و آن بر دوخته دیگر ملک جبال در رسید و گفت ای خلیل صاحب همت حکم فرمای تا کوه بابل را بر سر نمرود
فرود آورم ابراهیم گفت نمیخواهم که غیر حق را در مهم من مدخلی باشد چون ابراهیم از منجنیق جدا شد با آتش نزدیک شد جبرئیل آمد
و گفت ای خلیل هیچ حاجت داری گفت دارم اما بتو ندارم جبرئیل گفت بدانکس که داری بگو ابراهیم گفت حال مرا میداند
شعر حاجتم را چه حاجت زبان سؤال است از حضرت کریم تمنا محال است خطاب با آتش رسید قوله تعالی قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی
ابراهیم گفتیم ای آتش چون سرد باش بر ابراهیم بالکلیه خود را ... تو هم باش خداوند ... ابراهیم ابن عباس
روایت کرد که اگر سلاما در عقب بردا نفرمودی ممکن بودی که ابراهیم از سرما بمردی ... هر که در بلای دوست بطریق تسلیم در آید

در بوته محبت سوی از سر صدق و صفا در آید هر آینه از کوره محنت خالص و سلیم بیرون آید و بر محک امتحان تمام عیار آید رباعی
از محنت دوست هر که تو بان گردد ... تا سر خاک گردد آتش اگر قدم نهد از سر صدق آن آتش سوزنده گلستان گردد چون
ابراهیم بر سر آتش رسید مرغکی دید که آنرا عندلیب گویند آب میکشید و بر آتش میریخت چون ابراهیم فرود آمد حق تعالی در روضه جنت تخت
آورده و جبرئیل با او بر آن تخت نشست و آن درختان که سوخته بودند همه سبز گردیدند از چهار جانب آن تخت
بر کنار چشمه بنفشه و ریاحین ... و آن عندلیب دو نام از اسمهای الهی میداند ابراهیم و حافظ مودت حق تعالی او را از آتش
جا موخت هر سال در فصل بهار ... هزار اسم حق تعالی را میخواند پس خاموش میکند تا سال دیگر ... از آن داستان بدان سبب گویند
نمرود بر بالای مناره برآمد ... نگریست تا تفحص نماید که ابراهیم را چه حالت پیش آمده دید که در میان آتش ... نشسته
و درختان بر وی سایه افکنده و سبزه و ریاحین دمیده گفت ای دریغ که ... ضایع شد بگوید تا سنگهای عظیم بیاورند
و در منجنیق نهادند بر ابراهیم اندازند آن سنگها معلق در هوا ایستاد ... بطریق ابر بر سر ابراهیم باریدن آن
آن آتشها فرو نشست و نمرود را دختری بود نام او ... بر آن مناره بالا رفته بود ... آواز داد که ای ابراهیم
خدا هست که تو داری ای ابراهیم ده خزینه زر و ده خزینه سیم ... بر این کرامتی که تو داده
که خدای من عطای بی‌بها میدهد گفت ای نمرود این کرامت ابراهیم از آن است که آتش فرشته است هر که را خواهد عذاب
کند و هر که خواهد نکند پس از آن سخن او ... آتش پرستی اختیار کردند چون نمرود این سخن بگفت ذره از آتش ... در چشم
او نشست و مردم ... سوخت و خاکستر گردید و دختر ... نمرود بر آن بالا برآمده ابراهیم را دید که در میان
آتش بر تخت نشسته و چشمه آب ... و درختان سایه بر وی افکنده ... گفت ای دختر ابراهیم را دیدی ... از آن تماشا
کن و دید در میان ... خاکستر گردیده دختر گفت ای پدر تو این کرامت می‌بینی چرا نمیگویی که خدای ابراهیم بر حق است ... نمرود
بانگ بر دختر ... گفت ... دختر ... آمده بر کنار آن حظیره آمد و آواز داد نظم ای چشم و تیغ و زلف تو آتش دیده گردیده
بس دیده و صل تو ندیده در عشق تو مشهور ... از وصل تو محروم ... گرگ دهن آلوده و یوسف ندریده ... ای مونس جان
خود در ... نشنیده ای ابراهیم ایمان بر من عرضه کن ابراهیم گفت بگو لا اله الا الله ابراهیم خلیل الله دختر ایمان آورده گفت ای
ابراهیم پدر و مادرم را دعوت کنم چون نمرود ... گفت او را بگیرید تا پاره پاره کنم چون قصد وی کردند ابر ... آن دختر
را ببرده کنار کوه قاف برد و آن دختر در آنجا بعبادت مشغول است تا روز قیامت چون مردم آنرا دیدند بسیاری ایمان آوردند
و ابراهیم بعد از چهل روز از آن حظیره بیرون آمده راه شام پیش گرفت چون بشهر حران رسید دید که مردم همه ... پوشیده
... پرسید که چه واقع شده گفتند امیر ما را دختری است که در روی زمین مثل او نیست ... ملوک اطراف بخواستگاری او ... و ... او

ابا نموده میگوید که من کسی را خود پسند میکنم شوهر خواست اکنون هشت روز است که مردم با زینت تمام بمیدان میروند و آن دختر
بمیدان آگاه و رایت ان میکند و باز میکرد و ابراهیم بمیدان رفته در گوشه نشست با جامه کهنه دختر بمیدان آمد با
کنیزک و ترنج زرین در دست و دست مرصع بجواهر چون نزدیک ابراهیم رسید نور حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله را
در جبین مبین او مشاهده نمود آن ترنج را در کنار ابراهیم انداخت و روی بکوشک خود نهاده زبان حالش باین مقال
مترنم بود که بیت لذت شصت ساله از یک وصلش دریافتم شکر لله کارزو را حسرتی در دل نماند پس ملازمان آمدند
و ابراهیم را بکوشک بردند ملک چون آن نور را بر روی او بدید روی بدختر آورده گفت ای ساره نیکو شوهری گزیدی و بیکی
خوب و بی جهازست دختر گفت ای پدر مرا نظر بر حسن و جمال اوست نه بر مال و منال او و زبان حال ابراهیم باین مقال میبود
بیت مرا بدلق مرقع مبین خوار مدار که باده نشاط دهد گرچه در سفال بود پس ساره را با ابراهیم عقد و نکاح بستند چون یکچند
بر آمد ابراهیم قصد شام کرد ساره گفت من نیز با تو همراه خواهم کرد پس از پدر رخصت گرفته باتفاق روانه شدند چون بنزدیک
شهر حمص رسیدند ملک آنجا را قاعده آن بود که هر که دختر خوب داشتی از او بعنف گرفتی ابراهیم ساره را در صندوق کرده
که شاید که سالم ماند چون بشهر رسید پادشاه فرستاده ابراهیم را با آن صندوق طلب نمود و پرسید که این چه چیز است
گفت رخت گفت چرا در صندوق میخوابانید و چه کس است گفت خواهر منست یعنی در اسلام ملک قصد کرد که ساره
از ابراهیم بستاند ابراهیم ابا نمود ملک آن صندوق بحرم فرستاده ابراهیم را محبوس ساخت و خود بحرم رفته قصد
ساره نمود با یارش در زمین بماند خواست تا دست دراز کند دستهایش خشک شد گفت ای زن دعا کن تا
بر شوم و ترا نیازارم ساره دعا کرد ملک صحت یافت دیگر باره قصد کرد تا سه مرتبه این واقع شد بعد از آن ملک گفت ای
زن از گناه من بگذر و عذر خواهی نمود و بلوم و تا کنیزکی بساره داده و گفت هاجر یعنی این کنیز بهای مزد تست و ابراهیم
از زندان بیرون آورده بمجلس طلبید و ایشان را نواخت کرد پس ابراهیم گفت این کنیز چیست ساره گفت هاجر یعنی بهای مزد
منست پس ابراهیم او را هاجر نام کرد چون به بیت المقدس بزمین بابل فلسطین رسیدند جبرئیل آمده گفت یا ابراهیم حق تعالی
میفرماید که نظر بروی رفیق کن تا هر جا که چشم تو کار کند مالک تو باشد ارزانی فرمایم ابراهیم چون چشم باز کرده هر جا که چشم کار
بود و زمین نرم همه درختان میوه دار بدید آمد ابراهیم در آن زمین مقام ساخت و بنا کرده بعضی از فرزندان سام
بن نوح آنجا بودند و بها بنا کردند تا چهار صد پاره ده بهم رسید همه شریعت از ابراهیم فرا میگرفتند پس گفتند ای ابراهیم ما را
قبله باید که رو بدو آورده خدا را عبادت کنیم حق تعالی جبرئیل را بفرمود تا سنگی از بهشت آورد و آنجا که بیت المقدس است
بنهاد و گفت ای ابراهیم این قبله تست و قبله آن پیغمبرانی که بعد از تو باشند و آن سنگ را صخره گویند

بعد از آن از حق تعالی فرمان رسید که ای ابراهیم نزد نمرود رو و او را دعوت کن ابراهیم بزمین بابل کوفه آمده گفت ای نمرود بخدای ایمان
آور گفت مرا بخدای تو هیچ احتیاج نیست و من میخواهم که ملک آسمان که بدست وی است از وی بستانم نمرود بتعلیم ابلیس لعین تابوتی ساخت
و چهار کرکس در وی تعبیه نموده بآسمان شد چون بسیار راه برفت تیری بجانب آسمان انداخت جبرئیل بامر ملک جلیل آن تیر را بخون ماهی
آلوده کرده باز انداخت ماهی بحق تعالی بنالید که خداوندا تیر دشمن را بخون بیگناهی بیالودی حق تعالی ندا کرد که ای ماهی من رحم کرده تو
رسید من کشتن ماهی را تا قیامت حرام گردانیدم القصه چون جبرئیل آن تیر را باز انداخت آن نابکار برگشته روزگار برگشت و گفت کار خدای
آسمان را ساختم ابراهیم فرمود که ای نمرود از این سخن باطل برگرد و روی بحق آور که خدای من بر همه کس و همه چیز قادر است در کرم و
رحمت نمرود گفت ای ابراهیم من لشکر خود را جمع میکنم تو نیز خدای خود را بگو تا لشکر جمع کند تا با یکدیگر کارزار کنیم نمرود کس باطراف
فرستاد که لشکر بیاید در مدت هفت سال لشکر می آمد چون جمع شدند سفید و سیاه در سفید و سیاه لشکرگاه بود که خیمها زده بودند
روزی ابراهیم آمده گفت ای نمرود از خدا بترس و از جهل برگرد و بجای ایمان آور تا در آخرت هم بتو نعمت ارزانی فرماید نمرود
گفت مرا با خدای تو احتیاج نیست ابراهیم گفت خداوندا این ملعون را سزا بده که با تو بحرب بیرون آمده حق تعالی دعای
او را اجابت فرموده بعدد هر یک از نمرودیان پشه فرستاد چنانکه روی هوا را فرو گرفته جهان تاریک گردید و بر سر هر یک
پشه نشسته و در اندک فرصتی گوشت و پوست ایشان را بخوردند و آن پشه ها را مهتری بود که یک چشم و یک دست و یک پا
بود از حق تعالی درخواست که مرا بر نمرود مسلط کن پس آمده بر زانوی نمرود نشست نمرود با زن خود گفت بنگر که خدای آسمان با این
نوع جبر لشکر مرا هلاک کرد و دست بزد که او را بکشد آن پشه در بینی نمرود رفت در دماغ وی جای گرفت و از رنج آن خواب و خور از نمرود
برطرف شد پس بفرمود تا پتکی در پیش او نهاده هر کس که خواستی که تکلفی بجا آورد آن پتک را برداشته بر فرق او میزد تا تسکینی می
یافت و هر چند ابراهیم او را دعوت کرد قبول ننمود تا بدان خواری بجهنم واصل شد پس خدم و حشم وی آنچه مانده بود نزد ابراهیم
آوردند و گفتند حالا مال و خزانه همه از تست ابراهیم فرمود مرا بمال احتیاج نیست و من ایشان محروم ایشان گفتند ما نیز همراه قومی
ایم آن همه خزانه را برداشته با ابراهیم بشام آمدند ساره از این واقعه بسیار شادمان شد و گفت ای ابراهیم من هاجر را
بتو بخشیدم و او ملک تعلق تست پس ابراهیم با هاجر خلوت کرد و آن نور از جبین مبین ابراهیم به پیشانی هاجر نقل نمود ساره را
رشک آمد هاجر را گرفت و گوشش ویرا سوراخ کرد و حلقه در وی گذرانید هاجر بهتر از اول شد از روی حسن و جمال پس گفت ای
ادبی دیگر باید کرد پس او را ختنه نمود حق تعالی با براهیم ندا داد که ما این ختنه را بر زنان مومنه سنت گردانیدیم تا روز
قیامت پس ساره را رشک زیاده شد پس اسمعیل علی نبینا علیه السلام در وجود آمد ساره گفت ای
ابراهیم من نتوانم دید که کسی دیگر را از تو فرزند آید و من محروم باشم بیت آزرده ام از سوخته ماهیس ماندی

کین جامه چنان چاک شدم کز برم افتد ⁂ این شعله که در خرمن جرم زده آتش ⁂ ای کاش که در جان ملامت کرم افتد ⁂ او را از آنجا بیرون آورد
غیر ذی زرع یعنی صحرایی که نه آب و گیاه باشد و نه آبادانی همراه جبرئیل آمد که ای ابراهیم چنان کن که او میگوید ابراهیم
هاجر و اسمعیل را بر شتران نشانده روانه صحرا شدند و می رفتند تا بجایی که امروز او را مکه گویند هاجر
و اسمعیل را آنجا گذاشته خود متوجه شام شد با دل دردمند و خاطر مستمند از فراق آن فرزند دلبند پس چون هاجر
و اسمعیل دران صحرای گرم بماندند تشنه شدند هاجر بر کوه صفا رفت و طلب آب از و نشانی ندید و دوانه بمروه شد آنجا نیز آب
نیافت تا هفت مرتبه از صفا بمروه و از مروه بصفا آمد و اسمعیل را در میان وادی خوابانیده بود و اسمعیل از شدت گرما و تشنگی پا بر زمین
میمالید و از زیر پای وی چشمه پدید آمد و آب روان شد هاجر آن آب را بر یک سنگ بست از ترس آنکه مبادا آب ناپدید شود و گفت زمزم یعنی
بایست بایست لاجرم نام آن چشمه زمزم است و هاجر طعام همراه داشت بروی آورده که بخورد جماعتی از اعراب بطلب آب دیگاه
می رفتند بکوه صفا بر آمدند دیدند که زنی و کودکی دران صحرا نشسته اند و چشمه آبی پیدا شده نزد او آمدند و اجازت
من اول الا آخره بیان کرد ایشان گفتند ما را رخصت ده تا درینجا مقام کنیم و هر ساله ده یک مال خود را بتو دهیم هاجر رخصت
داد و بعد از آن مدتی ابراهیم را آرزوی دیدن فرزند شد از ساره رخصت طلبید ساره گفت برو اما بشرطی که از شتر پای
ننهی ابراهیم علیه السلام قبول نمود بمکه آمد بدیدار فرزند استعجال کرد دید هاجر گفت که پایین آی تا سرت را بشویم ابراهیم
گفت که شرط کرده ام که از شتر پایین نیایم پس سنگی بیاورد و در زیر قدم ابراهیم نهاد ابراهیم قدم بران سنگ گذاشته
سر او را شسته اثر قدم ابراهیم بران سنگ بماند و در همان گرمی روانه شام شد نوبت دیگر بدیدن فرزند دلبند آمد اتفاقا
اسمعیل دران وقت سیزده ساله بود و بشکار رفته بود ابراهیم بر سر راه منتظر او نشسته که ناگاه اسمعیل پیدا شد و آهویی
از شکار آورده رسید ابراهیم را چون نظر بر روی دلارای اسمعیل افتاد محبتی در دل او پیدا شد غیرت الهی سلسله محبت را حرکت داد
چون شب هشتم ذی الحجه که آنرا شب ترویه گویند ابراهیم بعد از وظیفه عبادت بطریق عادت سر بر بالین استراحت نهاد در خواب دید که ندا آمد
که ای خلیل دعوی محبت ما میکنی و مهر فرزند در دل راه میدهی اگر تشنه وصال مایی برخیز و بدست خود فرزند عزیز خود را خون بریز و در راه ما قربان
کن ⁂ بیت ⁂ خون ریز بود همیشه در کشور ما ⁂ خوبانه بود مدام در ساغر ما ⁂ داری سر ما وگرنه دور از بر ما ⁂ ما دوست کشیم و تو نداری سر ما
ابراهیم علیه السلام از هیبت این خواب بیدار شده در اندیشه بود که آیا این خواب رحمانیست یا شیطانی شب عرفه و شب عید نیز
همین واقعه دید علی الصباح هاجر را فرمود که برخیز و فرزندت را خلعتی در پوشان و خانه چشمش را بسرمه سیاه کن و گیسوی
مشکینش را تاب ده که او را بمهمانی عزیزی میبرم هاجر چنان نموده قیام نمود و گفت ای جان ما در نشنیده ام که ترا بکدام مهمانی
میبرد که از گیسوان تو بوی پریشانی میشنوم شنیده ام که باز مرا در پیش است ⁂ نظم ⁂ داغم ز نالهای دل بیقرار خود

مردم زلوحه

مردم ز لوحه جگر سوگوار خود ⁂ در عمر خویش دیده بعیشم نگشت باز ⁂ در روز عمر طالع ناسازگار خود ⁂ امشب به تیره بختی از بخت ناکرده
شرمنده ام ز بخت بد از روزگار خود ⁂ ابراهیم گفت ای هاجر کاردی و رسنی بیار تا همراه بردارم هاجر گفت
کارد و رسن چه میکنی ابراهیم گفت شاید قربانی باید کرد پس ابراهیم و اسمعیل از خانه بیرون آمدند ابلیس لعین
گفت وقت آن است که وسوسه انگیزم و حیله انگیزم تا خاندان خلت را براندازم پس نزد هاجر آمد و گفت هیچ میدانی
که خلیل اسمعیل را کجا میبرد گفت بمهمانی دوستی ابلیس گفت ای غافل او را میبرد که گلوی او از خنجر آبدار
گلنار کرده شود هاجر گفت ای پرزرق سخن عجب که تو شیطان باشی پدری چون خلیل و پسری چون اسمعیل چگونه
ولش و مهر که او را هلاک کند گفت ای هاجر ابراهیم خیالی دیده است که حق تعالی او را گفته که فرزند را در راه ما قربان کن
هاجر گفت چون فرمان آمده است هزار جان هاجر و فرزندش فدای حضرت جلیل باد پس ابلیس از هاجر نومید شده نزدیک خلیل آمد
و گفت ای ابراهیم درین کار تامل نمایی و درین باب سکری کنی ابراهیم دانست که او شیطان است تیر استعاذه بر کمان لا حول نهاد و
بی باب بدو افکند ابلیس لعین بران ترتیب اثر نشد گفت ای ابراهیم خیالی که دیده شیطانیست ابراهیم گفت تو شیطانی که ترا بر اینجا دست نیابد
ابلیس لعین گفت ای خلیل آخر دلت میخواهد که بدست خود چنین فرزندی را بکشی گفت بلی از ذو الجلال که مرا ازو شرف تا موجب قربانی شد
و فرمان الهی در سر که همواره هست خود بکشم فرمان بجای آرم و هیچ باک ندارم زیرا که مرا بر رضای دوست هیچ پروای دیگر نخواهم ⁂ بیت ⁂
در ضمیر ای که بند مهر دوست کس ⁂ هر دو عالم را بر تو نیمی ده که ابرا دوست بس ⁂ ابلیس چون پس از وسوسه خلیل محروم ماند نزد اسمعیل رفت و گفت
ای غنچه گلستان رسالت هیچ میدانی که پدرت ترا کجا میبرد گفت بمهمانی دوستی گفت غلط کرده ترا بقربانی میبرد و میگوید که خدای
بمن امر فرموده که فرزند را قربان کن اسمعیل گفت ای پر بلی تو بر اگر فرمان خدای جلیل است هزار جان اسمعیل فدای امر جلیل باد
ابلیس گفت ای پسر ترا تحمل تیغ تیز نباشد از بیش مرو برگرد اسمعیل گفت ای بی دل ⁂ بیت ⁂ منم آنکه سر ز فرمانش نپیچم گر بسوزندم ⁂ مرا گر
آتش نباشد که قربان کشی کردم ⁂ ابلیس دیگر باره مبالغه آغاز کرد و ابراهیم مقداری راه در پیش بود اسمعیل نعره زد که ای پدر این پیر
گمراه مرا رنجه میدارد ابراهیم گفت ای پسر این ابلیس روسیاه است سنگی در کار او کن اسمعیل سنگی چند در کار او کرد متادی نشد
بار اسمعیل او را چند سنگ بینداخت تا سه مرتبه این واقع شد اما چون بمنی رسیدند ابراهیم بنشست و اسمعیل را در پیش خود بنشاند
و کارد و رسن از آستین بیرون آورد و گفت ای پسر تو میدانی که تحمل قربت الهی با تحمل بلا و کربت است تا مقتضای سر نشود دعوی محبت
گوهر مقامات بلیات بر لب جام است اما هیچ بلای برین ابتلا نمیرسد که در خواب بمن فرموده اند که داغ فراق چون تو فرزندی
بر دل بریان نهم و تیر زخم تیغ بیدریغ قربان کنم اسمعیل از روی خوشدلی گفت ای پدر بزرگوار بحکم الهی تن در ده ⁂ نظم ⁂ ام گر کشتنم
از خنجر بلا ⁂ دارم عیش روی تو سر از حکم بلا ⁂ استاده ام بکشتن و ادلی چو شمع ⁂ از هیچ پا نکشیدم از زور بلا ⁂ ای پدر اگر بعد ازین که تو ...

برای قربان حق بپرور رضا ای پدر خواهد گفت که اسمعیل در راه او سر باخت ابراهیم گفت ای پسر هیچ وصیتی داری گفت آری
سه وصیت دارم اول آنکه بوقت کشتن دست و پای مرا محکم ببندی ابراهیم گفت ای پسر نزدیک خداوند میروی و هیچ [illegible]
ای به زخم تیغ مکن دهای وصیت چیست دوم چیز فرمودم آنکه زخم کار و چون بر بدن من رسد مبادا که دست و پا زنم و بدین سبب نام
از جریده صابران محو کنند دوم آنکه جامه من بیرون کن تو سبب مبادا که در وقت اضطراب دست یا جامه تو بخون من آلوده شود
و بی ادبی از جمله عاقبان و عاصیان باشم وصیت دیگر آن است که در وقت قربان کردن روی مرا بر خاک نهی که مبادا وقت
نزع [illegible] کرده ام یکی آنکه حضرت عزت خواری و زاری بنده کار او دوست میدارد و در رو پای گرد آلوده تر دارد قرب الهی
[illegible] بر من رحمت کند نظم تا جان بحریم وصل جانان نرسد ٥ دل را خبری ز عالم جان نرسد ٥ تا یک رمق از هستی خود بینی ٥
کار تو درین راه بپایان نرسد ٥ و یکی دیگر آنکه مرا از قربان بهتی است مبادا که در حالت تیغ راندن نظر تو بر روی من
افتد و مهر پدری در حرکت آید و در قربان حضرت عزت تاخیری واقع شود وصیت سیم آن است که چون با جامه خون آلود مادر مرا [illegible]
تو بیند آغاز زاری و بیقراری خواهد کرد درخواست می آید که بادی در تسلی دلش [illegible] که فراق فرزند [illegible]
مصیبت میباشد و سلام من بوی رسانی و بگوی که ای مادر هر گل زمینی که جوانی تازه روی بینی از گل رخسار من یاد کنی و قدم از سر [illegible]
باز نگیری که بتو خو کرده ام نظم بر سر خاکم نشین ای شمع وار من بر نشین ٥ در فراقت اشک گرم و آه سردم بین ٥ جام [illegible]
در فرقت بالین کرده ام ٥ تا زمینها در فراقت خواب خوردن می بینی ٥ ای پدر [illegible] و دوستان طلب [illegible] از من سلام برسانی
و بگو که هر جا جمع شود [illegible] ابراهیم [illegible] اسمعیل ١٢
بر [illegible] از [illegible] فرشتگان [illegible]
چه [illegible] ابراهیم که برای تو [illegible] آتش [illegible] فرزند را قربان [illegible]
خطاب رب الارباب در رسید [illegible] القصه ابراهیم تیغ را بر حلق
اسمعیل نهاد [illegible] ابراهیم [illegible]
بنگر خدای تو مرا بر بریدن [illegible] بخدا [illegible] فرشتگان
درین کار [illegible] ابراهیم [illegible] اسمعیل
[illegible] خلیل [illegible] اسمعیل [illegible]
[illegible] جان عزیز خود را در راه او [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] از ابراهیم [illegible] اسمعیل [illegible]

بای

بامن و دیگری را [illegible] ٥ عاشق خود و معشوق خود و عشق خودم ٥ [illegible] جبرائیل [illegible] ابراهیم
بگوی صدقت الرویا [illegible] خواب خود را راست کردی [illegible] آوردی جبرائیل [illegible]
از بهشت بیاورد و گفت حق تعالی [illegible] اسلام [illegible] قربانی را از تو قبول کردیم [illegible] فرزند [illegible]
[illegible] گوسفند [illegible] روایت آمده که آن قوچی بود [illegible] در بهشت [illegible] گوسفندی که هابیل قربان کرده
[illegible] تا آن وقت [illegible] ابراهیم [illegible] گوسفند را [illegible] کرده خلق [illegible] طعام [illegible]
و آن کلیم [illegible] موسی [illegible] استعمال یافت [illegible] موسی [illegible] بوده [illegible]
که موسی [illegible] حق تعالی موسی را از آب نگاه داشت القصه ابراهیم دست فرزند بگرفت [illegible]
بهشت [illegible] گفت ای فرزند جبرائیل سلام ملک جلیل [illegible] اسمعیل [illegible]
[illegible] اسمعیل [illegible] گفت [illegible]
در حالت جان دادن [illegible] گفت [illegible] جواب آمد که ای اسمعیل مراد تو بر آوردم نظم [illegible]
دل قربان ٥ [illegible] ٥ [illegible] ٥ [illegible]
[illegible] اسمعیل [illegible] ابراهیم [illegible] فرزند خود را قربان کردی [illegible]
[illegible] خلیل گفت [illegible] خطاب [illegible] ابراهیم گفت [illegible]
و فرزندان [illegible] حق تعالی [illegible] فرستاد که یکی از فرزندان [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] خطاب عزت در رسید که ای ابراهیم [illegible]
[illegible] فرزند خود قربان [illegible] القصه ابراهیم
اسمعیل را [illegible] جبرائیل آمد و گفت ای ابراهیم حق تعالی میفرماید که در روی زمین
خانه بنا کن گفت [illegible] ابراهیم [illegible]
امروز خانه کعبه است [illegible] جبرائیل [illegible] ابراهیم گفت [illegible]
فرمان آمد که از سنگ پس جبرائیل سنگ می آورد [illegible] اسمعیل [illegible] چون خانه تمام شد ابراهیم دست
بر دعا بر داشت و فرمود که رب اجعل هذا البلد امنا وارزق اهله من الثمرات بار خدایا بگردان
این بلد را [illegible] از عذاب و روزی کن اهل این بلد را از انواع میوه ها حضرت حق تعالی
دعای او را اجابت فرموده جبرائیل [illegible] جبرائیل [illegible]

برای شام برد و در روایتی تو بره دوازده فرسخ زمینی حوالی شام را که خاک نرم دارد و انواع اشجار میوه دار بر آن بود بجای آن زمین
در روایتی زمین شام را بجای مکه آورد و آنرا هفت بار بر دور کعبه گردانیدند و آخر آنجا بر زمین طایف خوانند بعد از آن ابراهیم در دعا آن زمین را
تخصیص فرموده گفت روزی ده قوله تعالی من آمن بالله والیوم الآخر هر که ایمان آورد از آنان که ساکن این شهر باشند
بخدا و روز بازپسین قال ومن کفر فامتعه قلیلا ثم اضطره الی عذاب النار وبئس المصیر گفت حق تعالی
که من روزی میدهم مومنان را و هر کس را که کافر باشد پس برخوردار گردانم کافر را از برخورداری اندک پس مضطر گردانم
او را بعجز و بیچارگی و بکشم او را بسوی عذاب دوزخ و بد بازگشتنی است دوزخ و دیگر فرمود قوله تعالی ربنا تقبل منا انک
انت السمیع العلیم ای پروردگار ما از ما بپذیر بدرستی که تو شنوا و دانائی بگفتار و کردار ربنا واجعلنا مسلمین لک
ومن ذریتنا امة مسلمة لک وارنا مناسکنا وتب علینا انک انت التواب الرحیم ای خداوند ما بگردان ما را هر دو ثابت
بر اسلام و گردن نهنده مر ترا و بگردان از فرزندان ما گروهی نهنده فرمان برنده مر ترا و بنمای ما را مواضعی که در آن افعال حج
بجای باید آورد چون میقات احرام و عرفات و منا برای وقوف و قربانی و غیر آن از افعال حج و بپذیر توبه و بازگشت بر ما که تو
توبه پذیرنده و توبه تقصیر کنندگانی بخشنده بر گناهکاران بدانکه توبه پیغمبران بر سبیل خضوع و خشوع است نه توبه از گناه
القصه چون خانه تمام شد ابراهیم متوجه اسلام گردید و روی بطاعت نهاد و خلق را طعام میداد در خبر است که ابراهیم چون بعبادت
ایستادی آواز خوش او یک میل راه رفتی آورده اند که بعضی از فرشتگان با خود گفتند که ابراهیم از بسیاری [illegible]
و دوستی حق تعالی را بخیلی اختیار کرده که هر بلا بر سر او می آید تحمل آن میکند حق تعالی جبرائیل را فرمود که برو و خلیل مرا از آن [illegible] کن
بعد ذکر کردن نام من جبرائیل آمد در بیت المقدس که ابراهیم عبادت میفرمود در گوشه ای از نامهای الهی با آواز خوش یاد کرد
ابراهیم نام دوست را بآن آواز خوش که شنید گفت کیست که نام دوست مرا بآن صدای دلکش یاد کرد رباعی عشق آمد و شد چو خونم
اندر رگ و پوست ۵ تا ساخت تهی مرا و پر کرد ز دوست ۵ اعضای وجودم همگی دوست گرفت ۵ نامیست ز من بر من و باقی همه اوست ۵
جبرائیل خود را بصورت آدمی با او نمود ابراهیم گفت ای درویش بار دیگر نام دوست مرا یاد کن تا نصف مال خود را بتو دهم و گویند که
جمعیت ابراهیم بر تبه بود که چهار صد سگ قلاده زرین در پی گوسفندان او بودند جبرائیل بار دیگر نام خدای تعالی را بر زبان راند ابراهیم را ذوق
بیشتر شد گفت ای مرد بار دیگر بگو تا هر چه دارم جمله ترا باشد بار دیگر یاد کرد گفت این مرتبه [illegible]
ابراهیم بنهایت رسید گفت ای عزیز مال و تن را فدای نام دوست کردم [illegible] جبرائیل گفت ای
خلیل دوستی ترا سزاوار و در خور است من جبرائیل ام و بازبانی نزد تو آمده بودم رباعی آنروز که آتش محبت افروخت ۵ عاشق [illegible] آموخت
از جانب دوست سر زد این سوز و گداز ۵ تا در نگرفت شمع پروانه نسوخت ۵ القصه ابراهیم را عادت چنان بودی که بی مهمان طعام نخوردی

باری

باری هفت روز او را مهمان نیامد روز هشتم دوازده تن جوانان نیکو در رسیدند و ابراهیم را سلام کردند ابراهیم ایشان را بمهمانی برد چنانکه
در فصل دوازدهم در قصه لوط علیه السلام بیان خواهد آمد قوله تعالی پس بشارت دادند ابراهیم را باسحق و ساره از این تعجب نمود قوله تعالی
قالت یا ویلتی أألد وانا عجوز وهذا بعلی شیخا ان هذا لشیء عجیب گفت ساره که ای وای بر من آیا من ولد آورم
و حال آنکه من پیر شده ام و شوهر من پیر شده بدرستی که این سخن عجیب مینماید قالوا أتعجبین من امر الله گفتند ای ساره تعجب میکنی
از امر حق تعالی آورده اند که حق سبحانه و تعالی چهار فرزند با ابراهیم کرامت فرمود اسمعیل را از هاجر و اسحق را از ساره و مدین و مداین از
از زنان دیگر اما اسمعیل را پسری بود قیدار نام ملک همه عرب شده نسل کثیر بالای او بود و ملوک عرب تابع او بودند و از اسحق
پسری آمد نام وی یعقوب و از یعقوب دوازده پسر بود یکی را یوسف گفتندی قصه ایشان بجای خود بیاید [illegible] و از مدین شعیب پیغمبر [illegible]
ملوک عجم آمدند پس از آنکه عمر ابراهیم بصد و بیست سال رسید پسران خود را بخواند اسمعیل از مکه و مدین از [illegible] و مداین از عراق عجم و اسحق خود
همیشه با پدر بود و ایشان را وصیت فرمود قوله تعالی ووصی بها ابراهیم بنیه ویعقوب یا بنی ان الله اصطفی لکم
الدین فلا تموتن الا وانتم مسلمون یعنی وصیت کرد ابراهیم پسران خود و یعقوب که پسر زاده او بود که ای پسران من
بدرستی که حق تعالی شما را برگزیده و ستوده است دین پاکیزه پس باید که از دنیا بیرون نروید مگر آنکه مسلمان باشید اسمعیل گفت ای پدر
حق تعالی ترا پیغمبری داد و خلعت خلت پوشانید میخواهم بدانم که این مرتبه را از چه یافتی گفت بسه چیز حق تعالی مرا دوست خود خواند اول
هرگز غم روزی نخوردم و نگفتم که فردا چه خورم دوم آنکه هرگز بی مهمان روزه نگشادم سیم آنکه چون مرا دو کار پیش آمدی که یکی از آن کار
دینی بودی و یکی کار دنیا اول کار دینی اختیار کردی و کار دنیا را بگذاشتی چون فرزندان را وصیت کرد و رخصت داد تا هر کدام
بجای خود رفتند و اسحق با پدر بود چون ابراهیم فرمان یافت پسران بار دیگر آمدند و تعزیت بجا آوردند اسمعیل را اسحق گفت ای برادر
مرا با تو کاری از پدر بود تا او را با خود داشتم پس اسحق گفت بنده زاده ترا در میراث دخلی نیست اسمعیل از این سخن دلتنگ شد [illegible]
با اسحق آمد و گفت ای اسحق چرا اسمعیل را این سخن گفتی که سید ولد آدم که پیغمبر آخر الزمان است از پشت وی خواهد بود [illegible]
حق تعالی میفرماید که بعزت من که خداوندم حکم کردم که چون آخر الزمان شود فرزندان اسمعیل که امت محمد باشند فرزندان ترا [illegible] پیغمبران دیگر باشند
بغارت و اسیری ببرند [illegible] پس اسحق چندان بگریست که هر دو چشمهای وی نابینا شد بعد از دو سال حق تعالی
جبرائیل را فرستاد و اسحق را بشارت داد که از پشت تو چهار هزار پیغمبر را بیرون آورم که یکی از ایشان [illegible]
اسحق شکر حق تعالی بجای آورد و از گفته خود پشیمان بود تا از دنیا بیرون رفت زهی بزرگواری محمد و آل محمد [illegible]
از فاتی نور رسید اما محمد صلی الله علیه و آله بر فراز عرش رب غفور بر بساط نور دوازده هزار کلمه با کلام و زبان [illegible]
و خطاب حضرت عزت در رسید که چهار هزار پنهان دار و چهار هزار پاسپار و چهار هزار تو خواهی بگو و خواهی مگو [illegible]

و جبرائیل

از نزد ملک جلیل چهارصد و هشتاد بار بوسی آمده پیغام رسانیده و چهارصد هزار و بیست هزار مرتبه بحضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم
نزول یافته و سلام ملک العلام و پیغام ذو الجلال والاکرام رسانیده ع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا مناجات
الهی در طاعتم باز کن ٭ بطاعت کهم محرم راز کن ٭ توی پادشاهی که در هر زمان ٭ نهی از کرم قدرتی را عیان ٭ کرا را جلیلی و تنها ٭
کهی آشنایی زبیگانه ٭ چو برداری از رهگذر دود را ٭ خورد پشه مغز نمرود را ٭ چو در لشکر آرایی رجیل ٭ بر خاک کشتی فیل و اصحاب فیل ٭
بر ظلمت کفر رو ب دلم ٭ کنی از نور اسلام روشن دلم ٭ بر فهم آن از زوم زدل ٭ که باشی تو ناراجی و من جلی ٭ امیدم چنان است ای پادشاه ٭
که چون میشوم دور ازین کارگاه ٭ فرو ریزم از نقش ترتیب خویش ٭ دیگر گونه گردم زترکیب خویش ٭ کند باد بر کنده خاک مرا ٭ نه بیند کسی جان پاک مرا ٭
چنان کرم کن غرم ایام بود ٭ که خرم دل آیام جوام بود ٭ بانعام خود نامه ام کن سپید ٭ مگردانم از درگهت نا امید ٭ فصل چهارم در
در قصه یعقوب و یوسف علی نبینا و علیهما السلم آورده اند که حضرت یعقوب دوازده پسر داشت و یوسف علیه السلام را دوست تر
داشتی و نظر تربیت بحال او گماشتی زیرا که هم بحلیه جمال آراسته بود و هم بزیور کمال پیراسته صورت جمال او را کمال معنی خبر میداد و جمال
معنیش در آینه صورت جلوه مینمود و برادران را ازین جهت زنگار حسد بر آینه دل نشسته بود و رقم رشک و غیرت بر لوح سینه ایشان نقش بسته
مرویست که در سرای یعقوب درختی بود هرگاه که پسری آمدی ازان درخت شاخی بر آمدی و همان پسر چون بالیدی و قوی گردیدی و بزرگ شدی
چون پسر بزرگ شدی پدر او را برگرفتی و بوی دادی وگفتی این عصای تست که با تو نشو و نما یافته چون یوسف متولد شد ازان
درخت شاخی نرست و چون بهفت سالگی رسید به پدر گفت ای پدر هر کدام از برادران مرا عصایی داده ای مرا نیز عصایی ده
از جناب حضرت رب العزت در رسید که ای یعقوب ازین حرف مگذر تا بتو دهم یعقوب دعا کرد حق تعالی جبرئیل را بوی فرستاد
با عصایی از چوب بهشت وگفت این را بیوسف ده و آن چوبی بود از زبرجد سبز شبی یوسف در خواب دید که عصای را بر زمین زد
و برادران نیز عصاهای خود را بر زمین زدند عصای یوسف سبز شد و برگ بر آورده شاخها بکشید و عصاهای برادران
بر حال خود بماندند پس بادی بر آمد و عصاهای برادران از بیخ برکنده و در دریا انداخت و عصای یوسف بر جای خود بماند
یوسف از خواب در آمده بر ستان و پدر را بیدار کرد یعقوب گفت ای قرة العینی مرا چه شده است یوسف خواب خود را باز گفت
چون برادران ازان خواب خبر یافتند حسد ایشان بیشتر گشت و با خود گفتند که این خواب دلالت میکند که وی پیشوای مردمان
شود و ما محکوم حکم او شویم و از وهب نقلست که یوسف در دوازده سالگی در شب جمعه در کنار پدر خوابیده بود در واقعه دید که
آفتاب و ماه و یازده ستاره از آسمان فرود آمدند و او را سجده کردند یوسف از وحشت آن خواب بیدار شد و ماجرا با یعقوب گفت یعقوب دانست که
او مرتبه رفیع خواهد یافت فکر فرمود که اگر برادران این واقعه را بشنوند چون در تعبیر خواب وقوف تمام دارند بر او حسد برند و قصد وی کنند
گفت این خواب را با برادران مگوی چنانکه حق تعالی خبر میدهد و حکایت میکند قال یا بنی لا تقصص رؤیاک علی اخوتک فیکیدوا لک کیدا

نظر

یعقوب گفت ای یوسف همچنانکه حق تعالی ترا برگزید باین خواب بر خواهد گزید به نبوت و ... از فرزندان تو ...
همکنی برادران ... مرویست که حق تعالی حسن را ده جزو کرده ... یکی دیگر بر جمیع خلایق قسمت کرده
ابو سعید خدری از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت کرده که آنحضرت فرمود که شب معراج مرا بآسمانها بردند یوسف را دیدم
... پرسیدم این کیست گفتند یوسف ... حضرت ...
و در روایت آمده که حق تعالی صورت پیغمبران را ... آدم ... در طبقه ششم آسمان یوسف را دید تاج بر سر نهاده
و ... بر دست گرفته و ردای ... بر دوش افکنده و ... فرشته ایستاده ...
بتسبیح و تهلیل آواز بر داشته ... آدم گفت بار خدایا این کیست ...
... از فرزندان تو ... آدم فرمود ...
... یوسف یا بنی ... زنان
... نام ... یوسف ...
... فراخ ... دهان
... یوسف ...
که ... فی القصه چون یوسف خواب ... بر برادران ... آمد
... حسد ... یوسف ...
برادر ... یوسف ...
و در رفته ... یوسف را ... ایشان ...
وگفت یوسف ... زمین ... تا ازو
... یک ... شیطان ... فرو ... را
... برادران ... کفت ... در چاه ...
... روزی یعقوب ... بود
... یعقوب ... درویش ...
از طعام ... القصه برادران ... رسیده
... یوسف ... یعقوب گفت ... یوسف ...

و از اولاد یوسف
... دارد
... در
... حور ...

خواهم شد روا مدار که گشتا و رکلذار باشیم و من بی‌یار هجران یوسف گرفتار فرزندان از روی پدر محروم شده پیش یوسف آمدند
و انواع بازیها کردند و از تماشای سبزه و صحرا با وی در میان آوردند یوسف که نام تماشا شنید و آن بازیها بدید خاطر مبارکش آن
متوجه شد و با برادران پیش پدر آمد و طلب رخصت نمود یعقوب در فکر دور و دراز افتاد پسران گفتند ای پدر چه حکمتی است که ما را
بر یوسف امین نمی‌داری بفرست او را با ما تا گله چرانیم و بازی کنیم و خاطر مبارک خود را پریشان مساز که ما او را نگاه داریم یعقوب
گفت ترسم که مبادا از وی غافل شوید و او را از دست بدهید و او غافل شود که گرگ او را بدرد چه درین زمین گرگ درنده بسیار است
مثنوی از آن ترسم که غافل بنشینند ٥ ز غفلت صورت حالش نه بینند ٥ درین وادی از وحشت انگیزه ٥ که گرگی بی‌رحم و دندان تیز ٥
گفتند ای پدر چه جای این سخن است ما قوی و دلیریم هر یک باده شیری کار بر توانیم کرد چگونه گرگ بر او دست رساند و ما غایب و غافل باشیم
پس یعقوب گفت چون مبالغه فرزندان دید و محالمه ایشان بشنید و میل یوسف بگشت دشت و تماشای کوه و صحرا دید ناچار بود از آن
هجران چهره تقاضای ربانی رضا داد مثنوی بناچار زفتن یوسف رضا داد ٥ چه از ناز و یار خود جدا داد ٥ فغان زین چرخ دون و جور او ٥
بجا آید بجای افکند این دل افروز ٥ پس بفرمود تا سر و تن یوسف را بشستند و مویش را شانه کردند و جامهای خویش در وی پوشانیدند
و پیراهن ابراهیم خلیل که جبرائیل از بهشت آورده در وقت انداختن در آتش پوشیده بود در بازویش بسته او را به برادران سپرد
و زبان نصیحت گشود که او را جان گرامی و جگر پاره منست در حال با وی باشید و امروز روز فراق است هر که این را آرد پس فرمود در بیرون
بیرون دروازه کنعان در زیر شجره الوداع و آن درختی بود که هر مسافری یاران او را در آنجا وداع کردندی و دوستان و خویشان
تا بدانجا مشایعت رفتندی گویا بیخ آن شجره بآب اندوه پرورش یافته بود و شاخ و برگش در هوای محنت و بلا نشو و نما
پذیرفته بیت مثال کالبد و دهقان محبت در زمین دل ٥ تخمش درد و سرشتش اندوه هیچ جوشش خون از اشکم ٥ پسران با فرزندان چون
از شهر بیرون آمده در زیر آن درخت قرار گرفتند یعقوب با جبه و عمامه پشمینه عصا در دست گرفته روی به دروازه نهاد و چنان
هرگز رسم نبود که یعقوب فرزندان را مشایعت کند و آن صورت را شاهد بود و تعجب میکرد و از سر حال و حقیقت احوال
بیخبر بودند و زبان حال یعقوب این نغمه سر میکرد و در گوش هوش یوسف و دیگران می‌رسانید نظم میان عرصه ما ستمزده را است ٥
سرشک دیده‌ای می‌رود که راه بگیرد ٥ که روز وداع بگریم چنانکه سیل بخیزد ٥ شب فراق چنان مشتاق ماه بگیرد ٥ چون نظر
یعقوب بر فرزندان افتاد و همه از جای برخاستند و دست و پای پدر را بوسیدند یعقوب به هیچکدام التفات نکرده یوسف را
در بر گرفت و روی بر رویش نهاد و گفت ای فرزندان من امروز دریافتم که از این پسر بوی پدر و جد خود می‌شنوم و از دیدنش
سیر نمیشوم پس گفت ای فرزند ارجمند ای آرام دل دردمند اگر تو آنستی که ترا بر گرفته با تو بر روی دشت
و تیغ و مشغول می‌بودم یوسف زنهار زنهار که یک شب در صحرا نباشی و دل دردمند پدر را بیاد فراغت خرابتر نسازی و تنگ از فراق در هجرانت


بنشینم
ای پسر اگر امشب در صحرا بمانی و باز نیایی بیم آن است که در آتش هجر بسوزم و غبار شوم و جانم بسوزد و گلاب سر برافروزم یوسف هم در
مبارک پدر را بوسید پدر سر مبارکش بر داشت و پیشانی نورانیش بوسه داد و گفت ای قرة العینی زمانی برای خاطر دل گرفتار من به بازیهای
کودکانه فرو دار سر باچه نوشته اند بیت نگاه دار زمانی زمام کشتی وصل ٥ که بحر حادثه را کرانه پیدا نیست ٥ ای یوسف ترا وداع دارم ترسم از دو کار
نگاه دار اول آنکه ای فرزند دلبند خدا را در هیچ حال فراموش نکنی و از هر کار و بار غافل نباشی و نام او را از زبان و دل خویش دور مداری کچ نشینی
در صفحه فراوانی در حضر پروردگار او نیست دوم آنکه اگر مبتلا شوی یاری از آسمان خواه نه از غیر هم از فضل خدای جوی که او را از رشته ترا نجات
اگر در چنگ در حبل الهی کرم او تنزل روی از پای در آید سیوم آنکه این کلمه را بسیار بگوی که حسبی الله بسی الوکیل که جده ابراهیم را
که در آتش انداختند این کلمه طیبه گفت و آتش بر وی سرد و گلزار شد چهارم آنکه ای پسر مرا فراموش مکن که من ترا فراموش نکنم
بیت با مهر تو در خاک فرو خواهم رفت ٥ با عشق تو سر ز خاک بر خواهم زد ٥ آورده اند که یوسف را در روز دیگر و در خواب دیدم آن دلف که
برادران دور افتاده در خواب بود ناگاه در رود فرود آمده گرگ یوسف را از کنار ربوده و برده بودند از بیم آن واقعه از خواب در آمد
و پرسید که یوسف کجاست گفتند با برادران بصحرا رفت گفت برادران را اجازت فرمود گفتند آری و فغان کنان گفت آه فغان گاه کردند
وقت دیدار یوسف در دل آمد برآورد و پس بتعجیل تمام روی به دروازه کنعان نهاد تا بزیر شجره الوداع رسید پسران دید که با یوسف
در سخن است او نیز در پای یوسف افتاد و گفت ای برادر با جان برابر چنان الحال که من یکی از کمتران تو ام مرا با خود ببر تا از فراق
تو گلی نیافتم آن زمینی را انگار برویم دیگر مرا بازی زنهار که دل این عاجزه را بربادد فراق و سوز اشتیاقت سیاه
شد زی و جگر این ضعیفه آتش هجران تو سوزی یوسف را آستانه خواهر بگریه و درد آورد و یوسف از گوشه ناز در میان است الیقوب الانوار شک
حسرت میباریدند و بنا از جانبی میتالید و در آن محل دریای آسمانی گشاده بود نه و سکان صورت و حور العین ایستاده و تعجب
درگاه احدیت جلیل درگاهی و فرشتگان آمده زبان حکم ازلی میگفت که ای یعقوب تو از مفارقت یکشبه مضطر آری و از فراق
چهل ساله خبر نداری و الفقه پدر بر داشته ام بر آن میفرمود که ای پیغمبر علام الغیوب از غربت یوسف دلست ادوم فرزندان پس یوسف
برادر را وداع میکرد بیت میکنند آن مروارید در دستان خویش را ٥ تازه داری مینهد بر سینهای ریش را ٥ پس یوسف دست برادر گرفت
خواهر نامور خود را بوسه داده ایشان را وداع کرد برادران روی براه نهادند مثنوی چو یوسف را بجنگل سپردند ٥ ملک گفتا که
گرگان ببرده بردند ٥ یعقوب آوازی در داد که من از این پسر نخواهم رفت باشید تا باز آید و روی را بگفت ای هم بزرگتری ای یوسف
جیتوی بسیار زنهار که از حال او غافل نشوی به میعاد بر برادران تلقین رو میل قبول کرد اما چون قدمی دور رفتند یعقوب آواز داد که
آهسته روید و زود از نظر من غایب مشوید ایشان آهسته برفتند یعقوب در ایشان مینگریست چون نزدیک بود که از نظرش غایب شوند
یعقوب آه سرد از دل پر درد برآورد و گفت ای فرزندان یوسف مرا باز آرید تا یکبار دیگر رویش ببینم و از بوستان جمالش گلی وصال بچینم

یوسف را نزد پدر آوردند یعقوب او را در بر گرفت و گفت رباعی هم از دیده گریان منی ٥ هم داغ تو بر سینه بریان منی ٥ هر جا که روم بر جانم زنده ٥
باز آی که سر تا قدم جان منی ٥ ای فرزند ارجمند آرام دل دردمند از وصال مهر پدر برداشتی و پدر را در فراق خود بگداختی یوسف پدر را
تسلی داده وداع کرد و روی براه آورد چون از دیده پدر غایب شدند یعقوب با دل بریان و دیده گریان آهسته آهسته قدم میزد و در قفای
پی از دیده میبارید و هر دمی آه سرد از سینه برکشید و میگفت بیت فی و برد دل از غم عشق تو داغ مانده ٥ از شکستگی زلف تو دماغ ماند ٥
چون یعقوب مراجعت کرده بزیر درخت وداع رسید ازین بیان از الفراق نشسته وانست که در آنجا غیب وقتی دیگر آمد و از انجا
دیگر با یکدیگر راز میگفت که فرزندان یعقوب یوسف را مثنوی بر دوشهای برادر تا میبردند ٥ زلیخا که یوسف میبودند ٥ کی آن برادران گرفتی ٥
کران تنگ اندر آغوش گرفتی ٥ چو با دوری همه ابهام شده ٥ برو دست جفاکاری کشیدند ٥ او را بر زمین زدند که ای فرزند راحیل
چند بر تو کشیم و شربت رشک تو چشیم چاره ندارد و درین بیش میرد یوسف بگریه در آمد که ای برادران عزیز چه کنم که کرده ام
که با من این خواری میکنید و مرا بی چاره میدارید ایشان آغاز طعنه کرده گفتند ای صاحب رویای کاذب ازان ماه و آفتاب
و ستاره کجان در خواه تا بعزت و تو رسند یوسف گفت شما را چه شد آخر یکی از جمال برادرانه شنیده و در کودکی و ضعف حال من
رحم آرید ایشان بسخنان او التفات نا کرده طپانچه بر رخسار او میزدند و او را بمیدواندند چون قدری چند برفت بر سید
بر نعلش نمیخست و از ترس اخوان پای برهنه بر سر خار و خاشاک میرفت تا پای او مجروح شد مثنوی برهنه با قدم بر خاک میزد ٥
بلکه از خار و خس بسیار میزد ٥ کف پای که میپرورش زگل نازک ٥ بزخم خار و خار انگشت گلرنگ ٥ پس او را بکاری و زاری از تعب
میکشیدند و او هر چند فریاد میکرد بجایی نمیرسید و نزد هر برادر که میدوید طپانچه بر روی او میزدند مثنوی بزاری هر برادر دامن کشیدی ٥
و بیزاری گریبانش دریدی ٥ یکی بر هر کرا از پا فتادی ٥ طپانچه بر سر او بنهادی ٥ بر خوان او را در صحرا میدوانیدند و لگد بر او انداختن
میزدند تا وقتی که آفتاب ارتفاع یافت و هوا چون سینه یعقوب سوزناک شد تشنگی بر یوسف غلبه کرد هر یکی که بار دای تشنگی بیان کرد
روی بروبیل آورد که ای برادر رحم کن از همه بزرگتری و پدر مرا بتو سپرده و باری بزرگی کن و بر خردی من رحم کن روبیل بر گفتار او
التفات نکرده طپانچه بر روی نازکش زد که برگ گلش مانند بنفشه کبود شد نزد شمعون آمد که مرا برده که از تشنگی جانم
بلب رسید نا دمی آب در کشم و خود را از ماریده عطش فرا رکنم و آن مشربه بود که یعقوب از برای یوسف فرستاده و آب با شیر
بهم آمیخته بود و همراه یوسف کرده و شمعون سپرده و فرموده بود که هر گاه از لب یوسف بوی شیر آید و او را طاقت تشنگی نخواهد بود
چون تشنه شود ازین مشربه او را سیراب کن چون یوسف آب طلبید شمعون از جور در مشربه بود بر زمین ریخت و گفت
آن را در علیه آن است که خون از حلق برزیم چه جای آن است که آب در حلق تو ریزیم یوسف چون حیرت تشنگی نشنیده بر خود
بلرزیده و از آب دهان فراموش کرد مثنوی چه شد نومید از ایشان بار بر داشت ٥ ز خون دیده جز رخ لاله میکاشت ٥ کهی در خون

کاردار

که در خاک منقبت ٥ زار بنزده دل صد جای سکفت ٥ که ای پدر آخر کجایی ٥ زحال من چنین غافل چرایی ٥ بیا بنگر که فرزند گدا
زار در عقل و در انده کارزار ٥ و چون او را قصد برادران محقق شد روی بقبله دعا آورد و گفت ای خداوندی که جرم الارض
و ضرر آن نجات دادی که بر بیدر پری رفت کن و مرا از کشتن نجات ده یهودا که این مناجات بشنید رقت اخوتش در حرکت آمده
رقت مروت بر جنبش بشتافت روی بیوسف کرد که ای برادر دل فارغ دار و تا جان در بدن دارم نگذارم که قصد تو کنند بیت بر گران
تو تا جانی دارم ٥ در رسد کار کنان از سر جان برخیزم ٥ برادران چون حالت یهودا را دیدند دست تعدی ورا شتی ادب کشیده از سر قتل اتفاق
در گذشته و رای ایشان بران قرار گرفت که او را در چاهی افکنند که بر سه فرسنگی کنعان بود بقول اصح و سر آن چاه تنگ بود و بالای
آن ده و هفتاد گز عمق داشت و بعضی گفته اند و از طلاقت چاه درو افتاده بود یوسف را بر سر آن چاه آوردند یوسف عجز و ناله میکرد
و چنگ در دامن یک یک میزد فایده نداشت و هر چند از ابر دیده اشک حسرت میبارید از زمین قهر برادران گیاه وفا نرست یوسف
چون دو پست که از سر آن میداد در شکنجه زن گفت مهلتم دهید تا دو رکعت نماز بگذارم گفتند تو نماز گزار در جه داری گفت آخر عمر را وقتی
و ابر بر لب رو در محراب عبادت و طاعت بر پای استاده ام یهودا برادران را در خواست کرد تا یوسف را نگذارند که آمدند تا دو رکعت نماز
بگذارد و روی بر خاک نهاده گفت خدایا خود را بتو سپردم و زمام اختیار را بقبضه اقتدار تو باز گذاشتم بیت با جزو الم
محالت با رضای مشیت ٥ خواهی بخش و خواه کش رای رای تست ٥ چون از مناجات فارغ شد برادران گفتند پیراهن
بر تن تو یوسف گفت ایهات ایهات زنده را عورت پوشش جامه و مرده را کفن نمیتوان گذارد برادران گرم باقی بکام از کر
بزرگ سر پوشش من باشد گفتند البته پیراهن بیرون میباید کرد و غرضشان آن بود که پیراهن را بخون آلوده نزد پدر برند گواه
حال باشد بانکه گرگ یوسف را خورده القصه بعنف پیراهن از یوسف برکندند و رسن در میان وی بستند بپایش فرود گذاشتند
مثنوی میانش را که بودی موی مانند ٥ بر سیمین ریسمان داده بربندند ٥ کشیدند از تنش پیراهن او ٥ چو گل از غنچه عریانش تن او ٥
فرو آویختند آنگه بپایش ٥ بچاه رنج و خشنه از نیم وارش ٥ همین که یوسف را بچاه آویختند گفت ای برادران هر چه مرا
بود گرفتید و هر چه خواستید از جفا بجا آوردید شما را نصیحتی میکنم بشنوید گفتند چیست گفت پدر را نیکو دارید و جانب او را
فرو مگذارید و جفایی مکنید که او دور شد که با من چه کرده اید که اگر پدر بر شما خشم گیرد و شما را عقوبت کند و مرا طاقت
آن نیست که یعقوب پدر در باشید روبیل از این سخن روی در هم کشید کار دی برد و ریسمان را ببرید یوسف بنیم راه چاه
رسیده بود که رسن بریده گشت یوسف گفت دریغ که دیدار پدر ندیدم و رشته عمرم منقطع شد دل از جان برداشتم ف واکلی
لیکن سپرده تا رسید جبرائیل که در باب منزله مرا جبرائیل بیک بر آذین از سدرة المنتهی بمیان چاه رسید یوسف را در هوا
آهسته تنگ چاه رسانید یوسف مدهوش و بیهوش شده بود او را بر سنگی نشانید خطاب در رسید که ای جبرائیل پیراهن خلیل

درد و پشتانی و تشریق از اظهار محبت بوی زدن و سر او را در کنار گرفت و گریه بر خود را بر جراحتهای او مالید تا به شود و چون بهوش باز آمد
سلام ما بوی رسان و بگو که دیگر غم مخور که ترا برای محنت و جاه و نبوت آفریده ام نه برای محنت چاه و ذلت جبرائیل گفت الهی اعتقاد
کرمی خود را بصورت یعقوب بوی نمایم تا زمانی تسلی شود فرمان در رسید که چنان کن جبرائیل بصورت یعقوب برآمد و سر یوسف را در کنار گرفت
چون بهوش باز آمد سر خود را در کنار پدر دید رحمت بهره دولت خود را در گردن روح الامین در آورد و فریاد بر کشید که ای پدر بزرگوار
کجا بودی که برادران با ما چه کردند آب و نان از من باز داشتند و رخساره مرا از ضرب طپانچه کبود کردند و گیسوان مرا با خاک
برآمیختند و رسن خواری در میان من بسته سرنگون بچاه در آویختند یوسف این نوع سخنان میگفت و از در و دیوارهای چاه
آواز ناله و آه برمی آمد و جبرائیل متحیر و ملائکه میگریستند آخر جبرائیل بی طاقت شده گفت ای یوسف من یعقوب نیستم روح الامینم
و فرستاده رب العالمینم پس سلام الهی بوی رسانید و از طعام و شراب بهشت بوی خورانید و برای خلعت که بتو داده در بر او پوشانید
گشوده در روی یوسف اگر چه آن چاه مزده خلاصی و نجات از چاه در این مرتبه عزوجاه بخشید و او را بنشانید و خواست که بمقام خود باز
که نداراسیدای جبرائیل دو سه روز در تنگ چاه قرار کرد که یوسف در تنگی زندان در غربت و از بار دو مار خود دور مانده **بیت**
نه او را مونسی نه غمگساری **ه** نه غمخواری نه دلداری نه یاری **ه** آورده اند که فرزندان یعقوب آن شب که یوسف را در چاه انداختند یعقوب
در زیر شجره الوداع نشسته بود و با خواهر یوسف سخن شوق در پیوسته نماز شام در آمد و اثری از فرزندان پیدا نبود
**بیت** آمد نماز شام و نیامد نگار من **ه** ای دیده پاس دار که خواب حرام شد **ه** گفت ای دختر برادرانت دیر شد
رفتن یوسف من از رفتن مرد طالع نمیشود **بیت** یا رب چه شد امروز که آن ماه نیامد **ه** جان رفت زتن آن بت دلخواه نیامد **ه**
میداد و انواع سبب را تقریر میکرد و یعقوب آن شب از شب در فکر بود و چشم مبارکش در خواب نمیشد و دلش آرام نمییافت
این مقال ادا میشود **رباعی** امشب شده سرد دیگر روز آن صبح **ه** یا رب شب تنگ در گردن صبح **ه** یا آنکه فلک از پی خرد ی
مسمار کواکب زده دامن صبح **ه** با مرد و یعقوب برآمد بر لب بلندی که بر آن صحرا مشرف بود و نشست و دختر را گفت
براه فرزندان نها د و فرزندان آن شب از سر راه بود دیر شد و فروب بر آن انتظار باشند بهود را در خواب نیز فرصت یافت
شناخت و آواز داد که ای برادر من یوسف آیا زنده یا مرده یوسف گفت تو کیستی که از حال این رهگان می پرسی و از خوبان
گفت من برادر تو بهود ا ای برادر حال تو چیست یوسف گریان شده گفت ای برادر چون پرسی حال کسی که از آن پدر دور افتاده
و در تک چاه در صدد فوت و فنا نه مونسی نه غمخواری نه همدمی نه یاری و نه دوستی و نه غمگساری و نه در روی زمینی از زنده گان
و نه در زیر زمینی از مردگان بهود ا از سخن یوسف در خروش آمده بسیار بگریست یوسف آواز داد که ای برادر وقت محبت
نه هنگام تعزیت گفت چه وصیت داری فرمود وصیت من آن است که چون نماز شام با برادران بخانه روید و از حکیمی

لاولینه

برادران شنیده و بوقت طعام خوردن از گرسنگی من یاد آورید و خیلی جامه پوشیدن از برهنگی من فراموش مکنید و احکام محبت بگفتند یهودا گفت
بگذرید بهودا از سوز این وصیت فریاد برکشید و او مردی تند آواز بود و آواز بگوش برادران رسیده بجستند و بر سر چاه آمده
بهودا را ملامت کردند و سنگی بر سر چاه نهادند و روانه کنعان شدند و پیراهن یوسف را بخون گوسفند آلوده کرده نزدیک یعقوب
بردند که بجوانی آن نشسته که یعقوب بر بالای او بود رسیدند چون گرد ایشان پیدا شد یعقوب دختر را گفت که این چه گرد است
گفت عجب که برادران بیاشند گفت نیکو بنگر چون درنگریست لرزه بر اعضای وی افتاد و یعقوب گفت ای دختر ترا چه
رسید **رباعی** در کشور دل متاع شیون باید **ه** آرام و قرار تحفه ناباید **ه** خوش خفته است منفی جان بعزیزان **ه** شربای
نفس لب از سیمابست **ه** ای پدر برادران می آیند اما یوسف با ایشان نیست یعقوب از استماع این سخن آه سوزناک از
جگر غمناک کشید و گفت اشتر آواز ده تا بر بالای این نشسته بر آیند دختر نعره زد که ای اولاد یعقوب بیائید که پدر بزرگوار شما
اینجا انتظار میبرد فرزندان دانستند که پدر اینجاست دست بر سر زده چون صبح کاذب گریبان چاک کردند و چون بر سر وی
بهنگام خروشی برآوردند یعقوب پرسید که این چه آواز است دختر مضمون آن فریاد در بیان کرد یعقوب چون این خبر شنید از پای در افتاد
و بیهوش شد و دختر نعره زد که ای برادران بشتابید پدر خود را دریابید که حال او دیگرگون شد و عنان اختیار از کف ایشان بشتاب
گریان بر سیدند و پدر را بیهوش دیدند فریاد از نهاد ایشان برآمد روی بر روی پدر نهادند و دست برادران مبارکش نهاد از
خروش برکشید بهودا گفت ای برادران این چه بود که کردید پدر را فاجعه رسانیده و برادر را در چاه انداختید و زبان ملامت برگشود
گرد به برده خود را بدست خود برید و در رشته پیوند خود بتیغ قطیعت ببرید پس پدر را برداشته بخانه بردند یعقوب همچنان
بیهوش بود تا صبح بر دمید چشم باز کرد و گفت نور چشم من کو ایشان متفق گشته گفتند ای پدر ما در صحرا به تیراندازی و دوانیدن
مشغول شدیم و یوسف را نزد متاع خود نشانده بودیم گرگ او را بخورد پیراهن خون آلود به یعقوب نمودند یعقوب دیگر باره بیهوش افتاد
فرزندان بیالینش درآمده گریان و فریاد کنان قطره اشک از دیده دیبا ز چهره یعقوب چکید دیده بگشاد و گفت من در کجا
در منزل کرامت خود و میان فرزندان گفت یوسف من کجاست گفتند فرزندان دیگر هستند گفت چه حاصل **بیت**
گل بنفشه بهم است و یار نیست چه سود **ه** بت شکر لب من در کنار نیست چه سود **ه** پس پیراهن یوسف را طلبید و بوسید و آه زد و باز
بیهوش شد چون بهوش آمد هیچ در دیده نیافت گفت عجب گرگی بود که یوسف را خورده و تعرض به پیراهنش نرسانیده و روی
به برادران کرد گفت نه چنین است که شما میگوئید پسران ازین منفعل شده روز دیگر پگاه رفتند و با خود گفتند تدبیری
باید کرد تا اندیشه از دل پدر بیرون رود بعضی گفتند که صلاح آن است که یوسف را از چاه بیرون آریم و اعضای او را پاره کرده
استخوان او را نزد پدر بریم تا این تهمت از ما رفع شود بهودا گفت ما با عهد کرده ایم که یوسف را نکشیم ایشان را منع کرده کارش

کفته

کویی نه آمدند پدر ایشان را گفت اگر چنان است که راست میگویید این گرگ که یوسف را خورده بگیرید نزد من آرید تا من احوال
از وی معلوم کنم ایشان بصحرا رفتند گرگی را بگرفتند دست و پای وی را بسته نزد یعقوب آوردند یعقوب گفت دست و پای
وی را بگشایید چون گشادند گفت ای گرگ نزدیک من آی گرگ نزدیک یعقوب آمد یعقوب گفت ای گرگ شنیدم تو از گرسنگی
گوشت فرزند مرا خوردی گرگ بسخن آمد گفت بحق پیغمبری تو که من فرزند ترا نخوردم و ندانستم که خون و گوشت پیغمبران بر ما حرام است
وی مظلوم و غریبم و برمن دروغ بسته اند یعقوب گفت برای چه باین زمین آمده گفت یا نبی الله مرا ابنای خویش و ندا بود
دیروز بزیارت ایشان آمده بودم پسران تو مرا گرفته نزد تو آورده اند یعقوب بفرزندان گفت که این چه حیلت است که نفسهای شما
آراسته است برای شما پس کار من صبر است نیکویی و یاری از خدا میخواهم القصه یعقوب در فراق یوسف چندان بگریست
که فرشتگان بفریاد آمدند و گفتند الهی یوسف را با و بازده یا یعقوب را فراموش گردان یا ما را اجازت ده تا با او بزاریم
با یعقوب در آه و ناله موافقت کنیم القصه یعقوب چندان بگریست که هر دو چشمش سفید شد و بزبان حال چنین
مقال را ادا مینمود نظم از بار غمت قامت دل حلقه وی شده ه صد شکر این تحمل از این بار غم شده ه تا عکس مهر روی
تو در دیده ام افتاد ه خورشید پای لغز از دیده برون شده ه آورده اند که جبرائیل تا سه روز در چاه رفیق یوسف بود
دورتیلی از ملکوتی شد و چون خواست از او مفارقت کند یوسف از وحشت بیکسی بر خود بنالید در روز چهارم
کاروانی بنزدیک این چاه آمدند و ایشان جمعی بودند که از مدین بمصر میرفتند پس وارد خود را بسوی آن چاه فرستادند
تا آب آورد و وارد کسی را گویند که آب آوردن کاروان با و تعلق دارد و آن مالک بن زعر خزاعی بود از اهل مدین چون
بسر چاه آمد دلو را بچاه فرستاد و وحی بیوسف رسید که در دلو نشین که این دلو از برای تو بچاه آمده یوسف در دلو نشست
مالک دلو چون گران دید متحیر بچاه فرو نگریست آن ماه را دید در دلو نشسته گفت مژده باد که این پسر است که او را
گردانیده پس او را بیرون آورده از رفقای خود پنهان داشت ه آورده اند که یهودا را عادت بودی که هر روز یکبار بر سر
چاه آمدی و یوسف را طعام آوردی و در این روز بر سر چاه آمد و هر چند او را آواز داد جواب نشنید پس طلب یوسف
در میان کاروان آمده او را نزد مالک بن زعر یافت برادران را خبر کرده نزد مالک آمدند و گفتند این غلام ماست و گریخته
مالک گفت با این عیب او را چند میفروشید گفتند هر چه میخواهید بدهید اما بشرط آنکه او را از این ولایت بیرون برید و غلی
در گردنش نهید و دست و پایش در زنجیر کشید که گریز پا است و او را گرسنه و تشنه دارید و ... گرگ ...
گردد القصه او را در موقف بیع درآوردند مالک گفت من زر آن که داشتم بضاعت خریده ام و باقی دراهمی چند با خود مانده گفتند
هر چه موجودی بده پس دست یوسف بگرفت او را بدو دادند و او را بفروختند و بهای آنکه گران بها بود هفده درم بود بعضی گویند بیست درم

برادری ده درم برداشتند و از ابوعبدالله علیه السلام مرویست که هیجده درم بود و یهودا از آن حصه برنداشت مثنوی زمان کاروان که حسن ... فروختند ه
چنان حسینی چنین ارزان فروختند ه و جوهر گنج سعادت نافروختند ه ستاره گرد کشیده در هیچ چند ه در خبر آمده که روزی یوسف ...
و جمال خود را بدید از آن تعجب نمود و با خود گفت که اگر بنده بودی بهای من از عدد حصر بیرون بودی پس حق تعالی بسبیل امتحان ثمن بخس
با و نمود القصه در اول حال که مالک یوسف را خرید و فرمود برادران خواست که یوسف را در غل و زنجیر کشند یوسف ... جامها افتاد
و فغان برداشت مالک گفت ای غلام بندگان گریزپای را از غل و زنجیر گریزی نیست یوسف گفت من از غل و زنجیر شما نمی ترسم
بلکه ازین حال مرا یاد آمد که ملک تعالی بزبانیه دوزخ فرماید که بگیرید این بنده عاصی را و غل در گردن او نهید که گردن از طاعت پیچیده
مالک ازین گفتار متعجب شده آهسته بدو گفت که ای غلام مترس من ترا از نظر خواجگان بند میکنم چون ازین منزل کوچ کنیم بند از پا
و غل از گردن تو بردارم پس در حضور برادران مثنوی ز آهن بند بر پشتش نهادند ه بگردن طوق تلیشش نهادند ه فرزندان یعقوب
خاطر جمع کرده روی بکنعان نهادند یوسف دیگر باره آغاز گریه کرد مالک گفت ای غلام چرا میگریی گفت ای مالک تحمل بار فراق ندارم
دستوری ده تا بروم و فروشندگان خود را ببینم و ایشان را وداع کنم مالک گفت ای غلام من از ایشان اثر مهر و محبت نمیبینم
گفت اگر ایشان را در روزی نظر نیست مرا بدیشان رغبت است اگر ایشان مرا دوست نمیدارند من ایشان را دوست میدارم تو کریمی
ایشان را بگو تا توقف کنند مالک آواز داد که ای جوانان آهسته باشید که این غلام میخواهد که از شما تلقی کند یوسف زنجیر کشان
نزد برادران آمد و گفت ای عزیزان هرچه کردید بحل کردم توقع دارم که در وقت گریه مرا مدد کنید در اشتیاق دهید و هر نوع که توانید
مراعات او کنید یهودا بگریه در آمد و یوسف را در کنار گرفت و گفت ای جان برادر مردانه باش و کار بخدا گذار پس یوسف را بالای
و غل و زنجیر بر شتر افکنده و غلامی زشت روی حبشی را به وی موکل کردند و کاروان بجانب مصر روان شدند شب بهر شب
میراندند سحرگاهی بود که بمقابر آل اسحق رسیدند یوسف در نگریست قبر مادر خود را بدید بی اختیار خود را از بالای شتر بزیر انداخت
و فغان برآورد چون باران نیسان بر روی او آن رخ گرفت و آواز داد که ای مادر مهربان سر بردار و فرزند خود را بنگر در ...
گرفتار گردیده ... و پلاس کهنه پوشیده و دست و پایم بزنجیر بسته ... مرا فروخته اند و دل برادرانم آتشین بود
از قبر او ... صیحه برآمد که ای فرزند پسندیده ای نور هر دو دیده صبر کن که در هر غم مرا افزون سختی اندوده میرسد پس صبر کن
که خدای تعالی با صابران است اما چون روز روشن شد غلامی که موکل یوسف بود نگاه کرد او را بر شتر ندید بازپس دویده او را
که بر سر قبری نشسته و زار زار میگریست آن بیرحم جفاکار از روی غضب طپانچه بر روی یوسف زد که رخسار ... خراشیده
آلود شد و گفت خواجگان تو راست میگفتند که تو گریز پایی یوسف چنان از درد بنالید که غلغله در ملکوت افتاد و فی الحال
تند بادی قهر الهی بوزید و غبار برخاست و صاعقه‌ای در هوا پیدا شد و خروش رعد ... کاروانیان گفتند ...

چند روز کناهی تازه می‌بینم که موجب این عقوبت باشد آن غلام گفت این بشوم نیست که در بیعت طلا و بردی لیکن عرفی
مالک گفت سبب چه بود گفت او خود را از شتر انداخته سبیل کریمی داشت یوسف گفت ای مالک مرا ببخش کریز پای نتوانم
ایمانی که مادرم رسیدم صبر و تحمل از حق رسیده شد بی اختیار خود را از شتر انداختم و غم دل با او گفتم کار و فغان بکردم و در آمد
و آغاز تضرع و زاری کردند که ای جوان عاشقان این کردی که برانگیخته فرزندان یوسف بهوا انگیخت و طلب بجنبانید
ای ال با دیدار امید و هوا احساس شد مالک چون این حال مشاهده کرد بفرمود تا مثل از کردن و چند از دلتنابهای یوسف
و جامهای خلکو در و پوشانید و برادران لوتر روزی تیز شد القصه مالک او را بمصر آورد بیت چون بمصر آمد چو بزدگیان زه ده ۵ در
جهان مصر پان شد قصه مشهور ۵ که آمد مالک اینک از مصر با زن ۵ بعبرانی غلامی کشته و ساز ۵ و در آن زمان پادشاه مصر ریان
بن ولید عملیق بود و زمام امور مملکت خود را بدست تصرف تدبیر مصری باز گذاشته بود و بجهت زیادتی مرتبه او را عزیز مصر گفتندی
کار روان بمصر آمد و کماشتکان عزیز بر سر راه آمده یوسف را دیدند از لمع جمال او شیفته و حیران شده بر گشتند و خبر به عزیز
بردند و او را زنی بود راعیل نام و نام مشهور او زلیخا بود و چون عزیز خبر یوسف شنید بمالک بن زعر پیغام داد که غلام را
مجلس آورد روز دیگر مالک یوسف را بحمام برد و سرو تن بشست مثنوی تنش در آب چون عرفان در آمد ۵ بنی آب
حیاتی در آمد ۵ که دارم سلسل کیسو زا ۵ بر رخ زنجیر بست آب را از ۵ و جامهای قیمتی در وی پوشانید و بار آستگی تمام
او را بیازار آورد جلوه جمال آن شیرین شور از مصریان بر آورده فرمودان محبی بر بوده آمدند و هر کس در بهای او چیزی افزود
میکرد تا بجایی رسید که همسنگ او زر و نقره و مشک بدهد عزیز مصر قدم فراتری در پیش نهاد و او را بیاورد خریده
و بزلیخا گفت گرامی دار این غلام را که علامت رشد از جبین او لایح است تا فرا گیریم و بیرا بفرزندی واز بعضی اکابر نقل آمده
عزیز زلیخا را گفت که یوسف را بموضعی فرود آور که نیکوترین اماکن باشد زلیخا جایی که احسن منازل باشد بهتر از درون
جان خود نیافت پس او را در خانه دل خود فرود آورد و مضمون این مقال را ادا کرد بیت روزی منزل چشم منی آشیانه بست ۵
کرم نما و فرود آ که خانه خانه تست ۵ و در بعضی روایت آمده که یوسف هفده ساله بود که عزیز او را خرید و سی ساله بود
که ریان بن ولید وی را وزارت داد و چهل ساله بود که حق تعالی او را نبوت داد و صد و بیست ساله بود که متوفی گشت
القصه چون یوسف بخانه عزیز در آمد سلطان عشق رخت بخانه دل زلیخا افکند و لشکر محبتش متاع صبر و سلوک
او را بیغما برد هر روز جمال یوسف زیاده میشد و افزون میگشت عشق زلیخا تا آنکه صورت جمال یوسف در میان
نهاد و بحیله کری مشغول است که مراد خود از یوسف حاصل کند از ابن عباس روایت کرده اند که از جمله آن بود
که با وی گفت چه موی نیکو داری یوسف جواب داد که اول چیزی که در خاک ریزنده شود موی باشد گفت

چه روی نیکو داری گفت و حسن این التقین او را در چشم مادر نگاشته گفت ای یوسف حسن تو تن مرا لاغر کرد جواب داد
که شیطان ترا یاری داشته گفت ای یوسف عشق تو در دل من آتشی زده این آتش را بآب لطف بنشان مثنوی چو یوسف آن سخن بشنید
بگریست ۵ زلیخا آه زد کین گریه از چیست ۵ مرا جستی که تو چون شمع افسانه بنشینم ۵ که چشم خویش را در گریه بینم ۵ گفت ابلیس اکنون بر آتش تو زنم
تن با آتش دوزخ سوخته شوم گفت بر خیز با من در خانه رو و آنچه بیارزد که نیت کشته‌ام و غرض او آن بود که چیزی بخانه رود و ابلیس او
در آید و مراد خود حاصل کند یوسف گفت در خانه کسی را که صاحب خانه باشد می‌دانم گفت در آن خانه بستر حریر و دیباج آراسته
در آنجا در آ و مراد من حاصل کن گفت چگونه خود را مستوجب دوزخ گردانم و منزل خود را در بهشت از دست بدهم گفت ای یوسف آن
جا بنهم در کند رو باشی در آن پرده و در آن کسی را در آن پرده نمی‌بیند گفت خدایی بر همه چیز آگاه است گفت دست بر دل من نه
تا اطمینان یابم گفت عزیز اولیتر است گفت عزیز را شربتی دهم تا بمیرد و من ملک تو شوم گفت چگونه از عذاب و عقاب دوزخ
رهایی یابی و چون نزد یوسف نشستی یوسف رو از وی بگردانیدی چون از وی نومید است مأمور شد شروع در حیله دیگر کرد بانی وجه که
خانه ساخت که از زبر دیوار و در و دیوار صورت خود و یوسف نقش کرده بود که هر دو یکدیگر را تنگ در آغوش گرفته بودند بودند چون
تمام شد از یوسف التماس کرد که در آن خانه رود بدید که برگ نقش این خانه دیده یوسف با آنکه در آمد و زلیخا از عقب او در آن شد
دو در بان در بست مروی است که آن هفت خانه بود گفت ای یوسف پیش من آی و مراد من حاصل کن مثنوی مرا تا چند داری تلخ بی
که چشم رحمت از روم بر بندی ۵ بدین سالی دراز صبر بسیار کرده ۵ بیوسف شوق خویش اظهار میکرد ۵ پس قصد یوسف کرد و یوسف
بجانب در است آمد پرده قصد دفع آن کرد و دید قوت خود را نگاه داشت ۵ مرویست که در آن حال فرشته بصورت یعقوب ظاهر شد
کر انگشت بدندان گرفته بود و چون یوسف آن را بدید از آن خانه بیرون آمد و در روایت آمده که چون زلیخا با یوسف خلوت یوسف
روی از وی بگردانید دیده بالا افکند و دید صورت خود و زلیخا را دید که دست در گردن یکدیگر کرده اند و نظر او متوجه هر جانب که میکرد
آنرا ملاحظه مینمود حتی سقف خانه و از حضرت امام زین العابدین علیه السلام مرویست که در آن خانه بتی بود و چون خلوت زلیخا برخاست
بر سر آن انداخت یوسف گفت چرا چنین کردی گفت از وی حیا دارم که مرا بدین حال بیند یوسف فرمود که بی جان سزا
وار ترم از آنکه شرم دارم از خدایی که بینا و داناست بر این تقدیر یوسف قرار بر فرار داد و میل بیرون رفتن کرد زلیخا در وی آویخت
چون او را منع نتوانست هر دو بجانب در دویدند یوسف هر دری که میرسید قفل آن در بی کلید گشاده میشد مثنوی بهر دری که میرسید یوسف ۵ بر هر در قفل جای برادر جای
راست راست می‌شد قفلش فرو می ریخت ۵ بگشاد و بر او خشم بر زلیخا ۵ آگهی با درهای آخر رسید زلیخا با و رسید دست در وی زد و پیراهن او
از پشتش آمده بدرید و دو در یافت شد برابر آنکه در آن هنگام عزیز رسیده بود او را مضطرب دید دانست که صورتی روی نموده از
زلیخا پیش دستی نموده گفت ای عزیز چیست سزای کسی که با اهل تو قصد بدی کند الا آنکه در زندان کنند او را یا عذاب دردناکی بر آن نهند

ارشیخ بهاء الدین علیه الرحمه روایت
که روزی در ایام زیارت حضرت
بالای ضریح مبارک حضرات ائمه
دیدار در دل خوانده مرحمت که
بیست سال بار بزیارت آمده
دیده خواهش کنم که بار بخوانم
که از شیخ یکبار این دعا شنیده
بیست سال تمام ملائکه آسمان
ثواب آن عاید هستیم حالا این
بخواند تا ثواب آن سو تمام کند
بسم الله الرحمن الرحیم
یا هُوَ یا مَنْ هُوَ یا مَنْ
لَیْسَ اِلّا هُوَ اَسْئَلُکَ
اَنْ تَغْفِرَ لی وَ تَرْحَمَنی
یا اَرْحَمَ الرّاحِمین

جوادی نژاد

یوسف چنین این سخن بشنید گفت ای عزیز این خیانت از زلیخا خواسته است و گناه از من نه بود عزیز گفت راستی این سخن که گردد آنکه کیست
از پی واقعه خبر نیست یوسف گفت درین خانه کودکی چهار ماهه در گهواره است او گواه منست آورده اند که در همزاد زلیخا او
عزیز گفت کودک چهار ماهه چگونه سخن گوید فرمود خدای من برین قادر است عزیز از آن کودک پرسید که تو چه میگویی بقدرت ربانی آن کودک
به سخن در آمده گواهی داد و به نطق گویا گفت ای عزیز اگر گریبان پیراهن یوسف از پیش دریده شده زلیخا راست میگوید و یوسف دروغ گو و اگر از
پس دریده شده یوسف از جمله صادقان است و زلیخا کاذب چون عزیز ملاحظه نمود پیراهن از عقب دریده شده بود پس ای زلیخا گ[illegible]
گفت این مکر و حیله شما زنان است بدرستی که مکر و کید زنان عظیم است مثنوی ز کید زن دل مردان دو نیمست ه که زنان را کید ایشان عظیم است ه
عزیزان را که کید زنان خوار ه بگیرد زن بود در دام گرفتار ه ز مکر زن کسی غافل مبادا ه زن مکار در دهر هرگز مبادا ه در بعضی تفاسیر منقول است
که چون حضرت در پادشاهی بیوسف قرار گرفت روزی جبرائیل نزد وی نشسته بود جوانی از خدمتکاران میلیح نزد وی آمد جبرائیل
جبرائیل گفت ای یوسف این جوان را میدانی گفت نه گفت این آن کودک است که برای تو در گهواره گواهی داد گفت یوسف چرا این
حق نا جنت بفرمود تا جامه از وی برکنند و خلعتی گرانمایه در وی پوشانیدند و [illegible] کرد القصه چون صدق یوسف و کذب
زلیخا بر عزیز ظاهر شد متوجه یوسف شده گفت از روی اعتذار ای یوسف این سخن را که در وانی از جهان در بر زلیخا گفت
استغفار کن از گناه خود که یوسف را بگناه بیازردی آورده اند که اگرچه عزیز این قصه را پنهان میداشت ع سخن عشق
پنهان کجا ماند ه شمه ازین واقعه در افواه مرد و زن افتاد و بعضی از زنان مصر با یکدیگر نشسته گفتند عجب از زلیخا که
با چو عزیزی دارد و شیفته غلام زر خریده خود شده و رکت [illegible] آورده اند که آن پنج کس بودند از زنان خواص مصر زن حاجب
و زن ساقی و زن خباز و زن زندانبان و زن دوات دار چون زلیخا از قول ایشان خبر شد ایشان را بمهمانی خود طلبیده و
در روایتی که چهل زن را طلبیده که این پنج زن از جمله ایشان بودند چون در مجلس در آمدند هر یک را مقام نموده بجای خود
بنشاند و بعد از انعقاد مجلس خوانها بیاورده و زلیخا هر یک را کاردی داد تا گوشت یا ترنج پاره کنند و در روایت که با
زنان گفته بود که چون یوسف بیاید هر یک پاره از ترنج بدست او دهید پس نزد یوسف آمده جامه های مرصع در وی پوشانید
و تاج مکلل بر فرقش نهاد و به آراستگی تمام او را فرمود که در مجلس آی و خدمت کن یوسف بجهت آن چند [illegible] نموده از آن مثنوی
ز خلوت خانه آن گنج نهفته ه برون آمد چو گلزار شکفته ه چون زنان مصر را چشم بر جمال یوسف افتاد و جمله ربوده شیفته جمال او شده
از خود فراموش کرده و دستها را بجای ترنج ببریدند و اصلا خبردار نشدند از وجه منقول است که از آن چهل زن نه زن
بعضی دستهای خود را جدا کرده بودند چون با خود آمدند گفتند این حسن چه حسن است حاشا که بشر نیست ملکیست کریم و این [illegible] است در حکایتی
سلمی مذکور است که حق تعالی [illegible] محبت خود را [illegible] میکند که مخلوق در تعشق مخلوقی بدین غایت میرسد کدام قطع عضو را

احساس

احساس نمیکنند شما در محبت خالق خود باید که از هیچ بلای و رنجی متألم نشوید و [illegible] باشید [illegible]
نقل میکنند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که جبرائیل بر من فرود آمد و گفت یا محمد خدای ترا سلام میرساند و میگوید که حسن
روی ترا از نور عرش مقرر کردم و حسن یوسف را از نور کرسی و آدم و هیچ مخلوقی نیکوتر از تو نیافریدم آنحضرت را کمال بود و یوسف را
جمال و در ظهور جمال یوسف دستها بریده شد و در ظهور کمال محمد زنارها قطع شده و درین معنی است که [illegible] یوسف [illegible] بریده
سهل است ه در رای دلبری سر را بریده بینی ه القصه چون زلیخا حیرت و آشفتگی زنان را بدید گفت این آن بنده کنعانیست که شما مرا
در دوستی او ملامت میکنید اکنون دانسته که حق بطرف من است باید که مراد من حاصل کند هر آینه او را در زندان کنم چون یوسف
این را از زلیخا شنید روی از آن مجلس بر تافت و زنان از عقب وی بیرون آمدند که چرا در باب زلیخا ملامت کنند [illegible]
نمود و دعوت کردند یوسف از ملاقات ایشان در تنگ آمده گفت پروردگارا زندان نزد من دوستر است از آنچه این زنان مرا بآن
میخوانند حق تعالی دعای او را اجابت نمود پس بعد از نومیدی زنان از و [illegible] زلیخا گفتند که صلاح آن است که چند روزی او را در زندان کنی
شاید بسبب ریاضت رام شود مثنوی چه کوره سازی [illegible] ه بود در آن کوره گرم آتش نرم ه چه گردد نرم ز آتش طبع فولاد ه
از و چیزی توانی ساخت دلخواه ه زلیخا این سخن قبول کرده نزد عزیز آمد گفت ازین غلام کنعانی بدنام شده ام و طبع مردم [illegible]
صلاح آن است که او را چندی گرفتار کرده در زندان افکنی تا مردم بدانند که گناه کار است [illegible] عزیز
این سخن در قبول افتاده حکم کرد پس زلیخا [illegible] گفت [illegible] دست و پای این غلام عبری را [illegible]
[illegible] ای ملک [illegible] آهنگران [illegible] زندان [illegible]
[illegible] زلیخا [illegible] یوسف [illegible]
[illegible] قفا [illegible] مصر [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] جبرائیل آمد [illegible]
برادران در غربت سرگردانم و با وجود این گرفتاری در بند و زندانم خبر [illegible] حضرت [illegible] جبرائیل آمد گفت ای
حق تعالی میفرماید که از بند و زندان غم مخور و از جفای قید و زندان اندوهگین مشو [illegible] موجب [illegible]
در زندان خواهد بود زیرا که گل [illegible] غنچه [illegible] جان [illegible] گستر [illegible]
ای یوسف زلیخا آمده [illegible] نشسته تا نظاره کنند که چگونه جزع خواهی کرد [illegible] غلامی [illegible]
[illegible] گلستان [illegible] از گلستان [illegible]
بر تو گلستان [illegible] چون یوسف [illegible] قریب [illegible] مرد و زن [illegible] مثنوی [illegible] خلقی [illegible]

بر دو دیده

در زندان او را
زلیخا [illegible]

همگفتند حاشا لله حاشا ه کزین روی نیکو بدکاری آید ه وزین دل و زاری آوازی آید ه فرشته است این لعبه یا یک سرشته ه
بنیاد کار شیطان از فرشته ه مردان سنگ بر سینه زنان و زنان روی و موی کنان فروش برآوردند یعنی میگفتند معلوم
است و بیچاره درجی میگفتند مردم است و آواره [illegible] لیکن تو ازین غریب کنعانی دو قوی میزان [illegible] دریغ ازین امر توانی
که وهی فرماد میگردانند که این چه برجی دل آزار نیست و لیکن تا یک چیز دهند که این چه سواد خشمگاه است ه مرویست که چون یوسف را
زلیخا رسید بر زمین منادی جاری شد که این ملاحت کنعانی عبری زبانی دهرتر برای خشمناک است و غضبناک جهد دیگران جبرائیل
گفت ای یوسف جواب منادی باز ده که این خواری بکثرالت از غلف [illegible] فرا یاد خوش است از قبطیان ملک [illegible]
و پوشیدن لباس قطران تا بصورت خود آورد و گوش زلیخا رسانیم مجلس دیگر نشود یوسف چون این بگفت زلیخا بشنید
در خود پیچید برخواست و بخانه رفت و پیغام فرستاد بر زندانبان که این غلام را در جای تنگ و تاریک بازدار و طعام و شراب
بروی تنگ گیر چون یوسف را بزندان آوردند و دو جوان دیگر که یکی ساقی ملک ریان بود و یکی خباز او بزندان آوردند چون یوسف در
زندان شد متعهد حال زندانیان و خدمت و دعوی احوال ایشان نمودی و بعبادت بیماران نشستی و معالجه ایشان فرمودی و طعام
ایشان دادی و چون اهل زندان او را لطف باطنی کفتی خوش [illegible] و هرکه غذای ایشان [illegible]
از خواب تعبیر ایشان خوشدل شدندی و گفتندی رحمک الله علیک تو چه زیبا روی و نیکو خوی کیستی زندانبان گفت [illegible]
و از کدام قبیله گفت انا یوسف بن یعقوب صفی الله بن اسحق ذبیح الله بن ابراهیم خلیل الله خازن
زندان گفت ای پیغمبرزاده والله اگر توانستمی ترا رها کردمی اکنون در خدمت تو تقصیر نخواهم کرد و بسی [illegible] زندان آن
و زندانیان نزد وی آمدندی و حدیث وی شنیدندی و با او اظهار محبت کردندی و گفت زندان از ایشان بر طرف گاهی مثنوی
بلی هر جا رسد حور بهشتی ه اگر دوزخ بود گردد بهشتی ه بهر جا یار گلرخ رو کند ه اگر گلخن بود گلزار گردد ه یوسف فرمود ای زندانیان
در محبت من غلو مکنید که هر که با من محبت ورزید از وی محنت یافتم عمه مرا دوست میداشت و متهم است که مرا نزد خود نگه دارد
که از ابراهیم میراث یافته بود و درخواب [illegible] محبت و مرا تهمت دزدی [illegible]
و پدر مرا دوست میداشت در محنت برادران افتادم و زلیخا با من محبت ورزید و بزندان گرفتار شدم گفتند [illegible]
دیدی تو زنده کانی نتوانیم و با او بی محنت کرده [illegible] و اگر خوابی بینید تعبیر [illegible]
دو مرد زندانی که با یوسف در زندان آورده بودند خوابها دیدند [illegible]
اما بر وجه امتحان ساقی بیوسف گفت من در خواب دیدم که در باغی بودم درخت انگور بود بر وی سه خوشه بود و جام ملک ریان بدست من
بود و دانه انگوری افشردم برای شراب و دیگری که طباخ بود گفت من در خواب دیدم [illegible]

الا نهاده

آن تا نهاده [illegible] یوسف [illegible] از اظهار معجزه [illegible] که ای ساقی تو بعد از سه روز دیگر [illegible]
شده و ای طباخ تو سه روز دیگر [illegible] گفتند دروغ گفتیم خوابی
ندیده بودیم یا خواب [illegible] یوسف فرمود که قضا چنان است که تعبیر کرده شد ه در حدیث آمده است که خواب بر پر پای پرنده است
مادام که تعبیر آن نکرده باشند [illegible] چون تعبیر کرده باشند [illegible]
[illegible] چون سه روز شد [illegible] ملک آمدند و ایشان را از زندان بیرون بردند یوسف
بساقی گفت [illegible]
طباخ را [illegible] و ساقی را [illegible] و چون یوسف [illegible]
جبرائیل نازل شد و یوسف را [illegible]
[illegible]
[illegible] مثنوی [illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
[illegible] گفت آری گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
از چاه [illegible] گفت [illegible] گفت [illegible]
برای [illegible] گفت [illegible]
[illegible] زندان [illegible] یوسف [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] زندان [illegible]
[illegible] ای یوسف [illegible]
[illegible] زلیخا [illegible] زندان [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] کنعان [illegible]
آن [illegible] کنعان [illegible] یعقوب [illegible] کنعان [illegible]
[illegible]
[illegible]

دیوار زندان توجه نمود و در پیش روزنه ایستاده بزبان فصیح سلام کرد و گفت ای اسیر رنج و بلا و ای گل گلبن یعقوب از کنعان بمصر
آمده بودم و از مصر بکنعان میروم چون ... یوسف ع ... بکنعان ... پدر شنید خروش و
فریاد بر داشت ناگاه اعرابی از پس شتر برسید با عصای خود ... که بر شتر نشین ... اعرابی فرود آمد
آواز درد ... زبانی باش تا با تو سخنی بگویم اعرابی گفت ... دیگر نتوانم رفت ... پس یوسف
گفت از کجا می‌آیی گفت از کنعان گفت شتر تو از کدام چراگاه چریده گفت در چراگاه آل یعقوب چریده و آب از چشمه سار کنعان چشیده
یوسف فرمود که در زمین کنعان هیچ درختی دانی که دوازده شاخ بوده یکی از آن شاخها جدا شده اکنون چند سال است که بیخ آن درخت
فراق شاخ خود می‌نالد اعرابی گفت که این صورت حال یعقوب پیغمبر است که دوازده پسر داشت و یکی از آن دوازده غایب شده
و او در محنت که در فراق فرزند خود گریان است و ... بیت الاحزان نام نهاده هر که از آن راه که میگذرد
حال گم شده خود می‌پرسد و کسی از نام و نشان آن خبر نمیدهد و از این حال ... مترنم است نظم زیار گم شده خود نشان نمی‌یابم ۵
دلم بشد ز کف و داستان نمی‌یابم ۵ ... ۵ ... نمی‌یابم ۵ یوسف ع گفت از این ...
... گفت ... یوسف ع فرمود ...
گفت ... یوسف ع گفت ... بیت الاحزان رو و بگو
ای پیغمبر ... اعرابی گفت چه نام
داری گفت ... از صورت ...
... دو ... برسد
بگو آن مظلوم ... گفت ... اعرابی ... خانه یعقوب رسی
... یعقوب ... او رو و بگو که
السلام علیک ایها المحروم من الغرایب ... ای اعرابی ... باستان و از یعقوب هر
دعای ... اعرابی گفت ای جوان ... یوسف ع گفت اندیشه ... شتر از دل
بیرون کن ... از حالات آن مکروب بیت الاحزان خبر داده اعرابی گفت از آن ... شتر ...
باش از زمین بر آمد ... یوسف ع ... از دولت ...
کنعان بر گرفت یوسف ع از عقب او ... اعرابی ... کنعان ... دست
در بیت الاحزان آمد و گفت السلام علیک یا نبی الله یعقوب ... بیرون آمد

الف



و گفت چه کسی و از کجا می‌آیی بیت بوی وصال ... ای ... تو ۵ ... ۵ گفت ... بیت ...
... از زمین مصر آمده‌ام یعقوب گفت نظم ... ۵ ... ۵
پس اعرابی تمام قصه باز گفت یعقوب چون این حکایت استماع نمود فریاد بر آورد و گفت ...
... اعرابی ... بوی وصال ... جان من رسید ...
گفت یا نبی الله ... یعقوب گفت ... سکرات مرگ ...
شتر ... آمد و گفت سبب این ... زندان ... یعقوب
... اعرابی گفت ای ... گفت ...
از بند زندان خلاصی ده پس از دعای یعقوب یوسف ... 
کرد ... یعقوب ... یوسف ... یوسف از جاه
نجات دادی و از محنت ... از زندان خلاص کرده ...
... یعقوب از بیت الاحزان ...
بوصال یوسف رسیده ... یوسف ... برادران ...
... محمد صلی الله علیه و آله ...
... 
... صلوات الله الملک ... کفت ...
... گفت ...
... 
... 
... مثنوی ... یوسف ... ۵ ... یوسف ... ۵ ...
... ۵ ... گفت ... ۵ ...
... ای یوسف ... گفت ...
... سال ...
... سال ... سال ...

ای فرزند ملک [illegible] ملک را بشنوده آمده خواست که بگوش خود از زبان یوسف بشنود کسی را بطلب او فرستاد و یوسف گفت بملک معلوم
کنید که حال آن زنان را که در مجلس زلیخا بودند تحقیق نماید که دستهای خود را چرا بریدند و بطلب یوسف آن بود که ملک [illegible]
طاهر سازد و [illegible] در حق او بدگمان نباشند چون این خبر بملک رسید [illegible] تا زنان را حاضر کردند و زلیخا را نیز بمجلس در آوردند [illegible]
که سبب [illegible] آنچه گذشته بود [illegible] بیان کردند و زلیخا نیز [illegible] گفت ای ملک یوسف پاک است از
گناه من او را [illegible] کردم [illegible] ملک [illegible] فرستاد که زنان بگناه تو معترف شدند در عصمت تو
گواهی دادند بیرون آی تا ایشان را در حضور تو عقوبت نمایم یوسف گفت ملک را اعلام کنید که غرض من عقوبت ایشان نیست بلکه [illegible]
می برای آن است که بر عزیز ظاهر شود که من خیانت در حرم او نکرده ام چون این خبر بملک رسید [illegible] شوق لقای او [illegible]
یوسف را نزد من آرید تا او را از خواص خود گردانم و مهمات خود را با او [illegible] آورده اند که ملک [illegible]
مرکب [illegible] و تاج و لباس ملوکانه بزندان فرستاد و بتعظیم هر چه تمامتر یوسف را از زندان بدرگاه آوردند [illegible]
یوسف [illegible] یوسف ایشان را تسلی داده [illegible]
در خدمت ملک [illegible]
ولینعمت [illegible] چو سرو [illegible]
گفتند [illegible]
گفت ای یوسف میخواهم که تعبیر خواب خود را از تو بشنوم گفت ای ملک اول بگویم که تو چه خواب دیده ای [illegible]
در [illegible] روی که رود نیل [illegible]
ناگاه دیدی که آب نیل [illegible] بر آمد و در میان گل هفت گاو لاغر [illegible]
[illegible]
ایشان [illegible] هفت خوشه گندم سبز [illegible] از زمین بر آمد
هفت دیگر سیاه و خشک هم از یک موضع تو از روی تعجب با خود میگفتی که چگونه [illegible]
بر آمده بود [illegible]
[illegible]
بعضی [illegible]
اکنون رای و صواب تو در این باب چیست تا بدان عمل کنیم یوسف فرمود که ای ملک صلاح آن است که [illegible]





جمع کنی آنچه در خزینه داری [illegible] آن کنی و چون [illegible] آن [illegible]
[illegible] آن برای آدمیان باشد و کاه آن برای چهارپایان تا در زمان قحط چهارپایان نیز [illegible]
[illegible] آن برای قوت [illegible] سالهای قحط مردم از اطراف و اکناف عالم [illegible]
[illegible] از یوسف شنید گفت ای یوسف [illegible]
[illegible] یوسف گفت [illegible]
[illegible] و تاج [illegible]
[illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
[illegible] اقتدار [illegible] یوسف [illegible]
[illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
[illegible] هفت سال [illegible]
[illegible] از خواب بیدار شد گفت [illegible]
یوسف [illegible] ملک گفت [illegible] یوسف [illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
امام رضا علیه التحیة و الثنا منقول است که چون یوسف [illegible]
[illegible]
[illegible]
و یوسف [illegible] و در حضور ملک [illegible]
[illegible] و گفت أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ
عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ [illegible] یوسف [illegible]
[illegible]

کار بر اولاد یعقوب تنگ شد گفتند ای پدر در شهر مصر ملکیست که هر قحط زده که از وی چیزی خواهد او را کرم فرماید برویم و طعامی جهت گرسنگان کنعان
بیاوریم یعقوب اجازت فرمود ابن یامین را که فراق یوسف را تسلی میداد جهت خدمت خود باز داشت و ده فرزند هر یک با شتری [illegible]
ابریشم رنگ کرده [illegible] برفتند و یک شتر دیگر از ابن یامین با خود بردند و بخدمت یوسف آمدند یوسف در نظر اول ایشان را
بشناخت و ایشان او را نشناختند چه در ایام طفولیت او را گذاشته بودند و بقول اصح چهل سال گذشته بود و بر تخت پادشاهی
نشسته بود و در وقت سلوک [illegible] پوشیده و گوینده در پس پرده با ایشان سخن گفت و حکما گفته اند که حکمت در نشناختن آن بود که ایشان
عیب او کرده بودند و معصیت دیده عالمی را تاریک کرده بودند یوسف پرسید که شما چه کسید گفتند ما از شام آمده ایم و قحط رسیده
آمدیم تا ما را نوازش کنی یوسف گفت مبادا جاسوسان باشید باین صورت آمده که کیفیت مملکت مرا تحقیق کرده اعدای را خبر کنید
و فتنه انگیزید گفتند معاذ الله یا ملک ما همه پسر یک پدریم که آن یعقوب صفی الله است گفت پدر شما چند فرزند دارد گفتند دوازده
پسر داشت یکی در صحرا گرگ خورد و یکی را که از مادر او بود پدر برای خدمت خود نگاه داشت و ده برادر بملازمت تو آمده ایم یوسف گفت
تا آن برادر دیگر را نیارید صدق کلام شما معلوم نشود و یکی از شما اینجا بایستید و باقی بروید و او را این مرتبه همراه بیاورید ایشان قرعه
زدند بنام شمعون آمد شمعون بایستاد و یوسف فرمود تا بضاعت ایشان که گرفته در عوض گندم بدادند و بضاعتها را فرمود تا پنهانی از ایشان
در میان بارهای ایشان گذاشتند تا شاید بسبب آن باز گردند و ابن یامین را بیاورند چون ایشان باز گردیدند بخدمت پدر آمدند خبر
[illegible] ملک بر سید ایشان گفتند ای پدر در مصر جوانی دیدیم [illegible] یعقوب گفت شمعون کجاست
گفتند او را بگرو نگاه داشته که ابن یامین را همراه بریم و اگر او را نبریم دیگر جای گندم نخواهد داد پس ابن یامین را با ما بفرست تا از
برای خود و از برای او گندم بیاوریم یعقوب گفت شما را چگونه امین سازم چون یوسف را بردید برادر او را نیز امین سازم و از فراق وی بمیرم او را
نخواهم فرستاد [illegible] چون بارهای خود را بگشودند بضاعتهای خود را در میان بار دیدند گفتند ای پدر چنین و چنین است
و این نیکوی دیگر است که ملک با ما کرده القصه بعد از سوگندان غلاظ و شداد ابن یامین را همراه برادران کرده روان کرد و وصیت
کرد که ای فرزندان همه از یک دروازه بشهر مصر درنیایید تا ناگاه چشم بد بشما نرسد چون نزد یوسف رسیدند یوسف بر تخت نشسته برقع
انداخته بود پرسید که [illegible] گفتند [illegible] برادر خود را همراه آورده ایم [illegible] یوسف [illegible]
ایشان را فرمود [illegible] تا خوان [illegible] بر هر دو کس یک
خوان [illegible] ابن یامین تنها ماند [illegible] یوسف [illegible] ای جوان
[illegible] گفت ای ملک برادر [illegible] یوسف [illegible]
گفت بیا تا من برادر تو باشم [illegible] یعقوب [illegible] طعام [illegible]

الا[illegible]

ابن یامین را چون نظر بر جمال یوسف افتاد [illegible] گفت ای ملک [illegible] دولت تو [illegible]
یوسف [illegible] نقاب از روی برداشت و گفت من برادر توام ابن یامین چون روی یوسف بدید [illegible] شنید
دیگر باره [illegible] رفت و چون با خود آمد [illegible] یوسف [illegible] گفت بیت [illegible]
[illegible] پس از چندین [illegible] یوسف [illegible]
[illegible]
آن [illegible] ابن یامین قبول کرده یوسف [illegible] ابن یامین را نزد خود [illegible]
[illegible] حکم کرد که [illegible] از طلا [illegible] ابن یامین [illegible]
[illegible] چون از شهر بیرون رفتند [illegible] یوسف از عقب [illegible] گفتند ای [illegible]
فرزندان یعقوب گفتند [illegible] گفتند [illegible] ملک [illegible] فرزندان یعقوب گفتند [illegible]
[illegible] گفتند [illegible]
[illegible] ملک [illegible]
[illegible] ابن یامین بیرون آوردند یوسف گفت [illegible] پیغمبر زاده [illegible] برادران یوسف [illegible]
[illegible] ابن یامین [illegible] ای پسر [illegible]
بابت گفتند ای ملک [illegible] برادری [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] یعقوب [illegible] یوسف [illegible]
یعقوب [illegible] یوسف [illegible] القصه [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] گفت [illegible]
برادر [illegible] ابن یامین [illegible] ملک [illegible] یوسف
[illegible] ابن یامین [illegible] برادران [illegible]
[illegible] گفت ای ملک [illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
[illegible] گفتند [illegible] یعقوب [illegible]
[illegible] یعقوب [illegible] دیگر

در طلب شده اینک پشت یوسف کرد و نقاب بسته و انگشت فرود آمده و او را در بود و بر سر دست در آورده و بر زمین نهاد و گفت ای جوانان
شما بود و خود معزول بید ای جنید اید که هم شما بر خود از پیش رود و چون دیدند که هم بر خود را از پیش برده و از دو در زمین در آمد که اولاد بود ای باب
و در فراق برادر و دو گریان و نالان است و مراد از برادر رود حاضر خود را [illegible] یکی [illegible] او نگاه در یوسف گفت و از ای [illegible]
که ابکر برادرای دیگران فراگیرم چون دید که فایده نیست هر یکی از برادران که ان روحیل بود یا یهودا یا لاوی صلاح دید که در شهر مصر جا
و ایشان بر وند تا حکم پدر چه بود پس برادران برگشت پدر آمده یوسف [illegible] یعقوب قبول نمود و گفت این نیز مکر است که شما
کرده اید چون عادت اند چاره نیست با آنکه هر گاه محنت بنهایت رسد فرج روی نماید یعقوب را ای رب الاعزان [illegible]
نقل فرموده که معرفت بنده [illegible] آنچه آمد از جبرائیل پرسید که شدت حزن و اندوه یعقوب به چه مرتبه بود و در یوسف [illegible] گفت
هفتاد برابر پدر فرزند مرده از ابتدای زمان فراق یوسف تا وقت وصل او که مدت چهل سال بود و چشم یعقوب از گریه [illegible]
نشده و ثبت او از بار فراق خم شده و هر دو چشمهای او سفید شده و از اندوه القصه یعقوب در درگاه بی نیاز بنالید و گفت کس من بیان
اوست و چاره بیچارگان است و سوز سینه و آه ناله حال خود را بر درگاه رفع عرض می‌نمود حق تعالی وی را [illegible] ای یعقوب
بونقه ثابت شده که بوی خطاب رسید که ای یعقوب روزی درویشی بر در سرای تو آمد و طلب چیزی کرد [illegible]
بیغمبر او دوست دارم چون این صورت از تو ظاهر شد حق تعالی ترا بلا مبتلا ساخت [illegible]
آن فراق تو بوصال مبدل شود پس یعقوب بنوده قیام نمود و گفت این بلیه [illegible] یعقوب نامه نوشت [illegible]
هستم که همیشه بلا را [illegible] اند مرا پسری بود و پسری فرزند ان این برادر ان او در بحر [illegible]
آورد و بنده که گرگ او را بخورد و من در فراق او چندین گریسته ام که چشم سفید شده رباعی دوریست که بی قیمتی دارم [illegible] ◦ در کردش دور
ظالم فرام [illegible] ◦ دردی دارم که با کسی نتوان گفت ◦ حالی دارم که هیچکس [illegible] ◦ او برادری بود و این [illegible]
او را بدزدی گرفته اند ما بدون [illegible] ایم که [illegible] در وجود آید اگر این فرزند ان [illegible] فرستادی [illegible]
دوده بار دیگر [illegible] چون نزد یوسف آمدند گفتند ای ملک که [illegible] ما در [illegible]
بضاعت [illegible] آورده ایم که [illegible] ارزد امید ما آنست [illegible] نامه یعقوب
بر او نوشته گذاشتند یوسف چون نامه پدر را خواند گریه بسیار کرد و [illegible] روی برادران کرد و گفت
آیا دیدید که چه کردید با یوسف و برادر او [illegible] پر دانست ایشان چون [illegible]
جای راست همه کردند گفتند که تو یوسفی گفت آری من یوسفم برادرانی چون یوسف
بشناختند روی بر تخت آورده خواستند که پای یوسف را ببوسند یوسف از تخت فرود

آمد

آمده و ایشان را در کنار گرفت برادران گفتند شکر خدای را که ترا برگزید و به پادشاهی
و پیغمبری رسانید ما گناه کاریم و خطای بد کرده ایم یوسف فرمود که من امروز گناه شما را بر شما یاد نیاورم [illegible]
بیامرزد و چون یوسف برادران را بنواخت گفت [illegible] بگیر پیراهن [illegible] خود برادر گفت پیراهن [illegible]
و آن پیراهن خلیل بود که جبرائیل در قعر چاه از بازوی وی گشاده بود یوسف پیراهن [illegible] یعقوب [illegible]
یافته فرمود که پیراهن که بوی بهشت از وی آید بکنعان فرست تا پدر چشم او روشن شود فرمود که ببرید این
پیراهن را بر روی یعقوب افکنید تا بینا شود و جمیع مردم اهل بیت خود را بر داشته نزد من آیند آورده اند که یهودا
گفت ای برادر پیراهن خون آلود ترا من پیش پدر برده ام پیراهن بینائی را که [illegible] آن نیز یوسف پیراهن را
و اسباب راه جهت پدر و متعلقان مهیا ساخته به برادران تسلیم کرد و رخصت کرد و بجانب کنعان [illegible]
یهودا با برادران [illegible] و پای برهنه در وقت تمام روی بکنعان نهادند چون از عمارت مصر بیرون آمدند
نسیم خواسته بوی پیراهن یوسف را به مشام یعقوب رسانید یعقوب با فرزندان گفت که بوی یوسف می‌شنوم اگر
شما او را بر مرده [illegible] نسبت میکنید ایشان گفتند که تو هنوز از راه صواب دور افتاده القصه یهودا [illegible]
پیراهن بکنعان رسید نزدیک پدر آمد و در حالی که زبان حالش [illegible] ترنم نمود رباعی بر رفتم و خون دل بر او می‌رفت ◦
و در رنج و در دستر رز آتم برفت ◦ می آدم و زشوق آن گشتی کوی ◦ گفتی گفتی که از [illegible] برفت ◦ پس پیراهن را
بر روی پدر افکند تن غ الحال یعقوب بینا شد و در جمع آورده اند که بوی او نیز که [illegible] که با یعقوب [illegible]
مردان متوجه مصر شدند و چون یعقوب با اولاد و سایر اقربای خود نزدیک مصر رسید [illegible]
بیغمبر خواست و امروز با جمیع اهل بیت و اقربای خود از کنعان می‌رسد توقع آنست که باستقبال او روی آی ملک ریان با
چهار هزار از خواص خود با زینت تمام [illegible] لاکلام موافقت یوسف با کابر و اشراف مصر امر کرد که [illegible]
تمام باستقبال بیرون روند و یعقوب با فرزندان بر بالای تلی بر آمده بتفرج آن کوکبه مشغول شد جبرائیل آمد و گفت
ای یعقوب از تحمل [illegible] لشکر نظر کن [illegible] تا فلک صف کشیده اند [illegible]
پس یوسف [illegible] همه پیر از مرکب فرود آمد و یعقوب نیز پیاده شد یوسف خواست سلام کند جبرائیل گفت [illegible]
پدر بر تو سلام کند چون چشم یعقوب بر جمال یوسف افتاد گفت السلام علیک یا مذهب الاحزان سلام کردن
یعقوب یوسف را چند وجه است یکی آنکه میان سلام کنند و جواب دهند و [illegible] است [illegible]
سلام کننده است و چون یعقوب بسیار ایام مفارقت کشیده بود ای ثواب [illegible] یعقوب [illegible]

پس یعقوب طالب بود و یوسف مطلوب لاجرم طالب سلام کرد [illegible] و دیگر او را [illegible] العفو

[illegible] دو دست در گردن یکدیگر آورده [illegible] و در خبر است وقتی که خبر آمد یعقوب را [illegible] استقبال یوسف [illegible] زلیخا [illegible]

و نابینا گشته و در غم یوسف ضعیف و نحیف و دراز و نزار شده و هیبت و شوکت [illegible]

او را گرفته [illegible] یوسف [illegible] و چون [illegible] یوسف [illegible] آورده [illegible] یوسف [illegible]

چون زلیخا را [illegible] گفت ای زلیخا [illegible] گفت [illegible] گفت [illegible]

[illegible] آمد گفت [illegible] گفت [illegible] فراق تو [illegible] گفت [illegible] از [illegible] فراق تو [illegible] گفت

[illegible] گفت [illegible] جبرائیل [illegible] گفت ای یوسف اکنون وقت آن

رسید [illegible] زلیخا [illegible] چشم [illegible] روشن گردد و جوان گردد یوسف دعا فرمود مثنوی

[illegible] یوسف [illegible] ه [illegible] ه [illegible] ه [illegible]

[illegible] چشم زلیخا روشن شد و جوان گردید و جمال او [illegible] یوسف [illegible]

[illegible] القصه یوسف [illegible] مصر [illegible] و آن [illegible]

[illegible] برادران [illegible] مصر [illegible] یعقوب

[illegible] مصر [illegible] یوسف [illegible]

[illegible] آن [illegible] مصر [illegible]

[illegible] یوسف [illegible] یوسف [illegible]

گفت ای پدر این تاویل خواب من است [illegible] یوسف [illegible]

مصر [illegible] یوسف [illegible] گفت [illegible]

[illegible] آرزو کردم [illegible] این قصه [illegible]

[illegible] یوسف [illegible] جبرائیل [illegible] نازل شد [illegible] السلام [illegible]

[illegible] قیامت [illegible]

[illegible] آورده [illegible] یوسف [illegible] آن [illegible]

[illegible] آن طفل بود [illegible]

و دیگر [illegible] زلیخا [illegible] یوسف [illegible]

[illegible]

[illegible] آن طفل [illegible] دیگر از [illegible] در جامع اللطایف آورده که چون

[illegible] سال [illegible] یعقوب [illegible] روایت است که یعقوب [illegible] و شش سال

[illegible] وفات کرد یوسف او را [illegible] شام برده [illegible] المقدس دفن کرد [illegible] مصر آمد [illegible]

[illegible] وفات یعقوب [illegible] یوسف [illegible] گفت ای یوسف مشتاق لقای [illegible]

[illegible] از خواب [illegible]

[illegible] انتقال یافت [illegible] و در [illegible] دفن کردند [illegible]

[illegible] قرار [illegible] دفن کنند [illegible]

[illegible] و برکت [illegible] ه [illegible] ه [illegible] ه

[illegible] ه [illegible] ه [illegible] ه [illegible] ه [illegible]

[illegible] ه یوسف و عشق زلیخا ه [illegible] ه [illegible] ه [illegible]

[illegible] ه [illegible] ه [illegible] ه [illegible] ه [illegible] ه

[illegible] فصل چهارم در قصه ایوب علیه السلام ایوب [illegible] اسحق [illegible]

[illegible] نبوت [illegible] ولایت [illegible] فرستاده بود

[illegible] ایوب [illegible] شام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] یوسف [illegible] پسر [illegible] و دختر [illegible]

[illegible]

[illegible] سال [illegible]

[illegible] طاعات [illegible]

[illegible] جبرائیل [illegible] گفت ای ایوب [illegible]

[illegible]

فرمود [illegible] مطلوب [illegible] بیت

بچکان آبدار که آید ز دولت دوست    بر عاشقان سوخته باران رحمت است    آری لشکر نعمت چون هجوم کنند در کاه (؟) بیکانگان طلبند تا قرار

سپاه محنت چون غلو کنند راه پیر آشنایان جویند تا منزل کنند و در بعضی از کتب سماوی مسطور است که ای فرزند آدم موانع کمه (؟) آسمان قرار (؟)

فرشتگان است و بهشت قرار حور و غلمان و مستوای ابرار و بطن خزان اسرار و محبت دولت دوستان ای احوده (؟) دم دمی ... ل

شکسته را دولت میدارم پس ای درویش شکسته باش و مرهمش و از شکستگی فراش و فروش بیت من مجوی شکستگی دور دو دست

چون دولت دل شکسته میدارد دوست ٥ و در بعضی روایت آمده که ابلیس لعین در حضرت خواست که ایوب را وسوسه دهد و طوع

عاجز کرد و درو فنانیف طاعت او دخلی پیدا شود تقریر است گفت بار خدایا ترا در زمین هیچ بنده ... بر تر دوست که تو را ز ایوب ... بحب

علی (؟) آن است که کثرت عبادت و شکر او بجهت آن است که در عافیت و نعمت ... ابتدا (؟) اگر او را بامتزاج (؟) اموال و اولاد مبتلا

از تو بر گردد و طریق کفران نعمت پیش آرد حق تعالی فرمود که چنین نیست او در محنت شکیبتر ... اگر هزار بار در کوره امتحانش

بگدازیم برنگ اخلاص تمام عیار آید پس حق تعالی جهت آنکه بر ابلیس در تمام عالم ظاهر شود جبرائیل را فرستاد تا اوامر ایوب را بکل

بر عقرت (؟) کرده در قبضه تقلب (؟) او ده منتظر ما بود تا روزی نماز با مداد گزارده بود و بشت بمحراب جهت باز داده حافر ان

ابلیس را موعظه میفرمود که ناگاه فریادی از در مسجد بر آمد و مرد شبانی از در در آمد و گفت یا نبی الله سیلی عظیم از کوه در

آمد و تمامی رمه ها را بدریا برد و ایشان در این حکایت بود که یکی از ساربانان در رسید که یا نبی الله سیری (؟) پیدا شد که اگر ... د

روی صحرا سایبانی و اگر برخواسته دود چی شتر یا کرد و همه ساربانان و شتران را زده هلاک کرد و با شبان ... جایی از ... فریاد کرد

که ای پیغمبر خدا ما عقب ... آمد و تمام زراعات و باغات را بسوخت ایوب این سخنان را بشنید و دو قرین مکان از زبان میرا نوکری

فرزندان در آمد و سنگ بر سینه زنان و نوحه کنان گفت ای پیغمبر خدای یا زده پسر تو در خانه برادر مهتر رفته بودند ناگاه سقف خانه

بر سر ایشان فرود آمد همگی را لقمه در دهن و جمی را دست در کاسه همه را فرو گرفت و غبار فنا بر چهره حیات همه نشست لشکر گرد

حریف ناله خواست که برایوب استیلا یافته او را ورطه بیصبری اندازد ایوب خود را دریافت و بسجده در افتاد و گفت بیت

اگرم هیچ نماند نه بر خانه نه عقبی ٥ چون تو دارم همه دارم دگرم هیچ نباید ٥ چون فرزندان و مال و منال در معرض فنا و زوال رفت ابلیس ...

انواع بیماری و بلا روی بوی آورد و تمام اعضای وی متألم شده بغیر از دل و زبان هیچ عضوی دیگر سلامت نماند و زبانش ایوب

بدین مقال مترنم بود نظم ای غم تو جسم را جان دیگر ٥ هر زمانی تازه احسان دیگر ٥ نیست بیمار غم عشق ترا ٥ بهتر از درد تو درمان دیگر ٥

و آنچه از وهب نقل کرده اند که ابلیس در خواست کرد که مرا بر مال و فرزندان و جسد او مسلط گردان تا حقیقت حال وی ظاهر گردد

و حق تعالی ابلیس را بروی مسلط گردانید تا مال او را فانی ساخته یا بنوع ... مبتلا گردانید ... بزخمی که ... زخم در بدن او ... و

دمت (؟) ... مردم از وی نفور گردانید گویند از کثرت عفونت و چرک ... که از اعضای وی میرفت سستی است و روایت ضعیف

الهی

و حکایت رکاکت چه از جمله بدیهیات است که هرگز حق تعالی ابلیس که دشمن ترین دشمنان اوست بر انبیا مسلط نگرداند

و کدام عاقل تجویز تواند کرد که حق تعالی انقص غرض خود کند که ارسال انبیاست برای هدایت بندگان و ایشان از امر ... شر

ممتحن سازد و کدام طبایع خلایق از ایشان رمیده شود و بجهت آن با ایشان جمع و مجالست و مکالمه نتوانند کرد بلکه بر سبحانه و بجهت که ... حرمت

باشد ایشان را از آن نگاه دارد تا بندگان مصاحبت ایشان مایل شده راه نجات یابند چنانکه در کتب کلامیه بدلایل مبین شده و در حقائق اوردد

روایت است از کعب الاحبار که گفت مرض ایوب است که حق تعالی الهام او ... شده که منظر طبعیت مردمان بود و بر ... گاشت مجهه (؟)

امتحان ما بسته های شیطان چنانچه زعم بعضی است آبا ران مبارک شرکت شده عوضهای مضاعفه در دنیا و آخرت باو رساند و بر بندگان

ظاهر کرد که او از جمله محبان محبت و مخلصان ... و درگاه عزت در مدت بیماری او هرکس پیش تر نزد او آمده شد نکردندی

کسل و بیجان اتفاقا روزی ... ویرا بسیار بخور یافتند با یکدیگر گفتند ... از ایوب چه بری عظیم واقع شده

که مرضی الهی شده که خدا برو رحم میکند آن جوان گفت که شما میدانید که او پیغمبر خدا است و بر گزیده خالق

الارض والسماوات و او دوستان خود را بجهت امتحان بانواع مصیبت گرفتار میکردانند تا صبر ایشان

بمردم نماید نه بجهت معصیت و خطیئت پس ویرا اول بکثرت نعمت امتحان کرده بعد از آن بلیت امتحان ساخت

تا شکر و صبر او در حالت سختی و نعمت و شدت سختی بمردم نماید از خدا بترسید و از این که گفتید توبه کنید و کمان بد

در حق پیغمبر خدا مبرید چون ایوب این سخن بشنید دست بدعا برداشت و بزبان حال فرمود نظم ول بی الم عشق تو لذت

نشناسد ٥ بیزارم از آن دل که محبت نشناسد ٥ خون باد دل آنکه رود از پی زمان ٥ هم صحبتی درد تو غنیمت نشناسد

بر ریش دلم تا بتوانی نمک افشان ٥ کین ذوق جگر کام جراحت نشناسد ٥ و گفت بار خدایا تو عالم اسرار و خفایایی که من هرگز شب

خواب نکرده ام که سیر بوده باشم و در اطراف و جوانب من گرسنه بوده که با ایشان طعام نداده باشم و هرگز پیرهنی نپوشیده ام تا که

دانسته ام که مردمان برهنه اند که اول ایشان را پوشانیده ام و اگر دو مرد در حضور من خصومت کردندی ... که سوگند خورده بی

من گواهی آن سوگند را دادمی و هرگز در حضرت تو عصیان نورزیده ام اگر غرض من ... مرضات تو طلب ... امثال امر تو بجهت غرض دیگر

و این محل التصدیق من کن ... علامتی که مشاهده باشد بر قول من ... جبرئیل آمد و گفت ای ایوب ... آمده ای ... از و دار الشفای ... طلعت

آتی ... ایوب بر ... وطلب شفا نمود مضمون این ابیات اداوی نمود نظم انه بار گنهت ... دل مسکینم بیت

یا رب چه شود اگر مرا گیری دست ٥ امروز علم آنچه تراشایسته ٥ و آنچه از رحمت آنچه مرا باید هست ٥ پس ... خواند و ...

وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ یعنی ایوب چون بخواند پروردگار خود را که رسید مرا

رنج و محنتی و تو بخشنده ترین بخشندگانی آنگاه حق تعالی در حق ایوب علی نبینا علیه السلام فرمود که إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا

بسم الله الرحمن الرحیم و به ثقتی

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی
خیر المرسلین محمد و عترته الطاهرین المعصومین
اما بعد چنین گوید احقر عباد الله محمد
تقی غفر الله عن جرائمهما که این رساله
در بیان آنچه از احادیث معتبره اهل بیت
صلوات الله علیهم اجمعین معلوم میشود
از سعادت و نحوست ایام هفته و ماه بجهت
[illegible]تعال و اعمال بر وجه اختصار رقم
[illegible] که از خلاصه شیعیان که در
[illegible] متابعت پیشوایان دین [illegible]
[illegible] رجوع نموده محتاج باختیارات
[illegible] که بحسب شرع مذموم است نباشند
و علی الله التوکل و هو حسبی و نعم الوکیل
اختیار ایام [illegible] سید علی بن طاوس علیه الرحمه از
امام ناطق جعفر بن محمد الصادق صلوات
روایت نموده [illegible] اول حضرت آدم
در آن [illegible] خلق گردید و روز مبارکیست
[illegible] پادشاه
[illegible]

پس آیه انی مسنی الضر [illegible] شکایت از رنج [illegible] جواب گویم [illegible]
[illegible]
[illegible]

در این روز کم شود تا هشت روز بدست می آید
در این روز بیمار شود شفا می یابد و فرزند
در این روز متولد شود بخشنده و فراخ [illegible]
و بابرکت باشد روز دوم حضرت حوا [illegible]
شده است و شایسته است برای زن خواستن و [illegible]
بنا کردن و تمسکها و قبالجات نوشتن و حاجت
و اختیار کارها نمودن و هر که در [illegible]
بیمار شود بیماریش سبک باشد [illegible]
متولد شود نیکو تربیت یابد روز سیم روز [illegible]
و حوا را درین روز از بهشت بیرون کردن
[illegible] درین روز آنست که مشغول اصلاح
کار [illegible] بیرون نروی
و تا ممکن باشد برای کاری [illegible]
و خرید و فروش [illegible]
از رفتن بنظر پادشاهان [illegible]
که درین روز بگریزد بدست آید و هر که
[illegible] بمشقت افتد و فرزندی که متولد شود
در آن باشد و در حدیث سلمان وارد شده [illegible]
و برای هیچ کاری شایسته نیست روز چهارم [illegible]
کردن و شکار کردن و عمارت بنا کردن [illegible]
و مکروهست در آن سفر کردن پس هر که سفر
کند [illegible] باید [illegible] او را
کشته شود یا مالش را [illegible]

جمع و داستان ره شد
اسی و وفات اند

نومیدیم ز تحمل تمنا شروعه ایوب گفت آن بیچاره چه چیز است گفت شوهر من گفت اگر او را ببینی بشناسی گفت چگونه نشناسم که سالهاست که باهم میباشیم گفت صورت و شکل او بکه می ماند گفت در جوانی به تو می ماند گفت ای حرم منم شوهر تو حق تعالی آن محنت و الم از من برداشت پس یکدیگر را در کنار گرفتند و از غایت فرح بگریه در افتادند و بیهوش شدند و گریستند که حق تعالی مال او را مضاعف باو باز داد و در روایت آمده که رحمه بعد از عود جوانی ایوب بیست و شش پسر آورد و هم گفته اند که حق تعالی اولاد او را از نو زنده گردانید و این قول از روایت ابی عبد الله و ابن عباس است که حق تعالی جمیع اولاد و اموال و مواشی او را مضاعف باو داد و ابری سرخ و سفید بفرستاد و ملخ زرین ببارید و در مضاعف او آمده که شبانه روز در حوالی سرای او می بارید و در حدیث آمده که هر قطره آب غسل که از او فرو چکید ملخی زرین شد ایوب آنرا بدست جمع میکرد وحی آمد که ای ایوب نه من ترا مستغنی ساخته ام گفت خداوندا این از جمله فرح کمال ابتلا و امتحان تست جدا شده این را برکت دیگر است القصه ایوب را عذر سوگند که در باب رحمه خورده بود وحی آمد که دسته از شاخ درخت بگیر که بعدد صد چوب باشد و در هم بند و یکبار بر زن بزن تا سوگند راست شود و ضرری بوی نرسد والله اعلم بحقایق الامور مناجات الهی بزرگی من بکیسم : تو می بایدی بخشش و یاری رسم : خداوندا ما بنده ایم : بغربال تو یک یک زده ایم : تو می کافریدی ز یک قطره آب : گهرهای روشنتر از آفتاب تو آوردی از لطف جوهر پدید : بگوهر فروشان تو دادی کلید : بهر جا تو میبستی طراز : نیابت نمود از همی بیاز کرم در بلای کنی مبتلا : نخستم صبوری ده آنگه بلا : بلای که باشم در و ناصبور : ز صبح و روا ری نپدا دو دور نگه دارم از زخمه رهزنان : بکن شاد بر رغم دل دشمنان : مسلط مکن زیر بر ناتوان : شیاطین انس و شیاطین جان

فصل ششم در قصه خضر و الیاس علیهما السلام بدانکه حضرت خضر علی نبینا و علیه السلام او از بیابان من ملکان و خضر لقب اوست چه هر جا که می نشست زمین از یمن قدم او سبز می شد و از مجاهد نقل است که چون نماز گذاردی دور بر دور او سبز گشتی و خضر در ایام پادشاهی فریدون بوده مقدمه لشکر ذو القرنین و در ایام موسی در مجمع البحرین بسر میبرد و آن موضعیست که دریای فارس و دریای روم بهم میرسد در جانب مشرق یمن در قصا پیر مذکور است که چون موسی علیه السلام بعد از هلاک شدن فرعون قبطیان قوم خود را جمع کرد و خطبه فصیح بلیغ ادا فرمود بر وجهی که فغان از مستمعان مجلس بر آمد و عالمان متحیر گشته گفتند یا کلیم الله هیچکس باشد در روی زمین که از تو دانا تر باشد موسی فرمود نمیدانم اما در خاطرش خطور کرد که در روی زمین از و عالم تری نخواهد بود فی الحال جبرئیل فرود آمد و گفت یا موسی [illegible] ترا سلام میرساند و می فرماید که چرا نگفتی که خدا داناتر است با آنکه عالم تر از من باشد یا نه موسی وی مناجات آورد و گفت خداوندا بر روی زمین از من بنده عالم تر خطاب آمد که بسیار بندگان دارم که از تو اعلم اند یکی از آنها خضر است که او را علم خاص خود اختصاص داده ام موسی گفت بار خدایا دستوری فرما تا من او را ببینم و تعلیم کیرم حق تعالی او را دستوری داد موسی گفت خداوندا او را در کجا یابم ندا رسید که در مجمع البحرین صخره ایست و علامت آن صخره آنست که چون ماهی بریان کرده که در سفره داشته باشی بر آن نهی زنده شود و راه دریا روان شود در عقب آن ماهی روان شو که آنجا ماهی ترا بان بنده میرساند پس موسی یوشع بن نون که یکی از خواص او بود رفیق ساخته تهیه اسباب سفر فرمود روی براه آورد موسی گفت میروم تا برسم بمنزل او و هیچ وجه روی از این سفر برنمی تابم چنین دست از طلب ندارم تا کام من بر آید : یا تن رسد بجانان یا جان ز تن بر آید : پس یوشع نانی چند و ماهی بریان کرده برداشت و باتفاق موسی روان شد و چون رسیدند بمجمع البحرین آن جا بصخره که بر کنار چشمه بود نشستند موسی در خواب شد یوشع در چشمه حیات وضو ساخت و قطره آب وضو بر آن ماهی چکید فی الحال زنده شده روی بدریا نهاد و هر جا که آن ماهی میرفت آب بر بالا می ایستاد و زمین خشک میگشت یوشع متحیر گشته با خود خیال میکرد و بیان این مقال او ا میخواست نظم رهی که دل من سر گشته آن : از خون دیده گشتم آغشته آن : تا کی بسر سوزن فکرت کارم : سر رشته کسی نیافت سر رشته آن : در این اثنا موسی از خواب در آمد و تجسس حال ماهی نا نموده روی براه نهاد و بغایت تعجیل سفر ماهی خود را فراموش کرد و یوشع نیز از حیرت ماند که این قصه با موسی بگوید که ماهی زنده شده روی بدریا نهاد و آن روز و آن شب برفتند تا روز دیگر چاشت گاه موسی یوشع را گفت بیار طعام چاشت را تا بخوریم که بسیار گرسنه ایم یوشع چون سفره پیش آورد و قصه ماهی پیدا و پیش آمد با موسی تقریر کرد موسی گفت ای یوشع فقد آنکه ماهی خصوص علامت ما بود و حق تعالی خبر داده بود که آن ماهی ما را با آن کس که مطلوب راه خواهد نمود پس باز گشتند بنشانهای قدم خود تا بدان موضع رسیدند که ماهی در دریا در آمده بود راهی دیدند گشاده و خشک چون در آمدند رسیدند بکنار جزیره و خضر را دیدند تکیه زده و جامه بر سر فرو کشیده موسی او را سلام گرد سر خود از جامه بیرون کرد و گفت علیک السلام یا نبی بنی اسرائیل موسی گفت چگونه دانستی که من نبی بنی اسرائیلم گفت آنکس که ترا بمن راه نمود احوال ترا بمن اعلام فرمود پس بنشستند و سخن میگفتند مرغکی بیامد و منقار در آب زد و قطره بر داشت و بر جود مالید و برفت خضر گفت ای موسی دانی که این مرغ چه گفت خضر گفت چه گفت موسی گفت جهانیان در علم بنی اسرائیل عاجز بود و بنی اسرائیل در علم تو و تو در علم من و تو و جهانیان نسبت بعلم الهی مقدار این یک قطره است از این دریا نظم علم اهل بیت بیرون از عدد فضل او فضیلت بیرون از شمار و در روایتی دیگر آمده که آن مرغ یک قطره از دریا بر گرفت و بجانب مکه انداخت و قطره دیگر بجانب مشرق و قطره دیگر بطرف مغرب و یکی بسوی یمن خضر گفت این رمز آنست که پیغمبر از مکه ظاهر خواهد شد که آن پیغمبر ختم خلایق باشد

از مشرق تا مغرب و او را وصی و پسر عمی خواهد بود که علم شما نسبت بعلم او مثل قطره ایست از بحر دریا نظم عالم علم سلونی
[…] مر حق نفس پیغمبر امام راستین مقصد تنزیل منبع مرکز اسرار غیب مطلع جلوه شاه مقطع حبل المتین […] موسی
گفت ای خضر آمده ام تا پیروی کنم ترا از آنچه بتو آموخته اند من تعلیم بعضی از آن ای خضر گفت تو با من صبر و شکیبایی نتوانی کرد زیرا که آنچه من
میکنم تو وجه حکمت آن نمیدانی موسی گفت انشاء الله تعالی مرا صابر خواهی یافت خضر گفت ای موسی پس اگر پیروی من خواهی کرد مرا از آنچه منکر باشد وجه
آن نپرسی تا من خود او را بتو بازگویم موسی قبول کرده روی براه نهاد و یوشع از عقب ایشان میرفت تا رسیدند
بساحل دریا و بکشتی در آمده کشتی روان شد پس خضر تبری گرفته کشتی را سوراخ کرد موسی گفت ای خضر آیا سوراخ کردی کشتی را تا
مردمان غرق شوند بدرستی که کاری عجیب کردی خضر گفت نگفتم که با من صبر نتوانی کرد آورده اند که موسی نگاه کرد آنجا که خضر سوراخ کرده بود
آب بکشتی نمی آمد دانست که آن معجزه ایست عذرخواهی کرد و گفت این مرتبه این بی صبری از من از نسیان که فراموش کردم
پس خضر او را معذور داشته از کشتی بیرون آمدند و میرفتند تا بدهی رسیدند و جمعی از اطفال در آن ده بازی میکردند و در میان ایشان
پسری پاکیزه صورت زیبا طلعت بلند قامت سبز خط بود خضر او را طلبیده در پس دیواری برد و کشت موسی گفت ای خضر کشتی جوانی را
بناحق این چه امر قبیح بود که کردی از ضحاک نقلست که او پسری بود بالغ بود و مادر و پدر از وی در رنج بودند و نزد کلبی جوانی بود
با قوت که راه زدی و نزد پدر و مادر آوردی و از ایشان سوگند خوردندی که او نکرده و ابی بن کعب از رسول صلی الله علیه و آله
روایت کرده که آن پسری بود نابالغ و کافر و بروایت ابن عباس نابالغ بود و خضر او را بامر خدای کشت القصه خضر گفت ای موسی نگفتم
که تو در همراهی من صبر نتوانی کرد موسی باز معذرت خواسته گفت اگر من بعد از تو این نوع چیزی صادر شود و من سوال آن کنم دیگر
مصاحبت با من مکن پس بشهری که آنرا انطاکیه گویند و اهل آن ده چون شب در آمدی دروازه را در بستندی و از برای هیچ
کس نگشادندی و ایشان نماز شام بود که بآنجا رسیدند و بروی ایشان باز نکردند و طعام طلبیدند ندادند ایشان تا صباح در
بیرون ماندند و صباح گرسنه روی براه آوردند و در حوالی آن ده دیواری بود میل بافتادن کرده که خضر بتعمیر او قیام نمود موسی
گفت ای خضر اهل این ده در بروی ما نگشادند و طعام بما ندادند سبب چیست که ما تعمیر عمارت ایشان کنیم از وجه نفقت که داری
آن دیوار راست کرد و خضر گفت هنگام جدایی میان من و تو در رسید که از موسی پرسیدند که از سختیهای دنیا از جور فرعون
و غیر آن کدام دشوارتر بود گفت آنکه خضر گفت هذا فراق بینی و بینک پس گفت ای موسی بدانکه آنکه تو را از آن مطلع
نبودی این آن بود که کشتی تعلق بمحتاجان بود که آن ده برادر بودند پنج بیمار و از کار وامانده و پنج دیگر ملاحان که آن کشتی
کار میکردند و وجه معیشت بهم میرسانیدند پس پادشاهی بود که هر کشتی که میدید غصب میکرد خواستم که او را معیوب سازم تا از ایشان
نگیرند و معاش ایشان از آن بگذرد و اما کشتن آن پسر سبب آن بود که مادر و پدر او مؤمن بودند و ترسیدم که از محبت او […] مادر و پدر او [illegible]

رسانند و ایشان نیز بسبب طغیان و نافرمانی او کافر گردند پس اراده کردم که حق تعالی عوض دهد ایشان را بعد از آن پسری پاکیزه تر
[…] از ابن عباس روایتست که حق تعالی بعوض آن پسر دختری بایشان داد و پیغمبری در عقد خود آورده هفتاد پیغمبر از نسل او بوجود آمدند اما آن
دیوار که راست کردم از دو کودک یتیم بود که در زیر آن دیوار گنجی بود و پدر ایشان مردی صالح بود پس خواست آفریدگار تو که
یتیمان بالغ شده گنج خود را حاصل کنند و آنچه کردم بفرمان خدای کردم نه برای اندیشه خود پس یکدیگر را وداع نموده مفارقت کردند
زبان حال موسی مترنم باین بود نظم دل از وصل کرم گل منش داشت […] همچو فراق […] داشت شب نا شده صبح گشت پیدا
این شام سحر در آستین داشت قصه الیاس علیه السلام چنانست که الیاس پسر یاسین با میشا ابن فنحاص بود و چون حزقیل که از خلفای موسی
وفات یافت فتنهای عظیم در میان بنی اسرائیل پیدا شد و در آن زمان پادشاهی بود نام او اجب […] و در اول مسلمان بود و در آخر باغوای زن
خود که ازبیل نام داشت دین خود که داشت بت پرست شد و رعایا التفات باو کرده از دین برگشتند و به بت پرستیدن مشغول شدند و آن
بتی بود از طلا و […] که بالای او بود و چهار روی داشت و مجوف بود و چهارصد خادم خدمت او میکردند و ایشان آن بت را بعل نامیدندی
و خادمان آن را پیغمبران و شیطان بجای […] در شکم او رفتی و مردم را اغوا نمودی و این پادشاه هر گاه بجایی رفتی زن خود را بشغل مردان بجای خود
نشستی و این زن هفت شوهر را بکشته بود و هفتاد پسر از شوهران آورده و عابدی بجوار آن پادشاه باغی داشت که حاصل آن را […]
معیشت کردی و عبادت نمودی این زن طمع در آن باغ کرده […] پادشاه غایب بود آن عابد را بتهمت آنکه به پادشاه دشنام
داده بگرفت و بقتل رسانید و باغ او را متصرف شد چون شوهرش از این قضیه واقف شد زن را عتاب کرد که عنقریب از شومی
این خون ناحق پادشاهی از دست ما بیرون خواهد رفت پس حق تعالی الیاس را بایشان فرستاد و فرمود که بآن پادشاه
بگوی که انتقام یار را از شما بگیرم و بجهت ظلم تو او زنت را بکشم و در این باغ […] بجهت که هیچکس بر شما رحم نکند و شما را دفن نکنند
تا سباع شما را بخورد و الیاس با پادشاه پیغام بگذارد و پادشاه در خشم گرفت و گفت تو در دعوی نبوت کاذبی و امر بت پرستیدن
[…] بار دیگر بار الیاس آغاز دعوت کرد و ملک قصد کشتن او کرد و الیاس دعا کرد که بار خدایا وی را ابتلا گردان بلای
تا از آن مشغول شود حق تعالی پسر او را بیمار گردانید و او به پسر مشغول شد و الیاس روی بکوه شام نهاد و در آن جا بعبادت
مشغول شد و پادشاه مضطرب گشت و نزد بتان آمد هرچند دعا کرد اثری پیدا نشد و چون بعل آنجا نیز اثری از شفا نیافت
بخادمان گفت که بعل از ما در غضب است […] که بشام روید و از خدایانی که در آنجا اند طلب شفا کنید آنجا نیز […]
خادمان این کوه رسیدند که الیاس در آنجا بود و الیاس خبردار شد و بیرون آمد و ایشان را دعوت کرد و گفت پادشاه را بگوئید که بعبادت
خدا مشغول شود تا حق تعالی پسر او را شفا دهد و بگوئید که نظم کار تو جز خدای نگشاید بخدا در خلق هیچ ناید جز خدا هیچکس چاره نکرد
خلق را هیچ اعتبار مکن پادشاه را چون این کلام گفتند گفت چرا او را نزد ما نیاوردید […] و کرامت او را

برمیان بسته ام گفتند ای ملک چون بر سر آن کوه رسیدیم چنان خوف و هول بر ما نشست که مجال سخن کردن نداشتیم ملک
لشکر را بجانب کوه فرستاد و هر چند تجسس کردند او را نیافتند بازگشتند ملک گفت او را بحیله میباید آورد پس پنجاه مرد را فرستاد
که بروند و او را [illegible] بما را ایمان کنند برفتند و او را بدست آوردند الیاس دعا کرد که خداوندا اگر ایشان کید دارند همه را هلاک گردان در ساعت
آتشی درآمد و همه را بسوخت ملک پنجاه دیگر فرستاد و ایشان نیز بسوختند همچنین تا سیصد کس هلاک شدند مر بیگ پادشاه را وزیری
مسلمان و صالح بود و اسلام خود پنهان میداشت ملک او را بطلب الیاس فرستاد الیاس را امان آورد و وزیر چون نزدیک آن کوه رسید
آواز داد و الیاس آواز آشنا شنید بیرون آمد و او را در بر گرفت هر دو بدرگاه آمدند وزیر گفت ای الیاس اگر صلاح بینی با تو باشم اگر
بازگردم می آید با الیاس گفت مصلحت آنست که او با تو باشد و زان کوه آمده جلای وطن کرده شد و در آشنائی او نجا برخی رسیدند متی نام که او
یونس پیغمبر بود و یونس در آن نزدیکی پیش فوت شده بود چون الیاس بدیشان رسید با او انس گرفت و مدتی با هم بودند بعد از آن الیاس
از آنجا بیرون آمد و بمقام خود رفت و گفت بار خدایا من از دست این کافران بتنگ آمده ام یا قبض روح کن یا هفت سال ایشان را
بقحط مبتلا ساز حق تعالی فرمود هفت سال بسیار است گفت پنج سال خطاب آمد که هنوز بسیار است سه سال نظم ای کریمی که از خزانه غیب
گبر و ترسا وظیفه خور داری دوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمنان نظر داری پس حق تعالی باران از ایشان باز گرفت الیاس گوشت
روزی از کجا باشد حق تعالی فرمود مرغی فرستم تا از جای دیگر روزی تو رساند القصه مردم از گرسنگی میمردند تا سه سال آنگاه الیاس پیش آن
قوم آمد و گفت ای قوم خطر از حد گذشته یکبارگی حق تعالی اقرار کنید و بر عقاید ایمان آرید تا از عذاب ایمن باشید ایشان قبول نکردند الیاس
گفت اگر میخواهید که بطلان این بتان و حقیقت دین حق بر شما ظاهر گردد بتان را حاضر کنید و از ایشان دعا کنید تا چون باران اگر اجابت
شما شود دانید دین خود بر حق بوده و اگر دعای من مستجاب شود تابع من شوید همه برین اتفاق کردند و بتان بسیار حاضر کردند و از ایشان
باران خواستند اجابت نشد الیاس دعا کرد فی الحال باران آمد همه از عهد خود برگشتند و در انکار افزودند آخر الیاس از میان قوم بدر آمد
و صورت شیری یا اسبی یا آتشی می آمد بر آن سوار شده و الیسع را خلیفه خود گردانید و حق او را موکل بیابان کرد همچنان خضر
بر دریاها و در عرفات با هم ملاقات میکنند و در رمضان با هم در بیت المقدس افطار میکنند و جمعی از صالحان ایشان را می بینند و چون
الیاس از میان قوم بیرون آمد خدای تعالی ملکی را بر آن ملک مسلط کرد تا او را با تمامی قوم بکشت و در آن باغ چند سال خراب و ویران بود
ایشان نمانده بعد از آن الیسع در میان آمد و ایشان را دعوت میکرد و بعضی بوی ایمان آوردند و بعضی نه مناجات ای خداوند کارکون و مکان
آفریننده زمین و زمان ای تو زنده هر کجا جانیست و ز تو نور هر کجا که آنیست رهنمای هر رهنمایت نه همه جائی و هیچ جایت نه
شه و هی و تو آری از گل و سنگ آتش لعل و لعل آتش رنگ هر کسی نقش بند پرده تست همه هیچند کرده کرده تست
غرض آن به که از تو میجویم سخن آن به که با تو میگویم از تو نیز از برین غرض نرسم با توهم با غرض بود نفسم

سر بلندی ده از خداوندی همتم را بتاج خرسندی رهنمای کنم براه رسول بطریق بتول و زوج بتول چون منم از کمان
امتنان سرفرازم کن از شفاعتشان **فصل هشتم در قصه موسی و هارون علی نبینا و علیهما السلام**
چون مصعب بن ریان از دنیا بیرون رفت و پسری ولید بپادشاهی رسید بفرمود تا زمین مصر را هفت بلوک کردند و هر بلوکی
هزار پاره ده بنا کردند و کشت و زرع میکردند و خراج میدادند تا سیصد سال برآمد و فرمود گنبدی برآوردند هفتصد گز بلندی آن و سقف
و فرش و اندرونهای آن از سنگ مغناطیس کردند و تختی از آهن و فولاد ساخته بیش و در آویزه بجواهر مرصع ساخت و بر بالای تخت
نشست آن تخت را در میان آن گنبد معلق بداشتند و خلایق را فرمود که درآیید و بزرگی سجده کنید همه فرمان بجای آوردند اکنون از
پرستی بت بدارید و مرا پرستش کنید که من خدای شمایم چون این بگفت رود نیل از جای خود بایستاد و این سخن از رفتن باز ایستاد خلایق
گفتند اگر راست میگویی که خدائی رود نیل را روان کن لشکر را گفت تا سوار شدند هفتصد هزار سوار جمع شدند فرعون با این
لشکر بیرون رفتند چون یک فرسنگ راه برفتند صد هزار لشکر را گفت اینجا بایستید و همچنین تا هفت فرسنگ برفت چون کسی با وی نماند بود او
فرود آمد و بزاری اندر شد و از فتراک اسب پلاسی سیاه و غلی بیرون آورد و در گردن خود افکند و بسجده نهاد و گفت خداوندا مرا معلوم
است که تو خدای حقی و من ظالم ولیکن دنیا را با آخرت برگزیدم مانند ابلیس تو مرا دنیا بده که مرا آخرت نخواهم فرعون درین مناجات بود
که مردی بروی آمد و آواز داد فرعون گفت تو کیستی گفت مردی ام ستم رسیده گفتم اینجا چه جای داد خواستن است گفت در تو نیست
مرا این واقعه شد فرعون گفت حکایت کن گفت چگویی در حق بنده که سر از امر خداوند خود بپیچد و خداوند او را بزرگ گردانیده باشد
و هیچ چیز از وی دریغ نداشته باشد جزای او چه باشد فرعون گفت او را در رود نیل غرق باید کرد و آن جبرئیل بود گفت مرا
فتوای ده گفت من اینجا دوات و قلم ندارم جبرئیل گفت من دارم پس دوات و قلم و کاغذ بوی داد و فرعون بخط و مهر خود
فتوای بجبرئیل داد و در آن روز که او را در رود نیل غرق کرد فتوای خود پیش او آورد اما چون فرعون دنیا طلبید و از آخرت
روی بگردانید لاجرم هرچه طلب داشت او بود حق تعالی حاصل میکرد القصه چون از آن جا برخاست آمد رود نیل روان شده بود و مردم
چون آن بدیدند پرستش او قیام نمودند پس فرعون از کوشک خود درآمد و بر تخت نشست و کوشک او در آن موضع بود که امروز
او را عین الشمس گویند و آن چشمه ایست که آب او روغن است که بر علت او روا است و فرعون از آن چشمه چهار ستون که با یک ارده بود
و بر سر ستونها تیرهای نهادند بر آن تیرها روغن بیرون می آمد و مردم از آن منتفع می شدند و پرستش آن ملعون میکردم
و آن ملعون مرده و از خود پرستی باز نماند تا سزاوار عذاب الیم و عقاب عظیم گشته از راه آب بامر ملک وهاب بفتوای
ناصواب خود بعذاب آتش جحیم گرفتار گردید چنانکه سمت تحریر یافته انشاء الله تعالی **نظم** ما که از خود پرستی رستیم
با یاد تو از خمار مستی رستیم دیدیم که هستیت ز هستی ماست کشتیم خمار ننگ هستی رستیم او رود آنکه فرعون

در خواب دیده بود که آتشی از بیت المقدس مشتعل گشته و خانهای مصر را بسوخت و بنی اسرائیل را ضرری نرسید فرعون از این خواب
هراسان گشت و کاهنان را بخواند و این خواب را بر ایشان خواند ایشان گفتند که پسری از بنی اسرائیل متولد شود که هلاک تو بدست او باشد
فرعون قابلها بر زنان حامله ایشان گماشته موکل گردانید تا هر پسری که متولد میشد میکشتند کقوله تعالی و اذ نجیناکم من آل فرعون
یسومونکم سوء العذاب یذبحون ابناءکم و یستحیون نساءکم و فی ذلکم بلاء من ربکم عظیم جهت مزید نعمت خود بر بنی اسرائیل
میفرماید که و یاد کنید ای بنی اسرائیل وقتی که رهانیدیم شما را یعنی اجداد شما را از متعلقان فرعون که میرسانیدند شما را بدترین عذاب
و میکشتند پسران شما را در طفولیت و باقی میگذاشتند دختران شما را [illegible] کاهنان فرعون خبر دادند که
پسری که زوال ملکت تو بدست او خواهد بود از پشت عمران در وجود می آید بنا برین فرعون عمران را [illegible] که از نزد خود دور رود بجهت خوف آنکه مبادا
با زن خود خلوت کند و از وی پسری متولد شود و شبی فرعون را [illegible] رسیده بود و عمران نزد او در خواب بود و چون از خواب بیدار شد
دید که زن او حاضر بود متعجب شده گفت چگونه اینجا آمدی با آنکه درها بسته بود و پاسبانها بر در آن نشسته گفت من بخودی خود اینجا نیامدم
عمران دانست که این از جانب حق تعالی است پس بالین فرعون با او خلوت کرد و در شب که بفرمان خدای تعالی او را آورده بودند
باز بخانه خودش بردند و چون حامله شد او را از نظر غمازان پوشانیدند تا موسی متولد شد [illegible] گماشتگان آمدند تا تفحص آن
کنند مادر موسی از خوف موسی را در تنور نهاد و سر تنور را بپوشانید و برگشت خواهر او که خاله موسی بود [illegible]
[illegible] آتش در تنور نهاد و آن را [illegible] چون زبانه آتش از تنور بر هوا میرفت کسان فرعون در رسیدند
با تجسس کردند مادر موسی را [illegible] از او اثری نیافتند بر تنور رفتند آتشی عظیم از آن تنور بیرون می آمد
بعد از تفحص تمام موضع آنخانه فرعون را خبر دادند که غلط بود [illegible] فرعون خوشحال گشت چون مادر موسی بر تنور آمد
و زبانه آتش دید آتش در نهاد او افتاد چون در تنور نگاه کرد دید که موسی با آتش بازی میکرد دانست که در آن سری است [illegible]
تنور بیرون آورده در کنار گرفت [illegible] از گوشه خانه آواز داد که او را در تابوتی گذارده در [illegible] رود نیل انداز تا
قدرت ما را ببینی مادر موسی بطلب درودگری رفت [illegible] بصورت درودگری [illegible] گویند او جبرئیل بود [illegible] تابوتی
ساخت [illegible] از قبطیان که خویش فرعون بود گفت تا صندوقی [illegible] خربیل بن صبور بود که
ابن عم فرعون بود صندوق تراشید و بوی داد و گفت باین صندوق چه میکنی
گفت بآن احتیاج دارم آن [illegible] بالضروره بخواست که دروغ گوید اظهار
آن صورت کرد آن همراه زن برفت و در خانه او را نشان کرد و برگردید که
موکلان فرعون را خبر دهد که زبانش بسته [illegible] اشاره میکرد و کسی نمی فهمید

[illegible] شد و بیرون راندند [illegible] و از پیش خود براندند چون بدکان آهنگر رفت [illegible] و دیگر باره برفت زبانش بسته شد
چشمش کور گشت دیگر باره او را براندند با خود اندیشه کرد که همانا که این آن مولود موعود است که مطلوب فرعون است
پس با خود قرار داد که اگر حق تعالی زبان و چشم مرا بمن دهد من بوی ایمان آورم حق تعالی چون صدق او دانست زبان
و چشم او را بوی داد پس بیامد و در سرای مادر موسی این حال ابراز کرد و بموسی ایمان آورد و مؤمن آل فرعون او است
پس مادر موسی او را در صندوق گذاشت و در قیر گرفت و بر در او قفلی زد و در رود نیل انداخت جوی از نیل جدا شده
اندر قصر فرعون میگذشت فرعون با زنان او آسیه بر کنار حوض نشسته بود چون آن صندوق را بدیدند از آن متعجب شده
بگرفتند و سر آن را گشودند کودکی دیدند با موی سیاه و روی خوش منظر نظر ایشان بر آمد حیران بماندند [illegible]
موسی بحدی بود که هر که او را دیدی دوست داشتی چنانکه گفته اند نظم ای ماه وش [illegible] مست [illegible]
[illegible] بر یاد سر کوی تو هرجا نگرم [illegible] از هر کف گل بهشتی آیم [illegible] فرعون و آسیه چون چشم او بدیدند
محبت بسیار در دل ایشان پدید آمد چنانکه حق تعالی خبر میدهد که و القیت علیک محبة منی و لتصنع علی عینی و مادر موسی
خواهر موسی را که مریم نام داشت و در بعضی آمده است که کلثوم نام او بود فرستاد که برو ببین که این تابوت کجا می رود
چون صندوق بباغ فرعون در آمد کلثوم خود را در باغ انداخت دید که چون آن تابوت را گشادند موسی را بیرون آوردند
آسیه با فرعون گفت که قرة عین لی و لک لا تقتلوه عسی ان ینفعنا او نتخذه ولدا و هم لا یشعرون گفت که این کودک روشنی چشم
منست و تو مکش او را شاید نفعی رساند بما و او را بفرزندی بگیریم زیرا که فرعون را پسر نبود و حال آنکه ایشان
نمیدانستند آورده اند که فرعون را دختری بود که علت برصی داشت و اهل کتاب گفته بودند که فلان روز از رود نیل [illegible]
بصورت انسان [illegible] و این علت [illegible] پس [illegible] روز منتظر فرعون و آسیه و دختر [illegible]
[illegible] بر کنار رود نیل آمده بودند و انتظار میکشیدند که ناگاه آن صندوق پیدا شد [illegible] قوله تعالی
فالتقطه آل فرعون لیکون لهم عدوا و حزنا ان فرعون و هامان و جنودهما کانوا خاطئین یعنی پس فرا گرفتند موسی را کسان
فرعون تا باشد که [illegible] غایت او این باشد که سبب او غرق شوند [illegible]
فرعون و هامان که وزیر او بود و لشکر ایشان بودند خطاکاران [illegible]
و بعد از آن [illegible] القصه فرعون [illegible] مولود [illegible] از آن
خبر داده اند [illegible] آسیه گفت [illegible] این طفل [illegible]
[illegible]

شیث و در این روز متولد شد [illegible]
ابتدای کارها و خرید و فروش و سفر کردن [illegible]
احتراز نماید از زنان [illegible]
[illegible]

موافقت ... مادر ... چون او را در میان آب و درخت ... فرشتگان نام نهادند القصه فرعون گفت دایه طلب کنید ...

شیر ده هر کس را می آوردند شیر نمیگرفت انگشت ... میمکید کلثوم خواهر او آسیه ... گفت که من کسی را ...

شیر او بگیرد کما قال الله تعالی هل ادلکم علی اهل بیت یکفلونه لکم وهم له ناصحون پس گفت ... کلثوم ... کرا ...

کافل این فرزند شود ... اهل بیت ... پس کلثوم مادر را بیاورد و ...

موسی در کنار فرعون بود و گریه میکرد و فرعون او را ... بازی ... می داد چون او را در کنار مادر نهادند ...

مادر بنام وی ... متوجه شد و پستان ... فرعون گفت تو کیستی که این طفل به پستان تو میل ...

گفت زنی ام خوشبوی و خوشخوی و شیر من بغایت پاک میباشد ... طفل باشد که به پستان من میل کند فرعون

بفرمود تا او را ... موسی ... و گفت او را ... بخانه ... و موسی را برگرفت خوشحال

و شادان بخانه خود آورد روزی موسی نزد فرعون ... فرعون او را در کنار گرفت ... ریش ...

ریش فرعون ... یاقوت و جواهر ... [illegible]

در خشم شد و گفت من این ... که این همان طفلست ... آسیه گفت ... بنی اسرائیل ...

و این طفل ... اگر خواهی امتحان کنی ... آتش ... یاقوت ...

اگر دست بیاقوت ... آتش ... موسی ... یاقوت ...

آتش ... در دهن نهاد ... آسیه گفت ... [illegible]

موسی ... چون بزرگ شد ... اهل مصر ... روزی ... [illegible]

قبطی ... سالاران فرعون بود و بعضی گویند خباز فرعون بود موسی گفت ...

موسی ... مشتی بر سینه قبطی زد ... کما قال الله تعالی فوکزه موسی فقضی علیه ... قال هذا من عمل

الشیطان انه عدو مضل مبین گفت موسی این کار ... شیطان ... دشمن ... گمراه کننده ...

دشمن او چون کشته شد ... بنی اسرائیل ... موسی گفت ... قبطی

پیاده ... روز دیگر موسی ... بنی اسرائیل با قبطی ... موسی

قصد او کرد ... کما قال یا موسی اترید ان تقتلنی کما قتلت نفسا بالامس ان ترید الا ان تکون جبارا

فی الارض وما ترید ان تکون من المصلحین گفت ای موسی اراده داری ... نمی خواهی ...

باشی ... از مصلحان موسی گفت ... کوتاه کرد

... [illegible]

چون قبطی دید که موسی انکار قول قبطی نکرده است که خباز فرعون را کشته خبر بفرعون بردند فرعون با ارکان دولت شوره

کرده هم بر قتل موسی قرار گرفت و حزبیل که مومن آل فرعون بود از این خبر یافته موسی را ... خبر داد و موسی همان دم ...

... شهر بیرون رفت و منتظر آن بود که کسی از پی آن ... پس مناجات کرده قال رب نجنی من القوم الظالمین

... جبرئیل ... ای موسی ...

... متوجه مدین شد ... [illegible] نظم

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... موسی ... [illegible]

... [illegible]

... اهل ... شبانان ... [illegible]

... موسی ... [illegible]

چون ... موسی ... [illegible]

... [illegible]

که موسی ... چاه ... [illegible]

... [illegible]

با ایشان گفت ... آب ... در چاه ...

آب بر سر چاه ... موسی ... فقال رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر ...

... امام محمد باقر ...

... نظم ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

شعیب آشنایی و تقرب اجابت منضم و در راه میرفتند موسی گفت ای دختر از عقب من می‌آی و دلالات میکن برا هم مراد او آن بود که مبادا بادی وزد و دامن جامه او را برداره و ناگاه نظر موسی بر او افتد چون نزد شعیب آمدند شعیب از موسی خبر پرسید موسی قصه خود از وقت ولادت تا آن زمان باز گفت شعیب وانست که از اهل بیت نبوت است گفت مترس که نجات یافتی از گروه ستمکاران زیرا که فرعون را بر مدین سلطنت نیست پس بفرمود تا طعام حاضر کردند موسی از خوردن آن اباء نمود گفت من کار آخرت را به دنیا نفروشم و کار برای خدا کردم نه برای مزد شعیب فرمود این طعام نه مزد کار تست بلکه عادت ماست که هر که بمنزل ما رسد او را بطریق ضیافت طعام دهیم موسی طعام را تناول فرمود پس صفورا به پدر گفت که ای پدر مزدور گیر موسی را برای شبانی بدرستیکه بهترین مزدورانست و توانا و امانت شعیب گفت قوت و امانت او را از کجا معلوم کردی صفورا صورت سنگ از سر چاه برداشتن و او را گشتن و فرمودن پس افتادن با پدر تقریر کرد شعیب با موسی گفت من اراده دارم که یکی از این دو دختر را بتو دهم بصداق آنکه اجاره دهی نفس خود را با من تا هشت سال پس اگر تمام کنی ده سال بطریق کرم کار کرده باشی موسی قبول نمود شعیب صفورا را بوی عقد بست پس گفت ای شعیب امشب شبانی نصب کردی عصایی بده تا گوسفند از ابراهیم و سباع را بآن دفع نمایم شعیب دختر را گفت برو و در فلان خانه چند عصاست یکی بموسی ده دختر رفت عصایی از آن خانه برداشت و بیاورد شعیب گفت این عصا را بگذار و دیگری بیار چون بار دیگر رفت و دو نوبت نهاد و خواست تا دیگری برگیرد همان عصا بدست او آمد تا بار سیم صورت واقع شد در نوبت سیم دختر بجد او گفت که من عهد این ار ارا نمیکنم اما هر نوبت این عصا بدست من میآید شعیب گفت ای ابا موسی ده که شایسته این عصاست
نظم
کلید گنج سعادت قبول اهل دلست
مباد کس که درین نکته شک و ریب کند
شبان وادی ایمن گهی رسد بمراد
که چند سال بجان خدمت شعیب کند
مرویست از عکرمه که این عصای آدم علیه السلام بود که از بهشت همراه خود بیرون آورده بود چون وفات کرد جبرئیل آن را برگرفت و حفظ آن می نمود تا روزی که موسی از شعیب عصا طلبید جبرئیل جامه پوشید و عصا بشعیب داد که بموسی ده و در کتابی آورده که نزد شعیب عصای بسیار جمع شده بود در شب موسی را گفت که درین خانه رو و هر کدام عصا را خواهی بردار موسی در اندرون خانه آمد و آن عصا را که آدم از بهشت همراه خود آورده بود برداشت شعیب چون بگذرید بود آن را برداشت و کس را دانست که عصای آدم است گفت این را بنه و دیگری را بردار موسی هفت نوبت بآن خانه آمد همین عصا بدست او آمد شعیب دانست که نا گزیر است آن را باو داد و گفت ای موسی چون بمفرق الطرقین رسی در راه جانب راست مرو اگرچه نزدیکتر است و آن طرف مرو و کیاه بسیار است اما دران مرغزار اژدهای عظیم است که مردم و چارپایان را فرو میبرد موسی چون آنجا رسید گوسفندان میل بجانب راست کردند موسی هر چند خواست که باز گرداند نتوانست پس بالضروره برادر ایشان میرفت مرغزاری دید که گیاه بسیار رسته بود گوسفندان بچرا مشغول شدند موسی بخفت که تعب بسیاری باو رسیده بود در آنجا گفت عصا از زمین فرو برد اژدها بیامد و قصه کوتاه آنکه عصا

جا نوری شده و با اژدها آویخت و او را بکشت موسی از خواب بیدار شد عصا خون آلود بود و اژدها کشته دید و شاد شد و شب با آن خبر و او شعیب را دختر را گفت شوهر تو پیغمبری خواهد بود که او را درین جهان شانی بزرگست چون ده سال گذشت موسی خواست که در حق او احسانی کند گفت ای موسی هر چه امسال ازین گوسفندان ابلق بوجود آید بتو بخشیدم حق تعالی ابلق را روزی کرد بیان که گوسفندان آن سال همه ابلق زایند شعیب دانست که آن روزی موسی است و حق تعالی بوی داد و القصه موسی ده سال بشبانی اشتغال نمود و چون مدت ده سال منقضی شده سالی دیگر بعد از آن نزد شعیب بود و در چهل سالگی باجازت شعیب متوجه مصر گشت بجهت زیارت مادر و پدر و برادر و خواهران خود زن را همراه برده گوسفندان نیز همراه داشت در شبی تار و آن شب جمعه بود و هوا در غایت سردی و تاریکی بود و برف و باران می‌بارید و زن را درد زه گرفته بود و موسی راه گم کرد و در حیرت ماند و حمل رسیده و گوسفندان از باد و برف و باران متفرق شدند موسی آتش زنه برداشت و چندانکه بر سنگ آتش زد آتش بیرون نیامد و موسی سنگ از دست بینداخت سنگ آتش زنه بزبان آمد که یا موسی مرا چه تقصیر است آتش بیرون نیاید و همه آتشها افروخته شده اند موسی در کار خود حیران فرو ماند که ناگاه از جانب کوه آتشی پیدا شد موسی با اهل خود گفت درنگ کنید درین مکان که من آتشی دیدم شاید که بیاورم برای شما خبری از آن آتش یا آتشی دیگر شاید شما گرم شوید چون موسی متوجه آن آتش شد و نزدیک رسید دید آتشی عجیب که سرتاپای درختی فرو گرفته بود بعضی گویند درخت عناب بود و جمهور آنند که درخت انار بود و در حوالی آن آتش هیچکس نبود متحیر شد و با خود میگفت
نظم
از هر طرف که رفتم جز حیرتم نیفزود
زنهار ازین بیابان وین راه بی‌نهایت
این راه را نهایت صورت نمیتوان بست
کش صد هزار منزل بیشست در بدایت
آورده اند که چون موسی صفورا را بگذاشت تا کوه طور رسید در صبح راه بود و موسی بسه قدم با کنار رسید و دسته خاشاک بر سر عصا بسته بآن آتش داشت آن آتش خود را بالا کشیده بر سر درخت رفت موسی از آن حال و از سوختن و سبزی درخت متعجب بود که ناگاه ندائی شنید که ای موسی منم پروردگار تو آورده اند که چون بموسی ندا رسید با خود گفت که آیا سخن گوینده کیست آواز آمد که انی انا ربک یعنی منم آفریدگار تو شیطان بوسوسه او درآمد که شاید این کلام ابلیس باشد موسی گفت من میدانم که این کلام خداست چه آوازی از جمیع جهات و جمیع اعضای میشنوم و چون نزدیک شجره رسید درختی سبز دید که از زیر و زبر او آتش شعله بر افروخته بود و از ملائکه شنید که بزبان تسبیح گویا بودند و نوری عظیم از آنجا تا آسمان متصل گشته نه سبزی درخت آتش را فرو می نشاند و نه آتش سبزی درخت را متغیر میساخت چون آن را بدید مدهوش شد حق تعالی او را قوی گردانید تا از مشاهده عجایب خوف و هیبت نگرفت و بموانست ندا رسید که ای موسی بیرون کن نعلین خود را بدرستی که تو رسیده بوادی مقدس اهل اشارت گفته اند که مراد از نعلین دنیا و آخرت است از دل خود بیرون کن و یا دل خود را از فکر اهل و ولد فارغ کن
نثر
حضرت شاه گفت باید لیک

اینجا نه سلام رسم باشد نه علیک ﴿این وادی طور است که وادی ادب﴾ این ارض مقدس است فاخلع نعلیک و چون موسی
خلع نعلین کرد و قدم خود را دران وادی مستقر ساخت باز ندا باو رسید که ای موسی من برگزیدم ترا برای نبوت و رسالت
گوش فرا دار و بشنو هرآنچه وحی میکنم بتو بدرستی که منم خدای که نیست خدای بجز از من پس پرستش کن مرا و بپای دار نماز را
برای یاد کردن من بعد ازان خطاب رسید که ای موسی چیست که در دست داری گفت عصای منست آورده اند که آن از چوب درخت
بهشت بود و طول آن ده گز بود و بقد موسی بروایتی چهل ذرع و سر آن دو شاخ بود القصه گفت عصای منست که بران تکیه
میکنم چون مانده میشوم و فرو میریزم برگ را از درخت بران عصا برای گوسفندان خود و مرا درین عصا حاجتهای
دیگر هست از ابن عباس مرویست که منافع دیگر ازان عصا آن بود که در راه با موسی سخن گفتی و انیس وی بودی و از سباع
و هوام او را نگاه داشتی در خواب و بیداری و با دشمن او حرب کردی و چون در خواب بودی محافظت مینمودی و بهر جایی که
رسیدی [illegible] درازی چاه و سر او [illegible] بودی چون زمین [illegible] درختی [illegible]
و مطلوب موسی بودی باو آوردی و در شب تیره چون شمع و چراغ او را روشنی دادی و وقت مسافرت زاد و متاع خود را بران عصا بر دوش
افکندی و چون ناتوان شدی بر وی نشستی و [illegible] چون آب [illegible] طعام نداشتی چون بر زمین زدی [illegible]
بظهور آمدی القصه حق تعالی با وی خطاب فرمود که بیفکن از دست این عصا را چون بیفکند اژدهای عظیم شده بهر جانب می شتافت
آورده اند که اول ماری بود در جثه عصا بعد ازان هر لحظه بزرگ میشد تا بقدر شتر بختی گردید بر چهار قایمه رفتن آغاز کرد
میان کنارهای دهن او [illegible] چهل گز [illegible] دندانهای [illegible] بزرگ و چشم او چون چراغ میدرخشید و [illegible]
از موی گردن او [illegible] چون موسی را [illegible] ترسان شد [illegible] ای موسی بگیر [illegible]
میشود آورده اند که چون این خطاب بموسی رسید [illegible] دست خود [illegible] گرفت [illegible]
عصا شد و چون [illegible] بحالت اول [illegible] باز بموسی خطاب رسید که دست خود را [illegible] در بغل ببر و بیرون آور چون چنین کرد
از دست موسی چنان نوری ساطع گشت که روشنی آن [illegible] شب تاریک چون [illegible] روشن گردید و باز چون در گریبان برد [illegible]
اول شد آورده اند که هرگاه موسی [illegible] اظهار این معجزه کردی نور آن بر آفتاب غلبه نمودی [illegible] چشم ازان خیره شدی پس
حق تعالی او را منصب نبوت داد و این معجزه ها را باو کرامت نمود و امر کرد که برو بسوی فرعون که او را [illegible] از پرستش
[illegible] دنیا غافل شده و از حد در گذشته و دعوی الوهیت میکند چون موسی باین امر عظیم مامور شد با خود اندیشید که [illegible]
لکنت زبان و عدم [illegible] و معاونت با فرعون و لشکر او چگونه مقاومت توانم کرد پس گفت قوله تعالی رب اشرح لی صدری
و یسر لی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی گفت ای پروردگار من کشاده گردان

برای من سینه مرا [illegible] و از سخن [illegible] تنگدل نشوم و آسان کن کار مرا که تبلیغ رسالت است و بگشای گره از زبان من
تا فهم کنند سخن مرا و سبب عقده زبان او آن بود که [illegible] آتش [illegible] در دهن [illegible] فرعون بعد ازین سوالات از معاونت
و یار مددگار التماس نمود قوله تعالی واجعل لی وزیرا من اهلی هارون اخی اشدد به ازری و اشرکه فی امری
و بگردان برای من [illegible] یاری دهنده از کسان من هارون که برادر منست محکم گردان پشت مرا و انباز گردان او را در کار من
یعنی شریک ساز او را با من در نبوت مرویست که هارون سه سال از موسی بزرگتر بود و سه سال پیش از موسی فوت شده و درین هنگام هارون
در مصر بود القصه حق تعالی دعای وی را اجابت فرمود و قال قد اوتیت سؤلک یا موسی گفت حق تعالی که بتحقیق و یقین که داده شد
آنچه میطلبیدی از مقصود و مطلوب خود ای موسی و مرتبه ترا بلند کردیم [illegible] اذهب انت واخوک بآیاتی ولا تنیا فی ذکری
برو تو و برادر تو هارون بمعجزهای من که آن عصا بود و ید بیضا و طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم و قحط و شکافتن دریا و سستی مکنید
و تقصیر منمایید در رسانیدن پیغام من و دعوت کردن ایشان [illegible] آورده اند که موسی [illegible] عیال [illegible] پرسش گرفت
زیرا که حق تعالی امر برفتن مصر فرموده موسی گفت خداوندا عیال من در میان بیابان [illegible] ای موسی [illegible]
فرستادیم تا وی را نگاهبانی کند گفت خداوندا گوسفندان من در میان صحرا مانده اند حق تعالی فرمود که ما گرگ را فرستادیم تا شبانی کند
و حق تعالی بهارون وحی کرد که برادرت [illegible] منصب نبوت و رسالت داده ام و ترا نیز با او شریک کردانیدم [illegible] متوجه [illegible]
باستقبال وی بیرون رو [illegible] پس هارون استقبال موسی کرد و یکدیگر را در بر گرفتند موسی احوال خود باز گفت [illegible]
نظم [illegible]
و بازیافت [illegible] فرعون [illegible] بنی اسرائیل
[illegible] یعقوب با اولاد خود بمصر آمد [illegible] قرار گرفتند و نسل ایشان بسیار شده [illegible] یعقوب و یوسف
[illegible] بنی اسرائیل [illegible]
که فرعون زمان موسی بود بر تخت سلطنت نشست و زبان بلاف گشاد انا ربکم الاعلی [illegible] بنی اسرائیل [illegible] قبول کرد
[illegible]
[illegible]
از قوم [illegible] حق تعالی موسی و هارون را
[illegible] فرستاد [illegible] فرعون [illegible]
[illegible] فرعون [illegible]

حضرت امام حسین صلوات الله علیه [illegible]
[illegible]
حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه [illegible]
[illegible]
چهارم [illegible]
[illegible] که اگر حجامت اتفاق افتد [illegible]
[illegible] طلب نماید [illegible]
روایت [illegible]

درویشی بودند و جامه کهنه پوشیده و در خبرست که موسی جامه پشمینه پوشیده بود و کلاه نمد بر سر نهاده و رسنی از موی
بر میان بسته و نعلینی در پای کرده و عصا بدست گرفته و هرون نیز همچنین بعد از مدتی روزی مسخره فرعون پیش ایشان را
نزد فرعون مذکور ساخت بر سبیل تعجب که عجب حالتست که دو مرد بر در این سرای مقام کرده اند و میگویند که ما پیغمبر خدائیم و خدای
ما را نزد فرعون و قوم او فرستاده تا بوحدانیت خدا و نبوت ما ایمان آورند و تابع ما شوند فرعون گفت این چه سخن است که میگوید
بایشان گفت بهل مدتی اکنون که میآیم گفتند فرعون را بگوی که ما رسولان خدائیم ما را راه ده تا پیغام خدای بتو رسانیم فرعون چون
این سخن بشنید برسید و بکشد و لیش متغیر شد گفت ایشان را درآورید تا به بینم که چه کسانند چون ایشان در آمدند در نزد فرعون
بایستادند فرعون روی بموسی کرده گفت تو چه کسی موسی آغاز دعوت کرد لقوله تعالی انی رسول من رب
العالمین و گفت موسی بفرعون که ای فرعون بدرستی که من فرستاده شده ام از نزد پروردگار عالمیان
بسوی تو و قوم تو شعر بخیر خاطر گوش کن کلام تند با شکست که بر افسر شهی آمده فرعون گفت این سخن را بر وجه حقیقت میگوئی
یا بهزل میگوئی موسی فرمود قوله تعالی حقیق علی ان لا اقول علی الله الا الحق سزاوار است بر آنکه نگویم بر خدای مگر سخن حق
راست فرعون گفت بر این دعوی هیچ بینه داری و حجتی می آری موسی گفت قد جئتکم ببینة من ربکم فارسل معی بنی اسرائیل
بتحقیق که آمدم بحجتی روشن و معجزه ظاهر از نزد پروردگار شما که بر صحت رسالت من گواه است و آن عصا و ید بیضاست
پس بفرست با من فرزندان یعقوب را و دست از خدمت کردن ایشان بدار تا بار فن مقدس که موطن آبای ایشان بود باز
گردند فرعون در جواب گفت قوله تعالی قال ان کنت جئت بآیة فات بها ان کنت من الصادقین گفت فرعون
اگر هستی تو که آورده دعوی خود معجزه و حجتی از نزد پروردگار خود پس بیاور آن را و بنمای اگر هستی از راستگویان قال فالقی
عصاه فاذا هی ثعبان مبین پس بیفکند موسی عصا را از دست خود پس آن اژدهائی شد ظاهر و هویدا و میان لب
زیرین و بالائین آن هشتاد گز بود لب زیرین را بر زمین نهاده و لب بالا را بر کنگره قصر فرعون و روی بجانب تخت فرعون آورد
ملازمان بارگاه بگریختند و فرعون نیز روی بهزیمت نهاد و در روایت آمده که فرعون بر بالای تخت خود حدث کرد و در آن روز
از چهل بار حدث واقع شد او بود و آنکه هر چهل روز یکبار حدث کردی و در آن روز عام خلایق از وقت قرار بست بچهره آدمی
هلاک شد فرعون بعجز و زاری گفت ای موسی سوگند میدهم ترا بدان خدای که فرستاده تو را که عصای خود را بگیر تا من بتو ایمان آورم
و بنی اسرائیل را با تو گذارم موسی اژدها را بگرفت همان عصا بود و فرعون باز آمده بر سریر خویش نشست گفت هیچ معجزه دیگر داری
موسی گفت آری پس دست راست بگریبان کرد و قوله تعالی و نزع یده فاذا هی بیضاء للناظرین و بیرون آورد دست خود را پس
بود دست او سفید در غایت کمال هر که نظر کار او نصیحت پیوسته که موسی گندم گون بود چون دست در گریبان کرده بیرون آورد

نور او بمرتبه بود که شعاع آفتاب را غلبه کردی فرعون چون این معجزه از موسی مشاهده کرد خواست که ایمان آورد هامان که
صاحب تدبیر او بود خواست گفت ای فرعون مدتیست که دعوی خدائی میکنی و عالمی را مسخر خود ساخته همه عبادت تو میکنند اکنون
این امر شنیع خواهی کرد پس فرعون موسی را گفت مرا مهلت ده تا فردا ایمان آورم موسی گفت چنین باشد و چون موسی از نزد فرعون بیرون رفت
حق تعالی بوی وحی کرد که فرعون را بگوی که ایمان آر تا این پادشاهی را بتو مسلم دارم و جوانی و قوت بتو باز دهم
چون موسی این پیغام بگذارد فرعون با هامان باز گفت هامان گفت او مردی ساحر است تواند بود که این عمل از وی
صادر شود اما یک ولایت این قوم ترا پرستش میکنند بهمه ملک دنیا می ارزد ای عزیز پس انچه گفته اند باید کرد تا ایشان
کی در رفیق و شفیق خود کنی نه نادان مثنوی بر از جاهل ار چه خویش باشد کر ریخ او زن راحت پیش باشد نه نادان
زناکس رتبت بگریز و مکن پیچ از پس منافق اما بد اموافق منافق را مشاق ولدان منافق پس هامان گفت من هم
که ترا جوان سازم پس گفت وسمه بیاورند و هامان فرعون را بآن خضاب کرد تا موی او همه سیاه شد و فرعون با این فریب
قوله تعالی و قال الملأ من قوم فرعون ان هذا لساحر علیم گفتند بزرگان از گروه فرعون که بدرستی که این جادو
کننده ایست دانا یعنی در سحر ماهر است یرید ان یخرجکم من ارضکم فماذا تأمرون می خواهد آنکه بیرون کند شما
از زمین شما که مصر است و ولایت و حکومت آن را بنی اسرائیل دهد فرعون چون این سخن بشنید گفت پس شما چه میفرمائید
و تدبیر این کار چیست تا بآن عمل کنیم قالوا ارجه و اخاه و ارسل فی المدائن حاشرین گفتند تاخیر کن مهم او را یعنی مهلت
ده او را و برادر او را و بفرست در شهرها که در حوالی مصر است گروهی که فراهم آرندگان ساحران باشند یأتوک بکل ساحر
علیم تا بیاورند نزد تو هر ساحری که باشد دانا و حاذق در فن سحر در دیست که در آن عهد قرنی اعتقاد ساحر نبود که در قران مجمع
کرد قلمرو فرعون دو برادر بودند که استاد فن ساحری مهارتی تمام بود و چون فرستاده فرعون به ایشان رسید مادر خود را گفت
که گور پدر را بما بنمای در جهان کرد ایشان بر سر قبر پدر آمدند و آواز دادند که ای پدر ملک مصر ما را طلبیده که دو کس آمده اند
جهت صلاح کار بر دست آورده اند و ایشان را عصا است که چون بیفکنند اژدها میشود و هر چه پیش او می آید میخورد و فرعون
ایشان پیر و صاحب تدبیر جواب داد که اگر ایشان در خواب میروند آن عصا چنان اژدها میکرد و بدانید که آن جادوئی نیست
وقتی که در خواب شد سحر او نماند چون حال بر منوال بر مجلس برادر علیمان قوت معارضه با ایشان نیست و نخواهد بود
با شاگردان و مصاحبان که دوازده هزار ساحر بودند و سی هزار که سی هزار بودند و بروایتی دیگر هشتاد هزار و بقول
بمصر در آمدند و بدرگاه فرعون جمع شدند قوله تعالی و جاء السحرة فرعون قالوا ان لنا لاجرا ان کنا نحن الغالبین
و آمدند جادوان بسوی فرعون و گفتند آیا ما را مزدی باشد اگر باشیم غلبه کنندگان بر موسی قال نعم و انکم لمن

المقربین گفت فرعون آری شما از مردم بهشت و بهشتی که باشید شما از نزدیکان نقلها چنین آورده اند که مهتران این جماعت
چهار تن بودند این و برادرگی که یکی اساور نام و یکی غارور نام و دوی دیگر یکی حطط و یکی مصفی میگفتند و این چهار تن را نیز
مهتری بود نام او شمعون چون بمصر آمدند سابور و غارور دو ایشان سؤال جواب پدر با قوم میگفتند چون معلوم کردند چنان بود که
موسی هرگاه در خواب بود عصا اژدها شده پاسبانی میکرد ایشان را واقعه بخاطر رسید آن ایمان می خواستند تا وقتی که موسی را
طلبیده و مقرر شد که ساحران عصاها و ریسمانها بمیدان آوردند این مجمع در زمین اسکندریه بود و خلایق عالم با تمامی لشکر آنجا حاضر
شدند فرعون بالای تخت خود بتفرج بنشست و آن هفتاد هزار ساحر بر یک طرف صف کشیدند و موسی و هارون بر یک جانب
ایستادند پس ساحران بطریق ادب پیش آمده قالوا یا موسی اما ان تلقی و اما ان نکون نحن الملقین گفتند
ای موسی یا تو می افکنی عصای خود را و یا آنکه باشیم ما افکنندگان ریسمانها و عصاهای خود را قال القوا فلما
القوا سحروا اعین الناس واسترهبوهم وجاءوا بسحر عظیم گفت موسی که بیفکنید شما
پس آنهنگام که بیفکندند جادوی کردند بر چشمهای مردمان و آوردند جادوی بزرگ در فن خود مرویست که جادویان
ریسمانهای بزرگ مجوف ساخته بودند و بعضی اندوده و چوبهای دراز میان تهی و اندرون ریسمانها و چوبها را زیبق
کرده چون حرارت آفتاب بر آن رسید زیبق در حرکت آمده آنها بطریق مار بر یکدیگر پیچیدند و اوحینا الی موسی
ان الق عصاک فاذا هی تلقف ما یافکون و وحی کردیم ما بسوی موسی آنکه بیفکن عصای خود را پس موسی از ان
بیفکند همانا عصا اژدها شده فرو می برد آنچه تزویر میکردند مروی است آورده اند که عصا اژدهای شد سیاه از
شتر بختی بزرگتر با چهار دست و پای سطبر و کوتاه و دنباله دراز بر هیچ چیز نرسید مگر آنکه آنرا فرو می برد و پای بر هیچ چیز
نمی نهاد مگر که آن را خورد میکرد و آواز مهیب میداد و آنچه ساحران فراهم آورده بودند چهارصد خروار ریسمان و چوب [illegible] جمیع آنها
و ستونهای ایشان را فرو برد و روی بقطار کیان آورد مردمان بگریختند دوازده هزار مرد در آن انبوهی هلاک شدند فرعون
منهزم گشته هفتاد و [illegible] شد و آن روز از آنجا تا [illegible] بار حدث واقع شد پس موسی آن را گرفته همان عصا شد و حق تعالی ریسمانها
و عصاها را معدوم گردانید فوقع الحق وبطل ما کانوا یعملون پس ثابت شد امر حق و پیدا آمد راستی و باطل گشت آنچه
بودند که عمل میکردند از سحر جادوان گفتند اگر این سحر بودی بایستی که جادوهای ما را باطل نکردی فغلبوا هنالک
وانقلبوا صاغرین پس مغلوب شدند جادوان و ساحر فرعونیان آنجا که موسی غالب شده و باز گشتند از آن
موضع خوار شدگان و چون ساحران دانستند که این صورت سحر نیست معجزه و خارق عادت است [illegible] از کفر بر
گشتند و القی السحرة ساجدین و افکنده شدند آن ساحران بر روهای خود در حالتی که سجده کنندگان بودند

مر خدا را

مر خدا را بوحدانیت و چون بسجده شدند قالوا آمنا برب العالمین گفتند ایمان آوردیم به پروردگار عالمیان رب
موسی وهرون پروردگار موسی و هرون مرویست که اول سابور و غارور و حطط که رؤسای ایشان بودند ایمان
آوردند و دیگران متابعت ایشان کردند قال فرعون آمنتم به قبل ان آذن لکم ان هذا لمکر مکرتموه فی المدینة
لتخرجوا منها اهلها فسوف تعلمون گفت فرعون با ساحران از روی انکار که آیا ایمان آوردید
بموسی پیش از آنکه دستوری دهم شما را بدرستی که این عمل تدبیریست که شما ساخته اید با او در شهر مصر تا بیرون کنید از این شهر
اهل آنرا که قبطیانند پس زود باشد که بدانید جزا و سزای آنرا که از جانب من بشما رسد و آن اینست لاقطعن ایدیکم وارجلکم
من خلاف ثم لاصلبنکم اجمعین هر آینه ببرم دست شما را و پای شما را بخلاف یکدیگر پس بردار
کشم و بیاویزم شما را همه تا دیگران عبرت گیرند مرویست که اول کسی قطع و صلب کرد فرعون بود قالوا انا الی ربنا
منقلبون گفتند ساحران که بدرستی که ما بازگردندگانیم بسوی پروردگار خود پس چرا خواهان آن نباشیم ما را
از مرگ چه ترسانی نظم در راه خدای دست گر صد جا شکست در یافتن او بر ما آسانست * ما را تو ز مرگ را چه می ترسانی
مرگیست که زندگی جاویدانست * و حقیقت کشتن چه دهی که ما بمرگ مشتاق تریم از تشنهای تشنه [illegible] پس روی از فرعون
گردانیده متوجه حق تعالی شدند و گفتند ربنا افرغ علینا صبرا وتوفنا مسلمین ای پروردگار ما
بریز بر ما شکیبایی را و در این بلا جزع نکنیم و بمیران ما را در حالتی که مسلمان باشیم و ثابت قدم بر آن عجب اهل اینجا عجبت
کرامت داد که فرود آمدند و چاشتگاه ساحر شده بودند و در سحر اظهار مبالغه کرده و کسانند منکر و زند بقوة فرعون و نماز پیشین مومن
شده و نماز دیگر شهید شده و نماز شام بهشت رسیدند آورده اند که فرعون بهامان گفت که از برای من بنای بسیار تا من
بر آسمان شوم و خدای موسی را بگیرم هامان بفرمود تا منارها بر آوردند پس منارها بنا کردند و بر یک بلند گردانیدند که به هفت
دست بدست یک خشت بالا رسیدی هفت سال در عمارت آن منارها بودند چون بنا با تمام رسید فرعون را آنجا بر رسید که
با آسمان نزدیک شده چون بالای بنا برآمد آسمان را بطریق دید که در زمین میدید منفعل شد تیری بکمان [illegible] افکند
تیر خون آلود باز گردید فرعون گفت از کار خدای آسمان پرداختم حق تعالی جبرئیل را فرستاد تا پری بر زد و منارها را بیفکند
کارکنان همه هلاک شدند و خشت [illegible] بسوختند و کل کمان بزمین فرو رفتند و از آن قوم یکی نماند [illegible]
آورده که [illegible] جمع شده بودند سوال [illegible] آورده اند که بعد از [illegible] احوال ساحران بگذشت
[illegible] فرعون [illegible] گفت اللهم [illegible] فرعون
[illegible] فرعون [illegible] ایمان آورده

گفت ای چهل سال است که حق تعالی را عبادت میکنم فرعون گفت از دین او برگرد تا خانه زرین برای تو بسازم اگر نه ترا بکشم آسیه گفت مرا خانه
در بهشت باید و دنیا خانه بچه کار آید هرچند فرعون گفت بجائی نرسید آخر بفرمود تا جامه آسیه برکندند و چهار دست و پای او میخ بر زمین دوختند
آسیه بحق تعالی بنالید رفع حجاب شد تا منزل خود را در بهشت بدید و حوران و غلمان را مشاهده نمود بخندید و از آن درد او را هیچ اثری
فرعون بفرمود تا چندین سنگ بر سر او زدند تا در زیر پای ایشان ریزه ریزه شد و فرعون باز بر سر ستمکاری شد بر پسران بنی اسرائیل و مکث
[illegible] ایشان کارهای صعب میفرمود موسی دعا کرد حق تعالی جامه توبه فرعونیان ساخت قوله تعالی فارسلنا علیهم
الطوفان والجراد والقمل والضفادع والدم آیات مفصلات فاستکبروا وکانوا قوما مجرمین
پس فرستادیم بر ایشان طوفان را و آن هر چیزیست که طوفان کند بر مواضع و اماکن چون باران و سیل و فرستادیم
ملخ پرنده را و ملخ بی پر را یا کنه بزرگ یا پشه و وزغ که بجامه خواب ایشان در می آمدند و در طعامهای ایشان در می افتادند و در [illegible]
ایشان در میدویدند و در وقت سخن گفتن در دهن ایشان میرفتند و خون هرگاه که آب می آشامیدند خون میشد حالتی که این آیات
[illegible] بود و غیر متصل بیکدیگر مدت میان هر دو چیز یکماه بود و [illegible] باوجود این متنبه نشدند پس سرکشی کردند
از فرمان برداری و بودند گروهی گناهکاران و در نقل آمده که چون ساحران ایمان آوردند فرعون و اتباع او مغلوب گشته بر کفر و
معصیت خود اصرار نمودند حق تعالی ایشان را بقحط و نقصان میوه و غلها امتحان کرد متنبه نشدند موسی دعا کرد که بار خدایا آیتی دیگر
بدیشان نمای از این صعب تر تا شاید پند گیرند حق تعالی طوفان بر ایشان فرستاد بروجهی که هفت شبانه روز باران بر ایشان بارید
و ظلمات ابرهای متراکم در ماندند و آب بخانه قبطیان آمد و مردان و زنان بر پای ایستاده کودکان را بر [illegible] نشاندند هر قبطی که
در خانه نشستی غرق شدی [illegible] اکثر خانهای ایشان فرود آمد و کشت و زرع ایشان
تباه شدی و در خانهای بنی اسرائیل که پهلوی خانهای قبطیان بود قطره آب نیامد پس نزد موسی آمده شرط کردند که ایمان آرند اگر موسی [illegible]
رفع آن کند موسی دعا کرد رفع شد و ایشان بوعده وفا نکرده بر کفر خود اصرار نمودند حق تعالی ملخ بر ایشان فرستاد تا آنچه گیاه
و زرع و میوه که در کشتزار ایشان را بخورد و پس از صحرا بخانهای ایشان در آمد هرچه در سرای ایشان بود بخوردند و در خانهای بنی اسرائیل در نیامد
هیچ ضرری بدیشان نرسید دیگر باره بپناه [illegible] موسی آوردند و سوگندهای عظیم عهد کردند که بعد از رفع این بلا ایمان آرند
موسی دعا کرد بلا منکشف شد ایشان چون دیدند که بعضی از زراعات ایشان مانده گفتند این محصول ما را بس است مصلحت آنست
که باین قناعت کرده دین خود را از دست ندهیم پس عهد خود را شکسته در کفر خود راسخ شدند حق تعالی قمل را بر ایشان فرستاد
جامها و بدنها و طعامهای ایشان می افتاد و در بقیه غله ایشان افتاده همه را خورد باز پناه بموسی آوردند و بوعده ایمان
موسی دعا کرد در حال رفع شد ایشان گفتند که بر ما محقق شده که تو در فن جادوئی ماهری دیگر باره وزغ بر ایشان [illegible]

و خانهای ایشان

و خانهای ایشان از آن پر شده و همه کوزها و ابریقها و دیگ خوردنی و سفره و جامهای ایشان پر از وزغ شده چون خواستندی که [illegible]
پهلوی ایشان در دیدندی و در وقت سخن گفتن در دهنهای ایشان میرفتند باز التجا بموسی آورده تضرع و زاری آغاز کردند و بشرط ایمان موسی
گفت این بلا نیز از شما دفع کردم چون یکماه از ایشان بگذشت ایمان نیاوردند حق تعالی آب نیل را بر ایشان خون گردانید چون قبطیان [illegible]
خون بودی و چون بنی اسرائیل خوردندی آب صاف بودی پس از تشنگی بعلالت افتادند که [illegible] درخت می آوردند و می مکیدند در دهن
ایشان خون میشد و هفت شبانه روز بدین منوال بود تا آخر بتضرع و زاری نزد موسی آمده باز بشرط ایمان موسی دعا فرمود بلا رفع شد دیگر
بشرط خود وفا نکرده ایمان نیاوردند و روز بروز عناد و فساد ایشان بیشتر می شد تا هلاک ایشان نزدیک رسید و حکم الهی صادر شد که موسی
با قوم خود از مصر بیرون رود قوله تعالی واوحینا الی موسی ان اسر بعبادی لیلا انکم متبعون وحی کردیم بموسی آنکه در شب
ببر بندگان مرا بدرستیکه شما از پی در آمده شدگانید یعنی فرعون و قوم او از پی شما در آیند اما بشما نرسند در مختار القصص آورده که موسی
بنی اسرائیل را امر کرد تا پیرایها و زیورها از قبطیان ببهانه آنکه عید ما نزدیک است و میخواهیم که اثاثی خود را بدان بپاراییم عاریت گرفتند و وعده
کرده فلان تاریخ تسلیم کنند اسباب سفر بوقت طلوع قمر [illegible] اسباب سفر بتقدیم رسانیدند چون وقت
رحیل شد راه دور و دراز بر ایشان مشتبه گشت معلوم کردند که بجهت آن بود که یوسف صدیق علیه السلام دعا کرده بود که تا بنی اسرائیل تابوت
مرا همراه خود نبرند از مصر بیرون نتوانند رفت و از آن قوم هیچکس را بر مدفن یوسف اطلاع نبود [illegible] که مرا صندوق یوسف
مطلع کرد [illegible] از تمام قوم [illegible] بغایت پیر بشرط آنکه زن موسی باشد در بهشت او را خبر داد که صندوق یوسف در فلان موضع
در قعر دریای نیل است آن را بیرون آوردند وقتی که قمر میان آسمان رسیده بود و مسافر شده روی براه آوردند و آن شب [illegible] بود
و سیزدهم ماه و روز آدینه و شنبه و یکشنبه برفتند تا روز دوشنبه لشکر برفت و موسی از عقب بنی اسرائیل در میان میرفتند مشایخ روز
که اول و دوم و سیم از پی ایشان نرفتند آن بود که روز دوم خواستند که از پی بنی اسرائیل بیفتند هر قبطی یکی از اعزه او مرده بود
بتعزیه مشغول شدند روز سیم خبر بفرعون رسانیدند فرعون بفرمود تا تخت او را بیرون برده بنهادند پس بالای آن نشست و در بیرون
بجمع کردن لشکر امر کرد قوله تعالی فارسل فرعون فی المدائن حاشرین پس فرستاد فرعون در شهرها که بپای تخت نزدیک بود
جمع کنندگان لشکر را ان هؤلاء لشرذمة قلیلون گفت بدرستیکه گروه بنی اسرائیل را اند گروهی اندک نهایت اندک
فرعون ایشان را اندک شمرد و حال آنکه عدد ایشان که در سن [illegible] از بیست گذشته بود ششصد هزار رسیده و [illegible] هفتاد هزار بودند و عدد
جمیع قوم بنی اسرائیل از زنان و کودکان و پیران و جوانان [illegible] هزار بود [illegible] فرعون ایشان را نسبت بلشکر خود
اندک شمرد زیرا که [illegible] و در روایت آمده که فرعون هزار هزار و پانصد هزار پادشاه داشت که هر یکی از ایشان صاحب هزار سوار [illegible] بود
و بروایتی فرعون با هزار هزار سوار که بر سر هر یک کلاه خودی از طلا بود در عقب موسی روان شد و بعضی تفاسیر واقع شده که فرعون

[illegible]

و در حین عزم وی ششصد هزار سوار بر مقدمهٔ لشکر روان کرد و ششصد هزار بر میمنه معین نمود و ششصد هزار بر میسره و ششصد هزار بر ساقه
لشکر مقرر بود با خلقی بیشمار در عقب قرار گرفت و کل لشکر را با عرق جوشن شده و در موج حوادث بلای آهن فلک ارگرد
ایشان در سیاهی زیر سم اسبشان در زیر ماهی و هنگام صبح وقت طلوع آفتاب روز چهارم به بنی اسرائیل نزدیک شد و در آن حال لشکر
موسی بکنار دریا رسیده بود و دیدند آن گروه یکدیگر را بنی اسرائیل گفتند ای موسی لشکر فرعون در رسید و از پیش دریا کشتی نیست
ایشان گرفتار خواهیم شد اکنون راه خلاص چگونه جوییم و طریق گریز از کجا جوییم موسی گفت خاطر جمع دارید که انشاء الله تعالی ما را
از ایشان نجات دهد و چون لشکر فرعون نزدیک رسیدند حق تعالی ابری تاریک میان ایشان پدید کرد چنانکه یکدیگر را نمیدیدند و فرعون
قوم خود را گفت فرود آیید تا آفتاب بلند شود و غبار از میان برخیزد و شتاب مکنید که راه خلاصی بر ایشان بسته است بنی اسرائیل اضطراب
بمرتبه رسانیدند که موسی بی طاقت شده و بدرگاه الهی بنالید از عبدالله بن سلام نقلست که موسی دست بمناجات برداشت و گفت یا کائنا
قبل کل شیء و یا کائنا بعد کل شیء اجعلنا فرجا و مخرجا حق تعالی بموسی وحی فرستاد که ما دریا را محکوم حکم تو کردیم
و برا بکنیت بخوان و عصا بدان زن موسی نزد دریا آمد بعضی گویند که آن نهر نیل بود که ما بین ایله و مصر است و بعضی گویند که دریای
قلزم بود که میان یمن و مکه است القصه موسی بر لب دریا آمده عصا را بدریا زد و گفت یا ابا خالد [illegible] پس دوازده راه شکافت
دریا و چون بنی اسرائیل دوازده سبط بودند و منکشف شد [illegible] هر یکی در راهی
میدیدند و آفتاب بقعر دریا رسید و بادی وزید و راهها خشک شد و بنی اسرائیل بدریا در آمدند و چون همه در میان دریا رسیدند فرعون
با لشکر در رسید و آن حال را بدید و خواست که سمهای قوم را [illegible] گفت ای قوم می بینید که دریا از بیم من شکافته شد [illegible] خصم
با او گفت که تو خود میدانی [illegible] بصورت [illegible] موسی [illegible] که در دریا [illegible] خود را هلاک کنی چون
موسی از دریا با بنی اسرائیل عبور کرد فرعون خواست که عنان برتابد جبرئیل بر مادیانی نشسته خود را در پیش فرعون بدریا افکند و فرعون
بر اسبی نر بود چون بوی مادیان بشنید عنان از دست فرعون در کشید و خود را بدریا انداخت و چون لشکر دیدند که
فرعون بدریا در آمد از پی دوازده فوج فوج بدریا در آمدند و میکائیل در عقب لشکر بود همه را بدریا راند الا هامان که او راه مصر
پیش گرفته بر گشت پس بحکم الهی در رسید که ای دریا بحال خود باز آی پس یکبار آبهای دریا بهم پیوست و مجموع فرعونیان غرق شدند
و بنی اسرائیل بسلامت بکنار دریا قرار گرفتند و آورده اند که چون فرعون [illegible] تحقیق شد که میمیرد [illegible] ایمان آورد قوله تعالی قال
آمنت انه لا اله الا الذی آمنت به بنوا اسرائیل و انا من المسلمین گفت ایمان آوردم بآنکه نیست خدای سزاوار
پرستش مگر آن خدای که ایمان آورده اند باو بنی اسرائیل و من از جملهٔ مسلمانانم جبرئیل [illegible] در دهان او [illegible] بود و وی
و گفت [illegible] ما امروز ترا هلاک کردیم و از قعر دریا [illegible] فرعون [illegible] قوله تعالی الآن و قد

عصیت

عصیت قبل و کنت من المفسدین یعنی این زمان ایمان می آوری که به تحقیق نمودی عصیان و سرکشی کردی پیش ازین و بودی از مفسدان
یعنی چون میدانی که خواهی مرد و عذاب خدای بتو رسید و چون فرعون غرق شد صدای از دریا بر آمد که اگر نه رحمت الهی شامل حال
بنی اسرائیل بودی همه از آن صدا هلاک بشدندی بعد از آن بنی اسرائیل گفتند ما را یقین نیست که فرعون هلاک شده مگر آنکه او را مرده ببینیم
موسی گفت بکنار دریا روید تا او را ببینید چون بکنار دریا آمدند دریا موج بر آورد و همه قبطیان را بیرون انداخت و فرعون را بر بالای
بلندی انداخت تا همه بنی اسرائیل او را عیان دیدند [illegible]
[illegible] موسی گفت خداوندا [illegible] مصر رفته
فرمان آمد که یا موسی [illegible] بنی اسرائیل [illegible] مصر رفته [illegible]
[illegible] موسی با قوم بنی اسرائیل بمصر آمدند
آمدند بخانهای فرعونیان فرود آمدند و نعمتهای ایشان را بدست آوردند [illegible]
[illegible]
[illegible] بعد از آن موسی بکوه طور رفت که با خدای خود مناجات کند چون بپای کوه رسید فرمان آمد
[illegible] جبرئیل [illegible]
موسی [illegible] کوه بر آمد [illegible] با حق تعالی مناجات کرد بعد از آن موسی از حق تعالی در خواست که کتابی بفرستد
[illegible] موسی [illegible] با حق تعالی [illegible] نه شب [illegible] خورد و نه روز [illegible]
[illegible] بطور رفت و چون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پس موسی چهل روز تمام کرد که آن ماه ذی قعده بود و ده روز از ذی الحجه پس موسی گفت مر قوم خود را
[illegible] حق تعالی [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible] قوم [illegible]
[illegible] یوشع بن نون [illegible] موسی [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] طور میروم [illegible] میان قوم [illegible]
[illegible] یوشع بن نون [illegible] موسی گفت [illegible]

تواند و من چنانکه کرده حق تعالی ام و از ایشان کلمات می شنوم که میدانم همه هلاک خواهند شد زیراکه میگویند ما حق تعالی را نشناسیم
نه بینیم تصدیق قول موسی نکنیم و من ازین کلمات میترسم القصه چون موسی با آن هفتاد کس بمیقات کاه رفت سخن گفت
با پروردگار خود و آواز ... سخن او را میشنیدند و در میان ایشان آنکه حوان حق تعالی خواست که با موسی
سخن کند بفرمود تا هفت فرسنگ گرد اگرد طور ظلمت فرو گرفت و چون موسی ... ان ظلمت شد و آن چهار فرشته که بر آدم موکلند
... اسمان ... بنظر او ... ایستاده و عرش عظیم بر و ظاهر گشت پس حق تعالی با وی سخن گفت
... چهار هزار کلمه شنوانید و بروایتی هفتصد هزار و صحیح آنست که نود و چهار هزار کلمه بود و چون
موسی از مناجات فارغ شد آن هفتاد کس که در بیرون حجاب ایستاده بودند گفتند ای موسی ما چیزی میشنویم اما ندانیم
که کلام حق بود یا مخلوق یا تا خالق معاینه بچشم سر نه بینیم تصدیق آن نکنیم هر چند موسی ایشان را گفت که این دیدن از
محالات است قبول نمیکردند میگفتند البته تو سؤال رؤیت کن تا چه جواب می آید نظم عاقل کی بتصور باطل کند که او
جهلست کاو ره برد بخود و شکر بلا * عیش حضور و من بسرورست با عقل * بر فرق جاهل است بلا بر سر بلا * پس موسی بزبان
قوم قال رب ارنی انظر الیک گفت ای پروردگار من بنما بمن ذات خود را تا نظر کنم بسوی تو قال لن ترانی
ولکن انظر الی الجبل گفت حق تعالی که هرگز نتوانی دید مرا ولیکن نظر کن بکوه زبیر که بلندترین کوههاست فان
استقر مکانه فسوف ترانی پس اگر قرار گیرد و ثابت بماند هنگام فرو آمدن نور من بران پس زود باشد که تو
نیز به بینی مرا و اگر کوه را قدرت آن نباشد تو نیز قدرت دیدن من نداشته باشی فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا و خر
موسی صعقا پس چون تجلی کرد نور پروردگار یا نور عرش رب العالمین بمقدار سوفار سوزنی بر کوه گردید
آن کوه پاره پاره و ریزه ریزه شد و موسی بیهوش شد از هول آنچه مشاهده کرد در عین المعانی از سهل عبدالله نقل آورد
که حق تعالی نور خود را از پس هفتاد هزار حجاب بمقدار درمی ظاهر گردانید ساعت برد و به الله کرد دو زمین بود یا هوش
شده هر چاری که بر بالای مرض ... شفا یافت و هر شخص زمین ... اعمای ... شده بتان ... در
افتادند و ... و کوه رضوی از جای بر کنده شده بمدینه افتاد و سه کوه دیگر که ثور و ثبیر و حرا است بمکه افتاد
و موسی همچنان از صبح پنجشنبه روز عرفه تا شام روز جمعه صبح بیهوش بود و آن هفتاد کس همه سوخته هلاک شدند فلما افاق
قال سبحانک تبت الیک وانا اول المومنین پس موسی بهوش آمد گفت تنزیه میکنم از هر چه نه لایق حضرت تست
بازگشتم بسوی تو از جرات اقدام نمودن بر سؤال رؤیت بدون اذن تو و من اول گروید کانم در میان
... که چون ... تجلی کرد آن کوه ریگ روان شد و تا روز قیامت در زمین میرود ... وار ... قرار ندارد


از وهب ابن منبه روایتست که چون موسی از حق تعالی سؤال رؤیت کرد ابر را فرستاد با رعد و برق و صواعق تا گرد آن کوه در آمد
و فرشتگان آسمان را فرمود که برو ید بر موسی اعتراض کنید که تا این جرات چرا کرد فرشتگان دوای موسی آوردند تا آنکه چهار فرسخ
آن کوه را فرو گرفتند اول فرشتگان آسمان دنیا بر ... کاوان موسی ظاهر شدند و زبان به تسبیح و تهلیل کشوده به
آوازهای چون رعد با هیبت بعد از آن فرشتگان آسمان دویم نازل شدند بصورت شیران با آوازهای مهیب تسبیح و تهلیل
مینمودند موسی بترسید و اعضای او لرزه گرفت و هر سر مویی که در بدن او بود رست شد و زبان حالش بدین مقال مترنم
نظم دره اگر ز خود بجبرم باید مرد فرشته خوی جکرم باید مرد چون زنده نکو خوئیش نمی یابم باز هر لحظه بنوعی دکرم باید مرد
گفت بار خدایا ازین پشیمانم مرا ازین بلا آزاد فرمای پس مهتر آن فرشتگان گفت ای موسی نو هیج افتادی صبر کن
تا بیاید وزین بر بینی هر که آن خواهد که تو طلبیدی از بن چهار فرسخ باید بود و پس فرشتگان آسمان سیم فرود آمدند بصورت کرکسان
و آواز تسبیح بر داشتند بمرتبه که نزدیک بود که کوه از هیبت ایشان متفرق شود و شعلۀ آتش از دهن ایشان بیرون می آمد پس
فرشتگان آسمان چهارم فرود آمدند با صورتی عجیب و غریب بسبک آتش بودند و آواز تسبیح و تهلیل ایشان زیاده از فرشتگان آسمان سیم بود
بعد از آن ملائکه آسمان پنجم نازل شدند بهیئتی که موسی نتوانست که با ایشان نگاه کند لرزه عظیم بر وی افتاد و آغاز گریه کرد و پیشوای ایشان گفت
موسی باش تا چیزی عجب تر مشاهده کنی پس ساکنان آسمان ششم نزول نمودند و در دست هر یک درختی از آتش بود همه با آواز
عظیم و صورت مهیب این تسبیح میکردند که سبوح قدوس رب العزة لا یموت موسی بیطاقت شده گفت بار خدایا
پسر عمران را در باب که مشرف بموت شده خداوندا اگر از اینجا بروم بسوزم و اگر باشم بمیرم نظم آنم که رهی بهیچ سویم نبود زهر کجا
که در کلویم نبود اگر خوش کل شوم که بویم نبود ور چشمه کوثر آب سویم نبود پیشوای فرشتگان پیش آمد و گفت صبر کن تا ازین عجیب تر
خواهی دید اورده اند که فرشتگان هر آسمان هفتاد هزار بودند چون فرشتگان آسمان هفتم بروایتی فرشتگان آسمان ششم فرود آمدند
گشته ای موسی در کوه نگر چون نگاه کرد هزار هزار کوه دید همه از عقیق سرخ و هزار هزار موسی دید همه پشمینه پوشیده و عصا در دست و کلاه
نمدی بر سر بانگ میکردند که رب ارنی انظر الیک موسی گفت بار خدایا غیر از من موسی هست فرمان آمد که ای موسی آن همه صورتست که
می بینی آن همه از تو اند و تو از خودی آن همه ... خود شناسی پس ... بنوا ... پس حق تعالی فرشتگان آسمان هفتم را امر کرد که حجاب ... از
... از نور عرش بر موسی ... ایشان بقدر سوزنی ... منور گرد تاخت پاره پاره و ریزه ریزه شده و هر سنگ و درختی که در آنجا بود
آن کوه بود چون غبار گردید و فرشتگان آواز تسبیح و تهلیل بر آوردند و حق تعالی آن سنگ که موسی بران خفته و بیهوش شده بود
نگاه داشتند تا موسی از ... سوخته نگردد و پس از آن آتشی عظیم از آسمان فرود آمد و آن هفتاد کس را بسوخت ولطف کرم الهی
شامل حال موسی شده بهوش باز آمد حق تعالی جهت تسلیه او و تدارک اندوهی که در طلب رؤیه باو رسیده بود قال آن

اصطفیتک علی الناس برسالاتی وبکلامی فخذ ما آتیتک وکن من الشاکرین حق تعالی گفت ای موسی
ازین ممر اندوهناک مباش و هستی که من ترا برگزیدم بر بنی اسرائیل به پیغامهای من که بخلق رسانی و بسخن گفتن من با تو بی واسطه ملکی
پس فرا گیر آنچه عطا کردم ترا از امر و نهی که توریة است و بدان عمل کن و باش از جمله شکر کنندگان بدین نعمت آورده اند که حق تعالی
امر کرد تا جبرئیل از بهشت فردوس ده و دوازده لوح از زمرد سبز نهاده است بر کوه طور بیارد و قولی آنست که الواح از زبرجد بود و قول
اصح آنست که از یاقوت سرخ بود چون حاضر کرد فرمان آمد که بقلم ده تا توریة را که بر لوح محفوظ نوشته است بر آن الواح بنویسد
نویسد قلم بر جنبش آمد تا بنوشت هزار [illegible] و هزار [illegible] و هزار امر و هزار نهی چون تمام شد جبرئیل آنرا با چهار [illegible]
و بموسی داد و قوله تعالی وکتبنا له فی الالواح من کل شیء موعظة وتفصیلا لکل شیء فخذها بقوة وأمر قومک
یأخذوا بأحسنها سأریکم دار الفاسقین و نوشتیم بقلم قدرت خود برای موسی
در لوحها از هر چیزی موعظه و بیان کردنی هر چیز را از امر و نواهی و ذکر جنت و نار پس فرا گیر این الواح را بجد تمام و عزم
درست بفرمای گروه خود را که فرا گیرند نیکوترین آنچه در الواح است و باشد که بنمایم شما را ای بنی اسرائیل سرای عاصیان
منقول است که الواح توریة دوازده بود و طول و عرض هریکی دوازده ذرع و احکام بر وی رقم بود چون نقش نگین از
ربیع منقول است که توریة چون از لوح نقل کردند یکجزو از اجزای دوازده گانه بار هفتاد شتر بود که در جزی یکساله توان
خواند القصه چون موسی با آن لوحها از کوه فرود آمد نگاه کرد و آن هفتاد تن را دید که از نور تجلی سوخته بودند موسی دعا کرد و گفت
بار خدایا اگر خواستی پیشتر ازین ایشان را هلاک کردی اکنون چون نزدیک قوم خود روم گویند بزرگان و مهتران ما را هلاک کردی
و تو دانای که ایشان قوی بیعهدند حق تعالی بدعای موسی ایشان را زنده گردانید چون نگاه کردند در روی موسی تجلی نوری بود که چشمهای
ایشان خیره می شد موسی نقابی از کرباس بسوی خود فرو گذاشت فی الحال بسوخت نقابی دیگر از چوب تعبیه نمود و او نیز بسوخت پس
نقابی از آهن و فولاد ساخت او نیز آب شد و هر که در روی او نگه کردی حیران بماندی بزبان حال گفتی حسن تو در حجاب نیاید و نقاب
که از کتان حجاب بود و ماهتاب را در گلستان حسن تو کوس تجلی طور پوشیده اند گل آفتاب را موسی گفت بار خدایا اندرین چه نقاب
کنم که سوخته نگردد خطاب آمد که از خرقه درویش او نیز نقابی از خرقه ساخت و بر روی فرو آورد پس آن لوحها برداشته با آن
هفتاد تن بمصر آمد منقول است که موسی وقت رفتن بکوه طور وعده داده بود قوم خود را که چهل روز دیگر آیم چون بیست روز بگذشت
رسید قوم بگذاشت و از غایت اشتیاق که بکلام الهی داشت زودتر بالای کوه طور بر آمد خطاب ایزدی در رسید که چه چیز ترا شتابان
ساخت تا تعجیل کردی پیشتر از قوم آمدی موسی گفت پروردگارا بجهت خوشنودی و ذوق کلام تو و ایشان نیز از عقب من میرسند حق تعالی
فرمود که ای موسی بعد از آمدن تو قوم ترا بفریب گوساله پرستنده ما آزمایش کردیم بنی اسرائیل را تا مخلص از منافق پدید شود در غیاب تو

ظاهر کرد

ظاهر کرده و گمراه گردانید ایشان را سامری مردی بود منسوب بقبیله سامره و از علمای بنی اسرائیل و گویند کافر
کرمانی از قوم بنی اسرائیل بلکه از جمع گوساله پرستان بود و اظهار اسلام کرده بود و اصح آنست که از بنی اسرائیل است و در وقتی که
فرعون ابنای ایشان را میکشت او متولد شده بود و مادر بعد از تولد او را بکنار نیل در جزیره افکنده بود و جمعی گویند که از بنی اسرائیل
از فرعون فرار نموده بودند او را انداختند و مخفی شدند و حق تعالی جبرئیل را مقرر کرده بود تا او را پرورش دهد و ماکول و مشروب وی
مهیا کرد تا هشت ماه و بقولی هشت سال جبرئیل او را پرورش داد روزی او در [illegible] بود گفتند ازین حال [illegible] تا جوان شد جبرئیل
با مر ملک جلیل او را بدر خانه رسانید و بدین سبب که جبرئیل او را پرورده بود او را فرزند بزرگ [illegible] اگر [illegible]
نیز از طاوس باغ بهشت بهنگام آن بیضه پرورش را بچه [illegible] و آبش از چشمه سلسبیل و در آن بیضه کردم [illegible] جبرئیل
شود همچنان بیضه زاغ زاغ [illegible] طاوس باغ و چون جبرئیل را می شناخت و از غرق فرعون [illegible] جبرئیل قبضه خاک
بهشت [illegible] از موسی شنیده بود که خاک قدم اسب جبرئیل بهر چیز رسد آواز دهد و حاصل شد القصه در وقتی که موسی بکوه طور رفت سامری
نزد قوم آمد که موسی با هفتاد تن هلاک شده اند که نیامدند میخواهید که خدای موسی را بشما نمایم گفتند بلی پس سامری گوساله ساخت [illegible]
میشود پس سامری نزد هارون آمد و گفت [illegible] که از قبطیان بعاریت گرفته ایم بامانت ما را تصرف کردن [illegible] بنی اسرائیل آن را
میخواستند [illegible] حکم فرما که همه را جمع کنند و بسوزانند هارون امر فرمود تا همه را آوردند و در حفره ریختند و آتش در آن زدند و سامری
زرگر چالاک بود [illegible] در آن زرها بعد از آن قالبی ساخته بود آن زر گداخته را در آن قالب ریخت بشکل گوساله [illegible] بیرون آمد و قدری
از خاک زیر سم اسب جبرئیل آورده بود در آن ریخت فی الحال بانگ بر آورد سامری گفت هذا الهکم واله موسی این خدای شما است و
خدای موسی [illegible] از قوم بنی اسرائیل که در ایمان مستضعف بودند [illegible] سجده کردند و [illegible]
[illegible]
امتحان [illegible] تا مخلص از منافق و مومن را از فاسق ظاهر کرد [illegible] جان منفعت جان که تواند گفتن
یک رمز [illegible] بیان که تواند گفتن سری که میان جان و جانان باشد جان داند و جانان که تواند گفتن و در مجمع البیان آورده
که بنی اسرائیل ششصد هزار کس بودند همه گوساله پرست شدند الا دوازده هزار که در ایمان ثابت قدم بودند القصه حق تعالی موسی را
از احوال قوم خبر داده بود و در وقتی که بمصر می آمدند موسی بسیار غضبناک بود قوله تعالی ولما رجع موسی الی قومه غضبان اسفا
و چون بازگشت موسی از مناجات بسوی قوم خود در حالتی که سخت خشمناک بود و اندوهگین از بنی اسرائیل و چون بدین قوم رسید
بانگ و خروش ایشان بشنید که گرد گوساله دف میزدند و رقص میکردند عتاب آغاز کرد [illegible] قوم این چه بود
که [illegible] از خشم خدای [illegible] روایت که چون [illegible] موسی بکوه طور [illegible] سامری گفت موسی و هر که با او بودند

...شت مانده خدای از برای خود نصب کنند تا پرستش آن کنند پس که سالها ساخته باشند از عجب چه خود ایشان بسجده در افتادند

القصه موسی از غایت خشم و غضب الواح را از دست بینداخت بعد از انداختن شش سبع آنچه در او نوشته بود به آسمان بردند و یک

سبع او امر و نواهی باند قوله تعالی و القی الالواح و اخذ برأس اخیه یجره الیه و بیفکند الواح را و بگرفت سر برادر خود را

و میکشید از برای جانب خود موسی اگرچه میدانست که از هرون تقصیری واقع نشده اما مراورا از غم پیش خود کشید تا بر

بنی اسرائیل ظاهر شود که امری عظیم از ایشان صادر شده که موسی چنین در غضب رفته و بطاقت شده چون هرون آن کمال از

موسی دید در مقام ملاطفت درآمد و گفت ای برادر فرا مگیر محاسن مرا و آتش غضب را آب حلم فرو نشان که من درین باب که

نهایت سعی بود بجای آوردم بجایی رسید و معاونی و یاری نداشتم که مرا یاری کنند ایشان صبر در نهم تا تو بیایی و تلافی این کار

بکنی ؛ مزن زین پیش خشم بر دل ریش ؛ که نبود بیش از نیم طاقت نیش ؛ برو و بهان صبر و دیگران باش ؛ مرا بگذار با درد دل خویش

پس موسی اندکی با خود آمد عذر هرون را بپذیرفت و روی به سامری آورد که این چه بود که کردی قوله تعالی قال فما خطبک یا

سامری گفت روز غرق فرعون خاک قدم اسب جبرئیل برداشتم و این عمل ظهور آوردم و از حضرت امام جعفر صادق

منقول است و در لباب نیز مذکور که موسی قصد کشتن سامری کرد از حق تعالی وحی آمد که مکش او را که صفت کرم و سخاوت بر وی غالب است

چون از سخای او مردم منتفع شدند پس نفع حیوة از و باز نتوان داشت چون موسی از قتل او ممنوع شد گفت به سامری قوله تعالی

قال فاذهب فان لک فی الحیوة ان تقول لا مساس گفت مر سامری را پس برون رو از میان ما پس

بدرستی که هست مر ترا از عقوبت در زندگانی دنیا آنکه گوی هر کس نزد تو آید نیست مس کردن من ترا و مس بودن تو مرا

یعنی از من دور شو تا کسی مرا مس نکند چه حکم سبحانه تعالی در غضب را آن این بود که هر که او را مس کند یا او کسی را مس کند هر دو را

تب گیرد پس مردمان بجهة این از و متنفر شدند و ترک اختلاط او کردند و او تنها چون حیوانات وحشی در صحرا میگشت

و هر کرا از دور میدید مبالغه میکرد که نزد من میا و در بعضی تفاسیر آمده که اولاد سامری نیز چنین بوده اند و درین زمان

نیز هستند و این حال دارند القصه چون هرون معذرت از موسی طلبید و موسی را غضب فرو نشست دست بدعا برداشت قوله تعالی

قال رب اغفر لی و لاخی و ادخلنا فی رحمتک و انت ارحم الراحمین گفت ای پروردگار من بیامرز مرا و برادر مرا

و در آر ما را در بخشایش خود و تو بهترین بخشندگانی و این دعا بر وجه قربت لقرب است نزد خدای بجهة آنکه از او و برادر او

خطایی صادر شده باشد که محتاج استغفار باشد چه بدلایل واضحه ثابت شده که انبیا معصومند از جمیع قبایح پس موسی گفت

به بنی اسرائیل که ای قوم ظلم کردید بر نفسهای خود پس توبه کنید و بازگردید بسوی آفریدگار خود پس بکشید نفسهای خود را

گذشت آنچه در تو هوای گذشت ؛ درین دم و در کرد زیاده گذشت ؛ کنون وقت عذر است اگر دوری ؛ گر امیدواری که فرمان [illegible]

الامام

آورده اند که چون موسی از حق تعالی طلب توبه بنی اسرائیل کرد فرمان آمد که ای موسی باید که یکدیگر را بکشند تا از گناه پاک شوند

حکم موسی بفرمود تا گوساله پرستان غسل میت کردند و کفن بپوشیدند و بصحرا رفتند و هرون و آنها که گوساله نپرستیده بودند دوازده

هزار مرد که بدین موسی ثابت و راسخ بوده اند شمشیر کشیده پا نهادند و بقتل ایشان مشغول شدند و حق تعالی ابری تاریک بر سر ایشان

بداشت تا جهان تاریک شود و شفقت و رحم ایشان را از کشتن خویشان باز ندارد و پس خویشان و اقربا یکدیگر را میکشتند حتی

پدر پسر را و بر عکس تا آنکه از اول روز تا غروب آفتاب از ایشان کشته شدند بعد از آن موسی و هرون را بر ایشان رحم آمده بگریستند

و از روی تضرع و زاری بدرگاه حضرت باری بنالیدند که بار خدایا بنی اسرائیل هلاک شدند این بقیه را ببخش حق تعالی اجابت

فرموده تاریکی فرو نشست و چون موسی کشتگان را شمرد هفتاد هزار بودند غمگین شد حق تعالی فرمود که ای موسی کشتهای ایشان

بهشت و کشته شده ایشان شهید و همه را بهشت خواهیم برد پس موسی از این سخن خوشنود شد آورده اند که حق تعالی فرموده بود

که اگر در وقت کشتن واپس نگرند یا ده کشند توبه ایشان قبول نمیشود و بعد از قتل حق تعالی امر کرد که ای موسی بنی اسرائیل را از مصر

بیرون بر که ما زمین شام را با ایشان داده ایم پس گفت ای قوم حکم حق تعالی چنانست که به بیت المقدس رویم و با کنعانیان و جباره

آنجا حرب کنیم ایشان قبول نمودند از مصر بیرون آمدند و در آثار آمده که حق تعالی موسی را وعده داده بود که زمین مقدسه که اریحا

و در بجاو است با همه ولایت شام به بنی اسرائیل ارزانی دارد و این مواضع در آن وقت منازل جباران بود و ایشان از عمالقه

بیکفتند مردمان بلند بالا و توانا بوده اند بعد از معامله گوساله پرستی فرمان الهی رسید که [illegible]

و در هر قریه هزار باشند و جهاد کنید با جباران پس موسی دوازده نقیب از لشکر اختیار کرد که هر یک کافل مهمات سبطی باشند

از دوازده اسباط پس با قوم خود نزدیک مملکتی اریحا رسیدند و نقبا بتجسس حاله مشغول شدند پس یکی از جباران ملاقات

کردند که او را عوج بن عنق گفتندی و درازی او بقولی سه هزار و سیصد و سی گز بوده و باقی عادیان نیز قریب باو بوده اند و در

تفسیر ابوالفتوح مذکور است که قد او سیصد و سی سه هزار و سیصد و سی گز و نیم بوده و از بر سر و سینه او ابر گذشته بودی

و از قعر آب خوردی و ماهی را از دریا گرفتی و بر آفتاب بریان کردی و بخوردی و در ایام نوح که آب از سر کوهها چهار صد گز گذشته بود

تا بالای ساق او بوده و جمعی از قوم عادیان همان روز از طوفان نجات یافته بودند بسبب طول قامت و عوج را سه هزار سال عمر

بوده و عنق که مادر او بود دختر آدم علیه السلام بوده هر انگشتی از عنق سی گز بوده و روایتست که عوج روزی بصحرا رفته پشته هیزم کرده و خود

خوش بود و بر دوش داشت آنچه از نقبا رسیدند چون ایشان را بدید که آنچه در ایشان [illegible] تعجب کرد با آنکه [illegible]

پس ایشان را برداشت و بنزد زن برد و پیش او را آورد و فرو ریخت گفت ایشان آمده اند که با ما کارزار کنند پای بر ایشان نهم تا هلاک شوند مادر

گفت رها کن تا باز گردند و قوم خود را خبر دهند تا باز گردند چون نقبا از پیش ایشان بیامدند هر خوشه انگور دیدند که

چون کسی پیشواستند و دشت و پنج کس و پیت اثامی که چیدند نظم گروهی که صنع آفرین پرورد · با انواع نعمت
چنین پرورید بجان گفت باید نفس بر نفس · که شکر نعمت کار زبانست بس · پس بلشکرگاه خود آمد و موسی را از حقیقت
حال خبر داد و ده از قوم مهتران برداشتند موسی با دلی قوی تو قوم اثر برداشتند متوجه جباران شدند عوج خبر دار گشته پیاده و لشکر
موسی نگریست و بقدر عرض لشکر موسی پاره از کوه ببرید و بر سر گرفته می آورد که بر لشکر موسی فرود آورد حق تعالی مرغی را فرستاد تا
پاره الماس در منقار گرفته بر گرد آن گرد سر رسید و سوراخ هموار کرد و آن سنگ در گردنش افتاد و هر چند خواست که بیرون کند نتوانست
موسی پایید و او را بدان حال دید خوشحال شد عصای خود را که چهل گز بود و خود نیز چهل گز بالا داشت و چهل گز بر جست و آن عصا
بر عوج زد و بر کعب عوج آمد و از آن زخم و گرانی سنگ بیفتاد و بنی اسرائیل یکبار بر و تاختند و تیغها کشیده او را پاره
پاره کردند و سرش را ببریدند و در اخبار آمده که سه هزار سال استخوانهای پای او پل رود نیل بود و پس موسی بنی اسرائیل را بر قتل بقیه
قوم جباران امر کرد و با وجود این معجزه فرمان نبردند و بشومی نافرمانی مدتی در تیه چابان بدعای بلعام بن باعورا سرگردان ماندند
از ابن عباس روایت که چون موسی قصد کارزار جبابره کرد و با لشکری عظیم بزمین کنعان فرود آمد مردمان نزد بلعام بن باعورا
آمده گفتند تو میدانی که موسی مرد با هیبت و لشکر بسیار دارد و بکارزار ما آمده و ما را قوت و استطاعت آن نیست که با وی
مقاومت کنیم و تو مرد مستجاب الدعوه بیرون آی و دعای کن بر وی تا حق تعالی او را از ما دفع کند و این بلعام زاهد زمانه بود و مرتبه
بود که اگر بالا نگاه کردی تا فوق الثریا بدیدی و اگر به پایین نگریستی تا تحت الثری منظورش بودی بلعام گفت وای بر شما او پیغمبر خداست
حق تعالی مصاحب آمده چگونه بر وی دعا کنم و اگر چنین کنم از دین و دنیا برآیم ایشان مبالغه کردند در این باب بلعام گفت بخدای خود مشورت
کنم اگر مامور شوم بر وی دعا کنم پس طریق خود با حق تعالی مشورت نمود و هیچ جواب نیامد ایشان گفتند اگر
خدای از آن کراهت داشتی نهی کردی چون اثر نهی از آن حضرت نیامد معلوم میشود که بآن راضی است
بلعام باین گفتار باطل فریفته شد و مرویست که در خواب با وی گفتند که بر بنی اسرائیل دعای مکن
وی بآن التفات نکرد و برخواست و بر دراز گوشی نشست تا بر بالای کوهی برآمد و بر لشکر موسی
مطلع شود در اثنای راه دراز گوش وی بخفت او را بسیار بزد تا برخواست و باز بر وی نشست و این صورت سه بار واقع شد بار
سیم که او را میزد دراز گوش بسخن آمد که ویحک یا بلعام کجا میروی نمی بینی که فرشتگان بروی من میزنند و نمیگذارند که بروم این
خیالات که تو کرده بوسوسه شیطان عازم شده که بر پیغمبر خدای دعا کنی از این نیز متنبه نشده بر بالای کوه بر آمد و قوم
با او بودند چون لشکر موسی را بدید در صدد آن بود که بر موسی و قوم او دعای بد کند زبان او گردید بر قوم خود دعای بد کرد و با این
نوع گر بار خدایا بنی اسرائیل را مدتی در تیه سرگردان بدار و مسلط گردان قوم موسی را بر کرد و ملاویان گفتند ای بلعام چرا چنین

کردی

کردی گفت قصد من بر عکس این بود و لیکن بر زبانم خلاف آن جاری شد پس زبانش از دهنش بیرون آمد و بر سینه افتاد و
گفت نه من شما را گفتم که بجهت این دین و دنیا از دست من بیرون میرود و اکنون چون چنین شد و از دولت آخرت محروم
شدم صلاح آنست که مطالب دنیا را بخود بالفعل آورم پس گفت چاره این امر آنست که زنان خود را بیارایید و امتعه بایشان
دهید تا بهانه خرید و فروخت بمیانه لشکرگاه موسی در آیند و خفتن با ایشان عرض کنند اگر یکی از ایشان زنا کند البته شما را
بر شما نصرت نباشد ایشان بفرموده او زنان را آراسته و بلشکرگاه موسی فرستادند در میان ایشان زنی بود در نهایت حسن
و جمال مردی از اکابر بنی اسرائیل که پیشوای سبط شمعون بن یعقوب بود و او را زمری بن سلوم گفتندی چون آن زن را بدید شیفته
او شد و با خود بخلوت دعوت کرد زن اجابت ننمود زمری دست او را گرفته نزد موسی آورد و گفت ای موسی زنا با چنین جمال بر ما حرامست
گفت آری نظر کردن حرامست چه جای وطی نمودن دست از وی بدار گفت والله که فرمان تو نبرم و او را از دست نگذارم تا مطلوب خود از او
حاصل نکنم هرچند موسی مبالغه کرد فایده نداشت او را بخانه برده با او خلوت کرد چون مردمان دیگر این بدیدند مرتکب این امر شنیع شدند
حق تعالی طاعون بدیشان فرستاد و در آن روز هفتاد هزار کس از ایشان بمرد مردی از لشکریان موسی که او را فنحاص گفتندی
از زندان بیرون بود و سپه سالار لشکر موسی بود در آن وقت غایب بود چون باز آمد و آن حال مشاهده کرد بحجره زمری در آمد و او را با آن زن
حضرت حربه بر دو حواله کرد و هر دو را بیکدیگر بر دوخت و سر هر دو را بر نیزه کرد و در میان لشکر موسی بگردانید آنان که سر [illegible]
جان بر سر سودا دل نهاده اند خاشاک جسم را چه غم از آب و آتش است این کار را بگو که مقابل نهاده اند پس گفت خداوندا این
جزای آن کس است که در حق تو عصیان ورزد حق تعالی طاعون را از ایشان برداشت و در قصص مذکور است که چون جبابره
قوم جباران دیدند و معجزات دیدند که موسی بر فتح آنکار ایشان آمده ایشان را ملکی بود نام وی ارحیاث بن ارحیا برخواست و نزد
بلعام آمد و گفت موسی روی بشهر ما نهاده دعای کن تا حق تعالی او را و قوم او را هلاک گرداند بلعام گفت او پیغمبر خداست من او را
دعای بد نتوانم کرد روز دیگر طبقی زر سرخ بر دو رسته نزد بلعام آمد و او را بفریفت که از بلعام التماس کند زن او بغایت جمیله بود و بلعام او را
بسیار میخواست او الحاح بسیار کرد و بلعام را بر آن داشت تا دعا کرد چنانکه گذشت وهب ابن منبه فرموده که بنی اسرائیل کرد حق تعالی آن
زمین تیه را بر قوم موسی زندان کرد چندی هر روز بامداد بر خواستندی و تا شب همی رفتندی باز از جای خود در منزل نشستندی بنی اسرائیل بنالیدند
که این چه حالتست موسی مناجات کرد ندا آمد که ای موسی چون بلعام بنی اسرائیل را دعا کرد ایشان را در تیه سرگردان کردم موسی گفت بار خدایا
او بمقام ولایت است و مرا مقام نبوت بار خدایا جزای وی بوی برسان خدای تعالی بدعای موسی جمله کرامات از وی باز داشت تا ایمان از دلش
بیرون آمد چون مار که از پوست بیرون آید القصه بنی اسرائیل چون در بیابان تیه ماندند از آفتاب در عذاب بودند بجزع و زاری از
موسی درخواستند تا از خدای تعالی درخواهد که ایشان را سایه کرامت کند حق تعالی ابری سفید و تنک که غبار بود بر بادی خنک ساز

میوزید بر سر ایشان بداشت و روز بر آن استراحت کردند گفتند ای موسی اگر ما آسایش یافتیم اما چیزی نداریم که بآن سد رمق خود کنیم حق تعالی امر
کرد ابر را تا بجای باران ترنجبین و مرغ سمانه بر ایشان بارد وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى
گویند من چیزی بود بطریق کلیچه و در مزه بطریق ترنجبین و سلوی مرغی بود از کنجشک بزرگتر و از کبوتر خردتر و در تفسیر آمده که آن مرغان بریان
کباب های نشسته و بنفرهای خوشبوی کرده و پس بادی بر ایشان میوزید و بر های ایشان میریخت و فی الحال بریان میشد و طعام آن قوم بود
و امر حق تعالی شده بود که بخورند از این نعمت و از برای فردا ذخیره مسازید و ایشان خلاف آن کرده ذخیره میساختند و ناسپاسی نعمت
و آنچه ذخیره میساختند متعفن میشد خردمند طبع ان منت شناس بود زند نعمت هیچ سپاس نر انگر [illegible]
اگر حاقی ور خلافش بکوش القصه چون بخوردند من و سلوی را ایشان تشنه شدند و هفتاد هزار کس زبان
بالعطش العطش کشوده نزد موسی آمدند و از روی عجز از موسی طلب آب کردند قوله تعالی وَإِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ
فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ و یاد کنید انرا که چون موسی آب خواست از ما برای گروه خود پس گفتیم ما مر او را که ای موسی
بزن عصای خود را بر سنگی معین و آن سنگی بود مربع بقدر یک سر آدمی که حق تعالی از بهشت بموسی فرستاده بود و گویند آن
سنگی بود که رخت موسی را برداشته روان شده و آن چنان بود که هرگز بنی اسرائیل موسی را برهنه ندیده بودند و می گفتند که در اندام
موسی عیبیست بعین واسطه خود را بکس نمینماید حق تعالی خواست که زبان خلق را از وی کوتاه گرداند روزی موسی از میان بنی
اسرائیل بیرون رفته بود و بآب اندر آمده و جامه‌ها را بر سنگی نهاد چون از آب بیرون آمد خواست تا جامه بپوشد ان سنگ روان شد
و موسی بر اثر آن میدوید تا بمیان بنی اسرائیل در آمد و او را برهنه دیدند و ایشان را معلوم شد که بر اندام موسی عیبی نیست پس خطاب
کرد ای موسی این سنگ را بردار که بکار تو آید موسی او را همراه داشت و گویند که آن سنگ را از طور برداشته بود و جمعی برانند که آدم
او را از بهشت آورده بود و بمیراث بشعیب افتاده بود و شعیب آن را با عصا بموسی داده بود و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام مذکور است
که چون از موسی آب خواستند موسی دست بدعا برداشت و گفت الهی بحق محمد سید الانبیاء و بحق علی سید الاوصیاء
و بحق فاطمة سیدة النساء و بحق الحسن سید النجباء و بحق الحسین افضل الشهداء و بحق عترتهم و خلفائهم
سادات الازکیاء که آب ده این بندگان تشنه جگر را حق تعالی فرمود که عصا بر سنگ زن موسی عصا بر سنگ زد فَانْفَجَرَتْ
مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ پس جاری شد و روان شد از آن سنگ دوازده چشمه بعدد دوازده
سبط بنی اسرائیل بدرستی که دانستی هر یک از مردمان یعنی هر سبط آبشخور خود را از سلیمان فراق روایتست که هر گاه از آب تشنه
شدندی دیگر باره عصا بر وی زدندی منقطع شدی و هر روز ششصد هزار مرد سیراب را آب دادی غیر از چهارپایان و اطفال [illegible] و
حیوانات ایشان آورده اند که چون حق تعالی نعمت من و سلوی را به چندین نعمت بر بنی اسرائیل کرامت فرمود ایشان ناسپاسی کرده

چیزهای دیگر کردند چنانکه میفرماید وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ و یاد کنید که چون گفتید که ای موسی هرگز صبر نتوانیم کرد بر یک
طعام فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا پس بخوان از پروردگار
خود را تا بیرون آورد از برای ما از روییدنی زمین از تره های زمین و از خیار آن و از سیر آن و از عدس آن و پیاز آن
چون این ناسپاسی کردند حق تعالی فرمود که باید از این زمین تیه بیرون رفتن بشهری از شهرهای ارض مقدسه روید یا بمصر آنچه
مطلبند آنجا ایشان را میسر است و در آیند و سجده نمایند از درهای دهگان آن هفت در بود در حالتی که سجده کنندگان باشند و کلمه استغفار گویند
و کلمه استغفار ایشان حطه بود ایشان بدل آن حنطه میگفتند حاصل که بنی اسرائیل شکر حق تعالی بجای نمی آوردند و همیشه ناسپاسی بودند
و کفران نعمت میکردند و پیغمبران خود را میکشتند چون زکریا و یحیی و شعیب و غیرهم و در اخبار آمده که روزی در یک ماه هفتاد پیغمبر را
بکشتند و در بازارها آمده بخرید و فروخت خود مشغول شدند لهذا ابتلای جزیه و کند همین و خواری و زاری دنیا گرفتار شده اند
ملکی کردن از شکر منعم مپیچ که روزی بپیچی سر برای بهیچ که هر کس که کفران نعمت کند بدست خود او بیخ خود میکند آورده اند
که الواح را موسی آورد و فرمود که بنویسید چون توریه نوشتند الواح از نظر ایشان غایب شد و فرمان آمد که ای موسی تو زینت از [illegible]
موسی گفت الهی تو عالمی که من چیزی ندارم جبرئیل آمد و گفت ای موسی آن گیاه را که بتو نمودم که گوسفندان را بآن سوزاندی بیار آن گیاه دیگر
جمع کن که اگر بر زمین از مس [illegible] پس موسی اسم یکی از آن گیاه نوشت و بقارون داد که فلان گیاه بیاور و یکی را نوشت و بکالوت
داد که تو فلان گیاه بیاور و یکی را نوشت و بیوشع داد که فلان گیاه بیاور و هر سه طلب گیاه رفتند چون از شهر بیرون رفتند قارون بیوشع گفت
که آن کاغذ را بمن ده تا ببینم کاغذ را گرفته اسم آن گیاه را خاطر نشان خود نمود و کاغذ کالوت را نیز گرفته بر آن مطلع شد و آن گیاه
که موسی آورده بود آن را نیز بخاطر گرفته بود پس شروع در کیمیا گری نموده زر میساخت و گنج مینهاد و قارون قوم موسی
بود قوله تعالی إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ بدرستی که قارون بود از قوم موسی پس ستم کرد و تکبر
نمود بر قوم موسی و خواست که همه در تحت حکم او باشند از ثعلبی نقلست که وی عم موسی بود و ترد جمعی خواهرزاده وی بود و بر
عطا از ابن عباس پسر خاله او بود و بغایت صورت و زیبا با طلعت مشهور بود و قرات توریه بهتر از همه بنی اسرائیل میکرد و یکی از هفتاد
کس بود که با موسی بکوه طور رفته بودند گویند ظاهرا ایمان آورده بود و بباطن مانند سامری کافر بود حق تعالی خواست که او را امتحان
سازد پس او را بوسعت مال و جاه امتحان کرد قوله تعالی وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ و داده
کردیم او را از گنجهای ذخیره نهاده بدرستی که کلیدهای آن در چنین برداشتن هر آینه رنج می آورد دو گروه بسیار از مردمان صاحب
قوة از عطا منقولست که مراد بعصبه اینجا چهل مرد توانا بودند که کلیدهای گنجهای او میکشیدند و در کشف الاسرار آورده اند
که شصت استر کلید خزاین او میکشیدند و کلیدها از پوست حیوانات ساخته بودند تا سبک باشد القصه موسی [illegible]

بال و بیا مغرور مشو و عصیان مکن او قبول ننمود پس روزی قارون با زینتی هر چه تمامتر میان قوم در آمد بر استر سفیدی که زین
زرین داشت نشسته و جامه ارغوانی پوشیده و چهار هزار کس با او همه صف سوار شده بودند و در موضع آورده که هزار جاریه
بادی بود بر استران سفید و زینهای زرین و جامهای ارغوانی و در روایت دیگر از جانب راست او سیصد غلام و از جانب چپ وی
سیصد کنیز با جامهای دیبا و زین دبدبه در میان قوم در آمد آورده اند که موسی بعد از غرق شدن قبطیان مذبح و قربانی بهرون داد و
بعد از آن هر قربانی که بود بهرون دادی تا بر مذبح نهادی و آتش بیامدی و آنرا بسوختی قارون بر این حال حسد برده روزی بموسی
گفت که تو رسالت بردی و مذبح و قربان بهرون دادی من بر چه معنی چون صبر کنم موسی گفت این در دست من نیست بخدا تعلق دارد هر که
خواهد بدهد پس او دایم در صدد ایذای موسی و اتباع او بود و موسی با او مدارا مینمود بجهت علاقه خویشی و هر روز طغیان او بیشتر تا وقتی
که حکم زکوة نازل شد یا اگر عشر یا ربع مال بدهد موسی بقارون گفت که حق تعالی زکوة مال بر چند کان واجب گردانیده و زکوة میباید داد
گفت این که تو میگوئی مبلغی عظیم میشود و من آنرا نمیتوانم داد موسی بامر خدا گفت ای قارون از هزار دینار یک دینار و از هزار
گوسفند یک گوسفند راضی باش هم نشد و جمعی را از بنی اسرائیل طلبید و گفت هر چه موسی گفت فرمان بردید این زمان میخواهد که مالها
از ما بستاند و مارا درویش سازد رای شما چیست گفتند تو مهتر مائی صلاح از تست گفت میخواهم که در میان قوم او را رسوا کنم
تا دیگر کسی سخن او را نشنود بلکه نوعی کنم که کشته شود پس زن فاحشه را طلبید و دو همیان زر بوی داد و مقرر کرد که فردا انجمن
و عام حاضر گردد و اقرار کند که موسی با وی زنا کرده روز دیگر موسی در جمع بنی اسرائیل وعظ مینمود گفت هر که زنا کند او را سنگسار کنیم
قارون بر پای خاسته گفت هر چند تو باشی موسی گفت اگر چه من باشم گفت بنی اسرائیل میگویند که تو با فلانه زن فاحشه زنا کرده گفت
معاذ الله او را حاضر کنید آن زن بمجلس در آمد موسی گفت ای زن ترا سوگند میدهم بخدائی که دریا شکافت و توریة فرو فرستاد
که آنچه راست است بگوی زن را هیبت الهی دریافت و با خود اندیشه کرد که اگر دروغ گویم و نسبت زنا بموسی دهم بعقوبات
دنیوی و آخرت گرفتار شوم و اگر راست گویم و از گذشته توبه کنم خدای بر من رحمت کند و از سر من در گذرد پس برآورد و گفت یا کلیم الله
قارون دو همیان زر برشوه بمن داده که در باره تو افترا گویم و اینک هر دو همیان اینجا بمهر قارون چون بنی اسرائیل مهر قارون را دیدند
مکر وی برایشان ظاهر شد موسی بگریه در افتاد و روی بر خاک نهاد و شکایت قارون بحضرت عزت عرض نمود و گفت الهی اگر من
پیغمبر توام برای من بر وی غضب کن جبرئیل نازل گشت که حق تعالی میفرماید که زمین را در فرمان تو کردم با و امر کن آنچه میخواهی پس موسی
بنی اسرائیل گرد کرد و گفت ای قوم من بقارون مبعوثم چنانچه بفرعون بودم هر که با قارون است باید که بجای خود قرار گیرد و با وی باشد
و هر که با من است از وی دور شود همه بنی اسرائیل یکبار کناره گرفتند و از او فرار نمودند الا دو تن که با وی بودند آنگاه موسی
بزمین خطاب کرد که یا ارض خذیهم ای زمین بگیر ایشانرا زمین پاهای ایشان را تا کعبین فرو برد ایشان آغاز تضرع کرده اما

تضرع کرده امان خواستند بجای نرسید دیگر گفت ای زمین بگیر ایشانرا تا میان فرو رفتند و لیکن در تضرع افزودند موسی
التفاتی بآن نکرد دیگر باره تا بگردن فرو رفتند ایشان استغاثه و زاری بجد نهایت رسانیدند گفتند ای موسی بحق قرابتی که با هم
داریم که با ما رحم کن موسی بجهت فرط غضب و حدت و شدت خشم از استغاثه ایشان متاثر نشد و باز زمین را امر کرد که
زمین ایشانرا فرو برد و در اکثر تفاسیر آمده که حضرت عزت با موسی خطاب کرد که هفتاد بار قارون و یاران او
از تو فریاد خواستند و تو بفریاد ایشان نرسیدی و استرحام نکردی بعزت و جلال من که اگر یکنوبت مرا میخواندندی اجابت کردمی القصه
قارون بزمین فرو رفت بنی اسرائیل با یکدیگر گفتند که موسی دعا کرد تا قارون بزمین فرو رفت که همه کنوز و اموال او را تصرف نماید موسی چون
این بشنید از خدای تعالی استدعا کرد تا حق سبحانه و تعالی گنج و سرا و خانهای او را بزمین فرو برد صاحب کتاب آورده که هر روز قارون
بمقدار قامت خود با خانه و مال بزمین فرو میرود تا نفخ صور بآخر زمین هفتم خواهد رسید   رخنه حرص مرد کوشیده   نشود جز بخاک
پوشیده   حرص چشمه ز کاسه افلاک   نشود سیر جز بخوردن خاک   در اخبار آمده که بعد از نزول توریة بنی اسرائیل سرکشی آغاز کردند
و احکام را قبول نمیکردند حق تعالی جبرئیل را امر فرمود که کوهی را از کوههای فلسطین که از آنجا طور گفتندی بمقدار لشکرگاه ایشان بطول
و عرض کوه بکند یکفرسنگ در یکفرسنگ بود بر بالای ایشان بداشت بمقدار قامت مردی و در پیش ایشان آتشی افروخته و در عقب ایشان دریای
عمیق پدید آمد و چون کار بر گاه رسیدند بتضرع و زاری بر روی در افتادند نیمه روی بر زمین نهادند و نیمه دیگر بچشم بکوه نگریستند از ترس آنکه مبادا
بر سر ایشان فرود آید و از اینجاست که سجده ایشان بیک نیمه روست مرویست که در بنی اسرائیل مردی بود عامیل نام با نعمت و حشمت
و مال بسیار او را برادرزاده بود در ولیتش او بجای برادرزاده هرگز نیکوئی نکردی و او را هیچ فرزندی نبود و او منتظر بود که تا کی عموی خود
صاحب گنج شود و این عامیل در صدد او بود که برادرزاده خود را بکشد آخر خود کشته شد و بسبب آن در بنی اسرائیل فتنه واقع شد و چند کس
کشته شدند آخر نزد موسی آمدند و چاره آن جستند جبرئیل علیه السلام بیامد و گفت حق تعالی میفرماید که بکشید گاوی را قوله تعالی ان
الله یامرکم ان تذبحوا بقرة بدرستی که حق تعالی امر میفرماید که بکشید گاوی را قالوا اتتخذنا هزوا گفتند بنی اسرائیل که آیا فرا میگیری
ما را اهل سخریت یعنی با ما سخریه میکنی قال اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین گفت موسی پناه میگیرم بخدا از آنکه باشم
از نادانان القصه بنی اسرائیل گفتند از حق تعالی درخواه که بیان کند که آن گاو را چه صفتست موسی گفت حق تعالی میفرماید که
گاو لیست نه پیر و نه جوان گفتند رنگ او چگونه است فرمود زرد و در غایت زردی القصه بعد از جهد بسیار تفحص آن گاو کردند
دست بچه یتیمی پرهیزکار و در نهایت صلاحیت مادری پرورده و بجهت نیکوکاری او مشغول بودی و نام آن گاو
و قیمت سوق آن سه درهم بود هر چند بنی اسرائیل در بهای او افزودند وی از فروختن ابا مینمود چه مادر او را از فروختن منع مینمود پس کار
بجای رسید که راضی شدند که پوست آن گاو را پر از زر سرخ کنند و باو دهند وی با در عوض کرد و مادر رخصت داد و آن جوان از بنی اسرائیل

فروخت پس آن گاو را بکشتند و عضوی را از وی بران کشته زدند برخواست و خون از زخم او میرفت و نام کشندگان خود را گفت وآن
دو برادر بودند که او را بسبب مال بصحرا برده کشته بودند چون نام کشندهٔ خود را بیان کرد ف الحال بیفتاد و بمرد و نکته درین یکی
آن بود که بیان عفت و پرهیزکاری و خدمت مادر آن گاو بان قیمت و دیگران بود که تا سر ازش گوساله پستان بود و با کاو کی
اینچنین در نهایت حسن و غایت جمال قابل ذبح است پس کاو دیگر بطریق اولی مروست که چون چهل سال موسی و بنی اسرائیل در تیه ماندند
موسی هرون گفت برخیز تا از تیه بیرون رویم هر دو از تیه بیرون رفتند از دور بستانی دیدند و در وی حوضی آب بود و بر کناره حوض تختی نهاده
بود هرون برفت و بران تخت نشست و گفت با موسی چه خوش جای که اینست در دم عزرائیل بیامد و جان هرون را بران تخت
قبض نمود موسی تنها به تیه در آمد بنی اسرائیل گفتند هرون را چه کردی موسی گفت از دنیا بیرون شد گفتند مگر هرون را بکشتی ما را بنمای
تا او را ببینیم بیامدند و هرون را دیدند که بر تن هیچ زخمی نداشت هرون زنده شده گفت من بامر حق تعالی مرده ام و موسی مرا نکشته
این بگفت و آن بستان و تخت از نظر ایشان غایب شد پس چون بتیه آمدند موسی یوشع بن نون را خلیفه خود کرد ایشان را گفت ای
قوم از عمر من بسی نمانده در زینت المجالس منقولست که معجزهٔ موسی آن نه چیز است که مذکور شد و دیگر انگشتی که موسی با بنی اسرائیل
از مصر بیرون آمدند صباح که قبطیان از خواب برخواستند در خانهٔ هر کس یکی و دو تا مرده بودند و دیگر اگر بعد از غرق شدن فرعون دعا
فرمود تا جمیع نقود و اقمشه و متاع قبطیان سنگ شد و دیگر حوضی از پوست ساخته بود پر آب کرده و قفلی بران زده و بدست هرون
سپرده بود چون بنی اسرائیل بزنا کاران زنا بردندی او را نزد هرون آوردندی قدری از آن آب بر داشته در ظرف سفالی کردی
و مقداری خاک بر انگشت از زمین بر داشته دعا بران خواندی و دران آب ریختی و بان زن دادی تا بخوردی اگر زانیه بودی همان
فی الحال رنگ او سیاه شده هلاک گردیدی نقلست که دو خواهر بودند شبیه یکدیگر که امتیاز ایشان مشکل بودی یکی زنا کرده بود چون
او را نزد هرون طلبیدند بجای خود خواهر را فرستاد آن خواهر نزد هرون آمده بطریق معهود آب خورد و چون از زنا مبرا بود او را فرستاد
نزد خواهر آمد خواهر زانیه از شادی اگر این نوع بلا از و برطرف کرده هیجان خواهر آمده و خواهر را تنگ در بغل گرفت و میان ابرویان او را
بوسه داد و عذر او را خواست چون لعاب خواهر بدان رسید و الحور زانیه سیاه گردیده هلاک شد و مضمون آیهٔ کریمهٔ وَاللّٰهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ
عیان گردید القصه روزی بامداد بیرون آمد دید عزرائیل را در برابر خود گفت ای عزرائیل بقبض روح آمده گفت بلی گفت از کدام راه
جان مرا بیرون خواهی برد گفت از راه دهن از راه دهن که با حق تعالی بواسطه مناجات کرده ام گفت از راه گوش گفت بان ندای
حق تعالی شنیده ام گفت از راه چشم گفت از آن چشم که بان نور تجلی دیده ام گفت از دست گفت بان لوح گرفته ام گفت از پای گفت بان بطور
رفته ام عزرائیل گفت بار خدایا هر چه میگویم کلیم تو بر من حجت میکند ندا آمد که ای موسی دوست نداری که بنزدیک ما آئی پس فرمود چند
با عزرائیل برفت تنی چند دید که گوری میکندند برسید که قبر کیست گفتند از یکی از دوستان درگاه خدای تعالی پس سیب از بهشت بیاوردند

وپیش بنی موسی بنشستند موسی او را ببوئید و جان بحق تسلیم کرد سبب آنکه بوئید موسی جان بداد آنکه آن سیب از بستان بهشت
و آن جماعت که گور میکندند فرشتگان بودند بر موسی نماز کردند و او را دفن نمودند آورده اند که چون موسی یوشع را خلیفه خود کرد او گفت
چون من از دنیا بیرون میشوم تو بنی اسرائیل را از تیه بیرون بر که مدت چهل سال گذشت و اکنون حق تعالی ایشان را فرمود که بشهر اریحا
بشام بر و عمالقه خبردار شدند و حق تعالی بلعام را بلعنت گرفتار کرده بود و از کرامت بازداشته بود عمالقه بحرب بیرون آمدند و حرب
عظیم واقع شد و آن روز آدینه بود بنی اسرائیل گفتند ای یوشع امروز روز بنیمه رسید و عماری نشده فردا روز شنبه است و خون ریزی جایز نیست
دعا کن تا حق تعالی آفتاب را بازدارد یوشع دست بدعا برداشت و آفتاب آمین میکفتند حق تعالی بادی بر عمالقه وزید که سنگ ریزه بر روی ایشان میزد
روی کافران میزد هر روی بکریز نهادند و بنی اسرائیل از عقب در آمده اکثر ایشان را بکشتند و ولایت ایشان را متصرف شدند و بعد از موسی
سال زنده ماند و بعالم بقا رحلت فرمود آنگاه حق تعالی کالوث بن یوقنا را پیغمبری داد والله اعلم
بنام جهان داور داد بخش که ما را ز هر دانش آورد بخش خداوند روزی ده دستگیر پناهنده از درت ناگزیر خداوند رزاق روزی رسان
ملوک سر بر آستان تو ناتوان و دانا بهر بودنی کنند بخشش بسیار بخشوده تو گفتی که هر کس که در رنج تاب دعای کند من کنم مستجاب
شکسته جهانی گشته ام بلا که جسم و وجودم همه باد برد توئی گر شکستم رهایی دهی و گر بشکنم مومیایی دهی ازان نیم شب گر نجویم پناه
بجناب عظیم بر آورد پناه
آورده که داود در زمان طالوت بود
و طالوت پادشاهی بود که در زمان پیغمبری یوشع بن نون و بقول اصح یا اشموئیل حق تعالی او را پادشاه کرد و قصه او آنست که
حق تعالی خبر میدهد لقوله تعالی أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَإِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ إِذْ قَالُوا لِنَبِيٍّ لَهُمُ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلْ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ آیا نمی بینی ای بیننده یعنی می بینی و دانستی یکی از اشراف رای و تدبیر از فرزندان یعقوب بعد از وفات
موسی در وقتی که گفتند مر پیغمبر خود را که آن یوشع بود یا اشموئیل که حق تعالی او را بعد از الیسع به بنی اسرائیل فرستاده
بود بر انگیز برای ما یعنی تعیین پادشاهی را که با جالوت او کارزار کنیم در راه خدای با جالوت
که پادشاه بغایت ظالم و کافر است قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا گفت آن پیغمبر که آیا هیچ توقع
بود اگر فرض کرده شود بر شما کارزار کردن بر دشمن دین آنکه کارزار نکنید قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ گفتند
در جواب او که چیست ما را یعنی چه غرض باشد ما را اگر مقاتله نکنیم در راه خدای وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا و حال
آنکه بیرون کرده شده ایم از مساکن خود و از پسران خود چه جالوت و اعوان او از پسران ملوک و رهبان ای انبیا چهار
صد و چهل تن گرفته بودند و چندین کوره انطاکیه ایشان بیرون کرده از این جهت بنی اسرائیل در حرب مبالغه داشتند فَلَمَّا
كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ پس آن هنگام که نوشته شد و فرض گشت

جهت آن کارزار کردن با دشمنان این برگشتند و فرمان نبردند مگر اندکی از ایشان که سیصد و سیزده کس بودند بعدد اهل بدر و خدای
داناست بستمکاران که از جهاد تخلف کردند و چون آن پیغمبر برای ایشان حجت گرفت از حق تعالی استدعا نمود که پادشاهی برای ایشان
تعیین فرماید خدای تعالی ظرفی از روغن و عصای بوی فرستاد و فرمود هر که بمنزل تو آمد و این روغن در ظرف بجوشش آید
و این عصا با قامت او برابر باشد او بر ایشان پادشاه باشد یوشع بالشمویل این سخن را بقوم رسانیدند و هر یک از بزرگان
بنی اسرائیل بخانه او تردد اظهار کردند برای امتحان روغن بجوشش نیامد و عصا با قامت ایشان برابر نشد تا مردی سقا یا دباغ
که شاول نام داشت بواسطه درازی قامت او را طالوت گفتندی بخانه آن پیغمبر درآمد در حال روغن بجوشش آمد و عصا با قد او
برابر شد وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا و گفت مر ایشان را پیغمبر ایشان بدرستی که خدای بتحقیق برانگیخت
برای شما طالوت را پادشاهی فرمان فرمای و از فرزندان ابن یامین یعقوب بود قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَ
نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ گفتند در جواب آن نبی چگونه باشد و از کجا سزاوار باشد
مر طالوت را پادشاهی کردن بر ما و حال که ما سزاوارتریم بپادشاهی از وی که از سبط یهودا ایم و پادشاهی ارث
بارث داریم و صاحب مال و جاهیم و طالوت از سبط ابن یامین است و دران سبط نه نبوت و نه مملکت داده
این مرد سقاست و داده نشده است او را سیری و فراخی از مال دنیا یعنی با آنکه وارث ملک نیست صاحب فراخی مال
هم نیست قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ
وَاسِعٌ عَلِيمٌ گفت آن پیغمبر که خدای برگزید طالوت را بر شما و افزونی داد او را کشادگی
در دانش که سیاست و تدبیر مملکت و حفظ و عدالت میان رعیت بآنست فخر مردم به دانش او بیشتر
که بود مفتخر باصل و بزر اصل خاکست و فضل گوهر پاک فرقها بسته از گهر تا خاک و دیگر بیفزود او را در تن یعنی بهیکل وجود او را
بحسن و بهر جا راست چه طالوت مردی تنومند و با جمال بود و بیک سر و گردن از اهل زمان خود بلندتر بود و خدای که مالک الملک
میدهد ملک خود را بهر که میخواهد و میداند که او را صلاحیت مملکت داری هست و خدای بسیار فضلست در دادن زمام اختیار بقبضه اقتدار
هر که خواهد داناست باستحقاق کسی که او را برگزیند القصه چون بنی اسرائیل این کلام شنیدند بار دیگر چنانچه دأب ایشان بود
بطریق لجاج درآمده گفتند که طالوت را علامتی باید تا اظهار الفرمان بر درازی و هواداری او رغبتی پدید آید پیغمبر از خدای
درخواست حق تعالی علامت پادشاهی او را اعلام داد وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ
فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ و گفت مر ایشان را پیغمبر ایشان بدرستی که نشان پادشاهی طالوت آنست که بیاید بتابوت و آن صندوقی
بود و صورتهای همه انبیا از آدم تا خاتم در آنجا نقش بود و آن تابوت از چوب شمشاد بود و بطلا زینت داده

داده سه گز طول و دو گز عرض دران تابوت سکینه است و آرامش از نزد پروردگار شما یعنی چیزی که تسکین خاطر شما دران گنجد
و گویند که سکینه جانوری بود که بمقدار گربه و دو چشم داشت چون مشعل افروخته که کسی را قوت دیدن آن نبود و از امیرالمومنین علی علیه السلام منقول
روی او مثل روی آدمی بود و دو بال داشت بوقت کارزار از تابوت بیرون آمدی و مانند بادی که سخت وزد بر روی دشمنان جستی
و ایشان را متفرق ساختی و بنی اسرائیل چون تابوت را پیش صف لشکر داشتندی و بجهت آن اطراف ایشان مطمئن بودی در کارزار وَبَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى
وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ و چیزی باقی مانده آنچه بازگذاشته است از اولاد موسی و هرون
مراد انبیاء بنی اسرائیل اند که ابنای عم موسی بودند و آنچه از ایشان دران تابوت مانده بود نعلین و عصا و جامهای موسی بود
و عمامه هرون و پاره ترانجبین که در تیه برای ایشان میبارید و ریزهای الواح و قوم جالوت این تابوت را از بنی اسرائیل گرفته بودند
و به بلاد خود برده در هر موضعی که داشتندی آفتی باهل آن موضع رسیدی آخر در حوالی مزبله دفن کردند حق تعالی فرمود که علامت پادشاهی
طالوت آنست که بردارند فرشتگان تابوت را از بلاد جالوت و نزد شما آرند و گویند حق تعالی انرا بعد از موسی باسمان برد و بعد از ان بجهت
علامت پادشاهی طالوت فرشتگان را امر کرد تا انرا بزمین آوردند و در حین نزول بنی اسرائیل بدان مینگریستند بدرستی که در رسیدن تابوت
شما را آیتی و حجتیست شما را بر صدق پیغمبر در پادشاهی طالوت اگر هستید باور دارندگان القصه بنی اسرائیل بعد از رسیدن تابوت حکم طالوت
اطاعت کردند و تهیه مقاتله جالوت کرده همه از شهر ایلیا بیرون آمدند و ایشان بقول اشهر هشتاد هزار جوان باقوت بودند و با شوکت
تمام متوجه حرب جالوت شدند و هوا بغایت گرم فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ
فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي پس آنهنگام که جدا شد طالوت بفرمان آن پیغمبر از شهر ایلیا با آن لشکر
ساخته و پرداخته گفت طالوت بامر پیغمبر یا بالهام ربانی که ای قوم بدرستی که خدای تعالی آزماینده شماست یعنی با شما معامله
آزمایندگان خواهد کرد درین هوای گرم بجوی از آب که میان اردن و فلسطین ظاهر شود تا مومن مطیع و منافق عاصی ابا آن
امتحان نماید پس هر که بیاشامد ازین جوی پس نیست از من یعنی بر مذهب من و اتباع من نیست و هر که نچشد از ان پس بدرستی که او از منست یعنی
پیرو منست إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ مگر اگر بدست بردارد یک کف آب را بدست خود او
که حق تعالی بالقدرت کامله خود جوی آبی در راه ایشان پدید آورد و چون لشکر دران هوای گرم با تشنگی غالب بدان جوی رسیدند
پس بیاشامیدند از ان جوی زیاده از یک کف مگر اندکی از ایشان که سیصد و سیزده تن بودند و بروایتی هزار و یک کف آب کفایت
کردند و از ان سیراب شدند و مطهرهای ایشان از بقیه آب که در کف ایشان مانده بود پر شد و آنانکه زیاده از یک کف آشامیده بودند
لبهای ایشان سیاه گشت و تشنگی بر ایشان غالب شد و هر چند آب بیشتر خوردند تشنه تر گشتند و بر کنار جوی ماندند و شرف فتح و نصرت در نیافتند
شکم مردمست دشمن او دشمن خویش اکبر کلو شکم از قوت خویش مکن فربه کر بود خصم و خصم لاغر فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ

وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ پس آنهنگام که گذشتند از جوی طالوت و آنکسانیکه
ایمان آورده بودند با او یعنی باتفاق او از آب گذشتند گفتند بایکدیگر بعد از مشاهدهٔ کثرت لشکر که نیست ما را توانائی امروز بجالوت
و لشکریان او و از بعضی علما در تاریخ مرویست که از آن لشکر هفتاد و شش هزار از آن جوی بگذشتند و چهار هزار که گذشته بودند چشم ایشان بر
جالوت افتاد [illegible] سه هزار و ششصد و هشتاد و هفت کس ترسان و بد دل شدند گفتند ما طاقت حرب جالوت نداریم قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ
أَنَّهُمْ مُلَاقُو اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ گفتند آنکه یقین میدانستند که
ملاقات کنند اند یعنی رسیده اند برضای خدای که مثوبات عظیمست و اینجماعت سیصد و سیزده تن بودند از لشکریان طالوت که
از روی یقین گفتند بسیار از گروه اندک از مومنان غالب شده اند بر گروه بسیار از گروه اهل کفر و عدوان بعون و نصرت و مددکاری
خدای بابرکت [illegible] وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى
الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ و چون مومنان ظاهر شدند و صف کارزار راست کردند برای جالوت و لشکریان او گفتند از روی نیاز که ای پروردگار ما
فرو ریز بر ما شکیبائی بسیار و صبر بیشمار بر دلهای ما و نگاهدار بتوفیق و تایید خود قدمهای ما را در حرب و یاری ده ما را بر گروه ناگرویدگان
آورده اند که جالوت در میان میدان آمده آواز داد که یا بنی اسرائیل کیست که با من مبارزت بیرون آید طالوت گفت کیست از میان
جماعت که بحرب جالوت بیرون رود تا من نصف پادشاهی خود بوی دهم و دختری با جمال دارم که بنکاح او درآورم هیچکس اجابت
نکرد و طالوت در صدد آن بود که [illegible] جالوت بگریزد که ناگاه پیاده ای از کرانهٔ بیابان پشمینه پوشیده و کلاهی بر سر نهاده و چوبی در دست گرفته
آواز داد که ای ملک من بحرب جالوت میروم طالوت گفت تو از قوم بنی اسرائیلی گفت بلی من از بنی اسرائیلم نام من داود
و [illegible] برادر من در لشکر تو اند برادران حاضر بودند گفتند ای طالوت داود اهل حرب جالوت نیست مرد مبارزت نیست و داود چنگ [illegible] طالوت
خزانه دار را گفت فلان زره را بیاور هرکه آن زره بر بالای او راست آید جالوت بر دست وی هلاک گردد و آن زره را بسیار مرد
پوشیده بودند هیچکس راست نی آمد چون داود در پوشید بقد او راست آمد طالوت گفت ای داود بیرون رو که هلاک جالوت بدست
تو خواهد بود پس داود در برابر جالوت آمد جالوت گفت ایرد با کدام یراق با من حرب خواهی کرد داود گفت بدین سنگها
جالوت بنظر حقارت در من نگاه مکن و بر تندی و سرکشی خود مغرور مشو که گرچه تندی و سرکشی بیباک مرد را تندی افکند بر خاک
بیخ تندی و سرکشی بر تاب که ز تندی بسر در آید آب در فتنه هرکسی که تند بود نرود در سر انگشت بود آورده اند که داود
[illegible] آواز داد که ای داود طالوت بنی اسرائیل را بجنگ جالوت برده و فتح آن ولایت در دست تست
بشتاب و بنی اسرائیل را دریاب و قدرت الهی را مشاهده نمای داود بموجب فرموده عمل نمود روانهٔ لشکر شد و چون [illegible] خود را
بلشکر انداخت و نزد طالوت حاضر آمد در راه سنگی با او در سخن آمد که ای داود مرا بردار که من ترا بکار آیم و سبب هلاک جالوت من خواهم

بودن

بودن و من از آن سنگها ام که حق تعالی بر قوم لوط باران انداخت پس آن سنگ را برگرفت و در توبره نهاد چون اندک راهی برفت سنگی دیگر با وی
باواز آمد که مرا برگیر که من ترا بکار آیم و همچنین یکی دیگر القصه چون نزد جالوت آمد دست کرد و سنگ را از توبره بیرون آورد آن هر سه یکی شده
بود در فلاخن نهاد و بجانب جالوت افکند پس بهزیمت شدند قوله تعالی فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ پس
درهم شکستند [illegible] ساختند کافران بفرمان خدای و بکشت داود [illegible] جالوت را بسنگ فلاخن که بخود وی زده خود بر سر وی شکسته
شد و مغزش برآمد [illegible] و لشکر او تار و مار شدند و زبان حال روزگار بدین مترنم بود که در کوی قضا نه رهگذر میدانم نه سر قضا
نه قدر میدانم دانم که کس از قضا نیارد جستن از سر قضا همین قدر میدانم و جالوت از اولاد عملیق بن عاد بود و مردی عظیم الجثه
و شدید الشوکه بود و بعضی گویند که اسلحه که در برابر او بود هزار رطل آهن بود و خودی که بر سر داشت سیصد رطل بود آورده اند که
[illegible] جالوت آمده از پیشانیش بیرون رفت و اعضاش پاره پاره شده [illegible] لشکر [illegible] یکی میسره و یکی قلب و هر یک چند کس را از پای درآورد القصه
لشکر اسلام استیلای تمام یافتند و همه کفار مغلوب و منکوب شدند و طالوت چون شجاعت و دلاوری داود را دید دختر خود را بوی داد و
مملکت داری را در انگشت او کرده او را بر تخت خود نشاند وی طریقه عدل مرعی داشته همه مردمان مطیع او شدند وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ
وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ و داود را خدای پادشاهی داد و پیغمبری داد و بیاموزانید او را از آنچه خواست و آن علمیست که پیغمبران را بکار آید
یعنی علم شریعت و یا علم زره گریست که با عانت آتش [illegible] ساختند و یا دانستن زبان مرغان و سایر حیوانات و یا علم الحان و اصوات
حق تعالی داود را [illegible] کرامت کرده بود که هیچکس را نبود و از خوش صدائی که چون زبور خواندی آب از رفتن باز ایستادی و وحوش و سباع
از خانه های خود بیرون آمدندی و او را استماع کردندی و مرغان در هوا [illegible] و از نغمه های جانفزایش مضطرب
گشته خود را از غایت بیهوشی و حیرت بر زمین زدندی و کوهها با او بآواز در آمدندی و تسبیح میکردندی قوله تعالی إِنَّا
سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ یعنی بدرستی که ما رام کردیم کوهها را با او که تسبیح خدای میکردند بوقت
[illegible] شبانگاه و وقت روشن شدن روز وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ و نیز مسخر کردانیدیم مرغان را در حالتی
که جمع شده بودند نزد وی وصف زده بر بالای سر وی هر یک از کوهها و مرغان مر او را بازگرداننده بودند یعنی
در محلی که داود به تسبیح مایل میشد همه جبال و طیور رجوع با او کرده تسبیح میکردند یکی دیگر زبور بود فرستاده بود
که سبب آن را نه جبرئیل آورده و نه فرشته دیگر حق تعالی داود را الهام میداد و او از بر میخواند و کرامت دیگر آهن بود که در دست
او نرم میشد آورده اند که داود در شب تغیر لباس کردی و در کوچها گردیدی و از مردم پرسیدی که داود چه حال او باشما
چگونه سلوک میکند [illegible] تعالی فرشته را [illegible] فرستاد داود را پرسید که داود چه نوع مردیست گفت نیکو مردی می بود
اگر یک خصلت نمیداشت گفت آن کدامست گفت اگر از بیت المال نمیخورد و [illegible] از کسب دست خود خوردی [illegible]

بکسبی مقبلی نیست ز کسب دست بهتر حاصلی نیست — به از کسب نباشد هیچ کاری ز کسب دست نبود هیچ عاری — واز حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی به داود وحی کرد که نیکو بنده می بودی اگر از بیت المال نمیخوردی داود چهل شبانه روز
گریه وزاری کردی واز حق تعالی طلب کسب مینمود وحق تعالی آهن را در دست او نرم گردانید و زره گری را تعلیم نمود قوله تعالی وألنا
له الحديد أن اعمل سابغات وقدر في السرد و نرم گردانیدیم برای او آهن را بی آتش چنانکه در دست او بمنزله موم میبود که در کار
هر طرف که خواستی کردی وگویند چنان بود که آهن را بهوای انداخت چون بزمین می آمد زرهی بود تمام بی مسمار امر کردیم او را که لب زره
زره های فراخ دامن و اندازه نگاه دار در بافتن آن یعنی حلقهای آنرا در هم مکن و در تیر آورده که داود در هر روز یک زره
تمام کردی القصه روزی جبرئیل آمد که ای داود حق تعالی میفرماید که شداد عاد را دعوت کن تا ایمان آورد و بگوی که حق تعالی
میفرماید که هزار سال عمر بتو دادم و هزار گنج از زر اندوختم و هزار لشکر را منهزم کردی و هزار دختر را بکارت بردی و این همه مملکت
و نعمت بتو دادم و اکنون بگو که خدا یکیست تا بهشتی که در دنیا دارم در آخرت هم بر هیم و از تو حساب نخواهم چون داود پیغام رسانید
او قبول این معنی نکرده گفت مرا با خدای تو احتیاج نیست ای عزیز زینهار که بر دنیا مغرور نشوی و در کار آخرت سعی بلیغ بجای آری که
عمر عزیز در گذرست و اجل از پی دوان — هر که نسیان مرگ گردد شعار گیرد آینه دلش زنگار — هر سیه کاری که در غفلت از نوا موشی
کردن اجلست هر که او مرگرا بهشت ازیاد الحیس باد داد چون شداد — وحق تعالی خبر میدهد رسول خود را که
ألم تر كيف فعل ربك بعاد يعنى آيا نديدى اى محمد كه چه كرد پروردگار تو با اولاد عاد بن عوص بن ارم بن سام بن نوح
إرم ذات العماد التي لم يخلق مثلها في البلاد سبط ارم بودند خداوندان قامتهای بزرگ آن قبیله که آخر نبوده
مانند ایشان در شهرها گویند استخوانهای تن هر یکی از ایشان چون ستون بود و درازی بالای هر یک هزار گز و پانصد گز و چهارصد گز
از سعید گزیده و از رسول صلی الله علیه وآله مرویست که فرمود که قوم عاد چنان بوده اند که اگر ایشانرا با کسی خصومت افتادی قوت
و توانائی ایشان آنقدر بودی که از کوه سنگی ببریدندی باندازه قبیله ایشان و بیاوردندی و بر سر آن قبیله زدندی و همه را بیکبار
هلاک کردندی و عاد را دو پسر بود شدید و شداد هر دو پادشاه روزگار و فرمان با اقتدار بودند چون شدید درگذشت سلطنت
ممالک بر شداد قرار گرفت و همه ملوک سر اطاعت پیش او بر زمین نهادند و بجهت بزرگی ملک و اسباب دعوی خدائی کرد و هر چند انبیا که باو
مبعوث شده بودند ذکر وعده و وعید میکردند و معجزات مینمودند شداد او بیشتر سرکشی مینمود چون اسم بهشت و صفت او از انبیا شنیده بود
گفت من نیز مثل آن بسازم تا شما معلوم شود که مرا بهشت خدای شما احتیاج نیست بعضی از معماری عدن با فی بنا کرد و آنرا
ارم نام نهاد و تخت او در سیره بود و از روم و ترکستان و هندوستان و حبشه و زنگبار و اکثر بلاد عالم در تحت تصرف او بود
روایتست که مردی عبدالله نام در طلب شتری گم شده در صحرای عدن میگشت ناگهان بشهری رسید که باره محکم داشت و بر حوالی آن قصور بسیار و منارها

عالیقدار

عالیقدار و آن بامید آنکه کسی را بیند و احوال آن شتر بپرسد بر حصاری آمد در غایت عظمت دید که از طلا بود و مرصع بلؤلؤ و یاقوت و بر آن لطایف
جواهر آنجا بهشت و متحیر و متعجب شده ماند چون کسی پیدا نشد در خود را آنجا بست و شمشیر حمایل کرده بشهر در آمد از مشاهده آن شهر حیران شد
و در بهشت بر وجه مذکور شد قصرها دید بر ستونهای زبرجد و یاقوت خشتی از طلا و خشتی از نقره بر بالای غرفها بهمین کیفیت تخت ها گذاشته
و فرشها بهمین طریق از لالها و در و جوهر مرجان و خاک آن از مشک و زعفران و بجای سنگ ریزه مرواریدهای ابدار ریخته و جوی
انهار جاری و مجلس آنجا بعنوان شده خوف و ترس او بیفزود و از آنجا متوجه کوچها و بازارها شده درختهای بسیار در حوالی آن نشانده بود هم
از در و زمرد کرده و برگها از زبرجد و شکوفه ها از سیم باخود گفت که البته این آن بهشت که حق تعالی وعده داده و بیش نیست
قدری از جواهر و لؤلؤ برداشته از آن شهر بیرون آمد و چون بمیان مردم در آمد و اظهار آن بمردم مینمود همه تعجب میکردند و این خبر شهرت
یافت معاویه در آن وقت حاکم شام بود بالا و اعلام کردند او را طلبید و صورت حال از وی پرسید پس او را مجلس نشاند و کعب الاحبار را
طلبید و گفت یا ابا اسحق در دنیا شهری هست که بنای آن از زر و نقره باشد و درختان آن مکلل بجواهر گفت آری شهریست که حق تعالی در قرآن
یاد کرده که لم يخلق مثلها في البلاد و آن شهر را شداد بن عاد ساخته معاویه گفت قصه آن بیان کن کعب الاحبار گفت ای عاد
اولاد عاد که قوم هود بود ابن عاد دو پسر داشت شدید و شداد چون عاد بمرد هر دو پسر او پادشاه شدند بعد از آنکه شدید بمرد
و پادشاهی بر شداد قرار گرفت و همه ملوک و سلاطین منقاد او شدند و نهصد سال عمر کرد و چون وصف بهشت شنید بخاطرش رسید
مثل آن در دنیا بسازد پس باطراف و اکناف عالم فرستاد که هر که از جنس جواهر قلیل و کثیر داشته باشد بیاورد پس مردم عالم
آنچه داشتند بیاوردند شداد صد مرد را مقرر کرد و با هر یکی دو هزار و پانصد شاگرد و ایشان در تمام عالم گشتند
بجستن موضعی که آب و هوای خوش داشته باشد تا آنجا عمارت بنا کنند به از صحرای عدن نیافتند و زمینی بود در جبال
آنجا بنیاد ارم کردند پس بکندن جویها رفتند و باب رسیدند و در میان آب بنا کردند و میلها ساختند و آنرا
میلها بر مثال چشمها آب بر روی زمین برآمد و روان شد و نهرها از زر و سیم مطرز کردند و در عرض سیصد سال باتمام
رسید چون اتمام کردند حصنی در کنار آن ساختند و در گرد آن حصن هزار قصر بنا کردند از جواهر و یواقیت و بیرون آن شهر
میدان طرح کردند و درختان در آن میدان بکاشتند و در میان میدان نهرها جاری ساختند
و در پیش هر خوان صد کاسه زرین و در هر یک لونی از طعام و چون خبر اتمام بشداد رسید
ده سال دیگر بتهیه اسباب راه مشغول شده امرا و ارکان دولت را جمع کرد
و از دار السلطنه خود بجانب آن شهر روان شد و چون بدمشق رسید فرمود
تا هر جا دختران دوشیزه و پسران پاکیزه بودند همه را حاضر کردند

واز دمشق متوجه شد چون بنزدیک بستان رسید جلو را بچهار قسم کرد و هر قسمی را بدری فرستاد گفت شما بروید تا من
بستان روم پس خود با یک غلام بر در بستان رسید شخصی عجیب دید بر در بستان ایستاده گفت تو کیستی گفت من ملک الموتم
گفت مرا چندان امان ده تا این بهشت خود را تماشا کنم گفت امان نیست شداد یک پای از رکاب بیرون کرده بود
دیگر بیرون نکرده که جان او را قبض کرد و ملکی صیحه کرد که همه بیکبار هلاک شدند و روایتی آنست که چون بیک روزه آن شهر رسید
حق تعالی ملکی فرستاد تا صیحه بر ایشان زد و همه بمردند و آن شهر از نظر مردمان پنهان شد و خوانده ام که در زمان حکومت
کوتاه بالای اشقر رنگ سبز چشم که بر روی او خالی و بر عنق او نشانی باشد بطلب شتری بدانجا رود و آنرا ببیند و چون باز پس
گردد نسبت عبدالله را بدید گفت بخدا که این آن مرد است آورده اند که چون بهشت شداد تمام شد یکی از ظرفای زمان خود را
تا ببیند که آیا در ان هیچ عیبی یا ناتمامی دارد آن مرد فرمان بجای آورد چنانکه مولانا شاعر بنظم آورده   چو کرد شداد عاد خشت
هم گهر سنگ هم عنبر سرشت   زیرکان زمانه را طلبید   در میان زیرکان حکیم گزید   گفت بگذر به بین بهشت مرا   گلشن عنبرین سرشت مرا
تا به بینی چه کار کرده ام   کان مرصع بهشت ساخته ام   مرد گوهر شناس صاحب دید   شد در آن گوهرین بهشت و چه دید   دید شهری
بزرگی چو بهشت   خانه ها لعل سنگ و زرین خشت   قصرها از بلور و از مینا   نردبان از عقیق و کاه ربا   گنبدها بلور مینا گون
همه فیروزه جام و لعل ستون   لولوی کاسها و جام ابریق   طشت فیروزه آفتابه عقیق   گوهرین پرده ای شکانک چون بهار   و برگهای رنگ
باغش از جزع و شبنم بر خیزش گوهر با شبنم   مرغکان بر رضیفه نهال   همه سیمین تن و مرصع بال   همه شکون بجوی گلاب   خوک چو ماه نو در آب
خاکش از مشک و عنبر و کافور   بادش از عطر چون نگار حور   سوسنش سیم عنبر آلوده   نرگسش زر گوهر آلوده   خوشهای عنب تاک همه
جام فیروزه تخت مروارید   چون جهان دیده انتقام (انعام) دید   آهی از جان سوزناک کشید   پیش شداد رفت دل پرتاب   سینه پر آتش و دو دیده پر آب
گفت مطلق بهشت بود ای شاه   گر نبودی دو اعتراض اراه   خوب کنجیست لیک این نیکوست   که ره اژدهای مرگ در اوست   چون بناکامیست پایه بهشت
دوزخست این که ساختی نه بهشت   اما چون شداد هلاک شد جبرئیل آمد و گفت یا داود حق سبحانه و تعالی دشمن ترا هلاک کرده مال او
بتو تسلیم نمود و مرتضی علم الهدی در کتاب تنزیه الانبیا بیان فرموده که اوریا بن حنان که برادر مادری داود بود زنی را خواستگاری
میکرد نزدیک بان رسید که با وی عقد کند اولیای زن را با وی نزاعی واقع شد آن زن را با وی ندادند و داود بعد از انشاء ایشان از جنگ
خواستگاری کرد اولیای زن بواسطه حرمت پادشاهی و پیغمبری خطبه او را قبول کردند و بر او زن دادند و زن بود از او بجای خود در او
و سلیمان از او بوجود آمد اوریا از استماع این قصه مغموم شد چون که طریق ندب مقتضی آن بود که داود در رفع آن نزاع کرده اولیای
زن را بقبول خطبه اوریا ترغیب زد و او ترک این ندب نموده از برای خطبه فرمود حق تعالی جهت تنبیه او بر این ترک اولی او
بصورت دو مرد که با هم خصمی کنند نزد او فرستاد و نزد بعضی دیگر از اهل تفسیر آنست که اهل آن زمان را جایز بود که بالتماس برادر از زن

وطلاق

وطلاق دهند تا آن زن باو متزوج شود چون داود او را حسن جمال زن اوریا بشنید از او التماس طلاق نمود و او زن را طلاق داد و او د
او را عقد کرد و از و سلیمان بوجود آمد و چون طریق ندب مقتضی آن بود که بجهت عظم منزلت و ارتفاع مرتبت و رفعت شان ترک
زنان از او را با یک زن پیش نمیخواست التماس طلاق نکند از این سبب حق تعالی جبرئیل و میکائیل را دو فرشته فرستاد و ایشان آمدند و دستوری خواستند
دربانان گفتند امروز روز عبادت است روز دیگر بیایید ایشان از سوراخ محراب داخل شدند چنانکه حق تعالی خبر میدهد
وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ و آیا آمد بتو خبر آن گروه که خصومت کننده بودند وقتی که بالا رفتند بر دیواری که محل عبادت
او بود و در تبیان آورده که جبرئیل و میکائیل بر صورت دو خصم نزد وی آمدند و داود روزها را قسمت فرموده بود روزی حکم میفرمودی و روزی
عبادت کردی و روزی وعظ میفرمودی و روزی بمهمات خود اشتغال مینمودی إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُودَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ چون در آمدند بر داود
پس بترسید از ایشان زیرا که بصورت عجیب در غیر محل اجازه در آمدند ملائکه لازم چون دهشت و خوف او را مشاهده کردند قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ
بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ گفتند مترس که ما خصمان توییم یکی با دو گروهیم که خصم یکدیگریم ستم کرده اند برخی از ما بر برخی دیگر و این
بر سبیل فرض و قصد تعریض گفتند و اگر نه کذب ملائکه لازم آید و آن منافی عصمت است پس معنی راجع باشد بآنکه اگر بالفرض ما خصم
یکدیگر باشیم و هر یکی دیگر از ما تعدی بر بعضی کنند و رفع حکومت بسوی تو کنیم فَاحْكُمْ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ
الصِّرَاطِ پس حکم کن میانه ما براستی و جور مکن در حکم کردن ما و راه نما ما را براه راستی میانه که طریق عدالت   ای شه ملک عدل
میکن بذل که بود ملک تو ثبات بعدل   عدل با جست هر که بر سر باشد   پادشاه ای هفت کشور بخت   داود گفت چیست آن گفتند
یکی از ان دو گستر که إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ
بدرستیکه این مرد برادر منست و مر او را نود و نه میش است و مرا یک میش پس گفت بمن که آنرا نصیب من کردان و در سخن تعرف
من شدید و غالب کرد در بن و دین می طلبد و بجا دلم و نگذاشت که در آن تاملی کنم قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ گفت داود
که بتحقیق ستم کرده است بر تو برادر تو بخواستن میش تو و اضافه کردن بسوی میشهای خود ملائکه بعد از استماع این کلام از نظر داود
غایب شدند وَظَنَّ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ و گمان برد داود که امتحان و آزمایش
کردیم او را پس طلب آمرزش کرد از پروردگار خود و بروی در افتاد و بازگشت بخدای تعالی پشیمان شد از ترک مندوب در خبر است که
داود چهل روز سر از سجده بر نداشت مگر برای نماز و چندان بگریست که از آب چشم وی گیاه بر آمد فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا
لَزُلْفَى وَحُسْنَ مَآبٍ پس بیامرزیدیم او را آن ترک اولی که از و استغفار کرد و بدرستیکه مر او راست نزدیک ما هر آینه قربت و کرامت
و مر او راست نیکوی بازگشت در بهشت و مخفی نیست که استغفار داود بر سبیل انقطاع بود از ما سوا و توجه تام بمولا ذوالجلال
و خضوع بعبادت و سجود برای معبود و بعضی از مفسران اهل خلاف و قصه خوانان این قصه را بر وجهی ایراد کرده اند که عقل و شرع

ازان ابا بکند و محض افترا و خطاست و از ابو صلت هروی منقولست که گفت روزی مامون علیه اللعنة والعذاب الشدید جمع کرده بود از
اهل اسلام و یهودی و نصاری و مجوسی و غیرهم از اهل مقالات و فرموده بود که از علی بن موسی الرضا علیه السلام سؤال
کنند و او را ملزم سازند پس هر یکی از ایشان که متکلم شدند ملزم کردانید ایشان را آنحضرت پس علی بن محمد بن
الجهم برخواست و گفت یا ابن رسول الله آیا معترفی بعصمت انبیا گفت بلی انبیا معصومند از گناه کبیره و صغیره و سهو گفت
پس چه میگوئی در قول حق تعالی که در باب آدم فرموده که وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ و در باره یونس فرموده که وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ
مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ و در حق یوسف میفرماید که وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا و از برای داود گفته که وَظَنَّ
دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ و در شان محمد صلی الله علیه و آله نازل ساخته که وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ
وَاللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَاهُ پس حضرت فرمود که وای بر تو ای علی بترس از خدای تعالی و نسبت مده
بانبیا فواحش را و تاویل مکن کتاب خدای تعالی را برای خود بدرستی که خدای تعالی فرموده که وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ
إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ یعنی نمیدانند تاویل قرآن را مگر خدای که او را فرو فرستاده و آنکسانی که ثابت قدم اند در دانش
پس حضرت فرمود که بدانکه قول حق تعالی در حق آدم که وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ یعنی خلاف کرد آدم پروردگار خود را در امر
که آن نخوردن میوه آن درخت بود پس بی بهره ماند از مطلوب او که آن عمر جاودانه بود پس بدرستی که حق تعالی خلق
کرده بود آدم را تا حجت باشد در زمین او و خلیفه باشد در بلاد او و خلق نکرده بود او را جهت بهشت و معصیت آدم
در بهشت بود و نه در زمین پس چون او را بزمین فرستاد او را خلیفه و حجت خود کردانید و معصوم بود دلیل قول حق تعالی
که إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ و اما قول حق تعالی در باره یونس
که وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ یعنی و یاد کن ای محمد صاحب ماهی را که آن یونس است
چون بیرون رفت از میان قوم خود در حالتی که خشمناک بود پس گمان برد که تنگ نگیریم التکلیف را بر او حضرت فرمود که
جز این نبود گمان برد که حق تعالی تنگ نگرداند بر او رزق را تفسیره قول حق تعالی است که وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَقَدَرَ
عَلَيْهِ رِزْقَهُ ای ضیق علیه و اگر گمان یونس این باشد که حق تعالی قادر نیست برو هر آینه کافر باشد و اما قول او در حق
یوسف که وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا بدرستی که قصد زلیخا معصیت بود و قصد یوسف قتل و از برای اکراه
و شوهر او او را بر معصیت میداشت پس حق تعالی دور کردانید از یوسف قتل و معصیت را و نگاه داشت او را بعصمت
خود قول تعالی لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ ای القتل والزنا و اما داود پس چه میگویند شما در حق او علی بن جهم گفت میگویند که داود
در محراب خود مشغول نماز بود که شیطان بصورت مرغی خوشرنگ برو پیدا شد چنانکه هرگز بدان خوبی مرغی ندیده بود

داود قطع نماز کرد که بگیرد آن مرغ را پس آن مرغ بر بام خانه پرید چون داود بر بام آمد آن مرغ در خانه اوریا پرید داود نظر کرد زن
اوریا دید که غسل میکرد شیفته او شد و اوریا رفته بود بغزای کفار پس داود بسردار لشکر نوشت که اوریا را پیش روی لشکر کن در حرب چون
چنین کرد و اوریا ظفر یافت چون داود خبر یافت دشوار آمد برو و نوشت که او را در پیش تابوت در حرب بفرست باز کشته شد و داود
زن اوریا را در حباله خود در آورد و حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا چون این شنید دست مبارک بر روی خود زد و گفت إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا
إِلَيْهِ رَاجِعُونَ بتحقیق که نسبت دادید شما پیغمبری از پیغمبران خدای سهل انگاری در نماز بمرتبه که قطع او کرده و برابر مرغ رفته و بعد پس نسبت
داده چیز تا پس بقتل پس علی بن جهم گفت یا ابن رسول الله پس چگونه خطیه او فرمود وای بر تو داود در آن گمان آن بود که حق تعالی خلق نکرده که
داناتر از او پس بر انگیخت دو ملک را بطریق دو خصم و گفتند حکم کن میانه ما براستی چنانکه در تحت آیه قبل ازین ثبت گردید
پس داود پیش از آنکه مدعی بینه دعوای خود را ثابت سازد گفت ظلم کرده برادر تو امینست خطیه او در حکم نه آنچه شما بران رفته اید پس گفت
یا ابن رسول الله پس قصه اوریا چگونه بوده حضرت فرمود که در ایام داود هر گاه زنی شوهر او میمرد یا کشته میشد بعد از آن شوهری نمیکرد پس
کسی که مباح کردانید حق تعالی او را که بخواهد زنی را که کشته شده باشد شوهر او داود بود پس این بر او دشوار نمود زیرا که
اراده خواستگاری آن زن داشت چنانکه قبل ازین گذشت و اما قول حق تعالی در شان نبی خود محمد صلی الله علیه و آله که وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ
مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَاهُ یعنی پنهان میکنی در نفس خود آنچه را که خدا ظاهر کننده آنست
و میترسی از سرزنش مردمان و حال آنکه خدای سزاوارتر است که بترسی از و پس حضرت فرمود که ای علی بدرستیکه حق تعالی شناسانیده بود
پیغمبر خود را اسما ازواج طاهرات او در دار دنیا و اسما ازواج ذاکیات او در آخرت و یکی از ایشان نام او زینب بنت جحش بود و او
در آنوقت زن زید بن حارثه پس پنهان میداشت حضرت رسول صلی الله علیه و آله اسم او را در نفس خود و ظاهر نساخت تا آنکه
نگویند منافقان که زنی در حباله دیگریست و او میگوید که یکی از زنان منست که امهات مومنین اند او ست پس ترسید از قول منافقان
حق تعالی فرمود که وَاللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَاهُ و بدرستیکه حق تعالی متولی تزویج احدی از خلق خود نشده مگر تزویج حوا با آدم و زینب با محمد
صلی الله علیه و آله و فاطمه با علی علیه السلام ابا صلت گوید که چون حضرت این مقالات را فرمود علی بن جهم بگریه در افتاد و گفت
یا ابن رسول الله من توبه کردم و باز گشتم بخدای تعالی از اینکه من بعد در باره انبیای او علیهم السلام گمان بد برم و نگویم چیزی
مگر آنچه شنیدم زین پس من و خواب عبادت و ز صحبت شیخ و شاب توبه از هر که نه اهل شرع باشد و ز هر چه نه از کتاب توبه
القصه چون داود توجه تام بحضرت مولا نمود و منقطع شد از جمیع ما سوی حق تعالی منصب خلافت را با او ارزانی فرمود که یا داود إِنَّا
جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ ای داود بدرستیکه ما کردانیدیم ترا جانشین در روی زمین یعنی
مدبر امور بندگان را و رکنی کتاب تو نهادیم پس حکم کن میان مردمان براستی و درستی یعنی بر وفق امر ما آورده اند که

هر شب کسی وشر ... خانهٔ او میدرخشید و منقولست که حق تعالی از آسمان زنجیری فرستاد و آنرا بر بالای محکمهٔ داود معلق
ساخته و از هر جهی مدعی ... بود دست ایشان بران رسیدی وان دیگری بر آن قادر نبودی منقولست که
دو کس نزد داود آمدند و یکی گفت یا داود من مبلغی معین زر نزد این مرد بامانت گذاشته ام والحال آن منکر
شده امانت مرا رد نمیکند وان دیگر گفت ... امانت او را باو رسانیده ام و این مرد لیکن مکار و حیله باز بود چنان دانست که داود
بسلسله رجوع خواهد کرد زر آن مرد را در درون عصای خود نهاده بود چون داود امر کرد بسلسله گرفتن تا محق از مبطل جدا شود داود
صاحب زر نزد آن زنجیر آمد و گفت بار خدایا اگر من امانت را باین مرد سپرده ام ظاهر گردان و دست دراز کرده زنجیر را بدست
گرفت پس آن مرد عصای خود را بدو داده نزد سلسله آمد و گفت خداوندا اگر امانت این مرد بدو رد کرده ام و اعمال و را
حق منست بر دمان بازنمای و دست دراز کرده سلسله را گرفت پس عصای خود را از وی گرفته زر را باین تند ... میان برد
متحیر بازگشت و روز دیگر که از خواب برخاستند سلسله ناپدید شده بود آورده اند که روزی دو کس یکی صاحب زرع
یا باغ و یکی صاحب گوسفند محاکمه نزد داود آورده اند قوله تعالی وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ
فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ یعنی ای محمد یاد کن قصه داود و پسر او سلیمان وقتی که حکم کردند در کشت
یا در تاک انگور که خوشهای آن آویخته بود وقتی که در شب پراکنده شده بودند دران کشت یا بستان گوسفندان آن گروه
و بودیم مر حکم هر دو حاکم را دانایان یعنی دانستیم که داود و سلیمان چه حکم کردند و تفصیل این قصه چنانست که روزی
دو کس در محکمهٔ داود آمدند یکی دهقان و او را الیا گفتندی و دیگری گوسفند دار که او را یوحنا خواندندی الیا
گفت یا خلیفة الله همسایهٔ من یوحنا رمهٔ خود را بکشت زار من درآورده و تمام را خورده و بقول ابن عباس به بوستان
من درآمده و خوشهای انگور را خورده داود از یوحنا پرسید که تو چه میگویی گفت آری من در خواب بودم صورت
چنین روی نموده فرمود که حساب کنید که بهای زرع و گوسفندان چونست چون حساب کردند مساوی هم بودند
پس حکم کرد که گوسفندان خود را بالیا ده و عادت سلیمان آن بودی که چون داود در محکمه نشستی وی بر در محکمه نشستی
و هر که بیرون آمدی از مهم وی و حکم پدر استفسار کردی چون الیا و یوحنا از محکمه بیرون آمدند و مضمون قضیه را اعلام سلیمان
کردند بمحکمه درآمد و در آنوقت سن او بیازده رسیده بود و بعضی گویند هفت ساله بود با پدر گفت که اگر حکمی بغیر این
بودی اصلح و اقرب بودی داود گفت چه نوع تواند کرد سلیمان جواب داد که گوسفندان را تسلیم الیا باید کرد تا از
نفع ... و روغن و موی و زرع یا باغ را بیوحنا باید داد تا تخم آن خورده بمرتبه سابق که اول بود رسد پس تسلیم
الیا نماید و گوسفندان خود را بستاند تا هیچکدام بی بهره نمانند داود این حکم را پسندیده فرمود و حق تعالی حضرت سلیمان را ازین



قصه خبر رسید چه قوله تعالی فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا یعنی بتفهیم و تعلیم دادیم آن حکومت را سلیمان
و هر یک از پدر و پسر را دادیم حکم کردن و دانش بامور دین حقیقت این معنی آنست که دران زمان حکم چنان بود
که از داود صادر گشته بخدای تعالی وحی کرده بسلیمان فهمی که ناسخ آن حکم شده و داود بعد از اطلاع بمنسوخیت حکم
سابق حکم ثانی را فرموده و در خبر آمده داود را معتقد بوده میخواست که بداند که خلافت و نیابت او بکدام از ایشان متعلق
خواهد گرفت از حق تعالی درخواست تا بطریق اعلام او کرد نماید که نشانهٔ ... هبوط وحی الهی سلیمان است
ز پسران دیگر و زینت الملابس آورده که معجزه داود سنگ فلاخن بود و نرم شد آهن در دست او و زبور را از بر خواندن
و جواب دادن کوه او را بزبان مرغان دانستن و سلسله چنانکه مذکور شد هر یک در محل خود آورده اند که چون عمر داود علی نبینا
و علیه السلام بصد سال رسید روزی بر تخت نشسته بود جبرئیل درآمد و درجی ... بنهاد و گفت ای داود فرزندانرا
طلب کن و مسئله چند درین درج است بپرس هر که جواب گوید او را خلیفه و جانشین خود گردان که عمر تو بآخر رسیده چون داود درج
باز کرد انگشتری بود و تازیانه و چند مسئله نوشته و آن انگشتری از بهشت بود که هر چه بایستی از ان انگشتری می آمد و تازیانه از
... بوده که هر که ... خواستندی کرد با انگشت بدان بر آن تازیانه خود را ... داود
فرزندانرا جمع کرده در عالم هر چه از دیو و پری و وحوش و طیور بود همه آنجا جمع شدند تا بنگرند که ملک بر که قرار میگیرد و داود
نوزده پسر بود و کوچکترین سلیمان بود همه را پیش طلبید و گفت هر که مسائل مرا جواب گوید بعد از من پادشاه او ...
گفت ای فرزندان ایمان در کجاست هیچکدام جواب ندادند گفت محبت در کجاست جواب چیزی نگفتند گفت قوت در کجا ...
جواب ندادند گفت شرم در کجاست ندانستند گفت عقل در کجاست جواب نشنید سلیمان گفت ای پدر اگر دستوری بود من بگویم گفت
بگو سلیمان گفت ایمان در دلست و محبت در زبان و دل و شرم در چشم و عقل در دماغ و قوت در استخوان ... گفت در جهان ... بیشتر است
یا مرد سلیمان گفت زن گفت بچه دلیل گفت هر چه زنده ... زنده و هر کرا بفرمان ... گفت در جهان مرده بیشتر است یا زنده
فرمود مرده زیرا که ... گفت از این جهان تا بآن جهان چند روزه راهست گفت یکروزه او گفت از سنگ سخت تر چیست
گفت دل کافر گفت ... چیز ... سلیمان گفت خوی بد گفت بهترین چیست گفت خوشنودی ... و در بعضی تفاسیر آمده که آن
مسائل این بود که نزدیکترین چیزها چیست و دورترین کدام و کدامست که انس ... و چیست ... و دو قایم کدامند
و دو مختلف چه چیز است و دو دشمن کدام و کدام کار است که آخر آن ستوده است و چه امر است که عاقبت آن نکوهیده است
سلیمان جواب داد که نزدیکترین چیزها بآدمی آخرتست و دورتر دنیا و انس اشیا جسد است با روح و وحشی تر بدن خالی از روح
و قایمان زمین و آسمانند و مختلفان روز و شب و دو دشمن موت و حیات و کاری که آخر آن خوش ... است حلم است ...

ولطفی که آخرش مذموم است حدت در وقت غضب داو و گفت همه را دوست و راست گفتی اکنون بر تخت برای و بر خلق خدای
بحکم بر و در کار خلیفه باش سلیمان بر تخت پادشاهی نشست و داود برحمت ایزدی پیوست اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ
خدای جهان و جهاندار پاک برآرنده رستنها ز خاک بلندی ده آسمان بلند کشنده و بیننده هوشمند جهان آفرین و زجهان بی نیاز
بهنگام بیچاره را چاره ساز که از بهره اگر ازبیم تو کشاید زبان جز به تسلیم تو زبان آورانرا تو بازی نیست و او عالم به چیزی
مقدار نیست ستاینده زبان از قیاس راز که تا را از سلطان نگو نیندازد بر آور خلق عالم توئی تو میرانی و زنده کنی هم توی مرا نیست
از تو احتیاج دیدت حساب من از تو است چند اگر هست ولا را که شد بر درت را زداد زر و پوزه هر درش باردار نکو کن چو کرداد خود کار بر
مکن کار با من بکردار من تو دانی و لَقَدْ اٰتَیْنَا دَاوٗدَ وَسُلَیْمٰنَ عِلْمًا
و بدرستیکه دادیم داود و پسر او سلیمان را دانش از احکام شرایع و زبان مرغان و سایر حیوانات وَقَالَا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ فَضَّلَنَا
عَلٰی كَثِیْرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِیْنَ و گفتند بعد از اعطای علم بایشان ستایش و ثنا آن خدا را که بسبب دانش
افزوده داد ما را بر بسیاری از بندگان گرویده خود وَوَرِثَ سُلَیْمٰنُ دَاوٗدَ و میراث سلیمان از داود بود
از مال و ملک پادشاهی چون سلیمان بر تخت نشست قَالَ یٰۤاَیُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّیْرِ گفت بر سبیل شکر
نعمت که ای مردمان آموخته شده ایم یعنی من و پدرم گفتار مرغان را گویند سلیمان هرگاه صوت حیوانات میشنید بقوت قدسیه
میدانست که چه میگوید مرا ز جمله بلبلی را دید که بر شاخ سروی دم می جنبانید و صدای میکرد سلیمان اصحاب را گفت میگوید که چه
جز امید مرحبا داد و مثنوی یعنی هر چه میکنی مکافات آن میبابد هر که او نیک میکند باید عاقبت هر چه میکند باید و هدهد
او از داد سلیمان فرمود که میگوید که ای گناهکاران از خدای آمرزش طلبید و طوطی آواز برکشید گفت می گوید که نیکو پند را
از بی آنکه بیستند تا بیابید و فرمود که قمری که آواز میکرد به آن میگوید که كُلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهٗ
و تیهو میگوید که هر که خاموش گشت سالم شد مرد خاموش را ملامت نیست که سخن گوی را ندامت نیست
مکشالب چو تا سوزد که نباشد قلم بالک و خروس میگوید یاد خدا کنید ای غافلان و کرکس میگوید که زندگانی بهر چه خواهی رغبت داری
بکن که آن را مرگ است و عقاب میگوید که دوری از مردمان سکون دل و آرام است و ضفدع میگوید سُبْحَانَ رَبِّیَ الْقُدُّوْسِ
و باز میگوید سُبْحَانَ رَبِّیَ الْعَظِیْمِ وَبِحَمْدِهٖ و غراب نفرین میکند بر باج ستانان و متعاجبان و شاهین
میگوید که بار خدایا از تو قوت و روزی مطلبم و دراج میگوید که اَلرَّحْمٰنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوٰی حاصل که سلیمان
فرمود ما بزبان آموخته شده ایم وَاُوْتِیْنَا مِنْ كُلِّ شَیْءٍ اِنَّ هٰذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِیْنُ و داده شده ایم از
هر چیزی که احتیاج است بدرستیکه این عطا از آن او فرمود آشکارا و احدی با سناد خود از محمد بن جعفر بن محمد روایت کرده که گفت

پدرم فرمود که پادشاهی مشارق و مغارب زمین را به سلیمان داد و مدت چهل سال او شصتماه پادشاهی کرد بر همه آدمیان و پریان
و دیوان و طیور و وحوش آورده اند که سلیمان را تختی بود که هیچکس را نبود از سلاطین تختی بود یک فرسخ در یک فرسخ از سیم خام آنگاه
بفرمود تا بر آن تخت هزار خانه ساختند و در روایتی آنست که در هر گوشه هزار خانه ساختند چنانکه زیر تخت بود و در هر خانه او را
هفتصد کنیزک بوده و سیصد زن آزاد و هر خانه را یکی نام زد کرد و بفرمود تا بر چهار گوشه تخت چهار درخت مرجان نشاندند
و در کنار تخت مرغان ساختند مجوف و شکم مرغان را مشک و عنبر و زعفران پر کردند و بفرمود تا دوازده هزار کرسی
زرین بر دست راست بنهادند و دوازده هزار کرسی سیمین بر دست چپ و دوازده هزار از چوب آبنوس در پس تخت
و دوازده هزار از آهن و فولاد بر عقب تخت پس بدست راست وزیران و دبیران بنشستند و آصف بر خیا مهتر ایشان بود
و بر دست چپ حاجبان و سران سپاه و در پس عالمان و بزرگان انس و در عقب دانشمندان و بزرگان جن و در روایتی
آورده که بر جانب راست آن تخت دویست هزار کرسی برای اکابر انس و بر چپ دویست هزار از برای اشراف جن و بر
جانب راست سلیمان سی و پنج هزار منبر نهاده بودی و علمای آدمیان بر آن نشستندی و بر چپ او نیز بر این عدد از جهت احبار
جنیان و مرغان بر بالای سر وی پر در پر زدندی و احبار و علما سخن بگفتندی و جن و انس بر کرسیها استماع نمودندی که سلیمان
بر بالای تخت بودی وَحُشِرَ لِسُلَیْمٰنَ جُنُوْدُهٗ مِنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ وَالطَّیْرِ فَهُمْ یُوْزَعُوْنَ و جمع کرده
شد برای سلیمان لشکرهای او از دیوان و آدمیان و مرغان پس ایشان باز داشته شده بودندی در محل خود و هر یک بجای
خود قرار گرفته و مهلی و برتری نبودندی یعنی ضبط و ربط ایشان بمرتبه بود که هیچکس از لشکریان از محل خود پیش و پس نرفتندی
و در اکثر تفاسیر مذکور است که لشکرگاه او صد فرسخ بود و بیست و پنج فرسخ برای لشکر جن و مثل آن برای انس و مانند آن
برای طیر و موازی آن برای وحوش و از برای وی ابلق ساخته بودند که از زر و ابریشم یک فرسخ در یک فرسخ بود و در پهلوی آن
تخت نهادندی پیغمبران و علما بر کرسیها نشستندی و گرد بر گرد ایشان آدمیان با سلاح بایستادندی و از پس ایشان جنیان و از
بالای سر ایشان مرغان پر در پر بگستراندندی چنانکه آفتاب بر ایشان نتافتی و باد بساط او را بر داشتی بامداد بجای
راه بردی و نماز شام یکماهه راه باز آوردی روزی بدین مرتبه و شوکت و ابهت بر دهقانی بگذشت که زمین را
شخم میکرد چون آن را دید گفت سبحان الله داود را عجب پادشاهی عظیم دادند باد آواز او را بگوش سلیمان
رسانید سلیمان باد را فرمود تا بساط او را بر زمین نهاد و آن دهقان را طلبید و گفت آنچه میگفتی شنیدم لیکن چون
شدم و نزد تو آمدم تا آرزوی چیزی نکنی که بدان قادر نشوی ای دهقان بدانکه ثواب یک تسبیح که بنده مومن بگوید
از روی صدق و خلوص عقیده بهتر است از پادشاهی که بآل داود داده اند زیرا که ثواب تسبیح باقیست و ملک آل داود فانی

چون داده مرا لطف بسیار بوید هرگز بر نه تحمل فضلش امید با این همه گر یاد کنم قهرش را لرزد تن من ز پای تا سر چون بید

دهقان گفت خدای تعالی کاشف غموم تو گرداناد چنانکه غم از دل من برداشتی از وهب منقولست که هرگاه سلیمان بر بساط نشستی

هزار خدم و حشم با خود ببردی و در جنب بساط موضعی تعیین کرده بود که در آنجا مطبخ او قیام نمودندی از زنان کنیزان و طبخ کردن

و هر روز ابر را فرمان دادی تا آب از دریا بر گرفتی و بر زبر دیگها باستادی و آنها را پر کردی آنگه فرمودی تا هر روز هزار گاو و هزار گوسفند

و هزار گاو و هزار گوسفند بکشتندی و با حوایج در آن دیگها کردندی آنگه باد سموم را بفرمودی تا در زیر دیگها در آمدی و آن دیگها را

بجوش آورده طعام پخته شدی و هر روز هزار خروار نان مایده پختندی و فرموده بود که دیوان دانهای مروارید آورده و میان نقره

بودند که آب از آن میخوردند با وجود چندین نعمت خود هر روز زنبیل بافتی و هر شب یک قرص جو بر میداشت و به پنهان به بیت

المقدس می‌شد و با درویشان و مسکینان میخورد و میگفت الهی برین رحمت کن آن درویش که با او بود میگفت آمین

بعد از آن میگفت من شکر این را چگونه توانم گذارد که با درویشان در ویشم و با مسکینان مسکین و با پیغمبران پیغمبر

و با پادشاهان پادشاه آورده اند که روزی فرموده بود باد که بجانب یمن رود در راه بمدینه

رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بگذشت گفت این سرای پیغمبر آخر الزمان است خوشا حال صاحب دولتی که بملازمت آن

حضرت مشرف شود و بوی ایمان آورد و چون بکعبه رسید سلیمان بزیارت از آنجا در گذشت ذرات کعبه و درختان که آنجا

بودند بدرگاه الهی بنالیدند و گفتند بار خدایا پیغمبری از پیغمبران تو اینجا بگذشت و نماز نگذارد حق تعالی فرمود که زود

باشد که در آخر الزمان پیغمبری فرستم و تو را قبله او گردانم تا هر جا که او و امت او باشند در نماز توجه بتو نمایند القصه چون

بوادی السریر رسید که آن موضعیست در طائف و از آنجا گذشته بوادی النمل توجه نمود و وقت نماز شده بود باد را

امر کرد که بساط را بر روی زمین اندازد تا عبادت حق تعالی بجای آورد چنانکه حق تعالی خبر میدهد حَتَّىٰٓ إِذَآ أَتَوۡاْ عَلَىٰ وَادِ

ٱلنَّمۡلِ قَالَتۡ نَمۡلَةٞ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّمۡلُ ٱدۡخُلُواْ مَسَٰكِنَكُمۡ لَا يَحۡطِمَنَّكُمۡ سُلَيۡمَٰنُ وَجُنُودُهُۥ

وَهُمۡ لَا يَشۡعُرُونَ تا وقتیکه آمدند بوادی مورچگان گفت مورچه که مهتر مورچگان آن

وادی بود که ای مورچگان در آیید بمسکنهای خود تا که در هم نشکنند شما را ... ای جوع یا سم اسب سلیمان

و لشکریان وقتی که نزول کنند درین وادی و حال آنکه ندانند که شما را پایمال میسازند و گویند آن مورچه لنگ بود و آن

طایفه یا منتره یا ملحیه یا حرجا میگفتند و دو بال داشت و در کشف آورده که برابر خروسی بود و در نفایس المجالس

گوسفندی گفته و در احقاف ساوی گرگ بیان نموده از ابو عبد الله علیه السلام منقولست که آن وادی طلا و نقره بود

که حق تعالی ضعیف ترین خلق را در آن وادی جهت پاسبانی آن موکل کرده بود القصه چون مهتر مورچگان لشکر سلیمان

برم

بدید که بآن کوه مورچگان وادی شدند بر بلندی بر آمده و از روی نصیحت و شفقتی که ملوک را بر عامه میباشد آواز میداد که

در خانهای خود روید که مبادا آسیبی بشما رسد آورده اند که از سه فرسنگی راه باد آواز آن نمله را بگوش سلیمان رسانید

فَتَبَسَّمَ ضَاحِكٗا مِّن قَوۡلِهَا پس تبسم کرد در حالتی که شروع کننده بود در خنده یعنی از حد تبسم گذشته

بود بخنده نرسیده از گفتار آن مورچه و بعد از استماع این سلیمان لشکر خود را از فرود آمدن باز داشت تا همه مورچگان

بسوراخهای خود در آمدند آنگه سلیمان آن مورچه را طلبید و گفت ای مورچه ندانسته که لشکر من ستم نکنند گفت

مهتر این قوم هم از نصیحت چاره نیست گفت لشکر من بر هوا بودند چگونه لشکر ترا پایمال گردانیدی جواب داد که غرض من

آن بود که بر زمین خشک شده نشوند بلکه مقصود من آن بود که ناگاه نظر بر دبدبه و کوکبه تو کنند و بنظاره لشکر تو از ذکر خدا باز مانند

و در میدان غفلت پای مال خذلان شوند و یا شوکت و مملکت ترا ببینند از روی بنا و زوال ایشان بدر آمد

تو بقوت عصمت قطع تعلق آن کرده و در کشف الاسرار آورده که سلیمان از وی پرسید که لشکر تو چند است گفت چهار

هزار سرهنگ دارم که زیر دست هر یکی چهار هزار نقیبست و هر نقیبی را چهار هزار مورچه است گفت چرا لشکر خود را برون

نیاوری گفت یا نبی الله ما را روی زمین میداد نه اختیار نکردیم و بر زمین جای گرفتیم تا بجز خدای کسی بر حال ما مطلع نگردد

گفت ای پیغمبر خدای از عطاهای که حق تعالی بتو داده بگوی فرمود او لا باد را در فرمان کرده گفت دانی که این چه معنی دارد

گفت نه گفت یعنی هر چه ترا داده ام از ملک دنیا چون باد است و هر چه بنیاد آن بر باد باشد ناپایدار است و درین معنی گفته اند

دل درین دهر مبند چه که بی بنیاد است سخن از حرص مگو چه که او بر باد است مال و اسباب جهان مانده شداد است

حبش صاحب نظران ملک سلمان باد است بلکه آنست سلیمان که ز ملک آزاد است پس سلیمان بعد از استماع این کلام روی

بمناجات آورده قوله تعالی وَقَالَ رَبِّ أَوۡزِعۡنِيٓ أَنۡ أَشۡكُرَ نِعۡمَتَكَ ٱلَّتِيٓ أَنۡعَمۡتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَٰلِدَيَّ

وَأَنۡ أَعۡمَلَ صَٰلِحٗا تَرۡضَىٰهُ وَأَدۡخِلۡنِي بِرَحۡمَتِكَ فِي عِبَادِكَ ٱلصَّٰلِحِينَ و گفت ای پروردگار من

الهام ده مرا تا که شکر گویم آن نعمت را که تو بمحض کرم انعام فرمودی بر من و بر پدر من و مادر من و آنکه بکنم کارهای شایسته

که پسندی آن را و به پرستی و در آور مرا ببخشایش خود در میان بندگان ستوده خود در روضه جنت یعنی مرا از اهل بهشت گردان

و شکر سلیمان بر نعم والدین بجهة آنست که نعم بر والدین مستلزم نعمت بر ولد چه نفع آن بآن عاید میشود آورده اند که در همین

سفر بوادی رسیدند که هوای خوش داشت و درختان بسیار و سبزه زار آنجا فرود آمدند و وقت نماز در آمد سلیمان خواست

که وضو سازد آب نبود و دلیل لشکر بر آب و بیابان هدهد بود او را طلب کردند نیافتند ابن عباس فرموده که هدهد

آب را در زیر زمین بطریقی میبیند که آب در قاروره مشاهده میشود و در روایتی آنست که در نواحی بیت المقدس سلیمان روزی

برتخت بود ناگاه فرجه پدید آمد و آفتاب بر سر سلیمان تافت نگاه کرد موضع هدهد را خالی یافت قصد تفقد او نمود قوله تعالی
وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ و باز جست
مرغان را هدهد در میان ایشان نبود پس گفت از روی تعجب چیست مرا که در میان مرغان نمی‌بینم هدهد را
بلکه هست از غایب شده گان یعنی نه چنانست که من او را نمی‌بینم بلکه غایب شده است لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا
أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ هر آینه عذاب کنم او را بجهت تادیب عذابی سخت یا بکشم او را
برای عبرت دیگران یا بیاورد بمن حجتی روشن که سبب غیبت او چه بوده فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ پس درنگ کرد هدهد
در حالتیکه زمانی دیر دور نبود یعنی زود باز آمد بجهت خوف او از سلیمان در اخبار آمده که چون هدهد از موضع خود پرواز
کرد در هوا براست و چپ خود نگریست ناگاه باغی بنظر او درآمد و بهدهدی دیگر رسید و برا گفت از کجا می‌آیی گفت
از شام و با سلیمان بن داود بودم گفت سلیمان کیست گفت پادشاه جن و انس و وحش و طیور آیا تو از کجا می‌آیی
گفت من از این ولایتم گفت پادشاه این ولایت کیست گفت زنیست که او را بلقیس میگویند و او را ملکی عظیم
و وسیع است و دوازده هزار قاید دارد و هر قایدی صد هزار سوار اگر خواهی بیا در ملک او نگر گفت ترسم که سلیمان مرا طلبد
و نیابد بسبب آن عقوبت معذب سازد گفت همانا که این خبر را نزد او ببری او را خوش آید هدهد با او برفت و پادشاهی
و خدم و حشم بلقیس را نظاره کرد و بازگشت القصه چون سلیمان هدهد را ندید عفریت مرغان را که کرکس بود طلبید و گفت
تفحص هدهد کن وی پرواز کرد و بعد از آن عقاب را که پادشاه مرغان بود طلب او فرستاد پرواز کرد ناگاه هدهد را
که از جانب سبا می‌آمد آهنگ او کرد و خواست که او را بچنگال عقوبت کشد زنهار خواست عقاب گفت ویحک سلیمان سوگند
خورده که ترا عذابی بلیغ کند یا بکشد یا حجتی روشن بیاوری گفت باکی نیست زیرا که حجتی دارم عقاب او را در عقب خود گرفت
و خود پیش پیش می‌رفت تا نزد سلیمان آمد و گفت یا نبی الله هدهد را آورده ام فرمود او را حاضر سازد عقاب او را پیش
سلیمان آورد و پر و بال افکنده و در زمین میکشید با نواع مذلت و خواری سلیمان او را گرفت پیش خود کشید و از
روی غضب گفت امروز ترا عذابی کنم که همه لشکر من عبرت گیرند پس بزبان حال هدهد با این مقال ادا نمود
ای برده بمردمی فرو ریشه خویش زنهار مکن غیر کرم پیشه خویش از صورت انتقام باید شستن در چشمه مهر لوح اندیشه خویش
یا نبی الله یاد کن از ان روزی که ترا پیش حق تعالی بدارند سلیمان را رنگ زرد شد دست از وی برداشت
و سبب غیبت از وی پرسید هدهد گفت در هوا بهدهدی رسیدم که از ولایت سبا بود و زمین سبا در یمن است
با من عظمت پادشاه خود و خوبی هوای آن دیار تقریر میکرد من بهوس مشاهده برفتم و چیزی دیدم که درست

هیچ شکی نیست بیاوردم سلیمان گفت پادشاه ایشان کیست و دین و آیین ایشان چیست هدهد گفت قوله تعالی
إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ بدرستیکه من یافتم زنی را یعنی
بلقیس از روی اقتدار پادشاهی میکند اهل سبا را و داده شده است از هر چیزی که پادشاهان را بکار آید الا انگشتری و مر او راست
آن زن راست تختی بزرگ آورده اند که تخت بلقیس هشتاد گز در هشتاد گز بود و قد او سی گز و بر او بسی دیگر هشتاد گز بود و قد هر یک آن از طلا و نقره ساخته بود
و مقدم او از طلا مرصع بیاقوت احمر و زمرد اخضر و بر آن کنگره سقف خانه بود و بهر خانه دری آویخته و کوشند او را چهار پایه
یکی از یاقوت سرخ و یکی از یاقوت زرد و یکی از زمرد سبز و یکی از دُر سفید بعد از آن هدهد گفت که آن زن را یافتم که از روی جهالت سجده
آفتاب میکنند و اگر خفای ملک بلقیس و مکان او بر سلیمان با آنکه مسافت میان ایشان سه روزه راه بود که
میان صنعا و سبا است بجهت مصلحتی بود که حق تعالی آن را دیده مانند خفای مکان یوسف بر یعقوب و چون هدهد بالهام الهی این سخن
با تمام رسانید قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ گفت سلیمان زود باشد که در نگرم و تامل کنم درین سخن که آیا
راست گفتی یا هستی از دروغ گویان حالا تفحص آب کن که ما و لشکر ما همه تشنه ایم و بر وضو ساختن هم احتیاج داریم پس هدهد
رهنمونی کرد تا چاهها کندند و این بنا بر آن قولست که سلیمان هدهد را برای آب طلب کرد و بعد از آن نامه نوشت به بلقیس بدین
طریق مِنْ عَبْدِ اللَّهِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ إِلَى بِلْقِيسَ مَلِكَةِ سَبَإٍ السَّلَامُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
أَمَّا بَعْدُ فَلَا تَعْلُوا عَلَيَّ وَأْتُونِي مُسْلِمِينَ یعنی این نامه ایست از بنده خدای سلیمان بن داود به بلقیس پادشاه سبا
سلام خدای بر کسیست که پیروی کرد راه راست را ابتدا میکنم بنام خدای بسیار بخشنده و مهربان اما بعد از حمد خدای عالمیان پس باید
که سرکشی نکنید بر من و همه باید بمن منقاد شوید و گردن نهاده گان چون نامه نوشت مهری از مشک بر آن نهاد و بنقش نگین خود او را منقش
ساخت و در خبر آمده که سلیمان هدهد را نزد خود طلبید و گفت چون رسول منی ترا خلعتی باید پس بدست مبارک خود تاج او
زود آورد و الوان مختلف پدید آمد و انگشت بر سر او زد این تاج بر سر او پیدا شد و نامه در منقار او نهاد و گفت اذْهَبْ بِكِتَابِي
هَذَا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانْظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ ببر این نوشته را پس بفکن بسوی ایشان پس
بگردان از ایشان و بیک گوشه رو پس بنگر که ایشان چه چیز باز میگردانند یعنی در جواب مکتوب چه توقع باید کرد مصلحت در جمیع
هدهد پرواز کرد و هدهد دیگر بوی رسید و گفت ای برادر این ترفع و ترقی از کجاست گفت رسول رسول خدایم خلعت اوست در بر من و تاج او
بر سر من و نامه او در منقار من و مهر او بر آن و مهر خدای بر دل من پس نزد بلقیس رفت در وقتی که بلقیس بر تخت بود و ارکان دولت حاضر بودند
بر بالای تخت او بپرواز آمد مردمان در وی مینگریستند نامه را بر تخت وی افکند و قول اشهر آنست که در کوشک خلوت کرده بود و در پیش
و کلید آنرا در زیر سر گرفته و بخواب چاشت مشغول بود هدهد از روزنه بیامد و نامه را بر سینه وی افکند بلقیس چون بیدار شد و نامه را برداشت

روزنه منقار بر زمین میزد تا از صدای آن بیدار شد و نامه را بازیافت و از وهب روایتست که سوراخی بود که چون آفتاب
برآمدی در کوشک افتادی چون بلقیس بدیدی او بسجده افتادی هدهد بیامد و بالها باز کرد و سوراخ چنان بگرفت که آفتاب بر آنجا
نیفتاد و چون آفتاب دیر ظاهر میشد بر روزنه نگاه کرد مرغی را دید که منفذ آفتاب را گرفته و نامه در منقار از آن متعجب شد هدهد نامه برو
انداخت و مرویست که بلقیس خواننده بود و نویسنده و زبان عرب میدانست چون نامه را برداشت و بخواند و حال هدهد را ملاحظه
کرد دانست که نامه پادشاهیست عظیم الشان زیرا که مرغ مسخر اوست بلقیس بعد از مطالعه نامه بر تخت و بر خود بلرزید و امر کرد تا اعیان
و اشراف او حاضر شدند و ایشان سیصد و سیزده تن بودند که مشوره با ایشان کردی و گفت که نامه من افکنده شده که نوشته است
بزرگوار قوله تعالی یا ایها الملأ انی القی الی کتاب کریم ابن عباس گفته که بجهة شرافت صاحب نامه نامه را کریم خوانده و روایت
درین باب بسیارست القصه ارکان دولت او گفتند که از جانب که آمده و مضمون آن چیست بلقیس گفت قوله تعالی انه من سلیمان و انه
بسم الله الرحمن الرحیم ان لا تعلوا علی و اتونی مسلمین هر آینه این کتاب از نزدیک سلیمان است و بدرستی که مشتمل
بر دو مضمون اول آنکه مصدرست به بسم الله الرحمن الرحیم و مضمون دوم اینست که بزرگی مکنید بر من و گردن از فرمان برداری من
مپیچید و بیایید نزد من گرویدگان و گردن نهادگان و در مجمع البیان آورده که اول کسی که افتتاح به بسم الله الرحمن الرحیم
کرد سلیمان بود و چون قوم بلقیس به مضمون نامه واقف شدند پریشان حال شدند و سراسیمه و مضطرب گشتند بلقیس گفت ای قوم تدبیر
کرد فکری در کار من کنید و آنچه صلاح و صواب باشد بگویید گفتند ما خداوندان قوت و شجاعتیم این کار برای تو گذاشته ایم پس
تامل کن که چه باید کرد مقاتله یا مصالحه که مطیع فرمانیم بلقیس گفت مصلحت در جنگ نیست چه کار موجب دوری دارد اگر ایشان
غالب دیار و اولاد و اموال ما در معرض تلف است من هدیه بسوی سلیمان میفرستم و مقدمه صلح در میان می افکنم تا ببینم چه صورت روی نماید
و ببینم که او بچه رغبت دارد پس نامه نوشت بجواب نامه سلیمان که ای فلک تیره سپهر مکان وی سرو سرور همه خوبان در جهان
سربلندیت باد ا برهمه ارجمندیت باد ا چرخ و انجم مطیع و رای تو باد برات از زمانه عزم رساد نامه تو رسید و بر مضمون مطلع
شدم مقصد را با محقری چند بپایه سریر اعلا فرستادیم و جواب را منتظرم پس پانصد غلام را لباس کنیزان در پوشانید با حلی و زیور
زنان و پانصد کنیز را بزی غلامان برآراست و اصح آنست که همه را بیک نوع لباس ملبس ساخت تا فرق کردن
مشکل باشد و همه را بر اسبان تازی برنشاند و زینها هر یک مرصع بجواهر و هزار خشت طلا و نقره و اسبهای تازی با زینهای
مرصع و تاجی از زر مکلل بدر و یاقوت و مبلغی کثیر از مشک و عنبر و حقه که در و در ناسفته بود و مهره که سفته و نامه با مضمون
که اگر تو پیغمبر خدای فرق کن میان کنیزان و غلامان و بگو که درین حقه چیست و ناسفته را سوراخ کن بی آهن و الماس و یکی
سفته را رشته درکش و منذر بن عمرو را با یکی دیگر از اشراف قوم خود برای رفتن مقرر فرمود و گفت ای منذر برو

بنگر

و بگو احتیاط کن اگر بچشم غضب و سیاست در تو نگرد بترس که او پادشاهست و ما بر او غالب نمیشویم و اگر بتازه روی و خوش خوئی
با تو سخن کند بدان که او پیغمبرست سخن او را نیکو بشنو و جواب نامه را بیاور هدهد پیشتر از سلیمان آمده جمیع اخبار را معروض داشت سلیمان
امر فرمود تا دیوان خانه را از زر و نقره مزین ساختند و میدانی که هفت فرسخ طول او بود بخشتهای طلا و نقره فرش انداختند و فرشهای
ملوکانه گسترانیدند و بدیوان امر کرد تا از دریا حیوانات رنگارنگ که از آن نیکوتر نباشد بیرون آوردند و در پای تخت حاضر کردند و همه را
زینهای مرصع بر نهادند و در روز رسیدن منذر بر اطراف و جوانب میدان و بر سر خشتهای طلا و نقره بداشتند و امر کرد تا هر یک از جنیان
و پریان و دیوان و سباع و وحوش و طیور و هوام حاضر شدند و طیور در روی هوا پر در پر بافتند و تخت سلیمان را در میان میدان نهادند
و کرسیهای زرین و سیمین بر راست و چپ آن موضع کردند و علما و اعیان و اشراف مملکت را بر آن کرسیها نشاندند و لشکریان
بترتیب صف در صف کشیدند بانی وجه که در پیش چند فرسخ آدمیان بایستادند و چند فرسخ از پس ایشان جنیان و از عقب ایشان چند
فرسخ سباع و بعد از آن وحوش و طیور دیوباد تا دوازده هزار غلامان خواجه سرای در هوا معلق بر تخت بنوعی که دیده فلک و هزاران قرن
مجلس چنان تکلف و زینت ندیده بود و چون رسولان بکنار میدان رسیدند حیوان را دیدند که بر بالای خشتهای طلا و نقره ایستاده و بر [illegible]
بول و سرگین افکنده چون از آنجا پیشتر آمدند و سباع را دیدند که بر بالای خشتهای زر و سیم ایستاده بودند بترسیدند و منذر گفتند که [illegible]
راه مدید که اینها بفرمان سلیمان که تند ترسانند و چون بدیوان رسیدند و صورتهای با هول و هیبت دیدند ترس ایشان بیشتر شد و [illegible]
ایشان داده از آنجا تیز بگذرانیدند چون کوکبه و طنطنه و شوکت را دیدند از هدیهای خویش شرمنده شدند القصه آمدند تا پای تخت سلیمان
رسیدند و سر در پیش افکنده بایستادند آن حضرت با روی تازه تبسم کرد و منذر را پیش فرمود و انواع تلطف مرعی داشت و منذر نامه را
بیرون آورد و ببوسید و بر گوشه تخت نهاد سلیمان قبل از مطالعه بالهام جبرئیل فرمود که حقه را بیار که در و در ناسفته و مهره که سفته است
بعد از آن منذر گفت یا سلیمان بفرمای تا مهره ناسفته را سفته کردانند و که سفته را رشته درکشند سلیمان با اعیان مملکت و ارکان
دولت خود گفت که کیست که این در را سوراخ کند آدمیان عاجز آمدند و پریان و دیوان گفتند این کار ارضه است او را بخواندند سلیمان
ویرا امر کرد تا آن موضع مهره که رقم کرده بودند سوراخ کند ارضه موی در دهن گرفت و او را بسفت سلیمان دعا کرد تا خدای تعالی
روزی او را از چوب درخت کرد بعد از آن گفت کیست که رشته در مهره که سفته کند دوده که کرمیست که در میان درخت
میباشد گفت من ای سلیمان درین مهره کشم پس ریسمان در دهن گرفت و از یکجانب آن در رفت و یکجانب دیگر بیرون آمد پس امر کرد
تا کنیزان و غلامان را حاضر ساختند سلیمان ایشان را گفت که از غبار راه روی و دست خود را بشویید غلامان آب برداشتند
فی الحال روی شستن آغاز کردند و کنیزان آب را از دستی بدستی میگردانیدند و آنگاه بهر دو دست بر روی میزدند و مردان اول آب
بر پشت ساعد میریختند و زنان بر روی کف دست و این عادت قدیمه مردان و زنانست بدین علامت میان مردان و زنان

ورق الکتاب [illegible] ٦٦

امتیاز کرده گویند با هدایا عصای تراشیده مساوی الطرفین بود که از ملوک میراث ببلقیس رسیده و قدحی نیز بود و درّی
و درّی کرده بود که بگو اسفل این عصا قبل از بریدن کدام بوده و قدح را از آب پر کن که نه از آب زمین باشد و نه از آب آسمان و از
تا عصا را بر هوا انداز هر کدام سر که بیشتر بر زمین آید اسفل آنست و امر کرد تا اسبان را چندان بدوانیدند که قطرات عرق از ایشان
فرو آمد و قدح را از آن پر ساختند بعد از آن جمیع هدایای ایشان را رد کرد قوله تعالی فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَنِ
بِمَالٍ فَمَا آتَانِيَ اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ پس آن هنگام که آمد رسول بلقیس بسلیمان گفت سلیمان
بر سبیل انکار که آیا مدد میدهید مرا بمال پس آنچه عطا کرده است مرا خدای از ملک عظیم و پادشاهی و نبوت و علم بهتر است از آنچه
داده است بشما از متاع دنیا و چون مرا بهدیه شما احتیاج نیست بلکه شما بهدیه خویش شاد میشوید و می نازید ارْجِعْ إِلَيْهِمْ
فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ
باز گرد بسوی بلقیس و قوم خود و بگوی تا بیایند نزد من از روی طاعت و انقیاد پس هر آینه می آریم بر ایشان لشکرها که از غایت
قوت و کثرت و شوکت و عظمت طاقت مقابله و مجادله نباشد مر ایشان را اگر نیایند و ایشان خوار شدگان شوند پس رسول
پس منذر باز گشته بخدمت بلقیس آمد و تمامی احوال را بعرض رسانید بلقیس دانست که او رسول خداست امرای لشکر خود را گفت
چه صلاح میبینید درین کار جواب دادند که حکم تراست گفت ما را طاقت مقابله و مقاتله او نیست اگر فرمان او نبریم بر ما غالب گردد و ما را
بمقدار کرده بنده را بقتل رساند و بکسیری مبتلا سازد پس همه انقیاد قول او نموده بلقیس رسولی را فرستاد بخدمت سلیمان که من
از سر طوع و انقیاد متوجه بارگاه توام تا بدانم که این دین چیست و آیین کیست که ما را بآن دعوت میکنی تا بآن بگرویم بعد از آن
رسول تهیه اسباب راه کرده تخت خود را در خانه مضبوط کرد که در آخر هفت خانه بود و نگهبانان بر در بر گماشت و آن هفت
در را مقفل ساخته کلیدها برداشت و نایبی تعیین نموده ملک خود را باو سپرد و خود در عماری نشسته هفتصد کنیز را اختیار
کرده همراه در عماری نشاند با دوازده هزار امیر که با عسکر و خدم و حشم متوجه پایه سریر سلیمان شد و دیوان اندیشیدند که
چون سلیمان بلقیس را بیند با کمال حسن و جمال و عقل البته باو میل کند و او را بعقد خود در آورد و صلاح آنست که بر جمال
و عقل او طعنه زنیم تا عیب او در دل سلیمان نشسته بر او توجه نکند پس بعضی از اشراف جن پیش آمده بعرض رسانیدند
که عقل بلقیس قصور تمام دارد و کمال او از منهج صواب منحرف و پای او مانند پای حمار است و پنج انگشت ندارد و سلیمان
این اندیشه فرو رفت و اول خواست که عقل او را امتحان کند و در تخت او بعضی از معجزات خود باز نماید قوله تعالی قَالَ يَا أَيُّهَا
الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ گفت ای گروه بزرگان آیا کدام از شما می آورد بنزد من تخت
بلقیس را پیش از آنکه بیایند بمن در حالتی که مسلمانان باشند چه هر گاه بصفت اسلام در آیند

کرفتن

گرفتن تخت او روا نباشد مگر برضای او قَالَ عِفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ
وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ گفت دیو بد هیئتی از قوم جن که من بیارم آن را بتو پیش از آنکه برخیزی از جای خود یعنی از
مجلس حکومت و سلیمان تا نصف النهار در مجلس حکومت نشستی و بدرستی که من بر حمل آن تخت هر آینه توانا ام و بر آن امینم
سلیمان فرمود که زودتر ازین میخواهم قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ
طَرْفُكَ گفت آنکس که نزدیک او بود دانشی از کتب منزله یعنی کتب الهی خوانده بود و اسم اعظم دانسته من بیاورم پیش از آنکه
باز گردد بسوی تو چشم تو یعنی چون در چیزی نگری تا چشم از آن برداری بجهه خلل نگرستن من تخت حاضر گردانیده باشم سلیمان
او را دستوری داد و گویند آن اسم اعظم اهیا شراهیا بود که بزبان عبریست و بزبان عربی یَا حَيُّ يَا قَيُّومُ است و در قرآن
سه جا واقع شده یکی در آیة الکرسی و یکی در اول سوره آل عمران و یکی در سوره طه وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ و بقول
بعضی یَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ است و بعضی گویند آنست که یَا إِلٰهَنَا وَإِلٰهَ كُلِّ شَيْءٍ إِلٰهًا وَاحِدًا لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ
و بعضی فرموده اند که لفظ یَا اَللّٰهُ وَ یَا رَحْمٰنُ است و گویند آن شخص خضر بود یا ملکی که دفع مقادیر نزد او است و بقول اکثر
آصف بن برخیا که وزیر خواص سلیمان بود و پسر خواهر او و ناظر و خلیفه او بود و ثعلبی که یکی از راویان اهل سنت است آورده که
عبد الله سلام از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسید که چه کس بود که تخت بلقیس را از شهر سبا نزد سلیمان در حیث الطرف حاضر ساخت
حضرت فرمود أَخِي وَصِيِّي وَابْنُ عَمِّي وَوَزِيرِي یعنی برادر من و ابن عم من و وزیر من آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله با امیر المؤمنین علیه السلام
گفت که با پیغمبران سابق بودی بپنهان و با من باشکارا و اینکه در اخبار بوضوح پیوسته که آنحضرت در همه ازمنه بامر الهی بصورت
کرده است متمثل میشده و امور عجیبه ازوی بظهور می آمده موید اینست و قصه دشت ارزنه با سلمان فارسی ازین مقوله است و الهذا
ملقب شده بمظهر العجایب و مظهر الغرایب و بر هر تقدیر چون آن کس که نزد او اسم اعظم بود و آن دعا کرد تخت بلقیس از موضع خود
در زمین فرو شد و بیک طرفة العین پیش تخت سلیمان از زمین بر آمد و در وسیط آورده که حق تعالی آنجا تخت بلقیس را معدوم ساخت
و اینجا که نزد سلیمان بود موجود گردانید و بروایتی ماثوره از ابو عبد الله علیه السلام آنست که حق تعالی ارض فرموده و فی الحال
تخت را نزد سلیمان حاضر گردانید و گویند ملائکه بسرعت هر چه تمامتر آن را نزد سلیمان حاضر ساختند یا باد در برابر … با شر
زمان احضار آن نمود پس سلیمان فرمود باشراف و اعیان خود که تغییر و تبدیل دهید این تخت را با نگار اعلا را اسفل کنید و اسفل را اعلا
و جواهر آن را هر یک بجای دیگر برید تا ببینیم که بلقیس آن را می شناسد یا نه فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَهٰكَذَا عَرْشُكِ قَالَتْ
كَأَنَّهُ هُوَ وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ پس آن هنگام که آمد بلقیس نزد سلیمان گفتند باو که آیا همچنین است تخت تو
گفت گویا این آن تخت است و جزم نگفت و این از کمال عقلش چه احتمال داشت که تختی باشد مثل آن و گفت داده شده ایم ما دانش …

بر قدرت الهی و صحت نبوت سلیمان پیش از این معجزه و ستیم ایمان آرندگان و کردن نهندگان حکم وی را یارب چو نیست
عقل و دانش با هم کز هر دو شود روشن و صافی عالم در آنکس که نام تمیز برند ممتاز بعقل و علم باشد آدم و چون سلیمان امتحان عقل
و فطانت بلقیس نمود بعد از آن بار دیگر امتحان کرد که دیوان با او گفته بودند که پای وی بپای حمار ماند و اصابع خدا در سلیمان فرموده بود تا فرمان
بنا کردند و زمین آنرا از آبگینه سفید صافی ساختند و در زیر آن آب روان آورده ماهیان و سایر حیوانات بحری در آنجا افکندند چنانچه صحن آنجا
آب می نمود پس بفرمود تا سریر آنرا در میان قصر نهادند پس بر بالای آن سریر بنشست و امر کرد که بلقیس را طلبند چون بدر کوشک رسید
و آن طرح را بدید پنداشت که دریاچه است پس برکشید جامه خود را از پاهای خود قوله تعالی وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقَيْهَا قَالَ إِنَّهُ
صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ و برداشت و برکشید جامه خود را از پاهای خود گفت سلیمان که فرو گذار دامن خود را بدرستی که آنچه
آنرا آب می پنداری صرحیست ساده و هموار از آبگینه این دلیلیست که چون کسی خواهد زنی بخواهد جایز است او را که بساق او نگرد
آورده اند که چون سلیمان ساق بلقیس را دید که بران موی بود بطبع او ناخوش آمد و در علاج ازاله آن با دیوان مشوره نمود گفتند بکره
گفت دران خوف جراحت اعضاست پس از دیوان علاج طلبید ایشان براو آهک و زرنیخ ممزوج ساختند و حمامی مرتب نمودند
بلقیس را گفتند با حمام رفت و نوره بر خود مالید و گویند که اول کسی که از آن حمام و نوره بود پس سلیمان او را در نکاح خود در آورد
و ازو فرزندان متولد شد و ملک و ولایت او را باو تفویض نمود و جنیان را امر کرد تا از برای او سه حصن بنا کردند در زمین یمن که از
تخت قدرت آدمیان بیرون بود یکی را سلحون گویند و یکی را بلنون و دیگری عمرون و بلقیس را در آن ولایت فرستاد و در هر ماه سه روز
او نیز سه روز نزد او بودی و در بعضی روایت آمده که سلیمان او را بکسی داد که پادشاه همدان بود و بعد از آن
فرستاد و حیاشی پاسانید معجزه نقل کرده که موسی بن امام محمد تقی و یحیی بن اکثم روزی با هم رسیدند یحیی از و مسئله چند پرسید و وی
جواب او نداشت پس نزد برادر خود امام علی النقی علیه السلام آمده معروض داشت آن حضرت فرمود که مسائل را تقریر کن گفت
منجمله آنکه سلیمان با علم آصف محتاج بود و حال آنکه او پیغمبر خدا بود حضرت فرمود که ای برادر بلکه سلیمان محتاج بعلم او نبود لکن خواست
که اعلام اهل ایمان کند از جن و انس که بعد از و آصف حجت خداوند بود و سلیمان بامر خدا این علم را بامانت بآصف داده بود تا در
امامت و خلافت او اختلاف واقع نشود آورده اند که هیچ وقتی از اوقات سلیمان از یاد حق غافل نبنشستی مگر روزی که حق تعالی بدان
باد فرموده إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ یعنی یاد کن ای محمد قصه سلیمان را وقتی که عرض کرده شد بر وی بوقت
روز اسبان ایستاده و بر هنه اسبان تیز تک و آن هزار اسب بود که سلیمان با کفار دمشق و نصیبین کارزار کرده بود و آنها را
از ایشان گرفته و بروایت مقاتل داود علیه السلام با عمالقه غزا کرده بود و هزار اسب از ایشان اخذ نموده و میراث سلیمان رسیده بود و
بعضی اسبان دیگر دریایی بودند و برداشتند دیوان بهم تحفه آورده بودند و قصه آن چنانست که روزی سلیمان بلور را امر فرمود که

بساط را بجانب دریای محیط برد باد آنرا برداشت چون در میان دریا رسید جزیره دید سبز گشته از گیاه اسبان را دید که در جزیره چرا میکردند
اسبی دو بال داشت چون بساط سلیمان را دیدند در هوا پریدند و ناپدید شدند سلیمان روی بدیوان کرد که شما این جزیره را میشناسید
صخر که مهتر ایشان بود گفت من میشناسم گفت میخواهم که از آن اسبان بگیرید و بیاورید صخر گفت من و دیوان گفتند ما نتوانیم اما دیوی هست که نام
او سمعون است و این سمعون از فرزندان صلبی ابلیس است این اسبان را او تواند گرفت و این سمعون را وقتی توانیم بدست آوردن که بر ربع
زمین رفته باشد تا او را بدین طریق بدست آوریم سلیمان گفت روا بود دیوان از پیش سلیمان بیرون رفتند و در جهان پراکنده شدند و خلق را تجسس میکردند
که سلیمان بر سمعون ظفر یافت تا چون این شنید بیرون آمد دیوان بنزد یک وی آمدند و او را گفتند بیا تا ببریم و ملک سلیمان را بگیریم که ما را خبر از
آدمیان و پریان نیم آنگه او را بهر حیله که بود بگرفتند و دست و پای او را محکم بستند نزد سلیمان آوردند سلیمان نظر بهیبت او کرد ... سمعون
برخود بلرزید و فریاد برآورد و گفت یا نبی الله مطیع فرمان بردار توام هر چه فرمایی آن کنم زنهار بیش دوزخ آنجا ایستاد گفت اگر فرمان رسول الله
خلافت کنی نسبت تو را چنین تا زیانه آتشین بسوزانم پس سلیمان فرمود که فلان اسبان که در فلان جزیره است بنزد یک من آوری گفت یا رسول الله آن
بادت ندهند و ما خواستیم را از ایشان نتوانیم پوشیدن اما حیله ایشان را توان کرد سلیمان گفت آن حیله کدامست ایشان را در جزیره
اسبی ... خورند از یکی آب بران چشمه آب بایدرفتن و آن چشمها را گرفتن وی در روی آن چشمها پوشیدن تا چون بیایند و آن همی بخورند و مست
کردند و بیهوش بیفتند آنگه طناب بهادر گردن ایشان بندم و بنزد یک تو آریم پس دیوان همراه سمعون برفتند و چشمها را گرفتند و شراب
در روی آن چشمها ریختند و کمین نشستند تا آنگاه اسبان آب خوردن آمدند چون از آن آب شراب بخوردند مست و بیهوش شده بیفتادند پس دیوان در آمده
طنابها در گردن ایشان محکم کردند و بگذاشتند تا با خود آمدند چون خود را بسته دیدند گردن تسلیم نهادند و دیوان ایشان را
به بیت المقدس آوردند سلیمان بفرمود تا ایشان را در نظر آوردند بهر تقدیر سلیمان از نماز نافله باز ماند که در آخر روز
داشت باز ماند و چون سلیمان از آن اسبان برو عرض کردند نگاه کرد آفتاب فرو رفته بود فقال إِنِّي أَحْبَبْتُ
حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ پس گفت بر گزیدم دوستی مال را و عوض خیل را جز ... ذکر
و دوستی اسبان او باز ماندم از یاد پروردگار خود تا آنگه پوشیده شد آفتاب به پرده شب پس سلیمان غمگین شده روی باصحاب
خود کرده که رُدُّوهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ باز گردانید اسبان را بر من پس در استاد و مسح شمشیر را سود
بساقهای اسبان یعنی ایشان را پی کرد و بگردنهای ایشان یعنی می برید گردنهای ایشان را و همه را در راه خدا قربان کرد و تصدق
بجهة کفاره آنچه از وی فوت شده بود و از جمله هزار اسب صد اسب ماندند و هر اسب نیکو که است از نسل آنهاست عبدالله عباس از
امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل کرده که ضمیر ردوها راجع با فتاب است و مراد از ذکر نماز عصر است که از سلیمان بجهة مشغولی اسبان فوت
شده و آفتاب غروب کرد و چون اشتغال سلیمان با سبان بسبب اراده جهاد بود با دشمنان نه بجهة تفرج و حظ نفس از جهت باذن

فرشتگان را که موکل آفتاب بودند امر کرد که برگردانید و حاضلی بازگردانید آفتاب را برای من ایشان آفتاب را بازگردانیدند تا بموضع عصر آمد و او نماز
را ادا نمود و اینکه آفتاب دو بار از برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام بازگردید یکبار بدعای حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و یکبار بدعای خود
حدیث صفدر مشهور و معروفست و کسی منکر آن نیست آورده اند که سلیمان علی نبینا و علیه السلام در اوایل پادشاهی بیوت بسیار زنان
داشت روزی در مجلس خود گفت امشب با همه زنان مقاربت کنم تا خدای مرا از ایشان سعید پسر دهد که در راه خدای جهاد کنند و لکن
ان شاء الله نگفت اتفاقا هیچکدام حامله نشدند مگر یک زن که او پسر مرده آورد و مضمون کلام آنست کل امر است هر نقش که
از طاس فلک خواهد مل شک نیست که عکس گردد حاصل از جستن نقش وصل هجران دیدم وز عکس شدم زود بهجران واصل
پس بجهت ترک مندوب که آن نگفتن کلمه ان شاء الله بود حق تعالی با او عتاب کرد چنانکه حبیب خود را صلی الله علیه وآله از آن خبر داده که
وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَىٰ كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ و بدرستیکه ما امتحان و ازمایش کردیم سلیمان را
و انداختیم یعنی زن او را الهام کردیم تا انداخت بر بالای تخت سلیمان تنی بی روح که پسر مرده او بود سلیمان چون دانست که
آن بجهت ترک ان شاء الله بود از آن پشیمان شد پس بازگشت بخدا بر وجه انقطاع از ما سوی و بدعا و نماز مشغول شد از پیغمبر صلی الله
علیه وآله مرویست که فرمود که بحق آن خدایی که نفس محمد بید قدرت اوست که اگر سلیمان کلمه ان شاء الله میگفت هر آینه حق تعالی
سعید پسر باو میداد تا همه در راه خدا جهاد میکردند و شبهه نیست که ترک کلمه ان شاء الله مقتضی نیست که از سلیمان صغیره و یا کبیره
واقع شده باشد الا آنست که بجهت ایمن شدن از کذب بحسب الظاهر او را مندوب بود که متذکر آن شود و اینکه سلیمان را هیچ فرزند نبود
قولیست بغایت ضعیف زیرا که بعضی معتبر گفته اند که ارمیای پیغمبر پسر سلیمان است چنانکه بیاید ان شاء الله تعالی و قبل ازین گذشت که
بنابر قول اصح سلیمان را از بلقیس چند فرزند بهم رسید و اقوال قصه خوانان و ضعفای مفسران که حق تعالی باو پسری داد که یک
و یک چشم داشت و او را با پدر سپرد و روایت دیگر که سلیمان انگشتری را بدیوی داد و آن چهل روز پادشاهی کرد بطریقی که
نقل کرده اند مستلزم کفر و زندقه است حاصل که چون سلیمان ترک مندوب کرد از روی نیاز بدرگاه بی نیاز توجه نمود و زبان
بمناجات گشوده قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ گفت
ای پروردگار من بیامرز مرا در آنچه از من صادر شده از ترک مندوب و ببخش مرا پادشاهی که سزاوار نباشد هیچ یکی را
از پس من بدرستیکه توئی بخشنده که هر چه خواهی بهر که خواهی دهی پس حق تعالی دعای او را اجابت نموده فرمود که
فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ پس رام کردیم مر او را باد بر وجهی که بروفق
فرمان او از روی نرمی باد را او را متحرک سازد هر جا که قصد کرده مرویست که حق تعالی بر وجهی باد را مسخر او کرده
بود که روزی در صباح او را از ایلیا برداشت و در وقت چاشت بفرغون رسانید و شبانگاه بکابل و بر روایتی که صبح

ازتدمر

از تدمر که شهری بود در ولایت شام که جنیان از برای او ساخته بودند بیرون آمد و قیلوله در اصطخر فارس کرد و شبانگاه بکابل رفت و انجا شب
خواب نمود و وهب ابن منبه روایت کرده که در بعضی کتب خوانده ام که بر یک جا دجله سنگی نوشته دیدند که بعضی از اصحاب سلیمان
بران نوشته بودند که بامداد از اصطخر بیامدیم و اینجا قیلوله کردیم و گفتیم شب ان شاء الله تعالی در شام خواهیم بود و مرویست که یکروز
بامداد از اصطخر زمین عراق بمرو رفت و قیلوله کرد و نماز دیگر در بلخ بگذارد و از بلخ بترکستان آمد و از آنجا بچین رفت آنگاه بساحل دریا
که مطلع آفتابست رسید تا بزمین قندهار رفت و از آنجا بکرمان آمد و بزمین فارس توقف نمود و بامداد دیگر بکرامد و نماز شام در مدینه تدمر
که شهر او بود آمد وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَّاءٍ وَغَوَّاصٍ و مسخر کردیم او را از جنس دیوان که هر بنا کننده که بروفق امر او عمارتها میساخت
از شهرها و کوشکها و قلعه های بلند و از جمله آن بیت المقدس است و هر غواص کننده در دریا تا انواع جواهر بیرون می آوردند
آورده اند که دیوان از برای سلیمان قصور روح افزا و مناظر دلکش میساختند قوله تعالی وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ
و میساختند برای او تمثالها و صورتها و کاسه های چوبین و سنگین مانند حوضهای بزرگ و دیگهای بلند بزرگ بر سه پایه نهاده
آورده اند که در آن زمان ساختن صورتها و تماثیل مباح بود و در بعضی امت آورده که تمثالها از این ساخته و حق تعالی بوقت
محاربه با اعدا روح در آن میدمید تا قتال میکردند و مرویست که تمثال دو شیر ساخته بودند در زیر تخت سلیمان و بهلوی دو کرکس
بر بالای تخت ایضا چون سلیمان بر تخت بیامدی آن دو شیر بامر حق تعالی بازوی خود را برافراختندی تا بر آن نهاده بالا رفتی و چون بر تخت
نشستی آن دو کرکس بالهای خود سایه گستر شدندی و غیر از سلیمان کسی دیگر نمیتوانست که بر آن تخت پا نهد و چون بخت النصر بعد از سلیمان بر بنی
اسرائیل غالب شد خواست که بر آن تخت نشیند شیران او را مجروح نمودند و در شریعت عیسی علیه السلام نیز جایز بود که صورت سازند زیرا
که صورتها از گل میساخت و باذن حق تعالی عیسی او را زنده میگردانید و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرمود
بخدا سوگند که مراد بتماثیل درینجا صورتهای حقیقت نیست بلکه صورت درختان بود و نحو آن از غیر ذی حیوة و گویند کاسه های
بر دیگر بود که هزار کس را از اطراف آن نشسته از آن طعام میخوردند و سلیمان را بی ظروف طعام بشکل میداد و دیگها بمرتبه بود که از
غایت بزرگی هیچ کس نتوانستی که از جای بجنباند و سلیمان را دوازده هزار طباخ و خباز بود وَآخَرِينَ مُقَرَّنِينَ
فِي الْأَصْفَادِ و دیگر مسخر کردیم دیوان دیگر را که باهم بودند دو دو و سه سه و چهار چهار در غلها یعنی بعضی شیاطین را
که نوعی و متمردین ایشان را در بند کشیدن تا شر ایشان بمردم نرسد از سدی مرویست که در دنیا ملکی مقرر شده بود تا زبانه
آتش در دست داشته هر گاه دیوان ... که از فرمان سلیمان سر کشیدند تا زبانه آتشی بر وی میزد و او را میسوخت و از
اصحاب تعالی بر مرویست که از جمله جنیان که از برای سلیمان بنا کرده بودند بیت المقدس است و انجان بود که حق تعالی ابراهیم
... ایشان ... برسند که ازو ... در گذشت و چون نوبت بداود رسید فرمان حق تعالی ... بود که بنی ...

ابراهیم را وعده داده بودم که کثرت عدد اول و بمرتبه رسانیم که هیچکس شمار ایشان نتواند کرد و من بوعده خود وفا کردم
و این نعمت را باتمام رسانیدم و ایشان از ان کفران نعمت کردند و در حق من عاصی شدند و اکنون بذات خود سوگند میخورم
که ایشان را بیکی از سه بلا مبتلا سازم یا سه سال قحط بر ایشان مسلط گردانم یا سه ماه دشمنان را بر ایشان مستولی گردانم یا سه
روز طاعون بر ایشان رسانم داود قوم را ازین خبر داد گفتند ما طاقت قحط نداریم و با دشمنان مقاومت نتوانیم نمود مرگ برما
اسان تر است زیرا که ازو گریز نیست پس مستعد موت شدند و غسل کردند و کفنها پوشیده منتظر آن بودند و با زنان و کودکان
بصحرا رفتند و حق تعالی بر اهل طغیان ایشان طاعون فرستاد و در یک روز چندان بمردند که از دفن ایشان عاجز شدند
که عالم از نتن بیفتاد روز اول ازیشان [illegible] حاصل یکی دو ساعت بیشتر نمانده بود ازیشان که [illegible] شکل داود بر مسجد
بیت المقدس برامد و روی بر خاک نهاد و صلحای بنی اسرائیل نیز در انجا تضرع و زاری نمودند و از خداوند تعالی درخواستند تا روز سیم طاعون از ایشان
مرتفع شد خداوند جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت ای داود حق تعالی میفرماید که بندگان مرا امر کن تا شکر گزارند که
دعای شما را اجابت کردم مسجدی بنا کنید ~~[illegible]~~ فرزندان ایشان در انجا عبادت کنند پس مسجد بنا کردند
[illegible] و در این موضع
و هزار [illegible] و از [illegible] بنی اسرائیل [illegible] بسیار [illegible] امتحان [illegible] که خدا را انجا
خوش [illegible] اعلال [illegible] مسجد بنا کنید [illegible] اینها [illegible] و تو نیز از سر [illegible]
بگذر کفت بسیار [illegible] اگر [illegible] خواهید [illegible] نزد داود امدند داود را خبر دادند [illegible]
و حاصل [illegible] کردند کفت [illegible] قبول کرد پس [illegible]
[illegible] بعدازان [illegible] بجای [illegible] کرد و [illegible] سیم [illegible] داود [illegible] کفت
اکنون راضی شدم [illegible] یقین حاصل شد [illegible] امر [illegible] از سر حق [illegible] و [illegible]
[illegible] امتحان شما [illegible] اجازه بنا کردند داود [illegible] و [illegible] گردند و [illegible]
تا دیوار مسجد [illegible] بلند کردند حق تعالی برا داود وحی فرستاد که نصب [illegible] مسجد [illegible] ازین [illegible] گذار
که اتمام ان [illegible] سلیمان خواهد بود و در محاذات [illegible] کرد [illegible] که قابل ان مسجد [illegible] طلب کرد [illegible]
[illegible] از پادشاه [illegible] کرد [illegible] از دست [illegible] داود
طلب کرد [illegible] بها [illegible] و کفت [illegible] جبرئیل امد و کفت [illegible] داود
همت عالیست [illegible] اجابت کن داود کفت [illegible] کفت این حایط [illegible] هزار [illegible] کن [illegible] هزار
[illegible] از زر سرخ [illegible] داود کفت [illegible] مقدار زر [illegible] جبرئیل امد و فرمود که

وان موضع خیمه گاه موسی بود

بیع کن ای داود داود کفت ای [illegible] دیگر [illegible] این حایط را پر از زر سرخ کفت فروختم پس سه روز
[illegible] ای داود [illegible] ملک خود میخواهم داود کفت [illegible] که [illegible] بهای [illegible]
[illegible] ای [illegible] سال [illegible] که [illegible] حایط پر از زر [illegible]
[illegible] ملک [illegible] بتو دهیم [illegible] داود [illegible] تا این حایط [illegible] کردم
[illegible] آیه کریمه یا ایها الذین امنوا توبوا الی الله توبة نصوحا [illegible]
[illegible] داود [illegible] که مسجد بنا کند [illegible] بودند [illegible]
[illegible] داود [illegible] زن [illegible] داود [illegible] کفت [illegible]
[illegible] داود [illegible] خطاب [illegible] داود [illegible] باز
ان خانه [illegible] تمام [illegible] داود [illegible] کفت خداوندا [illegible] تمام [illegible] فرمان [illegible] اجابت
کردم [illegible] این مسجد را تمام [illegible] سلیمان [illegible] جن و انس و شیاطین را جمع کرد
و [illegible] از معادن سنگ [illegible] سفید و زرد و سبز
[illegible] بنی اسرائیل و چون تمام [illegible] از ان [illegible]
جای [illegible] مسجد [illegible] زر و سیم و انواع جواهر از در و یاقوت و زبرجد و انواع طیب
از مشک [illegible] جمع [illegible] ارباب صنعت [illegible] تا جواهر [illegible]
[illegible] سلیمان [illegible] از جنیان پرسید کفت هیچکس [illegible]
[illegible] فرمان داد [illegible] سلیمان [illegible] کفت [illegible] کرد
کفت [illegible] که [illegible] کفت یا رسول الله [illegible] کردم [illegible] عجب [illegible] مرا ازان
خنده [illegible] سلیمان فرمود [illegible] جواب داد [illegible] رسیدم [illegible] اکنون [illegible]
[illegible] سال [illegible] مرا [illegible] سال [illegible] رسیدم که مرا از [illegible]
[illegible] سلیمان کفت هیچ [illegible] که این جواهر را
[illegible] کفت [illegible] معدن [illegible] از عقاب [illegible]
[illegible] از سنگ [illegible] در صندوق کنند [illegible] بیاورد
[illegible] عقاب [illegible] صندوق [illegible] و آنرا

بفت کی سلیمان هم از دیوان را با عقاب فرستاد تا چند سنگ دیگر از ان آوردند و تا امروز هرچه یافت می شود از الماس اصل
از انست القصه بان الماس سنگها را مربع کردند و جواهر را سفته و [illegible] بر خام سبز و زرد و سرخ و سبز
وستونها از رخام جمیل کرد بالا و یاقوت و زبرجد در روشنا نمودند و دیوارها و سقف از ان مرصع ساخته و فرشش از ان از الوان سرخ
فیروزه ساخته و چون شب در آمدی از نور جواهر آنجا روشنی بتافتی که بچراغ احتیاج نبودی و درها از عنبر زبود
و هر دری را نامی مرتب ساخت یکی را باب داود خوانند و یکی را باب التوبه و یکی را باب الرحمه و دوازده در را باب الاسباط
و ازهر دری سبطی در آمدندی و یکی را باب [illegible] یعنی باب محمد صلی الله علیه و آله و سلم روزی که آن بنا تمام شد از عجایب نمود
و از جمله عجایب آن این بود که اگر مرد صالحی در آن داخل شدی روی خود را در جواهر روشن و سفید دیدی و اگر فاسق بودی
روی خود را تاریک و سیاه دیدی و عصا از آبنوس در گوشه آن نهاده بود که اگر از اولاد پیغمبران دست در آن مالیدی ایشان را
هیچ رنج نرسیدی و اگر کسی بدروغ دعوی کردی که از اولاد پیغمبرم چون دست در آن مالیدی بسوختی و ده هزار قرا از عباد بنی اسرائیل
معتبر بود که همیشه بتلاوت توریه مشغول بودند پنجهزار در شب و پنجهزار در روز و آن مسجد بدین نهج بود تا بروزگار
بخت النصر چون بران استیلا یافت آنرا خراب کرد و تمام جواهر آنرا برداشت و بعراق آورد در دارالملک او بود آورده اند
که سلیمان ملک الموت را گفته بود که چون وقت اجل من نزدیک رسد چند روز پیش از آن مرا اعلام کن چون وقت او رسید
با او گفت که از عمرت یک ساعت بیش نمانده سلیمان شیاطین را فرمود که برای من کوشکی از آبگینه بسازید که در آنجا روم
و مردم مرا ببینم فی الفور برای او کوشکی چنین ساخته شد وی در آنجا رفت و بنماز مشغول شد و بجهت ضعف قوت
بر عصا تکیه کرده بود و بهمان هیأت ملک الموت قبض روح او کرد و نزد بعضی آنست که حق تعالی خواست که تا خلقان را
اعلام کند که جنیان غیب نمیدانند چه جنیان سلیمان در وقت که در کوشکی از بلور بود که مردمان او را دیدندی وی
مرده بود و بر عصا تکیه زده ملک الموت را نزد وی فرستاد و گفت اجابت دعوت خدا کن گفت ای ملک الموت
مرا مهلت ده تا احوال خود را سامان دهم گفت فرصت نیست پس آنجا بر پای ایستاده و بر عصا تکیه زده قبض روح او کرد
و او هر یک از جنیان را کاری تعیین کرده بود و تا یکسال جنیان بر پای ایستاده و بر عصا تکیه زده و بتصور آنکه زنده است
کار میکردند و گویند هنوز یک کار مانده بود در بنای بیت المقدس که اجل سلیمان در آمد طلب [illegible] روح [illegible] سلیمان
کسان خود را وصیت کرد که مرگ مرا از او پوشیده کنید و مرا بعد از مرگ بر عصا تکیه دهید تا جنیان از عمل خود باز نمانند
و مهم مسجد باتمام رسد پس چون سلیمان درگذشت او را ابستند و برو نماز کردند و بر عصا تکیه اش دادند و دیوان از دور
وی را زنده پنداشتند و بهمان کار که نامزد ایشان بود قیام نمودند بعد از یکسال با بین عصا را ارضه بخورد و او د

ابنی

وای خدا برای تو جاریم های بسیار جبه او آورده و [illegible] بخت النصر کس [illegible] و شب طلب [illegible] که زنها ما را از بنده زبان داده [illegible]
پوشانید و هر چند کس را بر در خانه یکی از بزرگان فرستاد که شمشیرها کشیده باشید چون صبح شود که از خانه سر بیرون کند گردن او را
بزنید و هیچ محابا مکنید و خود با جماعتی از خواص در میان شهر آمده و [illegible] از خشم [illegible] و مادر را [illegible]
که هیچکس را محابا نخواهم کرد او مادر را دل [illegible] آمد و گفت ای پسر چندین خشم مران [illegible]
مادر کرده بود او را از تن برداشت نظم بی رحم بمن کاران جفا کیش ارکین مگذارند مادر خویش * ایلان [illegible] اینست
برادر دیگر سگ چنین است * پس مردم دانستند که او با کسی محابا نخواهد کرد چون صبح بدمید مردم از خانها بیرون آمدند همه را
کشته چون روز بچاشتگاه رسید ده هزار مرد کشته بودند پس بان بخت النصر کس باشنهار کشیده و بر سرای ملکت رفته سلطان
سلطان بر بام بر آمده گفت ای بخت النصر اگر ترا مطلب ملکت بود دادم گفت مرا مدعا آنست که کین خود را از وزیر بستانم گفت با او
هرچه خواهی بکن انگاه بدر سرای وزیر آمد و وزیر را از خانه بیرون آورده بقتل رسانید [illegible] بابل [illegible] مراجعت کرده
پاپان خود داد گویند دوازده هزار دختر بودند برابر ده هزار مرد داد و هر یک ملازم خود کرد چند روز دیگر بر سلطان ملک آمده
او را زود [illegible] که بیرون ای سلطان امان خواست بیرون آمد و خاتم بخت النصر با بر دوش نهاده در جلو او افتاده ومیگفت نظم
ما جان بتماشای تو در پیش نهادیم * چون تیغ کشیدی سر تسلیم نهادیم * پیکان تو بر جان از ل [illegible] کشیدیم * صد بوسه بر آن [illegible] تعظیم نهادیم
پس ملک را باو تسلیم نمود ملک بابل گفت که در جای لشکر [illegible] تا ملک را بر آن تو مسخر گردانم پس او را با لشکر عظیم باطراف
و جوانب فرستاد تا ملک عرب و عجم و ترکستان و هندوستان را مسخر گردانید انگاه پرسید که هیچ دیگر مانده که در تصرف ما نیامده
باشد گفتند ولایت یکی شام و یکی مصر و [illegible] اما لشکر شام بدان [illegible] زیرا که جای پیغمبرانست بخت
النصر گفت که حق تعالی [illegible] مرا [illegible] لشکر جمع کرده روی بشام نهاد جزو بیت المقدس
رسید که بخت النصر [illegible] از صومعه بیرون آمد و گفت ای بنی اسرائیل عذاب الهی نازل خواهد شد که حق تعالی این بخت
النصر را از خشم او فرموده و با هیچکس رحم نخواهد کرد از خدا بترسید و توبه کنید شاید حق تعالی این بلا را از شما رفع کند
بنی اسرائیل بترسیدند و توبه کردند و بعبادت کردن و تورات خواندن مشغول شدند چون بخت النصر به بیت المقدس
رسید بنی اسرائیل جمیع در آمدند و روی بر خاک نهادند و زاری کردند حق تعالی دعای ایشان را اجابت نمود لشکر بخت النصر را ترسی
در دل آمده [illegible] منهزم گشتند بخت النصر ببابل باز گشته آمد و بنشست و چون بخت النصر باز گشت بنی اسرائیل باز بفساد و عصیان مشغول
شدند و حق تعالی ذکریا و یحیی را پیغمبری ایشان فرستاد بطریق که مذکور شد و چون ذکریا و یحیی کشته شدند دیگر باره
بخت النصر بعد از ده سال لشکر جمع کرده بود روی به بیت المقدس نهاد آورده اند که سلیمان در وقت ساختن بود

فیانگه هر روز بنوعی میوه می آورد و بنی اسرائیل میخوردند و سلیمان و غیره ایشان بهلاکت بنی اسرائیل گفت که این درخت بعوض میوه خار بار آورد و در آن سال بخت نصر را بیاد داشت که وعده هلاکت بنی اسرائیل است خود را برداشت نزد بخت النصر آمد و انجا که در کودکی از و کرم دیده بود ازیمعنی بخت النصر ایشانرا امان داد و در فرا آمده که از ربیا ارشیان بنی اسرائیل بدین بیامدند و حق تعالی ایشانرا عذاب کرد ای اما چون بر کار معصیت ورزیدند و ایشان بر ایشان سلط شد بخت النصر به بیت المقدس در آمده هفتاد هزار بنی اسرائیل بقتل آمدند و کتابها را بسوخت تمام بسوخت و در روایات آمده که چون بخت النصر بدان موضع رسید که سر یحیی را بریده بودند خون دید که از زمین بر میجوشید و آواز میداد که دختر دو زن بزنی نشاید بخت النصر پرسید که این چیست گفتند پیغمبری را در میان بنی اسرائیل بود که فاحشه بحرام پیغمبر بود هم پیغمبرزاده او را بکشتند بخت النصر گفت من ازین جهودان انتقام بکشم که این خون از جوشش باز نشیند پس چون هفتاد هزار کس بکشت ان خون از جوشش باز ایستاد بخت النصر بفرمود تا آن جواهر و زینتها و حلیها و قندیلها و چراغها و گوناگون ظرفهای زرین و سیمین که ان هفتاد هزار گونه و ابریق بود و فرشها برگرفت و در خزانه خویش بگذاشت و بنا را ویران کرد و در آن خزانه گویند مروارید بود هر دانه برابر بیضه شترمرغ میان تهی که لشکریان ازان آب میخوردند و در فرا آمده که هفتاد هزار شتر از زر و سیم و جواهر و فرشها نفیسه بار کرده و بناهای بنی اسرائیل را خراب کرده و بقیه بنی اسرائیل هفتاد هزار کس از مرد و زن و اطفال بخت النصر بیرون شهر بابل آورد و بعضی دیگر پراکنده شده بکوهها و بیابانها آواره شده و در میان اسیران بخت النصر جمعی پیغمبرزاده که آن بلاکرا از ایشان یکی دانیال بود و یکی عزیر و قصه ایشان بیاید انشاءالله تعالی مناجات ای ز تو بر دامن امید ما از کرمت نعمت جاوید ما ۰ از رقم عفو دلم شاد کن ۰ خط امانم ده و آزاد کن ۰ چونکه ترا گنج در جاوید هم ۰ کی بود از تشنه لب نومیدیم برلب عمر ز نهر خوان خویش ۰ لقمه ای بازده احسان خویش ۰ نعمت الفاه بر آن بی قیاس ۰ کم دهی اول دل نعمت شناس ۰ از پی تو روز خود عصیان گرای ۰ دور کن از پیشه کفران گرای ۰ کار بکویم که چه سان کنم بین ۰ انچه ز تو سزد بدان کن بمن ۰ ور ز غرض پرسم احسان تو ۰ حاجتم اینست ز غفران ۰ کافر روز افزوم ایرچو روز ۰ ملوزه جان نشودم سینه سوز ۰ راه پناه برکار فزود روم ۰ بر شرف دین محمد روم

## مقاله پانزدهم در قصه عیسی علی نبینا و علیه السلام

قوله تعالی اِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ اِنِّیْ نَذَرْتُ لَكَ مَا فِیْ بَطْنِیْ مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّیْ اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ حق سبحانه و تعالی از نذر او خبر میدهد بحضرت محمد صلی الله علیه و آله که یاد کن ای محمد چون گفت زن عمران بن ماثان که خواهر خاتون فاقوذا بود وقتی که حامله شد که ای پروردگار من نذر کردم برای تو آنچه در شکم منست در حالتی که آزاد کرده شده باشد پس قبول کن از من بدرستی که تو شنوای آنچه گفتم در باب نذر دانای مقصد من آورده اند که در آن زمان خدمت بیت المقدس امر عظیم بود و از اعظم عبادات میدانستند فرزندان را بان کار نذر میکردند و در آنجا خدمت میکردند تا بالغ میشدند بعد از آن مخیر بودند

میان مقام کردن و بیرون رفتن و در شریعت ایشان جز پسران را بدین کار نذر نکردندی فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ اِنِّیْ وَضَعْتُهَا اُنْثٰی وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ وَلَیْسَ الذَّكَرُ كَالْاُنْثٰی وَاِنِّیْ سَمَّیْتُهَا مَرْیَمَ وَاِنِّیْ اُعِیْذُهَا بِكَ وَذُرِّیَّتَهَا مِنَ الشَّیْطٰنِ الرَّجِیْمِ پس آن هنگام که بنهاد و بار نهاد دختر بود گفت از روی اندوه و حسرت ای پروردگار من بدرستی که بنهادم بار او در حالتی که ماده است و خدای داناتر است بانچه حنه وضع کرده و نیست فرزند نرینه که طلب کرده ام برای خدمت بیت المقدس هم چون فرزند ماده و پرستش که من نام کرده ام او را مریم و معنی مریم خادمه است و پناه میدهم او را بتو و فرزندان او را از وسوسه دیو سرکش رانده شده و دعای پروردگار مریم و عیسی در رسیده از مس شیطان محفوظ ماندند فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُوْلٍ حَسَنٍ وَّاَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا پس قبول فرمود مریم را پروردگار او بپذیرفتنی نیکو و برویانید او را بعنی تربیت داد و نشو و نما نیکو بمعنی توفیق او را مأمور گردانید بر صلاح و عفت و عصمت و روایتی که چون بیک سال رسید بانواع عبادت بی زنان و زنان غالب آمد روایت کرده اند که چون مریم متولد شد مادر او را در خرقه پیچیده به بیت المقدس آورده و مقدم را گفت که فرا گیرید این نذر کرده شده را کاران حق تعالی در میان ایشان اختلاف افتاد هر کدام از امام مسجد مقدس بعهده گرفتن و تعلیم او میکوشیدند و هر یکی را از ما که از جمله ایشان بود از جهة ذکریا گفت منم اولی از همه بتربیت او چه خاله او در حباله منست ایشان بدین راضی نشدند پس قرار دادند بر آن قرعه که قلمهای خود را که بدان کتابت تورات میکردند بیکبار بیندازند در آب اندازیم قلم هر که بر سر آب بر آید پرورش مریم از آن او باشد ذکریا که از اولاد سلیمان بود از بیشتران بزرگوار تر بر سر آب آمد کفالت مریم بوی قرار گرفت وَكَفَّلَهَا زَكَرِیَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَیْهَا زَكَرِیَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا و فرا پرورد و تربیت او را بزکریا و زکریا او را بخانه برده دایه برای او مقرر فرمود چون از حد طفولیت در گذشت او را بمسجد آورده و غرفه که بجز از نردبان بر بالا رفتن میسر نشدی برای او ترتیب داد و هر گاه ذکریا نزد مریم بیرون آمدی در آن غرفه را بقفل محکم کردی و کلید آن با خود داشتی تا با این همه مریم بزرگ شد و انواع ولایت از وی ظاهر شد هر گاه که ذکریا در آمدی بر مریم بغرفه که مریم در آنجا بود می یافت نزدیک او روزی و آن میوه تابستانی در میان زمستان و بعکس ذکریا متعجب شده قَالَ یٰمَرْیَمُ اَنّٰی لَكِ هٰذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ یَرْزُقُ مَنْ یَّشَآءُ بِغَیْرِ حِسَابٍ گفت ای مریم این از کجاست مر ترا گفت مریم این از نزد خداست بدرستی که خدای روزی میدهد هر کرا میخواهد بی حساب از غایت بسیاری اِذْ قَالَتِ الْمَلٰٓئِكَةُ یٰمَرْیَمُ اِنَّ اللّٰهَ یُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ اسْمُهُ الْمَسِیْحُ عِیْسَى ابْنُ مَرْیَمَ وَجِیْهًا فِی الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِیْنَ یاد کن ای محمد وقتی که گفتند فرشتگان ای مریم بدرستی که خدای مژده میدهد ترا بکلمه از نزد خود مراد حضرت عیسی است که بکلمه کن حاصل شد بی پدر نام آن کلمه این است المسیح لقب است و عیسی بن مریم اسم اوست در حالتی که آن رو شناس و تمام قدر است در دنیا بطاعت و نبوت و مخلوق شده

بی پدر و برفع او در اسمان و در اخرت بشفاعت و علو درجه و مرتبه و از جمله نزدیک کردانیده شدکان ویکلم الناس
في المهد وكهلا ومن الصالحين و سخن کوید ولد تو ای مریم با مردمان در حالتی که در کنار تو خفته شیر خورد و کهی که جوان او بشد
و در حالتی که در موی بش سفید شده سخن کردن او در زمان طفولیت پیش مساوی شد و در حالتی که او از جمله انبیا رسانیده بشود و سخن کردن
عیسی در زمان طفولیت معجزهٔ او بود تا بر مردمان ظاهر شود که او پیغمبر خداست و مادر او را پاک و امین دانند و چیزی که بر تهمت بد نسبت
کنند مجاهد کفته که چون مریم تنها بودی عیسی در شکم او سخن کفتی و چون مشغول امری شدی در شکم مادر تسبیح کفتی الفقه چون مریم کلام
ملائکه را استماع کردی قالت رب انى يكون لي غلام ولم يمسسني بشر کفت از روی تعجب ای پروردکار من از کجا مرا
وجه صورت بندد مرا فرزندی و حال انکه کسی نکرده است مرا چون ادمی و وجه فرزند بی پدر خلاف عادت است قال كذلك الله يخلق
ما يشاء اذا قضى امرا فانما يقول له كن فيكون کفت جبرئیل در جواب او در همین حال که تو هستی بی مس بشر خدای می افریند
انچه میخواهد چون خواهد که حکم کند بکاری جز این نیست که کوید مران چیز را که معلوم اوست بباش و از عدم بوجود ای پس بباشد
و بوجود اید ويعلمه الكتاب والحكمة والتورية والانجيل ورسولا الى بني اسرائيل و بیاموزد او را نوشتن
کتابهای فرو فرستاده شده و علم حلال و حرام و تعلیم دهد او را توریت و انجیل و کوید که من فرستاده شده ام از نزد خدای تعالی
بسوی فرزندان یعقوب اني قد جئتكم باية من ربكم اني اخلق لكم من الطين كهيئة الطير
فانفخ فيه فيكون طيرا باذن الله و نیز کوید که من بتحقیق اورده شده ام شما را علامتی و نشانه از نزد
خدای تعالی پروردکار شما و ان اینست که میسازم برای شما از کل مانند مرغ پس میدمم نفس خود را در ان پس میکردد ان مرغ زنده پرواز
کننده باذن خدای تعالی وابرئ الاكمه والابرص واحيي الموتى باذن الله و به میسازم کور مادر زاد را از خلقت
نابینا را و اکر میسازم شخصی را که بعلت پیسی مبتلا شده و زنده میکنم مرده کان را باذن خدای تعالی مرویست که عیسی چهار کس را زنده کرد
یکی عازر که یکی از دوستان و مصاحبان او بود دوم پسر پیره زنی فوت شده بود مادرش جزع و فزع میکرد عیسی چون ان بر وی ثابت
شده دعا کرد حق تعالی او را برحال خود زنده کردانید چهارم سام ابن نوح سیم پیره زنی فوت شد قوم او از فوت او بسیار جزع و فزع
میکردند بغایت میکریستند دعا کرد حق تعالی او را زنده کردانید چهارم سام بن نوح که قریب بچهار هزار سال بود که فوت شده بود
قوم او را کفتند اکر او را زنده کنی ما بتو ایمان اوریم عیسی بر سر قبر او امد و کفت قم باذن الله فی الحال از قبر بیرون امد و سام از انجا
بیرون امد موی سر او سفید شده کفتند او را ازین پیشتر کفت ان زمان که شنیدم پنداشتم که قیامت برخاسته از هول ان موی سرم سفید کشت پس او را کفت
بمیر باذن الله فی الحال بمرد وانبئكم بما تاكلون وما تدخرون في بيوتكم ان في ذلك لاية لكم
ان كنتم مؤمنين و خبر میدهم شما را بانچه میخورید و انچه ذخیره میکنید در خانهای خویش براستی که درین معجزه هر اینه

علامت

علامت است مر شما را بصدق دعوی من اکر هستید شما کرویدکان معاشران و جاهدان مرویست که چهل مرد با یکدیکر اتفاق کرده هر یک
و یک طعام مخالف یکدیکر بخانه بردند و مقداری از ان خوردند و قدری پنهان کردند پس نزد عیسی امدند و کفتند ما را خبر ده که چه خورده ایم و چه
کذاشته ایم جبرئیل ع امد و او را خبر داد و عیسی ع یکیک را بیان فرمود الفقه مریم پیوسته در مسجد قدس بعبادت مشغول بودی و بوقت
عذر بخانهٔ خاله خود رفتی و بعد از پاکی بمسجد در امدی وقتی در خانهٔ خاله خود بعد غسل محتاج شد طلب خوشبو کرد که غسل کند چون غسل
کرد و جامه در پوشید جبرئیل نزد او امد قوله تعالی فارسلنا اليها روحنا فتمثل لها بشرا سويا یعنی فرستادیم بسوی او روح خود را
یعنی جبرئیل را پس متصور شد برای مریم ادمی تمام خلقت یعنی جبرئیل ع بصورت ادمی خود را بمریم نمود وقالت اني اعوذ
بالرحمن منك ان كنت تقيا کفت مریم براستی که من پناه میکیرم بخدای بسیار بخشنده از بدی که تو خواهی رسانید
اکر هستی تو پرهیزکار و کویند تقی نام فاسقی بود در ان زمان که شوخی زنان کردی و بر عکس این نام نهاده بود مریم کمان
برد که مکر او است جبرئیل چون اضطراب مریم دید قال انما انا رسول ربك لاهب لك غلاما زكيا کفت جز
این نیست که من فرستاده پروردکار توام تا ببخشم ترا بامر او پسری پاکیزه قالت انى يكون لي غلام ولم يمسسني
بشر ولم اك بغيا کفت مریم چکونه مرا پسری و حال انکه نبوده است مرا شوهری و نبوده ام زناکار قال كذلك قال
ربك هو علي هين ولنجعله اية للناس ورحمة منا وكان امرا مقضيا کفت جبرئیل ع امر چنین است که تو کفتی
کفت پروردکار تو که دادن ولد بی پدر بر من اسانست و ما کردانیم او را علامتی برای مردمان و کردانیم او را سبب بخشش از ما و بود
انکه بود کرده شده است از پیش در ازل حکم کرده شده چون این مناظره و مباحثه در میان مریم و جبرئیل واقع شد مریم
رضا داد و خاموش شد پس جبرئیل نزدیک او رفت و در کریبان او یا استین یا دامان او بادی دمید و ان باد بجوف وی در امد
فحملته فانتبذت به مكانا قصيا پس بار کرفت بعیسی پس بکوشه رفت بان حمل دور و منفرد شد از جای
خود در بیرون از شهر ایلیا از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که کریبان پیرهن مریم را بدمید و باد در ان دمید و در
همان ساعت در رحم او بحد کمال رسید همچنانکه بچه نه ماهه شده باشد در رحم مادر پس از موضع غسل خود بیرون امد و جبه کرانی حمل
بار بزمین میکشید و خاله وی چون در وی نکاه کرد و ان حال را بدید بسیار پریشان شد مریم بجهت حیا و شرمندکی که از خاله داشت
از ان شهر بیرون رفت و بزبان حال میکفت بیت مردم زین که بجهت تو غیر یادم نکند هر کجا او را ه بند یادم کند
فاجاءها المخاض الى جذع النخلة پس در اورد او را درد زادن بسوی تنه درخت خرما از ان بیالید را اثبت که مریم
چون از شهر بیرون امد در صحرا درخت خرمای خشک شده دید که شاخ او بریده بود و تنه او خشک مانده و ان در فصل زمستان بود و سرمای
سخت پناه بان درخت اورد و پشت بان باز داد ان درخت فی الحال سبز کشت و برک باورد و خرما فراوان باورد و چون مریم درد بکی

ان درخت قرار گرفت و از درد تنگی و سرسار از قوم قالت یا لیتنی مت قبل هذا وکنت نسیا منسیا گفت ای
کاشکی من مرده بودمی پیش از این حال و بودمی چیزی حقیر و واگذاشته و فراموش شده که هیچکس نام من نبردی و مرا نشناختی و اکنون که
مردم بیت المقدس مرا شناسنده و داشته که دختر عمران ام و در کفالهٔ زکریا بوده ام و هنوز بکارت من زایل نشده و شوهر نکرده ام
از خجالت این حال چه کنم و چه چاره سازم چون جبرئیل این سخن را از وی بشنید و جزع و فزع او را مشاهده کرد فناداها من
تحتها الا تحزنی قد جعل ربک تحتک سریا پس آواز داد مریم را از زیر قدم او که اندوهگین مباش و تنها و ترک [illegible] مکن
بدرستی که گردانید آفریدگار تو در زیر قدم تو جوی آب که آن آب باشد مر ترا بهر طهارت کن از آن [illegible] که در پایین پای مریم
نهری که آب آن منقطع شده بود و خشک گشته حق تعالی بجهت مریم آب جاری گردانید و از ابی جعفر علیه السلام روایت که عیسی پا بر زمین زد چشمهٔ
آب جاری شد وهزی الیک بجذع النخلة تساقط علیک رطبا جنیا و بجنبان و میل ده ای مریم بسوی خود درخت خرمای
خشک شده را تا بیفشاند آن درخت بر تو خرمای تر و با رسیده فکلی واشربی وقری عینا پس بخور از خرمای تر و بیاشام
از آب و روشن ساز چشم خود را و خاطر خود را خوش دار [illegible] آورده اند که چون مریم بکلمهٔ طیبهٔ وهزی الیک الخ مخاطب
گشت گفت بار خدایا پیش از این که [illegible] بودم و رنجور بودم روزی [illegible] اکنون که [illegible]
را [illegible] که درخت بجنبان تا خرما [illegible] خطاب رسید که [illegible] مجرد بودی [illegible] و اکنون که گوشهٔ
دلت بعیسی تعلق کرده القصه حق تعالی جمعی ملائکه را فرستاد تا گرد مریم در آمدند و چون عیسی متولد شد او را فرا گرفتند و بشستند
بآن چشمهٔ آب و در دو روی بهشت پیچیده در کنار مریم نهادند و ندا رسید بمریم که ای مریم نذر کن که امروز روزهٔ صمت برداری
فاما ترین من البشر احدا فقولی انی نذرت للرحمن صوما فلن اکلم الیوم انسیا
پس اگر ببینی از آدمیان کسی را که از تو پرسد که این فرزند از کجاست بگوی بدرستی که من نذر کرده ام برای خداوند روزه مرا
پس سخن نخواهم گفت امروز با هیچ آدمی گویند روزهٔ ایشان ترک طعام و کلام بود چون اهل مسجد مریم را در محراب ندیدند
متفحص او مشغول شده از هر کسی می پرسیدند تا کسی نشان داد که او را در بیت اللحم دیدم قوم او بدانجا شدند مریم چون
ایشان را بدید عیسی را برداشت و متوجه ایشان شد عیسی در راه با مادر بسخن آمد که ای مادر من بندهٔ خدا ام و رسول او از
قوم خود اندیشه مکن و در وقت خود مرا با ایشان واگذار فاتت به قومها تحمله پس آورد مریم بقوم
خود در آن حالت که برداشته بود او را همین که چشم آن گروه بر او افتاد و کودک را در بر او دیدند بگریستند چه او
از خاندان نبوت بود و طهارت بود و آبا و امهات او بورع و تقوی و صلاحیت معروف و بعصمت و عفت
مشهور بودند چون این حال را از وی دیدند بسیار غمناک و اندوهناک گشتند قالوا یا مریم لقد جئت شیئا فریا

گفتند

گفتند ای مریم بدرستی که آوردی چیزی عجیب و بدیع که در میان اهل بیت تو مانند این نبوده یا اخت هرون ما کان
ابوک امرأ سوء و ما کانت امک بغیا ای خواهر هرون نبود پدر تو مرد بد و نبود مادر تو زناکار گویند که هرون برادر
پدری مریم بود و بعین صلاحیت و زهد مشهور بود بروایت ابن عباس و قتاده و کعب و مغیره از رسول صلی الله علیه و آله روایت
کرده اند که مراد بهارون مردی صالح بود در بنی اسرائیل که به هر کار او مشهور بود و هر که صلاحیت داشت او را بهرون نسبت
میکردند و روایت کرده چهار هزار کس تشییع جنازهٔ او کردند فاشارت الیه قالوا کیف نکلم من
کان فی المهد صبیا پس مریم اشاره کرد بعیسی که با او سخن گویید گفتند چگونه سخن گوییم با کودکی در گهواره است که مانند
[illegible] در حالتی که کودک است پس ایشان را [illegible] در صدد رجم مریم شدند عیسی بامر خدا دهن از پستان برداشته روی
بدیشان کرد و بزبانی فصیح قال انی عبد الله گفت ای قوم [illegible] که من بندهٔ خدا ام چون قوم از عیسی گفتار انی عبد الله
شنیدند از آن در تعجب شدند و گفتند این امری عجیب و غریب پس همه ساکت شدند تا دیگر از وی چه صادر شود آتانی الکتاب
وجعلنی نبیا وجعلنی مبارکا این ما کنت داده است خدا مرا کتاب یعنی حکم کرده در ازل مرا انجیل دهد و گردانیده است
مرا پیغمبر [illegible] مرا بابرکت و با نفع هر جا که باشم و به هر موضع که [illegible] نمایم بروایت ابن عباس اکثر مفسرین
آنست که در همان حالت که متولد شد دعوی پیغمبری کرد و تلاوت انجیل نمود و در روایت آمده که عیسی هر جا که می رفت بیماران
و اصحاب آفات و عاهات نزد وی آمدی و بدعای او شفا یافتندی [illegible] قبل از این [illegible] القصه چون عیسی
بحد بلوغ رسید جبرئیل آمد و فرمان آورد که بگو مر بنی اسرائیل را که [illegible] و بگویید لا اله الا الله عیسی رسول الله
چون بنی اسرائیل را باین دعوت کرد گفتند ما ملت موسی داریم و بقول این کودک [illegible] عمل بکنیم و هیچکس او را اجابت
نکرد عیسی از غایت دلتنگی از شهر بیرون آمد قومی گازران دید که جامه با آفتاب افکنده بودند عیسی نزد ایشان رفت گفت ای
جامها را پاکیزه کرده اید چرا تنهای خود را پاکیزه نمی کنید گفتند بچه چیز گفت بگویید لا اله الا الله عیسی رسول الله همه یکبار بعیسی ایمان
آوردند و جامها را بصاحبان داده همراه عیسی رفتند بقومی رسیدند که در لب دریا ماهی صید میکردند عیسی گفت بیایید
کاری کنید که روزی از این پاکیزه تر خورید و بهشت [illegible] گفتند بلی گفت بگویید لا اله الا الله عیسی رسول الله ایشان ه
نیز بعیسی ایمان آوردند از جملهٔ حواریان عیسی شدند دوازده تن گازران بودند و هفت کس صیاد و از جمله نوزده تن
بشنیدند پس عیسی با ایشان بشهر در آمد و قوم را دعوت کرد گفتند معجزهٔ تو چیست و نمود چه خواهید تا از حق تعالی در خواهم
پس از گل صورت مرغی ساخت و باد در وی دمید آن مرغ زنده شد باذن حق تعالی آن قوم برفتند و نابینا را مادر زاد
بیاوردند و گفتند اگر تو پیغمبری این را بینا گردان جبرئیل آمد و گفت ای عیسی با دم ترا شفای جمیع بیماران گردانیدیم عیسی دم در وی دمید

روز چهارشنبه یوم عید نوروز [illegible] سلطان باشد [illegible] شخص عظیم القدر [illegible] از قرار [illegible] ماه [illegible] الحرام [illegible] ۱۲۹۱

پیامبر باران امت تعالی [illegible] درآورد [illegible] پس یهود گفتند این علت را بهتر که عیسی دم درو دمید ان علت از وی زایل
شد [illegible] مرده [illegible] نیز زنده گردانید بتوفیق حق سبحانه و تعالی پس بعضی از بنی اسرائیل گفتند این
نیست الا جادو [illegible] فقال الذین کفروا منهم ان هذا الا سحر مبین پس جمعی ایمان آوردند
و بصحبت [illegible] عیسی با وجود این مرتبه عظیم که داشت جامه پشمینه پوشیدی و [illegible] بر سر نهادی و هرگز [illegible] و خانه و زن
و فرزند نداشتی که [illegible] حواریون [illegible] در خواستند که ای عیسی ما بتو ایمان آورده ایم
و بحق تعالی گرویده ایم ما را آرزوی آنست که حق تعالی از آسمان خوانی فرستد با نعمتهای بهشت تا بخوریم قوله تعالی
اذ قال الحواریون یا عیسی ابن مریم هل یستطیع ربک ان ینزل علینا مائدة من السماء یاد کن وقتی
که گفتند حواریان که ای عیسی ابن مریم [illegible] پروردگار تو [illegible] فرستد [illegible] از آسمان این کلام قبل از استحکام
معرفت گفتند قال اتقوا الله ان کنتم مؤمنین گفت عیسی در جواب ایشان که بترسید از خدای و مثل این
سؤالها مکنید اگر هستید شما ایمان آورندگان [illegible] قالوا نرید ان ناکل منها وتطمئن قلوبنا
ونعلم ان قد صدقتنا ونکون علیها من الشاهدین گفتند [illegible] بمعذرت [illegible]
[illegible] و لیکن میخواهیم که بخوریم طعام را از آن مائده [illegible] بیقین بیفزاید [illegible] و باشیم بر آن مائده
از گواهان [illegible] چون طلب مائده کردند عیسی گفت سی روز روزه بدارید [illegible] انگاه از خدای مائده طلبید
چون سی روز روزه داشتند عیسی [illegible] دعا کرد قال عیسی ابن مریم اللهم ربنا انزل
علینا مائدة من السماء تکون لنا عیدا لاولنا وآخرنا وآیة منک وارزقنا وانت خیر
الرازقین گفت عیسی بن مریم که ای بار خدایا ای پروردگار ما فرو فرست بر ما خوانی از آسمان که باشد ما را عیدی مر اول
ما را که اهل زمان ما اند و آخر ما را که از عقب ما باشند و تا باشد این مائده علامتی [illegible] دلالت کند بر
کمال قدرت تو و روزی ده ما را ازان خوان و تو بهترین روزی دهنده گانی قال الله انی منزلها علیکم فمن
یکفر بعد منکم فانی اعذبه عذابا لا اعذبه احدا من العالمین گفت حق تعالی که ای عیسی
بگوی با ایشان که بدرستیکه من فرو فرستنده ام این خوان را بر شما پس هر که کافر شود بعد از نزول مائده از شما پس بدرستیکه
من عذاب کنم او را عذابی که عذاب نکنم آن نوع عذاب یکی را از عالمیان زمان شما از ابو جعفر علیه السلام مرویست که آن
خوان چون نازل شد [illegible] هزار مرد [illegible] ازان خوان بخوردند و سیر شدند و هنوز ازان باقی بود و از سلمان فارسی
منقولست که حق تعالی [illegible] فرستاد سفره سرخ در میان [illegible] نهاده [illegible] چون قریب بزمین [illegible] جدا شده

تر و تازه بود بر زمین آمد عیسی بگریه درآمد و گفت خداوندا این را رحمت گردان نه عقوبت پس وضو ساخت و نماز بگزارد و
گریان گفت بسم الله خیر الرازقین و سرپوش از سر سفره برداشت خوانی ظاهر شد و بر وی ماهی بریان بود و روغن ازان
میچکید و نزدیک سر او نمک بود و نزدیک دم او سرکه و بر حوالی او انواع [illegible] پنج گرده نان نهاده بود بر یکی
زیتون بود و بر دیگری [illegible] و بر سیم روغن و بر چهارم [illegible] و بر پنجم قدید [illegible] این خوان از بهشت فرود آمده یا از
[illegible] آسمان [illegible] شمعون که خلیفه عیسی بود [illegible] گفت یا روح الله
[illegible] از طعام [illegible] عیسی فرمود که [illegible] بقدرت [illegible] ایجاد کرده پس فرمود
[illegible] شکر [illegible] زیاد شد [illegible] هر فقیری که ازان طعام خورد توانگر
و هر بیماری که ازان نوشید شفا یافت [illegible] تمام کوران [illegible] شفا یافتند [illegible] چون دیدند که درویشان
[illegible] خوان طعام [illegible] پس روز دیگر چون همه
درویشان از خوردن آن توانگر شدند و بیماران شفا یافتند خوان بآسمان [illegible]
[illegible] روز دیگر که خوان آمد بخوردن آن مشغول شدند پس آن مائده بآسمان رفت روز دیگر
چاشت باز آمد و بر همین [illegible] چهل روز پس [illegible] مائده را [illegible] اغنیا و توانگران ازین مضطرب شده
[illegible] مسخ گشته بصورت خنزیر
[illegible] مسخ شدند [illegible] مرویست که یهودان [illegible] آیات ظاهره و معجزات
[illegible] از عیسی [illegible] اجتماع کردند در [illegible] قتل وی و او را بانواع [illegible]
او [illegible] در خانه محبوس کردند و قبل ازان حواریون را [illegible] باطراف عالم متفرق شوند [illegible] یهودان
او را محبوس کردند [illegible] تا صباح [illegible] بهتر [illegible] یهودا نام داشت
بزرگ [illegible] یهود [illegible] خانه فرستادند تا عیسی را بیرون آورد [illegible] در آن شب
عیسی را بآسمان برده بود [illegible] زرق [illegible]
[illegible] پس چون یهودا در آن خانه در آمد
عیسی را [illegible] صورت [illegible] عیسی [illegible]
[illegible] کرده [illegible] عیسی [illegible] کردند [illegible]
[illegible] شب که عیسی را بآسمان بردند شب [illegible] رمضان بود [illegible] امیر المؤمنین علی علیه السلام [illegible]

درشبی من رهات حکیم که قبض روح یوشع بن نون شده و عیسی بآسمان عروج کرده الغرض حق تعالی پیغمبر را که جهود مکر کردند در قتل عیسی
و خدا مکر ایشان را برایشان رسانید بآنکه عیسی را بآسمان برد و صورت او را بر مهتر ایشان افکند تا که او را بجای عیسی کشتند قوله تعالی
وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ومکر کردند و خدای مکر برایشان رسانید و خدای بهترین مکر کننده گانست
و از ابن عباس روایت کرده که حق تعالی روح عیسی را قبض کرد بعد از آن او را زنده کرده بآسمان برد و در حدیث صحاح و غیره مذکور است
که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرموده که روزی باشد که پسر مریم از آسمان نزول کند و امام شما از شما باشد نه از امت پیغمبر دیگر و در خبر است
که عیسی بنی اسرائیل را خبر داد که براستیکه دین موسی منسوخ شد پس بر احکام انجیل باشید و مژده میدهم شما را برسولی
که بعد از من بیاید و نام او احمد و محمود و محمد و طاهر و بشیر و نذیر و یس و طه و مزمل و مدثر خبر داد او را پسر عم بزرگ آدمی
و خلیفه او بعد و نام وی حجة الله و ولی الله و اسد الله و امیر المؤمنین علی و از صلب آنحضرت یازده امام دیگر ظاهر شود و چون این
پیغمبر ظاهر شود قرآن کتاب او خبر و دین و آیین و شریعت او ناسخ ادیان و شرایع همه امتان کلام خدا را هیچکس مانند آن
تواند کرد کلمات او چون یهودان این بشنیدند بر ایشان شاق آمده گفتند هیچ پیغمبری دین موسی را منسوخ نکرد و این
کودک بی پدر میخواهد که دین موسی را برطرف کند و مع هذا اجز دین و آیین پیغمبر دیگر سید هر پس بنابرین او را قصد کردند و چون
احوال و اخبار مختلفه در قصص انبیا و مرسلین بسیار است و از جهت تقریر و امکان مشهور بنابرین ایمای بیچاره بمضمون خیر
الکلام ما قل و دل فقره چند در رشته تحریر کشیده تا که در نظر همگنان پسندیده آید و قلم عفو بر ناپسندیده آن کشیده
از دعای خیر این ... یا خود را معاف نه دارند تا شاید باعث تخفیف عذاب این نحیف گردیده از میمنت انفاس
مؤمنان رستگار از درکات نیران بدرجات روضه جنان بخدمت اولیا مشرف شود آمین یا رب العالمین والعاقبة
للمتقین و صلی الله علی محمد و آله اجمعین **مناجات** ای شده رسا قلم بکمالات * نیکوکار از مقامات کمالات * چشمه خضر
از تو نمی یافته * روح مسیح از تو دمی یافته * نه بتو مانند کسی همانی کس * هیچ نماند تو مانی و بس * مایده
روح رسانی بتن * مایده عقل بهر انجمن * ای که صفت جبینش قمر * وای که مسیح استطبیبی تو بر * از لطف الملک
جرا به خطاب * کی بود از تو که بو جواب * گردش افلاک زیادم ببر * وز سر این خاک چو بادم ببر * شبنم از رشحی
توفیق ساز * سبزه ام از سطح تحقیق ساز **فصل دوازدهم** در قصص بعض پیغمبران دیگر بطریق اجمال **قصه ادریس علیه السلام**
ادریس پسر مهلائیل است و نام او اخنوخ بود چون بسیار درس آموزی او را ادریس گفتندی و علم نجوم از آثار اوست
روزی عزرائیل بزیارت او آمده بصورت آدمی ادریس او را نشناخت در پیش ادریس گوسفندی در صحرا میکرد به
گفت ای ادریس بیا این گوسفند را بکشیم ادریس گفت گوسفند از دیگری است بمال غیر نتوان دست دراز کرد عزرائیل

پیش

چون پیش ادریس میرفت گفت تو بر خلق بنی آدم نمانده مرا خبر ده که تو کیستی گفت من عزرائیلم گفت بزیارت آمده
یا بقبض روح گفت بزیارت آمده ام ادریس گفت آرزو ای دارم که مرا قبض روح کنی و از حق تعالی درخواهی تا مرا زنده
گرداند از حق تعالی فرمان آمد که بکن هرچه میخواهد پس عزرائیل جان او برداشت و حق تعالی او را زنده گردانید پس
ادریس گفت مرا آرزوست که آسمانها و پل صراط و دوزخ را ببینم حق تعالی فرمود که بکن عزرائیل او را بآسمان برد تا آسمانها را
سیر کرده آنگاه از پل صراط بگذرانید و بدوزخ رسانید گفت آرزو دیدن بهشت دارم عزرائیل گفت چون به بهشت
روی بیرون نخواهی آمد ادریس قسم یاد نمود که بیرون خواهم آمد چون از دوزخ گذشته به بهشت رسید سیر بهشت نمود
ردای خود را بر سر درخت گذاشته بیرون آمد بعد از آن گفت ای عزرائیل ردای خود را فراموش کرده ام رخصت ده تا بروم
و بردارم چون داخل بهشت شد گفت حق تعالی فرموده که بنده کان مرا بعد از مرگ باز زنده گردانم و از دوزخ بگذرانم در بهشت رسانم
این همه برمن واقع شده روا نیست که بیرون آیم از بهشت حق تعالی فرمود که راست میگوید و او مقام خود یافته و قولی دیگر
آنست که از بهشت بیرون آمده بر و بالای بهشت بعبادت مشغول است و روایتی دیگر آنست که با طوافان عرش طواف میکند
القصه چون ادریس اینجا بماند فرزندان او در فراق او بیقرار گشتند ابلیس لعین آمده گفت اگر خواهید که شما را تسلی
حاصل شود صورتی بسازید از چوب یا سنگ بر شبیه پدر پس صورتی ساختند مانند ادریس و هر روز پیش آمدندی
و او را زیارت کردندی بمرتبه بت پرستی آغاز کردند و دنیا چندان آبادان بود که هیچ جا او خراب نبود و هیچ
پایان نبود و چهار صد سال بدین صفت بگذشت بعد از آن حق تعالی هود علیه السلام را برایشان به پیغمبری فرستاد **قصه**
**هود علیه السلام** هود پسر عبد الله بن رباح بن جلوس بن عاد بن عوص بن سام بن نوح است و قبیله عاد مرد
بلند بالا بودند و مردم بلند بالای ایشان صد و بیست گز بودند و میانه بالا هفتاد گز و کوتاه هشتاد گز و ایشان در آن زمان
در روی زمین قبیله عظیم بودند و مال بسیار داشتند و عمر ایشان دراز و هشتصد سال در میان ایشان کسی نمردی و هیچکس ندانستی
که مرگ چیست و در بت پرستی بتان و تات میگزاریدند چون هود بر قوم عاد مبعوث شد بقوله تعالی وَإِلَىٰ عَادٍ
أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ بفرستادیم بسوی عادیان برادر نسبی
ایشان یعنی هود را گفت ای گروه من بپرستید خدای را نیست مر شما را هیچ معبودی بجز او
آیا نمی ترسید از عذاب خدا که شما را آفریده است و شما را روزی میدهد ایشان جواب دادند قوله تعالی قَالُوا يَا هُودُ
مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَن قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ گفتند ای هود
نیاورده ما را گواهی و ما ترک نکنیم خدایان خود را بقول تو و نیستیم ما که ایمان آوریم بتو ما را از عذاب مترسان

واکر است سکون عذاب کرده میبد هر چهار کمالاران هیچ اثری نیست هود دعا فرمود قحط در میان ایشان ظاهر شد از عنت
قبیله که هر قبیله هفصد هزار کس بودند و هفده تن ایمان آوردند و باقی بر کفر خود مصر بودند هود دنبالیه که بار خدایا ایشان
ایمان نمی آرند مدار رسید که ای هود تو با قوم خود که ایمان آورده اند از میان ایشان بیرون رو هود آن هفده تن را برداشته
بسر کوهی برآورد و آنجا بنشاند و باز میان قوم درآمده گفت ای قوم از خدا بترسید و بما ایمان آورید و اگر نه حق تعالی شما را باد
هلاک خواهد ایشان همه یکبار ره در آمدند و بار خود را بر زمین زده تا زانوها دکشته گفتند کجاست باد که ما را هلاک کند و حال آنکه هیچ
باد ما را نتواند جنبانید روایت که حق تعالی در زیر زمین هفتم بادی آفریده که آنرا ریح العظیم خوانند او را دیکائیل با موکل کرده سوزنی
او را رها کرد و آن باد از زیر هفتم زمین با را در هم دریده بیرون زمین آمد قوم هود با بیماران تا زانو بر زمین فرو برده دست در گردن یکدیگر
آورده اند اول با دخنک نرمک نرمک آمده ایشان گفتند ای هود خوش تو بادی برای ما فرستاده که خنک شویم هود گفت صبر کنید که قول خدای
من دروغ نیست پس آن باد مرتبه مرتبه قوت گرفت و ایشان را در ربود و هفت شبانه روز در کوه و دشت ایشان را بر یکدیگر میزد قوله تعالی
سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا پس روز هشتم شکست داستخوانهای ایشان افتاده و از بالا درافتادند در سنگ
و کلوخ کردن آن صحرا باید بر ایشان آمد و در زیر آن پنهان شدند و مدت یکسال در زیر آنها جان از ایشان برداشته شد و ناله
ایشان می آمد پس بعد از آن هود چهار صد سال بماند و خلایق بسیار از آن جماعت مؤمنان پیدا شدند و بعد از هود ابلیس لعین
ایشان را وسوسه کرد که خواران باد دیده چرا پرسید در صحرا سنگی عظیم بیارید و بر بالای آن بتی بسازید و او را عبادت کنید تا شما را نفع بخواند تعالی
ایشان بکوه رفته سنگی عظیم بیاوردند و در آن صحرا بنهادند و بایمان نقره بر آن ترتیب نمودند و بر بالای آن تخت از نقره نصب کرده
و بتعلیم ابلیس لعین تا از نقره بت ساختند و بر بالای آن بت گنبدی ساختند هفصد گز بلند را آن و در زیر آن فرشها افکندند
و به پرستش آن بت قیام نمودند حق تعالی جبرئیل را امر کرد تا که هود مرد آن میدیدند و آواز ادرشنیدند آن گنبد را سوراخ کرده و بزیر
آمده آن بت را با آن تخت برداشت و باسمان برد قوم متحیر شدند و ترک بت پرستی نکردند و بتها تراشیدند تا صالح پیغمبر
بایشان آمد قصه صالح علیه السلام صالح پیغمبر پسر ثمود بن عاد بن ارم بن سام بن نوح پیغمبر چون قوم را
دعوت کرد بنور تعالی وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ و فرستادیم
بقوم ثمود برادر نسبی ایشان را یعنی صالح گفت ای گروه من بپرستید خدای را بوحدانیت نیست شما را معبودی که سزاوار
پرستش باشد بجز او و سجاده قوم ثمود بجهت کثرت نعمت و مال توانائی تکذیب صالح کردند و گفتند ما را آیتی بنمای که بدان
استدلال کنیم بر رسالت تو صالح فرمود که مطلب ایشان اشاره بسنگی کردند و گفتند ای صالح برای ما از این سنگ
شتری بیرون آر مانند شتر بختی بسیار موی داکستن صالح فرمود اگر خدای این نوع معجزه بر حاجت شما رسانید بوحدانیت او

او را داوطاف نمایید و آن شتر را نخواهید کشت و اگر بکشید بعذاب خدای گرفتار گردید گفتند آری و ما بدین سوگندها یاد غلاظ شداد
خوردند و حق تعالی خطاب کرد بصالح که ای صالح دعا کن تا ما شتری که ایشان خواهند از این سنگ بیرون آریم که چهار هزار سال است که آن
شتر را در این سنگ خلق کرده ایم صالح دستها بدرگاه بی نیاز برداشته دعا فرمود فی الحال آن سنگ شکافته شد و ناقه بیرون
آمد بدان طریق که ایشان طلبیده بودند در همان ساعت بچه از وی متولد شد اکنون دست انکار از آستین استکبار بیرون آورده
ایمان نیاوردند و آن شتر در میان چراگاه ایشان میچرید و آن چشمه ایشان همه را یکروز خوردی و بمقدار آن شیر دادی و یکروز
دیگر کردان چشمه گذشتی صالح بعد از آن معجزه فرمود که ای قوم قَدْ جَاءَتْكُم بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ
آيَةً بتحقیق که آمد شما را معجزه روشن از نزد پروردگار شما که دلیلست بر کمال قدرت و صحت نبوت من این شتر حضرتست که بمعنی قربت حق
از سنگ بیرون آورده برای شما در حالتی که نشانه ایست و دلیلی بر صحت پیغمبری من فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا
بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ پس بگذارید این ناقه را تا بخورد گیاه در زمین خدای و مرسانید بوی هیچ بدی پس فرا گیرد شما را
عذابی دردناک پس از آن رسانید و مردم از شیر آن شتر بهره ور و مرغوب گشتند و نعمت ایشان زر و سیم و جاه از آن بهم رسانیدند
تا مرتبه صاحب مال و جمعیت و نعمت شدند که هیچکس را کاره سعادتی نبود هر ظرف که از زر و سیم داشتند چهار صد سال بر همین حال گذرانیدند
دل بر قوم ثمود قرار گرفته ما سرکشی میکردند تا اکثر در صدد آن شدند که ناقه را بکشند صالح هر چند نصیحت کرد ایشان را از عذاب خدای
ترسانید فایده نداد و دو روز در جهالت افتاده بفرمان ابلیس بر تنبیس عبادت اصنام میکردند و کشتن ناقه را با خود قرار دادند قوله تعالی
فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ پس پی کردند ناقه را و کشتند و سرکشی کردند از فرمان پروردگار خود بیان کرد قدار بن سالف را
برای داشتند که او را بکشد از کعب الاحبار روایت که سبب کشتن ناقه صالح آن بود که پادشاه ثمود زنی بود ملکا نام چون جمعی بصالح
ایمان آوردند و آن زن را الم داشته در غضب شد و زنی را که نام او قطام بود و معشوقه قدار بن سالف و زنی دیگر
که نام او قبال بود و محبوبه مصدع ایشان را طلب داشت تا با قدار و مصدع مجلس بیارایند و از آن شراب خوردند چون زار خود
ترغیب کنند و چون قصد مباشرت کنند بگویند تا ناقه را نکشند این صورت قرار نگیرد گفتند چنین کنیم پس این دو ملعون قدار
و مصدع را بر قتل ناقه داشتند اول قدار تیری انداخت و هر دو ساق ناقه را برهم دوخت و مصدع از عقب برآمده تیغ برکشیده
و او را پی کرد ناقه بیفتاد و آواز بلند کرد بچه آواز مادر شنیده در عقب کرد او را کشتند و بر بالای کوه برآمده سه بار بانگ کرد
کوه شکافته و فرو رفت صالح گفت ای قوم چون خدای را فرو گذاشتید اکنون مستعد عذاب باشید ایشان بطریق استهزا گفتند
این عذاب کی نازل شود گفت عنقریب میرسد این ناقه روز چهارشنبه کشته بودند صالح فرمود که وعده عذاب سه روز
دیگر است و علامت این آنست که فردا پنجشنبه است رویهای شما زرد شود و جمعه سرخ و شنبه سیاه پس از میان قوم بیرون رفت

ایشان چون روز پنجشنبه از خواب بیدار شدند روی های خود را زرد یافتند دانستند که صالح راست گفته در قهر شدند و جهد در طلب صالح
شتافتند تا او را بدست آورده بکشند نیافتند و چون روز جمعه روی های خود را سرخ یافتند یقین ایشان زیاده شد و در روز شنبه
روی خود را چون قیر سیاه دیدند پس بهم نشسته کفن بر خود کردند و حنوط بر خود مالیدند و خوف ایشان هر دم بیشتر بود و از مقاتل
نقلست که هر یکی را علامت جراحتی پدید آمد بقدر نخودی روز اول زرد بود دوم سرخ و سیم سیاه روز چهارم شکافته شد
القصه بآسمان می نگریستند تا عذاب خدا از کدام جهت بایشان فرود آید چون روز بچاشت رسید آوازی از آسمان برآمد که هرکه
در دنیا بود بشنید و زمین از هول او بلرزید و دل های ایشان از نهیب صوت پاره شد پس همه یکبار بر جای بمردند و در عقب آن
صاعقه از آسمان فرود آمد و همه را بسوخت و روایتست که صالح بعد از هلاک قوم بمکه آمده عبادت میکرد تا متوفی شد و در زاد
المسافرین آورده که در آن سه روز که وعده عذاب بود و حیات داشتند در خانهای خود قبرها کنده بودند و منتظر عذاب بودند
و چون روز چهارم آفتاب طالع شد عذاب نیامد از منازل خود بیرون آمده یکدیگر را میخواندند ناگاه جبرئیل بر صورت
اصلی خود پایی بر زمین و سری بر آسمان و پرهای خود گسترده از مشرق تا مغرب با پایهای زرد و بالهای سبز و دندانهای سفید و براق
و پیشانی نورانی و رخسار [illegible] و موهای سرخ برنگ مرجان ظاهر شده و افق را پوشیده [illegible]
خود در آمد پس جبرئیل نعره زد که مُوتُوا عَلَيْكُم لَعْنَةُ الله همه یکبار مردند و زلزله در خانها افتاده سقفها بر ایشان
فرود آمد و در وسیط آورده که حق تعالی بآن صیحه هلاک کرد آنرا که از قوم ثمود در مشرق و مغرب مگر یک مرد که او را
ابو رغال گفتندی و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که ابو رغال در حرم [illegible] بود و آنانکه بصالح ایمان آورده بودند

قصه لوط علیه السلام

لوط بن هاران بن تارخ بن آزر که برادرزاده ابراهیم خلیل بود چون ابراهیم متوجه شام شد
بعد حق تعالی ویرا پیغمبری داده باهل موتفکات فرستاد و آن پنج شهر بود و اعظم آن شهرها سدوم بود و لوط آنجا نزول فرمود
و خلق را دعوت میکرد [illegible] و بطاعات امر میکرد و از فواحش نهی میفرمود و در فوائد از محمد بن اسحق که آن قوم را
فواکه و اشجار بسیار بود و غریبان از نواحی می آمدند و از ایشان طلب فواکه میکردند و ایشان از این جهت در رنج بودند
ابلیس بصورت امردی نزد ایشان آمد و گفت اگر میخواهید که از غربا برهید با ایشان لواطه کنید و طریق آن را با ایشان تعلیم داد
پس باین عمل مشغول شدند تا بجائی که بر آن مواظبت نمودند و در خبر دیگر آمده که شیطان لعین بصورت امردی آمده شب
در خانه مهمان شده شب همه شب مینالید و میزارید میزبان با او گفت چرا در خواب نمیروی گفت مرا [illegible] شب پریشان است
او خوابم نمیبرد [illegible] مرد چون در رنج بود او را بر سینه خود خوابانید آن لعین او را دلاله کرده تا او را در کار کرد
چون لذت [illegible] ایشان شب مکرر با او صحبت داشت چون صبح شد بمردم تقریر کرد و بدین سبب این امر شنیع شایع شد السمان

دینی

و زنین در عشق [illegible] این فعل قبیح بجائی رسیدند و چون لواطه را شهرت داد تعلیم زنان کرد تا زنان بمردان افتادند
و زنان بزنان [illegible] چنانکه حق تعالی در کلام خود میفرماید وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا
إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَىٰ و بدرستیکه آمدند فرستادگان ما از ملائکه بسوی ابراهیم بمژده دادن او بفرزند و بهلاک قوم لوط و آن
فرشتگان بودند یا دوازده یا هفت یا سه که آن جبرئیل بود و میکائیل و اسرافیل بر صورت جوانان ساده روی صاحب
جمال و گویند جبرئیل بهلاک قوم لوط آمده بود و اسرافیل ببشارت ولد ابراهیم و میکائیل بمحافظت لوط و اهل وی القصه
چون نزد خلیل آمد قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ گفتند سلام بر تو باد سلام کردنی
گفت ابراهیم در جواب [illegible] سلام الست بر شما پس درنگ نکرد الا آنکه آورد گوساله بریان کرده پس خوان بگسترانید و ایشان را
طعام خوردن اشارت کرد ایشان دست بطعام دراز نکردند و در خبر است که در وقتی که این فرشتگان نزد یک ابراهیم
آمده بصورت زیبا که هیچ چشمی مانند آن ندیده با موی خوش و روی دلکش و گفتند یا خلیل الله مهمان خواهی
فرمود چرا نخواهم ایشانرا پیش گرفت و در مهمانخانه بنشاند و ساره را گفت امروز مرا مهمان عزیز آمده اند
[illegible] ایشان نیکو روش [illegible] و خوش [illegible] ام برای ایشان طعام بساز گفت درین وقت طعامی
نیست [illegible] گوساله ایست که از برای خود پرورده ام و با او [illegible] مهره در گردن او کرده از غایت
دوستی که با او دارم ابراهیم بفرمود تا او را بکشتند و بریان کردند و نزد ایشان آورد ایشان دست کشیدند از این
بکند ترسی در دل ابراهیم افتاد چون در آن زمان هر که قصد کسی داشتی از طعام او تناول نکردی فرشتگان دریافتند
قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ گفتند ای ابراهیم مترس هر آینه ما فرشتگانیم فرستاده شده بسوی
گروه لوط مژده که بچه فرزند با ابراهیم دادند و حکایه ایشان قبل از این سمت ذکر یافت پس ملائکه ابراهیم را وداع
کرده روی بموتفکات نهادند و آن پنج شهرستان بود و در هر یکی صد هزار مرد شمشیر زن بودند و سدوم و باقی
[illegible] علی هذا القیاس چون نزدیک سدوم رسیدند که یکی از آن دهها بود و لوط در آنجا [illegible] که لوط
در زمین خود زراعت میکرد پیش وی رفته سلام کردند و گفتند ما مهمان توایم وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ
وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا آنهنگام که آمدند فرشتگان ما بلوط اندوهگین شد بجهت ایشان و تنگدل شد بجهت ایشان
ذرع بمعنی [illegible] است و تنگی سینه کنایه است از بسیاری قبض خاطر و آن اندوه و تنگی بجهت آمدن ایشان بود که از بی
باکی قوم اندیشید وَقَالَ هَٰذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ و گفت این روز سخت است بر من آورده اند که حق تعالی با ملائکه
گفته بود که تا لوط چهار نوبت بر بدی قوم لوط گواهی ندهد ایشانرا هلاک مکنید پس لوط با ایشان گفت شما رسیده است

جز اهل این شهر و کار بر ایشان تنگ شد کار ایشان جهت لوط را غم آمد گفت که امروز روزی سخت است که این قوم بدترین عالمند جبرئیل بمیکائیل
اشارت کرد که اینک یک شهادت پس لوط با ایشان روی بشهر نهاد چون بر در روان رسید همان سخن گفت چون بشهر در آمد
بازهمان اعاده نمود چون بخانه در آمدند دیگر باره ادا کرد چهار گواهی وجه گرفت بعضی مهمانان لوط را دیدند خبر بدیگران رسانیدند
و گویند لوط ایشانرا از راه بشهر درآورد که کسی ایشانرا ندید مگر مردمان ساروی زن لوط ایشانرا بدید بیالای بام برآمد و مردمانرا
خبر داد که در سرای لوط مهمانان آمده که هیچ چشمی مانند جمال ایشان ندیده مردم بهوای نفس شیطانی روی بخانه لوط نهادند و از هر سوی
میدویدند و میگفتند ای لوط مهمان خود را از سرای بیرون کن و بر سر ما بسیار لوط گفت ای قوم از خدای بترسید و دختران
مرا بخواهید که ایشان از برای شما پاکیزه ترانند و گرد مهمان من مگردید و مرا رسوا مکنید ایشان قبول نکردند و گفتند ما را دختران اختلی
نیست آورده ام که لوط در سرا را بسته بود و از عقب در ایشانرا پند میداد ایشان قبول نکرده دیوار خانه را انداختند و بدرون
خانه در آمدند لوط بغایت مضطرب شد از روی خاک گفت ملائکه چون او را بدان جزع و اضطراب دیدند گفتند ای لوط ما فرستادگان
پروردگار توایم و بجهت عذاب ایشان نازل شده ایم دل قوی دار که ایشان ضرر و آزار با تو نتوانند رسانید تو قدم از میان ایشان
بیرون نه و ایشانرا با ما گذار قوله تعالی فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا امْرَأَتَكَ
إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ پس ببر اهل خود را بپاره از شب و باید که باز پس ننگرد از شما یکی مگر زن خود را که همراه
بر برابر شکر رسنده است او را آنچه رسید بایشان بعزاو نیز چون باقی کفار بهلاکت شد لوط از شهر بیرون آمده با اهل
خود بایشان گفت که باز پس منگرید تا عذاب بشما نرسد و از غایت دلتنگی گفت کی خواهد بود هلاک شدن
جبرئیل فرمود إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ بدرستیکه هنگام عذاب ایشان صبح است لوط
فرمود هنوز تا صبح بسیار است جبرئیل گفت چه تعجیل است ایا نیست صبح نزدیک یعنی صبح نزدیکست پس نزدیک
بصبح جبرئیل پر بازو خود را در زیر شهرهای ایشان کرده برداشت تا بجائی که اهل آسمان بانگ خروس ایشان و آواز سگان میشنودند
و سرنگون کردانید قوله تعالی فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً
مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ پس آن وقت که آمد فرمان ما
بعذاب ایشان گردانیدیم زبران شهرها را زیران یعنی سرنگون ساختیم و بارانیدیم بران شهرها بعد از سرنگون آن سنگی
از گل سخت شده و آتش پخته بر هم نهاده یعنی در پی فرود آینده در حالتی که نشان کرده شده بود بخطوط سیاه
و سفید با نام هر کسی که بر آن باران مترتب بران نوشته بود از نزد پروردگار تو و نیست آن عذاب سنگ از ستم کاران
دور قولی آنست که سنگ بر جمیع آن قوم که در دیار خود بودند پس هر کسی که در دیار خود بود سنگی حقیر بر سرش آمد

و در روایتی

در روایت که یکی از ایشان پناه بحرم برد و چهل روز سنگی که نامزد او بود در هوا معلق بماند همین که از حرم بیرون رفت بسر وی
آمد و هلاک شد **نظم** هر که بر رسول حق در افتاد • سنگی ز قفاش بر سر افتاد • آن قوم که زرق و منافقی • کردند بعهده صادق
داراابوسعید خدری مرویست که آنها که لواطه میکردند از قوم لوط از سی سیر بودند و از چهل کم هنوز چهار هزار کس بهلاکت نزدیک شدند اگر
کس امر معروف و نهی منکر کرده بودند و ابونصر گوید که از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم که زنان ایشان بگناه مردان مواخذه شدند
فرمود نه چنانکه مردان بمردان مشغول بودند زنان بزنان نیز مشغول بودند و در روایتی که ابراهیم خلیل از ملائکه رخصت گرفت
همراه رفت و عذاب قوم لوط را ملاحظه نماید چون نزدیک رسیدند در بالای کوهی قرار گرفت و بعبادت مشغول شد چون آن شهر
ستانها سرنگون شد از صلابت آن ابراهیم بیهوش شد جبرئیل بیامده پر خود در روی او مالید تا بهوش باز آمد جبرئیل
گفت ای ابراهیم من نگفتم که طاقت دیدن عذاب ایشان نداری پرسید ای جبرئیل اهل این شهرستانها بیکبار رفتند فرمود
بقعر دوزخ رسیدند والله اعلم **قصه [illegible]** آورده اند که بعد از یوشع بن نون کالوت
بن یوفنا پیغمبر آمده بنی اسرائیل بدو میداد و بنی اسرائیل بعبادت پروردگار مشغول بودند تا بعد از وفات کالوت در گذشت و پیغمبری
در میان بنی اسرائیل نبود که ایشانرا بخدای تعالی بخوانند دست بفساد بر آوردند و آغاز معصیت کردند حق تعالی ایشانرا ببلای
طاعون گرفتار کرد و هر هفتاد هزار کس از بنی اسرائیل جدا شدند و بر شهری دیگر رسیدند گفتند امشب اینجا منزل کنیم و فردا
بشهر داخل شویم تا از طاعون برهیم حق تعالی بعزرائیل امر کرد تا در آن شب جان آن هفتاد هزار کس را برداشت و ایشان با جمیع
چهار پایان بمردند پس چهار هزار کس دیگر از بنی اسرائیل جدا شدند و بیرون رفته و با خود گفتند که از شهر بیرون رفته ایم
و شهر بنا کنیم پس بر بیابانی رسیدند بنگاه فرسنگ دراز او بود و سی فرسنگ پهنای آن و از یک جانب کوه بود و جانب
دیگر دریا و لیکن آنجا آب نبود پس چاهی بکندند چون بآب رسیدند آبی از آن چاه برآمد و در هوا شد
و بهر وادی و صحرا ازو شاخ شاخ فرو رفت تا بهر آن زمین سیراب شد بنی اسرائیل خدا را شکر کردند پس از آن بنا را بر آوردند
و شهر و حصار ساختند و تخم کاشتند و هر جا که تخم می افکندند آب روان بآنجا میرسید و آن کشت سیراب میکرد
تا مدت هفتصد سال برآمد و در آن مدت هیچکس از ایشان نمرد و هر روز بامداد در کوشک نماز میکردند و شبانگاه در کوشک
و عبادت بجای می آوردند آنگاه بر سر آن چاه گنبدی ساختند از چوب آبنوس و ستونهای زرین بر نهادند بعد از آن بفساد و معصیت
مشغول شدند و خمر خوردن و لهو و لعب آغاز کردند روزی شیطان آمده از ایشان پرسید که شما را امروز چه شده گفتند خدا را شکر
میکنیم گفت من خدای شما را بشما نشان دهم آنگاه گوشه را با خود او جامه تاریک کرد و بپوشید و بر تخت خویش بانو و زیر و بیچرا
برون آمد تا خداوند خود ببینید روز دیگر ابلیس علیه اللعنه در صحرا تختی نهاد از آهن و فولاد و از یک جانب کان هندی

نشادند بر مثال جانور بر آن تخت نهاد پس اکنون آمدند آن ملعون شیاطین را گفت تا آن تخت را بر هوا معلق بداشت
قوم چون آن بدیدند هر یکبار سجده کردند و حق تعالی حامی شدند آنگاه همه بت پرست شدند و در هر کوچه و محله بتخانه ساختند پس از آن
حق تعالی حنظله را پیغمبری داده بر ایشان فرستاد تا ایشان را دعوت کند حنظله آمد گفت ای بنی اسرائیل از بت پرستی باز گردید
و حق تعالی را عبادت کنید که این راه شما بر باطل است گفتند ما خدا را دیدیم و اینک هر یک از ما را خدای داده است
حنظله هر چند نصیحت کرد سودی نداد گفت حق تعالی شما را عذاب میفرستد و شما عذاب او را طاقت نیارید قبول نکردند
د مردی در میان ایشان بود نام او طیفور بن طیانوس او را دوازده هزار غلام بود و گنجها و ملک بسیار داشت روزی
قوم را گفت بروید و حنظله را طلب کنید تا او را بکشیم او را طلب کردند نیافتند شبی حنظله آمد و فریاد کرد که ای قوم
فردا شما را عذاب خواهد رسید و هر که مفاجات خواهید مرد و ایشان مرگ را فراموش کرده بودند چون صباح
برخاستند بعضی را لقوه درد بود و بعضی را [illegible] تمام جان میدادند تا خلق بسیار بمردند پس نزدیک طیفور آمدند و گفتند مرگ
مفاجات بما آمده و از آن کوشکی عظیم بنا کرد و دوازده برج ساخته و در هر برجی هزار غلام ایستاده بودند با سلاح تا تمام گفت
هر گاه مرگ بیاید با او حرب کنند و چون قبل از این شنیده بود که عذاب نازل میشود فرموده بود تا گنبدی از آهن و فولاد
و از زیر او آورده بودند و تختی در آن گنبد نهاده و در آن وقت طعام بسیار و شمع بیشمار با خود در آن گنبد برد و در
او را محکم کرد و گفت اکنون مرگ بمن چه تواند کرد پس در میان گنبد شخصی دید با هیبت ایستاده از وی بترسید و بپرسید
که کیستی گفت ملک الموتم پس جان او را با دوازده هزار غلام قبض کرد و آب از آن چاه باز ایستاد و خشک شد
روز دیگر حنظله باز آمد و گفت ای قوم معجزه مرا دیدید ایمان آورید تا این عذاب از شما برخیزد گفتند از شومی تو ما را
این عذاب رسید او را بگرفتند و بکشتند و در این معنی گفته اند رباعی در مسلخ عشق جز نکو را نکشند ؛ لاغر صفتان
زشت خو را نکشند ؛ گر عاشق صادقی ز کشتن مگریز ؛ مردار بود هر آنچه او را نکشند ؛ پس ماری از دریا برآمد و اژدها
بر هم تند جمع کرد و دود از آن چاه برآمد و بر آن دود هلاک شدند و [illegible] تعالی اشاره کرد که قوله تعالی وبئر معطلة
وقصر مشید این چاه در بیابان کرمیت بحضرموت و قصر مشید بر فراز آن کوه واقع است و در لباب گفته
بنا کننده آن قصر عاد ثانیست که از نسل [illegible] و در اشهر روایات واقع شده که چون قوم ثمود هلاک شدند صالح
با چهار هزار کس بر باریرین آمد و بعضی از منازل آن ولایت [illegible] رو حاضر شد و آن منزل را حضرموت نام نهادند
بغیر [illegible] که در آنجا موت صالح حاضر شد و در آنجا متوقف شد و آنجا بلدی ساختند و بر سر آن چاه قرار گرفتند و قصر مشید
ساخته و اولاد ایشان بودند تا بت پرستی آغاز کردند و از دین پدران برگشتند و حنظلة بن صفوان را پیغمبری

برایشان

برایشان آمده بود در بازار بکشتند بخواری و بنزاری تمام و حق تعالی بجهت این ایشان را مستاصل ساخت و چاه ایشان معطل و قصر
خالی ماند و یک کس از ایشان نماند که از آن آب برکشد و در قصر بنشیند و در تیسیر آمده که پادشاهی کافر بود [illegible]
مسلمانان غضب کرده حوالت کرد او را بکشت و [illegible] با چهار هزار کس از اهل اسلام و در کوه حضرموت [illegible]
خوش داشت قرار ساخت و هر چند چاه بکندند آب تلخ برون می آمد یکی از رجال الغیب بر ایشان رسید و موضعی
تعیین چاه نشان کرد و چون بکندند آبی در غایت لطافت و شیرین برون آمد ایشان آن چاه را گشاده ساختند و از پایین
تا بالا بخشتهای زر و نقره برآوردند و به پرستش پروردگار مشغول شدند بودند تا شیطان بصورت زنی برآمده زنان را
دلالت کرد و بر آنکه در وقت غایب شدن شوهران بسحق مشغول شدند و دیگر بار آن بشکل مردی برایشان ظاهر شد و مردان را
بوقت دور از زنان بلوطی بهایم داشت و چون این عمل قبیح در میان ایشان پدید آمد حق تعالی حنظلة بن صفوان را بر ایشان
پیغمبری فرستاد بروی کرد و بر سر آب چاه ایشان بر زمین فرو رفت و بعد از آن ایمان آوردن ایمان آن پیغمبر دعا فرمود آب باز
آمد دیگر بار نافرمانی کردند و تکذیب او نمودند حق تعالی بان پیغمبر خبر داد که بعد از هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت
ساعت عذاب بر ایشان خواهم فرستاد ایشان قصری بنا کردند بخشتهای زر و نقره و یاقوت و جواهر مرصع کردانیدند
و در غایت استحکام ساختند و چون وعده عذاب رسید در آن قصر رفته و در را ببستند جبرئیل فرود آمده ایشان را
با قصر بزمین فرو برد اکنون چاه ایشان ایستاده است و دود سیاه متعفن از آنجا برون می آید و در آن نواحی ناله هلاک شدگان
می شنوند والله اعلم قصه یونس علی نبینا و علیه السلام مجملا این قصه بروایات صحیح متواتره آنست که حق تعالی یونس بن متی را
باهل نینوی فرستاده مدتی ایشان را دعوت کرده و ایشان ابا کرده ایمان نیاوردند یونس شکایت ایشان را بخدا کرده فرمود
الهی قوم مرا تکذیب کردند حق تعالی وحی فرستاد که ای یونس قوم خود را خبر ده که اگر امروز تا سه روز دیگر ایمان نیاورند عذاب فرود
آید یونس ایشان را خبر داده از میان قوم برون رفته و در شکاف کوهی پنهان شد قوله تعالی وذا النون اذ ذهب مغاضبا
یعنی یاد کن یونس را چون رفت خشمناک و از ابن عباس روایت است که یونس و قوم او در زمین فلسطین بوده پادشاهی [illegible]
ایشان آمده سبط و نیم بنی اسرائیل را غارت برده و سبط و نیم باقی ماندند حق تعالی وحی کرد بشعیا پیغمبر که نزدیک خوقیا
رو و بگو که او پادشاه بنی اسرائیل بود یکی از پیغمبران بفرستد تا نجات اسیران را باز ستاند چون شعیا نزد خوقیا آمد و احوال
عرض کرد گفت شعیا و طاعت کیست که این کار [illegible] و در مملکت او پنج پیغمبر بودند فرمان گفتند شایسته این کار یونس است
پادشاه یونس را گفت چون از بنی اسرائیل باز آرد [illegible] یونس گفت آیا حق تعالی مرا تعیین کرده یا حکم مطلق فرموده گفت
حکم مطلق است یونس گفت دیگری را بفرست پادشاه گفت نه ترا میباید رفت یونس از روی خشم از میان ایشان [illegible]

بیرون رفت و اصح قول اولست فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ پس گمان کرد که تنگ نکنیم تکلیف و مشقت را بر وی و در عیون الرضا
از امام الجن والانس علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا نقل نموده اند که ظن بمعنی یقین است و قدر بمعنی تنگی روزی
پس معنی آنست که یونس بیقین دانست که ما روزی بر وی خواهیم رسانید و بر وی تنگ نخواهیم کرد هر جا که رود و این معنی
تفسیرات بان وجه نمودند که یونس گمان برد که ما قادر نیستیم بر اخذ او و عاجزیم از عقوبت کلامیست باطل و فاسد
چه آن مستلزم ظن بد است بخدا و موجب کفر نعوذ بالله من هذه الاقوال الفاسده نقلست که چون یونس
از میان قوم بیرون آمده بکنار دریا رسید و در کشتی نشست دریا بموج در آمده نزدیک بان رسید که کشتی غرق
شود اهل کشتی گفتند که در میان ما بنده گریخته یا مردی عاصیست و عادت آن روزگاران بود که در چنین حال قرعه زدندی
بنام هر کس بر آمدی بدریا می انداختند یونس گفت همانا بنده گریخته منم مرا بدریا اندازید گفتند معاذ الله تو سیمای
صالحان داری ما این کار نکنیم پس قرعه زدند بنام یونس بر آمد پس سه مرتبه این واقع شد یونس برخاسته بکنار
کشتی آمد تا خود را بدریا اندازد ماهی پیش آمد دهن بکشاد گفتند مناسب نیست که او را طعمه ماهی گردانیم پس بر کنار
دیگر بدر آن ماهی از انجا برگشت و بان موضع آمد دهن باز کرد حاصل که بهر طرف که میرفت ماهی می آمد و دهن میکشاد
پس یونس سر توکل بر سر کشیده زبان بالحن حزین بمضمون مترنم بود رباعی با تو بحضور و بی حضور افتادم جبرم
با لیت ناصبور افتادم از دولت وصل خویش ناکام کردم نزدیک چنان شدم که دور افتادم و خود را
در دریا انداخت فالتقمه الحوت ماهی او را فرو برد حق تعالی بان ماهی الهام داد که ما این بنده را طعمه تو نکردیم بلکه بجهت امتحان
چند روز شکم ترا زندان او گردانیدیم باید که پوست او را نخراشی و چون مادر تربیت او کنی پس ماهی دیگر بیامد
و آن ماهی را فرو برد و ماهی دیگر او را فرو برد دور انگه خلاصه مرکز است که یونس چهل روز در شکم ماهی ماند و هفت
[illegible] و سه روز نیز گفته اند و حق تعالی شکم ماهی را چون آبگینه گردانید تا جمیع عجایب دریا را بدید پس آن ماهی یونس را
در هفت دریا بگردانید و چون بقعر دریا رسید آواز تسبیح حیوانات دریا بشنید یونس در تسبیح موافقت
ایشان کرده قوله تعالی فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ
الظَّالِمِينَ پس ندا کرد در تاریکیها یعنی در میان تاریکیهای شکم ماهی و دریا و شب که نیست هیچ معبودی
مستحق عبادت مگر تو تنزیه میکنم ترا بدرستیکه من بودم از ستمکاران بر نفس خود که بی رخصت تو از ان توقف
بعد در میان قوم تا اذن تو بخروج صادر شود از ثواب ان محروم شدم فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ
الْغَمِّ وَكَذَٰلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ پس اجابت کردیم دعای یونس را و رهانیدیم از غم دریا و زندان شکم ماهی و همچنانکه

یونس را

یونس را از غم نجات دادیم نجات میدهیم مؤمنان را که از روی اخلاص در درگاه ما دعا کنند و از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
مرویست که هیچ اندوهناکی این دعا نکند مگر که حق تعالی غم او را بفرح مبدل کند القصه چون روز سیم که زمان موعد عذاب
بود رسید حق تعالی با مالک دوزخ خطاب کرد که بمقدار شعری از سموم دوزخ بدین قوم فرست مالک فرمان الهی بجا آورد
سموم دوزخ بصورت ابر سیاه باد و غلیظ و شراره آتش گرد شهر فرو گرفت چون قوم یونس آثار و علامات عذاب را
بدیدند ترسان و هراسان شده روی بپادشاه خود نهادند و چاره این امر از او طلب کردند او مردی عاقل بود فرمود که یونس را
طلب کنید چندانکه طلب کردند نیافتند پادشاه گفت اگر یونس رفت خدای او که ما را بدو دعوت میکرد باقیست و دانا و شنوا
باو طلب میداریم بجهت آن بنده که بوی ایمان آوریم شاید عذاب از ما دفع شود اکنون از قریت جایها تا جمله بصحرا رویم و بدرگاه حق
توبه نموده بعجز و شکستگی پیش آریم تا شاید بر ما رحم کند پس سر و پای برهنه پلاس در پوشیدند و رعایا و لشکر نیز بهمان صورت
رو بصحرا نهادند و مرد و زن و خرد و بزرگ خروش و فریاد در گرفتند و کودکان از مادران جدا کرده [illegible] خلایق کرده آواز
بر داشته که بار خدایا ایمان آوردیم بانچه یونس بما آورد از اول ذی حجه تا دهم محرم برین وجه مینالیدند و درین چهل روز از افغان
و ناله و زاری و بیقراری نیاسودند و [illegible] بیچارگی خود عرض مینمودند و بزبان حال مضمون این مقال بیان میکردند نظم
چاره ما ساز که بی یاوریم گر تو برانی بکه رو آوریم ای طلبیم از همه سازنده جز تو نداریم نوازنده پیش تو گر بی سر و پا آمدیم
هم بامید تو خدا آمدیم پادشاه روی بر خاک نهاده میگفت بار خدایا ما خواستیم تا یونس را در دفع این عذاب و عقاب
وسیله خود سازیم اکنون او بشومی گناه ما از میان قوم بیرون رفت ما بدرگاه تو آمده ایم و خود را تسلیم کرده ایم و تقصیری تمام
بوده است تو کرده ایم خدایا رحمت ما شو و بقدرت کاملات و بعزت جاه و منزلت یونس که این عذاب از ما روی بر تابد و قومی
میگفتند خدایا یونس میگفت که خدا چنین میفرماید که بندگان را بحیر آزاد کنید ما بندگان توایم ما را بکرم خود آزاد گردان و گروه دیگر مینالیدند
که خداوندا یونس ما را خبر داده که تو خداوند ما را فرموده که بیچارگان و درماندگان را دستگیری کنید بیچاره و درمانده شده ایم بفضل
و کرم خود ما را دستگیری و بعضی میگفتند پروردگارا یونس از قول تو میفرمود که هر که بر شما ستم کند از و
درگذرانید خدایا ما بگناه بسیار بر خود ستم کرده ایم از سر گناه ما درگذر و عفو فرما و برخی دیگر برین گونه ادا میکردند
که خدایا یونس با ما میگفت که پروردگار او امر کرده که سایلان را رد مکنید و محروم مسازید ما سایلان بی بضاعت
بدرگاه تو آمده ایم ما را رد مکن و محروم مساز پس صدق نیت ایشان [illegible] یکدیگر داشته [illegible]
[illegible] ایشان بود از [illegible] علمای ایشان گفت چون
ایمان آوردند این کلمات بزبان راندند که یَا حَيُّ يَا قَيُّومُ يَا حَيُّ حِينَ لَا حَيَّ يَا مُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ يَا حَيُّ لَا إِلَٰهَ

مولود فرزندی [illegible] جمشید [illegible]
[illegible] رجب المرجب ١١٦٥
[illegible] ربیع الاول [illegible] ١١٦٣
مولود نور چشم [illegible] ١١٦٤

حمد الهی بدیه و ثنا خوش بر او همان
نقل ... کلمات القدس ... الهی ... اشاره شد

الا انت تا عذاب از شما رفع شود ایشان این کلمات را باخلاص بر زبان آوردند عذاب برحمت مبدل شد و هرگاه دعای
کسی که تمام عمر خود را صرف کفر کرده باشد بدین کلمات مستجاب شود پس بلاشبهه اگر بنده مومن این نامها را از سر صدق
بخواند حاجات دینی و دنیوی او باجابت مقرون گردد القصه روز چهارم که چهارشنبه و عاشورا بود اثر مناجات ایشان ظهور نموده
برات نجات از دیوان قاضی الحاجات نوشته شده ظلمات سحاب عذاب مرتفع شده ابر رحمت بر سر ایشان گسترده شد
القصه چون یونس چهل روز در شکم ماهی ماند و کلمهٔ لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین بر زبان راند حق تعالی
امر کرد ماهی را که بکنار دریا آمده یونس را از دهن بکنار دریا انداخت قوله تعالی فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ
سَقِیمٌ پس افکندیم او را بزمینی هموار که خالی بود از درخت و گیاه و کوه و حال آنکه او بیمار بود یعنی پوست او چون
گوشت مرغ شده بود وَأَنْبَتْنَا عَلَیْهِ شَجَرَةً مِنْ یَقْطِینٍ و رویانیدیم در بالای سر او درختی از کدو
دانه بر کنار آن خود را سایه کرده خود را از حرارت آفتاب نگه داشت و در جنب تعالی آمده که خاصیت درخت کدو
آنست که مگس گرد او نمی گردد و از بهر سلامتی ... برسید تا بحال آمد چون نسبت کدو را بسیار دوست میداشت فسر موده
که از آن جهت که درخت بلا آمد منت یونس از آب حیاتی مرغیست که چون یونس از شکم ماهی بیرون آمد بر زمین میطپید و مبلرزید
حق تعالی بز کوهی را امر کرد تا می آمد و پستان در دهن او می نهاد تا او شیر میخورد و گوشت بحال خود رفت روزی بعیرا
رفته بود چون باز آمد درخت کدو خشک شده بود دلتنگ شد خطاب رسید که ای یونس برای درخت کدو که خشک شده دلتنگ
می شوی و از صد هزار نفس هلاک شدن دلتنگ نمی شوی اکر م بزرگ کن کارها میا مرزم دوست دارم که یکی را عقوبت کنم
برو بنزد قوم که عذاب را از ایشان رفع کردم و در آرزوی دیدار تو اند و از هر طرف از قوم ایشان میگویند چون یونس تو ایشان کن
قوله تعالی وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ یَزِیدُونَ و فرستادیم دیگر باره بسوی صد هزار کس یا بیشتر از صد و
بیست هزار بوده اند و بقولی صد و سی هزار و بروایتی صد و هفتاد هزار القصه چون خبر رسید که یونس بشهر نینوا رسید
ملک با تبع کرده باستقبال یونس بیرون آمدند فَآمَنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِینٍ پس ایمان آوردند نزد دیگر دین و ایمان را
مجدد گردانیدند بدست یونس پس برخوردار گردانیدیم ایشان را از منافع دولت و اعمار و اموال تا بنگام انقضای
اجل و در اخبار آمده که هیچ کرومی چون عذاب برایشان نازل شد نجات نیافته الا قوم یونس والله اعلم
بحقایق الامور قصهٔ اصحاب ایکه ایکه بیشه بود نزدیک مدین و در آن اشجار و اثمار بسیار بود حق تعالی در باب
ایشان میفرماید و از احوال ایشان پیغمبر را خبر داده كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَیْكَةِ الْمُرْسَلِینَ
یعنی تکذیب کردند یاران ایکه پیغمبران را یعنی شعیب را با انبیا سابق بدروغ داشتند منقولست که ایشان را جهار دیده بود

دانه

شعیب هرچند نصیحت ایشان میداد قبول نمیکردند قوله تعالی إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَیْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ یاد کن ای محمد چون گفت مر ایشان را
شعیب که ای قوم آیا نمی ترسید از عذاب الهی که بدو شرک می آورید إِنِّی لَكُمْ رَسُولٌ أَمِینٌ بدرستی که من شما را
فرستاده ام با امانت که مرا اصلاح حال و هدایت بر تبلیغ رسالت من حیث الخیر بهبود کار شما در آنست علیکم فَاتَّقُوا اللَّهَ
وَأَطِیعُونِ پس بترسید از خدای و از بت پرستی باز ایستید و فرمان برید مرا در امر و نهی و وعد و وعید وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ
أَجْرِیَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِینَ و نمیخواهم از شما بر نصیحت و وعظ یا تبلیغ رسالت هیچ مزدی که نیست وحید هست مزد من مگر
بر آفریننده عالمیان پس شعیب ایشان را گفت أَوْفُوا الْكَیْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِینَ تمام بپیمایید پیمانه را و مباشید از کاهندگان
و کم پیمایندگان در کیل و وزن و زیان رسانندگان بحقوق مردمان وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِیمِ و بسنجید بترازوی
راست و عدل وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْیَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِی الْأَرْضِ مُفْسِدِینَ و کم مکنید مر مردمان را
چیزهای ایشان از حقوق ایشان و غایت تباهی مجویید در زمین ایکه در حالتی که قصد فساد دارید وَاتَّقُوا اللَّهَ
الَّذِی خَلَقَكُمْ وَالْجِبِلَّةَ الْأَوَّلِینَ و حذر کنید از عقوبت آنکس که بقدرت کامله بیافرید شما را و گروه پیشینیان را
القصه قبول قول او نکرده میگفتند که جادویی و تو آدمی مثل ما پس تفضل تو بر ما چیست معلوم شد که دروغ گویی و اگر
راست میگویی خدای خود را بگو تا پاره از آسمان بر سر ما افکند و ما را بآن هلاک کند شعیب گفت پروردگار عالم است
بآنچه شما میکنید و میگویید و در وقت مقرر عذاب بر شما نازل خواهد کردانید آورده اند که چون قوم شعیب در انکار
و استکبار افزودند حق تعالی هفت شبانه روز آفتاب گرم و حرارت در نهایت شدت بر ایشان گماشت بمثابه
که آب چشمهای ایشان بجوش آمد و در خانهای ایشان بنوعی حرارت غالب شد که بیتاب گشته روی به بیشه نهادند
و هر یک در پای درختی افتادند و از تاب گرما بی طاقت شدند که ناگاه ابری سیاه در هوا پدید آمد و نسیم خنک از آن وزیدن
گرفت اصحاب ایکه خوشحال شده یکدیگر را آواز دادند که بیایید تا در سایه این ابر آسایش کنیم همین که مجموع ایشان در زیر
ابر مجتمع شدند آتش از آن بیرون آمد و همه را بسوخت قوله تعالی فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ یَوْمِ الظُّلَّةِ پس تکذیب کردند
شعیب را پس فرا گرفت ایشان را عذاب روز ظله و ظله در لغت سایبان است و آن ابر سیاه بود و بشکل سایبان
بر بالای سر ایشان و گویند عذاب ظله آن بود که هفت شبانه روز حق تعالی گرما را بر ایشان گماشت تا نفس ایشان را
بگرفت پس در ولایت ایشان کوهی را امر کرد تا از جای خود برخواست و چون سایه بر هوا بایستاد و در زیر آن
هوای خوش و آب خنک بدید آمد یکی از آنها بآنجا رفت سایه دید با راحت و در پیرامن چشمهای آب سرد و درختان
پر میوه زمانی استراحت کرد و آب و میوه بخورد و چندان که توانست برگرفت و بخانه آمد اهل بیت و دوستان خود را خبر کرد و ایشان نیز

برفتند و نصیبی ازان برداشتند پس تمام اهل دیهها برین واقف شدند بهیئت مجموعی ازان دیهها بیرون آمدند و بر بالای آن کوه
جمع شدند تا هیچکس دران ولایت نماند الا که در زیر آن کوه پناه آوردند پس آن کوه بر سر ایشان فرود آمد و همه را هلاک کرد
و از قتاده و غیره منقولست که حق تعالی شعیب را بدو گروه فرستاده بود یکی اهل مدین و دیگری اصحاب ایکه اهل مدین بصیحهٔ
جبرئیل ع هلاک شدند بعذاب ظله والله اعلم **قصهٔ اصحاب چاه رس** و این گروه در طغیان بحد نهایت
رسیده بودند و گویند رس چاهیست در تهامه یا در آذربایجان یا در انطاکیه که صاحب یس یعنی حبیب نجار را
دران کشتند و گویند قریه بوده از ولایت یمن و اصحاب آن از بقایای قوم ثمود بودند پیغمبری بدیشان مبعوث شد
او را بکشتند و در بعضی تفاسیر مذکور است که بعد از قتل گوشت او را بخوردند و با قومی بوده اند که شجرهٔ صنوبری می پرستیدند
چنانکه از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام منقولست که آنحضرت فرمود که ایشان گروهی بوده اند که درخت صنوبری می پرستیدند
و آن درخت را شاه درختان میگفتند و آنرا یافث بن نوح کشته بود بر کنار چشمه که او را دوشاب گفتندی و حق تعالی
آن چشمه را بعد از طوفان برای نوح گشاده بود و ایشانرا اصحاب رس ازان خوانند که پیغمبر خود را در زیر زمین
کردند و ایشان قبل از سلیمان ع بودند و دوازده درخت در حوالی آن چشمه بود و هیچ شهری آبادان تر ازان
شهر نبود و اهل آن نسبت ببلاد دیگر بیشتر بودند و قریهها در حوالی آن بود همه آبادان و بزرگ ترین قریهها اسفندآباد
بود که مسکن ملک ایشان و نام آن ترکون بن غاربون بن یادوس بن سارن بن نمرود بود و این درخت در بن دیه بود
و هر یک از ایشان ازین درخت شاخها گرفته بودند و در منزل خود نشانده و آنرا می پرستیدند و آب آن چشمه را بر خود
و حیوانات خود حرام کرده بودند و میگفتند این حیوة خدایان ماست نشاید که آنرا کم کنیم و در هر عیدی که ایشانرا بود
آن درخت بزرگ را بسیار آراستندی بانواع حلل و جواهر و جامههای فاخر و گاو و گوسفند بیاوردندی و نزد آن قربان
کردندی و آتش برافروخته همه را بسوختندی و چون دود او بر هوا شدی ایشان بسجده در افتادندی و بگریه
و زاری میگفتندی ای خدای ما از ما راضی شو شیطان علیه اللعنه بیامدی و شاخ آن درخت را بجنبانیدی و از ساق
درخت آواز دادی بطریق کودکان که ای بندگان من از شما راضی شدم ایشان خوشحال شده آن روز بلهو و لعب و
خمر خوردن گذرانیدندی و بر سر هر ماه این عمل کردندی چون مدتی برین بگذشت حق تعالی پیغمبری بر ایشان فرستاد و از
فرزندان یهودا بن یعقوب و مدت مدید ایشانرا دعوت میکرد اجابت نکردند و در کفر و عناد افزودند آن پیغمبر گفت
بار خدایا تو عالمی که ایشان نافرمانی از حد بردند و از پرستش این درخت باز نمی ایستند این درخت را خشک گردان حق تعالی آن درخت
را خشک گردانید و سخت ایشان ازان حالت پریشان شدند و گفتگوی در میان ایشان افتاد و دو فرقه شدند گروهی گفتند اگر از سحابی

مروات که پیغمبر خدای آسمانست خواست که شما را باطاعت خود آورد و باین سحر کرد تا خشک شد و جمعی گفتند این بجهت آنست که خدایان
شما بر شما خشم گرفته اند زیرا که این مرد آنها را دشنام میدهد و شما مزاحم او نمیشوید پس همه بر کشتن آن پیغمبر اتفاق کردند تا رضای معبودان
خود حاصل کنند پس بنزدیک آن چشمه چاهی بکندند و آن پیغمبر را دران چاه کردند و او بزبان حال مناجات کرده میگفت **رباعی**
چون در ره تو من بدعا تسلیم ۸ کافر باشم اگر دو اسلیم ۸ چندانکه گرفتست در دو عالم گو باش ۸ من از همه فارغم ترا مستسلیم ۸
پس بت مهین که از سنگ تراشیده بودند بر سر آن چاه نهادند و گفتند شاید خدایان ما و پیر معبود بزرگ بشنوند و معبودان دیگر را
خبر دهند تا از ما خشنود شوند بعد از ان حق تعالی بجبرئیل ع فرمود که کثرت نعمت و علم من ایشانرا کافر نعمت و مغرور گردانیده
و سالهاست که بعبادت غیر من مشغول اند بعزت و جلال من که ایشانرا عبرت خلایق گردانم پس چون نوبت عید ایشان در رسید بر عادت
خود بعیدگاه رفتند و بقربان کردن و سجده درختان نمودن و بلهو و لعب مشغول شدند حق تعالی باد سرخ بدیشان فرستاد و ایشان
ازان باد بر یکدیگر بر جستند و در عقب یکدیگر میگریختند پس زمین را امر کرد تا در زیر ایشان سنگ کبریت شد و ابری سیاه از بالای
سر ایشان بایستاد و آتش بر ایشان بارانید و همه سنگ در زیر گداختند والله اعلم بالصواب **قصهٔ اصحاب اخدود**
قوله تعالی قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ یعنی هر آینه هلاک شدند خداوندان شکافهای در زمین و آتشی
بود خداوند هیزمی که بآن افروخته میشد إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ در وقتی که بودند در کنارهای حفرهای آتش نشستگان برای
القای اهل ایمان دران یعنی جماعتی که گودها در زمین کنده بودند و پر از آتش کردند برای تعذیب مؤمنان و قصهٔ اصحاب اخدود
بطریقی که مسلم در صحیح خود آورده باسناد از پیغمبر صلی الله علیه و آله آنست که جماعتی مشرک از اصحاب ذو نواس یعنی در زمان
او ساحری بود کاهن بود که او از ملک بهری برد چون بسن شیخوخیت رسید و بمرضی مبتلا شد بعرض ملک رسانید که من پیر شده ام
و ضعف کلی بمن راه یافته صلاح آنست که پسری جلیل که قابل و عاقل باشد بمن سپاری تا آنچه دانسته ام بوی تعلیم دهم
تا بعد از من خلیفی باشد که امور ملک بوی نظام پذیرد و ملک را پسندیده آمد و بر وفق مدعای او پسری بوی سپرد و آن ساحر
از روی اهتمام بتعلیم وی پرداخت و در رهگذر پسر صومعهٔ راهبی بود روزی آن پسر بر آن طرف رسید که دران صومعه درآمد و آن راهب
هر چند به وی در آمده از اقوال و افعال وی متعجب شد و طریق رهبنیت را پسندید و خدا پرست شد و هر روز که نزد ساحر رفتی پیرون
آمدی بیامدی و با راهب صحبت داشتی و چون دیر پیش ساحر میرفت او را میزد و چون دیر بخانه میرفت او را آزار میکردندی شکایت حال
براهب عرض کرد و گفت اگر ساحر ترا گوید که چرا دیر آمدی بگو اهل خانه مرا نگاه داشته بودند و اگر اهل خانه گویند بگو ساحر نگاه داشته بود القصه چون
در خدمت راهب مردی عاقل و مستجاب الدعوه گشت قضا را روزی اژدهای عظیم بر سر راه آمده راه آمد شد بر مردم بسته بود جوان پیش آمد و با خود
گفت امروز حقیقت راهب و بطلان ساحر بر من ظاهر میشود پس سنگی برداشت و گفت بار خدایا اگر راهب نزد تو از ساحر دوستتر است اژدها را بکش

وسنگ را باو انداخت بر سر او آمده کشته شد و در روایتی آمده که اسم اعظم بر وی خواندند و سنگ بر هیئت او مالید و گفت از راه برگرد اژدها برفت
دیگران که شیری که بر سر راه او آمد جوان سخنی در گوش او گفت برفت و کور دیگر صاحب امراض شدیده را شفا میداد چون خبر او در شهر منتشر
شد ارباب حاجات روی بدرگاه جوان آوردند این خبر براهب رسید گفت ای جوان تو به بلای مبتلا خواهی شد باید که صبر کنی
و مرا بدست دشمن ندهی پس حاجب ملک نابینا شده بود نزد او آمده طلب دعا کرد جوان گفت شفا دهنده خداست اگر ایمان بیاری
من میکنی خدای تعالی چشم ترا روشن بیناسازد حاجب عهد کرد و جوان او را تلقین شهادت نمود فی الحال چشم او روشن شد
نزد ملک آمد ملک از روی تعجب گفت چشم تو چگونه روشن شد گفت مرا خدای صحت بخشید گفت مرا میگوئی گفت نه ملک گفت مگر
بغیر از من خدای دیگر هست گفت خدای که پروردگار من و تست و آفریدگار هر چیز ملک بطریق حیلت گفت این تلقین از که داری تا تو
هم بوی بگروم حاجب بطمع اسلام او قصه جوان را در میان نهاد و ملک او را طلبید و گفت بمن رسیده که تو بیماران را شفا میدهی او گفت
خدای شفا میدهد گفت غیر از من خدای هست گفت بلی پروردگار من و تو و جمیع عالم خدای بحق است ذوانوس او را در شکنجه کشید
و عذاب بسیار کرد تا بر احوال راهب مطلع شد ملک راهب را حاضر کرد و گفت از دین خود برگرد و مرا پرستش کن راهب قبول نکرد
پس او را پاره پاره کردند و حکم کرد تا جوان را در دریا اندازند جمعی او را طلب دریا برده در کشتی نشاندند چون بمیان دریا رسیدند
خواستند که او را در دریا اندازند گفت بار خدایا شر ایشان را از من کفایت کن فی الحال کشتی منقلب شد و همه غرق شدند و جوان
بسلامت بر کنار آمد چون بملک رسید گروه را نامزد او کرد که او را بر کوهی بلند برند و بزیر اندازند چون بسر کوه رسیدند بادی برآمد
و همه را از کوه در افکند وی سالم بماند و نزد ملک آمد ملک در غضب شد بفرمود تا او را در آتش افکنند جوان دعا کرد دیگران
بسوختند او سالم ماند و گفت ای ملک ایمان آور ملک گفت تا او را از دار در آویختند و تیرباران کردند هیچ تیر بر وی کارگر نیامد جوان
بزبان بیان میگفت رباعی ماییم که بر وحدت مطلق زده ایم ٭ منصور صفت لاف انا الحق زده ایم ٭ از عکس رخ ماست دو عالم روشن
خورشید صفت لباس جان شق زده ایم ٭ ای ملک ایمان آور بآن خدای که این همه آثار قدرت از وی دیدی ملک عناد ورزیده گفت نمی
خواهم مگر قتل تو جوان گفت اگر مراد تو قتل منست مرا بر درختی بیاویز و تیری از کیش بیرون کش و بگو بسم الله رب هذا الغلام
بنام خدای این جوان و بیفکن تا بر من آید ملک چنین کرد تیر بدان جوان آمده شربت شهادت چشید حضار آن مجلس به یکبار گفتند
آمنا برب هذا الغلام امرا گفتند ای ملک رسیدی بآنچه از وی ترسیدی ملک را غضب بیشتر شده بفرمود تا در سر راه ها خندقها
بکندند و در وی آتش افروختند و هر که ایمان آورده بود در آن آتش انداختند پس ملازمان بفرموده عمل نمودند تا آنکه زنی مؤمنه را با کو
دکی سه ماهه بر لب خندق آوردند زن بسبب کودک از لب خندق میگریخت طفل بسخن در آمده مادر را گفت صبر کن ای مادر که
تو بر حقی و بروایتی دیگر گفت ای مادر داخل شو درین آتش و باک مدار که آتش جهنم ازین آتش سخت تر است زن چون این سخن بشنید

بزاری

بزاری تمام خود را در آتش انداخت با آن کودک آورده اند که چون مادر و پسر را بآن آتش در آوردند حق تعالی بادی بفرستاد و زبر خود را آمد
و آن آتش را از خندق بیرون آورده پراکنده ساخت و شعله از آن آتش در پادشاه و تختش افتاد و برخی دیگر بلشکریان افتاد همه را
بسوخت و آن زن و کودک و دیگر مؤمنان که مانده بودند بسلامت بشهر رفتند و بفراغت تمام بعبادت ملک علام مشغول شدند و گویند
طول آن خندق چهل گز بود و عرض آن دوازده گز والله اعلم **قصه عزیر پیغمبر علیه السلام** آورده اند که چون بخت النصر بیت المقدس را خراب
کرده بود عزیر بر دراز گوش سوار شده و پاره انجیر در سله کرده و پاره شیره انگور همراه برداشته به بیت المقدس رسید و خرابی آن ملاحظه
کرد و مردهای آنرا مشاهده نمود از روی تعجب نه بر وجه انکار بخاطر رسانید که آیا چگونه حق تعالی این مردم را زنده خواهد کرد و چنانکه حق تعالی
ازین خبر میدهد قوله تعالی أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِي هَٰذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا یعنی آیا ندیدی
بدیده بصیرت مثل آنکس که بگذشت بدیهی مراد عزیر است که به بیت المقدس بگذشت در حالتی که آن ده افتاده بود بر سقفهای خود گفت
چگونه زنده گرداند این ده را خدا یعنی اهل این ده را پس از مردن اهل آن فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ پس بمیرانید او را حق تعالی
صد سال و خر او نیز بمرد و بعد از آن زنده کرد او را بهمان صورت و شکل که اول بود و گویند او را هنگام چاشت بمیرانید و در آن
روز که زنده شد هنوز آفتاب غروب نکرده بود پس چون عزیر زنده شد چشم بمالید فرشته بحکم خدای قَالَ كَمْ لَبِثْتَ گفت که چند
وقت است که درین جا مکث کرده قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ گفت عزیر درنگ کرده اینجا روزی یا پاره از روز قَالَ بَل لَّبِثْتَ
مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ آن فرشته گفت که بلکه درنگ تو اینجا صد سال است پس نگاه کن بسوی طعام
خود یعنی انجیر که در سله گذاشته بودی و بنگر بشراب خود یعنی شیره انگور که در ظرف کرده بودی که هیچ متغیر نشده وَانظُرْ إِلَىٰ
حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِّلنَّاسِ و دیگر بنگر بسوی دراز گوش خود که استخوانها مانده و باقی اعضای آن متفرق شده
و این کار از برای آن کردیم که بگردانیم ترا نشانه و عبرتی برای مردمان که منکر حشر بدند وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا
ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا و نظر کن بسوی استخوانهای دراز گوش خود تا به بینی که چگونه بقدرت کامله خود بعضی بر بالای و بعضی
مرکب میسازیم و از زمین برداشته بر بالای یکدیگر وصل میکنیم پس می پوشیم آن استخوانها را گوشتی عزیر در استخوانها نگریست
ندای رسید که ای پوست و گوشت ریخته و اجزای متفرقه جمع شوید بقدرت کامله ربانی اجزای آن مجتمع شده صورت
بدن دراز گوش ظاهر گشت و جان بجسدش در آمد فی الحال زنده گشت و برجسته نعره زدن آغاز کرد فَلَمَّا
تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ پس آنگاه که روشن شد عزیر را نشانهای قدرت حق در زنده کردن
مردگان بر طریق معاینه گفت که میدانم حالا بعیان چنان که دانسته بودم قبل ازین باستدلال و برهان آنکه حق تعالی بر همه چیز
از زنده کردن و میرانیدن و غیر آن تواناست از ابن عباس مرویست که چون عزیر دراز گوش خود را کشته دید خود را تعجب کرد

دیوارها و خانهای آنرا بر خلاف عادت دید پس بدر سرای خود آمد و در بزد کنیزی که در حینی رفتن او بیست ساله بود و در حینی معاودت
او صد و بیست ساله شده بود و نابینا گشته آواز داد و گفت کیست که در میزند عزیر جواب داد که این سرای عزیر است گفت آری و بگریست
گفت ای مرد تو چه کسی که عزیر را می شناسی با آنکه صد سال شد که گم شده و کسی نام او نمیبرد گفت منم عزیر حق تعالی مرا صد سالی بمیرانید و اکنون
زنده گردانید بر هیئات و شکل سالی که اول داشتم عجوزه گفت علامتی درین باب بمن نمای تا صدق قول تو بر من روشن گردد عزیر دعا
کرد هر دو چشم او روشن شد وی چون چشم بگشاد و هیئات و صفت عزیر را بدید او را بشناخت و گفت گواهی میدهم که تو عزیری پس نزد
بنی اسرائیل آمده ایشانرا ازین صورت خبر داد ایشان تعجب کردند بشتافتند بخدمت عزیر آمدند پسرش که صد و هژده ساله بود و پیر گشته گفت عزیرا
خالی بود در میان هر دو کتف او چون ستاره درخشان آنرا می بنمای عزیر جامه برداشت و آن خال را بدیدند حال بدید جازم شد که پدر اوست بنی اسرائیل گفتند
که وقتی بخت النصر همه توریة را جمع کرده بسوخت و هیچ نسخه از آن نمانده حق تعالی فرشته را فرستاد با ظرفی آب و بعزیر گفت که این را بیاشام چون باز خورد
توریة تمام حفظ او شد و سبحانه این را معجزهٔ او گردانیده بود و اکنون در میان ما یک توریة مانده است که یکی از پدران ما آنرا از بخت النصر
پنهان کرده بود اگر تو عزیری توریة را از ظهر قلب بخوان و ما آنرا باین توریة مطابق سازیم اگر موافق باشد تو عزیر باشی چون چنین
کردند یک حرف زیاده و کم نگشت پس همه دانستند که او عزیر است و در خبر است که توریة هزار سوره بود و هر سوره هزار آیه و هر آیه مقدار سورهٔ
البقره و از امیر المؤمنین علی صلوة الله علیه مرویست که وقتی که عزیر از میان قوم خود بیرون رفت پنجاه ساله بود و زن او حامله بود چون حق تعالی بعد
مردن او را زنده گردانید و باهل خود مراجعت کرد پسرش صد ساله بود و خود پنجاه ساله آورده اند که اسیران بدست بخت النصر
گرفتار شده بودند هفت هزار پیغمبرزاده بودند و دانیال مهتر ایشان بود و دانیال صاحب وحی و الهام بود و تعبیر خواب نیکو دانستی
بنی اسرائیل نزد دانیال آمده زاری کردند که ما در دست این ظالم مانده ایم دعای کن تا مگر حق ما را ازینجا نجات دهد دانیال دعا فرمود
ایشان آمین گفتند روز دیگر دانیال نزد بخت النصر آمد بخت النصر گفت در خواب نردبان هفت پایه دیدم و بهر پایه دستی بجنبید
و بر هر رسن میخی کوفته دانیال سر در گوش نهاده گفت بدانکه هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت دیگر مسخ خواهی شد
و باز آدمی میشوی این بگفت و از پیش وی بیرون آمد و آن لشکر وی هر یک یکی را از بنی اسرائیل به بندگی گرفته بودند چون آن تاریخ بگذشت
روزی بخت النصر بر تخت نشسته بود بازی سرخ از هوا در آمد و در گوش او چیزی گفت بخت النصر در حال عقابی شد و در هوا پرید
ناپدید شد و از هیبت او کسی احوال او نتوانست پرسید بعد از چند روز از هوا در آمد بر مثال پشه و بر تخت خود نشست و آدمی شد
دانیال باز بنزدیک او شد او از سر در روی دانیال نگاه نتوانست کرد بعد از آن حاجبان و وزرا و ندیمان در آمدند و بغیر از دانیال
کسی بر حال او مطلع نبود شبی دیگر بخت النصر در خواب دید که سر وی بر هوا میرفت و تن وی برجای مانده بود دانیال را طلب کرد و آن خواب
با وی بگفت دانیال گفت پیش از سه روز ترا زندگانی نمانده گفت بچه چیز هلاک کنند گفت بشمشیر بخت النصر گفت خویشتن را نگاه دارم تا این بلا از من بگردد

آنکه بفرمود تا دوازده هزار سرهنگ در کوشک و سرای او نوبت دارند و ایشانرا گفته که هر که را شب بینید بکشید اگر چه من باشم و در شب
پاس میداشتند چون شب بآخر رسید بخت النصر را خواب نمی برد گفت مبادا که این نوبت داران من غافل شوند و دشمن در آید و مرا هلاک
کند آهسته از کوشک بیرون آمد یکی شمشیری بزد و او را هلاک کرد و چون روز شد او را کشته یافتند و لشکریان بهم بر آمدند و دانیال
از بابل بیرون آمده به بیت المقدس رفت با تمام بنی اسرائیل که اسیر بودند بعبادت مشغول شدند و الله اعلم بالصواب

**مناجات** ای مرهم ریش دلفگاران ٭ وی چاره کار زخم کاران ٭ مگذار چنین ذلیل و زارم ٭ از راه کرم بر آر کارم ٭ در وادی
معصیت اسیرم ٭ مگذار که تشنه لب بمیرم ٭ چون آمده ام بعذر خواهی ٭ نومید مکن مرا الهی ٭ یارب برسالت رسولان ٭
یارب بدعای اهل ایمان ٭ یارب بکمال عز و جاهت ٭ و آنکه بروندگان راهت ٭ یارب بزمین و آسمانت ٭ با صدق و صفای
دوستانت ٭ یارب بشفاعت محمد ٭ یارب بهدایت محمد ٭ یارب بسخا و جود حیدر ٭ با عترت اهل بیت یکسر ٭ ما را ز خودی جدا کن
توفیق رفیق راه ما کن ٭ توفیق تو گر رفیق ما است ٭ نه جنت اگر چه روشنائیست ٭ چون خار رشا جل شود و کوکبیر ٭ موئی نکنی ز لطف تقصیر ٭

**باب نهم در آنچه متضمن الذکر است گذشته و رفتار خود سازند** شکر حمد منزه بود از وهم و قیاس حمد و ثنای را که منفرد است بصفت کبریا و موحد است
بدوام تعالی که گشاینده ابواب مراد است و نماینده اسباب سعادات مداومت کردنی نامحدود و مراتب نعمتهای نامعدود معبودی که در هوای
صمدیتش شهبازان جان پر سوخته و در فضای احدیتش حلقهٔ عقل بر دوخته بصیری که دیدهٔ وهم و فهم کنگرهٔ قصر جلالش ندیده و مرکب طبع
بکنه کمالش نرسیده صانعی که خالق کون و مکان است و رازق اهل زمین و آسمان رئوفی که عاشقان راه و مخلصان درگاهش بمژدهٔ وما توفیقی
الا بالله و بمصداق وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ دلشاد اند قادری که هشت بهشت از هدایات ثوابش غمزه است و هفت دوزخ از آیت
عذابش همزهٔ حیی که زنده همیشه است و دانائی بی اندیشه بی نیازی که منزه است دامن جلال عظمت او از گرد معصیت عاصیان ٭ کرمی که نیات
کار کرده ٭ بر دامن کبریایش ننشیند گرد ٭ غنی که مستغنیست ربوبیت او از طاعت مطیعان **مثنوی** خداوند بخشنده دستگیر ٭ کریم خطابخش
پوزش پذیر ٭ رحیمی که هر که از درش سر بتافت ٭ بهر در که شد هیچ عزت نیافت ٭ نه مستغنی از طاعتش پشت کس ٭ نه بر حرف او جای انگشت کس
و درود و صد هزار شروی قیاس بر مرقد منور و مضجع مطهر ماه روی وَالضُّحَى سیاه موی وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى برگزیده مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى
پسندیده وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولَى شفاعت کننده وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى پرورانندهٔ أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا
فَآوَى راه نماینده وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى محتشم وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى یتیم نواز فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ
کارساز وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ صاحب نعمت وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ **رباعی** شمعی که فروغ
منظر عالم بود ٭ در بزم حریم کبریا محرم بود ٭ گر نشو و نمای او نمیبود سبب ٭ کی نام و نشان عالم و آدم بود ٭ یعنی
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و بر مشهد مطهر سلطان سریر ولایت گل گلدستهٔ امامت گلبن گلزار خلافت

خورشید آسمان هدایت مشتری برج سعادت ابن عم رسول زوج بتول نظم شهریار بحر و بر مسندنشین کبریا پادشاه عرش و فرش و
خسرو گردون وقار روشن از جیم جمالش بود چشم کبریا بیشتر زانم که یابد کاف با نون اتصال یعنی امیرالمؤمنین و امام المتقین
علی ابن ابی طالب علیه السلام و بر عتبات طاهرات هر یک از ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر و بعد بدانکه بر
مؤمنان واجب و متحتم است که افعال پسندیده لازم خود سازند تا از عذاب ابد رسته به نعیم مقیم رسند چنانکه درین باب ایمای
بآن شده و درین دوازده فضیلت فصل اول در عبادت و تضرع و ترس کاری نقلست
از امیرالمؤمنین علیه السلام که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هیچ بنده نیست که بر گناه خود بگرید چندانکه از چشم او آب فرود
آید که البته خدای تعالی بروی حرام گرداند آتش دوزخ را منقولست از منصور عمار که گفت شبی از خانه بیرون آمدم و بکوچه میرفتم
از اندرون خانه آوازی شنیدم حزین که کسی با خدای خود راز میگفت که خداوندا این معصیتها که کرده ام بدان خلاف تو نخوا
سته ام ولیکن هوای نفس مرا بران داشت و ابلیس پر تلبیس مرا از راه برد تا در دریای معصیت غرق شده ام اکنون مرا برحمت
خود دست گیر و بمغفرت خود بیامرز میگفت و بر خود میگریست من سر در شکاف خانه نهادم و این آیه برخواندم که یا ا
یها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة یعنی ای انکسانی که ایمان آورده اید باید که نگه
دارید نفسهای خود را و اهل و عیال خود را از آتشی که آتش افروز آن مردمان باشند و سنگ کبریت چون این بخواندم بخروشید و طپیدن گرفت
زمانی برآمد ساکن شد مرا معلوم شد که او از دوستان حق بوده زیرا که گفته اند درین معنی نظم شنیدم از لب اهل فضایل
که خوفست از مقامات و منازل سزد ار باشدت خوف از وظایف که دایم اهل ایمانند خایف خنک آن دل که خوفش بر
کمالست غمش جاوید و خوفش لایزالست پس من از انجا درگذشتم تا روز دیگر باز آمدم دیدم جنازه بر در آن
خانه نهاده و پیره زنی درون میرفت و بیرون می آمد و زار زار میگریست گفتم این جنازه کیست گفت پسر منست همیشه
از ترس عذاب خدای میگریست امشب در میان ناله و زاری میگریست کسی برو بگذشت و آیه از آیات عذاب برو خواند
از صلابت آن آتش در نهادش افتاد زمانی اضطراب کرد و جان بحق تسلیم نمود منصور گفت دانستم که آن جوان کشته منست
گفتم ای پیره زن اگر رخصت فرمایی من او را بشویم گفت روا باشد بنزدیک وی رفتم دیدم پلاسی سیاه پوشیده و غلی
برگردن نهاده آنها را از تن بیرون کردم که وی را غسل دهم بر سینه وی نوشته بود بخط سبز که این میت را با آب توبه
شسته اند حاجت به تغسیل نیست با خود گفتم در شرع این روا نیست وی را بشستم و خواستم در آن پلاس بپیچم بر کنار
تخت نظر کردم کفنی دیدم دوخته هر چند نگاه کردم نه تار او معلوم بود و نه پود وی را در آن بپیچیدم و دفن کردم مردان حق
بوده اند نظم مقام عشق مه رویان دل پر درد میباید دل پر درد جانبازان ز هستی فرد میباید طریق عشق آن دلبر

بیاری

بیاری کی توان رفتن ره مردان مردست این درین ره مرد میباید روایتست از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که هیچ مؤمنی
بیرون آید آب چشم او از ترس خدای اکرم بقدر سر مگسی الا که حرام گرداند حق تعالی آتش دوزخ را و دیگر فرمود که هر گاه بلرزد دل
مؤمنی از ترس خدای بریزد گناه او از وی چنانکه میریزد برگ از درخت و سؤال کرد عقبة بن عامر که چیست راه نجات حضرت فرمود که
نگاه دار زبان خود را و بترس از خدای و پرسیدند از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چه طایفه اند اهل بهشت میشوند از امت تو بی
حساب فرمود آن کس که گناه خود را یاد آورد و بگرید کعب الاحبار فرموده که بحق آن کسی که نفس من بید قدرت اوست که هر گاه کسی از
خوف خدای بگرید چنانکه آب چشم او بر روی او فرود آید دوستتر است نزد خدای تعالی از آنکه بخرواری زر سرخ در راه خدا تصدق کند
مهتر عالم و واسطه بنی آدم صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید که ای مؤمنان موحد خوف حق را شعار و دثار خود سازید تا از همه آفتها ایمن
گردید که هر که از حق تعالی ترسد بی نه جمله چیزها را از وی بترسانند و هر که از خدای نترسد از همه چیز ترسان باشد نظم از کسی همچو خود چرا ترسد
آنکه او از خدای کس باشد گر جهان پر ز جنگ و فتنه شود رحمت ایزدیش بس باشد روایتست از ابی درداء که گفت شبی در خرابه بودم
آوازی شنیدم که یکی میگفت خداوندا اگر جرم در نافرمانی تو دراز شد جز آمرزش تو طلب نکرده ام و جز در عفو تو نمیکوشم و بجز رحمت تو امید ندارم
برفتم تا بنگرم که کیست چون بنگریستم امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود پس خود را از وی پنهان کردم دیدم وی نماز میکرد و هر چند رکعت
نماز گزاردی گریه و زاری آغاز کردی و شنیدم که میگفت خداوندا در عفو تو نظر میکنم گناه بر من خواری می نماید باز از سخت گیری
تو می اندیشم بلا بر من عظیم می آید آه آه اگر در صحیفه اعمال سیئه بنگرم که خود او را فراموش کرده باشم و تو که عالم السر او را
دانسته ام انگه فرمایی که وی را بگیر آه از آن گرفته که خویشان وی را نجات نتوانند داد و قبیله و عشیره وی را نفع نتوانند رسانید
و اهل بیت را بر گرفته تو رحم آید و یارای شفاعت نه آه از آتش زبانه زننده چون این مناجات بگفت آنگه اندک
اضطرابی کرد و ساکن پس با خود گفتم که امیرالمؤمنین در خواب شد که همه شب بیخوابی برده است بروم و وی را برای نماز
بیدار کنم برفتم و وی را دیدم بر زمین افتاده وی را بجنبانیدم نجنبید گفتم آه که امیرالمؤمنین وفات کرد پس بر در خانه حضرت خیرالنسا
شدم و احوال با وی بگفتم گفت ای ابا درداء آن بیهوشی وی از ترس خداست دیگر باره بنزدیک او آمدم و قدری آب بر روی وی
زد چشم باز کرد و مرا دید که میگریستم گفت یا ابا درداء چون بودی اگر مرا می دیدی که بحساب گاهم بردندی و فرشتگان غلاظ و شداد
در من آویختندی و دوستان فرو گذاشته آنجا رقت و رحمت تو بر من بیشتر بودی ای دوستان بنگرید که مولای که بهشت
و دوزخ بفرمان حق تعالی در حکم اوست و بر یقین بود و او با حق بود و حق با وی بود طاعت و عبادت و خوف و خشیت او چگونه
بوده پس وای بر ما که دعوای دوستی وی میکنیم و از معنی حقیقت دوستی بی خبریم شرط محبت طریق مروت پیروی و متابعت کردن است
و حضرت مولوی در مثنوی معنوی میفرماید مثنوی ای که خواهی کز بلا جان و اخری جان خود را در تضرع آوری کین تضرع را بحق قدریست

وان بهاکا نجاست نه ازین رنگ است ۞ با تفرقه باش تا شادان شوی ۞ گریه کن تا چون کمان خندان شوی ۞ ای خوشا چشمی که آن گریان
اوست ۞ ای همایون دل که او بریان اوست ۞ آخر هر گریه آخر خنده ایست ۞ مرد آخر بین مبارک بنده ایست ۞ نقلست که شیخ
جنید را ابتدای حال نیازی کردی چون بدکان آمدی هیچ کار نکردی تا در حجره شدی و پرده درگذاشتی و بایستادی تا چهار صد
رکعت نماز نگذاردی تا از پس چهار صد رکعت نماز فارغ نشدی با هیچکس چیز نخریدی و فروخت نکردی و سخن نگفتی چون از دنیا رحلت
میکرد مردی بود از شاگردان وی که او را ابن عطا گفتندی گفت اندر خانهٔ او شدم دیدم او در حالت نزع دیدم و زبان میجنبانید و قرآن
میخواند گفتم ای خواجه در رفتنی ساعتی برآسای دریغ بسیار بر خود مگذار گفت ای پسر هیچ وقتی نیست که برنج کشیدن احتیاج بیشتر
هم اکنون درینوقت و درین ساعت است که نامهٔ من خواهند نوشت ساعتی نگاه کردم جانش بسینه رسیده بود و نیمهٔ تنش مرده بود و همچنان
قرآن میخواند چون جان از تن وی جدا شد یکی از پیران در آنشب او را بخواب دید که او را گفتند برخیز که خلیفهٔ مسلمانان بمرد آن بزرگ
گفت از خواب در آمدم پنداشتم که امیر بغداد مرده است که خلیفه بر حقیقت او بود نظم پادشاهی نزد اهل معرفت آزادگیست ۞ هر که
بند آز بگشاد او دل پادشاست ۞ گرد خاک آستان کلبهٔ آزادگی ۞ گر خرد دارد کسی چشم خرد را توتیاست ۞ ره بمعنی بر که در صورت بهم مانند اند
از یکی خیزد شکر وان یکی نیشکر بوریاست ۞ نقلست که شیخ ابو سلیمان دارانی علیه الرحمه گوید که شبی برخواستم و اندر محراب ایستادم بر عادت
خویش نماز میکردم خواب بر من غلبه گشت بنشستم چشم در خواب شد حوری دیدم که از در خانهٔ من در آمد که هرگز من از ان صورت
نیکوتر ندیده بودم از رخسار وی نور میدرخشید چنانکه چشم من خیره شد و متحیر ماندم بیامد و پای مرا بجنبانید و گفت یا سلیمان
شرم نداری که میخسپی و چون منی را از برای تو می آرایند ابو سلیمان گفت عهد کردم با خدای عز و جل که هرگز چشم در خواب نکنم چون این سخن
بشنید بخندید و از خندهٔ او نوری بجست چنانکه همه خانهٔ من از ان روشن شد با خویش اندیشیدم گفتم این عجب که سرتاپای تو همه نور است
آن حور گفت دانی که نور روی من از کجاست گفتم نه گفت یاد داری که اندر فلان شب در سرمای سخت برخواستی و طهارت کردی و نماز ایستادی
و قرآن خواندی و از ترس خدای عز و جل آب از چشم تو روان شد گفتم یاد آمدم گفت فرمان آمد تا از فردوس اعلی آمدم و یکقطره آب از چشم تو بگرفتم
و در روی خود مالیدم نور روی من از آب چشم تست ای عزیز تا توانی از ترس خدای عز و جل قطرهٔ چند آب از چشم بیار رباعی بیا که توشهٔ این راه [illegible]
بنال بر در او کو ز نالها آگاه است ۞ اگرچه غرق گناهی مشو ز نومید ۞ بیا بیا که هنوزت بسوی او راه است ۞ نقلست که زنی در زمان اقیت که او را
معاذهٔ علویه گفتندی عادت او آن بودی که هر شب با خویشتن گفتی که ترا امشب شب آخرینست جهد کن و رنج کش که فردا بمیری مزد نیابی
و پشیمانی نخوری پیدا از ان میان در بستی و بدو قدم بایستادی و تا بامداد با خدای خود مناجات کردی و تضرع و زاری نمودی و برکوع و سجود
گذرانیدی و چون روز روشن شدی گفتی ای نفس امروز روز آخرت است که ترا بخواهند برد جهد کن تا عملکاری کنی و از گناهان خود عذر خواهی
تا فردا شرمساری نبری هر روز و هر شب بدین گونه میگذرانیدی و هرگز در زمستان سرد پیش از یک پیراهن نپوشیدی از بهر آنکه خوابش نبرد و از طاعت

واگر خواب

واگر خواب بر تو غلبه کردی برخواستی و گرد خانه بگردیدی و با نفس بر هوس خطاب کردی که ای نفس بدان که گور تنگ و تاریک در پیش داری و راه
دور و باریک امشبی نیز بیدار باش که در گور بسیار خواهی خفت و در کار خود هشیار باش که دیو لعین مکار در کمین است پنجاه سال عمر بدین نوع بسر
برد و گوی مردی و مردانگی از میدان بدر برد و درین پنجاه سال پهلوی وی بر زمین نیامد و روی ببالین نه نهاد رباعی این نوع زنان طاعت
بچون کردند ۞ خود را ز میان ننگ بیرون کردند ۞ تو لاف همی زنی که مردم مردم ۞ ای ننگ زنان زنان به بهی چون کردند ۞ نقلست که رابعهٔ علویه را
عادت آن بودی که هر شب بدو قدم بایستادی و چهار صد رکعت نماز تطوع بگذاردی و چون صبح بدمیدی مانده گشتی نشستی و سر بر زانو نهادی و با
خویشتن گفتی ای نفس پاک این کاهلی چیست هم اکنون باشد که بخسپی و تا قیامت برنخیزی و گویند جبهٔ داشت که روی او استر دیبا
از پشم بود و مقنعه از پشم شتری بر سر افکنده چون بمرد وی را بدان حلهٔ پشمین و بآن مقنعه دفن کردند بعد از فوت او او را بخواب دیدند
که جبهٔ از دیبای سبز پوشیده که هرگز چشم هیچ آفریده از ان نیکوتر ندیده بود ای عزیز اگر تو نیز خواهی که از عذاب دوزخ رهائی یابی
بثواب بهشت عنبر سرشت برسی و از دیبای سندس و استبرق در پوشی و جرعهٔ از شراب طهور بنوشی باید که در طاعت و عبادت کوشی و از ترس
خدای عز و جل چشم از حرام دیدن بپوشی و زبان از بد گفتن و غیبت کردن و گوش از منهیات شنیدن منع کنی زیرا که بی زحمت کشیدن کار کردن
فرد نیابی رباعی ای دل سبب وصلاح ساز میدان چکنی ۞ بی درمی ترمیان رندان چکنی ۞ مردان جهان گوی ز میدان بردند ۞ ای ننگ زنان
حدیث مردان چکنی ۞ نقلست که رابعه وقتی بیمار شده بود و رنج بسیار کشیده چنانکه از شب خواستن و طاعت کردن باز مانده بود گفت
شبی بخواب دیدم که کنیزکی از آسمان فرود آمده بود و مرغی بر سر دست گرفته اصل او چون مروارید سفید بود و پرهای او چون زبرجد
سبز و منقارش از زر سرخ گفتم ای کنیزک ندانم که از تو خوبتری باشد یا نه گفت خواهی که از من نیکوتری را ببینی گفتم بلی کنیزک دست
من بگرفت و در بهشت برد نگاه کردم جوئی دیدم بزرگ و سنگ ریزهٔ او از زبرجد بود و آب وی از عسل مصفی و بر لب آن جوی کوشکی
دیدم از یاقوت سرخ کنیزک دست من بگرفت و در ان کوشک برد چون برفتم دیدم صفها بسته و کرسیها نهاده و حوران بر ان نشسته و مجمرهای
زرین در دست گرفته و بخور میسوختند و دود بی آتش آن کنیز گفت این حوران که می بینی خدای تعالی فرموده است که تا روز قیامت جامهای
شهیدان و کسانی که نماز شب میکنند عطرآمیز کنند گفتم دریغا ندانم رابعهٔ بیچاره را در ان نصیبی هست یا نه گفت بلی است آن مجمره
کار ازان رابعه است چون چند وقت شد که نماز شب نمیگذارد و مجمرهٔ او از کار باز مانده چون آن حوری این سخن بگفت از خواب
بیدار شدم و هرگاه آن حوران بیادم می آید از حسرت آن بیهوش می شوم ای عزیز بیدار باش و هشیار که تو کار حق از برای خود میکنی
و دیگران از برای تو کار میکنند مثنوی یاد حق کن تا که حق یادت کند ۞ بندهٔ حق شو که آزادت کند ۞ کار حق کن روی برتاب از گناه ۞ تا نگردی در
عبادت روسیاه ۞ روایت کرد که صفیان ثوری در جوانی پشتش دو تا شده بود وی را گفتند ای پیشرو مسلمانان ترا هنوز وقت پیری و ضعیفی نیست
هزاران تو همچنان برنا اند گفت مرا پیری بود بزرگ نام او شیخ مجد الدین روزی او را بیماری فرا رسید من بعیادت او رفتم و بر بالین وی بنشستم ناگاه

چشم باز کرد و مرا گفت ای صفیان نه بینی که چه میکنند پنجاه سالست که خلق را براه راست میخوانم و بدرگاه حضرت الله دعوت میکنم اکنون
میگویند که بروم را نشاید صفیان گفت از هول و بیم آن آوازی از پشت من برآمد و پشتم چنین دوتا شد و صفیان ثوری احالت آن بودی
که شب و روز گریستی و گاه بودی که بجای اشک خون بر رخسار او فرو دویدی تا وقتی بیمار شد و دران ناحیه طبیبی بود ترسا او را بر سر
شیخ آوردند که شاید او را معالجه کند چون قاروره وی بدید گفت این چه کسیست گفتند راه نمائیست براه حق از راه نمایان مسلمانان و پیشرو
مؤمنان و پیر اصفیان ثوری گویند طبیب گفت من ندانستم که در مسلمانی چنین ترسکاری هست جگر او از ترس خدای آب گشته است طبیب را
حالی بگردید و برخاست و پای شیخ افتاد و مسلمان شد و از جمله صالحان گردید نظم نشان عاشق صادق رخ زرد است و سوز دل * ز عشق آتش
سوز دل که پیشی روی زرد میباید * دو دل بودن درین عالم طریق حق شناسی نیست * دل این کار را گر داری درین ره فرد میباید * نسیما ابر را
خود دوای بخش و درمان کن * که جان درد مندان را همیشه درد میباید * چنین گفته اند که شیخ فتح موصلی علیه الرحمه زهد او بمرتبه رسیده
بود که هر شب فلسی بدادی و شبپوسی گرفتی و بدان روزه گشادی روزی مریدی از در درآمد دید بر مصلی نشسته و روی بدیوار کرده است
بر روی نهاده میگریست گفت پیش رفتم چون نگاه کردم آب چشم وی سرخ بود گفتم ای شیخ بخدای بگو این چیست که آب چشم تو خون
می آید گفت بر کرده های خود چندان گریسته ام که آب در چشم نمانده اکنون خون میگریم آن مرد گوید که بعد از فوت او او را در خواب
دیدم گفتم ای شیخ خدای با تو چه کرد گفت بهمان کرد که از وی سزد و مرا برحمت خود رحمت و خواجهیت گرد که بهر در که خواهی در رو
ای عزیز بدان که جزای آب چشم گریان نزد خالق سبحان و نگاه دارنده زمین و آسمان و پروردگار دو جهان و رزاق انس و جان
برون از حد و حساب است اگر بهشت عدن میخواهی خود را دمی از یاد حق غافل مساز و از خواب غفلت بیدار شو و تلافی عمر
تلف کرده بغفلت گذشته را باز جوی تا مگر تو را رحمت کنند غزل گذشت عمر نکردیم هیچ کار دریغ * نه یک دریغ که هر دم هزار بار دریغ *
بهار عمر بغایت شکفته بود ولی * گلی مراد نچیدیم در بهار دریغ * هنوز دامی کامی بکف نیامده بود * که شد ز دست گریبان اختیار دریغ *
متاع عمر گرانمایه صرف شد بهوس * برفت از کفم آن در شاهوار دریغ * بران نفس که نه بر عمر دست کوه زدم * کنون بهر نفسی میخورم هزار
دریغ * بران امید که روزی نظر کند بحسنم * برفت عمر گرامی در انتظار دریغ * جنید خواست که از روی یار نماند باز * بماند در نظر خلق
شرمسار دریغ * مرویست که در ایام مالک دینار مردی بود که جمیع عمر خود را در خرابات بسر برده بود و در مدت عمر خود هرگز روی با طاعت
خیر نیاورده و شبی اندیشه و ترسی در دل نیاورده صلحای روزگار از و حذر کردندی و دوری جستندی ناگاه موکل قضا دست
مطالبت بدامان عمرش دراز کرد و او چون دریافت که وقت رحلت است نظر در جرائد اعمال خود کرد غیر رقم رجائی داشته باشد
ندید و هیچ یار عمل خود نگریست شانی که دست امید دران توان زد نیافت آهی از میان جان برکشید و گفت یا من له الدنیا
والآخرة ارحم من لیس له الدنیا والآخرة یعنی ای آنکسی که دنیا و آخرت از آن تست رحم کن بر حال کسی که

نه دنیا دارد

نه دنیا دارد و نه آخرت این کلمه بگفت و ترسان و هراسان جان بداد اهل شهر بوفات او شادی کردند و از مردن او فرحان شدند
و او را در مزبله انداختند خس و خاشاک در روی ریختند و آن موضع را از خاک برساختند شبانه مالک دینار را در خواب نمودند که فلان را
که گذشته و در میان مزبله گذاشتند او را برخیز و او را از آنجا بردار و غسل ده و در مقبره اتقیا و صلحا دفنش کن گفت خداوندا او در میان
خلق به بدنامی مشهور بود چه چیز بدرگاه کبریا آورده که سزاوار چنین کرامتی شده آواز آمد که چون بحال نزع رسید جرائد اعمال خود را
مطالعه کرد همه خط خطا دید مفلس وار بدرگاه ما بنالید و عاجز وار بدرگاه ما نظر نکرده دست در فضل و کرم ما زد و ما بدرد مندی او
رحمت کردیم و گناهان او را بیامرزیدیم کدام درد مند بدرگاه ما بنالید که ما او را شفا ندادیم و کدام غمگین از مخلصی طلبید که خلعت
شادکامی در و نپوشانیدیم و شک نیست که غفران معصیت و قبول طاعت متفرعست بر محبت امیر المؤمنین و سایر ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین چه بدون ولای اهل البیت هیچ گناهی مغفور نمیشود و هیچ طاعتی سمت قبول نمی پذیرد چنان که احادیث
بسیار درین باب مذکور است و از ان جمله اینست که حق سبحانه و تعالی فرموده که علی ابن ابی طالب علیه السلام راه نماینده ایست که من نصب
کننده اویم بر خلقان و حاکمیت که منصوب است از جانب من به بهشت در آورم هر که او را دوست دارد اگر چه عصیان من کرده باشد
و بدوزخ در آورم هر که او را دشمن دارد اگر چه اطاعت من کرده باشد رباعی ای آنکه همیشه دولت یاد علیست * اوراد تو هر شام
سحر نام علیست * خوش باش که رستگاری هر دو جهان * در دوستی علی و اولاد علیست * و بدیهیست آنکه دوست
علی ابن ابی طالب علیه السلام کسیست که پیرو او باشد در اوامر و نواهی و هر که پیرو او نیست یقینست که عصیان حق تعالی میکند و هر که دشمنی آن
حضرت است طاعت او را چه قدر و منزلت باشد پس دوستی آن نیست که هر عمل شنیع که خواهی کنی و لاف دوستی او زنی ع این لاف
گزافست زهی لاف گزاف * خداوندا بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و اولاد حسین که ما را بر طاعت ایشان ثابت قدم و راسخ
دم گردان ان شاء الله مناجات نظامی ای همه هستی ز تو پیدا شده * خاک ضعیف از تو توانا شده * زیر نشین علمت کاینات * ما بتو قایم چو تو
قایم بذات * هستی تو صورت و پیوند نه * تو بکس و کس بتو مانند نه * ما همه فانی و بقا بس تراست * ملک تعالی و تقدس تراست * آنچه تغیر
نپذیرد توئی * و آنکه نمردست و نمیرد توئی * تا کرمت نام جهان برگرفت * پشت زمین بار گران برگرفت * چون خجلیم از سخن خام خویش
هم تو بیامرز بانعام خویش * چاره ما کن که پناهنده ایم * درگذر از جرم که خواهنده ایم * فصل دوم در عفت و پرهیزکاری عفت و پرهیزکاری و تقوی صفتیست
و تقوی اینست که به اوامر و اجتناب از نواهیست و امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله فرموده که متقی آنست که اگر جمله اعمال او مثلا بر طبقی نهند و بر
پوشش از روی او بردارند و بر جهانیان عرض کنند برای چیزی نباشد که او را از ان شرم باید داشت از کعب الاحبار معنی تقوی پرسیدند گفت دو
راهی که پر از خار و خاشاک باشد چگونه روید گفتند دامن خود را از ان برداریم و خود را از ان باز داریم تا خاری دامن گیر ما نشود
و در اعضای ما نخلد گفت ازین قبیلست تقوی یعنی در راه دین از معاصی چنان اجتناب کنید که از خار و خاشاک

خود را نگه میدارید و حکما گفته اند عفت آنست که نفس بهیمی مطیع نفس ملکی باشد و تصرفاتش بحسب رای او بود و از متقید هوا و استخدام لذات
فارغ ماند و عفت از اصول فضایل خلقیه است سخاوت و قناعت و حیا و وقار و صبر و رفق و امثال اینها از انواع مندرج اند
تحت جنس عفت اند و از فواید عفت یکی آنست که اگر مثلا آسمان سرنگون شود و طبقات زمین زیر و زبر گردد خدای تعالی متقی پرهیزکار را از بلیات
محفوظ میدارد عباده بن صامت از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود که شما شش چیز را از من ضمان کنید تا من بهشت را برای
شما ضمان کنم اوّل چون سخن کنید راست گویید دوم چون وعده دهید بآن وفا کنید سیم چون امانتی بشما دهند ادا نمایید و خیانت مکنید
چهارم فرجهای خود را نگاه دارید از حرام پنجم چشم خود را از حرام محفوظ دارید ششم دست خود را از لقمهٔ حرام کشیده دارید و حق تعالی
در صفت مؤمنان فرموده که قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ یعنی بگوای محمد گروندگان را تا بپوشانند چشمهای
خود را از دیدن نامحرم و نگه دارند فرجهای خود را از حرام ودر ذخیرة الملوک آورده که تیز روترین پیکی مر شیطان را در وجود
انسان چشم است زیرا که حواس دیگر در ساکن خود ساکنند و تا چیزی بایشان نرسد با ستدلال آن مشغول نتوانند شد اما دیده حاکم است
که از دور و نزدیک آثار را صید میکند مثنوی این همه آفت که بتن میرسد از نظر تیر بشکن میرسد دیده فرو پوش چو دُر در صدف
تا نشوی تیر بلا را هدف هر که بکر حیث جلالت بود رخ بکشا کر بهر خالت بود و کویند مراد بحفظ فروج درین آیه پوشیدن آنست
از ابصار نامحرم و منقولست که جایز نیست برادر را که نظر در فرج برادر کند و نه خواهر را که نظر در عورت خواهر کند با ختیار و نا نظر منظور
در حرمت یکسانند و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده که نظر کردن در محاسن زنان تیر یست زهر آلوده از تیرهای ابلیس هر که
چشم خود را نگاه دارد از ایشان بجهت امتثال امر الهی حق تعالی او را توفیق دهد در عبادتی که بثواب آن مسرور و شادان
گردد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که چون مردی در نماز و زنی نزد وی بگذرد و او چشم از پی آن زن خوف آن
دارد که از نماز او برود و اعمی کرد و چنانکه مردان را واجبست پوشیدن چشم و حفظ فرج از نامحرم زنان را نیز واجبست
فرمود تعالی وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ و بگو مر زنان گرویده را که از روی عفت
بپوشید دیده های خود را و منگرید بمردان نامحرم و نگاه دارید فرجهای خود را در عقد اللآلی مذکور است
که در زمان قدیم بنی اسرائیل را پادشاهی بود جهاندار کامکار که صیت ابهت و کامکاری و آوازهٔ معدلت و
شهریاری او در اطراف و اکناف عالم سایر بود و ذکر عظمت و جلالت او چون نیر اعظم در نصف النهار ظاهر و باهر و دارا
او را جهت انجاح بعضی مآرب و مطالب بارسالی معتمدی عالم و عاقل بطرفی ضرورت افتاد بقاضی شهر فرمود که قاضی گفت
من بکسی وثوق ندارم که این نوع مهم را شاید مگر به برادر خود و برادر او زنی داشت جمیله که بحسن و صورت فتنهٔ دوران و بلطف و
سیرت آرام جهان و نادرهٔ زمان بود نظم بچهره چو آتش بعارض چو آب فروزان تر از ماه و از آفتاب زابرو کمان کرده وار غمزه تیر

بتیرمژکان

به تیر مژکان کرده صید دل اسیر و با کمال حسن و لالای جمال با عفت و پارسایی جمع کرده بود و رخسار عفت انگیز را بجمال تقوی و پرهیزکاری
آراسته بیت دیده فرو بسته ز کار جهان کشته پس پردهٔ عصمت نهان پادشاه بقول قاضی عمل کرده و راضی شده برادر او را
طلب فرمود و مهم مذکور را بدو تفویض داد و بعد از قبول قاضی را وکیل خود و کفیل مهمات زن خود ساخت تا در قضای حاجات
او مساعی جمیله بتقدیم رساند و روانه شد قاضی چون جمال عالم آرای آن عفیفه را مشاهده کرد مرغ دلش بدام او مقید شد
و چندان که خلوت وصال جست با یند دری ملاقات گشاده نشد و هر چند افسون و افسانه برانگیخت مفید نیفتاد و بعد از نا امیدی
چنانکه سیرت بدنفسانست بدو گفت اگر سر بر خواهش من فرو آری فبها و الا بملک عرض میکنم که تو زنا کرده و ترا رجم مینمایم مستوره
گفت هر چه خواهی بکن قاضی چون دید که کار بجایی نمیرسد بموقف عرض ملک رسانید که نزد من ثابت و محقق شده که زن برادر من زنا
کرده ملک بسخن قاضی برجم او امر کرد و قاضی با مسلمانان مستوره بیچاره را از خانه بیرون آورده و حفره کرد و سنگسار نمود و بعد از رجم و انقطاع
امید حیوة از وی بکان معهود خود معاودت نمود و مستوره را هنوز رمقی در تن مانده بود چون شب در آمد خود را از حفره بیرون آورده
راه بیابان پیش گرفت چون پارهٔ راه طی کرد بدیر عابدی رسیده بر در دیر ساکن شد صباح چون عابد و دیر گشود زن را دید مجروح و خسته
والی
بر بستر هلاک افتاده از تفحص احوال نمود مستورهٔ عفیفه کیفیت حال را کما ینبغی باز نمود عابد را بر وی رحم آمد و او را در دیر راه داد و بمداوا
او مشغول شد و بعد از اندمال جراحات او دایگی طفل خود را بدو داد و عابد را وکیلی بود که مهمات عابد از و متکفل میشد بر جمیله عاشق شد
و مکرر از وی بنیرنگ و افسون طلب وصال نمود بجایی نرسید خواست در حق او غدری کند و مکری اندیشید بدو گفت اگر با من یار نشوی
در قتل تو سعی تمام ورانجام کار تو بکشتن رسانم مستورهٔ صالحه گفت هر چه خواهی بکن وکیل عابد در شب طفل او را بقتل آورد و صباح
بعابد گفت تو این فاجره را آورده و طفل خود را بدو سپرده لاجرم پسر ترا بقتل آورده عابد از و احوال پرسید قصه چنانکه بود باز نمود
و گفت نظم هر دم زمانه داغ غم بر جگر نهد آن داغ هنک ناشده داغ دگر نهد عابد گفت راست میگویی اما بودن تو درین جا مصلحت
نیست بیست دینار زر بدو داد و او را شب از دیر بیرون کرد و زن روان شده بدیهی رسید مردی را دید که بردار بسته بودند تفحص
احوال او نمود گفتند بیست دینار قرض دارد و رسم این مردم آنست که هر که دینی داشته باشد او را بردار بندند اگر ادا نمود خلاص
و الا صلب را مهیاست مستوره آن بیست دینار که داشت داد و آن را خلاص نمود مرد چون حال بدان منوال دید بمستوره گفت
که چون تو مرا از قتل نجات دادی من تا زنده ام ترا بنده ام و از خدمت تو جدا نمیشوم و همراه افتاد یکدیگر روی براه آوردند
تا بکنار دریا رسیدند جمعی از تجار دیدند که دو کشتی جهت عبور مهیا ساخته اند مرد بمستوره گفت تو اینجا قرار گیر تا من
بروم و طعام از جهت تو بیاورم چون نزد تجاران رسید گفت در کشتی شما چه چیز است گفتند جواهر و امتعه و اشیای
نفیسه گفت با من چیزی هست که بهتر از مجموع اینهاست گفتند چه چیز است گفت کنیزی است مثل او بحسن و صورت و سیرت

کس ندیده کفتند بابایع کن کفت میکنم بشرط آنکه بعضی از شما بشاهده او روند و با او حدیث بیع و شری نه نمایند و چنانچه او خواند من با شما
بیع کنم و بعد از آن که من از نظر شما غایب شوم او را اعلام کنید و تصرف نمایید بهمین قرار دادند و بعد از مشاهده پسندیدند
و بده هزار دینار خریدند و مرد ثمن را تصرف نموده از نظر ایشان غایب شد تجاران جمیله را گفتند ترا از اهل خواجه
تو خریده ایم برخیز و در کشتی نشین مستوره بیچاره بضرورت در کشتی نشست و گفت بیت چه طالع باشدم کز آسمان
هر کاروان غم٭ که آید بر زمین جز بر دل من بار نگشاید٭ و چون بعضی از تجار با بعضی بد گمان بودند او را در کشتی جواهر
و امتعه نشاندند و خود در کشتی دیگر قرار گرفتند و روانه شدند اتفاقا بادی عظیم وزید و کشتی که در و تجار بود
غرق شد و کشتی که در و جواهر و امتعه و جمیله بود سالم بجزیره رسید مستوره زمام کشتی را بر درختی بست
و از کشتی بیرون آمد و در آن جزیره مسکن ساخت خدای تعالی به پیغمبری که در میان بنی اسرائیل بود وحی فرمود که نزد
آن پادشاه رو و بگو که فلان جزیره شخصی هست و خدای تعالی میفرماید که در حق زن برادر قاضی تقصیر کرده و تو و قاضی و اهل که
در مملکت تست بجانب او روید و گناه خود را بر و عرض کنید و از و غفران طلبید که مغفرت او مقرون من است ملک با اهل
مملکت متوجه آن جزیره شدند عورتی را دیدند برقع انداخته اول ملک پیش رفت و گفت این قاضی نزد من آمد و گفت
زن برادرم زنا کرده قبل از آن که به بینه بر من واضح شود حکم برجم او کردم اکنون از آن خایفم که مبادا حکم بغیر حق کرده باشم
و التماس مغفرت دارم مستوره گفت غفر الله لک پس ملک نزد او بنشست بعد از آن شوهر او پیش آمد و گفت من زنی
داشتم صالحه و بحکم ملک از پیش او رفتم و بعد از مراجعت برادرم گفت که او را بسبب زنا رجم کردند من از آن خایفم که مبادا
در حق او تقصیر کرده باشم طلب غفران میکنم گفت غفر الله لک او نیز هم آنجا بنشست قاضی پیش آمد و احوال خود و مستوره
چنانکه بود باز نمود و در پیش ملک و برادر بکذب و افترای خود معترف شد و مغفرت طلبید مستوره گفت خدا ترا
بیامرزد بعد از آن عابد پیش آمد و گفت من آن زن را شب از دیر بیرون کردم میترسم که او را سبعی هلاک کرده باشم
مستوره گفت خدا ترا آمرزیده گرداند بعد از آن وکیل عابد پیش آمده احوال باز گفت و مغفرت خواست او را نیز دعا کرد
بعد از آن مرد مصلوب پیش آمده احوال خود بگفت و طلب مغفرت کرد مستوره صالحه گفت هرگز نیامرزاد ترا خدای پس
بشوهر گفت که منم زن تو و آنچه شنیدی قصه پر غصه من است آنچه من از مردم دیده ام دیگر در میان خلایق نمی آیم
پس آنچه در کشتی بود بشوهر داد و در آن جزیره بعبادت مشغول شد و ببرکت تقوی و پرهیزکاری از آن
شداید عظیمه نجات یافت و در رضا و مغفرت او مقرون برضا و مغفرت حق تعالی گشت مرویست که در
زمان پیشین زنی بود مخلصه نام در کمال حسن و جمال و در غایت عفت و پرهیزکاری شبها تا روز نماز گزاردی و روز

تا شب قرآن خواندی و دایم الصوم بودی وقتی شخصی آمد که مادرت در حالت نزعست و آرزوی تو دارد بحکم ضرورت از منزل خود
بیرون رفت و در راه جاهلی اوباشی فاسق دو چار او شد و چشمش بر چشم آن مستوره افتاد و فی الحال تیری از کمان خانه ابروی آن صالحه
جسته تا پر بر سینه آن جوان نشست و آن زن چون باد صرصر از و درگذشت جوان نالان و زاری کنان در پی او افتاد آن زن چون دید
که مردی در عقب او می آید راه بگردانید و چون نظر باز پس کرد همان جوان برا شراوه میرفت باز راه بگردانید باز پسش دید باز گشت بخانه
رفت جوان پنداشت که مگر فاحشه است و بمنزل خودش دلالت میکند شادان از پی او دوید چون مخلصه خود را بخانه رسانیده بود از پی
در آمده و در فرو بست و در پس در بایستاد ترسان و لرزان جوان در بزد آن زن گفت کیستی و چه میطلبی جوان گفت بر تو عاشق شده ام و طاقتم
طاق شده و گفت بر کجای من عاشق شده گفت بر چشم تو نظم آنگه از دور همی آمدی آن سو دیدم٭ چشم بد دور ز تو آن گل خود رو دیدم٭ خواب خرگوش ده
نرگس رو به بازت٭ کین همه شعبده زان چشم چه آهو دیدم٭ ناوک غالیه مانند کمان مشکین٭ غمزه کافر آن ساحر جادو دیدم٭ مخلصه صالحه چون بشنید چشمهای
خود را بر کند و بر طبقی نهاده و سمالی بر سر او پوشیده و بر دختر خود داد که پیش آن جوان بر و بگو که این چشمانیکه تو بر و عاشق شده من بدان قرآن میخواندم
چشمی که نامحرم او را به بیند قرآن خواندن را نشاید نظم چشم من چون بخت من نا خفته به٭ کار من چون زلف من آشفته به٭ فتنه ئی و اهانت چشم مست من٭
شاید ار خفته است فتنه خفته به٭ چون جوان سمال از سر طبق برداشت چشمش بر آن چشمان افتاد آه از نهادش بر آمده چون مرغ نیم بسمل
بر زمین بغلطید و بیهوش شد چون بهوش باز آمد در را بکوفت دختر گفت چه میگویی گفت مادرت را بگو که من توبه کردم
از جمیع گناهان او نیز مرا احلال کند باشد که خدای تعالی بر من ببخشاید گفت اگر راست میگویی که توبه کرده دعا کن تا چشم من روشن شود جوان
گفت من فاسق دو ساله بیکساعت که توبه کردم دعاء من مستجاب میشود مخلصه گفت بلی اگر توبه باخلاص کرده میشود پس مخلصه مستوره چشمهای خود را
بست و در جای خود نهاد و جوان دست نیاز بدرگاه بی نیاز برداشته گفت ای کارساز بنده نواز و ای چاره ساز بی انباز بر ضمیر من واقفی اگر این توبه
که کرده ام بر خطای خود و جهت رضای تو کرده ام و از سر اخلاص است چشمهای این ضعیفه را درست گردان چنانکه اول بود هنوز دست بر روی نیاورده بود
که چشمهای آن صالحه درست و بینا شد و اثر رو و جراحت بر و نماند ای عزیزمن تو نیز توبه از سر اخلاص کن و عفت و پرهیزکاری شعار خود ساز و دیده
عفت بپوش بر روی زنان بیگانه را بجای خواهر و مادر خود دان و بچشم نامحرمیت در زنان و امردان منگر تا حق سبحانه و تعالی در روز بازار آخرت
پرده بر سر گناه تو بپوشد هان ای زنان چشم خود را از نامحرم نگاه دارید و عصمت و پرهیزکاری را شعار و دثار خود سازید تا روز قیامت رستگار گردید
ای عزیزان از عشق و عاشقی مجازی دست کوتاه کنید و اگر توانید دم از عشق حقیقی زنید نظم عشق را گوهر برون از کان و کان دیگر است٭
کشتگان وصل را از وصل جان دیگر است٭ عشق بی عینست و بی شینست و بی قافست بی٭ عاشقی عشقی چنین هم از جهان دیگر است٭ دانه
عشق جانان هر مرغ نیست٭ مرغ آن دانه پریده در مکان دیگر است٭ بر سر هر کوچه هر کس داستانی میزند٭ داستان
عاشقان خود داستان دیگر است٭ و بدانکه تقوی و پرهیزکاری صفتیست که بالاتر از آن متصور نیست و در روایت آمده

که مردی بود عابد و پرهیزکار از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام که او را همام گفتندی روزی گفت یا امیرالمؤمنین صفت کن مرا که متقیان
چه طایفه اند حضرت فرمود که ای همام بترس از خدای و نیکوی را شعار خود ساز بدرستی که حق تعالی با پرهیزکاران است و نیکوکاران نظم
ورع نزد خرد بنیاد دینست • مقام زاهدان خورد و بهین است • بکیش عارف سر الهی • ورع اعراض نفس است از مناهی • بود در مذهب
ورع اهل ولایت • که باشد حق حفیظش از جنایت • پس این قدر وصف قانع نشد و مبالغه کرد پس حضرت امام علیه السلام برخواست و بر منبر رفت خطبه
ادا فرمود مشتمل بر حمد الهی و درود حضرت رسالت پناهی و فرمود اما بعد بدرستی که حق تعالی آفرید خلایق را و مستغنیست از طاعت ایشان و ایمنست از معصیت ایشان
از برای آنکه معصیت خلایق باو ضرر نمیرساند و از طاعت ایشان باو نفعی نمیرسد پس قسمت کرده است میان ایشان معاش ایشان را و وضع
کرده است از دنیا مواضع ایشان را پس متقیان و ایشان اهل فضایلند که حرف زدن ایشان همه مبنی بر صواب باشد
و لباس ایشان میانه حالی بود و راه رفتن ایشان بتواضع و فروتنی باشد نه گردن کشی و متکبری و پوشانند
چشمهای خود را از آنچه حرام کرده است حق تعالی بر ایشان و گوش فرا علمی دارند که نافع باشد برای ایشان فرو آورند
نفسهای خود را در بلا یعنی هر بلای که به ایشان رسد بدان راضی و شاکر باشند اگر نمی بود اجل معین از برای ایشان
قرار نمی گرفت ارواح ایشان در جسدهای ایشان بقدر چشم برهم زدنی از جهت شوق بثواب و خوف
از عقاب از جهت بزرگی و عظمت حق تعالی صغیر است در نظر ایشان ما دون حق تعالی و ایشان منعم اند از بهشت
مخوفند از دوزخ غمگین است همیشه دلهای ایشان از ترس خدای و از شر ایمنند و جسدهای ایشان زار و نحیف است
و نفسهای ایشان عفیف و حاجت ایشان خفیف صبر میکنند ایشان روزی چند اندک مزد یابند براحت بسیار تجارت ایشان
پر سود است اراده میکند دنیا ایشان را و اراده نمیکنند ایشان دنیا را اما در شب پس برخیزند به نماز و قراءت میکنند قرآن را
به ترتیل و اندوهگین میشوند در حالت خواندن قرآن و بشارت میدهند بقرآن دوای دردهای خود را و چون بآیه میرسند که در او
شوقیست مطمع میسازند نفوس خود را بآن شوق و چون میرسند بآیه که در او خوفیست می شنوانند او بگوش دل و اما در
روز پس بردبارند و حلیم و دانایانند و پرهیزکارانند و نیکوکارانند و ترسندگانند از حق تعالی و چون نظر کنند مردمان بایشان
گمان برند که بیمارانند و حال آنکه بیمار نباشند و راضی نباشند باعمال صالحه خود باندک و متکبر نشوند بسیار کردن اعمال صالحه
پس همیشه ملامت کنند نفس خود را و چون کسی تعریف کند ایشان را ترسان شوند از آن تعریف و گویند ما عالم تریم بنفس خود از غیری
و پروردگار ما عالم تر است از ما بنفس ما بار خدایا ما را مگیر بآنچه میگویند و بگردان ما را بهتر از آنچه گمان می برند و بیامرز ما را از آنچه ایشان
نمیدانند و علامت یکی از متقیان آنست که او را بینی صاحب قوة در دین و فرو خورنده خشم و همواره به یقین دانا و ایمان
خود را حریص باشد در طلب علم و حلم او با علم باشد و خاشع باشد در عبادت تحمل داشته باشد و در فقر و فاقه

صابر باشد

صابر باشد در سختی و طلب کننده حلال باشد و چون هدایتی یابد خوشحال شود و ذکر و طمع نکرد و شاکر باشد چون صبح کند و یاد حق کند
چون شب شود و چون نفس او طلب کند چیزی را که مکروه باشد اطاعت نکند سوال او را اجل خود را نزدیک داند و امل خود را اندک ذلیل و خاشع
باشد دل او و قانع باشد نفس او نگاه دارد دین خود را از خیر او امیدوار باشند و از شر او ایمن دور باشد از فحش یعنی هرگز فحش از زبان او بیرون
نیاید و کند [illegible] او با آهستگی و نرمی باشد و خیرات او مقبول باشد و کسی را بلقب بد نخواند و ضرر بهمسایگان نرساند و چون بکسی مصیبتی رسد شماتت
نکند و از کلمه حق نگذرد و بباطل نگرود اگر خاموش باشد نتوانند فهمید خاموشی او را اگر خندد بلند نشود آواز او و از مردمان دور باشد
نه بتکبر و بزرگی و بمردمان نزدیک باشد نه بمکر و فریب راوی گوید که در این وقت همام فریاد برآورد که نفس او بآن آواز بس حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود به تحقیق که من از این میترسیدم بلی اینست موعظه بالغه با اهل آن موعظه شخصی گفت که پس چیست ترا
با آنچه رسید با امیرالمؤمنین حضرت فرمود وای بر تو بدرستی که هر اجلی را وقتی معین است که نه پیش و نه پس برسد زنهار که دیگر چنین حرفی مگوی
بدرستی که شیطان ترا برین قول واداشت ای عزیزان صفت مؤمنان و متقیان اینست که شما از زبان شنیدی پس باید که پیرو ایشان باشید تا از جمله
ایشان باشید بدان ای عزیز که نیکوترین احترازیست عفت از ارتکاب محرمات خصوصا از شهوات حرام و بزرگان گفته اند که آدمی را دو نسبت است
نسبت ملکی و نسبت حیوانی چنانکه شیخ سعدی علیه الرحمه فرموده نظم آدمی زاده طرفه معجونیست • از فرشته سرشته و از حیوان • گر بدین میل میکند کم از این • ور
بدان میل میکند بیش از آن • پس شرط عقل آنست که تا میتوان نسبت ملکی را قوت داد و بجانب نسبت بهیمی میل ننماید زیرا که هر گاه حرص خود را مستولی شود بر آدمی
میان حلال و حرام فرق نکند و در وقت غلبه شهوت نیز همچنین ملاحظه ننماید پس عفت عبارت از آنست که در وقتی که شهوت غالب شود عنان همت از
شهوات حرام باز کشد و بخلاف شرع قیام و اقدام ننماید نظم عفت آنجا که رایت افرازد • دل و دین را تمام بنوازد • نفس از و نیک خوار و زار شود •
روح مقبول کردگار شود • ابو سعید خدری از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که آنحضرت فرمود که حاجت از نرم دلان امت من طلب کنید
که حق تعالی رحمت در دلهای ایشان وضع کرده و نیز از آنحضرت مرویست که خدای دوست دارد هر دلی را که ترسنده و اندوهگین
و مهربان باشد و مردمان را تعلیم بخیر نماید و بدعوت خدا دعوت کند و دشمن دارد هر دلی را که غافل باشد و اوقات را ببازی صرف نماید
و همه شب در خواب گذراند و ذکر خدا نکند و از ابن عباس مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر گاه بلرزد پیکر بنده مؤمن از ترس
خدای تعالی ریزان شود از او گناهان چون برگ از درخت خشک بدانکه عفت و پرهیزکاری و دوستی علی ابن ابی طالب و یازده فرزند برگزیده او
غفلت و شقاوت و سرکشی و گمراهیست زیرا که پیشرو متقیان و راه نماینده ایشان به بهشت جاودان ایشانند چنانکه حضرت امام رضا
علیه التحیة و الثنا از آبا و اجداد خود روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که هر که دوست دارد که در کشتی نجات نشیند
و دست در عروة الوثقی دین و حبل الله المتین زند پس باید که دوست دارد علی ابن ابی طالب را بعد از من و دشمن دارد
دشمنان او را و باید که هر یک از ائمه هدی را بعد از او بشناسد و دوست دارد پس بدرستی که ایشان خلفای منند و اوصیای من

وجهت خدا اندر خلقان بعد از مرسلین و بهترین امت منند و پیشرو متقیانند بر بهشت امید که دوستان علی بن ابی طالب علیه السلام در شفاعت
آن سرور بهره ور گردند آمین یا رب العالمین مناجات جامی ای بجود خود نوازنده ورع ورزان را ده رغم بر حرص و طمع لرزان را
هر که آلوده بگل رهگذرش کی بگل پاک شود آبخورش دیده غیر از تو حرامست حرام ورع از ترک حرامست تمام
نیست اهل ورع آن مانده ز راه کش بغیر از تو کند دیده نگاه هر که از غیر تو شد بیگانه ورع اینست و دگر افسانه هر در حرص که بر ما بستی
در رغبت رسته از او دام حرص و طمع است از دلم رغبت دنیا کم کن زان اساس ورعم محکم کن سازم از مال جهان مایل زهد تا کشم رخت بمنزل
زهد فصل در توکل و اخلاص و نیت صادقه توکل از صفات صدیقین است و آن تفویض امور است بحق تعالی و ناامیدی من کل الوجوه از مخلوق و هم
قناعت و رضا و زهد و اخلاص و یقین انوار شعبه توکلند و محققان گفته اند که توکل چنان باید که متوکل مخلوق را لا یَضُرُّ و لا یَنفَعُ
و لا یُعطِی و لا یَمنَعُ داند و او را حاصل شود که آنچه باید کرد از اعمال حسنه خدا کند و آنچه باید ساخت از اوصاف الحسنه
خدا سازد و هیچ چیز از تقدیر و اراده او بیرون نخواهد بود مثنوی کار تو جز خدای نگشاید بیخدا از خلق هیچ ناید جز خدا هیچکس بیا مگیر
خلق را هیچ در شمار مگیر و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که اگر چنان که حق توکلست کنی بر خدای تعالی توکل روزی یابد [?] چنانکه
مرغان صباح از آشیانه خود بیرون میروند با شکمهای خالی و گرسنه و شب باز میگردند با شکمهای پر و سیر و توکل چون توکل خلیل باید
در وقتی که او را بآتش انداختند و اخلاص خالص کردن اعمال و اقوالست از شوایب علل و اغراض و مخصوص ساختن نیت
بتقرب باری تعالی چنانچه غرضی دنیوی و اخروی از حب جاه و نیکنامی و طمع بهشت و ثواب آخرت و نجات از عذاب دوزخ و مانند
اینها بآن مخلوط نباشد چه محققان اینها را شرک خفی گویند و مضمون آیه کریمه فَمَن کانَ یَرجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلیَعمَل عَمَلاً صالِحاً
وَ لا یُشرِک بِعِبادَةِ رَبِّهِ اَحَداً اشاره بدین معنیست مثنوی روی در قبله نکردی کن خلق بگذار و خداجوی کن رشحی از
چشمه اخلاص بجوی وز رخ جان خود این شرک بشوی سوی اخلاص اگر راه بری هر دو عالم تو بیشتر [?]
نخری خطبه قرب بنام تو بود جرعه وصل بجام تو بود راهب کعبه اقبال شوی محرم پرده اجلال شوی
و نیت صادقه آنست که خالصا و مخلصا لوجه الله باشد و هیچ عمل بی نیت صحیح نیست زیرا که نیت [?] عمل صحیح حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که الاعمال بالنیات و نیز فرموده که اکثر شهدا امت من از اهل فراشند یعنی بسا مؤمنی که بر فرش راحت خوابیده باشد
و قصد آن کند باعتقاد درست که کاشکی من در راه خدای جهاد میکردم تا کشته میشدم پس از برای او ثواب شهید بنویسند
و چون بمیرد او را بدرجه شهادت رسانند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که حق تعالی نظر نمیکند باموال و احوال شما بلکه
نظر او بدلهای شماست و نیات شما و اعمال شما در روایت آمده که اعمال حسنه بنده مؤمن را بآسمان برند حق تعالی فرماید که بخوانید
اعمال بنده مرا چون بخوانند حق تعالی فرماید که فلان فلان عمل را بخوانید بنویسید که بنده من این عملها کرده ملائکه گویند بار خدایا

جلوه اگر [?]

چگونه است این فرمایی نیت کرده و در دل گذرانیده خوشا حال آن مؤمنی که هنوز کاری نکرده و زحمتی نکشیده مزد یابد نظم یا رب
رحم آر چشم خونبار مرا مگذار بدین و آن کار مرا روزی ز تجلی یقینم نور است کاتش زند این پرده پندار مرا حکایت که بداود علی
نبینا علیه السلام وحی آمد که ای داود هیچ بنده نیست که از میان دلست در من زند که خلق همه آسمانها و زمین بکید و مکر وی بر خیزند من او را از
[illegible] ابراهیم ادهم گوید رهبانی را دیدم پرسیدم که قوت تو از کجاست گفت ازو بپرس که میدهد و از عابدی پرسیدند که تو همیشه
در عبادتی قوت تو از کجاست دست بر دندان نهاده گفت آنکه آسیا آفریده بار میرساند آورده اند که در شهر اندلس دهقانی بود حریص
و بخیل که در مرور دهور هزار دینار جمع کرده بود و بدان مسرور بود چیزی از آن در وجه معیشت خود و فرزندان صرف میکرد تا روزی بکنار غدیری
کیسه زر بر زمین نهاد و بطهارت مشغول شد زر را بغفلت فراموش کرده برفت در عقب آن شبانی بدانجا رسید کیسه را برداشته بفرح و نشاط باز
گشت و بمکانی خالی زر را شمرد و عدد صحیح بود با خود گفت هر چه از اینجا خرج کنم عدد نقصان پذیرد و اولی آنست که این محفوظ نگاه دارم تا دیگری
بشومت فاقه مبتلا نباشم روزی لشکری بحوالی مرتع گله او رسیده کیسه زر را از خوف ایشان در چاهی انداخت و بعد از چند روز رجعت کرد
که زر را بردارد اثری ندید متألم بود اما دهقان را چون کیسه زر بیاد آمد سیلاب خون از دیده روان کرد و مغموم و محروم باز گردید [?]
چند کوشید اثری از زر ندید بر کرده صورت حال با عیال گفت منکوحه او را ملامت کرد که ای ممسک بی بصیرت در حفظ مبالغه مینمودی لا
جرم از و بر نخوردی نظم زر بخوردن مفرح طرب است ور نهی رنج و هم [?] است دهقان زن را التصدیق نمود و توبه کرد و نذر کرد که هر
چه بدست آید انفاق کند و با مستوره مصلحت آن دید که به توکل و توسل نماید و روی از طلب دنیا برتابد از قضا روزی دهقان برای
برفت باد عظیم وزید و دستار از سر آن ربوده در چاه انداخت و دهقان بطلب دستار بچاه فرو شد کیسه زر دید بر گرفت
و بیرون آمد و بوفای نذر اقامت فرمود بنیاد بذل و صدقه نمود تا ثلثی از آن زر خرج شد شبان بسبب حاجتی متوجه شهر
شده گذر او بدر خانه دهقان افتاد و دهقان متوکل شبان را ضیافت کرد او را غمناک دید از استکشاف احوال نمود [illegible]
گفت در مدت عمر هزار دینار جمع کرده بودم روزی از بیم ظلم در چاهی انداختم و اثری از آن نیافتم دهقان برخاست و بحرم
رفته با منکوحه گفت آن مالی که حلال میپنداشتیم و باسراف صرف میکردیم حق این مهمان است صلاح آنست که آنچه مانده
بطریق هبه تسلیم او کنیم تا از وبال خلاص شویم مستوره گفت صواب حق او باید باز داد و دست در دامن توکل باید زد تا خدای
تعالی عوض آن بوجه حلال بدهد دهقان باقی زر را پیش مهمان آورد و بطریق عطیه باو داد و عذرها خواست شبان زر را
برداشته میان دو کنده چوب را مجوف ساخت و زر را در آن تعبیه نمود تا کسی را بر آن اطلاع نباشد و همیشه آن دو کنده را با خود
میداشت تا روزی در کنار رودخانه ایستاده بود و دو کنده در آب میداد ریسمان او گسیخت دو کنده در آب افتاد و گذر آب بر در [illegible]
بود دهقان متوکل در آن آب غسل میکرد با انعام او بسعی بگرفت و بخانه آورد مستوره طبخی بساخت دو کنده را بشکست تا [illegible]

همه کنند دانش برزرنشد سجده شکر بجا آورد و ببرکت توکل از فقر و فاقه نجات یافته حق در مرکز خود قرار گرفت نظم
گر توکل بود ترا بخدا ⁂ آن توکل کفایتست ترا ⁂ با توکل بود خدایت یار ⁂ تیغ و بارانت آهنین دیوار ⁂ نشد کس را سبب
توکل سوار ⁂ که او را نشد صید دولت شکار ⁂ روایتست که آشنایی درگاه متوکل بارگاه آله شیخ عامر روزی در نماز بود مار
سیاهی بیامد در بدترین صورتی و زشت‌ترین هیأتی در غایت بزرگی از در مسجد درآمد مردم که در مسجد بودند بترسیدند و بگریختند
آن مار همچنان می‌آمد تا بر سر سجاده شیخ رسید و در زیر پیراهن وی رفت و سر از گریبان او بیرون آورد شیخ اصلا بر خویشتن
نجنبید بعد از ساعتی مار برفت چون شیخ از نماز فارغ شد او را گفتند عظیم دلی داری ای شیخ که از ماری چنین عظیم از جای خود
نجنبیدی و نترسیدی گفت هر که از خدای بترسد و برو توکل کند شر وی که از غیر حق بترسد نظم گر توکل بحق کنی به یقین ⁂
باشی دارنده آسمان و زمین ⁂ تو به یزدان سپار جان و سرت ⁂ که نگه دارد از همه خطرت ⁂ چه کنی آهنین حمایل را ⁂ بتوکل کن آهنین
دل را ⁂ و هم روایتست که چون امیر بنو عم بن بواهم رسید بسبب آنکه مردم بخدمت شیخ می‌آمدند با خود اندیشید که اگر اینها هجوم
کنند مرا قدرت مقاومت نباشد با این واهمه شیخ را از شهر بیرون کرد شیخ سر در کوه نهاد بر بالای کوهی برفت و بر چشمه وضو
ساخته دو رکعت نماز گذارد و روی نیاز بدرگاه آورده دست بدعا برداشت و گفت ای خدای کریم شکر تو که اگر مردود خلقم
اما امیدوارم که مقبول حقم و توکل بر کرم تو دارم و بآواز بلند قرآن میخواند چون روز بآخر رسید و آفتاب فرو شد رهبانی
در آن نزدیکی صومعه داشت و در از خلق بر خود بسته و بر گوشه عزلت نشسته چون آواز شیخ بشنید که باواز حزین قرآن
میخواند سر از حجره بیرون آورده مردی دید بنزدیک وی رفت و گفت ای جوان تو کیستی که اندرین کوه میگردی شیخ گفت مرد غریبم
رهبان گفت نه جای غریبانست این جای شیرانست هم اکنون شیران درآیند و ترا هلاک کنند برخیز و درین منزل امشب قرار گیر
تا از شر شیران برهی شیخ گفت تو از دین من بیگانه هرگز در خانه بیگانه آرام نگرفته‌ام و نخواهم گرفت رباعی گر خون جگرم چه بیکم
آب دگر ⁂ هرگز نکنم وضو بسیلاب دگر ⁂ حاشا که برم سجده بغیر از در دوست ⁂ تا بد سر من فرو بمحراب دگر ⁂ پس ترسا هر چند
الحاح کرد شیخ قبول نکرد و هم آنجا بنشست ترسا در صومعه خود شد چون شب درآمد و جهان تاریک شد از چپ و راست
بانگ شیران بر خواست چون شبی بگذشت آنمرد راهب سر از صومعه بیرون کرد شیخ را دید در نماز ایستاده و شیران گرد وی حلقه
زده چون شیخ سلام باز داد و روی بشیران کرد و گفت ای خلقان خدای اگر شما را فرمان داده اند و کاری فرموده بیایید و فرمان
خدای خویش پیش گیرید و اگر نه باز گردید و دل مرا مشغول مدارید شیران که این سخن بشنیدند دمها جنبانیدند و روی خویش
را در خاک مالیدند و برفتند و مرد ترسا چون آن بدید متحیر بماند و از صومعه بیرون آمده در پای شیخ افتاد و گفت بحق
کردگارت که بگوی تا چه مردی و چه دین داری گفت من کمترین مردمانم بسبب زبونی مرا از شهر بیرون کردند و از میان مسلمانانم

براندند ترسا گریان شده گفت ای جوان اگر بدترین قوم توی گزیده‌ترین خود چگونه باشد مسلمانی بر من عرضه کن شیخ مسلمانی بر وی عرضه کرد
و ترسا مسلمان شد تا بدانی که هر که بخدای توکل کند و از خدای بترسد همه موجودات از و بترسند و گفته‌اند شعر توهم گردن از حکم داور بپیچ ⁂
که گردن نپیچد ز حکم تو هیچ ⁂ چه حشر و چه نقصان داور بود ⁂ خدایش نگهبان و یاور بود ⁂ بدانکه اخلاص و نیت صادقه پاک ساختن عمل است
از ریا و غرض و سایر علل و راست کردن نیت با خدای عز و جل چنانکه قبل ازین ایمان آن شده آورده‌اند که در بنی اسرائیل عابدی بود
که از فارسان میدان عبادت قصب السبق ربوده بود و از گوشه نشینان وادی هدایت گوی سعادت ربوده و گوشه تاج ترکش
بر تارک افلاک سوده او را گفتند در فلان وادی درختیست که قومی او را می‌پرستند عابد تبری برداشت و قصد آن
درخت کرد که او را از بیخ برکند ابلیس لعین بصورت پیری بر سر راه پیش او آمد و گفت با این درخت چه خواهی کرد عابد احوال گفت
ابلیس گفت اگر خدای این درخت را بریده خواستی پیغمبری را بدان کار فرستادی ترا با این کار چه مناسبت است عابد نشنید ابلیس با او درآویخت
و بعد از مجادله بسیار ابلیس پر تلبیس را بر زمین زد و فرو مالید ابلیس زینهار خواست و گفت مرا رها کن تا با تو نکته بگویم که ترا بهتر ازین بکار آید
هم در دنیا و هم در آخرت عابد گفت بگو گفت من هر روز دو دینار بتو رسانم که تا تو بعضی را از آن بعد قوت و بعضی بخرج خود کنی که تا ترا
فایده دارین حاصل آید دست ازین درخت بدار تا وقتی که فرمان خدای نافذ شود و معلوم کرد دیگر بریدن این درخت صواب است
یا خطا عابد چون این بشنید گفت صلاح من و درویشان درین است قبول باید کرد بازگشت و بخانه رفت صباح روز دیگر دو دینار
زر در زیر بالین خود دید خرم گشت و او را صرف فقرا کرد روز دیگر زر طلب کرد نیافت تبر بر دوش گرفته بپای درخت آمد
ابلیس لعین بهمان صورت حاضر شد و گفت چه میکنی عابد گفت درخت را از پای در می‌آورم گفت ترا قوت برکندن این درخت
نیست بیهوده تشویش راه مده باز میانه ایشان منازعه و مجادله شد و چون در هم آویختند ابلیس عابد را بر زمین زد عابد
تعجب نمود گفت یا شیخ قضیه چرا منعکس شد و قوت من بکجا رفت ابلیس گفت هر که کاری برای خدا کند و محض رضای او جوید
هیچکس با او برنیاید و هر عملی که بنا بر غرضی از اغراض دنیوی کند با هیچکس بر نیاید نظم هر که بود بی غرضی کار او ⁂ در همه کار نیست
خدا یار او ⁂ وانکه کند از پی دنیا عمل ⁂ میشود اندر عمل او خلل ⁂ هر که باخلاص قدم میزند ⁂ عیسی وقتست که دم میزند ⁂ و حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که نیت بنده که چهل روز عمل کند خالصا و مخلصا لوجه الله که هیچ غرضی با او نباشد الا ظاهر شود از
دل او چشمهای حکمت بر زبان و دیگر آنحضرت فرموده که فردای قیامت سه کس را بحسابگاه آورند یکی عالمی باشد حق تعالی خطاب کند
با او که چه عمل کردی بآن دانستی که بهم رسانیدی گوید بار خدایا در شب و روز بنماز مشغول بودم پس حق تعالی گوید که دروغ میگوی
و ملائکه گویند دروغ میگوی مراد تو طاعت نبود مقصود تو آن بود که مردم بگویند که این مرد عالمست پس این نوع عبادتی را بدرگاه
ما چه قیمت و مرد دیگر منعمی باشد حق تعالی از و سوال کند که نعمتی را که بتو ارزانی فرموده بودم با او چه کردی گوید بار خدایا

تصدق میکردم با او در شب روز حق عز و جل گوید دروغ میگوی و ملائکه گویند دروغ میگوی اراده تو آن بود که تعریف کنند ترا که فلان کریم است
و مردی دیگر شهید باشد پس حق تعالی از و سوال کند که چه عمل کرده گوید خداوندا جهاد کردم در راه تو تا کشته شدم پس فرماید که دروغ
میگوی و ملائکه گویند دروغ میگوی مراد از این عمل ترا آن بود که گویند فلانی شجاع است پس رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که این
طایفه جماعتی باشند که داخل شوند بآتش دوزخ تا بدانی که عملی که صالح نیست او را اجری نیست ای وای برما و بر اعمال ما رباعی
یارب چه کنم که دامن تر دارم ٭ زین دامن تر دلی پر آذر دارم ٭ غافل بر سر جهان نگردم امروز ٭ فردا که چه رو پیش تو سر بر دارم ٭ بدان ای عزیز
که عمل با خلاص مشکل است و دقیق است زیرا که آفت اخلاص بعضی جلیست و بعضی خفی و نوعی ضعیف با جلی و برخی با خفی چنان که
در احیای علوم مذکور است که چون کسی نماز کند با خلاص تمام و نظر کنند مردمان باو شیطان در دل او اندازد که نیکوتر کن نماز
خود را تا آن جماعت را یقین شود وقار و صلاحیت و در خیانت تو نیفتند و او فرمان شیطان برده خشوع و خضوع بهتر بجای آورد
پس این عین ریا و تلبیس است و آفت جلیست دوم آنکه هرگاه شخصی را که این را فهمید و تابع شیطان نشده و در نماز خود مستمر است
اسم شیطان از روی خیرخواهی او را وسوسه میکند که جمیع تابع تواند و اقتدا بتو میکنند و نظر باحوال تو دارند پس ثواب اعمال ایشان اگر بهتر
کنند بتو خواهد رسید و اگر بد کنند وبال او بتو عاید خواهد شد پس باید که پیش ایشان بکمال خضوع و خشوع بجای آوری تا ایشان اقتدا بتو کرده نماز خود را
نیکو کنند و عادت کنند بر نیکوی نماز این مرتبه هم ریاست اما از اول خفی تر است سیم آنست که چون کسی این را دریافت و مکر شیطان را
دریافت و از نفعی خود و پروردگار خود منفعل شد و خشوع را در نظر مردم زیاده از خلوت نمیکند و در خلوت هم خشوع و هم خضوع را تمام
بجای می آورد تا در نظر مردم همان نوع بجای آورد این نیز مخفی ریاست و تلبیس شیطان لعین از هر دو مخفی تر است چهارم
آنست که کسی خود را از مکر شیطان نگه دارد و در خلوت و ظاهر بیک نوع شیطان فریب میدهد او را که ای بنده خدای بر هیبت کبریائی
پروردگار خود ایستاده مناجات میکنی دل را حاضر دار و شرمنده شو که پروردگار تو نظر بدل تو فرود آورده و تو بدل حاضر نباشی
این نیز از مکر شیطان است پس باید که نماز محض رضای حق باشد و اصلا غرضی از اغراض دنیوی و اخروی با او نباشد تا صلوة فی
بقعة خیر من عشرین حجة بر او صادق آید اما این نماز مقربان درگاه الهیست که در نماز خود را فانی مطلق میدانند و از برای
اینست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که دو رکعت نماز که عالم کند بهتر است از عبادت یکساله جاهل پس باید که در نماز آنچه نهایت
سعی باشد بجای آورند و فریب شیطان نخورند و عملهای دیگر هم برین قیاس است و در روایت است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که
که صدق راه بر نیکویست و نیکوی راه بر بهشت و فضیلت صدق و راستی آنست که حق تعالی تعریف کرده است انبیا را که واذکر فی
الکتاب ابراهیم انه کان صدیقا نبیا و غیر ذلک و از ابن عباس که از پیغمبر صلی الله علیه و آله سوال کردند از کمال دین
فرمود گفتن حق و عمل کردن بصدق نظم راستی آور که شوی رستگار ٭ راستی از تو ظفر از کردگار ٭ از کجی افتی بکم و کاستی ٭

از همه غم رستی اگر راستی ٭ آورده اند که حجاج علیه اللعنه جمعی را سیاست میکرد چون نوبت یکی از ایشان رسید گفت ای امیر مرا مکش
که من بر تو حقی دارم حجاج گفت ترا بر من چه حقست گفت فلان دشمن ترا غیبت میکرد و نسبت بتو سخنان فحش میگفت من او را منع کردم و از
دشنام تو او را باز داشتم حجاج گفت برین معنی گواهی داری گفت دارم و اشاره باسیری دیگر کرد که او در آن جمع حاضر بود گفت راست میگوید من
شنیدم که او را منع میکرد از غیبت تو حجاج گفت تو آنجا حاضر بودی چرا با او شراکت نکردی و موافقت ننمودی گفت من دشمن میداشتم
بر من لازم نبود که طرف ترا رعایت کنم حجاج گفت هر دو را آزاد کردم یکی بسبب حق او که بر من بود و دیگری بواسطه راستی او نظم
راستی آنجا که علم برزند ٭ یاری حق دست بهم برزند ٭ راستی خود لیس پنهان کس نکرد ٭ وز رسن راست زیان کس نکرد ٭ چون سخنی راستی آری بجای ٭
نام گفتار تو باشد خدای ٭ ای عزیز باید که نیت تو با اعتقاد درست باشد و هر چه گوی و هر عملی کنی از روی اخلاص باشد تا حق تعالی از سر گناه تو در
گذرد و در خبر است که اگر کسی در صحبت با زن خود قصد کند که با زن خود صحبت میدارم با آنکه خدای مرا پسری دهد جهاد کند تا شهید شود و نطفه را
عزل نکند اگر فرزند بوجود آید و اگر نه وی را مزد پسری نویسند که در راه خدای تعالی جنگ کند تا وی را بکشند و از نجاست که عزل منع است
آورده اند که یکی در مکه در خواب همیانی از و برده بودند چون بیدار شد یکی را از بزرگان عباد متهم کرد عابد او را بخانه برد و آنچه گفت
برده اند بود داد چون بیرون آمد معلوم شد که کسی همیان را برداشته برگشت و زر را بستد و عابد برد و قصه باز نمود عابد قبول نکرد هر
چند جهد نمود فایده نداد گفت در نیت خود سبیل کرده بودم آخر مغز بود تا بدرویشان داد نه پس هر چه نیت بر و سبقت گرفت همانست
و مزد او می باید و از نجاست که بعضی متقیان گفته است اگر فی المثل نانی بدرویشی دهند اگر آن درویش برود او را خود نخورند تا بدرویشی
دیگر دهند آورده اند که دو کس از امت محمد صلی الله علیه و آله را بعرصه گاه قیامت حاضر گردانند که ایشان مستحق دوزخ باشند بیکی
خطاب رسد که بدوزخ رو پس روی بدوزخ آورده و دویدن گیرد باو گویند که ای بنده مگر عیبدای که ترا بکجا میفرستند گوید میدانم
اما بسبب نافرمانی مستحق دوزخ شده ام اگر امروز نیز نافرمانی کنم عذابم بیشتر شود خطاب از حضرت عزت در رسد که وی را
بازگردانید و به بهشت برید که در سخن خود صادق است پس بیکی دیگر فرمان رسد که بدوزخ رو و در رفتن درنگ کند گویند که چرا
نمیروی گوید خداوندا هر چند گناهکارم و بد کرده ام اما ظن من بتو این نبود امید برحمت تو پیدا داشتم حق تعالی فرماید که راست میگوید
بنده من که او ظن نیکو بر من برده است وی را باز گردانید و برحمت من به بهشت برید پس ای عزیزان وای مومنان باید که بخدای تعالی
کریم ظن نیکو برید که رحمت او بی پایانست و مضمون کلام معجز نظام شاه ولایت علی ابن ابی طالب علیه السلام رباعی رندی که چو من زاهل توکل
باشد ٭ هر خار که پیش او رسد گل باشد ٭ آنگاه ترا زاهل توکل [illegible] ٭ در هر غم و محنتی تحمل باشد ٭ روایت کنند از ابو جعفر صادق که گفت
روزی براه کعبه معظمه میرفتم زمانی نشستم که استراحت کنم ناگاه دیدم که بر یکی [illegible] گنجشکی نشسته بود و نمیتوانست از جای
بجنبد چون آنرا نیک بجگر بستم دیدم مگسی آمد و خود را اگر بر منقار او میزد و آواز میکرد تا آن گنجشک دهان باز کرد و آن مگس در دهان

او رفت و همچنین مگس دیگر آمد و همین عمل کرد تا چند مگس در دهان او رفتند میران بجا نمودم و چون پیش رفتم و آن گنجشک را دیدم که پر
بود و بال او شکسته و آن مگسها روزی او بوده ند که باو میرسید تا بدانی که هر که بر توکل نشیند روزی او بی طلب باو عاید گردد **نظم** رزق خود را
چه جوئی از چپ و راست * تو بیاسای کو ترا جویاست * چه روی بهر میوه بر هر شاخ * که گرافتی شکم شود سوراخ * باش تا بنگ
پخته گردد آن * کز هوا او فتد ترا بدهان * رزق کز آسمان فرود آید * نه بتعجیل جست و جو آید * آورده اند که درویشی
طفل او و نداران بیرون آورده بود و او سر بگریبان فکرت فرو برده و در اندیشه دور و دراز افتاده که آیا من بدو نان از کجا آورم و چه چاره
سازم زن او بر احوال او وقوف یافت گفت ای مرد چه در غم فرو رفته آنکس که او را آفریده روزی او فراهم میسازد اگر تو فلانی دانسته
باشی فکر معاش او نخواهی کرد **نظم** توانا است آنکه دهد او نو روز * که روزی رسانند تو چندین مسوز * نگارنده کودک اندر شکم * نویسنده
عمر و روزیست هم * پس آن مرد بخود آمده بدر توکل نشست ای عزیز بدانکه توکل بر کرم حق تعالی گرد سعادت دوجهان یافت زیرا
که توکل دست خدا و ندالت و در کرم او پس اگر کار خود را بخدا باز گذاری بهتر از آنست که بحیله و تزویر مشغول باشی و بیهوده غم
روزی خوری و از پی روزی روی و حلال از حرام فرق کنی و بدان ای عزیز که توکل آنست که کسی همه کارهای خود را باز گذارد و با ختیار
هیچ کار نکند و هر چه بدست افتد همه را صرف کند و از برای فردا چیزی نگذارد و از مار و کژدم و شیر و غیره نگریزد و چون بیمار شود دوا نکند
که اینها همه خطاست و خلاف شرع مطهر است بلکه وجلب منفعت سنت است و دست داشتن از آن قطعا از جنون و حماقت است
نه از توکل چنانکه غزالی در کیمیای سعادت و احیای علوم فرموده که مثل کسی که دست از طعام باز دارد و در دهن ننهد که حق تعالی
قادر است بر آنکه این طعام حرکت کند و بدهان رسد یا کسی در غاری نشیند و گوید که خدای من بمن روزی میرساند و بیند از و که
این توکلست نه بلکه بداند باید که دست و طعام و حرکت و قدرت و دهان و دندان همه را حق تعالی آفریده است تا او بکار خود و بایستی
خود پردازد پس باید که اعتماد بر فضل خدای کند نه بر دست و طعام زیرا که باشد که دست در حال مفلوج شود و یا طعام را کسی غصب کند
یا بریزد و دیگر اگر کسی بی زاد و قدم در بیابان نهد و سوال اختیار کند این نیز شرط توکل نیست و خلاف شریعت لیکن متوکل آن
بود که اعتماد وی بر زاد نبود که باشد که آنرا ببرند بلکه آفریننده و نگاه دارنده آن بود و لیکن اگر کسی بی زاد در بیابان شود روا است
در حال توکلست اما دو طایفه را مسلم است یکی آنکه چندان ریاضت کسب کرده باشد که اگر هفته یا بیشتر گرسنه باید بود صبر تواند
کرد و دیگر آنکه بخوردن گیاه زندگانی تواند گذرانید و خواص از متوکلان بوده و بدین صفت در بیابان می شده تنها الا همیشه
سوزن و ناخن بر و دلو و رسن با وی بوده باشد و هم غزالی آورده که اگر کسی در غاری نشیند که رهگذر خلایق نبود و گوید
توکل میکنم این حرام بود و خویشتن را هلاک کردن بود یکی از زهاد روزگار از شهر بیرون آمده در غاری نشست و توکل کرد که روزی
بوی رسد یک هفته برآمد بهلاکت نزدیک شد وحی آمد به پیغمبر آن زمان که او را بگوی که بعزت عزیز که ترا روزی ندهم که

تا بشهر

تا بشهر نیایی و در میان مردم ننشینی چون بشهر در آمد از هر جا چیزی آوردند تا باو رسید که خواهی بدانی چه حکمت مرا باطل کنی ندانستی که
روزی بنده موقوف است از دست بندگان دیگر دهم و این دوست تر دارم تا آنکه از قدرت خود دهم **نظم** رزق هر چند بی گمان برسد
شرط عقلست جستن از درها * ور چه کس بی اجل نخواهد مرد * تو مرو در دهان اژدرها * اما اگر کسی در شهر بنشیند و با مردم
اختلاط نکند و روی امید بسوی بندگان در خود در ببندد و شرط توکل جایز بود بشرط آنکه بهیچ چیز التفات بر ننبود تا کسی چیزی برای او آورد
و بلکه بدل پاک با خدای تعالی دارد و بعبادت بی ریا مشغول باشد غزالی آورده که عابدی متوکل در مسجدی بود امام مسجد گفت تو چیزی بسازی
اگر کسب کنی فاضلتر باشد عابد گفت جهودی در همسایه ما هر روز دو گرده برای من ضمان کرده که بمن رساند گفت اگر چنین است روا بود که کسب نکنی
گفت ای جوانمرد تو باری امامت نکنی مسلمانانرا اولیتر که ضمان جهودی نزدیک تو از ضمان حق تعالی فاضلتر است و معتبرتر سلطان المحققین
ابراهیم خواص رحمه الله علیه بیان نمود گفتی کاشکی من خاک قدم آن سر پوشیده میبودم از وی پرسیدند که با شیخ پیوسته ذکر او میگوی و مدح او میکنی باز
خود از حال او خبر ندهی گفت روزی رفتم خوش بود قدم در بیابان نهادم و بر توکل میرفتم تا بدیاری که نرسیدم و قصری دیدم سپید سر از کنگرهای او در گذشته
بود متعجب جا بنهم پرسیدم که این چیست و قصر از آن کیست گفتند از فلان ملکست و او را دختریست دیوانه گشته در سودای سینه ام
گذشت که قصد آن دختر کنم چون قدم در قصر نهادم مرا نزدیک ملک بردند اکرام نمود پس گفت ای جوانمرد ترا اینجا یکه چه حاجت گفتم شنیده ام
که دختری داری دیوانه آمده ام تا او را معالجه کنم مرا گفت بنگر بر کنگرهای قصر گفتم نگاه کردم گفت این سرهای آن کسانیست که دعوی طبیبی کرده اند و از
معالجه عاجز شدند تو نیز اگر معالجه نتوانی کرد سر تو هم در پهلوی آن سرها خواهد بود پس بفرمود تا مرا اندرون یک دختر بردند توکل بر خدای کرده
و چون قدم بسرای او نهادم دختر گفت ای کنیزک مقنعه بیار تا سر خود بپوشم گفتند ای ملکه چندین مرد طبیب آمدند از هیچکس خود را
نپوشیدی حالی چه شد که از وی میپوشی جواب داد که آنها مرد نبودند و مرد اینست که اکنون در آمد **نظم** شرف مرد بنیست در که وی * طفل کامل
هنر جاهل به * هست یکدانه لعل آتش رنگ * بهتر از صد هزار خرمن سنگ * دانه دُر آب دار بکف * قیمتی تر ز صد هزار صدف * پس سلام کرد گفت
و علیک السلام ای ابراهیم خواص گفتم چون دانستی که ابراهیم خواصم گفت آنکس که ترا اینجا راه داد الهام داد تا ترا بشناختم ندانسته که المؤمن مرآت
المؤمن آینه چون بی زنگ باشد هر نقشی بر وی نماید ای ابراهیم خواص ولی دارم پر درد هیچ تمر تر دارم که این درد بداند تسلی باید این آیه
بر زبانم گذشت که الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ چون این بشنید آهی برزد و بیهوش شد
چون بهوش آمد مضمون این مقال بزبان حال ادا می نمود **رباعی** عشق آمد و شد چو خونم اندر رگ و پوست *
تا کرد مرا تهی و پر کرد ز دوست * اجزای وجودم همگی دوست گرفت * نامیست ز من بر من و باقی همه اوست * گفتم ای دختر
برخیز تا ترا بدار الاسلام برم گفت یا شیخ آنجا چیست که اینجا نیست گفتم آنجا کعبه است معظم مکرم گفت ای ساده دل اگر کعبه را
ببینی بشناسی گفتم بلی گفت بر بالای سر من نگاه کن چون نگاه کردم کعبه را دیدم بر گرد سر دختر طواف میکرد مرا گفت یا سلیم القلب این قدر

خدائی کرهر که بپای خود بکعبه رود کعبه را طواف کند و هر که بدل بکعبه رود کعبه او را طواف کند و درین باب گفته اند **نظم** گو مرا مونس و دوان بودی
لیکن از چشم من نهان بودی ٭ از تو می یافتم خبر همگان ٭ چون شدم بی خبر عیان بودی ٭ من خود اندر حجاب خود بودم ٭ ورنه با من تو در میان بودی ٭
جانم اندر جهان ترا می جست ٭ تو خود اندر میان جان بودی ٭ و یقین است که هیچ عملی بی حب علی ابن ابی طالب خالص نیست
چنانکه رسول صلی الله علیه و آله فرموده و خطاب بآن حضرت کرده که یا علی بحق آن کس که بشکافت دانه را و آزاد کرد بنده را که نیاورید
مومنی از تو خالصتری بعد از من یا علی تو وصی منی و امام امت منی بعد از من هر که اطاعت تو کرده و هر که عصیان تو ورزد عصیان من ورزیده و طاعت و عصیان
من مقرون بطاعت و عصیان حق تعالیست **مناجات جامی** ای بسوی تو همه را روی نیاز ٭ چشم لطف تو بسوی همه باز ٭ گر نه بوی از تو آید بدماغ ٭
کس بنوید گل خوشبوی بباغ ٭ عاشقان کشته سودای تو اند ٭ داغ بر دل به تمنای تو اند ٭ رسته از خود ز پرستند کیست ٭ خواجگی یافته از بنده گیست ٭
خرقه فقر و فنا پوشیده ٭ در ره صدق و صفا کوشیده ٭ گردن افراخته از طوق سگی ٭ کرده در راه فنا تیز تگی ٭ بنده جامی که سگ ایشان است ٭
همو ایشان زوفاکیشان است ٭ در کمند تو فتاده است به بند ٭ خالی از داغ سگانش مپسند ٭ منه از دام وفا پا بند شی ٭ مکسل
از هر هوسی پیوندش **فصل چهارم در رضا** رضا خوشنودیست از قضای عز و جل من کل الوجوه و آن وقتی متحقق شود که محبت باری تعالی
در طبیعت چنان راسخ باشد که احوال مختلفه مثل صحت و مرض و غنی و فقر و حیوة نزد او یکسان نماید و قصد و رای نها همه محض رضای واجب
الوجود داند و هر چه کند بی غرض و عوض باشد و رضای خدای تعالی از بنده آنگاه حاصل شود که رضای بنده از خدای حاصل شود
روایت است که جابر بن عبد الله انصاری در آخر عمر به بیماری و ضعف پیری مبتلا بود حضرت امام محمد باقر علیه السلام بعیادت
او رفت و از وی تفحص کیفیت احوال نمود جابر چون در مقام صبر بود گفت حالتی دارم که مرض از صحت دوست تر دارم و پیری
از جوانی و مرگ از زندگانی امام علیه السلام چون در مقام رضا بود فرمود اراده من اراده تابع خواست اگر خدا مرا مریض
میخواهد مرض دوست دارم و اگر صحیح صحت پس ای عزیز می باید که بهر حال رضای او را حاصل کنی و گردن از متابعت و فرمان بر
داری او نه پیچی و مضمون این بر زبان جاری سازی و بدل بدین عقیده باشی **نظم** هر چه رود بر سرم چون تو پسندی رواست
بنده چه دعوی کند حکم خداوند راست ٭ یکی از عباد بنی اسرائیل که مدتی مدید و عهدی بعید صبح و شام بلکه علی الدوام اوقات بطاعت
و عبادت ملک علام گذرانیده بود شبی بخواب دید که او را گفتند که رفیق تو در بهشت فلان زن خواهد بود و عابد مستوره را طلب
کرد تا کیفیت عبادت او معلوم کند او غیر از ادای فرایض چیزی ننموده و بعد از الحاح و مبالغه بسیار گفت مرا این صفت است
که اگر بیمار باشم صحت نخواهم و اگر محنت افتم راحت نطلبم و شرم دارم که آنچه حق تعالی بمن داده باشد غیر او طلبم و هر چه
پیش آید پسندم و خلاف آن نخواهم تا وقتی که خود کفایت شود عابد گفت اهل عبادت اینست و این کار کار مردان
خداست مرویست که یکی از زهاد به بیماری طاری شد درویشی بعیادت او رفت او را فرحان و شادان دید در باغ

او فرای

و زبانش بمضمون این معنی مترنم بود **نظم** غمهای ترا بشادمانی ندهم ٭ درد تو بملک جاودانی ندهم ٭ آن لحظه که غمزه ات کشد خنجر کین ٭
مرگی به هزار زندگانی ندهم ٭ درویش گفت میخواهی که خدای تعالی ترا شفا دهد گفت نه گفت میخواهی که در بیماری بمانی گفت نه گفت پس
مطلوب تو چیست گفت آنچه خدا خواهد و یکی از انبیای کرام علیه السلام در مناجات خویش گفت الهی مرا عملی که سبب خوشنودی
تو باشد خطاب رسید که خوشنودی من موقوف بخشنودی تست از قضای من چون تو از قضای من خوشنود باشی من هم از تو خوشنودم **نظم**
هر که راضی شد از قضای خدای ٭ بهره می یابد از رضای خدای ٭ هر عزیزی که بار رضا خو کرد ٭ فرح و عیش روی با او کرد ٭ خوشی را که از رضا ضمیر ٭
با قضا و قدر چه شکر و شیر ٭ و باید دانست که امر معروف و نهی از منکر چنانکه قبلا ازین سمت ذکر یافت باعث رضای خوشنودی حق است پس باید که
آمر و ناهی فعل خود را محض رضای حق داند و بهیچ وجه غرضی از اغراض دنیوی بخاطر نرساند تا آنکه راضی در رضای آلهی حاصل کرده باشد و نزد خالق محبوب
باشد و از رسول صلی الله علیه و آله روایت است که هر که محبوب حضرت حق باشد از سخط عذابش ایمن گشت زیرا که محبت محبوب خود را عذاب نکند اما بنده وقتی
محبوب حضرت حق شود که هر چند رنج و الم کشد ناصبوری نکند و رضای حق را از دولت ندهد و اگر زبانش دهند نبوشد و اگر قهرش کنند نخروشد و در روز زبان وی نوش جان شی
باشد که **رباعی** رنج تو بصد گنج مسلم ندهم ٭ ملک غم تو بملکت جم ندهم ٭ چون درد تو در زمان دلم خواه بود ٭ یک ساعت درد تو بدو عالم ندهم ٭
آورده اند که موسی علی نبینا و علیه السلام بکوه طور میرفت برهنه را دید که نماز میگذارد و گفت ای موسی از خدای درخواه که مرا جامه کهنه دهد که عورت
خود را بپوشم موسی کلیم پیغام آن برهنه الیم بحضرت خداوند کریم و پروردگار رحیم قدیم رسانید خطاب مستطاب رسید که برهنه را بگوی که کهنه است نیمه هم و نخواهم او
دو روز نیز قسمت ما نصیب ترا دوستی خود داده ایم اگر کهنه میخواهی دولت از دوستی بدار ما کهنه است فرستیم و اگر دوستی ما میخواهی دست از کهنه بدار ما دوستی
ما صادق باشی و با دوستان ما موافق و بخلعت رضا و قضای ما لایق چون حضرت کلیم پیغام رسانید آن برهنه صادق الاخلاق روی بر خاک نهاد و گفت
الهی اگر تن مرا بعذاب فرمای وزره ورزه کنی نخواهم چیزی الا دوستی تو **رباعی** خرم دل آنکه از ستم آه نکرد ٭ کس را ز درون خویش آگاه نکرد ٭ چون
شمع ز سوز دل سراسر بگداخت ٭ و از دامن شعله دست کوتاه نکرد ٭ ای عزیزان حق تعالی آن را که دوست میدارد ببلاهای
الیم و رنجهای عظیم مبتلا میکرداند **رباعی** تا مرد به تیغ عشق بی سر نشود ٭ در حضرت معشوق مطهر نشود ٭ هم عشق طلب کنی و هم خواهی
آنکه خواهی ولی میسر نشود ٭ و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ مَنِ اسْتَسْلَمَ لِرِضَائِی وَ الصَّبْرِ عَلَی
بَلَائِی وَ الشُّکْرِ عَلَی نَعْمَائِی کَتَبْتُهُ وَ بَعَثْتُهُ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ مَعَ الصِّدِّیقِیْنَ یعنی حق تعالی فرموده که آن
بنده که حکم مرا گردن نهد و بقضای من راضی شود و بر بلای من صبر کند و نعمتهای مرا شکر گوید من که پادشاه عالم بنویسم برای او و برانگیزانم
او را روز قیامت با صدیقان پس اگر خواهی که بدین درجه رسی صبر را پیرایه خود سازی و از رضای او سر مپیچ تا بمراد برسی و یقین
دان که هر که در نامرادی شکیبائی نماید که شادی در پی غم است و داد بر اثر ستم و با هر بیماری تندرستی و با هر درویشی توانگری
پس باید که در وقت بلیت و محنت پناه با حضرت حق دهی و تقوی و پرهیزکاری را شعار خود سازی تا رستگاری یابی **نظم**

بتقضای خدا رضا دادن شوره دلرا بود دوا دادن چون عنان همه بدست قضاست جان تسلیم و پیروی رضاست وهم از حدیث
قدسیست که حق تعالی فرموده که مَنْ لَمْ یَرْضَ بِقَضَائِی وَلَمْ یَصْبِرْ عَلَی بَلَائِی وَلَمْ یَشْکُرْ عَلَی نَعْمَائِی فَلْیَطْلُبْ رَبًّا سِوَائِی
وَلْیَخْرُجْ مِنْ أَرْضِی وَسَمَائِی یعنی هر که راضی نشود بقضای من و صبر نکند بر بلای من و شکر نکند بر نعمتهای من پس باید که طلب کند و بدست
آورد پروردگاری غیر از من و بیرون رود از زمین و آسمان من پس بدان ای طالب دنیا که این چه خطاب وحشت انگیز است و این چه عتاب
خشیت آمیز نظم از خدا جوی نصرت و یاری تا شوی برمراد دل منظور ور بود حاجتی هم از وی خواه تا بدرگاه شوی مردود
آورده اند که مردی از اکابر تجار حکایت کند که سالی عزیمت کعبهٔ معظمه شرفها الله تعالی کرده بودم و ثروت و نعمت بسیار همراه داشتم و همیانی بمقدار سه هزار
دینار زر سرخ در وی بود در میان بسته بودم و در مرحله از مراحل بادیه برای قضا حاجتی بنشستم همیان از میان گشاده افتاده بود وقتی مرا
بیاد آمد که مقداری راه رفته بودم و مراجعت ممکن نبود من او را ودیعت شمردم و بنزدیک خدای تعالی و رضا بقضای او بسی نه دادم و گفتم
شکر که در راه بیت الله الحرام رفته حق تعالی او را در وقت اضطرار حاجت عوض دهد و فوت آن در دل من چندان اثر نکرد و از
کثرت مال در حال من هیچ خللی پدید نیامد و چون حج اسلام بگذاردم و بوطن رجوع کردم روزگار بر عادت خود بیوفائی آغاز کرده آنچه
مال و منال با من چیزی نماند و آن ثروت بقلت و آن عزت بذلت مبدل گشت و از خجالت اولیا و شماتت اعدا و زوال مال و ظهور اختلال
احوال از وطن آواره و از سفر عاجز و بیچاره در مانده شدم رباعی در دور چو پرگار بسر میگشتیم دل تنگ چو نقطه در سفر میگشتیم چون
دولت و اقبال زپی اقبالی از محنت و رنج دربدر میگشتیم و در راه سرگشتگی بلب بدهی رسیدم و عورتی که داشتم حامله بود و از
مال و منال بیش از دانگی و نیم نقره نداشتم و شبی تاریک بود و باران بسختی میبارید و کاروان سرای خرابی ویران افتاده بود و در آن رفتیم و آن عورت
آنجا بار حمل نهاد و مرا گفت ای مرد همین ساعت جان از تن من بیرون میرود برو و چیزی طلب کن که من از آن اندکی قوت یابم من در آن تاریکی
افتان خیزان بر در دکان بقالی رفتم و بسیار تضرع و زاری کردم تا در بگشاد و بدان نقره که داشتم مقداری دوشاب و روغن زیت
جوشانیده در ظرفی کرد و بمن داد و چون نزدیک کاروان سرا رسیدم پایم بلغزید و بیفتادم و ظرف شکسته شد من از غایت اندوه بانگ(؟)
و تضرع و زاری میکردم و خدای را شکر میگفتم و دل بقضای او نهاده بودم و در آن نزدیکی سرای بود بغایت عالی مردی از دریچه سر برون
کرد و احوال پرسید من قصهٔ خود با او شرح کردم گفت این همه گریه و زاری برای دانگی و نیم نقره است من اگرچه گفتم به درجه حال رسیده
بود اما از آن سرزنش بسیار متألم شدم لیکن بر آن صبر کرده مضمون این بخاطرم رسید که رباعی ای دل غم هر دمی دگرگون میخور اندر
کردن بنه و قضای هر دون میخور و انگاه بسری که گوی ره خواهد شد برزانوی اندوه نه و خون میخور پس گفتم ای مرد خدای دانا
و بینا است که مالی بنزدیک من قدر ندارد اما از برای آنکه خود و زن و فرزند از گرسنگی خواهیم مرد متحیرم و سوگند یاد کردم که سالی بحج
میرفتم و همیانی چندین جواهر در او بود از من فوت شد اصلا مرا خاطر مشوش نشد و در رضا بقضای الهی دادم و امروز از برای دانگی

و نیم نقره چندین زاری میکنم از خدای بترس و مرا سرزنش مکن تا چنین بلای مبتلا نشوی آن مرد چون این سخن بشنید گفت چگونه همیانی بود که
از تو گم شده من دیگر باره در گریه شدم که پسندیده است که در چنین حالتی که من دارم مرا چندین سخریت میکنی چه فایده دارد صفت همیانی
که چندین سال است که ضایع شده و اندوهناک بازه راه بر فتم آن مرد از سرای بیرون آمد و مرا آواز داد و باز گشتم گفت البته مرا بر شرح همیان مطلع
گردان دانکه بنا از دست من خلاصی نداری چاره جز آن نداشتم و شرح آن کما ینبغی بیان کردم چون فارغ شدم فرمود ای درویش
غم مخور رباعی این ناله دلسوز نخواهد ماندن وین ناوک کینه توز نخواهد ماندن از لذت دیروز اثر پیدا نیست وین تلخی امروز نخواهد ماندن
پس در پیش افتاده مرا بسرای خود برد و در آورد و غلام خود را بفرستاد و تا اطفال مرا آورده اند و بحرم خود فرستاد و تا تعهد حال ایشان کنند
و پیراهن و ازار و جامه از برد یمانی بیاورد و مرا بپوشانیدند و گفت روزی چند اینجا باش تا عورت روی بصحت آورد مدت ده روز در
آنجا بودم و هر روزه ده دینار و هشت دینار بمن دادی و تلطف بسیار نمودی بعد از آن گفت توجه کار توانی کرد و چه پیشه داری گفتم مردی بازرگان
بودم و در خرید و فروخت بصارتی تمام دارم گفت ترا سرمایه بدهم تا بشرکت من خرید و فروخت کنی چون قبول کردم دویست دینار زر بیاورد
و بمن داد و آن زر را گرفته بتجارت مشغول شدم و بعد از مدتی آنچه حاصل شده بود بیاوردم و پیش او بنهادم چون تمام حال من او را معلوم شد
در خانه رفت و همیانی بیرون آورده پیش من بنهاد نیک نگاه کردم آن همیان بود که از من فوت شده بود و من از غایت شادی نتوانستم که چیزی
گفتم مگر تو فرشته(؟) گفت نه من آدمیم و چندین سال است که محنت نگاه داشت این مبتلا بودم و در شب اول خواستم که بنمایم از هلاک تو ترسیدم
او را بگرفتم و دعای خیر در حق او بجای آوردم و خدای را شکر گفتم و حال من بسبب آن بهتر از اول شد پس ای عزیز بدان که هر که بر بلای خدا
صابر باشد و بقضای او رضا دهد و خاتمت کار و عاقبت آمال او بنیکی مبدل میشود رباعی آن روز که بر لوح قضا رفت قلم
بودند خلایق همه در کتم عدم شد روزی ما نوشته بر لوح قدر تغییر نیابد نشود بیش و نه کم آورده اند عارفی نزد طبیبی رفت و گفت
که درد گناه دارم شاید بگوی طبیب حاذق بود و تامل کرد و گفت بگیر برگ صبر و بیخ فقر و هلیلهٔ خشوع و بلیلهٔ خضوع و در هاون توبه بنه و بدست(؟)
توفیق بسای و در دیگ صمت افکن و آب دیده در وی ریز و با آتش محبت بجوشان تا کف حکمت بر آورد و بعد از آن بجسر(؟) فکر بپالای و در
پیالهٔ رضا ریز و جامی از ورع در وکن و بکچه استغفار بر هم زن و به نیت توکل بخور تا هرگز عارضهٔ عصیانت نباشد و در تواریخ
مذکور است که در زمان داود علیه السلام عورتی اوقات بعسرت میگذرانید و بقضای حق تعالی رضا داده بود و شب و روز به
شکرگذاری مشغول بود روزی پارهٔ ریسمان رشته و در کهنه پیچیده که مرغی از هوا در رسید و او را در ربود آن عورت بخدمت
داود علیه السلام آمد و گفت بگوی یا داود که حق تعالی عادلست یا نه داود فرمود که عادلست آن عورت گفت پس چگونه باشد عادل که ریسمان
من عورت عاجزه بمشقت بسیار اندک ریسمانی بهم رسانیده بودم که معیشت فرزندان خود کنم ناگاه مرغی از هوا در آمد و او را ببرد داود
با عورت در سخن بود که شخصی بمجلس در آمد و زری آورده گفت یا نبی الله که این زر را نذر کرده ام که بهر که صلاح دانند تسلیم او کنیم

داود فرمود که سبب نذر چیست گفتند یا رسول الله ما در کشتی بودیم و کسان ما محتاج بر ریسمان شدند و نزدیک بود که کشتی ما طوفانی شود و ما اندر کمین بودیم
که درگاه خدای تعالی ما را نجات دهد این مبلغ در راه رضای او بفقرا و اهل استحقاق دهیم و عاجز و مضطر شده بودیم بدرگاه حضرت ایزد
متعال بنالیدیم تیر دعا بهدف اجابت رسیده ناگاه مرغی از هوا در رسید و قدری ریسمان در کهنه پیچیده در کشتی انداخت
آنگاه داود علیه السلام با عورت گفت ای عورت خدای تعالی برای تو در تجارت است و تو غافل پس فرمود آن زر را تسلیم
عورت نمودند و آن عورت شکر گویان و خوشحال بوطن خود مراجعت نمود و این واقعه سبب آن بود که بتقاضای حق تعالی رضا داده بود
رباعی هرچند که از قضا بلا می آید ٭ وز قوس فلک تیر جفا می آید ٭ در کنج بلا نشسته و منتظرم ٭ تا بار دگر چه از قضا می آید ٭ آورده اند
که رونده در راه بپارسای رسید بصورت جهود در نظرش آمد مشتی چند در کار او کرد و یاوه چند با او گفت آن مرد درویش خندان
حمد و سپاس خدای بر زبان راند مرد دانست که در غلط افتاده است در دست و پای آن عزیز افتاد و معذرت طلبید که خطا کردم که ترا بی جرم بیازردم
مرا عفو کن و از سر گناه من درگذر آن مرد پارسا گفت ترا بحل کردم و شکر آن بر من واجب است و از فضل تو راضی و شاکرم که مرا چنان که بناظر
رسیده بود غیر آنم پس خوشا حال آن صاحب دولتی که باطن او بظاهر او باشد یا مساوی و گفته اند که یا چنان باش که می نمایی یا چنان
نمایی که باشی و شیخ سوری علیه الرحمه میگوید نظم بنزدیک من شب رو راه زن ٭ به از فاسق پارسا پیرهن ٭ نکوسیرتی بی تکلف برون ٭
به از نیک نام خراب اندرون ٭ آورده اند که فقیهی در راهی میگذشت بر مستی رسید و از نخوت و تکبر روی از او بگردانید آن مست
مدهوش از سر هوش با او گفت که ای مرد آیا راضی نیستی که همچو من مرد و حق نه این چه تکبر است که مینمایی دعای در حق مرد و دان کی
شاید از برکت دعای مقبولان ما را نیز راه نمایند چون آه کلام او از سر صدق و یقین بود حق تعالی از گناهان او درگذشت توبه نصوح آورد
و از پارسایان شد و کار آن متکبر تا بکجا رسد ای عزیزان باید که از نخوت و تکبر در بندگان خدای ننگری و اگر بدبینی رفیع اثر از حق طلب
کنی نظم زره باز پس مانده میگریست ٭ که مسکین تر از من درین شهر کیست ٭ نوی بارکش گفتش ای بی تمیز ٭ زجور فلک چند نالی تو نیز ٭
برو شکر کن چون بخر بر نه ای ٭ که آخر بنی آدم خر نه ای ٭ در خبر است که بایزید بسطامی سحرگاهی از حمام بیرون آمده براه زاویه خود میرفت شخصی
ناوانسته طبق خاکستری بر سر وی ریخت بایزید دست بروی فرو برده گفت الحمد لله و با نفس در خطاب شد که ای نفس من از
موز آتشم مبادا که ازین حرکت در هم شوی و تکبر در تو راه یابد ای عزیز بزرگان دین چنین بوده اند و هرچه بایشان رسیده
بآن راضی و شاکر بوده اند تو نیز اگر قرب و منزلت ایشان میطلبی پیرو ایشان باش مثنوی بزرگان نکردند در خود نگاه ٭
خدابینی از خویشتن بین مخواه ٭ بزرگی بناموس گفتار نیست ٭ بلندی بدعوی و پندار نیست ٭ بگردن فتد سرکش تندخوی ٭
بلندیت باید بلندی مجوی ٭ خواجه شیخ بهاء الدین محمد ولا تا یکی از در دوست دوری ٭ گرفتار ردام سرای غروری ٭
نه زول ترا از غم دوست دردی ٭ نه بر چهره از خاک آن کوی گردی ٭ زگلزار عشق نه رنگی نه بوی ٭ درین کهنه گلشن نه های نه هوی ٭

بلم کلار

به کار تو هر لب جان کنیاری ز عشق مقتبسی عشق میاری سر آوردن غفلت گرفت دلم چه خوب کرد اگر هرا اکنون خام
هوای یکی جستجوی بزن دست بیاری سوال علاج از طبیبان بی کس تو کس یار و راح آن طبیب کن دوات دعا را برار و بر زاری
همچو بعد و غصه خاک ری الهی بنور شاه اوج هدایت الهی باعزاز شاه ولایت الهی بزهرا الهی بسبطین
که بود اندر شان مصطفی قرة العین الهی بسجاد آن معدن علم الهی بباقر شه کشور علم الهی بصادق امام اعاظم الهی باعزاز
موسی کاظم الهی بشاه رضا قبله ای الهی بتقی خیر ملک نکین الهی بنقی نقی شه از آن سالار افلاک حکم الهی بمهدی که سالار دین است
سر پیشوایان راه یقین است که بر جان زار مهجوری عاصی سیه دفتر و جرم و اهل معاصی که دو دام غم هوا او فتاده بلهو و لعب
عمر بر باد داده بحث و از چاه حرمان بر آرش بیاز از محن تکی نمثارش بیرون آرش از خجلت رو سیاهی الهی الهی الهی الهی
صبر منع نفس است از جزع و اضطراب در وقت وقوع مکاره و بلیات و گفته اند صبر
جمیل آنست که صاحب مصیبت را از دیگران نتوان شناخت و از جامه دریدن و نوحه کردن و دست بر سر زدن و جامه گر
دریدن اجتناب نماید چه این جمله حرام است و از افعال جهال و صبر از سنن انبیا و اولیا است انبیا با این همه [illegible] لاجرم باید عاجز
نوح از موج غم قدم رنت تا کشتی صبوری ننشست شد و زان را که صبر جمیل نگفت بند کل از خلیل یوسف از صبر یعقوب رسید
صحت از صبر بایوب رسید عیسی از صبر بر اوج گردون رفت حتی که اگر این پیچ مینا امداد از صبر جان از قریش [illegible] را بخت
و از شجره نیس خاتم صبر که عالی گوهر است نقش آن من صبر قد ظفر است قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا استعینوا بالصبر والصلوة
ان الله مع الصابرین یعنی ای مسلمانان گرویده ابر یاری جوید برقیام نمودن حقوق بصبر و شکیبایی که کلید
در جهان [illegible] و نماز که اصل عبادات است پرستی که خدای با صابرانست بحفظ و حمایت و نصرت و رعایت از جمیع حاجات
و اجابت دعوات و توفیق و رعایت و نزد بعضی مراد بصبر اینجا روزه است که متضمن شکیبایی از جوع و تشنگی و نزد بعضی دیگر جهاد است
با کفار که اسلام بعد و آن تیغ [illegible] است و دلیل این قول حق تعالی است که در عقب این ذکر فرموده که ولا تقولوا لمن یقتل فی
سبیل الله اموات بل احیاء ولکن لا تشعرون یعنی مگویید مر کسانی را که کشته شوند در راه خدای تعالی که ایشان مرده گانند
بلکه ایشان زنده گانند در حضرت ما ولکن شما نمیدانید کیفیت آن حیات را از ابن عباس مرویست که شهیدان زنده اند
نزد خدای با رواح و اجساد و با مداد و شبانگاه روزی بایشان میرسد ایشان خرم و شاد باشند بانچه خدای تعالی بایشان میدهد
و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که حق تعالی شهید را شش خصلت کرامت میفرماید یکی آنکه بهر قطره خون که از بدن
او بر زمین آید جمله گناهان او را عفو نماید دویم در بهشت منزل عالی با مرزا دکند سیم هفتاد حور العین در خدمت او تعین فرماید چهارم
او را از فزع اکبر و عذاب قبر ایمن گرداند پنجم تاج شرف و بزرگواری از یاقوت سرخ که بهتر از همه دنیا باشد و هرچه درو بر سر او

ششم شفاعت او در حق هفتاد کس از او قبول فرماید و از حضرت امیر المومنین علی علیه السلم از رسول الله
صلی الله علیه واله روایت کرده که چون مؤمنی بجهاد مشغول شود حق تعالی او را از دو آتش دوزخ [illegible]
و هفتاد دیو [illegible] بامان خود در امان باشند و او را بهشت بشارت دهند و چون او را از آن بکوشش او را
هر ضربتی که باو واقع شود او را [illegible] از آن تا میدان [illegible] حوری [illegible] بهشت بیایند
بهشت بیایند و او را در برابر خود دهند و او را بغرفهای بهشت [illegible] هفتاد غرفه دهند از غرفهای بهشت فردوس که از غرفه تا غرفه چندان
باشد که میان صنعا و شام و نوران غرفه [illegible] که میان مشرق و مغرب از نور آن پر شود و بهر غرفه
هفتاد در باشد از زمرد سرخ [illegible] و در هر خیمه هفتاد خیمه باشد و در هر خیمه هفتاد تخت از
[illegible] از زبرجد و زمرد و بر هر تختی هفتاد بستر [illegible] حور العین که زوجه او باشد با غنج و دلال و ناز
و کرشمه و مطبوع و محبوب [illegible] با هفتاد کنیز و هفتاد غلام [illegible] لولو [illegible] پنهان [illegible] بلبها
فرو گذاشته و بر دوش افکنده و کوزها و ابریقها [illegible] بدست گرفته [illegible] امید که جمیع برادران دینی از مومنان
و این کمترین [illegible] از حق تعالی [illegible] در خدمت حضرت صاحب الامر [illegible] بحق محمد و رب العبا امین یا رب العالمین
و اگر حال هر کس [illegible] تا بر عالمیان معلوم شود
که کدام از ایشان در بلا صابر [illegible] که قوله تعالی وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ
وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ [illegible] از ترس دشمن و گرسنگی
[illegible] و نقصان [illegible]
[illegible] نقصان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ
و این صابران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کردیم

[illegible]

ناسوتی [illegible] صابران [illegible] در بلا وقتی که صابر [illegible] نزد اهل صدق [illegible]
[illegible] صابران [illegible] حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از آبای کرام و اجداد عظام
خود صلوات الله علیهم روایت کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه واله فرمود که [illegible] چهار چیز [illegible] اول
کلمه لا اله الا الله دوم چون [illegible] بگوید الحمد لله سیم چون [illegible] بگوید استغفر الله چهارم چون مصیبتی باو رسد بگوید انا
لله وانا الیه راجعون انس بن مالک روایت کند که مردی از اصحاب رسول صلی الله علیه واله [illegible]
حضرت فرمود که ای مرد بدانکه بهشت [illegible] و دوزخ [illegible] در [illegible] که [illegible]
[illegible] در این حکم
[illegible] فرمود که [illegible] شامل همه اهل ایمان [illegible] کلمه انا لله وانا الیه
راجعون أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت امام جعفر صادق علیه السلام [illegible] البشر الصابرین [illegible] امیر المومنین صلوات الله علیه
[illegible] کلمه انا لله وانا الیه راجعون [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

که درویشان صابر هستند هم آن طایفه بودند که رسول گفت از ایشان نگهبان عیال و درویشان باش که توانگر ده هزار درم مال را آن ملک مقصود نیست
پس از ده هزار چه درویشان از ایشان آمد و گفت رسول خدای چنین میفرماید درویشان چون این بشارت شنیدند گفتند یا رب العالمین
بدرویشی از شوق این سخن سر خوش شدند و در وجد و حال آمدند و بجهت تمام سماع میکردند و از شراب این خبر مست و بیهوش گشته چرخ زنان
مضمون این ابیات ادا میکردند نام تو شمع دل پروانه نام تو بخت دل ویرانه شراب عشق تو نوشیم ز خود
هر چه الله فتح زنگی جان این فتح مردی خود مردانه آتش نام تو دلی گرکیت بین جهانی و ران جهان بیگانه
هوشیار و هوشیار اکنون بو کو بوده هر زنگ تو دوات حضرت صلی الله علیه و آله خبر دادند از وجد و حال ایشان آن حضرت بیرون آمده
گرد برگرد ما مجلس ایشان از سر انگشت و لای از عزیز از اهل حال و در آن وقت چنین صابران که این جواب بی‌تاب ما تمام ساعت
و از وجد و حال آمد و از دل و جان بر زمان و آن که اشهد بالله ما فی قلبی غیر الله حبیبی رب محمد الله نور محمد
دیده که بعد فقر ما فقر ما فاقه ها و اکرامات بالفقر فخر ایشان و آن از فضائل ولی و مقربان و در کلمات علما آمده که از رسول صلی الله علیه و آله وسلم
که روز قیامت منادی از قبل رب العزت ندا کند که کجا اند درویشان صابر ایشان را بیک جنبش بزنید حق تعالی ایشان را در مرتبه وجود ایشان
متقیان در آن مرتبه پس با ایشان خطاب کند که ای بنده گان من دنیا را که از شما باز گرفتم برای کرامت شما بود و در دنیا نیز
خواری شما بر این بود که شما را لقمه ملک ثبات آب داده با خود و در رفت و او را صبر در بیماری روزی که در آن قیامت اصحاب
و بیماران را او رها حاضر کنند و چون مه های ایشان اندازه باشد ان درویشان هر چه کس آنچه ندیده باشد و در خاطر نگذرانیده
چون اهل صحت آن مرتبه بلند را ببینند تمنا کنند کاش در دنیا اعضای ایشان را اره ریزه کرده و بانواع بلای گرفتار بودند
تا بآن مرتبه میرسیدند از وهب بن منبه روایت است که گفت در کتاب صحف ابراهیم خوانده‌ام که فرزند آدم چون خدای تعالی
ترا در بلا بکشد شادمان شو که این راه انبیا و اولیا است و چون ترا نعمت و آسانی و آسایش کشوده کند غمگین شو که با تو
خلاف آن کرده که با انبیا و اولیا میکند و در خبر آمده که عیسی علیه السلام در بیابانی گذشت مردی دید جمیع اعضای او همه معطل مانده و نابینا افتاده بود
در صحرا افتاده بود عیسی مناجات کرد که بار خدایا این مرد و زبیری مبتلا گردیده در وجود او آن میداند احکام شریعت ثابت
چه حکمت بوده که از این بلا و کم تر داوری تا او را هلاک کرد خطاب آمد که ای عیسی خواستم تا او را در خیال بلا بهتر از و و در روز کار م
او بآن بشارت رسید که و مرا این جلال از درجات بلندی او را برحق آنچه گرفتار کردم تا بآن درجه رسانم مضمون کلام مولای
متقیان علی بن ابی طالب است که از نخست بد خویش اگر تاب آری و از زود شمن دو دشمنان خجالت باشی
آزرده مشو که هر آن صبر بکنی تا که از غیب فتح و نصرت یابی بدانکه رسول صلی الله علیه و آله فرمود الفقر نصف
الایمان یعنی صبر کردن نصف ایمانست و معنی این حدیث آنست که در حدیث واقع شده که الایمان رکنان احدهما الیقین

وآخرهما

وآخرهما الصبر یعنی ایمان را دو رکن است یکی یقین و یکی صبر زیرا که یقین آنست که بدانند که طاعت نفع رساننده است و معصیت ضرر رساننده
پس چون صبر کنند بر طاعات حق تعالی بی‌گاه در نماز زیان ببیند و در این صبر کنند و از سرما و گرما باک ندارند و در روزه از گرسنگی و در وقت
اذیت نمایند و در نماز کاهلی نکنند و در هوای نفس پیرو شیطان نشوند و صبر جمیل پیش آورند یقین که نصف ایمان سالم خواهد بود
و ایضا اگر صبر کنند بر معصیت یا که نفس میل حرام کند مثل خمر خوردن و زنا و لواطه کردن و امثال چنین کند و باز از نفس هوا پرست نهد الخیر
نصف ایمان او سالم خواهد بود و در دوسیم از این شهوت که جان بود نصف الت نصف صبر است بر طاعات و از معصیت وامثال از غیبت
الخبیث مراد منتهی عند اهل دین چگونه در شرعیات تمیز نبود صابر نیز از اهل صبر که دین نگه دارند براوت دینی دو وقت آمده اهل صبور
که گردنند از هوای نفس و دوری بکار صبر بر کرده قادر بیک است از مراد نفس صابر و برای که صبر بر دو قسم است بر ل نفس را از بخل کردن بر اذیت
و دینی که سنجیدن رسانند مثل ضرب که از ظالمی واقع شود و در حقی که در عند الله بهم رسد یا از جانبی که از جانب الهی یا از خلق الله باشد و نفی الهم بود و دیگر قسمت
باز داشتن نفس از محرمات و مکروهات مثل باز داشتن نظر از حرام و باز داشتن زبان از گفتن غیبت و باز داشتن گوش از شنیدن غیبت
و کوتاه کردن دست از لقمه حرام و نگه کردن فرج از زنان و لواطه و مکروهات مثل باز داشتن نفس از جماع تنها بکرده و همچنان فیت بعد از نجاست
اشتعال و شب عیدین و شب اول ماه رمضان و بعد از انعام دادن حیض که هنوز غسل نکرده باشد و باز داشتن از نشستن الی فاین
و بعد دو گفتن و سر بکار داشتن و خوردن از چیزی که بعضی از حرص نگاه داشتن و غیر از آن و هر وقت که صبر بر عاقبت نجات است از جمع بلا
زیرا که هر کاه کسی را مصیبت و غم افتد و صبر نکند و با طلب و منصب این و قبله آنچه بر ده دارند و تو را نه هر فضل شنیع که خواهد بکند اگر در بین
حال صبر کند و گرد معصیت نگردد از رستگاران و صابر و رستگار است آنکه فرموده انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب و بر کاه عقبا
از آن دوم که است که از فیض کس را نسیان کرده است از ابن عباس منقولست که صبر در قرآن بر سه وجه است یکی صبر بر طاعات آن سیصد درجه
ثواب است دوم صبر از ادای حرام است و این ششصد درجه است سیم صبر در مصیبت آن را نهصد درجه است و علما فرموده گفته نباشد و درجه فی
خوارم معروف در بعد و در معنی هر کسی مصروف نماید بر صحبت صابر از دل ولی در رعایت صبر این مشکل و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرموده حق تعالی میفرماید که هر گاه مبتلا سازم بنده را از بنده گان خود ببلای و او در آن صبر کند و شکایت نکند در عوض بیان آن بدل کنم گوشت او را
بهتر از آن گوشت که در بدن او است یعنی گوشت گاو او را گوشت حلال بدل کنم و بدل کنم خون او در بهتر از آن خون و بدل کنم گناه او را
ثواب و رحمت خود پیدا است که در حدیث واقع شده که مومن هر گاه گله کند بکسی که از رنج است کسی که مبتلا او است اگر اظهار نکند
که است عجیب تر کشم مگر کسان گفتن او نه از بهر شکایت باشد بلکه از برای آنکه بعلاج و دوا و علم یقین داود علیه السلام سوال کرد
از پروردگار عالم که پاداش مصیبت جزای کسی که در مصیبت صبر کند حق تعالی فرمود که جزای او آنست که بپوشانم او را لباس ایمان که از او هرگز باز نگیرم
و در روایت آمده که کاه آخر تا آخر مصیبت و فقر خود را از مردم بپوشند و از کنجات نگوید از کسی هست مصیبت پنهان دادن صدقه

وصابر باید که صبر کند بر آنچه منع از روزی او کرده و زیاده از روزی او طلبد و از رضای حق نرنجد و روایت کنند که یکی از ملوک بزاهدی که در زمان
او بود گفت که آیا حاجتی نمیداری که بر آورم در جواب گفت که چگونه طلب حاجت از تو کنم و حال آنکه ملکی عظیمتر از ملک تو است گفت چون گفت
زیرا که آنکس که تو بنده اویی او بنده منست گفت این چگونه است گفت تو بنده شهوتی و بنده غضبی و بنده حرص و بخل و تنگی و این همه [illegible]
هم بنده منند زیرا که صبر را شعار و دثار خود ساخته ام و مراد ایشانها بر نمی آورم و چه بهتر که صبر و استقامت خیر الدنیا والآخرة است [illegible]
ذا النون مصری گفت نزدیکترین مردمان بخدا در روایت که صبر بیش کند [illegible] از خواجه عالم صلی الله علیه و آله منقول است که واعلم ان
النصر مع الصبر وان الفرج مع الکرب وان مع العسر یسرا یعنی بدانکه نصرت با صبر است و فرج با غم و با هر دشواری آسانیست
ای دل اگر زمانه نصیبم غم تو کرد بنشین بصبر که صبوری [illegible] است باده در روز [illegible] و آنکس که دایم [illegible] خوش
[illegible] است باز [illegible] چه [illegible] زند که جان [illegible] است [illegible] برود [illegible] از روی [illegible]
است و از جاهلی [illegible] کان [illegible] عقل [illegible] است چون کار [illegible] آن [illegible]
انوشروان بحکم [illegible] بوذرجمهر [illegible] ساخت در جای تنگ و تاریک [illegible]
نان جو [illegible] نگ [illegible] بوذرجمهر چند ماه در آن چاه بماند [illegible]
سخن حکایت [illegible] اجازت داد تا [illegible] او [illegible] افتتاح سخن کند [illegible] زوجه [illegible]
رفتند و گفتند ترا [illegible] که [illegible] که [illegible] خرج [illegible] ترا [illegible]
و [illegible] ضعف [illegible] گفت من [illegible] ساخته ام [illegible] آن [illegible]
بر [illegible] صبر [illegible] که مبتلای بلا [illegible] تقدیر [illegible] جهارم [illegible] توکل
در [illegible] صبر [illegible] در عروة الوثقی [illegible] سخن [illegible] انوشروان گفته [illegible] بوذر
جمهر را از حبس نجات داد و در تربیت او افزود [illegible]
او [illegible] روایت کنند اصبغ بن نباته از حضرت امام حسن علیه السلام که فرمود که شنیدم از جد خود رسول الله صلی الله علیه و آله
که گفت [illegible] در بهشت درختیست که او را شجرة البلوی گویند [illegible] اهل بلا [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] تعالی [illegible] انما یوفی الصابرون اجرهم
بغیر حساب [illegible] ای دل [illegible] صبوری [illegible] صبر [illegible]
چون [illegible] و نیز از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله [illegible]
برای اهل نماز و صدقه و حج [illegible] اعمال ایشان را تمام و کمال [illegible]

بلکه مردان

بلکه مردان [illegible] آن [illegible] را [illegible] و کار ایشان [illegible] که در دنیا بالم و اذیتی مبتلا شده باشند [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] در دنیا [illegible] اهل بلا رسیده [illegible]
در [illegible] باشند چون [illegible] چنین [illegible] باشند گویند
[illegible] آوردیم [illegible] جان خود را [illegible]
[illegible] امت محمد [illegible] که [illegible]
[illegible] ای شکیبا [illegible] از تو [illegible] جز خوشی الا از تو
[illegible] گل [illegible] از [illegible] دل [illegible] دل [illegible] گل
[illegible] مشکل [illegible] صبر [illegible] مشکلتر [illegible] مشکل [illegible]
[illegible] بندم [illegible] بندم فصل ششم [illegible] شکر [illegible]
[illegible] نعمت [illegible] صبر [illegible] شکر [illegible]
شکر [illegible] ذکر خود کرده [illegible] قوله تعالی فاذکرونی اذکرکم واشکروا لی ولا تکفرون [illegible]
[illegible] نعمتهای [illegible] انعام [illegible] در دنیا و آخرت [illegible] شکر
و قوله تعالی ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم وآمنتم [illegible] عذاب [illegible] شکر [illegible]
ولئن شکرتم لازیدنکم [illegible] نعمت [illegible] زیاده کرده [illegible] آن نعمت بر شما شکر
نعمتها [illegible] کفر نعمت [illegible] شکر نعمت [illegible] شکر
[illegible] زوال نعمت [illegible] کمال نعمت و روایتست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله الطاعم الشاکر
له [illegible] الصابر [illegible] طعام [illegible] شکر حق تعالی بجای آورد [illegible] روزه دار [illegible] صابر [illegible]
[illegible] روز قیامت [illegible] بخرند این [illegible] از [illegible] بهشت [illegible]
[illegible] رسول [illegible] که شکر حق تعالی کنند در هر حال خواه در حالت [illegible] خواه [illegible] شاکر از جمله
مقامات سالکان [illegible] نوح علی نبینا و علیه السلام [illegible] طعام [illegible] الحمد لله [illegible] الحمد لله
حق تعالی [illegible] کان عبدا شکورا و حضرت شیخ مصلح الدین سعدی علیه الرحمه در دیباچه گلستان
[illegible] که هر نفسی که فرو میرود ممد حیاتست و چون بر می آید مفرح ذات پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بهر نعمتی شکری واجب
از دست و زبان که بر آید [illegible] شکرش بدر آید در آثار آمده که روزی علیه السلام در مناجات گفت خداوندا [illegible] دوستان خود [illegible]

در ساعت جواب آمد که ای عیسی در فلان بیابان رو که یاری دوستی داری در بیابان عیسی این مژده شنید بآن بیابان رفت زنی را دید که
هر چشم داشت و نه دست و نه پا افتاده بود و مور و مگس بر روی جمع آمده و آن زن از آن روز زبان بالحمد لله تعالی و الشکر علی الاحسان
بود عیسی گفت چون آن زن را بدان حال دیدم و این کلمات را از وی شنیدم متعجب شدم و پیش رفتم بر وی سلام کردم آن زن گفت
و علیک السلام یا روح الله گفتم ای زن تو مرا از کجا شناختی گفت آن دوست که مرا بتو راه نمود و تو را بمن
گو روح الله گفت ای زن قرار چشم است نه دست و نه پای هفت اندام تو نیست بر چه کلام میگوئی الحمد لله
دارم ذاکر و زبانی شاکر و تنی صابر خدا را ایچکا بای شکر هر چه آلات معصیت بود همه از من باز ستد الحمد دارم که
بستر و اگر دست داشتمی لقمه حرام خوردمی و اگر پای داشتمی در طلب لذات و شهوات رفتمی این نعمت که حق تعالی بمن داده و این انعام
که بمن کرده است با هیچکس نکرده عیسی گفت تو را در این بیابان که غمخوار است گفت آنکه که هفت آسمان و زمین نگاه میدارد گفتم
چه آرزو داری گفت یک آرزو دارم دختری دارم بکار زنان رسیده دلم کاهیده است که از آن نشود از حق تعالی میخواهم که این
غم از دل من بردارد دل مشغول خالق گردد از محنت خلق هیچ نگشاید هیچ و از دست کسی هیچ نمی آید هیچ
از هیچکس هیچ توقع نبود من چو هیچم مرا هیچ علیه گوید و چون بآن راه رفتیم دیدم دختر افتاده و جان داده دیده گفتم سبحان الله
ای بیره ان مراد رسید ای عزیز در هر صورت خدای را شکر و سپاس دارد که یقین این آرزو را از وی آورد و آنکه در و
خدای تعالی آرد چنانکه کلام شیخ سعدی قبل از این گذشت تا تا ممکن باشد از شکر نعمتهای او غافل نباشم و از و زنان که
زنانی که باشند ثابت قدم به از مرد و نه ملی الدم زنانی که با درد لکن ... بر از مردمانی که ... زنانی
که این را بسر کرده اند و مردمان حق لیس گذارده اند و بعضی سؤالات حکایت مرد از کعب الاحبار که او گوید وقتی در شام
میرفتم که مرا مرض علة میکرد چنانکه از حضوت حرارت و حرکت متعذر شد خواستم که از اسلام دور شوم ... ناگاه یکی نزد من آمد
رفتم مرو را دیدم که او را مرده است و هر چه او مراد و چشم بود و با قلابی مناجات میکرد و میگفت الحمد لله علی نعمائه
مرا عجب آمد نیز دیکا و رفتم و سلام کردم و گفتم ای جوانمرد خدای را بر تو چه نعمت که تو شکر میکنی از صفت
بانگ بر من زد و گفت ای بطال از من دور شو کلام نعمت این است که خدای تعالی ... کرده است که ان ... معصیت
از من ستاده و آلات معرفت بمن گذاشته چشم ستاده تا در نامحرم ننگرم و دستم گرفته تا از منهی نگیرم و پایم باز داشته تا بجایی
که نباید رفت نروم و دلم داده است تا او را و زبانم گران کرده تا او را ... او نکنم و دانستم که حقیقت شکر
گذاردن و طاعت و سپاس اینست ای عزیز بشر باید که هر نوع بلیتی و از هر محنتی با ورد زبان شکر گذاری و سپاس داری کند و جمله
که باعث تخفیف ذنوب و تضعیف علو مرتبه ارباب ترانه تا حق تعالی بکرم خود ... آن ... از و باز دارد

کسی کو نعمت حق کرد ظاهر بود هر ... اهل علم شاکر حکایت آن دل که در شادی و در غم بود شکر ... با رو همدم و با یکدیگر
در بیان پادشاهان و حاکمان ظالم و حال بد میکنند بلکه بهمت خود و در بهر حالی حیران افتحوا از ذکر حق تعالی گویند که مظلومت نه ظالم و آن را
از خود دانند او اینها ... نعمت دل این قوم را رحم کرده اند اگر عبادالله نفرین کند نوکر و حکام ایشان در حق ظلم باشد که بر
و ام شد ظلم او در دنیا کم نشود و مظلوم را اجری در عقبا باشد ... روایت کرده که از حق تعالی از قوم ... راضی باشد
جبار را این نوا براین ان امر کرده اند و اگر خشنه گیرد بر کردن ستاره این را بر ایشان مسلط کرد ... جزا دادند این برکال قبیح
مالکی دینار روایت کند که در بعضی کتب سماوی خوانده ام که حق تعالی میگوید منم خدای که مالک جمیع پادشاهانم و دلهای ایشان بقدرت منست هر که
طاعت من کند پادشاهان را بر او رحیم گردانم و هر که عصیان من کند دل پادشاهان را بر او بی رحم گردانم بی ای عزیزان پادشاهان را دشنام میگوید و دشنام میدهم
و دعای بد مکنید بلکه توبه کنید و بازگردید و با امر من و شکر من کنید تا دل ایشان بشما مهربان تا ایشان را بر شما مهربان گردانم و مثل
المثل قول حضرت امیر المؤمنین علی ع که ترک مکنید امر بمعروف و نهی از منکر را تا مسلط نشوند بر شما و هر چند دعا کنید مستجاب نشود و بیاید
که شکر هم لازم باشد و هم بر زبان و هم با عضا و جوارح اما شکر دل آنست که بی شبهه خود را شناسد و داند که هر نعمتی که بدان دل ... است
از فیض حضرت و لطف ... اوست و شکر بر زبانی آنست که همیشه حق را یاد کند و کلمه الحمد لله را بسیار گوید و شکر
بجوارح آنست که قوت آن نعمت بطاعت منعم صرف کند و هر عضوی از اعضا بطاعتی که بدان مخصوص است مشغول گرداند و باید
که شکر هر کسی که حقی از گردن او ... باشد از عطا و نیکی که کند و حقیقت شکر گذاری او قیام نمودن و گفته اند که هر که شکر خواجه ... نکند
و هر که حقوق را با نعمت خود نشناسد و شکر نعمت را اکفان ... کرده است همیشه مکوب و محروم و مقهور باشد و از دولتهای آشنا و بیگانه
دور نه بخت با او یار شود نه دولت ... حق مالک ملک ... نقطه از ...
کردن تا ولی نعمت از برون آی ... مروایت کرده اند که ... الواثق بالله ابو جعفر
هارون معتصم گفت که خلیفه را بگوی تا صد هزار درهم ... بده حاجب بخشید بد درویش گفت چرا بخشید گفت بر التماس تو نجیم
علی الطلب و علیک البلاغ و علی الامیر الاستماع و علی الله ان شاء تیسر یعنی بر من طلب کردن
و بر تو است که برسانی آن را باین و بر امیر است که بشنود و بر خدای تعالی است که اگر خواهد میسر گرداند ... این سخن را نشنوی
برسانید خلیفه بعد از تفکر گفت آنچه او میخواهد بدهید ... که او طلب نمود و تو ابلاغ رسالت کردی ... شنیدیم و حال آن بر که تقدیر رفت
خدای عاید گردد چون آن مال پیش درویش آوردند قبول ننمود گفتند طلب و ارد ... ندارد و گفت دوش با خدا ... در مناجات بودم
گفتم ... که حاکم کرده به بندگان خود لایق این است ... در عرض ... که ... ناگاه هاتفی آواز داد که این را
بیازمای تا حقیقت معلوم خود کنی بجهة امتحان این سوال کردم و الا بدان محتاج نیستم این سخن را بخلیفه رسانیدند رقت کرد

کفتا آن مال را ضعف کرده بصد هزار رسانیده از انکه در این عالم آن را در دست مستمندی سپرده نکردد بلی حق تعالی هر کرا هر چه بسیار بود
همت بلند دارد که فرزند خدا و خلق باشد بلقمه رحمت تو دعوت رتو لیس علی ای عزیز کر پادشاهان سایه لطف خدا اند و رنج
ایشان و جهت کرا کر عباد الله ایشان در میان رعیت نباشند کار ایشان تباه شود و هیچکس فروتنی نکنند و همه در پی اخذ
مال و اموال و پی عرض و ناموس یکدیگر باشند و چنانکه حیوانات ملاحظه از حلال و حرام نتوانسته کرد خلایق را همین حال پیش آید
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که امرا که با ملاء در یک خز دو نیزه رست باشند و وقت بکوزه داشته باشند اکر ایشان نباشند
جمع شده است — هر کس که سخن قدما کرداد — و از نشست اشتیاقی دارد — نه خادم کسی بود نه مخدوم کسی — کوش در دل کوش جهانی دارد
و این نعمتها از سایه لطف پادشاهان صورت پذیر هست و این نعمتهاست که هیچ چیز در مقابل این نیاید اما ای سالک تو قدر این نعمتها
بشناسی و شکر او را چنانکه باید بجای می آری و اکر روزی نعمت بجا نشود و خوف نفس ایشان بیابان رعیات بود لذت حیات نماند
و اکر دولت مسعودت نکند و محتاج بچو خود کردی از نعمت نشوی و آبرویت ببر دلی برادر و نرم شو و قدر این نعمتها بدانی شکر حق بجا
کن و از فضل و لطف پادشاهی ترا برانکه کرامی کردانیده است و بر بسیاری از مخلوقات تفضیل نهاده و بعقل و نطق و
تمیز و علم و حکمت و صورت نکو و قامت راست و تدبیر امر معاش و غیر ذالک کما قال الله تعالی ولقد کرمنا بنی ادم و حملناهم
فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا یعنی
و هر اینه کرامی کردانیدیم فرزندان آدم را و برداشتیم ایشانرا بعضی کوه و کردانیدیم در دنیا بانها چهارپایان و در دریا بکشتیها
و روزی دادیم ایشانرا از طعامهای پاکیزه و بالذت و افزونی دادیم ایشانرا بر بسیاری از انچه ما آفریده ایم افزونی
دادنی بغلبه و استیلا بشرف و کرامت — هر سر موی از وجود ضعیف — بشکر کردنی و هزار زبان — شکری نعمت از
هزار هزار نیابت اکر کند بیان — نشود کفته از هزار یکی — وین سخن نزد عارفست عیان — بدانکه کرامت انسان جسمانیست
و روحانی اما جسمانی تمام ایشانراست از مومن و کافر و آن بحکم خلقت ایشانست و تصویر در رحم و حسن صورت و مزاج و ترتیب باعتدال
و راستی قامت و اخذ بیدین و اکل باصابع و تزیین بلحیه و کیسو و تمیز بعقل و فهم و نطق و راه یافتن باسباب معیشت و تمکین
بر صناعات و روحانی بر دو قسم است عام و خاص اما آنچه عام است مومن و کافر در ان شریکند چون نفخ روح در ایشان
و ابروح از صلب آدم و استماع قولت و انطاق بجواب بلی و عهد عبودیت و ابراز بر فطرت اسلام و ارسال رسل بر ایشان
و انزال کتب برای ایشان و ترغیب بمثوبات و تخویف از عقوبات و اظهار آثار قدرت و دلایل و معجزات بر ایشان
اما کرامت روحانی خاص آنست که انبیا و اولیا و مومنانرا بدان کرامی ساخته از نبوت و رسالت و هدایت
و ولایت و ایمان و اسلام و ارشاد و اخلاق حسنه و آداب مرضیه و محمد بن کعب کفته که کرامت آدمیان بانست که

حضرت

حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله از ایشانست پس ای بنده مومن چنانکه حق تعالی ترا کرامی کردانیده است تو نیز خود را بزرگ
و کرامی دار پس چون زمام اختیار بدست تست رضای او حاصل کن و شکر نعمتهای او بجای آر و کرد هوا مکرد که هوا ان تو تلف است
شکر نعمتهای حق مکن مدام — تا کند حق بهتو نعمت را اتمام — حمد خالق برزبان ای پسر — عمر تو بر باد ندهی سربسر
اکر امروز بهوای نفس کذرانی فردا در رنج دراز بمانی و اکر امروز رنج کشی و زحمت بری فردا بباغ و بوستان نه دست کزی ایشا
رنج کشیده تماشا کن و الی آخره رضای پادشاه وطن کیس ای عزیز بر تو باد که دقیقه از دقایق شکر کذاری فرو نکذاری تا بنعیم مقیم برسی و
بهترین شکرها شکر دین و آیین حضرت رسالت صلی الله علیه و آله است و رستی و پیروی شاه ولایت و اولاد و امجاد ایشان است
که حق سبحانه و تعالی کامل کردانیده دین ما را بمنصب امامت و ولایت علی ابن ابی طالب علیه السلام و تمام کردانیده نعمت خود را بر ما بمحبت ایشان
چنانکه نزول آیه اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ اَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی در روز غدیر خم مشهورست بران اتمام
منت آن خالقم که مومنم داده است — بدین شرع علم بر افراشت — نور کاول ز خاکم آفریدی بفضلم ازان تشریف کنم بدین حور رواداد
چشمم بر افروز چون نعمت داده ام شکرم در آتور — بهی دادم رهی دادم بهفتاد و دو هنجار — ازو بکره کل و هفتاد و یک خار
مرا چون زهر نقشی کردانم — تو مقصود زهر حرفی که خوانم — بهر سنک و بهر کان در جهانست — کرم بر نیست آن دیکر بهانه ست چنان
دارم که در ناید و دور بود — چنانم کم باشی از ان خوشنود — قناعت بهکیث دراز

[illegible]

فصل هشتم در [illegible]

حقیقت پسندیده که هر که آنرا شعار خود سازد از مذلت نفس و خواری و متاری و نفاق و مداهنه و ارتکاب محرمات نجات یابد
کیمیا کیم ترا تعلیم که در اکسیر و در صناعت نیست او قناعت است که در عالم کیمیای به از قناعت نیست و پیغمبر صلعم
فرموده که الفقر فخری و به افتخر یعنی فقر و درویشی فخر منست و با او افتخار میکنم و از عبدالله عمر مرویست که پیغمبر صلعم فرمود
که بهترین مردمان فقیر و بی چیز است که حق خدا را از نفس و مال خود ادا کند و فرمود که بدرستی که حق تعالی دوست میدارد فقیرانرا که مهربان باشند
در عیال خود و مشهور است که فرموده که داخل میشوند بهشت فقرای امت من پیش از اغنیا بپانصد سال و نیز پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که
هر چیزی را کلیدیست و کلید بهشت دوستی مساکین و فقرا و صابرین است پس کسی که فقرا را که صابر باشند بر فقر خود در روز قیامت
در جای بخشش خدا خواهند بود و از علی ابن ابی طالب علیه السلام مرویست که پیغمبر صلعم فرمود که دوسترین بندکان نزد خدای تعالی فقیریست
که قانع باشد بر رزق خود و راضی باشد بانچه حق تعالی باو کرامت فرموده و فقیر باید که در باطن او کراهتی نباشد از فقر
تا از ثواب محروم نماند — کر برازغم نشود همه عالم — نخورد مرد با قناعت غم — خنک آن عاقلی که دین آز — بر کند بر کند ز خاک نیاز
سک نفس حرص و زند چندان — نشکند هیچ آز را دندان — وبه بر دوزد از جهان فراب — خوی و اکرد از طعام و شراب
در باز دردن کم نالد — چون بخورد و خاک بر سر مالد — روایت است از رسول صلی الله علیه و آله که فرمود مجاهده کنید با نفسهای خود بکرسنکی

وقت تنگی لبس بودست که درین اولیست همچو او شهیدی که در راه خدای تعالی شهید شده باشد و بدرستی که علی بهتر از کسیکه و نسبت کسی [illegible]
و نیز روایتست از رسول صلعم که بهترین اعمال کسب حلالست و ذلیل کردانیدن نفس را لباس پشمین است و در روایتست که روزی خاتون
قیامت غنچه گلستان عصمت و طهارت گل گلبن رسالت گوهر درج خدیجه کبری ماه برج محمد مصطفی زوج علی مرتضی فاطمه زهرا رضی
نشسته بود و پیراهن خود را بلیف خرما میدوخت که بغایت کهنه شده بود و سر و رکابیات و صلاحیت موجود است چون آفتاب تابان
نزد آن بهترین زنان عالمیان آمد و در حدیث آن نقد گنجینه بهای بنهاد و حضرت فاطمه را گفت این را در مایحتاج خود صرف کن
و دل مشغول مدار که پیراهن تو کهنه شده خاتون قیامت فرمود که ای پدر بزرگوار این را در قیامت خواهد بود فرمود که ان الصدقة
البتول قبول نمود و فرمود مرا باین رجوع نیست و با کهنه پیراهن خود میسازم تا فردای قیامت قوائم عاصیان امت را
شفاعت کنم و خود بحساب بهشت روم پس حضرت شیخ [illegible] صابر و قانعان مخبر کرده اند که چه درویش است
هستی کرد [illegible] را از رحمت عمخوار زنهار سر کلاه بخت برادر امروز که [illegible] سوار [illegible] در راهی راه دیار
را هراسان راه فردا دار نقلست که سلطان بایزید بسطامی رحمة الله علیه را گفتند [illegible] که [illegible] باید داده یکی
بکوی گفت [illegible] کرده در [illegible] آدم در [illegible] الله [illegible]
کار [illegible] کار [illegible] اندک [illegible] و [illegible] دوم [illegible] و گفتم [illegible] که تو بدان درجه رسیده که نورا
بدرگاه [illegible] و [illegible] بکار و خدمت [illegible] او [illegible] که [illegible] از چه بوده باشد
چون [illegible] کردم یادم آمد که [illegible] آب زیاده خورده بودم [illegible] کردم که [illegible] آب [illegible]
کارم [illegible] آب [illegible] و [illegible] تا [illegible] آب [illegible] از تو بر طرف [illegible] آنکاه [illegible]
[illegible] در خدمت خداوند [illegible] اگر [illegible] ای [illegible] مردان راه حق چنین بوده اند
بنگر که عاشقان چه جفاها کشیده اند خون در پیاله دیده و در دم کشیده اند نقلست که شیخ [illegible] را [illegible]
داد [illegible] درجه رسیده بود که [illegible] سال [illegible] که [illegible] نان [illegible] و [illegible]
کشادن [illegible] خوردی [illegible] روزه کشادی و چون کاه اتفاق افتادی که نان [illegible] گرم بودی نفس وی شادی کردی و در [illegible]
راغب تر بودی [illegible] چون [illegible] آرزوی گوشت [illegible] و [illegible] که عادت [illegible] باشد و چون
از حد در گذشت و طاقتش طاق شد [illegible] زر داده [illegible] و در آتش گرفت و برف [illegible]
در عقب وی [illegible] که بینی کجا برود و آن [illegible] خواهد [illegible] که [illegible] در [illegible] کشان گفت ای
استاد [illegible] از [illegible] تا [illegible] آتش بیرون آورد و

[illegible]

وی [illegible] بود و گفت [illegible] نفس [illegible] آن [illegible] آرزو که [illegible] این [illegible] آن [illegible] و رفت انگه گفتای نفس
این [illegible] توهم [illegible] آرزوها که از تو باز نیکرم [illegible] که از دشمن تو [illegible] در دنیا [illegible] از تو [illegible]
[illegible] دو [illegible] ام این [illegible] و [illegible] مرا [illegible] تا [illegible] که مردان حق چنین بوده اند
نفس [illegible] دوام [illegible] و [illegible] از [illegible] نفس [illegible] از [illegible] تا [illegible] نفس [illegible]
[illegible] کردن [illegible] نقلست که شیخ [illegible] روزی [illegible] خواهش عبد العظیم [illegible] غمناک یافت
گفت ای استاد این اندوه از [illegible] جیست گفت [illegible] مرا [illegible] که [illegible] بود که مرا آرزوی کوزه نو بود که آب در وی کنم
و چون سرد شود بیاشامم [illegible] بر زبان من گذشت [illegible] در خانه [illegible] که [illegible] کوزه [illegible] نگفته بودم
که [illegible] در آمد و کوزه آب کرده پیش من نهاد [illegible] آن کوزه بر طاقچه نهادم
چون از [illegible] خواب غلبه کرد و در خواب دیدم که [illegible] در خانه [illegible] و تاج [illegible]
[illegible] گفتم این [illegible] حسن و خوبی و لطافت از آن کیست گفت از آن
کس [illegible] کوزه [illegible] دست [illegible] خواب [illegible]
[illegible] شکسته [illegible] و [illegible] در [illegible] که [illegible] دنیا [illegible]
این [illegible] علم [illegible] گرد [illegible] گفت [illegible]
نقلست که شیخ خلیل [illegible] را هفت سال گوشت بریان آرزو بود [illegible] نیکو [illegible]
هفت سال بر آمد با خود گفت [illegible] از نفس خویش برخاست و [illegible] گفت [illegible]
[illegible] چون [illegible] در راه که می آمد کودکی را [illegible] و [illegible] گفت
ای کودک [illegible] گفت [illegible] مرده است گفت [illegible] دادم [illegible] داشت در [illegible]
کرد و آن [illegible] بود [illegible] نفس [illegible] گفت ای نفس صابر باش تا [illegible] نفس [illegible]
[illegible] بر خلاف آن [illegible] نقلست که شیخ ابو تراب [illegible] قدس سره
[illegible] که [illegible] مرد [illegible] رادم [illegible] حاجت [illegible]
صحرا بیرون [illegible] و [illegible] که [illegible] مردمان که آمد اند و گفتند چه حالتست گفت این مرد
[illegible] و [illegible] شیخ [illegible] شیخ [illegible]
مردی آمد و شیخ را [illegible] و گفت ای غافلان این شیخ ابو تراب نکشیت چون نام وی بشنید [illegible] و [illegible]

طلب نمود آن پیر دست وی بگرفت و بخانه برد و نانی خشک با چند تخم مرغ بیاورد که شیخ افطار کند شیخ گفت نان ای نفس آر
روی نان سفید و تخم مرغ ببیند ... بخورد ... این نفس ... و آرزو بخواهی تا ببلای مبتلا نکردی و شیخ افطار
نکرده برخواست و ... شتافت ... توانی کام نفس تا منقطع ای پسر ... نفس خود را پاک دار از هم مره
تا نجات در ... بلا و ... نقلست از شیخ ... که گفت خواجه حاتم اصم روزی زری بمن داد
و گفت برو و چیزی بیاور رفتم پیری را دیدم در کوچه چیزی در پشت گرفته و میفروخت گفتم ای پیر ... چیزی ... بستم
بستد و گفت بیا تا جای فرود آئیم در کوچه ببرفت تا مرا بخانه خویش برد آنگه گفت ای مرد رخصت ده تا این ... ال ...
در خانه تو بنهم و ... چیزی ... گفت ... هر سال ... و ... بود ...
بداد و گفتم ای پیر ... گفت ... خانه رخصت ... خواسته بودم اگر خواهی ... دیگر روم ...
من برای تو ... بر ... دیگر رخصت خواست ... بداد ... برداشتم ... خواجه حاتم بردم ...
بگفتم حاتم را عجب آمد گفت آن پیر بزرگ خواهد بود روز دیگر مرا ... زر داد و گفت ... که ... پیر را ... بیا
من بیامدم و پیر را دیدم که در کوشه ... و ... و سلام کردم و آن ... دادم مرا بشناخت و گفت ...
که هر روز ... گفتم ... حاتم اصم ... گفت ای جوان هر چند نفس حاتم آرزو کند ... بخورد ...
... که نفس ... مطلبه ... و آرزوی او بر می آورم ... بر داشتم و پیش حاتم بردم و حکایت پیر با او
بگفتم حاتم ... الحمد ... بعد ازان ... کرد ... آرزوی نفس را ...
دین دار و ... عالم ... نفس خود چنین کرده اند اهل ... باش ... ای ... باش
ای پسر با یاد حق مشغول باش و از خلایق دور ... باش نقلست از ان سالک ... و عارف درگاه پروردگار
و محقق با ... آن شیخ بزرگوار مالک دینار ... که گفت شبی در خواب دیدم ... هر خیر ... روی ...
الحی ... که ترا ... مطلب چون از خواب بیدار شدم ... عزیمت رفتن کردم ...
داد ... پیری را دیدم بر در مسجدی بانگ نماز ... و سلام کردم گفت علیک السلام یا مالک ... ای شیخ مرا
... مالک دینار ... گفت ... که ... اسرار ... و ... خبر داده است ... ایستاده است
مرا از نام خبر داده است بعد از ... گفت بیا تا بمسجد رویم و نماز ... چون بمسجد رفتیم و نماز ... کردیم
دست من بگرفت و بخانه برد ... دیدم ... کوچک ... کهنه ... افتاده بود ... آب ... نهاده ... نشستم
و از هر دری سخن ... بعد از زمانی آن شیخ برخاست و بیرون رفت ... آب ... پیش من نهاد ... بردارم ... دم

بعد ازان

بعد ازان برخاست و از زنبیل ... چوبین بیرون آورد و ... پیش من آورد ... کردم و گفتم ای ... اگر اندکی
... تا نان خورش کردمی ... زنی بود ... دختری بود گفت ... و آن ... کاین ... اقبال ... بیاورد
... و ... خوردم چون فارغ شدیم گفتیم الحمد الله که خدای تعالی ... داده است پیرزن گفت ای شیخ ...
... که خدای تعالی ... سال است ... مالک و ... گفت
چون این سخن بشنیدم ... و ... بیرون آمدم و دیگر ... نهی ... خوردم
... تا نخوری گندم آدم فریب تا نخورش ... جواب از دل ... آتش کباب
... فایده است ... صفای ... حاصل ... و ... کور ... و
... بسیار ... کسی ... بسیار خورد
... او ... رسول صلی الله علیه و آله فرموده که ... دل ... صفا ...
... خوردن و ابن عباس روایت است از رسول صلی الله علیه و آله فرموده که ... بسیار بخورد و بخواب رود ... سیاه شود دل او پس
... کم خوردن ... و ... خوردن ...
... لذت مناجات ... ذکر حق تعالی ... حضور دل ...
... خوردن برای ... و ...
... بسیار خوردن ... و ... نفس ...
... حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که ... از درهای دوزخ ... بسیار خوردن
... از درهای بهشت ... از درهای دوزخ ...
... از درهای بهشت ... اینکه ... مغرب و مشرق ...
... حال ... که احوال خویش ... ند
... لذت ... شهوات ... زیرا که ... شهوات و ...
... پس کم خوردن طعام ضعیف گرداندن شهوات باشد و این از بزرگترین فایده است
... نفس ... طعام ... بود ... بود
کم خوردن ... زیرا که هر گاه بسیار خورد ... بسیار خوردن آب ... بسیار ...
... بسیار ... عبادت ... زیرا که بسیار خوردن ... عبادت ... مشغول ...

و بسا که در مانی صرف پختن و خریدن شود بعلاوه آن محتاج می‌شود داشتن در تحصیل آن از حلال کردن و دیگر باوردن آب و
و آتش آمیدن آن همه اگر این اوقات صرف طاعت و ذکر و عبادت شود بهتر خواهد بود
سخن که گفته حکیم آغاز باشد انگشت لقمه دار که زیاد گفتن آتش علل زاید بار خوردنش بگیان آید لاجرم حکمتش بود گفتار
خوردنش تشنه رست آرد بار سبکی موقت است و افتان از سختی تا کشیدن از سنگ است چو کم خوردن طبیعت گیرد
چو سختی آتش آن سهل کرد دیگر تن پرور است اندر وادی چون تنگی سینه از سختی طرد اگر کم خوردن ملکیست که بیداری
نیز بدهد و تصدق کند و ایتام و مساکین را نوازد و از جمله فواید کم خوردن آسانی روزه است و از کمال و طاعت نگاه داشتن
ظلمت از جمله فایدهٔ آخرت و بسیار گفته‌اند که گرسنگی کلید آخرت است اما باید دانست که هیچ زمان آنگه که خوردن در مهلکه اندازد ضعف
شود یا کرده باشد و قوت طاعت کمتر باشد بلکه آنچه از طاعت منع کند و ضعیف شود کلوا و اشربوا و لا تسرفوا
منظور باید داشت بخدای که بخوری که در نماز برآید بخدای که ضعف طاقت برآید در خبر است که موسی علیه السلام روزی در مناجات گفت
یارب از بندگان تو کدام توانگرتر گفت خدای تعالی خطاب کرد اگر قانع تر بود بدانچه دهیم امید که حق تعالی ... که رضای او در آن اورا
گردانند و راه راست و طریق نجات بنماید ای قناعت توانگرم گردان کز ورای تو هیچ طاعت نیست کنج صبر اختیار لقمان
هر که را صبر نیست حکمت نیست شیخ شبلی روزی با اصحاب بکتبی رفت و کودکی را دید که کوزهٔ پیش آن حلوا بود و در پیش دیگری نان خشک
این کودک از آن دیگری حلوا طلبید گفت تو سگ من شو تا ترا حلوا دهم گفت سگ من شد ... من بجا آرت من
غلام کمترین کمترت من کودک حلوادار گفت بانگ سگ کن آن بیچاره بانگ سگ کرد لقمه حلوا او بوی داد و هر بار که بانگ کرد لقمهٔ
حلوا بدو دادی و شیخ در آن حال می‌گریست و می‌گفت طمع به بین که مردم را چه می‌رساند اگر این بیچاره بنان خشک خود قناعت
کردی سگ همچو خودی نشدی بنان خشک قناعت کنیم و جامهٔ دلق که بار محنت خود به زبار منت خلق از شیخ صفی الملة والدین
قدس سره سوال کردند که ریاضت کدام است و مجاهدت کدام فرمود که مجاهدت آن است که در عبادت حق تعالی
نفس کمان و هوای نفس را سر باز زدن و ریاضت بر رضای حق تعالی زندگانی کردن و بر رضای پیغمبر صلی الله علیه و آله و بدانکه آن
که خوردن و حقایق از آن نکند بلکه آن که اوفق رضای حق تعالی و پیغمبر باشد و اگر نفس شان خلوت خواهد خلاف کند و در
جمع آیند و اگر جمع خواهد خلاف آن کرده بخلوت رود و اگر نفس ذکر خواهد خاموش شوند و علیهذا القیاس
شایبه ریا نباشد خلاف نفس باید کرد و دل آن که از اشیا و سختی بر خود نهند که این نامشروع و نامعقول است
از آن نقشی که نفس تو برای هر هوس بندد مخوان حرفی کزان حاصل شود جز باد و هوا باشد رقم بر دو فرو زن کز عنوان
هم توقیع در فرمان بفرمان خدا باشد و باید دانست که فقر و فاقه از صفات انبیاست و اختیار کرده ایشان

این که ملک دنیا را بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله عرض نمودند و آن حضرت با درویشی و تنگدستی ساخته از دنیا سر باز زده و در تفسیر این
آیه که قوله تعالی تَبَارَکَ الَّذِی اِنْ شَاءَ گفته اند که چون منافقان بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله طعن زدند بسبب فقر و فاقه او و میگفتند
اگر او پیغمبر بود طعام نخوردی و بطلب روزی در بازارها نرفتی و حضرت ازین دلتنگ شد و ملک جلیل جبرئیل را فرستاد این آیه که
وَمَا اَرْسَلْنَا قَبْلَکَ مِنَ الْمُرْسَلِینَ اِلَّا اِنَّهُمْ لَیَاْکُلُونَ الطَّعَامَ وَیَمْشُونَ فِی الْاَسْوَاقِ یعنی نفرستادیم ما پیش از تو پیغمبری مگر آنکه
ایشان هر آینه طعام میخوردند و در بازارها و غیره بطلب روزی میشتافتند تو دل تنگ مدار و از ابن عباس منقول است که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون جبرئیل این آیه نازل ساخت ... بیکباره ... و ...
من گفتم یا امین الله ترا چه رسید گفت یا رسول دری از درهای آسمان گشادند که پیش از این هرگز نگشوده بود و نمیدانم که ...
... و من ... انکه ... عذاب خدا ... کان تو نازل شود ... شده ام در اثنای این حال ... رفت ...
... گفت یا رسول الله ترا بشارت باد که در ... فرشته که ... رضوان است که ...
... عذاب خدا ... رضوان ... تَبَارَکَ الَّذِی اِنْ شَاءَ جَعَلَ
لَکَ خَیْرًا مِنْ ذٰلِکَ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ وَیَجْعَلْ لَکَ قُصُورًا یعنی ... اگر خواهد ...
... گنج و بوستان دنیا بوستانهای که ... باشد از زیر درختان آن ... بوستانها ...
... این بیان حضرت ... خزاین دنیا ... کلید گنج های دنیا ...
... آخرت ... رسول صلی الله علیه و آله
... جبرئیل ... تواضع ... اختیار کن
... رضوان ... احتیاج ... صبور و شکور ... رضوان ...
... آسمان ... جبرئیل ... آسمان ... گشاده ...
... خوشه ... خوشه ... بود ...
... یا رسول الله ... چشم ... انبیا ... منزل ...
... ای محمد ... ای پروردگار ... دنیا ... شفاعت امت ...
... اجابت دعای او ... شفاعت امت ...
که با وجود تنگدستی و احتیاج گوشهٔ چشم التفات بر خزاین ... شب معراج ... رسول الله ...
... التفات ... این آیه کریمه مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغٰی یاد گشت

ای پرتو فیض جود و احسان · خلق تو ز نور پیدا و پنهان · ما از صورت و معنی همه تو · ما ایم همه و تو ایم همه تو · بی عیب از تو نه خفی است و نه جلی
خالی از تو نه درون و نه بیرون · حیا اولی و اقرب · متفق ظاهر و باطنیت کرده در هر اعضا از ظهور هیچ عیب نیز و یکی دور
جانی از سینه خود پاک شد · در ره فقر و فنا خاک شد · در فنا از تو بقا میخواهد · در بقای تو فنا میخواهد · از خود و کار خویش خالی دار
وان فنا را بقا ارزانی دار · حیا منبعیست که هر که آب از جویبار آن خورد در مزارع عشق یافتن معیت شود و حصلتی در رتبت
بغایت مقبول و حضرت رسول صلی الله علیه و آله حیا را شاخی از ایمان گفته و حیا از شرایط نظم عالم است اگر صفت حیا در میان نبودی
هیچکس از هیچکس شرم نداشتی و بسا نظم جهان خلل پذیرد و مصالح خلایق از یکدیگر فرو ریزد و پس بباید دانست که خاص و عام را از حیا ناچار
تمام است و بی ادب حیا ثمرات اخلاق نارسیده و خام · گر حیا نبود در افتد کار عشق از زبان · در حجابی در میان است اتفاق را نتیجه
و بباید دانست که حیا بر چند قسم است قسمی حیای ادبست یعنی با وجود آنکه ملکی باشد که بحسب شرع و عقل ممنوع نباشد حیای ادب را از آن مانع
شود چنانکه در اخبار عجم آمده که انوشروان در خانه که کل نرگس بودی بازنان خود مباشرت نکردی و گفتی چشم نرگس بچشم نگران میماند و اما
آنکه انوشروان آتش پرست بود و حیا انقدر که از اصل ایمان بظهور آمد · دل که برار و صف حیا میشود · آینه نور خدا می شود
دیده بی شرم پسندیده نیست · در نظر عقل خدا دیده نیست · و هر که را حیا نباشد ازو توقع وفا نباید داشت حکایت پیران در دیه
نشسته چند دکوه کان در پیش ایشان بازی میکردند یکی بر ایشان زد که شرم ندارید که در پیش پیران بازی میکنید و ادب نگاه
نمیدارید یکی ازان کودکان گفت اگر این پیران از خدا شرم داشتندی ما را هیبت ایشان ازین بی ادبی منع کردی و شیر
دیگر از حیا جود است و آن است که سایل را شرمنده و منفعل از رد خود باز نگرداند خنکه او رده اند که از محاسن سیر و مکارم شیم نظام
الملک یکی این بود که هر تحفه بخدمت او آوردی حاضران مجلس را ازان محظوظ نمودی و نفیس بدیشان رسانیدی
روزی باغبانی سه خیار نوباوه بخدمت او آورد نظام الملک هر سه را بستاند و لحظه بیکی مستغرق نرسانید و او را صله داد روز
خلقی حاضر داد چون باغبان از مجلس بیرون رفت یکی از مقربان که بسبب قربیت موصوف بود پرسید که بسبب چه بود این خیار
از نوباوه چه بود گفت خیار اول را چون چشیدم تلخ بود و دوم را بابسیم نیز همان حالت بود با خود گفتم که اگر کسی دیگر بایستی
که تحمل مرارت آن نتواند کرد و اظهار آن حالت نماید و باغبان بیچاره منفعل و ناامید گردد و مرا شرم می آید که بجهت تحفه آورده دهقان حیا و خجالت برد و آن بیننده ناچار بر مرارت خیار صبر کردم تا عیش آن بیچاره تلخ نگردد و در خبر شد و صلی الله علیه و آله فرموده که ثلث ایمان سخاوت و ثلث آن حیا و ثلث دیگر تقوی و درین باب گفته اند
ثلث ایمان سخا و ثلث حیاست · ثلث دیگر عبادت تقوی است · اصل ایمان بود سخا و حیا · خامه افزون کند بران تقوی
آنکه تقوی شعار گزیده است · از سخا و تنش از حیا دیده است · از سخا و حیا و تقوی نیز · میشود مرد چون فرشته عزیز

بیکار

ودیگر از اقسام حیا حیاء جنایت یعنی گنهکار از گناه خود شرم دارد چنانکه آدم صفی علی نبینا علیه السلام چون در جنت گندم تناول نمود و ازو
لباسی که پوشیده بود از تن او فرو ریخت آدم بجهت ستر سیکرد جنت و پس از درخت پنهان میشد خطاب رسید که ای آدم از ما میگریزی
گفت بار خدایا از تو چگونه گریزیم که همه جا حاضری اما از خطاب خود شرم دارم که گر گناه بخشند شرمساری هست · قسم دیگر از حیا حیاء کرمست
که کریم شرم دارد که خواهنده از درگاه او بخجل زده باز گردد و در حدیث آمده که حضرت حق سبحانه و تعالی بصفت حیا و کرم موصوف است
چون بنده کان هر دو دست جهت دعا بدرگاه او بردارد او از کرم خود شرم دارد که دستهای او را تهی باز گرداند بلکه از فضل
و رحمت خود نقد مراد در کف آرزوی او نهد · حکایت اگر کسی درین که بار آمدت دست حاجت بر و حضرت امیر المؤمنین علیه
السلام فرموده که لاحیاء لحریص یعنی زینت شرم مردم حریص را نیست و فرموده که من استولى علیه الحرص ذهب عنه بهاء
الماء و عن وجهه الحیاء یعنی هر که حریص از مطالب دنیا و لذات آن حریص باشد رفته است آب چشم او و آب از روی او حیا
یعنی در طلب الجز از هیچ او بیده شرم باید و علامت هیچ ملامت کنندن التفات نماید و ترجمه این کلام بنظم چنین آورده اند
هر که باشد حریص بر چیزی · نابود او را حسن آن شرم · برود از نهاد او خجلت · بشود از سرشت او آزرم
ای که بر اسرار تو دانا کند · کی رسد از فضل کس انجا کمند · کیست درین مرحله تا اقربت · رهبر او لشده یا آخرت · چون
هم از اندیشه خود و اپسند · کی بود اندیشه از ما پسند · کنه ادراک تو صاحل خرد · فهم کی این عشق باطل فرد
در کف داود توان حجه جلیت · علم تو داند که دران حجه چیست · لطف تو بخشنده تخت از نواخت · یوسف جان رابت
بخت از تو آخت · بخت مرا رایت اقبال ده · قول مرا قوت افعال ده
امانت خصلتی ستوده و صفتی پسندیده است و هر که بدین سیرت حمیده متحلی باشد
و شرایط او بجا آورده و او را بواسطه غرور شیطانی باطل کرداند از خصیص عناد در ویش باوج عز و توانگری رسید هم در دنیا
و آخرت مرجح و فایز باشند علما دین و عرفا صاحب یقین فرموده اند که امانت رکنی اعظم از خصال حمیده است و دیانت
محکم از اخلاق پسندیده و بنیاد دین با امانت تمام کرده که لا ایمان لمن لا امانة له یعنی ایمان نیست کسی را که امانت
نداشته باشد و قاعده شرع بحفظ قواعد دیانت نظام پذیرد و وفا بعهد کردن از خصلت انبیا و اولیاست و لهذا حق
تعالی ابراهیم خلیل را بدین صفت مدح فرموده که ابراهیم الذی وفی و در جواب امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که یوفی
بالنذر و دیگر میفرماید که اوفوا بعهدی یعنی وفا کنید بعهدی که با من بسته اید تا وفا کنم بعهد شما و خسارت
هر عهدی که از خاک وفا آراسته باید مرغ دل هیچکس که در آن دحجت او در نیاید و در حدیث آمده که ایمان نیست مر دو دین
ندارد و هر که بعهد خود وفا نکند و بدانکه هر حق حق تعالی بر انسان بنده داده است امانتیست که در رد خیانت روایت شده

رکعت

امانتیست که آن را بآثار قدرت حق نگشایند و گوش مر امانتیست که بدان سخن حق استماع کنند و زبان امانتیست که بدان ذکر حق گویند
و دست مر امانتیست که بدان دفع اذیت کنند و علی هذا القیاس پس چون نیک نظر کرده آید با گوش غیبت و سرود گوش و با زبان
دروغ و غیبت و بهتان گشاید و دست بمال غیر دراز کنند و علی هذا القیاس هر آینه در امانت الهی خیانت کرده باشند
ای شده راه جان و امانت بری تو فارغ ز خیانت کی ترسی [illegible] کی غنایت است شرم تو [illegible]
آورده اند که در اول زمان انوشروان که منشور رایت عدالت بر افراخته بود از اشتعال بعضی مهمات بکار رعیت نپرداخته در دهی
او مردی بود مشهور بکرم و برعایت مهمانداری موصوف بود پیوسته خوان احسان بگسترده و خواص و عوام مهمان او بودندی چون آوازه او بر دور و نزدیک
بر آمد و صیت او بجوانمردی در افواه افتاد انوشروان بجهت امتحان لباس بازرگانی پوشیده بخانه او رفت آن مرد او را بشناخت
و چنانچه عادت او بود طریق تکلف نگاه داشت از دقایق مروت و لوازم ضیافت هیچ فرو نگذاشت و او را در صفه
نشاند که حجره او در باغ بود و انگور با لطف رسیده بر تاکها [illegible] و انعقاد تکلف نمودند کار انوشیر
وان متعجب شد و در آخر مجلس گفت ای مرد [illegible] و باد آوازه فتوت و جوانمردی تو [illegible] اکنون مرا
حکم فرمای [illegible] میزبان گفت از خواص [illegible] جوان [illegible] از میان
جوانمرد و رسم تکلف برطرف شد بدانکه مرا میل بانگور تازه است اگر شما را باغ [illegible] رسم تکلف [illegible]
بیاری دریافت انوشیروان گفت که در باغ تو انگور بسیار است چرا از آن نخوری گفت ای خواجه پادشاه مملکت
ظالم و غافل و برعایت رعیت نیست و از دو انگور [illegible] مردم رسیده است و هیچ تعرض نمی کنند که باز دید کند و مردم دیگر بر خلاف حکم
و انگور بخورند و من نیز [illegible] اگر چه او درین باغ هست اگر انگور خورم خیانت کرده باشم در مذهب ما دیانت و خیانت
مراست [illegible] بدید آید در باغ ببندم تا وقتی که پادشاه عشر خود را از انجا بر گیرد بعد از آنکه من دست بانگور
برم انوشیروان که این حکایت بشنید بگریست و گفت آن پادشاه ظالم و غافل منم و بسبب دیانت تو از خواب بیدار گشتم
پس طریق عدل پیش گرفت و آن مرد را عزیز و مکرم ساخت شیخ طاوس الحرمین گفت وقتی در مکه بودم و بر در حرم ایستاده
بودم اعرابی را دیدم که می آمد [illegible] بر در مسجد فرود آمد و شتر را [illegible] و هر چند [illegible]
کرد و گفت بار خدایا این شتر و آنچه بر وی است بتو سپردم و در مسجد شد و طواف کرد و نماز گذارد و چون از مسجد بیرون آمد
شتر را دزد برده بود سر برآورد و گفت الهی [illegible] که مال از آن کس باز طلبند که بدو سپرده اند اکنون این شتر را
بتو سپرده ام تو نیز باز رسان [illegible] گفت دیدم مردی از پس کوه بو قبیس می آمد مهار شتر بدست چپ گرفته و دست
راستش بریده در گردن [illegible] آن شتر را بیاورد و بنزدیک مرد اعرابی گفت بگیر این حیوان شتر خویش را [illegible]

واین

واین چه حالت گفت مردی بودم درمانده و از فرط درویشی این کار کردم چون در شعب کوه ابو قبیس رسیدم سواری دیدم که می آمد و آواز
[illegible] بانگ بر من زد و گفت [illegible]
رسان و الا [illegible] هر که [illegible]
روایت کرده اند حضرت امیر المومنین و امام المتقین علی ابن ابی طالب علیه السلام عرض لشکر ملاحظه میفرمود پیری آمد [illegible]
[illegible] امیر المومنین [illegible] امیر المومنین علیه السلام
[illegible] گفت وقتی [illegible] بار سول الله [illegible] و این [illegible] حامله بود و این پسر در شکم داشت از خانه بیرون شدم و گفتم خداوندا
این فرزند در شکم این زن است امانت بتو سپردم [illegible] چون از آن [illegible] باز آمدم این زن
رحلت کرده بود [illegible] خواب دیدم که نوری از گورش [illegible]
[illegible] سوی آسمان [illegible] در تعجب بماندم [illegible]
[illegible]
[illegible] آوازی شنیدم که [illegible]
بسلامت [illegible] آورده اند که خواجه [illegible]
[illegible] از خانه بیرون رفت و در راه با دوستی ملاقات نمود گفت با ما بحمام آی [illegible] گفت تا
[illegible] حمام همراهی [illegible] پاره راه برفتند بر سر دو راه رسیدند [illegible] خواجه [illegible] براه دیگر [illegible]
[illegible] بر حمام رسید [illegible] کیسه زر [illegible]
آورده بود و گفت ای برادر این امانتست چون مرا از حمام بیرون آیم بمن ده [illegible] کیسه زر
بستد و هم آنجا مقام ساخت خواجه چون از حمام بیرون آمد روز روشن شده بود [illegible] گفت
از خود بستان و برو که من بسبب امانت نگاه داشتن [illegible] گفت [illegible]
کیسه بر خواجه [illegible] گفت چون با امانت [illegible] در امانت خیانت کردن [illegible]
دار مروت ندانستم آورده اند که اسمعیل علی نبینا و علیه السلام روزی با دوستی همراه افتاده و آن دوست [illegible]
رسیده اسمعیل را گفت درین موضع بنشین تا من بخانه روم و مهمی ساخته بیرون آیم اسمعیل هم آنجا نشست [illegible]
بخانه در آمد مهمی [illegible] و اسمعیل را فراموش کرده از راه دیگر بیرون رفت و بعد از [illegible]
اسمعیل را دید هم آنجا نشسته گفت ای ثمره شجره [illegible] گفت [illegible] وعده کرده [illegible] آنجا نشستم

ودیده انتظار بر راه معاودت تو نهاده ام گفت چون بیایم تو جوان فرتوت گفت وعده کرده بودم و روا نداشتم خلاف کنم
لاجرم خدای تعالی او را در کلام مجید خود وصف ستوده که اِنَّهُ کانَ صادِقَ الوَعْدِ یعنی بدرستی که او بود درست
عهد و درست وعده          اثر مشک که فردون ایمرد          در عهد وفا که چون انیمرد          از عهده عهد اگر برون آید مرد          از هر چه گمان بری فزون آید مرد
در حکایات الصالحین آمده که خواجه بوده غلامی پارسی خوانی داشت ناگاه این مرد بیمار شد عهد کرد بار خدایا که اگر ازین بیمار
شفا یابد این غلام را آزاد کند حق سبحانه و تعالی او را شفا داد خواجه دل از غلام بستاند و نکرد دیگر باره بیمار شد غلام را گفت برو
و طبیب بیار غلام بیرون رفت و در راه دید گفتای خواجه طبیب بگو بیرا که او باش مخالف نکند مرا و را علاج نکنیم خواجه منفعت شد
گفت ای غلام طبیب را بگو که از مخالفت باز گشتم و از نقض عهد توبه کردم غلام گفت ای خواجه طبیب بگو بیرا که وقت
و حالیش کری حالتیر سزیت دو او بشتم خواجه غلام را آزاد کرد و فی الفور شفا یافت          تا هست زبان لاف وفا از آن
کار به صدوق صفا کن ازان          هرچه گه این مرحله را پایان نیست          تا جان نتنت در سپری          آورده اند که پادشاهی را مهمی پیش آمد و عهد کرد
که اگر خدا مهم مرا کفایت کند نقدی که در خزانه دارم بر فقرا و مساکین صرف نمایم چون تعالی آن مهم را کفایت نمود پادشاه خازن را طلبید
و فرمود که نقدی که در خزانه هست حساب نماید چون حساب کنم از مبلغ کلی بیشتر امرا و ارکان دولت گفتند که این مقدار مال را ایشان
بر سپاهیان داد و فقرا اگر لشکر بیوا اند و علما فتوی دادند که عهد کرد از جمله اهل استحقاق نقد ملک درین قضیه متحیر شد و دیوانه
در کشور او بادشاه فرمود که او را طلب کنید چون آمد پادشاه گفت یا خدا اهدا کرد شرط السلیم و آن مرد جان علما که
اکنون علما و امرا و وزرا اسیر نشد که خلاف شرط عهد مت گفتای پادشاه با کسی که عهد و شرط بسته دیگر کاری داری بازاگر
ترا دیگر باو کاری خواهد بود بعهد خود وفا کن و اگر دیگر محتاج او نخواهی شد هرچه خواهی بکن پادشاه بگریست و همه اموال بفقرا
قسمت کرد چه محتاج خواهی شد او نبادو          مناب از وفا داری خویش او          کی عاقلی و نمان روگشته او          ملکم ز حسن عهد ا گشته اند
وفا داری آیین انشیت          عم عهد خوردن زنگار اگیب          ای عزیز بدانکه عمل بامی خصایل مرکوره از لوازم
و واجبات و شرایف از مندوبات و حرام و فاعل اینها مستحق مدح و ثوابست و تارک اینها مستوجب ذم و عقاب
و باید دانست که افضل عهدی که با ان وفا واجبست عهد امامت و ولایتست پس خوشا حال کسی که در روز غدیر خم و در غیره بیعت نموده
الله ازان بیعت کرده جهت و جر خم علی ابن ابی طالب علیه السلام وفا بعهد نموده از جانب برگشته و بر احوال گروهی که از آن
برگشته و با وی شمنان دین و کافران بعضی منافقان با دین بیعت بسته نقض و فسخ چنین خلایق شدند فعلیهم و علی
بجهم لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین          ای کرامت بسته بر عهد عا          نام خوشست جاشنی شهد ها
یافته از لطف تو جنت نعم          مهر تو لا گفته از حمت نغم          بخشش تو نفت گنج روان          رخش تو نعلت ریخ روان

خنجر

باشد از بنده درین ریخ گاه          یافته صدر رخت از این ریخ گاه          گلبن تر از دم احیان نوا          بلبل دل راست از ان نوا
نو شوقت دل عشاق راست          آمد از ان نو عشق دراست          در کشش آورده بدروز ها          شب کنی انمیت خود و روز ها
و حقوق اخوة و دوستی و خوشخوی و تواضع با اخوان المؤمنین و قضاء
حاجت ایشان بدانکه مواخات یعنی برادر گرفتن او لست صحیح شرعی و حق تعالی ایشان را ازو اخیا که مشهور و معروفست
نزد موافق و مخالف که در شب غار که حضرت امیر المؤمنین حیدر کرار بر بستر خوابید حق سبحانه و تعالی ملائکه را از آنکه حضرت
و جان خود را نثار آن سید ابرار نموده حق تعالی بجبرئیل و میکائیل وحی فرمود که من او را در میان شما برادری دادم اکنون کدام
پس کدام یکی آن در ازی عمر خود را برادر خود بخشد گفتند اگر ما در ازی عمر خود ایثار داریم پس حق تعالی الهام کرد ایشان را ابن ابی طالب
بشنید که برادری دادم میان او و محمد پیغمبر خود و جان او کرده در فراش او خوابیده پس ارادهٔ سبحانی بر زمین دیگر دادیم او را از
دشمنان او پس جبرئیل میکائیل مرده فرود آمدند جبرئیل نزد سر و میکائیل نزد پای او گفت میشدند و جبرئیل میگفت که خوشا حال تو ای پسر ابو
که مباهات میکند پروردگار تو با ملائکه پس حق تعالی این آیه را در شان علی ابن ابی طالب علیه السلام نازل ساخت که وَمِنَ النّاسِ مَن یَشری
نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللّهِ یعنی و از مردمان آن کس است که فروشد جان خود را از برای رضای خدا و حضرت خاتم النبیین علیه و آله
بابت حضرت تا جان میهر خیر خود از زد که شرط دوستی بود و کجان و امانت از جان تا بر معلوم است که او دوست حق را تصحیح
و نیز حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایشان را فرمود چنانکه از انس بن مالک روایت که در روز غدیر خم حضرت رسالت پناه مواخات فرمود میان مهاجر
و انصار و دست امیر المؤمنین علی گرفته بالای منبر برد و فرمود که اللّٰهم والِ من والاه و عادِ من عاداه و در دیگر مواخات حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام در و فرمود که این آیه نازل شد که وَاَنْذِرْ عَشیرَتَکَ الْاَقْرَبینَ یعنی بیم کن و بترسان خویشان نزدیک خود را پس
حضرت فرمود تا فرزندان عبد المطلب جمع شدند و فرمود که از برای ایشان طعام مهیا ساختند و آن طعام یک از ان
گوسفند بود و یک من گندم و ایشان چهل کس بودند و مرد ایشان که در یک نشستن یک گوسفند را میخوردند با این همه جماعت آن طعام
خوردند با همه سیر شدند و آن طعام هیچ کم نشد پس برای ایشان ظاهر شد دلیل نبوت حضرت پس حضرت فرمود ای فرزندان عبد المطلب
بدرستی که من خدای تعالی فرستاده مرا رسالت بهمه خلایق خاصه شما که خویشان من اید و قربای منید پس باید که بگویید لا اله الا الله محمد رسول الله تا از
دوزخ نجات یافته داخل بهشت شوید پس هر که اجابت کند مرا باین کار و یاری دهد مرا بر رسالت پس او برادر و وصی و وارث
باشد امیر المؤمنین علی علیه السلام برخاست پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود بنشین تا سه مرتبه این واقع شد و هیچکس اجابت نکرد الا علی
ابن ابی طالب علیه السلام پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی برادر من و وصی و خلیفه منی بعد از من و دیگر مواخات حضرت با امیر المؤمنین در
ماه مبارک رمضان بوده چنانکه شیخ شهید علیه الرحمه آورده که روز دوازدهم ماه مبارک رمضان بود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

برادری و نمود بیان مهاجر و انصار و موافات امیرالمؤمنین علی علیه السلام و هر آن ای برادر مؤمن که از موافات حضرت رسول صلی الله علیه و آله
با امیرالمؤمنین علی علیه السلام یقین در دنیا به بلکه پیش از دنیا و مادر بها بیان ایشان آنجا دور ادراد [illegible] چنانکه حدیث اَوَّلُ مَا خَلَقَ
اللهُ نُوری وَ اَنَا وَ عَلِیٌّ مِن نُورٍ وَاحِدٍ از آن خبر میدهد یعنی اول چیزی که حق تعالی آفرید نور من بود و من و علی از یک
نوریم شنیده ام که یکی از بزرگان سؤال کرد [illegible] جواب داد که غیر از خدای اکبر است
کسی بزرگتر علی را اصل کوهر او [illegible] برادر من بود و من از او و در فضیلت اخوت منقول که رسول
صلی الله علیه و آله فرموده که هر کس [illegible] برادری در راه خدا [illegible] در بهشت [illegible] روایت است از آن حضرت که [illegible]
در میان مؤمن برادر [illegible] درجه [illegible] در بهشت و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود
که بدرستی و تحقیق که دو مؤمن که برادری گرفته باشند از برای خدا و باشد در بهشت یکی از ایشان مؤمن بالاتر از دیگر بود [illegible]
اینکه بالاتر باشد [illegible] برادر [illegible] بتحقیق [illegible] برادر [illegible] فرمان پروردگار تو
[illegible] مرا از معصیت [illegible] ترغیب میکرد مرا [illegible] جمع کن میان من و میان او در [illegible]
خداوند [illegible] میان ایشان [illegible] که مصاحب [illegible] جهنم در درک [illegible] دیگری گوید [illegible]
مرا [illegible] از معصیت [illegible] مرا از طاعت [illegible] جمع کن میان من و میان او در درک [illegible]
میان ایشان پس حضرت این آیه را تلاوت فرمود که اَلْاَخِلَّاءُ یَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ اِلَّا الْمُتَّقِینَ یعنی دوستان
دنیا در روز قیامت همه دشمن یکدیگر خواهند بود مگر متقیان که دوستی ایشان از برای خداست
نه از برای دنیا و مضمون ابیات امیرالمؤمنین علی علیه السلام [illegible] و از اهل زمان [illegible]
یک بار وفا [illegible] اما حقوق اخوت بدان ای برادر مؤمن که محافظت حقوق اخوت
لازم است [illegible] حقوق برادری ترک کند در قیامت از او باز خواست خواهند نمود چنانکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل فرموده که بدرستی و تحقیق که [illegible] از حقهای برادر خود چیزی را که مطالبه
کرده خواهد شد [illegible] از برای او [illegible] اگر او راضی بر برادر [illegible]
و اگر بر وجه [illegible] و حقوق برادر [illegible] که یکدیگر را [illegible]
دوستی برادر مؤمن در کمال ایمان داخل دارد و همچنین از اهل البیت علیهم السلام روایت است که شیعیان آنکسانند که
دوستی کنند با یکدیگر و بذل و بخشش نمایند بر یکدیگر در محبت ما و در [illegible] مذکور است که عبدالمؤمن انصاری گفت
امام موسی بن جعفر علیه السلام [illegible] محمد بن عبدالله جعفری [illegible] بود [illegible] حضرت امام فرمود که

ایا دوست

ایا دوست میداری او را گفتم بلی یا ابن رسول الله [illegible] دوست میدارم او را [illegible] دوست میدارم پس حضرت امام
فرمود که او برادر تو است و مؤمن برادر مؤمن است [illegible] ملعون است هر که تهمت کند ملعون است [illegible] غیبت کند
برادر خود را [illegible] ملعون است [illegible] ملعون است [illegible]
ملعون است [illegible] ملعون است هر که غیبت کند برادر خود را
[illegible] غیبت [illegible] حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که مؤمن برادر مؤمن است [illegible]
و مؤمن خیانت نمیکند با مؤمن [illegible] او را و ستم نمیکند بر او و دروغ نمیگوید [illegible]
[illegible] برادر مؤمن [illegible]
برادر مؤمن [illegible] چنانکه حق تعالی در کلام مجید خبر داده و در باب غیبت خواهد آمد [illegible]
[illegible] خداوند [illegible] غیبت مؤمن [illegible]
[illegible] از حقوق برادر [illegible]
علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible]
[illegible] مؤمن [illegible]
[illegible] روز قیامت [illegible]
[illegible] برادر خود [illegible]
[illegible]
برادران مؤمن [illegible] زیارت ایشان [illegible] روایت است از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام [illegible] زیارت [illegible]
پس باید که زیارت کند برادران صالح خود را [illegible] از برای او ثواب زیارت [illegible]
[illegible] برادران صالح خود [illegible]
کند باید که با هم مصافحه کنند که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود [illegible] مصافحه کنند [illegible]
خدای تعالی [illegible] حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
که هر کس زیارت کند برادر مؤمن را از برای رضای خدا نه از برای غیر [illegible] از برای ثواب [illegible] خدای تعالی [illegible] مؤمن
[illegible]
[illegible] برادر [illegible] حق تعالی [illegible]

ونومید و دارائی آن مال را نیکو کرد و مفارقت کند هیچ گونه با و سخت مرزند در که اعمال از در رفت و هم از آن حضرت روایت است که هرگاه دو مؤمن
مصافحه کنند با هم کشش کرده نشود و در میان ایشان الا نصد و چهل و رحمت نود و نه جزو از آن کسی باشد که محبت او بیشتر است
یکی مؤمن را بدوستی مؤمن پس با هم که با مؤمنان دو دو و از آن صالح مصاحبت کنند و خوشی برادران رضا و خدا که دو واسطه اند که حقیقه دنیا
با یکدیگر مزاح کنند که دنیا را اتفاقی نیست خواه از ما و خواه از تو خوش است عمر در دنیا که جاودانی نیست پس اعتقاد درین
پنج روزه و فانی نیست کلیت خرم و خندان و تازه و خوشبوی باید باشی چنانکه دلها میت ملکی حیف بود دل ایشان را خود آزردن
علی الخصوص برادران دوستان اهل ایمان حضرت امام موسی علیه السلام از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرشته ملاقات با مردی که بر در خانه ایستاده
بود که صاحب خانه غایب بود پس فرشته پرسید که چه چیز ترا آورد در این خانه گفت مرا برادری است خواستم زیارت کنم او را ملک گفت
از جهه خویشی که میان تو و اوست یا از جهه حاجتی که با او داری گفت نیست میان من و میان او هیچ خویشی و نه حاجتی که نزدیکتر من باشد
از خویشی دوستی اسلام و نیامده ام بسوی او جز از برای خدا برای زیارت او از برای رضای حق تعالی پس فرشته گفت منم فرستاده خدا
خدا ام بجانب تو خدا ترا سلام میرساند و میگوید که چون مرا اراده کردی و رضای مرا خواستی در زیارت برادر مؤمن پس به تحقیق
که واجب کردانیدم از برای تو بهشت را و عافیت دادم ترا از غضب و خشم خود امان دادم ترا از آتش دوزخ بیم ایمان موفق
و دوستان شفق و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که هرکه ... ترا در مجلس ... برادر مؤمن بنشیند
دل او را شاد کند و خود را از عذاب خدای آزاد کند زیرا که فضیلت بهشت و نیکوتر از دوستی مؤمنان نیست
و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام در باب ... کلام ... اشعار ... و مضمون ... از اشعار آن سید این
این است که ... حضرت حق همیشه خواهد دل من ... از غم چه شود ... چشم ... 
و هم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت است که نظر کردن بسوی عالم عبادت است و نظر بسوی عالم امام عبادت است و نظر بسوی پدر و مادر
به رحم عبادت است و نظر کردن بسوی برادر مؤمن بسبب دوستی او برای خدا عبادت است و حضرت امام محمد باقر علیه السلام
از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل فرموده که هرگاه ملاقات کنند مسلمان و ... ملاقات کنند و چون جدا شوند با
استغفار جدا شوند یعنی از برای ... از ... و دیگر از حقوق برادری است که اگر برادر مؤمن را حاجتی باشد
در برآوردن حاجت او سعی تمام و جهد ... کلام نماید که روایت است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که هرکه حاجت برادر
مؤمن را برآورد او را نزد خدای تعالی ثواب کسی باشد که حق تعالی را نه هزار سال عبادت کرده باشد که روزها روزه داشته
و شبها نماز ... و روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که هر مؤمن از برادر مؤمن حاجت خواهد و او قادر باشد بر آوردن حاجت
او و رد کند او را از آن حاجت و نا امید سازد مسلط سازد خدای تعالی بر او ماری در قبر او که ... گلستان

او را تا قیامت و اسمعیل عمار گوید گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مؤمن رحمت است گفت بلی هر مؤمنی که آید نزد برادر مؤمن از
برای حاجتی و غرض او رحمتی است که خدای تعالی آن مؤمن را فرستاده و او را وسیله و سبب گردانیده اگر برآورد حاجت او را پس تحقیق قبول کرده
رحمت خدای را و اگر رد کند و حال آنکه قادر بود بر آن پس رد کرده از خود رحمتی را که خدا بسوی او فرستاده و سبب گردانیده از برای
او پس ذخیره کند خدای تعالی آن رحمت را از برای آنکس که رد او کرده حاجت او و هرکه قدم در برآوردن حاجت برادر مؤمن بنهد
و آنچه بحال خود واجد باشد بجای نیاورد و تقصیر کند خیانت کرده باشد با خدا و رسول او و هر مردی از شیعه ما که بیاید او را مردی از
برادران مؤمن و یاری جوید از او در حاجت خود و یاری نکند او را و حال آنکه قادر باشد مبتلا سازد خدای تعالی او را ببرآوردن حاجتهای او را به برادران
حاجتهای دشمنان ما تا عذاب کند او را بآن ... ای ... بر ... از ... که تا ... هم
اسباب جهان ... و دیگر رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هرکه برادر رو حاجت برادر مؤمن ... برآورد و خدای تعالی حاجت
او را و دیگر فرموده که ... از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده
حاجت مؤمن بهتر است از ... و بهتر است از ... که در راه خدای عز و جل صرف کرده باشد
که هرکه برود در برآوردن حاجت برادر مؤمن ... نزد خدای ... که آن عبادت است ... تا آنکه برادر
او را ... خدای عز و جل ... و ... مثل ثواب ...
مسجد الحرام و اگر برود از برای برآوردن حاجت مؤمن و ... برآید حاجت آن ... و نیز از حضرت
منقول است که مؤمن هرگاه عالم شود بر حاجت برادر مؤمن و قدرت بر قضای حاجت او نداشته باشد و ... شود دل او
اندوهناک ... بسبب آن ... او را در بهشت و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که از جمله حقوق مؤمن بر مؤمن است که ... نام او
بر ... که ... نزد او نام ... و دیگر از حقوق اخوت آنست که از یکدیگر پنهان نشوند که روایت است از ابی عبد الله
علیه السلام که چون مؤمن از مؤمن ... شود و ... از ولی ما ... میان ایشان ... هزار ... 
که از عادت هر ... هزار ساله راه باشد و محمد بن سنان روایت کند که روزی نزد حضرت امام رضا علیه السلام بودم فرمود
که ای محمد در زمان بنی اسرائیل چهار نفر از مؤمنان بودند که با یکدیگر ... پس یکی از ایشان ... آمد بدر خانه برادر و
حال آنکه ان سه کس در منزل او مجتمع با یکدیگر صحبت داشتند ... بدر خانه ... برادر ... و در آن خانه
... صاحب منزل را ... غلام او بیرون آمده گفت خواجه در منزل نیست پس آن مرد برگشت و غلام
بیرون رفت خواجه پرسید که چه کس بود که در بزد غلام گفت فلان دوست شما بود و گفتم کسی در منزل نیست پس ایشان
ساکن شدند و غلام را منع نکردند ... او را ... و بصحبت خود مشغول شدند پس روز دیگر صباح ...

که آن دو مؤمن از خانهٔ او بیرون می آمدند پس سلام کرد برایشان آن اعزه عمل در روز که در آن علام واقع شده بود از آنچه
اگر این مرد محتاج و ضعیف حال و بلا عزیز بر ایشان احوال محتاج باشان بار در راه آمده بودند از سید اشده و بر ایشان سایه افکنده از زمین
شد که هرگاه با جان خود بر آید روان شوند ناگاه منادی ندا کرد و واز دور ان ابر که ای آتش نگاه اهتمام داده ای جبرئیل رسول رب العالمین
آتشی برون آمد و آن سه مؤمن را گرفت و این کس را واگذاشتند این مرد تعجب داشت این فعل را سبب از آن دانست پس نزد یوشع بن نون آمد
و دور و از آن خبر داد و یوشع گفت حلال که حق تعالی بر ایشان غضب کرده و حال آنکه از ایشان راضی بود و از آن سبب که شنود
گفت چرا و سبب چیست برنج احوال باز گفت از اجتماع ایشان و علام را منع نکردند از آن فعل پس آن مرد گفت یا یوشع من ایشان را
حلال کردم و عفو نمودم یوشع گفت اگر این پیش از نزول عذاب بود نفع می رسانید اما این وقت که عذاب نازل شده نفع نخواهد رسانید
و ابو حمزه اوراث روایت کرده از ابی جعفر علیه السلام که پرسیدم از آنحضرت که فدای تو گردم چه فرمایی در حق مسلمانی که بیاید نزد مسلمانی و او
در منزل باشد و او طلب اذن دخول کند پس آن اذن ندهد و بیرون نیاید که او را ببیند فرمود یا ابو حمزه هر
مسلمانی که بیاید نزد او مسلمانی و او به زیارت او یا به طلب حاجت و او در منزل باشد و اذن ندهد او را در دخول بیرون نیاید به او
اولاد که در لعنت خدا است باشد تا آنکه با هم ملاقات کنند گفتم فدای تو گردم در لعنت است تا آنکه ملاقات کنند فرمود بلی یا ابا حمزه
و همچنین که مردان برادر یکدیگرند زنان نیز خواهر یکدیگرند پس باید که رعایت یکدیگر بجا آورند و بر یکدیگر حسد نبرند و غیبت
یکدیگر نکنند و تمام بود بر یکدیگر نهفته راز نگاه دارند و دیگر از حقوق برادری این است که تعظیم و اکرام کنند برادر مؤمن را که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که اکرام کند برادر مؤمن را پس اکرام کرده باشد خدای تعالی را و هر کس که حقیر و کوچک شمارد
مؤمن درویش را و ننگ گیرد او را از جهت تنگدستی و پریشانی او خدای تعالی او را مشهور کند و خوار و بی مقدار سازد او را در
روز قیامت در میان همه خلایق و هر که نزد کسی غیبت برادر مؤمن کنند و آن نصرت و یاری کند آن مؤمن را حق تعالی نصرت کند یاری او در دنیا و آخرت و اگر منع نکند او را و حال آنکه قادر باشد بر آن فرو گذارد حق تعالی او را و خوار و حقیر سازد در دنیا و آخرت او را و دیگر از حقوق
برادری آنست که اگر برادر مؤمن را به مال دنیا احتیاج باشد مضایقه نکند بلکه تا تواند او را به قدر امکان امداد کند و اندوه از دل بردارد که
شاد ساختن مؤمن شاد ساختن خدا و رسول و ائمه است و در عین الدرعی مذکور است که در زمان حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام مؤمنی بود و مبلغی از باقی خراج در دفتر وزیر که در آن زمان بود نوشته بود و متوجه بود از آن زمان بعد از آنکه
کرد که اهل و عیال او از طلب او آگاه شدند به حضرت امام علیه السلام بردند حضرت رقعه به آن وزیر نوشت و به آن مؤمن داد که با آن برخیز و برو
آن خانه وزیر رفتم و گفتم رسول امام جعفر صادقم و اذن طلبیدم دیدم که وزیر با پای برهنه از خانه بیرون دوید
چون نظرش بر من افتاد سلام کرد و گفت تو رسول امامی گفتم بلی گفت به تحقیق که مرا آزاد کردی از آتش دوزخ
اگر راست

اگر راست گفتی پس دست مرا گرفت و به منزل خود برد و مرا در جای خود نشاند و در پیش من نشست و از احوال حضرت امام پرسید
پس رقعه امام را به او دادم برخواند و بر چشم خود مالید و آنحضرت در آن رقعه نوشته مضمون آنکه مرا خدا در سایهٔ عرش خود سایه دار
نیست کسی را که خواهد در سایهٔ عرش باشد که برادر دینی از دل برادر او اندوهی را زایل کند او را نفعی و غمخواری نماید و نیکوئی کند اگر چه بیم غم باشد
و این آینده برادر رضیت والسلام بعد از آنکه رقعه را خواند گفت ای برادر مؤمن امروز چه کار داری گفتم در دفتر تو مرا مطلوب
باقیست و از سبب هلاک می شوم پس دفتر را حاضر کرد و آنچه بر من بود از دفتر محو کرد و خطی که بری داد و بعد از آن حال و اسباب و چهارپایان و
غلامان و املاک و جمیع آنچه داشت با من مناصفه نمود بعد از آن گفت آیا شاد کردم تو را گفتم بلی والله که زیاده کرد احسان را پس مرا
پس چون موسم حج در آمد با خود گفتم والله که در مقابل این شادی که او به من رسانید هیچ چیز نخواهد بود مگر آنکه بر حضرت نقل احوال او را از آنکه
جانب حج روم و دعا کنم از برای او و از جانب مولای خود روم و شکر گزاری او در حضرت آنحضرت کنم و التماس دعا نمایم از برای او پس به جانب حج
شدم و از آنجا به جانب مولای خود رفتم چون احوال او عرض کردم آنحضرت بسیار شاد گردید و فرمود والله که شاد گشتم من و شاد کشتند ابرار آبائی من
و شاد شدند پیغمبر و شاد شد خدای عز و جل پس ای برادر مؤمن تو را معلوم شد از این نقل که شاد کردن برادر مؤمن شاد کردن خدا و رسول او
و ائمه است و در حدیث آمده که هر که برآورد حاجت برادر دینی حاجت برادر خود پس او را ثواب جهاد کنندگان در راه خدا و هر که بردارد از برادر
مؤمن خود اندوهی از اندوه دنیا بردارد از او خدای تعالی اندوه روز قیامت را تا خیلی به جوار او نشیند گفت که در بهشت بروز
امروز که از دوست تو می آید کار حیف است که خروج در بهشت کنی و در روایت از رسول صلی الله علیه و آله سوال کردند که کدام عمل افضل است فرمود آنکه
داخل سازی سرور را برادر خود را و یا رنج گرسنگی از او دور کنی یا اندوه او را دفع کنی در حدیث آمده که هر که بپوشاند برادر مؤمن را از برهنگی
بپوشاند خدای تعالی او را از جامه های بهشت از سندس و استبرق جوانمرد و چند آنکه از آن لباس بر تن او باشد در حق او
باشد و هر که سیر کند برادر مؤمن را از گرسنگی انعام کند حق تعالی او را از میوه های بهشت و دیگر از حقوق اخوت آنست که دعا کند برادر
مؤمن را خصوصا در عقب نماز که چون برادران مؤمن را دعا کند دعای او مستجاب شود و در حدیث وارد است که دعا از برای برادران مؤمن
خواهد چیزی از برای آن غیبی باشد بر آن که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هیچ مؤمنی نیست که دعا کند از برای مؤمنان الا آنکه خدا عوض آن برابر آنچه دعا کرده از برای ایشان از هر مؤمن و مؤمنه
کرد به او و در روایت است از امیر المؤمنین علیه السلام که هر که دعا کند برای برادر مؤمن او در حالی که او غایب باشد ملکی
که او را ندا کند از آسمان اول که از برای تو باد مثل آنچه دعا کردی از برای برادر خود و از آسمان دوم ملکی ندا کند که تو را باد دو چندان و از آسمان سیم
ندا رسد که تو راست سیصد هزار چندان و از آسمان چهارم ندا رسد که تو راست چهارصد هزار چندان و از آسمان پنجم ندا رسد که تو راست پانصد هزار چندان و از ششم
ندا رسد که تو راست ششصد هزار چندان و از هفتم ندا رسد که هفتصد هزار چندان رسانند و حق تعالی ندا کند که ای بنده مؤمن منم آن غنی که محتاج نمی شوم تو راست
هزار هزار چندان آنچه دعا کردی از برای برادر مؤمن خود و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که دعا کردن مؤمن برادر مؤمن را در حالی که او غایب باشد

[illegible] اللهم رب الفجر ولیال عشر والشفع والوتر واللیل اذا یسر ورب کل شیء
واله کل شیء صل علی محمد وال محمد وافعل بی وبفلان وفلان [illegible] ما انت اهله ولا تفعل بنا ما نحن
اهله یا اهل التقوی واهل المغفرة و همچنین منقولست [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] قوله تعالی واذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها ان الله کان علی کل شیء حسیبا
یعنی چون تحیت داده شوید بسلام [illegible] السلام علیک [illegible]
گوید السلام علیک ورحمة الله واگر گوید السلام علیک ورحمة الله [illegible] در جواب گوید وعلیک السلام ورحمة الله و
برکاته [illegible]
[illegible]

و پاکیزه نزد حق جواب و هنوز بعضی فرشتگان انس بن مالک روایت کرده که من روزی آب بر دست مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله میریختم گفت ای انس ترا
سه خصلت تعلیم کنم تا از آن نفع گیری گفتم بلی یا رسول الله فرمود هر که را بینی از امت من برادر سلام کن تا عمرت دراز شود و چون در خانه خود روی
سلام کن بر اهل خانه خود تا خیر خانه ات بسیار شود و نماز ضحی بکن که آن نماز صلحا و ابرار است و حق برادران مومن باید که از کرم اخلاص و ناموس
رعایت عدالت حق را بدانند بعضی دوستان با هم یکسان باشند مگر که بعضی را فضیلتی باشد که بسبب فضل و ادب و راستی دوست دارند و هر که دوستی با
مومن کند فردای قیامت در زیر سایه حق تعالی باشد چنانکه رسول صلی الله علیه و آله خبر داده و در روایت آمده که فردای قیامت منادی ندا کند
که این چراغ اهل الله یعنی کجا اند همه یاران خدای تعالی که برخیزند و بی حساب به بهشت روند جماعتی برخیزند و روی به بهشت آورند
فرشتگان از ایشان پرسند که شما کیستید ایشان گویند ما همه یاران خدائیم گویند چه کرده اید که این مرتبه یافته اید گویند در دنیا
با یکدیگر کرده ایم از برای خدای فرشتگان گویند که درآیید به بهشت و نعم اجر العاملین ای مومن که حق تعالی فرموده که مومنان برادرند
قوله تعالی إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ یعنی جز این نیست که مومنان برا
درانند یکدیگر را در دین پس باید که در میان ایشان نزاع نباشد و اگر ناگاه نزاعی واقع شود پس اصلاح او کنید میان برادران خود و بترسید
از خدای تا شاید که شما را رحمت کرده شود و کعب الاحبار از سید ابرار علیه صلوات الله الملک الجبار روایت کند که هر که در
میان مردمان اصلاح کند همچو مزد کسیست که کارزار کند با کفار و در خبر از رسول صلی الله علیه و آله نقل کرده که آنحضرت فرموده که مسلمان
برادر مسلمان است باید که بروی ستم نکند و هر که غم از دل مسلمانی برادر ببرد حق تعالی اندوه او را روز قیامت بفرح مبدل کند و هر که مسلمانی را
... روز قیامت ... و از جمله وصایای که رسول صلی الله علیه و آله با امیرالمومنین علیه السلام فرموده آنست که یا علی
یک میل راه برو و عیادت بیماری کن و دو میل راه جهت تشییع جنازه و سه میل راه برو جهت اجابت دعوت و چهار میل
طی کن جهت زیارت کسی که با تو دوستی کند و دوست برادری داده باشد در راه خدای و پنج میل برو در اجابت ملهوف
غمزده و شش میل برو و نصرت ده مظلوم را و در حدیث دیگر واقع شده که مسلمانان برادر یکدیگرند باید که بر هم ستم نکنند
و غیبت و عیب یکدیگر نگویند و ... نشنوند و در منزلهای یکدیگر ... و دیوار خانها از یکدیگر بلند نسازند مگر برضای یکدیگر و یکدیگر را
ببوی طعام ایذا نرسانند بلکه یکدیگر را از آن محفوظ سازند بعد از آن فرمود که کسی باشد که باین وصیت کار کند

خداوندا بیادت شاد داریم | بنور زنده ... داریم
جهان آفرین ایزد کارساز | توانا کن ناتوان را نواز | علم برکشی روشنائی سپهر
قلم درکش ... تاریک چهر | روان بخش هر کار بخشش پذیر | سکوت دهی نقطه جای گیر | بدید آورد هر چه آمد بدید | رساننده را هر چه خواهی رسید
ز گویا و خاموش هشیار و مست | کسی را بر اسرار تو نیست دست | بجز بنده یکتا نیاز هیچکس | خداوند مطلق تو باشی و بس
چو پایان پذیرد همه کائنات | نماند در اندیشه ها گر حیات | چنان دارم ای حضرت ذوالمنن | که باشد بسوی صلاحت راه من

فصل

## فصل یازدهم در فضیلت لقمه حلال

نقلست از عبد الله عباس که او روایت کند از رسول صلی الله علیه و آله که آنحضرت
فرمود چون روز قیامت باشد بنده را بیاورند که مال از حرام جمع کرده باشد و بحرام و اسراف صرف کرده خطاب حضرت عزت
در رسد که او را بدوزخ برند بی حساب و بنده دیگر را بیاورند که مال از حلال جمع کرده باشد و در معصیت و غفلت نفقه کرده از حق
تعالی خطاب آید که وی را نیز بدوزخ برند بی حساب و دیگری را بموقف حساب آورند که مال حلال را از ممر حلال بهم رسانیده باشد و از زکاة
حلال صرف اهل و عیال و فقرا کرده ... حضرت ذو الجلال ... که از بنده
که در هر مهمی و جهت از کجا فراهم آورده و بچه وجه نفقه کرده پس او را بموقف حساب بدارند تا از عهده حساب بیرون آید و از نجات
و رسول صلی الله علیه و آله فرموده که حلالها حساب و حرامها عذاب و در حدیث دیگر فرموده که اگر بنده چندان نماز
بگذارد که از ضعف ... ضعیف و نحیف گردد و چهره گلنار او از ریاضت بیمار ... و قامت ... از کثرت رکوع و سجود چون
کمان گردد الله جل جلاله و ذو الجلال که تا حلال خوردن پیشه نکند طاعت او بمحل قبول نرسد و ... دعای او بر هدف اجابت ننشیند و نیز حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که هر که دوست دارد که دعای او مستجاب شود باید که طعام و کسب او پاکیزه باشد و ... روایت کند که آنحضرت
گفت ... دعا ... مستجاب ... حلال و پاکیزه گردان و حرام در شکم ... و نیز در حدیث قدسی آمده
که ای بنده از تو دعا کردن و از من اجابت کردن ... دعا را رد نمیکنم ... علیه و آله
روایتست که هر که لقمه حرام تناول کند ... تا چهل روز ... نماز ...
و لقمه حلال دل را صفا و جلا میدهد ... و لقمه حرام دل را سیاه و تیره میگرداند
و تصدیق این مقال نقلست که شیخ ابو بکر شیرازی علیه الرحمه در شیراز روزی با یاران در بیابان صحبت میداشت چشمهای خود را بر دو دست گرفت
یاران از ... سبب ... سوال کردند شیخ گفت در کنار دجله بغداد ... چشم خود را پوشیدم ... روز دیگر
در میان صحبت این یاران یکی گفت ای شیخ ملاحظه ... شیخ چون نظر ... گفت
سبحان الله ... در بغداد ... شیخ ... خادم را طلب کرد ... حلال ... از کجا آورده گفت
از حلال ... شیخ گفت ... گفت ... آورده ... و چون ... برداشتم
... تا ... شیخ گفت ... ای عزیز جهد کن که حلال از حرام
تمیز کنی ... لقمه حلال ... نظم
مرد ... جانانه ... دل ...
... چون ... والسلام ... حلال ... نقلست
که سلطان ابراهیم ادهم علیه الرحمه چون پادشاهی ... را بگذاشت و درویشی ... پادشاهی ... در ... حلال ...

نتوانم آورد چاره آنست که بولایت روم روم زولایت و بولایت رفته بجایی آنجا او را اجابت بیشتر ... از خواجه ای اهلی ترکی که دیدم بتوسل ... 
اختیار کرده بنگاه ... مورث روزی خداوند باغ با علمای چند بیامده گفت ای باغبان از برای ما انار شیرین بیاور ابراهیم رفت و اناری
چند بیاورد و در پیش ایشان نهاد ایشان دست دراز کرده و انار بخوردند همه ترش بود گفت ای مرد برای ما انار شیرین آر گفت سعد قوم و آن را
کرفتم دانم شیرین کدام است و ترش کدام هر کدام که بخورم ... مراد مردم صاحب باغ گفت ای جوان چند وقت است که تو درین باغ هستی و از این انار نخورده
و نمی دانستی که شیرین کدام است و ترش کدام ابراهیم گفت مرا از جهت نگاه داشتن و محافظت کردن باغ آورده‌اند نه برای خوردن و ... 
و تعجب نمودند و راستی کردن او بدیشان ... و گفتند ای جوانمرد آنچه با یکدیگر ... ابراهیم ادهم در بلخ ... ابراهیم چون این سخن بشنید
کلید باغ برداشت و بدیشان سپرد و گفت من بعد ازین این کار نکنم هر چند الحاح نمودند ابراهیم قبول نکرد و گفت چون ... این نوع امانت و دیانت است
مروت نباید کرد گفت ما ... این کار ... زیرا که تا امروز مرا ... کار ... در ... می نمودم ... این کوچه و ... 
در بیابان نهاد و بجانب شام رفت پیش شیخ شقیق بلخی ... گفت ابراهیم ادهم را دیدم گفتم ای ابراهیم حال تو چیست گفت ... می بینی از زمین کوه
و ... قوت حلال ... در کار ما ... حلال ... بیشه بگن ... 
ره کی یابد بدرگاه خدای ... بود ... نقلست که ابراهیم ادهم ... گفت ملکی بود از
ملکان روم و او را پسری بود ... از ... روزگار ... مقصد کشتن وی کرده ...
که از روم ... اطفال ... آن جوان که ... از ... و ... الاسلام شتافت و ... کار ... و بزرگان ...
بر میان بست ... ان جوان ... بعبادت ... و ... 
... بر سر ... ما ... ملک ... او تنها ... 
بیت ... کسی که ... جویم ... کسی ... جوید ... ای جوان دولت ... 
وارثه ... ورشته ... کرده ... آوردم ... نارشیرین ... آن جوان
آوردم ... از کجا آورده ... گفت ... صاحب ... 
بر فتح و احوال ... از دین بیگانه ... را آگاه کردم ... 
... حال ... گفت ... ای جوان ... 
که ... این ... ای جوان ازینجا تا اینجا
کوه ... گفت ... بجانب ... قطره قطره اشک حسرت
از دیده ... وقت نماز شام این سخن میگفت ... وقت نماز ... از دو رو آمد

من تعجب کردم و گفتم ای شیخ از کجا ... از منزل ... نماز شام ... گفت فلان جوان بیاران بعبادت او آمده رفت چون
جوان سخن ... بشنید ... و ... شیخ ... کرده ... بجان آفرین تسلیم نمود ... 
او با علیین رسانیدند بیت جان ز بهر آن بکار آید ترا تا ... بود بار آید ترا ... پادشاه زاده چون در جوانی ترک هوا و هوس و لذت
... شهوات ... و ... بزرگان و ... اختیار ... تو ترا ای عزیز ترک حرام ... 
کن ... اهتمام ... نظم که ترا ... دولت ... 
... ها ... کلید ... 
... نقلست که مرد در شیخ عبدالله ... 
... قوت حلال ... 
نزد شیخ ... و ... قوت حلال
... ای جوان ... قوت حلال ... قوت حلال
از ... کن شیخ عبدالله ... آب ... 
و از جانب دیگر ... جوب ... گفت
... قوت حلال ... آن جوان چون این سخن ... 
برادر ... قوت حلال حاصل شد ... 
... 
... نقلست که شیخ ... حلال ... 
آورد ... حلال ... 
... شیخ ... 
... 
... حرام ... 
... امروز ... 
... نقلست از شیخ ... 
... گفت ... 

در این مسجد بودم است ان دیگر گفت بلی ابراهیم ادهم است بیچاره چندان رنج کشید و جهد کرد تا بدرجه مردان رسید ناگاه خطا کرد و سهوا از وی ظهور رسید
واز درجه مردان بیفتاد ان دیگر گفت چه کرد گفت در بصره خرما خریده بود دانه خرما دید که بر زمین افتاده پنداشت که از دست حمال که از خرما خریده
بود برداشت و در دهان نهاد خدای عز و جل او را از درجه مردان بینداخت چون این سخن را شنیدم بیهوش شدم و بر سر و روی خود میزدم و زار زار
میگریستم و ناله و زاری کنان به بصره شدم و بدر دکان خرما فروش شدم و خرما بخریدم و گفتم ای جوانمرد سالی گذشته از تو خرما خریدم یکدانه از
خرما بر زمین افتاده بود پنداشتم که از دست تو افتاده برداشته خوردم اکنون این سر در دیوی ان برگیر و مرا بحل کن خرما فروش
چون این سخن را شنید گریان شد و گفت تورا حلال کنم باز بیت المقدس امدم و در ان مسجد شدم چون مسجد از مردم خالی شد همان دو فرشته
فرود امدند یکی مر دیگری را گفت که بوی ادمی میشنوم ان دیگر گفت بلی ابراهیم ادهم است که از درجه مردان افتاده بود لیکن یکدانه خرمای حرام
تلافی کرد حق تعالی او را بدرجه اول رسانید ای عزیزان بزرگوار چنان بجهت یکدانه خرمای که سهو خورده بود از درجه مردان بیفتاد پس وای
بر ما که شتر را بار خرما حرام و اموال مردم میخوریم و از خاطر نمیگذرانیم ماتم کردیم تا به دل محزون کردیم چون بالم چون توجه کنیم چون کرم
باشد کیهان ملکت جنبی صدبار رحال خود از تا با بچون کرم سوال کرد ... شیخ صفی الدین رحمه الله علیه از این حدیث کرد در احیای علوم ...
قال رسول الله صلی الله علیه و آله العبادة عشرة اجزاء تسعة منها فی طلب الحلال
یعنی عبادت ده جزو است و نه جزو از ده در کسب حلال است شیخ فرموده ... از انکه طاعتی که از بنده صادر میشود از دل و بدن و جوارح
صادر میشود و چون لقمه حلال بجوف معده رسد دل را قوت طاعت میدهد و جوارح را میل طاعت میشود و اگر لقمه حرام بجوف
میرود دل را ضعیف میکرداند و جوارح شهوات زیاده میشود و جوارح میل معصیت میکنند و نفس را در هوای معصیت میگرداند
و همه جسم میکند از طاعت و معصیت بلاحظه دل و نفس میکند پس هر دو بنده لقمه است که اگر شخص حلال میخورد و همه تن میل
طاعت میکند و اگر حرام میخورد همه تن میل معصیت میکند و از نجاست که حق تعالی میفرماید که یا ایها الرسل کلوا
من الطیبات واعملوا صالحا یعنی ای گروه پیغمبران بخورید از حلال و پاکیزه و عمل بکنید نیکو یعنی اخیار ... همه مردم تورات رمنی
بر طرف شود اما اگر زراعت میکنند بار بر اورده و اگر زمین خاک خوش اب شور بران تخم کرده اید زمین را بسوزاند و تخم
باطل میکرداند و ان مزروع باطل میکرد و بجای ان خار و خس بر ارد و هم چنین لقمه حرام بجوف رسد ان خاصیت کند که اب شور در
خاک خوش میکند و لقمه حلال چون بجوف رسد ان خاصیت کند که اب شیرین در زمین ... کند که والبلد الطیب یخرج نباته
باذن ربه والذی خبث لا یخرج الا نکدا یعنی زمینی که پاک و پاکیزه است و سرشته زراعت بودن مرانیه از دو نبات بحکم
باذن پروردگار او و زمینی که ناپاک است و شوره ناک بودن قرار به گیاه او مگر در حالتی که از کیف و بی نفع است نظم زمین شوره سنبل
بر نیارد در و تخم امل ضایع مکردان نکوی با بدان کردن چنان است که بد کردن بجای نیکمردان و بعینه که لقمه حلال هرگاه



واصل مومن میشود نتیجه ان طاعت است که مستوجب غفران است و اگر منافق جاحد و کافر معاند دشمن خدا باشد طالب لقمه حلال چه فایده دهد
اگر چه یقینا لقمه حلال محالست که هیچ چیز باشد حلال خیر تو نیست و از ابن عباس و مجاهد و حسن مرویست که این ایه مثلیست که حق تعالی ایراد فرموده
در شان مومن و کافر پس تشبیه فرموده است دل مومن را بزمین پاکیزه و دل کافر را بزمین شور زار پس هرگاه که باران موعظه از سحاب کلام
ملک علام بر دل مومن بارد انواع طاعات و عبادات بر اعضا او ظاهر گردد و چون کافر استماع ان کند زمین دلش تخم نصیحت نکند و از و هیچ حسنی
بکار اید بظهور نرسد مرویست که روزی حضرت امام حسن علیه السلام نزد معاویه علیه اللعنه رفت معاویه بقصد الزام انحضرت گفت که حق تعالی
فرموده که و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین یعنی هیچ تر و خشکی نیست مگر که در قران مذکور است بگو که در کجا ذکر کرده محاسن
انحضرت بسیار انبوه بنظارت و طراوت بود و معاویه کوسه بود پس انحضرت در جواب او فرمود که حق تعالی میفرماید در این ایه که فرموده
والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لا یخرج الا نکدا مناجات شیخ سعدالدین حموی یارب بکرم عمیم تو بصفات کمال حمد تو
یارب برب جبرئیل یارب بروح سید بطول یارب بربعباد زین عباد یارب بقوم رشاد یارب بحق صادق بحق موسی بحق
ناطق یارب بسید رضا شاه دین ان تامن صاحب اهل یقین یارب بتقوی مقام تقی و بکر نقی و امام نقی یارب بحسن ستوده بحق و بر
بهدایت مهدی برور که یارب بجهت ان بیهوده گرد بود از که مشغول شده عمر تو صرف اخواند و زلولم وفا بحرف
لطف بنما و خلاصی کن از اهل کرامات خاصی کن فصل دوازدهم در مکروه متعلق بابواب عقل بدانکه
جوهر نفیس تر از عقل نیست و در از طاعت و عبادت به دینت و در خبر است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که خالق
چون حق تعالی عقل را خلق کرد و فرمود که سخن کن سخن کرد و فرمود پیش ای پیش امد و بعد از ان فرمود برگرد برگشت پس فرمود که بعزت و جلال من
که نیافریدم چیزی بهتر از تو که دوستتر باشد نزد من از تو بعد از تو امر خواهم کرد و با تو امر و نهی خواهم فرمود از تو ثواب و تو را عقاب خواهم کرد ان تو خواهی
امر نمی کنم تو را ثواب بغلام بخشیده که از طاعت ... منقول است که در بنی اسرائیل عابدی بود که حق تعالی را عبادت میکرد
و در جزیره از جزایر که در نهایت سبزی و خرمی بود و در رفتار مختلف انهار روان روزی فرشته بر وی گذر کرد و در حال عبادت او نظر کرد
گفت الهی بنما ثواب عبادت این مرد چون حق تعالی بنمود در نظر ان فرشته کم امد و تعجب نمود و حق تعالی وحی کرد با وی که برو با وی صحبت دار فرشته
بشکل و صورت انسان امده نزد او امد عابد پرسید که تو کیستی گفت مردی عابدم و چون رسیده که تو در این مکان عبادت میکنی امده ام تا خدا را
با تو عبادت کنم لیکن روز با و بسر برد و روز دیگر با و گفت چه بیکو تر است این مکان و توار بر از عبادت گفت ما یک عیب دارد گفت او جیست
گفت پروردگار ما را بهیمه نیست و اگر او را خری میبود کردی بی مرغ میچرید این گیاهها ضایع نمیشد حق تعالی وحی کرد بان فرشته که بر از تو هم ثواب
عبادت او بقدر عقل او داده ام پس از این کلام معلوم شد که بهترین چیزها او مرا عقلست و بدترین جهل و حدیث بنوی صلی الله علیه و آله مشهور است
فرموده روزه بگیر ... دوست تا از ایشان بنده کان ... از عقل ... خواب عاقل بهتر است از بیداری جاهل حکمت از کلام حکمت

کر بسر خود وحقیقت بیکند کار پیر کمنه برستی کو دریا در پایست بسی کو غرق شده اند در وبسیار از خلایق بی فراکرد در و بنا کشتی ایمان و بار
اواز ایمان تبر وبند بار اواز توکل وبادبان او سنونها او از عقل وکشتی بان او علم وسکان او از صبر پس معلوم شد که بهترین عقلست
زیراکه او را لستون نسبت داده و بعضی کلام علی ابن ابی طالب علیه السلام **قطعه** هر کرا ادب نیست جمع عقل بیهوده کفتنش
بود نسیان مرد با عقل چون بیغاید در مجامع نکاه پس کفتار **نکته** لیتها لواحد لا یستراح من لا عقل له
ما له بل یستراح من لا عقل له بعض رسیده از عارفی که اشراف در کسی که عقل نداشته باشد و نمود بلکه اشراف کسی
که عقل دارد **نکته** حکایت از شیخ ابو سعید ابو الخیر کو میکفت روزی ذو النون مصری بیرون شدم بکوشه رود نیل نکاه کردم
کژدمی بشتاب میرفت تا چون بکنار آب رسید کاسه پشتی از آب برآمد تا بستادم کژدم بر پشت او سوار شد و از آب بکذشت
با خود کفتم همانا در این سریست با بجانب آب رفتم و از آن عقرب میرفتم بدرختی رسیدم که جوانی مست در زیر آن درخت خفته بود
و ماری بسینه او حلقه زده و قصد کرده بود که سر در دهان او کند که آن عقرب برسید زخم زد و مار را بکشت و باز کردید کفتم سبحان الله
این مرد نیست الا یکی از اولیا خدای پیش رفتم دیدم مستی بود نجیم باده اواز شنیدم که ای ذو النون اگر چه او مستست اما بنده مالست
اگر چه عفونت اما خداوند او غیورست چون این شنیدم کریان شدم و زار زار بکریستم و بر بالین او بنشستم تا چون
بیدار شد او را از فضل پروردکار او خبر دهم چون روز بآخر رسید و کرما بکشت و باد خنک برآن جوان وزید از خواب
بیدار شد و چون چشمش بر من افتاد خجل شد طلب کفتم ای جوان در این مار نظر کن و حال و قصه با وی بکفتم کریان و نالان کردید
و کفت ای مادر از قصه کسی که بجز خداوند کریم داشته باشد چرا عصیان کند و خدای را بیازارد و خدای که با بیکان کاه چنین لطف
و احسان کند با دوستان چه کند **نظم** ای کریمی که از خزانه غیب کبر و ترسا وظیفه خور داری دوستان را کجا کنی محروم
تو که با دشمنان نظر داری کفتم در وقت که این معصیت میل کردی و قصد این فعل شنیع نمودی عمل بنکر که در یک جهل کاد و را اعتبار باشد
نکردم کفتم از خرد و یک کفت در وقت که مرتکب شرب خمر میشدم مادرم کفت جهت خراب وضو بیاری توقف باد رفتم و روی
بخم خانه نهادم در راه عالم السواد بر کفت کاب بیکر بکرفتم و از قدم در بیخودی بر فتم چون از وی در کذشته از شراب بیخودی مرد آدم
سابلی از من سوال کرد دیناری بدو دادم شیخ کفت بیشک بواین لسعلی این قرب و منزلت یافت **نظم** و راه خدا و کو آمد حاصل
بکر کجو صورت و یکی بکر دل تا بتوانی زیارت دلها کن کافزون ز هزار کعبه باشد یک دل جوان را خوش کریان و فروش از روی صحرا
نهاد و برفت او درده اند که کار او بجای رسید که بیاره ساله را شفا میداد **مثنوی** مرد میباید تمام این راه را جان فشاند
با بیابی در کاه را کار آسان نیست در کاه او خاک میباید شدن در راه او تن که ابر کرد نه مردان اشتعال هیچ کس را راه
داد نه از هزار کی بطاقت این بر تابد کسی زانکه کردا میبی هم طاقت بسی وار کسی کو نیاید طاقتی

لطف بادا بر دو هر ساعتش تو بکی در یک نفس طاعت رها پس بطاعت چو کردی بی بها تو بطاعت عمر خود بر سر بکر کسی بان تبوا نوازد و نظر
**نکته** منقولست که لقمان حکیم در ابتدا غلامی زشت صورت نیکو سیرت بسیار خردمند و دانا و بزرگ و تهجد او را نجیو د بجا آورد
چون شب در آمد در کوشه بایستاد و بنماز مشغول شد چون پاره از شب در کذشت بالین خواجه خویش آمد و کفت ای خواجه برخیز که بهشت را
می آرایند و دوزخ را میتابند و هر که بدان بهشت امید دارد و از دوزخ بترسد چنین او را خفتن نشاید خواجه کفت ای غلام برو بخسب که خدای
ما کریمست لقمان برفت و در نماز ایستاد چون سحر در آمد باز آمد و کفت ای خواجه کاروان در کذشت و هر که از بی کاروان ورا نیز میباید
رفت برخیز و قدم در راه دین نه و بعبادت خدای تعالی مشغول شو خواجه کفت ای غلام خدای ما کریمست لقمان باز کشت و بنماز مشغول شد چون صبح
بدمید باز آمد و کفت ای خواجه مرغان بر بین کرفتند و خدا را تسبیح میکنند **نظم** بذکرش هر چه بینی در خروش است ولی داند درین معنی که کوش است
نه بلبل بر کلش تسبیح خوانیست که هر خاری بتسبیحش زبانیست و تو خفته اکر دیرا مر برخیز خواجه کفت ای غلام بکذار که خدای ما کریم
و رحیمست چون روز شد خواجه غلام را بخواست و یک قفیز جو بلقمان داد و کفت در فلان زمین بکار جو بستد و بجانه همسایه برد و بکاورس
معاوضه کرد و در آن زمین افکند و در زمین خوابید و لقمان بدان زمین کذر کردند و دیدند کاورس سبز شده کفت ای غلام این زمین انداخت
که ترا جو دادم که بکاری کفت آری خواجه کفت پس چرا کاورس بیرون آمده کفت ای خواجه هر چه بکاری بدروی هر چند خدای ما کریم و رحیم
است چون مکرر از تو شنیده ام که احتیاج ما بطاعت او نیست او کریمست من خواستم ببینم که اکر جو بکاری از آن جو توان درود و بار چون
ملاحظه کردم هر چه بکاری همان درود ای عزیز تو هم بدرکاه الهی رجوع کن و تخم ارادت در دنیا بکار تا تو را سعادت در آخرت بر دار
که الدنیا مزرعة الاخرة **مثنوی** همه کس بودن ای رفیق باسباب مردن بپرداخت اکر امروز تو کم بیل تن نخواهی بردن بردن الا بکفی
فردا روز کار در تو تو امروز بود که هر روز از آن صد شب قدر بود که تا امروز نا قدر نشناختی ای بسا اکنون که در بخشش در دریغا که کذشت عمر عزیز
نخواهم کذشت ای دوست هر چند بیز دریغا که مشغول باطل شدیم بحق باز ماندیم و غافل شدیم **نکته** نقلست که یکی از بزرکان
کفت وقتی بیمار بوده و در بیمارستان رفتم که کرم خرم تا مرا خدمت کند شخصی را دیدم که کنیزی را دست کرفته منادی میکرد که این کنیز
با همه عیب به ده دینار بیش رفتم و کفتم این کنیز بخرم ترا جواب نداد و کفتم سخنی کو سر بر روی من بخندید و بانکی کرد
با خود کفتم مکر دیوانه است سر برآورد و کفت دانسته که دیوانه نیستم متحیر ماندم و با خود کفتم سبحان الله آکاه کرد این کنیز را کفت
عالم الغیب داننده لاریب مرا متحیر کرد او را تسبیح کردم و بخانه آوردم کفت ای خواجه قرآن دانی کفتم بلی کفت بخوان که قرآن ربیع دل
مؤمنانست و مونس دل اهل مکیان و شعار صالحان من آغاز کردم و کفتم بسم الله الرحمن الرحیم کنیز چون نام خداوند تعالی بشنید بانکی بکرد و در روی
در افتاد و بیهوش شد من متحیر ماندم چون بهوش آمد کفت ای خواجه دیکر بخوان باز بخواندم که بسم الله الرحمن الرحیم کفت ای خواجه بجلالت نام
در این اسم کلام در چه عجب است دردنیا پس بکو لذت رحمت دارد چکونه باشد و عقبی چه جای سوت دیدار کفتم روحت را دو حل

جلال جمالت چون شب در آمد گفتم ای کنیز برخیز و جامهٔ خواب بینداز گفت تو شبها نمی‌خسپی چشم بد دور از خواب چون نیست گفت ای هیچ
خداوندی است که هم بی کفت او خسپد گفتم لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ خواب در صفت خداوند جایز نیست گفت مرا شرم نباید
که خداوند تو نخسپد و تو در صفت او پای دراز کنی و مضمون این ادا فرمود که **شعر** عَجَبًا لِلْمُحِبِّ كَيْفَ يَنَامُ كُلُّ
نَوْمٍ عَلَى الْمُحِبِّ حَرَامُ **نظم** عجب است عاشق که خواب کند * خواب بر دوستان او حرام * عاشقان ترک خواب و خور گفته
زان سبب نام نیکو برده‌اند * خواجه نیز از دولت کنیز از مردان کار شد ای عزیز تو نیز کم از کنیز مباش و ترک خواب کن و بیدار و هشیار
باش که راه دور است و ناهموار و چشم خواب آلود این راه نتوان پیمود **قطعه** هزاران چشم میباید که بر تو زار خون گریه
تو خوش باد و روزه عمر ای چون گل چه خسپی * بیا تا خورده و خفتن باز دار ازین گلخن * که تا کی کنی آخر درین گلخن کهنه * **حکایت**
شیخ عبدالله مبارک را غلامی بود با خواجه قرار داده بود که هر روز یک درم بخواجه دهد هر چه شب خواهد کند روزی عبدالله پیش یکی از دوستان
این تعریف میکرد آن دوست گفت که این غلام نباش گور است وان درم ده عبدالله بغایت غمناک شد چون شب در آمد گفت
بنگرم تا این غلام کجا میرود و چه عمل میکند چون غلام را خفت دید و در رفت عبدالله نیز از اثر آن روان شد تا از شهر بیرون آمده در میان
گورستان رفت و از میان گوری خاک بیرون افکنده بیرون قبر در آمد عبدالله از اثر او دل بطرف شده با خود گفت که راست گفت آن
دوست نباش است گفته بود از آن پیش رفت دید که گوری فراخ کنده بیرون قبر در آمده و پیشانی محراب ساخته و پلاس سیاه پوشیده و غلی در گردن نهاده
روی بر خاک می مالید و میزارید عبدالله چون آن بدید گریان شد بیرون قبر تا صبح نشست غلام همه شب نماز میکرد و روی بر خاک می مالید و با خواری و زاری
مناجات میکرد و آب از دیده می‌ریخت چون صبح بدمید غلام سر سوی آسمان کرد و گفت خداوندا تو عالم السر و الخفیات خواجه مرا از من درم میخواهد مایه حلال تو
ده و بی برد چون مناجات تمام کرد نوری از هوا پدید آمد یک درم در میان او بود تا بکف دست عبدالله چون آن بدید بی‌طاقت شده فراز رفت و غلام را
در بر گرفت و سر و روی او را بوسید غلام اندوهناک شده گفت بار خدایا پرده من دریده شد و راز من آشکار کرده بعزت که جان من بردار هم در
کنار عبدالله بمرد که جان از وی جدا شد عبدالله چون آن بدید متحیر بماند دوستان را خبر کرد خود غلام را غسل داد و بر وی نماز کرده او را با پلاس
و پشمینه وهم در آن قبر دفن کرد ای عزیز بدان که بندگان حق بسیار اند که هیچ کس بر اسرار ایشان واقف نبود **نظم**
در معرفت برکس نیست باز * که و مالت بر درستان فراز * بس تیغ غیرت و بکفتن کشتند * که اینه در قلعه دامن گشتند
چون مردان بگوش نگاه مکن بهشیار درره تغافل مکن * **حکایت** مالک دینار گوید وقتی قصد حج کردم چون بیابان بادیه رسیدم
باز دیدم که یک گرده نان در منقار گرفته سبحان الله در بادیه باز و گرده نان البته درین سر حکمتی است راه بگردانیدم و از اثر آن باز
رفتم چون میلی راه طی کردم بر سر چاهی رسیدم دیدم مردی در میان چاه دست و پا بسته و پیش افتاده و باز بر لب آن نشسته
و منقار بنقار پاره پاره میکرد و در دهان آن مرد میگذارد چون نیمهٔ نان بدین عنوان بخورد آن باز بپرید و اندکی ماند باز گشت و آب از منقار

دردهان

در دهان آن مرد میکرد چون این حال مشاهده کردم پیش رفتم و سلام کردم و گفتم ای مرد چه کسی و از کجا و این چه حالیست گفت مردم از فرات ان
و بحج میرفتم چون بدینجا رسیدم دزدان مرا گرفتند و اسباب مرا بردند و مرا با این حال درین چاه افکندند دو روز است که از گرسنگی و تشنگی
طاقتم بنهایت رسید سر برداشتم و گفتم خدایا بفریادم رس خدای تعالی این مرغ را برگماشت تا هر روز دو بار می‌آید و مرا نان میدهد مالک گوید
دستهای او را بگشودم و از چاه بیرون آوردم [illegible] مالک خدای را او را از چاه دنیا خلاص کردی ما نیز ترا از چاه ویل خلاص کردیم
دست در داکر فرو همراهی بکردم ای عزیز تو هم در حال شکر کن **نظم** دست بر سجاده مسکینی بکن * تا نگردی در رکه در زنج اسیر
دستگیری کن تو هم گمراه را * تا شوی مقبول آن درگاه را **حکمت** ای لادُ مؤمنان است اولا میباید که مؤمنان و مسلمانان آداب
و ادب سنت و احکام از اوامر و نواهی یاد دارند بدانکه نهی فرمود حق سبحانه و تعالی دخول خانهای دیگر را بی‌اعلام کردن و اذن
طلبیدن چنانکه فرموده که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا یعنی ای کسانی
که ایمان آورده‌اید داخل نشوید در خانهای غیر خانهای خود تا وقتی که استعلام کنید و دستوری طلبید و سلام کنید چون داخل شوید بر اهل
ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ این بهتر است مر شما را تا شاید که یاد کنید که مرویست که مردی از رسول صلی الله علیه و آله
سؤال کرد که دستوری خواهم اگر داخل شوم در خانه که مادر من آنجا است رسول صلی الله علیه و آله گفت بلی مرد گفت مادر را بغیر از من خادم
نیست هر وقت که بروم در آیم دستوری طلبم فرمود آیا دوست میداری که مادر خود را برهنه ببینی گفت نه فرمود اذن طلب کن و در حدیث آمده
اگر کسی در خانه عیال خود در آید باید بگوید یا آواز پای یا تنحنحی اعلام کند تا اهل آن خانه ستر عورت و دفع مکروهات نمایند و باید
و جایز نیست در اسرار کسی یا در سوراخ خانه کسی نگاه کند زیرا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هر که در اسرار کسی نگرد [illegible] اگر [illegible] زنند
و کور کرده دنیا و جهات و [illegible] نیست **مناجات** [illegible] بحق سوره طه و سوره یس
بحق سوره فتح و سوره کوثر * بحق کور [illegible] * بحق [illegible] کوثر * بحق [illegible] مظلوم [illegible] کرب و بلا * کلی [illegible]
حسین تشنه جگر * با بیمار زین العباد [illegible] * بحق باقر و صادق امام دین جعفر * بحق موسی کاظم بحق شاه رضا * امین طیب طاهر
امام تقی [illegible] * بحق علی نقی [illegible] * بحق حسن عسکر * بحق مهدی [illegible] زمان * بحرمت [illegible] رحمت غیب [illegible]
گناه ظاهر و پنهان ما که بیحد است * ز [illegible] **باب دهم در اجتناب از گناه**
**لازم است** حمد بیحد و شکر بیشمار مر خدای را جلت قدرته که انوار مصابیح قلوب با انوار حکمت آراست و زینت بخشید ارواح ابرار را بنور
او منور [illegible] قلم [illegible] گردان لیل و نهار [illegible] شب تار [illegible] روز [illegible] حال
هَلْ مِنْ سَائِلٍ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ [illegible] جان گنهکاران [illegible] بخشنده کریم [illegible] گناهکاران [illegible] وعده
بهشت برین داده که مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ و گناهکاران این امت را بشارت شفاعت [illegible]

ابرار داده کرولسوف یعطیک ربک فترضی رباعی ای عفوی تو بخشنده گناه چو من وی لطف تو بازداده چو من هستم بیقین
که رحمت حال تو موقوف بکرده بگناه چو من و درود بسیار بر سید مختار و گروه اخیار شفیع جمیع ابرار سرو چمن کرم ماه یثرب
و حرم شاه عرب و عجم خلاصهٔ اولاد بنی آدم مخشم مکرم مقرو بشر عالم محمد المصطفی صلی الله علیه واله وسلم نظم
نامه نویسان که درگه دارد چنین سید بشیر و ✽ چه صفت ییشدیره کویم ترا ✽ علیک الصلوة ای نبی الوری ✽ و بر وصی بحق
و ولی مطلق در صدف اجتبی کوهر کان اولیا مهر سپهر اتقیا اعلی المرتضی نظم اگر بزم و در رزم درکر لطف و غضب
شعله ریحان دفان کلبن آتش برست ✽ رخش چو تازد بجرب حسنه قهر قدرت ✽ دست چه یازد بجنگ آفت صد لشکر است
با کلم دلدلش در عرصات بزد ✽ غلغله حشر را سور جهان رهبرست ✽ و بر اولاد و امجاد او باد و بعد برانکه واجبست
بر هر بالغ و عاقلی کبایر و صغایر را بداند تا بقدر وسع و طاقت از آن اجتناب نماید بنابران بعضی ایما شده و در ینباب دوازده
فصلست فصل اول در اجتناب از کناهان کبیره و در تعداد آن خلافست بعضی هفت گفته اند و برخی هفده ذکر کرده اند
و جمعی هفتاد شمرده اند و در نقلی واقع شده که بهفتاد نزدیکترست نه بهفت اما آنچه شیخ شهید علیه الرحمه در قواعد
جمع آورده بیست و هفت باین ترتیب اول شرک بخدا آوردن ۲ قتل بغیر حق ۳ لواطه ۴ زنا ۵ فریب مسلمان دادن
۶ سحر ۷ ربا ۸ فحش کفتن ۹ مال یتیم خوردن ۱۰ غیبت کردن ۱۱ دروغ کفتن ۱۲ کواهی دروغ دادن ۱۳ خمر خوردن ۱۴
و ندر کردن ۱۵ تهمت نهادن ۱۶ نقض عهد و امانه کردن ۱۷ نومید بودن از رحمت خدای تعالی ۱۸ ایمن بودن از غضب خدای تعالی
۱۹ عاق والدین شدن ۲۰ خلاف وعده کردن ۲۵ قمار بازی ۲۶ ساز نواختن ۲۷ بر کناهان صغیره مصر بودن و الله اعلم اول
شرک بخدا آوردن و اعتقاد باید داشت که شرک وارتداد از همه بزرگترست و مرتد همیشه در دوزخ خواهند بود چنانکه حق تعالی در کلام قرآن مجید
فرموده که و من یشرک بالله فقد حرم الله علیه الجنة و مأویه النار و ما للظالمین من انصار بعضی برکه شرک
آورد بخدای پس بتحقیق که حرام کرده است حق تعالی بر وی بهشت و جای او آتش دوزخ است و نیست ظالمان را یاری و مددکاری و قوله تعالی
و من یشرک بالله فقد ضل ضلالا بعیدا و هرکافری بعد از که مرتد شده از شمار دین خدا پس بمیرد و حال آنکه او کافر مرده
باشد بهشت بر او حرامست ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء بعضی بدرستی که خدای تعالی نیامرزد
کسی را که شرک آورده باو و می آمرزد سوای شرک هرکه را خواهد و مرتد آنست که کافر شود بعد از اسلام و این بر دو قسم است یکی مرتد
عن فطره است و او آنست که مسلمان و مسلمان زاده باشد دوم مرتد عن ملة و او آنست که مسلمان شده باشد اگر اصلی باز کافر شود و باید دانست
که زنده بغفلت هم چو سجده کردن بت و عبادت آفتاب و انداختن مصحف با آیه از آن یا اسمی از اسماء الله یا استخراجها یا بفود
دراتش

دراتشی یا بنجس یا بقولست مثل اگر کسی چیزی که خدای تعالی او را حلال گردانیده باشد او حرام داند و یا برعکس نسبت بذات حق تعالی چیزی کوید
که موجب نقص ذات باری شود باید بپرهیزند و کلام که کوید که سبک شمرده باشد استخفاف چنانکه ظرفاء این زمان و خوش طبعان
و زبان ستم ظریف ستم برخود کرده لطیفه میفرمایند و باید دانست که این کلام کفرست اگر شرک باشد خواه بعناد باشد و خواه باعتقاد
و خواه باستهزا و خواه بهزل و ظرافت که قایل آن کافر و مرتد میشود و زن از عقد زوج او بیرون میرود و مسلمانان باید او را بکشند و خون او را بسوزانند تعذیب
اگر قادر باشند و زبان او را از بیخ برکشند تا نگاه داریده باشد که هر کسی کند عبادی تا باشد هر قسمی از زن او براو حرام
میشود او را لازمست که عده وفات بدارد اگر خواهد بشوهر دیگر کند و باید که مال او را وارثان در میان خود قسمت نمایند و اگر صغیر نباشد
کرده چه کار کند انقدر باو گذارند که سد رمق او شود و باقی را از وی بگیرند و قسمت کنند و باید دانست که شرک بسیار دقیقست
و در روایات واقع شده که هر که چیزی دوست دارد سوای خدای تعالی او معبود اوست و او را مشرک گویند و دوست داشتن او ممنوع است مثل
زن و فرزند و اموال بیش از آنکه دل هیچ چیز نه بسته مگر حق تعالی و کمترین شرک آنست که کسی طاعتی کند و ریا داخل نشود با وی منم
و کیفیت حال ریا سینه کوشت چیزی دیگر نیست الا کر بسبب شیر ترحم زده ام این کو خطا را از آن میدانم شبهه دیگر دروا قود بوکر قیامت قائم شده
او را بکاه برند عطاب آمد که چه آورده ذوالنون گفت خداوندا گناه بسیار آورده ام اما از شرک بری هست خطاب آمد که ای
بطال شرک بیاورده بلی در روز الا ازشیر خیره داشتی چه بوده شیر بر با بالا نبرکی بسیار زدی و عوارف و رزقی یکی نوانسته درود از آن
ارمالت و نقلی بیندم هم ازمالت از عزیزی هشیار مغزی که با هیبت بغایط باریکه و دیده بینش با بهایش تاریک رباعی
بر چهره نوازم از مشاهده زنگ ✽ واد و بر شرف سکه اهل فرنگ ✽ ان روسیم که بهتر از زردان نیست ✽ در دوزخ را تنگ و اهل دوزخ را تنگ
و باید دانست که نفاق از شرک بدتر است بلکه برتر از شرک هم و نفاق آنست که بزبان با مؤمنان اظهار آن کنند و محبت و دوستی چند با ایشان و ایشان
در باطن کافر باشند و تعقیبی مؤمنان داشته باشند و این طایفه ✽ بزبان شیوه شعار ✽ نه بدل مر وانه ✽ هرکه ز بان نهی دکر و دل دکر
تر باید از نش برجکر ✽ و حق تعالی در باره منافقان فرموده که ان الذین آمنوا ثم کفروا ثم آمنوا ثم کفروا
ثم ازدادوا کفرا لم یکن الله لیغفر لهم ولا لیهدیهم سبیلا بعضی بدرستی که آنانکه ایمان آوردند پس کافر
شدند پس باز ایمان آوردند بتوبه کردن پس کافر شدند پس بیفزودند و زیاده کردند کفر را بانکار
محمد بلکه مکرر از تردد و ارتداد صادر شده و بعد از آن بر کفر اسرار نمایند و زیاده سازند از عناد
وجود نیست خدا که بیامرزد ایشانرا و نه اینکه راه نماید ایشانرا براه حق کردن ایمانست چه حق تعالی
دانسته بعلم ازلی که این نوع کسان را مرکز ایمان بنیاد رندیشان را در خذلان و ضلالت فرو گذارند از این جهت در وقت که منافق
کودر عهد رسول صلی الله علیه واله و سلم خواه دیر و خواه و بحر درین آیه داخلست و مویدنست که بعد از این آیه میفرماید که بشر المنافقین بان لهم

عذاباً الیماً بشارت ده منافقان را بر سبیل استهزا که ایشان را عذابی دردناک است الذین یتخذون الکافرین اولیاء من
دون المؤمنین منافقان آنانند که دوست میگیرند کافران را دوستان خود از غیر مؤمنان ایبتغون عندهم العزة فان العزة
لله جمیعا آیا مطلبند نزد کافران عزت را از دوستی ایشان ارجمندی و رفعت و بزرگی پس بدرستی که عزت و ارجمندی همه خدای راست
بهر آن روی جمیع عزت از جانب حضرت عزت است پس عزیز نشود هر که او سبب نه ویرا عزیز نگرداند و قد نزل علیکم فی الکتاب ان
اذا سمعتم آیات الله یکفر بها ویستهزأ بها فلا تقعدوا معهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره و بدرستی که خدای فرو
فرستاد بر شما ای مؤمنان در قرآن اینکه چون بشنوید آیتهای خدای تعالی از قرآن در حالتی که کافران و منافقان کفر میکردند بدان
و استهزا و تمسخر میکنند بدان پس منشینید با منافقان بی ایمان و کافران مستهزیان تا وقتی که شروع کنند در سخنی غیر استهزا انکم اذا مثلهم
بدرستی که شما باشید آنهنگام که نشست و خواست کنید با ایشان در وقت استهزا مانند ایشان باشید در گناه ان الله جامع المنافقین
والکافرین فی جهنم جمیعا بدرستی که خدای تعالی جمع کننده منافقان و کافرانست در دوزخ همه ایشان را عیاشی باسناد خود نقل
کرده از علی بن موسی الرضا علیه السلام در تفسیر این آیه که هرگاه بشنوی که شخصی جاحد و منکر حقست و تکذیب اهل حق میکند و بر امر حق
برخیز پس از نزد او برخیز و با او منشین و اگر چه در کفر او شریکی ان المنافقین یخادعون الله وهو خادعهم بدرستی که منافقان
مکر میکنند با دوستان خدای در اظهار اسلام و اخفای کفر و خدای جزا دهنده ایشانست بر مکر و فریب ایشان در آن جهان پس
در روز قیامت ایشان را نوری دهند چنانکه مؤمنان را داده باشند و چون قدم در صراط نهند نور مؤمنان باقی ماند و نور خود را تمام کنند
و نور منافقان فرو میرود تا در ظلمت حیرت بمانند و در دوزخ افتند و اذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی یراؤن الناس ولا یذکرون الله
الا قلیلا و چون برخیزند منافقان بنماز برخیزند در حالتی که کاهلان باشند مانند کسی که ایشان را برخیزاندن بر ایشان دشوار باشد مینمایند خود را
بمردمان و ریا و نماز میکنند و یاد نمیکنند خدا را مگر اندکی که آن در زمانیست که کسی ایشان را بیند و از ابو عبد الله علیه السلام مرویست
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسیدند که فردای قیامت نجات به چه چیز است فرمود که نجات بآنست که با خدای مکر و خدعه
نکنند تا خدای با شما در صورت مکر معامله نکند گفتند چگونه با خدای مکر و خدعه است فرمود بآنکه شخص عمل کند بانچه حق تعالی فرموده باشد
و مراد او از آن عمل غیر او سبحانه باشد پس از شرک بخدای پرهیز کنید که فردای قیامت ریا کاران را بچهار اسم خوانند با این صفت
که ای کافران ای فاجران ای غادران ای خاسران عمل شما نابود شد و اجر شما باطل گشت پس شما را هیچ بهره نیست و طلب اجر خود
از آن شخص کنید که عمل برای او میکردید پس ای عزیزان از کفر و نفاق بر حذر بوده بپرهیزید و جنت خود را مستوجب آتش دوزخ مکنید و از
منافقان پرهیز نموده با ایشان مصاحبت مکنید که فردای قیامت پشیمان شود و نخواهد داشت بیت جز بناحق هم عمر ز کف شد افسوس افسوس
لعل و گهر مرغوب شد افسوس افسوس ای در گرانمایه که عمر تست خواهند ار زنج بیعت شمعک شد افسوس افسوس و دوم نکته
بیابد دانست

کوردن مانی

کرون مانی از گناهان کبیره است و نهی او ثبت شده در کلام مجید قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تقتلوا النفس التی حرم الله
الا بالحق مگر از آنکه ایمان آورده بخدا و رسول او قصد کشتن کسی نکنید که حرام است کشتن او مگر بحق بسبب قصاص و قوله تعالی
ومن یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها بغیر او کسی که بکشد مؤمنی را عمدا پس جزای او دوزخ است که همیشه در او
خواهد بود و غضب الله علیه ولعنه واعد له عذابا الیما و خشم کرده خدای بر او و رانده او را و دور ساخته از رحمت خویش
و آماده ساخته برای او عذابی بزرگ و اگر مؤمنی را بکشد مؤمنی بخطا بروایت که بجهت کفاره او بنده مؤمنی را آزاد کند و دیت بوارثان دهد
مکر سیم لواطت و در اشعار طریق مستوره است توهم بحتی القوم سلما را ازقاعده خدا پرستی دور است
لواطت از افعال شنیعه و قوم لوط از عذاب بر ایشان نازل شد و هفت شهرستان ایشان را زیر و زبر کردند و در بعضی
روایات واقع شده که کفت کسی از این کروه عمل لواطت را شاد و بوده و نه بختیت ایشان شهرستان ایشان سر نگون شد و در حدیث آمده که چون
مردی با مردی جمع شود زمین متزلزل شود و عرش خدای تعالی بلرزه در آید و باری تعالی بنالد که خدا و او را از این کروه نجات ده و ملک میکند و میان
بر ایشان لعن کند و ملایکه نیز بر ایشان لعنت کنند و اگر بی توبه بمیرد جای ایشان در آتش دوزخ خواهد بود و آمرزیده نخواهد شد و از ابی عبد الله
علیه السلام مرویست که مرد که با مرد دیگر جمع شود با او اگر محصن باشد او را بقتل باید آورد و اگر غیر محصن باشد او را صد تازیانه باید زد و مفعول را حکم
و اگر در قتل مرویست که علی ابن ابی طالب علیه السلام فرموده که اگر میتوانست بعلاء که شخصی را دو مرتبه بکشد برای سزاوار بود که لواط کننده
دو مرتبه بکشد و بعضی علمای امامیه رحمهم الله تعالی لواط کننده را اگر بالغ باشد قتل واجبست خواه محصن باشد و خواه غیر محصن و هم چنین قتل
واجبست بر مفعول هرگاه بالغ باشد و فاعل و مفعول خواه آزاد باشد و خواه بنده و خواه مسلمان باشد و خواه کافر در حکم یکسانند و سحق
نیز از گناهان کبیره است و در تحت لواطت و فاعل و مفعول او را صد تازیانه باید زدن و هر کدام که دو حرام و هر که بر
خواه در زنا و خواه در لواط او را در شرع سید صلی الله علیه و آله هشتاد و پنج تازیانه باید زد و او را شهره کرده از شهر بیرون باید کرد
الحاصل هر که را اصل پاکست و نسب صحیح از این افعال مذمومه مبراست نظم فعل هر نیت کار مرد اصیل فعل هر کسی اصل اوست دلیل
هر کس را بعوت تن بود نه بهر چیز شود است شاخ و ثمر چهارم زنا است و زنا از گناهان کبیره است شنیع و حق تعالی او را در کلام مجید خود
منع نموده و نهی فرموده است قوله تعالی ولا تقربوا الزنا انه کان فاحشة وساء سبیلا بعرض نزدیک نامکرده بزنا
نزد ما بزرگست خدا را و بد راهیست و از رسول صلی الله علیه و آله روایتست که فرموده که از زنا بپرهیزید الفقر میراث زنا درویشی
میآورد و نیز از آنحضرت منقولست که بنیست عملی از اعمال بنی آدم عظیمتر نزد حق تعالی از آنکه کسی بکشد پیغمبر را یا خراب کند کعبه را یا بریزد
آب منی را در رحم زنی که بر او حرام بود نیز از آنحضرت منقولست که فرموده که از زنا بپرهیزید که در او شش خصلت است سه در دنیا
و سه در آخرت اما آن سه که در دنیاست نست که آبروی مرد ببرد و درویشی آرد و عمر را کم کند و آن سه که در آخرتست که بر وی خشم خدا شود


فلا اکلالا وللّه الحمد ...
ان یا ابراهیم قد صدقت ...
انا کذلک نجزی المحسنین ان
هو البلاء المبین وفدیناه
بذبح عظیم وترکنا علیه فی الآخرین
سلام علی ابراهیم کذلک
نجزی المحسنین اللهم تقبل
بسم الله الله اکبر
رفیق خود

و مستلزم بودن عذاب و جاوید بودن در آتش دوزخ و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که زنا کند و بی توبه از دنیا بیرون رود [illegible]
از دوزخ در گور وی گشایند و ماران و کژدمان دوزخ را مسلط سازند تا روز قیامت در عذاب باشد و در دوزخ او عذابی بود که اهل دوزخ
از آن عذاب به ناله و فریاد آیند که خداوندا ما را از این عذاب نجات ده و به درگاه [illegible] زنا کننده [illegible] دوزخ او را
عذاب کنند و لقمان حکیم در وصیت که در پسر خود را کرد یا بنی لا تزن فان الطیر لو زنا لتناثر ریشه یعنی ای پسر که مرتکب زنا مگن که راستی
که اگر مرغ زنا کند هر آینه پرهای او بریزد و از روایت از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر که زنا کند با زن
مسلمان یا یهودی یا نصرانی یا مجوسی خواه آن زن آزاد باشد و خواه بنده و توبه نکند و بمیرد گشاده گرداند حق تعالی در قبر او سیصد دریچه از
[illegible] از آتش [illegible] عذاب شود تا روز قیامت و چون از قبر برخیزد مردمان از بوی گند او در عذاب باشند [illegible]
و در روایت از ابا عبد الله علیه السلام که هر که زنا کند بیرون میرود از ایمان و هر که شراب خورد بیرون میرود از ایمان و هر که افطار کند روزی از ماه رمضان
عمداً بیرون میرود از ایمان و هر که زنا کند در شرع مطهر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله او را حد واجب شود اگر عزب باشد و اگر متزوج باشد
او را سنگسار باید کرد قوله تعالی الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة یعنی زن زنا کننده
و مرد زناکار چون غیر محصن باشند یعنی عزب باشند پس حد بزنید ای حاکمان شرع هر یکی را از ایشان صد تازیانه و بنا بر قول فقها
[illegible] باید کرد بر پوشش ایشان زنند بر لباس ولا تأخذکم بهما رأفة فی دین الله ان کنتم تؤمنون
بالله والیوم الآخر و باید که فرا نگیرد شما را در احکام شرع بر مرد و زن زناکار مهربانی و شفقت در حفظ دین خدا اگر هستید شما
که ایمان آورده اید بخدا و بروز قیامت و از اینجا معلوم شد که حفظ دین خدا و رعایت احکام و حدود او از لوازم ایمان است پس هر که
مسلمان باشد و اعتقاد بقیامت داشته باشد و داند که هر عملی را جزائی و سزائی است مرتکب این کار نخواهد شد نظم هر سیه کاری
که در علت [illegible] کرده [illegible] که غم مرکب [illegible] سیاه بنویسند [illegible] پنجم ضرب مسلمان
دادن و دیگر نمودن قوله تعالی [illegible] هر کسی را [illegible] در روز قیامت
[illegible] ضرب داده [illegible] که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که [illegible]
[illegible] مسلمان [illegible] اعتقاد [illegible]
حق تعالی [illegible] نظم هر که نیاز [illegible] زنکار [illegible] چون شد
شتم مسلمان [illegible] که هر که کلامی گوید [illegible] با مجنون [illegible]
[illegible] کافر [illegible] از امام
جعفر صادق علیه السلام که پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] کافر گشته نیست

زنی

زنی و [illegible] برای آنکه شرک اعظم است از همه [illegible] و هر که [illegible] و دیگر گوید فلان و فلان
خواهد شد نظم علم علی کس [illegible] پروردگار و هر کس گوید که من دانم [illegible] و دیگر باز از اعظم کبایر است
چنانکه از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت است که در کلام مجید نص است [illegible] آن قوله تعالی لا تأکلوا الربوا و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که ربا را
هفتاد در است و کمترین آن نزد خدای تعالی مانند زنا باشد با مادر خود و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که یک درهم ربا نزد خدای
عظیم تر است از هفتاد بار زنا که با مادر خواهر خود کنند و نیز روایت است که روز قیامت شکم ربا خورندگان پر از مار باشد و پوست ایشان چنان ضعیف بود که ایشان
[illegible] از درون او توانند دید و نیز روایت است که خورندگان و گیرندگان ربا روز قیامت [illegible] از قبور برخیزند و اهل محشر
ایشان را بآن نشان ببینند و بشناسند و در حدیث معراج است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که جماعتی را دیدم که شکمهای ایشان
[illegible] فرعونیان [illegible] آتش دوزخ [illegible] هر صبح و شام [illegible] بر ایشان
[illegible] گفتم ای جبرئیل ایشان کیستند گفت ربا خورندگانند و حق تعالی در کلام مجید فرموده که ذروا ما بقی من الربا
ان کنتم مؤمنین یعنی باز ایستید از ربا اگر هستید از ایمان آورنده پس هر که از ربا اجتناب نکند او را مؤمن نتوان گفت
و روایتست از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که [illegible] حق تعالی لعن میکند بر خورنده ربا و دهنده او
و گواه [illegible] و نویسنده [illegible]
[illegible] کنند [illegible] کند تا [illegible] کردند
[illegible] روز [illegible]
دیده دل [illegible] و تهمت زنا [illegible] مؤمنین و مؤمنات نمودنست قوله تعالی ان الذین یرمون المحصنات الغافلات المؤمنات لعنوا
فی الدنیا والآخرة ولهم عذاب عظیم یعنی بدرستی که آنانکه رمی میکنند زنان عفیفه را [illegible] دشنام [illegible]
[illegible] دنیا [illegible] مرد [illegible]
[illegible] ملعون و مغضوب حق [illegible] عذاب [illegible]
[illegible] رسول صلی الله علیه و آله فرمود که دشنام دادن مؤمن فسق است و کشتن مؤمن کفر [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام فرموده
[illegible] خانه کعبه را خراب کند [illegible] اولیای خدا [illegible]
[illegible] رسول الله اولیای خدا [illegible] چنانکه در قران مجید فرموده که الله ولی
الذین آمنوا و رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بهشت [illegible] کشته باشند که

کار زبان ایشان پلیدی مردار از کنداب اهل دوزخ بوَد و آینده گوینده را این کیست گویند این آن است که در جهان کلمه فاحش بود و دوست
داشتی و میگفتی و مردی است که فحش گوید در قیامت بصورت سگ محشور خواهد آمد و نیز رسول صلی الله علیه و آله فرموده که ان الله یبغض
الفاحش البذی یعنی حق تعالی دشمن میدارد فحش گوینده بد گوی را و بباید دانست که در شرع مطهر پیغمبر صلی الله علیه و آله
هر فحش گوینده مستحق تازیانه است و او را شهره باید کرد تا مردم او را دانسته که اجرا ورا مقبول نکنند و نیز از فحش است
که کسی را علت زشت باشد چون بواسیر و برص و غیر اینها و آن را باسم وا گویند بلکه باید گفت که بیماری دارد پس زبان نگاه
داشتن از جمله واجبات است **مثنوی** مرد خاموش در امان خدا است ❊ آدمی از زبان خود ببلا است ❊ مرد گوینده در میانه جمع
خطرش از زبان بود چون شمع ❊ تن بعلاف و زبانت تیغ اجل ❊ تیغ در علاف به ز اول ❊ ...ل چیستم خوردن ...
قوله تعالی ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا
یعنی هرکسی که بخورند اموال یتامی را بظلم جزای این نیست که پر میشود شکمهای ایشان از آتش و در روز حشر درآورند ایشان را در سعیر
که درکات اند کات دوزخ و دیگر حق تعالی فرمود و لا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن و نزدیک مشوید بمال
یتیم و در آن تصرف مکنید مگر بطریقه که آن نیکوتر باشد و بهتر و نیکوتر باشد ... که اصل مال ایشان نقصان نیابد
و زیان حرف عاشی آن ایشان شود و دیگر حق تعالی خطاب به محمد صلی الله علیه و آله فاما الیتیم فلا تقهر یعنی پس
اما یتیم را قهر مکن و از نزد خود مران و حقیر مشمر و بیان این در معنی حقه بیاید انشاء الله تعالی و هرکه در اصل پاک و پاکیزه است
افعال او از وی سر نیز نزد **قطعه** مرد بد اصل است بدکردار ❊ طلب ... از مرد آر ❊ دیده مجوز دیده کور ❊ آب بی ...
از کل نور ❊ و مال غیر خوردن نیز سیاقی از کبایر است چنانکه حق تعالی فرموده که لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل
یعنی مخورید مال یکدیگر را میانه شما بناحق یعنی مال یکدیگر را بناحق مخورید **دهم غیبت کردن است** بدان ای مؤمن موحد که
غیبت عبارتست از یاد کردن برادران پس پشت مردمان بچیزی که در وی باشد و هرگاه او بشنود آن چیز از آن آزرده شود که اگر آن
دروغ باشد بهتان است او نیز گناه آن عظیم است و این فتنه بهتان خود در این زمان نقل مجالس است بلکه در هر مجلس که غیبت
نکنند و نشنوند غیبت آن مجلس در مجالس دیگر ... گویند منع غیبت یکند او را سالوس و خودپسند میدانند ...
مؤمنان را اعلی ... روز گناه بحق محمد و آله الامجاد و غیبت کردن خواه متعلق باشد بنقصان در بدن او یا بنسب او
یا بخلق یا بفعل او یا بقول او و خواه در دین او یا دنیا او بلکه حق تعالی در جامه او و خانه او و چهارپایان او و حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام فرمود که غیبت مردمان کردن یعنی است که واقع باشد بعیب خلق او و خلقت او و فعل او و معامله او و مذهب
او و جهل او و مانند اینها و بدان ای برادر مؤمن که غیبت تنها بزبان نیست بلکه ... هم مثل حرکت و فعل و هم قول است

بلی اشاره

پس اشاره کردن و ایما نمودن بچشم و سر و ابرو و غیره و رمز نمودن و کنایه گفتن از غیبت است روایت است از عایشه که گفت روزی زنی
آمد پیش ما چون برگردانید من بدست اشاره کردم که زن کوتاه است حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که ای عایشه غیبت کردی
کردی این زن را گفتم چه عیب نقصان در بدن او غیبت است مثل آنکه گوید چشم فلان کور است و ریش یا گوید احول است یا گوید کچل است یا کوتاه قد است
یا دراز بالا است یا سیاه است یا زرد است و مانند اینها و اما در نسب مثل آنکه گوید او پسر هندو است یا فلاح یا خسیس است یا بربر ... است
یا هرزه کش یا حجام یا مانند اینها و اما در خلق مثل آنکه گوید بدخلق است یا متکبر است یا غضبناک است یا بد دولت یا مردم آزار است یا مانند اینها
اما فعل و قول که متعلق باشد بدین مثل آنکه گوید فلانی زانی است یا دروغگو است یا شارب خمر است یا ظالم است یا کاهل نماز است یا رکوع و سجود
را نیکو بجا نمی آورد یا در دوش طهارت نمیداند یا عاق والدین است یا خبیث است و مانند اینها و اما در فعل و قول که متعلق بدنیا باشد مثلا گوید بی ادب است
یا ادای حق مردم نمیکند یا نیکوئی با کسی نمیکند یا بسیار حرف میزند و یا بسیار خورنده است و یا بالا نشین است و مانند اینها اما در
جامه و خانه و چهارپا مثل آنکه گوید آستین او فراخ است یا جامه او چرک و دراز است یا چرکین است یا مانند اینها یا گوید خانه او بسی تنگ است یا
بسیار است و یا چهارپای او رهوار است و مانند اینها و تصدیق غیبت کننده هم غیبت است بلکه اگر کسی ساکت باشد در مجلس که غیبت
کنند او هم شریکست در غیبت چنانکه روایت است از رسول صلی الله علیه و آله که فرمود که مستمع هم یکی از غیبت کنندگان است
پس باید که منع کند اگر قادر باشد و اگر نباشد بدل منکر او شود و زبان خود را بذکر حق تعالی و دل بفکر او مشغول دارد تا از این گناه خلاص یابد و اگر قادر
باشد باید که از مجلس برخیزد یا حرف دیگر در میان آورد و اگر بزبان گوید که غیبت مکن و دل او مایل شنیدن آن باشد آن شخص منافق است
و از جمله کنایه است آنکه کسی گوید من در مجلس حکام حاضر نمیشوم یا مال یتیم نمیخورم و مراد او این باشد که فلان این کار میکند مجمل کلام ...
خود را از غیبت نگاهدار که بدترین گناهان است و حق تعالی در قرآن مجید تشبیه کرده است غیبت کننده را بشخصی که گوشت برادر مرده
خود را میخورد فرموده که ولا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه
یعنی باید که غیبت نکنند بعضی از شما بعضی را آیا دوست دارد یکی از شما که بخورد گوشت برادر مرده خود را پس مکروه میدانید این عمل را
**نظم** رو زبان از غیبت مردم به بند ❊ تا نه بینی دست و پای خود به بند ❊ هرکه از غیبت زبانش بسته نیست ❊ آنچنان کس از عقوبت رسته نیست
و از جابر بن عبدالله و ابا سعید الخدری روایت است که گفتند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که بپرهیزید که غیبت نکنید که غیبت بدتر از زنا است
زیرا که زنا بتوبه رفع میشود و حق تعالی توبه زانی را قبول میکند و در غیبت توبه نیست و نمی آمرزد خدا غیبت کننده را تا راضی نشود آنکس که
غیبت او کرده و در خبر است از رسول صلی الله علیه و آله که حفظه عملی شخصی را بالا برند که نور او مثل نور آفتاب باشد
چون بآسمان اول رسید فرشته که موکل است بآسمان اول گوید این عمل بروی صاحبش باز زنید که پروردگار من امر کرده است مرا
الله نگذارم که عمل غیبت کننده از من درگذرد و از انس منقول است که گفت شنیدم از رسول صلی الله علیه و آله که فرمود در شبی که مرا بمعراج

مجروح دیدیم که بناخن رویهای خود را میخراشیدند از جبرئیل پرسیدم که ایشان چه گروهند گفت ایشان کسانی اند که غیبت کرده اند مردمان را
و حلال بر کرده خود حرمت میخورند و نقلست از جابر بن عبد الله که گفت با رسول خدای صلی الله علیه و آله بودم که رسیدیم بدو قبر که عذاب میکردند
صاحبان آن دو قبر را حضرت فرمود که یکی غیبت کرده و یکی خود را از بول پاک نگاه نداشته و روایتست از انس که گفت امر کرد رسول صلی الله علیه
و آله روزی مردمان را بروزه و فرمود روزه نگشایند تا از من اذن حاصل نکنند پس مردمان روزه گرفتند چون شام شد مردمان می آمدند و اذن
طلبیده روزه میگشادند تا آنکه مردی آمد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله کنیزان از اهل من بروزه اند و حیا مانع است ایشان را که بیایند و اذن حاصل
کنند رسول صلی الله علیه و آله از ان مرد اعراض فرمود بار دیگر آمد حضرت اعراض کرد بار سیوم آمد حضرت فرمود که ایشان بروزه نبودند و چگونه
بروزه باشند که گوشت مردم میخوردند برو و بگو که قی کنند آن مرد رفت و باز آمده گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده بجای آوردم ایشان هم
یک پاره خون بسته قی کرده اند حضرت فرمود که بحق آنکس که نفس محمد بید قدرت اوست که اگر این را قی نمیکردند هر آینه آتش دوزخ ایشان را میخورد
ایشان بروزه نبودند از آنچه حق تعالی بر ایشان حلال کرده و میخوردند آنچه حق تعالی بر ایشان حرام نموده که آن گوشت برادر مرده است و مرویست که رسول
صلی الله علیه و آله شخصی را رجم فرمود جهت زنائی که از و صادر شده بود مردی با مرد دیگر گفت که بر مجلس هم چنانکه سگ پس حضرت
با ایشان بمرداری رسیدند فرمود با ایشان که مرده را بخورید گفتند یا رسول الله چون بخوریم مرده را حضرت فرمود که بیش ازین میخوردید
گوشت برادر خود را که ازین بدتر بود نظم مکن غیبت و گوشت کم کن بان که غیبت بود پیشه کران چو سگ نیست فعل او هم مکن
میل ای کاف بخون کسان و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرمود که غیبت حرامست و بدرستی که غیبت میخورد حسنات را
چنانکه آتش هیمه را و مرویست که عیسی علی نبینا و علیه السلام با حواریون گذشتند بر سگ مرده حواریون گفتند چه بد بوست این حضرت فرمود
نیکو سفید است دندانهای این نکته درین آنست که عیسی ایشان را از غیبت سگ مرده تنبیه کرد بر آنکه ذکر نکرد الا نیکی او را باید دانست
دانست که غلق به بردن هم از غیبت است و باید دانست که در چند جا رخصت داده شده است غیبت کردن و حرام نیست اول کسی را
که ظلمی کرده باشند یا خیانت در مال او کرده باشند و او نزد حاکم رود و یا کسی که دفع آن تواند نمود کرد و بگوید که فلان چنین و چنین کرد دوم طلب
فتوی کردن از مفتی که فلان در حق من چنین کرده علاج او بحسب شرع چگونه است و بهتر آنست که درین صورت بگوید چه میفرمایید
در حق کسی که ظلم کرده باشد بر کسی باین صورت و استشهاد بآیت که هند مادر معاویه علیها اللعنة نزد رسول آمده گفت بدرستی که
ابا سفیان مرد بخیل [illegible] نمیدهد بمن آنچه کافی باشد مرا و پسر مرا آیا توانم که از مال او بی علم او بردارم حضرت فرمود بردار آنچه کافی
باشد ترا و پسر ترا چون بخل اثم او بود حضرت منع او ننمود پس جایز باشد جهت احکام شرعی سیوم آنکه کسی را نصیحت
کنند که فقه از فلان یاد گیر که از اهل آن نیست که مبادا از طاعت او در خطر افتد یا کسی فاسق که مخفی باشد فسق او مصاحبت کند
نزد آن مصاحب که فسق او غیبت نیست و هم چنین هر گاه که اعلام نمود در دعوی باشد که آن غیب پیش ستری غیبت نیست یا کسی

کسی

خواهد که عیب دار بود یا زنی خواهد که شوهر کند بکسی که مفلس و بخیل باشد هر گاه که مشوره کرده باشند با کسی اگر عیب شان را بان نماید غیبت نیست زیرا
که مستشار مؤتمن است چهارم کسی با عادل گفتن و جرح نمودن گواه و رد کردن راوی غیبت نیست چنانکه علما اکثر بر حال تصنیف
میکنند و میفرمایند که فلان ثقه است و فلان القول است اما باید که اینها بواسطه عناد و عداوت نباشد بلکه جهت حفظ اموال
و ناموس مسلمانان و ضبط سنت و حمایت ایشان باشد پنجم آنکه کسی فاسق و شارب الخمر ظاهر و رسوا باشد چنانکه اگر مردم از فاسقی او
خبر داشته اگر گویند فلان شارب الخمر یا فاسق است عیب نیست و دیگر فرموده که غیبت نیست مر فاسق را ششم آنکه کسی را نشانه ای که
نیست مشهور شده حقیقه مثل فلان لنگ یا فلان کر زیرا که علما ذکر کرده اند اما این کامی جایز است که بهیچ وجه من الوجوه حسبی و نسبی او را
نشناسند درین هنگام جایز است که ذکر کنند بعیب او و او حرام نیست هفتم مطلع ساختن جمهور العیوب که ثابت شود به شهادت
ایشان حد یا تعزیر اما بچیزی که جایز باشد ذکر او نزد حکام بصورت شهادت خواه در حضور فاعل و خواه در غیبت هشتم
آنکه هر گاه دو کس عالم باشند بمعصیت شخصی و با یکدیگر گویند هر گاه غیر واقف نشود لیکن شرط آنکه مطلب فراموش نکردن
این باشد بواسطه شهادت نه غرضی دیگر نهم ذکر آنچه صادر شود از اهل حق و علمای دین از مسایل باطله پس جایز است
ذکر آن کردن و بیان بطلان او دهم ذکر عیوب دشمنان اهل البیت علیهم السلام غیبت نیست و هم چنین طعن و لعن ایشان دلایل
حرام نیست که غیبت کردن و شنیدن باختیار در عقوبت یکسانند و عذاب غیبت شنونده برابر است بعذاب غیبت کننده نظم
غیبت کس تا بتوانی مگوی زانکه ز غیبت برود آبروی گوش منه بر لب غیبت کران تا تو هم انباز نباشی در آن گوش و زبان را
غیبت منه از بد کس گوش و زبان پاک به آورده اند که یکی از پیغمبران مرسل در واقعه دید که فردا بطلان صحرا رو و اول چیزی که پیش
آید بخور و دوم که پیش آید پنهان کن و سیوم را نگاه دار و چهارم را نا امید مگردان و از پنجم بگریز علی الصباح چون بصحرا رفت اول چیزی که
پیش آمد کوهی بود عظیم متفکر شد که کوهی باین عظیمی چون توان خورد و چون پیش رفت آن کوه مقدار لقمه شد چون در دهان نهاد
شیرین تر از انگبین و خوش بوی تر از مشک و چون پیشتر رفت طشتی دید که در راه افتاده او را در خاک پنهان کرد و دیگر آشکار را
شد و مکرر این روی نمود تا از و مأیوس از رحمت او را پنهان کرد و چون از و در گذشت مرغی دید که از بازی هراسان شده گفت یا نبی الله مرا نگاه
دار که دشمن در قفای منست او را در گریبان خود پنهان کرد فی الحال باز برسید و گفت یا نبی الله امروز هر روز در طلب این صید بودم
و او نصیب تو آورده و من بغایت گرسنه ام مرا نومید مگردان آن پیغمبر از ران خود قدری گوشت
بریده و در پیش باز انداخت چون پیشتر رفت مرداری دید افتاده از و بد گندیده و در تعفن بود آن
گریخت چه حکمت دیدن ان چیست شب دیگر در واقعه با و نمودند که آن کوه عظیم که یک لقمه شد و از ان فرو دادی
خشم است که در اول عظیم است چون فرو خوری یک لقمه بیش نباشد و آن طشت زرین که نیکیست هر چند خواهی که پنهان کنی آشکار شود

سیم امانت باید که او را نگاه داری چهارم حاجت مسلمی که بر آورده شود پنجم غیبت است باید از و بگریزی نظم مران
تو به مجلس بر زبان که حاجت زغیبت شود در زیان بهر حاجت غیبت کم شود زغیبت گری کار در هم شود [illegible]
وای بر موافق که دروغ که یکی از گناهان کبیره است و مذموم است نزد خالق و خلایق چنانکه حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود بجاهای بسیار منع
از کرده و از دروغ نهی فرموده که قوله تعالی یا أیها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین یعنی ای گروه مؤمنان بترسید از خدای
و باشید از راست گویان در اقوال خود با در دین خدای و بدانکه صدق صفتیست عظیم زیرا که او اصلیست در تقوی قول الشاعر نظم راست گوی
که شوی رستگار راستی از تو ظفر از کردگار از کجی افتی به غم و کاستی از همه غم رستی اگر راستی دروغ گوی منافقست چنانکه ابو امامه روایت
کند از پیغمبر خدای صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود که دروغ دریست از دوزخ و راست دریست از بهشت از درهای بهشت و در روایتست از رسول صلی الله علیه وآله که فرمود که
بزرگ خیانتیست که شخصی حکایت کند با برادر خود و او آن را راست گوی تصور کند و حال آنکه او دروغ گوی باشد و نیز حضرت رسول خدا [illegible] دروغ منع
میکرد [illegible] روایتست از رسول صلی الله علیه وآله که فرموده که ان التجار هم الفجار یعنی تجارت کنندگان فاجرانند گفتند یا رسول الله نه حق تعالی
حلال گردانیده است بیع را فرمود بلی ولیکن ایشان قسم میخورند و گناه حاصل میکنند و دروغ میگویند و حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم
فرموده که ویل مران کسی را که دروغ گوید و سخن کند بدروغ تا مردمان را بخنداند وای برو وای برو و نیز روایتست از رسول صلی الله علیه وآله که روزی
آمد نزد من شخصی و گفت یا رسول الله [illegible] و با او همراه شدم و رسیدم بدو مرد که یکی ایستاده بود و یکی نشسته آنکه ایستاده بود و از آهنی
انبری در دست داشت و پهلوی آنکه نشسته بود با انبر میگرفت تا گوشت او تمام [illegible] پس پهلوی دیگر آمد همچنین باز میگرفت
و از آن پهلوی او گوشت میربود پس گفتم آن شخص را که چیست [illegible] گفت این مرد دروغ گو بوده عذاب میکنند او را در قبر او را تا روز
قیامت نظم چو از شر کسی بگذشت کز کمر ... میان کین بر دروغست و آه ... مگرد از راستی بگرد دروغ ... که باشد حجت در دو گیتی تباه ... و مرویست
که مردی سوال کرد از رسول صلی الله علیه وآله که یا رسول الله آیا تواند بود که مؤمن زنا کند فرمود شاید که بکند گفت آیا مؤمن دروغ گوید فرمود نه بعد از آن
این آیه را تلاوت فرمود که انما یفتری الکذب الذین لا یؤمنون یعنی نیست افترا کننده دروغ گوی الا آن کسی که ایمان نیاورده او رسول
نیاورده و علی ابن ابی طالب علیه السلام فرموده که عظیم ترین گناهان نزد خدای تعالی دروغ گفتن است و بدترین حسرتها حسرت خوردن روز قیامت
و در بعضی اخبار و قصص است که روزی اعرابی بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله آمد و گفت یا محمد میخواهم تو ایمان آورم و تصدیق نبوت تو کنم اما من مردی ام که
شراب را ترک نتوانم کرد و از زنا نتوانم گذشتن و دروغ گفتن و دزدی کردن پیشه منست و من شنیده ام که تو اینها را حرام کرده و کسی که مرتکب اینها میشود
او را عقوبت میکنی من از هیچ کدام نتوانم گذشت اگر از من بپذیری یکی از اینها قانع شوی و از باقی مرا منع نکنی من تو ایمان می آورم پس حضرت التماس او را
قبول نموده او را از کذب توبه داد و آن اعرابی ایمان آورده از مجلس شریف آنحضرت بیرون رفت اتفاقا شراب بر دو عرضه کردند اباء کرد زیرا
که تامل نمود که اگر شراب خورم رسول الله صلی الله علیه وآله از من سوال کند اگر گویم خورده ام دروغ گفته باشم و اگر گویم آری مرا حد خواهد زد

بی لکر

پس مرتکب خمر نشد و دیگر زنی بر وی عرضه کردند همان صورت در خاطرش خطور کرده و خود را از زنا باز داشت در حالت دزدی نیز همین
حالت مانع او شد پس بجناب حضرت رسالت مآب رجوع نموده گفت ای پیغمبر خدای دای کرا ما را بر خدا چه نیکو روش در حق من زیرا که منع تو مرا از کذب
سبب آن شد که از جمیع معاصی ممنوع گشتم و رستگار شدم پس خوش حال آن مؤمن که تامل نماید در اقوال و افعال نزد مخلوق و در خالق
ذو الجلال زبان حال او بر راستی و درستی باشد و از دروغ خود را نگاه دارد تا شرمنده نشود که جز زبون بر او شرمنده گشت نظم تا زبان آفت
نشود چندان از ره بر فرق او نه از دندان سر زتیغ زبان خویش بتاب که ز خون نو داده اندش آب و بباید دانست ای عزیز که در بعضی
اوقات تواند بود که دروغ مباح باشد و گاه باشد که واجب شود چنانکه رسول صلی الله علیه وآله فرموده که سه کس را رخصت است در کذب اول کسی که خواهد با صلاح
آورد میان دو کس و دیگر مسلمانی که در حرب باشد و خواهد خصم را غافل کند و دیگر کسی که خواهد مظلومی را از دست ظالم خلاص کند اگر در اهلاک او یا ایذای باشد
که اگر ضرر مالی یا بدنی کلی باشد دور نیست که درین هنگام واجب شود و در روایت دیگر واقع شده که مردی که خواهد زن خود را خود مهربان کند اگر دروغ
گوید مذموم نیست بیت دروغی که حالی دلت خوش کند به از راستی کت مشوش کند مرویست از ابی کاهل که گفت دیدم میان دو کس از اصحاب
رسول که در حق یکدیگر ناروا میگفتند و دشمنی ایشان بجای رسیده بود که اصلاح پذیر نبود من بهر یک از ایشان رسیدم گفتم فلان بسیار از اوصاف
حمیده شما میگوید و اظهار دوستی شما مینماید ایشان بنا بر سخنان من اصلاح نمودند پس گفتم نفس خود را در هلاکت انداختم و میان ایشان را اصلاح آوردم
این سخن برسول صلی الله علیه وآله رسید مرا گفت ای ابا کاهل اصلاح کن میان مردمان داگرچه بیقین دروغ چه مصلحتی بمصلحتی از کبایر است دروغ گوی نزد خلایق خوار و بیمقدار
و بی اعتبار نظم هر که باشد دروغ زن بر روی از مروت کجا فروغ بود هر که گفته نکوی آن خلاف بود وربه هر وعده آن دروغ گوید [illegible]
بدان ای عزیز که از گناهان کبیره است شهادت بدروغ مرویست که روزی رسول صلی الله علیه وآله تکیه زده بود فرمود با اصحاب خود که آیا آگاه کردانم شما را
بزرگترین کبایر گفتند بلی یا رسول الله فرمود که شرک بخدای تعالی و عقوق والدین پس بنشست و فرمود که و قول الزور یعنی گواهی بدروغ دادن و نیز
رسول خدای صلی الله علیه وآله فرمود که هر که گواهی دهد بر مسلمانی بگواهی که نباشد نزد او هر آینه بر گرداند خدای تعالی مقعد او را از آتش و حق تعالی فرموده که ولا
تکتموا الشهادة ومن یکتمها فانه آثم قلبه یعنی هر که پوشاند گواهی را پس بدرستی که گناه او باد دارد میکرد و گواهی بدروغ دادن برابر است با بت
پرستی چنانکه رسول صلی الله علیه وآله فرموده که شاهد الزور کعابد الوثن یعنی گواهی دادن بدروغ چون بت پرستیست و دیگر فرموده
که گواهی بدروغ نه دهند مگر آنکه منافق باشند پس چه لازمست که کسی برای خاطر یا بجهت حطام دنیی خود را بیلای آتش دوزخ
گرفتار کند و این بشومی بی اعتقادی ماست بغایت که این نوع اعمال از ما صادر میشود رباعی با این عمل ای طالب اعمال نکو
مستوجب آتشیم نه سنگ و سبو از ما مطلب قاعده دین داری ایمان چه کدام دین مسلمانی کو [illegible]
بدانکه باجماع علمای امامیه خمر حرام بوده و در جمیع ادیان و در هیچ شریعتی حلال نبوده و اخبار متواتره و احادیث صحیحه متکاثره درین باب از ائمه
معصومین صلوات الله علیهم اجمعین منقولست و از ابی عبد الله علیه السلام روایتست که روزی جمعی از اهل شام نزد عبد الله عمر آمده گفتند ما زمین داریم

در باب خمر شنیده گفت از حضرت رسالت پناه شنیدم که فرمود بخدای که مرا بحق بخلقان فرستاده که هر که او یک شربت از شراب مسکر بخورد چهل
روز نماز او را حق تعالی قبول نکند مگر آنکه توبه کند و اگر سه شربت از و باز خورد صد و بیست شبانه روز نماز وی قبول نافتد و واجب بود بر خدای تعالی
که او را ذخیرة الخبال دهد و در روایتی دیگر طینت الخبال آمده که آن خون چرکست که از تن دوزخیان بیرون می آید و جای آن در وادی
باشد در دوزخ که فراخی از مشرق تا مغرب باشد و وی دران موج زند و بعد ازان رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بحق آن خدای که مرا براستی
بخلقان فرستاده که شارب خمر در قیامت سیاه روی باشد و کبود چشم و لبهای از دهان باز افتاده و آب از دهنش روان و هم خلایق
از هیات و بوی او نفرت گیرند و شارب خمر تشنه میرد و در قبر تشنه باشد و روز قیامت نیز تشنه مبعوث شود و هزار سال ای کر
العطش زند و بعد از هزار سال او را آبی دهند از زهر عقرب و مار چنانکه چون نزدیک لب رساند رویش پخته شود و دندانها
در دهنش افتد و چشمش بیرون ریزد و چون باز خورد هرچه در شکمش باشد از آلات و حشام همه فرو ریزد و عفونتی از و آید که اهل دوزخ
از و نفرت کنند پس ویرا بدین سیاست بدوزخ کشند و بشدت عذاب و بر او عذاب سازند و از امیر المومنین علی علیه السلام
روایتست که فرمود که اگر یک قطره از خمر در چاهی افتد و آن چاه پر شود از خاک و بعد از مدتی دران موضع مناره بسازند
من بر بالای آن مناره اذان نگویم و اگر در دریا افتد و بعد ازان دریا خشک شود و گیاه بروید و گوسفندی ازان گیاه بخورد و بر رسم اکثر …
من گوشت آن گوسفندان نخورم و در روایتی دیگر هم ازان حضرت آمده که اگر قطره خمر در چاه افتد و آن آماشته شود و گیاهی از سر آن
بروید و گوسفندی آن گیاه بخورد و در میان گله گوسفند افتد من گوشت گوسفندان آن گله نخورم و نیز فرموده که اگر قطار شتری
از مشرق تا مغرب بود و بر شتر آخرین خمر بار بود من مهار شتر اولین بدست نگیرم و از پیغمبر صلوات الله علیه و آله روایتست
که حق تعالی لعن کرده است خمر را و فروشنده خمر را و خورنده خمر را و ساقی آن و فروشنده آن و خورنده بهای آنرا و بردارنده
آنرا نظم عوز خمر را گو پلید آمده ++ بد بها هم زد بدید آمده ++ که هر که بدنیا خورد خمر شوم ++ یقین کوز کوثر بعید آمده ++
و نیز فرموده که آن … چون پرستنده بتست و نیز فرموده مرویست که روز قیامت عقربی از عقارب جهنم بصحرای قیامت
بیرون آید که سر او در مشرق باشد و دم او در مغرب و دهن باز کرده باشد و فریاد کند جبرئیل گوید که را میخواهی گوید شش طایفه را اول
تارک الصلوات و اگرچه یک رکعت باشد دوم مانع زکوة اگرچه یک حبه باشد سیم شارب خمر اگرچه یک قطره باشد چهارم خورنده
ربا و اگرچه یک لقمه باشد پنجم عاق والدین اگرچه یک کلمه باشد ششم جمعی که در مساجد با مور دنیا مشغول باشند و سخن دنیا گویند
بعد ازان این شش طایفه را بدهن برچیند چنانکه کبوتر دانه را و در حدیث آمده که بر خمر خواره سلام مکنید و اگر از شما قرض خواهد ندهید
و اگر بیمار شود بعیادتش مروید و اگر بمیرد بجنازه او حاضر مشوید و در گورستان مسلمانان ویرا دفن مکنید و خواجه عالم صلی الله علیه و آله
روایتست که هر که سلام کند بر خمر خواره یا با او دست بوسی کند یا دست دیگری او کند حبط کند خدای تعالی عمل چهل ساله او را و نیز فرموده که هر که

طعام

طعام دهد خمر خواره را یک لقمه مسلط گرداند خدای تعالی بروی ماری و کژدمی و هر که حاجت او برآورد چنان باشد که یاری کرده باشد بر قتل مومن
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که یک لقمه بنگ بخورد هم چنانست که زنا کرده باشد با مادر خود هفتاد بار و هر که یکبار با مادر خود زنا
کند چنان باشد که هفتاد بار خانه کعبه را خراب کرده باشد و هر که بنگ بخورد و بران بمیرد فردای قیامت در میان چشمهای او نوشته
باشد که نومید است از رحمت خدای تعالی نظم جز … از بنگ که شد حرام ++ حیا را رباید … تمام ++ بهفتاد بار او برابر بود ++ زنا …
با مادر … نام ++ و فقاع و هرچه از مسکرات باشد حکم شراب دارد و در شرع محمدی صلی الله علیه و آله حد شراب خواره هشتاد تازیانه است
در مرتبه اول و دویم و در مرتبه سیم قتلش واجب میشود و بعضی گویند در مرتبه چهارم او حدی الروایت نظم خوردن آب گرم و سبزه و خشک
خون بسوزاند چه نافه مشک ++ … آن ابر اکه تر کردی ++ … این سبزه را نو کردی ++ آب گندیده خاک پوسیده ++ در تو چون نفس دروغ دو دیده
ترک آن کن که داستان به نه ++ زانکه این هر دو دشمن خرد نه ++ بت پرستی ز می پرستی به ++ مردن عاقلان ز مستی به ++ می سرشت …
پنج سبزیت کلیم … کند ++ دل سیاهی … رخ زردی ++ … این سبز و سرخ اگر مردی ++ … دهد … که … العسل …
… کند … بر … الحرمت چهاردهم دزدی کردن
که دزدی کردن از کبایر است و نزد خالق و خلایق مذموم چنانکه حق تعالی فرموده که وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا
نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ مردان و زنان دزد را پس ببرید دستهای ایشان … آنچه کردند این جزا دادن بجهت عقوبت
صادر از جانب خدای و خدای غالب در حکم خود … حکم میکند و این کاهیست که کمتر از ربع دینار نه زر بایده باشند که اگر کمتر
باشد تعزیر لازم میشود و در روایت آمده که بدترین مردمان دزدانند و این ظاهر است زیرا که در حضر و سفر بر ایشان … در
خبر است که هر که … باشد جای او آتش دوزخست نعوذ بالله منه پانزدهم تهمت نهادن و گمان بد بردن
قوله تعالی اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ یعنی اجتناب کنید بسیاری از گمان که آن گمان بدست
در حق برادر مومن بدرستی که بعضی از گمان گناهست و قوله تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَى أَنْ يَكُونُوا
خَيْرًا مِنْهُمْ یعنی ای آنکس که ایمان آورده اید سخریت و استهزا مکنید قومی را از قومی … بهتر باشند از شما
و بباید دانست که ظن بر چهار قسم است اول ظن نیکو و آن ظنیست که با مومنان … باشند که گویند فلان گمان آنست که مرد مومنست
و در حدیث واقع شده که اَلظَّنُّ مِنَ الْاِيمَانِ یعنی ظن نیک از ایمانست دویم واجب و آن گمان بدست بخدا و مومنان سیم
مندوب و آن غلبه ظنست در امور … مباح و آن ظنست در امور دنیوی و مهمات و معیشت و در حدیث آمده که بگذارید آنچه
خدای پوشیده است آنرا یعنی تجسس آن مشغول مشوید و نیز از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که حق تعالی حرام کرده است از مرد مسلمان
خون او و عرض او و مال او و آنکه گمان بد برد در حق او و ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده است که عمر بن خطاب علیه اللعنة والعذاب را

گفتند که ابومحجن ثقفی در خانهٔ خود بشرب خمر مشغول است عمر برخواست و بخانهٔ او رفت دید که با مردی نشسته و هیچ اثری از خمر ظاهر نیست
ابومحجن گفت ای عمر این فعل حرام بود که کردی زیرا که حق تعالی از تجسس نهی فرموده و تو مرتکب آن شدی پس عمر منفعل و بخجالت زده بازگشت
روایت کند جابر بن عبد الله الانصاری که روزی رسول صلی الله علیه و آله فرمود که آیا خبر دهم شما را بدترین مردمان گفتیم بلی یا رسول الله فرمود
کیست که بهتان و فحش گوید و تنها چیزی خورد و غلام و کنیز خود را زند و پناه بر عیال او از دست او بغیری پس باید که از تهمت گفتن خود را نگاه
دارند که گناهی از برای خود حاصل میکنید و ثواب از برای آن شخص و چون کسی را چیزی در سرشت و خمیر نباشد هرگاه نسبت دهند با
او او را نقصانی واقع نمیشود هیچکس را بچشم حقارت نباید دید که گفته اند نظم بحقارت نظر مکن بکسی که بود هیچ آتشی بر دمیده
زانکه اندر زمانه بسیار است گنجهای بخاک پوشیده شانزدهم نقض عهد ائمه علیهم السلام کردن چنانکه کافران بی دین و ملحدان پر کین
تیره یقین در زمان سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین کردند و بدان فعل شنیع خود را هدف تیر لعن خدا و رسول
و خلایق کردند و این جهت آن بود که اصل ایشان پاک نبود چنانکه گفته اند نظم اصل بد رهبر جفاست مدام مرد بد اصل را وفای نیست
حرام بگریز از حرام زاده چو باد دور باش از بنای بی بنیاد هرکه بر اصل دل پسند کند خانهٔ بی بنا بلند کند مرد بد اصل را وفای نیست
اصل بد خالی از خطای نیست هرکه او مار پرورد بکنار بگزد پرورنده را ناچار هفدهم نومید بودن از رحمت خدای
قوله تعالی قُلْ یَا عِبَادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعًا إِنَّهُ
هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ یعنی بگو ای محمد که حق تعالی میفرماید که ای بندگان آنانکه اسراف کردند بارتکاب گناهان بسیار بر نفسهای خود
نومید مشوید از رحمت خدای بدرستی که خدای میآمرزد گناهان را همه مگر شرک که آمرزیده نمیشود بدرستی که خدای اوست آمرزنده گناهان
مهربان بر بندگان و نیز فرموده که لَا یَیْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ یعنی نومید نمیشوند از رحمت
الهی مگر گروه کافران و در خبر است از عبد الله مسعود روزی بمسجدی در آمد دید که واعظی ذکر آتش دوزخ میکند
سلاسل و اغلال آنرا تقریر مینماید بانگ بروزد که چرا مردمان را از رحمت واسعهٔ حق تعالی نومید میکنی مگر آیهٔ قل یا عبادی الذین
نخوانده آورده اند که زید بن اسلم زاهد زمانه و عابد یگانه بود در عبادات و طاعات جهد تمام کردی و کسی مالا کلام بجای آوردی
اما مردمان را بسیار تخویف نمودی و از رحمت نومید گردانیدی چون وفات کرد کسی بخواب دید او را که میگفت
خدایا مرا نزد تو چه منزلت است خطاب آمد که دوزخ گفت ثواب عبادت که کردم کجا شد فرمود چون بندگان مرا از رحمت من
نا امید گردانیدی امروز من نیز ترا از رحمت خود نا امید گردانیدم و در تفسیر وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ آورده اند که گمان
نیک بر بجنابی که خدای تعالی دوست میدارد کسی را که گمان نیکو برند باو و رسول صلی الله علیه و آله فرموده که ظن نیکوئی بخدای بهای بهشت است
چون قیامت شود حق تعالی فرماید تا بندهٔ بدوزخ برند چون بکنار دوزخ رسد سر بازگرداند و گوید بار خدایا گمان من بتو این نبود حق تعالی

فرماید

فرماید که گمان تو بمن چگونه بود گوید آنکه مرا بیامرزی و از سر گناهان من درگذری خطاب رسد که ترا عفو کردم و از سر گناهان تو
درگذشتم پس وی را بیامرزد و بازگردانیده به بهشت روایتست که روزی کسی نزد رسول صلعم آمد گریان حضرت فرمود که چرا میگریی گفت از گناهان خود
فرمود موحدی یا مشرک گفت موحدم فرمود گریه مکن خدای تعالی آمرزنده است اگرچه گناه مثل هفت آسمان و هفت زمین باشد گفت یا رسول الله گناه من
عظیمتر است از این رسول صلعم فرمود که چه گناه کرده که باین مرتبه نومید شده از مغفرت خدای که نا امیدی کفر است گفت نباشی بودم و هفت
سال گور میشکافتم و کفن میبردم اتفاقا دختری از انصار وفات کرد من گور او را بشکافتم و کفن از وی بیرون کردم و شهوت بر من غلبه کرده با او
مقاربت نمودم چون از آن عمل فارغ شدم آوازی آمد که ای بدبخت وای بر تو که از دیوان یوم الدین اندیشه نکردی و مرا برهنه و جنب
تا قیامت گذاشتی پیش خدا و رسول خدا چه خواهی گفت چون رسول صلعم این سخن بشنید فرمود این فاسق را بیرون کنید که از او بدوزخ نزدیکتر
نیست چون از آنجا بیرون آمد روی به بیابان نهاد و روز و شب تضرع میکرد روزی گفت بار خداوندا بحق انبیاء و مرسلین و اولیا اگر توبهٔ مرا قبول
کنی و از گناه من درگذری و اگر توبهٔ مرا قبول نیست رسول خود را بازدار و اگرنه آتشی در من انداز تا بسوزم در حال جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله حق تعالی
میفرماید که من توبهٔ آن جوان قبول کردم و از سر گناهان او درگذشتم و او را بازخلت و آتش وعید که در کانون سینهٔ او افروخته با آب
وعده منطفی ساز و مرهم مغفرت بر جراحت معصیت او نه حضرت او را طلبیده مژده باو رسانید پس بباید دانست که نومید نباید بود از
رحمت خدا که آن سبب کفر است بیت هر چند که کلب نفس را مجرم هرچند که گرد با رعصیان پرم با این همه نومید نیم چون حق
باشد که خدا بگذرد از تقصیرم هیجدهم ایمن بودن از غضب خدای تعالی چنانکه در کلام مجید فرموده که فَلَا یَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا
الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ یعنی ایمن نباشند از عذاب خدای مگر جماعتی که خاسران باشند و خاسران کافران اند و منافقان و هرچند گناه بیش باشد
در برابر رحمت حق تعالی هیچ نماید آورده اند که شخصی تمام عمر خود ببطالت و نافرمانی حضرت عزت بسر برده بود روزی بخاطر او رسید
که عمر باخر رسید و تو هنوز توبه نکردی با خود اندیشه ناک از خانه بیرون آمد متوجه منزل بزرگی از بزرگان دین شد بقصد آنکه
توبه کند چون پاره راه طی کرد پیک اجل ناقهٔ حرکتش را پی کرد شبانگاه او را بخواب دیدند که در بهشت میخرامید سوال کردند
که حال بر تو چون گذشت گفت چون طناب عمرم گسسته شد مالک دوزخ مرا بدوزخ میکشید و رضوان بهشت آنرا بجلد بیمود خطاب
مستطاب از بالا رسید که راه او را بپیمایند اگر بخانهٔ خود نزدیکتر بوده بدوزخ بریدش و اگر بخانهٔ شیخ نزدیکتر است به بهشتش
در آورید چون پیمودند یکشبر بخانهٔ شیخ نزدیکتر بود مرا به بهشت فرمان دادند این نکته ایست بر آنکه باید که طاعت بر معصیت
بیفزاید که اگر نعوذ بالله گناه بر ثواب رجحان آید بیم هلاکت بیشتر مگر که کرم او دست گیرد و اگرنه وای بر ما و افعال ما نظم
چو آرد رحمت حق در نظر دل کند در منزل امید گذر دل اگرچه مجرمی میباش راجی که راجی در قیامت هست ناجی و از امام
جعفر صادق علیه السلام مرویست که باید بندهٔ مومن بر وجهی از خدای ترسد که گویا مستحق دوزخ است و بر نوعی برحمت او امیدوار

باشد که گویا از اهل بهشت و نیز فرموده که خدای تعالی نزدیکتر بنده خود است از رگ جان او بخبر است خبر با و برساند و اگر پوست او بکشد

بر حبیبه بود نوع هشتم عاق والدین از گناهان کبیره است چه حق تعالی طاعت خود را بطاعت ایشان قرین ساخته و فرموده قوله تعالی که

وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا یعنی حکم کرد پروردگار تعالی عز بر جمیع مکلفان

بآنکه نپرستید مگر او سبحانه را که خداوند بحقست و بآنکه نیکو کنید بر پدر و مادر نیکوی کردنی ضم احسان والدین بعبادت

خود جهت مبالغه است در کمال احسان با ایشان و در صحیح آمده که عاق والدین هر عمل که خواهد گو بکن که هرگز به بهشت نرسد

و در حدیث قدسی آمده که ای عاق والدین هر چه خواهی بکن که من ترا نیامرزم و ای نیکو کننده در حق پدر و مادر هر چه خواهی

بکن که من ترا بیامرزم و حدیث دیگر است که أَوَّلُ مَا كَتَبَ اللَّهُ فِي اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا مَنْ رَضِيَ

عَنْهُ وَالِدَاهُ فَأَنَا مِنْهُ رَاضٍ وَمَنْ سَخِطَ عَلَيْهِ وَالِدَاهُ فَأَنَا عَلَيْهِ سَاخِطٌ یعنی اول چیزی که حق تعالی در لوح محفوظ

نوشت این بود که من آن خدای ام که جز من خدای نیست هر که پدر و مادر از و راضی باشد من از و راضی ام و هر که پدر و مادر

از و خشمگین اند من بروی خشمناکم و دیگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که خبر داد مرا جبرئیل علیه السلام که

حق سبحانه و تعالی میفرماید که وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَارْتِفَاعِ مَكَانِي لَوْ أَنَّ الْعَاقَّ لِوَالِدَيْهِ يَعْمَلُ بِأَعْمَالِ الْأَنْبِيَاءِ

لَمْ أَقْبَلْهَا مِنْهُ یعنی بعزت و جلال خودم و بحرمت ارتفاع مکانم که اگر عاق والدین بدرگاه من آید با عمل جمیع انبیا از وی

نپذیرم و بر وی رحمت نکنم و مؤید اینست حکایت علقمه که در محل نزع زبان او بسته افتاده بود رسول صلوات الله علیه و آله

بمادرش خطاب کرد که از وی راضی شو و از سر گناه وی درگذر چنانکه در اول این مجموعه مذکور شد مثنوی تا توانی اگر

خدمت گزین ** تا شود اسب مراد زیر زین ** هر که پیش مادران خدمت کند ** ایزد ش با دولت و حرمت کند **

نوع نهم سخن چینی کردن و دیگر از گناهان کبیره نمامیت و نمام کسی را گویند که سخن چین باشد قال الله تبارک و تعالی وَيْلٌ لِكُلِّ

هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ الَّذِي یعنی ویل مر هر غیبت کننده در خفیه و طعنه زننده در مواجهه و بعضی معنی بر عکس گفته اند و ویل نام غاریست

یا چاهیست در دوزخ و بدانکه نمیمه که آن سخن چینی است از غیبت بتر است و دیگر حق تعالی میفرماید که هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ

یعنی بسیار است غیبت کننده در عقب مردمان بسیار رونده بسخن چینی در میان ایشان از حسن نقلست که ولید بن مغیره در پی مردمان

مرد و گنج و مال خود را بی محمد و طی داد و بغزا ایشان میکرد این آیه در باب او نازل شد که این عملها او است و از گناهان کبیره و عبد الله مبارک

گوید که ولد الزنا سخنی را که شنید نگاه نمیدارد و قول حق تعالی که مناع [illegible] بنمیم دلالت میکند بر آنکه نمام ولد الزنا است زیرا که

بعد از آن فرموده که عُتُلٍّ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ یعنی درشت خوی سخن روی با شرح باشد یعنی مخصوصست و رای باطل نسبی از پی حیله

و امزاده که پدر او معلوم نباشد و در روایت واقع شده که حَمَّالَةَ الْحَطَبِ که زن ابی لهب بود نمام بود و زن لوط نیز نمام

زیرا که

زیرا که مردم را خبر داد و از مهمانان که با و آمده بودند و آن فرشتگان بودند که قبل این گذشت و زن نوح نیز نمام بود از برای آنکه

خبر میداد که شوهرش دیوانه است و در حدیث آمده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که داخل بهشت نمیشود سخن چینی و از رسول الله

صلوات الله علیه و آله مرویست که آنحضرت فرموده که هر که شایع کند کلمه را که مسلمانی گفته باشد بقصد آنکه او را رسوا سازد رسوا سازد او را

حق تعالی در روز قیامت و بسوزاند او را در آتش دوزخ و در آثار آمده که وقتی قحط شد در بنی اسرائیل چنانکه اتفاق خلایق از

جوع بر هلاک شد و هر چند موسی پیغمبر بنی عمران دعا میکرد اجابت نمیشد و مردمان بهلاکت نزدیک شدند موسی علی نبینا و علیه السلام بدرگاه قاضی الحاجات

مناجات بنالید که بار خدایا بر بنی اسرائیل رحم کن و ایشان را از بلای قحط برهان حق سبحانه و تعالی خطاب کرد که ای موسی در میان شما نمامی است

تا او در میان قوم است و توبه نکرده دعای ایشان مستجاب نمیشود و از این بلا خلاصی نمیابند موسی گفت بار خدایا آن کدام است تا من او را

بتوبه امر کنم یا از میان قوم بیرون کنم خطاب آمد که ای موسی من نهی میکنم از نمامی خود نمامی کنم هر که سخن چینی توبه کند تا ادیم در میان ایشان توبه کنند

و بباید دانست که سخن چینی آنست که کسی حرف غیری را بی رخصت قایل نزد کسی گوید که از آن قایل آزرده شود یا بسایح زیرا که سخن کسی بغیر رسانید تا کو واجب

باشد مثلا کسی نزد برادر مومن خود قاصدی فرستد باید که آنچه با و گفته بیچا زیاده و کم گو بغیر زیرا که این نوع سخن امانت و در امانت خیانت نشاید

کرد و نمیمه بر سخن تنها صادق نمی آید بلکه بنوشتن یا باشاره کردن یا کنایه صادق می آید خواه کشف ترا کسی کنند و خواه اظهار فعلی که فاعل

او نخواهد که آن ظاهر شود خواه بحق باشد خواه بباطل بلکه هر چیزی که ببینند یا بشنوند از مردمان سزاوار آنست که ساکت شود از و مگر حکایتی

که در و فایده مسلمانان باشد مثل آنکه کسی مال غیری بناحق خورد او صاحب را خبر سازد تا آنکه حق او بحق دار برسد حکایت آورده اند

که مردی ببازار برده رفت تا غلامی خرد غلامی را بر او عرضه کردند و گفتند این غلام با نواع هنر آراسته اما یک عیب دارد که نمام است

گفت این سهل است غلام را بخرید و بخانه برد و چون روزی چند بر این بگذشت غلام نزد خواجه آمد و گفت ای بی بی مدتیست که در این خانه ام

و حقوق احسان و انعام تو در گردن من بسیار است و رعایت حق آن بر من واجبست از آنجمله یکی آنست که ترا از اسرار خواجه مطلع

سازم بدان شرط که مرا در روی او شرمسار نکنی و این اسرار منکشف نگردانی خواجه را با زنی کا جیله طریق مطالعت معاشقت افتاده و میخواهد

که ترا طلاق دهد و او را بنکاح شرعی بحباله خود در آورد زن گفت تو بر این کار چیست غلام گفت من تدبیر این کار میدانم جز آنکه مردی در این

شهر هست که سحر و افسون و نیرنگ ساحر از آسمان فرود می آورد و ماهی در دریا از دست او هر چند از موی حلق مرد سری می پردازد که مرد را آشفته

زن میسازد اگر خواهی استره بیاورم که چون خواجه در خواب باشد موی چند از حلق او بردار و بمن ده تا بدان ساحر دهم تا خواجه را از عشق

تو بیصبر و آرام گرداند استره بزن داد و پیش خواجه آمد و گفت این اشفاق و اکرام که تو در حق من میکنی هیچکس در حق فرزند صلبی خود نکند

و بر من واجبست که آنچه معلوم شود بخدمت تو عرض نمایم و حق نعمت تو بجای آورم بدانکه بلبله را تیر عشق جوانی بر هدف

جان رسیده و جام محبت از دست ماه روی چشیده و تو بر گزده که ترا هلاک کند و استره چون قطره آب جهت این کار مهیا ساخته

واگر میخواهی که این معنی بر تو ظاهر گردد در خود را بخواب ساز تا حقیقت این بر تو منکشف شود خواجه بخانه رفت و بخفت و خود را بخواب
ساخت زن استره برگرفت و ببالین خواجه آمده خواست تا دستی بحلق خواجه برد خواجه را شکی در دل نماند برجست و استره از دست زن
بگرفت و او را هلاک کرد خویشان زن خواجه را بگرفتند و بقصاص بکشتند و میان هر دو قبیله محاربه و مقاتله واقع شد بشومی آن نمام چندین
کس هلاک شوند **نظم** میان دو کس جنگ چون آتشست ◦ سخن چین بدبخت هیزم کش است ◦ کنند این و آن خوش دگرباره دل ◦ که وی در میان
کوربخت و خجل ◦ میان دو تن آتش افروختن ◦ نه عقلست خود در میان سوختن **بیست و یکم ترک سنت سنتهای مؤکده آنحضرت**
و سنت آنحضرت بسیار است اگر چه از عهده همه آن بیرون نتوان آمد اما از همه نیز دست باز نتوان داشت یکی از نماز سنتی میباید که
نماز شب بجای آورند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در باب نماز شب مبالغه بسیار فرموده بمرتبه که بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده
که ای علی بر تو باد بنماز شب که هر که استخفاف نماز شب کند از ما نیست و از روزهای سنتی سه باید داشت هر چه بران قادر باشند
و دیگر از سنتهای که تاکید فرموده اند نکاح است چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که نکاح سنت منست پس هرکه روی بگرداند
از سنت من الکس از امت من نیست **بیست و دوم** خود را از بول نا نگاه داشتن است و این از گناهان عظیم است و اهل تشیع سبب
فتوی پیشوایان خود همیشه درین گناهند زیرا که رفع بول از خود نمیکنند و اگر وقتی خواهند که ازاله بول کنند خاک بر سر خود کرده بخاک
او را زایل میکنند یا بر دیوار میمالند و مستند بعقل ناقص خود شده اند که خاک آب طهارت میدهد و از حدیث لَا يَزُولُ إِلَّا بِالْمَاءِ
بخبر نشده اند و نیز حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که مَنْ مَسَّ ذَكَرَهُ عَلَى الْجِدَارِ فَكَأَنَّمَا مَسَّ عَلَى الْمُصْحَفِ وَلَعَنَهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ
عَلَى بَدَنِهِ مَلَكٌ یعنی هر که ذکر خود را بر دیوار مالد پس او همچنانست که خود را بالله مصحف مالیده باشد و لعنت کند او را ملائکه بعدد
موی که در بدن اوست ای عزیز آن ملاحظه کنید که چیزی که او را هیچ وجودی نمی‌نهند چه مقدار گناه در ضمن اوست پس وای بر ما در
افعال ما **رباعی** چندی منم آن کوه گناهی که مپرس ◦ در دوزخ معصیت گیاهی که مپرس ◦ تا بر من سحاب رحمت چکند ◦ ور نه منم آن نام سیاهی که مپرس
**بیست و سیم** باعث دشنام پدر و مادر شدن حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که لعنت باد بر کسی که مادر و پدر خود را
دشنام دهد گفتند یا رسول الله کسی باشد که بر پدر و مادر خود دشنام دهد فرمود بلی آنکه مادر و پدر دیگری را دشنام دهد
تا مادر و پدر او را دشنام دهند همانست که بمادر و پدر خود دشنام داده و یقین است که هتک حرمت غیر هتک حرمت
خود است و ازینجاست که گفته اند حرمت خود بدست خود نگاه باید داشت **رباعی** این مادر و پدر از جهت چندین حرمت
آن به که نهم بر دهن مهر سکوت ◦ یکقطره آب و اینهمه کبر و منی ◦ یک قبضه خاک و اینهمه باد و بروت ◦
**بیست و چهارم** خلل در وصیت کردن باید که میت وصیتی که در باب اموال خود کند چنانکه موافق شرع مطهر باشد
باو قیام نمایند که خلاف آن ارتکاب بزرگ است و در بعضی روایت فرار از صف نیز از کبایر است یعنی در جنگ کفار یکی یا دو کسی کر

کرچنین

کرچنین قوله تعالی وَمَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَى فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ
وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ یعنی هر که بگرداند در روز مصاف پشت خود را مگر آنکه خواهد بهتر بهم رساند بجهت جنگ و یا
خواهد که بر سر نیزه دشمن رود پس بتحقیق که غضب میکند خدای و ماوای او جهنم است و بد بازگشتنیست دوزخ **بیست و پنجم قمار**
قمار باختن بدانکه عقاب و عقوبت اهل قمار از حد حصر متجاوز است و صاحب آن در دین و آخرت منکوب و زیانکار و شرمسار است
و بدانکه نرد و شطرنج و گنجفه و دوازده خانه از اقسام قمار است و تخم بازی و گردو بازی و جز او را در عرف عادت بازی گویند
از قسم قمار است و در حرمت هم مساوی اند و مرویست که امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر قومی بگذشت که شطرنج می باختند
و در غضب شده پاره خاک برگرفت و در میان آن قوم ریخت و فرمود مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ
چیست آن صورتها که بر گرد وی نشسته اید و مانند بت پرستان آنرا میپرستید و در کشف آورده که امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده
که نرد و شطرنج از جمله قمار است و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که بر شما باد که دور شوید ازین کعب یعنی نرد و شطرنج که هر دو از قمار
اهل عجم اند و رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هر که نرد یا شطرنج بازی کند چنان باشد که دست خود را بخون خوک آلوده کرده
باشد و باز فرموده که داخل نمیشود ملایکه در خانه که در وی خمر باشد یا دف طنبور یا نرد یا شطرنج و مستجاب نشود دعای
اهل آن خانه و برداشته شود برکت از ایشان و دیگر رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هر چه شما را مشغول کند و باز دارد از
یاد حق او حرامست و نرد و شطرنج ازین قبیلست **بیست و ششم** ساز نواختن روایتست از امیرالمؤمنین علی علیه السلام از
آن پیغمبر صلی الله علیه و آله که حشر کرده شود روز قیامت زننده طنبور و عود و چنگ و چغانه و کمانچه و نی و مزامیر و هر چه او را ساز
گویند و روایتست از رسول صلی الله علیه و آله که حشر کرده شود روز قیامت زننده طنبور با روی سیاه و در دست او
طنبوری از آتش باشد و بر بالای سر او هشتاد هزار ملک باشند و بر دست هر یک عمود آتشین و بر سر و روی وی زنند و حشر کرده
شود مغنی از قبر کور و لال و کر و زانی نیز هم چنین محشور شود و نای نوازنده نیز هم چنین و مرویست که امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر شخصی
گذشت که طنبور مینواخت فرمود که میدانید که این طنبور چه میگوید گفتند نه یا علی فرمود میگوید که من نوازنده خود را عنقریب بر
باتش دوزخ و بدانکه لهو و لعب و غنا بعضی برآنند که از کبایر است بنا بر مضمون آیه بلاغت که وَمِنَ النَّاسِ مَنْ
يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ
أَلِيمٌ یعنی از مردمان کیست که میخرد سخن بازی و سخریت که مردمان را بسبب شنیدن آن از یاد باز میدارند تا گمراه سازد بندگان را
از راه خدا یعنی از استماع قرآن و دین اسلام نادانسته تا فرا گیرد دین خدا را بسخریت آن گروه مر ایشانراست عذابی خوار
کننده که قتل و غارت در دنیا و عذاب در عقبی اکثر مفسران برآنند که مراد بلهو حدیث غناست و مرویست که آیه

ویشان کسانیست که کنیزان مغنیه گویند و خوانند و مردم را بجهت استماع اصوات و الحان ایشان از شنیدن حق باز داشتندی و ایشان را
بدان داشتندی که معاشرت کنند با کسی که اراده اسلام کرده تا بجهت مشغولی بآن الحان لذیذه ایشان از آن قصد برگردند و از پیغمبر صلی الله
علیه و آله روایت کرده که حلال نیست بیع کنیزان مغنیه و شرای ایشان و تجارت در ایشان و ثمن بهای ایشان مراد آنست که بیع و شرای
مغنیات حرامست ابو درداء از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که پر سازد گوشهای خود را از غنا اذن ندهند که
آواز روحانیان بشنود در قیامت گفتند روحانیان کیستند فرمود قاریان اهل بهشت‌اند و در حدیث آمده که در روز قیامت خدای تعالی
گوید کجا اند آنها که گوشهای خود را از لهو و مزامیر شیطان نگاه داشته باشند ایشان را در ریاض مشک جای دهم و حمد و ثنای خود ایشان را
بشنوانم از فضیل نقلست که غنا افسون زناست و سبب خشم خدا و قساوت قلب مقام دوم برگناه صغیره مصر بودن از ابی عبد الله علیه
السلام مرویست که صغیره نیست با اصرار یعنی صغیره با اصرار کبیره است و کبیره نیست با استغفار و ابی جعفر علیه السلام فرموده که اصرار آنست که گناهی
کند و استغفار از آن نکند و با نفس خود قرار توبه ندهد و باید دانست که صغایر بسیارست از آن جمله آروغ زدن و باد از
خود جدا کردن بظرافت و مکان کرو بهم انداختن و سخریت بامردمان کردن و فریاد زدن و خنده قهقهه کردن و سنگ ریزه باشد
با یکدیگر انداختن و درشتی گفتن روی خود را از فخر و تکبر گردانیدن چنانکه خدای تعالی بر زبان لقمان خبر میدهد که وصیت میکند پسر خود را
قوله تعالی و لا تصعر خدک للناس و لا تمش فی الارض مرحا ان الله لا یحب کل مختال فخور بعجز و بر یکسو
میل مده روی خود را جهة مردمان یعنی صغر روی خود را از مردمان مگردان چنانکه فعل متکبرانست و مرو در زمین در حالتی که بافرح
شدید و شادی تمام باشید و خرامان همچنانکه جاهلان و متکبران میکنند بدرستی که خدای دوست نمیدارد هر خرامنده را که مانند
متکبران رود و بسیار فخر نماینده و نازش کننده قوله تعالی و اقصد فی مشیک و اغضض من صوتک ان انکر الاصوات
لصوت الحمیر و میانه باش در رفتن خود فریاد کننده و نعره زننده مباش در سخن بدرستی که زشت‌ترین آوازها آواز خر است
آواز نوا انت روایتست که زود رفتن در راه علامت خفت یک بار است و تیز نگه کردن نشانه کبر و بزرگواریست بلکه میانه‌رو باید
بود که از علامت تواضعست و بردباری نظم ای برادر ترک عز و جاه کن ÷ خویش را شایسته درگاه کن ÷ عز و جاهت سر بسر مسکنت
مر ترا در بستر مسکنت ÷ تا توانی بردباری پیشه کن ÷ وز عقوبات خدا اندیشه کن ÷ مرویست که در زمان پیشین مردی از روی نشاط
و تکبر برفت حق تعالی زمین را امر کرد تا او را فرو برد و روایتست که مسکنان و متکبران بی ادب برفع صوت تفاخر میکردند حق تعالی
این آیه فرستاد و مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آواز نرم دوست داشتی و جهر صوت را
کاره بودی و سفیان ثوری فرموده که فریاد هر حیوانی تسبیح اوست الا حمار که آواز او از دیدن
شیطان است و مرویست که آواز حمار از برای آن گاه [illegible] و بوهت

یا جمله شهوت و سعد وقاص از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که حق تعالی سه آواز را دشمن دارد آواز نوحه و آواز سگ و آواز زن نوحه کننده
و از ابو عبد الله علیه السلام مرویست که مراد بانکر الاصوات عطسه است بآواز بلند و رفع صوت در کلام قبیح که مرضی الهی نباشد
و اگر رفع صوت در دعا یا در قراءة قرآن یا ذکر الهی باشد مذموم نیست هر گاه ریا و تجبر با او نباشد نظم عقل داری میل بد کاری مکن ÷
زین چو بگذشتی سبکباری مکن ÷ هر چه باشد در شریعت ناپسند ÷ دور از خود کن که باشی هوشمند ÷ تا صواب کار بینی سر بسر ÷
بر مراد خود مکن کاری پسر ÷ بدان ای عزیز که حضرت حق سبحانه و تعالی کریمست و بخشنده گناهان بندگان و اگر بنده گناهی کند و بران پشیمان
و نادم شده و از روی صدق و یقین عازم شود بر ترک آن حق تعالی کریمتر از آنست که در قیامت او را شرمسار سازد و بران گناه پشیمان شده معذب
گرداند و باید که تکیه بر طاعت خود نکنند و همیشه خایف و خاشع باشند که حق تعالی صفت بندگان خود را باین نوع کرده که و عباد
الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما یعنی بندگان خدای بسیار بخشش
آنانند که میروند بر روی زمین از روی تواضع و افتادگی و با سکینه و وقار و چون خطاب کنند مر ایشان را نادانان یعنی سخن بی ادبانه با ایشان
گویند گویند در جواب جاهلان که سلام بر شما یا سخنی گویند که سالم مانند در آن از ضرر و ایذای ایشان مراد ترک تعرض است
بسفها و اعراض از مجادله ایشان و گویند با ایشان که ما شما را بشما گذاشتیم و در موضع جواب شما نیستیم و الذین یبیتون لربهم
سجدا و قیاما و دیگر بندگان خدا آنانند که با وجود حسن خلق شب بروز آورند برای رضای خدای پروردگار خود سجده کنندگان
و بر پای ایستادگان و الذین یقولون ربنا اصرف عنا عذاب جهنم ان عذابها کان غراما انها ساءت مستقرا و مقاما
و دیگر بندگان آنانند که با وجود اجتهاد در طاعت و اتصاف بخشوع و خضوع تکیه بر طاعت ناکرده گویند بر وجه زاری
از خدای که ای پروردگار ما بگردان از ما عذاب دوزخ را بدرستی که عذاب دوزخ هست لازم و دایم و جاوید بدرستی که دوزخ بدست
از روی آرامگاه و جای بودن و ایستادن و الذین اذا انفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا و کان بین ذلک
قواما و بندگان حق آنانند که چون نفقه کردند اسراف نکردند یعنی در معاصی و محرمات صرف نکردند و تنگ گیری نکردند بر عیالان
خود و بر مستحقان حقوق واجبه باز نگرفتند و بود انفاق ایشان میانه و راست بطریقه اعتدال مرعی داشته و الذین لا یدعون
مع الله الها آخر و لا یقتلون النفس التی حرم الله الا بالحق و لا یزنون و من یفعل ذلک یلق اثاما
و بندگان مخلص آنانند که نپرستند با خدای بحق خدای دیگر را و نکشند نفسی را که حرام کرده است کشتن او را خدای مگر بحقی که آن رده است و قتل
در عوض قتل و زنا نکنند چه اصل معاصی این سه گناهست و هر که بکند آنچه مذکور شد از این کبایر ثلاثه و برسد جزای کردار خود را که آثامست و آثام چاهیست
در دوزخ که اگر سنگی از کنار آن رها کنند در مدت هفتاد سال بقعر آن رسد یضاعف له العذاب یوم القیمة و یخلد فیه مهانا
دو چندان کرده شود مر او را عذاب بروز رستخیز و جاوید بماند در آن عذاب در حالتی که خوار و بیمقدار باشد و ذلیل و بی اعتبار الا من تاب و آمن

وعمل عملا صالحا فاولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات وكان الله غفورا رحيما مگر آنکه توبه کند از شرک
و بگرود بخدای و رسول و بکند کاری شایسته پس آن گروه بدل کند خدای بدیهای ایشان که گناهانند به نیکوییها و هست خدای آمرزنده گناهان کار
بتوبه مهربان بر ایشان یعنی معاصی سابقه را محو کند و در موضع آن طاعت لاحقه ثبت نماید و از ابن عباس و سدی و مجاهد نقلست که حق تعالی
مقابح اعمال ایشان را در شرکت تبدیل نماید بمحاسن اعمال در اسلام یا شرک را باسلام و قتل مؤمنین را بقتل مشرکین و زنا را بعفت و پرهیزکاری بدل
فاید و گویند محو کند سیئاتی که در اسلام کرده و حسنات ثبت کند در آن کتب چنانکه مذکور است در صحیح مسلم که ابو ذر گوید که رسول خدای صلی الله علیه و آله
فرموده که روز قیامت بنده را در عرصات حاضر گردانند و صحیفه اعمال او بدست او دهند در صحیفه گناهان صغیره باشد وی خواند و از گناهان
کبیره خایف باشد چون همه بخواند کبایر را نبیند گوید من گناهان کبیره کرده ام پروردگارا صحیفه اعمال من نیست گویند که آنرا بحسنات بدل کردند
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله این حدیث میفرموده و از روی تبسم میخندید چنانکه دندانهای مبارک او دیده میشد منقولست که مردی نزدیک
رسول خدای صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله چه میفرمایی در حق مردی که هیچ گناهی نماند که نکرده باشد و باین راه که حاجیان میروند
زنا کرده باشد آیا او را توبه باشد فرمود مؤمن بوده و کلمه شهادت گوید گفت بلی فرمود او را توبه باشد و بعد از توبه صحیح گناهان
او بحسنات بدل کند مرد شادمان گشته مکرر میگفت الله اکبر الله اکبر تا آفتاب فرو شد رباعی از شرب مدام لاف مشرب توبه
وز شوق بتان سیم غبغب توبه دل در هوس گناه و بر لب توبه زین توبه نادرست یا رب توبه ومن تاب وعمل صالحا
فانه يتوب الى الله متابا و هر که توبه کند و بکند کاری شایسته بجهت تلافی تقصیری که از وی واقع شده باشد پس بدرستی که باز گردد بسوی ثواب
خدای باز گشتنی نیکو در خبر است که حق تعالی و تقدس خشنود میشود بتوبه بنده از گمراهی که راه بیابد و تشنه که آب بیابد و نازایی که فرزند آرد والذين
لا يشهدون الزور واذا مروا باللغو مروا كراما و دیگر عباد الرحمن آنانند که حاضر نشوند در مجالس و مشاهد باطل مانند مجلس اهل شرک
و غنا و خمر و مزامیر و سایر ملاهی و لعب و قبایح و گواهی ندهند بامر باطل و ناروا و چون بگذرند آن بندگان حمیده خصال بچیزی که ناپسندیده است و ناروا
و شرعا ملغی باشد در حالتی که کریمان و بزرگواران باشند یعنی مکرم نفس خود باشند از آنکه بایستند بر آن و از آنجمله چشم پوشیدن است از فواحش و
اعراض از ذنوب و کنایه از آنچه قبیح باشد تصریح بآن و امثال آن و ابو جعفر و ابو عبدالله علیهما السلام فرموده اند که مراد گناهانست که شریعت تجویز
آن نکرده شریکانند بکنندگان آن چه حضور ایشان دلیل رضا است بآن و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هر که در [illegible] مردمان باشند
[illegible] گویند و بر کسی بخندند یا بر زنی که بگذرد سخنی گویند از آنجا برنگردد الا که [illegible] وی را واجب شود و از ابو جعفر علیه السلام مرویست
مراد بلغو معاصیست یعنی چون با اهل معاصی بگذرند [illegible] گام برگیرند و بروند والذين اذا ذكروا بايات ربهم لم يخروا عليها
صما وعميانا و دیگر بندگان حق آنانند که چون پند داده شوند بآیتهای پروردگار خود یعنی موعظه بروی ایشان گفته شود بر آن در حالتی
که کران باشند و نشنوند آنرا بسمع قبول و کوران نبینند انوار آنرا یعنی مانند کسی باشند که نبینند و نشنوند آنرا و بآن کار نکنند

والذين

والذين يقولون ربنا هب لنا من ازواجنا وذرياتنا قرة اعين واجعلنا للمتقين اماما و دیگر عباد الرحمن
آنانند که از روی نیاز میگویند ای پروردگار ما ببخش ما را از زنان و فرزندان ما آنچه که روشنی دیده ما بود یعنی ما را از ایشان خوشدل
و شادمان بداریم مراد اهل و اولاد صالح [illegible] نموده که مراد از ذریت که مؤمن آنرا ببیند چشم او روشن شود آنکه گفت
علم نیکو کند و بگردان ما را برای ما [illegible] پرهیزکاران [illegible] توفیق بر هر کاری ده که شایسته امامت متقیان باشیم تا اهل تقوی بما اقتدا
کنند و ابو بصیر از ابو جعفر علیه السلام نقل کرده که [illegible] بگردان ما را از متقیان و بر پرهیزکاران امامی و پیشوایی تا بوی اقتدا کنیم
اولئك يجزون الغرفة بما صبروا ويلقون فيها تحية وسلاما آن گروه بندگان که مذکور شدند با وصاف [illegible]
شوند [illegible] بهشت با آنچه صبر کردند بر مشقت [illegible] و ترک شهوات و [illegible] گفتار و تحمل مجاهدات و فقر و احتیاج و [illegible] و از بعضی
عبادات [illegible] داده شوند در بهشت باقی که هرگز فنا در عقب آن نباشد و سلامتی از آفات [illegible] که غرفه کوشکیست [illegible]
از [illegible] خالدين فيها حسنت مستقرا ومقاما در حالتی که جاوید باشند در غرفهای بهشت یعنی
و از آنجا هرگز [illegible] و بیرون نیایند نیکوست آن غرفه بهشت از روی قرارگاه و جای بودن [illegible] که با خود قرار داده که من از
[illegible] گناهان [illegible] صلی الله علیه و آله روایت است که آنحضرت فرمود که
ای بنی آدم باید که مغرور نگرداند ترا گناه [illegible] که گناه بیش
او [illegible] و باید که مغرور نگرداند ترا [illegible] رحمت حق تعالی [illegible]
[illegible] که من شکر او کنم [illegible] از رحمت حق تعالی و حال آنکه خود امیدوار باشی یعنی
گوید که من گناه نکرده ام [illegible] قوله تعالى ما اصابك من حسنة فمن الله وما اصابك
من سيئة فمن نفسك یعنی آنچه بتو میرسد ای آدمی از فراخی و ارزانی و تن درستی و سایر نعمت پس از نزد خدای [illegible]
ادا میکنند از انواع طاعات و عبادات [illegible] برابری نمیکند با نعمت وجود او پس چگونه تقابل نعمت [illegible] کند و آنچه
برسد بتو از قحط و تنگی و سایر مصیبت پس از نزد تست [illegible] آن شده زیرا که [illegible] و امتحان [illegible]
[illegible] معاصیست [illegible] که هیچ مؤمن [illegible] برسد [illegible] یا زوال نعمت او [illegible]
شود مگر که بسبب معصیت او باشد تا آن سبب مغفرت او شود از آن گناه پس خوشا حال مؤمن که [illegible]
آید مکافات او در دنیا [illegible] عقاب او شود [illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که [illegible]
[illegible] نشود و هیچ [illegible] گناه او [illegible]
[illegible] دشمنان آنحضرت [illegible] سعادت [illegible] بهره اند [illegible]

امیر المؤمنین علی ... توفیق توبه ... [illegible]

[illegible] ... توبه ... [illegible]

[illegible] ... پیش آن دیده که روشن نظر است ... [illegible]

جهل بر دو قسم است بسیط و مرکب آنست که نفس را فضیلت علم نبود

و لیکن بجهل معترف باشد و داند که نادانست و این نوع مذموم نیست ... [illegible]

[illegible] ... عالم داند ... [illegible]

[illegible]

در جهل مرکب ... خواجه نصیر الدین طوسی علیه الرحمه در اخلاق ناصری آورده که حکیم ... [illegible] ... بالاتفاق ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... و قال الجنید ... علی ما اتیهم الله من فضله ... [illegible]

[illegible]

از اصحاب رسول صلی الله علیه وآله [illegible] این مژده آن احسنتم احسنتم لانفسکم وان اسأتم فلها
[illegible] زنان [illegible] در نهادش [illegible] و حلوای [illegible] و قدری زهر در آن کرده با چند قرص نان [illegible]
مرد داد و [illegible] و بجوار رفت و [illegible] آمدند و [illegible] ایشان ظاهر بود نان و حلوا [illegible]
داد جوانان [illegible] شدند و آن نان و حلوا [illegible] در زمان جان [illegible] رسید مرده [illegible]
علیه وآله [illegible] که آن نان و حلوا [illegible] آورد و بگفت فلان زن [illegible]
[illegible] برآمد و گفت این هر دو پسر [illegible] رسول صلی الله علیه وآله [illegible]
مضمون [illegible] آورد و گفت من اگرچه بد کردم اما با خود کردم و [illegible] مشهور است که کفی [illegible]
حسود [illegible] در عالم [illegible] حسود [illegible]
و در جامع الحکایات مذکور است که در بغداد [illegible] بود [illegible] عابد [illegible]
و علامات [illegible]
در دل من [illegible] آتش [illegible]
و [illegible]
میکند [illegible]
که [illegible] برادر [illegible] که دل [illegible]
[illegible] غلام را در مقام [illegible]
بام خانه [illegible] آمد و گفت [illegible] که من [illegible] و میخواهم [illegible]
[illegible]
بر من [illegible]
[illegible]
[illegible] غلام گفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] غلام [illegible] آورد [illegible] خواهم [illegible]
[illegible] بام خانه عابد [illegible] اصفهان [illegible]
چون در بام عابد [illegible]
[illegible] غلام [illegible] اصفهان [illegible] غلام [illegible]
[illegible] غلام گفت [illegible]
[illegible]
صورت [illegible]
[illegible]
[illegible]
چاره [illegible]
[illegible]
[illegible]
آدمی [illegible]
حال [illegible] ای ملک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

جز این اتفاق در عالم عفو خود روزی [illegible] مال [illegible] آنگاه بپوشش در نظر خلق فضیحت عصیانم . بروز حشر که پاشند عیبهای مرا

در [illegible] شفیع کنم خاتم النبیین را [illegible]

واجتناب از بخل

سخاوت نیکنامی و احسان موجب دوستکامیست و هیچ صفت آدمی را بهتر از سخاوت نیست صفت مردی و [illegible]

هر که این هر دو ندارد عدمش به که وجود و در خبر آمده است که سخاوت درختیست در بهشت و [illegible]

او در سر فراز [illegible] و شکوفه آن نیکنامی در دنیا است و میوه او [illegible] ای سخاوت [illegible]

از کف [illegible] [illegible] بخل [illegible] صفتی [illegible]

[illegible]

[illegible] او نظر [illegible] و مردم او [illegible] واجب [illegible]

[illegible] بالنفاق [illegible] خلافت [illegible]

[illegible] بالنفاق [illegible]

بالنفاق [illegible] که در عرف سخاوت گویند [illegible]

که در عرف گویند [illegible] مال است [illegible]

[illegible] بخیل [illegible] بخلاف [illegible]

[illegible] بخیل [illegible]

[illegible] بخیل [illegible] باید که [illegible]

با از اهل عیال [illegible]

و فرموده [illegible] یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون یعنی هر که نگاه داشته شود از بخل نفس خود پس ایشانند [illegible]

ایشانند رستگاران و حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible] بخیل [illegible]

[illegible] اللهم انی اعوذ بک من البخل یعنی بار خدایا پناه میجویم بتو از بخل و نیز حضرت رسول صلی الله علیه و آله

فرموده که سخی [illegible] نزد خدای تعالی بهتر است از بخیل [illegible] دو خصلت [illegible] در دل مومن بخل و بدخلقی [illegible]

و فرموده که بخیل [illegible] ظلم [illegible] نزد خدای تعالی از بخل [illegible]

[illegible] در بهشت [illegible] روزی رسول صلی الله علیه و آله طواف خانه کعبه میکرد [illegible]

بار [illegible] این خانه [illegible] گناه [illegible] گفت من بزرگتر [illegible]

حضرت فرموده [illegible] گناه تو بزرگتر است یا [illegible] گفت گناه من یا رسول الله فرمود گناه تو بزرگتر است یا آسمانها گفت گناه من فرمود گناه

تو بزرگتر است یا دریا گفت گناه من فرمود که گناه تو بزرگتر است یا عرش [illegible] گفت گناه تو بزرگتر است یا [illegible] گفت

خدای تعالی بزرگتر است و بالاتر حضرت فرمود [illegible] گناه خود [illegible] یا رسول الله من مردی صاحب مالم و هرگاه

[illegible] سوال کند [illegible] آتش [illegible] حضرت فرمود که دور شو [illegible]

[illegible]

تو [illegible]

[illegible] بخیل [illegible] و من [illegible] بخل [illegible] البخل

[illegible]

[illegible]

[illegible]

پس [illegible]

[illegible]

در تو بخیل و در خبر آمده که چون حق سبحانه و تعالی اراده میکند [illegible]

[illegible] بخیلان [illegible]

[illegible] بخیلان [illegible] و در روایت آمده [illegible] علیه السلام

[illegible] گفت [illegible]

و دوستترین مردمان نزد من مومن بخیل است و دشمن‌ترین مردمان نزد من فاسق سخی [illegible]

بخیل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

رفیع [illegible]

[illegible]

و تمام [illegible] او بسبب طول مدت غربت [illegible] بود و از حرقت [illegible] فاقه رسیده و غلام چون [illegible]

او [illegible] و لطف [illegible] خود در [illegible] و اکثر اوقات [illegible] گرسنه و تشنه [illegible] سرا اطلاع [illegible]

بجاره را در آب [illegible] غلام را چون [illegible] تماشای آن [illegible]

[illegible]

و دل ملک آمد [illegible] ادل [illegible]

پادشاه در زمان [illegible]

وصال [illegible]

[illegible] سلطنت و زمام مملکت [illegible] ارکان دولت و اعیان مملکت [illegible]

[illegible] آن غلام

[illegible]

ومملکت و دل لیل کرد دست [illegible] رسیده بود [illegible] ایام [illegible] طعام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] گفت تو نان چگونه خوری گفت من نان [illegible]

[illegible] گفت تو نان چگونه خوری گفت من نان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

رفته

[illegible]

و یکی بنده بود چون کسی خواهد که بر پیغمبر با مستحقی دهد او مانع شود و نگذارد و اگر دهد او غصه خورد که چرا داد ند اورده اند که پادشاهی
نیاز بخشنده و جوانمرد بود روزی با یکی از ندیمان و مقربان خود گفت که مرا آرزوی آنست که هزار هزار درم بیکی ببخشم گفت ای خداوند
بسیار است و این مبلغ بقدس تو ان داد گفت اگر نصف این بخشم چون باشد گفت مقدار نیز بسیار است گفت ثلث توان بخشید
گفت مشور بسیار است او اللهم بیشتر تو اراد فت که صد هزار درم باشد گفت اگر چه بسیار است اما بیکی می توان بخشید گفت ای
من میخواستم که این بخشش در حق تو کنم تو خود را محروم کردی و مرا از سخاوت باز داشتی گفت ای ملک من خطا کردم شما از کرم عهد را باز نگیرید
بایدکه دیگر در مجلس این طبع نکنی مرد هر چند در این گوشه بکنی آن مجلد فرو بوند از ایشان نیز دل بکنیز در همان پاک دل آورد
بدانکه غنی گردون کار سازی نیاز تراغی سازد و باید تو هم دست کرم بکشایی و داد سخاوت بدهی و مسکینان و فقیران را ننوازی فردا که سخاوت نیز
افلاق نیکو انست و از سیرت اولیا و اصفیا و احسان نیکو کاریست با خلق خدای بموضع خود و در قرآن مجید وارد است که والله یحب
المحسنین و ان الله لا یضیع اجر المحسنین و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که الانسان عبید الاحسان
یعنی مردمان بنده احسان شده و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که الاحسان راس الفضل یعنی احسان سر همه فضیلت است
و الاحسان یقطع اللسان یعنی احسان قطع میکند زبان بدگوی او نیز رسول خدای صلی الله علیه و آله فرموده که گفت مرا جبرئیل علیه السلام
که حق سبحانه و تعالی میفرماید که دین تو که بهترین و بر آن راضی بودم با صلاحی آورد این دین را مگر سخاوت و خلق خوش پس گرامی دارید این دین را
باین دو چیز و از عبد الله عمر مرویست که گفت از رسول خدای صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود که دو خصلت که دوست میدارد حق تعالی آنها
سخاوت و حسن خلق و دو خصلت که دشمن میدارد حق تعالی آنها بخل و بد خلقی و هرگاه حق سبحانه و تعالی خواهد بر بنده خود نیکی طلب مکند
از وی آورد و او را حاجات مردم را بر آن است و منقولست از ابو شریح که گفت پرسیدم از رسول صلی الله علیه و آله که دلالت کن مرا بر عملی که داخل
شوم بهشت فرمود بر تو که در جنت میکند از موجبات مغفرت طعام است و فاش کردن سلام و نیکویی کلام و نیز حضرت
فرموده که حق تعالی مباهات میکند با ملائکه بکسیکه طعام دهد بنده را از بندگان او و حق تعالی رحمت کند بر آن دوست میدارد با ید که چون
کرم و احسان کنند منت ننهند که منت بر طرف میسازد و آن از اجر که گفته شده که در خت کرم را هر گاه که آب دهد کند بیخ او منت نشاید کرد
کار است خواهی از دم مروت همت منه از آب بر یاد ده و دیگر بدانکه سخاوت سهولت انفاق اموال خود است بمقتضای
مصلحت بمعرف استحقاق با اذیت و منت و توقع عوضی و غرضی نشاید حرف و بهترین کلی که در گلستان انفاق میکند از تسم
شاه دل عامی و عامی در منظور سازد و سخاوت در این کلیه سخاوت از صاحب کلی بجهت سجایت و دین و دنیا سرافراز بوده و مقبول
دلها گرده و محسالت و منبع کرم و مجد و بشاره و مرادات و مصاحب از انواع محمدی درگاه سخاوتمند است بجهت کرم مالی بود در باب
تبرع و سیل عطایات با سرور و فرح و کرم انفاق مال بسیار است و در امور عظام که نفع آن عام بود و کرم نفسی بزرگ بطیب نفس

بخ . .

ورت شده بود و ملک گرمیت و نفس با خود اینکه از رقیب مزرو و انتظار آنست که بر نفس همین ما بدارس یا کنایی کار او طبقه که اندر
بر خورستن و مبال کردن در وجهی که کسی باشد و این صفت امیر المؤمنین علیه السلام مرو است معاونت یاران و دوستان و تحقیق
باشد و مصیبت و نیک بخت فاتح است ما بر خود و در قوت مال و سماحت بذل کردن سخن از اموال خود باشد بطلبی بر سبیل تفضل ای
غرض بعد کی ما از استحباب خود اگر سخاوت بهترین خصلتهاست از رسول خدای صلی الله علیه و آله که سخی نزدیک است بخدا و نزدیک
و دور است از آتش دوزخ که نقل است از جعفر بن ابی طالب گویند روزی بجوار رفته بود و غلامی سیاه مجوس کار و در پیش گرفته
میکرد چون ازو طلبیده شده بود نان آمده و میخورد از بهر غلام آورد و غلام خواست کار تمام کند و نان خود در دستی نهاد در برابر او سکی استاده بود آن غلام نان را
بوی داد و آن سک آن نان را بخورد و باز استاده و همچنین شد غلام گفت که گویا سک هنوز گرسنه است دو نان دیگر پیش سک انداخت جعفر آنرا دید پیش رفت و گفتم ای غلام
گفت ازین غلامان چه بود گفتم تو از روزی چند و ظیفه است گفت سه نان گفتم پس چرا همه نانها را باین سک دادی گفت این سک از آن من نیست و اینجا غریب
اینجا غریب واقع شده و گرسنه بود و روا نداشتم که خود بخورم و این گرسنه بماند و نانها را باو دادم و خود روزه میدارم و در آن روز خدای تعالی میخواهم اورا
بخانه آمده آنچه بود از طلبیده آن غلام را از وی بخرید و آزاد کرد و آن باغ را بوی بخشید و چون آن صاحب باغ را آن کرم دید و مردمان
از سبب آن سؤال کردند امیر حال واقعه را گفت و فرمود در همه عالم مردی بزرگتر از این ندیدم ای عزیز با آنچه توانی و دست رس داری
تمامی بر انفاق و بخشش کن گفت بنگر که دایم بهر ببند دو دوشیزه و نقش منادی میکنند که ای خداوندا بانفاق راه دولت در دو جهان
وی خداوندا ممسکان را در دو جهان خواهم تو تلف کن این سخا خصلت ستوده است وای کسی که این خصلت نیست و باید
در هر عمل که سخاوت بر بنا یابد که هر بر بزرگان نسب هر که طبیعت نیکویی دارد باید که او را دانش نیکو دارد و هر آنچه طبیعت نیکی در زمین دل نشاند ثمره آن در دو جهان
نیکو تر سازد و بخس این قضیه است جمی نیک و نیک بکار تو اند در بدو نیک آینه بد تو اند گفت این بار و خدمت کلاه برده و ابرو
در مدت چو ماه که شیخ عون بن عبد الله گفت وقتی در میان اسرائیل قحطی پدید آمده بود و خلقان از گرسنگی بجان رسیده بسلامت نزدیک شده
و در میان ایشان درویشی بود که روزی با مردی از دی و چون نزد پاسبان آمد و قرص جوین گرفت و بمنزل خود رفتن روزه گشودی
بدر آن عبادت با لوف میرفت در روزی دید که بر سر راه ایستاده و میگفت ای مسلمانان از بهر رضای خدای تعالی بر من رحم کنید که از
گرسنگی بهلاکت نزدیکم این جوان با خود اندیشید که اگر من بمانم جز گرسنگی نیست من نیز بعد از این از گرسنگی بمیرم پس برده باو داد و بخانه رفت و آن شب از گرسنگی بخفت
که در خواب دید از آسمان آمده و گفت ای جوان خدا رحمت را بر سر نو منسوبانید که هر کاری که داری بگوی تا روا کنیم جوان گفت خداوندا ای بقای پادشاه
این قحط را از میان مسلمانان بر دار در خواب گفته که روا شد و در آن شب در آن خطه از میان مردمان بر خیز و تقاضای حال شود روز دیگر و باران فراوان
ببرکت آن دو قرص جو بباری آمده که مردم همه بحال انی افتاد و ندای غیر تا بدانند که مردان حق چنین بوده دانند فراخی روزی و دیگر حق بیشتر
شود بخشم و فراخی فرمود و اورده اند که روزی در جلسه بنی مهدی و یک ازو خبر داد عادل وارد نشدند پس او بنشست و ان مکلم گفت که سخی

هبت از سخاه

خندید و [illegible] بگو گفت بهترین مردمان کیست که ملاقات کند [illegible] و در وقت غضب [illegible] گوید و در حال [illegible] سخن [illegible]

گوید و در وقت [illegible] منشور [illegible] باشد [illegible] دشمنان مشفق و مهربان باشند پس حکیم روی [illegible] گفت [illegible]

[illegible] دشمن او [illegible] کم کنند از آن نعمت [illegible] و اهل کذب [illegible]

[illegible] آورده که یکی از خلفای بغداد غلامی داشت خورشید

لقا و ماه سیما و عنبر بوی و مشک موی که در حسن صورت و سیرت بی نظیر بود [illegible] قابل تربیت بود [illegible]

خلیفه [illegible] قبول نمود و چون او را [illegible] اتفاقا روزی خلیفه [illegible]

[illegible] غلام در آب افتاد و از نظر مردمان غایب شد و خلیفه [illegible] در طلب او [illegible]

[illegible]

[illegible]

وحضرت رسول صلی الله علیه وآله فرموده که هر که حبل صیانت از برای رضای حق نگاه دارد [illegible] حجاب از
پیش برداشته [illegible] میان اخلاص [illegible] و [illegible] حکمت از دل او برآید [illegible] از روی اخلاص
آنست که خود را از میان برگیرد و خود [illegible] قدر و جاه و منزلت اثبات نکند که هر که اعمال و اقوال خود [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] در درگاه صمدیت اند و ابلیس چون منکری کرد لعنت ابدی گرفتار گردید [illegible] فرموده که ابا واستکبر
وکان من الکافرین و چون منکر و منافق بود حق [illegible] منافقان ظاهر شود [illegible] امر کرد بسجده آدم امتحان [illegible] سهل بن عبدالله
گفت درین راه بعبرت نگاه کردم [illegible] راه [illegible] از نیاز [illegible] و هیچ حجاب [illegible] از دعوی [illegible] ابلیس [illegible]
[illegible] آدم [illegible] نیاز [illegible] ابلیس گفت خداوندا اگر مرا بسجده فرمودی [illegible] آدم را [illegible]
[illegible] که ای رانده شده درگاه غلط کردی آدم [illegible] بود و تو منافق او دوست بود و دشمن [illegible]
دوستان در حساب نیاز [illegible] طاعت [illegible] دشمن [illegible] معلوم شد که هر که [illegible] دشمن [illegible] عاقل [illegible]
[illegible] از تواضع [illegible] از تواضع کرامت [illegible]
[illegible] افعال [illegible] منافقان است [illegible] رحمن زیرا که [illegible]
[illegible] در باب [illegible] گفته شود روایت که در ایام ماضی مردی بود [illegible] عبدالله [illegible]
[illegible] که در مدت عمر خود شصت سال روزه داشت و هر روز چهارصد رکعت نماز گزاردی و هر دو رکعت [illegible] ختم قرآن کردی
و از خلق [illegible] در کوه [illegible] وقتی در [illegible] حاجات [illegible]
الحاجات [illegible] جبرئیل امین منادی میکرد در خلق اولین و آخرین [illegible] حساب
[illegible] چون نوبت بشیخ [illegible] شیخ [illegible] آوردی [illegible] شیخ گفت خداوندا هر روز چهارصد
رکعت نماز برای رضای تو گزارده ام خطاب آمد [illegible] که در [illegible] تو آمد [illegible]
چهارصد رکعت نماز [illegible] گفت خداوندا شصت سال [illegible]
گرفته ام خطاب آمد که ای بنده آن روزه را [illegible] شیخ [illegible] روزی [illegible] تو [illegible]
[illegible] روزه داری [illegible] گفت خداوندا [illegible] نماز ختم قرآن میکردم فرمود
[illegible] قبول درگاه [illegible] قرائت [illegible] آن [illegible] گفت الهی [illegible] خطاب
[illegible] قرآن [illegible] سوال [illegible] جواب دادی
[illegible] گفت خداوندا [illegible] آورده ام [illegible] در کلام [illegible] فرموده

که ولولا فضل الله علیکم ورحمته لکنتم من الخاسرین ای خداوند بفضل وکرم تو دادم [illegible]
[illegible] در حساب نیاید [illegible] الا که بفضل و رحمت [illegible]
[illegible] بفضل [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] طاعت و عبادت [illegible]
[illegible]
[illegible] ضعیف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علی ابن ابی طالب [illegible]
[illegible]
[illegible]
التکبر مع المتکبر صدقة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قدم در [illegible]

و هر یک بمقام و منزل خود رفتند و روز دیگر مرد مکار بدان مقام رفته کیسهٔ زر را از زمین برون آورد و بخانه خود برد چون چند روز از این حکایت [گذشت]
و مرد ساده دل را گفت [illegible] ان مکار بیار آمده گفت بیا تا از زر [illegible] بیرون آریم مکار گفت صواب [illegible]
باتفاق بدان جانب آمدند و چندانکه [illegible] بجستند چیزی نیافتند مرد مکار دست در گریبان آن یار دیگر زد و [illegible]
و کسی دیگر را از این خبر نبود و هیچ چاره جز آنکه تو گرفته باشی [illegible] عاقبت الامر کار ایشان بمجلس مرافعه و محاکمه
کشید مرد مکار بر مرد غافل دعوی کرد و مدعی علیه انکار نمود قاضی از مدعی دعوی بینه طلبید مکار مدعی گفت [illegible]
گواهی بر آن درخت [illegible] امیدوارم که بقدرت [illegible] آن درخت [illegible] آورد و ما خیانت این خاین [illegible]
مرا خود قرار کرد [illegible] و مباحثه بر این قرار داد و مرد مکار بخانه رفت و قصه را با پدر در میان نهاد و گفت من با بعضی [illegible]
خیال بسته ام میان آن درخت [illegible] ترا باید رفت و در میان آن درخت مقام باید کرد تا چون قاضی و خصم بپای درخت
حاضر شوند و از درخت شهادت طلبند ادای شهادت کنی پدر گفت ای پسر از مکر و حیله درگذر که حق تعالی می‌فرماید
وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ مبادا که این مکر تو بازگردد و بسر تو افتد ای پدر سخن کوتاه کن که در این کار اندک مشقت و
منفعت بسیار [illegible] پدر [illegible] مال [illegible] و در میان درخت [illegible]
درخت قرار گرفت [illegible] با خلقی بسیار بپای درخت حاضر شدند و قاضی از درخت گواهی طلبید آوازی از میان درخت بر آمد
که زر را مرد غافل برداشته [illegible] در میان درخت پنهان است [illegible]
هیمه بسیار جمع کردند و در اطراف درخت نهادند و آتش در آن زدند [illegible] و آه و زاری بر آمد چون دید که آتش خود
بخواهد سوخت امان خواست [illegible] قاضی [illegible] از آن استفسار نمود [illegible] صورت واقعه
بیان نمود و بسبب تأثیر حرارت آتش [illegible] جان بداد و مرد مکار بشومی مکر و حیله [illegible] جان [illegible]
و مدلول [illegible] است که مکر و حیله از افعال شیطان است و شیطان صفت [illegible] مکر و حیله است و اگر نه مؤمنان و متقیان
و شیعیان شاه مردان از این فعلها [illegible] ان [illegible] است [illegible] بیان زیاد [illegible]
بافت

خالقا چاره [illegible] توام    همچو مور لنگ [illegible] توام

[illegible] که من اصل کرم

[illegible] کدام [illegible]

هر چه گفتم [illegible] آمده    جان بلب [illegible] بپایان آمده

در میان هر دو [illegible] چون کنم    [illegible]

[illegible] خلعتی از فضل در پوشم مرا    [illegible]



چون نیم گرو و نهان در خاک [illegible]    [illegible] هر دو عالم خوب [illegible]

[illegible] از همنشینی نااهلان و با بیگانگان مصاحبت کردن [illegible] در صحبت اشیاء و مصاحبت ایشان [illegible]
[illegible] سعادت ابدی و رهنمای دولت سرمدی [illegible] مجلس ایشان [illegible]
ایشان [illegible] حکیم [illegible] گفت [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] ارادت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
عقبه گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله پس رسول صلی الله علیه و آله طعام او را بخورد [illegible]
رسید [illegible] آمد و گفت [illegible] کلمه شهادت [illegible]

بهیچ چه طعام تو نخورم تا این کلمه نگویی مرا عار آمد که مهمان طعام من نا خورده از خانهٔ من بیرون رود پس برای خاطر او این کلمه گفتم تا طعام خورد [illegible]
گفت از تو اینها نخواهم تا که او را اکنون کنی و آب دهن بر روی وی اندازی عقبه گفت چنان کنم پس برخاست و آمد و آنحضرت [illegible]
آب دهن [illegible] روی و دل [illegible] وی کرد و آب دهن او مشتعل گشت [illegible] آنحضرت تا رسید بر روی وی باز آمد و هر دو طرف روی او [illegible]
بسوخت و تا در دنیا بود آن دو نشان [illegible] و در اعقاب او آورده که [illegible] چهار [illegible] اطراف [illegible] ایام [illegible]
و بر ابرو یافته و آن از روی حسرت گوید کاشکی [illegible] فتح [illegible] خوار دوستی ای [illegible] و [illegible] فتح ابی [illegible] پس [illegible] که مصاحبت
اخیار و اشرار تا ثیری تمام دارد و در هدایت و ضلالت چنانکه دولت [illegible] رسالت [illegible] علیه [illegible] که مثل همنشین نیک چون مثل عطار است
چون با او نشینی اگر از عطر او [illegible] بهره [illegible] همنشین بد مانند کوره آهنگر است اگر آتش نسوزی آثار دود [illegible]
مبتلا شوی
در گذر از کوره آهنگران کاتش و دود و دشنام [illegible] یاران رو بر عطار [illegible] او [illegible] شود از بوی او
ای عزیز باید که بدانی که مائل مصاحبت کسی که [illegible] که [illegible] و [illegible] او [illegible]
[illegible] و در حبس [illegible] دلبند [illegible] رسید که در [illegible] ملکی [illegible] او [illegible] گفت
[illegible] طعام می آورد [illegible] چون [illegible] گفتی [illegible]
[illegible] تو [illegible] گفت ای ملک [illegible] پادشاه [illegible]
که من کرده ام زیرا که او [illegible] مسالمت کرده و من [illegible] ملک [illegible] آمده
[illegible] که گناه او [illegible] بشنیدم [illegible] هر کس در جهان [illegible] و زبان [illegible] آزاری [illegible] کاری [illegible]
[illegible] بهر حال [illegible] روی [illegible] کاری [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] اضطراب [illegible]
[illegible] کلک [illegible]
[illegible] احوال [illegible]
[illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] عالم آرای [illegible]
[illegible]
[illegible] گفت [illegible]

[illegible] دیده ام یکبار [illegible] و زن چون [illegible] که [illegible] از خانه بیرون کرد
[illegible] خانه [illegible] آتش [illegible] خانه [illegible]
[illegible] خانه [illegible] آتش [illegible] آب [illegible] مصاحبت [illegible]
[illegible] ای عزیز باید که [illegible] دانشمند و [illegible] مصاحبت [illegible]
مصاحبت [illegible] کیمیای [illegible] مصاحبت نگنی [illegible]
[illegible] که آدم [illegible] گفت [illegible]
[illegible] دانشمند [illegible] علم و ادب [illegible] صفات [illegible] فضیلت [illegible]
[illegible] صفات [illegible] مصاحبت [illegible]
[illegible] و اقعه [illegible] رسید و ماه رمضان
[illegible] علوی [illegible]
[illegible] دوست [illegible] رمضان [illegible] آن [illegible]
[illegible] علوی [illegible] گرفته [illegible]
[illegible] علوی [illegible] گفت [illegible]
[illegible] رمضان [illegible]
[illegible] دوست [illegible]
[illegible] از وی [illegible]
[illegible] زیارت [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] علوی [illegible] دوست [illegible] گفت [illegible]
[illegible] خداوندا [illegible]
[illegible]
[illegible]

که فیض بخش انوار حضورم کی مستغرق دریای نورم بمهر و بخشش نورم برافروزد چو مهر عالم افروزم برافروزد الهی چند باشم

باشم ز غفلت مست و خواب آلوده باشم ازین مستی مرا هشیاری ده ز خواب غفلتم بیداری ده

و در اجتناب از حرص و ترک طلب آنکه موجب طول امل و افعال مذمومه اند پس مناسب که مؤمنان بسیار روش نباشند در طلب مال و جاه اگر [illegible]

هر ترین افعال اند و حریص و طامع همیشه ذلیل و خوار اند چنانکه گفته اند طمع آرد و عمر و آب روی را از جای طمع را اسیر کرد مردم را [illegible]

حضرت آدم فرموده که حق سبحانه و تعالی می فرماید که به راستی که من فرستاده ام از برای بنی آدم مال را تا برپا دارند نماز را و بدهند زکوة را و حال آنکه اگر

باشد بنی آدم را وادی از طلا هر آینه دوست میدارد که باشد او را با او یکی دیگر و اگر ده باشد میخواهد که شود و بزرگ [illegible] و آدمی را اگر خاک

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که دو گرسنه اند که هرگز سیر نمیشوند گرسنه علم و گرسنه مال گفته شده است که بر طرف میکند از دل علما

علم را اگر طمع در جزو است که روزی را مرد [illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمد در وقتی که ده درهم داشت و خاطر بود و بعد و [illegible]

و مبارک بسیار بود و بعد میر [illegible] بسم شود و حضرت فرمود [illegible] سوال کرد فرمود این زمین کرم [illegible] آن همه نزاع میکنند حسن هر زمین

مالک اند و ما در رسم پس چون چنین است ای طالب دنیا طمع را برکن باید نهاد و ملک قناعت [illegible] باید که وسعت دنیا [illegible]

خود نزد خود تا [illegible] گرد آب روی رفتن آسمان نیست و باید دانست که سوال خواستن از روی [illegible] و جایز [illegible]

مضطر و خستی توان گفت که آنکس را قوت یک شبانه نباشد و اگر باشد نشود و نیم [illegible] باشد نه آنکه کسی قوت سالیانه یا یکماه یا یک هفته

داشته باشد و بسبب حرص سوال کند و نشاید آنکه سوالی در اصل خواستن است مانند است اول آنکه این سوال شکایت است

از حق سبحانه و تعالی زیرا که هر داده و عزی با که من محترم محتاج ساختی او است آنکه حق سبحانه تعالی رزق او را با او مقرر ساخته تا که هر گاه بنده از نزد

غیر سوال کند البته [illegible] و ذلت نزد غیر است پس این وام بکند پس دوم آنکه سوال چنان است که بیچاره آنکس عیال شده باشد

جگر [illegible] خود و نزد این فقیر بهتر از سوال است و ثانی آنکه ذلیل ساختن نفس خود نزد غیر خدای شماره و مؤمنان را [illegible]

خوار و ذلیل کردن نفس خود دوری لازم باشد عقلا سیم آنکه سوال شاید بطلب نفس و خاطر خود باشد [illegible]

و هر سببی باشد پس درین هنگام [illegible] فرورتا و باید دانست که سوال هر گاه بواسطه ضرورت باشد مثل

آنکه سوال کند بهم موت باشد یا بهم مرض یا آنکه کسی بر ضعف باشد و نیابد چیزی که بپوشد خود را از گرما و سرما و درین هنگام سوال مباح است و چون

تعداد یکی باشد سوال برو حرام است و اگر بیمار باشد و بیماری که مهلک نباشد و سوال کند و دیگری را یا در زیر جامه برا [illegible] باشد

و در زمستان آن نیز مباح است اما ترک او اولی است اما اگر سوال کند بجهت زر سیم یا تجملی یا از وجه زر و زیور با برعکس

یا از دوستی که دوستی نهایت رسیده باشد و در سوال او آن دوست خوشحال شود یا از مرد سخی سوال کند که از فرمان شود ازو سوال

ابتدا جایز است و هر کاری که او را بطمع دنیای و با عوض کنند او نیز ذلیل و خلاف حکمت است طمع بسیار کردن خاری آورد

نحو خواهش غم و ازار آرد هر دزد کس طمع هر از پیش شود خوار از تو طمع هر عزیزی قناعت کن بجان خشک و نانش و کردی از

هر دوت کس منت کش سکیاری بود بار قناعت کجا باشد چو بار از قناعت قناعت گنج معنی بخشدت زود قناعت

ره نما بسوی مقصود پس امر انکه از حکام و قضاة و محتسبان و بزرگان و کدخدایان کنند اگر چه خالی از ثواب و دور از صواب

نیست الا هر گاه که مجبوران قدری و قرابتی برد و مکر خالی از اغراض دنیوی باشد چنانکه گفته اند شیخ که آن را غرضی باک و از طمع طالبت

از آنکه نیکویی در روایت باشد آورده اند که شیخ ابو الحسن نوری قدس سره عادتی داشت که هر گاه منکری دیدی از آن منع کردی اگر چه

در آن خوف قتل بودی روزی در کنار دجله طهارت میکرد زورقی دید که سی خم در وی نهاده و در هر یک نوشته که لطیف الآن

و اشت و اگر در میان ما حاجت بوی که لطیف نام داشته باشد نشنیده بود از ملاح سوال کرد که درین خمها چیست ملاح گفت تو را بدین چه کار

چه کار رود را شیخ زیاده شد ملاح گفت ای و نیک بسیار بو الفضولی درین خمها خمر است و از برای معتضد خلیفه آورده اند شیخ گفت کاوه

چوبی ان در آن زورق دید که افتاده بود گفت آن چوب را بدست من ده ملاح در خشم شده بانگ زد و گفت که چوب بدست او ده تا به بینم چکار خواهد کرد

بدست شیخ داد و شیخ آن چوب را بدست گرفته یکیک خم را می شکست و ملاح از ترس ملتفت نبود و یا متکلم نشد تا گفته نبود و باک از خود در رسیده

شیخ را گرفته نزد خلیفه بردند و صورت حال را عرض کردند معتضد بجهت غضب بود و بتیر [illegible] شمشیر از روی اهل بغداد چون دید که شیخ را نزد خلیفه بردند

نجات او و پنهان معتضد با کسی گفت شیخ را و گریست که چنان کسی کرده ام فرموده من تو را کیستی گفت نام محتسب سلطان گفت از حکم من [illegible] او بر آن

احتساب که بتو داده گفت آنکس که این یاد شاهی بتو داده خلیفه ساعتی سر در پیش افکند پس سر بر آورد و گفت ترا چه بر این واداشت که این کار کردی گفت

شفقت و رحم تو در حق من چه گونه گفت چنانکه میکنم زیرا که تو را ازاله آن تقصیر روادانستم شیخ کردم و تو را از گرفتاری از دور قیامت دادم

در حق رعیت من چگونه گفت چنانچه میکنی با آنکه من بعد تو از حرمات مردم بر محامی و از منکر و بد جوان تو از وام بار [illegible]

سوال کند کرد و اگر حاجتی و زحمات و فساد و تا بپادشاه برسد در حق تو هم در حق رعایای تو بهتر کرده باشم و غرارد خدا خشنودی حق تعالی و

خوش بر آستم خلیفه بسیار در آمد و گفت این کار تو را مسلم است حکم او دوم که هر منکری که می بینی منع و نهی کنی تو را منع نکنند و حضرت امیر المؤمنین

علی علیه السلام فرموده که منافقت قول رسول صلی الله علیه و آله کند که فرموده که هر کی گذشت به خدا بخا برد و درون [illegible] و امام محمد باقر علیه السلام فرموده که

ببیند کسی که حاجت سوال کند بغیر که حق تعالی او را بسیار اند در حالتیکه محتاج باشند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شنوی در باب

سوال فرموده که مضمون او این است هر که بر خود در سوال گشاد تا بمیرد نیازمند بود از کنید [illegible] گردن [illegible]

بلند بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده ... هر که حق سبحانه و تعالی را نشناسد از برای نفس خود و دشمن ترین چیزی نزد برای

منفعت دارد سوال آنست که بنده هر چند از درگاه او سوال کند موجب خشنودی و رضای او است سبحانه زیرا که سوال عبادت را دوست میدارد

و اجابت میکند و چون از غیر او سوال کنند موجب غضب او سبحانه است باید که شرم کرده نشود و بنده از سوال کردن از او اگر چه بنده طلبان

باشد پس ای عزیز باید که هر مطلبی از وهب کنی زیرا که مسبب الاسباب اوست و دیگران وسیله اند و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
فرموده که باید سؤال نکنید از مردمان پس بدرستی که سؤال و ذلیلی و خواری و فقیری و دنائت و دشواری او و درازی حساب در قیامت
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که جمعی از انصار نزد رسول صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند یا رسول الله ما را بسوی تو حاجتی است
فرمود حاجت آن چیست گفتند حاجت ما آنست که ضامن شوی از برای ما از پروردگار خود بهشت را حضرت سر در پیش افکندند پس سر برآورد
و گفت میکنم این را برای شما بشرط آنکه از کسی چیزی طلب نکنید روای گوید که یکی از آن مردم در سفر تازیانه او از دستش افتاد و خواست که بکسی گوید که
تازیانه من افتاده برده خود پایین آمده از اسب برداشت و دیگری بر سر خوانی با جمعی نشسته بود طعام میخورد و آب نزدیک بود بیشتر از
سؤال نرسید طلب ننمود خود برخاسته آب آشامید پس حرص و رزق و مهلکات باشد و اجتناب از آن لازم حرص [illegible]
وانمود روح نفس را بار وارد است حرص طامع را که خود کام است نه در جام و مال و در کام است گفت ای حریص عزیز ای [illegible]
بشنو لعنت نفس چو نگردام اجل نهاد ایام حرص را ساخت دانه این دام و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که مستغنی باشید از مردمان اگرچه
مسواک باشد و روایت کرده مسعدة بن صدقه از امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت نقل کرد از پدران خود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
از برای شخصی ... و فرمودند و اعز وی بود و حاجت صاحب و متقی و هرگز از حضرت سؤالی نکرده بود و روزی ... سؤال کرد ... پس مردی
گفت یا امیر المؤمنین و اکرم ... سؤالی نکرد و تحقیق که کافی بود و او را احتیاج پس حضرت فرمود ... در میان مؤمنان
چون تو کسی ... بخشش میکنم و تو خیلی ... هرگاه بخشش تکلیم ... بخشش که امیدی با او باشد ... سؤال کنند از من پس
... آنرا ... باشد که آن آبروی سایل است و این بخشش من مر دار ... که او از پروردگار عالم طلب نموده است از برای
من رحمت و مغفرت ... بخشش نمایم برادر مؤمن خود و تحقیق دانند که او دعای نیکویست و حال آنکه داند که او از پروردگار او طلب
نماید از برای او پس ... و دعای خود میگوید اللهم اغفر للمؤمنین و
المؤمنات پس او چون طلب مغفرت میکند از برای تو پس تحقیق طلب کرده است بهشت را و تو ... که ...
نیاوری پس ای عزیز از این کلام شریف معلوم شد که بخواهند کسی انعام کردن موجب ثواب و خوب است و طلب کردن مذموم است پس
بر تو باد ای فقیر که بی صبری سؤال نکنی و احوال خود را ضایع نگردانی و بر تو باد ای غنی که پیش از آنکه از تو سؤال کنند ... طلب
باید ای یافته ز نفس اماره شکست زنهار که منت نکشی از مردم پست باید که ... خود ... باشی ... اثر تعالی
کریمست و صبر بر فقر و فاقه و کرم نمودن بغیر سؤال حضرت امیر المؤمنین و یازده فرزند او و دیگر ... از ایشان
بزرگوار خدا یا منم ... شکسته حال بر ایشان رسیدی امر الهی از ... عذاب آتشم ... و در روز
نرفتم از جنس الله ... و تقوی گرفته ام ... عفو تو ... گناهان ... بسر ...

بکشش ... خطاها و عفو کن گناهم که رحمت ... و ... و ... خطا بخشش رحمت است ... لطف عمیم که رحمت ... و فضل تو بنده ... بجا ... برور
حشر کن خلق جهان ... زنده گردانی ... و از افعال خطا ... نظری کن ... برهان ... نسبت ... بواسطه ... را
در اجتناب کردن از بد خلقی و حسن خلق را شعار و دثار خود ساختن بدان ای عزیز که حسن خلق صفت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
خدای تعالی سبحانه و تعالی او را به این صفت ستوده که وانک لعلی خلق عظیم یعنی بدرستی و راستی ای رسول کریم که بر تو است
خلق عظیم و سیرت ائمه طاهرین و افضل اعمال صدیقین است چنانکه رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که افضل الاعمال حسن الخلق
یعنی فاضلترین عملها نیکویی خلق است و ثمره مجاهده متقین است و بهترین عبادات عابدین است چنانکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده
ار ... ترین چیزی در میزان اعمال حسن خلق است و خلق نیکو دری گشاده است که بر دل مؤمن گشاده باشند از بهشت برین و
خلق زشت ... و هلاک کننده ... است که ... شیطان لعین و در های
گشاده است بر دل مسلمانان ... و خلق بد ... که ... طبع ... حسان ... نیکویی کردن
با خلایق پس بر تو باد ای برادر مؤمن که ... خوبی شعار و دثار خود سازی و از بد خلقی اجتناب نمایی که پیغمبر خدا محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله فرموده که حق سبحانه و تعالی ... اخلق ... گفت ... حضرت حق سبحانه و تعالی ... حسن خلق و سخاوت
... خلق ... و گفت ... حسن خلق ... و بد خلقی و در روایت آمده که مردی نزد رسول صلی الله علیه و آله آمده و در برابر
حضرت ایستاده سؤال کرد که یا رسول الله ما الدین یعنی چیست دین حضرت فرمود که حسن الخلق پس بجانب راست آنحضرت آمده
گفت یا رسول الله ما الدین حضرت فرمود که حسن الخلق پس بجانب چپ آمده همان سؤال کرد و همان جواب
شنید پس از عقب آنحضرت ایستاده باز همان سؤال کرد حضرت بجانب او ملتفت شده ... که آیا نمی فهمی دین آنست که غضب
نکنی و در روایت دیگر واقع شده که مردی از رسول صلی الله علیه و آله در خواست کرد که یا رسول الله وصیتی کن مرا حضرت فرمود پرهیزکاری
پیشه کن و بترس از خدای ... گفت زیاده کن یا رسول فرمود که بد خلقی مباش و خود ... خلق ... باز گفت زیاده
کن یا رسول الله فرمود که اختلاط با مردمان ... و مرویست از فضیل که گفت گفتند به رسول خدا صلی الله علیه و آله که فلان زن
روزها بروزه است و شبها نماز ... بد خلق است ... حضرت فرمود که او در ... عبادت ... خیری و
بهره نیست و او از اهل آتش ... و نیز روایت است که از آنحضرت پرسیدند که ... مؤمنان ... ایشان
... حضرت فرمود که ... باشد خلق او و مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ... که ... خلق
پس تو ... خلق خود را نیکو دارد و هم آنحضرت فرموده که نیکوترین مردمان کسیست که نیکورو تر باشد و نیکوتر از او کسی است
که خلق نیکو داشته باشد ... و در حدیث است که گفت شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله که میگفت با خدایا نیکو خلق کرده مرا پس

نیکو گردان خلق مرا و از عبد الله بن عمر روایتست که گفت اکثر دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله این بود که اللهم انی اسئلک الصحة
والعفة وحسن الخلق و نیز منقولست از انحضرت که بدخلقی فاسد میکند عمل را همچنانکه سرکه عسل را و نیز مرویست از
رسول صلی الله علیه و آله که فرمود خلق بد گناهیست که آمرزیده نمیشود و ظن بد گناهیست که بتوبه و استغفار محو نمیشود و نیز فرموده که بسیار که
بنده هرآینه میرسد ببدخلقی باسفل درکات جهنم یعنی بپایین ترین طبقهای دوزخ و در روایت دیگر واقع شده که بنده بحسن خلق باعلی درجات بهشت میرسد
اگرچه عابد نباشد و بخلق بد باسفل درکه دوزخ میرسد اگرچه عابد باشد و در آثار آمده که پسر لقمان حکیم از پدر خود پرسید که کدام خصلتست که در جوانان
مردمان نیکوترست لقمان گفت دین پسر گفت هرگاه دو تا باشند گفت دین و مال گفت هرگاه سه تا باشد جواب داد که دین و مال و حیا و دیگر سوال کرد که
چون چهار خواهی فرمود دین و مال و حیا و حسن خلق پرسید که پنج اوصاف چیست فرمود دین و مال و حیا و حسن خلق و سخا و دیگر سوال کرد که چون شش خصال
خطاب کرد که ای پسر هرگاه جمع گردد کسی را این پنج خصلت او پس متقی است و دوست خداست و از شیطان بریست و از حسن البصری [illegible] گفته که
خلقت همیشه نفس او در عذابست و فضیل گوید که معاشرت کردن فاجر نیکوخلق نیم و نیکوترست از معاشرت عابد بدخلق و گفته شده است که بنای
انسانیت و اساس ایمان حسن خلقست یوسف بن اسباط گوید که علامت حسن خلق ده چیز است و عشره را اختلاف نکردن و انصاف نیکو دادن و [illegible]
بر خود دشوار نکردن و هر که بدی بتو کند او را احسان کردن و معذرت خواستن و بدی که بتو رسد بر او صبر کردن و از جور کردن بدی بر نفس خود [illegible]
عیوب خود را دیدن و [illegible] کردن ... [illegible] و بکری [illegible] از برای کوچک و بزرگ [illegible] و بلطف و هموار [illegible]
با اعلی و ادنی و شاه و گدا و مرویست که اویس قرنی را چون اطفال میدیدند سنگ بر او میزدند او بزبان خوش میگفت که ای برادران
اگر البته مرا باید زد سنگهای کوچک بزنید که میترسم از نماز گزاردن باز مانم و روایتست که [illegible] متقیان و امیر مؤمنان و پیشوای عالمیان [illegible]
میدان و کیل [illegible] علی ابن ابیطالب صلوات الله الملک المنان روزی غلام خود را آواز داد و غلام جواب نداد و دو بار و سه بار باز
آواز داد او جواب [illegible] پس حضرت بر خواسته نزد غلام آمد دید که خوابیده گفت مگر نشنیدی آواز مرا ای غلام گفت بلی شنیدم فرمود پس
چه چیز ترا بر این داشت که جواب مرا ندهی گفت ایمن بودم از عقوبت تو و اعتماد داشتم بر خلق تو حضرت فرمود که ترا در راه خدای تعالی
آزاد کردم و مرویست که روزی عیسی علی نبینا و علیه السلام میگذشت ابلهی با وی همراه شد و از حضرت عیسی علیه السلام
سخنی پرسید عیسی علیه السلام بر سبیل تلطف جواب گفت هر سخنی که گفت درشت و آغاز عربده و سفاهت کرد چندانکه عیسی
او را درشتی میگفت مسیح علیه السلام نیکی میفرمود و هر چند وی از در سفاهت در می آمد عیسی طریق ملاطفت رعایت مینمود [illegible] گفت
ای روح الله چرا زبون این کس شده هر چند او قهر میکند تو لطف میکنی و با آنکه او جور و جفا میکند پیش تو مهر و وفا
بیش میفرمایی عیسی علیه السلام گفت ای رفیق موافق کل اناء یترشح بما فیه از کوزه همان برون تراود که
در وست ازو آن صفت می آید و از من این می آید من از و در غضب نمیشوم و او از من صاحب ادب میشود و من از سخن او جاهل

نمیشوم و او از خلق و خوی من کاهل [illegible] میشود چون نشنوم من زوی او وصف [illegible] او نشنود از من ادب آموخته من از رازای او بس شنیدم
این صحبت و او خدا را ازان شدم خلق نکو وصف [illegible] بود و خصلت [illegible] بود حکما گفته اند که نشانه خوشخویی ده چیز است
با مردمان در کارها نیک مخالفت ناکردن از نفس خود انصاف دادن عیب مردمان ناکردن چون از کسی ذلتی در وجود آید او را عذر
نیکو کردن چون گنه کار عذر خواهد او را عذر پذیرفتن حاجت محتاجان روا کردن رنج مردمان کشیدن عیب نفس خود دیدن
با خلق روی تازه داشتن با مردم سخن نیکو گفتن اگرچه بحسب ظاهر جامع مضمون قبل ازین گذشته اما حقیقت مکررست انصاف نیکوخویی
آن باشد که شرم بسیار و کم رنج و صلاح جوی و راستگوی و کم سخن و بسیار طاعت و اندک زلت و بی فضول و نیکو خواه مسلمانان و در حق همه کس نیکو
کردار و مشفق و با وقار و شکسته و صبور و قانع و شکور و بردبار و متحمل و رفیق و کوتاه دست و ملی بخاد گوید خوی بد معصیتی است که با وی
هیچ طاعتی سود ندارد و خوی نیک طاعتی است که با وی هیچ معصیتی زیان ندارد و در خبر آمده که رفق و مدارا [illegible] [illegible] و الا آنکه او را زینت
و بهانه کاری [illegible] کار متغیر نشود الا آنکه بر هم زند و شیخ درشت تعطف و نرمی و ملایمت وسیله مودت و وصلت
و خوشخویی و ملایمت و دشمن را دوست گرداند و بدخلقی و درشتی دوست را دشمن سازد که اصل و حال مردم بخود درشت کودکی شبها
بیشی او را از خدا و نه نیز خود را [illegible] کنند و زور ها از خوی بد او را بست که خوی بد آدمی را در گناه کبیره در آورد و اگر بسبب بدخویی
چون خلق و مستولی شده بود از اخلاص و محبت تا بنزد آنکه بشوند و بهشت بلکه کلمه چند میگوید که باعث ارتداد و کفر او میشود اعوذ بالله من
هذا الخصال با همه خلق جهان خلق پسندیده نمای که سوی خلد برین راه بدان خواهد بود عبد الله مبارک [illegible] همراه بود
و او عبد الله چون ساعات آخر او شد گفت ترا هیچ حاجتی است داد گفتم و هیچ مهمی ورای اقتضای آن قیام تمام مرد سفیه چون از
ملازمت و بد از سر سند و نبود از آن فرط در خدمت سلوک نمود یکی از شیخ کبار را با جاهلی مناظره واقع شد جاهل گفت اگر
تو مرا یک سخن درشت بگویی ده جواب بشنوی از من شیخ گفت اگر تو مرا ده دشنام دهی یکی را جواب نشنوی همچنان که لطف اوتی بوده اند
و پس مشغول گشته زمین خدمت ببوسید و بمقام معذرت و اعتراف در آمد تا بداند که خوشخویی بد خلقی را علاج میکرده اند سلطان
غازی را ندیمی سنگ زده بر سر سعدی دشنام داد و سلطان گفت اگر گفته تو راست است من از زور قیامت کم آید من بد تر ازانم که تو میگویی و اگر باطل
آید انچه گفتی مرا زیان ندارد و مرد مفسد بعد ازین سخن از [illegible] گذشته بمقام عذر [illegible] و انقیاد در آمد دری بر رفق از کار تو بوی کرد بود درین کز ان
بیشرف و دشواری کمتر است تندی و تیزی جواب ظالم کس نکوشد باید که نرمی و لطف بدست آری خواجه عبد الله انصاری قدس سره فرموده
که ای درویش هرکه ده خصلت شعار خود سازد و برز دنیا و آخرت کار خود سازد با حق بصدق با نفس بقهر با خلق بانصاف با بزرگان بخدمت
با خوردان بشفقت با دوستان بنصیحت با درویشان بسخاوت با دشمنان بحلم با جاهلان بخاموشی با عالمان بتواضع و حق سبحانه تعالی
در صحیفه حبیب خود فرموده وانک لعلی خلق عظیم یعنی بدرستیکه تو بر خلق بزرگی از همه کس و مانند آن نیست جز از قوم تحمل نیکی

اگر کسی را توفیق تحمل آن نیست بزرگان فرموده که هیچ خلقی بزرگتر از خلق محمدی نبوده چه او نسبت عموم [illegible] و خویش و خود را
بحکم باحق گذاشت و کاینات در نظر او حقیر نمود و ابن عباس فرموده که خلق آنحضرت بمرتبه بود که روزی در مسجد نشسته بود و اصحاب در
حوالی او بودند متکلف ایستاده اعرابی از در مسجد در آمد و [illegible] سوسماری گرده و سوسمار در [illegible] گفت یا محمد انک کاذب ساحر [illegible] رسول الله
و آله در قصد آن شد که او را بکشند حضرت منع فرموده اعرابی را گفت ای برادر [illegible] گفت [illegible] و [illegible] فرمود محمد منم [illegible] تکذیب رسول
[illegible] که اگر نه [illegible] و جاهلی و عجال [illegible] بودی من این [illegible] را از [illegible] تو [illegible] و قسم [illegible]
که بر تو ایمان نیارم و [illegible] این سوسمار [illegible] پس سوسمار را [illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ای سوسمار گفت لبیک یا رسول الله
فرمود من کیستم گفت تو فرستاده خدای [illegible] اعرابی [illegible] بصدق تمام گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
ان محمدا رسول الله پس گفت یا رسول الله [illegible] در این مسجد در [illegible] در همه عالم [illegible] دشمن تر [illegible] و اکنون [illegible]
[illegible] و دوستتر [illegible] نیست تو [illegible] و مرویست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] با یکی از اصحاب [illegible]
[illegible] که آب [illegible] حضرت [illegible] فرمود که [illegible] گفت [illegible] لا [illegible]
[illegible] مبارک [illegible] گفت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] قبول [illegible] و گفت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] گفت [illegible] این [illegible]
[illegible] گفت [illegible] این [illegible] که ایمان [illegible]
[illegible] و [illegible] از خانه بیرون [illegible] آمده [illegible]
حضرت [illegible] یا رسول الله [illegible] این [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] این آیه آورد که وانک لعلی خلق عظیم و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین [illegible]
خلق اهل ضلال [illegible] طغیان بطریق مستقیم ارشاد می‌نمودند [illegible] که [illegible] بن ثابت [illegible]
[illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و آله گفته بود [illegible] حضرت فرمود که [illegible] بیرون برده [illegible] یکی از اصحاب [illegible]
[illegible] حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] که [illegible] حسان [illegible] حسان [illegible] این [illegible] احسان [illegible] مسلمان شده [illegible]
[illegible] کشف الغمه آورده که [illegible] گفت [illegible] رسیدم [illegible]
[illegible] او [illegible] و [illegible] بود [illegible]

بنفی

بنفس ایشان نبود پس [illegible] و گفتم تو [illegible] علی ابن ابی طالب [illegible] فرمود بلی زبان [illegible] گفتم آنحضرت [illegible] شنید و
[illegible] و چون [illegible] گفتم [illegible] گفت [illegible] گفتم آری گفت [illegible] نزول [illegible] و [illegible] آن حضرت
[illegible] اگر [illegible] تو [illegible] عذر خواهی [illegible] گفتم [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] من [illegible] این خلق [illegible] آنحضرت [illegible] و [illegible] شدم [illegible] شدم که [illegible]
[illegible] بزرگوار [illegible] یکی [illegible] و [illegible] یکی [illegible] و [illegible] یکی [illegible] اولاد [illegible] یکی
یکی [illegible] صادق [illegible] یکی [illegible] امام [illegible] و [illegible] یکی [illegible] امام [illegible] یکی مهدی [illegible]
امام [illegible] گفت [illegible] اهل توحید [illegible] گویند [illegible]
[illegible] صفا [illegible] گذشته [illegible] تقوی [illegible]
خلق خدای و ظلم کردن [illegible] مسلمانان [illegible] خلق خدای و ظلم [illegible] غضب [illegible]
[illegible] غضب [illegible] غضب [illegible] غضب [illegible]
که گفته اند [illegible] آن [illegible] غضب [illegible] خدا [illegible]
از رسول صلی الله علیه و آله مرویست که هر که [illegible] غضب [illegible] خدای [illegible] و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده
که غضب کلید همه شرهاست و در روایت آمده که [illegible] غضب [illegible] غضب [illegible] رسول صلی الله علیه
و آله منقول است که غضب [illegible] و [illegible] غضب [illegible]
و [illegible] رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هر که [illegible] غضب [illegible] خدای [illegible] فرموده که [illegible]
کسی است که غضب [illegible] و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه فرموده [illegible]
[illegible] منقول است که [illegible] علم [illegible]
[illegible] که [illegible] در برابر [illegible]
[illegible] رسول صلی الله علیه و آله که روزی مظلوم [illegible] ظالم [illegible] روزی که ظالم
بر مظلوم ظلم کرده باشد و در روایت آمده که [illegible] روز قیامت [illegible]
قیامت [illegible] خصم [illegible] دشنام و دشنام [illegible] زیرا که او نیز
[illegible] که در [illegible] و در روایت آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] بر دو کس که یکی [illegible]
[illegible] و آن دیگری ساکت بود رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ملکی بر سر آن که ساکت است [illegible]

بالای یک ... آن هم در جواب آمد ... روانه شو ... و نموده که ... و شیطان آمد ابو القاسم علی از حضرت امام ... علیه التحیة
والثنا روایت کرده که از حضرت ... آبای کرام عظام خود علیهم السلام نقل فرموده که هر که مؤمنی و یا مؤمنه را خوار و حقیر گرداند ... [illegible]
حق تعالی روز قیامت او را رسوا گرداند در میان اهل محشر و هر که مؤمنی یا مؤمنه را امتحان کند حق تعالی روز قیامت او را در [illegible]
از آتش ... تا از عهده آنچه گفته باشد بیرون آید و مؤمن نزد خدای تعالی ... از فرشته [illegible]
از مؤمن تا ... یا مؤمنه تا چه باشد پس ای برادر ... که در حدیث وارد شده که هر کس که ... مؤمنی کشد [illegible]
تعالی ... باشد که ... کرده باشد ... [illegible]
ای برده ... افسر و جاه زنهار ستم مکن که افتی در چاه مظلوم که در رکوع گردد چوگان بر سینه ظالمان زند ناوک آه ای مؤمنان ... مردان
راه حق ... بوده اند منقول است که شیخ عبد الله ... بود روزی شیخ را ... [illegible] ... از رفیقان
... شیخ را ... آمد گفت ای جوان ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
در خواب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در خواب دید که فرمود ای عبد الله ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
از عمل ظالمان ... فرموده وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ یعنی گمان مبر که خدای تعالی غافل است از آنچه
عمل میکنند ظالمان روایت است از رسول خدای صلی الله علیه و آله که ... مؤمنی را ... [illegible]
[illegible]
من اگر ظلم کنی ... وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ظلم با نواع است ... [illegible]
[illegible] ... خلاف آن کنی

وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ یعنی هر که تجاوز کند یعنی در گذرد کم و زیاده کند ... که خدای تعالی مقرر
فرموده یعنی تحقیق که ظلم کرده باشد بر نفس خود و این نیز ظلم است که ... عصیان ... [illegible]
استغفار از آن گناه ... وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ یعنی پس آن کس که از
گناه خود توبه نکند پس آن گروه ایشان ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
واقع نشود ... که ظلم کند ... وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ
النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ و میل اندک مکنید ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ستمگران باشند

نیست که عاملی بر آثار ظالمی رود از سفیان ثوری پرسیدند که اگر ظالمی در بادیه تشنه باشد و بهلاکت نزدیک شده و آب باو توان داد
و منع نه کنند گفت اگر آتش بذهد بمیرد گفت بگذارید تا بمیرد و نیز حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرموده که هر که بسلام شدن
بر ظالمی از روی اختیار نه از ترس آثار برود از وی نور ایمان تا بقبل روز باز نیاید در ظلّ ظالم زود منقطع از ظلمت جهان و ستمکار
منقطع از عدل ماند نام نیکی زنده در جهان آورده اند که وزیری بود از وزرای عراق در عقب امامی نماز میکرد آن امام آیه وَلَا تَرْكَنُوا
إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ تلاوت کرد آن وزیر نعره زد و بیفتاد و بیهوش شد چون بهوش آمد دیگر از آن حالت پرسیدند گفت
این آیه درباره کسی است که میل آن کند که ظلم کند پس حال ظالم چگونه باشد آورده اند که شمس المعالی قابوس والی گرگان و طبرستان و گیلان بود و از
اعاظم حکام زمان و بوفور علم و دانش در فن طاسان و کرم آراسته بود و از جمله برابر جانب فخر الدوله دیلمی هیجده سال از وطن آواره شده در خراسان
اوقات میگذرانید تا آنکه وقت رحلت یکی از افاضل و اعالی بملازمت شمس المعالی رسیدند که از آن بنیکی در ... [illegible]
مانده باشند بزرگ آن بود که رنج دارم بر جا تابنده بود سر فراز نه آنکس که چون نامه عزل او بخوانند نیمی نیز بگیرد باز بزرگ
داشتند و این ... بود که صاحب بن عباد چون نامه او دید با وجود کمال افضال و دانشمندی هر گاه نوشته او را دیدی از ذهات الطاف
بوسیدی و گفتی هَذَا خَطُّ الْقَابُوسِ أَمْ جَنَاحُ الطَّاوُسِ با وجود اینهمه مکارم و محاسن کمال بطش و شدت سطوت
مبتلا بود چنانکه بواسطه اندک جرمی جمعی از مظلومین را بعدم فرستادی و از برای اندک گناهی خلقی را تباه کردی تا قوم نفرت کردند و
بر خلاف او اتفاق کردند و از کلمات بقراط حکیم است که چنان شرح مباش که ترا فرو برند و چنان تلخ نیز مباش که از دهان
بیرون اندازند و منوچهر بن قابوس را که در گیلان بود طلب داشته پادشاه کردند و قابوس را بقلعه فرستادند و بعد از
چندی از جمله خاصان او ... قابوس از وی پرسید که سبب خروج شما چه بود و این عمل از کدام یک ناشی شد وی گفت ... یکدیگر
اتفاق نمودیم و بنابر فرط سیاست و فتح غارت تو ترا گرفتیم تا از غضب تو ایمن باشیم قابوس گفت این غلط است بلکه
خون بسیار کردی تو و آن بیکس را بخون ... که مرا باین روز نشانید و گفته اند هر گاه خلق با خلق نه نیکوست ... [illegible]
زندان اوست بعجل خوب و رفتن کریم ... عجب ... که بیگانه آشنا گردد ولی ... خوی درشت ... [illegible]
بس بود که بسر از ... هر چه کند ظلم بسیار هم در دنیا و هم در آخرت ... [illegible]
آورده اند که بر ظالم دوزد دعای بد نباید کرد تا از ثواب ... منسوب باید بود برای آنکه این ... از وی
صادر شده ... که گناهش برده بود ... گفت برای کار ... گفت برای آن میکرم که این
مسکین چنین کاری بکرد و در قیامت حجت ... بر ... که بسیب گناهی ... ظالم ... عام بود
در دنیا عذاب ... کسی او را ... در مرگ ... منکه ظالمان جهان امر ... چندان روان بود

که بر آن روان او هر بانی که خانه مردم خراب کرد آباد بود از آن بنود خاندان او پس وای بر آن ظالمان که بابا فدک را که
حق حضرت فاطمه علیها السلام بود و امامت و خلافت را که حق حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بود غصب کردند و دست تعدی و ظلم
بجانب مصطفی و مرتضی و اولاد ایشان دراز کردند فعلیهم و علی محبیهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین
ای تو بصفات ... محروف ای نبی تو ... موصوف ای امر تو انفاذ مطلق از ازم تو کائنات مشتق تربیت جهان ...
کردی بیش از که نشاید بر هر ورقی که حرف رانند نقش همه در دو حرف خوانند از قسمت ... کی و شاهی و ... [illegible]
از آتش ظلم و دود مظلوم احوال همه ترا است معلوم چون ... و ... است ... تا ... [illegible]
... و ... از اجتناب از بسیار گویی و بی فایده گویی و بی فعلی بدان ای عزیز
که زبان نعمتی عظیم از نعمتهای الهی و طاعت زبان زیاده از طاعات جوارح دیگر و گناه او از گناهان جوارح دیگر بزرگتر
... کفر و ایمان مگر بگواهی زبان و این کفر و ایمان نهایت طاعات و عصیان ... از ...
شرک ... از اعضا و ... حاصل ... بعبارت از ... کوه ... از ... پادشاه ... و ... ازو ... [illegible]
مسح موجودی و معدومی ... و مطوی و موهومی الا که زبان را در او دخل است ... و ... ثبات ... و این خاصیت
یافت نمیشود در سایر اعضا و جوارح چه آنکه معلوم است نزد ارباب منطق و عالمان هر فن ... زمین ... [illegible]
صورتها و گوشت نیز از شنیدن آواز ها و دست نیز از ... [illegible]
پس ناتوانی زبان خود را از یاد ... و ... بسیار گویی و بی فایده ... که از رسول صلی الله علیه
وآله منقول است که مَنْ صَمَتَ نَجَا یعنی که خاموشی اختیار کرد نجات یافت و رستگار شد و نیز مرویست از عقبه بن عامر که
گفت پرسیدم که از رسول صلی الله علیه وآله که چیست طریق نجات گفت مالک شو زبان خود را یعنی زبان خود را ... و ...
... گفت ... که ... خاموش ... بسیار ... [illegible]
روایت از معاذ بن جبل که گفت پرسیدم از رسول صلی الله علیه وآله که کدام عمل از عملها افضل است حضرت زبان مبارک خود را بیرون
آورده و انگشت مبارک بر ... و مرویست از انس بن مالک که گفت شنیدم از رسول صلی الله علیه وآله که فرمود مستقیم
نیست ایمان بنده تا مستقیم نباشد دل او و مستقیم نیست دل او تا مستقیم نباشد زبان و داخل بهشت نمیشود شخصی که ایمن
نباشد همسایه او از ... او و نیز مرویست از رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرموده مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَسْكُتْ یعنی آنکس که ایمان آورده باشد بخدا و روز قیامت باید ... 
... گوید یا اگر نه ساکت باشد و نیز مرویست از رسول خدا صلی الله علیه وآله که عبادت ده جزو است ... [illegible]

در جواری دو دوری از مردمان و به اتفاق آفت زبان بسیار است مثل کذب و سخن چینی کردن و غیبت نمودن و تهمت بستن و فحش گفتن
و نفاق ورزیدن و خصومت کردن و این آفات خلق را ضرر رسانیدن و مانند اینها و دیگر فضیلت آدمی بر سایر حیوانات نطق است
و آدمی باین گوهری شریف و سخن زیور لطیف [illegible] گر بری گوهری و رزی کنی او فرود آمدی بجای سخن [illegible]
زبان را [illegible] گرداند [illegible] بوقت حاجت از نیام برکشید و کار روزی باید کرد زبان را نیز بوقت ضرورت در کار باید
گرداند [illegible] بسیار سخن باشد که چون بوقت خود گفته شود مانند آب حیات [illegible] رساند و اوای [illegible] چون زهر هلاهل
جان ستاند [illegible] و [illegible] زبان [illegible] ای برادر از تو [illegible]
بفرمان خرد [illegible] لب گر تو داری [illegible] تا بموت [illegible] مهر سکوت آورده اند که پادشاهی را [illegible]
بود در غایت فضل و کیاست و نهایت فهم و فطانت گرامی دری از دریای شاهی [illegible] ملک او را [illegible]
ادبی دانا [illegible] تا با نواع اخلاق و آداب مهذب و مودب گردد [illegible] گفت که عمر قصیر است و علوم [illegible]
که تحصیل آن آسان باشد [illegible] اگر خواهی که در هر دو جهان رستگاری یابی خاموشی گزین و سکوت پیشه [illegible]
که رسول صلی الله علیه و آله فرموده که من صمت نجا [illegible] ای که با عقل و هوشی [illegible]
ادبی را [illegible] خموشی [illegible] زبان [illegible]
[illegible]
[illegible]
چون زمانی در آن [illegible] صنوبر [illegible] مطوق
[illegible] گفت اگر در آن خاموشی بودی
[illegible] زبان [illegible] این سخن [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] ملک [illegible] سخن [illegible]
[illegible]
[illegible] نطق [illegible] سخن [illegible] گفت [illegible]
[illegible] خاموشی [illegible]
[illegible] زبان [illegible] پادشاه چون این بشنید [illegible]
گوید کلام او را قدری و وقری نباشد و در فواید آمده که هر که بسیار گوید در کلام او بسیار غلط افتد و ابوذر جمهر گفته است که چون مرد

بسیار

بسیار گفتن حریص شود و در جنون او شکی نماند یعنی نقصان او دیوانه است قطعه سخن منبع بی عیب و خوب باید گفت
و گر چنانچه ندانی خموش باید بود همه زبان چه شوی جمله گوش باید بود منقول است که حواریان از حضرت عیسی علی نبینا
و علیه السلم پرسیدند که ما را پندی ده که چون بدان کار کنیم بهشت رویم فرمود خاموشی گزینید گفتند این صورت
کی میسر شود فرمود چون سخن گویید بغیر از ذکر حق چیزی دیگر بر زبان مرانید و از سخن حق بسیار گفتن تصوری ندارد و بدانکه
بیفایده بسیار گفتن دل را سیاه میکند مثنوی ابلهی بصرفه گفتار کن از نکته چند زبان [illegible] برنج باش
سخن دار که اینست گنج گفتن بیفایده ترک حیاست قول متوجه صفت انبیاست نه همه گفتار ز انسان خوش است
هرچه پسندیده بود آن خوش است آورده اند که سه پادشاه در مجلس انوشیروان حاضر بودند قیصر روم و خاقان چین و رای
هند انوشیروان فرمود که کسی فرمایا باید که جهانی جمعیتی دست داده بیایید هر یکی سخنی گوییم که سخن پادشاهان سخن مردم دیگر را
پادشاه باشد و دریغ باشد که اینچنین اجتماعی بتفریق انجامد و سخنی و نکته از خاطر صفحه روزگار نماند بیت در بین سرای کهن [illegible]
نکو گویی که بهتر از سخن خوب یادگاری نیست ایشان اشاره بکری کردند که اول شما خطاب فرمایید انوشیروان از درج
جواهر آبدار و گوهر شاهوار بر طبق بیان نهاده گفت که بر سخن ناگفته هرگز پشیمانی نخوردم و بعضی سخنان که گفته شد بسیار [illegible]
در خزانه خیال نظر کرده این نقد تمام عیار نثار فرمود که آنچه نگفته ام توانم و آنچه گفتم بر آن قادر نبودم یعنی هر سخن که از [illegible]
نشده است قدرت آن دارم که هر گاه خواهم بیندازم چون تیر از کمان بیرون رفت باز نتوانم گردانید خاقان چین [illegible]
چون سخنی را نگفته ام زیر دست منست و من بر او غالبم و چون گفته شد بر او دست نتوانم یافت یعنی [illegible] سخن [illegible]
و اختیار بدست اگر خواهد بر سر [illegible] لطف جلوه دهد و اگر نخواهد بر نقاب [illegible] و رای هند [illegible]
بر [illegible] فصاحت آورد که هر که کلمه بگفت در می آید [illegible] صولت [illegible] قائل از عهده آن بیرون تواند آمد
و اگر خطا است هیچ فایده ندارد پس در هر دو حال خاموشی بهتر است قطعه زبان برنده چو تیغ است گوش باید داشت چو تیغ برهنه گردد
نگوش باید بود چه هر که گرد سر درباخت برای حفظ زبان گوش باید بود هنر بود سخن خوب گفتن قول [illegible] عیب هنر [illegible] گوش
باید بود حکمای متاخرین گفته اند که خموشی بهتر از سخن بد است و سخن نیک به از خاموشی و بباید دانست که حفظه [illegible] موکل
بر هر یک از آدمی قوله تعالی اِذْ یَتَلَقَّی الْمُتَلَقِّیَانِ عَنِ الْیَمِینِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِیدٌ یعنی یاد کن ای محمد صلعم که چون قرار گیرند دو فرشته
که گیرنده اعمال اند یکی از طرف راست و دیگری از جانب چپ نشسته یعنی ایشان ملازم انسان اند و اصلاح حال میشوند از آن
مَا یَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ اِلَّا لَدَیْهِ رَقِیبٌ عَتِیدٌ بیرون نمیکند آدمی از دهن خود مگر نزدیک او نگهبانیست مهیا و آماده یعنی هر آدمی
کلمه میباید در نامه اعمال او مینویسند مروی است که حفظه چهار فرشته اند که دو در روز موکل اند و دو در شب و چهار امیرالمومنین علی

زنگونیستی [illegible]

هنوز زبان [illegible] است

در [illegible] زبان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] زبان [illegible]

روایت کرده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که هر کسی که جای نشستن این دو فرشته بر سر دو دندانهای پیشین است که یکی بر دست راست و یکی بر چپ و زبان تو قلم ایشان است و آب دهن مداد ایشان و تویی حافظ هر سخنی که بگویی آنچه بکار نمی آید تو نباید بگویی که بر نمی شمارند و از خدا دلهایشان شرم داری

مثنوی

گر تو هیچی که گردی رستگار • دایما ذکر خدا گن بیشمار • گر تو از ذکر خدا غافل شوی • از همه کار جهان باطل شوی

و در حدیث دیگر آمده که پاک گردانید دهنهای خود را به طعامهای حلال زیرا که دهنهای محل سکون آن دو فرشته است که نویسنده اعمال شما اند و مداد ایشان آب دهن شماست و از حضرت امام حسین بن علی علیهما السلام مرویست که این دو فرشته از بنده رو بر نمیشوند مگر وقت قضای حاجت و خلوت و انس بن مالک از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کند که چون بنده از بندگان مومن فوت شود آن دو فرشته گویند بار خدایا قبض روح فلان بنده مومن کرده ما کجا رویم و بچه کار مشغول شویم خطاب آید که آسمان و زمین مملوست از فرشتگان و از آسمان و زمین و همه به عبادت من مشغولند شما نیز بر سر قبر آن بنده مومن روید و تسبیح و تهلیل و تکبیر من اشتغال نمایید و ثواب آنرا در نامه اعمال او بنویسید تا روز قیامت پس چون معلوم شد که دو فرشته حافظ اعمال و اقوال شما اند باید که بیهوده و عبث تکلم نکنید و بسیار گویی نیز در خلایق مذموم است و در هر مجلسی که واقع میشود دلیل خوار و بی مقدار است و سخن اگر چه حقانی باشد و از نصیحت و موعظه بود چون بطول انجامد از او ملال و ملال بالم برسید و مردم از او نفرت میکنند

مثنوی

سخن گر چه دلبند و شیرین بود • سزاوار تصدیق و تحسین بود • چو یکبار گفتی مگو باز پس • که حلوا چو یکبار گفتند بس

و بعد از سخنی که در عقل همه کس از بیا بد اگر چه راست و صواب باشد گفتن تنقل نماید چنانکه مذکور است که یکی از ندمای مجلس پادشاهی از پادشاهان هند که بر راستی مشهور بود روزی بر زبان راند که در جزایر هند درختی است که در میان آتش میباشد و خورش او ذکر است پادشاه را این سخن معقول ننمود و حضار مجلس منسوب نموده بر قول او خندیدند بیچاره از گفته خود پشیمان شده چون به غیر از سکوت چاره ندید مدت ده ماه از راه عراق و ترکستان گرفته تا بغداد و رفت و سمندر را بدست آورد و به مجلس پادشاه حاضر برد و چون صدق کلام ظاهر شد پادشاه فرمود که چرا این جزئی بایکفت که بعد از مدتی به شقت تمام ثابت بشود پس این نوع کلام نیز بیهوده باشد و از همه مراتب کم سلامتی در خاموشی است و دمار مومن در خاموشی است و گرامت مومن در خاموشی است و نجات یافتن از آتش دوزخ در خاموشیست و سلامت از خاموشیست و کمی حساب انسانی او در خاموشیست و رضای پروردگار در خاموشیست و رحول بهشت و حیرت نه بود او در خاموشیست پس باید که خاموشی را شعار خود سازد و چون کلامی گوید نفعی که بعد از آن باشد که زیرا که سخنی بی فایده از نفعی بی ثمر از خلایق قدری نخیت اسباب که بر اسطه بی عقلی دین و دنیا از دست برود چنانکه معروفست که در بنی اسرائیل راهبی بود برصیصا نام او هفتاد سال عبادت کرد و ابلیس هر چند خواست تا اغوای او کند بر طفر نشوانست یافت آخر شیاطین را جمع کرد و در این باب با ایشان مطارحه کرد دیوی که اورا ابیض گفتی قبول نمود و بلباس راهبان برآمده در زیر صومعه برصیصا بنشست و او آواز داد و برصیصا چون به نماز مشغول بود جواب نداد ابیض از روی نفاق در زیر صومعه بنماز مشغول شد و افعال و اذکار را بخضوع و خشوع تمام بجای آورد برصیصا چون این حال را از او بدید



آواز داد که یا عبد الله مرا معذور دار که در آن وقت که آواز دادی در نماز بودم چه حاجت داری گفت التماس آن که در این صومعه با تو باشم تا سیرت ترا فرا گیرم و علم از تو کسب کنم برصیصا از این امتناع کرد ابیض بتضرع و زاری آغاز کرد و در این مبالغه از حد در گذرانید برصیصا دستوری داد و وی به صومعه در آمده بریاضت مشغول شد برصیصا از شدت مجاهده و کثرت عبادت او متعجب شده مرید او گشت و روز بروز محبت او بر دل برصیصا استیلا می یافت تا یکسال برآمد ابیض گفت ای ابوطاهر تا برادر کاو دیگر یاد تست ای رسن شتری است و در ریاضت او من بیشتر میخواهم نزد او روم برصیصا تاب مفارقت او نداشت و گاه او را از آن باز داشت و ابیض در وقت رفتن با او گفت که ترا دعائی تعلیم کنم که خدای تعالی ببرکت آن بیمار را شفا دهد و دیوانه را عاقل و سایر مرض ها دعا را تعلیم برصیصا داده او را وداع کرد و به شهر آمده کسی را مختنق و بیهوش گردانید و باز بصورت طبیبی بر آمد گفت علاج او جز دعای برصیصای راهب میسر نیست پس آن کس را به در صومعه برصیصا آوردند و نزد او بتضرع و زاری کردند تا وی دعا کرد و دمید ابیض دست از گلوی او باز داشت باخود آمد و شفا یافت و بهمین طریق ابیض مردم را مبتلا میساخت و برصیصا دعا میکرد و شفا می یافتند روزی دختر پادشاه که پدرش مرده بود و سه برادر داشت بیهوش ساخت برادران وی را بر داشته به صومعه برصیصا آوردند برصیصا از کثرت مردم تنگ آمده در صومعه را بسته بود ایشان دختر را بار کردند و گفتند در کار این فکری بکن و برفتند برصیصا نگاه کرد دختری دید در غایت جمال نزد وی آمد و دعا کرد ابیض دست از او باز داشت و بار دیگر گرفت باز او را بدعای برصیصا رها کرد تا چند مرتبه واقع شد پس در حالت بیهوشی برصیصا را وسوسه کرد که این دختر بسی صاحب جمال است و بیهوش افتاده اگر با وی مقاربت کنی کسی بر این مطلع نشود پس با او مقاربت کرد و دختر از برصیصا حامله شد ابیض بصورت اول برآمده نزد او آمد و گفت این چه عمل شنیع و فعل قبیح بود که کردی برصیصا بزاری در آمده او را گفت در این باب فکری بکن ابیض گفت علاج آن است که این دختر را بکشی و در زیر این کوه دفن کنی برصیصا از بیم جان خود او را بکشت و دفن کرد چون برادران بیامدند و احوال پرسیدند گفت دیوان او را بردند ابیض بخواب برادر مهین آمده گفت برصیصا با خواهرت چنین و چنان کرد چون بیدار شد گفت این خواب شیطانیست برادر میانین و کهین نیز همان خواب دیدند همان گفتند که این خواب شیطانیست شبی دیگر خواب با ایشان گفت که در فلان موضع او را دفن کرده چون بآن موضع شدند دختر را یافتند برصیصا را گرفتند و دار برپا کردند که برصیصا را بر دار کنند پس ابیض با او گفت کاری نکردی که او را بکشند کفاره گناه او شود ابیض گفت همان ساعت کار وی بسازم و بصورت اول بر رد آمد و گفت من آن عابدم که آن دعا بتو آموختم وای بر تو این چه عمل بود که کردی در این قضیه نیز ترا تسلیم دهم تا از این بلا خلاص کردی گفت مرا سجده کن تا بدعا ترا از ایشان برهانم و تو از ایشان بگریزی و چون ترا گرفته باشند تو به کنی برصیصا ابیض را سجده کرد ابیض گفت من از تو بیزارم پس او را بر دار کشیدند و آن بی سعادت از بی عقلی بعد از آنکه این همه عبادت کرده بود

این ۴

بور ط شقاوت گرفتار گردید تعاین است که عامل کسب است که پیرو شرع افضل النبیان صلوات الله علیه و آله و متابع دین
مبین سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین باشد **مناجات اجملی** بار خدایا بحق آل امام
هم تجلی مهتدی خاص و عام هم بحق بتول و بحق حسین و حسن هم با مامان زمین و زمن بر دل درمانده بیچاره ساز رحم کن از لطف خود
ای کارساز وای ور آندم که چو خار از میان خشم تو رو بد گل و خار از میان ماهمه در آفت زحمت بری ذات تو از آفت و
زحمت بری لطف تو انداخته هر گوشه خوان بر سر خوان بنده بی گوشه خوان خلق بران خوان همه دم خوانده اند
سوره المائده هم خوانده اند چون که شد آن بخشش نام خوان یاد کن از اهل فسانه خوان **فصل دوازدهم** در حکمهای چند
مغلقه این باب **حکمت** شیخ ذوالنون مصری گفت وقتی در شهر مصر رفتم کوشکی بغایت بلند دیدم فرا رفتم نزدیک آن
کوشک حوض آبی بود طهارت کردم چون از طهارت فارغ شدم چشم بر بام کوشک افتاده بر کنگره کوشک کنیزکی دیدم
با جمال تمام خواستم که بدانم از آن کیست گفتم ای کنیزک به تعلق داری گفت ای ذوالنون از دور که بیامدی پنداشتم که دیوانه
چرا که برین سان می آمدی چون نزدیک آب رسیدی و طهارت کردی گفتم مگر عالمی چون از طهارت فارغ شدی و استغفار کردی
گمان بردم که عارفی اکنون تحقیق دانستم که نه دیوانه بودی نه عالمی و نه عارفی گفتم چون گفت اگر دیوانه طهارت نکردی و اگر عالم بودی
بنا محرم نگاه نکردی و اگر عارف بودی بغیر حق کسی ندیدی اینست این کلمات بگفت و ناپدید شد
بدانکه حق تعالی بندگان خود را دوست میدارد و آنچه میباید از جهت مصالح دینی و عقبی ایشان مهیا ساخته چنانکه در
قرآن مجید بآن خبر میدهد در مواضع متعدده از آنجمله آنکه میفرماید الم تروا ان الله سخر لکم ما فی السموات وما فی
الارض واسبغ علیکم نعمه ظاهرة وباطنة یعنی آیا نمی بینید ای مردمان آنرا که خدای رام ساخت برای نفع
شما آنچه در آسمانهاست از آفتاب و ماه که از روشنی ایشان بهره مند گردید و ستارگان تا بدانها راه می یابید
و از ابر و باد که بآن منتفع میشوید و آنچه در زمین است از کوه و بیابان و دریاها و نباتات و حیوانات و معادن و غیرها و فراخ گردانید
تمام گردانید بر شما نعمتهای او سبحانه در حالتیکه آشکارا و پنهان است یعنی از هر چه ممکن نیست انکار وجود آن تو از هر چه آنرا
نشناسد مگر آنکس که امعان نظر کند در آن و علما را در نعم ظاهره و باطنه سخنان بسیار است صاحب تیسیر آورده که
در کتاب بحر العلوم نعمت ظاهره و باطنه را بسیصد وجه تفسیر کرده و بعضی از پنجاه ذکر میشود مشهور آنست که نعم ظاهره
نصرت پیغمبر است صلی الله علیه و آله بر اعدا و امداد ملائکه از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که ظاهره نعمت اسلام است که
علم بندگان بآن تعلق گرفته و باطنه مصالح دین و دنیا که بغیر حق تعالی کسی بران عالم نیست و در روایت ضحاک از ابن عباس
نعم ظاهره و باطنه را از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسیدند فرمود یا ابن عباس نعم ظاهره اسلام است و بیاراستن قامت تو است بر وجه

اعتدال

اعتدال و انفعال یعنی رزق برتو و باطنه اعمال شایسته تو و عدم فضیحت تو یا ابن عباس حق تعالی میفرماید چند چیز را بجهت مومن
کرامت فرموده ام که هیچکس نداده ایم اول قبول نمودیم دعای مومنین را در حق او بعد از انقطاع عمل او و دوم عطا کردیم ثلث
مال را باو تا آخر ابرام من تصدق کند و من بجهت این تکفیر گناهان او کنم سیوم پوشیدیم عملهای بد او را تا آن رسوا نکرد او مرد
مان شنوده ام ربیع گفت که نعمت ظاهره جوارح است و باطنه نعم اقرب و نیز از ضحاک منقولست که ظاهر حسن صورت و امتداد
قامت و تسویه اعضا و باطنه معرفت حق تعالی او یا ظاهره قرآنست و باطنه تاویل معانی آن و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
نقلست که ظاهره پیغمبر است و آنچه او آورده از معرفت خدا مانند معرفة الله و توحید او و غیر آن و باطنه دوستی ماست که اهل بیتیم و بستن اعتقاد
مادر دل و یا ظاهره دعوتست که الله یدعوا الی دار السلام و باطنه هدایت که و یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و یا ظاهره ذکر
اوست بزبان و باطنه ذکر او در دل و جان و یا ظاهره الوان عطایا و باطنه غفران خطایا یا ظاهر نیکوی خلق و باطنه حسن خلق یا ظاهره اقرار
بزبان و باطنه تصدیق بجنان **حکمت** باید که مومن از دنیا بپرهیزد که سر خطاها دوستی دنیاست و دل در دنیا نبندد که **نظم** اگر صد سال مانی
ور یکی روز بباید رفت ازین کاخ دلفروز مرویست از ابوجعفر بابویه القمی رحمه الله که در کتاب شواهد النبوه آورده که نوح را دو هزار و پانصد سال
عمر بود چون وقت وفاتش رسید ملک الموت در محل قبض روح او پرسید که ای شیخ الانبیا دنیا را چگونه یافتی گفت مانند خانه دیدم
او را دو در باشد از یکی درآمدم و از دیگری بیرون شدم **حکمت** و آنکه از افعال پسندیده است غیرت و حمیت و کمال حمیت آنست که چون کسی به اهل
او رود و از شوق مال و عرض ناموس نگاهدارد و تا ممکن باشد در باب حمایت او سعی بلیغ بجای آورد چنانکه مشهور است که در ولایت
حجاز چون کسی در سایه دیوار یا خیام ایشان در آید او را حمایت کنند اگرچه بر زبان زنهار نخواهد حتی جانوران و مرغان آورده اند که بهرام
گور نیز که در دیار عرب با لقمان منذر نشو و نما یافته بود روزی در شکار قصد آهوی کرده آهو از پیش او رمیده بهر طرف میدوید و بهرام از عقب او میتاخت
چون هوا گرم شد و آهو از تشنگی بی طاقت گشت بکنار قبیله رسید و بخیمه عربی قبیصه نام در آمد و متعاقب او بهرام بدر خیمه رسید تیری در کمان
نهاده و بتعجیل گفت که ای صاحب خانه شکار من اینجا آمده بیرون آر قبیصه گفت ای سوار زینهار و ای مروت نباشد که او پناه بدین خانه آورده
باشد و بدست کسی باز دهم بهرام درشتی آغاز کرد قبیصه گفت سخن دراز مکن با این تیر که در کمان داری بر سینه من زنی دست تعرض تو در گرد آنانی
آهو در سایه بود و اندم که من کشته شوم مردم قبیله من تیر الحمیت بجوی آهو نخواهند که داشت بر جان خود رحم کن و از سر این آهو در گذر
و اگر توقعی داری آن است با زین انجام مطلع شو و بهرام را این حکایت خوش آمد و با بی او التفات ننمود و عنان بگردانید و برفت
و آن روز که تاج سلطنت بر فرق بهرام نهادند بهرام قبیصه را طلبیده او را تربیت کرده و از پیش شمار فرمود **مثنوی**
کسی را که آری بزنهار خویش مراو را حمایت کن و یار خویش یکی قطره آب و دریا پناه بصدر صدف ساز دش جایگاه
بصد تربیت نامدارش کند یکی گوهر شاهوارش کند **حکمت** گویند شیخ حاتم اصم را ابدال الخلفا برادند چون بخلوت رسیدی آمد خلیفه

اورا زاهد خطاب کرد گفت من زاهد نیستم آنست که بکمتر چیزی قناعت کند و حق تعالی در باب دنیا فرموده که
مَتَاعُ قَلِیلٌ چون تو بدنیا قناعت کرده زاهد تو باشی نه من که سر بدنیا و آخرت فرو نمی آرم **نکته** در تبیان آورده
که چون حق تعالی ابلیس را از رحمت خود دور گردانید از پهلوی چپ او که یاوه نام دارد بیافرید و او را اشمار گهها(ی) زوجه
بیابان فرزند اند و از اولاد او یکی مره است و دیگر لاقیس و دیگر ولهان و در عین المعانی آورده که لاقیس وسوسه دهنده
طهارت است و ولهان وسوسه کننده در نماز و بعضی بر عکس نیز گفته اند و احمد غزالی در ارجح خود آورده که شیطان نماز
است و زنبور که یکی از اولاد اوست صاحب اسواق است که بدروغ و کم فروشی و خیانت وسوسه کند و اعور صاحب
ابواب زنانست و بتر صاحب مصائب که بنوحه و دریدن جامه و طپانچه بر روی زدن و روی و سینه خراشیدن میفرماید و مسوط صاحب اخبار
در میان مردمان می اندازد و دسم با خورنده طعام میباشد که بسم الله نگوید در خوردن با او شریک میباشد و مدبس موکلست
بر علما و ابتر از هواهای مختلفه میبارد و ... مانع مردمان است که در سرای و سلام نکنند غرض که هیچکس نیست که شیطان موکل او
نباشد پس ای عزیزان خود را از وسوسه شیطان نگاه دارید تا رستگار گردید و اگر ناشایستی از شما سر زند باید که بتوبه و انابت
از خود رفع کنید و فریب شیطانی مخورید که بعد از ان پشیمانی خواهید کشید و پشیمانی سود ندارد قوله تعالی یَا أَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا
رَبَّکُمْ وَاخْشَوْا یَوْمًا لَا یَجْزِی وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَیْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّکُمُ
الْحَیَاةُ الدُّنْیَا وَلَا یَغُرَّنَّکُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ یعنی ای همه آدمیان بترسید از عقوبت پروردگار خود و بترسید از روزی که
که قضا نکند و روا نگرداند پدر را پسر خود چیزی را یعنی نفع نرساننده و باز دارنده نباشد از پدر خود چیز را از ثواب
و عقاب و گفته اند این مخصوص کفار است چه اولاد و آبای مؤمنان یکدیگر را شفاعت کنند بدرستیکه وعده خدای
بثواب و عقاب راست است پس باید که فریب ندهد شما را زندگانی دنیا یعنی متاعهای دلفریب و زینتهای
آن باید مغرور نسازد شما را بعفو و کرم خدا شیطان فریبنده باین وجه که بر امل دور و دراز شما را از راه ببرد و توبه
و مغفرت شما را امیدوار ساخته بر معاصی دلیر گرداند باین مضمون که امروز گنه کنید و فردا توبه و گویند هر چیز که بنده را
مغرور سازد تا آنکه بعصیان مشغول کند و ترک اوامر الهی نماید غرور است خواه شیطان باشد و خواه غیر آن **مناجات**
مهیمنا ملکا قادرا خداوندا بحق عزت ذاتت که هست بیهمتا بحق سید مرسل محمد عربی بتربت شاه ولایت ولی و هم مولی
ببخش جرم و خطای که کرده ام یارب بحق طاعت مردان نیت کرده ام و تا چه حیله سازم و تدبیر و چون کنم یارب
اگر بفعل بدم خوار سازی و رسوا مرا که زشتی افعال سرزنش گوید بود سلامت حال آرزو امید مرا چو هست قابل عفو تو
غیر بندگی ره چاره بر شود آنرا که شد اسیر هوا رها مکن ز کرم عفوت ار بیا طرزی و گر ندهی که جرم هم ... از یاب

باب یازدهم

## باب یازدهم در بیان علم و علما و مستفیدین و غیرهم

شکر متواتر آفریدگاری را سزاست که بر آیات عظمت اسمائه
که بقدرت بالغه احدی از مخفی جود سرمدی وجود نور احمدی را از سیمای موحدان درگاه احدیت خود گردانید و ثنای بیشمار
مر پروردگاری را تقدست آلائه و تفضلت نعمائه که بمحض حکمت ابدی و بعیان عنایت صمدی هر یک از آحاد موجودات
و افراد مخلوقات را بصورتی دلپذیر و هیأت بی نظیر تصویر کرده از جمله نوع انسانرا بتشریف صَوَّرَکُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَکُمْ
مشرف ساخت و از کتابخانه عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ یَعْلَمْ باصناف دانش و انواع بینش مکرم داشت پادشاهی که بعرصه
حشمت لم یزل بر همه ملوک جبار و سلاطین قهار پادشاه است علیمی که بکمال علم بی نقصان از اسرار سالکان صادق و مؤمنان ن
موافق و مخالفان منافق آگاه است **نظم** بگستر از کفی خاک بر زمین فرشی بنا کند چه فلک طاق طیلسان از دود نهد چو خوان کرم از
کمال استغنا بنیم بسته ز بدکاسه سر نمود و صلوات نامحدود بران صفی محمود که طاعت رب ودود و عبادت معبود موجود بی
صلوات او مردود است و مفقود **نظم** آن نقطه مرکز نبوت آن مرکز نقطه فتوت آن خاصگی مقام محمود دروازه گشای ملک جود
دیباچه ابجد هدایت سرمایه دفتر عنایت حرفی که محیط شد بهر یک خود میم محمد است بی شک آنداره چون که شد مرتب بشناخت
بسیط را مرکب و بر وصی و جانشین او که در شان اوست آیه انما و سوره هل اتی و حدیث انا مدینة العلم و علی بابها و تعریف
لافتی و کلام لو کشف الغطاء یعنی علی مرتضی **نظم** که سموم قهر او بر روی دریا بگذرد سالها از روی دریا باد خاکستر شود ور نسیم لطف او
بر آتش دوزخ وزد لو حرج از دوزخ آب کوثر و زمزم شود و بر آل اطهار او باد **بعد** بدانکه اشرف خلق الله انسانست و بهترین
ایشان و مقرب ترین درگاه سبحان و بارگاه یزدان علما و اهل قرآن است پس نکته چند در فضیلت علم و غیره درین باب مذکور میشود
ان شاء الله تعالی و درین باب دوازده فصل است **فصل اول** در فضیلت علم و قرآن و ذکر بدان ای عزیز که حق تعالی بر همه
بندگان واجب و لازم گردانیده طلب علم کردن خواه مرد و خواه زن و خواه آزاد و خواه بنده قوله تعالی فَاسْأَلُوا
أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ یعنی سوال کنید از اهل ذکر اگر هستید که نمیدانید و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که
طلب العلم فریضة علی کل مؤمن و مؤمنة و مسلم و مسلمة یعنی طلب کردن علم واجبست بر هر مرد مؤمن و زن مؤمنه و هر مرد مسلمان
و زن مسلمه و در روایت صحیح آمده که روزی صحابه از رسول صلی الله علیه و آله سوال کردند که یا رسول الله کدام عمل فاضلتر است فرمود
علم بار دوم و سیم سوال کردند همان جواب با صواب شنیدند گفتند یا رسول الله ما از عمل سوال کنیم حضرت فرمود که بدرستیکه
عمل اندک که با علم باشد اجر او بسیار و صواب او بیشمار است و عمل بسیار که از روی جهل باشد خوار و بیمقدار و بدانید که علم زندگی
دل است و نور چشم و فکر کردن در علم مقابل روزه باشد و درس آن برابر قیام شب و علم بسوای عمل است و عمل با آن در بهشت و نیکبختان
با آن ملهم گردند و بدبختان از ان محروم مانند **نظم** گر عمل بر باشد و جهل اندکی هست بسیار و قبول آن یکی ور بود بسیاری جهل از عمل

کم بوده باشد قبول افتد و دیگر از رسول صلی الله علیه وآله وسلم روایت است که یکساعت بعلم مشغول بودن و در علم دین تفکر کردن بهترست
از عبادت یکساله که شبها بنماز بوده باشد و روزها بروزه و دیگر فرموده که علم ثمره ایمانست و چراغ اسلام پس ازین حدیث
معلوم میشود که هر که از علم بهره ندارد از ایمان کامل او را نصیب نیست و دل او تاریک و مرده است و دیگر آنحضرت فرموده که طلب علم کنید اگرچه
بسرحد چین باید رفت امرای حدیث صحیح جهت تاکید است و دیگر فرموده که طلب علم کنید از زمانی که در گهواره باشید تا وقتی که در خاک لحد خواهید
و دیگر از آنحضرت منقولست که کسی که عمل میکند بی علم چون خریست که در آسیا گردد و راه بجائی نتواند برد و دیگر فرموده که نیکی دنیا و آخرت با علمست
و بدی دنیا و آخرت با جهل پس واجب و لازم باشد که در علم کوشند تا از بدی ایمن باشند رباعی هر خلق جهان قبل تباه است بنا هر کار
که بی علم کنند آن گناه است بنا ذات جهان تیره علم باد از روشن بنا بی علم همه جهان سیاهست سیاه و دیگر از آنحضرت روایتست که هر که یک مسئله
شرعی بیاموزد یا تعلیم دهد خدای تعالی در روز قیامت هزار قلاده نور در گردن او اندازد و هزار گناه او را عفو کند و در بهشت از
برای او هزار شهر بنا کند از زر سرخ و بوسه حق تعالی او را توان اعمال او بحشر بوی که در تن اوست موافق حج و عمره و در روایت صحیح واردست
که روزی اختلاف افتاد میان اهل شام و اهل بصره در فضیلت علم و مال اهل شام گفتند مال فاضلترست و اهل بصره گفتند علم فضیلت دارد نزد
امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب رفتند و گفتند مسئله را تحقیق جواب کوی آن مقتدای سلونی و آن پیشوای فاسئلونی فرمود که ده جهت علم بهشت
درجه و مرتبه از مال فاضلترست بهتر اول آنکه علم میراث پیغمبرست و مال میراث فرعون و هامان نظم هست سلطان علم عالم گیر نیست
سلطنت فنا و زوال پذیر بر اهل عرفان زیب جوانی حلم سلطان حلم هست و اوان علم شاهست اهل کشور او سینه گنجینه خلق لشکر او
او بنیاد سلطنت تخت اساس گر ازان نخوش از بد تخت بست دوم آنکه علم زیاده شود بنفقه کردن و خرج بسلطانان و بتعلیم آن و مال کم میشود
بخرج کردن آن سیم آنکه علم صاحب خود نگاه دارد از بسیار خزانه مال را نگاه باید داشت چهارم آنکه چون عالم بمیرد علم از وی جدا نشود
و در قبر مونس با او بود و صد هزار جان وی بود ما تمام از ان در دم مرگ بربایند حسرت و ندامت و عقوبت آن از جهت صاحب
بمانند پنجم آنکه خلایق چهار طایفه اند علما و امرا و اغنیا و فقرا پس سه گروه از ان محتاج اند بعلما و علما را از ایشان هیچ احتیاج نیست ششم
آنکه حق تعالی علم را نه بمکرکاهان و کرکان خود و مال را بهر که خواهد از مومنان و مسلمانان و کافران و ظالمان بنفقه ای
مصلحت و حکمت هفتم آنکه علم صاحب خود را از صراط بگذراند چون برق جهنده و صاحب مال را بر صراط نگاه دارند تا حساب مال
چه حکم کند هشتم آنکه هیچکس بجمع کردن علم طاغی و یاغی نکرده و دعوی نمرود نداشته و بجمع کردن مال طاغی و یاغی جدای
کردند پس همه و طایفه با آن حکم حق را منتفی شدند و فرزندی متحقق و متقین شدند هیچ چیز بهتر و فاضلتر از علم نیست نظم ای
دل مدار خویشتن را بهوای زر چون خاک پایمال مشو از برای زر زر خود فشاند خرج کن جان برای او چون
هیچکس ندید تمامی عالم وفای زر زر را که ساخت اول تاج سر از شرف کلش بزنگشت کوفته آخر بپای زر کرد دل ببینی آشفته همه بحر

چون آن کسی که ساخت دل خویش جای زر از صحبتش سیاه شود دست همچو پای تا چون سیاه کرد دوش صفای زر
بوته زتاب آتشش کی یافته شدی گر خویشتن نساخته بودی عطای زر بر خلق کیسه بند نبودی و هیچ تاب در حفظ اگر
نکشته بودی مبتلای زر کنند بند ذره ذره همه جرم کوه را آنجا که یافته اند در رشتهای زر چون خوف حرف علتش اندر
میان بود هر سینه که هست در وجز جای زر پس خوشا دولتی که از علم دین حظی کامل او را روزی شود و بدان آن نیکو علمی
که در جهل مرکب نماند نظم دل جاهلان را تو مرده شناس بنا شد دل جاهلان حق شناس دولت را بعلم و ادب زنده کن
وگر نه تو با هیچ چیزی ناسپاس آورده اند که عرب بادیه نشین روزی بکنار چشمه رسید دید که دو طالب علم با یکدیگر
بحث علم میکنند ساعتی در پیش ایشان قرار گرفت و آنچه از مفهوم او شد که خنثی کسی را گویند که هم آلت مردی داشته باشد
و هم آلت زنی چون مدتی ازین بگذشت روزی آن اعرابی در کنار دریا ماهی نیکو صید کرده جهت یکی از خلفای عباسی برد جعفر
فرمود که هزار درم باو بدهند وزیر گفت ای خلیفه اگر حال بدین منوال گذرد در اندک وقتی خزانه تهی شود و اسباب ملک و مال باید از
خلیفه گفت حرفی گفته ام و تغییر آن نتوانم کرد وزیر گفت من حیله کنم که اعرابی باندک چیزی راضی شود از و بپرسم که این ماهی نرست
یا ماده هر کدام گوید مذمت او خواهیم کرد تا او خجل شده اعرابی را طلبیده از و پرسید که این ماهی تو نر است یا ماده اعرابی
با خود اندیشید که اگر بگویم نر است شاید ماده باشد و اگر گویم ماده است شاید نر باشد ناگاه بخاطرش رسید که آن طالب علمان تعریف
خنثی میکردند گفت نه نرست و نه ماده گفت ماهی من خنثی است خلیفه را بسیار خوش آمد فرمود که هزار درم دیگر باو بدهند از برکت
و میمنت یک مسئله آن دولت یافت تا بدانی چه چیزی شرف از علم هست نظم علم بهر کمال باید خواند نه بسودای مال باید خواند
هر که علم از برای زر طلبد دانش از بهر نفع و جر طلبد یا خطیب و یا شود بر جهل که نداند اهل از نااهل یا او
محتاج بر شود تا کند علم خویشتن در گور یا دهندش نیابت قاضی تا فراموش گردش ماضی و حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام فرموده که ای طالب علم بدرستیکه علم صاحب فضیلت بسیار است پس سر او تواضع است و چشم او بری
بودن از حسد و گوش او فهم است و زبان او راستی و دل او نیکوی نیت است و عقل او معرفت اشیا و دست او
رحمت است و پای او زیارت علما و همت او سلامت است و حکمت او ورع و مستقر او عافیت است و مرکب او وفا
و سلاح او سخن نرم است و شمشیر او رضا بقضا و کمان او مدارات و لشکر او مباحثه علما و مال او ادب است و ذخیره او
اجتناب از گناهان و زاد و توشه او نیکو صحبت و رهنمای او هدایت و رفیق او صحبت نیکان و در باب فضل قرآن در حدیث
قدسی آمده که هر که مشغول شود بتلاوت قرآن و بواسطه آن مشغول نتواند شد بدعا کردن و حاجت خود از من عرض کردن
من بهترین مزد شاکران باو عطا فرمایم و نام او را در زمره صابران و حامدان ثبت کنم و حاجت او روا کردانم

و عبدالله بن مسعود روایت کرده از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرموده که قرآن خوان احسان خداست که بآن جمیع بیمکاران دوست
فرموده پس از خوان بعث او بهره مند شوید و هرچه توانید فایده آنرا او اگر مرجه آن ریسمانی محکم است که هر که دست در وی زند
هرگز از رحمت واسعه خدای تعالی محروم نشود و نوریست روشن که گمراهان را بمنزل مقصود رساند و شفاییست
سودمند که دردمندان و مستمندان جهل از دار الشفای معرفت آن عارف میشوند و نجاتیست که هرکه تابع آن میشود
بمرتبه علیه و درجه ارجمند میرسد پس تلاوت نمایید او را تا حق تعالی بهر حرفی از آن ده حسنه در دیوان اعمال شما ثبت نماید
و روایت است از حضرت امام زین العابدین علیه السلام که فرموده قرآن خزینه علم خداست پس هرگاه که در آن بگشایند
باید که نظر کنید و از دریای منفعت آن در معرفتی حاصل کنید و نیز روایت است که هر که قرآن را وسیله دنیا و آخرت خود سازد بمراد
دینی و دنیوی برسد و در زمره صلحا محسوب باشد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت است که فرموده روشن سازید خانهای خود را
بقرآن خواندن و بترک آن خانهای خود را تاریک مسازید و هرکه در خانه تلاوت قرآن بسیار نماید خیر و برکت در وی بسیار شود
و رسول خدای صلوات الله علیه و آله فرموده که هرکه قرآن بخواند بگرداند حق تعالی میان او و آتش دوزخ هفت خندق که عرض
هر خندقی پانصد ساله راه باشد و فرموده که هرکه قرائت قرآن کند و ظن او آن باشد که حق تعالی او را نیامرزیده بدرستیکه
استهزا کرده است بقرآن و دیگر فرموده که هرکه بخواند قرآنرا یک عشر که عبارتست از ده آیه بنشاند از برای او
درختی در بهشت و هرکه قرائت قرآن کند و نظر در قرآن داشته باشد عطا کند حق تعالی او را ثواب اولیا و هرکه قرائت کند
قرآنرا از بر عطا کند الله تعالی او را ثواب انبیا و پیغمبر صلی الله علیه و آله که قرآن مانند آب حیاتست و در آب زندگی نفسهاست
و در قرآن زندگی دلهاست و روایت است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که او از آبای خود روایت کرده از پیغمبر صلوات الله علیه
و آله که هرکه ده آیه از قرآن در هر شب قرائت کند ننویسند او را از غافلین و هرکه پنجاه آیه از قرآن بخواند در هر شب بنویسند
او را از ذاکرین و هرکه هر شب صد آیه بخواند از قرآن بنویسند او را از قانتین و هرکه بخواند در هر شب از قرآن دویست آیه بنویسند
او را از خاشعین و هرکه قرائت کند هر شب سیصد آیه از قرآن بنویسند او را از فائزین و هرکه قرائت کند در هر شب از قرآن
پانصد آیه بنویسند او را از مجتهدین و هرکه قرائت هر شب هزار آیه از قرآن بنویسند از برای او قنطاری از ثواب و قنطار
پنجاه هزار مثقال طلا است و مثقالی بیست و چهار قیراطست که کوچکترین آن برابر کوه احد باشد و بزرگترین آن ما بین آسمان
و زمین **در باب فضیلت ذکر** بدانکه ذکر اصل آن مستلزم یاد داشتن نعمت است از قبایح قوله تعالی فاذکرونی
اذکرکم واشکروا لی ولا تکفرون یعنی پس یاد کنید مرا بطاعت و عبادت تا یاد کنم شما را بثواب و مغفرت و شکر
نعمتهای مرا که بشما انعام کرده ام بجای آورید و ناسپاسی مکنید و کفران آنها مورزید و بعضی گفته اند مراد بذکر قول لا اله الا الله

بی

یعنی هرکه زبانرا مشغول بذکر من و ولع الذکر بیاد من سازد من نیز او را یاد کنم ببرآوردن حاجات او چنانکه از ابی عبدالله علیه السلام
روایت است که حق تعالی فرموده که هرکه بجهت مشغولی بذکر من از یاد کردن حاجت خود غافل شود من بهتر از آنچه توقع داشته باشد
باو عطا فرمایم و نیز فرموده که پدرم دایم بذکر خدای مشغول بودی بمرتبه که در زمان نشستن و طعام خوردن و سخن کردن با مردمان در یاد
خدا بودی و پیوسته میدیدم که زبانش در تحرک بودی بکلمه طیبه لا اله الا الله و هر شبی از صبح تا راجع میکرد و تا بطلوع آفتاب ما را بذکر امر میکرد
و مرویست که هر خانه که در آن ذکر خدا و تلاوت قرآن بسیار باشد حق تعالی برکت در آن زیاده کرده و فرشتگان در آن حاضر شوند
و شیاطین بگریزند و درخشان شود آن خانه برای اهل آسمان مانند درخشیدن ستارگان برای اهل زمین و هر خانه که در آن
ذکر خدا نکنند و قرآن نخوانند برکت آن کم میشود و ملائکه از آن دور میشوند و شیاطین در آن مسکن میسازند و ابو بصیر از آنحضرت
روایت کند که فرمود که شیعیان ما کسانی اند که در خلوت ذکر خدای بسیار کنند و از حضرت رسالت پناه روایتست که چهار چیز است
که غیر مؤمن با آن متصف نباشد یکی خاموشی دوم تواضع برای خدای سیم ذکر او سبحانه در همه احوال چهارم کم کلام و از حضرت امام جعفر صادق
روایت است که مؤمن بهر نوع مردنی که بمیرد موت مؤمن میشود مانند غرق شدن و فرود آمدن خانه و دیوار بر وی و هلاک کردن سبع او را و گرفتار
شدن بصاعقه و غیر اینها اما اگر در ذکر خدای باشد باین نوع هلاک نشود و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت که حق تعالی بحضرت خطاب فرمود
که اگر بنده بذکر من مشغول شود و نفس او اراده گناهی کند من نگذارم که آن گناه از وی صادر شود و اگر مردمان آن دیار مستوجب آن شوند که
عذاب بر ایشان نازل شود من بجهت میمنت و برکت آن عذاب از ایشان بگردانم و نیز از آنحضرت مرویست که موسی از خدای تعالی
سوال کرد که یا خدایا تو نزدیکی بمن که با تو راز گویم یا دوری که ترا باواز بلند بخوانم حق تعالی فرمود که یا موسی انا جلیس من ذکرنی
ای موسی من همنشین کسی ام که ذکر من کند و نیز پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که در هیچ مجلسی ذکر خدا نکنند مگر که حق تعالی از آسمان
ایشان ندا کند که برخیزید که سیئات شما را بحسنات بدل کردم شما را آمرزیدم و در هیچ مجلسی ذکر خدا نکنند مگر که حق تعالی
ملائکه را امر کند تا در آن ذکر شریک شوند و ثواب ذکر خود را بایشان دهند و از ائمه هدی علیهم السلام روایت که در بهشت بیابانهاست
که هرگاه بنده بذکر خدا مشغول شود فرشتگان در آن بیابان بدرخت نشاندن مشغول شوند برای وی و چون توقف نماید
از ذکر او از درخت نشاندن باز ایستند ایشانرا گویند که چرا توقف کردید گویند مصاحب ما در ذکر خدا سست شد و اسباب
و مصالح درخت نشاندن ما ذکر است و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقول است که هرکه باخلاص ذکر خدا کند
در بازار وقتی که مردم غافل باشند و مشغول بر معامله و خرید و فروخت باشند حق تعالی سه هزار حسنه از برای او بنویسد و در قیامت او را
بیامرزد و او را بخششی فرماید که بر هیچ دلی و خاطر هیچکس خطور نکرده باشد **مناجات [illegible] شیرازی**
بود یارب که از پرتو جود برافروزی دلم را شمع مقصود ز توفیقم نمای راه تحقیق بچراغی بخشیم از نور توفیق دلم پروانه جانسوز سازی

بشمع دل شب من روز سازی ٭ چراغ دل که مرد از ظلمت تن ٭ ز برق عشق سازش باز روشن ٭ چو شمع گرمی از سوختن ده
مرا از سوختن افروختن ده ٭ برافروزش چو فانوس از چراغی ٭ رهان زین ظلمتم از برق آهی ٭ بجنبش از رخت سبزم خضر راهی ٭

فصل دوم در فضیلت علما و قاریان پیر با و ذاکران باصفا جابر بن عبد الله انصاری رحمة الله علیه از پیغمبر
صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود که یک ساعت که عالم بر بستر خود تکیه کند و در علم دین نگرد بهتر است از عبادت
عابدی که هفتاد سال خدای را عبادت کند و انس بن مالک از رسول صلوات الله علیه و آله نقل کرده که او گفت
که علم بیاموزید که آموختن علم حسنه است و درس آن تسبیح و بحث آن جهاد و وسکتان در مجلس علما تکیه کنند و بر پای خود را
برایشان مالند و در نماز برای ایشان استغفار کنند و هر چیزی خشکی که باشد برای ایشان آمرزش طلب کنند حتی ماهیان دریا — خواهند
و هوام و سباع و چهارپایان و آسمان و زمین و ستارگان ٭ آورده اند که پادشاهی از پادشاهان عرب با عالمی
دوازده سال با عالمی مجادله داشت که زر فاضلتر است و فضل بهتر یا تاج و تخت است و حکیم قائل بود بفضل این حکمت
که علما از اغنیا فاضلترند و این سخن خاطر نشان آن ملک نمی شد اتفاقا روزی هر دو بحمام داخل شدند و همان مناظره آغاز کردند
آخر دانشمند گفت ای ملک بحث ما با آخر رسیده و امروز حمام مجرب فاوت بادشاه گفت بچه سبب گفت که حمام در میان ما
تمیز چون تواند کرد آن عالم گفت که اجناس که اهل علم و فضل باشند و تاج و جواهر و البسه نوالی جدا شده
بادشاه را این سخن خوش آمده قبول این معنی نمود و بر فضیلت علما باوجود مال اعتراف نمود ٭ نظم ٭ دین عالم که در این ننشسته بود
داشت رخنه دین نماند این علامت ٭ عالمان جهان علم دارند ٭ علم دین را بپای اسبدارند ٭ هر کجا و بر علم ستون
چون نماند علم نگون گردد ٭ و حضرت رسول صلوات الله علیه و آله فرموده که نیکی دنیا و آخرت در علم است و بدی
دنیا و آخرت در جهل و دیگر فرمود که علم ودیعت حق تعالی است در زمین و علما امینان خدا اند و ابن عباس رضی الله عنه
روایت کند که پیغمبر صلوات الله علیه و آله گفت که جبرئیل را پرسیدم که کدام عمل فاضلتر است گفت علم آموختن
گفتم دیگر گفت نماز بجای آوردن گفتم بعد از آن گفت در روی علما نگریستن که ایشان زاد بدن و باشان نشستن
عبادتست ٭ نظم ٭ دین سر عالمی نگاه گشته ٭ که سر جاهلی براه کشد ٭ علم و دارد و کس عذار دریغ ٭ بر دل نیکی ان
ببار چو میغ ٭ دیگر از رسول صلی الله علیه و آله مرویست که فضل عالم بر عابد چون فضل ماه بدر است بر سایر ستارگان
و در خبر است که پیغمبر صلوات الله علیه و آله اهل علم را مقدم بر غیر میداشت و میفرمود که روز قیامت سه کس را
رخصت شفاعت دهند انبیا را پس علما را بعد از آن شهدا را پس چه بزرگ مرتبه علم که ما بین نبوت و
شهادتست و افضلیت علما از شهدا باین حدیث نیز معلوم توان کرد که مداد العلماء افضل من دماء

الشهداء

الشهداء یعنی مرکبی که عالمان بآن حدیث و فقه و تفسیر نویسند فاضلتر است از خون شهید که در راه خدا
کشته شوند و از ابن عباس مرویست که علما را هفتصد درجه است بالای درجهای مومنان که میان هر درجه
پانصد ساله راه باشد و از ابی ذر رضی الله عنه نقلست که حاضر شدن در مجلس عالم افضل است از هزار رکعت نماز
گذاردن و عیادت هزار مریض کردن و نزد هزار جنازه حاضر شدن و از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که سلیمان بن
داود علی نبینا و آله و علیهما السلام را مخیر ساختند میان علم و ملک وی اختیار علم کرد پس ببرکت علم مال و ملک نیز او را ارزانی
داشتند و ابو امامه باهلی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل کرده که صلوات میفرستند ملائکه و جمیع اهل آسمان و زمین
حتی ماهیان دریا و مورچه در سوراخها بر کسی که تعلیم میدهد با مور شرعیه و مرویست که رسول صلی الله علیه و آله
فرموده که علمای امت من همچو انبیای بنی اسرائیل اند و نیز فرموده که علما ورثه پیغمبرانند آورده اند که سلطان محمود
سبکتکین را سه چیز معلوم نبود و در شک بود یکی آنکه نمیدانست که پسر سبکتکین است یا نه یکی آنکه در وقت رحلت
دانست که آیا دنیای دیگر خواهد بود یا نه یکی در حدیث العلماء ورثة الانبیاء متشکی بود شبی از شکار می آمد
بدر دکان بقالی رسید از دور ملاحظه میکرد که شخصی بیش می آید و پس میرفت و آخر آن بود که طالب علم خودی
در دست گرفته بنور چراغ بقال مطالعه مینمود و بقال گاه گاه مانع او میشد سلطان بر نیز توقف یافته لکن طلای با شمع
سوی او داد و شب سید کاینات صلی الله علیه و آله را در خواب دید که خطاب فرمود که یا ابن سبکتکین عزک الله فی
الدارین کما عززت وارث نبی الله ای پسر سبکتکین عزیز دارد خدای تعالی ترا هر دو سرا چنانکه گرامی داشتی وارث مرا پس
او را بآن اکرامی که در حق آن طالب علم کرد این سه مشکل کشف گردید و سعادت دنیا و آخرت یافت و فضیلت علم
اینقدر کافیست که حق تعالی خطاب بحبیب خود فرموده که قل رب زدنی علما یعنی بگوای محمد صلوات الله علیه و آله که ای پروردگار من
زیاده گردان بر من علم را پس اگر چیزی فاضلتر از علم میبود حق تعالی او را تعلیم امر فرمود که درخواهد ٭ نظم ٭ ارباب علوم که در ویشانند
یارب چه رفیع قدر و عالیشانند ٭ پیوسته بحق دلیل درویشانند ٭ مقصود ز هستی جهان ایشانند ٭ و مرویست که از رسول صلی الله علیه و آله
پرسیدند که یا رسول الله قرائت قرآن فاضلتر است یا آموختن علم فرمود که قرائت نفع نمیدهد بی علم و در حدیث آمده که
چون بنده مومن بسم الله الرحمن الرحیم بر زبان راند پادشاه عالم بعدد هر حرفی از وی چهار هزار سیاه آتش ستوده و چهار هزار
سیئه از نامه او محو کند و چهار هزار درجه آنکس بردارد و نیز از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت که فرمود شریفترین و بزرگترین امت من
خوانندگان قرآنند بعد از انبیا چه کسانی که در شب بنماز و طاعت مشغول باشند و دیگر فرموده که هر که حق تعالی داشتن قرآن او را روزی — کندم
و توفیق بهره ور او تصور کند که کسی دیگر را زیاده از آنچه با و عطا فرموده کرامت کرده است پس تحقیر امر عظیمی کرده باشد که باو ارزانی

انس بن مالک از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که اهل قرآن قاری باشند اهل الله اند و از مخصوصان درگاه و متوسلان درگاه
آله اند و بهترین عبادتی که بنده مؤمن کند خواندن قرآنست و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که خواندن قرآن افضلست
از صدقه و صدقه افضل است از روزه و روزه سپر آتش دوزخ است و نیز آنحضرت فرموده که خواننده قرآن را بهر حرفی که
در نماز خواند اگر استاده است صد حسنه و اگر نشسته است پنجاه حسنه و اگر در غیر نماز باشد با طهارت بیست و پنج حسنه و اگر بی
طهارت ده حسنه و از ابی عبدالله علیه السلام مرویست که هر که استماع حرفی کند از قرآن از برای او حسنه نوشته شود و گناه محو کنند
و درجه بردارند و از حضرت رسول الله علیه و آله مرویست که قرآن خواندن گویا پیغمبری در میان دو پهلوی آن جا کرده و بمرتبه
پیغمبری رسیده الا آنکه وحی باو نازل نشده و ابوسعید خدری از رسول الله صلوات الله علیه و آله روایت کرده که قاریان
قرآن مهتران و بهتران اهل بهشت خواهند بود و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که پدر و مادر قاری را در روز قیامت
تاجی بر سر نهند که نور او ده هزار ساله راه رود و دو حله در و پوشانند که بقیمت در نیاید چه کمتر تاری از آن مقابل صد هزار در
باشد و در دست از چیزهای نعمت و پادشاهی خلد برین را او نوشته در نامه بدست راست آن بنده قاری دهند و باو گویند
که قرآن میخوان و بالا میرو که منزل تو نزد آخر آیتی خواهد بود که آن را ختم نمایی و چون پدر و مادر او در حلهای خود نگرند
و تاج عزت بر سر خود ببینند گویند بار خدایا این شرف و بزرگواری ما از کیست که از دار ما مرتبه نبود که بدین درجه
رسیم کرام الکاتبین جواب گویند که این ثواب آنست که فرزند خود را تعلیم قرآن داده اید و نیز از حضرت رسالت صلی الله
و آله روایت است که چون معلم بسم الله الرحمن الرحیم تعلیم طفل نماید حق تعالی معلم را و طفل را و پدر و مادر متعلم را ایمن گرداند و در روز
هیچ گناهی در نامه اعمال ایشان نماند و نیز سزاوار آنست که سنت است که قاری قرائت را از روی قرآن کند و از حافظ مصحف
باشد تا او را ثواب قرائت و ثواب نظر باشد چنانکه اسحق بن عمار روایت کند که من از ابی عبدالله علیه السلام پرسیدم که یا ابن رسول الله
من حافظ قرآنم تلاوت از روی مصحف کنم یا از ظهر قلب فرمود از مصحف شنیده که نظر در قرآن کردن عبادت است و حق تعالی
فرموده که فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَىٰ یعنی پس اگر بیاید شما را از نزدیک من
راه نماینده از کتاب و رسول پس هر که پیروی کند آن هدی را پس گمراه نشود در دنیا و رنج نبیند در عقبی بلکه در هر دو
سرا مرفه الحال باشد از ابن عباس رضی الله عنه نقل است که حق تعالی ضامن شده هر کس که قرآن بخواند و بدان عمل کند
هرگز در دنیا گمراه نشود و بمقصود رسد و در آخرت بشقاوت و رنج گرفتار نگردد وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي
فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا یعنی هر که روی برتابد از یاد کردن من پس بدرستی که مر او راست زیستنی تنگ و زندگانی سخت
در دنیا زیرا که همت او مصروف خواهد بود بجمع مال دنیا پس بجهت این همیشه در مهلکه حرص گرفتار خواهد بود پس از یاد آن

و خالیست بر نقص و تلف آن بخلاف مؤمن که طالب آخرتست چه او بجهت آنکه بر نور تسلیم و رضا و صبر و قناعت و توکل
سبحانه آراسته است پس حق تعالی اسباب رزق را بآسانی و سهولت باو میرساند و توفیق میدهد او را در معیشت و در حدیث
قدسی واقع است که حق تعالی خطاب به دنیا کرده میفرماید که ای دنیا خدمت کن کسی را که خدمت من میکند و در رنج انداز کسی را که
خدمت تو میکند و در روایت ماثوره از پیغمبر صلی الله علیه و آله مراد معیشت ضنک عذاب قبر است و فشار آن یعنی هر که
روی برتابد از یاد کردن حق تعالی قبر او را تنگ گرداند بروجهی که همه استخوانهای او از یکدیگر بدر رود و نه اژدها برو مسلط گرداند
که هر یکی را هفت سر باشد تا او را میگزند و میدرند و میخورند و باز زنده میشود تا روز قیامت و اگر از آن اژدها یکدم بر زمین
دمد هرگز نبات نروید وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ و حشر کنیم آنکس را که از یاد ما اعراض کند در روز رستخیز در حالتی
که نابینا باشد و حق تعالی خطاب به پیغمبر صلی الله علیه و آله میکند و مراد امتست که اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ
الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ یعنی
بخوان آنچه وحی کرده میشود بتو از قرآن و بپای دار نماز را بدرستیکه نماز باز میدارد ترا از کاری که نزد عقل قبیح است
و عملی که نزد شرع منهی عنه است و هر آینه صلوة که متضمن یاد کردن خداست بزرگتر است از سایر طاعات و خدای میداند هر چه
میکنید از نماز و ذکر و غیر آن یعنی نماز سبب باز ایستادن میشود از معاصی در حال اشتغال آن و غیر آن چه مداومت بر آن
موجب دوام ذکر خداست و مورث کمال خوف و خشیت و تجلیه نفس که مستلزم اجتناب است از معصیت آورده اند
که جوانی انصاری نمازهای فرایض با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله گذاردی و هیچ نوع از فواحش نبود که مرتکب آن نمیشد
چون حال او به پیغمبر عرض رسانیدند فرمود که إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَاهُ زود باشد که نماز او را از فواحش باز دارد و اندک ... عبدالله
علیه السلام مرویست که در اندک زمانی توفیق توبه یافت و از زهاد صحابه شد و نیز از ابو عبدالله علیه السلام مرویست که هر که خواهد
بداند که نماز او مقبول درگاه خدا شده باید که نظر کند در اینکه آن نماز وی را از فحشا و منکر منع کرده یا نه چه بمقدار که نماز او را
از معاصی منع کرده مقبول درگاه الهی گشته نزد بعضی مراد صلوة قرآنست و مؤید اینست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که قرآن خوانی مادام
که ترا نهی کننده است از معاصی و چون نهی نکند ترا قرآن نخوانده باشی و آنکه فرموده که صلوة متضمن یاد کردن خداست بزرگتر است
از سایر طاعات یعنی از آن بزرگتر است که بر صاحب خود موجب عقوبت فحشا و منکر باقی گذارد و نزدیک اکثر مراد مطلق
ذکر است یعنی ذکر خدا بزرگتر است از همه چیزها رباعی یاد تو رفیق تن مسکین من است ذکر تو انیس دل غمگین من است
اگر ز ذکر تو غافل گردم آن لحظه هزار رخنه در دین من است و ابن عباس فرموده که یاد کردن خدا شما را برحمت خود بزرگتر است
از یاد کردن شما او را بطاعت زیرا که ذکر بنده آمیخته است باغراض و ذکر خدا صافیست از کدورات اغراض انسان فانی

رضی الله عنه روایت است که مراد آنست که یاد کردن بنده خدا را بزرگتر است از ما سوای آن از معاذ بن جبل روایت است
که گفت هیچ عملی که آدمی میکند بهتر از ذکر خدا نیست در نجات او از عذاب خدای گفتند بهتر از جهاد است گفت بلی بهتر از جهاد
است چه حق تعالی فرموده وَلَذِكْرُ اللهِ أَكْبَرُ و در روایت آمده که پیغمبر را صلی الله علیه و آله پرسیدند که کدام عمل بنده دوستتر
است نزد خدای تعالی فرمود عملی که دوستتر است نزد خدای تعالی آنست که زبان تو در وقت فوت تر باشد بذکر
خدای بعد از آن فرمود هر که دوست دارد که در روضهای بهشت بخرامد باید که ذکر بسیار کند و از رسول صلوات الله علیه و آله
روایت است که هیچ مجلسی نباشد که اهل آن ذکر خدا کنند الا آنکه فرشتگان گرد اگرد ایشان فرو گیرند و از رحمت خدای فرو
دو پوشند و حق تعالی ذکر ایشان در ملا اعلی کند ابو بصیر روایت کرده که فرموده که شیعیان ما کسانی اند که چون خلوت کنند — از ابو عبدالله علیه السلام
ذکر خدای بسیار کنند از ابو درداء منقول است که گفت خبر دهم شما را به بهترین عملهای شما و دوسترین آن نزد خدای
و تمامتر آن بدرجات بهتر از جهاد و التصدق از زر و سیم گفتند آن کدام است گفت آن ذکر خدای زیرا که حق تعالی فرموده و لذکر
الله اکبر و دیگر حق تعالی در محکم کتاب خود امر فرموده بذکر قوله تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَ
سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا یعنی ای کسانی که گرویده اید یاد کنید خدا را یاد کردنی بسیار یعنی در غالب اوقات بانواع ذکر از
تحمید و تهلیل و تکبیر و تمجید و تسبیح گویید او را با نماز گذارید برای او بامداد و شبانگاه چه نماز در صبح و شام از نسبت
از روی ادا اکمل است اگر غلبه میکند خواب درین دو وقت و گویند اختصاص این دو وقت بالی بو نمار بجهت آنست که ملائکه
صبح و شام حاضر میباشند و هر دو تسبیح با صلوات او را ثبت خواهند نمود در نامه عمل او و علما را در ذکر کثیر اقوال
بسیار است مجاهد از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که مراد آنست که خدا را در هیچ وقت فراموش نکنید پس عبارت از ذکر
قلبیست چه دوام ذکر بزبان ممکن نیست و در لطائف قشیری آورده که مراد بذکر کثیر اشارتست بمحبت حق تعالی بواو ایراد
وارد شده مورد است که مَنْ أَحَبَّ شَيْئًا أَكْثَرَ ذِكْرَهُ و دوستی نگذارد که زبان دوست از ذکر او خالی باشد که گفته اند
بیت در هیچ مکان نیم ز فکرت خالی در هیچ زمان نیم ز ذکرت خالی و از ابو عبدالله علیه السلام نقل کرده اند که آنحضرت
فرمود که هر که تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام بگوید او ذکر خدا بسیار کرده و از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که حق تعالی هیچ
چیز را بر بنده حرام نکرد مگر آنرا حدی مقرر و معین فرموده و سقوط آنرا بعذری اجازت فرمود مگر ذکر را که برای آن حدی مقرر
نکرد بلکه فرمود که مرا در همه احوال و اوقات یاد کنید مناجات زلالی الهی بدلم از عشق زن آتش که دایم دوست
میبارد دل آتش مرا خود آنقدر لذت ز آتش است که مهد احتم آغوش آتش است زبس لب ریز مهرت
شد درونم نمیگنجد بجونم رنگ خونم اگر بر دل زعقرب میخورم نیش زبان در عذر خشم میشود ریش در آن کشور

اگر بدل

اگر بر دل زعقرب میخورم نیش زبان در عذر خشم میشود ریش دران کشور که معشوق توای دوست کبوتر بال و نامه افکند دوست
نگاهم گر ز تو بیجد عنانش زند مژگان محرف بر میانش چنان در سینهام ده عشق راه که بیجد زود رونم آه بر آه
فصل سیم در فضیلت متعلمین حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هر که دوست میدارد که نظر کند و ببیند
آزادکردگان خدای تعالی را از آتش دوزخ پس گو نظر کن بعلما و متعلمین و دیگر آنحضرت فرموده که هر که بزرگ و گرامی
دارد عالمی یا متعلمی را همچنان است که گرامی داشته باشد هفتاد پیغمبر را و رسول خدای صلی الله علیه و آله فرموده که سوال
کردم از جبرئیل علیه السلام که کدام عمل فاضلتر است مرا گفت طلب کردن علم گفتم بعد از آن گفت نظر کردن بروی علما گفتم بعد از آن
گفت زیارت کردن علما دیگر رسول صلی الله علیه و آله فرموده طلب کننده علم نزد خدای تعالی فاضلتر است از مجاهدان و
حاجیان و ادا کننده عمره و معتکفان و مجاوران و امرزش میخواهند از برای او درختها و دریاها و ستارگان و هر چیزی که
آفتاب بروی تابد و دیگر مرویست از آنحضرت که هر که حرمت ندارد طلب کننده علم را چنین که او منافق بود و ملعون در دنیا
و آخرت رباعی ای بوده وجود تو ز یکقطره منی تا چند تکبر با علما کر و منی زیرا که چنین گفت رسول مدنی من اکرم عالما فقد
اکرمنی و دیگر در روایت آمده از رسول خدای صلی الله علیه و آله که طالب علم را فردای قیامت مقام شفاعت بود چون مقام
شفاعت پیغمبران بود و دیگر منقولست از پیغمبر صلی الله علیه و آله که هر که در طلب علم باشد و وفات یابد پیش از آنکه مقصود او
حاصل شود حق تعالی بیافریند در قبر او فرشته که او را تعلیم دهد تا روز قیامت و دیگر فرموده آنحضرت که مردمان دو نوع اند عالم
و متعلم و دیگران چون خرمگس اند که هیچ خیری با ایشان نیست و دیگر نقل است از رسول الثقلین و فخر العالمین که هر که یاد گیرد دو
علم یا دو چهل حدیث را بنویسد حق تعالی او را فقیه عابد کننده و دیگر فرموده که عالم چون زر سرخ است و متعلم چون زر سفید و باقی — در روز قیامت
مردمان چون ارزیز مثنوی علم را چند مزید باید اگر آنکه بشنوی زمن شاید طلب صادق و ضمیر پاک مدد کوکبی ارس افلاک
اوستادی شفیق و نفسی حر روزگاری دراز و مالی پر با کسی چون شد این معانی جمع بجهان روشنی دهد چون شمع و دیگر آنحضرت صلی الله
علیه و آله فرموده که متعلم چون بنشیند پیش عالم برای آموختن علم بگشاید خدای تعالی بر روی او هفتاد در از رحمت و چون از آن مجلس بر خیزد
آمرزیده باشند گناهان او و بیگناه بود چنانکه از مادر زاییده و بدهد خدای تعالی او را بهر حرفی از ثواب عبادت یک ساله و بنا کند برای او
هر ورقی شهری در بهشت که هر شهری ده برابر دنیا باشد پس واجب و متحتم و لازم بود بر همه مؤمنان و مسلمانان که بطلب علم مشغول باشند
تا این ثواب دریابند و از جهالت خلاص شوند زیرا که عملی بهتر از طلب علم نیست و طالب علم در دنیا و آخرت ممدوح خالق و
خلایق است و دیگران نیز از برکت ایشان نجات می یابند بیت صاحب دلی بمدرسه آمد ز خانقاه بشکست عهد صحبت اهل طریق را
گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود تا اختیار کردی از آن این فریق را گفت آن گلیم خویش برون میبرد ز آب وین جهد میکند که بگیرد غریق را

غرقی را و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه وصیت بولد خود محمد بن الحنفیه رضی الله عنه میفرماید که بدانکه استغفار میکنند جهت
طالب علم هرکه در آسمانها و زمینهاست حتی مرغان در هوا و ماهیان در دریا و بدرستیکه ملائکه بالهای خود را میگسترانند جهت طالبان
علم که پای بران مینهند و بطلب علم روند و در طلب علم شرف دنیاست و فیروزی آخرت و اجر ایشان بر خدای تعالی است
و نیکوترین خلایق اند مثنوی بیاموز علم و ادب ای پسر زمادر نزاد کسی با هنر بفضل و دانش کوشش نمای که دانا چو شمع است و نادان چو خر
و روایت است که روزی مردی نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و سوال کرد که یا محمد چه اجر باشد کسی را که فرزند خود را قرآن
بیاموزد حضرت فرمود که قرآن کلام حق تعالی است و ثواب آن کسی نداند مگر او سبحانه و تعالی درین سخن بودند که جبرئیل امین نازل شد و گفت یا محمد
حق تعالی ترا سلام میرساند که هرکه فرزند خود را قرآن بیاموزد چنان باشد که ده هزار حج کرده و ده هزار عمره بجای آورده و ده هزار بنده
از فرزندان اسمعیل آزاد کرده باشد و هزار بار بغزا رفته باشد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هرکه قرآن روزی او شود در باب سعادت و
گویا که پیغمبری در میان دو پهلوی او جای گرفته باشد و نیز فرموده که هرکه قرآن بیاموزد و اوراد تصور آن باشد که در دنیا داد و کسی است کفر اعظم
کرده باشد نظم هرکه بر فرزند از تعلیم قرآن رنج برد رفتنش روز قیامت در بهشت آسان بود شرح سبز گشت قرآن قطره باران بران
بوت هر سبزه از قوت باران بود باش ایام روز و شب خواندن قرآن قرین تا قرین مصطفی با حمله یاران بود عزت از قرآن
نازنده باشی در جهان چون پیمبری بولت در کور هم قرآن بود و دیگر رسول صلی الله علیه و آله فرموده که بر هر شهر و دهی که عالمی با عملی در آن
در آید و طعام نخورد و آب نیاشامد از دری در آید و از در دیگر برون رود برکت اسلام او حق تعالی عذاب از گورستان اهل آن روز
بردارد و بروایتی چهل سال پس از فضل انبیا و اولیا و اوصیا علم و ادب و التقوی آمده تا کمال و سال و جاه و پس سال بسیار در آن قریه
نباشد و علم اندکی بفضلی بسیار نظم جوانی از هنر پیر و خود سال پر شمر که ده ساله پر از علم است و پنجاه ساله کاو و خر بزرگ
علم را میدان نه جاه و منصب و پیری اگر پیری هنر بودی ابدی ابلیس پیغمبر و بدانکه عالمی بی کاری که از تشیع دور باشد و پیروی ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین نباشد از ثواب علم و اجر قرائت بهره ندارد بلکه علم او را بدو رنج میکشد مناجات الهی
الهی تکیه بر لطف تو دارم گناهان ز رحمت بی شمارم چنان عصیانم از اندازه شد بیش که نازد رحمت بر وسعت خویش
بگفتم وعده گفتی بحرگاه بگفتم قاصدی گفتی که آه بگفتم بر گنه کاران رحیمی بگفتا دل مترسان حیث بیمی بگفتم رحمت گفتی که
عامست دو گیتی زار کی ابری تمامست اگر ابریم کن گمبار غنده گوهر که بادم بر کل بعث پیمبر فصل چهارم
در عقوبت علمای بی عمل و قاضیان بی علم و عمل و قاریان و ذاکران باریا بدانکه علم ثمره عمل است و علم بی عمل فایده ندارد بلکه
عبث است و هیچ عاقل فعل عبث نکند و حق سبحانه و تعالی در کلام مجید فرموده که أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ
أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ یعنی آیا میفرمایید مردمان را به نیکویی و فراموش کرده اید نفسهای خود را و حال آنکه



شما خوانندگان کتابید یعنی شما علمایید و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده اَلْعِلْمُ بِلَا عَمَلٍ وَبَالٌ یعنی علم بی عمل وبال
و بزه کاریست و دیگر فرموده که وای بر عالمی که بهوای نفس سخن گوید و یا بر بدعهای مردمان تکلم نماید که روز قیامت اسکش را
عذاب از آن سخت تر باشد و باید که چنانکه نصیحت جاهل میکند خود نیز سخن خود عمل کند تا در حق دیگران مؤثر باشد چنانکه
که روزی زنی پیش رسول صلوات الله علیه و آله آمده و با او پسری همراه بود گفت یا رسول الله این پسر من بیمار است و خرما
از برای او زهر قاتل است و هر چند منع او میکنم نمیشود میخواهم که التماس مبارک تو که داروی درد ماست و شفای مرض ماست
او را منع کنی حضرت فرمود که امروز او را ببر و فردا به نزد من آر آن زن برفت و روز دیگر آن پسر را نزد رسول صلی الله علیه
و آله حاضر کرد حضرت با او امر کرد که خرما مخور که ترا زیان دارد دیگر خرما نخورد تا به شد اصحاب از رسول صلوات الله علیه و آله
پرسیدند که حکمت درین چه بود که دیروز او را منع نکردی حضرت فرمود که دیروز من خود خرما خورده بودم اگر او را میگفتم
سخن من در او اثر نمیکرد چون امروز خرما نخورده ام البته مؤثر خواهد بود ای عزیز تا بدانی که جهال این زمان بواسطه آنکه در
جهل مانده اند که وعظ واعظان و علمای بی عمل ایشان اثر نمیکند هر چند اگرچه حال بدین منوال است اما عاقل باید که نصیحت گوش کند
و هیچ از علما استفسار مسایل حلال و حرام کند و نظر باقوال علما کند نه بافعال ایشان چنانکه شیخ مصلح الدین سعدی در کتاب گلستان
آورده که پسری پدر را گفت که هیچ ازین سخنان دلاویز واعظان در من اثر نمیکند بحکم آنکه نمی بینم ایشانرا کرداری موافق
گفتار نظم ترک دنیا بمردم آموزند خویشتن سیم و غله اندوزند عالم آنکس بود که بد نکند نه بگوید بخلق و خود نکند
پدر گفت بمجرد این خیال باطل نشاید روی از تربیت ناصحان در گردیدن و علما را بکذب منسوب کردن و در طلب عالم معصوم
از فواید علم محروم ماندن نظم گفت عالم بگوش جان بشنو ورنماند بگفتنش کردار باطل است آنکه مدعی گوید خفته را خفته کی کند
بیدار مرد باید که گیرد اندر گوش ور نوشته است پند بر دیوار حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده اَلْعِلْمُ بِلَا عَمَلٍ
کَشَجَرٍ بِلَا ثَمَرٍ وَالنَّارُ أَوْلَى بِهِ یعنی عالم بی عمل چون درخت بی میوه بود که آتش سزاوار تر است و دیگر آنحضرت فرموده
که علما مثل نمک اند مادام که بد بنیا میامیزند چون بدنیا راغب شوند علم ایشان و عمل ایشان تباه شود پس حذر کنند که
تا دین شما بسلامت ماند و نقصان نپذیرد نظم عالمی کو را عمل همراه نیست جان او از علم او آگاه نیست چون درخت بی بر است
اندر مثل در کش بجز آتش تباه و راه نیست و نیز رسول صلی الله علیه و آله فرموده که علما دو طایفه اند یکی عالمی که فرا گرفته باشد علم
خود را و بدان عمل کند او ناجی و رستگار است و دیگر آنکه ترک کند علم خود را و او هالک است و بدرستی که اهل دوزخ متاذی و عمل نکند پس هیچ
باشند از بوی عالمی که ترک علم خود نموده و عمل بآن نکنند و بدترین حسرت و ندامت اهل دوزخ آن باشد که عالمی که ترک علم خود
بنده از بندگان خدا را براه آورده باشد و او بسخن آن عالم را فرا گرفته طاعت کرده باشد و بسبب آن در بهشت باشد و آن عالم

ببب ترک آن و هوای نفس در دوزخ باشد و با عالم با ورع و پرهیزکاری که بسبب آن ورع و پرهیزکاری در دوزخ باشد مثل عالم
با ورع و پرهیزکاری که بعلم و زهد خود نازان و خوشحال باشد و میل بجاه و بزرگی داشته باشد و باظهار آن عبادت صورت خوش اعتقاد
چشم خلایق را استمداد کند و بقبول خلق شاد شود و اگر کسی در وطعن زند با وی حقد در دل گیرد و بمکافات مشغول شود و از ابی عبد الله
علیه السلم منقول است که وحی فرمود حق تعالی بر داود علی نبینا و آله و علیه السلم که یا داود دیگر دان میان من و خود عالمی که حریص ساز د
بدنیا پس مپرسی که این گروه قطاع الطریق بندگان مؤمنند مثنوی خونشار ارباب دین و اهل کمال که شد در وصف ایشان زبان
لال میان علم و تقوی گشته جامع نکرده یکدم از اوقات ضایع باستغفار خویشتن کرده عمل را نداده ره بسوی خاطر اهل ادا
بطاعت عراقیان بوده معروف جنید آسا بتقوی گشته موصوف دیگر در حق قاضیان روایت است از ابی عبد الله علیه السلم
که فرموده که بر شما باد اگر محاکمه برید نزد کسی که عالم بحکم قضا باشد تا اگر حکم حق کند و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت است
که قاضیان چهار گروه اند سه گروه از اهل دوزخند و یک گروه از اهل بهشت اما آن جماعت که دوزخی اند اول کسی که حکم بباطل و جور
کند و حال آنکه عالم باشد پس جای او آتش دوزخ است دویم آنکه حکم بباطل کند و عالم هم نباشد پس او هم از اهل دوزخ است
سیم آنکه عالم نباشد و اگر چه حکم بحق کند او نیز دوزخی است زیرا که هر مسئله بگوید از پیش خود و از سر جهل گفته و چون ملاحظه
کند موافق کتب فقها و اقوال ائمه [illegible] بحقیقی او کافر است قطعه امروز غره بفصاحت که در جهان هر نکته را هزار دلایل بیاوری
و ز فصیح باش که در موکب حساب که علتی نکوئی و عذری بیاوری آن علم را که کار نبندی چه فایده چشمت برای آن بود آخر که
بنگری اما آن قاضی که اهل بهشت است آنست که عالم بمسایل شرعیه باشد و حکم بحق کند و منصب قضا منصب الیست عالی و حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه خطاب بشریح قاضی میفرماید که ای شریح جایی نشسته که نشسته بر او الا نبی یا وصی نبی یا شقی
و یا اشقی پس ازین معلوم شد که قضا کار بس خطرناک و اکثر قضات شقی اند و اشرار اند و حق تعالی در کلام مجید خود فرموده که و من
لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون یعنی هر که حکم نکند بآنچه خدای تعالی فرو فرستاده باشد پس او از ظالمان است
نظم کوشش تا تکیه بر قضا نه‌ای بهر عمل قضا نه‌ای زانکه چون خواجه مبتلا کرد بر بودگان قضا بلا کرد روایت است از معاذ
جبل که روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله در خانه ابو ایوب انصاری رضی الله عنه بود از آنحضرت سوال کرد از آیه یوم ینفخ فی الصور
فتأتون افواجا فرمود یا معاذ از چیزی سوال کردی که بزرگترین چیزهاست پس آب در چشم مبارک بگردانید و فرمود که
ده صنف از امت من حشر کنند در قیامت و ایشان را از مؤمنان ممتاز سازند بعضی بصورت بوزینگان باشند و بعضی
بر هیات خوکان و برخی نگونسار باشند و ایشان را بدوزخ کشند و جمعی نابینایان و گروهی کران و گنگان و جمعی دست و پا بریده
باشند و طایفه دارهای آتشین در آویخته باشند و قبیله را متعفن باشند بدتر از مردار و فرقه را لباس قطران پوشیده باشند و پاره

پس [illegible] که گمراه میسازد ترا از محبت من

(۱۷۱)

خود را [illegible] کنند و برخی دیگر زبانهای ایشان بر سینه افتاده زبانها میخایند و چرک و ریم از زبانهای ایشان روان اهل
محشر را از آن کراهت باشد اما بوزینگان سخن چینان باشند و خوکان حرام خواران و نگونساران ربا خواران و کوران
جور کنندگان در حکم و گنگان و کران آنهایی که باعمال خود معجب باشند و دست و پا بریدگان رنجانندگان همسایگان اند و آویختگان
بر دار غمازان اند و آنهایی که بوی عظیم دارند متابعان شهوات و باز دارندگان حق خدا اند و پوشندگان لباس قطران اهل کبر و فخر
و سینه کنندگان علمای اند و آنهایی که زبان خود را میخایند علما و قضاتند که گفتار و اعمال ایشان مخالف بوده باشد بیت علم را
عمل باید قطعه دعوی مکن که برترم از دیگران بعلم چون کبر کرده‌ای ز دونان فروتری بار درخت علم ندانم بجز عمل
با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری علم آدمیت است و جوانمردی و کرم ورنه ددی بصورت انسان مصوری و بباید دانست
که مجلس اهل قضا بدترین مجالس است و در اخبار آمده از ابی جعفر علیه السلم که بدرستی که بدترین بقعها خانهای امراست
که حق نرسند و روایت کند محمد بن مسلم که گفت در مدینه نزد قاضی نشسته بودم حضرت امام محمد باقر علیه السلم بر من بگذشت
چون روز دیگر نزد آنحضرت رفتم فرمود آن چه مجلسی بود که دیروز نشسته بودی گفتم فدای تو گردم بدرستی که آن قاضی دوستی
با من است بنابران گاهی نزد او میروم حضرت فرمود از آن میترسم بر تو که از جانب حق تعالی لعنت نازل شود و هر که
در مجلس او باشد و اگر چه نبراکه در مجلسی که حکم بغیر حق واقع شود لعنت خدای تعالی بران ریزان میشود پس ای عزیز باید که گرد مجلس
حکام شرع و عرف نگردی اگر خواهی که از لعنت حق تعالی ایمن باشی مگر وقتی که حکمی واقع نشود و قاضی و حاکم باید که حکم بعدل
کنند و از حد شرع تجاوز نکنند تا در خطاب و عذاب الهی نباشند مرویست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که روز
قیامت حاکمی را بیاورند که یک تازیانه را از حد کم کرده باشد او را گویند چرا حد الهی را کم و ناقص گردانیدی گوید بجهت شفقت
و مرحمت بندگان از حق تعالی خطاب عتاب آمیز رسد باو که تو رحیم تر از خدا بودی بر ایشان از من آنگه او را بدوزخ امر نماید و والی دیگر
بیاورند که یک تازیانه را از حد زیاده زده باشد حق تعالی با وعتاب کند که چرا در حدود من تعدی کردی گوید بجهت آنکه
تا بندگان باز ایستند از معصیت تو پس او را امر کنند بدوزخ ای عزیزان تجاوز از امر شرع مکنید و بعلم و عمل خود مغرور
مشوید که عجب آفتی است و طرفه واقعه‌ای رباعی ما را بجز از معصیت بجد منت هم ایمانی چنانکه دل خواهد نیست
شیدایی و زاهدی و سالوسی و زرق اینها همه هست آنچه می باید نیست و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت
است که فرمود در جهنم وادیست که در و ساکن نشود مگر قاری که زایر ملوک و ملازم در سلطان باشد و مرویست که پیر
مردار نفس بهتر است از آنکه قاری بر در سرای ظلمه و عمال نشیند حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که پناه برید
از جب الحزن یعنی چاه اندوه گفتند یا رسول الله جب الحزن چیست فرمود چاهیست در دوزخ برای قاریان که قرات

بر پا کرده باشند و ذکر باید که از سر صدق باشد و ذاکر چنانکه زبان بذکر حق گویا میکند دل را نیز باید که بیاد حق دارد و در حال ذکر
دست و پا زدن و سماع نمودن و کف کردن و چرخ زدن از عمل شیطان است و نامشروع و حرام و محض ریا و زبان
کار است مثنوی ذکر بی فکر علم بی عمل است دل بی عشق چشم بی سبل است حلقه ذکر حلقه دل است کو مدار خلق بر کل است
ذکر در دل چه جای گرد و نشست بانگ خواهی بلند خواهی پست آنکه نالش همی پری شنواست کر نداری فغان و نوحه رواست
پس باید که خود را از مس شیطان نگاه داری زیرا که معنی ذکر یاد کردن است نه فریاد کردن مناجات اوحدی پادشاها بذکر اکرم تو
بصفات و باسم اعظم تو که ز ایمان مکن تهی دستم بهمینم بدار تا هستم جگرم خون شد از پریشانی آه ازین جان سخت پیشانی
گشت چندین ورق سیاه از من من کجا میروم که آه از من بنوی بوم ای پناهم تو نگر از آنکه دگر بر اسم تو سرم از راه شد
براه آرش دست من گیر و در پناه آرش زین خیالات بر کنارم کش پرده عفو پیش کارم کش فصل چهارم در آداب علما
متعلم و بالعکس در حقوق استاد و شاگرد هر که حق استاد و معلم بداند و حرمت ایشان بجای آرد در دنیا و عقبی برخوردار گردد و
گفته اند که حرمت استاد بسبب اوتاد است و اوتاد جمعی از اولیا اند که قوام عالم ببرکت وجود ایشان باشد مثنوی
فرامش مکن حق استاد را که برهمت اوست بنیاد را اگر در دولت مهی استاد نیست بدست امید تو جز باد نیست هر استاد را
هر که محکوم شد ایمن بر بنا دل که مخذوم شد بدانکه بر عالم لازم است که حرمت متعلمان را نگاه بدارد و بردبار و نیکوخوی باشد و
نشست و برخواست او با وقار و حرمت بود و با متعلمی سلوک کند و پیوسته سر درس شان دارد بر سبیل تکلف و بر خلق خدا تکبر نکند مگر بر ظالمان
و کسی که اهل تکبر باشد که رسول صلی الله علیه و آله فرموده که التَّکَبُّرُ مَعَ المُتَکَبِّرِ صَدَقَةٌ یعنی تکبر با اهل تکبر صدقه است و در روایت
دیگر واقع شده که تکبر با اهل تکبر عبادت است و باید که بازی عادت نکند که هیبت او از دل شاگردان برود و باید که با ایشان
برفق و مدارا زندگانی کند و اگر در سوال شاگرد خللی باشد باصلاح آورد و بروی خشم نگیرد و اگر جواب آن نداند ننگ
ندارد که گوید نمیدانم و شاگرد را علمی بیاموزد که او را سودمند بود و باز دارد او را از علمی که او را سود ندارد در ظاهر و باطن او را
از ناشایست باز دارد زیرا که معلمی کار رسولان و پیغمبران است و از رسول صلی الله علیه و آله روایت است که دوستترین
بندگان بحضرت حق بعد از پیغمبران شهیدان و علما و معلمانند و بعد از مسجد هیچ جای در روی زمین فاضلتر از مکتب نیست
بیاموز ای عالم با صفت تو شاگرد را زهد و علم و سخن بیاموز علمی که در آخرت بیابد بهشت برین از خدا و آداب
شاگرد آنست که استاد را بنام نخواند و چون او را ببیند سلام کند و بجای استاد نه در حضور و نه در غیبت ننشیند و
در پیش او نخندد و در خواندن آواز بسیار بلند بر نیارد و چون بر پای خیزد سخن ترک کند و چون بر پای خیزد نعلین
بگرداند و در راه از و سوال نکند اگر پدر و مادر روا نشود یکبار کاری فرمایند کار استاد را مقدم دارد زیرا که

رسول

رسول صلی الله علیه و آله فرموده که اَفْضَلُ الْآبَاءِ اَبُ الْعِلْمِ یعنی فاضلترین پدران پدر علم است و امیرالمؤمنین علی علیه السلام
فرموده که حق دانایان و معلمان را هیچکس ادا نتواند کرد الا خدای تعالی و رسول صلی الله علیه و آله فرموده که بزرگ باید داشت استاد را
اگرچه فاسق باشد و فرموده که هر که حقیر دارد استاد را و عزیز و گرامی ندارد استاد را فراموش کند آنچه خوانده است و استاد را
بجان و تن خدمت باید کرد و چون بدر خانه استاد روی آواز نباید کرد و منتظر باید بود تا بیرون آید که از طریق مروت و ادب دور است
و بتواضع تمام استاد را گرامی و بزرگ باید داشت و با ادب با او سلوک باید داشت منقول است که شیخ سهل بن عبدالله شاگرد ذوالنون
مصری بود و سالهای بسیار در خدمت وی بسر برده بود و علم آموخته و در روش طریقت دل افروخته چون بشهر خویش باز آمد هرگز
پشت بر دیوار ننهاده و چهار زانو نزد و هیچ مسئله را جواب نگفتی روزی نشسته بود و پای خود دراز کرده و پشت بر دیوار
داده آنگه گفت ای قوم بپرسید از من هر چه خواهید گفتند یا شیخ تا این زمان این سخن هرگز نگفتی اکنون چه افتاد گفت زیرا که استاد من
شیخ ذوالنون در حیات بود تا استاد زنده باشد شاگرد را نشاید پشت بر دیوار باز دادن و پای دراز کردن و مسئله را جواب
دادن اندرین ساعت استاد من بجوار رحمت ایزدی پیوست حلال شد بر من پشت بدیوار دادن و خلق را علم آموختن
چون این بگفت تاریخ نهادند همان روز شیخ ذوالنون وفات یافته بود و رسول خدای صلی الله علیه و آله در حق معلمان
فرموده که اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُتَعَلِّمِیْنَ وَ اَطِلْ اَعْمَارَهُمْ وَ بَارِکْ لَهُمْ فِیْ کَسْبِهِمْ یعنی بار خدایا بیامرز متعلمان را و دراز ساز
عمرهای ایشان را و مبارک گردان برایشان کسب ایشان را بدان ای عزیز که آثار و علامات حلال زادگان و بزرگ زادگان آنست که
چون علم و ادب بیاموزند تواضع و فروتنی نمایند با همه کس خصوصا با استاد خود و حرامزادگان و فرومایگان چون علم آموزند
تکبر کنند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده هر که بیاموزد بنده را یک آیه از کتاب خدای تعالی پس او حاکم و خواجه
اوست و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلم فرموده که هر که بحرف علمی گردانیده مرا بنده خود پس خدمت استاد کردن واجب بیاموزد مرا
و لازم باشد و لهذا ازین خبر معلوم و مفهوم میشود که خدمت استاد از واجبات است و در خبر آمده در بستان الکرام که روزی
جبرئیل نزد رسول صلوات الله علیه و آله نشسته بود پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم در مجلس آن سرور درآمد پس جبرئیل برخواست
پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید که یا جبرئیل چرا برخواستی آیا تعظیم کردی این جوان را جبرئیل گفت بلی بدرستی که او را بر من حق تعلیم است حضرت
رسول صلی الله علیه و آله پرسید یا جبرئیل چه حق تعلیم او را بر تو گفت حق تعالی تا بیافرید مرا از من سوال کرد که تو کیستی و اسم تو
چیست و من کیستم و چیست اسم من من متحیر ماندم و ندانستم که در جواب چه گویم و دیدم که در عالم انوار این جوان پیدا شد
و تعلیم کرد مرا آن جوان با منطق که گفت بگو تو پروردگار جلیلی و اسم تو رب جلیل است و من بنده ذلیلم و نام من
جبرئیل است چون او را بر من حق تعلیم است من تعظیم او کردم پس رسول صلوات الله علیه و آله که عمر تو چند است

جبرئیل گفت ستاره ایست که از عرش رب العالمین در سی هزار سال یکبار طالع میشود و من آنرا سی هزار بار دیده ام
و مشهور است که پیغمبر صلی الله علیه و آله دست مبارک دراز کرده عمامه علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه را بالا نهاده ستاره
از پیشانی آنحضرت ظاهر شد جبرئیل گفت یا رسول الله این آن ستاره است و از اینجاست که مولانا حسن کاشی علیه الرحمه
فرموده است **نظم** بر مکتب خانه ابداع یعنی جبرئیل با همه ذهن و ذکا طفل دبستان شماست هر کجا در مجمع قرآن خدا را
آیتی است از کمال فضل و رحمت جمله در شان شماست و مرویست از حضرت امام زین العابدین علیه السلام که حق استاد و معلم
بر شاگرد آنست که تعظیم او کنی و مجلس او را بزرگ داری و عیبهای او را بپوشانی و مناقب
و برا اظهار کنی و اگر کسی چیزی از وی پرسد در پیش او بجواب مشغول نشوی و در همه حال و بر او حرمت داری **مناجات علی** الهی بنم
گشت بنم نازم مزن تیر تغافل بر نیازم بسوی اشعث رنگ خو بشم سر منصور غلط دش بنم دلم دم در نیاردی تو در بلغ
خراب گردش چشمت از دماغ کرم از در برانی بی بهانه چو خون چشمه گردم روانه گریبان شد علی بهتر م از تو که تا در بند که
مگر ترم از تو چنان دل کن پر از خون دیده برم که غلطد اشک گلگون بر زمینم برای عالمی از اشک غمامت گلی در آب کرم ما مناجات

**فصل ششم** در آداب فرزندان با پدر و مادر و حقوق ایشان و بالعکس باید که فرزند در حق پدر و مادر نکویی کند چنانکه حق تعالی فرموده
وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا حکم کرد پروردگار تو ای محمد بر جمیع مکلفان با آنکه پرستش نمایند
مگر او سبحانه را که خداوند بی است و با آنکه نیکویی کنند بر پدر و مادر نیکویی کردن ضم احسان والدین بعبادت خود که مبالغه
است در کمال احسان با ایشان و جهت آنکه ایشان تربیت کننده اولادند و چون پیر شوند و محتاج خدمت اولاد خود گردند باید
که در رعایت خدمت ایشان کمال سعی بجای آورند قوله تعالی إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا
تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا یعنی اگر البته برسد نزدیک تو بزرگی و کبر سن یکی از ایشان یا هر دو
یعنی اگر چندان عمر یابی که ایشان پیر شوند و محتاج خدمت تو گردند پس مگو ایشان را کلمه اف که آنرا کسی میگوید که از چیزی بتنگ آید
یا بر و گران گردد و بانگ بر ایشان مزن و سخن ایشان را جواب درشت باز مده و بگو مر ایشان را سخن نیکو از روی ادب و حرمت
و از جمله آداب خدمت ایشان آنست که ایشان را بنام نخوانند بلکه بگویند ای پدر و ای مادر و سعید بن مسیب گفته که قول کریم
آنست که با ایشان چنان سخن کند که بنده گنهکار با خواجه درشت خوی و دیگر از جمله آداب خدمت ایشان آنست که بر ایشان
بزرگی نکنند بلکه تواضع و فروتنی و ملایمت نمایند قوله تعالی وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا
كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا یعنی فرو گذار برای ایشان بال تواضع و تذلل او فروتنی کن از فرط شفقت بر ایشان و بگوی ای پروردگار
من ترحم نما و بخشای ایشان را همچنانکه پرورش دادند مرا در وقتی که خرد بودم یعنی چون ایشان تو را در وقت احتیاج ایشان بودی در تربیت

اکنون

اکنون ایشان محتاج تو اند در خدمت پس ایشان را خدمتی لایق نمای و در حق ایشان دعا کن که خداوندا بر ایشان رحمتی کن که مانند
رحمت ایشان باشد بر من در تربیت و شفقت و ارشاد و از ابی عبدالله علیه السلام مرویست که اگر حق تعالی میدانست که چیزی از
کلمه اف کمتر است آنرا نهی میکرد پس کمترین عقوق والدین این کلمه است و نیز از آنحضرت منقول است که باید پر شود از دو
چشم تو از نظر کردن بوالدین مگر برحمت و مهربانی و باید که آواز خود برنداری بر بالای آواز ایشان و دستهای خود را بالای
دستهای ایشان نگستری و در پیش ایشان راه نروی **نظم** ای نور چشم من سخنی هست گوش کن چون ساغرت پر است
بنوشان و گوش کن پیران سخن بتجربه گفتند و گفتمت هان ای پسر که پیر شوی پند گوش کن و از حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله روایت است که هر که در حالت پیری پدر و مادر تعهد حال ایشان نکند ببهشت نرود و در خبر است که مردی نزد
حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمده گفت یا رسول الله مرا عملی آموز که بآن برحمت خدای نزدیک شوم فرمود پدر و مادر داری
گفت بلی فرمود با ایشان نیکویی کن که نزدیکتر است برحمت خدای از همه چیز و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که الجنة
تحت اقدام الامهات یعنی جنت زیر قدم مادران است **رباعی** جنت که رضای مادر آنست اندر ته پای
مادر آنست خواهی که رضای حق بیابی آن کن که رضای مادر است و بباید دانست که فرمان برداری پدر و مادر بموافق
شرع شریف است از مخالفت آن آورده اند که چون سعد وقاص اسلام آورد مادرش حمنه بنت سفیان بن امیه سوگند خورد که از
آفتاب بسایه نروم و هر چه آن مایه زندگی باشد تناول نکنم تا بمیرم تا مردم گویند یا قاتل امه یعنی ای کشنده مادر پس یکروز چیزی نخورد و
نیاشامید پس سعد گفت ای مادر صد جان داشته باشی و به بینم که یک یک از بدن تو مفارقت کند من ترک دین محمد
صلوات الله علیه و آله نکنم پس طعام خوردن و نخوردن تو نزد من مساویست و بعد از آن سعد نزد سید کاینات صلی الله علیه و آله
آمده صورت حال بعرض رسانید این آیه نازل گشت که وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ
بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ یعنی امر کردیم آدمی را بمادر و پدر
نیکویی کردن و اگر کوشش نمایند والدین و جنگ کنند با تو تا شرک آوری و انباز گیری بمن آنچیزی را که نیست مر ترا بالوهیت
آن دانشی پس فرمان مبر ایشان را که طاعت مخلوق در معصیت روا نیست بازگشت شما از مؤمن و کافر و نیکوکار و بدکردار بسوی
من است پس آگاه نمایم شما را در آنوقت بآنچه میکنید این حکم روایت از پدر خود کرده و او از جد خود که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدم
که یا رسول الله با که نیکویی کنم فرمود با مادر گفتم بعد از آن فرمود با مادر گفتم بعد از آن فرمود با پدر خود گفتم بعد از آن فرمود ثم الاقرب فالاقرب
نیکویی کن بهر که نزدیکتر باشد بتو در خویشی و در حدیث قدسی آمده که مَنْ رَضِيَ عَنْهُ وَالِدَاهُ فَأَنَا رَاضٍ عَنْهُ یعنی هر که پدر
و مادر از او راضی باشند پس من نیز از او راضیم و شبهه نیست که اطاعت ایشان در هر چیزیست که موافق امر الهی باشد پس اگر مادر و پدر

احتراز از واجبات

مانع نماز و اجی یا روزه و یا حج و اجی یا زکوة و اجی شوند اطاعت ایشان واجب نیست و خلاف ایشان محض رضای خداست اما اصل
سنتی موقوف بر رضای ایشان است و بر رضای ایشان صحیح نیست **نظم** اگر تنت پاره از جان اوست قطره از چشمه حیوان اوست
خدمت او کن که بجای رسی بر که روشن بنوای رسی بدانکه حق مادر بسیار است پس باید حقوق او را نگاه دارد و اگر چه از حق مادر بیرون نتوان
آمد بهر حال آنچه بطاقت سعی باشد بجای باید آورد زیرا که مادر در حقیقت بر تو که در شرح نمی آید اولا آنکه نه ماه در شکم ترا کشیده و در
وقت حمل تحمل درد طلق نموده و ترا از شیر جان پرورده و شبها بیخوابی کشیده و در حدیث واقع شده که اگر کسی اعمر باشد از اول دنیا تا آخر دنیا
در خدمت مادر — و بیک پا بایستد از حقوق یکمرتبه شیر دادن بیرون نمی آید و باید که پدر را شناسد و خدمت او بجای آورد که اصل او از پدر است
پس شکر حق تعالی جل جلاله و عم نواله کند بران نعمت آورده اند که مالک دینار سالی بحج رفته بود چون مردم از عرفات بازگشتند
شبانه مالک در خواب دید که دو فرشته از آسمان فرود آمدند یکی از دیگری پرسید که آیا امسال حج کی مقبول شده و از کی مردود
دیگری گفت حج همه حاجیان در درجه قبول رسید الا از محمد بن محمد بلخی که بیچاره این همه راه طی کرده و محروم بازگردد و مالک بیدار شد
و تا روز از آن اندیشه خواب نکرد علی الصباح برفت و قافله خراسان را پیدا کرد و در میان قافله احمد بلخی را میطلبید ناگاه بخیمه رسید دید که
در آن خیمه را برانداخته اند و جوان زیبا روی پلاسی در پوشیده و بند در پای و غل در گردن نهاده چون چشمش بر مالک افتاد سلام کرد
و گفت ای مالک آن جوانی که میخواهی منم و در خواب دیده این پلاس و غل و بند و نشان محرومی منست مالک گوید که متحیر شدم
و گفتم الله اکبر ترا چنین ضمیری صافی هست که سبب این محرومی چیست گفت ای مالک پدر از من ناخشنود است گفتم پدرت
کجاست گفت درین قافله است گفتم کسی با من بفرست تا نزدیک پدرت روم شاید که بشفاعت او را از تو خشنود گردانم کسی
با من همراه کرد نزدیک پیر رفتم و سلام کردم جواب داد گفتم ای شیخ ترا پسری هست گفت آری ناخلفی که من از وی
راضی نیستم گفتم ای پیر مسلمانی که امروز نه وقت آنست که کسی آزار کسی بدل گیرد و در بخشیدن مظالم است نه آنکه تو فرزند خود را
بعذاب مبتلا سازی و من مالک دینارم و دوش چنین خوابی دیده ام نزد تو خدا و رسول را شفاعت آورده ام تا از سر گناه او درگذری
و او را بحل کنی پیر این سخن بشنید برخواست و گفت ای شیخ کجاست که هر گز او راضی و خشنود باشم اکنون که تو آمده و شفیع بزرگ آورده
قبول کردم و از سر گناه او درگذشتم مالک گوید که پیر را ابدها وش یاد کردم و روی بخیمه جوان آوردم تا او را بشارت دهم جوان را
دیدم که غل از گردن برداشته و پلاس از تن بیرون کرده و جامه نیکو پوشیده گفت ای مالک خدا ترا جزای خیر دهاد که میان
من و پدر صلح افکندی و به برکت خشنودی او حج مرا بر قبول کشیدند و بدانکه کودک امانتی است در دست پدر و مادر و دل وی
چون گوهر نفیس است از نقش خیر است و نرم است چون موم و از همه نقشها خالیست و چون زمین پاک هر تخمی که در وی
افکنی بروید پس اگر تخم خیر افکنی بسعادت دین و دنیا رسد و مادر و پدر و معلم در ان ثواب شریک باشند و اگر بخلاف آن باشد

بدبخت بود و ایشان هر چه در روی بوده از خطا شریک باشند و حق سبحانه و تعالی فرموده قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا
و کودک را از آتش دوزخ نگاهداشتن اولیتر است از آنکه از آتش دنیا و نگاهداشتن وی چنان بود که وی را با ادب دارند
و اخلاق نیکو در وی آموزند و از قرین بد نگاه دارند که اصل فسادها از قرین بد خیزد و همنشینان بد کودک را شوخ چشم و بی
شرم و دروغگوی و لجوج و بی باک گردانند چنانکه مضمون کلام علی بن ابی طالب صلوات الله علیه شعر است با یکه **رباعی**
کذاب که دشمنش واجب باشد هم صحبتش عار مصاحب باشد پیوسته کند چرب زبانی چون شمع لیکن بضیا چو صبح کاذب باشد
باید که زنی که او شیر میدهد اگر غیر مادر بود صالحه و خوشخوی بود و حلال از حرام فرق کند زیرا که از لقمه حرام معلوم است که شیر پاک
هم نرسد پس چون گوشت و پوست و استخوان کودک از آن روید و در طبع وی بدان مناسبت پدید آید که بعد از بلوغ ظاهر
گردد و در حدیث آمده که خوی بد و خلق نیکو از دایه سرایت میکند و دیگر باید که آداب طعام خوردن بوی آموزند و را بدان دارند
که بدست راست چیز خورد و گیرد و در ین اوقات بسم الله گوید و بشتاب چیزی نخورد و بسیار نخاید و لقمه کوچک بردارد و در حال
چیز خوردن چشم بدیگران نداشته باشد و جامه آلوده نکند و کودک بسیار خوار و بی ادب را در پیش وی مذمت کنند و کم خوار
و با ادب را ثنا گویند و بیاموزند که آب دهان در نزد مردم نیندازد و پشت بر مردم نکند و با ادب بنشیند و دست در زیر
زنخ نزد که آن دلیل کاهلی باشد و بر گوی نباشد و در سخن گفتن بسیار سوگند نخورد و تا از وی چیزی نپرسند نگوید و زبان از فحش نگاه دارد
و چون چنین پرورند همیشه با ادب و نیکو باشند سهل بن عبد الله تستری گوید سه ساله بودم که شبی خال من نماز شب میگذارد و من گفت
ای پسر تسبیح از خدای که ترا آفرید یاد نمیکنی گفتم چه گونه یاد کنم گفت هر شب در وقت خواب سه بار بگوی که خدای با من است
و مرا می بیند چند شب میگفتم پس گفت هر شب یازده بار بگوی پس حلاوت آن در دل من افتاد چون سالی بران بگذشت
من گفت همیشه این را یاد دار تا در گور پس چند سال میگفتم تا حلاوت آن در دل من افتاده من بدید آمد پس یکروز من گفت که
هر که خدای تعالی با وی بود و برا میبیند و در وی نگرد معصیت چون کند زنهار که معصیت نکنی که وی ترا می بیند پس هر چند قصد معصیت
کردم بخاطرم رسید که خدای در من نگرد خود را از آن باز داشتم پس باید که چون فرزند سخن گو شود او را تسلیم سخنان نیکو دهند
چنانکه گوید یا الله یا محمد و یا علی و لا اله الا الله و تسبیحات اربعه و مانند اینها و چون هفت ساله شود او را بنماز و روزه امر کنند
تا عادت کند بعبادت و چون ده ساله شود اگر تقصیر کنند در طاعت او را بزنند و در پانزده سالگی اگر در نماز و روزه تقصیر کنند
او را آب و نان ندهند و از خانه بیرون کنند زیرا که قبل از این در باب بی نمازی چند مذکور شد و این حکم مردان است
اما زنان را در نه سالگی امر کنند بنماز و روزه و اجبی و انس بن مالک روایت است که پیغمبر صلوات الله علیه و آله که اطفال تا حد بلوغ رسند
هر چه از خیرات و عبادات از ایشان بظهور می آید ثواب آن با در و پدر کرامت میفرمایند گاهی که تعلیم امر و نهی پدر و مادر اطفال

بفعل می آید و اگر گناهی از ایشان سر زند بر پدر و مادر نوشته نشود مگر آنکه بامر ایشان واقع شود و چون بحد بلوغ رسند هرچه واقع شود در دفتر
حفظ بر وی نویسند و حق دیگر پدر آنست که او را تعلیم علم آداب و شناختن حق تعالی و واجبات و مندوبات نماید و او را حث کند
او را بر طاعت و عبادت و یاد دهد او را کسب سعی معاش و نیک خویی و خوش خلقی و در حدیث آمده که رحمت خدای بر مردی که
گوید با اهل بیت خود و فرزندان خود که ای اهل و اهالی و عشایر بر شما باد که نماز بگذارید و روزه بدارید و زکوة بدهید و در حق مسکینان و یتیمان
و همسایگان خود احسان نمایید و درباره ایشان شفقت و مرحمت مرعی دارید شاید که حق تعالی ایشان را بیامرزد و در بهشت جمع کند
و از عقوبات عقاب همه ایشان را برهاند و در روایت آمده که سخت ترین عذاب کسی در روز قیامت آن باشد که اهل و عیال او جاهل
باشند یعنی ایشان را تعلیم فرایض نکرده باشد و در خبر است که چون مؤمن از معاصی بپرهیزد و بواجبات مفروضه مرتکب شود و اهل
خود را از معاصی بازدارد و ایشان را بر طاعت دارد روز قیامت با آن مؤمن گویند که خدای تعالی اجرای خیر دهاد که در دنیا تعلیم
دادی ما را بمأمورات و نهی کردی ما را از منهیات و بسبب آن ما را و خود را از عذاب این روز برهانیدی پس او و جمیع
اهل او متوجه بهشت شوند و بنعیم ابدی برسند و اگر تعلیم اهل خود نکرده باشد روز قیامت یاد گویند که خدای تعالی ترا
جزای خیر مدهاد که ما را تعلیم نکردی و امر و نهی ننمودی پس او را با اهل بیت بدوزخ کشند و دیگر باید که فرزند نام نیکو نهند

مناجات زلالی الهی چون غمت پوشد رخ خویش * نهد چشمم منش آیینه در پیش * بهر سویم ز تو عشقی گذشته * سری بر زانوی
غم حلقه گشته * بهر ذره نگاهم رنگ و بویت * یکی دانم یکی بینم بکویت * ترا دانم ترا خوانم دگر هیچ * زبان چون خط
ترسا بچه در پیچ * بکویت نا خلط خیزد و گونه * ز نم بر دیده نقش و از گونه * همه کوریم و تو بینا خدایی * با کوران مگر راهی نمایی
جهان در عزلتم بر پای نه دام * که تنهایی بری از من بر دوام

فصل ششم در رعایت ضیف باید

دانست که مهمان هدیه باشد نزدیک خدای تعالی و در حدیث آمده که هر که بخدا و روز قیامت اقرار دارد گو مهمان را عزیز
دارد و دیگر رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هر که گرامی دارد مهمان خود را او با من و ابراهیم خلیل صلوات الله علیهما در بهشت
باشد و دیگر منقول است از آنحضرت که هرگاه مهمان وارد و در اهل خانه میشود داخل میشود با او رزق او و هرگاه بیرون میرود
بیرون میرود با او گناهان اهل آنخانه و دیگر فرموده که هر که گرامی و عزیز ندارد مهمان را از ما نیست و دیگر فرموده که
خوشخویی بودن و خندان بودن در روی مهمان بهتر است نزد حق تعالی از عبادت صد شب و دیگر فرموده که گرامی دارید مهمان را
اگرچه کافر باشد و حکما گفته اند که بر مهمان منت منه که کیست بر کرم خویش شکر کن که مقتضی حیث آورده اند که یکی از ملوک را اتفاق افتاد
که بقبیله عرب نزول کرد و سید قبیله او را نشناخت و در مهمانداری او تقصیر رفت و ملک آن جام مذلت را نوش کرد
و چون از آن قبیله رحلت کرد معلوم شد که مهمان چه کس بوده بغایت شرمنده شد و از روی اعتذار رقعه نوشت و از

(بز)

و از عقب او فرستاد مضمون آنکه شما را نشناختیم و شرط خدمتکاری بر وجهی که لایق خدام باشد بجای نیاوردیم ملک در جواب نوشت
آنچه نوشته از قبول عذر و عذر مکن که مروت اقتضای آن میکند که در گذرانیم اما آن سخن که ترا نشناختیم سخن نامستقیم است چرا که در
مهمانداری رسوم اعزاز و اکرام بجای باید آورد و شرط مهمانداری آنست که چون آفتاب بر همه کس بتابد و مانند باران بر همه جا ببارد
چه اگر مهمان مرد بزرگ باشد حق بزرگی او بجای آورده باشی و اگر مرد فرومایه بود احسان و اکرام خود ظاهر کرده باشی نظم مهمان گر نه عزیز
باید داشت * از ره مردی و جوانمردی * ور بود سفله کس نخواهد گفت * که چرا با وی اینکرم کردی * جمعی از بزرگان بوده اند که در
حق خصم خود در غایت مهمانداری بوده اند چنانکه در تواریخ مذکور است که در کرمان ملکی بود در غایت سخی و مهماندوست چنانکه در مهمانخانه
او کت ده بودی و خوان احسان او بهر خاص و عام نهاده هر که بشهر او آمدی بر سر خوان کرم او نان خوردی و نادران شهر بودی
وظیفه چاشت و شام او مهیا بودی وقتی عضدالدوله لشکر کشید و قصد تسخیر ولایت او کرد ملک کرمان طاقت حرب او نداشت
یکبار در آمد هر روز لشکر عضدالدوله بر حصار آمدندی و جنگ سخت کردندی و هر شب ملک کرمان از انتظار طعام که لشکر عضدالدوله
را کفایت بود بیرون فرستادی روزی عضدالدوله پیغام فرستاد که روز حرب کردن و شب نان و طعام دادن چه معنی
دارد جواب فرستاد که جنگ کردن اظهار مردیست و نان دادن نشانه مردی لشکر تو اگرچه دشمن منند اما غریب شهر و مهمان
اینولایت اند از مروت دور است که ایشان در منزل من نزول کنند و نان خود خورند عضدالدوله بگریست و گفت کسی که
که اینچنین مروت باشد با او حرب کردن بیمروتیست و نهایت نامردی نظم بنده کو خدمت مهمان کند * خویشتن را سایه
رحمن کند * هر که مهمان را گرامی میکند * کوشش اندر نیکنامی میکند * و شرط دیگر در مهمانداری آنست که اگر از مهمان جرمی صادر
شده باشد یا شود از سر گناه او در باید گذشت چنانکه منقول است که سعید اسیران دشمنان بدرگاه ملکی آورد و خواست
بسیاست ایشان حکم فرماید کودکی در میان ایشان بود برخواست و گفت ای ملک بخدای که مرا آب ده و تشنه ام ملک بفرمود تا
جام آب بدستش دادند گفت ای امیر این قوم همه تشنه اند از مروت نیست که قوم من تشنه باشند و من آب خورم الا که ایشان
خواهی کرد همه را آب بده بفرمود تا همه را آب دادند کودک برخواست و گفت ای امیر همه مهمان تو شدیم و اکرام ضیف واجبست
مهمان را کشتن از رسم کریمان نیست ملک از فصاحت او متعجب شد همه را آزاد کرد نظم اندر آیین مهمانداری حرمت
مهمان بباید داشت * منقول است که شیخ ابوالاشرف باهلی علیه الرحمه زاهد و بسیار پارسا و خداترس و نام
او شریف بود صایم الدهر و قایم اللیل و هر سه روز یکبار طعام خوردی و مدت شانزده سال بود که لاهذا هیچ فرزندی
بود روزی که شیخ نشسته بود شخصی آواز داد که مهمان دوست میدارید شیخ گفت بیشتر آی آمد و در آمده و سلام کرد شیخ او را
در کنار گرفته و تعظیم نمود و بجای نیکو نشاند و پرسید که از کدام فرقه گفت از اهل علم و در دیار غریبم شیخ از حسب او صادری

[illegible]

ترتیب داد محل خوردن گفت من نیت دارم دانستند که بروزه است چون وقت نماز شام شد نماز گذارد و بعد
طعامش آوردند تناول نمودند محل آسایش او تعیین نمودند چون مهمان بنماز ایستاد چون پاسی از شب درگذشت
گفت بنگرم که مهمان در خوابست یا نه چون بنگریست دید که بالای سر او قندیلی آویخته بود و نور او تمام خانه را روشن ساخته
شریفه دانست که آن از بزرگانست گفت خداوندا اگر این مرد بدرگاه تو قدری دارد مراد من بده و مرا فرزندی
شایسته روزی کن بعد از اندک روزی اثر حمل بر وی ظاهر شد شریفه نذر کرد که با هر کس دوستی کند اهل علم و اهل قرآن و
غریبان چون مدت حمل گذشت پسری بیاورد بعد از آن بی مهمان افطار نمی نمود روزی وعده روزه گشودن مهمان
نرسید شیخ بیرون آمد مردی را دید بدر خانه ایستاده گفت ای مرد چه کسی و از کجا می آیی گفت از اهل علم و از بادیه می آیم
شیخ گفت اگر امشب مهمان ما باشی از کرم دور نیست مرد قبول کرد گفت زمانی توقف کن تا مقام ترتیب دهم که بخانه
در آمده شریفه را خبر داد شریفه شادمان شده اسباب طعام مرتب ساخت شیخ و مهمان بمسجد شده که بنماز شام
مشغول شوند شریفه تنور را فروخته که بنان پختن مشغول شود که مؤذن بانگ نماز داد شریفه اندیشید که نماز بگذارم دل
فارغ کنم بعد از آن بطعام بپردازم چون در نماز ایستاد پسر غلطید و در تنور افتاد شریفه چون این قضیه دریافت اصلاح خاطر در
ساخت و مضمون این بخاطر گذرانید که بیت فرزند بنده است خدا را غمش مخور تو کیستی که به ز خدا بنده پروری
بر من طاعت و اتمام این فریضه واجبست روی از فرمان الهی گردانیدن و بفرزند مشغول شدن طریق مسلمانی نیست چون
از نماز فارغ شد و بر سر تنور رفت پسر سوخته بود و چون زغالی شده آه از نهاد شریفه برآمد و او را برداشته بکنج خانه آورد
گفت نوحه و زاری فایده ندارد و حالیا طعام مهمان مهیا باید کرد گریان و نالان بپختن نان مشغول شد چون شیخ و مهمان
در آمدند شریفه مهمان را پرسش بسیار نموده و تلطف کرد و طعام پیش آورد و خود بر سر آن سوخته گریان و نالان نشست
شیخ را از حال او تعجب آمد شریفه بنیاد مناجات کرد گفت خداوندا تو عالم السر و الخفیاتی بر سیدن حال این پسر از دل
شیخ فراموش گردان که چون واقف میگردد او و مهمان هردو پریشان میشوند و من از ایشان شرمسار میگردم خدایا
قادری بانگه این فرزند را زنده گردانی و مرا از انفعال ایشان بیرون آری در مناجات بود و زار زار میگریست که
ناگاه پسر بر خود بجنبید و آغاز گریه کرد چون برداشت بگوهر بدن او سیاه و سوخته بود در کنارش گرفت و شکر
بسیار کرد شیخ پرسید که ای شریفه ترا امشب چه حالتست قصه باز گفت شیخ و مهمان هردو گریان شدند شیخ گفت ای شریفه
این از برکت آنست که حرمت مهمان نگاه داری و رعایت ایشان کنی ای عزیزان مهمان را عزیز دارید و اهل علم را بنظر حقارت منگرید
و غریبان را دوست دارید تا دل مرده شما بنور ایمان زنده گردد و صحبت علما را غنیمت دارید که سعادت دنیا و آخرت در رعایت و محبت

اثر آن

اثر آن سبب دخول بهشت جاویدان است **مثنوی** چار چیز آمد بزرگی را دلیل هر که آن دارد بود مرد جلیل علم را اعزاز کردن در
حجاب خلق را دادن جواب با صواب هر که دارد در دانش و علم تمیز اهل علم و علم را دارد عزیز هر که باشد درویش و درتنگ
کوی دوستان از وی بگردانند روی مهتر عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که چون مهمان بخانه یکی از برادران مؤمن
رود با وی هزار رحمت و هزار برکت در آن خانه داخل شود و حق تعالی گناهان اهل آن خانه را بیامرزد و اگر چه گناه ایشان زیاده از
کف دریا و برگ درختان باشد و ثواب هزار شهید در دیوان اعمال میزبان بنویسند و هر لقمه که مهمان از طعام ایشان تناول
کند ثواب حجی و عمره مقبول در دیوان ایشان ثبت کنند و در بهشت شهرستانی بنام او بنا کنند و هر که مهمان را گرامی دارد چنان باشد
که خدا و پیغمبر را گرامی داشته باشد و در روایت دیگر آمده که هر که ایمان دارد بخدای تعالی و بروز آخرت باید که مهمان را گرامی و عزیز
دارد **نظم** ای برادر دار مهمان را عزیز تا بیابی رحمت از یزدان تو نیز مؤمنی کو داشت مهمان را نکو حق گشاید باب جنت را برو هر که
مهمان را بروی تازه دید از خدا الطاف بی اندازه دید و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که غریبان را عزیز و گرامی باید داشت
که من در بزرگی غریبی پا آدم **بیت** الهی چاک دل را بخیه ده صراحی عطش من را نم ده که چون در عالم هستی شوم گم برون آرم چو جوش
از سر خم بهر یک نشاء شور دگر کم سازم چنانم را لبالب سر میدار از خیال از درد خود بتواز جامم که گردد تا ابد غرا بخواهم بهر موی کز تن من
رسته باشد غمی در حلقه او بسته باشد چنان روشن کن از گرمی چراغم لبالب از فروغ جام داغم که در رحم بر از خون دل تنگ
کنند نقش لباس شعله از رنگ **فصل هشتم** در فضیلت نکاح دایمی و منقطع و آداب زنا شوهری باید دانست که در تزویج ثواب
بسیار است و اجر بیشمار و از سنت مؤکده و بعضی از فقها بوجوب آن قائلند و تفصیل داده اند که اگر نفس مایل باشد و ترسش
که در زنا افتد یا مرضی بهم رساند واجب است و الا سنت و پیغمبر صلوات الله علیه و آله در باب نکاح مبالغه بسیار نموده تا بمرتبه که
فرموده نکاح سنت من است و هر که رغبت نکند در سنت من و روی بگرداند از امت من نیست و نیز فرموده که هر کس ولدش
بالغ شود و نزد او چیزی باشد که او را کدخدا سازد و نکند آثم است پدر و پسر هر دو در گناه شریکند و نیز فرموده که هر که دوست دارد فطرت مرا
پس باید که بپای دارد سنت مرا که آن تزویج است و از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست که رسول صلی الله علیه و آله فرموده
که هر که ترک کند نکاح را از جهت خوف عیال مندی پس بدرستیکه او گمان بد برده باشد بخدای تعالی و او را از روزی دهنده زیرا که حق تعالی
فرموده وَانْكِحُوا الْاَيَامٰى مِنْكُمْ وَالصّٰلِحِيْنَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَاِمَآئِكُمْ اِنْ يَّكُوْنُوْا فُقَرَآءَ يُغْنِهِمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهٖ
وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيْمٌ یعنی کدخدا سازید مردان عزب را و شوهر دهید زنان بیوه را از شما و آنها که صالح و پرهیزکار باشند از بندگان
و کنیزان خود اگر ایشان فقیر باشند حق تعالی ایشان را توانگر گرداند از فضل خود و رحمت و نعمت خدای تعالی واسع است و داناست
بجمیع چیزها و در روایت است از حضرت رسول صلوات الله علیه و آله که فرموده که چه مانع میشود مؤمن را که کدخدا شود که اهلی بگیرد حق تعالی

روزی کرداند او را فرزندی که بر و تهلیل کرداند زبانش را بکلمه لا اله الا الله و دیگر حضرت صلی الله علیه و آله فرموده که تزویج کنید
بدرستیکه مرا است فخر به بسیاری امت در روز قیامت تا آنکه از شکم مادر افتاده باشند می آید و بر در بهشت می ایستد پس گفته میشود او را
که داخل بهشت شو پس میگوید که داخل نمیشوم تا داخل نشوند مادر و پدر من پیش از من پس مادر و پدر او را داخل بهشت کرده میشود
و دیگر فرموده که دو رکعت نماز که کدخدا بگذارد افضل است از آنکه شب و روز عزب که شب تا صباح نماز بخواند و روز روزه دارد و از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که دو رکعت نماز که کدخدا بگذارد افضل است از هفتاد رکعت نماز که عزب بگذارد و
از رسول صلوات الله علیه و آله منقول است که ای گروه جوانان بدترین مردهای شما آنها اند که عزب مرده باشند و نکاح متضمن بکثرت نسل و
نوع است و سبب دفع وسوسه شیطان و توحش وحدت و دفع خیالات فاسده و از امراض بسیار مندفع میکردد مثل مالیخولیا و
و عشق مجازی و دیگر امراض و مانند آنها و احادیث و اخبار در فضیلت نکاح بسیار است حذراً من الاطالة اختصار شد
و سنت است که اختیار کنند دختر بکر را و عفیفه و پارسا و صالحه باشد و پدر و مادر او مؤمن باشند و باید دانست که در چند
موضع و محل دخول مکروه است شبی که ماه گرفته باشد و روزی که آفتاب بگیرد و نزدیک بزوال و نزدیک بغروب و بعد الشفق
که آن سه روز آخر ماه است و بعد از طلوع صبح تا طلوع آفتاب و در شب اول هر ماهی الا ماه رمضان که در آن شب سنت است
دخول کردن و نیز مکروه است در شب نصف هر ماهی و در سفر هرگاه که آب نباشد و وقتی که بادهای سیاه و سرخ و مجوف وزد و در زلزله
و برهنه جماع کردن و بعد از احتلام و جایی که کسی باشد که با او نگاه کند و در حالت جماع نظر بفرج زن و برابر قبله و پشت بقبله جماع کردن
و در حالت جماع حرف زدن مگر بذکر خدای تعالی و در حالت حیض و نفاس دخول حرام است و بعد از آنکه پاک شده باشد و هنوز غسل
نکرده باشد مکروه است و بدانکه حق زوجه بر زوج آنست که بداند که حق تعالی او را زیر دست او کرده و او را امین و انیس او نموده و بداند که
نعمت الهیست که با او ارزانی داشته پس بر مرد است که زن را گرامی دارد و نرمی و آشتی با او معامله کند و بر حال او رحم کند زیرا که اسیر
اوست و طعام و کسوه از او باز نگیرد و اگر ناسازگاری از او سر زند مرد او را عفو نماید و حقوق مرد بر زن بسیار است روایت است که هر زن
که در خانه شوهر خود نوعی سلوک کند که موجب صلاح شوهر او باشد حق تعالی سیئات او را محو کند و حسنات او را مضاعف کرداند و چون
از شوهر خود حامله شود او را چندان مزد باشد که کسی در جمیع عمر خود قایم اللیل و صایم النهار باشد و هر بار که کودک شیر دهد چنان باشد
که بنده آزاد کرده باشد و چون کودک را از شیر باز کرد منادی ندا کند از آسمان که ای زن جمیع گناهان گذشته ترا آمرزیدیم
ام سلمه رضی الله عنها گفت که این همه ثواب زنان است ثواب مردان چیست رسول صلی الله علیه و آله تبسم نموده گفت هر کسی که دست زن خود بگیرد
بطریق عروسی مباشرت کند حق تعالی او را حسنات کرامت فرماید و اگر دست در گردن او کند ده حسنه در دیوان اعمال او نویسند و اگر روی
او را ببوسد بیست حسنه و اگر با وی نزدیکی کند چندان ثواب دهند که از همه دنیا بهتر باشد و چون غسل کند بهر تار موی که در بدن او باشد

بکذارد

انسانیت

بر او

و آب برو میریزد سیئه محو کنند و درجه رفیع نمایند و ثوابی که بجهت غسل او عطا فرمایند بهتر باشد از دنیا و هر چه در دست و چون با زن
خطاب کنند که شما را گواه گرفتم بآنکه او را آمرزیدم و در خبر است که زن معاذ جبل از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید که یا رسول حق زنان
بر مردان چیست فرمود که سخن زشت در روی زنان نگویند و ایشان را نرنجانند و بملایمت و ملاطفت با ایشان زندگانی کنند
و هر چه خورند با ایشان از آن بدهند و از آنچه پوشند ایشان را بپوشانند و از ایشان قهاری نکنند و مردان را نیز بر زنان حقست قوله تعالی و لهن
مثل الذی علیهن بالمعروف و للرجال علیهن درجة و زنان را است بر مردان از حقوق که مردان را است بر ایشان بجز بعضی دیگر
معاشرت باین وجه که زن فرمان شوهر برد و ناموس او را نگاه داشته قدم از طریق عفت و ستر و صلاح بیرون ننهند و خود را تمکین
شوهر کنند در استمتاع مگر در وقتی که مانع شرعی باشد و مرد نیز ملاحظه حال زن کند در نفقه دادن و حسن خلق و اگر در دین جاهل باشد او را تعلیم دهد
و مردان را است بر زنان او درجه یعنی زیادتی بر حقوق واجبه چه مهر و نفقه و ترک انکار و مانند آن از امور واجبه بر ایشان فضیلت
و شرف است چه مردان کارگذار زنانند و نگهبانان ایشان و در حقوق ناموس مخصوصند بفضیلت کفایت و انفاق و شفقت است
در ترغیب حسن معاشرت از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که آن حضرت فرمود بهترین مردان امت من آنها اند که با نیکوترین وجهی
با زنان معاشرت کنند و بهترین زنان امت من آنها اند که نیکوترین وجهی با شوهر سلوک نمایند و هر زنی که با شوهر خود این نوع زندگانی کند
در شبانه روزی هزار شهید ثواب دهند و او را بر حور العین تفضیل دهند بقدر تفضیل من بر کمترین کسی از امت من و نیز آن حضرت فرمود که هر زن که با شوهر خود
بنوعی سلوک نماید که از او راضی باشد و خواهد در عقد نکاح وی باشد بهر روزی حور العین و بهر شبی نوری در بهشت باو بخشند و بهر درمی هفتاد هزار درم
دنیا و آخرت او را برآورد و ببرد هر نوری قصری از او داخل سازد و ببرد هر درمی هفتاد حله از حله های بهشت در او پوشانند و بهر درمی هفتاد هزار حسنه
در او کنند که برای او حسنات نویسند تا روز قیامت و باید دانست که هر گاه کسی چند زن داشته باشد واجب است که در همه باب رعایت
ایشان بجای آورد و عدالت مرعی دارد در نفقه و کسوه و خوابگاه و کفت که با هم مساوی باشند اگر چه از عهده این امور تمام بیرون نتواند
آمد اما بقدر وسع و طاقت ملاحظه نماید چنانکه حق تعالی خبر داده قوله تعالی و لن تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء و لو حرصتم یعنی هرگز نتوانید
ای کسانی که زیاده بر یک زن دارید که عدل ورزید و راستی و سویت نگه دارید میان زنان و اگر چه حریص باشید بر ارتکاب عدل و آن
غایت جهد و جد نماست در آن کاری که بر آن قدرت نخواهید داشت زیرا که عدل حقیقی آنست که البته میل واقع نشود و میل
قلبی نسبت بزنان مساوی باشد و اصل میل طبیعت بیکی بیشتر باشد از دیگری و این متعذر است و لهذا حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله با آنکه در قسمت میان ازواج ملاحظه عدل میفرمود میگفت بار خدایا این قسمت من است در آنچه میتوانم از محبت و نفقه
پس موآخذه مکن مرا در آنچه قدرت ندارم در آن است بعضی و میل طبیعت نسبت بیکی از ایشان دیگری و چون حکم نفی استطاعت
عدل حقیقی فلا تمیلوا کل المیل فتذروها کالمعلقة پس میل بکنید تمام میل بیکی که آنچه بر آن قدرت دارید پس بگذارید آن زن را که از وی

رغبت کرده‌اند ابن بابویه روایت کرده که معلق باشند میان آنکه چه باشد یا شوهر دارد یعنی او را شوهر داد توان گفت بحسب عادت کردن شوهر چون
زوجیت و نه مطلقه است آن توان گفت بحسب علاقه زوجیت و در حدیث آمده که هر که را دو زن بوده و با ختیار میل کند بیکی از آن دیگری در ادای حقوق
واجبه روز قیامت بیاید بدن او میل کرده باشد بطرف پشت او و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که در وقتی که پیغمبر صلی الله
علیه و آله چهار بودا و را بچه و نه زن میکرد با هر یک نوبت تا دلجوئی زنان شده و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را زنان داشت که
روزی بخانه یکی از آن زنان بود و وضو میساخت بخانه زن دیگر و معاذ جبل که دو زن داشت هر دو زن او فوت شدند بعلت طاعون قرعه زد میان ایشان
در تقدیم تغسیل و تکفین و دفن و باید که زنان را در اول آزمایش باید کرد و بعد از آن بر اموال خود مختار باید ساخت زیرا که اکثر زنان
سفیه‌اند و در تفسیر و لا تؤتوا السفهاء اموالکم آورده‌اند که مراد سفهاء زنانند یعنی مالهای خود را بدست زنان مدهید که سفیه و ناقص
عقلند زنی این را شنید و نزد رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله ما را سفیه میگوئی فرمود که خدای تعالی را سفیه فرموده در این
گفت ما را ناقص چرا گفته فرمود بجهت آنکه هر ماهی چند روز نماز نمیگذارید و بعد از آن فرمود که شما را همین بس که چون یکی از شما حامله
شود او را ثواب کسی باشد که نفس خود را در جهاد ساخته باشد برای جهاد کفار و چون وضع حمل کند او را مزد شهیدی باشد که در خون خود غلطیده باشد
و چون کودک را شیر دهد بهر مکیدنی ثواب کسی داشته باشد که اسیری را از فرزندان اسمعیل علیه السلام آزاد کرده باشد در راه حق تعالی و چون طفل
شیر دادن برخیزد از خواب فرمود از رحمت خود گردم بنده در هر شبی آنچنان ثواب آزاد کردن بنده از اولاد اسمعیل برای او بنویسند
و بعد از آن فرمود که این ثواب مخصوص است بزنان مؤمنه صابره که بر نعمت شکر کنند و ناسپاسی نکنند پس آن زن برگشت و گفت این
فضل عظیم است اگر این شرط موقوف نمیشود در روایت است از سلمان فارسی رضی الله عنه که رسول خدای صلی الله علیه و آله روزی بحضرت
فاطمه علیها السلام میفرمود که وصیت میکنم ترا ای فاطمه بدانکه اکثر زنان از اهل دوزخند حضرت فاطمه علیها السلام فرمود ای پدر چرا چنین است
حضرت فرمود که ناقص عقلند و بر نعمتها شکر نمیکنند و هر گاه نعمت دهند ناسپاسی کنند دشنام دهند زن برابر مرد نیست ناقص دین است بآنکه هر ماهی چند
روز نماز نمیگذارد و ناقص حظ اند در میراث بآنکه زن در میراث برابر مرد نیست ای فاطمه هر گاه دیدی زنان را که جزع میکنند در بلاها
فریاد میکنند در بلاها و میدانی که دختری را پسند نمیکنند چه داند که خوب است باالله که حق تعالی بایشان فرزند مهربان میگویند که ما را این فرزند خوش
نمیدیم یا فاطمه واجب است بر زن که اطاعت شوهر خود کند مگر در معصیت یعنی در معصیت حق تعالی فرمان شوهر نبرد پس باید که روزه سنتی بی
اذن شوهر نگیرد و نماز شرعی بر حضرت شوهر نکند و صدقه و خیرات بی صلاح شوهر ندهد پس اگر بی اذن و صلاح شوهر خود
از خانه بیرون رود در هر قدمی که در آسمانها است و هر چه در روی زمین است همه لعنت میکنند تا وقتی که بخانه شوهر آید یا فاطمه بحق
خدای که مرا براستی بخلق فرستاده که اگر تو بمیری و شوهر از تو راضی نباشد من بر تو نماز نمیکنم یا فاطمه واجب است بر زن که منع نفس خود
نکند بر شوهر خود در هر حال و پاکیزه باشد و در روز و خواب در شب بی چیزی نکند و باید که از فساد نشود تا بخواهد که بخیر کنند زوج خود را در حضور

دیگر

و غیبت و اگر احتیاج خدمت او باشد در خدمت تقصیر نکند و بهر رشتی که نظر کند زن بروی شوهر خود عبادتست و باید که کسی را
بر خدمت شوهر بسوزه تکلیف نکند یا فاطمه هر زن که بشوهر خود گوید که من از تو چیزی ندیدم و از تو خوشی نکردم حق تعالی بر او لعنت کند
و ملائکه و رسول بر او لعنت کنند و ملائکه بر او لعنت کنند و هر زنی که بشوهر زبان دراز کند در قیامت هفتاد گز زبان او از پشت او بیرون آید
و هر زنی که روی از شوهر بگرداند در روز قیامت روی او سیاه باشد یا فاطمه هر زنی که شوهر را ند و از سجده ناید نماز بخدا پیش خدای تعالی مقبول نگردد
و او را و استغفار کنند از برای او هفتاد هزار فرشته در روز قیامت و در دهان او خدای تعالی باشد و در امان حق باشد یا فاطمه هر زنی که
خیانت کند شوهر خود را در نفس خود روز قیامت روی او سیاه باشد و بر پشت او بعدد مویهای او ببسته باشد بر کمر آتشین زهر آگین زنانیکه
موی آن زنجیر را با آتش برخ گداخته در جهنم در تابوت از آتش نهند و در آن تابوت مارها و عقربها باشند یا فاطمه هر زنی که نماز
کند و از برای شوهر خود دعا نکند یا دزدیده نماز او را بر روی او یا فاطمه اگر سجده کردن بغیر خدای تعالی جایز میبود من امر میکردم که زن
شوهر خود را سجده کند یا فاطمه اگر زن اطاعت شوهر خود کند و روزه ماه رمضان بدارد و نماز پنجگانه بگذارد برداشت حق تعالی برای او
بیست درجه و داخل بهشت شود از هر دری که خواهد یا فاطمه هر زنی که قانع باشد بآنچه حق تعالی باو داده و از شوهر شاد باشد خیر کند خدای
او را در روز قیامت سفید روی کند و لباس بهشت در روی بپوشاند و از دوزخ ایمن باشد و هر زنیکه نوحه کند از برای غیر شوهر روز
قیامت زبان او هفتاد گز باشد و روی او سیاه باشد و قدمهای او را بر گردن او بندند و بر کمر آتشین و دستهای او را پس پشت
و او سیاه باشد از رحمت خدای و هیچکس شفاعت او نکند یا فاطمه هر زنیکه تکلیف زیاده بر شوهر نکند و بر آنچه او را دست رسی باشد
قانع باشد حق تعالی او را در بهشت هفتاد هزار حله بخشد و هر که تکلیف زیاده کند بر شوهر و قانع نشود جای او آتش دوزخ باشد و در
غضب حق تعالی باشد تا وقتیکه توبه کند یا فاطمه هر زنیکه جامه نیکو بپوشد و از خانه بیرون رود و مردم او را در آن لباس ببینند ملائکه زمین و
آسمان او را لعنت کنند و حق تعالی بر او غضبناک باشد تا بمیرد مگر اگر توبه کند یا فاطمه غضب حق تعالی بر آن زن است که میل داشته باشد بغیر
شوهر خود بکسی دیگر نکاح کند یا فاطمه زنیکه مرد بر خلوت داشته باشد و بر آن هم گذرد حضوری بر او حق تعالی بر آن زن تواب گران بهره
کاهد او را بیامرزد اگر چه بعدد ریگ بیابان باشد یا فاطمه هر زنیکه روی بروی شوهر خود نشیند حق تعالی دعای او را مستجاب کند و حاجتها
او را بر آورد اگر معصیت نباشد و از بهشت حلل حله بیرون کشد و هر زنیکه خود را بر روی شوهر خود حق تعالی از او راضی باشد و اگر
ترش روی باشد حق تعالی بر او غضب کند یا فاطمه هر گاه زن عبادت کند حق تعالی هفتاد هزار سال و شوهر از او راضی نباشد جای او
آتش دوزخ باشد و هر زنیکه شیر دهد ولد خود را بنویسد حق تعالی از برای هر قطره سی حسنه و بر دارد از برای او سی درجه در بهشت و هر زنی
که کام بر روی شوهر خود بچه و در از شوهر حلیت نطلبد و در رحمت حق تعالی باشد و از رحمت او دور باشد یا فاطمه راضی بودن شوهر از
زن خود بهتر است از عبادت آن زن یکسال یا فاطمه بهترین زنان زنیست که پاک رسیده از برای هر رشته حسنه

در دیوان اعمال او ثبت میکنند و هر زنیکه بر سید ریختها دانه را جامه کند از برای شوهر خود حق تعالی جامه از بهشت در وی پوشاند و [illegible]
در بهشت یاد کرامت فرماید یا فاطمه نشستن زن نزد شوهر یکساعت افضل است از طواف خانه کعبه و هر زنیکه دیگی بشوید یا طعام
بپزد از برای شوهر خود حق تعالی او را از گناهان بشوید و پاک گرداند و هر زنیکه چشم او بر [illegible] شود از جهت پختن طعام حق تعالی ثواب [illegible]
از برای او بنویسد و هر زنیکه جامه پاره کند و چشم او پر آب شود همان ثواب یابد یا فاطمه هر زنیکه خادم شود از شوهر خود بر انگیزد حق تعالی ملائکه را
تا از برای او استغفار کنند و هر تری و خشکی که باشد از برای او استغفار کنند حتی ماهیان دریا و چون [illegible] حمل او شود ثواب [illegible]
از برای او بنویسند و ثواب هفتاد هزار حج و عمره و حور العین از برای او استغفار کنند یا فاطمه در شب اسری دیدم زنان امت
خود را که عذاب میکردند یکی را دیدم که گوشت خود را میخورد و یکی را معلق بگیسوان آویخته و یکی را بزبان او آویخته بودند و یکی به پستانها
آویخته بودند و زنی را دیدم که در تابوت آتش بود و آتش از دماغ او بیرون می آمد و زبان او هفتاد گز بود و در گردن او پیچیده و زنی را
دیدم که سر او چون سر خوک بود و زنی دیدم که صورت او چون صورت سگ بود و ملائکه مقمعهای آتشین بر سر او میزدند حضرت فاطمه فر
مود که سبب این عذابها چه بود حضرت فرمود اما آنکه گوشت خود میخورد آن بود که خود را آراسته بود جهت قوم نامحرم و اما آنکه بگیسوان آویخته
آویخته بود [illegible] بود شوهر خود [illegible] و اما آنکه به پستان آویخته بود آن بود که شیر داده بود غیر را بی اذن شوهر و
اما آنکه زبان او هفتاد گز بود و در گردن او پیچیده و آتش از دهان او بیرون می آمد [illegible] و اما آنکه سر او چون سر خوک بود آن بود که
سخن [illegible] بود [illegible] و اما آنکه صورت او چون صورت سگ بود و دست و پای او بسته بودند و میزدند [illegible]
او تارک الصلوة بود یا فاطمه پنج زن ملعونند مگر آنکه توبه کنند یکی آنکه عاق والدین باشد و مادر و پدر را از خود رنجانیده باشد و یکی آنکه شوهر
از خود رنجانیده باشد و یکی آنکه [illegible] و یکی آنکه [illegible] از روی حسب
و نسب یا از روی خلق و حق تعالی عمل او را حبط کند اگرچه مثل عمل مریم بنت عمران باشد یا فاطمه هر که باین عمل کند من شفیع او باشم و از اهل
بهشت باشد و هر که مخالفت کند [illegible]
[illegible] سازد اما بر خلاف دعوی کذاب آن [illegible] دین نبوی و [illegible] شرع مصطفوی [illegible] احکام [illegible] ملک علام [illegible] حلال را حرام
فرمود آن محمد سامری امت [illegible]
عزیزی از اهل تمیز فرموده نظم شنیده ام که ز شیطان سوال کرد عزیز چرا تو سجده نکردی بآدم خاکی بگفت سجده نکردم از آنکه دانستم [illegible]
[illegible]
و آخرین [illegible] بر محبت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام [illegible]
در میان امت آن [illegible]

دعمی

دعمی و انقیاد او وصیا آن ناپاکست اعنی الرجس النجس الخبیث المخنث المرتد بلا شک و الارتیاب اجهل الدواب و اکلب
الکلاب الفاسق الزندیق المعروف [redacted] چند روایت [illegible]
بعضی سنن سید المرسلین است در رشته تقریر سمت تحریر در آید و طمع رحمت و مغفرت از حضرت رب العزة دارد ابن بابویه قمی علیه الرحمة
در کتاب من لا یحضره الفقیه از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده که آنحضرت فرموده که از ما نباشد هر که حلال نداند متعه را و نیز از آنحضرت
روایتست که کسی نیست که متعه کند خالصا مخلصا لوجه الله و بقصد امتثال شریعت محمد رسول الله و حصول ثواب آن و مخالفت آنکسیکه متعه را
منع کرده مگر که با آن زن که به حق تعالی برای او حسنه بنویسد و چون دست خود بسوی او دراز کند حق تعالی برای او ثواب بنویسد و چون بادی
نزدیکی کند حق جل و علا گناه او را بیامرزد و چون غسل کند حق تعالی بعدد هر موی که آب بر او گذرد [illegible] مغفرت و رحمت [illegible] راوی
گوید که گفتم بعدد هر موی که آب بر او گذرد حضرت فرمود آری بعدد هر موی که آب بران مرور کرده باشد و روایتست که [illegible] از امام محمد باقر
علیه السلام پرسید که من سوگند خورده ام که متعه نکنم اکنون پشیمانم آیا جایز است که متعه کنم فرمود که سوگند خورده که خدا را اطاعت نکنی [illegible]
خدای که اگر خدا را اطاعت نکنی دشمن او باشی [illegible] روایت که هر که ترک متعه را حلال داند دشمن خدای باشد پس آیا حال [illegible]
و مانعان چه باشد و نیز روایت است از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که هر که یکبار متعه کند دو دانگ او آزاد شود از آتش دوزخ و هر که دو
بار متعه کند چهار دانگ او آزاد و هر که سه مرتبه متعه کند همه او از آتش دوزخ آزاد شود و نیز فرمود که هر که از دنیا بیرون رود و متعه نکند روز
قیامت [illegible] و نیز از آنحضرت مرویست [illegible] که روزی با اصحاب [illegible]
بود فرمود که اکنون جبرئیل بر من نازل شد و گفت ای محمد حق تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید که امت خود را امر به متعه کردن [illegible] که آن
سنت [illegible] است هر که روز قیامت نزد من آید و متعه نکرده باشد [illegible] ای محمد [illegible]
متعه کند نزد خدای تعالی فاضلتر است از هزار درهم [illegible] ای محمد در بهشت [illegible] حور العین [illegible]
از برای اهل متعه آفریده ای محمد چون مؤمن مؤمنه را عقد کند از جای برنخیزد تا که حق تعالی او را بیامرزد و آن مؤمنه را مغفور سازد و
منادی از آسمان ندا کند که ای بنده خدا [illegible] متعه کرده [illegible] ثواب [illegible] امروز [illegible]
از [illegible] عمار یاسر [illegible] مرویست که گفتند روزی نزد رسول خدای بودیم آنحضرت برخاست و خطبه بلیغ ادا
فرمود و بعد از آن گفت ای مردمان بدانید که برادرم جبرئیل تحفه از نزد پروردگار من آورده [illegible]
زنان مؤمنه است [illegible]
مخالفت [illegible]
است لعنت خدای بر کسی باد که مخالفت [illegible]

خلاف حکم خدا کنند از اهل دوزخ باشم و هر که یکبار در عمر خود متعه کند اهل بهشت باشد و هر گاه متعه خود بنشیند فرشته بر ایشان نازل شود و ایشان را پاسبانی کنند
تا که از مجلس برخیزد و سخن کردن ایشان باهم ذکر و تسبیح باشد و چون دست یکدیگر بگیرند هر گناهی که کرده باشند از انگشتان ایشان ساقط شود و چون
یکدیگر را بوسه دهند حق تعالی بهر بوسه حج و عمره برای ایشان بنویسد و چون خلوت کنند بهر لذتی و شهوتی حسنه بنویسد برای ایشان مانند کوههای
برافراشته و چون برخیزند و بغسل مشغول شوند حق تعالی با فرشتگان گوید که نظر کنید بایں بنده من که بغسل کردن مشغول‌اند و اعتقاد دارند که من پروردگار
ایشانم گواه باشید که ایشان را آمرزیدم و آب بر هیچ موی بدن ایشان نگذرد مگر که حق تعالی بهر مویی ده حسنه برای ایشان بنویسد و ده سیئه محو کند و ده
درجه بر دارد و پس امیرالمؤمنین علی علیه السلام برخواست و گفت یا رسول الله چیست جزای کسیکه درین باب سعی کند فرمود اورا نیز مزد مرد متمتع
و زن متمتعه و بعد از آن فرمود که یا علی چون متمتع و متمتعه از غسل فارغ شوند هر قطره آب که از بدن ایشان ساقط شود حق تعالی فرشته بیافریند
که تسبیح و تقدیس حق تعالی کند و ثواب آن از برای غسل کننده باشد تا روز قیامت یا علی هر که این سنت را سهل فرا گیرد و آنرا احیا نکند از امت
من و شیعه تو نباشد و من از وی بیزار باشم پس ازین احادیث و اخبار معلوم میشود که آن منافق مرتد و آن ناصبی مطرود در ماه مقدار احلال دوست
با ماه پیغمبر و شعبان حیدر و صفدر بود که ازین نوع ثواب این نیز اخواسته که محروم گرداند چنانکه معروف و مشهور است که آن ظالم بد دین
و آن عدوی اهل بیت سید المرسلین عمر ابن خطاب که آب روزی بر سر منبر گفت که دو متعه است که در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله حلال بود
من آنرا هر دو را حرام کردانیدم و بر فعل آن مردمان را عقوبت میکنم یکی متعه زنان است دوم متعه حج و طبری نیز در کتاب مستنیر از عمر نقل کرده
که او گفت سه چیز در زمان پیغمبر حلال بود من آن هر سه را حرام گردانیدم یکی متعه حج و دوم متعه زنان سیم حی علی خیر العمل در اذان و معلوم است
نزد عقلا که عمر رتبه آن نداشت که چیزی را از احکام الهی و شریعت رسالت پناه حرام گرداند و یا حلال پس بر همین که اگر یقین ببا بر خبث
باطنی که با این امت داشته اظهار این نوع کلمه نمود تا اخفای این سعادت از مؤمنان نماید و بندگان خدا را از ثواب محروم گردانیده در
عذاب انداز و چنانکه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده که اگر عمر نهی متعه میکرد مردمان هیچکس بار نواط عمر احتیاج نمیکرد مگر کسی که
در نهایت شقاوت و بدبختی باشند پس خوش حال آن مؤمن و مؤمنه که روح پلیدان آن شقی را بطعن ولعن شاد گردانیده اجر و ثواب حاصل
نمود و حاصل [redacted]
حق آنانکه عمر درود نمایند نعلت. و به زبان در ساحت قدس تو خوش نمی آمد اند. حق آنانکه در اهرا که خود جمع. یکی از رسالت ایشان را
جمع اند. حق آنانکه از قبله صلات علی رای خوبصورت شرع نور نموده اند. کز کدای بنوای حضر عنایت اکبر. کشف عیان دل زکف
نفس و هوا بربیده اند. از سحاب فیض لطف عام صفدر نجی بیز. بر دل و جان ش که از لوث و گناه آلوده اند. کفلی بنای ایشی ده زین که عمری
زین هوس. مردمان چشم از خون جگر پالوده اند. کن قبول اندر اطفیل انگشان کز نگف کوی. هم تن و هم جان براهت سوده و فرسوده اند.
فصل نهم
در رعایت حق همسایگان مرویست که مردی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله

دل تنگ شده است از آزرده و رقت ارکشته فرمود که با مادر و پدر نیکوی کن و همسایه را از طعام ده و دست بر سر یتیمان فرود آور و طفلان
ده و اهل خانه خویش و بیگانه را عطا کن و این نیز از مرغان گفت یا رسول الله حق همسایه چیز است فرمود که از حقوق او آنست
که اگر ترا بخواند اجابت کنی و اگر در ویش شود دستگیری کنی و اگر قرض خواهد بدهی و اگر خوشی بدو رسد تهنیتش گوئی و اگر مصیبت بدو رسد
تعزیتش دهی و اگر بیمار شود عیادتش روی و اگر بمیرد بجنازه اش حاضر شوی و دیوار خود بر بالای دیوار او نبری تا مانع باد از و نشود و او را از بوی
مطبوخات خود بر خانه و از آن طعام او را بی نصیب نگذاری فرمود که همسایه سه طایفه اند یکی آنست که او را سه حق است بر تو یکی از آن حق
و یکی آنکه حق او ازین سه است که او را دو حق است یکی حق جوار است و هم حق قرابت و هم حق اسلام و دوم همسایه مسلمان
کرم حق او یکی و حق اسلام دارد سیم همسایه کافر که همین حق همسایگی دارد النبی از حضرت روایت کرده که هر که آزار همسایه کند آزار من
کرده و هر که آزار من کند آزار خدای کرده و بعد از آن فرمود که همیشه جبرئیل مرا وصیت میکرد در حق همسایه تا گمان بردم که ازین میراث یابد و
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلیکرم جاره یعنی هر که ایمان بخدای و بروز قیامت داشته باشد و
گرامی دارد همسایه خود را ای عزیزان از احوال همسایه درویش با خبر باشید و با گرسنگان میسر میکنید دیگری ایشان کنید و گرامی داشتن همسایه
آنست که با کمی توانید بایشان نفع رسانید و ضرر از ایشان باز دارید و اگر درویش و بینوا باشد پیوسته از احوال او با خبر باشید عزیزی گفته
رباعی ای کرده شکم سیر ز انواع طعام. یاد آور از آن گرسنه بد آرام. تو شب همه شب بخواب شادمانی کن. خود کو که چنین روا
بود در اسلام. گویند ملکی صالح که از ملوک شام بود شبها با یکی از غلامان بیرون آمدی و در مساجد و مقابر میگشتی و احوال هر کس تفحص نمودی
شبی در زمستان بر در مسجدی رسید درویشی را دید که از برهنگی میلرزید و میگفت الهی پادشاهان دنیا نعمت ترا بحظوظ نفس صرف ساخته
اند و از احوال ضعیفان و محتاجان غافل شده اگر ایشان فردای قیامت در بهشت خواهند رفت بعزت و جلال تو که قدم در بهشت
ننهم ملک بمسجد در آمده جامه و بدره زر در پیش درویش نهاد و گریه آغاز کرد که من شنیده ام که درویشان پادشاه بهشت خواهند بود امروز که ما
پادشاهیم با شما از در صلح در آئیم تا فردا که شما پادشاه باشید در خصومت بروی ما نگشائید و نظر رحمت از ما دریغ ندارید مثنوی
من امروز کردم در صلح باز. تو فردا مکن در بروییم فراز. من امکانی همی کز غرور حشمت. ز بیچارگان روی در هم کشم. و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرموده که هر که گرامی دارد همسایه را واجب میشود او را بهشت و هر که بر نجاند همسایه را بر او است لعنت خدا و فرشتگان و مردمان و دیگر
فرموده که هر که گرامی دارد همسایه را چنانست که گرامی داشته باشد هفتاد پیغمبر را و هر که بر نجاند همسایه خود را حرام گرداند خدای تعالی بر وی
بهشت را و جای او در دوزخ باشد و در تفسیر و یمنعون الماعون عبد الله عباس و عبد الله مسعود و سعید بن جبیر گفته اند که ماعون
متاع خانه است که مردمان آنرا بیکدیگر بدهند چون کاسه و دیگ و دلو و تبر و آب و نمک و آتش و ابو بصیر از ابا عبد الله علیه السلام
نقل کرده که ماعون قرض است و عاریت دادن متاع خانه گفتم یا ابن رسول الله ما را همسایگانند عاریت بایشان میدهیم میشکنند

و مایه مباز رسند اگر این نیز از ایشان منع کنم ما را کن این باغ و نمود هرگاه مکسوره فاسد سازند و بعضی ما میوه را اخلفی بیداشته در آب و آتش ریگ
و از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت است که هر که یک بکی در بهر جهان باشد که شصت مسکین را طعام داده باشد و شصت بنده آزاد کرده و اگر
جای که آب نباشد کسی را آب دهد چنان باشد که مرده آزاد کرده باشند و اقدی باسناد خود از عکرمه و او از ابن عباس نقل کرده که سبب نزول
و اما من بخل و استغنی و کذب بالحسنی آن بود که مردی از انصار در سرای وی درختی بود از خرما که بعض از شاخهای او
بسرای همسایه درویش عیالمندی آویخته بود و صاحب آن درخت هرگاه به درخت بالا رفتی و میوه آن چیدی اگر احیاناً از آن افتادی
و اطفال همسایه آن را برداشتندی آن مرد فی الحال پایین آمدی و آن را از ایشان بستدی و اگر در دهن داشتندی انگشت در دهن ایشان
کردی و بیرون آوردی مرد درویش این حال را معروض حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله کرد آنحضرت صاحب درخت را طلبید گفت
ای مرد فلان نخل خود را بمن فروش بنخلی که در بهشت بتو دهم آن مرد گفت مرا نخلستان بسیار و این نخل بهترین نخلهاست و خاطر بسیار متعلق
باو و فرزندان من آن را بخود قرار نتوانم داد ابو دحداح چون این سخن از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بشنید گفت یا رسول الله اگر
من آن نخله را از او بخرم تو او را چیزی بآن عوض که در بهشت باو دیدی حضرت فرمود بلی ابو دحداح نزد آن مرد رفته طلب آن بیع
آن شخص گفت تو میدانی که پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را از من بچه بخرد چون دلبستگی باو داشتم بوی نفروختم اگر بهای او خرما بدهی بتو میفروشم
پس از آن بمبالغه تمام آن درخت را از او خرید بنخلستانی که مشتمل بر چهل نخل بود در مدینه و بعد از آن آن نخله را به پیغمبر صلی الله علیه و آله داد در عوض
نخله در بهشت پس آنحضرت برای آن مرد درویش رفته گفت این نخله را بتو بخشیدم جهت عیالان تو **نظم** رهنمایی بود گر بزنده باشی
تو مرنگ همسایه را بنده باشی پس ای عزیز همسایه را نیکو باید داشت و حرمت او بجای باید آورد و او را از خوان احسان خود خوشنود باید
ساخت اگر اراده دخول بهشت داری و الا فلا **مناجات** معیشا منعما بذات اقدس تو که نعمت خاص تو آمد بهمه متعال
بحق صفوت آدم که بود طینت او سلاله گل فخار از رب صلصال بحق شیث و علوم مواهب که برد نزول یافت ز فیض سحاب افضال
بحق نوحه نوح و صدای ناله او که زان فتاد در ارکان ذلت شر زلزال به بت شکنی پدر ملت انگه صولت او بنام کعبه حرم را
ز سنگ داد زوال بحق خلق عظیمش که کوههای گران بجنب او بنود در عداد یک مثقال به برگزیده پیرکم که همتش او جنت
ز ظلمت شب هجران چراغ صبح وصال بمعجزات شبانی که اژدهای عصاش درو کشیده بردن از عصا و حبال بتیغ کرده جبریل
انگه نقد روح دمیده در تن مقتول خنجر اجلال که از کرم نظری کن به بندگان یارب بحق ذات و صفات بحق جاه و جلال

## فصل دهم

در اداب هر یک از اصناف عباد الله حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام فرمود
که جمله مومنان را بمنزله پدر خود دار و مهتران خود را بمنزله برادر خود و فرزندان ایشان را بمنزله فرزند خود اگر یتیم را بینید او را رعایت
کنید و نیکو از آن را که حضرت حق سبحانه و تعالی خطاب فرمود برسول خود که فاما الیتیم فلا تقهر یعنی پس اما یتیمان را پس قهر مکنید

و از نزد خود

و از نزد خود مران و حقیر مشمر و در طریق احسان و رافت و عطوفت با ایشان سلوک نمای و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که دست
خود را از روی شفقت و مهربانی بر سر یتیم کشد حق تعالی بعدد هر موی حسنه از برای او بنویسد و سیئه محو کند و درجه از برای او بردارد و نیز فرموده
هرگاه یتیم بگرید عرش حق تعالی بلرزد و بسبب گریه او پس حق تعالی گوید ملائکه را گواه میکنم شما را بر آنکه هر که این یتیم را خاموش گرداند و خشنود سازد
در روز قیامت از او خوشنود باشم آورده اند که سید عالم صلی الله علیه و آله یتیمی را تعهد و تفقد مینمود و عطوفت میفرمود و از قضا آن
یتیم وفات یافت رسول صلی الله علیه و آله آن شب دست از طعام بکشید و تاسف بسیار میخورد و پرسیدند که یا رسول الله چرا دل مبارک
غمگین میداری اگر فرمایی یتیم دیگر حاضر سازیم فرمود آن کودک بدخوی بود و من با خوی بد او بر میبردم و مرا بدین اجری عظیم بود و از
دیگری این غرض حاصل نشود **نظم** یتیمی چو بینی سر افکنده پیش مده بوسه بر روی فرزند خویش الا تا نگرید که عرش عظیم بلرزد
همی چون بگرید یتیم پس باید که بنظر نیکو بر بیند هر کس را از خود بهتر داند و هر که از تو بزرگتر باشد بگوید که وی با ایمان و عمل بر تو سبقت
گرفته است او از ما بهتر است و اگر خردتر است بگوید که ما بگناه بر وی سبقت گرفته ایم او از ما بهتر است و اگر هم سن است بگوید که
ما بگناه خود بیقینیم و در گناه او بشک شاید که آمرزیده گردد آن گناه پس وی بهتر از ما خواهد بود و حق برادران باید شناخت با یکدیگر معاونت
و مدد کار ایشان باشند در کارهای خیر باد یاری و همراهی نمایند و در معصیت همت گمارد که رفع آن نماید و نصیحت کنند آن را از افعال قبیحه تا باز ایستد
و از اعمال شنیعه اجتناب نماید و حق پیران آنست که در سلام ابتدا با ایشان کنند و ایشان را بمنزله پدر خود دانند و از ایشان سوال آداب
نفس و اخبار پیشینیان کنند تا بسبب آن عاقل و کامل گردند **نظم** ای نور چشم من سخنی هست گوش کن چون ساغرت پر است بنوشان
و نوش کن پیران سخن بتجربه گفتند گفتمت هان ای پسر که پیر شوی پند گوش کن و در راه بر ایشان سبقت نگیرند و اگر احتیاج باشد بشتاب
از راه ایشان برگردند و پیش افتند و تعظیم و تکریم ایشان کنند و حق جوانان آنست که اگر نادانی و نابایستی از ایشان بینند
نصیحت کنند و شفقت و مهربانی بجای آورند و جوانان را بمنزله اولاد امجاد خود دانند و حق خویشان آنست که یکدیگر را پرستش
نمایند و اعزاز و اکرام یکدیگر بجای آورند و بر یکدیگر مشفق و مهربان باشند و بواسطه جیفه دنیای یکدیگر را آزرده نکنند و حق موذن آنست
که بیاد او یاد کننده پروردگار تست و میخواند ترا بطاعت پروردگار پس باید که او را عزیز و محترم داری و شکر او بجا آوری و وجود
او غنیمت دانی و حق پیشنماز آنست که بدانی او واسطه است میان تو و پروردگار تو در نماز و از برای تو حرف میزند مناجات
ترا بجای تمام میرساند و اگر نقصانی در نماز واقع میشود بر او حرجی نیست و اگر تمام بجای می آوری ثواب او از برای تست بی آنکه از ثواب
چیزی کم شود و حق خلیط بر غلام آنست که غلام بداند که خلیط مال خود را از برای صرف کرده و او را در موضعی چه در آورده و کامل
او است در خوردنی و پوشیدنی و یاری کننده اوست و چون او را آزاد کند حق او را ضایع نکند و همیشه او را بدعای خیر یاد کند
و در مجالس و محافل ذکر نیکوی او کند و هرگاه که او را ببیند تعظیم و تکریم او بجا آورد و حق غلام بر خلیط آنست که چون حق تعالی بجهت ظاهر

او را بنده او کرده و زیر دست او که بر او ترحم کند و حذر کن که از دست او بنالد و یا مشقت بسیار بر او رسد بعد رجوع نکند
و در خوردنی و پوشیدنی او تقصیر ننماید و او را همچو اولاد خود داند غرض که در هر باب با هر که جانب حق را مرعی دارد و بنکوئی با اهل عالم کند که
بهتر از این خصلتی نیست و تعظیم و احترام همه کس بجای آرد تا نزد خالق و خلایق محترم و معزز گردد **نظم** هر که با مردمان بد اندیش است
او به اندیشی با تن خویش است خود به اندیشی است پنهانی که همه حالت است و کر خویش است زود قربان شود به تیغ اجل اگر ایذای مردم
کیش است مرهم خلق شو چو نیست تنی که نه از زخم هر کس دلریش است بس صد و صد مقو چند بیش از اجل یاد کن که در پیش است مار د
غفلت و روزگار درد مهره با مار و نوش با نیش است ای عزیز مایه که با درویشان خلق بگو بری و کلمان بد بکسی نبری و در دیشان افکار
و ذلیل ببزاری مرویست از ذو النون مصری گفت وقتی در کشتی بودم بازرگانان را درجی بیت الله درویشی با ما در آن کشتی بود و گوشه گرفته
و از مصاحبت خلق احتراز میکرد ناگاه صدای از بازرگانان برخاست که مرواریدی از ما گم شده و همه متفق شدند با نگاه آن درویش
دارد متوجه زنگ پیش او رفتیم و گفتیم حال چنین و چنان است درویش سر سوی آسمان کرد و گفت خداوندا تو میدانی و میشنوی که چه میگویند
هنوز این کلمات نگفته بود اطراف کشتی را ماهیان فرو گرفتند و در دهن هر ماهی گوهری بود درویش دست دراز کرده یک گوهر را
گرفت و بدست صاحب مروارید داد و خود چون مرغی که از قفس پرواز کند از کشتی بیرون رفته بر سر آب سلطان شد و دیگر آن بزرگ
ای عزیز جهد کن تا از درویشان گردی و در درویشی الکو ادب بد سرو پا نسبت مکن و بهر سبت زبان مرد مرا بنیاد از آن که بزرگ و خوشخوی
دشمن دوست گردد و بدخوئی و بدخلق دوست دشمن **نظم** لطایف کن از آن سینه کین برد زبان عذر را برد خصم چین برد
زبان بعذر گستاخ اعدای کین مگو زشت که لطف قول کوه از جای او برد برای چو زبانی و پاک شو کین دار که بعد مرگ تو بد شبه این و آن گرد
آورده اند که بایزید بسطامی را عادت چنان بود که پیوسته مال بدرویشان نفقه کردی و اگر دیر اخرجی نشدی قرض کردی و صرف نمودی
و چون از جای فتوح شدی قرض را وا پس دادی تا وقتی که قرض بسیار مانده بود و بر او بیست هزار درم قرض داشت و بیمار شد
چون بحالت نزع رسید قرضخواهان بطلب قرض آمدند یکی از مریدان ببالین شیخ آمد و گفت قرضخواهان مال خود میخواهند شیخ چشم پر
آب کرد و گفت بار خدایا تو دانی که این وام را برضای تو گرفته ام و صرف فقرا کرده ام و مرا کردار این بودم اکنون نشد که کرد
از دست این بوریر و حق این بیان رسید میخواهم که جان از تن این بنده برنیاید تا قرض این ادا نکنند هنوز این دعا تمام نشده
بود که کسی در بزد نگاه کردند سواری دیدند که آواز داد که قرضخواهان بایزید بیرون آیند و قرض خود بستانند و در آمدند و قبالات می
نمودند و حق خود میگرفتند چون وام تمام شد بانگ برآمد که سلطان بایزید فرمان یافت و از دنیا رحلت کرد او را باکرام تمام دفن
کردند یکی از مریدان او را بخواب دید پرسید که خدای با تو چه کرد گفت اگر چه کرد که از من در گذشت لیکن عتاب کرد و گفت ای بایزید سیم و چند
مبلغ وام کردی و مرا ضامن کردی چرا مال دنیا را از بهر قرض نکردی که پیش از مرگ تو به [illegible] اکنون در تاج جهانیان بدانند که هر که برای رضای

من کار کن

من کار کند ضایع نشود که ان الله لا یضیع اجر المحسنین بلی دریای رحمت او بی پایانست و لیکن دستی از جانب ماست **رباعی**
ما خود گسیختیم و چیست دارد گر ما دام تزویرست بره رشته مو بر ما گلشن وصل نرود در برزخ کس نیست غیبت خار خار آرزوی ماست دام گیر ما
و چنانکه هر یک را بر دیگری حقیقت بدانکه هر عضوی را از اعضا بر تو حقیقت چنانکه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام در وصیت که با پسر خود محمد
حنفیه کرده فرموده که ای پسرک من مگو آنچه ندانی بلکه مگو هر آنچه دانی بدرستی که حق تعالی فرض کرده بر جوارح و اعضای تو فرایضها که حجت خواهد
گرفت با آنها بر تو بروز قیامت اولا حق زبانست آنست که از فحش نگاه داری و غیبت نکنی و برادران مؤمن را بد نگوئی
و دروغ نگوئی و با همه کس سخن نیکو گوئی و ذکر حق تعالی کنی و تلاوت قرآن نمائی و صلوات بر محمد و آل محمد فرستی و در حق مسلمانان جوی حق
گوش آنست که از غیبت شنیدن منزه داشته باشی و سرود نشنوانی و آنچه بشنوی هر چه نیکو باشد در گوش گیری و هر چه بد باشد نشنیده انگاری ی
و حق چشم آنست که از حرام دیدن فرو خوابانی و در نامحرم نگاه نکنی و بیرون حسد سعادت ابد کنی و در علماکرام از روی تعظیم و تکریم
و در زاهدان و جهلا نگری بچشم تحقیر و حق دست آنست که از دزدی و لقمه حرام کوتاه و کشیده داری و وضو ساختن و غسل نمودن و خیرات
و تصدقات دادن و نشی امر کنی و زیر دستی نکنی و آزار مردم ننمائی و حق پاها آنست که بجای نروی که نباید رفت و پای از حد خود فراتر
ننهی و حق دل آنست که او را آرام دهی و مطمئن سازی بایمان و ذکر حق و فکر [illegible] و حق شکم آنست که از لقمه حرام
پرستاری که دل سیاه میشود و تو از این افعال پرسیده خواهی شد در روز قیامت قوله تعالی الیوم نختم علی افواههم وتکلمنا ایدیهم
وتشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون پس ای برادر از خدای بترس و طاعت حق کن تا رستگار شوی **مناجات** منم مانده گرفتار
بدین نفس خطاکار برحمت بکشم دار از این دشمن غدار منم کرده در اسباب غفلت شده بیتاب کرم کن که از این خواب رهم با دل بیدار دل
من که نبود بجز راه تو یابد بنوازد ز تو مقصود بجز دولت دیدار بود لطف تو مفتاح به مخزن ارواح [illegible] در این موطن اکدار
خوش آن [illegible] که بجوم [illegible] در این معصیت [illegible] آگاه مبادم [illegible] دیگر طاعت تو
کاه زهر جاه و زهر مال بود بر تو ام اقبال جز این سایه اعمال بود پایه ادبار [illegible] در این [illegible] زنگار
که با نفس هوسناک دل از نفس [illegible] **فصل یازدهم** در رعایت سایل و جزا فوائد آن
واما السائل فلا تنهر یعنی و اما درویشان خواهنده را پس زجر مکن و بانگ بر ایشان مزن و محروم مساز و بیا طالبان علم ترتیب را از
تعلیم وا مانده خود منع مکن آورده اند که بعد از نزول این آیه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله بیشتر از پیشتر ملاطفت نمود انواع حرمت
و احسان نسبت بایشان مرعی داشتی و هرگز سایلان را از درگاه عرش اشتباه خود محروم نساختی و مکرر اصحاب را بآن امر فرمودی و وصیت
کردی و در حدیث آمده که للسائل حق ولو جاء علی فرس یعنی سایل را بر تو حق است و اگر چه بر اسب سوار باشد و این مبالغه بر آن است
که حق سایل ضایع نشود انس بن مالک روایت کرده که رسول صلی الله علیه وآله فرمود که هر گاه سایلی بیاید نزد تو بر اسب نشسته باشد

وکفنا کرده حق خود بر تو واجب گردانیده اگرچه نفقه قوی باشد و در کلمات عیسوی علی نبینا و علیه السلام آمده که سایلی نا امید باز گشت
که تا یک هفته فرشتگان رحمت دران منزل نزول نکنند و بباید دانست که سایل نه همین است که چیزی طلب کند بلکه بد حاجت که سوال کند
در جواب خشونتی نباید کرد چنانکه روایت است که روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله در مسجد الحرام با جمعی از صنادید قریش نشسته بودند و از جهت
که در اسلام آوردن ایشان داشت با ایشان آهسته در حرف بود که عبد الله ام مکتوم نابینا بود در آمده از پیغمبر صلی الله علیه و آله سوال کرد
که یا رسول الله مرا از قرآن چیزی بیاموز حضرت بنابر مصلحت جواب نفرمود عبد الله سوال را مکرر کرد دانید حضرت از و اعراض فرموده
روی در هم کشید جبرئیل آمده این آیه آورد که عَبَسَ وَتَوَلَّى أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى یعنی روی ترش مکن و بگردانید انگه آمد بسوی او نابینا
وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى و چه چیز ترا دانا گردانید بحال ام مکتوم شاید که او پاک باشد از آثام بسبب شنیدن سخنان تو و اتعاظ تعلیم تو
یا او يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى یا پند گیرد پس آنچه ... از موعظه پس سود دهد او را پند دادن تو أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَى اما آنکه که
توانگری دارد از ایمان فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى پس تو برای او روی می آری وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّى و نیست بر تو در آنکه آن
مستغنی پاک نشود باسلام چه بر تو همین ابلاغ است و بس وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى و اما آنکه آمد بتو در حالتی که می شتابد در طلب علم وَهُوَ
يَخْشَى و او میترسد از خدای فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى پس تو از و مشغول میشوی یعنی از و اعراض میکنی مراد آنست که شغل تو را داد نیست که
از برای مستغنی روی آوری و از برای فقیری مشغول میشوی منقول است که جبرئیل آیات مذکوره را برآن حضرت میخواند و چهره وی متغیر میشد
و آب در دیده مبارکش میگردید و از عقب عبد الله روان شده او را باز گردانید و بمسجد در آورد و ردای مبارک خود بگسترانید و او را بر
او نشانید و انواع تلطف نمود و آنچه کمال تعظیم بود بجای آورده مرعی داشت و بعد از آن هرگاه وی را بدیدی گرامی داشتی و گفتی
مَرْحَبًا بِمَنْ عَاتَبَنِي فِيهِ رَبِّي هَلْ لَكَ مِنْ حَاجَةٍ خوش آمدی آن کسی که پروردگار من عتاب کرد مرا در باره تو هیچ حاجت داری و مرویست
که پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از این امر از برادری هیچکس و فقیری روی ترش نکرد و منقولست که سلطان ابراهیم در زمان سلطنت خود
فرموده که سکه ساختند این سایلان که بر درهای ما می آیند که هیچ دانید که از برای ما بار میبرند و بآخرت میبرند و بیکاره بدیشان تسلیم کنیم نظم
گر شادی هر دو کون آرزو است ... با جان و دل سایلان شاد کن ... ور آزادی بایدت از هر بلا ... فقیری ز بند غم آزاد کن ... و در قرض دادن ثواب
بسیار و اجر بیشمار است قوله تعالی مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا یعنی کیست آنکسی که بطلب رضای قرض دهد خدا را یعنی بسایلان
درمانده را قرض دهد بقصد ثواب از خدای قرض نیکو یعنی در وقت طلب قرض از و عذر نگوید و یا منت ننهد یا طمع زیاده نکند
در حدیث ثابت شده که در بهشت نوشته است که ثواب قرض دادن هژده و صدقه دادن ده است فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً
پس مضاعف گرداند خدای و زیاده بر زیاده سازد اجر آنرا برای او و زیادتها بسیار نزد بعضی مراد بقرض صدقه است در راه خدای تعالی
آنرا قرض گفته بجهت آنکه همچنانکه قرض را عوض لازم است ثواب صدقه نیز بر خدا لازم است که بر صدقه دهد وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ و

والیه

وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و خدای تنگ میکند روزی را بر بعضی بروفق حکمت و گشاده میگرداند روزی را بر جمعی بروفق مصلحت و بسوی حق باز گردانیده
خواهید شد مرویست که بعد از نزول این آیه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی روز قیامت با بعضی بندگان گوید که ای بنده من
از تو طعام خواستم ندادی و آب طلبیدم امتناع کردی و از تو جامه طلب کردم ابا کردی بنده گوید بار خدایا این کی بود و چگونه بود گوید
فلان بنده گرسنه من از تو طعام خواست ندادی و فلان تشنه بنده از تو جامه طلب کرد او را محروم گردانیدی و فلان بنده در فلان بیابان آب
طلب کرد ندادی قسم بجلال خودم که امروز فضل خود را از تو باز گیرم چنانکه تو از ایشان باز گرفتی پس حق تعالی سایل را با بنده خود تشبیه کرده
تا معلوم شود که هرچه بر درویشان دهند امانتست که با او سپاریم ... داده اند و در خبر است که حق تعالی خطاب کرد بر داود علی نبینا و علیه السلام که ای
داود اگر مرا ببری در خانه خود ... هر چه کنی داود گفت خداوندا مرا طاقت جواب سوال تو نیست فرمود که درویشان نایب منند
پس هرچه در حق من خواهی کرد در باره ایشان بجای آور و در حدیث صحیح آمده که حضرت امام زین العابدین علیه السلام دست خود را
در وقت صدقه دادن میبوسید این را از و پرسیدند فرمود که از دست صدقه دهنده بدست خدا منتقل میشود پیش از آنکه بدست سایل
واقع شود و از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مرویست که هر که چیزی بفقیری بدهد مومن دهد حق تعالی بوزن هر ذره کوه احد و طور سینا در
در نامه اعمال او بنویسد نقلست که زنی بود نام او ربیعه صاحب خیر بود بمرتبه که هرگز سایل را محروم نگذاشتی و فرزندی داشت شیرخواره
روزی درویشی بدر خانه او آمد و او فرزند خود را در کنار گرفته بود درویش التماس را دعا کرد و الحاح بسیار نمود ربیعه چیزی حاضر نداشت
که بوی دهد از غایت ضرورت پیراهن از تن کودک برکند و بوی داد درویش بستد و برفت در حال دید که پیراهن از آسمان آمد در گردن آن کودک
افتاد که هرگز چشم کسی بهتر از آن ندیده بود و هرچند که آن کودک بزرگ میشد پیراهن نیز بزرگ میشد هرگز آن پیراهن چرک نمیگرفت و شستن حاجت
نداشت تا آن پیر بود آن پیراهن با وی بود و کهنه نشد نظم اگر پیراهنی بخشی بدرویش ... خدا زان بهتر آرد در بر خویش ... و گر لقمه بخشی
بهر بریانی ... طلای بهشت بهتر از آن ... و بدانکه تمهید قواعد خیرات و تاسیس خیرات در ثواب هر صاحب ولی واجب چرا که ثواب
آن تا ابد بعامل رسد و از جمله مساجد و معابد و مدارس و خوانق و رباطها و حوضها و چاهها و امثال اینها در حدیث آمده
که چون آدمی بمنزل آخرت رود تمام اعمال او منقطع گردد الا سه چیز یکی صدقه جاریه که عبارتست از بناء خیر که مردم از آن منتفع میشوند
چون مسجد و مدرسه و خانقاه و رباط و حوض و مانند آن پس باید که همت خود را در تعمیر مساجد و تاسیس معابد که بمنزله إِنَّمَا
يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ در شان ایشان واقع شده سعی نمایند چرا که در حدیث آمده که هر که بنا کند مسجدی و اگر بمقدار خانه
پرستوک باشد بنا کند حق تعالی در بهشت خانه برای او و مساجد کهنه را نیز تجدید کردن و تعمیر نمودن همین حکم دارد و دیگر مدارس رفیع بنا
باید نهاد و مدرسان و علما و فضلا را تعیین باید نمود تا نشر علوم شرعیه نمایند و برکات ثواب آن بروزگار ایشان عاید گردد و دیگر
خوانق و رباط ترتیب باید نمود با استحکام تمام که ملجا مسافران و غریبان باشد که ثمره بسیار و نتیجه بیشمار دارد آورده اند که یکی از اکابر را

که در بیت حیات بو طغل اجل پرده بعد در خواب دیدند و از حالش که بعد از وفات واقع شده بود پرسیدند فرمودند که مدتی در شکنجه
عذاب بودم و در چنگال عقوبت میگشودم ناگاه پروانۀ نجات از دیوان کرم قاضی الحاجات و واهب العطایات رسید و حضرت مجیب الدعوات
گناهان مرا بیامرزید بسبب آنکه در بیابان رباطی ساخته بودم مرد دینی ساعتی در سایۀ آن قرار گرفته و چنین دعا کرده که خداوندا بانی این موضع را بیامرز
فی الحال تیر دعای او بر نشانه آمده مرا بیامرزیدند و دیگر در بستی بطلبها در رسول آب سخاوت است که خواه بسیار فواید بیشمار است زیرا که در اخبار آمده
که هر کم پلی بسازد بهر آنکه مسلمانان بگذرند خدای تعالی گذشتن صراط بر وی آسان گرداند و عمارت حوض بر راه گذر و چاهها که آب کشند سبب
ایمنی باشد از تشنگی روز قیامت آورده اند که یکی از صحابه بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله عرض کرد که میخواهم برای روح مادر خود چیزی
کنم در آن چه میفرمایی حضرت فرمود که بهترین چیزی و خوبترین تصدقی آنست که چاه بکنی در مسلمانان وقف کنی و ثواب آنرا بروح مادر
خود ببخشی و رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود که چون اراده کند مومنی که چیزی از برای میتی تصدق کند پیش از آنکه آن از دست دهنده
جدا شود بآن میت جزا میرسد حاضران گفتند یا رسول الله چگونه جزا میرسد و که میرساند آن جزا را فرمود آن ملکی که در حال حیات با او
بود پس چون جدا شود آن هدیه از دست آن شخص منور گرداند چنانچه قرآن میت را و بر میراند عذاب از او و فراخ میگرداند قرار او را و میگوید
هدیه دهنده را است در بهشت چهل هزار سرای از طلای احمر و در هر سرای هزار هزار خانه از نقره و در هر خانه هزار هزار تخت و بر هر تختی هزار
هزار فرش و بر هر فرشی زوجۀ از حور العین **مناجات** الهی که امامان دین : ساز شناسان راه یقین : بموج قبول دل مؤمنان : بیابند
صاف روشن دلان : که بر موج تو از گرده نا پسند : در لطف و احسان خود در مبند : نگه دارم از صحبت ناکسان : بصاحب دلی اهل دردی رسان
رکب علائم بره توشه : که گیرم ز خلق جهان گوشه : غنی کن ز گنج قناعت مرا : حضوری ده از ذوق طاعت مرا : مکن بی مرادی مرا طالع
که خجلت بود در سرانجام کار : ندانند کسی جز تو بهبود من : تو دانی زبان خرد سود من : بنور یقین ساز روشن دلم : مکن یکدم از یاد خود غافلم

**فصل دوازدهم** در نکته چند متعلق باین باب **نکته** بدانکه آداب که لازم است از آداب اکل و شرب
پس بدانکه از ظروف طلا و نقره طعام خوردن حرام است و مرویست که اصحاب رسول صلی الله علیه و آله روزی گرسنه رسیدند فرمود
که بکفهای خود آب خورید که بهترین اناست مر شما را و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که آب خوردن ایستاده در روز
مقوی و مصحح بدنست و بگدازاننده طعام را اما در شب ایستاده آب خوردن مورث زرد آب است و از ابو عبدالله علیه السلام
منقولست که چون کسی آب خورد باید که بگوید بسم الله و آب بیاشامد و چون قطع کند الحمد لله بگوید و تسبیح کند آن آب مادام که در
شکم او باشد و در روایت آمده که آب را بیکنفس توان آشامید هرگاه گرم باشد و بباید دانست که در طعام خوردن ۱۲ نکته
چیز رعایت باید کرد چنانکه کرده ابراهیم کرخی از ابو عبدالله علیه السلام و او از آبای کرام عظام از حضرت امام حسن بن علی علیه
السلام که آنحضرت فرموده دوازده خصلت واجبست بر مسلمانان که او را بدانند چهار خصلت از آن فرض است

و چهار سنت

و چهار سنت و چهار ادب اما آن چهار که فرض است اول آنکه داند که از ممر حلال بهم رسیده است و در این دانستن ظن غالب کافیست
زیرا که یقین به لقمه حلال رسیدن متعذر است دوم آنکه داند که صاحب طعام راضیست بخوردن آن سیم بسم الله در اول گفتن چهارم حمد و شکر
در آخر بجای آوردن و اما آنچه سنت است اول شستن دست پیش از طعام دوم خوردن به انگشت سیم لیسیدن انگشتان چهارم بر جانب
چپ نشستن و در روایت آخر دست شستن و اما آنچه آداب است اول خوردن طعام از پیش خود دوم کوچک برداشتن لقمه سیم نیکو خاییدن
چهارم بسیار در مردم نگاه نکردن و بدانکه پیش از طعام دست شستن ثواب عظیم دارد چنانکه روایتست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
که فرمود بشوئید دستهای خود را پیش از طعام پس بدرستی که کفاره گناهانست پس اگر بشوئید دستهای خود را پیش از طعام بیامرزد خدای
گناهان او را و بنویسد خدای تعالی از برای او بهر قطره آبی که میچکد از دست او ثواب هزار شهید و بگشاید خدای تعالی بر روی او درهای جنت
و استغفار کنند از برای او ملائکه پس اگر بمیرد در آن روز یا در آن شب شهید مرده باشد و بنویسد خدای تعالی برای او بهر لقمه که بخورد ثواب
آزاد کردن بنده و از جای خود برنخیزد الا که آمرزیده شود و بر آرد خدای تعالی حاجتهای دنیا و آخرت او را و نیز باید که تکیه زده چیزی
نخورند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از آن نهی فرموده از رسول صلی الله علیه و آله روایتست که چون طعام بر زمین می‌نهند چهار ملک بر
دور او می‌نشینند پس هرگاه خورنده بسم الله گفت آن فرشتگان بر شیاطین میگویند واپس روید ای فاسقان که شما را برین طعام دست
رسی نیست و چون از طعام خوردن فارغ شوند بگویند که الحمد لله گویند آن فرشتگان که انعام کرد حق تعالی قوت خود را بر شما و شما ادا
آن شکر نعمت کردید و اگر بسم الله را نگویند آن فرشتگان بشیاطین گویند که نزدیک شوید ای فاسقان و بخورید طعام با ایشان و چون خوان
بردارند حمد خدای نگویند آن فرشتگان گویند که حق تعالی انعام کرد نعمت خود را بایشان و شما فراموش کردید پروردگار خود را و پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرموده که پیش از طعام اول باید صاحب دعوت دست را بشوید و بعد از طعام صاحب دعوت دست در آخر بشوید و حضرت
امیر المومنین علیه السلام فرموده که هر که در اول طعام بسم الله بگوید هر خانه که چنان نشود که او شکایت کند از طعام بیمار نشود
بسبب آن طعام پس ابن کوا گفت یا امیر المومنین مرا خیانۀ طعام خوردم و بسم الله گفتم و مرا آزار رسانید حضرت فرمود که چند
قسم طعام بوده در بعضی بسم الله را گفته و در بعضی نه پس از این کلام معلوم میشود که از برای هر رنگ از طعام بسم الله علیحده
باید گفت و در حدیث آمده که بسم الله من اوله الی آخره تواند که کافی باشد و در هر قسم از طعام جداگانه احتیاج نباشد
و سنت است که در اول طعام ابتدا بنمک کنند و در آخر ختم بسرکه نمایند **نکته** مرویست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
که مومن چون بیمار شود حق تعالی چهار فرشته را از زاد و فرستد یکی را امر کند که قوت از و باز گیرد تا ضعیف شود و یکی را امر
فرماید که لذت طعام و شراب از دهان او بردارد و یکی دیگر را فرماید که رنگ روی او را مبدل بزرد کرده و یکی فرشته
که [illegible] او را بردارد و چون آن بیمار صحت یابد حق تعالی امر کند به فرشته اول که قوت و لذت و رنگ روی او را باز

دهند و فرشته که گناهان او را اخذ نموده باشند گوید ای پروردگار من چرا بار فیقان مرا امر نمودی که واپس دهند آنچه از این بنده
فرا گرفته بودند و مرا هیچ نفرمودی حق تعالی فرماید که ای ملک مرا شرم می آید که از بنده خود رفع سیئه نموده باشم و باز او را بآنها
مبتلا گردانم بیت کرم بین و لطف خداوندگار * گنه بنده کرده است و او شرمسار * پس آن فرشته گوید ای پروردگار من
پس من با آن گناهان چه کنم خطاب رب الارباب در رسد که او را بدریا انداز از آنکه گناهان آن بنده را ببر و بدریا انداز دلیل آنکه
گناهان نهنگ شوند و آن بنده از گناهان پاک گردد و بود اینست حدیث دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که تبسم
نور گناهکاره گناه یکسان است نظم سبحان من تحیر فی ذاته سواه * فهم و خرد بکنه کمالش نبرده راه * بر وحدتش [illegible]
اینک نوشته از شهد الله بران گواه * امید بردباری او پشت ما بکوه * در نم بد بی نیازی او روی ما چو کاه * آنم که نامه عملم را نباید
عنوان بجز مطلع مضمون بجز گناه * موی سیاه را بسوختی کرده ام سپید * روی سپید را زگنه کرده ام سیاه * حالم تبه شده است و آه فجا لست
هرگز نبوده حال کسی این چنین تباه * ظاهر که تکیه بر عمل خود کنند خلق * ما را مباد جز بر کوی تو تکیه گاه * حکایت مرویست که در بنی اسرائیل
جوانی فاسق و فاجری بود و بموسی علی نبینا و علیه السلام وحی آمد که ای موسی برو بفلان شهر و فلان فاسق را از آنجا بیرون کن و
اگر نه بشوم او همه با آتش قهر سوخته میشوند موسی بموجب عمل نموده آنجوان بدهی رفت باز خطاب آمد بحضرت موسی که او را
از آن ده نیز بیرون کن و بصحرای بی آب و گیاه افتاده در آنجا بیمار شد و چون بیماری او اشتداد یافت و کسی نبود که او را از پهلو به پهلو
بگرداند و دیگر بر بالین نهد آب در دیده بگردانید و گفت الهی اگر مادرم حاضر بودی غم بیماری و بیکسی من میخورد و سر مرا بیالین
می نهاد و یا پدرم حاضر بود پرستار بیماری من میکرد و [illegible] در دهن من می انداخت و یا فرزندان میداشتم بر بیکسی و غریبی من میگریستند الهی تو
آگاهی کرم الهی [illegible] نیست بجز از لطف تو بیکسی دست رسی نه پادشاه غلام صوری از حور العین بصورت مادر او خلق کرده نزد او فرستاد
تا سر او را در کنار گرفت و فرشته بهیأت پدر نزد او آمد و چون چشم باز کرد و او را بدید پنداشت که پدر او است [illegible] یافت و غلامان
شبیه بفرزندان او نزد او حاضر ساخت تا بر وی بگریستند پس بعد از [illegible] جان بداد و چون جان او قبض شد وحی آمد بموسی که ای موسی
در فلان صحرا دوستی از دوستان ما وفات یافته برو او را غسل ده و کفن کن و بر وی نماز گزارده دفن نمای موسی چون بدان
وادی رسید جوانی مرده دید پدر و مادر و فرزندان او حاضر آمده بر وی بگریستند چون در وی نگریست جوان را بشناخت و گفت الهی
آیا این آن جوان فاسق نیست خطاب عزت در رسید که آری و [illegible] گفتند که ما پدر و مادر و فرزندان او نیستیم بلکه فرشته و حور
و غلامانیم موسی گفت خداوندا این مرتبه از چه یافت حق تعالی فرمود از مرض و غریبی و بیکسی پس موسی بکار او قیام نموده او را دفن
کرد **مناجات امیر علی** الهی بر درد فرزند ملکت الله * بنی آدم آیینه قدرت الله * الهی بشمع جمال محمد * که بر غیر زد آتش غیرت الله *
الهی بنور علی کز او خفت * بآن نور دین راست [illegible] الله * الهی بخلق حسن آنکه بودی * بخلق حسن مظهر عز الله * الهی بجوع حسین آن شهید که کردش

الهی بزین العباد آنکه او داد * گواهی معصومی از عصمت الله * الهی بباقر که بگذرم * ز رحمت خدا سوده از بهر الله * الهی بهر آن جعفر که در دین
نمود از ره افضل ره سنت الله * الهی بموسی کاظم که از زهر * بشهد شهادت رسید از رحمت الله * الهی بفضل علی بن موسی * که وارد در فرش فضل گنجینه الله
الهی بجود تقی کز کرم کرد * بخلق جهان نعمت رحمت الله * الهی بحلم نقی کز ره آب * سرشتش بعلم و لوای فطرت الله * الهی بنوری که در عسکری بود
که روشن شد انوار او حکمت الله * الهی بمهدی صاحب زمان کو * بر آن قاطع بود حجت الله * الهی بخون شهیدان مظلوم * که شد در بر [illegible] لعنت الله
الهی بخاصان که از بخشش عام * بر اهل عصیان بر نور رحمت الله * **باب دوازدهم در صفت آفرینش عالم** حمد خالقی را شایسته ربانی
بر از چون و چرا بر ملک ابدی سزد که صفات ذات او مبرا است از ترکیب و نظم آن [illegible] که بی عدد و ستون مسقف
[illegible] محتاج نیست معمورست [illegible] آفرینش اشیای موجودات [illegible] مبین [illegible]
[illegible] اعانت [illegible] پادشاهی که سقف [illegible] و عرش [illegible] بنیاد [illegible] ایوان عظمتش [illegible]
إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ قادری که [illegible] إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
[illegible] از میدان [illegible] **رباعی** ای عقل نبرده سوی عرفان تو راه * شد علم تو هم
ز سر فکرت آگاه * هر [illegible] بر انتظام لطف تو گواه * و درود [illegible] بر بشیر و نذیر
محمد مکی مدنی ابطحی تهامی [illegible] خاتم الانبیاء محمد المصطفی **رباعی** ای که [illegible] جان [illegible] * بر بود وجود چرخ دامان [illegible]
[illegible] گوشه گیری چو هلال * بر گوشه بام این نه ایوان [illegible] * و بر جانشین و وزیر او وصی [illegible] علی مرتضی **رباعی**
هر چند کسی [illegible] ذات حق آگاه نشد * دنبال رسول گمراه نشد * غیر از علی عالی اعلی جعفری * کس محرم [illegible] الله نشد * و بر آل او
علیهم صلوات الله الملک الکبیر **و بعد** بدانکه [illegible] حقیقت آفرینش عالم [illegible] آیات ظاهر می شود بنابران
[illegible] در سلک تحریر کشیده و درین باب [illegible] فصل است **فصل اول** در صفت آفرینش عالم بدانکه حق سبحانه و تعالی
آفرینش عالم کرده [illegible] وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ یعنی پروردگار تو آنست که
آفرید آسمانها و زمین [illegible] بدانکه اول چیزی که حق تعالی آفرید جوهری بود [illegible] بزرگی آن
[illegible] نظر بران انداخت [illegible] خدای تعالی آب گشت موج بر آورد و بجوشید و از وی بخاری
بر خواست مانند دودی در هوا [illegible] حق سبحانه و تعالی آن دود را هفت پاره گردانید و از هر پاره آسمانی بیافرید
بقدرت و طلق [illegible] و [illegible] آسمانی پانصد ساله راه است و میانه هر یک پانصد ساله راه و آن کف که از آن
جوهر پیدا شده بود هفت پاره کرد و از هر پاره زمینی بیافرید و در زیر یکدیگر [illegible] هفت زمین بیافرید
[illegible] هفت طبقه زمین [illegible] هفت طبقه زمین را بر گاوی [illegible]

تا الله و بیان و پایهای فرشته در هوا معلق بماند پس ایزد تعالی یاقوتی بیافرید اندر فردوس پس فرمان داد تا آن یاقوت را در زیر پایهای فرشته
نهادند تا پایهای فرشته بر یاقوت قرار گرفت پس یاقوت در هوا بماند پس حق سبحانه و تعالی گاوی بیافرید که چهل هزار سال راه درازی آن
بود که او را چهل هزار قوایم است و بزرگی آن گاو بغایتیست که شاخهای آن از آسمانها در گذشته و پایهای وی از تحت الثری در
گذشته پس حق تعالی فرمود تا آن یاقوت را در میان شاخهای گاو نهادند و بروایتی بر بالای کوهان او نهادند یاقوت بر گاو قرار گرفت و هنوز که
آن یاقوت را کس نداند مگر حق سبحانه و تعالی و پایهای گاو در هوا معلق بماند آنگاه سنگی بیافرید بمقدار هفت آسمان و هفت زمین و قرارگاه گاو کرد
آنگاه ماهی بیافرید و در زیر آن سنگ قرار گرفت و آن ماهی بر آب است و آب بر باد و در زیر باد قدرت قرار گرفت از کعب الاحبار مرویست
که ماهی بوسوسهٔ ابلیس خواست که بجنبد و آنچه بر پشت وی است بیندازد حق تعالی جانوری آفرید تا در بینی وی رفت و در دماغ وی قرار گرفت پس
فرمان رسید که بیرون آی بیرون آمد و در برابر وی بایستاد تا اگر عزم جنبیدن کند بدماغ وی رود ماهی بسبب خوف آن ساکن بماند و بیاید دانست
که حق تعالی در روز یکشنبه آسمان و زمین را بیافرید و در روز دوشنبه آفتاب و ماه و ستارگان را آفرید و در روز سه شنبه بهشت و دوزخ را آفرید و در روز چهارشنبه
ربع مسکون و جملهٔ انبیا را آفرید و در روز پنجشنبه آبها را بیافرید و دریاها را براند و چشمها روان کرد و درختان و انهار بیافرید و در روز جمعه فرشتگان را
بیافرید و جوهر آدم علی نبینا علیه السلام و فرزندان او را هم در روز جمعه خلق کرد و هم روز جمعه بود که امر فرمود که فرشتگان هفت آسمان
و زمین و روح جملهٔ انبیا آدم را سجده کردند و هم در روز جمعه بود که امر فرمود فرشتگان تا تخت آدم را برگرفتند و در بهشت آوردند
تا عجایبهای بهشت را ببیند و حق سبحانه قادر است که بیک طرفة العین صد هزار چنین بیافریند اما کند درین که بصبر آفرید جهت آنکه بندگان
در کارها شتاب نکنند و حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرموده اَلْعَجَلَةُ مِنَ الشَّیْطَانِ وَالتَّأَنِّی مِنَ الرَّحْمٰنِ یعنی شتاب کردن
کار شیطان است و صبر کردن کار رحمن و از قول ضحاک مرویست که چون حق تعالی زمین را بیافرید بر روی آب قرار گرفت پس کوهها را آفرید و میخ
زمین ساخت و کوه قاف که محیط است بدور عالم را دارد و حق تعالی بادشهٔ یاد فرموده و آن را از زمرد سبز خلق کرده و کنارهای آسمان بر آنست
و سبزی آسمان از عکس آنست و پارهای زمرد که در میان مردمان است از آنجاست و از وهب بن منبه روایت است که ذو القرنین چون بکوه قاف
رسید در پیرامون آن کوهها دید کوچک پس از موکلان آن کوه پرسید که این چه کوه است گفتند کوه قاف گفت این کوههای کوچک
چیست گفت در حوالی این است گفتند رگهای زمین و هیچ شهری و قریه نیست الا که رگی از آن متصل است بآن کوه چون اراده الهی تعلق گیرد
بزلزلهٔ زمینی ما را امر فرماید تا عرق آنرا حرکت دهیم ذو القرنین گفت مرا از عظمت خدای تعالی چیزی خبر دهید
گفتند که ازین چیزی که دال است بر عظمت و شان او سبحانه آنست که در عقب ما جنبیست که پس یکی از طول و عرض او پانصد ساله
راه است و آن زمین از برف است اگر نشدی برودت آن همه را بسوختی و مردمان روی زمین از گرمی آتش دوزخ بسوختندی سبحان الله العلی الذی لا
کمال بادشاهیست • بهشت عدن و تاج الکمیت • بوحی که نوازد انبیا را • بالهامی که داد اولیا را • بسوز عاشقان پاکدیده • بجز کل خان

فرا رسیده • بآه مردم گم گشته فرزند • بانگ طفل دور از خویش و پیوند • که صد رم محرم اسرار خود کن • چو شمع از سوز اشک ام الفار خود کن • ساقی بجام
از شمع تجلی • وارو کشش کین اسرار نهانی • جز چشم من مانده ز غیب • بری رو و بان سینهای بی طلب • حدیث و ترشحم عقده کهر کن • چراغ مجلس افروز قطره کن
مرا با اهل بیت مصطفی بخش • با حسن و ختم تمام بخش فصل دوم در صفت لوح و قلم و عرش و کرسی از ابن عباس روایت است که اول چیزی که
حق سبحانه و تعالی از نور محمدی صلی الله علیه وآله آفرید قلم بود و بعد از آن لوح پس قلم بر لوح جاری شد و آنچه خواست خدا بود تا قیامت بدان قلم نوشت
و در حدیث آمده که طول آن قلم پانصد ساله راه است و آسمانست از ابن عباس و مجاهد منقولست که لوح محفوظ یکدانه در سفید است طول آن از آسمان
تا زمین و عرض آن از شرق تا مغرب و کنارهای وی از یاقوت سرخ است و بروایت مقاتل لوح در کنار فرشته ایست بر یمین عرش و از انس روایت است
که لوح در جبهه اسرافیل است و از اهل البیت علیهم السلام مرویست که لوح و قلم نام دو ملک است که خدای تعالی مخفیات علوم خود
بر ایشان کشف کرده و ایشان را بر علوم غیبیه اطلاع داده و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که لوح محفوظ دو طرف
دارد و یک طرف جانب راست عرش است و یکی بر طرف چپ هرگاه حق تعالی اراده وحی میکند میکائیل آنرا بجبرئیل میرساند و جبرئیل بانبیا
اعلام میکند و مرویست که حق تعالی روزی سیصد و شصت بار در آن لوح نظر میکند برای احیا و اموات و اعزاز و اذلال و غفران و در روایتی که
در لوح مبسوط کرده است دو خط و نیم از برای احوال دنیاست از ابتدا تا انتها و چهار خط و نیم از برای احوال قیامت از نشر و حشر
و بعث و نشور و ما فوق آن از بهشتی به بهشت و دوزخی به دوزخ و در روایتست که از آنکه لوح محفوظ از یکدانه مروارید است بالای
وی هفتصد ساله راه است و بنای وی سیصد ساله راه است پس حق تعالی قلم را فرمان داد که اُکْتُبْ عِلْمِی فِی خَلْقِی یعنی بنویس علم من در
خلق من آنچه باشد تا روز قیامت اول چیزی که بر لوح محفوظ نوشته شد این بود بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنَا
مَنْ اسْتَسْلَمَ لِقَضَائِی وَصَبَرَ عَلَی بَلَائِی وَشَکَرَ عَلَی نَعْمَائِی کَتَبْتُهُ صِدِّیقًا وَبَعَثْتُهُ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ مَعَ الصِّدِّیقِینَ
وَمَنْ لَمْ یَرْضَ بِقَضَائِی وَلَمْ یَصْبِرْ عَلَی بَلَائِی وَلَمْ یَشْکُرْ عَلَی نَعْمَائِی فَلْیَطْلُبْ رَبًّا سِوَائِی یعنی نام خدای بخشنده مهربان
نیست خدایی که سزای پرستش باشد الا من هر که راضی شد بقضای من و صبر کرد بر بلای من و شکر کرد بر نعمای من نام او صدیق گردانیدم او را در روز قیامت
با صدیقان و هر که راضی نشد بقضای من و صبر نکرد بر بلای من و شکر نکرد بر نعمای من پس باید که طلب کند پروردگاری سوای من و منقولست که قلم بر لوح چهار صد سال
میگردید تا این نوشت که لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ عَلِیٌّ وَلِیُّ اللّٰهِ پس قلم بر لوح جاری گشت و نوشت هر چیزی که بود و خواهد بود
تا روز قیامت جمیع جنبیدن برگ درخت و حرکت گیاهها چون لوح آن نوشتها را در خود دید و نشاط آمد و گفت سبحان الله من زیرا که علم خود را بر من
نوشته است جبار عالم علم اولین و آخرین را حق تعالی خطاب کرد که مکن که ای قلم بنویس که یَمْحُو اللّٰهُ مَا یَشَاءُ وَیُثْبِتُ یعنی محو میکند از نبشتها هر چه
هر چه خواهد و ثبت کند بجای او هر چه خواهد و در روایتست از اهل البیت علیهم السلام که عرش نظر بنسبت بجمیع مخلوقات و کرسی نظر بنسبت عرش را بانسه مخلوقات
یعنی عرش محیط است بر جمله موجودات و کرسی محیط است بر عرش و هر چه عرش بدان محیط است و لهذا چون علم خدای تعالی بر سایر موجودات

محیط است در کلام مجید پیغمبر ازان بکرسی فرموده چنانچه از حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام سوال کردند که مراد از
کرسی درین آیه چیست که وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ فرمود که عِلْمُهُ یعنی علم او محیط است بر آسمانها و زمینها
و همچنین از آیه الرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوٰى سوال کردند فرمود و اسْتَوٰى عِنْدَ عِلْمِهِ كُلُّ شَيْءٍ فَلَيْسَ
عِنْدَهُ شَيْءٌ أَقْرَبُ مِنْ شَيْءٍ یعنی یکسان است نزد علم او همگی مخلوقات چنانچه هیچ چیزی نزد او نزدیکتر از چیزی
دیگر نیست و در روایت آمده که حق تعالی عرش و کرسی از نور خلق کرده و در روایت دیگر آمده از نور حضرت امام حسن
و امام حسین علیهم السلام آفریده و بزرگی کرسی چندان است که هفت آسمان و زمین در جنب او چون حلقه ایست
که در بیابانی افتاده باشد و در روایت دیگر آمده که عرش از یک جوهر سبز است و مابین قایمه تا قایمه دیگر چندانست
که مرغ سریع السیر بدو لیست هزار سال و بروایت دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام به ششصد هزار سال
قطع نتواند کرد و در روایت دیگر آمده که عرش را هجده هزار کنگره است ما از کنگره تا کنگره دیگر هجده هزار قندیل
آویخته هر قندیلی چندان است که هفت آسمان و زمین در آن میگنجد و در خبر آمده که حق تعالی عرش را خلق فرمود خطاب
به جمیع ملایکه کرد که آنرا بر دارید و بر دوش حاملان عرش نهید جبرئیل یک گوشه گرفت و گفت سبحان الله و میکائیل
گوشه دیگر گرفت و گفت الحمد لله و اسرافیل جانب دیگر گرفت و گفت لا اله الا الله و عزرائیل طرف دیگر گرفت
و گفت الله اکبر و عرش را بر داشته بر دوش حمله عرش نهادند چون گرانی عرش بدوش حمله رسید گفتند لا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم آن گرانی بر ایشان آسان گشت پس هر بنده مومن که یکبار این کلمات بگوید
ثواب حمله عرش و حمله ملایکه در نامه اعمال او نویسند و گرانی دنیا و عقبی برو سبکبار گردد و مستغرق نعم الهی شود
و در روایت که حمله عرش هشتند و اظهر آنست که چهارند و هر یک از ایشان چهار روی دارند یکی از بشر و یکی از شیر و یکی از ثور و یکی
از جبه و در کشاف آورده که حق تعالی جمیع فرشتگان را امر فرماید که صبح و شام از روی اجلال و اکرام و اعزاز و احترام بر حمله عرش سلام
بکنند و این حمله عرش از اهل هفت آسمان فاضلترند و اهل آسمان هفتم از ششم فاضلترند همچنین تا با آسمان اول و از مجاهد منقول است که میان
ملایکه و عرش الهی هفتاد هزار حجاب است و جمیع فرشتگان در پس این حجابها بتسبیح مشغولند و این حاملان عرش یکی تسبیح میکنند و یکی دعا میکند
و یکی استغفار میکند و یکی مناجات میکند برای شیعیان علی ابن ابی طالب بدلیل قول حق تعالی که میفرماید الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ
وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ
رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ یعنی آنانکه بر میدارند عرش را و آنانکه
گرداگرد عرش اند تسبیح و تنزیه میکنند بستایش پروردگار خود و تصدیق میکنند بربوبیت و وحدانیت او و طلب آمرزش میکنند

برای آنانکه ایمان آورده اند و میگویند که پروردگار ما فرا رسیده بهمه چیزی از روی بخشش و دانش یعنی علم او سبحانه بهمه چیز رسیده
پس بیامرز آنان را که بیای توبه کرده اند و از شرک و معاصی دور شده اند و پیروی کرده اند راه ترا که طریق اطاعت تست نگاه دار ایشان را
از عذاب آتش سوزان و یقین است که اهل ایمان کامل جماعتی اند که اقرار بولایت علی ابن ابی طالب داده باشند و یازده فرزند او آورده اند که
چون حق تعالی عرش را بیافرید بخاطر فرشتگان رسید که آیا از عرش چیزی بزرگتر باشد حق سبحانه و تعالی ماری بیافرید تا عرش را گرد دم خود در آورد
و او چهار دانگ او زیاده آمد و او را هفتاد هزار بال است هفتاد هزار روی و در هر رویی هفتاد هزار دهان و در هر دهانی هفتاد هزار زبان
و بهر زبانی هفتاد هزار نوبت تسبیح خدای تعالی میکند و ثواب آن از برای شیعیان آل محمد است مناجات جامی ای محیط کرمت
عرش صدف ۰ عرشیان در طلبت باد بکف ۰ ما که لب تشنه احسان توایم ۰ کشتی افتاده بطوفان توایم ۰ نظر لطف برین کشتی دار
بسلامت برسانش بکنار ۰ خیمه ما بسوی ساحل زن ۰ صدف هستی ما را بشکن ۰ پرده ظلمت ما را بگشای ۰ صفوت گوهر ما را بنمای فصل سیم در صفت
آسمان و زمین و عجایبات آنها بدانکه حق سبحانه و تعالی این هفت آسمان را از دود آن جوهر آفرید چنانکه مذکور شد و آسمان اول از زبرجد سبز است
و نام وی ایلول است و بقولی برقیعا و فرشتگان این آسمان همیشه در سجود اند و تسبیح ایشان اینست که سُبْحَانَ
ذِي الْمُلْكِ وَالْمَلَكُوتِ و مهتر ایشان فرشته ایست که نام وی اسمعیل و هم در آسمانها فرشته ایست که او را رعد خوانند و
غرش آسمان از دست اوست بعضی گفته اند که رعد صدای تازیانه ایست که آن فرشته برابر میزند و برق آتشی است که از دهن آن تازیانه
بیرون می آید و این قول مشهور است و مجاز از اقوال دیگر است و آسمان دوم از نقره خام است و بقولی از زمرد است و نام وی دیمون است
و بروایتی الموم و فرشتگان وی جمله در رکوع اند و تسبیح ایشان اینست که سُبْحَانَ ذِي الْعِزَّةِ وَالْجَبَرُوتِ و نام مهتر ایشان حبیب
و او نشسته است و یک نیمه او از برف است و یک نیمه از آتش و تسبیح او اینست که سُبْحَانَ مَا أَلَّفَ بَيْنَ الثَّلْجِ وَالنَّارِ أَلِّفْ بَيْنَ عِبَادِكَ
و آسمان سیم از یاقوت سرخ است و بروایتی از آهن و نام وی محکوم است و بقولی قیدوم و تسبیح ایشان اینست که سُبْحَانَ الْمَلِكِ الْحَيِّ الَّذِي
لَا يَنَامُ وَلَا يَمُوتُ و ایشان همگی در قیام اند و مهتر ایشان را نام کوکایل است و آسمان چهارم از زر خالص است و بقولی وی را نام او دیلول
و بروایتی ماعون و فرشتگان وی جمله سر بر زمین افکنده اند و تسبیح ایشان اینست که سُبْحَانَ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ رَبِّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ
و مهتر ایشان را نام سرفائیل است و آسمان پنجم از زر سرخ است و بروایتی از نقره است و نام وی ماهن است و بقولی لو و فرشتگان
وی سرها بر دوش نهاده اند و تسبیح ایشان اینست که سُبْحَانَ الْخَالِقِ الْبَارِئِ سُبْحَانَ خَالِقِ النُّورِ و مهتر
ایشان اصطاییل است و آسمان ششم از زمرد سبز است و بقولی از زر سرخ و نام وی ماجر است بروایتی رفیا و فرشتگان
وی را تسبیح اینست که سُبْحَانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ عَدَدَ خَلْقِهِ وَمِدَادَ كَلِمَاتِهِ و آسمان هفتم از یاقوت سرخ است و نام او
ابورث است و بقولی عرابیه و آن فرشتگان را کروبیان گویند و عدد ایشان را کسی نداند الا خدای عز و جل و هر یکی را بصورتی و هیاتی آفریده که

که یکدیگر را نبینند و هرگز با یکدیگر حرف نزنند از ترس الله تعالی و هیبت در گریه اند بنوعی که اگر خلایق آواز گریه او بشنوند همه بیهوش
و بیجان شوند و از آسمان هفتم تا عرش حق تعالی هفتاد حجاب است میان هر حجابی تا حجابی چهار و بیابانهاست از نور که نهایت آن را
خدای تعالی داند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در شب معراج آواز گریه ایشان شنیدم گفتم ای جبرئیل ایشان کیستند
و گریه ایشان از برای چیست گفت ایشان گروهی اند در بر عصیان امت تو میگریند و عجایبات آسمان بسیار است مثل ستارگان
و آفتاب و ماه که هر یک برنگی دیگر اند و بعضی خورد و برخی بزرگ و در سیر و دور هر یک بر خلاف دیگریست مثل اگر ماه
در یک ماه تمام آسمان که آن دوازده برج است سیر میکند و عطارد و زهره و آفتاب در هر سالی سیر ایشان تمام میشود
بر خلاف یکدیگر زیرا که عطارد و زهره را رجعت و استقامت هست و آفتاب را نیست و مریخ در هر سالی یک دور تمام کند و مشتری
در هر دوازده سال و زحل در سی و شش و زمین بدین فراخی آفتاب صد و شصت بار زمین است و چون از زمین تا فلک
آفتاب چهار هزار ساله راه است چنین خورد مینماید و در [illegible] او تامل باید کرد که با وجود این عظمت و بزرگیست در اندک ساعتی
قرص او از زمین بیرون می آید و از عجایبات قول مشهوری که روزی جبرئیل نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد حضرت از وی پرسید که
ای جبرئیل وقت زوال شده جبرئیل فرمود لا نعم یعنی نه آری حضرت فرمود که این چه بود که لا و نعم فرمودی گفت از آن وقت
که گفتم لا تا وقتی که گفتم نعم آفتاب پانصد ساله راه طی کرد و دیگر از عجایبات آسمان آنکه در آسمان هفتم دریایی آفریده معلق
در هوا که عمق آن دریا پانصد ساله راه است و فرشته آفریده که چون بر پای خیزد دریای بان عظمی آب تا کعب او باشد
و همه آن فرشته تسبیح میکنند و آمرزش امت حضرت پدر عالم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم مطلب از حق تعالی
زهی بزرگواری محمد و آل محمد نظم ز خاک مقدمت چشم ملایک میشود روشن ° براهم رهزنان تو نباد در دیده نرگس ° نهاد
آسمان بر تارک [illegible] تاج زنگاری ° که تا از مهر و مه باشد گل تابنده بر ترکش وجه آنکه زمین اول را مسکن آدمیان گردانیده
و زمین دوم جای باد است روزی که بر هلاک قوم عاد باد را فرمان شد از مقدار سوراخ سوزنی باد بیرون آمده همه را هلاک کرد و در زمین
سیم خلقی آفریده که رویهای ایشان بروی آدمیان میماند و گوشهای ایشان بگوش گاو و پای ایشان چون پای گوسفند و موی ایشان
چون موی بز و یک لحظه ایشان در خدای خود عاصی نشده اند و چون [illegible] ایشان را غضب نه بر عکس و زمین چهارم سنگ
کبریت است و در زمین چهارم مارانند هر یک مانند مناری و گزدمان در دهن ایشان آویخته و در زمین پنجم گزدمانند هر یک
مثل شتری و دودها بقدر نیزه و در دم هر یک سیصد و شصت قله زهر آفریده اگر از آن زهر قطره در دریاهای دنیا افتد همه تلخ شود
و هلاک کنند آن همه اشیا جان گردند و اینها را برای عذاب منافقان آفریده و زمین ششم مسکن شیاطین است و در زمین هفتم
خلقی آفریده که بغیر از حق سبحانه و تعالی کسی دیگر بر احوال ایشان مطلع نیست و در عجایبات زمین اولا تفکر باید کرد که چگونه

بساط تو

بساط تو ساخته و هوا را بر او فراخ گسترانیده و تا هر چند مردی گران آن زمین کوهها را اوتاد او ساخته و در آن گوشها آرام گیرد و در
زیر پای تو بخشید و از سنگهای سخت آبهای لطیف روان کرده تا بر روی زمین میرود و بتدریج بیرون می آید بقدر احتیاج خلایق
و الوان نباتها بیرون می آید و گلها و شگوفهها هر یک برنگی و بویی دیگر و از خاک کثیف چون باران بروی می آید چگونه زنده می شود
و چون در نباتهای هفت رنگ بلکه هزار رنگ میگردد و درختان میوهها بار می آورد با رنگ و بوی و طعم مختلف و از گیاهان که هر یک را
منفعتی و فایده و حکمتی در وی مترتب است یکی تلخ و دیگری شیرین و بعضی ترش و برخی شیرین یکی بیمار میکند و دیگری بیمار را به میکند و یکی
زندگانی نگاه میدارد و دیگری زندگانی تباه میکند یکی صفرا می آرد و دیگری صفرا میبرد یکی سودا می آرد و دیگری دفع سودا میکند یکی گرم است
و دیگری سرد یکی تر و دیگری خشک یکی خواب می آرد و دیگری خواب را باز میدارد یکی شادی می آرد و دیگری غم و فراست بعضی غذای
انسانست و برخی غذای حیوان و بعضی قوت مرغان عجایب زمین بسیار است و حکمت حق تعالی بیشمار از عهده تعداد آن بیرون نخواهد
آمد مناجات خواجوی کرمانی ای کرم بخشنده کل کاینات ° ذات تو پنهان بظهور صفات ° در چه مکانی که مکان بیتو نیست °
چیست نشانی که نشان جز تو نیست ° قادری و جمله بتقدیر تست ° نقش دو عالم به قضا و قدر تست ° چون خرد از عقل از نقش بست °
محو کن از خاطر ما هر چه هست ° هفت طبق بر سر کار زن ° چار قدح در کش و خم فلک کن ° عقد شب و روز نه هم بر کش گیر °
چهره اختر ز عرض در ربای ° رقم عصیان همه را سر بکن ° گر کس طغیان همه را بر بکن فصل چهارم در صفت خلقت دنیا و بعضی
از عجایبات آن از آدمی و غیره روایتست از رسول خدای صلی الله علیه و آله که موسی عمران علی نبینا و علیه السلام سوال کرد از پروردگار خود جل جلاله
و عم نواله و عظم شانه و لا اله غیره که ای پروردگار من میخواهم بدانم که ابتدای دنیا کی بوده و تا زمان آدم علیه السلام چگونگی دنیا چه وجه
گذشته پس وحی کرد حق سبحانه و تعالی بموسی که ای موسی سوال کردی از من از چیزی که پوشیده و مخفیست و بجز از من کسی را بر آن اطلاع
نبوده و نیست پس موسی مناجات کرد که ای پروردگار عالم دوست دارم که بدانم من این را پس حق تعالی فرمود که ای موسی آفریده ام
دنیا را صد هزار هزار سال ده مرتبه و خراب شد پنجاه هزار سال پس اراده من تعلق گرفت بعمارت آن پس تغیر کردم دنیا را پنجاه هزار سال دیگر
پس خلق کردم بقدرت خود در دنیا خلقی را بر هیات صورت گاو پس ایشان روزی من میخوردند و عبادت غیر من میکردند پس
پنجاه هزار سال دیگر بمیرانیدم جمیع ایشان را در یک ساعت که یک متنفس از ایشان نماند پس اراده و مشیت من بر خرابی دنیا تعلق گرفت و
پنجاه هزار سال دیگر خراب بود دیگر باره ابتدا کردم در عمارت آن پس پنجاه هزار سال دیگر آبادان بود پس خلق کردم در دنیا دریایی آن
دریا پنجاه هزار سال بود که هیچ چیز در دنیا نبود که احتیاج داشته باشند که یکدم آب بیاشامد پس جانوری را خلق کردم و او را بر آن دریا
مسلط ساختم و آن جانور بقدرت من آن دریای بان عظمت را بیک نفس کشید که قطره از آن نماند پس خلق کردم خلقی را کوچکتر از
زنبور و بزرگتر از پشه پس ایشان را مسلط گردانیدم بر این جانور پس خوردند آن را او فانی و نابود مطلق ساختند پس پنجاه هزار سال دیگر

دنیا خراب بود و پنجاه هزار سال دیگر آبادان بود و بعد از آن بیابان و کوهستان بود که هیچ جای آن خالی نبود که آنجا دران خلقی کردم و آن
نهارا روزی ایشان گردانیدم پس آنهارا خورده و بر زمین که هیچ اثری ازان نیها باقی نماند پس بعد ازان هلاک شده و بریک ساعت
پس پنجاه هزار سال دیگر خراب بود پس دیگرباره ابتدا کردم در عمارت او و پنجاه هزار سال دیگر آبادان بود پس آفریدم سی نوع آدم را نوعی بعد از
نوعی دیگر و در میانه هر یک هزار سال بود که مجموع سی هزار سال بوده باشد و چون دوران ایشان گذشت و همه فانی شدند و غربت
كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ چشیدند بعد ازان در دنیا بقدرت کامله خود پنجاه هزار هزار شهر آفریدم از نقره و در هر شهری صد هزار
هزار قصر مرتب داشتم از طلای احمر پس پر کردم آن قصرها را و شهرها را از خردل که شیرین تر از عسل بود و سفیدتر از برف پس مرغ
کوری آفریدم و گردانیدم روزی آن را او در هر هزار سال یکدانه ازان خردل پس آنهارا خورد تا آنکه آخر شد و در روایتی واقع شده
که چون آن مرغ را آفریدم با او خطاب کردم که عمر تو چندانست که این خردلها آخر شود و آن مرغ از ترس گاه بود که خردلی بدو بلعیدی
یک دو و زیاده هم العصه چون خردلها آخر شد آن مرغ فنا شد پس دیگرباره دنیا خراب شد و پنجاه هزار سال دیگر خراب بود و بعد ازان
آبادان کردم این دنیا را برای پدر تو آدم و ابتدای تعمیر این هر شب روز جمعه شد وقت نماز ظهر و این مخلوقاتی که آفریدم بغیر از آدم که پدر
تست هیچ جزو دیگر را از کل خلق نکردم و سبب خلق کردن آدم ظهور وجه باوجود محمد است و آل اطهار او صلوات الله علیهم
اجمعین نظم بس گرد و بود و گردد روزگار ٭ دل به نیاور چند ای هوشیار ٭ تا ز دست آید بده کاری بکن ٭ پیش ازان کز تو
نیاید هیچ کار ٭ این همه رفتند و مائی بیره دل ٭ هیچ نگرفتیم ازیشان اعتبار ٭ سال دیگر تا که میماند به هم ٭ تا که رفت اگه
با ما بود و یار ٭ باش اندر فکر مردن روز و شب ٭ تا نباشی غافل از پروردگار ٭ و از عجایبات که حق تعالی آفریده عجیب تر از انسان
جزی خلق نکرده هر که اعقلی باشد تفکر کند در وجود خود چنانکه حق تعالی فرموده وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ پس ای عزیزان اول
در ابتدای خویش تفکر کن که از کجای و از چه خلق شده حق تعالی ترا از قطره آب پیدا فرموده و آن آب را اول قرارگاه پشت پدر بود
و سینه مادر پس ابتدا الخلق آفرینش تو ساخت چنانکه شهوت را بر نر و ماده موکل کرد در رحم مادر را بخنزله زمین کردانید
و آب منی ایشان را بمنزله تخم و ترا از خون حیض و نطفه آفرید اول پاره خون بسته شدی پس او را گوشت گردانید پس روح در وی دمید پس از ان
یک صفت خون و آب در تو جزهای مختلف پدید آورد و چون پوست و گوشت و رگ و پی و استخوان پس ازینها اندام ترا خلق کرد
سری مدور و دو دست و دو پای دراز و بر سر هر یک پنج شاخ آفرید و در ظاهر تو چشم و گوش و دهان و بینی و زبان و دندان
و غیرها تعبیه کرد و در باطن معده و گرده و سپرز و زهره و رحم و مثانه و روده بسیار و هر یکی بر شکلی و صفتی و مقداری
دیگر پس هر یک از اعضای ترا به چند قسمت کرده هر انگشتی سه انمله و بعضی دو برو وفق حکمت چشم ز
مقدار جوزی بیش نیست و به هفت طبقه آفریده هر طبقه بصفتی دیگر که اگر یکی ازان تباه شود جهان بر تو تاریک گردد

و پلکها

و پلکها بیافرید تا گرد و ازوی باز دارد و بیشتر و بینو بود و مژه هارا بیافرید راست و سیاه تا نیکوتر باشند و تا دیدار چشم بدان قوت
گردد تا چون غباری باشد از هم بگذرانی تا گرد بروی نرسد و از میان آن بیرون توان نگریست و عجب تر آنکه حدقه بمقدار عدسی
بیش نیست صورت آسمان و زمین در وی پیدا آورد و دیگر گوش تو آفرید و آبی تلخ در وی پیدا کرده تا هیچ حیوان در وی نشود و
صدف گوش را آفریده تا آواز جمع کند و بسوراخ گوش رساند و در وی پیچ و تاب بسیار نهاده تا اگر خفته باشی هیچ جنبنده
قصد آن نکند و اگر کند بسیاری گرد آن برآید و راه بجایی نبرد تا تو آگاه شوی و او را دفع کنی اگر شرح چشم و گوش همه
بتفصیل بیان شود بطول می انجامد دیگر در استخوان خود تفکر کن که چگونه محکم آفریده از آبی لطیف تنک هر پاره ازوی بر شکلی
و مقداری بعضی دراز و برخی گرد و پاره پهن و چندی میان تهی و بعضی میان پر و همه بر یکدیگر ترکیب کرده و در هر یکی حکمت
بعضی ظاهر و بعضی نهان و استخوان ترا ستون تن تو ساخته و همه را بنا بران نهاده و اگر یک لخت بودی پشت نتوانستی
دو تا کرد و اگر متفرق بودی پشت نتوانستی راست کرد و نتوانستی بر پای ایستاد پس مهره مهره بیافریده تا قوام تن
آنگاه بر هم ساخت پی و رگ در و پیچیده تا محکم باشد و در راست فرانی شده و در سر هر مهره چهار زاویه بیرون آورده و آنچه در زبر است
چهار حفره آفریده تا آن را بسته و دران جنبنده و محکم بایستد و سر ترا از پنجاه و پنج پاره استخوان آفریده است و در هم پیوسته تا اگر
یک شکسته را آفتی رسد باقی آن بسلامت باشد و همه شکسته نشود و دندانها را بعضی پهن و برخی سر باریک بیافریده بر وجه مصلحت
و گردن را از هفت مهره بیافریده و به رگ و پی محکم کرده و سر بر وی ترکیب کرده و پشت از بیست و چهار مهره بیافریده و گردن بروی نهاده العصه
در جمله تن دویست و چهل و هشت استخوان بیافریده و هر یکی برای حکمتی تا کار تو راست ساخته گردد و این همه را از آبی لطیف آفریده پس جوی
در تن تو بیافریده و از آن جویها به تن روان کرد اول دماغ که ازوی جویهای اعصاب بیرون آید و بهمه تن رسد و قدرت حس
و حرکت ازو بود و دیگر حوض جگر و ازوی رگها بهمه اندام کشیده کرده تا غذا در وی روان شود دیگر حوض دل و ازوی رگها بهمه
تن کشیده کرده تا روح دران روان باشد و از دل بهمه اندام رسد دیگر معده را آفریده چون دیگی که همیشه میجوشد تا طعام در وی
پخته میشود و جگر آن طعام را خون میگرداند و رگها آن خون را بهمه اندام برسانند و زهره که آن خونکه چون صفرا بود
می ستاند و سپرز در وی که از خون بهم برسد که از سودا بود می ستاند و گلیه آنرا ازوی جدا میکنند و بمثانه میرسانند و عجب تر رحم
و آلات مادر که چون ترا در رحم آفریده و بغذا حاجت بود اگر دهان باز کردی خون حیض زیاده از اندازه بمعده رسیدی پس از راه ناف
غذای ترا مقرر کرد و چون از رحم بیرون آمدی ناف را ببست راه و از اکشاد که مادر غذا را بقدر حاجت شود و پس چون تن تو در ان وقت
ضعیف و نحیف بود و طاقت طعامها نداشتی از شیر مادر که لطیف بود و غذای تو ساخت و دو پستان از سینه مادر مهیا کرد و در وی
بقدر دهان تو بیافریده و سوراخهای تنگ در وی تعبیه کرد تا شیر بر تو زیادتی نکند و کار زیر سینه مادر نشانده تا خون حیض العیه

کرده پاک و لطیف شود فرستند و چون شیر را بدندان احتیاج نیست غذای او را اول مرتبه چو شیر داد تا سینه و پستان مادر را جراحت نکند تا وقتی که
قوت طعام خوردن بهم برآمد آنگاه دندان بتوان ارزانی فرمود تا بر طعام خوردن قادر شود زهی کور ناپیدایی که این همه بیند و در عظمت آن بکار
مدهوش نشود و از کمال لطف و شفقت وی متحیر نگردد زهی حیوان غافل و کج طبع جاهل که اندرین تفکر نکند و از خود نمانده شود و جمله آنچه گفته شد
در جمیع حیوانات موجود است حتی پیل که بزرگتر باشد و پشه که بدنبال مورچه از همه عجیبتر است زیرا که همه را موجود است و چیزی که در پشه هیچ
ذی حیوانی نیست و از بعضی از کتابهای منقولست که حق تعالی خطاب میکند که ای بنی آدم در شبانه روزی صد و چهل و چهار هزار نفس کم
از تو میگیرم و نفس بر تو میدهم **رباعی** ای دل تو ز عالم بقا آمده • بیگانه مباش کآشنا آمده • در خود نگر و دیده بینش بگشای
خود را بشناس کز کجا آمده • از واقدی منقولست که میان ابوالبشر و نوح علی نبینا و علیهم السلام ده قرن بوده هر قرنی صد سال
و صاحب جامع المعارف آورده که عمر ابوالبشر نهصد و سی سال بوده و از ابن عباس منقولست که چون از عمر نوح چهارصد و هشتاد سال
گذشت وحی بوی نازل شد و صد و بیست سال دعوت کرد هشتاد کس بوی ایمان آوردند و بقولی کمتر نیز گفته اند چون جفای او از حد درگذشت
از قوم بخدای تعالی شکایت کرد طوفان شد چنانکه قبل ازین گذشت و بعد از طوفان سیصد و پنجاه سال دیگر بزیست و از آدم تا طوفان نوح
دو هزار و پانصد و سی سال و از طوفان تا وفات نوح سیصد و پنجاه سال و از نوح تا ابراهیم خلیل الله دو هزار و دویست و چهل سال و از ابراهیم
تا موسی کلیم الله نهصد سال و از موسی تا داود پانصد سال و از داود تا عیسی یکهزار و صد سال و از عیسی تا بعثت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم ششصد و بیست سال پس از ابتدای خلقت آدم تا زمان بعثت خاتم صلی الله علیه و آله و سلم باین قول شش هزار و چهل و نه سال
بوده باشد و از عجایبات دنیا آنست که صاحب تفسیر کازر آورده که حق تعالی تابوتی بآدم فرستاد که در او صورت پیغمبران و خانهای ایشان
بود تا به آخر الزمان و خانه رسول آخر الزمان از یاقوت سرخ بود و صورت حیات مبارک آنحضرت و انبیا در نماز ایستاده بود و در دور آن
حضرت اهل بیت او بودند و در پیش او جوانی ایستاده و شمشیری بر دوش نهاده و بر پیشانی او نوشته که هٰذا اَخوهُ وَ ابنِ
عَمِّهِ المُؤَیَّدُ بِنَصرِهِ مِن عِندِ اللهِ و طول آن تابوت سه گز و عرض دو گز بود و از چوب شمشاد بود و در زر گرفته تا آدم
بشیث آورد و به پیغمبران دیگر میراث رسید و دیگر از عجایبات دنیا جانورانند که بعضی بر روی زمین میروند و بعضی می پرند و برخی را
دو پاست و بعضی را چهار پای و چندین پاره بی دست و پای بسینه راه روند و هر یک بشکلی و هیاتی دیگر و هر یک را آنچه بکار آید حق سبحانه و تعالی
داده و همه را روزی میرساند و همه را در آموخته که روزی خود چگونه پیدا کنند و بچه را چگونه بیرون آورند بعضی در آتش تخم میگذارند
و بچه حاصل میآید چون سمندر و برخی در آب مثل بط و دیگر مرغابیان و پاره در خاک و از عجایبات یکی آنست که بچه خود را بنظر توجه
بیرون می آورد چنانکه مشهور است که قبل از شروع در توده خاک نم بهم میرساند و خود در میانه آن قرار میگیرد و تخم را در نظر و
میکند و چهل شبانه روز نظر از تخمها بر نمیدارد و آن خاکها روزی اوست صنع باری تعالی زیاده از آنست

کردیم

که در حیز تحریر توان آورد **مناجات** الهی الهی از کمال عزت تو • بعزت بخشش بیمنت تو • بدان مهری که ختم انبیا است • بدان سری که
شاه اولیا است • بحق نای نای اشک ریزان • ببانگ ای ای صبح خیزان • بافغان طفلی از درد نهانی • باه پیری از داغ جوانی • بمسکین و
عجز عذرخواهان • بعذر آوردن جرم گناهان • به بیخوابی و بدن ایام دوری • به تلخی بردن شام صبوری • بافغان زاری شام غریبان • برنگ
حاشیه از کام رقیبان • که ایمان مرا از شیطان نگه دار • بحق مصطفی و آل اطهار **فصل پنجم** در صفت ملائکه مقربین و ابلیس لعین
از ابن عباس منقولست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که در شب معراج جبرئیل را دیدم که ششصد بال داشت
و ابن شهاب از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود جبرئیل را گفتم که میخواهم ترا بدان صورت ببینم که حق تعالی ترا بدان
خلق کرده جبرئیل در شب مهتاب پر باز کشاد و تمام روی زمین را فرا گرفت من بیهوش شدم چون بهوش آمدم گفت ای محمد از خلقت
من تعجب میکنی و بیهوش میشوی اگر خلقت اسرافیل را ببینی که دوازده جناح دارد و هر جناحی از آن تا مشرق است و جناحی تا مغرب و گوشه
از گوشهای عرش بر دوش اوست و هر دو قدم او در زمین هفتم قرار گرفته و سر او از عرش بیرون رفته است با چنین حالت داشته هر دو با وجود
این بحیثیت عظمت و جلال حق سبحانه و تعالی بر وجهی خود را حقیر میسازد که کمتر از مرغی میگردد که کوچکتر از گنجشک باشد و عزرائیل که یکی از ملائکه
مقربین است در آسمان چهارم است بر کرسی نشسته و پاها فرا کشیده یک پای در یک کنار آسمان و دیگری در کنار دیگر و لوحی در پیش روی خود
گذاشته و در آن لوح می نگرد و در جانب راست او فرشتگان رحمت اند و در جانب چپ وی فرشتگان عذاب و جمله در فرمان ویند چون
کسی را از اهل رحمت اجل فرا رسد فرشتگان رحمت بامر خالق پرواز کنند و از بهشت طبقهای نثار و حلوا و بوهای خوش برداشته بنزد
مؤمن حاضر شوند و جان وی را به اعزاز و اکرام تمام از وی بستانند و اگر از اهل عذاب باشند فرشتگان عذاب با پلاسهای سیاه
بروند و بر بالین او بنشینند و گویند ای جان خبیث بیرون آی به سخط خدا گرفتار شو و بدانکه ملائکه را بعضی دو بال است و برخی زیادتر
قوله تعالی اُولی اَجنِحَةٍ مَثنیٰ وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ یَزیدُ فِی الخَلقِ ما یَشاءُ یعنی ملائکه را که خداوندان بالهای متعدد
ساخته اند دو دو و سه سه و چهار چهار زیاده میکند خدای در آفریده خود آنچه میخواهد یعنی در اجنحه ملائکه می افزاید تا از چهار زیاده
شود و تفاوت اجنحه ایشان بحیثیت تفاوت مراتب ایشان است و در نهج البلاغه مذکور است که بعضی ملائکه شش بال دارند و دو را به
خود پیچیده اند و بدو طیران میکنند و دو دیگر بر روی خود کشاده اند بجهت حیا و خوف و خشیت حق تعالی و از ائمه
معصومین علیهم السلام منقولست که حاملان عرش ظاهرا امروز چهار اند که هر یکی از ایشان هشت چشم دارد هر چشمی برابر دنیا
یکی از ایشان بصورت آدم است که دایم روزی از برای فرزندان بنی آدم از خدای تعالی میخواهد و یکی بصورت شیر که روزی از برای
ددان خواهد و یکی بصورت گاو که روزی از برای چهارپایان مطلبد و یکی بصورت خروس که روزی برای مرغان میخواهد و در روز
قیامت چهار دیگر زیاده بشود و کما قال الله تبارک و تعالی وَیَحمِلُ عَرشَ رَبِّکَ فَوقَهُم یَومَئِذٍ ثَمانِیَةٌ

اما عرش باطنی که مراد علم است هم حاملان او هشتند چهار از اولین و چهار از آخرین آن چهار اولین نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بوده
که سایر پیغمبران که پیش از پیغمبر ما بودند بر شرایع ایشان بودند و استفاده علوم از ایشان میکردند و آن چهار آخرین محمد و علی و حسن
و حسین اند که باقی ائمه علیهم السلام استفادهٔ علم از ایشان کرده و می کنند و در تقویت شرع محمدی کوشیده و رواج [illegible]
داده اند و از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایتست که پاهای حملهٔ عرش در طبقهٔ آخرین زمین قرار گرفته و سرهای ایشان از آسمانها در گذشته
و دستهای ایشان از اطراف و نواحی بیرون رفته و از دوش تا گوش هر یک از ایشان هفتاد هزار ساله راه است و در خشوع و خضوع اند
و از غایت خشیت در پیش او سر افکنده اند و اصلا چشم بالا نمیکنند و نیز از وهب بن منبه روایتست که در حوالی عرش هفتاد هزار ملائکه اند
که مشغول اند بعبادت باین طریق که دستهای خود به گردنهای خود نهاده اند و برفع صوت تهلیل او سبحانه میکنند و در میان طبقات
آسمان چندان ملائکه اند که عدد ایشان جز خدا کسی نداند همه بتسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید او سبحانه مشغول اند و در نهج البلاغه
مذکور است که بعضی از ملائکه همیشه ساجدند که رکوع نمیکنند و این مرتبهٔ مقربان احدیت است و برخی دیگر راکع اند که هرگز قیام ننمایند و این
صفت حملهٔ عرش اند و بعضی دیگر صف زده اند که از صفوف خود زایل نمیشوند و اینها حافین حول العرش اند و جمعی دیگر تسبیح کننده اند
و اینها صد هزار صف اند که در عقب حافین من حول العرش ایستاده اند و دستها بر روی یکدیگر نهاده و هر یکی بلغتی به تسبیح او سبحانه
مشغول اند و دیگر از ملائکه معقب منکر و نکیر ند و ایشان را امر کرده اند که چون بنده را در قبر نهند اگر مومن باشد بصورتی
نیکو پیش او روند و گویند که پروردگار تو کیست و از پیغمبر و امام و کتاب و قبله پرسش کنند و در این دو سه قول گفته اند
یکی آنکه جان در تن آید و تا ناف برود و بجواب آن مشغول شود و این قول اکثر علماست و روایت دیگر آنست که روح را
برابر قالب بایستد پس جواب گوید بعد از آن ندا آید که بخواب همچو خوابیدن عروس پس گور وی بروشنی شود و برود
و اگر کافر یا منافق باشد به هیئتی سهمناک نزد او آیند و آتش از دهان و چشمهای ایشان بیرون آید و گرزهای آتشین
در دست داشته و از او سوال کنند و زبان او در بند آید پس گرز آتشین بر سر ایشان فرود آورند که قبر ایشان
پر آتش شود و دری از دوزخ بر او گشاده شود و دیگر از ملائکه حفظه اند و احوال انسان قبل از این [illegible] ذکر رفت و از حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که صد و شصت فرشته بر سر هر بنده مومن موکلند که آفات و بلیات و شر شیطان را
از او دفع مینمایند همچنانکه مگس را از کاسهٔ عسل منع کرده شود و اگر یک لحظه بنده با نفس خود واگذاشته شود شیاطین او را
بربایند و دیگر حق تعالی نوزده فرشته آفریده که ایشان را زبانیهٔ دوزخ خوانند هر یکی هفت هزار دست [illegible] است
و هفت هزار [illegible] بر هر دستی هفت هزار کف و بر هر کفی هفت هزار انگشت و بر هر انگشتی [illegible] و بر سر هر [illegible]
که درازی او را حق تعالی داند و هر که را از اهل دوزخ بگیرد هفتاد سال در دست آن بماند چون ایشان را امر کند که بدوزخ روند از ترس آتش

نتوانستند حق تعالی بجبرئیل فرمود که در پیشانی ایشان بنویس لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله چون نوشت
ایشان داخل دوزخ شدند و آتش گرد ایشان نگردید و نیز از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مرویست که خدا را فرشته ایست که هزار هزار
سر است بر هر سری هزار هزار روی و بر هر رویی هزار هزار دهان و بر هر دهانی هزار هزار زبان و بر هر زبانی خدا را بهزار لغت میخواند روزی او را
بخاطر رسید که آیا خدا را بنده هست که تسبیح او بیشتر از تسبیح من باشد حق تعالی باو خطاب نمود که مرا بندگانی هستند که تسبیح و تهلیل ایشان بیش از
تسبیح و تهلیل تست گفت بار خدایا ایشان چه میگویند فرمود میگویند سبحان الله کلما سبح الله شیء وکما یحب الله ان
یسبح وکما هو اهله وکما ینبغی لکرم وجهه وعز جلاله والحمد لله کلما حمد الله شیء وکما
یحب الله ان یحمد وکما هو اهله وکما ینبغی لکرم وجهه وعز جلاله ولا اله الا الله
کلما هلل الله شیء وکما یحب الله ان یهلل وکما هو اهله وکما ینبغی لکرم وجهه
وعز جلاله والله اکبر کلما کبر الله شیء وکما یحب الله ان یکبر وکما هو اهله
وکما ینبغی لکرم وجهه وعز جلاله سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله
اکبر علی عدد کل نعمة انعم بها علی وعلی کل احد من خلقه ممن کان او یکون الی
یوم القیمة اللهم انی اسئلك خیر ما ارجو وخیر ما لا ارجو واعوذ بك من شر ما
احذر ومن شر ما لا احذر **مناجات** خدای خرد بخش بخرد نواز • همان با خردمند راز [illegible] • نهان
آشکار درون و برون • خرد را به [illegible] خود رهنمون • برآرنده سقف این بارگاه • نگارنده نقش این کارگاه • نه من چاره
جویش دانم نه کس • تو دانی جهان [illegible] • نبینم من آن زهره در خویشتن • که گویم ترا این و آن ده بمن • تو مستغنی از
از هر چه در راه تست • نیاز همه سوی درگاه تست • چو بر آشنایی گشادی درم • مکن خاک بیگانگی بر سرم • حفاظت
جهان باد در کار من • تو خوشنودی کردار من **فصل ششم** در صفت صور و نفخهٔ آن بدانکه صور شاخیست که بر دارندهٔ آن اسرافیل است
و آن حق تعالی در ظهور خواهد آمد و هیچ شکی در آن نیست قوله تعالی ویوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات ومن فی الارض
الا من شاء الله وکل اتوه داخرین یعنی یاد کن روزی را که دمیده شود در صور که مشابه شاخ است پس بترسند [illegible]
آن هر که در آسمانهاست از ملائکه و هر که در زمین است از جن و انس و سایر حیوانات مگر آنکس که خواهد [illegible] دوزخ و بااسرافیل و با چهار ملک
مقرب که جبرئیل و میکائیل و عزرائیل [illegible] همه بیایند [illegible] در حالتیکه خوار شدگان باشند از ابو درداء روایتست که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
خدای تعالی چون از خلق آسمان و زمین [illegible] صوری بیافرید و باسرافیل داد [illegible] بر عرش [illegible] فرمان [illegible]
در رسد که صور را در دمد گفتم یا رسول الله صور چه باشد فرمود شاخیست بزرگ دوری آن مقابل آسمان و زمین اسرافیل سه بار صور در دمد یکی نفخه

نزع باشند و آن هست که درین آیه مذکور شد دوم نفخهٔ صعقه سیم نفخهٔ احیای اول که اسرافیل را فرماید که دم در صور در دمد هر چه در
آسمانها و زمینها باشند بترسند چنانکه بهاره جنبش درآیند و چون گرد بر هوا روند و زمین از جای خود بجنبد بروجهی که اصلا قرار نگیرد
مانند کشتی که بر روی آب باشد یا قندیل آویخته که باد سخت بر او خورد و دوران روز مادران از هول فرزندان بیخبر جواره‌ها فرو
گذارند و زنان آبستن بچه بیندازند و کودکان از ترس آن پیر شوند و شیاطین از فزع آن برمند و باقطار زمین روند فرشتگان
تازیانه بر روی ایشان زنند تا باز بجای خود روند و هم مردمان مدهوش و متحیر شوند درین باشند که زمین شکافته شود و شق شق گردد
و چون در آسمان نگرند مانند زیت گداخته بینند پس شکافته گردد و ستارگان فرو ریزند و آفتاب و ماه گرفته شوند پس اسرافیل را فرمان
رسد تا بار دیگر صور در دمد و این نفخه را صعقه گویند هر که در آسمان و زمین باشند بمیرد مگر جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و حاملان عرش
بجبرئیل و میکائیل خطاب آید که بمیر فی الحال بمیرند و حاملان عرش را نیز ندا رسد که موتوا همه بمیرند پس اسرافیل را گوید که صور را
بعرش ده و تو نیز بمیر اسرافیل صور را بعرش سپارد و جان بدهد آنگاه ملک الموت را گوید که دیگر کسی مانده است گوید بار خدایا
تو عالمی که غیر از من کسی دیگر نمانده خطاب آید که مت کما موتوا تو نیز بمیر چنانکه ایشان مردند عزرائیل نیز بمیرد قائلی بر دیس
ملک تعالی این ندا در دهد که لمن الملک الیوم لله الواحد القهار بعد از آن بادی بوزد که دنیا را هموار سازد چنانکه گویی
اگر بیضه در شرق نهاده باشند در مغرب آن را توان دید آنگاه بقدرت کامله خود چهل شبانه روز باران بباراند بشابه نطفه مردان
تا از بالای زمین دوازده گز بر آید همچنانکه نباتات بروید همه رویند خلقان از آن آفریده شوند و حاملان عرش را زنده کند و جبرئیل
و میکائیل و اسرافیل را بیافریند بار اسرافیل گوید صور را بردار و در دم و اسرافیل صور در دمد و حق تعالی فرمان دهد تا روحها بصور نهادر
آیند بروایت صحیح زمین شکافته شود و هم از خاک برخیزند چون نباتات که در فصل بهار سر از خاک بر دارند سر و پای برهنه
و این نفخهٔ اجابت است و اول کسی که زنده گردانند حاملان عرش باشند از فرشتگان و بعد از آن جبرئیل و اسرافیل و میکائیل
و عزرائیل و مرویست که جانهای ملائکه در شاخ اول صور باشند و جانهای پیغمبران در شاخ دوم و جانهای صدیقان و شهیدان در شاخ سیم
و جانهای مؤمنان در شاخ چهارم و جانهای پریان در شاخ پنجم و جانهای دیوان در شاخ ششم و جانهای کافران و منافقان در
شاخ هفتم آنگاه فرمان آید باسرافیل تا صور در دمد بیکبار جانهای ایشان همه بیرون آیند و روی بقالب خود کنند و جانهای مؤمنان
چون شمع افروخته باشند و جانهای کافران چون ابر سیاه و این جانها بیک طرفة العین بقالبهای خود روند که هیچ یک غلط
نشود **مناجات الهی** خداوندا بذات بیزوالت • بحق عزت جاه و جلالت • بسوز گریهٔ امیدواران •
به آه سوزناک سوکواران • به بیخوابی شام دلفکاران • به جهد روزه داران • به تسلیم مریدان در ارادت • به تکبیر شهیدان
در شهادت • به صحرا مانده گم گشته از راه • به تنها مردان افتاده در چاه • بداغ دل که از شمع جگر سوخت • بسوز شمع کرش

چشم او

چشم سوخت • که این وادی مرا آزادی بخش • ز نور شمع خورشیدم بادی بخش **فصل هفتم** در صفت روز قیامت بدانکه ای عزیز که روز
قیامت روزیست که در آن زمان طبل یوم ینفخ فی الصور فرو کوبند و آفتاب و ماه را در یک موضع جمع کرده‌اند که و جمع
الشمس والقمر و این سقف معلی که بی‌ستون برپای کرده‌اند از یکدیگر جدا کنند که و اذا السماء انفطرت و یکبار نورد و نگر
یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب تند باد قهر در عالم وزیدن گیرد چنانکه در یک طرفة العین از مشرق تا مغرب هموار کند
آنگه خلق عالم را بمجمع قیامت حاضر آرند بساط عدل گسترده بینند و ترازوی اعمال آویخته که و نضع الموازین بالقسط
لیوم القیمة اقارب و خویشان از یکدیگر منهزم گردند که یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه
لکل امرئ منهم یومئذ شأن یغنیه ملائکه ملکوت را ان تا هم صف صف صفهای نماز کشیده که یوم یقوم
الروح والملائکة صفا در قیام آن نماز قیام کنند که طاق محراب گردد و این کواکب روشن را که قنادیل نور است بر زمین
نثار کنند که و اذا الکواکب انتثرت و از آب دیدهٔ عاصیان و از سوز سینهٔ عاجزان دریا را موج بر آورند که
و اذا البحار سجرت و این وقتی باشد که خلایق را برانگیزانند و سر از خاک لحد بردارند که و اذا القبور بعثرت
حق سبحانه و تعالی خطاب میکند که یا ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم یعنی ای مردمان
بترسید از عذاب پروردگار خود بدرستیکه جنبانیدن قیامت زمین را چیزی بزرگ و پر هول و هیبت است یوم ترونها
تذهل موضعة شدید روزی که ببینید آن زلزله را غافل و بیخبر گردد و از دهشت آن هر شیر دهنده از آن
فرزند که شیر دهد و بنهد هر زنی که خداوند بار است بار خود را یعنی زن آبستن بار خود را بیندازد و ببینی ای بیننده
همه مردمان را از هول آن روز در حالتی که مستان باشند و حال آنکه نباشند مست از روی حقیقت و لیکن عذاب خدای تعالی
سخت است عمران بن حصین و ابو سعید خدری روایت کنند که این دو آیه در شب نازل شد در غزوهٔ بنی المصطلق و چون این آیه نازل شد مردم
در خواب بودند رسول صلی الله علیه و آله فرمود تا توقف کردند و به آواز بلند بر ایشان خواند همه بگریه در افتادند و در هیچ وقت آنقدر گریه نکرده
بودند و چون روز شد هیچکس زین از پشت اسب فرو نگرفت و خیمه نزد و طعام نپخت بعضی گریه میکردند و جمعی حزین و غمگین سر بزانوها
نهاده بتحیر فرو رفته بودند رسول صلی الله علیه و آله فرمود که میدانید که این چه روزی خواهد بود آن روز خدای تعالی آدم را فرماید که برخیز
و بعضی از فرزندان خود را به دوزخ فرست او گوید چند کس را به دوزخ فرستم خطاب رسد که از هزار نهصد و نود و نه را به دوزخ فرست و یکی را به بهشت
اصحاب چون این بشنیدند صدای الله اکبر از ایشان بر خواست و بهایهای گریستند و گفتند یا رسول الله آن روز نجات یابنده که خواهد بود فرمود
گروه بسیار از جنس شما و خلق هستند که ایشان را یاجوج و ماجوج گویند و از غایت کثرت از حد و حصر متجاوزند و نهایت ایشان
جز خدای کسی نداند هر آینه اهل دوزخ باشند با سایر کافران دیگر و عدد شما در جنب عدد کفار مانند نکوی سفید است در گاو سیاه و امید

میدارم که ربع اهل بهشت شما باشید ایشان خوشحال شدند بعد ازان فرمود که امید میدارم که ثلث اهل جنت شما باشید ایشان
زبان به تکبیر و تحمید بگشودند پس فرمود که امید میدارم که شما دو ثلث اهل بهشت باشید و بدانید که اهل بهشت صد و بیست صف باشند
هشتاد از ان صف امت من باشند و بعد ازان فرمود که هفتاد هزار از امت من ازان قبیل باشند که بی حساب به بهشت روند
عکاشه بن محصن برخواست گفت یا رسول الله دعا کن تا من از جملهٔ ایشان باشم فرمود بار خدایا او را از ایشان گردان مردی
از انصار برخواست و همین التماس نمود فرمود عکاشه بر تو سبقت گرفت از ابن عباس منقول است که آن انصاری
منافق بود بجهت این برای او دعا نفرمود و باید دانست که روز قیامت روزیست که هر نوع طایفه بخدای مجذوب باشند و
پادشاهی آن روز مر خدا راست الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَٰنِ وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا
پادشاهی در آن روز ثابت است مر خدای بخشنده را چه مدعیان دوران روز زبان بدعوی مالکیت نگشایند و باشد آن روز
روزی بر کافران دشوار از شدت اهوال اما بر اهل ایمان آسان خواهد بود و نهایت بگلفتی و منقی بر مومنان مقدار زمان ادای
نمازی ایشان خواهد بود در دنیا وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا
و یاد کن ای محمد روزی که بخاید ستمکار بد روز کار بر دستهای خود یعنی دستهای خود را به دندان گزد چنانکه متحیران میکنند از بسیاری
حسرت و ندامت که بود آن ظالم از روی پشیمانی کاشکی فرا گرفتمی با پیغمبر خدا راهی فرا گرفته که راه نجات است و طریق حق از ابن
عباس روایت است که این آیه در حق عقبه بن ابی معیط و ابی بن خلف نازل شد که با یکدیگر دوستی کردندی و در تفسیر اهل البیت
واقع شده که این آیه درباره یکی از دشمنان اهل البیت رسول نازل شده در روز قیامت هیچکس بر کسی ترحم نکند به برداشتن
بار گناه قوله تعالی وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَإِن تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ حِمْلِهَا لَا يُحْمَلْ مِنْهُ
شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ یعنی و برندارد هیچ نفس گناه کننده بار گناه نفس دیگر را و اگر بخواند نفس گران بار
از گناه دیگری به برداشتن بعضی گناهان وی برداشته نشود از گناه او چیزی و اگر چه باشند آن خواننده خویش نزدیک
مثل مادر و پدر و خواهر و برادر یعنی هر چند خویشان نزدیک خود را خوانند که چیزی از خطیات او بردارند اجابت نکنند
زیرا که هم بخود درمانده باشند از فضیل روایت است که فردای قیامت مادری فرزندی را در عرصات حاضر کنند که هر دو
گران بار باشند به بار گناه خود مادر فرزند را گوید حق ولادت و تربیت و رضاع من بجای آر و یک گناه از من
بردار گوید ای مادر دور شو از من که بخود درمانده ام و از ابن عباس مرویست که هر یک از پدر و مادر به پسر خود گویند
که بازدار از من بار گناه مرا گوید حسبی ما علی یعنی آن گناهی که بر من است مرا بس است حاصل کلام که در ان
روز هیچکس بفریاد دیگری نرسد اگر چه اقرب اقربا باشند منقولست که روزی بهلول بر سر راهی ایستاده بود که هرون الرشید ازان

میگذشت

میگذشت آواز داد که یا هرون هرون الرشید جلو کشیده بایستاد و پرسید که کیست که مرا میطلبد بهلول گفت [illegible]
پس هرون گفت ای بهلول مرا میشناسی گفت بلی گفت من انا یعنی من کیستم گفت انت الذی لو ظلم واحد بالمشرق وکنت بالمغرب
سألک الله عنه یوم القیمة یعنی تو آن کسی که اگر کسی ظلمی کند در مشرق زمین و تو در مغرب زمین باشی سؤال میکند حق تعالی از تو در
روز قیامت فبکی هرون پس بگریه افتاد هرون و گفت کیف ترى حالی و گفت چگونه میبینی حال مرا قال اعرض نفسک علی آیة من کتاب
الله تعالی ان الابرار لفی نعیم وان الفجار لفی جحیم و گفت عرض کن نفس خود را بر آیه از آیتهای کتاب حق سبحانه و تعالی که فرمود
بدرستی نیکوکاران هر آینه در بهشت نعیم جاوید بود و بدکاران هر آینه در عذاب جحیم قال واین اعمالنا قال انما یتقبل الله
من المتقین هرون گفت پس کجاست اعمال ما یعنی عملهای ما چه میشود بهلول گفت حق تعالی عمل را قبول میکند از متقیان
و پرهیزکاران قال واین رحمة الله قال قریب من المحسنین هرون گفت کجاست رحمت خدای تعالی بهلول گفت رحمت حق تعالی نزدیک
نیکوکاران قال واین قرابتنا من رسول الله قال فلا انساب بینهم یومئذ ولا یتساءلون هرون گفت پس چه میشود
خویشی ما با رسول خدای صلی الله علیه و آله گفت بکاری نمی‌آید بعد از نفخهٔ صور نسبتی نخواهد رسید بلکه از عمل میرسد قال واین شفاعة
رسول الله قال یومئذ لا تنفع الشفاعة الا من اذن له الرحمن و رضی له قولا هرون گفت کجاست و بچه کار آید شفاعت رسول خدا گفت
در روز قیامت نفع نمیرساند شفاعت آنحضرت مگر کسی را که حق تعالی اذن شفاعت دهد آنحضرت را و راضی باشد که آنحضرت شفاعت کند
او را قال الک حاجة قال نعم ان تغفر لی ذنوبی وتدخلنی الجنة هرون گفت آیا ترا حاجتی هست نزد من گفت بلی آنست
که بیامرزی گناهان مرا و در آری در بهشت گفت لیس هذا بیدی ولکن بلغنا ان علیک دینا ونحن نقضیه عنک
هرون گفت از دست من نمی‌آید لیکن شنیده ام که قرضی داری من ادا کنم فقال یا هرون ان الدین لا یقضی بالدین ردّ اموال
الناس الیهم پس گفت ای هرون قرض قرض را ادا نمیکند بازده اموال مردم را بایشان قال انا امر لک برزق یدوم علیک الی ان تموت
هرون گفت آیا میخواهی که امر کنم که هر روز روزی تو بتو دهند مادام که زنده باشی فقال یا هرون نحن عبدان لله تعالی اتری یذکرک
وینسانی پس گفت ای هرون ما و تو هر دو بندهٔ خدائیم آیا میبینی که ترا یاد کند و مرا فراموش یعنی آنچنان که بتو روزی میرساند
بمن هم میرساند پس هرون [illegible] اندیشه کن آید البته خواهد بود و حق است مناجات الهی گر چه از در
شرمساری ولی امید بتو است [illegible] گناهم گر چه بیرون از شمار است [illegible] جود تو امیدوار است

امید رحمت بر الطاف عامت که بگذاری مرا بر خاکساری شب و روز از پی عفو گناهان مرا چشمیست چون ابر بهاری
ببخشی جرم من بر وجه احسن ز خیل بندگانم چون شماری **فصل هشتم در سنجیدن اعمال و پدید شدن نامهای اعمال بندگان** و بدانکه ترازوی
اعمال حقست و در او خلافی نیست و حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید خبر داده و پیغمبر صادق القول صلی الله علیه و آله بیان نموده قوله تعالی
ونضع الموازین القسط لیوم القیمة فلا تظلم نفس شیئا وان کان مثقال حبة من خردل اتینا بها وکفی بنا حاسبین یعنی و بنهیم
ترازوهای عدل و راستی برای روز قیامت یا برای اهل آن روز تا صحایف اعمال بطریق عدل و راستی از آن سنجیده شود پس ستم کرده
نشود نفسی چیزی از حق خود یعنی از ثواب نیکوکاران هیچ کم نکنند و از نوبت [illegible] هیچ چیز باز نگیرند و در عقاب عاصی نیفزایند
اگرچه باشد همسنگ و اندازه یک دانه از دانه خردل بیاریم آنرا بجهت مقابله از روی حساب و بس و کافی آن خردل و دانه [illegible]
ما شمار کنندگان مر اعمال بندگان چه کمال علم و جمال عدل مخصوص ماست پس کافی باشیم ما از حساب کنندگان و بنقیر و قطمیر آن
وا رسیم قوله تعالی فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون پس هر که گران باشد ترازوهای کردار او و ایمان و اعمال صالحه
پس آن گروه ایشان رستگارانند که از دوزخ و برسیدگانند بدرجات بهشت ومن خفت موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم
فی جهنم خالدون و هر که سبک باشد ترازوهای کردار او بجهت آنکه عمل صالح نکرده باشد پس آن گروه زیانکاران [illegible]
کرده باشند در نفسهای خود یعنی سرمایه عمر بباد داده اند و تابع آرزوها شده اند در دوزخ جاوید مانند تلفح وجوههم النار
وهم فیها کالحون بسوزاند رویهای ایشان را آتش دوزخ و ایشان در آن آتش زشت رویان باشند از شدت سوختن و کالح بمعنی
لبها ستاره دندان چنانکه منقولست از عبدالله مسعود که آتش دوزخ لبهای ایشان را از دندانهای ایشان جدا کرده اند
بعد آنها منقلب شود و مانند سر گوسفند بریان کرده [illegible] روایت کرده [illegible] [illegible] بوده [illegible]
و دیدم که سر گوسفند بریان کرده [illegible] لبها از هم جدا شده بود و دندانهای او ظاهر گشته [illegible]
باشند نعوذ بالله [illegible] آمد توبه کرده [illegible] و معروف کشت و از ابو سعید خدری [illegible] صلی الله علیه
و آله و [illegible] روایت میکند که آتش دوزخ بریان سازد و زشت کرده [illegible]
[illegible] و روایت از رسول صلی الله علیه و آله که فرمود که [illegible]

مشرق و مغرب گفتم بار خدایا این ترازو بچه پر شود خطاب آمد که بعزت و جلال خود که بمقدار نیم خرما باشد پر شود اگر
بنده آنرا با خلاص کرده باشد و در خبر آمده که داود از خدای درخواست که میزان اعمال را با و نماید چون او را دید غش کرد و چون با خود آمد گفت
الهی توانند بود که کفه او را از حسنات پر سازد خطاب آمد که ای داود اگر از بنده خود خشنود باشم آن کفه را بنیم خرما پر سازم و در حدیث
ترازوی اعمال و دو پله است و یک پله یکی از نور و یکی از ظلمت آن پله که از نور است عملها و سجده
و آن پله که از ظلمت باشد [illegible] کشند و این ترازو عمومی باشد از مغرب تا مشرق [illegible]
و نیکی و بدی با وزن کنند اگر طاعت بر معصیت بیفزاید منادی ندا کند که این بنده نیک بخت شد که هرگز بدبخت نگردد و اگر
بالله معصیت بر طاعت زیاده شود همین جواب آید که این بنده بدبخت شد که هرگز نیک بخت نشود و دیگر روایتست از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله که فرمود که هر یک از حال خود مشغول باشند و بحال یکدیگر نپردازند [illegible] فرزند نگرد و دیگر
صلی الله علیه و آله فرمود که بنده باشد که [illegible] معصیتهای وی بسیار بود و در کفه ظلمت
نهند و هیچ عمل نباشد که در کفه نور نهند چون آن بنده این معصیتها ببیند از عمل خود نومید شود پس نگاه کند بمقدار سر ناخن کاغذ
ببیند که از هوا پران بیاید و در کفه نور نشیند و از آن همه معصیتها گران آید فرمان آید از حق تعالی که این بنده را به بهشت برید جمله خلایق
فرو مانند از آن کاغذ [illegible] و چون معلوم کنند بر آن کاغذ نوشته باشد که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله
پس ندا آید از حق سبحانه و تعالی که هر کس مرا بخداوندی شناخته باشد و بیگانگی [illegible] و رسول و وصی مرا [illegible]
منکر خداوند او را هیچ عذاب معذب نکنم پس معلوم شد که بحق گفتن کلمات شهادت کسی از عذاب خدای نخواهد رست الا بتصدیق
جنان و اقرار لسان و حقوق مسلمانی و [illegible] **مناجات شیخ عطار** خداوندا منم بیچاره مانده درین فکر زعمل صد پاره مانده خدایا
دستم گیر [illegible] خلاصم ده ازین زندان بگیر درآن ساعت که جان آید بحلقم نماند هیچ امید بخلقم تنم را روشنائی جاودان بخش
دلم را آشنائی بخش [illegible] مکن نومیدم [illegible] **فصل نهم در صفت پل صراط** و گذشتن آن بدانکه صراط مانند پلیست
بر روی دوزخ کشیده این چنان بود که حق سبحانه و تعالی دوزخ را در زیر هفتم زمین بیافریند و لشکری از فرشتگان آسمان بخروش آمدند بر آنکه
تعالی [illegible] بیافریند [illegible] مگر حق سبحانه و تعالی پس آنکه مار فرمان داد که دوزخ را بکلوخ [illegible]
[illegible] طاقت [illegible] مناجات کردند [illegible] حق تعالی [illegible]
که دین او [illegible] [illegible] نام محمد

وعلی و فاطمه و حسن و حسین و فرزندان او و شیعه چون دانست که ایشان عزیزترین خلق‌اند گفت الهی بحرمت ایشان که از سر گناه
من درگذر حق تعالی او را ستود [illegible] نفس نزدیکی کرم و یکی [illegible] ایشان [illegible]
از اثر نفس و هست و چون روز قیامت شود حساب کند خدای [illegible] فرمان دهد [illegible]
صحرای قیامت آورد [illegible] و بر سر دوزخ [illegible]
صراط عقبهاست الله تعالی فلا اقتحم العقبة وما ادریک ما العقبة [illegible] هر سال [illegible]
و هر سال [illegible] و فرشتگان ایستاده‌اند [illegible]
[illegible] در دوزخ [illegible] حضرت [illegible] ایستاده امتی [illegible] فرشتگان [illegible]
سلم سلم [illegible] و هر کس [illegible]
[illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]
[illegible] دوزخ نگرد گوید سبحان الذی [illegible]
مرا از صراط [illegible] خدایا [illegible] از دوزخ برگردان [illegible] فرمان آید [illegible]
من [illegible] عهد [illegible] سبز و خرم گوید بار خدایا
[illegible] فرمان آید [illegible] عهد [illegible]
[illegible] عهد کند فرمان آید [illegible] بهشت [illegible]
[illegible] عهد [illegible] فرمان آید [illegible]
[illegible] بهشت [illegible]
[illegible] امام جعفر صادق علیه السلام
که حق بین صراط عقبها [illegible] صلوة اگر تقصیر کرده باشد
[illegible] صلوة [illegible] باشد [illegible]

خدای تعالی [illegible] عقبه [illegible] عقبه [illegible]
جهت تقصیر [illegible] خدای تعالی از مجموع خلایق [illegible]
[illegible] انبیا و اولیا و صدیقان
و شهیدان و صالحان [illegible] نعوذ بالله من غضبه [illegible] عمل صالح [illegible]
و جهت خدای تعالی [illegible] عقبه [illegible] دوزخ [illegible]
که جهت خدای تعالی [illegible] ولایت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام [illegible]
عقبه [illegible] عقبه [illegible] عقوبت [illegible]
[illegible] امامت [illegible] ائمه [illegible]
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible] مناجات شیخ عطار الهی [illegible]
[illegible] چه [illegible]
[illegible] میان بنده [illegible] چه [illegible]
[illegible] فصل دهم [illegible] خدای تعالی [illegible] بهشت [illegible]
[illegible] بهشت [illegible]
[illegible] یا علی [illegible] بهشت [illegible]
[illegible] لا اله الا الله الملک الحق المبین [illegible] خدای [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله
[illegible]

سلیمانیه بعینه یکی و صد گشتند و در تفسیر کبیر و بیان وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمٰوٰاتُ وَالْأَرْضُ آورده اند که حق تعالی آسمانها و زمینها را

طبق طبق سازد بحیثیتی که هر یک از طبقات مانند ... شود با وجود آنکه ضخامت هر آسمان پانصد ساله راهست و همه طبقها را

بیکدیگر پیوندد مقابل عرض بهشت باشد و تخصیص عرض بهشت جهت آنست که طول آن در فهم بشر نگنجد و در خبر است که جبرئیل ... آن

بهشت ... سی هزار سال پرید ضعیف شد از حق تعالی قوت ... سی هزار سال دیگر پرید با وجود آنکه هر ... مشرق تا مغرب می‌پرید

پس مناجات کرد ... بهشت ... امر ... خود ... یا روح الله ... خود ...

خدا ... مکتوب ... جبرئیل گفت ... مخلوق شده ام برای مؤمنان

أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ... است ... که این وصف ... ذٰلِكَ

فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ ... است از جنت و مغفرت فضل خداست ... بعنایت خود ...

از اهل ایمان وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و خدای خداوند بزرگ ... مؤمنان ... و جنت ... بهشت ... (margin: ...)

خدای تعالی ... کنید ... تکلیف ... برای آخرت حاصل کنید الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ ...

و ... تخم ... آب ندهند ... نفع نیابند ... بهشت ...

کار آنست که فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ در بهشت جویهاست از آبی که متغیر ... بو و طعم آن وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ

لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ و جویها از شیر ... طعم وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ و جویها از شراب ... است و از کراهت

بوی ... وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى و جویها از شهد صافی کرده شده از موم و سایر

فضلات نحل ... وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ و مر متقیان راست در بهشت از همه میوه ... آن ...

صاف و طعم لذیذ ... وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ و مر ایشانراست پوشش گناهان ... کار ایشان ... اهل بهشت ...

... حق تعالی در صفت ایشان میفرماید أُولَٰئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ ... و مر ایشانراست در بهشت

روزی ... معلوم ... فَوَاكِهُ وَهُمْ مُكْرَمُونَ ... میوه ها ...

وایشانرا

برزمین افتاد و همه جن و انس را از موت او معلوم شد و دیوان فی الحال فرار نمودند و در شعاف جبال و اطراف بوادی گریختند اصحاب تواریخ

آورده اند که عمر سلیمان پنجاه و سه سال بوده چهل سال پادشاهی کرده و در روزی که بر سریر سلطنت نهاد سیزده ساله بوده و بعد از آنکه چهار سال

از پادشاهی او گذشته بوده بنیاد عمارت بیت المقدس نموده و آنکه جن متحمل مشاق عظیمه و اعمال جسیمه میشدند با آنکه لطیف الجسمند

باین جهة بوده که حق تعالی تغییر خلقت ایشان داده بوده و قوت تمام بایشان اعطا کرده و جسم ایشانرا زیاده کرده و بروجهی که حامل

امور شاقه میشدند و این بجهة معجزه سلیمان بوده و بر صنف دیگر ... و دیوان در دست او مانند اسیران بوده اند و چون سلیمان

فوت شد بصورت اصلی خود رجوع کردند اما چون سلیمان از دنیا بیرون رفت و از وی پسری ماند نام وی ارمیا و چنان با جمال

بوده که ... آفتاب ... و بوستانه ... چون بیرون آمدی خلق را فتنه کردی و بنی اسرائیل گوش

بقول او ناکرده روی بفساد نهادند پس حق تعالی ارمیا را به پیغمبری فرستاد و او توریة از بر داشت بنی اسرائیل را از فساد باز میداشت

چون سخن او را نشنیدند وحی بوی آمد که بنی اسرائیل هلاک نزدیکست و اکنون که هلاک ایشان بر دست من خواهد بود هنوز بوجه ... نیامده بنی اسرائیل گفتند

ما چندان لشکرها که آن دیده ایم که از ما بهزیمت شده اند که او لشکر پاک ... آورده اند که بعد از وفات سلیمان پادشاه هندوستان

بامداد قصد غزو او و خرابی بیت المقدس کرد و بنی اسرائیل مقهور شده روی بگریز آوردند و در بیت المقدس در آمده رحلها پیش نهادند

و بعبادت توریة مشغول شدند حق تعالی باد و دبور امر کرد تا لشکر هند را زیر و زبر کرد و جمع منهزم شدند و خاقان چین نیز طمع فوایز آمده

او نیز بفرمان حق تعالی مقهور گردید و ملک حبشه نیز همچنین بنی اسرائیل بنا اشته که بجهت این ... خواهد بود پس ارمیا گفت

بارخدایا تو دانا که اینها سخن مرا نمیشنوند و مرا آزار میرسانند پس حق تعالی بخت النصر را بر ایشان فرستاد چنانکه بیاید و ...

مناجات بیدجیبی ... اجابه ما ... هر دو عالم ... ای شب فروز بحر ... هم چو ... ام دل ... سیاه

... چو سلیمان ... بخشش کن ... کنج ... مهر ... ناتمام

... ندانستم ... ما فرمان ... ایمان ... سلطان ... عذر من بپذیر ... دستگیر

فصل دهم در قصه ذکریا و یحیی علی نبینا و علیه السلام بدانکه ذکریا علیه السلام پسر آذر بوده و از اخبار بنی اسرائیل

از اولاد رجیعم بن سلیمان بن داود و او ... سالکی رسیده بوده و ... فرزندی نبوده و ... سال روزی در محراب

طاعت طلب ولد کرد چنانکه حق تعالی خبر میدهد که إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا چون بخواند ... کار ... را پنهانی چه اخفا

در دعا ... بجهة آنکه از ریا دورتر است ... بجهة آن بود که از بنی اعمام خود ... میترسید در آن سن از خدا

طلب فرزند کند و دعا آن این بود که قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ

رَبِّ شَقِيًّا گفت ای پروردگار من ... سست شده است استخوانهای ... از من و ... شر از پیری و نبوده ام

هرگز نگاه نداشتی مرا ای پروردگار بی بهره و نا امید هر گاه دعا کرده ام باجابت رسانیده و مرا محروم نگردانیده وَإِنِّي خِفْتُ
الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ
يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا و بدرستی که من میترسم از اولیا و وارثان من باشند از بنی اعمام که مرا در موضعی
اجر رضا نموده بشر منهج نکنند و بود زن من نازاینده است پس ببخش مرا از نزدیک خود فرزندی را که اولی باشد
بزرگ و ولی عهد من بشر و متولی امور من و دوستی از دوستان و میراث برد از من و میراث گیرد از آل یعقوب بن ماثان
و بگردان فرزند مرا ای آفریدگار من پسندیده کردار و اقوال و افعال او راضی بشارت آورده اند که زکریا بود در محراب سجده
شاد و تضرع مینمود منادی کرم ربانی وعده اجابت دعا داده ندا کرد که يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ
لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا ای زکریا بدرستی که بشارت میدهیم ترا به پسری که نام او یحیی است نیافریدیم مر او را پیش از این اسم یعنی هیچکس
قبل از این باین اسم مسمی نشده و این موجب مزیت شرف اوست و نزد بعضی سمی یعنی مثل است یعنی هیچکس پیش از او بصورت
و هیئات او خلق نکرده بودیم و یا باعتبار آنکه هیچکس از زنی عاقر در وجود نیامده یا از حیثیت آنکه هیچکس مثل او نبود در
بوفور علم و کثرت نیکویی فضیلت و از ابی عبدالله علیه السلام روایت که همچنانکه بر امام حسین بن علی علیهما السلام
نیز میگفت بعضی پیش از آن هیچکس بنام او نبوده و آسمان بر هیچکس گریه نکرد مگر بر یحیی و امام حسین علیه السلام که چهل صباح و شام
برهود و گریست پرسیدند که یا حضرت گریه آسمان بچه طریق بوده فرمود در وقت طلوع و غروب سرخ می بود زیاده از عادت
معتاد و قاتل یحیی ولدالزنا بوده و قاتل امام حسین علیه السلام نیز ولدالزنا بوده القصه چون زکریا بشارت فرزند شنید از روی
تعجب بر وجه استبعاد از قدرت الهی نه قوله تعالی قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي
عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا گفت ای پروردگار من چگونه بشر مرا پسر و حال آنکه هست زن من
که خاله مریم بود نازاینده و بدرستی که رسیده ام از غایت پیری ضعیف قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ
هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا گفت فرشته بامر خدای در جواب او
که ای زکریا امر همچنین است که با هم دیدن پیر و زن ولد موجود خواهد شد گفت پروردگار تو این کار که او بخشد فرزند است
در این سن بر من آسان است و بدرستی که آفریدم ترا پیشتر از یحیی و حال آنکه نبودی یعنی معدوم صرف بودی از ابی جعفر علیه السلام
مرویست که یحیی بود از این بشارت بپنج سال متولد شد القصه زکریا از این حال مسرور شد اما ندانست که منقریب
و بعد خواهد گشت یا مدتی دیگر بظهور خواهد رسید بجهت این گفت قوله تعالی قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ
آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا گفت ای پروردگار من بگردان برای من علامتی که بدان این واقعه

معلوم کرده

معلوم کرده گفت حق تعالی که نشان تو بدین آنست که سخن نتوانی گفت با مردمان سه شبانه روز و حال آنکه صحیح و تندرست باشی
الغرض بود از این بشارت و قرار وقت زبور میخواند و بتسبیح مشغول بود ناگاه یکبار زبان او بسته شد و اصلا نتوانست که سخن کند
و مردمان منتظر بودند که زکریا بیرون آید و نماز گذارند فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا
بُكْرَةً وَعَشِيًّا پس بیرون آمد بر گروه خود از مصلی خود چون مردمان بر حال و عدم قدرت تکلم او وقوف یافتند پس اشاره کرد
زکریا بر وجه خود که نماز گذارید یا تسبیح گوئید خداوند خود را بامداد و شبانگاه و بود این سه شبانه روز که بدین منوال گذشت زکریا بحال خود
آمد یحیی بود از انقضای مدت حمل متولد شد و در کودکی پلاس میپوشید و با قیام بطاعت و عبادت میگذرانید تا وقتی که وحی بر او
فرود آمد و از حق تعالی بخطاب مستطاب رسید که يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا ای یحیی فرا گیر کتاب تورات را
بقوتی که ترا دادیم با قدرت آن و عمل کردن بآن و دادیم یحیی را حکمت که آن فهم تورات بود در حالتی که کودک بود در سن سه سالگی
ابن عباس گوید که سن او در آن وقت بغیر در حالت سه سالگی وَحَنَانًا مِنْ لَدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا و رحمت و عطوفت از نزدیک خود
بجهت آن مردمان بطاعت خدا پیغمبر شده و از معصیت دور میکرد و گویند مراد بحنان کمال محبت و نهایت
رنگکار را او بود و دادیم او را طهارت و عمل پاکیزه و بود ترسنده و پرهیزکار که از جمیع منهیات میپرهیزید وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا
عَصِيًّا و بود نیکوکار بر پدر و مادر خود و مهربان و فرمانبردار ایشان و نبود سرکش و عاصی پروردگار خود را وَسَلَامٌ عَلَيْهِ
يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا و سلام از ما بر یحیی است روزی که متولد شد و روزی که بمیرد و روزی
که برانگیخته شود زنده و مراد بسلام نزول رحمت و عنایت او سبحانه است روایت که حق تعالی بمرتبه خوف و خشیت یحیی داده
بود که چون احوال قیامت شنیدی فی الحال لرزه بر اندام گشتی و مرغ روحش در اضطراب افتادی و از لباسها بپلاس قناعت
کردی و از طعامها بنان خشک اکتفا نمودی و در چهار سالگی تورات را حفظ نموده بود و در ده سالگی بر جمله احکام شرع واقف شده
و چنین مرتبه عبادت گریسته بود که گوشت و پوست از رخسار مبارکش فرو ریخته بود و همین رگها و استخوان مانده بود و مادرش از
سر نمد دو پاره پشمینه بر محل آب چشم او نهاده بود هر لحظه او باره دیگر بفشردی و باز بجای خود نهادی روزی زکریا گفت
الهی فرزندی از تو خواستیم که سرور سینه و راحت جان ما باشد این فرزند از سینه ما سرور برده و داغ عنا بر سینه جان و جگر ما نهاده دیگر
تحمل گریه و ناله او نداریم خطاب رسید که تو از من فرزند ولی طلبیدی نمیدانی که صفت اولیا آنست چنانچه ما بر قربت فهمهاست و غذای
محبان ما شربت قهر العشق خوف او در مرتبه بود که در مجلسی که او حاضر بودی زکریا از عقوبات الهی سخن نگفتی و جز شرح آثار رحمت
با مشام بر زبان نراندی روزی زکریا بر بالای منبر اطراف و جوانب نگریست یحیی را ندید و یحیی قصه در پس ستونی نشسته بود و گلیمی
در خود پیچیده چون یحیی را ندید سخن از وعید الهی در افکند و گفت در دوزخ کوهیست از آتش نام او غضبان و هیچکس آنجا

نکند و مگر بگریستن از ترس عذاب خدای یحیی آن کلام بشنید نعره زد و بر جست و گلیم از دوش بر افکند و قدم از مسجد بیرون نهاد و فریاد
میکرد که ای داور کسی که غضبان جای او بتر از آن کوه نیست ان مادر او و از شهر بیرون رفت و مضمون کلام امیر المؤمنین
علیه السلام که ؛ بیت ؛ خواهی که شود قطره بدریا واصل ؛ بگذر ز تعلق که از آن دور دل ؛ از بهر تو قطره است دریای محیط
زنهار که از خویش نگردی غافل ؛ زکریا از منبر فرود بخانه رفت و مادر یحیی را گفت که من ترسم که پسرت در مسجد آن تشنیع
از وعید ربانی بیان کردم وی بسر و پای برهنه از مسجد بیرون رفت و شنیدم که روی بصحرا نهاد بیا تا از پی او برویم مبادا از بیخودی در چاهی
افتد پس پدر و مادر از عقب وی روان شدند و سه شبانه روز در کوه و صحرا قدم میزدند و هیچ اثر از یحیی نیافتند صباح روز چهارم
بشبانی رسیدند پرسیدند که از یحیی خبر داری گفت من او را ندیدم اما آنقدر شنیدم که ازین کوه ناله بیرون می آید که گوسفندان من از چرا
باز میمانند و گوش بر آن ناله می نهند و آب از دیده میبارند زکریا گفت این ناله یحیی است پس پدر و مادر روی بدان طرف
نهادند مادر زودتر رسید یحیی را دید بگوشه در سجده افتاده و چندان گریسته که سجده گاه از آب چشم او گل شده مادرش
نشست سر او را در کنار نهاد یحیی میدانست که ملک الموت بقبض روح آمده گفت ای عزرائیل پدر و مادرم بر سر وقت رسیدند امان ده
که از ایشان بحل طلبم مادرش در خود هوش آمد و گفت ای جان مادر منم مادر تو دیده باز کرد و مادر را دید برجست و خواست
که بگریزد مادرش پستان بدست گرفت و گفت بحرمت شیری که ازین پستان خورده ای با من بخانه آی درین حالت
زکریا نیز رسید و بنالهٔ تمام یحیی را بخانه آورد و تا سه شبانه روز بود که طعام نخورده بود قدری آش عدس پخته یحیی مقداری
از آن آش تناول نمود و میل خواب کرد در خواب دید که شخصی او را گفت که ای یحیی ملک غضبان را فراموش
کردی که آش عدس سیر بخوردی و بخفتی یحیی بیدار شد و برجست و روی بصحرا نهاد از بلا متوقع از ارباب وفا و محنت
نامزد اصحاب محبت است هر کرا قوی ستمکار دنیا و دولت دارد او را ببلای همه مبتلا سازد و محنت مستحق
گرداند و دوستی بجای رسید یحیی را [illegible] معلوم است و حق که مژده میدهد زکریا را بوجود او قوله تعالی
إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَىٰ مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ
یعنی ای زکریا خدای تعالی ترا مژده میدهد بفرزندی که نام او یحیی باشد و معنی یحیی آنست که نام پدر یا دین پدر بدو زنده شود
در حالی که او فرزند باور کننده [illegible] که [illegible] از نزد خدای و در حالی که مهتر قوم باشد
در علم و حلم و کثرت عبادت و تقوی و زهد و در حالی که باز دارنده باشد نفس خود را از جمیع مناهی و ملاهی و روایت
کرده اند که در سالگی که کودکان رسید که بازی میکردند ویرا ترغیب کردند به بازی گفت ما را برای بازی نیافریده اند و از ابن
عباس روایت است که حصور کسی است که هیچ میل بزن نرسیده باشد و یحیی بسبب اشتغال او بعبادت و امور آخرت تزوج نشد

در حالی

در حالی که سیصد بتخانه شده ازین ایشان که زکریا و آبای او بوده اند پس چنین پیغمبری که حق تعالی او را چنین صفات
ستوده باشد عجب نباشد هر که بنیکوی رسته کار بوده و قتل زکریا و یحیی را سبب آن بوده که ملک آن زمان از زنی که
از شوهر دیگر دختری داشت بغایت جمیله و خود پیر شده بود و میخواست که دختر خود را بشوهر خود دهد ملک درین باب
با یحیی مشورت کرد یحیی فرمود که این دختر بر تو حرام است ملک ترک دختر کرد و آن فاجره ازین صورت برنجید و صبر کرد تا ملک روزی مست شده بود و دختر
افتاده دختر با زیورات در نظر ملک بجلوه در آورد ملک قصد دختر کرد [illegible] یحیی را بکشتی [illegible] قتل یحیی
ملک بکشتن یحیی امر کرد یکی از مقربان ملک گفت که پدرش را اول باید کشت تا [illegible] ملک گفت که چنین [illegible] پس جمعی از ملاعین
بجانب زکریا در آمدند و زکریا با یحیی در نماز بود یحیی را از پهلوی پدر کشیدند و بر بستند و قصد زکریا کردند زکریا بگریخت و در عقب وی
روان شدند زکریا اشاره بدرختی کرد که در آن موضع بود درخت شکافته شد و زکریا بدرون آن در آمد ابلیس ملعون گوشه
ردای زکریا بگرفت و بیرون درخت بگذاشت درخت بهم آمد و کفار در رسیدند ابلیس بصورت پیری [illegible] رسیده
[illegible] بصورت مردی در پیش میرفت که ابلیس دلالت کرد که در درون این درخت است و گوشه ردا بر نشان نمود گفتند [illegible]
او را از میان این درخت بیرون آرم [illegible] ابلیس گفت [illegible] هلاک میتوان نمود
پس ایشان را تعلیم کرد که اره در سر درخت نهند و بر سر درخت نهاده [illegible] رسید که ای
زکریا مبادا که آه کنی و ناله کنی که نامت از دیوان صابران محو کنیم پس [illegible] اره بفرق زکریا رسید گفت هزار شکر
که خون مرا بسر کوی محبت تو میریزند اگر صبر کرد تا بدو نیم کرد ؛ بیت ؛ [illegible] ما در میان مردم عالم گذاشتیم [illegible]
و یحیی را بدرگاه ملک بردند که هم در آن روز او را قتل کنند [illegible] در آن وقت زبان حال یحیی بدین مقال مترنم بود که ؛ نظم ؛
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible]
[illegible] هفتاد هزار کس را از گروه بنی اسرائیل بکشت [illegible] خون یحیی از جوشش
فرو نشست ابن عباس از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که آنحضرت فرمود [illegible] بجهت قتل یحیی بن زکریا هفتاد
هزار کس کشتیم [illegible] و بجهت قتل حسین هفتاد هزار و هفتاد هزار کس خواهیم کشت [illegible]
که ملکی در بابل بود [illegible] روزی زنی را دید در نهایت جمال دل خود باو میل کرد و آن زن را بنکاح بخود دعوت
نمود [illegible]

از روزگار نوح علیه السلام باز مانده بود و از اهل کس عبادت نمی‌کرد و آن زن گفت این فرزند پسر است و پسر فرزند بی دولت او را
بشنو این بهمن انهم تا چه شود از آنجا بنهاد و برفت حق تعالی سگی را بر گماشت تا بیامد و پستان خود را در دهن او نهاد و او را شیر
داد و چون سیر شد او را بر گردانید و مدتی او را بر زبان پاک کرد و او را بخوابانید و برفت تا یکسال او را چنین شیر دادی
و خدمت کردی و کار مادر بجای آوردی و مادر او بیرون رفت بعد از یکسال باز آمد و گفت ببینم کار او بچه رسید و دید که سگ آمد و او را شیر داد
و مدتی او را پاک کرد و برفت مادر را معلوم گشت که این سر تربیت او را بر داشت و باز آورد و او را بختکو نام نهاد و چون بزرگ شد
مردم او را بخت النصر گفتند القصه چون او بسر ده ساله رسید [illegible] هیکل و سرخ روی و ازرق چشم و در سر وی هیچ موی نبود و یک پای لنگ بود
و با این همه کودکی بود بی بنیاد چون مادرش [illegible] گفت ای پسر هیچ [illegible] نفقه [illegible] بر خیز و برو [illegible]
و [illegible] تا ما را نفقه [illegible] روز [illegible] مادر عمل کرد و چون عمر او بدوازده رسید فرمان آمد بارمیا پیغمبر از بیت المقدس برخیز بابل
رو و [illegible] فرزندان [illegible] از دشمن باز [illegible] ارمیا گفت بار خدایا او را چه شناسم جبرئیل او را نشان داد و چون ارمیا برخاست
بابل آمد چون بدر شهر رسید کودکی را دید که [illegible] ارمیا او را [illegible] بشناخت گفت ای پسر ترا چه نام است
گفت بخت النصر ارمیا گفت ای پسر ترا مژده باد بسیار پادشاه شوی و یکی میخواهم که اگر وقتی بنی اسرائیل را دست یابی مرا و فرزندان مرا امان دهی
گفت قبول کردم ارمیا گفت مرا خطی ده گفت من نوشتن ندانم ارمیا گفت او نبشته ده ارمیا دوات و قلم و کاغذ بیرون داد و بخت
النصر کاغذ را [illegible] کرده بوی داد ارمیا آن خط را گرفته روی به بیت المقدس نهاد و بنی اسرائیل را گفت ای قوم المنس
[illegible] بخت و اولت [illegible] که بحد بلوغ رسید ستم [illegible] و [illegible] عاصی میشوید که شما طاقت او نخواهید
آورد اما چون ارمیا [illegible] مشغول شد و بعبادت مشغول گشت بنی اسرائیل همان [illegible] کردند چون بخت النصر [illegible] ساله شد
بخدمت سلطان مشغول شد و او را مهارت [illegible] در خط و حساب [illegible] روزی وزیر سلطان رفت که [illegible] تا آنی
برات آورم وزیر گفت [illegible] نوشتن دانی گفت بلی کاغذ برداشت و بر آن [illegible] نوشت وزیر پسندید گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible] ملک [illegible] روزگار [illegible]
[illegible] بگلان ایشان [illegible] فرستاد [illegible] بسلطان [illegible]
[illegible] مرکب روزی بخت النصر [illegible] دیوان رفت [illegible]
و [illegible] آمده [illegible] بخت النصر گرد [illegible] کار [illegible] جهانیان از آن عبرت
گیرند [illegible] زندان آمد و زنانیان [illegible] حدیثی است [illegible] شما [illegible] و محنت [illegible]
اگر [illegible] کنم [illegible] شما [illegible] هم قبول کرد [illegible] ما فرزندان و مال

۱۵۰

وایشانرا بزرگان و نواختگان بانواع ناز و نعمت و تعظیم و تکریم فی جنات النعیم و در بهشتهای بانواع ناز و نعمت و خطیب خوارزمی
که یکی از علما اهل سنت است در کتاب اربعین خود آورده که از رسول صلی الله علیه و آله منقول است که چون روز قیامت علی بن ابی طالب را بخوانند
نام او کنند که یا صدیق یا ولی یا عابد یا هادی یا مهدی یا وصی یا فتی مرا انت و شیعتک الی الجنة بکذر بی یا دوستان و شیعیان
خود بسوی بهشت پس علی بن ابی طالب شیعیان را همراه خود کرده به بهشت درآید قوله تعالی والسابقون السابقون اولئک المقربون
و [illegible] حال ایشان [illegible] و اضح روایات مروی از علی بن ابی طالب
[illegible] شده اند [illegible] جنات نعیم [illegible] انواع نعمت و کرامت ثلة من الاولین
وقلیل من الآخرین گروهی بسیار از پیشینیان از امم [illegible] خاتم صلی الله علیه و آله و گروهی اندک از پیشینیان یعنی امت محمد صلی الله علی
سرر موضونة متکئین علیها متقابلین و این سابقان باشند بر تختهای بهشت که ساخته شده باشند از [illegible]
یاقوت و مروارید مرصع [illegible] و جواهر [illegible] تکیه زده کان باشند بر آن تختها [illegible] یطوف علیهم ولدان
مخلدون باکواب و اباریق و کاس من معین [illegible] ایشان [illegible] کودکان [illegible] خدمت
[illegible] بکوزه‌های بی دسته [illegible] و ابریقهای با دسته [illegible] و جامهای پر از شراب جاری
در بهشت با خمر صافی [illegible] آب زلال که از زیر عرش منبع شود [illegible] جاری گردد لا یصدعون عنها
و لا ینزفون [illegible] سبب آن شراب [illegible] خمار نباشد و بی عقل [illegible] باشند و فاکهة مما یتخیرون
میوها آنچه اختیار کنند [illegible] و لحم طیر مما یشتهون و [illegible] گوشتها است آنچه آرزو کنند
[illegible] ایشان [illegible] یا بریان کرده [illegible] اهل بهشت میل گوشت مرغ کنند حق تعالی مرغی
که خاطر ایشان خواهد فی الحال در نظر ایشان [illegible] حاضر کند و ابو سعید خدری از رسول صلی الله علیه
روایت کند که در بهشت مرغان [illegible] هفتاد [illegible] مومن میل طعام کند [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] و بعد از آن [illegible] خوشبوتر که هیچ [illegible] و بعد از آن [illegible]
و حور عین کامثال اللؤلؤ المکنون [illegible] جنت برای [illegible] سفید اندام [illegible] که سفیدی چشم ایشان در نهایت
سفیدی باشد و سیاهی آن در نهایت سیاهی

و در غایت لطافت و صفا مانند مروارید پوشیده در صدف که غبار بر آن نشسته باشد و دست اغیار به او نرسیده ابو
امامه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که در بهشت هیچ مومنی نباشد مگر او را عقد کنیز باشد از حور العین از عبدالله
عباس روایت است که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت نوری در بهشت پدید آید اهل جنت گویند که این چه نوری است
گویند که روشنی دندان حوری است که در روی شوهر خود خندید جزاء بما کانوا یعملون حق تعالی این کرامتها با ایشان ارزانی فرمود از
جهت پاداشت و جزای ایشان بسبب آنچه بودند که میکردند در دنیا از اعمال صالحه لا یسمعون فیها لغوا و لا تأثیما الا قیلا
سلاما سلاما نشنوند در بهشت سخن بیهوده و سخنی که موجب گناه باشد مگر گویند سلاما سلاما که عبارت از رستگاری
از غم و اندوه است و حصول دولت و نعمت و اصحاب الیمین ما اصحاب الیمین و یاران دست راست چه کسانند که دست
راست گویند که ایشان جماعتی اند که نامه اعمال ایشان بدست راست دهند فی سدر مخضود در زیر درخت کنار بی خار باشد
و طلح منضود و در درخت موزی که بر هم چیده باشد میوه های آن از شیر شیرین تر از عسل باشد و ظل ممدود و سایه کشیده و کشیده شده که هرگز
کم نشود و زایل نگردد و ماء مسکوب و آب بخشیده شده یعنی آبی که از جنت عدن بر بوستانها و بکرها روان شود و فاکهة کثیرة لا
مقطوعة و لا ممنوعة و میوه های بسیار از جنسی که باشد منقطع نشود و ممنوع نگردد و بخلاف میوه های دنیا که در فصلی باشد
ضع
که در خزان منقطع گردد و از مردم منع میکنند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هیچ میوه از درخت بهشت نچینند که از موضع
آن مثل آن روییده نشود و فرش مرفوعة و گسترده ها که برای استراحت برداشته باشند بعضی بالای بعضی که بالا نهاده شده باشد تا بحد بلند
مرتبه ارتفاع آن پانصد ساله راه باشد و در تفسیر آورده اند که بلند کرده شود تا بر آن نشینند تا تعب نکشند انا انشأناهن انشاء فجعلناهن
ابکارا بدرستی که آفریدیم زنان را آفرینشی تازه یعنی بی آنکه از پدر و مادر بوجود آیند بمحض قدرت خود آفریدیم ایشان را فجعلناهن ابکارا
پس گردانیدیم ایشان را دختران دوشیزه یعنی هر گاه از صحبت ایشان برخیزند ایشان را بکر یابند عربا اترابا لاصحاب الیمین دوستان شوهران و همسالان
همه در یک سال و شوهران نیز همچنین برای اصحاب دست راست و ایشان دست راست آنچنانند که در دنیا و کتاب کتابت شده باشند و حضرت
که این ثیاب و حضرت که ایشان خواهند بود بجزای کرده ایشان بر بی بیکاران نظم تو بدی مسکن و منزل هیچ که به نشینانیم هر حال ...
بدنخواهد بود بلکه در تحلیل احیان بحال تو جهت شمه که اهل بهشت هم امرد باشند و سفید اندام و جعد موی و چشمها سرمه کرده سی و سه ساله

و در بعضی

و در بعضی تفاسیر مذکور است که زنان ثابت سی و سه ساله باشند و مردان سی و سه ساله و در تبیان آورده که بجای ... این
سن باشند و ممزوج سازند و شوهر دهند عجوزه را با بوسیدن که کنند پس اگر در دنیا شوهر داشته باشد با شوهر خود از اهل بهشت باشد
یکی از ایشان را دهند و اگر زیاده از یک شوهر داشته باشد او را بزوج آخر او دهند ثلة من الاولین و قلیل من الاخرین گروهی بسیار از پیشینیان
و گروهی از پسینیان از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت است که از آدم تا من یک ثلة است و از من تا قیامت یک ثلة است
ثلة من تمام نشود الا بآن شبانان که در صحرا شتر میچرانند و میگویند لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله از اینجا معلوم میشود
که همه امت محمد در روح مخلد خواهند بود و قبل از این مذکور شد که اهل بهشت صد و بیست صف باشد هشتاد صف از امت
محمد خواهند بود انشاء الله تعالی و در کلام حق تعالی در صفت بهشت میفرماید و یطوف علیهم غلمان لهم کانهم لؤلؤ مکنون یعنی طواف کند بر
ایشان ملکان سیماء هم برای خدمت خادمان که مخصوص باشند بر شکل پسران در خوش صورتی اغرب شده که گویا ایشان در حسن و صفا و لطافت
مروارید پوشیده شده و در صدف که دست هیچکس بدو نرسیده باشد از قتاده مرویست که کسی از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
پرسید که خادم چنین است مخدوم چگونه باشد فرمود که فضل مخدوم بر خادم چون ماه شب چهارده باشد بر جمیع ستارگان و غیر از
آن حضرت مرویست که کمترین اهل بهشت از روی مرتبه کسیست که خادم او هزار کس باشند و بدانکه اهل بهشت هر ساعت مشغول کاری باشند
قوله تعالی ان اصحاب الجنة الیوم فی شغل فاکهون هم و ازواجهم بدرستی که یاران بهشت امروز در شغلی و کاری باشند تازه و شادمان
یعنی شغل متعجب بهشت باشند و مستغرق لذات آن از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که مشغول ایشان بدختران بکر باشند
و شنیدن نغمها و گفته اند که اهل بهشت مشغول باشند بانواع ثواب که هر نوع او مناسب و در خور عضوی باشد که آنرا عبادت
مشغول ساخته اند مثلا ادخلوها امنین ثواب پاهای ایشان بمساجد و یا طلب علم و یا زیارت و سایر خیرات رفته باشند و
تلک ثواب دست ایشان که آن مال انفاق و کرم باشد و حور عین ثواب فرج ایشان که از حرام باز ایستاده باشند کلوا
واشربوا هنیئا ثواب شکم که از لقمه حرام بازداشته باشد و اخر دعویهم ثواب زبان که آن ذکر خدا و سایر اقوال نیکو کرده باشند لا یسمعون
فیها لغوا و لا تأثیما ثواب گوش که آن موعظه و نصایح ها و مصرف کرده باشند و تلذ الاعین ثواب چشم که آن نظر کرده باشند در معجزات
و سایر عبادات که آن تعلق باشد پس اهل بهشت بجمیع انواع ثواب تازه و شادمان باشند هم و ازواجهم فی ظلال علی الارائک متکئون
ایشان و زنان ایشان در سایه با ایشان همخوابه بوده باشند و بصفت ایمان از دنیا بیرون رفته در سایه ها باشند و بر تختهای آراسته
تکیه کرده گان لهم فیها فاکهة و لهم ما یدعون مر ایشانراست در بهشت جنس جنس از انواع میوه ها و مر ایشانراست آنچه خواهند و آرزو کنند

و روزیان آرند و ابن عباس گفته که هر چه بهشتی در خاطر خود آورد از طعم و اشربه یا الکه بر زبان او رود پیش او حاضر شود سلام قولا

من رب رحیم هر یشان را باشد یعنی مشعر بر امنیت سلامت گفتنی صادر شده از جانب پروردگار رحیم بر ایشان و ایشان مر رب

از عبد الله انصاری که پیغمبر صلی الله علیه و آله که اهل بهشت در نعیم خود مستغرق باشند ناگاه نوری از ایشان درخشان شود چون سر بالا کنند

از زمان آوازی بر آید که السلام علیکم یا اهل الجنة این غایت مدعای ایشان باشد گویند هر گاه سلام کند ملائکه بر ایشان

سلام کنند یا بن عباس که السلام علیکم من ربکم رحیم مر و بسند چون اهل بهشت متوجه بهشت شوند کفار بر هر یکی ایشان نظر کرده هم

خطاب رسید که دور شوید و امتازوا الیوم ایها المجرمون جدا گردید امروز ای عاصیان و کافران ابن مسعود گوید شبی خدمت رسول

بودیم حضرت اخبار گذشته ماضیه میفرمود چون مجلس تمام شد بر خواستیم هر یک بخانه خود رفتیم روز دیگر فرمود که دوش پیغمبران گذشته

و اتباع ایشان بر من عرض کردند بعضی انبیا را دیدم که امت بسیار داشتند و بعضی کمتر و بعضی یک تن بیش کس نبود [illegible] و

جمعی دیگر را دیدم که از یکی بیش نبود و گروهی را هیچ نبود و پیغمبری دیدم که می آمد با امت بسیار که از کثرت آن متعجب شدم گفتم خداوندا این

کدام پیغمبر است خطاب آمد که این برادر تو موسی بن عمران است گفتم بار خدایا امت من کجا اند فرمود که بنگر بدست راست نگاه کردم صحرای

مکه را دیدم که چندان مردم که آن را [illegible] بود گفتم خداوندا ایشان کیستند ندا آمد که امت تواند راضی شدی گفتم بلی ندا

بجانب چپ نگر نگاه کردم از کثرت ایشان افق آسمان پوشیده شده بود گفتم ایشان کیستند گفت ایشان نیز امت تواند خشنود شدی گفتم آری

بعد از آن فرمود که در میان امت تو هفتاد هزار بی حساب به بهشت روند عبد الله مسعود گوید که گفتم یا رسول الله کدام امت که ایشان مانند

گفت [illegible] آن ایشان اند فرمود چنین است که آنانند که تکبر نکنند و بر خدای توکل نمایند بس عکاشه گفت از تکبر بد

چیزی نیست مولوی معنوی در مثنوی چه خوش فرموده مثنوی از بهاران کی شود سر سبز سنگ خاک شو تا گل بروید رنگ رنگ سالها

تو سنگ بودی دلخراش آزمون را یک زمان تو خاک باش گر پشیمانی از آن پای از نشست تو رهروی فو سری دلی جام تو آن دل

از کین و کبر از شهوت کبر و کین و بغض و حسد شیطنت کردگی بود لعنت مستحق لعنت بدان بوصفت کبر از جو بهشت

جاه و مال کنز و کبر است کلی کمال با وصلت کی گنجد آن بوی و سری که گنجد در آن بوی حق ندا شد از کمال عیب ان

جانهای مغرور مال یک سال از کیشان زطاعت کر هند ور [illegible] و ثواب دهند ای خدا جانی که عیب خود ندید هر که عیبی

گفت او بر خود خرید از عبد الله مسعود روایت که گفت شب معراج کرد رشتی که از معراج بر فیلم مرشد که بهشت و دوزخ را بر من عرض کنند دیدم

هر دو را بهشت را دیدم با انواع نعمتها و دوزخ را ملاحظه نمودم با الوان عذابها و چون از دیدن هر دو فارغ شدم جبرئیل گفت یا رسول الله

آیا خواندی که بر در های بهشت چه نوشته بود و بر در های دوزخ گفتم یا جبرئیل حرفی گفت بر در های بهشت هشت سطر بود و

در هر کلمه نوشته که هر کلمه از آن بهتر است از دنیا و آنچه

در دنیا است هر که سی به پا موری و عمل کند بر آنها و بدرستی که دوزخ را هفت در است و بر هر دری از آنها سه کلمه نوشته اند که کلمه

بهتر است از دنیا و آنچه در وی است هر که بی بشناسد آنها را و عمل کند بس گفتم یا جبرئیل بو کری با من تا بخوانم آنها را بو گفت جبرئیل

با من بین بیاکرده های بهشت بس حرف به را اول در بهشت آمده نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله لکل شیء حیلة و حیلة طیب

العیش اربع خصال القناعة و بذل الحقد و ترک الحسد و مجالسة اهل الخیر یعنی مرتبه خدای را سزاوار پرستش باشد الا خدای

بحق و محمد رسول او و بر وسیلی خداست هر چیزی را چاره است و چاره خوش زندگی چهار خصلت است قناعت و دور کردن کینه یعنی کینه

در دل نگاه نداشتن و حسد نبردن و مجالست و مصاحبت اهل خیر و بر در دوم از درهای بهشت نوشته بود که لا اله الا الله محمد

رسول الله علی ولی الله لکل شیء حیلة السرور فی الآخرة اربع خصال مسح الراس الیتامی و التعطف علی الارامل و السعی فی الحوائج

و تفقد الفقراء و المساکین یعنی نیست خدای که مستحق پرستش و عبادت باشد مگر خدای بحق و معبود مطلق و محمد فرستاده او است

و علی برگزیده او است مر هر چیزی را چاره است و چاره خوشحالی در آخرت چهار خصلت است دست کشیدن بر سر یتیمان و ترحم نمودن بر بیوه زنان

و مهربانی با بیوه زنان نمودن و سعی نمودن در حاجت مسلمانان و جستن فقرا و مساکین یعنی بحال ایشان وا رسیدن و بر

در سیم نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله لکل شیء حیلة و حیلة الصحة فی الدنیا اربع خصال

قلة الطعام و قلة المنام و قلة المشی و قلة الکلام یعنی نیست خدای که او را پرستش نمایند مگر بحق و مگر بود و رسول الله

و محمد پیغمبر خداست و علی ولی خداست هر چیز را حیله است و حیله تندرستی در دنیا چهار خصلت است کم خوردن طعام و

کم کردن خواب و کم راه رفتن و کم حرف زدن و بر در چهارم نوشته بود از درهای بهشت که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله

من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلیکرم جاره من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلیکرم ضیفه من کان یؤمن بالله

و الیوم الآخر فلیبر الوالدین من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلیقل خیرا او لیسکت یعنی نیست خدای که

مستوجب پرستش باشد مگر معبود بحق و محمد نبی اوست و علی ولی اوست الکیکه گرویده باشد بخدای تعالی و بروز آخرت

پس باید گرامی دارد همسایه خود را هر که ایمان آورده باشد بخدای تعالی و بروز آخرت پس می باید گرامی دارد مهمان خود را هر که ایمان

آورده باشد بحق تعالی و بروز جزا پس باید نیکویی کند با مادر و پدر خود هر که گرویده باشد بحق سبحانه و تعالی و بروز قیامت پس

باید سخن خیر گوید یا ساکت باشد یعنی اگر متکلم باشد تکلم او به نیکی باشد و اگر نه حرف نزند و بر در پنجم از درهای بهشت نوشته

بود که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله من اراد ان لا یذل فلا یذلل من اراد ان لا یشتم فلا یشتم من اراد ان لا اظلم

فلا یظلم من اراد الاستمساک بالعروة الوثقی فی الدنیا والآخرة فلیتمسک بقول لا اله الا
الله محمد رسول الله علی ولی الله یعنی کیست که خالق کل اوست معبود [illegible] پرستش نماید الا خالق
حقیقی و محمد پیغمبر اوست و علی ولی اوست هر که اراده دارد که افضل شود پس باید که [illegible]
کسی که [illegible] پس باید که خود فکر کند [illegible] باشد ظلم بر او نبود ظلم نکند
بر کسی که [illegible] العروة الوثقی در دنیا و در آخرت پس باید [illegible] گفتن لا اله الا الله
محمد [illegible] محمد رسول الله علی ولی الله [illegible] ششم نوشته بود [illegible] که لا اله الا الله
محمد رسول الله علی ولی الله من احب ان یکون قبره واسعا فسیحا فلیبن المساجد من احب ان
لا تاکله الدیدان تحت الارض فلیکنس المساجد من احب ان لا یظلم لحده فلینور المساجد من
احب ان یبقی طریا تحت الارض ولا یبلی جسده فلیشتر بسط المساجد یعنی [illegible] که
اطلاق ربوبیت [illegible] مگر خدای سبحانه و تعالی و محمد رسول خداست و علی ولی خداست [illegible]
[illegible] باشد [illegible] فراخ [illegible] مساجد [illegible]
باید که [illegible] مساجد [illegible] روشن [illegible] مساجد [illegible]
[illegible] مساجد [illegible]
هفتم نوشته بود [illegible] که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله بیاض القلب فی اربع خصال عیادة المریض
واتباع الجنایز [illegible] و وضع [illegible] یعنی [illegible] خدای [illegible]
[illegible]
[illegible] لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله من اراد الدخول
هذه الابواب الثمانیة فلیتمسک باربع خصال بالصدقة والسخاء وحسن الاخلاق وکف الاذی عن عباد الله

یعنی

[illegible] خدای [illegible] خالق باشد مگر الله تعالی [illegible] محمد [illegible] پیغمبران و علی ولی خداست [illegible]
مصطفی [illegible]
[illegible] سلمان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مع نعمه [illegible]
آفریده و [illegible] هفت طبقه [illegible] سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم [illegible]
دوزخ را هفت [illegible] جهنم [illegible]
[illegible] شیطان [illegible]
[illegible] رسول صلی الله علیه [illegible]
با آن حضرت [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم [illegible]
[illegible]
[illegible]
یا رسول الله [illegible]
[illegible] الحطمه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

میشود چون ناکرده شد نامیدانی که چیست آتشی که این صاحب وی ذکر شد نارُ اللّٰهِ المُوقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الأَفئِدَةِ إِنَّهَا عَلَيهِم مُؤصَدَةٌ
فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ حطمه آتش خدا است که برافروخته شده یعنی از خدای به قهر و غضب خود آنرا برافروخته آن آتش که برآید و غالب
شود بر دلها یعنی بر همه اعضا و اطراف ایشان فرو گیرد و به میان دل ایشان درآید به سبب آنکه آن آتش بر کافران فرو بسته شده است
همچنانکه در سر بر کسی فرو بندند در ستونها کشیده شده و این طبقه لظی جای فرعونست یعنی جمع کنندگان مال حرام و بخیلی
جای جهودانست و طبقه چهارم را سقر خوانند که ما سلککم فی سقر و ما ادریک ما سقر و این آیه در باب ولید [illegible] نازل
شده یعنی [illegible] سقر لا تبقی و لا تذر یعنی آتشیست که باقی نگذارد
گوشت و پوست و رگ و عصب و عظام را و دست باز ندارد همه را [illegible] و این طبقه رابعه سقر که برای [illegible] است و در بعضی
از تفاسیر [illegible] طبقه پنجم [illegible] طبقه ششم را سعیر خوانند که اما من اوتی کتابه وراء ظهره فسوف یدعو ثبورا و یصلی سعیرا
یعنی اما آنکه داده شود نامه کردار او از پس پشت او پس زود باشد که بخواند [illegible] و درآید به آتش سوزان
[illegible]
تا [illegible] و [illegible] بخواند یعنی [illegible] به آتش فروخته انه
کان فی اهله مسرورا [illegible]
که [illegible] و این طبقه خامس جای عاصیان و ناصبیان
طبقه ششم را جحیم گویند که ثم صلوه الجحیم یعنی [illegible] مشرکان و [illegible] دوزخ [illegible] طبقه
هفتم هاویه است که [illegible] فامه هاویه و این جای کسی است که اعمال حسنه [illegible] باشد
حسنات باشد چنانکه حق تعالی و اما من خفت موازینه فامه هاویه امام [illegible]
از [illegible] دوزخ و ما ادریک ماهیه نار حامیه [illegible] آتشیست که گرم [illegible]
بغایت رسیده [illegible] که چون اهل دوزخ [illegible]
[illegible] معاویه [illegible] علیهما اللعنه [illegible] انکه حق سبحانه و تعالی در دوزخ ماران
آفریده هر یک بشکل [illegible] و کژدمها آفریده هر یک بشکل [illegible] و هفتاد سال [illegible] حق سبحانه و تعالی
فرشتگان را [illegible] دوزخ کرده [illegible] آسمان و زمین [illegible]
دوزخیان میزنند که و لهم مقامع من حدید و به [illegible] زنجیرهای آتشین [illegible] دوزخیان را بر هم می بینند

برهم می بینند که خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه ثم فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعا فاسلکوه
خطاب به زبانیه رسد که بگیرید او را پس غل کنید او را یعنی دست و پای او را بر گردن او ببندید در خبر است که چون حق تعالی گوید
بگیرید او را هفتاد هزار زبانیه بیایند و [illegible] در دست و پای ایشان پاره پاره شود [illegible] زبانیه
[illegible]
پس آنگاه در زنجیری از آتش که درازی آن هفتاد ذراع است [illegible] او را [illegible]
نوف بن [illegible] روایت کرده که [illegible] هفتاد [illegible]
[illegible] و از کعب الاحبار مرویست که اگر [illegible]
و اگر [illegible] اهل دوزخ [illegible]
و بیان علت این عذاب چنین آمد إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤمِنُ بِاللّٰهِ العَظِيمِ وَلَا يَحُضُّ عَلَى طَعَامِ المِسكِينِ
[illegible]
[illegible]
نفس خود [illegible] طعام کند [illegible]
[illegible] دوزخ [illegible]
آتش [illegible] در روایت آمده که بر هر دری از درهای دوزخ هفتاد هزار شهرست از آتش و در هر شهری هفتاد هزار
از آتش و در هر [illegible] هفتاد هزار [illegible] است از آتش [illegible] هفتاد هزار
از آتش [illegible] هفتاد هزار [illegible]
[illegible] دوزخ هفتاد هزار فرشته از آتش [illegible] موسی
علیه السلام [illegible] که حق تعالی خطاب کرد که ای موسی [illegible] دوزخ را هفت طبقه آفریده ام [illegible]
از آتش و در هر وادی هفتاد هزار شهر است از آتش و در هر شهری هفتاد هزار کوشک است از آتش و در هر کوشکی هفتاد
هزار خانه است از آتش و در هر خانه هفتاد هزار تابوت است از آتش [illegible]
[illegible] هفتاد هزار کژدم است و هفتاد هزار مار و هر کژدمی و ماری به بزرگی کوه است ای موسی [illegible]
[illegible] و غافلان و [illegible]
[illegible] اند که کتابهای من [illegible] و از رسول صلی الله علیه و آله

روایت که در دوزخ وادیست بدان گرمی که هر روزی هفتاد هزار بار اهل دوزخ از گرمی او بفریاد آیند و دران
وادی خانه ایست از آتش و دران خانه چاهیست از آتش و دران چاه تابوتیست از آتش و دران تابوت ماریست
از آتش که او را هزار سر باشد و در هر سری هزار دهان و هزار دندان و هر دندانی هزار گز صحابه
پرسیدند که آن جای که کدام طایفه است فرمود جای خمر خوارگان و در صفت بعضی از اهل دوزخ حق تعالی
میفرماید که وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ و اصحاب دست چپ چه اند اصحاب دست چپ فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ باشند
در بادی بنهایت گرمی که حرارت ایشان در مسام ایشان نفوذ کند و در آب گرم که در حرارت
متناهی باشند وَظِلٍّ مِنْ يَحْمُومٍ و باشند در سایه از دود که در غایت سیاهی باشد در تبیان آورده اند
که چون حرارت سموم را جبار و کباد دوزخیان اثر کند پناه جویند بحمیم جوشان که گرز دکان در میان آب مبتلیند
روایتست که حمیم آبیست که از آن روز باز حق تعالی دوزخ را آفریده است میجوشانند بیدادان که دوزخیان
از تشنگی هزار سال فریاد کنند از آن آب بدیشان دهند چون بنزدیک روی ایشان برند گوشت روی
ایشان فرو ریزد چون بیاشامند هر چه در اندرون ایشان باشد پاره پاره گردد و از حرارت آن بیشتر
متأذی گردند پناه برند از سایه بد و ظلمانی و گویند یحموم کوهیست در میان آتش که دوزخیان در سایه آن
پناه برند و گفته آتش سیاهست لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ حکمت ببرت آن سایه مانند سایها دیگر که باآن
استراحت باشند و در راحت رسانند که باآن منجب شوند إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ بدرستیکه
ایشان بودند پیش ازین در دنیا بناز و نعمت پرورده شدگان وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيمِ و بودند که
اصرار میکردند در قیام نمودن بر گناه بزرگ و از آن تایب و نادم نمی شدند وَكَانُوا يَقُو
لُونَ أَئِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ و بودند که می گفتند بر وجه انکار
دقیقه که بمیریم و گردیم خاک و استخوانهای بی گوشت و پوست ما آیا برانگیختگانیم از قبرها و زندگانیم
أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ یا برانگیخته شوند پدران پیشین ما که خاک گشته اند قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ
لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ بگوای محمد در جواب ایشان که بدرستیکه جمیع پیشینیان از
آبای شما و غیر آن و از پسینیان از شما و غیر شما هر آینه جمع شدگانند و محشور شدگان بسوی میقات روز معلوم از روز
قیامت ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ پس بدرستیکه شما در آن روز ای گمراهان از طریق حق وای
تکذیب کنندگان حشر و نشر لَآكِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ هر آینه خورندگانید از درختی که آن زقوم است فَمَالِئُونَ

منها

مِنْهَا الْبُطُونَ پس پر کنندگان باشید از آن درخت شکمهای خود را جهت بسیاری گرسنگی فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ
مِنَ الْحَمِيمِ پس آشامندگانید از بالای میوه آن درخت از آبی در نهایت گرمی بسبب کثرت تشنگی مراد که
جوع بر دوزخیان گمارند تا شکمهای خود را از زقوم پر سازند بعد از آن تشنگی بر ایشان غالب کنند حمیم بر ایشان
فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهِيمِ پس آشامندگان اند از حمیم مانند آشامیدن شتران بسیار تشنه زده و آب نیابد
و هیام علتیست در شتر بسبب آنکه شتران را عارض میشود و علت آن هر چند آب بخورند سیر نشوند و هلاک میشوند
ازین گذشت که جبرئیل علیه السلام در شب معراج حضرت رسول صلی الله علیه و آله را خبر داد که بر هر دری از درهای بهشت چهار کلمه نوشته
و بر هر دری از درهای دوزخ سه کلمه که هر یک از آن بهتر است از دنیا و ما فیها و آنچه بر درهای بهشت مذکور شد اما آنچه بر درهای دوزخ
نوشته است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون آمدیم بدرهای دوزخ پس بر در اول از آن درها نوشته بود سه کلمه لعن
الله الکاذبین لَعَنَ اللَّهُ الْبَاخِلِينَ لَعَنَ اللَّهُ الظَّالِمِينَ یعنی لعنت کرده است حق تعالی دروغ گویان را لعنت
خدای تعالی بخیلان را لعنت کرده است خدای تعالی ظالمان را لعنت کرده است یعنی از رحمت خود دور کرده است این سه طایفه را
و بر در دویم از آن درها نوشته سه کلمه که مَنْ رَجَا اللَّهَ سَعِيدٌ وَمَنْ خَافَ اللَّهَ أَمِنَ وَالْهَالِكُ الْمَغْرُورُ مَنْ رَجَا لِكُمْ
سِوَى اللَّهِ وَخَافَ غَيْرَهُ یعنی هر که امید او بخدای تعالی است نیک بخت است و هر که ترس او از خدای تعالی است ایمن گر
شوند و هر که امید او بغیر خداست و ترس او از غیر خداست و بر در سیم از آن درها نوشته سه کلمه من اراد ان لا یکون
عُرْيَانًا فِي الْقِيَامَةِ فَلْيَكْسُ الْجُلُودَ الْعَارِيَةَ فِي الدُّنْيَا مَنْ أَرَادَ أَنْ لَا يَكُونَ جَائِعًا فِي الْقِيَامَةِ فَلْيُطْعِمِ
الْبُطُونَ الْجَائِعَةَ فِي الدُّنْيَا مَنْ أَرَادَ أَنْ لَا يَكُونَ عَطْشَانًا فِي الْقِيَامَةِ فَلْيَسْقِ الْعَطْشَانَ فِي الدُّنْيَا
یعنی هر که اراده دارد که برهنه نباشد در روز قیامت پس باید که بپوشاند پوستهای برهنه را در دنیا هر که اراده داشته باشد که
گرسنه نباشد در روز قیامت پس باید که طعام دهد شکمهای گرسنه را در دنیا هر که خواهد تشنه نباشد در قیامت پس باید که
تشنگان را در دنیا سیراب کند و بر در چهارم از درهای دوزخ نوشته بود سه کلمه که أَذَلَّ اللَّهُ مَنْ أَهَانَ الْإِسْلَامَ وَالْمُسْلِمِينَ أَذَلَّ
اللَّهُ مَنْ أَهَانَ عِتْرَةَ نَبِيِّهِ أَذَلَّ اللَّهُ مَنْ أَعَانَ الظَّالِمِينَ عَلَى ظُلْمِ الْمَخْلُوقِينَ یعنی ذلیل و خوار گرداند خدای تعالی
هر که خوار دارد اسلام و مسلمانان را یعنی دین اسلام را بی قدر و خوار و بی مقدار گرداند حق سبحانه و تعالی هر که اهانت کند
عترت پیغمبر را یعنی نظر حقارت در آل رسول نگاه کند و ایشان را خوار و حقیر دارد ذلیل گرداند حق تعالی هر که یاری دهد ظالمان
بر ظلم خلایق و بر در پنجم از درهای دوزخ سه کلمه نوشته که لَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَإِنَّ الْهَوَى مُجَانِبٌ لِلْإِيمَانِ وَلَا تَنْطِقْ فِيمَا لَا يَعْنِيكَ
فَتَسْقُطَ مِنْ عَيْنِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ عَوْنًا لِلظَّالِمِينَ فَإِنَّ الْجَنَّةَ لَمْ تُخْلَقْ لِلظَّالِمِينَ یعنی متابعت مکن

هوای نفس تو را بد رستی که هوای نفس دورمیکرداند ترا از خدا و هر چیز را که نفعی نرساند ترا پس بپرهیز از نظر پروردگار خود و [illegible]
دشمنی ظالمان پس بدرستی که بهشت خلق شده بود است از برای ظالمان و بر در هشتم از درهای دوزخ نوشته است سه کلمه که انا حرام
المتعبدین انا حرام علی الشامتین انا حرام علی المتصدقین یعنی من حرام بر تهجد کنندگان یعنی عبادت
کنندگان من حرامم بر روزه داران بر حرامم بر صدقه دهندگان و بر در هفتم از درهای دوزخ سه کلمه نوشته که حاسبوا
انفسکم قبل ان تحاسبوا و تجوا انفسکم قبل ان توبخوا و ادعوالله عزّ و جلّ قبل ان
تردوا علیه و لا تقدروا علی ذالک یعنی محاسبه نفسهای کنید پیش از آنکه حساب کنند شما را و زجر کنید نفسها را
پیش از آنکه حساب کنند شما را زجر کرده شوید و بخوانید خدای تعالی را پیش از آنکه وارد شوید بر او و قادر نباشید بر خواندن او [illegible]
کن که از درجات درو زخلاص شوید و بدرجات بهشت برسید امید که جمیع شیعیان [illegible] و دوستان [illegible]
دوستان ایشان از دوزخ سوزان نجات یافته بهشت جاودان روزی گردد بتخصیص احوال بنده ابن بجار
خداوندا الهی بهو دکنتم فراوان بود و نابود کنتم چه آرایش بر تقصیر طاعت چه وزن آرم چه کم است اگرچه
جرم عاصی صد چنان است ولیکن رحمت بیش از آن است زهی غفلت که ما را کرد [illegible] و گر [illegible] از ما هیچ تقصیر
زهی حسرت که خواهد بود ما را ولی حسرت ندارد سود ما را زهی شرمندگی بر گرفتن [illegible] خواب [illegible]
کنون چون او فتاد این کار ما را خداوندا نگهدار ما را ... در ترک [illegible] در این باب
بدانکه خلاصی از دوزخ و نجات از نیران الجحیم جز دیگر سوای محبت علی ابن ابیطالب و یازده فرزند او علیهم السلام [illegible]
و محبت آنست که بی رضا محبوب دم نزنند و فعلی که موجب بدنامی نفار خاطر او باشد نکنند و [illegible] [illegible]
محبوب قرار گیرد پس شیعه باید که پیروی کند افعال و اقوال حضرات را زیرا که شیعه پیرو است پس هر کسی که از [illegible]
و خود را شیعه خواند نامید به حضرت حق سبحانه و تعالی جلّ جلاله که خالق جمله ممکنات است بنده گان خود را بطاعت و نهی [illegible]
از معصیت پس هر که در بندگی او صادق است باید که از امر و نهی او تجاوز ننماید تا مالک حقیقی او منظر محبت کامل او گردد و او را [illegible]
بندگان بلطف و کرم و احسان ممتاز و سرافراز گردانند زیرا که هرگاه مالک مجازی را چند بنده خدمتکار بوده باشد پس هر کدام
فرمان خواجه را خدمت برند و در خدمت سعی بلیغ بجای می آورند انعام و تشریفات از خواجه بیشتر می یابند و هر کدام که در خدمت تقصیر و تهاون
کنند از نظر بیفتد و بلکه انواع ایذا و آزار یابد و رسانند و شیخ سعدی حکایت در گلستان آورده که یکی از ملوک عرب متعلقان را فرمود که [illegible]
فلان کس را چندان که است مضاعف کنند که ملازم درگاه است و مترصد فرمان و سایر خدمتکاران بلهو و لعب مشغول اند [illegible]
درجات بندگان هرگاه حق تعالی و جلّ حبیب منسل دارد او ما جاد کرانکه کسی بخدمت شاه سیم هر آینه در وی کند بلطف نگاه مهری ولی قبول فرمان

ترک فرمان

ترک فرمان و لیل حرمانست هر که سبای راستان دارد سر خدمت بر آستان دارد و حضرت رسالت پناه محمدی صلوات الله علیه و آله که
رسول بحق است او نیز امت خود را بطاعت الهی و اجتناب از معاصی فرموده و بر سر او حیات مرتضی علی علیه الصلوة و السلام [illegible]
همین منوال فرموده اند و ائمه هدی علیهم السلام هم بطریق اولی پس معصیت خدای آزاری شعار و زنار خود ساختن [illegible]
طریق محبت نیست هر که زبانش ذکر و دل ذکر نیز بر باید زرانش بر حکم در موضع آورده که حق تعالی در شب معراج با حضرت
صلی الله علیه و آله سخن گفت در پس دو حجاب یکی از زر سرخ و یکی از زمرد ارمیا [illegible] [illegible] ساله راه بود یکی از زهاد
حکایت کند که با یکی از مومنان جن دوستی داشتم و قتی در مسجد نشسته بودم آن جنی با من گفت که این مردم را بگو زمی بینم [illegible]
در خواب گفت آنچه بر سرهای ایشان است می بینی گفتم نه چشمهای مرا مالید دیدم بر سر هر یک غرابی نشسته بعضی بالهای خود بر سر مردم فرو کرده اند
و بعضی را گاهی این حال میکنند گفتم این چیست گفت اینها شیاطین اند که بر سر ایشان نشسته اند و بر یک بقدر غفلت وی استیلا یافته اند
این آیه برخواند که و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین یعنی و هر که خود را بر کوری
واندازد از یاد کردن خدای که منعم لطیف رحمت است تقدیر کنیم از برای او دیو گفت یعنی و برا کمتر آن که شب و گاه با کمال
خود گذاریم و نظر النعمات ازو باز گیریم پس هر آن حال شیطان علامت استیلا یابد پس آن شیطان مر او را همنشین [illegible]
شود و بپوشد با قوال و اخلال و دوستی او مشغول کردد روزی منافقی نزد امیرالمومنین علیه السلام آمده و گفت یا علی من [illegible]
دوست میدارم حضرت فرمود دروغ می گویی زیرا که من در دل خود دوستی تو نمی دارم پس ای شیعه دقیق که نام در ده حتی [illegible]
صادقی که او نور ایمان دارد و علامت دوستی او آنست که از گناهان و خطایا بسر نخزند زیرا که دوست بدی دوست خود را نخواهد
و اگر ناپسندی از و ببیند در صدد نصیحت او در آمده او را از آن منع میکند و خیال میسازد که دیگر از او آن نوع فعل سر نزند پس خود را [illegible]
شیعه نام نهی چشم شفاعت از ایشان مدار که از معاصی اجتناب نمای در حدیث آمده که حاسبوا قبل ان
تحاسبوا امروز دفتر اعمال خود را در پیش نه و در نگر که از حسنات و بدها کرده و چون فرصت داری بر حسنات [illegible]
بیفزای و در تدارک خود بکوش به بین که فردا مجال تلافی نخواهد بود در کشف الاسرار آورده که پدری پسر خود را گفت که امروز [illegible]
با مردم کوی هر چه از سال تو شنوی و هر عملی که کنی ما در شام با من بگوی ای پسر نماز شام با پدر گفت تمام کرده بود [illegible]
باز گفت پدر روز دیگر همین حال از بر در خواست پسر گفت ای پدر زنهار زنهار هر چه خواهی از رنج و مشقت میکنم اما از عهده این
بر نمی توانم آمد و طاقت این ندارم پدر گفت ای پسر من تو را در این کار بنده ام تا از غفلت بیدار شوی و هشیار گردی دار [illegible]
حساب غافل نشوی چون ترا طاقت یکروز حساب با پدر نیست حساب عمر را با حق تعالی چگونه باز خواهی در روایت [illegible]
چون همه بندگان را در موقف حساب بدارند و حساب همه بکنند و اهل دوزخ بدوزخ روانه سازند و [illegible] [illegible]

بکشاید حق تعالی بعضی از ایشان بجهت شفاعت فرشتگان از دوزخ بیرون آورد و گروهی دیگر بشفاعت پیغمبران
از آتش دوزخ خلاصی یابند و جمعی دیگر بشفاعت شهیدان و فرقهٔ دیگر بشفاعت مؤمنان و بعد از آن حضرت الهی بشفاعت برخیزد و گوید بار خدایا
مرا نیز شفاعت میرسد حق تعالی فرماید که شفاعت در حق هر مؤمن و مؤمنه که مرا در حق موضعی یاد کرده باشد که خالصه باشد
معصیتی کنند از من ترسیده ترک آن عصیان نموده باشند یا از روی امیدواری مرا یاد نموده باشد از همه عمر یکباری مرا از
از روی خوف یا رجا خوانده باشند پس بشفاعت او هر مؤمن و مؤمنه که بوده باشند از دوزخ بیرون آیند و به بهشت روند و در دوزخ
نماند مگر کسی که خدای تعالی را بدو میل نباشد بجهت کفر و شرکت آنگاه امر فرماید تا درهای دوزخ بر روی ایشان در بندند ای عزیزان که
چه امت پیغمبر آخر الزمان کسی در دوزخ مخلد نخواهد ماند مگر آنها که یاد حق نکنند که باو نگرویده باشند و حقا و الله که بار و در زمیه بشر اما هر کس
بقدر گناهی از گناهان کبیره عذاب و عقوبت خواهد کشید پس جهد کنیم که کمتر که در دوزخ باشیم که این جسم ضعیف و بدن نحیف را تاب
آتش دوزخ ندارد و امید که جمیع مؤمنان از شفاعت حضرت محمد و آل بهره مند گردند بحرمت جاه و جلال ایشان

یا رب مکن ز حلقهٔ پاکان جدا مرا هر جا مکن نصیب ز حسن سیر مرا بیداری و ذوقی از آن عالم ببخش کز سر برون رود هوس خواب خور مرا
در عالم از نظر نکنی لطف ملاطف برچه وجود خانه اثر مرا تیر کمان هجر و الم را هدف کند هر لحظه گر نه حفظ تو باشد سپر مرا
باشم فتاده از همه چشمی بسان اشک گر چشم رحمت نکشد سوی خود مرا هستم ز عام خلقت و هستم امیدوار کز رحمت آوری سحری با خبر مرا

در بیان بعضی احادیث و حکایات و اخبار متوقف ثنا و ستایش نامتناهی مر حضرت پادشاهی که کشف کمال
بیدای آدم و دور قمر لطف قدم و فضل عمیم با بسب حیوات جمال و جام زلال مالامال خلافه اولاد و بنی آدم سیراب کرداند و ذات بی
بران کریم لطیف که کمال و جمال او را در جمیع مراتب وجود ثبت ظهور بخشید آن خالقی که ابداع کننده همه آنهاست و اعاده کننده
همه اشیاء که شکر او فرض محتم است بر اهل ارض و سما و سپاس او واجب و لازم است بر اولاد آدم و حوا ای برتر از خیال
و قیاس و گمان و وهم و ز هر چه گفته اند شنیدیم و خوانده ایم مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم
و صلوات نامیات زاکیات با برکات بر افضل المرسلین و خاتم النبیین و سید الاولین و الاخرین محمد الامین
ای شمع امیدم ز تو روشن گشت خورشید امید لطف تو چو لطفت همه جاوید هر شب بشب فیض خیالت شب قدر هر روز ز من از دولت
دیدار تو عید و بر امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب الدین و قاتل المشرکین و قائد الغر المحجلین علی ابن ابی طالب الله المنه
که نفس ازل شد مشرق دل مطلع انوار جلی خورشید حقیقت ز دلم تابان گشته از دوستی علی و اولاد علی و بر آل و اولاد او صلوات الله
علیهم اجمعین چون اکثر احادیث سید المرسلین و کلام ائمه معصومین بسیار وارد است که در این مختصرات گنجایش ندارد بعضی
از آن اختیار نموده بر برخی حکایات اختصار شده و ختم کلام با دعیه و زیارات نموده و در این خاتمه دوازده بحث است

بحث اول

بحث

در بیان بعضی احادیث قدسی در صحیفة الرضا مذکور است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی میفرماید که لا اله
الا الله حصار منست پس هر که داخل شد در حصار من ایمن شد از عذاب من و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که اگر
تفسیر کرده اند شروط را باعتقاد محمد رسول الله و علی ولی الله و اقرار بامامت اثنی عشر و امامت ایشان و اجتناب از کبایر پس هر که تکیه
لا اله الا الله از عذاب حق تعالی ایمن نتوان شد و هم در صحیفه منقولست حدیثی که بیانش اینست که حق تعالی میفرماید که یا ابن آدم
آیا انصاف نمیدهی در آنکه من دوستی میکنم تو را بر سانیدن نعمت بسوی تو و تو دشمنی میکنی با من بعصیان که از من خیر من بتو نازل
و شر تو بمن بالا می آید و ملائکه هر روز و هر شب عمل قبیح ترا بمن میرسانند ای آدم اگر بشنوی تو وصف خود را از غیر خود و ندانی
که موصوف کیست هر آینه میشتابی بدشمنی او ای پسر آدم میکنی گناه را و در تنگ حرام میبوی پس چون توبه میکنی و از گناهان باز میآئی
پس من قبول میکنم و از سر گناه تو میگذرم هر گاه بازگشت تو باخلاص باشد و نیت صادقه و میگذارم از آنچه گذشته است
از گناه تو و داخل میکردانم ترا در بهشت و می پوشم گناهان ترا و نیز منقولست در صحیفه که حق تعالی میفرماید که نیست
مخلوقی که پناه بمخلوقی دیگر برد بمن مگر که قطع میکنم سببهای آسمانها و زمینها را از آن بنده پس اگر سوال میکند از من عطا نمیکنم
او را و اگر میخواند مرا اجابت نمیکنم و نیست مخلوقی که پناه دهد بمن نه بغیر من مگر که ضامن میکردانم آسمانها و زمینها را بروزی
رسانیدن او پس اگر سوال کند از من عطا میکنم او را و اگر بخواند مرا اجابت میکنم او را و اگر آمرزش خواهد از من می آمرزم گناهان او را
ایضا در صحیفه مذکور است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که روزی جبرئیل امین نزد من آمد و گفت یا محمد حق تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید که
بشارت ده مؤمنانی را که میکنند عملهای نیکو و ایمان آورده اند بتو و باهل بیت تو به بهشت پس بدرستیکه مؤمنانی که باین صفت
موصوف باشند نزد منست ایشانرا جزای نیکو و هر آینه زود در آرم ایشانرا در بهشت داخل میکنم در خبر است که در توریت مذکور است
که حق تعالی میفرماید و خطاب میکند که ای فرزند آدم تو میخواهی مردن بر طاعت و فرمان برداری من بهتر است از زندگی
بر معصیت من و صبر بر فقیری و درویشی بهتر است از غنی پس هر کس بتحقیق که چون رحلت کند دنیا از تو و آخرت بر گردانند پس
پس صبر کن از برای آخرت و هر گاه حرص شود بر تو دنیا پس یاد کن مردان و هر گاه خواهی که ماهی کنی پس یاد کن آتش دوزخ را و هر گاه
کسب کنی مال را و جمع آوری او را پس یاد کن حساب روز قیامت را و هر گاه طعامی بیابی و بخوردن آن مشغول شوی پس
پس یاد کن گرسنگان را و هر گاه داخل شود بر تو بلایی پس یاد کن دعا را یعنی رفع کن او را به دعا و هر گاه بیماری روی آورد بتو
پس مداوا کن نفس خود را بصدقه و هر گاه مغموم شوی و حزن بتو روی آورد پس طلب یاری کن بلا حول و لا قوة الا بالله
العلی العظیم ای فرزند آدم هر روزی اگر چه دراز باشد در پیش دارد شب درازی و هر چیش دنیا و مالی اگر چه بسیار
باشد پس آوازه مرگ است ای فرزند آدم راضی میشوم باندکی و تو راضی نمیشوی برزق بسیار پس قانع شو بآنچه بتو میرسد

ای فرزند آدم تو طلب دنیایی و آخرت در طلب تو و در طلب زندگی و مرگ در طلب تو پس مهیا شو از برای آنکه بر سید بتو
ای فرزند آدم اگر واگذاری دنیای تو را انشا میدهم در آخرت بتو بسیار ای فرزند آدم عزت تو در معصیت من ذلیل است در آخرت
ذلیل تو بر طاعت من عزت است در آخرت هیهات هیهات بدور کی رنا چه را کرکشته باشد و هیهات و هیهات کسی که
بیابد ثواب عملی که نکرده باشد پس کسی که راه او بسوی مرگ باشد چگونه جمع میکند دنیا یا و کسی که خوابگاه او قبر باشد چگونه
شادی باشد و کسی که آتش دوزخ در پیش داشته باشد چگونه می خندد و کسی که گوشت او از برای کرم است چگونه مغرور و
نافرمان شود ای فرزند آدم از خاک خلق کردم ترا و جای تو در زیر خاک است و از خاک بر انگیخته خواهی شد پس وداع کن
دنیا را و مهیا شو از برای مرگ و در روایت آمده از پیغمبر صلی الله علیه و آله که وحی کرد حق سبحانه و تعالی بداود که ای داود
بدرستیکه وضع کرده ام من پنج چیز را پنج چیز و مردم طلب میکنند در پنج دیگر سوای اینها پس نمی یابند اینها را وضع کرده ام
علم را در گرسنگی و سختی و مردم طلب میکنند در سیری و راحت پس نمی یابند او را و وضع کرده ام من عزت را در طاعت خود
و ایشان طلب میکنند در خدمت سلاطین پس نمی یابند آنرا و وضع کرده ام غنیه را در قناعت و ایشان طلب میکنند در کثرت مال
پس نمی یابند آنرا و وضع کرده ام رضای خود را در نافرمانی نفس ایشان طلب میکنند در رضای نفس پس نمی یابند آنرا و وضع
کرده ام راحت را در بهشت و ایشان را طلب میکنند در دنیا پس نمی یابند آنرا رسول صلی الله علیه و آله فرموده که و در سبب
مردمان در دنیا شش چیز است اول بر دوی یکو دوم بفصاحت سیم با مال و نسب چهارم جمال و دولت پنجم نبوت ششم ملک
و حضرت حق سبحانه و تعالی بمن خطاب کرده میفرماید که بگو ای محمد مران کسی را که افتخار میکنند بروی نیکو بسوخته و کدا
روبهای ایشان بآتش دوزخ و بگوی مران کسی را که نازش او بفصاحت و بلاغت در روز قیامت مهر خواهیم
~~روبهای ایشان بآتش دوزخ و بگوی مران کسی را که نازش او بفصاحت و بلاغت در روز قیامت مهر خواهیم~~
کرد دهنهای ایشان را و بگوی مران کسی را که سرافرازی او باصل و نسب است که چون دمیده شود صور قیامت پس نسب آن روز
میانه ایشان نسب و از نسب کوا نخواهد رسید و بگوی مران کسی را که افتخار او بمال و دولت است که روز قیامت روز است
که نفع نمی رسانند مال و اولاد و بگوی کسی را که بزور و قوت خود نازان است که بر ایشان مسلط خواهند بود ملایکه غلاظ
شداد که عصیان حق تعالی نکنند در آنچه با ایشان امر شود و میکنند هرچه مامور شوند و بگوی مرا کسی که فخر او بملک
و خدم و حشم است که در آن روز پادشاهی مر خدای واحد قهار است و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که حق تعالی فرمود
که عجب دارم از آنکس که ایمان آورد بمن چگونه توکل میکند بر غیری با همه که توکل کند بر من و حسنات بروی عطا کنم من
او را بیش از آنکه سوال کند از من و اجابت کنم دعای او را بیش از آنکه طلب کند توکه دارم من او را از هر آفتی و بلیتی

[illegible]



حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ای پروردگار عالم تو عالم تری که حق تعالی فرمود که هر گاه بنده گرسنه باشد یا در سجده باشد
نزدیک بمن و دیگر حق تعالی فرموده که هر که طلب کند مرا بیابد مرا و هر که بیابد مرا بشناسد مرا و هر که بشناسد مرا عاشق شود من
و محبت من در دل او جای گیرد و هر که عاشق شد بر من و من نیز عاشق او میشوم و هر که من عاشق او شدم او را میکشم و هر که بکشم
من او را پس دیت خون بهای او بر منست و هر که دیت او بر من باشد پس من دیت اویم ای عزیز خوش حدیثیست و نیکو بشارتیست
خوشا حال آن صاحب دولتی که باین مرتبه رسیده عاشق الهی شود و معشوق حضرت واجب الوجود گردد و کشته تیغ او شود تا او
هیچ عشق میسر نشود او حضرت معشوق مظهر نشود هم عشق طلب کنی و هم سر خواهی آری خواهی ولی میسر نشود و نیز حق سبحانه و تعالی
خطاب میفرماید که ای بنی آدم بیرون آمده از راه بول دو بار یعنی یکبار که از صلب خلق شده و یکبار دیگر متولد شده و غذای تو در اول
خون حیض بود یعنی یکبار در شکم مادر بوده و یکبار که مادر ترا شیر داده زیرا که شیر هم از خون حیض بهم میرسد تو از کی و کبر از کجا
و رسول خدای صلی الله علیه و آله روزی خبر داد علی بن ابی طالب را علیه السلام که یا علی من ترا بشارت میدهم بآنکه نازل شد جبرئیل
در این زمان و فرمود مرا که برو نزد علی بن ابی طالب و بگو که حق تعالی میفرماید که شیعه تو خواه مطیع و خواه معصیت کنند از اهل بهشتند
پس چون علی بن ابی طالب این کلام در شنود و این پیغام گهربار از آن سید ابرار شنید بسجده در افتاد و بعد از آن که سر از سجده برداشت
بسوی آسمان و گفت گواه باش ای پروردگار من بدرستیکه و بتحقیق که بخشیدم شیعه خود را نصف حسنات خود پس حضرت فاطمه
علیها السلام نیز دستها برداشته فرمود که بار خدایا من نیز نصف حسنات خود را بشیعه علی بخشیدم و حضرت امام حسن و امام حسین
علیهما السلام نیز دستها را برداشته از روی نیاز بهمین کلام درگاه بی نیاز عرض نمودند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که شما از من کریم تر نیستید گواه باش ای پروردگار من بدرستیکه بخشیدم شیعه علی را نصف حسنات خود پس
در این بودند که جبرئیل از نزدیک ملک جلیل در رسید و گفت ای رسول خدای تعالی میفرماید که شما کریم تر از من نیستید و کریمی
صفت منست پس بدانید بدرستیکه آمرزیدم گناهان شیعه علی بن ابی طالب را همه خوشا حال شیعیان علی ای عزیز شیعه
بودن کاری بس دشوار است بمحض گفتن میسر نشود امید که حق تعالی جمیع مؤمنان را از شیعه علی ابن ابی طالب گرداند و این کمترین
خلایق را از غلامان و شیعیان امین یا رب العالمین مناجات بکمال و صفات اقدس تو که گرد رکاب بی عیب ز قالا و تعال
بحق احمد مرسل که از مساعی اوست سواد اوج بهی رسته از ضیف و بال بجود النقار علی آنکه ولا در عاسیا
که بود روز دغا قامع صف الطال بسر سینه لسانی و درد بود دردا منور جان حبیب و فنای جمیع جان بره روان ره دین که چون شمال
صبا همی روند بیک حال در سهول جبال بر احلان که ز نزهت سرای قدس قدم ز عالم قدناک کرده اند خط رجال که شده رحم
عنادند جاو آزاد او زدایهای طبیعت سلاسل و اغلال ازان سلاسل و اغلال مطلقش گردان که نیست فوز زنود حوالش گرفت حال

براه نبود کسی غرضی بهر گوران سیر بود گری شود لش مآب ملال — در بعضی از احادیث نبوی بدانکه ثواب
نیکی با سادات کردن از حد و حصر متجاوز است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که بدرستی که من شفیع
چهار کسم در روز قیامت اگرچه گناه اهل دنیا با ایشان باشد اول مردی که یاری دهد ذریت مرا دوم مردی که
قبول کند مال خود را از برای ذریت من سیم کسی که دوست داشته باشد ذریت مرا بزبان و دل چهارم کسی که سعی کند در حوایج
ذریت من و نیز روایت از امام جعفر صادق علیه السلام که چون روز قیامت شود منادی ندا کند که ای گروه خلایق خاموش
کنید آواز محمد را که با شما تکلم میفرماید پس گوش کنند خلایق پس رسول خدا سرور موجودات و شافع عرصات گوید ای گروه
خلایق هر کس که او را نزد من عزتی یا منتی است یا نیکی است پس برخیزد تا حق تعالی او را مکافات کند پس مردمان گویند پدر و مادر
ما فدای تو باد یا رسول الله ما را بر تو چه حقیست و چه منتی و چه نیکی بلکه ابتهاج ما از جانب خدا و رسول او در ذمه ماست پس رسول
صلی الله علیه و آله گوید بلی چنین است که شما میگویید فاما هر که دوستی کرده و نزدیکی جسته با اهل بیت و ذریت من یا نیکی
با ایشان کرده یا گرسنه از ایشان سیر کرده یا برهنه از ایشان را پوشانیده پس باید که برخیزد تا مکافات [illegible] گفتار
خود را بیابد پس جمعی که در دار دنیا با سادات رفیع الدرجات بی غرض و عوض نیکی کرده باشند [illegible] در آن روز [illegible]
گردند پس ندا در رسد از جانب رب العزت که ای محمد و ای حبیب من بتحقیق که مکافات ایشان را با تو گذاشتم این گروه را
در بهشت بهر جایی و هر درجه که خواهی جای ده حضرت بهترین کاینات فرماید که ایشان را در وسیله جای دادم که از من و اهل بیت
من غایب نباشند روایت از رسول خدای صلی الله علیه و آله که حق سبحانه و تعالی کاره است و دشمن خلق و کاره است [illegible]
مرا از [illegible] و کاره است تا بعدار ایشان را و آن خصال مکره بازی کردن در نماز و فحش است در روزه و منت [illegible]
بعد از صدقه دادن و جنب رفتن مسجد و در خانه مسلمانان نگاه کردن بی اذن صاحب خانه و خندیدن در قبرستان روایت
از رسول صلی الله علیه و آله که هر که آزاد کند بنده در راه حق تعالی بهر عضوی از وی عضوی را آزاد کند او را از آتش
دوزخ و اگر آزاد کند کنیزی را آزاد گردد نصف او از آتش دوزخ زیرا که دو زن در برابر یک مرد است و در روایت
از رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر که تکلم کند یا بخندد در پنج موضع بکلام دنیا حبط کند حق تعالی عمل بیست سال او را و آن
موضع اول مسجد است و در بعضی گفته‌اند — این خانهٔ کر سلمانی چون در رایی بهر نماز کن لاف کاه تو بیت [illegible]
قصه بر خویشتن دراز مکن — دوم مجلس علما سیم در عقب جنازه چهارم در میان مقابر پنجم جایی که قرآن
خوانند پس باید که در مساجد مشغول باذکار الهی شوند و در مجالس علما مسایل فرا گیرند که یک مسئله از علم [illegible]
نزد عقلا از جمع کردن خروارهای زر و مولوی معنوی در مثنوی خود می فرماید — خاتم ملک سلیمانست علم

جمله عالم صورت و جانست علم — علم چون بر دل زند یاری شود — جهل چون بر تن زند باری شود — بین مکش تو زر را این بار علم
تا نگوئی راکب تو بر اهوار علم — تیغ دادن برکف هندوی مست — به که آید علم ناکس را بدست — و در طلب [illegible] منور کند
از برای خود و جهت در مقابر با مردان کنند و در جایی که قرآن خوانند گوش بکلام الهی کنند تا از سخط و عذاب او ایمن باشند
و نیز الحضرت فرموده که هر که از بنی آدم مشتاق بهشتند و لیکن بهشت مشتاق چهار طایفه است اول قاری قرآن دوم ذاکر رحمان سیم
طعام دهنده بگرسنگان چهارم نگاه دارنده زبان از دروغ گفتن و سخن چینی کردن و نیز از الحضرت منقول است که چند چیز درویشی می آورد و بیماری
اگرچه بعضی از اینها حرامست و بعضی مکروه و بعضی از کناهان کبیره اما قطع نظر از اینها درویشی هم می آورد اول [illegible]
و خوار کرده شده دوم در حالت جنابت چیزی خوردن سیم دست نشستن بعد از طعام چهارم خوار داشتن ریزه نان پنجم سوزانیدن پوست سیر و
پیاز ششم بر آستانه خانه نشستن [illegible] هفتم جاروب کردن خانه در شب هشتم جاروب کردن خانه بجامه نهم وضو کردن در موضع استنجا دهم دست
و رو پاک کردن بدامن و آستین یازدهم ظرفها را بعد از طعام ناشسته گذاشتن دوازدهم ظرف آب را سر کشاده گذاشتن سیزدهم
خانه عنکبوت در منزل گذاشتن چهاردهم نماز را سبک گذاشتن پانزدهم زودتر از مسجد بیرون آمدن شانزدهم زودتر از همه کس بیازار رفتن
و دیرتر آمدن هفدهم پیچیدن روی از فقرا هیجدهم دشنام دادن برادر و در عکس نوزدهم دروغ گفتن بیستم جامه [illegible]
بیست و یکم چراغ را بنفس خاموش کردن بیست دوم در حمام بول کردن بیست سیم بر سر سبزی و وقتی که باد ناگوار از حلق بیرون آید [illegible]
بیست و چهارم تخلیل کردن بچوب گز بیست پنجم در میان نماز شام و خفتن خواب کردن و پیش از طلوع آفتاب بیست ششم [illegible]
و سرود بیست هفتم بی اندازه معاش کردن بیست هشتم ایستاده ریش شانه کردن بیست نهم قسم دروغ خوردن سی‌ام قطع ارحام کردن [illegible]
ناخن گرفتن بدندان و بر باید دانست که مراد از فقر و درویشی نه همین بی چیزیست بلکه فقر علم و ادب از فقر با چیزی بهتر است [illegible]
صلی الله علیه و آله فرمود الفقر فخری و به افتخر یعنی فقر و درویشی فخر منست و بآن افتخار و سرافرازی میکنم و حضرت امیر
المؤمنین علی علیه السلام این مضمون را بنظم آورده و ترجمه نظم آن حضرت اینست چون [illegible]
طغیانم — پس فقر به از غنی بهر حال کرمست — این نکته بود دلیل ایمان بهم — و دیگر فرمود که کاد ان یکون الفقر کفرا — یعنی که
شاید فقر بکفر انجامد پس مراد بحدیث اول فقر و درویشی است از حطام دنیا و مراد بحدیث ثانی فقر و درویشیست از علم و ادب
زیرا که جاهل زود در کفر می افتد لیکن کسی را که [illegible] رسد که بسیار کسان دیده ایم که بعضی ازین افعال میکنند و صاحب
مال و فرزندند [illegible] زیرا که چون اندک تاملی کنیم می بینیم از دانش و علم [illegible] الله سبحانه [illegible]
اهل خدا را از پیش خود و بعقل ناقص تاویل نتوان کرد بلکه از اهل فضل و دانش باید شنید و [illegible]
و بی فایده و عبث نتوان گفت زیرا که محض مدعای امت است منکر و آن کافر است پس ای عزیزان [illegible]

[illegible]

سنوان کند را شنید و مولانا مثل علی بن ابی طالب مضمون کلام اوست که    افسوس که عمر من بافسوس گذشت    در صحبت جاهلان مجوس گذشت
عمری که بود معرف او علم و عمل    بیهوده بسر رسید و معکوس گذشت    و دیگر رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هر که عقل او بر شهوت او غالب است
او از ملایکه برتر و افزون تر است و آنکه شهوت او بر عقل او زیاد است از بهایم کمتر است و دیگر فرموده که حصار مومن سه چیز است
مسجد و تلاوت قرآن و ذکر خدای تعالی و دیگر فرموده که هر که تواضع کند مالداری را از جهت حرمت مال داری او دو ثلث دین او
برود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که چهار کس اند که رد نشود دعای ایشان اول امام عادل دوم پدر دعا یا نفرین کند
بر ولد خود سیم کسی که دعا کند برادران مومن خود را در غیبت چهارم مظلوم هرگاه نفرین کند بر ظالم زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده که بعزت
و جلال من که انتقام بکشم و یاری میکنم مظلوم را اگرچه بعد از مدتی باشد و دیگر فرموده که حق سبحانه و تعالی حرام گردانیده بهشت را بر هر فحش گو
باشد و هرچه گوید و شنود باک نداشته باشد و دیگر فرموده که غنیمت شمار پنج چیز را پیش از پنج چیز جوانی را پیش از پیری و تندرستی
پیش از بیماری و غنا را پیش از درویشی و زندگی را پیش از مردن و فراغت را پیش از مشغولی و دیگر آن حضرت فرموده که هر که نوشتن
اراده کند که چیزی خبر کند از جهت مستی پیش از آنکه آن از دوست او بدست سایلی رسد فرمان میدهد بسیار بپرسید که بیاید اول آنکه
که آن خبر را ببیند میرساند فرمود آن دو ملک که در جانب او بودند و چون آن هدیه از دست هدیه دهنده جدا شود نور الهی
میکردانند حق تعالی قرآن میخواند و بر سینه او عذاب از او اگر از اهل عذاب باشد و فرخ میگرداند قبر او را و در جهان جاوید او را
و دیگر کسی را که هدیه میکند نزد حق تعالی چهل هزار سرای از طلای احمر و در هر سرای هزار هزار خانه از نقره و در هر خانه هزار هزار
تخت و بر هر تختی هزار هزار فرش و بر هر فرشی زوجه از حور العین و نیز آن حضرت فرموده که هر که طلب علم کند از برای تکبر بر جاهل
و هر که طلب علم کند از برای مناظره و مجادله بمیرد فاسق و هر که در طلب باشد بواسطه جمع کردن مال بمیرد زندیق و هر که بیاموزد از برای
عمل و علم کند با خود از آن فرد در حالتی که عارف باشد و هم از آن حضرت روایت که فرموده که دوستی علی بن ابی طالب میخورد
گناهان را چنانکه میخورد آتش هیزم را و دیگر فرموده که اگر جمیع مردمان براهی روند و علی بن ابی طالب براهی دیگر پس بروید براهی
که علی ابن ابی طالب میرود پس حق با علیست و علی با حق است میگردند با یکدیگر و دیگر آن حضرت خطاب فرموده که یا علی هر که ترا
دوست میدارد و مرا دوست داشته باشد و دوستان من بتحقیق که دوست حق تعالی است و هر که دوست دارد حق تعالی را با نفس او
حق تعالی او را یا علی هر پیغمبری اولاد او از پشت اوست و اولاد امجاد من از پشت تست و تو برادر منی و در دنیا و آخرت خلیفه منی
و وصی منی و پدر اولاد منی و قضا کننده دین منی و لکنه دارنده شریعت و دین منی و قایم مقام منی برامت من و دیگر فرموده که
حق تعالی گردانیده است از برای برادر من علی فضایلی که در شمار نیاید پس هر که یاد کند فضیلتی از فضایل او و معترف باشد بان
بیامرزد حق تعالی گناهان گذشته و آینده او را و هر که بنویسد فضیلتی از فضایل او تا زمانی که آن نوشته باقی است ملایکه استغفار کنند از برای او

تا آنکه

تا آنکه و آن کتابت را تمام کند و هر که بشنود فضیلتی از فضایل او بیامرزد حق تعالی گناهان که بگوش کرده باشد و هر که نظر کند در کتابی
از فضایل او بیامرزد حق تعالی هر گناهی که بنظر کرده باشد پس فرمود که نظر کردن در روی علی بن ابی طالب عبادت است و یاد کردن او عبادت
و قبول نمیکند حق تعالی ایمان بنده را مگر بولایت علی بن ابی طالب و تبرا نمودن از دشمنان

ای وجود تو کار ساز چه نکارم    وی شده از بود تو پدیدار کارم    جودت از اندازه رفت باکه بگویم    نعمت از حد گذشت با که شمارم
می نرسم در ثنای شکر تو هرگز    ارچه من اندر ستایش عظیم نوازم    گر بوم روزگار مهلتم آخر    بعضی از آن شکر نعمت بگذارم
تا بزیم بندگی کنم چو بمیرم    مهر تو را در ضمیر باز سپارم    بار خدایا اگر چه پشت گناهم    با صدو بیا من مرا نگو نشمارم    لیک امیدم بلطف
که در حشر شافع محشر کنی معاذ باز دارم    در بعضی از کلام ائمه امام علیه السلام وصیت کرد که حضرت امیرالمومنین
علی بن ابی طالب علیه السلام بحضرت امام حسین علیه السلام که ای پسر من و این کاف تصغیر از برای شفقت و مهربانیست از برای
و صفت وصیت میکنم ترا به پرهیزکاری و تقوی خواه در حضور و خواه در غیبت با آنکه کلمه حق گو بیا خواه در حالت رضا و خواه در حالت غضب
و هر تو باد که میانه نفقه کنی خواه در حین فقر و خواه در توانگری و باد که بعدل حکم کنی خواه دوست باشد و خواه دشمن و در رضای حق تعالی
از دوست ندهی خواه در شدت و خواه در آسایش بدان ای پسر من که هر که ببیند عیب خود را مشغول نشود بعیب دیگران و از
نعمت حق تعالی شد غمگین نشود هرگاه چیزی از دوست شود و هر که چاهی بکند از برای برادر مومن خود در رو می افتد و هر که
حرمت سازد برادر خود را و ظاهر سازد عیب اهل و عیال او را رسوا گردند عورات او و ای پسر آدم که فراموش کند گناه خود را بزرگ
نماید گناهان دیگران نزد او و هر که در مجالس علما نشیند بزرگ و صاحب قدر باشد و هر که خرج کند سبک شوار و بیمقدار گردد و هر که بسیار
در کاری باشد و در آن داخل شود متهم شود و هر که بسیار حرف زند خطای او بسیار شود و هر که خطای او بسیار بود اندک بود
حیای او و هر که اندک باشد حیای او بمیرد دل او و هر که بمیرد دل او و داخل شود در آتش دوزخ ای پسر من هر که نظر کند در عیوب
مردمان و راضی شود بعیب نفس خود پس آن احمق و نادانست البته ای پسر من عزت من باستغنای اوست از مردمان و قناعت
مالیست که فانی نشود و ادب بهترین میراث است و خلق نیک بهترین مصاحب و هر که در طلب علم باشد عالم میشود ای پسر من
هنر ادب است و زینت و آفت علم با هموار یست و از کمال ایمانست صبر بر مصیبت ای پسر من بسیار بزیادت کسی رفتن موجب ملال
میگردد و شیخ سعدی موافق این میفرماید که    جو بیار مردم نشان عیب نیست    و لیکن نه چندان که گویند بس    اگر خویشتن را ملامت
ملامت نباید شنیدن ز کس    و دیگر حضرت فرموده که عیب و تکبر دو دلیل است بر ضعف عقل او ای عزیز بدان که هرد هنده
عاقل اگرچه صاحب جاه و منصب مال و ملک و علم و ادب باشد هرگز او را منظور نظر خود نمیکند و عیب و تکبر بخود راه نمیدهد اما
با عقل و نادان و کم حوصله و تنگ حوصله بادرک مالی یا جاهی یا ریاستی ضبط خود نتوان کرد و خود را از عیب و تکبر نگاه نتوانند داشت و مغرور

کلام معجز نظام علی بن ابی طالب که ای گشته گدای طالب دنیای دنی تا کی شب و روز جان به بیهوده کنی دنیا چو روده [illegible]
واندم که نهند و توطیب دنیه و آنحضرت فرموده که چون طالب علم را به بیند او را گرامی دارید و مسوزانید و خوار و بی قدر مسازید
او را زیرا که اگر علم را در شکم سگ نهند هر آینه او حرمت دارد در میان سگان می بینی که سگ معلم را قیمه او پاک و حلال است
و سگ جاهل نجس او نجس و حرام و سگ معلم آنست که هرگاه او را بشکار افکنند برود و چون صید کند باز بیند و اول شکار
شکار را خود نخورد و از کلام حضرت مولا است علیه السلام که الْعِلْمُ زَيْنٌ وَفِي الْأَدَبِ مَعْنًى لَكِنْ بِلَا أَدَبٍ فِي رُتْبَةِ الشَّيْنِ
الْعِلْمُ فِي الرِّجَالِ غَيْرِ ذِي أَدَبٍ كَالْوَجْهِ لَيْسَ لَهُ أَنْفٌ وَلَا عَيْنٌ و مضمون این کلام بلاغت مشحون آنست
که علم زینت مرد است و در هر دو جهان فخر و سرافرازی اوست لیکن عالمی که بی ادب باشد و ادب خود و علم خود نگاه ندارد
او نشین است و علم در حال اوست هرگاه شخصی عالم باشد و ادب نداشته باشد چون رویست که بینی و چشم نداشته باشد و نیز
آنحضرت فرموده که لَا شَرَفَ مَعَ سُوءِ الْأَدَبِ بی ادب بزرگی نبود هر چند که در خلایق ولف است با ادب باش تا بزرگ
شوی که بزرگی همه ادب است و نیز آنحضرت فرموده که خوش حال کسی که عیش و زندگانی او چون عیش سگ باشد زیرا که ده
خصلت است در سگ که سزاوار است این خصال در مومن باشد اول آنکه او را مقداری و حرمتی میان خلایق نیست و این صفت
مساکین است دوم آنکه او را مالی و منالی نیست و این صفت مجردین است سیم آنکه او را منزل معینی نیست و در روی زمین
هر جا برسد جای اوست و این علامت متوکلین است چهارم آنکه در اکثر اوقات گرسنه است و این ادب صالحین است پنجم آنکه
هر چند میزنند او را ترک در خانه صاحب نمیکند و التجا بجای دیگر نمیبرد و این سیرت مریدان است ششم آنکه خواب نمیکند الا اندک
و این از آثار محبین است هفتم آنکه هر چند که بزنند او را و برانند و سنگ کر دارند همین که میخوانند اجابت میکند و خشکی نمی نماید
روش خاشعین است هشتم آنکه بیشتر اوقات ساکت است و این از افعال راضیین است نهم آنکه راضی میشود بهر چه صاحب
باو دهد و این خصلت قانعین است دهم آنکه چون بمیرد باقی نماند از و چیزی که وارثان ببرند و این خصلت زاهدین است
و نیز آنحضرت فرموده که دوای دل راضی بودن است بقضای حق تعالی و درد و علت نفس در حرص است و دلیل عقل در تواضع اوست
و دلیل جهل او در فعل است و خوشحالی مرد و دیدن برادران است و دولت و دوستان و اراذل و قوما یکسان است مردان و مرد نقصان
و اجلال است و نیز آنحضرت فرموده که طلب کردم قدر و منزلت را پس نیافتم الا در علم بیاموزید علم را تا بزرگ شوید قدر و بزرگی
در دنیا و آخرت و طلب کردم کرامت و بزرگی را پس نیافتم الا در تقوی و پرهیزگاری پرهیزکار باشید تا عزیز و مکرم شوید و طلب کردم
توانگری را پس نیافتم مگر در قناعت بر شما باد که قانع شوید تا توانگر گردید و طلب کردم راحت را پس نیافتم الا بترک اختلاط
مردمان جهت قوام عیش و دنیا ترک کنید دنیا را و اختلاط مردم تا راحت یابید در دنیا و آخرت و ایمن شوید از عذاب خدای تعالی

وطلب

وطلب کردم سلامتی را پس نیافتم الا اطاعت حق تعالی اطاعت او کنید تا سلامتی و طلب کردم فروتنی را پس نیافتم مگر در
آوردن نکی پس روی آورید بکی تعالی بدرستیکه روزی بکی تعالی آوردن دور میکرداند شما را از تکبر و طلب کردم عیش خوش را
پس نیافتم مگر بترک هوا و هوس پس ترک کنید تا نیکو شود عیش شما و طلب کردم مدح را پس نیافتم الا سخاوت بکنید از سخاوت تا ستایش
کنند شما را و طلب کردم نعمت دنیا و آخرت را پس نیافتم الا باین خصلتهای مذکوره پس فراموش مکنید تا سعادت دنیا و آخرت یابید
و نیز آنحضرت فرموده که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله من خطاب فرمود که یا علی بدرستیکه حق تعالی [illegible]
ترا دوست دارنده شیعه ترا دوست دوست شیعه ترا خوش حال دوستان علی و دوستان شیعه و دوست و دوست دوست او
بادی اگر از عهده دوستی او بیرون نمی آیم چه باید کرد که شاید در سلک دوستان دوستان دوستان در آییم آمین یا رب العالمین
از سلمان فارسی رضی الله عنه منقول است که گفت از امام حسن بن علی علیه السلام شنیدم
که می فرمود ای مردمان اگر بدانید حق تعالی علم را هر آینه رجوع کنید جهت آن تا گشته شود دانست شما و هر آینه مجد کنید در تعظیم آن تا پاک شود [illegible]
شما و از حضرت امام رضا علیه التحیه والثنا روایت است که آن حضرت از اجداد خود روایت کرده که حضرت امام حسن علیه السلام فرموده که [illegible]
و علیه السلام در خواب دیدم گفتم یا روح الله در دل دادم که نقش کنم نگین انگشتری خود را چه نقش کنم گفت نقش کن بران که لا اله
الا الله الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِينُ بدرستیکه او برطرف میکند غم را و زوال کرده اند از حضرت امام حسن علیه السلام از چگونگی نشستن در خلا فرموده
باید که برابر قبله نشیند و پشت بر قبله نکند و روی و پشت باید نشیند و هرگاه روی بقبله و پشت بقبله نشیند از جهت بول و یا غایط که
باد ایشان آید و بکرد و از جهت تعظیم و احترام قبله از موضع خود برخیزد الا امر نیز باد و و دیگر فرموده بسیار نشستن در خلا بواسیر آورد
حضرت امام حسین علیه السلام فرموده که هرکه آب دهد بنده خدای را در جائی که آب نباشد
همچنانست که بنده را آزاد کرده باشد و هرکه آب دهد کسی را در جائی که یافت شود آب همچنانست که زنده کرده باشد نفسی را و هر کس نفسی را زنده
کرده همچنانست که زنده کرده باشد جمیع مردمان را و هم از آن حضرت منقولست که فرمود سزاوار است زنان را که خود را برهنه نسازند از زنان
یهود و نصاری پس بدرستیکه وصف میکنند این را از برای مردان خود و آنحضرت فرموده که مردمان سه طایفه اند عالم و متعلم و روکت انشاء و نیب باقی
را هیچ دهم فرموده که بیاموزید علم را از برای رضای حق تعالی و عمل کنند از برای خدای او در آسمانها بسیار عظیم القدر است و نیز
فرموده که بپرهیزید و دوستی بکنند ابلیس لعین از مردان فقیه مومنین روایت کند حسن بصری
که داخل شدم در بیت الله الحرام مرد فقیر را دیدم مانند شب تاریک در مسکرات و تضرع و زاری میکند چند میخواند که معرفتی نیست که ای مولای [illegible]
حاجتی به عرض مسلم خود میگشت خود را پس رحم کن برای امید من تو برطرف سازنده غمهای منی پس بخش گناهان مرا و بر آور حاجات مرا
امام نزد تو مطلبهای قبیح و پس نیست در عالم کسی که خیانت گناه او چون من باشد و تو نشه را و آخرت من اندک از زاد راه [illegible]

بااز در اربی آزاده آیا خواهی بسوخت مرا بآتش دوزخ ای نهایت مدعای من لیس بکه امیدوار شوم و از کرم تو سم راوی گوید که نزد یک بر امام
امام زین العابدین علیه السلام بودم گفتم ای فرزند پیغمبر این همه مناجات لست که میکنی و حال آنکه تو از اهل البیت رسول و حق تعالی در باره
شما فرموده که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا فرمود بگذار این سخن را ای ابا سعید حق تعالی بهشت را از برای
کسی خلق کرده که طاعت او کند و اگر چه بنده حبشی باشد و خلق کرده آتش دوزخ از برای کسی که عصیان او کند و اگر چه از قریش باشد
ای عزیز تامل کن و ببین که مولای که پانزده سال بوضوی نماز شام نماز صبح گذارده اینچنین خایف و ترسان بوده پس وای بر ما و حال
و نیز آنحضرت فرمود که مجالست علما میکند بر این کس را بصلاح و آداب علما دلیل زیادتی عقلست و اطاعت اولو الامر تمامی مروت
و صلاح آوردن مال تمامی مروت و باز ایستادن از ایذای خلق از کمال عقلست و در عقل راحت بدنست و نیز از آنحضرت روایت
که هر که طعام دهد مومن گرسنه را از طعام دهد او را حق تعالی از میوه های بهشت و هر که آب دهد مومن تشنه را آب دهد حق تعالی او را از رحیق مختوم
و نیز فرمود که هر که بپوشاند مومن برهنه را بپوشاند او را حق تعالی از جامهای بهشت و در امان حق تعالی باشد مادام که از آن جامه
بر تن او باشد و نیز فرموده که هر که بگوید برادر خود که مرحبا نویسند از برای او مرحبا تا روز قیامت
حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که هر چشمی در روز قیامت گریانست الا سه چشم چشمی که در دنیا گریان شده باشد از ترس خدا
تعالی و چشمی که آسیبی رسیده باشد در راه حق تعالی و چشمی که پوشانیده باشد از آنچه حرام کرده است حق تعالی و نیز آنحضرت فرمود که هیچ
چیز آید از عالم ادوستر باشد در روز قیامت ترازوی اعمال او و نیز آنحضرت فرمود که دو رکعت نماز که عالم گذارد افضلست از هفتاد
که روزی روزه دارد و شب را نماز بروز آورد در روایت که بیشتر اهل دوزخ عزبانند و نیز از آنحضرت منقولست که هر که فتوی
دهد مردمان را بی علم و معرفت لعن میکنند او را ملایکه رحمت و ملایکه عذاب و نکبت در روز از عمل که بجوید او باشند
و نیز آنحضرت فرمود که هر که طلب کند علم را جهت آنکه مباهات کند با علما یا جدل کند با سفها و جهلا یا بگرداند روی مردم را بخود
پس در قیامت بر خواهد گشت مقعد او از آتش و نیز فرمود که هر که بپوشاند فقیری از فقرای مسلمین جامه با جوع جهد او را
بگرسنگی که معصیت کند موکل گرداند حق تعالی با او هفتاد هزار فرشته که استغفار کنند از برای او تا نفخ صور و نیز فرمود که هر که بحساب
کند مومن دروغ باشد عذاب
حضرت امام جعفر صادق علیه الصلوة فرمود که بگذار پسر را
خود را ببازی تا هفت سال بعد از هفت سال با او تکلیف مکن و ادب کن و در هفت سال دیگر و از خود جدا مکن هفت سال دیگر
چون بیست یکسال شد اگر رستگار باشد ادب و هموار است فیها الرأس و الا پس بدرستیکه هیچ خیر با او نیست و از دولت و ادب
بی بهره است و دیگر آنحضرت میفرماید که هر که یافت دوست ما را در دوستی اول خود باید که دو عالم بسیار کند عادت خود زیرا که او خطا بکرد
و هم بدین معنون است سخن جابر بن عبد الله الانصاری که میگردید در بازارهای انصاریان در کوفه و میگفت ای گروه انصار
بهترین

بهترین خلقانست و هر که با کی رو معتقد ان او نباشد کافر است که گروه انصار ادب کنید فرزندان خود بدوستی علی بن ابی طالب
پس که ابا کند پس نظر بشان مادران ایشان کنید بر معلوم شد که حلال زاده و تمیزی علی بن ابی طالب اختیار میکند و کلام میر المومنین علم الهدی غیر
مشهور این که پیغمبر ما بدو بیت که والعلوی تابع الناصبی علی دین امه لمن ابیه لان الکلب شرف منه طبعا
لان الکلب طبع ابیه فیه معلوم که سید علوی تابع ناصبی شود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مکارم امام کاظم [illegible]
[illegible]
[illegible]

طاعتی که ترا امر کرده است بر آن طاعت و بر تو باد که مجتهد باشی و تقصیر نکنی در عبادت و بر تو باد که [illegible] بیش [illegible] خواری [illegible] که
می برد نور ایمان ترا و کم میکند مروت ترا و بر تو باد که کاهلی نکنی در کارها که مانع میشود حظ ترا در دنیا و در آخرت و نیز آنحضرت فرموده که
کوشت [illegible] میکند [illegible] بجسد [illegible] و مانع [illegible] بسیار [illegible] زیاد میکند [illegible]
شفای [illegible] و هر که داخل شود [illegible] از [illegible] و هم آنحضرت فرموده خلق کرده شده اند خلایق
از برای طاعت حق تعالی و نجات از عذاب بیت الاحزان و نیست طاعت مگر بعلم و نیست علم مگر بتعلیم و کرفتن تعلیم نتوان مگر بعقل و نیست
تعلیم کرفتن مگر از عالم ربانی و شناختن عالم بعقل است یعنی که عاقل [illegible] میشود و ماندنی از دنیا با حکمت و معرفت [illegible] و ماندنی از علم و
حکمت با دنیا [illegible] یعنی که عاقل نظر میکند بدنیا و اهل او [illegible] باید که [illegible] آدم و دنیا [illegible] بسیار تفکر میکند با آخرت [illegible]
که [illegible] بافت [illegible] طلب میکند [illegible] که باقی باشد [illegible] باید که تضرع کند [illegible] خدای تعالی که کامل کرداند
عقل او را **من کلام علی بن موسی الرضا علیه السلام** روایتست که سوال کرد [illegible] بن سعد از حضرت امام رضا علیه السلام که چه میفرمای در [illegible] قسم
خود و قصد او [illegible] فرمود که قسم [illegible] است یعنی [illegible] معلوم شد که اگر کسی قسم خورد و قصد دیگر کند
آن [illegible] فرمود [illegible] مطلوب خواهد از [illegible] مال خود یا غیر
[illegible] سوال کردند [illegible] فرمود که بخواند قل هو الله احد [illegible]
[illegible] فرمود چنانکه مردمان میخوانند [illegible] کذلک الله ربی کذلک الله
ربی یعنی باین صفت که [illegible] فرمود [illegible] سال مانده باشد [illegible]
عمر او [illegible] سال [illegible] **من کلام امام محمد تقی علیه السلام** روایتست از ابی جعفر علی النقی [illegible]
خود تعالی [illegible] یعنی تفاوتی نیست میان خدای [illegible] مسلمان باشد
[illegible] مکار [illegible] منکو کار باشد [illegible]
[illegible] و نیز آنحضرت فرموده [illegible] **من کلام امام علی النقی علیه السلام** روایتست از ابی هاشم جعفری [illegible]
[illegible] امام علی النقی علیه السلام [illegible] فرمود ای ابا هاشم [illegible] خدای تعالی [illegible] شکر [illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible] عاقبت [illegible] طاعت [illegible] است [illegible]
[illegible] **من کلام امام حسن عسکری علیه السلام** در مکتوبی که حضرت

امام حسن عسکری بابی الحسن علی بن حسین بن بابویه القمی علیه الرحمه نوشته فرموده که ای شیخ من و معتمد من و فقیه من [illegible]
حق تعالی تو را [illegible] و صیت میکنم ترا به پرهیزکاری و بپای داشتن نماز و بدادن زکات
بدرستی که حق تعالی قبول نمیکند نماز را از مانع زکات و وصیت میکنم ترا باینکه اگر کسی کناهی کند عفو کنی و خشم [illegible] و صله رحم بجای آری
و مدارا [illegible] با برادران و سعی کنی در برآوردن حاجات ایشان در حالت [illegible] و [illegible] علم [illegible] تقصیر
[illegible] و تعاهد قرآن کنی [illegible] و بر تو باد [illegible] و بر تو باد نماز شب [illegible]
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده [illegible] علی بن ابی طالب یا علی بر تو باد به نماز شب [illegible] فرموده که هر که سبک شمرد
نماز شب را [illegible] و بر تو باد [illegible] صاحب الامر علیه السلام [illegible] پیغمبر صلی
الله [illegible] فرموده [illegible] اعمال امت [illegible] صاحب الامر [illegible] شیعه [illegible] پیغمبر باو اشاره فرموده که آنحضرت
**فصل در بیان آخر الزمان و خروج** [illegible] بر [illegible] علی المرتضی و ائمه المعصومین
سازد [illegible] عدل و داد [illegible] اعتقاد کنند که آن
**صاحب الامر علیه السلام** بدانکه ظهور صاحب الزمان علیه صلوات الله ملک الرحمن حق است [illegible] که [illegible] فرموده که اگر
[illegible] خروج آن حضرت در آخر الزمان [illegible] منقولست [illegible] حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده
باقی نماند از دنیا [illegible] خدای تعالی آن [illegible] تا بیرون آید مردی که نام او نام منست و کنیت او کنیت منست
پر سازد زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از جور و ستم و در صحیح مسلم مذکورست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که عیسی
نزول کند از آسمان [illegible] صاحب الزمان [illegible] امامت [illegible]
[illegible] صاحب الزمان [illegible] امامت [illegible]
منصب امامت [illegible] مخصوص [illegible] صاحب الزمان [illegible]
[illegible] خروج آنحضرت [illegible]
**[illegible]** [illegible]
[illegible] مومنان و [illegible] و شیعیان [illegible]
**آخر الزمان** بدانکه بعضی از علامات آخر الزمان خروج دابة الارض [illegible] و طلوع الشمس از مغرب
[illegible] صاحب الزمان [illegible]
[illegible] بعضی از اصحاب [illegible]
[illegible]

نماید و در ابتدا فرصتی ... بین الحلال ... و عبدالله عباس روایت کرده که در شب معراج که مردمان متوجه منی باشند ... 
ومحمد بن کعب قرضی گوید که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ... باشد ومحاسن ... باشد ... آید
با نکه ... و از ابن عباس منقول است که المهدی ... [illegible] ... علامات آخر الزمان ... است
و از علامات ... خروج ... و ... باشد ... و طلوع الشمس ... مغرب
هیچ ... و ... شود ... طالب ... مردمان ... مرغ ... باشد ...
کا ... علی الدعا ... الله ... کوکب ... روشنی ... [illegible]
... باشد ... مختلف ... و ... باشد ... آید ... اصحاب ... صلی ...
با ... در کتاب علامات الساعة مذکور است که ... خانه کعبه ... آید ... و آواز بلند ...
کند ... سلیمان ... مردم ... سیاه ... و انا ابو صوفیه الصاحب
روایت کرده که ... صلی الله علیه و آله ... خروج باشد ... مدینه ... آید و خبر ...
فاش شود ... بعد از ... یا رحیم ... مسجد الحرام ... باشد ... مسجد ... آید
که میان رکن ... باشد ... دجال ... [illegible]
... شود ... دجال ... خود ... آید ...
الکوفه ... و ... با ایشان ... کنند و ایضا از علامات اخر الزمان ... آتش ...
شهرها خراب شود ... مصیبت ... کنند ... کنند ...
و ... منکر ... شود ... و ... کنند ... ایشان ... کنند مصر ...
خراب شود ... خراب کند ... آتش از آسمان ... خراب کند ... خراب کند ... صاعقه ... کند
... خراب کند و بغداد ... خراب کند ... خراب کند و مدینه ... خراب کند و اصفهان ...
باید خراب کند ... خراب کند ... طالقان ...
طاعون خراب کند القصه ... اللهم احفظ جمیع المؤمنین من هذه البلایا ... و ایضا از علامات آخر الزمان
خروج دجال است ... که ... حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله ... فرمود که آن آمت
که از آدمیان ... خواهند ... شود ...

خروج

خروج وی ... سال اول از آسمان ثلثی از باران نبارد و همچنین ثلثی از آنچه ... و در سال دوم دو ثلث باران
کم شود و ثلث نبات ... و در سال سیم ... آسمان باران ... ایشان ... امام گوید که
که رسول صلی الله علیه فرمود که ... زمین ... دجال ... خدای تعالی ... امت ... دجال
... آخر الزمان ... امت ... آید ... حجت الله ... باشد ...
... شام و عراق ... آید ...
... و بعد از ... باشد ... 
... آب ... باشند ... متابعت او کنند ...
... و ... باشد ... آتش ...
... باشد ... آدمی ... باشد ...
... باشد ... متابعت ... آفریدگار است القصه
من ... آید ...
همه شهرها ... آسمان ... بیاید ...
... دجال ... بیت المقدس ... دجال ...
... صاحب الزمان ... نماز عصر باشد ...
از آسمان ... باشد ...
باشد ... 
کرده ... 
... صاحب الامر ... دجال ... 
... 
در ولایت شام ... دجال ...
بقتل ... خراب کنند ...
... صاحب الامر ... دجال ...
و دجال ... دجال ملعون
دجال ملعون ...

و باز زنده کردیم گویند خواهیم بود آن ملعون تا زمان امام زمان با مهدی کند و دجال عمر و پسر یزید زنده کردند تا سه نوبت بود
بعد از آن احمد حرب بسیار کنند و لشکر دجال را بسیار بکشد پس دجال عاجز شود و گمان برند که احمد ما را بکشد پس با لشکر چون به مکه
نهد از فرشته [illegible] گوید ای احمد [illegible] و به دو خود آید منم صاحب الزمان پس ماند که رحمت نماز است پس فرشته که موکل حجت
نفس ای هم کنند و احمد بعد من صاحب الامر رسد و با دجال حرب کنند و لشکر دجال عاجز شود دیگر بار بگریزند و به بیت المقدس
روند و در آنجا حرب مشغول شوند و لشکر صاحب الزمان از عقب ایشان برسد و حرب کنند لشکر دجال شکست خورده دیگر بار بگریزند
و به طور سینا روند و حضرت صاحب الامر لشکر به طور سینا برسند و در آنجا نیز بگریزند و روی به مدینه آورند و [illegible] مدینه را فرو
گیرند چون کار بر همه [illegible] شود [illegible] حضرت [illegible] کاینات [illegible] کند فی الحال مستجاب شود و حضرت صاحب الزمان
و حضرت عیسی با لشکر عظیم [illegible] دجال [illegible] روی بگریزد [illegible] حق تعالی [illegible] فرمان دهد تا دجال را بگیرد و عیسی
[illegible] دجال [illegible] و چند از [illegible] و [illegible] آنچه [illegible]
بعد از آن لشکر صاحب الامر لشکر دجال را تمام بکشند که یکی از ایشان زنده نماند و بعد از آن یک کافر در عرصه روزگار نماند امیرالمؤمنین
علی بن ابی طالب [illegible] امام زمان و خلیفه الرحمان ابو القاسم محمد مهدی هادی صاحب العصر والوقت والزمان رسیده [illegible]
رکاب سعادت انتساب آن جناب [illegible] فایض گردند علی الخصوص [illegible] و این بنده [illegible] اما هرچند [illegible]
[illegible] وقت [illegible] که آن حضرت [illegible] بدین [illegible] نظر [illegible] و لکن [illegible] این [illegible]
دوستان خود کرده اند اگرچه [illegible] آن [illegible] آمده اما امید [illegible] آن حضرت [illegible] که مطلب اصلی [illegible] آید [illegible]
آبا به [illegible] علیهم السلام آمین یا رب العالمین مناجات [illegible] یا رب بحق سید کونین مصطفی آن خاتم [illegible] و آن منبع [illegible] یا رب
[illegible] آمده [illegible] یا رب بحق [illegible] فاطمه یا رب بحق [illegible] یا رب بحق [illegible]
[illegible] آن [illegible] مرتضی یا رب بحق [illegible] حسن یا رب بحق [illegible] کربلا یا رب بحق عابد
با [illegible] یا رب بحق جعفر و موسی [illegible] یا رب بحق [illegible] یعنی میر و سرور سلطان [illegible] یا رب بحق [illegible]
[illegible] یا رب بحق عسکری [illegible] یا رب بحق مهدی هادی [illegible] مانند مصطفی [illegible] یا رب بحق
آل محمد [illegible] یا رب بحق [illegible] یا رب بحق [illegible] یا رب بحق [illegible]
[illegible] یا رب بحق [illegible] یا رب بحق [illegible] یا رب بحق [illegible] یا رب بحق
جمله [illegible] که [illegible] بحث چهارم در [illegible]

مکارم

مکارم اخلاق ایشان [illegible] چند خصلت است خصلت اول خصلت اول [illegible]
[illegible] که موجب کمال [illegible] فضایل نفسانیه [illegible] و [illegible] متحقق [illegible] به اتفاق [illegible] قوت [illegible]
[illegible] اخلاق [illegible] نفس [illegible] امور [illegible] متناسب [illegible]
[illegible] عدل [illegible] آن [illegible] خاص و عام [illegible] مثنوی [illegible]
هیچ [illegible] نیست [illegible] هر که [illegible] خانه [illegible]
[illegible] عدل [illegible] رسول صلی الله علیه [illegible] انصاف [illegible]
[illegible] چیزی [illegible] مکرر [illegible]
[illegible] رسول خدای صلی الله علیه و آله [illegible] انصاف [illegible]
[illegible] ابی عبدالله علیه السلام [illegible] عدل [illegible]
[illegible] ابی عبدالله [illegible] خدای تعالی و عدل [illegible]
و عدل [illegible] خصوصا پادشاهان نظم عدل [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] و پادشاه [illegible] عدل [illegible]
[illegible] پنجم فرمان [illegible] ششم
[illegible] هفتم [illegible] هشتم عفو و رحمت نهم تدبیر و مشاورت دهم اختیار [illegible] سلطان محمود
[illegible]
شد [illegible] سلطان [illegible] سلطان [illegible]
آن حکایت [illegible] عدالت [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] محمود [illegible]
[illegible]
[illegible] نظم [illegible] سلطان [illegible] مقتول [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]

میل فرمود عدالت رفع خلل آن صورت بعد رجوع نمود امام فخر رازی در تفسیر زمان سلطان کشود. آورده که تضرع و ابتهال
سوال نمود که عجب فرو نشاند چه بود و سبب سجده و منشا اکل نان جو و سر که چه بود از او نوشت که این قصه از نوشته ام و در دل نقش
بسته بود که تغیر از اولادم و دیگر بر اجرات آن نحو اهد بود که برادر شنیع چنین اقدام نماید حکم بکشتن چراغ کردم تا مبادا حیلهای او ببینم
عرق از وت و مهر بدری در حرکت آید مرا مانع سیاست شود و این معنی خلاف عدالت باشد و چون معلوم شد که بیگانه بود شکر آن
سجده کردم و چون از تشنیع حال غافل مقال اخیر نمودم بودم لاجرم طعام از او طلبیدم و بدان شکر جمیع نمودم **قطعه** گر صحیفه
اعمال خود بچشم خرد کنی مطالعه خود را بزرگ نشماری تو اضعف مرگی و سیرت محمود نکرد و سلطنت کنی جهانداری آورده اند که
روزی انوشیروان عادل بر مسند فرمانده هی نشسته مراد بخوبی داد و داد مطلبها میداد حکیمی از وی پرسید که میخواهم معلوم کرده که چه باعث
بر این افعال رضیه و اعمال مرضیه رهنمون شده است انوشیروان در جواب فرمود که وقتی در ایام جوانی و عنفوان شباب بشکار رفته بودم و از اثنا
صید و تردد دیدم که پیاده سنگی انداخته و پای سگی را شکست و چون کامی چند برفت سواری بر او بگذشت و اسب او لگدی بر او پای زد و
پای او بشکست و آن سوار مقدار راه طی کرد پای اسب بسوراخ موشی فرو رفت بشکست دو ست عدل کرهبان علم کرفته و نتیجه انصاف
جهانداری را مرجام نده روزگار تربیان حال من بکفت هر چه کنی بخود کنی گر همه نیک و بد کنی هر که او نیک میکند یابد
نیک و بد هر چه میکند یابد آورده اند که بچنگیزخان گفتند که صبای زنبور با تعلیم دادن است که کلنگ میگیرد خان با حضار
صبا و زنبور و حکم تا کلنگ را آورده آنجا رها کردند چون کلنگ عزم پرواز کرد صبا را بند از بیرون آورده زنبور را از عقب او بر او گذاشت
پرواز داد و زنبور از پی کلنگ پرواز کرده هر دو چشم او بانیش زد کلنگ کور شد معلق زنان بر زمین افتاد و حاضران تعجب نمودند چنگیز
صبا و آفرین کرده چنگیزخان حکم کرد که آن زنبور را بکشند و دست صبای را ببرند گفت هر جزوی بیش از کلی بپای کند سزای او قیمت و همی
هر که دستان خرد را قوی داری و ستش ببرید مثبت آورده اند که روزی میر شکار خسرو پرویز شاهینی را نزد پادشاه آورد و عرض کرد که شاهی
بدین خوبی عقابی باین بزرگی را صید کرد خسرو فرمود تا سر شاهین را کندند و بپایان آورد که سزای خود ی که بزرگان مستوجب شود
**بیت** **مناجات جامی** ای ز عدل تو سماوات بجای نور عدلت شه ظلم زدای عدل شاهان که ز هر خیر و شر است از جهان
داری عدلت ثمر است نام تو عادل و کار تو همه عدل آشکارا شده زاثار تو عدل ظلمها که بعالم دید همه عدلت و لی ظلم نماست
همه از تست ولی کی شاید کز تو کاری که نه عدل است آید نسبت ظلم بتو نیست ادب ظلمت ماست بهر ظلم لقب جام عدلی
بر جامی ریز کش ز مستی نکند ظلم انگیز متعدل ساز از این جام او را بده تا غایت کوی انجام او را **در خصلت بیست و دوم در انجاح حاجات**
هر که خواهد حاجتها او نزد خدای تعالی روا باشد باید که بدانجح فروا تر حاجت خلایق نیز پا برآرد و دلهای از اصحاب آفت که حاجت

حاجتمند ان او در تعویق ننهند و انتظار نفرمایند تا مومنی یا مظلومی حاجتی باشد هیچ عبادت دیگر بهتر و نزد که رسول الله صلی
علیه و آله فرموده من کان فی حاجة اخیه المومن کان الله فی حاجته و احادیث در این باب بسیار است که مرویست از عبدالله عباس رضی
که حضرت امام حسن مجتبی در مسجد الحرام معتکف بود و محل طواف شخصی نزد وی آمد و گفت یا ابن رسول الله فلانی مبلغی نزد من هست و او
حبس من کرده امام علیه السلام گفت نزد من مالی حاضر نیست که دین تو ادا کنم گفت درا استخلاص من سعی بلیغ حضرت امام طوف قطع نموده
نعلین در پای مبارک کرده با او روان شد من گفتم یا ابن رسول الله مگر اعتکاف را فراموش کردی فرمود فراموش نکردم لیکن از رسول صلی
علیه و آله وسلم شنیدم که گفت من سعی فی حاجة اخیه المومن کان کمن عبدالله تسعة آلاف سنة صائما نهاره قائما
لیله یعنی هر که سعی کند در بر آوردن حاجت برادر مومن همچنانست که عبادت کرده باشد خدای تعالی را نهم از سال که روزها بروزه
باشد و شبها بنماز مرویست که شیخ علی الدوله سمنانی با مریدان در خلوت صحبت کرم داشت و سخنی چند در حقایق و معارف
میگذشت میر پرداخت و در اثنا الحالت میگفت **نظم** سرو او عقل با محرم کرا منتظر احوال او جان خوش حلوتی دارد که من هم میتیم محرم
در اثنای محاورات و مکالمات ایشان در روزنه چراغ جنبید در این مجلس حاضر شده بود و تبار چون زنگ صوسان آمدن آریده هم و چون بازان شدند
بضرورت ساختند و از وهم چراغ روبنقصان آورد و نزدیک بخاموش شدن گردید شیخ منکی برخادمان اشارت کرد و کری او رود و چراغ نعل
نمای بنا بدایم و بیرون رفت بحث ما و درد شور مرید ترک نمود و بیافت آب بدو نشنود چراغ مشتعل شد رونق مجلس منور گشت حاضران
بدین صورت تعجب آمده شیخ آن ترک را بنزد کرفته وعده خواست و نواز شی نمود و از کیفیت حال تفحص کرد و ترک گفت من مدتی در هر آنجا
بادشاه بود که این انجاح مار رسیده مطالب دره ایشان و عجزه و مساکین بود و حاجت ایشان بر هر مکانی میشد بوسیله آن خدمت
این مرتبه یافتم و دیگر پادشاه را باید که شکر گذاری حق تعالی بجا بیارد آورده اند که سلطان سنجر ماضی را خرقه بو شیخ ابوالحسن کر سلطان
سر جنبانید و بان جواب نداد و دو شنبه گفت ای سلطان جواب سلام و لیدر حسنم جواب سلام ندادی سلطان از روی انصاف عتاب شید و گفت
ای درویش شکر گذاری مشغول بودم از جواب تو غافل کشتم درویش گفت که اکنون میگفتی فرمود الحمد لله ای که متعم مطلق است درویش گفت بچه نوع شکر
و مشکوی کلمه الحمد لله رب العالمین که شکر جمیع نعمتها در ترقی خدمت درویش گفت ای سلطان تو طریقه سپاس و آرتمید انی و وظیفه شکرگذاری
نمی آری شکر نعمتها را بزبانت و چون شکر از نعمت هر چیزی شکر مناسب آن بجای آری سلطان التماس نمود که مرا بدان مطلع گردان درویش گفت شکر
سلطنت عدالت و عموم عدل و احسان با جمیع آیه سیاست و شکر و محبت مملکت طمع کردن است و شکر بلندی بخشید اقبال بر افتادگان نظر دو مستان رحم کردن
و شکر قوت و قدرت بر بخاطر نبخشیدن و شکر معموری خزاین صدقات رحمت اهل استحقاق مقرر داشتن و شکر صحت بیماران تیمم رسیده و ارقانی

شفای آن هست که درپیش زیاتکر آسیب آتش از بر رعایا دور نشود و خلاصه شکرگذاری آنست که در حال ختم رها و جلال خداوند
نکذارد و اسباب خلق ابرا ساز و خلق خود مقصود داری نظم نیاساید اندر دیار تو کس کر آسایش خویش خواهی و بس نیاید بنزدیک دانا
پسند شبان خفته و گرگ در گوسفند سلطان را وقت سخن ان در باقی مصیبت شکر از مرکب فرو آید و در پیش ازبان پایت کند چون
در نکرید در حق نیشد و کسی از وی نشان نداد پس طلب وزیر که سلطنت محمود را زانی و اخته شد و لوای عظمت و عزت جهانداری
و کامکاری بر افراشته باید که عوت خلق را تحمل کند و در حالت خدمت قضای حاجت محتاجان را غنیمت شمارد و صورت مطلوب محمود
مقصود هیچ محتاجی را به عتاب تعویق و حجاب توقف روا نداری نظم امید خلق روا کن که مکرمت کر تو نیز مفترست که دنیا وامید ها
ولی بده مراد فقیران بلطف تا بدهد مراد هاکر تو با حضرت خداوندی و در حدیث آمده که شاوی بدل مومن ساید دو نوع
عمل انبیا و پیغامبرانست پس شرط سلطنت آنست که پیوسته منتظر حاجات محتاجان باشند و دل ایشان را بعد از آن حاجات
شادمان سازند تا ثواب این عمل ایشان را رغبت فتوح آورد آورده اند که اسکندر ذوالقرنین روزی تا شب نشسته بود و مجلس حکومت
و هیچکس بدو رفع حاجتی نمود چون وقت برخواستن شد گفت موافق حساب عمر نشمارم که امروز هیچ ایشان را رسیده روزی که
در صحبت فراغت کنند و مسرور هیچ را به وفراغت خاطر میسر و محصل و خزانه معمور و سپاه منظم هرکاه در حساب عمر شمرند که ام
روز را در حساب توان کرد اسکندر گفت روزی که از پادشاه راحتی به کسی نرسد و حاجت محرومی روا نکند حکونه از عمر توان
گرفت مناجات زعمر آنقدر می باید بکار کند نفع خلق خدا بکار آید و ما از آنان را چه حاصل بود کمدی کار نفسی
هوا بکذرد آورده اند که پادشاهی را حکیمی پرسید که لذت سلطنت در چه چیز یافتی گفت در سه چیز اول دشمنان
مغلوب و منکوب ساختن و دوم دوستان و هواخواهان را بر افراختن سیم حاجات محتاجان را بر آوردن و غیر این هر آنچه
کباشد اعتبار ندارد مناجات خدایا پادشاها کریما کارها را بشیطان لعین مکذار ما را خلوصی از بندگی که
جز صولتی از سیاست ما ترا رستی و ناپایش ما جز کثرت ها من دید بر مرا رهبا حالی را خلوکن مقیم حرم در کاه خویش بی عجز
آمده ام در بی همت وی کی پا بر فیض همت بی کرمی مطلق عجز وکن حکمی بر حق و جد دادکاین ترحم کن بحال من تو مرا
سنو کن از جهودام حسن ختام و از جناب کلی دی پاسکان و رعایت ایشان غنودن همیشا تا الحکم هل جزاء الاحسان
الا الاحسان نیکی را نیکی جزاست بمقتضای من عمل سیئة فلا یجزی الا مثلها و بدی را مکافات بدی همانست یقین که هر کسی بد
مشتغل کشاید و در آیه فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره را دعلا و مراقبت کند و او را شب و کاه

آورده اند که در خطه نیشاپور پادشاهی بود که رای عالم آرای او چون شمس شبستان مملکت بود و فکر صواب اندیش او چون تامل در عقد
مشکل کشودی بیت چه رای خوی پادشاه کار بستی بیک تدبیر صد مشکل شکستی لیکن چون غضب او چون نفس مکار مستولی بود با آنکه
عدل و انصاف بروضی تمام و دست تعدی و تسلط دراز کرده بود و تکبر تیر انبیدای وی در کره جسته بود و همه رعیت از تعدی او دست
از جان شسته اتفاقا روزی عنان عزیمت را بسوی شکار کاه انداخت چون مراجعت نمود امر کرد تا منادی زدند که کافه انام از خواص
و عوام بدانید که ایشان را امروز از عیار ظلم و بیداد چنین بسته بود و دیده اند که ما از شاهکار عدل و داد محروم و مهجور کشته و بعد
از این رو گستری و رعیت پروری ثابت قدم و از همه در خواهیم بود رعایا و لشکر یک بار باران رحمت مید بغ پادشاه چون مزرع بصفا
کرم حال بلا از لطف عمور عنا و حدت حرارت هوا بر تربه باشد در صبری از سر گرفتند و چنان شد که از بیم معدلت کنجشک در خانه
چشم باز آشیان یافت و کوکر و از صولت آتش ماد کنی از محرمان حرم سلطنت در محفل فرصت از کیفیت آن حال سوال کرد و فرمود که
از دو شکار کننده بودم دیده مرسکی در عقب خرکوشی میدوید چون بدو رسید استخوان پایش را بدندان خایید فی الحال پیاده مسکی از عقب
پای آن سگ را شکست و پیاده هنوز اندک مسافتی قطع نکرده بود که پایش بسوراخی رفت و بشکست من چون آن اثر و وبال واقف کشتم و
از آلام پیران و از آن خایف بوده و دیدم که بیداد از زمین و آسمان بر کشند و نهال عدل و داد در روضه جان و حدیقه جنان نشاندم بیت هر کسی آخر
بار جوی بد میدان نیکی و بدیه به به بد و از جمله بهترین خصلت پادشاهان را مؤانست و معاشرت با علما و صلحا و بی فرور بشان
صاحب یقین از جماعتی که خصوصیت بعلما و مشایخ نمایند و بطمع حطام دنیا فانی سخنان خود را نظر در آرند تا سبب آن هلاکت
نیابند یقین است که این طایفه سخن مؤثر نیست پس صحبت کسی باید کرد که کار او مردم باشد آورده اند که چون عبد الله طاهر بحکومت
خراسان آمده نیشاپور ... کرد و اعیان و اشراف بخدمت او آمدند بعد از آن گفت فرمود که آیا هیچکس درین شهر مانده که ما از دید او نیابد
گفتند هر کس درین شهر است همه بخدمت آمده اند الا دو درویش که هر یک از ایشان در کوشه نشسته اند و دین ... آرزوی ایشان ندارند
غوغای خلق نرسند و بیوی فکر خود پیوسته اند نظم معتکفان حرم کبریا شسته روان صوت و چکر و ریا دیده نوکوی و مکان در نظر بالاتر
هر دو جهان از نوبهم ملک نه نوبت شاهی زده تخته ایوان الهی زده عبد الله پرسید که این دو تن کیانند گفتند احمد حرب و محمد اسلم طوسی که او اصحاب
عالی اند عبد الله کفت ... عبد الله گفت ... ایشان بروم ... احمد حرب آمد و چون در خانه وی رفت احمد حرب در نماز بود
و تعلق ... عبد الله ... پسر ... احمد حرب ... و گفت ای امیر طاهر نیکو روی و ... نیکو ...
خدا ... عبد الله گریان ... محمد اسلم رفت و چند کرد
او ... عبد الله ... بیرون آمد عبد الله ... سنت ... و حکایت ... گفت

عبدالله طاهر و بزیارت تو آمده از شیخ روی بدیوار آورد و روی شکر بست عبدالله پیش آمد و روی بخنده روی نهاد و مطلب جانشکر کرد که
ای مرد که برضای تو مرا کرند بیعد و تهم میبیند و من از برای رضای تو کرد او بنده میکنم دوست میدارم عزمتان و دشمنی و این دو سیه که از برای
رضای تست کرد او بنده را در کاری نیک هاتفی آواز داد که مهر بر گناه تو در کار او کردیم و ترا باو بخشیدیم نظم اگر مرد درویش پیچ و خم
ز رفعت قدم و فرق کر بود بی   کسی کاستعانت بدرویش برد   اگر بر فقر بدو بی ز دانش برد   برای غریبی و سستی درویش
منزلهای بعد خود جای تلخ و تعالی تر او صد جان جای بعد مناجات الهی خداوندا بعقیم نهد و دلبری   دلم نه کیفیس معنوی که
تمام سر بلندیم کردان   ز اشلم و شناس چهر کردان   بخاک در سپهر اصفری بخش   زکان عشق رهم از زری بخش   چو هستی
پاره سکینان بکس   که بی افتاد کم بی من کس   غریب و بیکس و زار و نزارم   مرحم جو و پر فضلت ندارم   نظر کن شوخ
پر نور   کرنما از روی شوهر چون صبح منصور   خصلت چهارم در رفع بدی و کیدی از رعایا پادشاه عادل می باید همین قانع نشود که خود
ظلم نکند و ستم روا ندارد و بلکه مضمون الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم منظور نظر انور خود نماید و چنان سازد که از عهده دو
متعدیان دست تعدی و تسلط را کوتاه کند کرد و با آنر و ایره عدالت و نصفت ببرد و تو شد نهاد و بر علیا رعیت دو کی آتو شدند کرد
که ظلم ایشان همان ظلم پادشاهست و این صورت جز باقامت حدود و نشر سیاست میسر نشود که ملوک جابره و متمرده و سیاست مطیع
منقاد کردانند و مفسدان و متعدیان را بدان منزجر و مستاصل سازند کر نبود کوی مکن خود نه   خانه درویش بگیرد عوان
لیکن سیاست بر نهج ثبات و سکون بود بعد از تفتیش و تحقیق باید کرد نه بیکبار بعقوبت ماخذ نشود آورده اند که پرویز روزی
عزیمت شکار کرد و بر دو سه از محل حرارت هوا غریب بود که از حدت آرو کوچه و عمرو نرم مقتدرو از تاب آفتاب خلاص صحرا جوش
میگداخت بیت آفتکی کشته کوه کار هم   تفسیده زمین و آسمان هم   وچو از تفاط شکار پرداخت و در صحرا از چرند
و طیور هر اثر بود صخا سلخت دهقی که در آن نزدیکی بود که ضرآب از نهر با حله سر پیش بود و چشمه آب حیات عذب روان جوشیده و دل
بدرياحين و ریحان و از هار شوج بود روضه جان تابان و جدول چشمه سار چون چوپیار حدیقه جنان درختان ترو تازه نمو نمالهای عصون تنگر تمام
نجات یافته ساحت و در آب و هوا بیابد و وارد موضع و خلد بساط عیش در نصب مجلس عشرت بیاراست و کوشید وار چند شاهنشهی ...
شاهزاده بر کی بوجه تر نهاده و ترو از باد صبا رقص و سرخ جن آبرو زکت از دهقان سرنهد و آنشهر نهاد آن بخان و سان نها و و فلان ر شکر لب
و شیرین حرکات کنز کرد کامد را خاص بود خوشه چند غوره از باغ در ربود و صباح دهقان رو بدرگاه پادشاه آورد و شکایت از سپاه و کرد و صورت
واقعه عرض رسانید پادشاه از انجا که عدالت او بود حکم فرمود که سر کسیکه بیرون باغ کردند و چند غوره از تاکهای کننده غلامی را بدهقان و خانه
هجیر

بصاحب خانه بخشید نظم سیاست چنین کن که مبکر شد از بن بیش   نه بیکانه با دو روا خوب تو خوش   کنون کرچون صد مکیر پوند
نبذه که قرصه بر تخیر زد از بوذرجمهر پرسیدند که کدام پادشاه بزرکوارتر است کفت آنکه بیکناه از وی ایمن باشد و کناهکار ترسان چند
تیغ چون قشانش باکر به شمکاران بد مهتر بن باشد و بارقه تیم سحاب و باران انعامش ابرپیشانی ستحق عارف و نیکو کاران که ملک
عالم سیاست و در انگیخت جهان کون و فساد نامر کرده اند اگر خصم سیاست نباشد مهمات جهان برنسق ننماند کر قانون تادیب و تعذیب نباشد
کارها روی بتباهی نهد نظم از سیاست نظام یابد ملک   بی سیاست خلل پذیر بود   نوکهای عالم   از سیاسات ناکزیر بود
در حدیث آمده که اگر پادشاه نبودی آدمیان بعضی بعضی را بخوردندی آورده اند که یکی از خلفا روز جمعه بر منبر آمد در یک دست تیغ و دیگر دست مصحف
در اثنای خطبه کفت ای مردمان شما را از یکی بس یعنی مصحف و این شما را بخیر راست نتوان کرد و بعضی شمشیر فردا که با او باشی و مسئله
کلی بخدمت طغاج خان آورد و پسندید کفت از کجا آورده کفت از کلزارها چیده خادم فرمود که از کلزارها ملازم تو بود یا خریده کفت بر خی
ثمر کل سیار بقیمت کسی بفروشد کفت هر کاه بی اذن صاحب کل چیده مهینه تیز توانند و از مقصود عملها و دیگر ممنوع است حکم کرد تا
دستش ببرند اکابر شفاعت کردند تا آنکه یک انکشت قطع یافت و خادم مذکور بو سنه بیبا کان اکشتی روزی بجماعت بدو نجم نوشتند
کرما از این کیاها ایم که هر چند سر ببرند بیشتر شویم چون این خبر بسلطان رسید فرمود که بر علوی و نوشتند که ما تیر زن باغبانانیم که از منتظر
که بدو هم بیت هر جا که سر برند از کلشن ملک   فی الحال از بیخ بر باید دانست   و می باید دانست که سیاست موقع آنست که دو باره چمی
واقع شود که استحقاق آن داشته باشد و آن آزادی پیشه و بدان دشمنان که چون ما در کوشه ایشان بخواص حاوی و دیگری بدیر که میرسد از کما
که انوشیروان عادل را ظالمی ضعیفی را طپانچه زد انوشیروان فرمود تا ظالم را کرفتند و کشتند یکی از خواص کفت عجب است که آدمی را بسیلی پایست
بجان کشند نوشیروان کفت غلط کردی من آدمی را بجان نکشتم بلکه سکی را کشتم در ایجان کردم نقل کرده اند که یکی از صناد یدقریش بتجارت
میرفت تنها جامه از برد یمانی با وی بود چون بحوالی مداین رسید دزدان از وی کرفتند غارت کردند و بعد محنت بمداین رسید و بدرگاه نوشیروان رفت
نوشیروان چون برین اطلاع یافت حاجبی فرمود که او را بو ثاقی فرود آورد کفت اینجا باش تا دزد را طلب کنند آن عرب کفت هر روز از مطبخ او طعام ملکانه
مکروه بود تا بعد از ده روز آن مرد را مدد جامها خود را بدید که هر روز نازنینها و دستی پیش انجا افتاده و کالنده جمل تنکه بر سر خ درو و بر لب نوشتند کتمل
که دو را خیر کرفته اند رخت تو در دست آمد و دزد تو بسزا رسید و این جمل تنکه فرو مطالبت جور ولایت خود بیرون رکاب نگیر نظم بهر دو ستی
سیر وزرد کر این شوی با سیم و زر   چو این شوی ز بر کاروان   شوند از برای تجارت روان   بس ای عزیز کرچه پادشاه را از مرتب تمرات عدل
بچمی و این بسیار بعد و احیب و قراء باید کوشید بعد از آن که سیاست زهاد المی کرچه با عشق مجازی   زمانها بوده ام دست باری   کمی کلو و نکرده مهر دلبر

چو آتش و دود سوار [illegible] گهی با لعلشان خوش [illegible] گهی ز چشمشان [illegible]

[illegible]

[illegible] خصلت پنجم [illegible]

[illegible]

نظم [illegible]

[illegible]

قطعه [illegible]

[illegible]

نظم [illegible]

[illegible]

او را همت [illegible] نظم [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] خصلت ششم در حلم و وقار [illegible]

[illegible]

خشم فرو خورد و احسان نماید و عیب کسی را که [illegible] بپوشد و کفتی ای مسکین [illegible] را نجانیدی [illegible]
پادشاهی بود کامران و روشن دل که [illegible] و کثیر [illegible] و از آفتاب عالمتاب عدالت او اکتساب [illegible] کرده
جهانگیری از کتاب روی جهان آرای و انتخاب [illegible] بی باو [illegible] که بسیمین [illegible] بتیغ عمره [illegible]
آفتاب تابان کردی و [illegible] بچوکان [illegible] آویز کوی [illegible] **بیت** شیرین [illegible] ماه تمامی [illegible]
وی کبک خرامی ۰ ملک بشمایل موفور او چنان مایل و مفتون بود که [illegible] ملکه حرم و مصاحبت [illegible]
میل نمودی و ملکه از غیرت خونابه [illegible] ندامت بر [illegible] وانمکرو [illegible] تا [illegible] شاطر [illegible]
آمد قصه بر غصه خود با وی در میان نهاد و [illegible] حیرت و محنت خود [illegible] و از [illegible] چاره کار جوی [illegible] شاطر کفت [illegible]
ملکه چه [illegible] دوست [illegible] و نظر [illegible] عضو [illegible] ملکه کفت [illegible] وقت خلوت مشاهده کرده [illegible]
که صد هزار جان [illegible] و [illegible] ملکت [illegible] نظر [illegible] بر [illegible] بحال [illegible] کرده [illegible]
حیات [illegible] و [illegible] میرباید و سکوی [illegible] **بیت** [illegible] باغ بهشت [illegible]
متعنا الله به شاطر کفت مصلحت آنست که [illegible] با غالیه [illegible] کنیزک [illegible]
آورد ما کنیزک [illegible] حالت زینت کرده [illegible] غالیه [illegible] ملک در حالت مستی [illegible]
[illegible] خود [illegible] غالیه [illegible] کنیزک [illegible] ملک [illegible]
بود از [illegible] مکالمه ایشان شنید و فرصت [illegible] که [illegible] ملک [illegible] کنیزک [illegible] ملک [illegible]
کنیزک [illegible] خلام [illegible] طریقه [illegible] خاطر [illegible] ملک [illegible]
[illegible] غالیه [illegible] در آنحالت ملک [illegible] غلام [illegible] کنیزک [illegible]
[illegible] غلام [illegible] در آنحالت مضمون آیه کریمه و الکاظمین الغیظ بخاطر [illegible] رسید [illegible]
حلم [illegible] غضب [illegible] آب عفو [illegible] هر که [illegible]
[illegible] حلم [illegible] غضب [illegible] غلام [illegible] کیفیت [illegible] حال [illegible]
شاطر [illegible] حال [illegible] شاطر [illegible] غالیه [illegible]
[illegible] ملکه [illegible] کرد و غلام [illegible] بعضی [illegible]
حلم و وقار [illegible] باطن [illegible] و [illegible] غلام [illegible] شاطر [illegible]

[illegible]

چو حلم اندر آمد غضب کشت پست **بیت** غضب را همین بردباری شکست ستوده تری بردباری بود مسکین [illegible]
بود نوشیروان از بوزرجمهر پرسید که حلم چیست کفت نمک دار خوان اخلاقست چنانکه هیچ طعامی بی نمک مزه ندارد هیچ خلقی
بی حلم جمال نماید نوشیروان کفت علامت حلم چیست کفت حلم را سه نشانه است یکی آنکه [illegible] و سخت کوید [illegible] سخت کوید در برابر او
جاهلی [illegible] و [illegible] باید [illegible] **نظم** با تو کویم که چیست غایت حلم هر که زهرت دهد
شکرش بخش کم مباش از درخت سایه فکن هر که سنگت زند ثمر بخش هر که بخراشدت جکر بجفا همچو کان کریم زر بخشش
[illegible] آتش خشم و غضب خاموش کرده و این دلیل اطمینان است و دل [illegible] [illegible] غضب بدین نوع
[illegible] خشمت [illegible] مستحق عقوبت بود باشد [illegible] حلم خوش آینده است بلکه
[illegible] پس حلم را آیین و وقار [illegible] باید ساخت [illegible] و [illegible] **مثلها** [illegible]
بکوه [illegible] هیچ کرد کو حلم تو [illegible] [illegible] قیامت [illegible]
جسم و جان [illegible] و [illegible] ملک و ملک [illegible] هر جامعی که نجا [illegible]
[illegible] **حصه [illegible] در عفو و رحمت** عقوبت از صفات الهی است و
این خصلت [illegible] خصایل [illegible] حق تعالی پیغمبر را [illegible] خُذِ العَفوَ [illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله
[illegible] عفو [illegible]
اصحاب کرام [illegible] انتقام [illegible] عفو و کرم [illegible] حضرت رسول صلی الله علیه [illegible]
[illegible] عفو [illegible] حق تعالی [illegible] **نظم** [illegible]
[illegible] عفو [illegible] و حکما کفته اند [illegible]
عفو نیست از نوشیروان پرسیدند [illegible] کناه [illegible] عفو [illegible] انتقام [illegible]
[illegible] عفو [illegible] کناهکار [illegible]
پادشاهی بود [illegible] مملکت [illegible] عقل [illegible]
[illegible] **نظم** [illegible] عدل [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] حوادث [illegible] آخر الزمان [illegible] ملک [illegible]

در نامه سیر او پیدا بود و پادشاه را با او الفتی و التفاتی تمام بود [illegible] ملک مقرب او و محبوب او بود
ناگهان روزی ملک عزیمت نخچیر کرد [illegible] شکاریان هر جوی [illegible] با تیر و خنجر نخچیر میکردند قضا را [illegible]
آمد [illegible] و ملک [illegible] (بیت) پادشاهان ممالک
چو نخچیر کنند صید ایشان [illegible] پادشاه بحقیقت معلوم است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] (بیت) [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ملک گفت با وجود گناهان بزرگ که از تو نسبت بمن و خویشان من واقع شده از عقوبت من نترسیدی و بنزدیک من آمدی جواب داد که
جرات در آمدن بحضرت تو بجهت آن گشت که میدانم که هر چند گناه من بزرگ است اما عفو تو از آن بزرگتر است ملک سخن او بپسندید
و گناه او را عفو نمود و بمواهب عنایتش مستظهر گردانید یکی از محرمان ملک سوال کرد که بر چنین کس که در رشته انتقام نکشیدی و سخن او بپذیرفتی
گفت نه چنین است با خود تامل این کردم که اگر انتقام او کشم نفس من شاد شود و اگر عفو نمایم دل او شاد شود و مرا نیک نامی در دنیا و ثواب عقبی حاصل گردد
(نظم) مجرم گر این دقیقه بداند که در میدهم * ما را چه لذتیست ز عفو گناه کار * همواره ارتکاب جرایم کند بعمد * پیوسته تا ملک کند از گذر ز اعتذار
اسکندر از ارسطو پرسید که در باب فلان گناه کار چه میفرمائی گفت ای ملک اگر گناه نبودی صفت عفو که بهترین فضایل است از کسی
ظاهر نشدی پس گناه آینه عفو است و گناه کار سبب ظهور آن در باره او باید که آن معنی بظهور رسد اسکندر گفت که عفو در چه وقت
نیکوست گفت در وقتی که بر دشمن ظفر یابد آن عفو شکر آن است و در حکایت آمده که پادشاهی بر دشمن خود ظفر یافت و او را اسیر
کرده در معرض عتاب داشت پادشاه از وی پرسید که خود را چون بینی جواب داد که خدای چیزی را دوست میدارد که آن عفو است
و تو چیزی دوست میداری که آن ظفر است پس چون حضرت حق سبحانه ترا ظفری که تو دوست میداشتی بتو ارزانی داشت عفو که او دوست
میدارد تو نیز بجای آر پادشاه این سخن را پسندید و او را آزاد کرد (نظم) عفو فرمودن مبارک خصلتیست * دوست دارد عفو را پروردگار
دل ز نور عفو روشن میشود * آنچه ایزد دوست دارد دوست دار * آورده‌اند که یکی از ملوک مطبخی خود را گفت که از برای من فلان
طعام بپز و در آن تکلف بسیار بجای آر مطبخی آن طعام ترتیب داده با انواع اطعمه دیگر که سلطان بر آن طعام که خود فرموده بود دست
دراز کرد مگسی دید و روی بر داشت و بیفکند آنگاه لقمه دیگر بر گرفت مگسی دیگر در وی دید دست از آن طعام باز کشید و از
طعام دیگر تناول کرد و چون خوان برداشتند مطبخی را طلبید و گفت این چه حرکت است که ساخته بودی بغایت متعجب بود و لقمه دو از این
بسیار نشود الا که مگس بسیار در وی نباشد (بیت) چو در مقابله جرم لطف چند کس * شود خجل ز ده و آن خجالت آن را بس * آورده‌اند
که سبکتگین پدر سلطان محمود در اوایل حال یک اسب بیش نداشت و اوقات او بغایت عسرت میگذشت هر روز بنوعی شکار
بصحرا میرفت اگر چیزی بدست آمدی بدان گذرانیدی روزی آهوی دید که با بچه خود میچرید اسب برانگیخت و آهو بچه خود را بگذاشت و بچه او
نو بود از مادر باز ماند سبکتگین بچه آهو را بگرفت و دست و پا بسته در پیش زین گرفت و راه شهر پیش گرفت چون آهو بچه خود را گرفتار
دید بازگشت و در پی میدوید و فریاد میکرد و مینالید سبکتگین را بر وی رحم آمد دست و پای آهو بره را بگشاد و او را بجا داد
مادرش آمده او را در پیش گرفت و روی باسمان کرده بزبان که داشت مناجات کرد سبکتگین دست تهی بشهر در آمد شبانه حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله را بخواب دید که با وی میگوید که ای سبکتگین بواسطه آن مرحمت که از تو در وجود آمد و بجهة آن کرم و مهربانی که در حق آن
بیچاره زبان بسته کردی بحضرت حق تقرب یافتی و از تو خوشنود گشت و ترا شرف پادشاهی داد که بازماندگان او نیز همان نوع سلوک پیش گیرند

و مرحمت و شفقت بجای آورد و در باره رعیت خود طریق مرحمت فرو مگذارد بزرگی فرموده که چون بواسطه شفقت بر حیوانات باید دید که
این جهان که فانیست چنین باید پس عجب و غریب نباشد اگر بواسطه فقیری دردمندی ستم رسیده نجات آن جهان باقی بیند نظم محبت بی
بجز بیند بر تو دری از غیب بگشاید بر تو اگر رحمت ز حق داری تمنا تو هم بر دیگران رحمی بفرما ازیکی از خلف متولیت
که گفته اند اگر در ولایت یمن پای خراب شود و در مکه گوسفندی بران گذر دو پای گوسفندی بسوراخی فرو رود دامن بوی رسد فردای قیامت آنرا
از من خواهند پرسید و مرا از عهده آن باید بیرون آمد هر که سلطنت قبول کند و پای تمکین بر سریر ابهت و حکومت نهد باید حقوق
این امر قیام باید نمود و حفظ حدود و مرسوم آن بجای باید آورد نظم و از تخت حکومت نشستن اگر این نیست در آن مقام بسی
احتیاط باید کرد مراد تاج و تخت کشیده باید داد غم رعیت تخت کشیده باید چون الحمد لله والمنه که این خصلت پسندیده را
پادشاه ما شاه عباس صفوی الحسینی بهادر خان بمرتبه اعلی رسانیده امید که روز بروز دولتش متزاید و متضاعف باد بالنبی و آله
الامجاد مناجات الهی خداوندا بعفو و رحمت تو بجان و عطا و نعمت تو بخاموشان علم بد زبانی بکم مانان گوی بدو نثر
با ملکی جگر سوز قتیلان به تیر آه دل سوز قتیلان بدود آتش دلهای بیمار بتاب زحمت جانهای افکار بافغان درون بیکسانی
بفریاد دل فریاد خواهان که بر عجز من مسکین ببخشی بصحرای نجاتم راه بنمای خصلت هشتم در تدبیر و مشورت با پیران سپاهی
و عقلا بدانکه مشورت ارباب علم و حکمت و اصحاب رای و تجربت و به معاونت مدبران دوربین و هنرمندان حکمت آیین دولت
ملوک صلاح پذیرد رسول صلی الله علیه و آله فرموده که لا مظاهرة اوثق من المشاورة یعنی هیچ پشت بودن و معاونت محکم تر از
معتمد تر از مشورت با عقلا کردن نیست و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده که الاستشارة عین الهدایة و لا صواب مع
ترک المشاورة یعنی مشاورت با دوستان و مصاحبان دانشمند و خردمندان هوشمند عین هدایت است و محض
ضلالت و نیست صواب با ترک مشاورت قال من قال نظم مشورت رهبر صواب آمد در همه کار مشورت باید کار اگر کس کم
کند نادری باشد از صواب آید و در باب تدبیر رسول صلی الله علیه و آله فرموده که لا عقل کالتدبیر نصف العیش یعنی عقلی چون تدبیر نیست
و تدبیر نصف عیش و زندگانیست و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید که التدبیر قبل العمل یؤمن من الندم یعنی پیش از آنکه
که کاری کرده شود هرگاه تدبیری بکار رود و از روی رای و دانش آن کار بعمل آورند از شماتت ایمن خواهند بود و اگر به فکر صواب تمامی
و تأمل و دانش کار مرتکب امری خطیر شوند بسا که آن بر خلاف مدعا روی نماید بسیار بظهور آید مثنوی دلاور به شمشیر در روز کین دو
سه کس افکند بر زمین بتدبیر درست صواب بجیشی عدو افکند اضطراب چو تدبیر صایب بکار آمدت عروس ظفر
در کنار آورد چنانکه آورده اند که یکی از ملوک هند را با پادشاه فرنگ منازعتی کلی بود و از مقاومت او عاجز مانده بود
و هیبت او خایف بود و در دفع او با حکما مشورت نمود رای ایشان بران قرار یافت که در صلح زنند و کنیزکی صاحب

جمال

جمال که رخسار خورشید سیمایش و رخ خوبش از مه چارده سبق بردی و زلف مشکرنگ عنبرسایش در تاری شب یلدا را آمده و آن
قدری زهر هلاهل بحکمت میدادند و بتدریج خوراک او دادند تا بدان مرتبه و درجه رسید که هر روز یک مثقال زهر تناول مینمود با تحف
و هدایا بخدمت ملک فرنگ فرستادند ملک چون شکل و شمایل موزون او را مشاهده نمود بر او عاشق شده هم در آن
شب او را بخلوت عشرت طلبید و در همان گرمی معاشرت و مباشرت نمود فی الفور بر جا مرد و پادشاه هند
تدبیر ایمن شد و بر همین منوال است حکایت اسکندر و ملک زنگیان چنانکه آورده اند که ملک زنگستان با لشکر جرار و زنگیان
خونخوار و سپاهی بی شمار زیاده از هفتصد هزار بسمت اسکندر توجه نمودند چون آوازه ایشان بگوش اسکندر رسید متألم و
متفکر شده با خود اندیشید که مبادا خوف ایشان در دل لشکریان افتد گریزان و هراسان شوند پس اولی آنست که پیش از آنکه
نایره فتنه اشتعال گیرد بآب تدبیر آتش آنرا منطفی سازم و اسکندر را چهار وزیر حکیم فاضل بود که در مصالح امور اهتمام تمام
بمشورت ایشان داشت ایشانرا طلب کرده کیفیت حال و چگونگی احوال با ایشان مطارحه نمود و وزرا هر یک تدبیری اندیشیده
یکی گفت قرار بر قرار اطاعت نمایم دیگری گفت این تدبیر را صواب نمیدانم که موجب بدنامیست بلکه صواب این نزد من است
که اسباب حرب مهیا سازیم و با شوکت و آیین تمام روی بحرب آوریم و این جماعت را بجنود راه ندهیم دیگری گفت که اولی آنست که با ایشان
باب مصالحه نمایم وزیر چهارم که اعقل ایشان بود گفت صواب آنست که پادشاه بفرماید که چند کس از زنگیان
کس را بدست در آورد و یکی را بکشتن امر فرماید و کله او را بمطبخ دهد که از برای من طعام خاصه ترتیب دهد و مطبخ آنرا بکله گوسفند
تبدیل کند و در وقت خوان طلبیدن مطبخ آنرا استخوان بیرون آورده بیاورد و پادشاه آنرا در حضور زنگیان باشتهای تمام تناول
فرماید و توصیف گوشت زنگیان کند تا خوف در درون ایشان پیدا شود اسکندر را این تدبیر موافق افتاده همچنان کرد و در حضور زنگیان
آن کله نیم پخته را چون شیر گرسنه بر میدرید و میخورد و تعریف گوشت زنگی بسیار میکرد و میگفت که اگر من دانستمی که گوشت زنگی را
این لذت هست اسیران روم را برای خوردن نبردمی و بمطبخ مبالغه نمود که من بعد باید که طعام خاصه از گوشت زنگی باشد و بعد از
طعام زنگیان از مطبخ بیرون که طعام قیاس از مطبخ ایشان بخدمت ملک زنگیان رفته گفتند این
پادشاه آدم خوار است و اگر فرصت یابد تمام زنگبار را بخورد مثنوی چنان میخورد زنگی خام را که زنگی خورد مغز بادام را ازین تدبیر
خوف بسیار در دل زنگیان افتاده اسکندر بر زنگیان مظفر گشت و هیچ خصلتی پادشاه را در تدبیر بهتر از توکل بر خدای عزوجل نیست پس
باید که اعتماد و توکل بر کرم الهی کند تا همه کار او بروفق مراد ساخته و پرداخته گردد آورده اند که روزی پادشاهی از عالمی پرسید که نجات
اهل ایمان در چند چیز است گفت در دو چیز یکی ادای نماز دوم توکل بر کرم کارساز آن پادشاه بنای کار خود برین دو چیز نهاد
ناگاه دشمنی جرار آمده با لشکری بیکران و سپاهی بی پایان روی بدار الملک وی نهاد و او نیز با سپاهی که داشت متوجه خصم شد

جون مهم بر جوب قرار گرفت شبی که در روز او مصاف مقرر بود آن پادشاه همه شب نماز میکرد یکی از ارکان دولت گفت ای ملک ما را فردا
کارزار و جنگ خواهد بود گفت من امشب کار خود میکنم فردا کار کار خداست هر چه خواهد کند مرا با آن هیچ کاری نیست و در آن کار
هیچ اختیاری نه گفت تهیه اسباب حرب کن و مردم قتال را آماده باش گفت وزیر توکل در بر کرده ام و کار خود بلطف حق باز
گذاشته ام بیت ما کار خود بلطف خداوند کارساز بگذاشته ایم تا کرم او چه میکند علی الصباح که هر دو لشکر مصاف کردند و در برابر
یکدیگر صف کشیدند مدد آسمانی در رسید و چون چشم سپاه خصم بر چتر و رایت پادشاه با توکل افتاد عنان اختیار از قبضه اقتدار
ایشان بیرون رفته هزیمت را غنیمت شمردند اگر چه جنگ واقع شود کارزاری دست دهد و مراد آنکه حق سبحانه حبیب خود را
فرموده که وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ یعنی مشورت کن با اصحاب خود در کارها که واقع شود بزرگان گفته اند که حضرت پیغمبر ما با آنکه
از همه خلق دانا تر بود و وحی الهی انتظار کلی داشت حق تعالی او را بمشاورت امر فرمود تا در میان امت بعد از وی سنت باشد چو اگر
در مشورت فواید بسیار است اول آنکه کار با صلاح نزدیک گردانند دیگر آنکه اگر کسی بی مشورت کاری کند اگر نیکو نباشد
زبان طعن بر وی گشایند و اگر بعد از مشاوره باشد او را معذور دارند بهرام گور پسر خود را وصیت کرد که در امور مملکت مشاورت
با خردمندان کن که تدبیر صواب صیدیست که بدست یککس در نیاید و اگر جماعتی باشند از دست ایشان بیرون نرود و هر حادثه
صعب که پیش آید تدبیر از پیش توان برد بهر چیز دیگر میل مکن و آنچه بتدبیر میسر نشود نظم تدبیر کاری توان ساختن که نتوان بشمشیر و سنان
ساختن ملکی بگیرد بگنج و تیغ و سپاه ز فرزانگان رای و تدبیر خواه و گفته اند که با همه کس از اکابر و اصاغر ایمن و قید مکن
بکنند مشاورت باید کرد شاید که خود از ایشان سخنی بخاطر رسد که صواب بود آورده اند که یکی از قضاة مرو دختری داشت
بنهایت جمیله و جامع معارف بحسن و خواستگاری او رغبت مینمودند و قاضی متحیر بود که او را بکدام یک دهد در همسایگی او گبری بود قاضی او را طلب کرد
و گفت مرا دختری است و خلق او را طلب میکنند چه صلاح می بینی گبر گفت ای مرد ما از دین شما بیگانه ایم چه لایق مشورت توام که از من
می پرسی قاضی گفت تو مرد امینی و متدین و بزرگان مبالغه کرده اند که با مردم امین مشورت باید کرد المستشار مؤتمن حالا تو هر چه
میگویی من از آن بیرون نروم گبر گفت در تزویج کفاف شرط است و کفاءت در دین مسلمانان از ملت شما باشد و در شرع با اصل و با ملیه
و نزدیک اهل روزگار جمال و جاه اکنون تامل فرمای اگر در دین میسر شود کفو دین اختیار کن و اگر بر سنت اسلام میروی
نسب را اختیار کن و اگر بعادت اهل زمانه میروی مال و جاه طلب قاضی را این سخن عظیم خوش آمد و گفت دین بر همه غالب است
و او را غلامی بود مبارک نام بنهایت عالم و متدین قاضی گفت یکچند بار از مبارک دین دار تر کسی نبینم و دختر بدو داد و
مبارک را خدای تعالی از آن دختر فرزندی داد چون عبدالله مبارک مقتدای اهل اسلام بود و در زمانه و معارف یگانه آورده اند که چون سلطان
ملکشاه سلجوقی خواجه نظام الملک وزیر صاحب تدبیر گردید در عهد او قیصر بقصد ایران لشکر کشید و سلطان بمدافعه شتافته

جون

چون لشکریان در برابر یکدیگر نزول کردند سلطان با تنی چند از مخصوصان بشکار رفته ناگاه فوجی از رومیان رسیده و بار خود را ایشان را
بگرفتند سلطان با ایشان گفت که زینهار مرا تواضع مکنید و یکی از خود شمرید چون وزیر به نظر بر آن واقعه با بلد وقوف یافت نماز شام
فوجی از غلامان را در سراپرده خاص فرود آورد و آوازه در داد که سلطان در اندرون حرم است آنگاه بعزم مصالحه نزد قیصر رفت
و چون قیصر از آمدن پشیمان بود سخن از مصالحه بر زبان راند نظم قایل اقبال درین کهنه دیر غلغله انداخت الصلح خیر و خواجه
از اقبال کرد و قیصر گفت دی روز مردم ما بعضی از لشکریان شما را گرفته اند خواجه گفت مردم بهر سپاه خواهند بود که ما از ایشان چیزی
نیست قیصر ایشان را بمجلس طلبیده بخواجه سپرد و وزیر صاحب تدبیر ایشان را در حضور اهانت بسیار کرده روان شد و
چون بقدر مسافتی نمودند خواجه از اسب پیاده شد و مران و رکاب سلطان را ببوسید و عذر خواست و سلطان او را نوازش بسیار
نمود و بحمد الله والمنه که شاه جهان پناه در تدبیرات کامل است و از ابتدای دوران زمان الی الآن هیچ پادشاهی بتدبیر آن اعلیحضرت
کیوان رفعت نیست زیرا که مکرر لشکر جرار کینه گذار اعدا که بی شمار از اهل ترکستان و روم و گرجی و کرد و تاتار بتدبیر و دانش تارومار
ساخته و ولایات و قلاع ایشان در تحت تصرف اولیای قاهره در آمده امید که زمان دولتش بزمان صاحب الزمان علیه السلام
متصل باد بحق محمد و آله الامجاد مناجات حبیبه ای براه طلبت سعی کسی خانه از ترک هوسها هوسی آه ازین نیک که ما کرده ایم
وای ازین بوالهوسیها که زماست جان درین عکسی چند کنیم بر ره بوالهوسی چند زنیم نیست در هیچ هوسی روی بحی
دل ما را ز هوس ساز تهی بلکه آن هوا ساز بلا بهوایی که بود عشق بدل نه هوایی که بود میل بجال باید نیل و شرف جاه و جلال
خلقت نهم در موانست و معاشرت نیکان و اخیار و احتراز از مصاحبت بدان و اشرار ملوک را لازم است که بمجالست و مصاحبت
علمای دین و حکمای دوربین مستانس باشند و با الفت طایفه از ارکان دولت که بانواع اهانت و شرف عقل و درایت متفرد باشند
راغب و مایل نظم دست مدار از کرم مقبلان سر مکش از صحبت صاحبدلان خار که هم صحبت گل کند غالیه در دامن سنبل کند
هر که کند صحبت نیک اختیار آید ازو نیک و هنر دوست بکار و همچنانکه مصاحبت علما و اخیار واجب و لازم است اجتناب از مخالطت جهال
و اشرار متحتم است مثنوی صحبت جاهل چو یکی تهیت کرد رزن خانه درون سیه سیاهیت صحبت عامه هر که هشیار است مثل حداد
و همچو عطار است گرچه عطار نه بدست مشکی رسد از ناف مشک او بتو بوی مرد حداد اگر نسوزاند جامه زانگشت او بیالاید
آورده اند که وزیری از وزرای ملوک قدیم در شیراز دو پسر داشت یکی را کافی نام بود و دیگری را وافی را بر جهت تحصیل علوم و تهذیب
اخلاق هر دو را بمکتب داد کافی با اهتمام تمام شب و روز مشغول بود و از مجالست علما و اشراف محظوظ چنانکه در اندک مدتی باخلاق
حمیده و آداب پسندیده متحلی شده و بر دقایق علوم وقوف یافت و وافی در مکتب با پسر حجامی مرافقت میکرد و بمطایبت و ملاعبت
مشغول می بود و اوقات بتعطیل میگذرانید و بصحبت حجام را بکرمت و ملاطفت می نمود و حجام جاهل عامی بمقتضای المرء علی دین خلیله

لما جهلك همواره مذمت علما و علم بکرد و بوافی پند میداد که لذت عمر در عنفوان شباب و اوان جوانیست حیف باشد که
بمشقت تعلم بیفایده کذرانی نظم تو بموسم جوانی بکن آنچه میتوانی که بروز کار پیری نکنی کسی جوانی ، وزیر در ان روز از این
سرای فانی رخت بربست ملک بعد از اقامت شرایط تعزیت هر دو برادر را طلبید بتحقیق استعداد و قابلیت ایشان نمود
که هر کدام بحسن سیرت و زینت فضیلت آراسته تر بود منصب وزارت او را باشد چون نیک تامل نمود و تفحص احوال ایشان
بواجبی کرد کافی را بانواع فضایل و کمالات مزین بود و وافی از همه هنری عاری و عاطل ملک منصب وزارت بکافی داد و امور
ملک را در کف کفایت او نهاد و وافی خایف و خاسر از ان محفل بیرون آمد و بمهمان با حجام بسر انجام و بسر لهو و لعب
و عیش و عشرت مشغول میبود تا تمامی اموال موروث پدر را باسراف و اتلاف خرج کرد و مفلس و بیچاره کشت کافی چون از
حال برادر وقوف یافت او را بوثاق خود آورد و بضرورت در تقویت او میکوشید و مراعات او مرعی میداشت
و هیچ جزا او دریغ نمیداشت حجام را شیطنت و جهالت بران داشت که وافی را کفت چه در از دست بیچه حقوق
داشتی از جمعیت بیفت و تعلق برادر با تو نه از شفقت است بلکه از خوف طمع وزارت تست که مبادا تو در امور وزارت
دخل نمایی اکر در خفت بیخ حیله اندیشم که ملک او را هلاک کند و وزارت بر تو قرار کیرد و از ذلت محنت خود خلاص
شوی صواب آنست که انکشتری لعل که در دست برادر تست ازو بطلب چون آن از دست آید این مهم اتمام یابد وافی بقول حجام
مغرور شده انکشتری برادر بستد و بحجام داد حجام کنام انکشتری کافی را به دلاله داد تا بخدمت ملکه برد و کفت این
انکشتری انو دختریست که با انکشتری ملکه مایل شده و همت این را نمیداند اکر رای ملکه بران قرار یابد او را ایما دله و
معاوضه را خفیه توان کرد ملکه انکشتری یاقوت که در دست داشت بدو داد و انکشتری لعل بستد دلاله پیش حجام آمد
و انکشتری ملکه را بوافی داد و کفت این انکشتری بستان و بحقه نزد برادر ببر و به کافی از کیفیت حال خبر انکشتری ملکه را در
انکشت کشید و بخدمت ملک رفت ناکاه ملک را چشم بر انکشتری ملکه افتاده بشناخت غضبناک برخواست و بحرم رفت
انکشتری کافی را در دست ملکه دید غضب او زیاده شده خواست که ملکه را سیاست نماید حلمش آبی بر آتش زد و از ملکه پرسید
که این انکشتری لعل از کجا بدست آوردی کفت این را دلاله داشت با انکشتری خود معاوضه کرده ام انکه وزیر را طلبیده کفت این
خاتم را از کجا حاصل کرده کفت برادرم بخشیده است ملک انکشتری از کافی بستد و با حضار وافی مثال داد چون حاضر
کرده انکشتری بوافی نمود و کفت این خاتم را جایی دیده وافی بی تامل جواب داد که این از ملکه است ملک کفت چون تو
محرم حرم ما نیستی چه دانی که این از ملکه است از بیان عاجز آمد و زبانش بسته شد ملک کفت اکر راست نکفتی خلاصی ولا
بانواع سیاست کرفتار خواهی شد خوف بر مستولی شد و احوال چنانکه بود معروض داشت ملک وافی را از شهر اخراج نمود

وحجام

و حجام بسر انجام بر دار کشید و کافی را بانواع عطوفات ممتاز و سرافراز ساخت نظم هیچ صحبت مباد با عامت کر چه
مختصر کند نامت صحبت عامه در بهشت آباد مرک باشد که مرک عامی باد روایتست که در ما تقدم پادشاهی بعدل
و انصاف و این پادشاه را جوانی ندیم بود و پادشاه او را بغایت دوست داشتی و شب و روز ملازم و معتکف پادشاه
بودی که یک لحظه و یک لمحه از خدمت پادشاه خالی و غافل نبودی با این همه محبت که پادشاه را با او بود روزی چند از خدمت پادشاه
غایب شد روزی پادشاه از وزرا و نزدیکان حضور پرسید که فلان جوان عجیب میدارم که چندین روز است که از صحبت ما غایب
شده است تفحص کنید که اکر او را مرضی بهم آمده باشد بعیادت او رویم یا از ما شکایتی دارد با نصاف آییم العقد آن جوان را بیافتند
او را مرضی و مکروهی نبود او را بحضرت ملک آوردند ملک از و پرسید که چرا از صحبت غایب شده جوان جواب داد که بخدمت
پادشاه دیکر رفته ام کفت چرا مکر از ما شکایتی داری کفت نه چون خدمت تو میکردم هر کاه نشسته بودی مرا بر پای میبایست بود و آن
پادشاه میکوید که چون دو رکعت نماز جهت امتثال امر من میکذاری یکبار بنشین تا خسته و آزرده نشوی و اکر تو خفته بودی مرا از خدمت
تو میبایست بیدار بودن و آن پادشاه را خواب نیست که لا تأخذه سنة و لا نوم و چون پادشاه خفته بودی مرا محافظت او بایست
کردن و آن پادشاه مرا نکاه میدارد که والله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین و چون پادشاه طعامی تناول کردی
تا سیر نشدی مرا یاد نکردی آن پادشاه طعام نمیخورد و بمن میدهد که و هو یطعم و لا یطعم پادشاه چون این حدیث بشنید
بغایت او را خوش آمد و او را خلعت و نعمت بخشید مناجات الهی خداوندا بافغان اسیران با آب دیده و سوز یتیمان
با آخر دم درین بنیان رحلت با اول شب در این زندان وحشت بعجز شیر مردان در کف کور بکس زنده سیلان در دم
بمقبولان ایوان کرامت بسر بازان دیوان کرامت بدان شمعی که جان پروانه اوست بدان کنجی که دل ویرانه اوست
که در هنکام نزع و وادادن جان نکه داری تو ایمان ز شیطان فصل دهم در شجاعت شجاعت از امهات فضایل است و حق
سبحانه و تعالی شجیع را دوست دارد که ان الله یحب الشجاع در خبر آمده که ترک جوید بر جای مرد شجاع که این بر رود کار
خود کمان نیکو دارد چه مرد بیدل در کارزار اعتماد بر کریختن دارد و دلیران در ان ورطه تکیه بر فضل ذو المنن کنند و حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله بنفس نفیس خود اشاره نموده که رزقی فی تحت ظل رمحی یعنی روزی من در زیر سایه نیزه
منست و درین سخن تحریص است بر ارتکاب کارزار نظم شجاعت توان کرفت جهان هر که بد دل بود چه کار کند وانکه جرات
نمود از کار خویشتن را بزرکوار کند و بعض از صفات حمیده شجاعت جرات است هر که در تیرباران حوادث بسپر صبر در سر کشید
در معارک سر مفاخرت بر آسمان شجاعت تواند رسانید و در کلمات ملوک ترکستان آورده اند که الغ السیاب مر امرای
خویش را کفت که بهیبات هیکل مردان خود ابهت و شوکت ایشان فریفته مشوید و بلافی که زنند و علوی کرانی که کنند

منور نکردید تا وقتی که ایشان را بیازمایید بعد و باید که اگر بر محک جز تمام عیار نباشند از شجاعت و مردانگی اعتبار کنید
آورده‌اند که یکی از امرای نزد پادشاه ایستاده بود و در جیب او از اشارت مسموم و قضا را کژدمی در پیراهن وی افتاده
بود و هر ساعت آن امیر را نیش زهرآلودی که داشت ضرر میرسانید تا وقتی که نیش وی از کار بیفتاد و زهری که داشت
بکار برد و آن امیر مطلقا قطع سخن نکرد و تغیری در وی ظاهر نشد و بحسن از قاعدهٔ حکمت و قانون عقل انحراف نیافت تا
بخانه آمد و آن کژدم را از جامه بیرون آورد و این خبر بپادشاه رسید متعجب و متحیر گشت روز دیگر که امیر بملازمت سلطان آمد
از امیر پرسید که دفع ضرر را از نفس واجبست تو چرا دیروز عقوبت را از خود مندفع نساختی امیر جواب داد که من آن
نیم که مکالمهٔ چون پادشاهی بسبب الم کژدمی قطع کنم و اگر امروز در مجلس بزم نیش کژدمی صبر نتوانم کرد فردا در معرکه زخم بر
تیغ زهرآلود دشمن چگونه صبر توانم کرد پادشاه را این سخن بغایت خوش آمد و مرتبهٔ او بلند کرد و اند یکی از سلاطین در
نبردی معرکه نبوده میرزد و امرا و سپاه حضور امیکلت امروز معرکه خوب کوره مردیست و از کوره و بوته بجز زر خالص بیرون
نیامده و زری که در و غش بود در کوره و بوته سالم نماند    در فضایح الملوک آورده‌اند که هر پری که او را خرد نیست چون چشم
است که آب ندارد و هر جوانی که او را ادب نیست چون دیده ایست که او را نور نیست و ظالمی که او را تقوی نیست چون
درختیست که میوه ندارد و صاحب جاهی که او را احسان نیست چون طعامیست که نمک ندارد و سلطانی که او را عدل نیست چون
ابریست که باران ندارد و عالم گیری که او را شجاعت نیست چون بازرگانیست که سرمایه ندارد و مضمون کلام امام انام امیر
المؤمنین علیه السلام که رباعی دو روز حذر کردن از مرگ روا نیست    روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست    روزی که
قضا نیست کوشش ندهد سود    روزی که قضا نیست در او مرگ روا نیست    مرویست که در بلاد ماوراءالنهر درویشی مسکن
داشت که بعلت قلت مال و کثرت عیال پایمال دوران بود و آثار فقر و فاقه از او عیان و از ورق صرف حفظ و غیر از حروف
الفقر سواد الوجه فی الدارین نخوانده بود و از نتایج کاد جز از کلمهٔ کاد الفقر ان یکون کفرا چیزی ندیده عنایت
ازلی و لطف لم یزلی او را پسری کرامت کرد که صبح سعادت از ناصیه‌اش هویدا بود و اختر دولت از جبهه‌اش هویدا که یمن
قدم او کوکب طالع پدر میل باوج شرف نمود و ببرکت وجودش اختر وبال او رو باقبال آورد و در اندک روزگار او در زمرهٔ اغنیا
می‌بود و در تربیت و تمشیت پسر جهد تمام و سعی مالا کلام مینمود لیکن پسر در ایام طفولیت با کودکان سخن از تیر و کمان گفتی
و بازی با تیر و شمشیر کردی و در مکتب وقت تعلیم خط کفت و کون نیزه حفظ داشتی و غیر از حروف شجاعت و دلاوری از حکم
کاینات چیزی نخواندی و در سر حد بلوغ همیشه دست در گردن شمشیر داشتی و نیزهٔ بالا بلند تنگ در آغوش کشیدی
و با عروس ملک و مخدرهٔ سلطنت عشق‌بازی نمودی تا در شجاعت و جلادت و جرات در جوانیت کار او بجایی رسید که

او

او بغایتی انجامید که بنوک نیزهٔ جان سوز خال از رخ ماه ربودی و بناوک جگر دوز قمر طایر را بر فلک دوختی و از سهم تیغش زهرهٔ
شیر گردون آب شدی و از صولت گرز دماغش پشت گاو زمین را در هم شکستی نظم نهادی اگر در این عزم جز تیغش پو برود دغا
زمین بر پشت گاو و زسهم دم تیغ و گرزش کشیدی    مه و مهر بنارک خود نشیند مغفر نیامد شدی رخ و گرز گرانش زمین و زمانی
داشته وضع دیگر شدی در زمین شیر گردون گریزان چو گاو زمین جانب چرخ اخضر اتفاقا لشکری متوجه آن صوب شد و پادشاه
آن حدود را بواسطهٔ کثرت انصار و اعوان ایشان و عدد موفور و غلبه با نصرت تاب مصادمت و قوت مقاومت با ایشان نبود و در
در شهر سمرقند متحصن گشت لشکر بیگانه شهر را محاصره کردند و کار بجایی رسید که مردم شهر دست از جان شسته پسر دلاور را حمیت
رجولیت بران داشت که با معدودی چند از شهر بیرون تاخته بنیروی همت شجاعت با ایشان در آویخت و بیک حمله جمله را در هم
شکست بعضی را بتیغ بیدریغ در آورد و برخی را بسنان جان ستان از پای در آورد و لشکر چو از قرار بر فرار داد و بمقتضی اذا طلع
الصباح یطفی المصباح منهزم و متفرق شدند بیت گریزان شدند آن دلیران همه    چو از شیر غرنده آهو رمه    پادشاه چون جلال
بر تموال دیده بان کرد خود از شهر بیرون آمده در عقب لشکر شکسته تاخت و بر ایشان مظفر و منصور گشت و چون آن دلاور را بسر
فاتحه کرد و در ترتیب و تمشیت او کوشید سپه سالار لشکر نمود و تفویض فرمود و بعد از مدتی که ملک شربت کل نفس ذائقة الموت
چشید و سر در نقاب ارجعی الی ربک کشید ارکان دولت چون آثار جلادت و مردانگی و علامات عدالت و فرزانگی در ناصیهٔ دلاور
مشاهده نموده بودند بپادشاهی قرار دادند و درویش زاده بلباس شجاعت خلعت همت بطراز سلطنت زینت یافت و اکثر
ممالک را بتحت تصرف در آورد بیت عروس ملک نسازد دو گریه آماده    که اول از گهر تیغ داد کاوینش    والحمد لله والمنة که آثار نجابت
و مردانگی در جبین هر یک از غلامان و تیغ بندان و سپاهیان پادشاه اسلام مآب امن و امان شاه عباس صفوی الحسینی بهادر
خان ظاهر و هویدا و بارها رویداده است و مکرر در معارک جدال با ابطال کوه خلال علم فتح و نصرت بر افراخته اند و بر اعدای دین و دولت
مظفر و منصور گشته اند امید که تا ظهور صاحب الزمان علیه السلام روز بروز دولت این پادشاه شیعه شعار در ترقی و تزاید باد
بحق محمد و آله الامجاد مناجات الهی خداوندا الهی بیکسانان بپیرانه آنکه گم کرده را ان با آب دیدهٔ ایتام بدخورش بتاب
سینهٔ مدیون درویش بدرگاهی که عرش آستانست    بدوآنکه خلدش بوستانست    ندارم طاقت این بار زنهار
بو با دم رسل ای داد ای داد ادار    درین دریای آتش موج جوشن    اغثنی یا غیاث المستغیثین    ز لطف خود بکام دل رسانم و پاستبان
ز دست قهر جانم بخش پنجم در بعضی حکایات ملوک بباید دانست که پادشاه سایهٔ لطف الهیست و تا نفاذ الهی نباشد بندهٔ ضعیف قوی نگردد و
بپادشاهی نرسد و حق سبحانه و تعالی بندگان خود را بعدل و داد امر فرموده و در آثار و اخبار وارد شده از رسول صلی الله علیه و آله و سلم
که چون بندگان او امر الهی کنند و معصیت و بدکاری و بدکرداری شعار و دثار خود سازند خدای تعالی بر ایشان پادشاه ظالم و حاکم بی‌رحم

مسلط کردانه نقلست که در مصر پادشاهی بود حلال نام با تقوی و طهارت صایم الدهر و قایم اللیل و از خیرات و عبادات هیچ فروگذاشتی
و بیشتر اوقات بتلاوت قرآن مشغول بودی اما چون بدیوان آمدی هنوز بر زمین ننشسته بود که میفرمود که از فلان بگیرید و فلان را
در زندان کنید و فلان را عقوبت کنید و فلان را گوش و بینی ببرید و ملک فلان را خاصه کنید العظمة علی الله و کار او باین بود تا
بمرتبه رسید که اهل مصر اکثر بگدایی افتادند و بعضی آواره شدند روزی جماعتی که اهل قرآن خواندن فارغ شده گفت ای وزیر امروز
از مردم مصر آواز [illegible] بستان و وزیر بیرون آمد و مردم را جمع کرده این سخن بمردم رسانید مردم بگریه و زاری جماعت طلبیس
شب بزرگان مصر بخانه وزیر آمدند و التماس نمودند که وزیر از پادشاه درخواهد شاید که تخفیفی درین امر واقع شود وزیر ترسان
و لرزان نزد پادشاه آمد و التماس مردم را بعرض رسانید پادشاه از روی غضب از وزیر روی بگردانید و وزیر خواست برود
پادشاه با صلابت هر چه تمامتر گفت بنشین وزیر بناچار بنشست و دل بر هلاکت نهاد ناگاه مؤذن بانگ نماز بگفت
گفت و پادشاه را قاعده آن بودی که چون بانگ نماز شنیدی بنماز برخواستی وزیر نیز برخواست پادشاه بار دیگر از روی غضب گفت
بنشین وزیر گفت پادشاه بنماز میرود گفت تو نیز برخیز تا با هم نماز کنیم وزیر با پادشاه بعبادتگاه شد پادشاه لباس ملوکانه
از بر و تاج شاهی از سر بیرون آورد و لباس سیاه در پوشید و غل و زنجیر در گردن نهاد و بنماز مشغول شد چون از نماز فارغ شد
دست نیاز بدرگاه بی نیاز بر آورد و گفت ای پادشاه پادشاهان و ای رحیم و آمرزنده گناهان تو مرا برین قوم مسلط کرده تا
تا در حق ایشان حکم [illegible] آوازی آمد که چوب سیاست از سر ایشان باز مدار و در گرفتن مال ایشان حضور انصاف مدار و در کشتن
و بستن تقصیر مکن زیرا که سزاوار رحمت نیستند گفت ای وزیر شنیدی گفت بلی وزیر مردم را جمع کرده آنچه دیده و شنیده بود
باز گفت و بتوبه و استغفار امر کرد مردم توبه کردند و همه پشیمان شدند و مسجدها را رونق دادند و از یکدیگر حلالی طلبیدند روز
دیگر پادشاه رنجورتر بیرون آمد و منادی را امر کرد تا در شهر ندا در داد که وای بر عاملی که یک دینار یا یک من بار از رعایا طلب کند
که پادشاه سه ساله خراج بایشان بخشید ای عزیزان باید که توبه کنید و بدرگاه پادشاه لایزال رجوع کنید و در دعای
پادشاه زمان تقصیر مکنید تا مقلب القلوب دل او را نرم گرداند و درباره شما ترحم نماید انشاء الله تعالی آورده‌اند
که امیر اسمعیل بعد از آنکه عمرو لیث را گرفته بهرات آمد اهالی آنجا امان خواستند ایشان را امان داد و چون عساکر
از ابتدای توجه رایات عالیات تا آن غایت بغنیمتی فایز نگردیده بودند لاجرم حکم و حسرت تمام بایشان راه یافت
و از مردم هرات امدادی واقع نشد اولیای دولت معروض داشتند که درین شهر و ولایت غریب صد هزار کس
خواهند بود اگر یک یک مثقال طلا لشکر را امداد کنند آنقدر حاصل میشود که سپاهیان مرمت احوال خود توانند کرد
امیر گفت ما چندین هزار مؤمن و کافر را امان داده‌ایم خلاف آن از مروت بعید است و در همان لحظه از هرات سوار شد

تا دیگر

تا دیگر آن سخن را اعاده نخوانند کر دیو شیطان وسوسه کند که موجب نقض عهد باشد و چون بمنزل او نزول فرمود اعیان حضرت همین
آن سخن را در میان آوردند و گفتند که از ملک معلوم نیست که در تصرف ما خواهد ماند یا نه چنین بلاد مستعد او بیرون آمد از صلاح ملکی
دور مینماید امیر گفت آنخدای که عمرو لیث را با تازیانه تقدیر پیش ما دوانید قادر است که به نقض عهد و میثاق تهیه اسباب
سپاه ما کند مقارن این حال یکی از خاصگیان امیر بدیوان خانه در آمد و حمایل را که از زر مرصع بود در پای خوش آب داشت
او از گردن بیرون کرده بر بالای رخوت نهاد و غلیواژی در گذار بود مقصور آنکه پاره‌ای گوشت است از در ربود و در راه هوا گرفت
سواران سوار شده بر اثر آن تاختند و چون خواست که فرود آید سواران دررسیدند و حمایل از چنگ او جدا گشته در چاهی افتاد
کسی را بجهت بیرون آوردن آن بچاه فرستادند از قضا آن چاه راهی دیگر راه بود و صندوقچه چند مهمور
جوی نزدیک خزانه عمرو لیث بود که در آنجا مضبوط کرده بودند آنرا بطرف در آوردند و این دو سه چنان بود که میخواستند بر اهل
هرات حواله نماید نظم زمانه پندی آزادوار داد مرا که ای حکیم چو دیدند عاقبت محمود چه گنجها که نهادند و دیگری برداشت چه رنجها
کشیدند و دیگری آسوده [illegible] آورده که سلطان محمود غزنوی بقصد زیارت شیخ فقیری که قطب زمان و از عارفان
عصر بود رفته استدعای فاتحه نمود و محمدان در وصف تعالی ایستاده از تفسیر [illegible] من تشاء و تذل من تشاء [illegible] و نکته درخواست شیخ
فرمود که روشن‌ترین وجهی در معنی این آیه آنست که ترا با هزار و منصب [illegible] و پنجهزار [illegible] ولایت آبادان و صد هزار سوار
مکمل بخانه چو من گدای آورده و در صف نعال باز داشته و مرا این گلیم کهنه و پای برهنه ملک قناعت بخشیده و در صدر آزادگی جای
داده نظم اگر تو داعیت [illegible] از فیض تو [illegible] من تشاء شده و اگر مور عرض باز بجود معهود نزل من تشاء شده روایت
که سلطان محمود غزنوی سیصد و شصت قلعه بت پرست را گرفته بود و مسلمان کرده آخر بقلعه [illegible] رسید بعد از جنگ بسیار قلعه را گرفت
و غنیمت بیشمار از قلعه بیرون آورد و مردم آنجا را هر که مسلمان شد بگذاشت و هر که نشد اسیر کرد ناگاه دید که یکی مرد پیری را
می آورند دو تا شده و چوبها در دست گرفته افتان و خیزان سلطان متعجب شده پرسید کیست گفتند سردار این قلعه است
چهل پسر دارد همه کشته‌اند و برا گرفته بخدمت سلطان آورده‌ایم سلطان پرسید که ای پیر چه مذهب داری و چه میپرستی گفت
بت پرستم و صد و هشتاد سال عمر من است سلطان گفت بیا و مسلمان شو تا در بهشت پادشاهی کنی گفت مسلمان نمیشوم
و پادشاهی بهشت نمیخواهم هر چند سلطان مبالغه کرد قبول ننمود سلطان مهمان دار را طلبید و گفت این را چند روزی نگاه دار
شاید دل او باسلام رغبت نماید و او را خوب رعایت کن که از پادشاهی بدین حال افتاده مهمان دار او را برداشته بجایی نیکو
برد و فرشهای ملوکانه انداخت و خورش لایق بجا آورد و چون شب در آمد مهماندار او را نگاه میداشت و در پس چادر نشسته بود که پیر [illegible]
از گردن جحمه بیرون آورد و در برابر جحمه نهاده گفت ای بت صد و هشتاد سالست که ترا می پرستم که روزی مرا بکار آیی [illegible] امروز حال

واطفال از دولت من بدر رفت ومن در دست دشمن اسیرم امروز حمایه کم بفریاد من رسد امشب ای شمع اگر نسوزی تو
از برای کدام روزی تو تضرع وزاری بسیار کرد وهیچ جواب نشنید بت را بر داشته بر زمین زد و شکسته چنانکه خرد شده
در کنج متحیر بماند با خود گفت خدای سلطان محمود را بخوانم ببینم او بفریاد من میرسد یا نه وروی بسوی آسمان کرد وگفت از روی اخلاص که یا الله
اغثنی فی الحال از ملکوت اعلی جواب آمد که لبیک عبدی چه میطلبی ای بنده من بگو چه میخواهی تا بدهم چون این بشنید سر در پیش انداخت
زار زار میگریست تا روز شد مهمانی دارند پیش سلطان آمد گفت این پادشاه را امشب گریان می بینم و هر چند نصیحت میکنیم ساکن نمیشود
وشرح بت شکستن و خدا را طلب کردن با سلطان بگفت فرمود بروید و او را بیاورید وقتیکه او را آوردند همچنان زار زار میگریست سلطان گفت
چرا گریه میکنی پادشاه آهی سرد از دل پر درد بر آورد و گفت مرا کاری افتاده است سالها که در از خدای ترا آزرده ام و نافرمانی
کرده ام یکبار که روی بجانب او کردم یکبار او را طلبیدم لبیک عبدی جواب داد من از این شرمسار میگریم سلطان گفت ای پادشاه
خدای من از آن کریمتر است که تو خیال میکنی گفت ایمان بر من عرض نما مسلمان شوم سلطان ایمان بر او عرض کرد وگفت ای سلطان خدای
تو ایمان چون منی قبول میکند و گناه مرا عفو میکند سلطان گفت بلی سر بسجده نهاد و جان بحق تسلیم کرد ای عزیز بنده کی نجات مطلبی
مثنوی گر در بند کرتو هستی مرد کار همچو مردان دست از دنیا بدار عشق چون در سینه منزل گرفت جان انگشت را زدست
دل گرفت مرد چون افتاد در بحر خطر کی خورد یک لقمه با خون جگر مشهور است که ابو جعفر دوانقی از دولت خواهی سوال
کرد که بی تکلف در ایام عهد چه بدی می بینی تا او را از آن منع نمایم جواب داد که هیچ نقصی ندارد و رای اکثر در دلها محبوب منست جعفر
تدبیری کرده املاک بسیار از مردم بتعدی بسته و قبالجات و اسناد آنها را علیحده در خزانه نهاده و در وقت رحلت بپسر خود
وصیت کرد که آنها را بنا بر صلاح تو از مردم گرفته ام باید که بصاحبان رد کنی تا محبوب دلهای مردم گردی قطعه تو جهد کن که کنی جا
خوش در دل مردم که دل نظرگاه حق است و در آن نظر آید اگر خوش در آئی میان جاه عزت هزار بار به از آن بره که از دل
برافتی نقلست که در خراسان پادشاهی بود بغایت عادل و در رعایت رعیت آنچه امکان بود بجای آوردی و در سر راهها
خطرناک راه داران نشاندی که اگر یکدینار از بنده خدای بدزدند ده دینار از ایشان گرفته واپس دادی اتفاقا راه داران ده
تن از حرامیان را بگرفتند و کس به پادشاه فرستادند که اینها را اینجا بکشیم یا بخدمت آوریم قاصد باز آمد که امر پادشاه است
که به اینجا آرید تا بسیاست تمام ایشان را بکشیم که عبرت دیگران شود چون متوجه شدند که از آن حرامیان یکی بگریخت ایشان
ترسیدند که مبادا پادشاه بر ایشان غضب کند مردی در راهی [illegible] رسیده گرفته او را بگرفتند و دست بسته با حرامیان
ملحق ساختند چون بشهر در آوردند همه را در زندان کردند که فردا قصاص کنند چون شب در آمد آن مرد فقیر بر
خواست و وضو ساخت و دو رکعت نماز بگذارد و دست بدعا بر داشت و تضرع وزاری میکرد که خداوندا تو عالم

القری

القری فریادرس که من بیگناهم و دادم از ظالمان بستان و در اخلاص کرد آن دید که از آسمان چهار فرشته آمدند و تخت پادشاه را
برداشته بآسمان بردند و نگونسار کردند ندا آمد که ای درویش ملک از حال تو خبر ندارد و بیگناهست آن درویش تخت ملک را بگرفت
و آهسته بر زمین نهاد تا سه نوبت این واقع شد اما چون ملک پاسی از شب گذشت در خواب دید که تخت وی را بآسمان بردند و نگونسار
کردند در پایه و بگرفت از صلابت این خواب بیدار شد چون نوبت دیگر بخواب رفت همین واقعه دید تا سه مرتبه این روی داد
نزدیک بصبح بود برخاست دو رکعت نماز گذارد و وزرا و وکلا جمع کرد و خواب خود را با ایشان بازگفت گفتند شاید در میان
حرامیان کسی بیگناه باشد حرامیان را حاضر گردند ملک آن مرد را شناخت بفرمود تا او را برداشتند ملک از او پرسید چه نام
داری واز کجائی و چه صنعت داری و چگونه در میان ایشان افتاده مرد گفت نام من [illegible] واز شهر طوس و آهنگرم
کارم شوریده شد و قرضی بهم رسانیدم آوازه عدل تو شنیدم بدین شهر آمدم اکنون هشت ماه است که اینجا آهنگری میکنم
و چند قرض دار بهم رسانیده ام و روانه خانه خود بودم راه داران تو مرا گرفتند و مال مرا بستدند و با حرامیان ملحق ساختند
ملک گفت معذور دار که من ندانسته ام از تو التماس دارم که این گناه مرا حلال کنی گفت حلال کردم گفت دوم هر چه بتو دهم
قبول کن گفت قبول کنم پس مال او را از راه داران گرفته با هزار اشرفی و استری و غلامی و خلعتهای فاخر باو داد گفت سیم
آنکه از هر مشکلی که پیش آید بمن عرض بکن گفت این را قبول نکنم در درگاه پادشاهی روم که بکلمت خاطر چون من عاجزی تخت
چون تو پادشاهی را سه مرتبه بآسمان برد و نگونسار کرد اگر میکرد فتنه همه فریاد پادشاه خود شد بود ملک بطاقت شد واز
جای برجست و بوسه بر دست پای وی داد و عذر خواست آن مرد صادق گفت ای ملک التماس دارم که این حرامیان را توبه داده
بمن بخشی که یکشب باهم مصاحب بوده ایم مروت باشد که من خلاص شوم و ایشان را عقوبت کنند ملک حرامیان را توبه داد و بخشید
ای عزیز چون کسی ببلائی گرفتار شود باید که بجز حق نگوید تا حق آنچه مستحق او بود بوی رساند بیت یا در و بسازد چون درد ای تو منم در
کس منگر چو آشنای تو منم ور کشته شوی بر سر کوی عشقم شکرانه بده که خون بهای تو منم آورده اند که روزی سلطان محمود غزنوی
بتقدیر ایزدی از لشکر جدا مانده و بهر طرف اسب میدوانید که ناگاه دید کودکی در کنار دریا شست انداخته و بسیار محزون و غمگین
بود پادشاه از مرکب پیاده شده و پرسید که ای پسر چرا چنین اندوهگینی و چه سبب غمگینی پسر گفت ای جوان ما هفت طفلیم بی پدر و مادر
بری داریم و من هر روز تا شب درین دریا دام حواله میکنم که شاید ماهی بدست آرم که قوت خود کنیم زیرا که بنهایت فقیریم پادشاه
گفت ای پسر میخواهی که با تو انباز کنیم و هر چه بشست آید با تو قسمت کنیم پسر رضا داد پادشاه باقبال شاهی دام در دست گرفته
در دریا انداخت صد ماهی صد ماهی بدام در آورد پسر چون آن ماهیان را دید از تعجب بخندید و گفت من از خدا این دولت
عجب دارم شعر آن همه ماهی که کودک دید پیش گفت این دولت عجب دارم ز خویش دولتی داری نهایت بر دوام کین همه ماهی در افتادت بدام

بادشاه گفت ای پسر این دولت تو را است که بادشاه و ماهی که تو گفت این بگفت و بر مرکب سوار شد پسر گفت ای بادشاه چون
چنین مرحمت کردی باری قسمت حق بگیر بادشاه گفت امروز این مهم را بتو دادم فردا الحمد چه کنم از ما باشد روز دیگر بادشاه
با بوان بادشاهی بر تخت عدالت و داد خواهی نشست حکایت پسر و انبازی او بخاطرش گذشت ماجرا را او امر فرمود او را با سبو بادشاه
با انبازش حضور شاه آوردند نظم هر که بگفت شاه او که هست شاه بگفتا هر چه هست انباز هست چون بذیرفتم ز دستوانش کرد این بگفت و
همچو خود سلطانش کرد ای عزیز چون بادشاه مخلوق از روی مجاز طفلی را با انبازش خود خواند و عار داشت که او را رد کند پس در شاه
بحقیقت هر گاه عاصی گناه دست نیاز بدرگاه او بر دارد و از روی اخلاص او را بخواند یقین است که چون او ارحم الراحمین
است دعای او را مستجاب میگرداند و دست رد بر ناصیه آن بیچاره نخواهد نهاد الهی بحرمت پاکان درگاهت و بخون شهیدان
راهت و سوز سینه مظلومان آنکه ما است که از سر گناهکاران روسیاه درگذر و دیده را به مغفرت و رحمت خود بیارا
قطعه دل خسته را بکرم مرهمی فرست ای اسم اعظمت در گنجینه شفا یا رب ز لطف خویش گناهان ما ببخش روزی که رازها فتد از
برتر ملا مناجات الهی اگر چه خطا کرده ایم تو بر ما مگیر آنچه ما کرده ایم گنهکارم و عذر خواهم توی چه حاجت به پرسش گواهم توی بگفتی خدایم
بغیر از تو کس بلطف تو دارم امید و بس مرا بار بس گران داده بشهر عدم فرستاده که تا دولت هر دو عالم کنم
سود سرمایه باز آورم کنون میروم کیسه پرداخته هم سود سرمایه در باخته بجز در روز حضور را سیه کرده ام به بیکاری خود تبه کرده ام
مکن هم تو بر حال فردای من بکن رحمتی بر تباهی وای من [illegible] که جان عزم رفتن کند ز سود آن دل از رنج جان بر زند مرا ذوق شهد
ایجان ای نام حق وقت ساز شیرین زبان بحث ششم در صفات بعضی از مشایخ کبار نقلست که خادم اولیا سلمان فارسی رضی الله عنه
در مداین امیر بود و بهر ماهی پنجهزار درهم وظیفه داشت از بیت المال بستدی و به درویشان صدقه کردی و خود لیف خرما بافتی
و قوت خویش از آن کردی و در خانه او یکی پس از گلیمی نبود که از پشم شتر بافته بود که بروز پوشیدی و شب در زیر
کردی و در میان آن بخفتی چون گوسفندان بیت المال را قسمت کردندی حصه خویش بستدی و بکشتی و گوشت از آن بدرویشان
دادی و سیر کی و پشم آن را رشتی و رسنها کردی و پوست آن را انبان و دلو ساختی چون بنوا رفتی هر کار رسنی یا دلوی یا انبانی بکوی
دادی روزی در بازار میرفت غلامی علف خریده بود و کسی را میجست که آن را بردارد نگاه کرد سلمان را دید که می آمد گلیمی در خود پیچیده
بنداشت که او مزدور کار است بانگ بر وی زد که بیا و این علف را بردار و بخانه من رسان سلمان آن علف بر داشت و
نگفت که من کیستم چون پاره راه برفت مردی پیش آمد و گفت السلام علیک یا امیر این چیست که برداشته جوان صاحب
علف را معلوم شد که او امیر است در پای وی افتاد و زاری میکرد که مرا بحل کن سلمان گفت بحل کردم اما رنجها که من بعد
کسی را رنجانی ای عزیز بنگر که مردان حق چنین بوده اند و با خلق خدا با کرم و خوشخوی و آهسته بسر برده اند

نظم

نظم ای برادر قصر دین بنیاد کن ور کرم آن قصر را آباد کن مستحق را ز جود مال بار ده دردمندان را برحمان شاد کن کشتگان تیغ
محزون مسرور دار در دها بهر ثواب آباد کن عاجز و محروم بی مال بخش بیکس و مظلوم را امداد کن نقلست که شیخ حسن بصری
شبی بر در صومعه او کسی نشسته بود او بر بام صومعه نماز میکرد در سجده چندان بگریست که آب از ناودان چکیده بر جامه
آن مرد آمد آواز داد که این آب پاک بود یا نه حسن آواز داد که زنهار بشوی که آب چشم عاصیان است آورده اند که حسن
سنگدلی داشت که در هر که نگریستی او را از خود بهتر دانستی روزی کنار دجله میگذشت سیاهی را دید که زنی پیش او نشسته بود
و قرابه پیش نهاده و از آن قرابه می چیزی میخورد بخاطرش گذشت که این شخص از من بهتر است دیگر جهت شرع او را از آن داشت که بخاطر
گذراند که از من بهتر نیست که با زن نامحرم نشسته و از قرابه می آشامد او درین خیال بود که ناگاه کشتی گران بار در رسید و هفت
مرد در آن بودند آن کشتی در گردید و غرق شد آن سیاه خود را در دریا انداخته شش تن را خلاص کرد و روی بشیخ آورد گفت
ای امام مسلمانان اگر تو از من بهتری آن یک تن را خلاص کن ای شیخ در قرابه آبست و آن زن مادر منست خواستم که ترا امتحان کنم
که بچشم ظاهر می بینی بود یا نه پس گفت ای سیاه چون ایشان را از دریای آب خلاص دادی مرا از دریای پندار خلاص ده آن سیاه
دعای در حق شیخ بگفت و برفت بعد از آن هیچکس را بهتر از خود ندانستی روزی سگی را دید از وی پرسیدند که ای شیخ تو بهتری یا این سگ
گفت اگر از عذاب خدای برهم من و اگر نه بخدای که او از من بهتر است قطعه بصورت آدمی شد قطره آب که چهل روزش قرار اندر
رحم ماند و گر چهل ساله را عقل و ادب نیست بتحقیقش نشاید آدمی خواند روایت است از شیخ جنید بغدادی که گفت روزی در مسجد
نشسته بودم دو جوان را دیدم که از در در آمدند و سلام کردند و در نماز ایستادند چون از نماز فارغ شدند روی بمن کردند و گفتند
رحمک الله علیک چه میگوئی در کرامات گفتم انبیا راست گفتند اولیا را است گفتم نه درهم نگریستند و هیچ نگفتند و از پیش من
بیرون رفتند گفت اندوهناک شدم و با خود اندیشه کردم که اینها چه کس بودند کاشکی ایشان را یکبار دیگر دیدمی روزی چند درین
خیال بودم با نوبت دیگر همان دو جوان از در مسجد در آمدند و سلام کردند و در نماز ایستادند چون فارغ شدند گفتند یا
شیخ چه میگوئی در کرامات اولیا میخواستم بگویم اولیا را است بر زبانم آمد که انبیا راست گفتند سبحان الله چه میگوئی
که خدا را بندگان هستند که اگر دیوار مسجد گویند زر شو ستونها زبرجد و خاک را عبیر و ریگ را مروارید
فی الحال شود هنوز این سخن نگفته بودند که دیوار مسجد زر گشت و ستونها زبرجد و خاک عبیر و ریگ مروارید
من متحیر شدم گفتند ای شیخ چه متحیر مانده چون این بگفتند فی الحال اینها بحال خود آمده ایشان ناپدید
شدند بیت این سر نه ز هر سری توان یافت تا نور یقین کجا نهادند شیخ مذکور گوید که شبی در خواب
ابلیس لعین را دیدم بشکل زنی که در بازار برهنه میگردید و عورت خود را بدست گرفته بود گفتم

[illegible]

ای لعین خرم مرای این مردمان که برهنه میگردی گفت ای شیخ ایشان مردی نیستند هزار بار از زنان کمترند شب و روز با
ایشان بازی میکنم و همچنانکه کودکان گوی در دست خود گردانند ایشان را بهر طرف میگردانم ایشان را مریدان
و مطیعان منند مثنوی هرکه او فرمان شیطان می برد ❊ بی شکش تا قعر نیران می برد ❊ هرکه نادان باشد و شیطان
پرست ❊ نیست مرد او بلکه از زن کمتر است ❊ شیخ گفت ای ملعون مردان چگونه اند گفت ایشان اند که در مسجد
شونیزه بعبادت خدای مشغول اند من شب و روز در رنج ایشانم تنم از درد ایشان کاهیده و دلم از دست ایشان مجروح
است شیخ گفت از خواب درآمدم و به مسجد شونیزه رفتم و در مسجد شدم شمع در دست نگاه کردم سه درویش را
دیدم در مسجد نشسته و سرها بر زانو نهاده یکی از ایشان سر برآورد و گفت ای شیخ چند گوش بسخن آن ملعون
ملعون مکن که وی دروغ گفته است که ما نه مردانیم بلکه کمتر از زنانیم ای عزیز مردان را و خواصان درگاه حضور را مقهور
دانسته اند تا مقرب بارگاه احدیت شده تو نیز عجب و کبر بگذار و نامرادی و خواری پیش آر بیت ❊ ال
بگیر و بوی ایمان تا نباشد خوان او ❊ رباعی تا دیده در بیابان نبری ❊ از هیچ طرف راه بدرمان نبری ❊ تا ذکر خدا را
نگویی بدوام ❊ باشد که بدان که تو ره مردان نبری ❊ نقلست که شیخ ابومطیع خواجه عبدالحمید رحمة الله علیه گفت
شنیده ام که همه وقت که تو سفرهای دراز میکنی و به بیابانهای بی پایان بسر می بری بی زاد و راحله بگو که چگونه است
گفت من هرگز سفر بی زاد و راحله نکرده ام گفت زاد و راحله تو چیست گفت چهار چیز است یکی آنکه همه دنیا را مملکت
خدای تعالی میدانم دوم آنکه همه خلق را مسخر امر او می بینم سیوم همه اسباب و روزی از خزانه وی میدانم چهارم هرجا که من
میباشم خود را در حکم و قضای وی می بینم و اعتماد باو دارم و بس با این اعتقاد و با این توشه بیابانها را بریدن چه خطر باشد
گفت احسنت ای شیخ این زادی که تو داری جمیع بیابانهای دنیا و آخرت را بریدن توانی ای عزیز بدان که هرکه توکل
بخدا کند و عزیز از او کس نداند همه مهمات او بمدد و عزیز برآید رباعی تا تو از خویشتن سفر نکنی ❊ بسر کوی
کو گذر نکنی ❊ تا نه بندی غلام وار کمر ❊ دست با عشق در کمر نکنی ❊ شیخ شبلی را از محبت پرسیدند گفت المحبة شراب [illegible]
لا یشربه الا رجل واف یعنی محبت شرابیست [illegible] از الا مردی [illegible] بزرگی را پرسیدند که عشق چیست گفت
عشق قفلیست بی مفتاح و [illegible] آتشیست بی دود زبانیست [illegible] نهادن نیست در [illegible]
بعزو [illegible] بساط راحت در نوردیدن [illegible] راحت [illegible] اگر [illegible] داری [illegible] و اگر نه بازی کن با کودکان
نظم هر دل که ز درد عشق [illegible] آگاه نیست ❊ عاشق [illegible] است او خود عاشق درگاه نیست ❊ [illegible]
[illegible] ❊ [illegible] دوستان دست [illegible] نیست ❊ در [illegible] عشق را [illegible] شوق را ❊ [illegible] رحمت [illegible] نیست ❊

آورده اند

آورده اند که امام موسی بن جعفر علیهما السلام در بغداد میگذشت بر سرای بشر رسید آواز رود و سرود شنید که از آن خانه بیرون
می آمد کنیزکی از آن سرای بیرون آمد حضرت امام علیه السلام پرسید که صاحب این سرای بنده است یا آزاد گفت آزاد فرمود راست گفتی
که اگر بنده می بود از خداوند خود میترسید چون کنیزک این خبر به بشر رسانید پای برهنه از سرای بیرون دوید و در عقب امام موسی علیه السلام دوید
تا که بوی رسید و بر دست آنحضرت توبه کرد و بخدمت وی آمد و ترک کرد تا یافت آنچه یافت و مجواست نقلست که تا او در
حیوة بود هیچ چاروای در کوچه و بازار و محله بغداد سرگین نینداخت و بول نکرد روزی سواری از میان بازار میگذشت اسب
او سرگین انداخت مردم دانستند که بشر حافی فوت شد و در آن اثنا آوازه در افتاد که بشر برحمت ایزدی پیوست ❊ بیت
یکذره ز فقر اگر بصحرا بودی ❊ نه کفر و نه اسلام نه ترسا بودی ❊ گر دیده جمله خلق بینا بودی ❊ آن رشته که آن دو تاست یکتا بودی ❊ نقلست
که معروف کرخی را پدر و مادر ترسا بودند در آن وقت که او کودک بود ایشان معلم ترسا فرستادند معلم وی را گفت که اعتقاد کن که خدا
سه است گفت نه خدا یکیست معلم وی را بزد معروف از پیش وی بگریخت و بخدمت جگرگوشه مصطفی نور دیده مرتضی امام هشتم
قبله هفتم سلطان ثامن ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا آمد و بر دست آنحضرت مسلمان شد و دین اعتقاد از آن
حضرت یاد گرفت پس اگر خواهی که بحقیقت برسی طریق اهل بیت یاد گیر و بسر موی خلاف شریعت مکن که اگر خلاف شریعت کنی
بحقیقت نرسی و از طریقت دور مانی بیت درویش که اخلاق الهی دارد ❊ در مملکت وجود پادشاهی دارد ❊ چون قدرت او زماه
تاماهی است ❊ دانستن چیزها کماهی دارد ❊ آورده اند که دو برادر بودند روزی یکی از ایشان برادر دیگر را گفت که ای برادر
هیچ جا خوانده که خلایق همه در دوزخ خواهند رفت گفت بلی در قرآن خوانده ام گفت هیچ جا خوانده که جمله خلایق بیرون آیند گفت نه
اما خوانده ام که متقیان و پرهیزگاران بیرون آیند گفت چرا این دل این خنده از برای چیست هرگز دیگر کس خنده او ندید تا که از
دنیا برفت سعید جبیر را گفتند چگونه است که ترا هرگز خندان نمی بینیم گفت تا دوزخ تافته است و آتش افروخته کسی را چگونه خنده آید
ای غافلان بترسید از آتشی که اگر یک شرر وی بر جمله دنیا افتد نه دنیا ماند و نه آنچه در وست پس خود را گرفتار چنین آتش
مکنید از کلام بشر حافیست که هرکه خواهد در دنیا عزیز باشد و در آخرت شریف گو از سه چیز دور باش از مخلوقات حاجت مخواه
و بد هیچکس مگوی و بمهمانی کس مرو و از حکیمی پرسیدند که دنیا چیست گفت آنکه از جستن او آسایش نیست چون یافتی دیر پایدار
پایداری نیست و اگر چه بسیار یابی سیر از آن ممکن نیست و چون تمام شد جز زوال در آن راه نیست و جمع نشود مگر برنج و نگاه
نتوان داشت مگر به بیم و نماند مگر بحسرت و حساب کنند حق تعالیست شیخ مالک دینار را گویند که روزی در کشتی نشسته بود چون
میان دریا رسید کشتیبانان گفتند اجرت کشتی بیار گفت ندارم چندانش بزدند که بیهوش شد چون بهوش باز آمد گفتند اجرت کشتی بده
گفت ندارم دیگر بارش بزدند تا سه نوبت این واقعه شد بعد از آن گفتند که پایش بگیریم و در دریا اندازیم و درین اثنا

ماهیان دریا سر برآوردند و هر یکی دو دو دینار در دهان گرفته مالک دست دراز کرده از یکماهی دو دینار برگرفت
و بدیشان داد در پایش افتادند و پای از کشتی بیرون نهاد و بر روی آب روان شد تا به ... رسید از جهت ...
مالک دینار گویند و نیز گفته اند که بر راه دینار نام داشته نظم زادم آنرا ... کشت حاصل • برین دریا روی همچون حواصل
ازان کار تو آمد هیچ بر هیچ • گران مرغان قفس ببری از پیچ • و نقلست که روزی مالک در بادیه ... خانه بوده که ما
برو غلبه کرده ماری را دید که شاخ نرگسی در دهان گرفته او را باد میداد و بزرگی قیامت را بخواب بدید ...
که مالک دینار و محمد واسع را در بهشت ... دید گفت نگاه کردم تا ازین دو کدام پیشتر در بهشت رود مالک پیشتر بود گفتم ای عجب
محمد واسع فاضلتر است گفتند آری اما محمد واسع را در دنیا دو پیراهن بود و مالک را یکی این تفاوت از آنجاست حبیب عجمی از
اولیای کبار است نقلست که او روز ترویه به بصره دیدند و روز عرفه بعرفات و روز ... در بصره ... طعام ...
و بصره فرداد و کیسه زر زیر بالین نهاد صباح برخاست ... و نقلست از درویشی که حبیب را دیدم در
مرتبه عظیم گفتم آخر او عجمی است این همه مرتبه چیست آواز شنیدم که اگر عجمی است اما حبیب است ...
کردند هم در آن شب آنرا در خواب دیدند که در بهشت میگشت با حله سبز گفتند یا فلان تو مرد ... بودی این رتبه از کجا
یافتی گفت ... حبیب ... از انجا گذشت و نگاه ... این برکت از نظر اوست نظم درین
دریا فلک خود را مکرر بر سر ... آید • کزین دریای بی پایان گهر بسیار برخیزد • دگر موجی برآید ...
که عالم پس ... برخیزد • ابو حازم مکی ... بوده و بعضی از تابعین را خدمت کرده
نقلست که هشام بن عبدالملک از وی پرسید که آن چیست که ازان نجات یابیم گفت آنکه هر درهمی که بستانی از جایی ستانی
که حلال بود و بجایی صرف کنی که بحق بود گفت این که تواند گفت آنکه از دوزخ گریزان بود و بهشت را جویان و طالب رضای
حق نقلست که بزرگی گفت سالها ... نزد ابو حازم رفتم در خواب بود چون بیدار شد گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله را
در خواب دیدم که تو بنجای فرستاده فرمود که حق مادر نگاه دار که آن از حج بهتر است باز گرد و در رضای مادر طلب کن من از آنجا
باز گشتم و بحج نرفتم نظم هر که درین بزم مقرب ترست • جام بلا بیشترش میدهند • وانکه ز دلبر نظری خاص یافت • داغ عنا
بر جگرش مینهند • و نقلست که فضیل عیاض وقتی ... خود را بر کنار گرفته بود و بوسه میداد چنانکه عادت پدران باشد کودک
گفت ای پدر مرا دوست داری گفت بلی گفت خدای را دوست داری گفت دوست دارم گفت چند دل داری گفت یکی گفت ...
مشغول داری در حال دانست که آن سخن از کجاست دست بر سر زدن گرفت و دل از طفل برگرفت و بحق داد و گفت ...
انت یا بنی و ... سی سال ... خندان ... گفتند ای خواجه چه وقت خنده است گفت بدانم که حق تعالی

رهبن

رضا بست بر کسانی ... موافقت رضای حق تعالی کردم بیت سر قبول اگر باید نهاد در گردن طوع • که هرچه حاکم عادل کند همه
داد است • ابراهیم ادهم از متقیان و بزرگان وقت و پادشاه بلخ بود و سبب توبه و انابت او معروف و مشهور است
چنانکه درین مثنوی بیان کرده‌اند مثنوی شنیدستم که ابراهیم ادهم • شبی بر تخت دولت خفته خرم • بگوش آمد ز بامش ناگه آوازی • ز جا
بر جست چون آشفته رازی • برآشفت و بگفتا کیست بر بام • که دارد بر فراز قصر ما گام • جوابش داد که ای شاه جهانگیر • شتر گم
کرده مردم عاجز و پیر • ز خنده شاه شد بر جای خود سست • که هرگز آدمی بر بام شتر جست • جوابش داد که ای شاه جوان بخت
خدا جویی که کرده بر سر تخت • خدا جویی و خورد و خواب آرام • شتر جستن بود بر گوشه بام • چو ابراهیم بشنید این سخن را • صلای
درزد این دیر کهن را • تو هم زین ره صلا کن در راهی • که این دنیا نیرزد با کاهی • نقلست که روزی درویشی را دید که از فقر و فاقه
مینالید گفت ای درویش بخواری که درویشی را رایگان خریده گفت ... گفت من باری بملک بلخ خریده‌ام و هنوز
ارزان است نقلست که از وی پرسیدند که تو بنده کیستی بلرزید و بیفتاد و در خاک غلطید پس برخاست گفت انا عبد الله گفتند چرا
اول جواب ندادی گفت اندیشیدم که گویم بنده اویم ... از من طلب کنند و گویند حق بندگی چگونه گذاردی و اگر گویم نه خود نتوان گفت
نقلست که روزی بر لب دجله نشسته بود و پاره بر خرقه میدوخت یکی بیامد و گفت در ترک این ملک بلخ چه یافتی ابراهیم سوزن در دریا انداخت
و اشاره کرد هزار ماهی سر برآورد و هر یک سوزنی زرین در دهان گفت سوزن خود خواهم ماهی ضعیف بیامد و سوزن او در دهان گرفته
پیش او نهاد گفت کمترین چیزی که یافتم اینست و گفته‌اند نظم مال از بهر آن بکار آید • تا ترا بخشش تن ستبر گردد • هر که تن را فدای
مال کند • مال و تن هر دو جاستبر گردد • هر گلی که خار دارد زر • ... عزیز تر گردد • ... آبروی حاصل کن • خاک
خود در کف تو زر گردد • ذو النون مصری از بزرگان دین و ملوک اهل طریق بود و سالک ... و ملامت نقلست که ذو النون
بیمار بود یکی بعیادت او رفت پس گفت نالم دوست خوش نبود ذو النون عظیم متغیر شد گفت اگر او را ...
... نام او بنزدیک نقلست که چون در نماز خواستی ایستاد گفتی بار خدایا بکدام قدم آیم بدرگاه تو و بکدام دیده نگرم
بقبله تو و بکدام زبان راز تو گویم و بکدام لفظ نام تو بر زبان رانم نقلست که گفت در سفر بودم بصحرایی برسیدم که برف
دیدم ... در سر افکنده ... از صحرا برف ... گفتم ای گبر دانه میپاشی گفت مرغان امروز دانه نیابند
میپاشم تا ... که خدای برمن رحمت کند گفتم دانه که بیگانه پاشد ... گفت اگر قبول نکند باری آگاهی من بیکند چنین
گفتم بچه گفت مرا این بس پس در حج آن گبر را دیدم عاشق است در طواف مرا دید و گفت ای ذو النون دیدی که بپذیرد
و قبول کرد و آن تخم برداد و مرا بخانه خود آورد دوستی را داد و آگاهی بخشید ذو النون ازین سخن در شور شد گفت خداوندا
بهشتی بمشتی ارزن بگبری چهل ساله ارزان میفروشی هاتفی آواز داد که حق تعالی هر کرا خواهد نه بعلت خواند و هر کرا راند نه بعلت راند

ذوالنون فارغ باش که با قیاس عقل نور است بنا بر بیان در مذهب حق گفت و شنید در کار است • تسبیح و تهلیل دیگر بر
دیگر است • کار آن نکته بر از نماز من و تو • درگاه قبول را کلید دگر است • منقولست که ذوالنون چون وفات کرد بر پیشانی او نوشته دیدند
بخط سبز که هذا حبیب الله مات فی حب الله هذا قتیل الله بسیف الله • چون جنازه او را برداشتند آفتاب بسیار گرم بود مرغان
هوا بیامدند و پر در پر بافتند تا جنازه او را از آفتاب مصون داشتند و در راه که جنازه او را می بردند مؤذن بانگ نماز میگفت چون بکلمه شهادت
رسید ذوالنون انگشت برآورد و فریاد از خلق برآمد که او زنده است جنازه بنهادند انگشتش بهمان برآورده بود هر چند خواستند فرو کنند
ممکن نبود و اهل مصر بر آن تأسف بسیار خوردند زیرا که جفای بسیار با او رسانیده بودند • نظم • عاشقان را از بلا صبر و قناعت • گر محبت
همنشین که محنت است • هر که دعوی محبت باز کرد • صد در غم بر رخ خود باز کرد • بایزید بسطامی از اکابر مشایخ و اعظم اولیا بود و طبقات عالم
و مقامات و کرامات او از حد حصر متجاوز است نقلست که در طفولیت مادر او را بمکتب داده بود چون باین آیت رسید ان اشکر لی و لوالدیک
الی المصیر رسید در دل او کار کرد نزد مادر رفته گفت ای مادر حق تعالی فرموده که شکر من گوی و شکر مادر و پدر من از عهده دو خدمت بیرون
نتوانم آمد یا از خدا ایم درخواه تا همه آن تو باشم و یا کار خدا ایم کن تا همه او را باشم مادر گفت ترا در کار خدا کردم و حق خود بتو بخشیدم برو خدا را
باش پس بایزید از بسطام رفت و سی سال در بادیه شام میگشت و ریاضت میکشید و بیخوابی و گرسنگی بسیار کرد و صد و سیزده پیر را خدمت کرده
بود و بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رسیده بود • نظم • اگر بوسه بر خاک مردان زنی • بمردی که پیش آیدت روشنی • کسانی که پوشیده چشم
دلند • همانا کزین توتیا غافلند • نقلست که او را نشان دادند که در فلان جای پیری است بزرگ بدیدن او رفت چون نزدیک او رسید
بر آب دهن سوی قبله انداخت در حال بازگشت و گفت اگر او در طریقت خبردار بودی خلاف شریعت بر وی نرفتی نقلست که گفت دوازده سال آهنگر نفس
نفس خود بودم در کوره ریاضت مینهادم و بآتش مجاهده می تافتم و بر سندان مذمت میکوفتم تا از نفس خویش آینه ساختم پنج سال
آینه خود بودم و بانواع طاعات و عبادات زنگ از آن آینه میزدودم پس یک سال نظر اعتبار کردم بر میان خویش از غرور و عشوه و اعتماد بر طاعت
و عمل خود بسته بودی زناری دیدم پنج سال دیگر جهد کردم تا آن زنار بریده شد و اسلام تازه یافتم نگریستم همه خلایق را مرده دیدم چهار تکبیر بر کار
ایشان کردم و از جنازه همه بازگشتم و بی زحمت خلق بمدد خدای بخدا رسیدم نقلست که مریدی شیخ را بخواب دید گفت منکر و نکیر با تو چه کردند
گفت چون آن عزیزان از من سوال کردند گفتم شما را از این سوال مقصود بر نیاید جهت آنکه اگر گویم خدای من اوست این سخن از من هیچ
بود لیکن باز گردید و از وی بپرسید که من او را کیم اگر او گوید آن بود که اگر من صد بار گویم که خدای من اوست او مرا بنده خود نخواند فایده
نبود • مثنوی • مرد میباید تمام این راه را • جان فشان باید این درگاه را • دست باید شست از جان مرد وار • تا توان گفتن که هستی مرد کار
جان بجانان نبرد هیچ جز • همچو مردان پیش جانان ای عزیز • گر تو جانی بر کف مرد وار • صد هزاران جان کنند بر تو نثار • جان
زهر آن بکار آید ترا • تا دمی در خورد یار آید ترا • عبدالله مبارک در علم و کمالات نظیر نداشت و از محتشمان اصحاب طریقت بود نقلست که

حج کردی و سالی بغزو رفتی و سالی دیگر تجارت و منفعت خویش را بر اصحاب تفرقه کردی و درویشان را رعایت نمودی نقلست که وقتی با جمعی همراه شد
چون از وی جدا شد عبدالله بگریست گفتند چرا گریه میکنی گفت این بیچاره برفت و آن خوی بد همچنان با خود ببرد و از ما جدا شد و آن خوی بد از وی جدا نشد
نقلست که روزی نابینا برا گفت عبدالله مبارک آب بر جای بخواه تا بینا گفت توقف کن بیا عبدالله تا بینا شد گفت دعا کن تا حق تعالی چشم باز
دهد عبدالله سر در پیش افکند و دعا کرد در حال بینا شد نقلست که در وقت مرگ چشمها باز کرده و بخندید و میگفت لمثل هذا فلیعمل العاملون پس
فرمان حق از دنیا بیرون رفت رحمة الله علیه • مثنوی • سالها بردند مردان انتظار • تا یکی را بار شد از صد هزار • کار آسان نیست در درگاه او • خاک باید
شدن در راه او • نه همه کس را میسر میشود • هیچ بر درگاه او هم میخرند • کوه های آتشین در راه هست • این چنین کار این کار آسان کی است • آورده اند که مولانا
جلال الدین رومی قدس سره را در یک شب بعضی مقام طلب کردند همه را اجابت نمود پس خادم او متحیر گشت که در یک شب بعضی مقام رفتن
چگونه میسر شود چون حضرت مولانا بنور ولایت دریافت که خادم در تشویش است بخانه در آمد و فرمود که در خانه از بیرون زنجیر کن که هیچ جا
روم و از خانه بیرون نروم چون بامداد شد از آن صفه جای صفه غزل نوشته آوردند و بزبان شکرانه قبول هر یکی از اهل آن مقام تقریر کرد
تا هر دیگر صبح در صحبت شریف مولانا بود در حال آنکه از خانه بیرون نیامده بود و در شریعت این معنی راست که منکر آن شدن که علمای دین و ارباب
عالم بعضی را در کتب ذکر کرده اند که روایت است که بهر از بام و در یک وقت حضرت جعفر صلی الله علیه و آله را در خواب بصورت خود دیدند و در آخرت
اگر جمیع اهل جنت خواهند که در یک وقت بصحبت حضرت مشرف شوند همه را میسر شود و آن غلبه روحانیت از عالم قدرت است که الله
علی کل شیء قدیر • بیت • هر که منصرف کنند آن بود • هر کسی نبود سزای آن قسم بود • سر که در عشق در میان من اوست • آنکسی که او منکر کسی نبود او را
سفیان ثوری از بزرگان دین بوده و در علم ظاهر و باطن نظیر نداشت در تورع و زهد در مقوله شده نقلست که روزی مادر سفیان بر بام رفته بود و از بام
در ماند و آن کودک نحیف بود و مادر از کوچه نظر کرد فوراً آن دانه بمسجد بنهاد و آن حال ایشان بپرسید و سر او را نوازش کرد و اظهار حال کرد
کفش چون آن آواز شنید بهوش شد چون بهوش باز آمد پاس خود را گرفته بر روی و میگفت چون پای ملوث در مسجد نهادی نامت از جوی
ایشان محو کردند نقلست که خلیفه وقت معتقد سفیان چنان شد که سفیان را بیماری طاری شد خلیفه طبیبی ترسا داشت بسیار
حاذق و استاد بود پیش سفیان فرستاد تا معالجت کند چون قاروره او بدید گفت این مرد بیست که از خوف خدای جگر او خون شده است
و پاره پاره گردیده پس طبیب گفت در دین که چنین مردی بود آن دین باطل نبود در حال مسلمان شد خبر بخلیفه رسید گفت
پنداشتم که طبیب بالین بیمار میفرستم خود بیمار را نزد طبیب فرستادم نقلست که در شفقت که او را بر خلق بود روزی در بازار مرغ
دید در قفس که فریاد میکرد و مطلب او را بخرید و آزاد کرد و آن مرغ هر شب بخانه سفیان آمدی و سفیان همه شب بنماز مشغول بود و آن مرغ
بنظاره میگذرانید چون سفیان وفات شد و او را بخاک میبردند خود را بر جنازه او میزد و فریاد میکرد و خلق بهمایان میگریستند چون شیخ را
دفن کردند آن مرغ خود را بر خاک او میزد تا وفات کرد آواز آمد که حق تعالی سفیان را بیامرزید بسبب شفقتی که بر خلق داشت بلکه جانوران آن مرغ برد

تو با خلق نیکی کن ای نیک بخت • که فردا نگیرد خدا بر تو سخت • گر از پا درآید نماند اسیر • چو افتاده را باشد دستگیر • خداوند خوش زبان میکند • که گنجی
چنین برکران میکند • شقیق بلخی در زهد و عبادت قدمی راسخ داشت در انواع علوم کامل بود و خود گفته که هزار و هفتصد استاد را خدمت کرده ام
نقلست که در بلخ قحطی عظیم پیدا شد چنانکه مردم یکدیگر را میخوردند غلامی دید در بازار شادمان و خندان گفت ای غلام چه جای خرمیست نمی بینی که
خلق از گرسنگی چون اند غلام گفت مرا چه باک من بنده کسی ام که یک ده خاصه دارد چندین غله دارد مرا گرسنه نگذارد شقیق را حالت دست داد و گفت
الهی این غلام بخواجه مجازی که انبار غله دارد چنین شادمانست و تو مالک الملکی و روزی بندگان را ضمان کرده ای ما چرا اندوه
خوریم تا روز گرسنه در حال از شغل دنیا رجوع کرد و توبه نصوح آورد و در توکل بحد کمال رسید و همیشه گفتی من شاگرد آن غلام
نقلست که روزی میگفت که از مقصود در عالم پرسیدم هیچ چیز را که خود متیقن گشته ز هر چیز نیست خوانکه چه کسی درویش بجهت صلاحیت
بگنج چگونه است سیکیم جواب دادند گفتند خود منفعت آنست که دنیا را دوست ندارند و دوزخ کسیست که دنیا را دوست گیرد و نوا نگیرد دوست که
بفنست خدا راضی نشد و درویش نگردد درویش نیز بادامنه بنده بیچ آنست که حق مال خدا را باز دارد و بعضی کوه مال اچون در راه افکند مثنوی
سالکان راه منت لاله ورانست • چون گذشتی این منزل در کهست • منزل طلب آغاز کار • وادی عشق است ازان پس آشکار
بعد زین وادی است آن معرفت • هست چارم وادی استغنا صفت • پنجم وادی توحید پاک • پس ششم وادی حیرت صعبناک • هفتمین وادی
فقر است و فنا • بعد ازین ره نیست رفتن بود فرا • در رسیدن لنگرش گم کرده ات • گر بود یک قطره قلزم گردد ات • داود طائی در علوم
بهره تمام داشت خاصه در فقه و هرگز خود را بیکار نکردی و آورده اند که نان در آب کردی و بیاشامیدی و گفتی خاییدن نان مرا از پنجاه آیه خواندن
باز میدارد و نقلست که سرای داشت عظیم و در آنجا خانها بسیار بود تا همه خراب شد بخانه دیگر رفتی گفتند چرا عمارت نکنی گفت عهدی با خدای
خود کرده ام که دنیا را عمارت نکنم و در آن خانها مقیم بود تا همه خراب شد بغیر از دهلیز پس که وفات یافت آن دهلیز نیز خراب شد نقلست که
روزی نان نیمخورده در نهالی برد و بگذشت قطره نان بود داد تا بخورد آن شب در ان شب با زن خود صحبت داشت از معروف کرخی در وجود آمد ای
عزیز باید که لقمه حلال و دوام ملاحظه نمای تا پاکیزه روزگاری از تو در وجود آید بر نشان زکاری مثنوی اینچنین باید طلب کو طالبی • تو نه طالب بمعنی غایبی
گر بی بلیغ تو ادراد روز و شب • نیست لایق است نقصان در طلب • ابو سلیمان دارانی یگانه وقت بود و از غایت لطف او را ریحان القلوب
گفتندی نقلست که روزی میگفت شبی مرا خواب برد و ورد فوت شد حوری در خواب دیدم که مرا میگفت چه خسبی که پانصد سال که او برای
تو می آرایند گفت حوری را در خواب دیدم که بخنده بود و روشنی روی او بجای بود که در وصف نیاید گفتم سبحان الله این چه روشنی جمالست گفت شبی
قطره چند از دیده بار بردی از آن آب روی مرا شستند این همه از آنست که آب چشم تا گلگونه روی حورانست نقلست که چون
وفاتش نزدیک آمد اصحاب گفتند ما را بشارت ده که بحضرت میروی که خداوند غفور و رحیم است گفت چرا نگویید که بحضرت خداوندی
میروی که او بصغیره حساب کند و بکبیره عذاب این بگفت و جان بداد او را در خواب دیدند و سؤال کردند که خدای با تو

چه کرد گفت بعنایت خود رحمت کرد و مرا بخشید ای عزیز بزرگان دین چنین بوده اند مثنوی از نوای مسکین چه خیزد جز غبار
جان کند و هم میبری زار زار • پای هر مرد گرو هست مردکار • چون زنان تو دست ازین دستان بدار • روزی بازار چنین آراسته
تو زیان خویش را برخواسته • چنین روایت کنند که بشر حافی قدس سره مردی بزرگ و کرامات یافته بود چنانکه خضر علی نبینا و علیه السلام پیوسته
او آمدی و جوان دیگر بود که با این شیخ بشر صحبت داشتی مردی بزرگ بود بسیار بر بشر آن جوان را گفت میخواهی که خواجه خضر را ببینی گفت بلی
هر دو برخواستند و روی بر راه نهادند در میان صحرا قبه دیدند سبز زده و پیرمردی با جامهای سبز در آن قبه نشسته شیخ بشر در آن قبه رفت
و آن جوان برابر او سلام کرد و بنشستند خواجه پرسید که این جوان کیست شیخ گفت مردی صالح و باادب در خدمت درویشان میباشد
خواجه از آن جوان پرسید که تو با لشکریان پادشاه هیچ صحبت داشته آن جوان گفت نه گفت بعبارت گفت نه گفت عمر تو مصاحبت کرده
گفت بلی خواجه خضر گفت کسی که جد او با ظالم بوده باشد دیدار ما را انصراف نموده چگونه بار ما بیند و لیاقت صحبت درویشان داشته باشد
فی الحال آن قبه و خواجه ناپدید شد ای عزیز کسی که جد او مصاحبت با لشکریان داشته باشد درویشان از وی نفرت میکنند ما که هر روز با
ایشان می نشینیم و طعام ایشان میخوریم و لباس ایشان میپوشیم از سلامت کی بهره داریم و نماز و روزه ما را چه عیب را الهی بحرمت درد
بیدلان و صدق نفس ایشان که جمیع مومنان را از صحبت ظالمان نگاه دار و محتاج ایشان مگردان خصوصا این بنده عاصی را نظم
پادشاها دل بخون آغشته ام • پای تا سر چون فلک سرگشته ام • رهبرم شو زانکه گمراه آمدم • دولتم ده گرچه بیگاه آمدم • هر که در
کوی تو دولت یار شد • در تو گم گشت و زخود بیزار شد • نیستم نومید از الطاف تو • بس امیدم هست از اعطاف تو
نقلست که بشر بر گورستانی گذر کرد گفت اهل گورستان را دیدم بر سر گورها آمده و با یکدیگر مناظره و مناقشه میکنند چنانکه کسی قسمت کند
گفتم بار خدایا مرا برین سر مطلع گردان که این چه حالتست آواز آمد که از ایشان بپرس پرسیدم گفتند یک هفته است که مردی از مردان دین اینجا
بگذشت و سه بار قل هو الله احد خواند و ثواب آن را با ما بخشید درین یک هفته روز و شب ما ثواب آن میان خود قسمت میکنیم هنوز تمام نشده
ای عزیز از نفس چنین باید مثنوی اسپی خواهی که تو ابخار سی • اندرین منزل که والا رسی • خوب بیرا اول زخود بیخویش کن • پس براقی
از عدم در پیش کن • جامه هستی در پوش تو • کاسه پر از فنا کن نوش تو • تا نگردی بیخبر از جسم و جان • کی خبر یابی ز جانان
یکزمان • حاتم اصم از بزرگان مشایخ بلخ بود در ورع و ادب و صدق بی بدل بود و یک قدم بی صدق و اخلاص بر نگرفته بود
نقلست که روزی کسی نزد او آمد که میخواهم سفری روم مرا وصیتی کن گفت اگر یار خواهی ترا خدای بس و اگر همراه خواهی کرام الکاتبین بس و اگر
عبرت خواهی ترا دنیا بس و اگر مونس خواهی ترا قرآن بس و اگر کار خواهی ترا عبادت خدای بس و اگر وعظ خواهی ترا مرگ بس و اگر
اینها ترا بسند نیست دوزخ ترا بس نقلست که روزی حامد لفاف را گفت چگونه گفت بسلامت و عافیت او گفت سلامت بعد از
گذشتن صراطست و عافیت آنکه در بهشت باشی نقلست که از وی پرسیدند که نماز چگونه میکنی گفت چون وقت نماز در آید وضوی ظاهر و باطن کنم

یعنی ظاهر را باب پاک کنم و باطن را بتوبه آنگاه بمسجد درآیم و مسجد الحرام را ستره کنم و مقام ابراهیم را در میان دو ابروی خود نهم و بهشت را
بر راست خود و دوزخ را بر چپ و صراط را در زیر قدم دارم و ملک الموت را بر پس پشت خود انگارم و در آن حال سلام آنگاه تکبیر احرام
گویم با تعظیم و قیام با حرمت و قرائت با هیبت و رکوع با تواضع و جلوس با حلم و سلام با شکر بگویم نماز من چنین است ای عزیز [illegible]
بر کبر که مردان راه حق چون بوده اند حاتم گفته که دل بر پنج نوع است دل مرده دل بیمار دل غافل دل منتبه و
دل صحیح دل مرده دل کافران است و دل بیمار دل گناهکاران است و دل غافل دل بی برخوردار است و دل منتبه دل جهودان و گبران است
و دل صحیح دل مومنان و دلی داران است بیت یک عاشق پاک و یک دل زنده کجاست • یک سوخته بفکر پراکنده کجاست •
چون بنده انو به خوانند همه • بر روی زمین خدا پرستی کجاست • سهل بن عبدالله تستری از بزرگان است و از طفولیت بنماز
شب قیام نموده بود و دایم الصوم بود و در مناجات خود فرموده که الهی مرا یاد کردی و من کیستم و اگر من ترا یاد کنم چون من کیستم
مرا این است در بس نه و از من ناکس تر نه و او واعظ حقیقی بود و خلق بسیار بسبب او براه آمده اند نقلست که در ریاضت نفس [illegible]
بود که بنده در اول هر سو یک قرص نان افطار کردی و نان خورش نمک تا یکسال پس بعد از آن هر شبانه روز یکبار روزه گشودی
بعد از آن پنج روز رسانید و بعد بیشتر تا چنان شد که گاه بودی که تا چهل شبانه روز یکبار افطار کردی و نقلست که چون آواز
سماع شنیدی در وجد آمدی و چند روز در آن وجد ماندی و هیچ نگفتی با کسی چیزی نخوردی نقلست که گردی از وی اگر کسی
بغایت رسید و چند روز بر آمد گفت ای استاد ما القوت گفت قوت ذکر حی الذی لا یموت یعنی یاد حق تعالی
قوت بنده گانست مثنوی درد حاصل کن که درمان در دست • گوی دولت آن برد تا بنگاه • درد و عالم داروی جان در دست
گر تو در دی کنی در روی نگاه • در گذر از راه وی افتاده کنی • هر کرا در دیست درمانش مباد •
دانکه درمان جو بیاد جانش مباد • مرد باید تشنه و بیخور و خواب • تشنه گوتا ابد ترسد با آب • هر که این بر خواند مرد کار شد •
دانگر این دریافت برخوردار شد • گر چه مردان ده درین بودی تراه آنچه میگویم یقین بودی ترا • راه شناسی چون درد تست بیکار است •
آنچه میگویم تراز اف نیست • معروف کرخی قطب زمان بوده و کرامات و ریاضات او بسیار است بعضی از آن قبیل این است که فرزند پنج
فتح موصلی از او بیان کرام است از شیخ عالیمقام نقلست که روزی او را از صدق سوال کردند دست در کوزه آهنگر کرد و پاره
آهن تافته برگرفت و بر دست نهاد و گفت صدق این است گویند روزی میگریست و اشک خون آلود از دیده میبارید گفتند چرا گریه میکنی گفت
چون از گناه خود یاد میکنم گریان میشوم گفتند چرا اشک خون آلوده است گفت از ترس آنکه مبادا گریه من ریا باشد دل من
پر خون میشود چون وفات کرد او را بخواب دیدند گفتند خدا با تو چه کرد گفت حق تعالی فرمود که فتح فرشتگان گناه ترا از مود دم
که چهل سال هیچ گناه بر تو ننوشتند از جهت گریه تو پس یا عزیز تا چه در داری قطره چند اشک غافلت بیار تا در قیامت دستگیر تو باشد نظم

کوهر بس گران ابهام شکست • سبب آبروی مار شکست • گر چه بیکن گران ترمی باید • اشک بر زنگ گوهر باید • ابهام که بجز تکمند عقول خسته جبر
سر نکند • حسین منصور حلاج از بزرگان روزگار خود بود و در طریق تصوف نظیر نداشت و اکثر مشایخ کبار رد کار او را کرده و گفته اند
در تصوف قدمی نیست مگر عبدالله خفیف و شبلی و ابوالقاسم قشیری و بعضی او را بسحر نسبت میکردند و بر کفر ش منسوب کردانیده و احوال او زیاده از آن است
که تقریر کنند و حالات مشایخ اکرام نوشته شود در ده جلد تحریر نتوان کرد بنابر آن اختصار شد بیت بزرگوار خدایا بحق بیچارگان • که علم و حکمت نهاد ثابت در دل
ایشان • برادر احکه سعادت عالم قربت • که روح و هم نرسد بال بر مراحل ایشان • آه تا نه بیچاره گان بهر سو یابت • که هیچ نفس نترسد مقابل ایشان •
بجز نیاز و دیوانگان سلسله دارت • که ره بحق بود سلاسل ایشان • مات بسیده براین زنده پوش بغربت • که جز تو نیست کسی زیر زمین مایل ایشان •
تا بسائر جوانان نو رسیده بوصلت • که نفس طلسم از مقابل ایشان • بشا هدان معانی که چشم کوشه نشینان • نظر نگاه میسر اند از مشاغل ایشان •
بخون پاک شهیدان زاریه و دل و دست • که هیچ سینه شنیده است قاتل ایشان • بزرگوار خدایا بملکوت که راتوه • درین جریده بعضو کسان زد اهل ایشان •
دما چو کشتی نوح بشکند ز موج حوادث • رسان تو تختهٔ جان مرا بساحل ایشان بحث مختتم و در بعضی از حکایات عجیبه منقولست که مردی بود از اولیا
نام او عبدالله گفت مرا آرزوی دیدن ابراهیم ادهم شد بطلب او افتادم تا بزمین روم رسیدم ابراهیم را دیدم در آن کوه های سخت در و بیرانه
خفته و ماری سیاه در سینهٔ او حلقه زده و شاخ نرگس در دهان گرفته ابراهیم با بهمزه دوی از نرگس مار در بیرون و بیرانه نشستم بعد از زمانی سلطان
ابراهیم بیدار شد و چنانکه با آدمی سخن گویند با مار گفت ای آفریدهٔ خدا از اینجای بر و که یکی از بزرگان دین از راه دور بدیدن ما آمده است و از
ترس تو نمیتواند بیک ساعت آمد مار بزبان حال گفت اگر بزرگ بودی از خدای ترسیدی نه از غیر او بیت ره در صف بزرگان ما بیش تر ترس • خاک در ترس
ما بیش تر ترس • گر جمله جهان قصد بجان تو کنند • دل تنگ مکن با تان ما بیش تر ترس • این بگفت و در سوراخ رفت من تر سان و لرزان در خرابه رفتم
و سلام کردم سلطان ابراهیم جواب سلام باز داد و بر خواست مرا در کنار گرفت چون بنشستیم از هر باب سخن در پیوستیم ناگاه دیدم که زنبوری سرخ چند
بیامد و در بغل ابراهیم نشست و بعد از زمانی بیرون آمد و بر جا که عادت زنبور است ابراهیم از آن باب ها گرفته و الم شد و جناب منقبت ماب ابراهیم
گفت ای برادر چه در تعجب مانده ای در بغل که دو عقرب چنین بیرون آوردی گفت چیل عقرب در بغل من جا گرفته اند و بوقت حاجت مرا میخارند
ای برادر بسی سالست که جان خود را در توبه گوار نهاده ام و هر چه خدای فرموده کرده ام اکنون حق تعالی مرا این کرامات ارزانی فرموده که جمیع وحوش
و طیور و حشرات الارض در فرمان منند ای غافل ببین که بزرگان چگونه بوده اند نظم سالها خون جگر میخورده اند • تا که از مردان نظر ما برده
اند • کار ایشان نیست در درگاه او • خاک شو پا بر سر ما در راه او • از عجایبات صنع الهیست و از آثار قدرت نامتناهی عاقله
زنبور عسل چه هر که بآن عالم شود هر آینه بداند که آن صنایع عجیبه امور دقیقه عجیبه نیست مگر از الهام قادر حکیم که چنین حکمت در جانوری
ضعیف و بغایت نهاده فرمود فَاَوْحیٰ رَبُّكَ اِلَی النَّحْلِ اَنِ اتَّخِذِیْ مِنَ الْجِبَالِ بُیُوْتًا وَّمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا یَعْرِشُوْنَ
و الهام کرد پروردگار تو بسوی زنبوران عسل آنرا فرا گیر بر اعشار که از کوه ها خانه را بیش ساختی در و از حیات و درختان و از آنچه

مردمان بنا بکنند چون کند و غیر آن ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِن بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ
أَلْوَانُهُ پس بخور ای زنبوران از هر میوه که خواهی تلخ و شیرین پس برو براهی که پروردگار شما بآن الهام داده در حالی که منقاد باشید
بیرون آید از شکم ایشان یعنی از طریق دهان ایشان مختلف الالوان سفید که عسل جوانست و زرد که عسل میانه است و سرخ که از زنبور پیر است
و سیاه و سبز نادر الوقوع شود فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ در آن شراب شفاست مردمان را بنفسه بجهت آنکه در امراض بلغمیه با مخلوط با غیر
چنانکه در سایر امراض چون کم معجونی باشد که عسل جزو آن نباشد و با آنکه بجهت شفای صوریست ایضا شفای سوداست إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ بدرستی که در امر زنبور عسل آیه عظیمی روشن است بر قدرت بالغه برای گروهی که تفکر کنند و تامل نمایند در صنایع
نحل یعنی علوم دقیقه و افعال عجیبه و از جمله انقیادی دارند که هرگز از راه فرمان برداری منحرف نشوند و امتثال دارند که چون میوه تلخ خورند
عسل شیرین باز دهند و در هر کاری ایشان بر خیر است که جز پاکیزه نخورند و اطاعتی دارند که هرگز فرمان یعسوب که پادشاه ایشانست
برنگردند و طریقی فی المثل نور زنند و پادشاه ایشان یعنی پادشاه روزگار نافذ الامر است و فرمان روای و جمیع زنبوران
تابع حکم او باشند و بیرون فرمان او هیچ امری اقدام نمی نمایند و اگر زنبوری از جاده فرمان برداری منحرف میشود و بی سیاست
او را به سزای جزا برسانند و منکبی دارند که سفر نمایند قطع مراحل و منازل کنند و باز بوطن خود رجوع نمایند و خانها دارند که هر یک جا
سازند و مسدس که انسان نتوانند و صنایعی دارند که اگر تمام مهندسان عالم را جمع کنند خانهای مسدس ایشان را بان کیفیت نتوانند ساخت الحکم
از عسل ایشان شفای امراض ظاهر حاصل میشود و از تفکر در احوال ایشان شفای مرض باطن که آن جهل است بمقدورات عجیبه الهی دست میدهد
چه فاعل که بکمال قدرت کامله خود زنبوران را چنین قدرت و قوت و صنعت تواند داد پس بر جمیع مقدورات قادر باشد و بحشر و
نشر و عقاب و ثواب و غیر ذلک و آنکه حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب علیه السلام فرموده که انا یعسوب المؤمنین
اشارتست بآنکه چنانکه نحل میخورد مگر پاک و نمی نشیند بجز بر پاک و بیرون نمی آید از الاطیب طعام و لطافت خود را یک نشست بل نکند
و زنبور بطهارت ملوثست و ... بر هر شاخ بوی خوش میکشد و باکیزه می نشیند و بر گلهای شکوفه های لطیف نادل میکند و باکیزه طریق
در اندرون ایشان لعاب زنجبیل و شیرین و خوش مزه میشود و چون بیرون می آید که در دارو خانه حکمت منفعت فیه شفاء للناس
درشان او در شان می آید آن حضرت ایضا مقتضای بی صفت است مؤمن خالص که تابع اوست مثل زنبور عسل است که اکل طیب و اجتناب
از خبیث خبیث پس هیچ آفریده کار بسیار زشت و بنا بر مصلحت بسیار کانست فعل او جنت ثمنوی ای بصر لطف کار ساز تو
نوازنده هرچه بتوان زیاده اهی کرد گر دینکی خواهی کرد بود هرچه در جهان شاید ای آنچنان کن که میباید خوف انکه جون زشت
بشنت کسی چیز فلان چون نهند انگشت در قاموس نام از ابن هشام نقل کرده که در دولت خلیفه... ظاهر شد در
آنجا خوش بود در کردن درخت کردن ...



انگشتری که جواهر قیمتی در آن نشسته بود و صندوقچه مملو از نقود و جواهر دولتی بر بالین او نهاده و بر آن سطری چند نوشته بود مضمون آنکه
قحط شده و من چند نانی نیافتم که بخورم و هر چند که زر و جواهر بسیار دارم نتوانستم که از نقره و طلا و جواهر زر ...
هلاک شده خود روم ... نیافتم ... آخر بعضی از آنها
تراب ... از انتقال جان ... خود ترحم نموده از نوشتن این بیچاره یاد آوردن شیخ سعدی در گلستان ...
نظم گر به زر جعفری داری مرد بی توشه بر نگیرد کام در بیابان فقیر سوخته را شلغم پخته به که نقره خام در جامع الحکایات مذکور است که
... که در ... نزد ناصر الدوله حاکم موصل آوردند که معده ایشان
... بود ... فوت شده و بعد از چند روز بوی ... دیگری ... نا آنکه او نیز برد
و خلاص شد اهل تفسیر گفته اند که بعضی افاعی ... ازهر ... عمر ... کور ... روز در زیر درخت
... بعد از سه روز بعد قدرت خدای قدیر ... میشود و باز ... باد ... آورد و در
و در نگارستان مذکور است که در زمان متوکل عباسی در ولایت یمن زلزله واقع شد که مزرعه از کوه جدا شده و بموضع دیگر افتاد چنانچه
قصور و اراضی و صحاری آن واقع شد و اینها از قدرت او سبحانه بعید نیست كَذَٰلِكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ نظم ای ... جلال ... بعد
منتهای کمالش ... از ... در ... فهم ...
کوه ... نام ... گوهر ... مراحل منازل طی می نمودند تا آنکه ... بر دامن کوهی افتاد
که عنقای خیال بلند پرواز ... بر ... قله ... آن کوه چشمه آبی بود در ... 
چون ... سیم ... شیرین ... در ... ساخته بودند ...
در ... بیابان ... اطراف و اکناف ...
... در ... رقم نموده بودند ... منزل ...
... و ... شرط آنست که از سر گذشته باشی ...
... و ... در پای کوه نهاده آن را
در ... دیه ... خود ... کوه ... خار ... کرد
از کار باز ماند که چون راه بسر آید در حسرت مقصود بسر آید نظم در بیابان گر بشوق کعبه خواهی زد قدم سرزنشها گر کند خار مغیلان غم مخور
... در ... بران ... آنجا ... ملک ... بجام ... گشت

ای برادر بوی به چه دانی که راقم آن معلوم نیست حقیقت آن مفهوم نشود تجویز خابره اهل و منفعت خیالها خوردار و در معرکه بزرگ سازد فتن و بیل بیابت
بیع حاصل بهر جنس من برباب یکان نخورد و هیچ نخورند محنت نخورد را برای رحمت نسبت قبول کنند خانم گفت ای آقی دقیق تحقیق اهل سل راست جهت مقدم
خفت و زیارت وار نکاب فاد نیست نه دولت و دوقت نظم هر که آسوده کار و رحمت است دل افزود رازش نشاد کرد والا که نبیرد از جفای غار
نبرد باده که مراد نخورد کل طریق غار نبیت نتوان جست و رنج مراد برنکبیر نتوان گشود و مرا همت عنان گرفته بر کوه خواهد کشید و از کوه دشت جا
وقتی با دعا خواهم ایشیر سلام گفت شاید این خطرات تربیت تو است باشند و این رقم برای اسیر اکشید و این جسد کوه را به که بایشان کنار
نتوان آمد واز نجات از دهر کرده حکمی کرد و ز بیبری که شاید به کرد در دست نتوان کشید و اگر آن نیز توجه دیگر حکمت است یک دو دین ایمبر
کوه نتوان رسید واز اینجا بجای آورده تو معلوم نیست که نتیجه آن چه خواهد بود من بار دین معاملہ اهتمام تو را نیز از خدا این کلام
بکنم خانم گفت من بقول کسی از نیت خود نگردم و این کار را عزم کرده ام و قدم جهد جد بر سر نهاده و اگر از جستن برم مقصود دو آن مقصود هم
من طریق سعی می آرم بجای پس لیس للانسان الا ما سعی و امن مقصود در او آمد بکف از غم و اندوه خانم بر طرف و ور نشد از جهد من کاری بکام
من در آن معذور باشم والسلام و من میدانم که تو نهفت همراهی من خواهی و در موافقت مرافقت نخواهی کرد باری بخاشا ننظاره میکنی و بر خانم که
سید سلام دید که او در رقم خود بجهت گفت ای برادر تو سبق من ممتنع نشنوی در کسانی کار فرمی و من طاقت نیست بوده این حالت خاد بس
روز از بار خود بر ساله بوادی و بیار است ایستاده خانم دست از جان شسته طلب چشمه آمد و دامن عزم بر کمر بسته قدم در چشمه نهاد بیت
وآن چشمه بود بلکه دریا بود کاین خود را بصورت چشمه نمود خانم دانست که آن چشمه گرداب بلات اما دل قوی داشت بالشنا به بغض اهل
نجات رسید و بکنار آب آمد نفس راست کرد و دسیر سنگ راه در پشت کشید یکسره حین خود را بسر کوه رسانید و در آن طرف کوه شهری
بزرگ دید با معمار خوش و فضای دلکش جب شهر برو بهشت در نکونه باغ ارم بیاد نه روز خانم بر بالای کوه قرار گرفت جانب شهر نظر میکرد
که ناگاه از آن شهر سکین آوازی بصلابت برخواست چنانکه لرزه در کوه و صحرا افتاد و آن صدا بشهر رسید مردم جب را زمین و نیاز
بیرون آمده روز دیگر روی نهاده و متوجه خانم جدید حیرت میکوبید و از هجوم خلایق تعجب میشمود که ناگاه جمعی از اشراف و اعیان بیرون
و شرط دعا و رسم ثنا بجای آورده خواد را بر مرکب رهوار سوار کرده بجانب شهر بردند و سرونی او در اندشند خلعت شاهانه بپوشانیدند
و زمام پادشاهی آن ولایت را بکف کفایت او بازدادند خانم از کیفیت آن حال سوال کرد و بجهت جواب شنید که حکما در هیچ پیکرا دیوار
طلسم ساختند و آن شیر سنگین را بانی اسم نقش کرد با ملاحظه دریاب ذکرات ثوابت سیارات برداختند چون بحکم الهی آفتاب حیات
حاکم این ولایت در افق فوت غروب کند مقارن آن حال اشاره بحث صاحب دولتی از ذروه آن کوه طلوع نماید و آن شیر را بر دوسته
بطالع کوه آید و آن شیر آواز آید و صدای او بشهر رسید مردم بیرون آیند و او را بپادشاهی برداشته و بپایه جهانبانی رسانند تا آن زمان
که نوبت او نیز بسر آید و معه تنها هفتاد سر شده که این عادت در میان ایشان رسم گرفته است استمرار یافته و تا امروز فرمان فرمای این شهر و پادشاه

۱۸۰

دیهیر خانم بوسیله فخامی این بیع دعا بایع پادشاهی رسید و سلام بسبب گمان او آسمانها در حضیض فرهنگ بایامه در گرداب فسیح بولستد که بر بنیاد
علویه زمین که نشسته بود و بر جای مانده مدت یازده سال افتاده بود و جاکه بر در که از بهلو به بهلو نتوانست گردید و خادم داشت که به حاجات
قیام نمودی بعد از یازده سال انیس بیمان ظریف افتاده بود با بود در برخواست صحت تمام یافته و آن علت از وزایل شده و هیچ دقیق و فقود و نیابت
نقصان میکرد اهل مکان از آن حال تعجب نموده سبب آن کرامت پرسیدند گفت و پیش خادم که دارم بیرون نیامده که دوازده سال من ایام بوده کلیات
که خلاص نجات کوشید و دل من سبب شکسته شده تقریر نتوان سبب بگریستم و از سر درماندگی و بیچارگی ضرر انجام بودم که خود را بازده خواستم آنکشت
همه شب عبادت بسر بردم و دعا در دل درماندگی و نومیدی لحظه بخواب رفتم مردی در خواب دیدم که بنزدیک من آمد و من بر بستر افتاده بودم بر سر تسبیم
و گفتم از اضرار شب ترس از بیم شرم غاری که روی نگاه دیگری که گفت من برو در رسول خدا و برکت ستم و گفتم یا رسول الله برای من از خدای عزوجل عافیت خواه
او لب مبارک بجنبانید و گفت دست بمن ده دست بوی دادم دستم گرفت و در ابشند و بعد از آن گفت برخیز بنام خدای عزوجل گفتم چگونه برخیزم گفت
هر دو دست من ده هر دو دست بوی دادم وی بگرفت من بالا دمیر گفتم بعد از آن مرا بنشاند از دو بار خدای عافیت بخشید و مرد و شمار خود
و از خواب بیدار شدم و آواز بارگاه ایشان درکوی من بود خادم را آواز دادم هنوز است که برای نقصان حاجتی میخواهم که حاصل
میکرد گفتم چراغ در گیر که همین لحظه چراغ از جنس ها در خواب دیدم خادم برخواست و چراغ را افروخت من خواب را با او تقریر کردم و گفتم دست مرا
بگیر دست بوی دادم و از جای برخواستم صحیح و سالم نظم طلب مرا از لطف خدای عزوجل اگر چاکر تو دستگیر تو شد دخیره کرم او سرا رحمت ده
شفا طلب سنده اختیار زفاء نما طبیب لطف دست سازد دوای بیماران و دولتسرا با شربت دیموتا نه به نفس ایشان ساقیم نما نه سودمند
مرا ز معصیت های احسنا فزون محو دعوم ز گوش چونکه من تشود دکم دادن بوازده هر کسی داد و نما بر سنه کرم دوست دل زغم آسوده
کس که میشه زین برشته است مقبوضا و در آثار البلاد مذکور است در بیابان حلب ولف الفاکب آزرده آمد عظیم الجثه که پرا بو سایر بود و خانم گرد و پیش
از دامن بیرون می آمد و بهر موضع که رسید آنجا در آنجا بودی بسوختی یکبار که گوئی اثر که آن دیار افتاده و از آدمی و مواشی اثر نگذاشت و اما
آن حوالی مسافت بیک و کال بیکاه را بیران برده بمقتضی امن یجیب المضطر اذا دعاه سهام اجابت انجام ایشان برهدف مرام افتاد و
ابری ظاهر شده و برابر سر کثر الصفر آن از درخشیده و آن ازدها را بربوده بهوا برد و ناپدید شد به هر سالکان ایشان
و دیگر کسی او را ندید دیگر از حکایات عجیبه حکایت اصحاب کهف و رقیم است بداند که مراد از کهف غاریست
جبرم نام واقع در کوه بناخلوس در حوالی شهر افسوس که دار الملک دقیانوس بود و او یکی از سلاطین متمرد و طغیان آغاز کرده از حد در گذشت
اهل قوم بیرون نهاد تا آنکه وحش در میان ایشان پیدا شد و بت پرستی آغاز کرد و در میان ایشان جمعی بودند که بر دین عیسی
در زهد و عبادت میکوشیدند و ایشان را با دقیانوس خبر دادند و دقیانوس نصرانی پیدا رجال و سنگها ربود و مردمان را از دین منع میکرد
و بجهت تفتیش ممالک شهر ها میگشت تا آنکه بشهر افسوس رسید که اصحاب کهف در آن بودند ایشان از ترس او بغار پناه بردند و بعقوبه که داشتند

آمده بتضرع و زاری گفتند خداوندا ما را از شر این ظالم باغی نگاه دار جمعی که از سگان دقیانوس بر قصد ایشان مطلع شده بودند او را خبر دادند دقیانوس

جمعی کثیر فرستاد و ایشان را حاضر کرد دید جامهای عبادت و رویهای خاک آلود از کثرت سجود و چشمهای پرآب شده دقیانوس ایشان را نصیحت کرد

ایشان گفتند ما خدای بحق پرستیم که آفریدگار آسمان و زمین است هرچه بخواهی بکن و گفت شما را روزی چند مهلت میدهم تا در کار خود اندیشه کنید اگر بدین

من در آیید خوبها و الا شما را سیاستی کنم که خلایق از آن عبرت گیرند ایشان از مجلس او بیرون آمده با یکدیگر گفتند که تدبیر آنست که ما از دست این ظالم بگریزیم

هر یک از خانه پدر قدری مال برداشتند و از آن شهر بیرون آمدند و در آن نزدیک کوهی بود و در آن غاری متوجه آن شدند و در اثنای راه سگی در دنبال

ایشان افتاد چندانکه او را میزدند باز نمیگشت تا آنکه بآواز آمد که ای یاران مرا مزنید که من دوستان خدا را دوست میدارم چون بغار رسیدند

با یکدیگر ایشان سگ را با خود ببردند و جمیع چیزها درون آن غار درآمدند بمناجات و انواع طاعات مشغول شدند و بر خدای توکل کردند چون سر بسجده

نهادند حق تعالی خواب بر ایشان مستولی ساخت تا سیصد و نه سال در خواب شدند بعد از چند روز دقیانوس ایشان را طلبید نیافت پدران ایشان را بگرفت

و احوال ایشان بپرسید گفتند مالهای ما را برداشتند و برفتند نمیدانیم کجا رفتند کسی که ایشان را دیده بود خبر رسانید که در فلان کوه غاری است

و ایشان در آن غار رفتند دقیانوس با لشکر گران متوجه شد چون بدر آن غار رسیدند هیچکس را زهره آن نبود که درون غار رود

پس گفتند ای ملک بهتر از کشتن ایشان چکار است در غار را محکم و استوار سازید تا ایشان همانجا از گرسنگی بمیرند دقیانوس فرمان داد و در گل

آورد و در آن دو مومن بودند نامهای ایشان و نسبهای ایشان بر لوحی از ارزیز نوشتند و در بنای آن سد وضع کردند تا باشد که وقتی کسی این سد را بگشاید

و از احوال ایشان خبر یابد در زمان این عبرت گیرند و آن سد چنان بود تا دقیانوس هلاک شد و چند قرن برین بگذشت و شهرها پادشاهان پس بگذشت

تا عهد پادشاهی مومن نام او بیدروس در زمان او بعضی مومن بودند و برخی کافر و ایشان را بخدا دعوت میکرد

و بعث و نشور را منکر بودند ایشان گفتند ما جان و تن دیگر نمیدانیم بغیر از آنچه در دنیاست و بعد از ممات حیاتی نمیدانیم آن پادشاه با خدای

مناجات کرد که خدایا حق تعالی آیتی بر ایشان ظاهر کرد که دلالت کند بر حقیقت بعث و نشور حق تعالی در دل یکی از مردمان آن شهر که نام او اولیاس بود افکند

که تا آن سد را بگشایند و حظیره گوسفند کنند پس در غار را بگشاد حق تعالی جماعتی را در بر در آن خفته و سگ ایشان در غار خسبیده چون خواست که اندرون

غار رود سگ بخواست که او را برآند از این حال ترسان شده برگشت چون سد مفتوح گشت حق تعالی ایشان را از خواب بیدار ساخت

ایشان برخواستند بنشستند و یکدیگر را سلام کردند چنان پنداشتند که یک روز یا بعضی از روز خوابیده بودند و خود را بر همان صورت دیدند

یافتند که خفته بودند نماز بگذاردند صاحب طعام خود را که تملیخا نام داشت گفتند برو و طعامی برای ما بیار و بنگر که این ظالم طلب ما میکند یا نه

تملیخا درمی چند برداشت و از کوه بزیر آمد تا در شهر رود و همه علامات دیگر خلاف آن دید که گذشته بود از ترس و از خوف دقیانوس بشهر

درآمد مردمان را دید که همه حیات خدا نام در زبان میبرند و بر در اهل هوا جوانان شاد حیرت شده متحیر ماند و با خود گفت من دوش از این

شهر بیرون رفتم هیچکس این نمیدانست که امروز چنین بر دین گرد آن شهر بگشت و هیچکس را ندید که احوال ایشان بپرسد تا این شهر بر خلاف گشته



هو الله

مشاهده میکرد و با خود میگفت همانا که این شهر را غلط کرده ام یا در خواب شده ام موجب این حال چه گمان کرد از مردی بپرسید که این شهر را چه نام است

گفت افسوس همانست که این شهر همان است اما تا در این شهر بیا و درمی چند که داشت بیرون آورد تا طعام خود خرید چون دران نگریست درمی دید بر

شکل پادشاه سکه و مهر دقیانوس بران زده و سیصد و چند سال قبل از این سکه گشته در آن دید که ای مرد گنج دقیانوس یافته پس او را گرفته نزد

حاکم شهر بردند وی تصور کرد که او را نزد دقیانوس میبرند بعد از درست ابر هلاکت نهاد و میگفت ای فریاد رس بیچارگان و ای خدای زمین و آسمان

من را از ستم دقیانوس خلاص بخش چون او را نزد یک حاکم بردند چون دقیانوس بود و سالها شده پس آن درهم را حاکم دادند حاکم گفت

ای جوان ازین درهم بگو که این گنج کجا یافته تملیخا گفت من خبر از گنج ندارم و این درهم از خانه پدر خود بیرون آورده ام حاکم بانگ بروی زد که اگر اقرار کردی

از عذاب خلاص شدی و اگر نه بشکنجه و عذاب اندازم تا از تو بستانم تملیخا گفت یکی آن خدای که او زایی پرستیده که بگو ببینم دقیانوس کجاست گفتند

مرد دیوانه با خود در ایران و داشت تا گنج را بجای بنهان نکرده از زمان دقیانوس تا حال سیصد سال است تملیخا گفت شما با من راست بگویید اما بدانید

که ما چند نفر رفیق و اصحاب بودیم پادشاه این شهر دقیانوس بت پرستیدن میکرد و از دین عیسی ما را منع مینمود و ما دی روز از وی بگریختیم و شب در غار خفتیم

و امروز آمده ام برای ایشان طعام و ستم مثالی یافت برین مقاله ابر اگر باور ندارید بیایید تا غار و ایشان را بنمایم چون شهر روس که حاکم شهر کی گشته بود داستانی بشنید گفت

همانا که این مرد راست میگوید و این آیتیست از حق تعالی پس حاکم برخواست با مردمان شهر چون بدر غار رسیدند تملیخا گفت شما اینجا مکث کنید تا من بروم

خبر ایشان برسانم تا ایشان از کثرت خلق عظیم نترسند چون تملیخا خبر به ایشان رسانید ایشان دین تمکن دور رفتند و در اثنای این حال اهل شهر

در رسیدند و از آن حال متعجب و متحیر گشتند چون نگاه کردند لوحی دیدند نامهای ایشان بران نوشته برین وجه که در فلان تاریخ در عهد دقیانوس

جمعی برین شکل و هیات و بدین نام و نسب از فتنه پادشاه گریخته برای دین خود در این غار پنهان شدند چون مردمان شهر برین حال

اطلاع یافتند تعجب ایشان زیاده شد پس آن جوانان را بران هیات دیدند تازه رو و با قوت و نکهت ایشان نگردیده و جامهای ایشان کهنه

و چرکین نشده متیقن گشتند که حق تعالی برزنده گردانیدن همه مردمان قادر است پس حاکم نامه نوشت نزد پادشاه صالح که بیدروس متوجه اینجا شو تا آیتی

بینی بر صحت بعث و نشور و آن قصه در نامه درج کرد ملک صالح بسجده شکر کرده با لشکر خود متوجه آن غار شد جوانان که مدام او بودند که در آن

غار بطاعت و عبادت مشغول بودند و خدا را تسبیح و تهلیل میکردند پس ملک با ایشان سلام کرد و بعد از ملاقات گفتند که ای ملک تا زاد و داع

میکنیم که حق تعالی ما را بحالت اول خواهد برد این بگفتند و پهلو بر زمین نهادند و بخفتند پادشاه فرمود تا حلل و جامهای نفیس را کفن ایشان کنند و تابوتهای

از زر بسازند و در خواب بودند که ایشان را همچنان بگذارد و زر و دنیا را از ایشان دور دارد پس حق تعالی ایشان را از چشم خلایق محجوب گردانید و ترس را

در دل مردمان افکند تا هیچکس نتوانست که در ایشان آید پس پادشاه بفرمود تا بر در غار ایشان مسجدی بنا کردند و در آنجا میرفتند و نماز میگذاردند و نذر و قربان

میکردند روایت است و موافق کلام الهی چنین است که چون آفتاب طلوع میکند در جانب یمین آن غار طلوع میکند و چون غروب میکند از جانب

چپ غار غروب میکند و ایشان در موضع وسیع اند که آفتاب با ایشان نمیرسد قوله تعالی و تری الشمس اذا طلعت تزاور عن کهفهم

قال الیمین و اذا غربت تقرضهم ذات الشمال و هم فی فجوة منه آن غار در مقابل بنات النعش واقع شده و آفتاب در حین طلوع
و غروب بر ایشان نمی تابد ایشان در میان حجره غار خفته اند و نسیم کمال بر ایشان میرسد و بدنهای ایشان
متغیر نمیشود و جسد ایشان متعفن نمیگردد و جامه ایشان کهنه نمیشود و ابن عباس فرموده که در هر سال ایشان را یکبار از پهلو
به پهلو تا زمین ایشان را نخورد و گویند در هر سال روز عاشورا ایشان را یکبار از پهلو بر پهلو میگردانند و نقلبهم
ذات الیمین و ذات الشمال و سگ ایشان هر دو دست خود را گسترانیده است سر در میان هر دو دست نهاده بر درگاه غار
بایستاده آن قوله تعالی و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید و در زاد المسیر آورده که سر آن سگ سپید بود و پشتش سیاه و
دنبش [illegible] و در روایت صحیح ثابت شده که رسول صلی الله علیه و آله آرزوی آن کرد که اصحاب کهف را ببیند جبرئیل آمد
گفت یا رسول الله تو ایشان را در دنیا نخواهی دید اما چهار کس از اصحاب را بفرست تا ایشان را بدین تو خوانند حضرت فرمود چگونه فرستم گفت
بساط سلیمان که بر باد [illegible] بنشینند و باد را بگو تا ایشان را بردارد و به پای برد رسول صلی الله علیه و آله
فرمود تا بساط بگستردند و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و سلمان و ابوذر و ابوبکر و عمر و عثمان بر بساط نشستند و حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که هر که اصحاب کهف جواب سلام او بدهند او وصی و خلیفه من بعد من باشد باد بساط را برداشته بر در آن غار برد که اصحاب
کهف در آنجا بودند چون فرود آمدند سنگی بر در غار بود برداشتند سگ ایشان روشنی را دید بانگ در گرفت و حمله آورد اما چون چشم وی
ایشان را دید دم جنبانیدن آغاز کرد و بسر اشارت کرد که در آیید ایشان در رفتند پس [illegible] سلام کرد پس سایر اصحاب سلام کردند جواب
نشنیدند امیر المؤمنین علی علیه السلام بر ایشان سلام کرد جواب دادند و گفتند علیک السلام و رحمة الله و برکاته آن حضرت فرمود
که من رسول رسول خدایم و از نزد وی بجانب شما آمده ام تا شما را بدین او دعوت کنم گفتند مرحبا به و بک و السلام
علیه ما دامت السموات و الارض و علیک بما بلغت و چون قبول دین اسلام کردند و به نبوت خاتم النبیین و
ولایت سید الوصیین ایمان آوردند باز بخوابگاه خود تکیه کردند و بار دیگر نزد خروج امام محمد مهدی صلوات الله علیه بیدار خواهند شد
و صاحب الزمان بر ایشان سلام خواهد کرد و جواب باز داده پس بمیرند پس حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام باد را امر کرد تا بساط را
بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آورد و پیش از آنکه امیر المؤمنین علیه السلام خبر دهد از آنچه میان او و اصحاب کهف گذشته بود
رسول صلی الله علیه و آله بوحی آگهی یافته با اصحاب خود اخبار فرمود اما حکایت اصحاب رقیم چنانست که نعمان بن بشیر در حدیث
مرفوع بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که اصحاب رقیم سه کس بودند که از شهر بیرون آمدند بجهت بعضی حوایج خود باران
فرو گرفت پناه بغاری بردند چون باندرون غار رفتند بسبب سیل سنگی عظیم بر در آن غار افتاد و راه بیرون آمدن بسته شد و سخت
ایشان مضطرب شدند و با خود گفتند طریقی که موجب نجات ما باشد آنست که بتضرع و زاری و اخلاص بحضرت باری [illegible]

لهو

هر یک عملی صالح کرده باشیم شفیع خود آوریم شاید که حق تعالی ما را ازین بلا نجات بخشد پس یکی از ایشان گفت خداوندا تو عالمی که من اجیری
مزدوری داشتم و از برای من کار میکرد مردی نماز پیشین آمد گفتم او را تو نیز کار کن [illegible] چون شام شد هر یک را مزد برابر دادم
یکی گفت [illegible] امروز آمده چرا مزد من و او را یکسان میدهی گفتم ترا با من چکار تو مزد خود بستان او در خشم شده مزد خود
نگرفت و برفت و من آنچه مزد او بود [illegible] گاوی خریدم [illegible] و خود [illegible] متولد شد
و بعد از مدتی طویل آن مرد باز آمد ضعیف و نحیف [illegible] مرا گفت که مرا بر تو حقیست [illegible] آن مرد را
که مزد خود را پیش تو بگذاشتم من [illegible] گرفتم و بصحرا بردم و گفتم این گله گاو تراست گفت
ای مرد بر من استهزا میکنی گفتم والله که این حق تست [illegible] پس همه را تسلیم وی کردم
بار خدایا اگر میدانی که من این کار را برای رضای تو کرده ام و هیچ غرض دیگر نداشتم ما را ازین خلاص بخش در حال سنگ از جای خود بجنبید
که ده شکر دو دانگ از آن فرجه ظاهر شد دیگری گفت خداوندا [illegible] سالی قحط [illegible] زنی صاحب جمال نزد من آمد گندم خواست گفتم
مراد من حاصل کن تا گندم بتو دهم و اگر نه باز گرد وی ابا کرد و برفت پس از جهت گرسنگی بیتاب شده باز آمد و گندم طلبید من
همان گفتم وی درین نوبت نیز ابا کرد و برفت باز از غایت اضطرار و گرسنگی نزد من آمد و گفت ای مرد بر من و عیالان من رحم
کن که همه هلاک میشوند من همان سخن گفتم این نوبت نیز امتناع نمود بار چهارم بیامد بی طاقت گشته از غایت گرسنگی و ضرورت
راضی شد من او را بخانه بردم و خواستم که با او مقاربه کنم لرزه بر اعضای زن افتاد من گفتم چه حال داری گفت از خدای تعالی میترسم
من با خود گفتم ای نفس ظالم این زن در حالت ضرورت از خدای میترسد و تو با وجود این نعمت نمیترسی عذاب [illegible] پس
از وی بر خواستم و زیاده از آنچه ضرورت بود دادم و رها کردم بار خدایا اگر این کار جهت رضای تو کرده ام ما را ازین تنگنای راه
کن در حال دو دانگ از آن سنگ جدا شد و غار روشن گشت مرد سیم گفت خداوندا مرا مادر و پدر بود من گوسفندان داشتم نماز
شام قدری شیر نزد ایشان آوردم ایشان خفته بودند مرا دل نمیداد که ایشان را بیدار کنم بر بالین ایشان بنشستم و گوسفندان [illegible]
دلم بایشان مشغول بود [illegible] ظرف شیر در دست داشتم تا روز شد ایشان بیدار شدند و من آن شیر را بایشان دادم تا بخوردند
بار خدایا اگر این کار برضای تو کرده ام و در خوشنودی تو جسته ام ما را ازین گرفتاری نجات ده سنگ بتمام زایل گشت ایشان از غار
بیرون آمدند والله اعلم **مناجات جامی** ای ز نورت علم صبح سعید * صادقان را بتو خوش صبح امید * نه چو صبح از تو بصد قهم علم * [illegible]
بازل نا زده دم * تا یکی جامه جان چاک زنیم * علم صدق بر افلاک زنیم * انجم اشک جو گردون ریزیم * چون شفق اشک بخون
آمیزیم * تاب مهری بدل ما افکن * تا شود زان نفس ما روشن * برسانیم بروشن نفسی * تا کسانرا لمعات کسی **حکایت هشتم**
**در نصایح** روایتست که شیخ شقیق بلخی دایم مردم را نصیحت میفرمود یکروز در کنار دجله بغداد مجلس میداشت قافله در رسید و در میان

کاروان شتربانی بود مهار شتر گرفته بود چون بکوشه مجلس شیخ رسید گفت بیا مرد تا یکزمان اینجا باشیم و ازین عالم سخنی چند بشنویم
لیکن زمانی بایستاد شتربان آواز داد و گفت ای امام مسلمانان من مرد شتربانم و در بیابان میباشم و اکنون در بادیه مردم مرا تعلیمی
ده و چیزی بیاموز کوتاه و سودمند که باعث رستگاری آخرت من باشد شیخ گفت ای مرد سه چیز که رستگاری دنیا و آخرت در اوست اول هر کاری که از
برای نفس کنی از برای خداوند تعالی کن دوم هر چه از برای نفس باید از خداوند تعالی خواه سوم هر چه از خداوند تعالی میخواهی از اصل خواه بعد گفت بیا ای
که مهار شتر را بگیر که کاری ضرور دارم شیخ مهار شتر را بداد و روی بکرد و راه بیابان بگرفت و در آن بادیه خداوند بسیار
او بکاری بر به بگذشت شیخ باز در کنار دجله میگفت دید که آن مرد شتربان بر روی آب آمد شیخ گفت ای جوانمرد نزدیک بیا ای توانم در
مبین گفت بلی مرا سخنی بیاموختی و خود کار نکنی از آن دو سخن بجای آورده ام بر سر آب میروم اگر سیم را بکار داشتی با مرغان هوا پرواز کردی اگر کفتی کرده
از خداوند تعالی بخواهد را اصل بجای خواهم آورد این بگفت و بر سر آب روان شد ای غافل چون حقایق در راه دین کم از شتربانی مباش و از علمای سخنی
چند بشنو بعمل آر تا فردا از پل صراط گذر توانی کرد نظم هر که باشد در طریق مستقیم میرود در روی آن پل جحیم تو مشو مغرور این دنیای دون تا نگردی
صرف او زبون ذکر حق کن گر تو مرد عاقلی ای شوی غافل یقین بر باطلی منقولست که واعظی از جهت موعظه میفرمود و این حدیث را بیان کرد که هر که بسم الله الرحمن
الرحیم بگوید اگر بر روی آب رود قدم او تر نشود جوانی در مجلس او حاضر بود که خانه در شهر داشت و سبب دخل خانه او بسیار منزلی او در شهر واقع بود تقریبا
بایست رفت تا از آن شهر در آید چون این سخن از واعظ شنید بر جست بکنار رود و خانه آمد و بسم الله الرحمن الرحیم گفت تا یک سال از آن عبور نمود هر روز
از آن رود خانه تردد مینمود روزی بخاطر رسانید که این از دولت آن واعظ این سعادت یافتم او را خدمتی باید کرد نذر داد آن واعظ آمد گفت
میخواهم ساعتی در خدمت خدام شما باشم واعظ قبول نمود باتفاق یکجا بر آب آمدند جوان بسم الله الرحمن الرحیم بر زبان آورده قدم در
آب نهاد و از آب بگذشت واعظ بر جای خود ماند متحیر شد جوان گفت ای شیخ نه تو مرا فرمودی که هر که بسم الله گوید اگر بر دریا رود قدم وی
تر نشود از آن روز که از تو این شنیده ام هر روز مکرر بر سر این آب تردد میکنم واعظ گفت راست است اما آن اعتقاد که با تست با من
نیست ای عزیز اعتقاد درست باید تا در دعاها اثر یابی و اگر نه خواص که در دعاها نوشته اند خلاف نیست بلکه خلاف از اعتقاد ناقص ماست
نظم هر جامه که از قامت ناساز بد اندام ماست ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست بر در میخانه رفتن کار یکرنگان بود خود فروشان را بکوی
میفروشان راه نیست خواجه عبدالله انصاری علیه الرحمة در نصایح میفرماید که ای درویش چه آنکه دنیا جای غرور است و شهرستان سرور است ای غم
بی مرهم است و طلاق داده ابراهیم است خانه محنت و بیداد است و رانده جنید بغدادی است جرعه تلخست داده شقیق بلخیست
... غفلت بدنامیست ملعون نظر بایزید بسطامیست ... دو همت را در است مردود ابوسعید ابوالخیر است که گذاشته اتقیاست
برداشته اشقیاست هر که طالب او ذلیل و زیاده عمر او کلیل و اهل عبرت را این آیه دلیل که قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ ای درویش نظری کن
بگورستان تا ببینی چندین مقابر و هزاران کشته اندر یاران یعنی صد هزار که همه عمر ... کوشیده اند و در تابوت حرص امل جوشیده اند و از

جواهر و درها بر میان بستند و سبوها پر از سیم کردند حیلها نمودند نقدها ربودند عاقبت بردند و چه تنها بردند و اجارها ابنا شستند
و غم دنیا بر دل گذاشتند ناگاه جمله را بر در مرگ نشانیدند و شربت اجل چشانیدند ای درویش از موت بیندیش و از ... خود ...
بر آنکه دوستان خاک ... ترا جواب ... بزبان حال گویانند ای جوانان غافل و ای پیران بی حاصل ... که در زیر خاک ... جسم سلیم
و چهره مه نقاب نهفته ایم و ... از یاد شما رفته ایم و بهر یک ماه دو ماه ... ایم ما نیز چون شما بر بساط کامرانی بودیم و ... جهان ... نمودیم و بستان دنیا
مکیدیم و عاقبت شربت موت چشیدیم و از سبزه ... خود فانی بودیم ... خود را دیدیم بر باد فنا بر داده و بر خاک ... افتاده نه از اهل عیال
دیدیم حسرت و نه از مال و منال ... منفعتی هم ... با این همه ندامت ... اکنون نه ما را با ایشان نه قرابتی و نه نقدی و نه ... ای
عزیز حظ ما از دنیا و ملامت و کدورت بانصیب ... وقتی که ما را امکان بود ... در کان بود ... بجنبیم ... دیدیم
و بر ... جان دادیم اگر ... کنون ... هر یک ... حسرت ... خود ... روی آورید براه و
در حال ما ... از تمام ... از ... منزل و مکان سراب ...
دیگری ... ماز ... خاک ... تمام اعضای ما خاک ... و دندان ما ریخته و زبان ما در
... دهان ما در هم شکسته ... در خاک و تنها در خواب إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِأُولِي
الْأَلْبَابِ ای عزیز ... عقل ... دل از دنیا بردار و غفلت بگذار ... از حلت دنیا ... زاد
عقبی غزل اگر ... حساب ... فردا ... هم اکنون حکم کُلُّ مَنْ عَلَيْهَا ... از تو این ... دو وجه
ترا ... چند روز ... از عصیان ... تابوت ... کنون از حق ...
بگورای ... حاجت ... در ... فردا ... ای اهل جاه ... و بسجده ... شب و روز
در کنار دنیای ... در جوانی ... ای عزیز ... دنیا ... و آدمی از برای مرگ ... جاهیت
تاریک ... ای ... ای عزیز جهد کن تا آدمی شوی و صاحب تجربه دردی شوی رباعی
خواهی که در این زمانه فردی گردی ... مرد ... مردی کردی ای عزیز
جای ... است بلکه جای آزمایش است طالب دنیا ... و طالب عقبی ... و طالب مولی ...
... اگر ... طالب ... صحبت با اهل ... 
صحبت نااهل ... رباعی ... آن ... مردم نااهل ... صحبت ... صحبت نااهل ...
ای عزیز کار ... روزه و نماز کند ... و نیاز کند در رعایت ... و عبادت ... مردم ...
چیز است از وقت ... میخواهند و از قسمت ... میخواهند و از آن دیگران ... خویش میخواهند ... روزی ... دیگران

جو دست انتهم تحت بیهوده عورت مهر از کسی بر دارد و بر زبان نه مهر از دهان بر دارد و بر ایمان نه وای بر کسی که از دو جهت سر در نمود و هیچ در حوب
بر فروزد نشود اندکه از خداوند چون دور شده و فردا از اصحاب قبور عمر به غم دنیی دون میگذرد هر لحظه ز دیده اشک خون میگذرد در خواب خفته
در روزت دهر صبح خمار اوقات شریف بین که چون میگذرد بکودکی بستی و بجوانی مستی و به پیری سستی پس خدا را کی پرستی اگر آب روی
حسنی بنشنی ور اگر بر هوا بر مکسی باشی دل بدست آر تا کسی باشی آورده اند که یکی حاتم اصم را بدعوت خواند قبول نمیکرد الحاح بسیار نمود
گفت اگر البته باید آمد اجابت میکنم بسه شرط یکی آنکه هر جا خواهم نشینم دیگر آنکه هر چه خواهم خورم سیوم آنکه هر چه گویم چنان کنی
مرد گفت چنین باشد چون بمنزل او رفت در صف نعال نشست گفتند این جای تو نیست گفت شرطی کرده ام که هر جا خواهم
نشینم چون سفره آوردند قرص جوی از آستین بیرون آورد و میخورد گفتند از این که هست طعام بخور گفت شرط کرده ام که
هر چه خواهم خورم چون سفره برخاست گفت سه پایه در آتش نه تا سرخ شود مرد چنان کرد برخاست و پای بر آن نهاد و گفت
قرص جو خوردم و بگذشت پس گفت اگر شما اعتقاد بصراط و حساب دارید شما نیز بیایید و پای بر سه پایه نهید و امروز هر چه برای سفره خورده اید
حساب دهید گفتند طاقت آن نداریم گفت پس فردا چگونه خواهید کرد ای عزیز بنگر که چه در پیش داری نه مال و نه اعمال نه دنیا و نه دین نه لا مؤمن صدق
نه الوازینین در هر دو جهان منفعل و خوار و حزین البته زیان بخود بهتر از این مناجات ایزد دل تنها شده کان مونس و خلوت
یکتا شده کان یاد صحبت تو تنهایی سایه وحدت تو یکتایی فرح آنکس که بتنهایی رخت رخش در عالم یکتایی باخت دیده
تو شهود تو کشید چون ترا دید کی هیچ ندید جز تو مقصود نماند کس را بلکه موجود نماند کس را گر نخواهد ز درت خواهد و لیس ور
بکاهد ز غمت کاهد و لیس از وصال تو بود مالش او وز فراق تو نبرد نالش او رحم کن بعل چون آلوده اش گر نکرد به زیانها
سود ویش نوبت نهم در کسب و زراعت و تجارت بدان ای عزیز که در کسب ثواب بسیار است چه روایت است از ابی عبدالله علیه السلام
که فرموده نیکو مددیست دنیا از برای آخرت و فرمود که نیست از ما آنکس که دنیا ترک کند از برای آخرت یا آخرت را ترک کند
برای دنیا و از امام موسی کاظم علیه السلام مرویست که فرمود که عمل کن از برای دنیا چنانکه گویا همیشه در دنیا خواهی بود و عمل کن از برای آخرت که
گویا فردا خواهی مرد و بدان ای عزیز ای ترک کسب معاش لازم نیست مرویست از ابی عبدالله علیه السلام فرمود که هر آینه دوست میدارم مرکسی را
که سعی کند در طلب رزق و روایت که حق تعالی خطاب فرموده بزمین که ای زمین روزی مده کسی که مکر زد در بازو و عرق پیشانی الا طالب طلب از کسی
کاهل او روزی ایشانم و فی الحقیقه علم نیز کسبیست و در کسب علم مشقت بیشتر است و از ابی عبدالله علیه السلام مرویست که حضرت علی بن ابی طالب
هزار بنده از خرید و آزاد فرمود و کسب دست خود بباید دانست که بعضی کسبها از آن قبیل است که حرامست مثل شراب و فقاع و نبید و بیع فروختن
و هر چه نجس باشد مثل روغن و عسل و غیرها اگر چه حلالست اینها بسبب ملاقات اهل شرک و اهل ذمه نجس شده و میته فروختن و خوک و سگ
و اجزای ایشان مگر سگ شکاری و نیز حرامست ساختن صورت مجسمه و آلات لهو و قمار و سازها و غنا و نوحه بغیر حق و نالایق و معار

ومعاون

و معاون ظالمان شدن و نوشتن کتب اهل ضلال نه از برای نقض ایشان که اگر از برای نقض باشد قصوری ندارد و سحر کردن و تعلیم
سحر نمودن و بنجوم مسلمان نمودن و شعبده و قمار باختن و چیزها در اجناس داخل کردن و فروختن مثل آب در شیر و بید امثال
اینها و بعضی دیگر آنست که واجبست عمل او و حرامست اجرت استادن مثل غسل دادن میت و کفن کردن او و دفن او و تعلیم واجبات و قرآن بقدر
واجب که زیاده بر واجب اجرت گرفتن ممنوع نیست و اجرت اذان و اقامه و نماز کردن و قضا بر میت نیز حرامست مگر آنکه از بیت المال
بدهند و بعضی دیگر که عمل بآن مکروهست مثل صرافی و فروختن کفن که همیشه کار او باشد نه آنکه نادر واقع شود و زرگری کردن و سلاخی و نخاسی
یعنی بنده خریدن و فروختن و طعام فروختن مرویست که مردی نزد رسول الله صلعم آمد و گفت که پسر خود را کتابت آموخته ام آیا
او را بچه کاری بگذارم حضرت فرمود که او را در پنج کار مگذار سبائی و صیاغی و قصابی و حناطی و نخاسی پس گفت یا رسول الله سبائی چیست
فرمود آنست که کفن فروشد و او همیشه تمنا میکند مرگ امت مرا و بنده که متولد شود از امت من دوستتر دارم از هر چه آفتاب بر آن تابید
گفت صیاغی چیست فرمود زرگری و فرمود اما قصابی پس کشتی که او از بس کشتن حیوانات رحم از دل او برطرف میشود و اما حناطی
آنست که خوردنی را نگاه میدارد و تنگی میکند بر امت من تا گران شود بعد از آن بفروشد هر آینه که دزدی نزد من دوستتر است از حناط
و اما نخاسی آنست که بنده خرد و فروشد و در حدیث دیگر واقع شده که کسی است نمیکرد از حق تعالی در کسب ایشان فروشنده
بنده و کشنده گاو و قطع کننده درخت و بعضی دیگر از کسب مکروه حجامتست باشرط یعنی شرط کند که این قدر بده تا ترا حجامت کنم که اگر بی
شرط باشد مکروه نیست و مانند حجامی با شرط نیز مکروهست و دیگر از کسب مکروه جولاهیست چون بعضی از کسب معلوم شد بدان که در کسب ثواب بسیار
و کاسب حبیب خداست و روایت است از حسن بن علی بن ابی حمزه که گفت شنیدم از پدرم که او گفت دیدم ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه التحیه
و الثنا که کار میکرد در زمینی و تحقیق که قدمهای مبارک او در عرق نشسته بود پس گفتم او را که فدای تو گردم مردم کجا اند که تو خود کار میکنی
فرمود که ای علی کار میکرد بزور بازو در ملک خود آنکس که از من و از پدرم بهتر بود پس گفتم یا ابن رسول الله چه کس بود فرمود که رسول خدا صلی الله علیه
و آله و امیر المؤمنین علی علیه السلام و پدرانم اینها همه کار میکردند و کار کردن از اعمال پیغمبران و صالحانست و از ابی عبدالله علیه السلام مرویست که
فرمود که وحی کرد حق سبحانه بداود علی نبینا و علیه السلام که ای داود در راستی که تو نیکو بنده بودی اگر از بیت المال نمیخوردی و عمل بدست
خود میکردی پس بگریست داود پس وحی کرد الله تعالی با آهن که ای آهن نرم شو از برای بنده من داود پس نرم کرد بر ما باذن الله تعالی
آهن در دست داود پس میساخت داود زره را هر روز یکی و میفروخت بهزار درم پس ای عزیز که در طلب معیشت سعی باید کرد که در حدیث
واقع شده که طلب حلال از برای اهل و عیال جهاد اکبرست نظم رزق هر چند بیگمان برسد شرط عقلست جستن از درها گر چه کس بی اجل نخواهد
مرد تو مرو در دهان اژدرها و از ابی عبدالله علیه السلام مرویست که در کار کاهلی مکنید و درستی که کاهلی و دلتنگی مفتاح هر بدیست زیرا که کاهل
حق را ادا نتواند کرد و دلتنگ بر حق صبر نتواند کرد و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرموده که حق تعالی دشمن میدارد بنده را که بسیار خواب کند و بنده که بیکار باشد و هشام
بن سالم روایت کند از ابی عبدالله علیه السلام

کرد مود که امیر المؤمنین علیه السلام هیمه می آورد و آب میکشید و خانه جاروب میکرد و فاطمه علیها السلام دست آس میکشید و خمیر میکرد و نان می پخت و عرض که کار حسب
و نسب را نقصان نمیرساند بلکه نقصان ایمان در بیکاریست نظم خنک آنکه به کار حاجتمند نکم دستی از بیجهان خرسند کشته قانع برزق و روزی
خویش دست در کار کرده سر در پیش کرده به عجز خویشتن اقرار نقصیر کونشسته استغفار رنج خود بر کفته از مردم کرده در دست رنج خود بکم
مرد را کار به ز بیکاریست کار بر جنت و مردم آزاریست هر که آزار جست عصیان جست مردم آزار مرد ایمان نیست روایت است
از ابی عبد الله علیه السلام که مردی از آنحضرت سوال کرد و گفت فدای تو گردم شنیده ام از جماعتی که میگویند که زراعت مکروه است فرمود که زراعت کنید و
درخت بکارید و الله که هیچ عملی حلال تر و نیکوتر از زراعت و الله که هرآینه زراعت کنید البته درخت بکارید اگر چه بعد از خروج دجال باشد و نیز از
آنحضرت پرسیدند از قول حق تعالی که و علی الله فلیتوکل المتوکلون فرمود که مراد از متوکلون زارعانند پس از این معلوم شد که زراعت بهترین
صنعتهاست و زارع توکل او بر خداست نظم برو زارع که ساما خویش است چو شد در خانه سلطان خویش است به کار سبلت پر خار و هر حس
تنی آسوده دور از منت کس ببازو حاصل آرد قوت فرزند خورد خوش با عیال خویش پیوند رساند صد برکت از قوت حلالش بیفزاید خدا در کسب و مالش
بطاعت باز دستقبل باشی خدا راضی و هم خلق راضی و رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که فضل زراعت کننده بر سایر مردمان همچو
فضل ماه است بر سایر ستارگان نیست ملکی از ملایکه که بگذرد بر زراعتی الا آنکه گوید مبارک باد ترا و هر که ترا آفریده است بدرستی که حق تعالی خلق
کرده است در هوا آنمقدار ملک را که در شمار نمی آیند و عدد ایشان را کسی نداند مگر حق تعالی و استغفار میکنند از برای زراعت کنندگان و شب
و روز مینویسند از برای ایشان حسنات و استغفار میکنند از برای ایشان وحوش و طیور و ماهیان و دریاها و هر جنبنده و هر تری و خشکی و هر سنگ
و کلوخی که در میان مشرق و مغرب است پس بدرستی که عمل زارعان عمل دشوار است و ثواب ایشان بسیار است و ایشان توکل کننده اند بر پروردگار
خود و بدرستی که بوی عرق زارعان همچو بوی دهن روزه دار است نزد حق تعالی و آمرزد حق تعالی گناهان ایشان را همه و اگر چه زیاده از ریگ
صحرای عالج باشد و زارعان دوستان خدا اند و زمین دوستان ملایکه اند و دوستان پیغمبرانند و مر ایشان راست شفاعت همچو شفاعت انبیا و بگذرند
بر صراط با پیغمبران و صدیقین و شهدا و صالحین حق سبحانه و تعالی گوید ایشان را که ای بندگان من داخل شوید در بهشت از هر کدام در که خواهید نظم
به از صنایع عالم دهقانند که در حسن خطیر راحت رسانند جهان را حرمتی از دهقانست ازو گر باغ و گر از بوستانست به احسان
دهقانی فرخ و موزونند همه گر آدمی و گر ستورانند اگر دهقان چنان باشد که باید بسنگ کوی از ملایک در رباید اگر جو باید قحط نان نباشد
کسی را پایه دهقان نباشد بکار اندر همه مردان کارند عرق ریزند و قوت خلق کارند کلید ارزق قسمت گنج در جنت چراغ دلفروزی دراه
انگشت بر بینی عاقلانه تخم کشتند بعقبی در کل باغ برشد ایعزیز فضل عظیمست و کار بزرگیست و ثواب او بسیار است اما نه هر که تخم فشاند
یا گاو اندازد این ثواب حاصل میشود بلکه کلید این سنت مومن که با ایمان باشد و خیانت و دزدی نکند در تخم نکند و ستم بر گاو نکند و چوب بجز برگاو
نزند و آب غیر را بنا حق در مزرعه خود نه بندد و زمین غیر را بغصب نکارد و شریک و مالک ستم نکند و رعیت زارا خوش شیرین … منع نکند و دزدی در تخم نشد

لاکوشانند

گفتند بیت خداوند مومن زبان میکند که با خود چنین سرگران میکند و دیگر باید که نماز خود را بقضا بیندازد و روزه را بخورد و کار بند
باید با او بسد و شکایت نکند و عوامل را تشنه و گرسنه نگذارد و از حق مزدوران و کارکنان نبرد و آن ثواب که مذکور شد او را حاصل شود نظم
دانش آموز تخم نیکی کار تا دهد میوه های خوب بار حرف گفت آن سخن چو در نگری کار علم است و پیشه برزگری پادشاه و وزیر و لشکر و میر زاهد دعای و امام
و دبیر اگر از بهر دانه میبویند و اگر آب علف میجویند همه مزدور خواب دهر و ان ادا برآفتاب دهر افتابی ز علم ار شستن نیست علم روزگار بر
مقاتل گفته در تفسیر قول حق تعالی که والذین اذا انفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا و کان … آنانند که کسب حلال کنند و نفقه ایشان
بر عیال نمایند و آخر فاضل باشد در راه خدا بمستحق رسانند و از ابو عبد الله علیه السلام مرویست که حق تعالی چهار کس را اجابت نکند یکی آنکه در خانه
خود نشیند و دعا بکشاید و گوید خدایا مرا روزی ده حق تعالی فرماید که آیا ترا امر نکرده ام که ترا طلب معیشت دوم مردی که زن خود را دعای
بر کند و گوید خدایا مرا از زن خود … حق تعالی فرماید که آیا امر او را بدست تو ننهاده ام اگر او را نمیخواهی طلاق ده سیم آنکه مال را در غیر مصرف خرج
کند و گوید خدایا مرا روزی ده حق تعالی فرماید که ترا امر کرده بودم باقتصاد و ترک اسراف چهارم شخصی که مال القرض دهد و گواهی بر آن نگیرد و منکر انکار کند
و دعا بر کند او را حق تعالی فرماید آیا ترا بشهادت امر نکرده ام و هر آنکه تجارت را شرط بسیار است و قصد آن جهت بر کسی که بتجارت مشغول میشود واجب
در زمی بمقدار بعضی که اهم است از کتب فقها بیان میکند انشاء الله تعالی بدانکه تجارات ببعضی اجناس حرام است و برخی از آنها قبل از این مذکور شد و حرام
اجاره دادن محلی که شراب بگذارند یا ساز بنوازند یا تماشا بازند و حرامست جارو اکرا دادن از جهة اینها و حرمت انگور فروختن بکسی که دانی
که شراب میکند اما اگر نداند که شراب میکند و شراب خواره باشد مکروه است و چوب فروختن از برای بت تراشیدن یا آلات لهو قمار همین حکم دارد
و آنچه از و نفعی نتوان گرفت مثل جعل و کرم و دیسه و وزغ و سنگ پشت و ماهی در آب مرده و مانند اینها حرام است و بعضی دیگر از شروط بیع و شری
صیغه است خواه بعربی و خواه بفارسی که اگر بی صیغه باشد آن باطلست خواه آنچیز اندک باشد و خواه بسیار و شروط دیگر آنست که بایع و مشتری
بالغ و عاقل باشند پس بیع و شرای طفل و مجنون صحیح نیست و سنت است که میانه مشتری تسویه نگاه دارند و تفاوت نکنند و اگر مشتری پشیمان
شود از چیزی که خریده باشد و پس دهد سنت است که در حدیث واقع شده که هر که اقاله کند مومنی را اقاله کند او را خدای تعالی و اقاله پس کرده بیع است یعنی
هر که واپس کند بیعی را واپس کند خدای تعالی گناهان او را یعنی از سر گناهان او بگذرد و سنت است که هرچه خرند و فروشند خواه سنجیده باشد و خواه پیمودنی
کمی کسبا دمیشترک … و مکروهات تعریف کرده بایع و مذمت کرده مشتری و قسم خوردن بحق که اگر قسم خوردن بدروغ باشد حرامست البته
و در خبر است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که زنهار یاد کرد حال بیع و قسم نخورید که بدرستی که قسم برکت را نفی میکند و مکروهات که در تجارت متاع
فروشنده ناها بمکر نیکو نماید حضرت رسول صلعم فرمود که هر که خرید و فروخت کند باید که نگاه دارد پنج خصلت را ربا نکند و قسم نخورد و عیب متاع را
بپوشد و تعریف نکند بایع و مذمت نکند مشتری و بایع که تاجر چون وقت نماز درآید معامله خود را گذاشته متوجه نماز شود که در حدیث آمده که
ابلهترست که در اصل … حقاوت کنند خدا العباده مشغول سازد و در روایت از علی ابن عبد العزیز که ابی عبد الله علیه السلام پرسید از مکه گیر سلیم

درچه کارست گفتم فدای تو گردم ترک تجارت کرده و روی بعبادت آورده فرمود وای بر تو آیا نمیدانی که دست از دنیا داشتن و ترک کسب
معاش نمودن مستجاب نشود دعا بدرستی که چون آیه و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب نازل شد جمعی
از اصحاب رسول الله بعبادت خانه نشستند و ترک طلب دنیا نمودند پس این خبر برسول صلعم رسید فرستاد بایشان که چه چیز شما را از کسب معاش باز
داشت گفتند چون حق تعالی کافل روزی ماست ما چرا کنیم حضرت فرمود که مشغول کسب و تجارت شوید که حق تعالی دعای کسی را مستجاب نمیکند
که او سعی در معاش خود نکند و حضرت امیر المومنین علیه السلام که تجارت کنید که مبارک گرداند حق تعالی بر شما بدرستی که شنیده ام از رسول الله
که فرمود بدرستی که رزق ده جزو است و نه جزو او در تجارت است یک جزو در غیر تجارت و حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود که هر که تجارت کند
و فقه او را و آداب او را نداند در ربا افتد پس باید که هر کار که خواهی کنی آداب بوجه شرع نیکو دانی و اگر چه نادانان بر تو طعنه زنند
تا برکت یابی و باید که بصنعت و کسب شناختی که کسب بلطف زر حقت نظم نیک آموز هر چه آموزی ور چه هر خواندنش بیاموزی دانش اندوز
نیکو که در دو جهان نیست بهره جز دانش اندوزی هر که در علم رنج بر دیشی هم از آن رنج برخورد روزی گر همه مطربی و مسخره گیست
هم بباید بعید نوروزی و مرویست که حضرت مولای متقیان چون در کوفه بود هر روز صبح در بازارها میگردید و دره بر دوش
مبارک نهاده و در سر هر بازاری می ایستاد و ندا میکرد که ای گروه تجار دوری گزینید از ظلم و ستم و سویت نگاه دارید میانه مشتریان
و انصاف را از دست مگذارید و نزدیک ربا مشوید و کیل را و وزن را تمام کنید و شرایط بیع و شری را تعلیم اهل بازار مینمود بعد
از آن بمنزل شریف مراجعت میکرد و اصبغ بن نباته گفته که شنیدم از حضرت امیر المومنین عم که بر سر منبر میفرمود که ای گروه تجار اول بدانید که
فقه تجارت را بعد از آن تجارت کنید بخدای که راه ربا در میان مردم خفی تر است از راه مور بر کوه صفا و پاکیزه سازید اموال خود را
بصدقه بدرستی که تاجر مثل فاجر است و فاجر در آتش و دوزخ الا کسی که اخذ کرد و داد بحق و هم مرویست که امیر المومنین عم میگذشت
در بازار که کنیزی گوشت میخرید و بقصاب میگفت که بیشتر کن بده حضرت فرمود که زیاده بده که برکت از برای تو بیشتر است پس بر اطاعت عزیز که
تجارت نیکوست و در و فواید بسیار است اما کار بسیار است دقیق و اهل السوق واهل النار در باره جمعیت که ملاحظه حلال و حرام نکنند
و بر آنکه شیطان مستمند تجارت قوی پس از دست او چاره لکلامت برده کار متقیان و پرهیزکاران است و حضرت امیر المومنین علیه السلام
فرمود که لوائی نزد رسول صلعم سوال کرد که یا رسول الله بهترین بقعه ها در روی زمین کدام است و بدترین کدام حضرت فرمود که بدترین بقاع
زمین بازارهاست زیرا که بازار میدان شیطانست که بر خود را گذاشته و ذریه خود را پراکنده ساخته تا وسوسه میکنند مردم را که کم بپیمایند یا کم
کشید و یا گز را کوتاه کنید یا آنکه گویند دروغ بگویید در قیمت متاع تا فایده ببرید و حضرت فرمود که مثل او مثل کرده بازار میرود و بعد از همه دیرتر
بیاید که هر که چنین کند شیاطین از وجدا نمیشود در آن روز پس حضرت فرمود که بهترین بقاع مساجد است و دوستترین مردم نزد حق
حق تعالی کسیست که زودتر بمسجد رود و دیرتر بیرون آید و مرادای برادر کم فتح طلبیات و دفع وسوسه شیطان را بدعا تواند کرد و لیکن بر

چند کلمه

چند کلمه در دعا گفته میشود روایت از ابی بصیر که ابی عبد الله عم فرمود که هر که داخل شود در بازار و یکبار بگوید اشهد ان
لا اله الا الله وحده لا شریک له والله اکبر کبیرا والحمد لله حمدا کثیرا وسبحان الله بکرة واصیلا ولا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم وصلی الله علی محمد وآله اجمعین برابری میکند ثواب او بثواب حجی مبرور و روایت کرده
که حضرت ابو جعفر عم بمن گفت که یا ابا الفضل آیا ترا در بازار مکانی هست که بنشینی در او و معامله کنی با مردمان گفتم بلی یابن رسول الله
فرمود مرا آنکه هر که برود به بازار که در مکان خود نشیند چون پای در بازار گذارد بگوید اللهم انی اسئلک خیرها وخیر اهلها
واعوذ بک من شرها وشر اهلها حق تعالی بر او موکل گرداند ملکی که نگاه دارد او را از شر آنها تا بمنزل خود رجوع کند و آن ملک
با او گوید که نگاه داشتم ترا از شر بازار و شر اهل بازار امروز پس چون بنشیند در مکان خود در بازار بگوید اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله صلی الله علیه وآله اللهم انی اسئلک من فضلک حلالا طیبا
واعوذ بک من ان اظلم او اظلم واعوذ بک من صفقة خاسرة ویمین کاذبة چون این دعا بخواند گوید ملکی که موکل است
با او بشارت باد ترا که نیست امروز کسی که نصیب او بیشتر از تو باشد و یابی آنچه حق تعالی روزی کرده است بتو و حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام فرمود که هر که ذکر حق تعالی در بازار بسیار کند خدای تعالی گناهان او را بعدد اهل بازار و روایت است از امام محمد باقر
یا امام جعفر صادق علیهما السلام که هر گاه کسی متاع بخرد باید که سه مرتبه بگوید الله اکبر و سه مرتبه بگوید اللهم انی اشتریته
التمس فیه من خیرک فاجعل لی فیه خیرا و سه بار بگوید اللهم انی اشتریته التمس فیه من فضلک فاجعل لی فیه فضلا
و سه بار بگوید اللهم انی اشتریته التمس فیه من رزقک فاجعل لی فیه رزقا و روایتست که هر گاه چهارپایی بخرند که
بر جانب او بایستند و دست راست بر پیشانی او نهند و بر سر او و الحمد و قل هو الله احد و معوذتین و آخر سوره حشر که
هو الله الذی لا اله الا هو است تا آخر سوره و آخر سوره بنی اسرائیل که قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن است و آیة
الکرسی بخوانند بدرستی که آن دابه ایمن شود از آفات و از ابی عبد الله عم که چون روایتست که کنیزی بخرند بگویند اللهم انی استشیرک
لک واستخیرک و چون غلامی بخرند بگویند اللهم ارزقنی اطولهم حیاة واکثرهم منفعة وخیرهم عاقبة
مناجات خداوندا چو ما را کارسازی ز ما و خدمت ما بی نیازی دهی بر حق خدمت خلق را قوت نگاری بر قلم در سنگ یاقوت مرو آن
خاکم کر منوم دانه است بدین شمع دلم پروانه است توی کاول ز خاکم آفریدی بلطفم ز آفرینش برگزیدی چو روزی کافروختی چشم
برام روز جوانی تو دادیم شکم در آموز بهر سهوی که در کفم رم افتد قلم در کش که نی بسیارم افتد بیاموزم بهر نوعی که هستم اگر دین دارم
اگر خود پرستم بحرمت خاص کن خرسندیم را بکس مگذار حاجتمندیم را باب دوم در حکایات و اخبار متفرقه آورده اند که در بدایت اسلام از دخانی
از خوکان در کمر جمع شده تا بر اسجد بیکر دند دیوی در شکم بت مهیب آواز بر آورد بیتی که مضمونش آنکه چه آمده اند مراد

واصحاب او را عیب میکنند و دین آبای ما را مذمت میکنند با انکه آبای ما کریمان بوده اند چون این سخن مشرکان بشنیدند یکبار آواز بر
آوردند و نشاط کنان گفتند محمد کلمات ما را بشنود که خدایان چه میگویند پس موعدی کردند که تا رسول صلی الله علیه آله حاضر شود و قول بتان را
بشنود حضرت رسالت که آن کار شیطانست درین اندیشه بود که جنی مؤمنی نزد حضرت آمده گفت یا رسول الله غبار ملال بر خاطر خطیر خود راه
مده که آن شیطانی که درون بت آواز داده بود مسعر نام داشت من او را کشتم تو بگو که مشرکان حاضر شوند تا من بیایم و جواب ایشان باز دهم
رسول صلعم خوشدل گشته روز دیگر مشرکان بر خود بستند و بتان را بیاراستند و قربانیها کردند و رسول صلعم را حاضر ساختند چون حضرت بدانجا رسید
بتان بروی در افتادند مشرکان بر خود بستند و بتان را راست کرده مهارها از گردن ایشان کردند و بر حیله بستند و بتان را ثنا گفتند و در پیش
ایشان بسجده در آمدند و گفتند ای معبودان ما آنچه دیروز میگفتید بگویید تا محمد صلعم بشنود چون این سخن بگفتند از شکم بت مؤمن
سخن بشنیدند معبود انکه منم آنکس که مرا مطهر گویند کشتم مسعر را که فاجر و طاغی بود و انکار حق میکرد و لعنت کرد ادرا نیز تا که قرآن برو نازل شد
از پس موسی ما پیرو داوریم و فرمان بردار امرو ولی مشرکان چون این بشنیدند با یکدیگر گفتند که محمد تا غایت ما را ازین بیم ادوا امروز خدایان ما را میفریبد
العزیز ان از عهده شکر این نعمت چگونه بیرون توانیم آمد که از لات عزی اخراز ما نیم و از شعبه سواد تقیانیم واز بت و بت پرستان بیزاریم مرد
از الفتهای کرشت معراج حضرت رسالت پناه صلعم در خانه ام هانی بود چون نماز خفتن بگذاردیم می گفتم و محمد را در نماز رها کردم و در خواب رفتم
و بیدار شدم تا کیا ام او در مرا بیدار کرد و گفت بر خیز ای ام هانی تا نماز صبح بجای آوریم برخواستیم و بعد از نماز صبح حضرت فرمود که دوش جبرئیل نزد
من آمد و فرمود که بر خیز و غسل کن و وضوی مجدد بساز پس آب کوثر را با آب زمزم ممزوج کردند من با آن غسل کردم و وضو ساختم واز منزل بیرون آمدم
فرشته دیدم ایستاده و عنان مرکبی در دست گرفته و آن از دراز گوشی بزرگتر بود و از استر کوچکتر رویش چون روی آدمی چشمانش چون زهره و
مشتری دست و پای او چون دست و پای شتر و دم او چون دم گاو و سینه او از یاقوت سرخ و زمینی از زمرد سبز و بالهای او چون بال
نهاده داو را دو بال بود چون پر طاوس آن مرکب از بیم من میگریخت تا سوار شوم براق گفت بشرط آنکه حضرت فردا روز قیامت بر من سوار شود گفتم
چنین باشد چون سوار شدم ساعتی بگام میرفت و ز وقتی بپری برید و جبرئیل در دست راست من بود تا بیت المقدس رسیدیم بنوماه حلقه گاه ارواح
جمیع پیغمبران از عهد آدم تا امروز کا همه در مسجد اقصی جمع شدند و بر من سلام کردند و جبرئیل مرا در پیش داشت تا امامت ایشان کردم و دو رکعت نماز
بگذاردم پس جبرئیل دست مرا گرفت و مرا بنزدیک آن سنگ برد که پایه معراج بر آن نهاده است و آن صخره بیت المقدس است و بالای آن پایه های
پیوسته است یکی پایه آن از یاقوت سرخ است و پایه دیگر از زمرد سبز ملک الموت چون قبض روح کند از آن معراج بزیر آید و بالا رود و در محلی که
چشم بازمانده متحیر بماند که آن معراج را ظاهر شود پس مرا از آن معراج بآسمان دنیا بردند در آنجا خروسی دیدم روی او کرده او سفید و سبز
که از آن نیکوتر سفیدی و سبزی ندیده بودم و پایهای آن در هفتم زمین و سر او در زیر عرش چون شب بنیمه آخر رسد بالهای برهم زند و
خدا را تسبیح کند باین وجه که سبحان الملک القدوس الکبیر المتعال لا اله الا الله الحی القیوم از آنجا بگذشتم فرشته رسیدم

که یکی نیمه او از برف بود و دیگر نیمه از آتش نه آتش برف را میگداخت و نه برف آتش را میکشت و این تسبیح میگفت که یا مؤلفا بین الثلج والنار
الف بین قلوب عبادک المؤمنین چون از آنجا بگذشتم فرشته را دیدم بر سریری نشسته و لوحی بر کنار نهاده و کتابی تمام و چین
ابرو گفتم ای جبرئیل این کیست فرمود ملک الموت است چون مرا دید رسم تحیت بجای آورد و او ما سر از لوح بر داشت او پرسیدم
که این لوح چیست گفت لوح اجالت گفتم چگونه قبض روح اهل زمین میکنی که بر جای خود نشسته او هیچ جا نمیروی گفت دست من
بهمه دنیا رسد و دنیا در پیش من بمنزله خوانیست که هر طرف او که بخواهم دست دراز میکنم و فرا میگیرم فرشته دیگر را دیدم که بس منظر ترش
روی جبرئیل گفت این مالک دوزخ است و تا حق تعالی ورا آفریده هرگز نخندیده و هر روز خشم او زیاده میشود پیش وی رفتم و گفتم چند گاه
که دوزخ را میتابی گفت از آن روز که حق تعالی دوزخ را آفریده تا قیامت خواهیم تافت گفتم بعضی از دوزخ بنمای وی گوشه از دوزخ
بگشاد گستی سیاه دیدم و دودی بغایت تیره که فای از او بر خاست هولی عظیم در دل من نشست او آنجا بالا رفتم فرشتگان بسیار دیدم که
عدد ایشان جز خدای تعالی نداند و همچنین از آسمان بآسمانی میرفتم چون بسدرة المنتهی رسیدم در زیر آن درخت چهار چشمه بیرون می آمد از آب و شیر
و انگبین و خمر چون در شاخ آن نگاه کردم دانستم که سدرة المنتهی است نوری از انوار الهی بر آن درخت میدرخشید که بوصف در نیاید
و از هزار هزار شاخ بزرگ بود و در هر شاخی هزار هزار شاخ کوچک و بر هر یکی از آن هزار هزار فرشته چون از سدرة المنتهی در گذشتم بجایی رسیدم
که آنرا حجاب ذهب گویند جبرئیل مرا بحجاب رسانید صاحب حجاب گفت کیستی جبرئیل گفت منم و محمد با منست جبرئیل بایستاد و مرا گفت
پیش رو که مقام من از این در نمیگذرد پس مرا فرشته حجاب فضه سپرد و حجاب بایستاد و گفت از مقدار سدرة المنتهی پیشتر روم بسوزم کردم پس او فرشته
مرا بحجاب لؤلؤ رسانید صاحب حجاب لؤلؤ مرا گرفت و بحجاب دیگر رسانید همچنین از حجابی بحجابی میرسانیدند تا از هفتاد حجاب بگذرانیدم
سطری بر سطری و حجابی با نفصد ساله راه و میان هر یکی پانصد ساله راه پس رفرفی سبز فرود که نور آفتاب را غلبه میکرد در آنجا براق از رفرف باز
ماند مرا بر رفرف سوار کرده بعرش رسانیدند چون عرش را دیدم هر چیزی از آن دیده بودم در چشم حقیر گشت حق تعالی مرا بسند عرش رسانید
هزار هزار نوبت از حضرت عزت شنیدم که فرمود نزدیکتر آی و در هر نوبت از آن خطاب مرا تقرب دیگر دست داد تا قدم بر سر بردینی فتدلی
نهادم و بخلوت خاص مکان قاب قوسین او ادنی در آمدم پس از عرش قطره بچکید و بر زبان من آمد بطعمی که چشنده کام خوشتر
نچشیده باشند پس حق تعالی از اخبار اولین و آخرین مرا خبر داد و زبان من بگشود تا از ادای هیبت گفتم التحیات لله والصلوات
الطیبات الطاهرات حق تعالی فرمود السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته من گفتم السلام علینا وعلی
عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له بعد از آن حق تعالی فرمود که آمن الرسول بما
انزل الیه من ربه پس گفتم که مرا نیز بتابع امت بمؤمنان که او نیز میپت حق تعالی فرمود که والمؤمنون کل آمن بالله وملائکته
وکتبه ورسله لا نفرق بین احد من رسله بعد از آن من رسید که امت تو در قبول احکام تو چه میگویند گفتم قالوا سمعنا

واطعنا غفرانك ربنا واليك المصير جواب آمد که چون ایشان منقاد جمیع اوامر و نواهی الهی اند لا یکلف الله نفسا الا وسعها
لها ما کسبت وعلیها ما اکتسبت بعد از آن خطاب رسید که بخواه تا چه میخواهی ربنا لا تواخذنا ان نسینا او اخطانا فرمود که
از سر سهو و خطای امت تو در گذشتم دیگر بخواه آنچه خواهی گفتم ربنا ولا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا فرمود که
اعمال شاقه از ایشان برداشتم دیگر چه میطلبی تا بدهم گفتم ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به فرمود این نیز به امت تو کرامت کردم گفتم
واعف عنا من الخسف واغفر لنا من القذف وارحمنا من المسخ انت مولینا فانصرنا علی القوم الکافرین
حضرت صلعم فرمود که من این دعا میکردم و فرشتگان آمین میگفتند حق تعالی فرمود که این نیز ترا و امت ترا بعد از آن گفتم بارخدایا پیغمبرانی
که پیش از من بودند کرامتها کردی ابراهیم را خلیل خود گرفتی و با موسی سخن گفتی و ادریس را در بقعه بلا دادی و سلیمان را ملک عظیم بخشیدی و داود را زبور
دادی بارخدایا مرا چه عطا کرامت کردی و مخصوص ساختی فرمود ترا حبیب خود گرفتم چنانچه ابراهیم را خلیل خود خواندم و چنانکه با موسی سخن
گفتم در کوه طور با تو سخن گفتم در زیر عرش و چنانکه داود را زبور دادم ترا فاتحة الکتاب و آخر سورة البقره دادم که از گنجهای عرش است
و بعد از تو پیغمبر نفرستم و تمام روی زمین را مسجد تو و امت تو کردم و خاک زمین را پاک گردانیدم و امت ترا غنیمت کفار حلال کردم و ترس تو
بر دل اعدا الله انداختم که تا یکماهه راه از تو ترسند و نصرت ترا باشد و قرآن را که سید کتابهاست بتو فرستادم و شرح صدر تو کردم و امت ترا بهترین
امتها گردانیدم پس ازینها شکر کردم و بعد از آن با من چیزها گفت و نهی کرد مرا که بگویم و پنج چیز از من عطا فرمود و پنج چیز از ابتدا مرا جامع
کلام داد و علی را جوامع علم و کلمات گردانید و علی را وصی من او کوثر داد و علی را سلسبیل مرا وحی داد و علی را الهام و در این شب که مرا به آسمان بردند
و ملکوت آسمان بمن نمودند و مرا در آسمانها بگردانیدند و حجابها از پیش من برداشتند تا عجایبهای آسمان و زمین بدیدم و درهای آسمانها را بگشادند و علی
قوت بصر زیاده گردانیدند و حجابها از پیش او برداشتند تا علی دید آنچه من دیدم و در آن حال که نظر در علی میکردم و علی نظر بمن پادشاه عالم
فرمود که یا محمد علی را سه تشریف کرامت کردم اول آنکه امام متقیان است دوم آنکه امیر مومنان است سوم آنکه سید سفید رویان و سفید دستان
و پایان است و در امالی شیخ طوسی نقل کرده بروایت ابن عباس که آنحضرت فرمود که چون بمقام قاب قوسین رسیدم حق تعالی فرمود که ای
محمد در پایه عرش خود نگر من نظر کردم دیدم که همه حجابها برداشته شده و همه درهای آسمان گشوده و علی سر برداشته و بمن مینگرد پس حق تعالی
فرمود که یا محمد علی را وصی تو گردانیدم و وزیر و خلیفه تو او دست پس از تو او را اعلام کن که سخن ترا میشنود من علی را ندا کردم و این
بشارت باو رسانیدم و علی در خانه خود بود پس گفت یا رسول الله قبول امر الهی کردم و فرمان بردارم پس حق تعالی امر کرد ملا اعلی که بر علی
سلام کردند و علی جواب سلام ایشان باز میداد و فرشتگان را دیدم که بیکدیگر بشارت میدادند بوصایت و خلافت علی و بر هیچ گروهی از فرشتگان
نگذشتم مگر که مرا تهنیت گفتند و میگفتند ای محمد بحق آن خدای که ترا بخلق فرستاده که ما را همه سرور و خوشحالی است داده بآنکه حق تعالی
ابن عم ترا علی ابن ابیطالب وصی و خلیفه تو گردانید و حاملان عرش را دیدم که همه سرها بخود به پایه انداخته در زمین نگاه میکردند

برسیدم که سبب چیست که همه بر زمین مینگرند جواب دادند که از خدا اذن طلبیده اند که نظر در روی مبارک علی کنند و اکنون همه متوجه علی اند
و روی تو را نیز ادراک میکنند و چون از آسمان بزمین آمدم و در صدد آن شدم که قصه معراج را آنچه دیده بودم و شنیده با علی بگویم علی بر من
سبقت گرفته همه را بمن گفت و خبر داد من دانستم که هر جا که قدم زده ام و هر چه دیده و شنیده ام حق تعالی او را بعلم خود او را بر آن
واقف ساخته بعد از آن ابن عباس گفت که من گفتم یا رسول الله مرا وصیتی فرمای تا دستگیر من باشد در دنیا و آخرت و سبب فوز و رستگاری
من گردد رسول صلعم فرمود که بر تو باد که علی را دوست داری بحق آن خدای که مرا برسالت بخلق فرستاده که آتش دوزخ غضبناک است
بر دشمن علی تا از آنکس که دعوی کنند که آتش را فرزند است و اگر همه ملایکه متوسطه و انبیای مرسلین بر بغض علی جمع شوند بر دشمن علی حق تعالی
همه را بآتش دوزخ عذاب کند گفتم یا رسول الله کسی باشد که علی را دشمن دارد فرمود بلی قومی باشند که گمان برند که از امت منند و حال
آنکه ایشان را نصیب از اسلام نباشد و برادر ای ابن عباس که نشان دشمن ایشان آن باشد که غیر او را بر او تفضیل نهند و بیقین بدانکه
و آگاه باش که حق تعالی هیچ پیغمبری را گرامی تر از من نیافریده و هیچ وصی را گرامی تر از علی خلق نکرده پس مخالفت کن با هر که مخالفت
علی کند و با آنکس یاری و دوستی منمای یا ابن عباس اگر خواهی که خدای تعالی از تو خشنود باشد بطریقه سلوک کن که شک در ولایت علی کرد
بخدا و از ابن عباس مرویست که بامداد آن شب که رسول صلعم را بمعراج بردند آنحضرت دلتنگ نشسته بود جهت آنکه کسی او را باور
نکند که بیک شب هفت آسمان را سیر کرده باشد و بهشت و دوزخ مطلع شده که در این اثنا ابوجهل لعین بیامد و در پهلوی آنحضرت
بنشست و بطریق استهزا گفت بیا آنچه بتازگی از خدا بتو رسیده فرمود دوش مرا به بیت المقدس بردند گفت بیک شب به بیت
المقدس رفتی و آمدی گفت بلی ابوجهل گفت آنچه میگویی بقوم خود بگوی حضرت آواز داد که یا معشر کعب بن لوی همه جمع شدند گفتند
چه میگویی یا محمد فرمود که بدانید که دوش مرا به بیت المقدس بردند و باز آوردند آنها از آن متعجب شده یکی دست بر هم میزد و یکی صفیر
میکشید و جمعی مستضعفان که اظهار ایمان میکردند و کفر پنهان میداشتند بالکلیه برگشتند و گفتند این دروغ صریح است ابوجهل گفت
ای محمد اگر راست میگویی نشانهای آنرا بگوی رسول صلعم شروع کرد در علامات راه بیت المقدس رسول صلعم فرمود هر چه نزدیک بود که
بر من مشتبه شود حق تعالی مثل آن بر من تصویر میکرد و با او قوم میگفتم با خود گفتند که همه علامتها راست میگوید پس گفتند که خبر کاروان ما
کجاست شام متوجه شده اند چه داری فرمود ایشان را در روحا گذاشتم شتری گم کرده بودند و طلب آن میکشیدند و در میان ایشان قدحی آب
بود من تشنه بودم آب را از ایشان طلبیدم ایشان آب بمن دادند من آب را باز حوض در قدح انداختم ایشان رد کردم چون باز آیند از ایشان
بپرسید گفتند این علامت دیگر است بعد از آن فرمود که فلان و فلان بر شتری نشسته بودند و شتر ایشان از من برمید و فلان بیفتاد
و دستش بشکست گفتند این نیز علامت دیگر چه بعد از آن گفتند که وصف کاروان کن که هر یک بر چه صفت است چون وصف ایشان
میکرد هر چه مشتبه میشد حق تعالی براه حضرت [illegible] سیاحت همه را بیان کرد و فرمود که ایشان حالا بکرده رسیده اند و در پیش

کاروان خواست که کشتر انگیزد برود و دو قراره نهاده اند چون آفتاب طالع شود بیابان در رسند از پس این کوه گفتند این علامت دیگر است
پس منتظر بودند که آفتاب برآید و کاروان بیاید آنحضرت را دروغ گوی دانند چون وقت طلوع شد یکی گفت بخدای که آفتاب برآمد
دیگری گفت بخدای که اینک کاروان از پس کوه درآمد شتر خاکستر رنگ در پیش و چون از کاروان علاماتی که حضرت فرموده بود تحقیق کردند
گفتند والله که ما سحری مانند محمد نشنیده ایم و ندیده ایم این سحر بغایت روشن است بلی چون دیده باطن ایشان کور بود و در دل ایشان
حسد و بغض و غرور و عجب بود این سخن را حمل بر سحر میکردند و در حق خواجه هر دو سرا و شفیع روز جزا بد گمان بودند چه خوش است شیخ بزرگ
اوحدی مرتبه از زبان فرموده اند نظم شفیع الوری خواجه بعث و نشر امام الهدی صدر دیوان حشر کلیمی که چرخ فلک طور اوست همه نورها پرتو
نور اوست شبی بر نشست از فلک در گذشت بتمکین و جاه از ملک در گذشت چنان گرم در تیه قربت براند که در سدره جبرئیل از او باز ماند
در اخبار آمده است که روزی پیغمبر حلیم موسی کلیم صلوات الله الملک العلیم بکوه طور رفت ابلیس تلبیس از زمین سر برآورد و گفت یا موسی
آمده ام تا ترا هزار و یک پند بیاموزانم موسی علیه السلام گفت ای ملعون تو چه دانی که من ندانم جبرئیل علیه السلام بیامد و گفت یا موسی
هزار فریب است اما سه پند است بشنو و بعمل آر موسی فرمود که ای ملعون آن سه پند است بگو گفت اول آنکه چون چیزی در خاطر گذرانی در دادن
آن تعجیل کن و الا ترا پشیمان میکنم دوم آنکه با زن بیگانه در خانه خالی منشین و الا ترا بفتنه اندازم سیم آنکه چون غضب بر تو مستولی شود جای خود
تغییر ده و الا ترا بفتنه اندازم پس گفت ای موسی چون ترا سه پند دادم از خدای تعالی التماس کن که گناه مرا ببخشد و طوق لعنت از گردن من
بردارد و مرا عفو کند موسی دعا کرد خطاب آمد که ای موسی گناه او را در قبول کردیم که بر قبر آدم سجده کند ابلیس لعین گفت که من بر زنده او سجده نکردم بر مرده او چگونه
سجده خواهم کرد ای عزیز نگر که شیطان چون دشمنی مر بنی آدم را داده اند یکی تا ترا بر دوزخ نکشد امید که حق تعالی جمیع مؤمنان را از شر شیطان
نگه دارد بحق محمد و آل محمد روایت است که مردی بود از بزرگان دین که او را شیخ نجیب کفشدوز گفتندی گفت شبی ما را سنه بود در آن شب جوانی بگذشت
و مردم بیار امید نزدیکان کردم چهار کس را دیدم که جنازه می آوردند با خود اندیشه کردم که مگر این رفته اند نزد ایشان رفتم و گفتم بحق خدای که
با من راست بگوئید که این را چه گشته است این یک کس دیگر آنها گفتند که ای مرد کمان هر چه که این را کس نگشته است مگر آنکه مرده در آنیم و آن پیر زن مادر اوست
که بر سر آن گور نشسته است بر دنبال او فرا رفتم و گفتم ای پیر زن چه حالت است چرا او را بر در زنیاد دری پیر زن گفت این
این پسر جوانی فاسق و خمار و بدکار بود و در شهر بفسق مشهور بود چنانکه هیچ خلق از وی خوشنود نبود چون وقت مرگش در رسید
مرا وصیت کرد و گفت ای مادر ترا وصیت میکنم به چیز اول آنکه چون من بمیرم رسنی در گردن من کن و گرد خانه بکش و بگو که این است جزای
مرد بدکار گنهکار که سلطان را حیل او را گرفته و بسته بدرگاه حاضر آورده دوم آنکه جنازه من شب بیرون آر که مردم لعنت نکنند سیم
آنکه مرا در قبری که بخرمت آن موی سفید تو خدای تعالی بر من رحمت کند و در قبر مرا عذاب نکند چون جان از وی جدا شد گفتم
او بجای آوردم برخواستم و رسنی در گردن وی کردم و خواستم که گرد خانه بکشم از گوشه خانه آواز آمد که چه میکنی با دوستان ما این بخیرتی

ملی

کمی کرد همه گناهان او را بخشیدیم و بیادی آتش گرفتیم چون سخن بشنیدیم فراز دیدم و بر روی نماز کردم چون او را در قبر گذاشتیم و خشت بالحد او است سخن
آن مرده بر حضور بلرزه پیر سیدم دست کرد و کفن از روی خود فرا کشید و چشم باز کرد و روی من بخندید و گفت ای شیخ بحیث خداوند مارحیم است
هم مطیعان او و هم عاصیان را این بگفت و چشم بر هم نهاد و کفن بر روی کشید هر چند با وی سخن گفتم جواب نداد متحیر بماندم که زنده را در
گور تو ان کرد تخت آواز شنیدم که چرا دست ما را از ما باز میداری و توقف میکنی و لطالخاک در قبر او در گفتیم و قبر راست کردم ای عزیز تو هم حالت
جوانی تو به کن و دست از گناه بدار و بنده را استغفار خوش آید بیرون بیا کاه در کاهست که از سر گناهان را باین بیچاره کاهی در گذار بی بار خدایا
بجز تو سودا که کنند جز تو نظری در دل باشد اگر کنند گر لطف توام دست نگیرد امروز تدبیر من سوخته فردا که کنند نقلست که آن عالم ربانی و آن
عارف صمدانی امیر سید علی همدانی قدس سره و نور ضریحه چون بکشمیر رسید مردم آنجا او را اعزاز و احترام نمودند در مجلس او شخصی گفت
یا امیر در این شهر رهبانیست که کرامات و حالات او از حد حصر بیرونست امیر فرمود که بر حضرت او بیرون اوریم امیر با جمعی کثیر از صغیر و کبیر متوجه
منزل او شد و از این صورت آگاهی دل رهبان ظاهر شده با مریدان گفت امروز شاه بازی بجانب ما پرواز میکند مهمانی او را آماده باشید
و چون امیر استقبال آن کاهن کمال پروردن آمد و در میانه راه بملازمت رسید و در قدم امیر افتاد و بعد از شرایط تعظیم و تکریم بمنزل آمده بصحبت نشستند
رهبان از حالات کرامات و مقامات خود چیزی چیز حضرت امیر عرض میکرد و امیر میگفت از شرق تا غرب رهبان هیچ چیز پوشیده نیست تعجب
شده گفت بر خیز تا روی زمین اطلاق کنیم برخاستند و جمیع اقالیم سیر نمودند چون باز آمدند امیر سوال کرد که دیدی در کجا در سیر دیدی گفت رهبان
گفت در فلان وادی دو کس با هم نزاع بودند یکی مظلوم آن دیگر را شکست و در فلان دریا دو ماهی با هم بازی میکردند یکی آن دیگر را گرفت امیر چون
این بشنید چون شاه بازی عروج نمود رهبان چون کلاغ سیاه در عقب آن پرواز کرد تا با آسمان اول رسید و امیر بالا رفت و فرمود که ای رهبان
بالا آی رهبان عاجز ماند و گفت بیش از این قوت و قدرت ندارم امیر در رهبان باز گردید و بمنزل آمدند و از جمعی منقول است که امیر سید علی
در آن روز نه راه صحیفه مشهوره را از ملائکه آسمان اول شنیده و نوشت و نعلین را فرمود تا خود را بر سر رهبان میزد تا بر عیار سانید
والعهده علی الراوی القصه در گار آن رهبان بغایت متحیر ماند گفت ای رهبان این قدر و منزلت بچه یافتی رهبان گفت بسبب چیز بخدمت
در ریاضت و مخالفت نفس هر که بر من سخن می آمد از وضیع و شریف و صغیر و کبیر ما الجمله آنچه امکان خدمت بود بجای می آوردم
در ریاضت را بمرتبه رسانیده ام که در هر یکماه افطار میکنم و هر کاری که مرا واقع میشود با نفس مشورت میکنم اگر نفس آنرا قبول میکند من
خلاف آن میکنم و از مخالفت نفس بدین مرتبه رسیدم امیر گفت ای رهبان بیا و در دایره اهل اسلام در آی که سلطان عابدی هم اوج تا بایی
عرش سیر میکردی رهبان قبول نکرد و گفت هفتاد سال است که بدین طریق سلوک کرده ام اکنون مطعون خاص و عالم میشوم و طاقت
طعون خلایق ندارم امیر گفت ای رهبان امروز نیز با نفس خود مشورت کن حالتی متفکر شد بعد از زمانی سر برآورد و تبسمی کرد امیر فرمود
ای رهبان چه میگوئی گفت نفس خلق اسلام قبول نمیکند امیر گفت چون این مرتبه عالیه بمخالفت نفس یافته درین نوبت هم خلاف آن کن که صواب در آن است

رهبانان بتوفیق سبحانی بر خواست و زنار از میان ببرید و کلاه کبری از سر بنهاد و خرقهٔ رهبانی بر کند و در پیش امیر عاجز وار بایستاد و گفت اسلام
قبول کردم و می عرض کنم ای امیر کلمهٔ شهادت تلقین کن و بعد از گفتن کلمهٔ شهادت هر چه بر رهبانان مخفی بود منکشف شد و تا زنده بود در خدمت امیر
سید علی بود ای عزیز تو هم جهد کن تا بخدمت مردی رسی و از اهل دردی گردی نظم پادشاها قبلهٔ دردی بده · یا ز کوی رحمت گردی بده · یا خلاصم کن
ز نامردان تمام · یا نشانم بر در مردی بده · در اخبار آمده است که در ایام پیشین دو برادر بودند یکی را نام بهرام و یکی را بدرام مدتی مدید و عهدی
بعید در کفر و ضلالت بسر میبردند و آتش می پرستیدند تا ناگاه روزی بهرام نشسته بود دولت ابدی و سعادت سرمدی ویرا دری بگشود و قفل
کفر از دل او بگشود و بهرام در آتش نگاه کرد و با خود اندیشه کرد که بر تقلید و جهل تا چند باشم و این آتش اگر نه من هیزم در هیزم برد تهم
شعله بکشد و دفع ضرر و منع شر از خود نتواند نمود چرا که اگر طفلی آب بر وی بریزد زوال پذیرد و این عاجز تر از او را پرستیده ...
ابراهیم را صنع الهی دلیل خود ساخته گفت بپرستم خدای را که آفریننده زمین و آسمانست و آنکه دارندهٔ زمین و جهانست کسی را که حکم اوست و حکم او بر جمیع
موجودات جاریست و با خود قرار کرد که کار او را پاره پاره کنند از دین اسلام برگردد و در خوشی برادر آمد و گفت ای برادر ما سالهاست که آتش را سجده میکنیم
و پرستش مینماییم بیا تا آتش را بگیریم و دست بر او نهیم ببینیم که ما را حرمت میدارد و رعایت میکند یا همچو دیگران میسوزد ما که آتشکده رفتند و آتش را افروختند
بهرام گفت ای برادر بدست بر آتش نه بدرام گفت تو اول دست بنه بهرام گفت ای برادر تو هفتاد سالست که در عبادت میکنی و من
پنجاه سال بدرام دلیری نمیکرد و بهانه می آورد بهرام دست بر آتش دراز کرد در ساعت دستش بسوخت برخواست و سوی آسمان نگاه کرد ... بگفت
و گفت بیزارم از چنین معبودی که بعد از پنجاه سال که ویرا خدمت کرده باشم مرا نیز چون دیگران بسوزد و حرمت من نگاه ندارد و من از دین باطل گشتم
و دین حق مسلمانی اختیار کردم و ایمان آوردم بخدای آسمان و زمین که مرا و بیچاره هزار عالم آفریده و بر همه اشیا قادر است ای برادر تو نیز بیا و دین
مسلمانی پیش گیر تا فردای قیامت در آتش دوزخ نسوزی گفت مرا طاقت طعن مردمان نیست که زبان بر من دراز کنند که هفتاد سال بر باطل بوده
و عمر خود را ضایع گردانیده و در پیری دست از دین خود بر داشته بهرام گفت من ترک خانه و کاشانه کردم و ترک وطن گرفتم و راه غربت پیش
گرفتم هر چند او را منع کرد هیچ فایده نداشت جگر گوشه و فرزندان و عیال را گرفته و از شهر کافران بیرون رفت بعد از سه روز که
محنت بسیار کشیدند و مشقت بیشمار دیدند باهل اسلام رسیدند در کنار شهر خرابه بود در آنجا فرود آمدند گرسنه و تشنه و از نقد و جنس بالکل چیزی
نبود که طعامی خرند یا ظرفی که آب بستانند و نه یاری که با او غم دل گویند و نه رفیقی که از کسی چیزی طلبند چون طاقت ایشان بطاق رسید روی
بدرگاه بی نیاز کرد و هزار بار زار و مضطر گویان زبان میراند · خسرو · آنکه غنچهٔ امید بگشاید گل از رحمت جاوید بخشد اندر طلب
ای غنچهٔ باغم · وز اوی گل عطر پرور گنج دماغم · دری محنت سرای بیدو فریاد رس نیست · جز هوای خویشتن کس نیست · یا خدایا ترک کفر و ضلالت کردیم
با امید مغفرت و رحمت تو و ترک خویش و اقربا نمودیم با امید آشنایی و عطیت تو و ترک مال و منال کردیم با امید سخاوت و شفقت تو و ترک دنیا و جمعیت آن کردیم
با امید بهشت و آخرت تو ای کس بیکسان وای فریاد رس دردمندان وای مونس تنهایان نظر کن بر این بیچارگان · نظر کن بجانب من که ز دست رفت کارم

بکسم مکن حوالت که بجز تو کس ندارم از مناجات ایشان غلغله در ملکوت اعلا افتاد و العام ... عظیم خدای علیم قدیم واجب الکرم بحرکت
آمد و گفت ای جبرئیل در باب بندهٔ ذلیل ما که از بهر ما خلق بریده است و روی بدرگاه ما آورده هنوز در دعا بود که جبرئیل بشکل جوانی جمیل
بدر خرابه آمده آواز داد که ای بهرام بیرون خرام چون بیرون آمد جوانی دید خوش صورت و با لباسهای فاخر آراسته بر بهرام سلام کرد و گفت
خدای کریم میگوید که ما نیز با تو دوستی کردیم و در فردوس اعلی از برای تو قصری بنا کردیم و همه خلق را مطیع تو گردانیدیم بعوض خویشان تو و ترا مال
صد چندان که داشتی دادیم و طبقی بدست وی داد و از چشم بهرام ناپدید شد بهرام زمانی متحیر شد و سر پوش از سر طبق بر داشت طبق را پر از
زر سرخ دید روی بر زمین نهاد و خدای را سجده کرد و شکر گفت و طبق بدرون برده پیش زن بر زمین نهاد و گفت آن خدای فرستاده که ما بدو
ایمان آورده ایم زن را نیز اعتقاد زیاده و اسلام محکم شد و در آن شهر بزرگی بود که او را شیخ زکی گفتندی سبب حال شیخ را ندا داد که دوستی از دوستان
ما در فلان خرابه است برو و او را با اعزاز و احترام تمام بمنزل خود آور و خانهٔ خاص خود را بدو ده شیخ برخواست با مریدان بسیار و خلایق بیشمار
از یمین و یسار روی بکسب ایشان نهاد با تحفهای نیکو مقدار بخدمت بهرام رفتند و شیخ او را در کنار گرفته و مریدان و مردمان بوسه بر دست و پای
وی میدادند و آنچه آورده بودند میگذرانیدند چندان مال بر سر بهرام جمع شد که شمار نتوان کرد پس شیخ او را برداشته بمنزل خود آورد و بهم بطاعت
و عبادت مشغول شدند ای عزیز تو هم دست از معصیت بدار و جهالت و ضلالت از دست بگذار و بندگی و فرمان خدای تعالی را آن تا سرافراز دنیا و
آخرت گردی زیرا که دریای رحمت او بی پایان است · حق تعالی گفت ای دل پاک بنده کاشم را بگوی ... خاک می سزد چون من خداوندم حرام
کز میان جان پرستیدم تمام · بنده را گو باز کش از غیر دست · بس استغنای ما را ما پرست · هر چه آن جز ما بود بر هم فکن · چون فکندی در شکار بر هم شکن
چون شکستی پاک در هم سوز تو · جمع کن خاکسترش بگریز تو · آن هم خاکستر اگر بر فشانی · تا شود آن باد فیض بر ایشان · چون چنین یا روی تو را بر
بیرون · آنچه میخواهی ز خاکستر برون · نقلست که در شهری از شهرهای خراسان مردی بود عبد العطا نام صالح و پارسا و مال
و مال بسیار داشت به بیت الحرام آمد و بعد از ادای حج در مکهٔ معظمه متوطن شد و مال خود را صرف درویشان و محتاجان را
همه مطعم کرد و همیشه بطواف کردن و قرآن خواندن مشغول بود تا چند سال از این گذشت در موسم حج مال داری آمد و زری
بامانت باو سپرد و او در کنج خانه دفن کرد و بفرزندان خود نگفت قضا را اجلش در رسید بعد از دفن و کفن او
آن صاحب مال آمده خبر پرسید گفتند او فوت شده نزد فرزندان او آمد و بعد از پرسش طلب مال خود کرد ایشان
گفتند ما خبر از آن نداریم آن مرد مضطر شد و پیش علما رفت و حال گفت گفتند و رخه را قسم ده گفت گمان بد بر ایشان
ندارم علما گفتند ما در کتب چنین یافته ایم که هر که از مؤمنان بمیرد و نیک بخت باشد و اهل بهشت خدای تعالی بفرماید
که روح او را هر شب جمعه با حلهای بهشت در چاه زمزم حاضر کنند زیرا که اصل آن آب از بهشت است و آن شب
تا روز آنجا باشند بر خیز ای مرد و روز پنجشنبه روزه بدار و چون پاسی از شب بگذرد و مردم در خواب روند دو رکعت

نماز بگذارد و بر سر چاه رود و آواز کن و بگو که یا عبد الظاهر خدای تعالی شاید او را بنطق آورده جواب تو گوید و بگوید که امانت ترا کجا گذاشته
آن مرد رفت و هم چنان کرد و هیچ جواب نیامد باز آواز کرد جواب نشنید مرد نومید گشت چون روز شد پیش علما آمد و ایشان را خبر
داد ایشان گریان شدند که ما او را از اهل بهشت میدانستیم میترسیم که روح او را بدوزخ برده باشند گفتند برو در ولایت یمن وادیست
که او را برهوت خوانند و آنجا چاهیست که او را حضرموت گویند و روح اهل دوزخ را هر شب یکشنبه بدانجا برند روز شنبه روزه بدار و شب
یکشنبه بر سر آن چاه رو باشد مراد یابی آن مرد چنان کرد چون آواز داد که یا عبد الظاهر جواب شنید که لبیک آن مرد ترسان و گریان
شد و گفت این چه حالت است ما ترا از اهل بهشت میدانستیم چندان رنج که تو برده و نیکی و طاعت که تو کردی گفت بلی چنین است اما به سه چیز از اهل
دوزخ گردانیدند گفتم آن سه چیز کدام است گفت اول آنکه در شهر خویش خویشی داشتم گفتند چرا در کنج عبادت نشستی و از خویش خود بریدی دوم آنکه عالمی
در همسایگی من بود و گاه با او به مسجد میرفتم قدمی چند پیش میرفتم گفتند چرا حرمت عالم نگاه نداشتی و بی ادبی کردی سیم آنکه یکدینار از مال خدا
بغیر مستحق دادی گفتند ما نیز از رحمت خود بریدیم و از فضل خویش ترا محروم کردیم آن مرد گفت پرسیدم که امانت من چه شد گفت در فلان موضع
است چون او را برداری در حق من نیکوئی کن گفتم چیست آن گفت با فرزندانم بگو که سه دینار ربع آن دینار بمستحق رسانند و شهر من که بر سر
آن عالم را بگوی که از سر تقصیر من بگذرد و مرا حلال کند و از آن خویش من طلب حلالی کن و او را از من راضی گردان باشد که حق تعالی بر من ببخشد آن
مرد گوید که اول بخراسان آمدم و آن عالم و خویش او را راضی گردانیدم بعد از آن بمکه شدم و فرزندان او را گفتم که سه دینار بمستحق رسانند و مال
خود را آنجا که گفته بود برداشتم و روزه داشتم و شب جمعه بر سر چاه زمزم رفتم و گفتم ببینم که خدای با آن نامراد رحمت کرده یا نه آواز
دادم جوابم باز داد و گفت خدای تعالی از تو راضی باد چنانکه مرا نجات دادی ای عزیز راه عجبی در پیش است زنهار که از خویشان خود مبر و اهل علم را
حرمت دار و مال خود را در معصیت و نافرمانی صرف مکن    هر که از خویشان او قطع کرد    رحمت خود را خداوند قطع کرد    با رحم پیوند و قدر عالم دان
تا که یابی ز آتش دوزخ امان    هر که از مال خدا چیزی نداد    خرمن طاعات خود بر باد داد    بی ادب خود را نه تنها داشت بد    بلکه آتش در همه آفاق زد
روایتست که ابراهیم ادهم علیه الرحمه پادشاه بلخ بود و سبب توبه او آن بود که روزی در شکارگاه خرگوری پیش او برخواست ابراهیم در پی او
افتاده بسیار اسب از عقب او دوانید خرگور باز پس نگریست و بزبان فصیح گفت که ای ابراهیم ترا از برای آن نیافریده اند که بر اسپی
تازی سوار شده از پی چون منی عاجزی بتازی و تیر جانب من اندازی بلکه ترا برای پرستش آفریده کار خلق کرده اند و از برای نگاه داشت
بندگان بزرگ گردانیده اند خرمش از دست او بر از ابراهیم چون این سخن بشنید حال بر وی بگردید و از هول آن از پشت اسب در گردید
و بیهوش بیفتاد اسپش روی زمین پس نهاد چون لشکریان آن اسب بدیدند جامها بدریدند ابراهیم بهوش آمد برخواست و روی بکوی بیابان
نهاد و میرفت چوپان را دید که گوسفندان میچرانید گفت ای چوپان جامه خود را بدین جامه من بدل کن چوپان گفت ای ملک من بنده توام
و این گله گوسفندان تست گفت آزادت کردم و این گوسفندان را بتو بخشیدم شاید خدای تعالی مرا از آتش دوزخ آزاد کند آن جامهای پشمینه که

باوداد

باو داد و جامه پشمین او را در بر کرد و کلاه پشمین بر سر نهاد و گفت ای چوپان کسی را از حال من آگاه مکن و آن گفت ای ملک
بکجا میروی گفت آمده بودم تا صیدی بدست آرم دیگری مرا صید کرد این بگفت و روی در بیابان نهاد و کار او بجائی رسید که
وقتی وی را دیدند بر کنار دریا نشسته جبه خود بر یکدیگر میدوخت گفتند ای ملک این چه بود که تو کردی تاج و تخت و مملکت
گذاشتی و این رنج و مذلت بر خود گماشتی جواب داد که آن نه مملکت بود و نه نعمت بلکه همه بلا بود زحمت مملکت اینست
که دارم اگر خواهید برخی از آن بشما نمایم و اشارت کرد بطرف صد هزار سوار مکمل در ساعت حاضر شدند با قطارهای شتر پربار و غلامان کمر زرین
و از هر نوع حیوانات اهلی و وحشی پدید آمده بایستادند ابراهیم آن سوزن که در دست داشت در دریا افکند بعد از آن آواز داد که ای
بندگان خدا که در دریائید سوزن مرا باز دهید ساعتی برآمد ماهیان از دریا برآمدند و آن سوزن در دهن گرفته ابراهیم دست دراز کرد و سوزن را
بستد و گفت آن وقت جمعی از مردم در حکم من بود و اکنون ماهیان دریا نیز در فرمان منند ای دوستان هر که فرمان خدای تعالی نگاه دارد خدا همه
عالم را در فرمان او کند    دوشم بگوش هوش در آمد صدای عشق    کای بی خبر ز لذت درد و دوای عشق    دل پاک کن ز غیر که رست عشق در خور است
تا دیگر روی نشیند بجای عشق    گر هستی و فراقت عشقت آرزوست    نابود شو ز خویشتن در خلوت سرای عشق    اکنون که عشق و عاشق و معشوق شد یکی
ای بو سعید نیست جز این ماجرای عشق    منقولست از خواجه منصور عمار گفت وقتی در بصره بودم کوشکی دیدم رفیع و درگاه بلند برافراشته و پرده
منقش فرو گذاشته و جمعی از سوار و پیاده ایستاده و در برابر در میدانی ساخته و خیمها زده و غلامان ایستاده و در اندرون درگاه صفه رفیع ساخته
و بانواع نقاشی منقش کرده و تختی زرین مرصع بجواهر نهاده و بر بالای خوب روی بر آن نشسته و در پیش او غلامان نیکو سیرت با کمرهای زرین خدمت
ایستاده منصور گفت قصد کردم که در کوشک روم حاجبی بانگ بر من زد که تو کیستی که بی ادبانه درین کوشک میروی بازگرد
اندیشیدم که از وی چه ترسم در روم و سخن حقی بگویم و او را پندی دهم شاید بعنایت حق در رسد و این جوان از راه باز زمانی توقف کردم و حاجب را
گردانیدم پرده راه پنهانی برداشتم و در رفتم جوانی را دیدم چون سرو روان و رخسار چون گل رعنا آواز داد که ای نسوان کنیزکی را دیدم که
آمد چون قرص آفتاب و گیسوان چون مشک ناب و سه کنیز دیگر بر اثر آن می آمدند بانگ بر من زدند که تو کیستی و درین جایگه چه میکنی منصور گفت مرا
خبر دهید که این جوان کیست گفتند پسر پادشاه بصره است جوان در من نگریست و گفت ای [illegible] تو کیستی که چنین گستاخانه و بی ادبانه در حرم
سرای من آمده منصور گفت ای ملک زاده مرا عفو کن و گناه مرا بذیل مرحمت بپوش که من مردی طبیبم ملک زاده گفت چه حکمت میدانی
گفت درد گناه را علاج توانم کرد و جراحت معصیت را مرهم توانم نهاد گفت بیا تا چه داری منصور گفت ای ملک زاده بر نشاط و طرب مشغول
گشته و پرده از درگاه فرو هشته و گماشتگان خود را در بیرون درگذاشته و بر خلق خدا بسته و گماشته هیچ ترسی از خدا نداری و از عقوبت
او یاد نمی آری هیچ کن از آن روزی که از مملکت معزول گردی و پیک اجل در رسد و گریبانت را گرفته بخاک مذلت در کشد و دست مظلومان
اسیر و بی تدبیر فرو مانی    یاد کن زان نفس ای خواجه که جان بسپاری    زن و فرزند بناکام بجا بگذاری    بر سر تخته نهندت بهزاران خواری

خویش و بیگانه مجو ای تو اهل زاری یاد کن از روز قیامت که سر و پای برهنه در دست خصمان گرفتار باشی و از تو ذره ذره
حساب بپرسند و عقاب و عذاب کنند ای ملک زاده چه سود دارد ترا این نعمت و این نسوان چرا نعمت و نسوان بهشت عنبر سرشت نخواهی
که حق تعالی او را از عنبر و مشک و کافور آفریده که وَحُورٌ عِينٌ كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ای ملک زاده بترس
از روز قیامت که آفتاب بر فرق سر تو تابیده باشد وای بر تو در دوزخ چون پخته آمده باشد ملک زاده چون این سخن بشنید
آهی سرد از دل پر درد برآورد و گفت ای طبیب جگر مرا بسوختی اکنون چه گویی حق تعالی توبه مرا قبول کند یا نه و چون من گنهکار را
بدرگاه خود راه دهد یا نه شیخ گفت بلی هرچند بنده گناه کرده باشد چون بدرگاه او رجوع کند برحمت و مغفرت خود از گناهان او درگذرد
بازآ بازآ هر آنچه هستی بازآ   گر کافر و گبر و بت پرستی بازآ   این درگه ما درگه نومیدی نیست   صد بار اگر گناه کاری بازآ   او توبه
پذیرنده گناه کاران است و آمرزنده عاصیان و فریادرسی دردمندان و راحت جان مومنان ملک زاده را طاقت نماند از جای برخاست
و روی بسوی آسمان کرد و گفت غلطها کرده ام بسیار یا رب   توی داننده اسرار یا رب   من بیچاره گنهکار مظلوم   توی بخشنده غفار یا رب
منم درکار خود درمانده حیران   توی سازنده هر کار یا رب   دلم شد خسته از بار گناهان   تو بردار از دلم این بار یا رب   غمی دارم که گویم با کسی نی
توام هر بیست یکی غمخوار یا رب   چه میدانی ضمیر من چه حاجت   که سر دل کنم اظهار یا رب   این بگفت و جامه بر تن چاک کرد و خواست
که بیرون رود که نسوان از درون آواز داد و گفت ای ملک زاده انصاف نباشد که من شب و روز در صحبت با تو یار بوده باشم اکنون
ترا بخواهند و مرا فرو گذارند پس نسوان نیز آن جامهای دیبا که پوشیده بود برکند و جامه پشمین در پوشید و هر دو سر در قدم شیخ نهادند
و بدست او توبه کردند و روی بسوی آسمان کردند و گفتند   شرمساریم ز عصیان تو یا رب توبه   چشم داریم باحسان تو یا رب توبه
از تو لطف و کرم و بنده نوازی و ز ما   همه بی باکی و عصیان تو یا رب توبه   و زار زار بگریستند چندانکه بیهوش شدند شیخ از بیم خطر ایشان را
بگذاشت و بیرون رفت و چون با خود آمدند شیخ را ندیدند آه از نهاد ایشان برآمد و صبر کردند تا شب درآمد هر دو از دروازه شهر بیرون رفتند
گریان و خروشان روی در بادیه نهادند شیخ گفت چون روزی چند برآمد بدان درگاه گذر کردم تا حال ایشان را معلوم کنم آن درگاه را دیدم
خالی شده و آن خیمها برکنده و بر در آن کوشک خاک و خاشاک ریخته ساعتی بگریستم و به تعجب خود را ملامت کردم و بعد از آن سالی
چند برآمد قصد حج کردم چون در مکه شدم طواف کردم آن جوان را دیدم ضعیف شده و روی گلنار او زعفرانی گردیده و پوست بر اندامش
خشک شده و گلیمی بخود پیچیده و گرد خانه طواف میکرد چون در وی نگریستم از ضعیفی او را نشناختم چون چشم او بر من افتاد مرا بشناخت
پیش آمد و سلام کرد و گفت ای شیخ مرا میشناسی گفتم نه گفت من آن ملک زاده بصره ام که بر دست تو توبه کردم شیخ گوید چون
او را دیدم بسیار شاد شدم و بعد از پرسش بسیار گفتم خبر نسوان چه داری گفت ای شیخ از پس که گریسته است از ضعیف چنانست که اگر وی را
ببینی نشناسی گفتم آرزو دارم که وی را ببینم پس مرا بیاورد تا در خانه و جوان پیشتر در خانه شد و گفت ای نسوان استاد ما آمده است گفت

من خود

من خود استاد ندانم مگر خواجه منصور عمار ملک زاده گفت من نیز او را میگویم چون نام من بشنید از خانه بیرون آمد و آنگاه بر من
سلام کرد و زار زار میگریست و میگفت ای شیخ بزرگوار در دنیا همین آرزو داشتم که ترا یکبار دیگر ببینم شکر خدا که هرچه طلب کردم از خدا
بر مشتهای همت خود کامران شدم ای شیخ هیچ ممکن بود که خدای تعالی توبه چون من عاصی را قبول کند گفتم بلی گفت چون منی سزاوار
بهشت باشم گفتم بلی آهی بزد و در افتاد و چون بنگریستم جان بحق تسلیم کرده بود ملک زاده که آن بدید زار زار بگریست و گفت
ای استاد ازین پس اندوه و غم با که سازم و درین شبهای غریبی با که پردازم و بگداختی گرم زار زار بگریستند که هر که شنیدی گریان
شدی پس جنازه وی ساختیم و وی را دفن کردیم چون خاک بروی راست کردیم ملک زاده بر سر قبر بنشست و میگفت
تو گنج شدی که در زمینی   گر گنج نه ای چرا چنینی   در صورت اگر زمین نهانی   در راه صفت درون جانی   گر دور شدی ز چشم رنجور
یکچشم روی نه ز دل دور   جاوید بهشت جای بادت   جاوید حرم خدای بادت   و روی بر خاک نهاد و جان بحق تسلیم کرد و آن
جوان نیز در پهلوی وی دفن کردیم نقلست که هیچکس فاسق تر از بشر حافی نبوده است در فسق ضلال بوده که دوازده خرابات خانه
در زیر دست او بوده یکروز سرمست میرفت و با خویشتن چیزها میگفت چنانکه عادت مستان باشد در راه کاغذ پاره یافت بر آنجا نوشته بود که بسم الله
الرحمن الرحیم بشر آن بدید و در دل او گذشت که بسیار بی حرمتی و بی ادبی کرده ام که از نام خدای درگذشتم دست فراز کرد و آن کاغذ پاره از راه
برداشت و بخانه برد و ببوی خوش معطر کرد و بجای پاک بنهاد آن شب خواجه حسن بصری در خواب دید که با او فرمودند که برخیز و بدر خانه
فلان خرابات خانه رو و آنجا مرد دوست بشر نام پیغام ما بنزدیک او بر که او را آمرزیدیم خواجه حسن از خواب درآمد با مریدان راه خرابات
پیش گرفتند و بدر آن خرابات شدند و آواز دادند که بشر نام کیست کنیزی بیرون آمد که با وی چه کار داری شیخ گفت از خدای تعالی پیغام بوی
آورده ام کنیز بیامد بشر را دید و او را بجنبانید و گفت برخیز که شیخ بصری بر در ایستاده و ترا میطلبد و میگوید از خدای آسمان و زمین
پیغامی با و آورده ام بشر از جای برجست و لرزه بر اندامش افتاد ترسان و لرزان و پای برهنه بیرون آمد چون او را دید برابر او سلام کرد
و چند قدم استقبال نمود و بشر را در بر گرفت و سر و چشمش ببوسید بشر گفت ای شیخ این چه تلطف و احسانست که با چون منی فاسقی میکنی
گفت پیغام دارم از خدای عز و جل که میفرماید که ترا آمرزیدیم و گناهان ترا عفو کردم و ترا دوست گرفتیم و چون نام ما را از خاک برداشتی و معطر
ساختی و در جای پاک نهادی ما نیز ترا برداشتیم و ظاهر و باطن ترا پاک کردیم بشر چون این سخن بشنید بی خود شد و سر در بیابان نهاد و برفت
و عاقبت کار بشر بجای رسید که چهل سال پای برهنه میرفت و هرگز موزه و کفش در پا نکرد گفتند ای شیخ چرا کفش در پای نکنی
گفت از آن دست یکی آنکه وقتی که از دوست پیغام آمرزش شنیدم پای برهنه بودم شرم آید که با استغفار موزه در پا کنم و دوم آنکه
زمین بساط خداوندست چنانکه خدای تعالی میفرماید که وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بِسَاطًا نیکو نباشد که بر بساط خدای تعالی با موزه بروم
و درین وجه دیگر فرموده اند که چند در وقتی که خلیفه با سلیمان خواست که حضرت امام موسی کاظم را شهید کند حضری ساخته بود مردم سیاه و نه خط

بگذارند بود مان گفتند وقتی که شیخ بشر و بهلول ابوبکر فتوی دهند که حضرت امام را شهید کردند چون مشایخ این شنیدند
هر خود را بد بو کی انداختند پای برهنه از منزل بیرون آمدند و بهر جای که پلید که مرسیدند پای میکشادند گفتند که بهلول
و بشر وفات کردند برادر خواب دیدند با شیخ معروف کرخی که بر اسبان سبز سوار شده و زینهای از یاقوت بر او نهاده و آن
اسبان ایشان را میپرورند گفت از راویان اخبار که در همدان یکی از بزرگان بود که او را شیخ ابوالفضل گفتندی مردی با کرامات
و معاش بوده و او را زنی بود معینه نام مستوره و صالحه و هم روز بر ریاضت سلوک بسر می بردند شیخ را افلاس تمام واقع بود و معینه را
جثه بود که چهل هزار رقعه دوخته بود بدان راضی و شاکر بود و او را خواهری بود مالدار روزی بحمام آمده خواهر را طلبید چون او را بدان حال بدید
زبان تعریض برو دراز کرد و گفت ای خواهر این بی غیرتی و بیحرمتی است که تو قرار داده و خود را از همه خلق زبون تر کرده نظر بحال زنان و
اقربای خود کن نیست از هم بیشتری و جنسی و جمال از هم بهتر چندان گفت که دل معینه از جای خاشد و از حال خالی کرد بعد بخانه آمد و در کنج خانه
بنشست و بزاری و بیقراری مشغول شد شیخ چون این حال بدید پیش آمد و از احوال پرسید معینه سخنی نگفت و التفات نکرد شیخ گفت ای
مونس الدار و ای همدم و غمگسار مگر ترا چه رسیده است که چنین ملول گشته شیخ چون مبالغه بسیار نمود در جواب گفت که مرا با تو دیگر موافقت
نیست و اراده مفارقت دارم زیرا که در حمام زنان انکار من کردند و خود متکاران ایشان هم لباسهای ابریشمین پوشیده اند و با انواع طلا آلات
آراسته اند اگر از برای من اسباب درست بهم میرسانی فبها والا مرا طلاق ده که بشوهر دیگر میروم که مالدار باشد شیخ هر چند او را نصیحت داد که
دنیا فانیست و آخرت باقی چند روزه دنیای فانی را مقدم آخرت باقی نمی باید داشت بیت دنیا مطلب تا همه دینت باشد دنیا طلبی شان نیست الله
در روی زمین زیر زمین وار بری تا زیر زمین روی زمینت باشد دم گرم شیخ در دل معینه اثر نکرد مضطرب شد و گفت ای زن سه روز دیگر
مرا مهلت ده و شیخ درین سه روز متفکر بود و بمناجات مشغول شد و تضرع و زاری میکرد که ای کریم کارساز این را از دل معینه بیرون کن یا مالی
بمن کرامت فرمای که مرا طاقت فراق او نیست در شب سیم شیخ بر سر سجاده نشسته زاری میکرد که از مقابل دری گشوده شد و از آنجا نوری
تافت که تمام خانه روشن شد و آوازی آمد که ای شیخ درآی شیخ درون رفت منزلی دید بس عالی پرسید که این چه جایست گفتند این بهشت است
و این قصر از آن تست شیخ دید تختی بر آن نهاده بود که از هفتاد پایه بود شیخ بر بالای آن رفت فرشهای حریر انداخته دید هفتاد قبه
مرصع بر کنار آن تخت نهاده شیخ با خود گفت یکی از قبها را دارم از برای معینه که تا آخر عمر او را کفایت یکی را در دامن نهاد و از بهشت
بیرون آمدن کرد فی الحال خود را بر سر سجاده یافت از زن وی معینه را از خواب بیدار کرد گفت خوابی عجبی میدیدم شیخ گفت چه خواب
میدیدی گفت دیدم که مرا در بهشت بردند و تختی بمن نمودند که این از آن تست بر بالای آن تخت رفتم هفتاد قبه مرصع بر کنار آن
و در آن ساعت دستی پیدا شد و از آن قبها یکی را برداشت شیخ گفت آن خواب ترا نمیدانم لیکن از جهت تو طلای بسیار آورده ام
معینه از شادی برخواست و چراغ را روشن کرد چون آن قبه را دید بشناخت گفت ای شیخ من محنت و مشقت دنیا را اختیار کردم این



قبه را بجای خود برکه خوبی آن تخت با بیست شیخ باز مناجات کرد و گفت خداوندا تو میدانی در بستر صبر بار و فقنی که این ضعیفه نیکو
فرصتی کرامت فرمای که این قبه را بجای خود برم در ساعت بجای خود بنهاد و صدق معینه با هم در دنیا بسر بردند ای عزیز تو نیز دل از دنیا
آلوده مشو که دنیا اعتباری ندارد و دست از متاع آخرت باز مدار که آن جهان باقیست مالک دینار را گفتند ای عزیز میدانم حال خود چونی
تو نیز گفت بر خوان خداوندان میخورم پس هم فرمان شیطان می برم درغم دنیا گرفتار آمدی خاک بر فرقت که مردار آمدی حب دنیا ذوق
ایمانت ببرد آرزوی راز از جانت ببرد هست دنیا آتشی افروخته هر زمان خلقی دیگر سوخته همچو شیران چنیم زین آتشی جهند در تو چند
رندان درین آتش سوز منقولست که یکی بزرگان گوید که روز جمعه در مسجد بیت المقدس نشسته بودم بعد از نماز پیشین نگاه کردم مردی را
دیدم بلند بالای دراز ریش پیشانی او پهن و سرخی بزرگتر وی نزدیک من آمد و سلام کرد و آن دیگر در برنشست گفتم تو کیستی گفت من خضر پیغمبرم
میخواهی دعا را بیاموزم که هرچه از خدای درخواهی مستجاب شود گفتم غایت لطف باشد گفت چون نماز دیگر روز جمعه بگذاری رو بقبله آر
تا آفتاب فرو شود بگوی یا الله یا رحمن و من خاموش گشتم گفتم ای خضر مردان و ابدال که در روی زمینند تو ایشان را شناسی گفت بلی گفتم
قصه ایشان چگونه است گفت چون رسول صلی الله علیه و آله از دنیا بیرون شد زمین بنالید گفت خداوندا من تا روز قیامت تنها بمانم و کسی
از پیغمبران بر من نخواهد گذشت خدای تعالی وحی کرد بزمین که من عوض پیغمبران بر روی تو مردانی آفریده ام که دلهای ایشان مانند پیغمبرانست
گفتم چند تن اند گفت سیصد تن اند که ایشان را اوتاد خوانند یعنی میخ زمین اند و زمین بوجود ایشان قایمست و هفتاد تن اند که ایشان را اولیاء الله
خوانند و چهل تن اند که ایشان را ابدال خوانند و ده تن اند که ایشان را نجبا خوانند و هفت تن اند که ایشان را عرفا خوانند و سه تن اند که ایشان را مختار گویند
و یکی است که او را غوث و قطب گویند چون غوث را اجل فرا رسد از آن سه تن یکی بجای وی کار رسیده باشد و از آن هفت تن یکی بر تبه آن
سه تن رسیده باشد و از آن ده تن یکی بمنزله آن هفت رسیده باشد از آن چهل تن یکی بمحل آن ده تن رسیده باشد و از آن هفتاد تن یکی بمکان آن
چهل تن رسیده باشد و از آن سیصد تن یکی بر تبه هفتاد تن دریافته باشد و یکی از عباد الله بمرتبه آن سیصد تن رسیده باشد و هرگز جهان از ایشان
خالی نباشد گفتم تو کجا باشی و الیاس کجا گفت یکی موکل بحریم و یکی موکل بر گفتم کجا بهم رسید باهم گفت چون ولی از اولیای خدا بمیرد ما آنجا حاضر آییم

در فضیلت و آداب زیارت ائمه علیهم السلام در زیارت حضرات ثواب بسیار است و فضیلت بیشمار اما آنچه اهم است
گفته میشود بدانکه روز دهم محرم مقتل ابی عبد الله الحسین علیه السلام است و سنت زیارت آنحضرت کردن خواه نزدیک باشد و خواه دور و سنت
که در روز عاشورا امساک کنند از خوردن و آشامیدن تا بعد از عصر آنگاه از تربت امام حسین علیه السلام تناول کنند و سنت که آن روز را
بحزن و اندوه بگذرانند و یکدیگر را تعزیت دهند باین روش که اعظم الله اجورنا بمصابنا بالحسین علیه السلام وجعلنا واياكم
من الطالبين بثاره مع وليه والامام المهدي من آل محمد و سنت که از لذات دنیوی اجتناب نمایند و آداب تعزیت
بجای آرند و متعلقان خود را بگریه امر نمایند و روایتست از ابی عبد الله علیه السلام که هرکه زیارت کند قبر حضرت امام حسین علیه السلام
در روز عاشورا و عارف باشد بحق او همچنان باشد که زیارت کرده باشد حق تعالی را در عرش او و روایت کند حریز از ابی عبد الله علیه السلام
که آنحضرت فرمود که هرکه زیارت امام حسین علیه السلام را در روز عاشورا واجب میشود برای او بهشت و روایتست از امام محمد باقر علیه السلام
که حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرموده که هر مومن که گریان شود چشم او از برای قتل امام حسین علیه السلام بمرتبه که روان شود بر رخ
او آب چشم او عطا کند او را خدای تعالی در بهشت غرفها که در ان ساکن شود روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که هرکه نزد او وقایع کربلا مذکور
شود و گریان شود چشمهای او و آب چشم او روان گردد اگر چه باندک باشد بقدر پر مگسی باشد آمرزیده شود گناهان او اگر چه مثل کف دریا باشد و
روایتست از ابی عماره شاعر که گفت ابی عبد الله علیه السلام گفت مرا یا ابا عماره بخوان از برای من چیزی از مقتل حسین بن علی علیه السلام پس خواندم از برای

اوپس

او پس گریه کرد پس دیگر خواندم و او گریه میکرد و گفت والله که من میخواندم و او گریه میکرد تا شنیدم آواز گریه را از خانه آنحضرت ابی عماره گوید
آنحضرت مرا گفت که یا ابا عماره آنکس که بخواند چیزی از مصیبت امام حسین علیه السلام و بگریه درآورد پنجاه کس را پس او از اهل بهشت است و هرکه
بگریه درآورد سی کس را پس مر او راست بهشت و هرکه چیزی بخواند و بگریاند بیست کس را پس مر او راست بهشت و هرکه بگریاند ده کس را پس مر او راست
دخول بهشت و هرکه بگریاند یک کس را پس واجب میشود او را بهشت و هرکه بگرید بر مصیبت امام حسین پس مر او راست بهشت و از ابی جعفر
محمد بن علی علیه السلام مرویست که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه ام سلمه رضی الله عنها بوده امر کرد که هیچ کس نزد من نیاید پس حضرت امام
حسین علیه السلام آمد و حال آنکه او طفل بود و ام سلمه را طاقت منع او نبود تا آنکه داخل شد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله پس ام سلمه از پی آنحضرت داخل
شد و دید که امام حسین علیه السلام بر سینه حضرت رسول افتاده بود و رسول صلوات الله علیه و آله گریه میکرد و در دست حضرت رسول صلی الله علیه و آله چیزی بود
که دست بر آن میگردانید پس رسول صلی الله علیه و آله گفت یا ام سلمه جبرئیل حاضر است و خبر میدهد مرا که این حسین من کشته خواهد شد و این از آن خاک است
که او بر آن کشته میشود بگیر و نزد خود نگاه دار هرگاه ببینی که این خاک خون شده است پس بدان بتحقیق که فرزندم کشته شده ام سلمه گفت یا رسول الله از خدا
درخواه تا آنکه از و دفع کند این را فرمود درخواست نمودم وحی کرد الله تعالی بمن که او را درین شهادت درجه ایست که در آن نمی یابد او را هیچکس از مخلوقین
و بدرستی که مر او را شیعیان است که شفاعت خواهند کرد مر ایشان را پس شفاعت داده میشوند و بدرستی که مهدی از فرزندان اوست پس خوشا حال
آنکس که از دوستان حسین باشد و شیعه دوستان او و الله که از رستگاران باشند در روز قیامت از داود بن کثیر روایتست که گفت نزد حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام بودم که آب آشامیدم و دیدم او را که چشمهای مبارکش گریان شد و گفت ای داود و لعنت خدای بر قاتلان حسین باد
بدرستی که نمی آشامم آب سردی الا که یاد میکنم تشنگی حسین را نیست بنده که بیاشامد آب را و یاد کند حسین علیه السلام را و لعن کند
بر قاتلان او الا آنکه مینویسد خدای تعالی از برای او صد هزار حسنه و محو میکند از و صد هزار سیئه و بر میدارد از برای او صد هزار درجه چنین
باشد که صد هزار بنده را آزاد کرده باشد و روز قیامت محشور شود در حال آنکه روی او چون برف سفید باشد و از ابی جعفر محمد بن علی علیه السلام
روایتست که فرموده که امر کنید شیعه ما را بزیارت حسین علیه السلام بدرستی که زیارت حسین علیه السلام رفع میکند مردن بد را و غرق شدن و سوختن
و انبوه شدن را و خوردن جانوران درنده و زیارت امام حسین علیه السلام فرضست بر هرکه مقر باشد بامامت و از جانب حق تعالی و از ریان
بن شبیب منقولست که گفت نزد حضرت امام رضا علیه السلام رفتم در اول ماه محرم پس گفت مرا که ای پسر شبیب آیا روزه گرفتم فرمود
که این روزیست که دعا کرد درو زکریا پروردگار خود را بآنکه گفت رب هب لي من لدنك ذرية طيبة انك سميع الدعاء فاستجاب الله
و امر کرد حق تعالی ملایکه را که ندا کردند بزکریا و حال آنکه زکریا در محراب عبادت ایستاده بود که گفتند یا زکریا بدرستی که خدای تعالی بشارت میدهد
ترا بیحیی پس هرکه درین روز دعا کند حق تعالی مستجاب کند دعای او را همچنانکه مستجاب کرد دعای زکریا را پس فرمود که ای شبیب بدرستی که محرم
ماهیست که اهل جاهلیت حرام میداشتند ظلم و قتال را درین بجهت حرمت این ماه و چون این امت این ماه را نشناختند حرمت

این ماه نگاه داشتند و حرمت پیغمبر خود نگاه نداشتند بتحقیق که کشتند درین ماه ذریت او را و اسیر کردند زنان و فرزندان او را پس خدا نیامرزد
این گروه را هرگز ای پسر شبیب اگر گریه کنی بر حسین بن علی بدرستی که او را کشتند مثل گوسفند و کشتند با او از اهل بیت او هژده کس که نبود در روی
زمین مثل ایشان و بتحقیق که گریستند هفت آسمان و زمینها از جهت قتل او و بتحقیق که نزول کردند بزمین چهار هزار ملک تا او را یاری دهند
او را و کارزار کنند با دشمنان او پس دیدند او را کشته شده پس ایشان ژولیده موی و گردآلود نزد قبر او گریه میکنند تا روز قیامت ای پسر شبیب
بتحقیق که حدیث کرد مرا پدر من و او از جد او که فرمود که بدرستی که چون جد من حسین علیه السلام را شهید کردند آسمان خون و خاک سرخ بارید
ای پسر شبیب اگر گریه کنی بر حسین علیه السلام تا آنکه فرود آید آب چشم تو بر روی تو بیامرزد خدای تعالی گناهان ترا از صغیر و کبیر و قلیل و کثیر ای پسر
شبیب اگر خواهی که ساکن شوی در غرفه بهشت با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله پس لعنت کن بر قاتلان حسین علیه السلام ای پسر شبیب اگر خواهی که باشد
مر ترا از ثواب مثل کسی که شهید شده باشد با حسین پس چون یاد کنی آنحضرت را بگو هر که یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما ای پسر شبیب
اگر خواهی که باشی با ما در درجات عالیه بهشت پس محزون [illegible] شو از برای حزن ما و اندوهناک شو و شادمان شو از برای فرح و شادی ما
و بر تو باد که تولا کنی بما پس اگر مردی تولا کند بسنگی هر آینه حشر خواهد کرد حق تعالی او را در روز قیامت با آن سنگ و روایت کند سعد بن عبد الله
و او از محمد بن حسین بن ابی خطاب و او از نضر بن مزاحم و او از عمر سعد و او از ابی شعیب ثعلبی و او از یحیی بن یمان و او از پیشوایی
از بنی سلیم و او از شیخی که مرا ایشان [illegible] بود که گفت ببلاد روم رفته بودم بعد از آن داخل شدم در کنیسه از کنایس ایشان پس دیدم که نوشته بود
در آن کنیسه این بیت اترجو امة قتلت حسینا شفاعة جده یوم الحساب یعنی آیا امید دارند امتی که بکشتند حسین را
شفاعت جد او در روز قیامت گفت پرسیدم که چند گاهست که در کنیسه این نوشته است گفتند پیش از آنکه مبعوث شود پیغمبر شما بسیصد سال
و روایت کند جابر جعفی از ابی عبد الله علیه السلام که فرمود هر که شبی بروز آرد نزد قبر امام حسین علیه السلام شب عاشورا ملاقات کند در روز قیامت
حق تعالی را و حال آنکه رنگین باشد چون آنحضرت همچون کسی که شهید شده باشد با آنحضرت در کربلا و روایت کند محمد بن اسمعیل از صالح بن عقبه
از پدرش از ابی جعفر علیه السلام که فرمود هر که زیارت کند امام حسین علیه السلام را در روز عاشورا و گریه برو غالب شود ملاقات کند حق تعالی را در روز
قیامت و بدهد او را حق سبحانه تعالی ثواب دو هزار حج و دو هزار عمره و هزار غزوه و ثواب هر حجی و عمره و غزوه مثل ثواب کسی که حج و عمره و غزوه کرده باشد
با رسول الله و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین [illegible] باشد پس یکی از اصحاب امام علیه السلام پرسید که یا ابن رسول الله اگر کسی دور باشد
از مشهد منور آنحضرت از این ثواب محروم ماند آنحضرت فرمود اگر کسی بر حضرت امام حسین علیه السلام گریه کند و متعلقان خود را بگریه در آرد و جزع
و فزع اظهار نماید [illegible] پیش از زوال بصحرا یا بر بام بلند رود و اشاره بسوی تربت امام حسین علیه السلام کند و زیارت کند آنحضرت را بطریقی که مذکور
میشود من ضامنم که حق تعالی آنچه مذکور شد از ثواب با او کرامت کند آن شخص گفت که یا حضرت تو ضامن میشوی حضرت فرمود من
ضامن میشوم و تا توانند باید که در روز عاشورا بهیچ دنیوی نپردازند بدرستی که روز نحست برآورده نمیشود درین روز حاجت هیچ



حاجتمندی و اگر برآورده شود مبارک نیست پس باید که طلب حاجت دنیوی نکنند و چون آنچه مذکور شد بجای آرند بنویسد حق تعالی از برای
او ثواب هزار حج و هزار عمره و هزار غزوه که با رسول الله کرده باشد و باشد او را ثواب مصیبت هر پیغمبری و رسولی و وصی و صدیقی و شهیدی که
در راه خدای تعالی کشته شده باشد و میشود تا روز قیامت صالح ابن عقبه گوید که علقمة بن محمد حضرمی گفت مر ابی جعفر را که یا امام تعلیم ده مرا دعائی
که درین روز آنحضرت را بآن زیارت کنم هرگاه نزدیک باشم یا دور باشم حضرت فرمود که نیت کن و بعد از نیت اشاره کن بسوی تربت امام حسین علیه السلام
و لعنت بر قاتلان او کن و بعد از آن دو رکعت نماز کن بطریقی که مذکور میشود بدرستی که هر که در روز عاشورا زیارت آنحضرت کند قریبا او بعیدا بنویسد
حق تعالی از برای او صد هزار هزار درجه و باشد مثل کسی که با آنحضرت شهید شده باشد و بنویسد از برای او ثواب زیارت هر نبی و رسولی و هر که زیارت
امام حسین علیه السلام کرده باشد و کنند از ملائکه و جن و انس تا روز قیامت و طریق زیارت اینست که نیت کند این طریق
که ازور سیدی و مولای و ابن مولای الامام المعصوم المظلوم ابا عبد
الله الحسین علیه السلام عنی و عن والدی و اهلی و اولادی و اخواتی و اجدادی و اقربائی و جیرانی
و اخوانی الذین عن جمیع من سألنی بالدعاء و الزیارة قربة الی الله السلام علیک یا ابا عبد الله
السلام علیک یا ابن رسول الله السلام علیک یا ابن امیر المؤمنین و ابن سید الوصیین السلام علیک یا ابن فاطمة
سیدة نساء العالمین السلام علیک یا ثار الله و ابن ثاره و الوتر الموتور و السلام علیک و علی الارواح التی حلت
بفنائک و اناخت برحلک السلام علیکم منی جمیعا سلام الله ابدا ما بقیت و بقی اللیل و النهار یا ابا عبد الله لقد
عظمت الرزیة و جلت و عظمت المصیبة بک علینا و علی جمیع اهل الاسلام و جلت و عظمت مصیبتک فی السموات
علی جمیع اهل السموات فلعن الله امة اسست اساس الظلم و الجور علیکم اهل البیت و لعن الله امة دفعتکم
عن مقامکم و ازالتکم عن مراتبکم التی رتبکم الله فیها و لعن الله امة قتلتکم و لعن الله الممهدین لهم بالتمکین
من قتالکم برئت الی الله و الیکم منهم و اشیاعهم و اتباعهم و اولیائهم یا ابا عبد الله انی سلم لمن سالمکم
و حرب لمن حاربکم الی یوم القیمة و لعن الله علی آل زیاد و آل مروان و لعن الله امیة قاطبة و لعن الله ابن
مرجانة و لعن الله عمر ابن سعد و لعن الله شمرا و لعن الله امة اسرجت و الجمت و تنقبت و تهیأت لقتالک
بابی و امی لقد عظم مصابی بک فاسئل الله الذی اکرم مقامک و اکرمنی ان یرزقنی طلب ثارک مع امام
منصور من اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله اللهم اجعلنی عندک وجیها بالحسین علیه السلام فی الدنیا
و الآخرة یا ابا عبد الله انی اتقرب الی الله و الی رسوله و الی امیر المؤمنین و الی فاطمة و الی الحسن
و الیک بموالاتک و بالبراءة ممن قاتلک و نصب لک الحرب و بالبراءة ممن اسس [illegible] و من اشیاعهم و اتباعهم انی

سِلْمٌ لِمَنْ سالَمَكُمْ وَحَرْبٌ لِمَنْ حارَبَكُمْ وَوَلِيٌّ لِمَنْ والاكُمْ وَعَدُوٌّ لِمَنْ عاداكُمْ فَاَسْئَلُ اللهَ
مِمَّنْ اَسَّسَ اَساسَ ذٰلِكَ وَبَنى عَلَيْهِ بُنْيانَهُ وَجَرى فى ظُلْمِهِ وَجَوْرِهِ عَلَيْكُمْ وَعَلى اَشْياعِكُمْ بَرِئْتُ
اِلَى اللهِ وَاِلَيْكُمْ مِنْهُمْ وَاَتَقَرَّبُ اِلَى اللهِ ثُمَّ اِلَيْكُمْ بِمُوالاتِكُمْ وَمُوالاةِ وَلِيِّكُمْ وَبِالْبَراءَةِ
مِنْ اَعْدائِكُمْ وَالنّاصِبينَ لَكُمُ الْحَرْبَ وَبِالْبَراءَةِ الَّذى اَكْرَمَنى بِمَعْرِفَتِكُمْ وَ
مَعْرِفَةِ اَوْلِيائِكُمْ وَرَزَقَنِى الْبَراءَةَ مِنْ اَعْدائِكُمْ اَنْ يَجْعَلَنى مَعَكُمْ فِى الدُّنْيا وَالْاٰخِرَةِ
وَاَنْ يُثَبِّتَ لى عِنْدَكُمْ قَدَمَ صِدْقٍ فِى الدُّنْيا وَالْاٰخِرَةِ وَاَسْئَلُهُ اَنْ يُبَلِّغَنِى الْمَقامَ الْمَحْمُودَ الَّذى لَكُمْ عِنْدَ
اللهِ وَاَنْ يَرْزُقَنى طَلَبَ ثارى مَعَ اِمامٍ مَهْدِيٍّ ظاهِرٍ ناطِقٍ مِنْكُمْ وَاَسْئَلُ اللهَ بِحَقِّكُمْ وَبِالشَّاْنِ
الَّذى لَكُمْ عِنْدَهُ اَنْ يُعْطِيَنى بِمُصابى بِكُمْ اَفْضَلَ ما يُعْطى مُصاباً بِمُصيبَتِهِ مُصيبَةً ما اَعْظَمَها
وَاَعْظَمَ رَزِيَّتَها فِى الْاِسْلامِ وَفى جَميعِ اَهْلِ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنى فى مَقامى هٰذا مِمَّنْ تَنالُهُ
مِنْكَ صَلَواتٌ وَرَحْمَةٌ وَمَغْفِرَةٌ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ مَحْيايَ مَحْيا مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَمَماتى مَماتَ مُحَمَّدٍ
وَآلِ مُحَمَّدٍ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ اَجْمَعينَ اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذا يَوْمٌ تَبَرَّكَتْ بِهِ بَنُو اُمَيَّةَ
وَابْنُ آكِلَةِ الْاَكْبادِ اللَّعينُ ابْنُ اللَّعينِ عَلى لِسانِكَ وَلِسانِ نَبِيِّكَ[2] فى كُلِّ مَوْطِنٍ وَمَوْقِفٍ
وَقَفَ فيهِ نَبِيُّكَ صلى الله عليه وآله اَللّٰهُمَّ الْعَنْ اَبا سُفْيانَ وَمُعاوِيَةَ[3] وَيَزيدَ بْنَ مُعاوِيَةَ عَلَيْهِمْ مِنْكَ اللَّعْنَةُ اَبَدَ الْاٰ
بِدينَ وَهٰذا يَوْمٌ فَرِحَتْ بِهِ آلُ زِيادٍ وَآلُ مَرْوانَ بِقَتْلِهِمُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلامُ اَللّٰهُمَّ
فَضاعِفْ عَلَيْهِمُ اللَّعْنَ مِنْكَ وَالْعَذابَ اَللّٰهُمَّ اِنّى اَتَقَرَّبُ اِلَيْكَ فى هٰذَا الْيَوْمِ وَفى مَوْقِفى
هٰذا وَاَيّامِ حَياتى بِالْبَراءَةِ مِنْهُمْ وَاللَّعْنَةِ عَلَيْهِمْ وَبِالْمُوالاةِ لِنَبِيِّكَ وَآلِ نَبِيِّكَ عَلَيْهِمُ
السَّلامُ عَلَيْكَ يا مَوْلاىَ يا اَبا عَبْدِ اللهِ يَا بْنَ خاتَمِ النَّبِيّينَ وَابْنَ سَيِّدِ الْوَصِيّينَ وَابْنَ سَيِّدَةِ نِساءِ
الْعالَمينَ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا شَهيدُ ابْنَ الشَّهيدِ اَللّٰهُمَّ بَلِّغْهُ عَنّى فى هٰذِهِ السّاعَةِ وَفى هٰذَا
الْيَوْمِ وَفى هٰذَا الْوَقْتِ وَكُلِّ وَقْتٍ تَحِيَّةً وَسَلاماً سَلامُ اللهِ عَلَيْكَ يَا بْنَ سَيِّدِ الْعالَمينَ وَعَلَى
الْمُسْتَشْهَدينَ مَعَكَ سَلاماً مُتَّصِلاً مَا اتَّصَلَ اللَّيْلُ وَالنَّهارُ اَلسَّلامُ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ الشَّهيدِ اَلسَّلامُ
عَلَى الشُّهَداءِ مِنْ وُلْدِ اَميرِ الْمُؤْمِنينَ اَلسَّلامُ عَلى وُلْدِ الشُّهَداءِ مِنْ وُلْدِ جَعْفَرٍ وَعَقيلٍ اَلسَّلامُ
عَلى كُلِّ مُسْتَشْهَدٍ مَعَهُمْ مِنَ الْمُؤْمِنينَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَبَلِّغْهُمْ مِنّى تَحِيَّةً وَسَلاماً

السلام

[2] محمد صلى الله عليه وآله

[3] ابن ابى سفيان

اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا رَسُولَ اللهِ وَعَلَيْكَ السَّلامُ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ اَحْسَنَ اللهُ لَكَ الْعَزاءَ فى وَلَدِكَ
الْحُسَيْنِ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا اَبَا الْحَسَنِ يا اَميرَ الْمُؤْمِنينَ وَعَلَيْكَ السَّلامُ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ اَحْسَنَ
اللهُ لَكَ الْعَزاءَ فى وَلَدِكَ الْحُسَيْنِ اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا فاطِمَةُ يا بِنْتَ رَسُولِ اللهِ رَبِّ الْعالَمينَ وَعَلَيْكِ
السَّلامُ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ اَحْسَنَ اللهُ لَكِ الْعَزاءَ فى وَلَدِكِ الْحُسَيْنِ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا
اَبا مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ وَعَلَيْكَ السَّلامُ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ اَحْسَنَ اللهُ لَكَ الْعَزاءَ فى اَخيكَ الْحُسَيْنِ
اَلسَّلامُ عَلَيْكَ وَعَلى اَرْواحِ الْمُؤْمِنينَ وَالْمُؤْمِناتِ الْاَحْياءِ مِنْهُمْ وَالْاَمْواتِ وَعَلَيْهِمُ السَّلامُ وَ
رَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ اَحْسَنَ اللهُ لَهُمُ الْعَزاءَ فى مَوْلاهُمُ الْحُسَيْنِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنا مَعَ الطّالِبينَ
بِثارِهِ مَعَ اِمامٍ عَدْلٍ تُعِزُّ بِهِ الْاِسْلامَ وَاَهْلَهُ يا رَبَّ الْعالَمينَ پس بگويد اَللّٰهُمَّ الْعَنْ اَوَّلَ ظالِمٍ
ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَآخِرَ تابِعٍ لَهُ عَلى ذٰلِكَ اَللّٰهُمَّ الْعَنِ الْعِصابَةَ الَّتى جاهَدَتِ
الْحُسَيْنَ عليه السلام وَشايَعَتْ وَبايَعَتْ وَتابَعَتْ عَلى قَتْلِهِ اَللّٰهُمَّ الْعَنْهُمْ جَميعاً كَثيراً صد مرتبه
پس بگويد اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا اَبا عَبْدِ اللهِ وَعَلَى الْاَرْواحِ الَّتى حَلَّتْ بِفِنائِكَ عَلَيْكَ مِنّى
سَلامُ اللهِ اَبَداً ما بَقيتُ وَبَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهارُ وَلا جَعَلَهُ اللهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنّى لِزِيارَتِكُمْ پس
صد بار بگويد اَلسَّلامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَعَلى عَلِيِّ ابْنِ الْحُسَيْنِ وَعَلى اَوْلادِ الْحُسَيْنِ وَعَلى اَصْحابِ
الْحُسَيْنِ پس بگويد اَللّٰهُمَّ خُصَّ اَنْتَ اَوَّلَ ظالِمٍ بِاللَّعْنِ مِنّى وَابْدَأْ بِهِ اَوَّلاً ثُمَّ الثّانِىَ وَالثّالِثَ
وَالرّابِعَ اَللّٰهُمَّ الْعَنْ يَزيدَ خامِساً وَالْعَنْ عُبَيْدَ اللهِ بْنَ زِيادٍ وَابْنَ مَرْجانَةَ وَعُمَرَ بْنَ سَعْدٍ
شِمْراً وَآلَ اَبى سُفْيانَ وَآلَ زِيادٍ وَآلَ مَرْوانَ اِلى يَوْمِ الْقِيمَةِ پس دست برداشته بگويد
اَللّٰهُمَّ الْعَنِ الَّذينَ حارَبُوا رُسُلَكَ وَشاقُّوكَ وَعَبَدُوا غَيْرَكَ وَاسْتَحَلُّوا مَحارِمَكَ
وَالْعَنِ الْقادَةَ وَالْاَتْباعَ لَهُمْ وَمَنْ كانَ مِنْهُمْ وَرَضِىَ بِفِعالِهِمْ اَللّٰهُمَّ الْعَنْهُمْ لَعْناً
كَبيراً اَللّٰهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلامُ وَاسْتَنْقِذْهُمْ مِنْ اَيْدِى الْمُنافِقينَ
الْمُضِلّينَ وَالْكَفَرَةِ الْجاحِدينَ وَامْنُنْ عَلَيْهِمْ وَافْتَحْ لَهُمْ فَتْحاً يَسيراً وَاجْعَلْ
لَهُمْ مِنْ لَدُنْكَ عَلى عَدُوِّكَ وَعَدُوِّهِمْ سُلْطاناً نَصيراً اَللّٰهُمَّ اِنَّ الْاُمَّةَ خالَفَتِ الْاَئِمَّةَ

وكفرت بالكلمة وأقامت على الضلالة والردى وعلى الكفر والجهالة والعمى وهجرت الكتاب الذي أمرت بمعرفته و
الوصي الذي أمرت بطاعته وملكوت الأحزاب وكفروا بالحق لما جاءهم وتمسكوا بالباطل لما اتبعهم و
ضيعوا حقك وضلوا خلقك وقتلوا أولاد نبيك عليه السلام وخيرة عبادك وأصفياءك وحملة علمك وخزنة
سرك وجعلتهم الحاكمين في سماواتك وأرضيك اللهم فزلزل أقدامهم اللهم وأخرب ديارهم وكفف
سلاحهم وأيديهم وألق الاختلاف فيما بينهم وأفلل حدهم وأوهن كيدهم واضربهم بسيفك القاطع وارمهم بحجرك
الدامغ وأمرك النافذ وبأسك الذي لا ترده عن القوم المجرمين وعذبهم عذابا نكرا اللهم طمهم بالبلاء
طما وعمهم بالبلاء عما وقنهم به قنا وذرهم به ذرا اللهم خذهم من مأمنهم أخذ عزيز مقتدر اللهم خذهم
القرى وهي ظالمة اللهم عجل باستيصال شأفتهم واجتثاث أصولهم وقطع دابرهم ورفع حلمك عنهم يا إله العالمين اللهم
إنك تمحو ما تشاء وتثبت وعندك أم الكتاب اللهم امح دولة إبليس وأثبت دولة آدم اللهم إنا نرغب إليك في دولة كريمة
شريفة تعز بها الإسلام والإيمان وأهله وتذل بها الشرك والنفاق وأهله اللهم إنا نشكو إليك فقد نبينا وغيبة إمامنا
وكثرة عدونا وشدة الفتن بنا وتظاهر الزمان علينا فصل على محمد وآل محمد وأعنا على ذلك بفتح تعجله وبضر تكشفه
ونصر تعزه وسلطان حق تظهره ورحمة منك تجللناها وعافية منك تلبسناها يا أرحم الراحمين وعدك يا من لا يخلف الميعاد
اللهم إن سنتك ضائعة وأحكامك معطلة وجماعة آل نبيك في الأرض هائمة كالوحوش السائمة اللهم أعل الحق واستنقذ
الخلق من المؤمنين والمؤمنات وامنن علينا واهدنا بالإيمان وعجل فرجنا بالقائم عليه السلام واجعلنا له رفدا
واجعله لنا ردءا اللهم أهلك من جعل يوم قتل ولد نبيك صلى الله عليه وآله عيدا واستهل به فرحا ومرحا وخذ
آخرهم كما أخذت أولهم اللهم ضاعف البلاء والتنكيل على الظالمين من الأولين والآخرين وزدهم
بلاء ولعنة وأقلل شيعتهم وأقاربهم وجماعتهم وحماتهم اللهم ارحم العترة الضائعة الخائفة
المقتولة الذليلة القليلة من الشجرة الطيبة المباركة اللهم أعل كلمتهم وأفلج حجتهم واكشف البلاء عنهم
واصرف حنادس الأباطيل عنهم وثبت قلوب شيعتهم على موالاتهم ونصرهم وأعنهم وصبرهم على الأذى
في جنبك واجعل لهم أياما معلومة وأوقاتا مشهورة كما ضمنت لأوليائك في كتابك المنزل فإنك قلت
وعد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات ليستخلفنهم في الأرض كما استخلف الذين من قبلهم وليمكنن
لهم دينهم الذي ارتضى لهم وليبدلنهم من بعد خوفهم أمنا يعبدونني لا يشركون بي شيئا اللهم فا
كشف غمهم يا لا إله إلا أنت يا أرحم الراحمين يا حي يا قيوم فإني عبدك الخائف منك الراجع إليك السائل

لك

لك المتوكل عليك اللاجي إلى فنائك فتقبل دعائي واسمع نجواي واجعلني ممن رضيت عمله وهديته وقبلت
نسكه وانتجبته برحمتك إنك أنت العزيز الوهاب اللهم صل على محمد وآل محمد وبارك على محمد وآل محمد
وارحم محمدا وآل محمد كأفضل ما صليت وباركت وترحمت على إبراهيم وآل إبراهيم إنك حميد مجيد وكما
صليت على أحد من أصفيائك وأنبيائك وملائكتك وحملة عرشك بلا إله إلا أنت يا لا إله إلا أنت لا تفرق
بيني وبين محمد وآل محمد صلواتك عليهم واجعلني من شيعة محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين وعلي
ومحمد وجعفر وموسى وعلي ومحمد وعلي والحسن والحجة صاحب الزمان صلوات الله عليهم أجمعين وأدخلني
فيما أدخلتهم فيه وأخرجني مما أخرجتهم منه پس روی راست سوی زمین نهد و بگوید یا من یفعل ما یشاء ویحکم ما یرید
حكمت في أهل بيت نبيك صلواتك عليه وآله بما حكمت ذلك الحمد محمودا مشكورا فاجعل فرجنا مقرونا
بفرجهم معجلا يا رب فإنك ضمنت إعزازهم بعد الذلة وتكثيرهم بعد القلة وإظهارهم بعد الخمول يا أرحم
الراحمين أسألك يا إلهي وسيدي بجودك وكرمك أن تبسط أملي وتشكر قليل عملي وأن تزيد في أيامي وتبلغني
ذلك المشهد الشريف وتجعلني من الذين إذا دعوا أجابوا إلى طاعتهم وموالاتهم وأرني ذلك إن شاء الله تعالى
سريعا إنك على كل شيء قدير پس سجده کند و بگوید اللهم لك الحمد حمد الشاكرين على مصابهم
الحمد لله على عظيم رزيتي اللهم ارزقني شفاعة الحسين يوم الورود وثبت لي قدم صدق
عندك مع الحسين وأصحاب الحسين الذين بذلوا مهجهم دون الحسين عليه السلام پس دو رکعت
نماز کند در هر رکعتی الحمد یکبار و قل هو الله احد دوازده بار و بعد از نماز تسبیح زهرا علیها السلام بگوید و دعا کند
با آنچه خواهد پس سجده کند بعد از آنکه نیت سجدهٔ شکر کرده باشد باین روش که اسجد سجدة الشکر لزیارة
الحسين عليه السلام لندبها قربة إلى الله و بگوید اللهم إني صليت وركعت وسجدت لك وحدك
لا شريك لك لأن الصلوة والركوع والسجود لا يكون إلا لك لأنك أنت الله لا إله إلا أنت اللهم
صل على محمد وآل محمد وأبلغهم عني أفضل السلام والتحية واردد علي منهم السلام والتحية اللهم
وهاتان الركعتان هدية مني إلى مولاي الحسين بن علي عليهما السلام اللهم صل على محمد وآل محمد
وتقبل مني وأجرني على ذلك بأفضل أملي ورجائي فيك وفي وليك يا ولي المؤمنين زیارت روز عاشورا
بطریق اسهل نیت کند باین طریق — که مختصرست زیارت علی بن الحسین و شهدا
که ازور زیارة علي بن الحسين عليهما السلام عني وعن والدي وأهلي وأولادي وإخواني

واجدادی وجدّاتی وقرابات وجیرانی واخوانی الذین ومن جمیع من تلذذنی بالدعاء والزیارة عن البعد اسلوبها
... الله پس بگوید السلام علیک یا مولای السلام علیک یابن مولای السلام علیک یا علی بن الحسین
لعن الله من ظلمک ولعن الله قتلتک وضاعف علیهم العذاب الالیم والسلام علیک ورحمة الله وبرکاته
وعلی عباد الله الصالحین ونیت زیارت شهدا چنین کند که ازور زیارت الشهداء الی آخر وبگوید السلام علیکم
یا اولیاء الله واحبائه السلام علیکم یا اصفیاء الله واودائه السلام علیکم یا انصار دین الله
وانصار رسوله وانصار امیر المؤمنین وانصار فاطمة الزهراء وانصار الحسن والحسین
بابی انتم وامی طبتم وطابت الارض التی فیها دفنتم وفزتم فوزا فیا لیتنی کنت معکم فافوز
معکم فی الجنان وحسن اولئک رفیقا والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته نوع دیگر زیارت شهداء
کند با ینطریق که بعد از نیت بگوید السلام علیک یا اول قتیل من خیر سلیل من نسل خیر سلیل من سلالة ابرهیم
الخلیل صلی الله علیه وآله وصلی علی نبیک اذ قال قتل الله قوما ما قتلوک یا بنی ما اجرءهم علی الرحمن
وعلی انتهاک حرمة رسول علی الدنیا بعدک العفاء کأنی بک بین یدیه ماثلا وللکافرة قائلا
انا علی بن الحسین بن علی نحن وبیت الله اولی بالنبی اطعنکم بالرمح حتی ینثنی اضربکم بالسیف احمی عن
ضرب غلام هاشمی عربی والله لا یحکم فینا ابن الدعی حتی تقضیت نحبک ولقیت ربک اشهد انک اولی بالله
وبرسوله وانک ابن رسوله وابن حجته حکم الله لک علی قاتلک منقذ ابن مرة بن النعمان العبدی
لعنة الله وخزاه ومن شرک فی قتلک وکانوا علیک ظهیرا واصلاهم جهنم وساءت مصیرا وجعلنا
الله من ملاقیک ومرافقیک ومرافقی جدک وابیک وعمک واخیک وامک المظلومة وابرء
الی الله ممن قاتلک واسأل الله مرافقتکم فی دار الخلود وابرء الی الله من اعدائکم اولی الجحود و
السلام علیک ورحمة الله وبرکاته السلام علی عبد الله بن الحسین الطفل الرضیع والمرمی الصریع
المتشحط دما المصعد دمه فی السماء المذبوح بالسهم فی حجر ابیه لعن الله رامیه حرملة
ابن کاهل الاسدی وذویه السلام علی عبد الله بن امیر المؤمنین علیه السلام المنادی بالولاء
فی عرصة کربلاء والضارب مقبلا ومدبرا لعن الله قاتله هانی بن ثبیت
الحضرمی السلام علی ابی الفضل العباس بن امیر المؤمنین علیه السلام المواسی
اخاه بنفسه الآخذ لغده من امسه الفادی له الواقی الساعی الیه بمائه المقطوعة یداه

لعن الله

لعن الله قاتلیه یزید بن رقاد وحکیم بن الطفیل الطائی السلام علی جعفر بن امیر المؤمنین الصابر بنفسه
محتسبا والنائی عن الاوطان مغتربا المستسلم للقتال المستقدم المتزال المکثور بالرجال لعن الله
قاتله هانی بن ثبیت الحضرمی السلام علی عثمان بن امیر المؤمنین سمی عثمان بن مظعون ولعن الله رامیه بالسهم خولی بن یزید الاصبحی
الایادی والابانی الدارمی لعنه الله وضاعف علیه العذاب الالیم السلام علی محمد بن امیر المؤمنین قتیل الابانی الدارمی
وصلی الله علیک یا محمد وعلی اهل بیتک الصابرین السلام علی ابی بکر بن امیر المؤمنین الحسن الزکی الولی المرمی بالسهم
الردی لعن الله قاتله عبد الله بن عقبة الغنوی السلام علی عبد الله بن الحسین بن علی الزکی لعن الله قاتله
ورامیه حرملة بن کاهل الاسدی السلام علی قاسم بن الحسن بن علی المضروب هامته المسلوب لامته
حین نادی عمه الحسین فجلی علیه عمه کالصقر وهو یفحص برجلیه التراب والحسین یقول بعدا
لقوم قتلوک ومن خصمهم یوم القیمة جدک وابوک ثم قال عز والله علی عمک ان تدعوه فلا یجیبک
او یجیبک فلا ینفعک صوت والله هذا یوم کثر واتره وقل ناصره جعلنا الله معکما یوم جمعکما وبوأنا
مبوءکما ولعن الله قاتله عمرو بن سعد بن نفیل الازدی واصلاه جحیما واعد له عذابا الیما السلام
علی عون بن عبد الله جعفر الطیار فی الجنان حلیف الایمان ومنازل الاقران الناصح للرحمن التالی
للمثانی والقرآن لعن الله قاتله عبد الله بن قطبة النبهانی السلام علی محمد بن عبد الله بن جعفر
الشاهد مکان ابیه والتالی لاخیه وواقیه لعن الله قاتله عامر بن نهشل التمیمی السلام علی
جعفر بن عقیل لعن الله قاتله بشر بن حوط الهمدانی السلام علی عبد الرحمن بن عقیل لعن الله قاتله
عمر بن خالد بن اسد الجهنی السلام علی القتیل بن القتیل عبد الله بن مسلم بن عقیل لعن الله قاتله
عمر بن صبیح وقیل عامر بن صعصعة وقیل اسید بن مالک السلام علی عبید الله
ابن مسلم لعن الله قاتله ورامیه عمر بن صبیح الصیداوی السلام علی محمد بن ابی
سعید بن عقیل لعن الله قاتله سلیمان بن عوف الحضرمی السلام علی قارب مولی الحسین بن علی السلام
علی منجح مولی الحسین بن علی السلام علی مسلم بن عوسجة الاسدی القائل للحسین
وقد اذن له فی الانصراف انحن نخلی عنک وبم نعتذر عند الله من اداء حقک ولا والله
حتی اکسر فی صدورهم رمحی واضربهم بسیفی ما ثبت قائمه فی یدی ولا افارقک ولو لم یکن
معی سلاح اقاتلهم به لقذفتهم بالحجارة ولم افارقک حتی اموت معک کنت اول من شری

نفسه واول شهيد من شهداء الله قضى نحبه ففزت ورب الكعبة شكر الله استقدامك ومواساتك
امامك اذ مشى اليك وانت صريع فقال يرحمك الله يا مسلم ابن عوسجة وقرأ فمنهم
من قضى نحبه ومنهم من ينتظر وما بدلوا تبديلا لعن الله المشتركين في قتلك عبد الله
الضبابي وعبد الرحمن ابن ابي خشكارة البجلي ومسلم ابن عبد الله ابن الضبابي السلام على سعيد
ابن عبد الله الحنفي القائل للحسين وقد اذن له في الانصراف لا والله لا نخليك حتى يعلم الله
انا قد حفظنا غيبة رسول الله فيك والله لو اعلم اني اقتل ثم احرق ثم ابعث حيا ثم
اقتل ثم احرق ثم اذرى ثم يفعل ذلك بي سبعين مرة ما فارقتك حتى القى حمامي دونك
وكيف افعل وانما هي موتة او قتلة واحدة ثم هي الكرامة التي لا انقضاء لها ابدا فقد لقيت حمامك
وواسيت امامك ولقيت من الله الكرامة في دار المقامة حشرنا الله معكم في المستشهدين ورزقنا
مرافقتكم في اعلا عليين السلام على بشر ابن عمر الحضرمي شكر الله لك قولك للحسين وقد اذن
في الانصراف اكلتني اذا السباع حيا اذا فارقتك واسئل عنك الركبان واخذلك مع الاعوان لا
يكون هذا ابدا السلام على بريد ابن حضير الهمداني القاري المجدل بالمشرفي السلام على عمران ابن كعب
الانصاري السلام على نعيم ابن عجلان الانصاري السلام على زهير ابن القين البجلي القائل للحسين وقد
قد اذن في الانصراف لا والله لا يكون ذلك ابدا اترك ابن رسول الله اسيرا في يد الاعداء و
انجو انا لا اراني الله ذلك اليوم السلام على الحر ابن يزيد الرياحي السلام على عبد الله ابن عمير
الكلبي السلام على نافع ابن هلال البجلي المرادي السلام على انس ابن الكاهل الاسدي السلام
على قيس ابن مسهر الصيداوي السلام على عبد الله وعبد الرحمن ابني عروة بن حراق الغفاريين
السلام على جون ابن حوي مولى ابي عام السلام على عمرو بن قرظة الانصاري السلام على حبيب بن
مظاهر الاسدي السلام على ابي ذر الغفاري القائل للحسين حين قال له عليه السلام انت في اذن
مني فانما تبعتنا طلبا للعافية فلا تبتل بطريقتنا يابن رسول الله انا في الرخاء الحس قصاعكم
وفي الشدة اخذلكم والله ان ريحي لمنتن وان حسبي للئيم ولوني لاسود فتنفس علي بالجنة
فيطيب ريحي ويشرف حسبي ويبيض وجهي لا والله لا افارقكم حتى يختلط هذا الدم الاسود مع
دمائكم السلام على شبيب ابن عبد الله النهشلي السلام على الحجاج بن يزيد السعدي السلام على قاسط وكردوس

ابني

ابني زهير التغلبيين السلام على كنانة بن عتيق السلام على ضرغامة ابن مالك السلام على
حوي ابن مالك الضبعي السلام على عمرو بن ضبيعة الضبعي السلام على زيد بن ثبيت القيسي
السلام على قعنب ابن قعنب ابن بشير الخثعمي السلام على مسعود بن الحجاج وابنه السلام على زيد بن
معقل الجعفي السلام على مجمع ابن عبد الله العائذي السلام على عمار بن حسان ابن شريح الطائي السلام
على حيان ابن حارث السلماني الازدي السلام على جندب ابن حجر الخولاني السلام على عمرو بن خالد الصيداوي
السلام على سعيد مولاه السلام على يزيد بن زياد المظاهر الكندي السلام على زاهر مولى عمرو بن الحمق الخزاعي السلام
على ابي جبلة بن علي الشيباني السلام على اسلم ابن كثير الازدي الاعرج السلام على زهير ابن سليم الازدي السلام
على قاسم ابن حبيب الازدي السلام على عمرو بن جندب الحضرمي السلام على ابي ثمامة عمرو بن عبد الله الصائدي
السلام على حنظلة ابن اسعد الشبامي السلام على عبد الرحمن بن عبد الله ابن الكدر الارحبي السلام
على عمار ابن ابي سلامة الهمداني السلام على عابس ابن ابي شبيب الشاكري السلام على شوذب مولى شاكر
السلام على شبيب ابن الحارث ابن سريع السلام على مالك ابن عبد بن سريع السلام على الجريح المأسور سوار بن
ابي حمير الفهمي الهمداني السلام على المرتب معه عمرو بن عبد الله الجندعي السلام عليكم يا خير انصار الله
السلام عليكم بما صبرتم بوأكم الله مبوأ الابرار اشهد لقد كشف الله لكم الغطاء ومهد لكم الوطاء واجزل
لكم العطاء وكنتم عن الحق غير بطاء وانتم لنا فرطاء ونحن لكم خلطاء في دار البقاء والسلام عليكم
ورحمة الله وبركاته وافضل تحياته ويكى ديگر از اوقات زيارت مولانا حسين ابن علي روز بيستم
صفر است واين روزيست كه حرم امام حسين عليه السلام از شام بمدينه آمدند وهم درين روز جابر بن عبد الله الانصاري
از مدينه بكربلا جهت زيارت حضرت امام حسين عليه السلام آمد واو اول كسي از مردمان كه زيارت كرد شاه شهيد را
او بود واين را زيارت اربعين گويند ودر حديث است از امام حسن عسكري ع كه فرموده اند كه علامات مومن پنج است
پنجاه ويك ركعت و زيارت اربعين كردن وانگشتري بدست راست كردن وپيشاني بر خاك نهادن وبلند خواندن بسم الله
الرحمن الرحيم وطريق اين زيارت چنانكه حضرت امام جعفر عليه السلام فرموده آنست كه در وقت ارتفاع روز زيارت كنند بالطريق
كه بر بلندي ايستاده اشارت كنند بجانب مشهد آن حضرت وبعد از نيت بگويند كه السلام على ولي الله وحبيبه السلام على خليل الله ونجيبه
على صفي الله وابن صفيه السلام على الحسين المظلوم الشهيد السلام على اسير الكربات وقتيل العبرات اللهم اني اشهد انه وليك وابن وليك
وصفيك الفائز بكرامتك اكرمته بالشهادة وحبوته بالسعادة واجتبيته بطيب الولادة

وجعلته سيدا من السادة وقايدا من القادة وزايدا من الزادة واعطيته مواريث الانبياء
وجعلته على خلقك من الاوصياء فاعذر في الدعاء ومنح النصح وبذل مهجته فيك ليستنقذ
عبادك من الجهالة وحيرة الضلالة وقد توازر عليه من غرته الدنيا وباع حظه بالارذل
الادنى وشرى آخرته بالثمن الاوكس وتغطرس وتردى في هواه واسخطك واسخط نبيك واطاع
من عبادك اهل الشقاق والنفاق وحملة الاوزار المستوجبين النار فجاهدهم فيك صابرا محتسبا
حتى سفك في طاعتك دمه واستبيح حريمه اللهم فالعنهم لعنا وبيلا وعذبهم عذابا اليما
السلام عليك يا بن رسول الله السلام عليك يا بن سيد الاوصياء اشهد انك امين الله
وابن امينه عشت سعيدا ومضيت حميدا ومت فقيدا مظلوما شهيدا واشهد ان الله منجز ما
وعدك ومهلك من خذلك ومعذب من قتلك واشهد انك وفيت بعهد الله وجاهدت
في سبيل الله سبيله حتى اتاك اليقين فلعن الله من قتلك ولعن الله من ظلمك ولعن الله
امة سمعت بذلك فرضيت به اللهم اني اشهدك اني ولي لمن والاه وعدو لمن عاداه
بابي انت وامي يا بن رسول الله اشهد انك كنت نورا في الاصلاب الشامخة و
الارحام الطاهرة لم تنجسك الجاهلية بانجاسها ولم تلبسك المدلهمات من ثيابها واشهد
انك الامام البر التقي الرضي الزكي الهادي المهدي واشهد ان الائمة
من ولدك كلمة التقوى واعلام الهدى والعروة الوثقى والحجة على اهل الدنيا
واشهد اني بكم مؤمن وبايابكم موقن بشرايع ديني وخواتيم عملي وقلبي لقلبكم
سلم وامري لامركم متبع ونصرتي لكم معدة حتى ياذن الله لكم فمعكم معكم لا مع
عدوكم صلوات الله عليكم وعلى ارواحكم واجسامكم وشاهدكم وغايبكم وظاهركم
وباطنكم امين رب العالمين پس دو رکعت نماز زیارت بگذارد و هر دعا که خواهد بخواند
و هر حاجت که داشته باشد طلب نماید که برآورده میشود انشاء الله و سنت است در روز هفدهم ربیع الاول
زیارت مشاهد مشرفه کردن خصوصا زیارت رسول الله صلی الله علیه وآله و زیارت علی بن ابی طالب علیه السلام
و اگر دور باشد باین طریق که زیارت رسول صلی الله علیه وآله میکنم سنت قریب [illegible] بگوید اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریك له واشهد انك رسول الله وانك محمد بن عبد الله واشهد انك قد

بلغت

بلغت رسالات ربك ونصحت لامتك وجاهدت في سبيل الله وعبدت الله مخلصا حتى اتيك
اليقين بالحكمة والموعظة الحسنة واديت الذي عليك من الحق وانك قد رؤفت بالمؤمنين و
غلظت على الكافرين فبلغ الله بك افضل شرف محل المكرمين الحمد لله الذي استنقذنا بك
من الشرك والضلالة اللهم فاجعل صلواتك وصلوات ملائكتك المقربين وانبيائك المرسلين
وعبادك الصالحين واهل السموات والارضين ومن سبح لك يا رب العالمين من الاولين
والاخرين على محمد عبدك ورسولك ونبيك وامينك ونجيبك وحبيبك وصفيك وخاصتك
وصفوتك وخيرتك من خلقك اللهم اعطه الدرجة الرفيعة وآته الوسيلة من الجنة
وابعثه مقاما محمودا يغبطه به الاولون والاخرون اللهم انك قلت ولو انهم اذ ظلموا
انفسهم جاؤك فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحيما واني اتيتك
مستغفرا تائبا من ذنوبي واني اتوجه بك الى الله ربك وربي ليغفر لي ذنوبي و زیارت
امیر المؤمنین علی علیه السلام بنوعی که در روز مبعث مذکور میشود بجای آوردن و لکن دیگر از اوقات [illegible]
زیارت امام حسین علیه السلام شب اول رجب و روز او روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که هر که زیارت کند
امام حسین علیه السلام را در اول رجب بیامرزد حق تعالی او را البته و طریق زیارت امام حسین علیه السلام است که بعد از نیت اشاره کند بجانب
مشهد آن حضرت اگر دور باشد و بگوید السلام علیك یا بن رسول الله السلام علیك یا بن خاتم النبیین السلام علیك یا بن
سید المرسلین السلام علیك یا بن سید الوصیین السلام علیك یا ابا عبد الله السلام علیك یا حسین بن علی
السلام علیك یا بن فاطمة الزهراء سیدة نساء العالمین السلام علیك یا ولی الله وابن ولیه
السلام علیك یا صفی الله وابن صفیه السلام علیك یا حجة الله وابن حجته السلام علیك
یا حبیب الله وابن حبیبه السلام علیك یا سفیر الله وابن سفیره السلام علیك یا خازن
الكتاب المسطور السلام علیك یا وارث التوراة والانجیل والزبور السلام علیك یا امین
الرحمن السلام علیك یا شریك القرآن السلام علیك یا عمود الدین السلام علیك یا باب حكمة
رب العالمین السلام علیك یا عیبة علم الله السلام علیك یا موضع سر الله
السلام علیك یا ثار الله وابن ثاره والوتر الموتور السلام علیك وعلی الارواح التی حلت بفنائك
وانا خت برحلك بابي انت وامي ونفسي یا ابا عبد الله لقد عظمت المصیبة وجلت الرزیة

علينا وعلى جميع اهل الاسلام فلعن الله امة اسست اساس الظلم والجور عليكم اهل البيت ولعن الله
امة دفعتكم عن مقامكم وازالتكم عن مراتبكم التى رتبكم الله فيها بابى انت وامى ونفسى
يا ابا عبد الله لقد اقشعرت لدمائكم اظلة العرش مع اظلة الخلايق وبكتكم السماء
والارض وسكان الجنان والبر والبحر صلى الله عليك عدد ما فى علم الله لبيك داعى الله
ان كان لم يجبك بدنى عند استغاثتك ولسانى عند استنصارك فقد اجابك قلبى وسمعى
وبصرى سبحان ربنا ان كان وعد ربنا لمفعولا اشهد انك طهر طاهر مطهر
من طهر طاهر مطهر طهرت وطهرت بك البلاد وطهرت بك الارض ارض انت بها وطهرت
حرمك اشهد انك قد امرت بالقسط والعدل ودعوت اليهما وانك صادق صديق
صدقت فيما دعوت اليه وانك ثار الله فى الارض واشهد انك قد بلغت عن الله وعن جدك
رسول الله وعن ابيك امير المؤمنين وعن اخيك الحسن ونصحت وجاهدت
فى سبيل الله وعبدت الله مخلصا حتى اتيك اليقين فجزاك الله خير جزاء
السابقين وصلى الله عليك وسلم تسليما اللهم صل على محمد وال محمد وصل
على الحسين المظلوم الشهيد الرشيد قتيل العبرات واسير الكربات صلوة
نامية زاكية مباركة تصعد اولها ولا تنفد اخرها افضل ما صليت على احد
من اولاد انبيائك المرسلين يا اله العالمين وهم درين روز شنبه زيارت على ابن الحسين
از لوازم است بايد كه بعد از نيت بگويد السلام عليك يا ابن رسول الله السلام
عليك يا ابن نبى الله السلام عليك يا ابن امير المؤمنين السلام عليك يا ابن الحسين
الشهيد السلام عليك ايها الشهيد ابن الشهيد السلام عليك ايها المظلوم
ابن المظلوم لعن الله امة قتلتك ولعن الله امة سمعت بذلك فرضيت به وزيارت
شهداء بعد از نيت بگويد السلام عليكم يا اولياء الله واحبائه السلام عليكم يا اصفياء
الله واودائه السلام عليكم يا انصار دين الله وانصار نبيه وانصار امير المؤمنين وانصار
الحسن والحسين عليهما السلام بابى انتم وامى طبتم وطابت الارض التى دفنتم فيها وفزتم فوزا عظيما
فياليتنى كنت معكم فافوز معكم ودر شب نصف رجب و روز او و شب نصف شعبان هم زيارت سنت است و در شب هفتم رجب مسنونست

ودرين

ودرين روز شنبه زيارت حضرت امير المؤمنين عليه السلام سنت است بانطريق كه بعد از نيت بگويد السلام على رسول الله السلام
على خيرة الله السلام على البشير النذير والسراج المنير ورحمة الله وبركاته السلام على الملائكة الحافين بهذا الحرام
وبهذا الضريح اللائذين به السلام عليك يا خير الشهداء السلام عليك يا عماد الاولياء السلام عليك
يا اية العظمى السلام عليك يا خامس اهل العباء السلام عليك يا قائد الغر المحجلين الاتقياء السلام عليك
يا عصمة الاولياء السلام عليك يا زين الموحدين النجباء السلام عليك يا صاحب الحوض وحامل
اللواء السلام عليك يا قاسم الجنة والنار ولظى السلام عليك يا من شرفت به مكة ومنى السلام
عليك يا بحر العلوم وكهف الفقراء السلام عليك يا من ولد فى الكعبة وزوج فى السماء بسيدة النساء وكان
شهوده الملائكة السفرة الاصفياء السلام عليك يا من خصه النبى بجزيل الحباء السلام عليك يا من بات على فراش
خير الانبياء ووقاه بنفسه مبارزة الاعداء السلام عليك يا من ردت له الشمس فساوى شمعون الصفا عليك
السلام عليك يا من انجى الله سفينة نوح باسمه واسم اخيه حيث التطم حولها الماء وطما السلام
يا من تاب الله به وباخيه على ادم اذ غوى السلام عليك يا فلك النجاة الذى من ركب فيه نجى ومن
تجاوز عنه هوى السلام عليك يا مخاطب الثعبان وذئب الفلا السلام عليك ورحمة الله وبركاته
السلام عليك يا حجة الله على ذوى الالباب السلام عليك يا معدن الحكمة وفصل الخطاب السلام
عليك يا من عنده علم الكتاب السلام عليك يا ميزان يوم الحساب السلام عليك يا فاصل
الحكم الناطق بالصواب السلام عليك ايها المتصدق بالخاتم فى المحراب السلام عليك يا من كفى الله
به المؤمنين القتال يوم الاحزاب السلام عليك يا من اخلص لله بالوحدانية واناب السلام عليك
يا قالع باب خيبر الصخود من الصلاب السلام عليك يا من دعاه خير الانام الى المبيت على فراشه
واسلم نفسه لنبيه واجاب السلام عليك يا من له طوبى وحسن ماب ورحمة الله وبركاته السلام عليك
يا عصمة الدين السلام عليك يا سيد السادات السلام عليك يا صاحب المعجزات السلام عليك يا من
نزلت فى فضله سورة والعاديات السلام عليك يا من كتب اسمه فى السماء على السرادقات
السلام عليك يا مظهر العجائب والايات السلام عليك يا امير المؤمنين الغزوات
السلام عليك يا مخبرا وبما هو ات السلام عليك يا مخاطب ذئب الفلوات
السلام عليك يا خاتم الاوصياء ومبين المشكلات السلام عليك

يا من ناجى الرسول فقدّم بين يدى نجويه صدقات السلام عليك يا والد الائمة السادات ورحمة الله
وبركاته السلام عليك يا تالى المبعوث السلام عليك يا وارث خير موروث ورحمة الله وبركاته السلام
عليك يا سيد المؤمنين السلام عليك يا امام المتقين السلام عليك يا ملجاء المكروبين السلام عليك
عصمة المؤمنين السلام عليك يا مظهر البراهين السلام عليك يا طه ويس السلام عليك يا حبل الله المتين السلام
عليك يا قالع الصخرة عن فم القليب ومظهر الماء المعين السلام عليك يا عين الله الناظرة فى العالمين و
يده الباسطة ولسانه المعبّرة عنه فى بريته اجمعين السلام عليك يا وارث علم الله الاولين والاخرين
وصاحب لواء الحمد وساقى اوليائه من حوض خاتم النبيين السلام عليك يا يعسوب الدين
وقايد الغر المحجلين ووالد الائمة المرضيين ورحمة الله وبركاته السلام عليك على اسم الله الرضى
الرضى ووجهه المضى وجنبه القوى وصراطه السوى السلام على الامام المخلص الصفى السلام
على الكواكب الدرى السلام على الامام ابى الحسن على ورحمة الله وبركاته السلام
على اب الائمة الهدى ومصابيح الدجى واعلام التقى ومنار الهدى وذوى النهى
وكهف الورى والعروة الوثقى والحجة على اهل الدنيا ورحمة الله وبركاته السلام على نور
الانوار وحجة الجبار ووالد الائمة الاطهار وقسيم الجنة والنار المخبر عن
الاثار المدمر عن الكفار مستنقذ الشيعة المخلصين من عظيم الاوزار السلام على المخصوص
بالطاهرة ابنة الرسول المختار المولود فى البيت ذى الاستار المتزوج فى السماء بالبرة
الطاهرة الرضية المرضية والدة الائمة الاطهار ورحمة الله وبركاته السلام على النباء
العظيم الذى هم فيه مختلفون عليه يعرضون وعنه يسالون ورحمة الله وبركاته السلام
عليك على نور الله الانور وضيائه الازهر ورحمة الله وبركاته السلام عليك يا ولى الله و
حجته وخاصة الله وخالصته اشهد يا ولى الله لقد جاهدت فى سبيل الله حق جهاده واتبعت منهاج رسول الله
صلى الله عليه واله وشرعة احكامه واقمت الصلوة واتيت الزكوة وامرت بالمعروف
ونهيت عن المنكر وجاهدت فى سبيل الله صابرا ناصحا مجتهدا محتسبا عند الله عظيم الاجر
حتى اتاك اليقين لعن الله من دفعك عن مقامك وازالك عن مراتبك ولعن الله من بلغه ذلك
فرضى به انا الى الله من اعدائك براء بعد از ان دو ركعت نماز زيارت كند و هر حاجت كه داشته باشد بخواهد
بعد از ان وداع كند

بايمظرق

بابيطرق السلام عليك يا امير المؤمنين ورحمة الله وبركاته استودعك الله واقرء عليك السلام ورحمة الله
وبركاته امنا بالله وبالرسول وبما جاء به وبما دعا اليه اللهم لا تجعله اخر العهد من زيارتى
اياه وارزقنى العود وان توفيتنى قبل ذلك فانى اشهد فى مماتى بما شهدت عليه فى حيوتى اللهم انى
اسئلك ان تصلى على محمد وعلى والحسن والحسين وعلى ومحمد وجعفر وموسى وعلى ومحمد
وعلى والحسن والمهدى صاحب الزمان وان لا تجعله اخر العهد من زيارته وان جعلته
فاجعلنى مع هؤلاء الائمة الهداة لا جعله الله اخر العهد منا ومن زيارتنا انه سميع مجيب ودر
روز او زيارت حضرت پيغمبر صلى الله عليه وآله كند خواه نزديك وخواه دور با بيطرق كه بعد از نيت بگويد اشهد ان لا
اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله وانه سيد الاولين والاخرين وانه سيد الانبياء و
المرسلين اللهم صل عليه وعلى اهل بيته الطيبين السلام عليك يا رسول الله السلام عليك يا خليل الله السلام عليك
يا نجى الله السلام عليك يا رحمة الله السلام عليك يا صفى الله السلام عليك يا خيرة الله السلام عليك
يا حبيب الله السلام عليك يا نجى الله السلام عليك يا خاتم النبيين السلام عليك يا سيد المرسلين السلام عليك
يا قائما بالقسط السلام عليك يا فاتح الخير السلام عليك يا معدن الوحى والتنزيل السلام
عليك يا مبلغا عن الله السلام عليك ايها السراج المنير السلام عليك ايها البشير النذير
السلام عليك يا نور الله الذى يستضاء به السلام عليك وعلى اهل بيتك الطيبين الطاهرين
الهادين المهديين السلام عليك وعلى جدك عبد المطلب وعلى ابيك عبد الله السلام
عليك وعلى امك امنة بنت وهب السلام على عمك حمزة سيد الشهداء السلام على عمك العباس
ابن عبد المطلب السلام على عمك وكفيلك ابى طالب السلام عليك يا محمد السلام عليك يا احمد
السلام عليك يا حجة الله على الاولين والاخرين والسابق الى طاعة رب العالمين والمهيمن على
رسله والخاتم لانبيائه والشاهد على خلقه والشفيع اليه والمكين لديه والمطاع فى ملكوته
الاحمد من الاوصاف المحمد لساير الاشراف الكريم عند الرب المكلم من وراء الحجاب
الفائز بالسباق والفائت عن اللحاق تسليم عارف بحقك معترف بالتقصير فى قيامه بواجبك
غير منكر ما انتهى اليه من فضلك موقن بالمزيدات من ربك مؤمن بالكتاب المنزل اليك
محلل حلالك محرم حرامك اشهد يا رسول الله مع كل شاهد واتحملها عن كل جاحد انك

قد بلغت رسالة ربك ونصحت لامتك وجاهدت في سبيل ربك وصدقت بامره واحتملت الاذى فيما
دعوت الى سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة الجميلة وأديت الحق الذي كان عليك انك قد رؤفت
بالمؤمنين وغلظت على الكافرين وعبدت الله مخلصا حتى اتيك اليقين فبلغ الله بك اشرف محل المكرمين
واعلى منازل المقربين وارفع درجات المرسلين حيث لا يلحقك لاحق ويفوتك فائق ولا يسبقك سابق
ولا يطمع في ادراكك طامع الحمد لله الذي استنقذنا بك من الهلكة وهدانا بك من الضلالة ونورنا
بك من الظلمة فجزاك الله يا رسول الله من مبعوث افضل ما جزى نبيا من امته ورسولا عمن ارسل اليه
بابي انت وامي يا رسول الله زرتك عارفا بحقك مقرا بفضلك مستبصرا بضلالة من خالفك وخالف
اهل بيتك عارفا بالهدى الذي انت عليه بابي انت وامي ونفسي واهلي ومالي وولدي وانا اصلي
عليك كما صلى الله عليك وصلى عليك ملائكته وانبيائه ورسله صلاة متتابعة واطئة وافرة متواصلة
صلة لا انقطاع لها ولا امد ولا اجل صل الله عليك وعلى اهل بيتك الطيبين الطاهرين كما انتم
اهله بعد از ان دستها بسوى آسمان بردارد وبگويد اللهم اجعل جوامع صلواتك ونوامي بركاتك وفواضل
خيراتك وشرائف تحياتك وتسليماتك وكراماتك ورحماتك وصلوات ملائكتك المقربين و
انبيائك المرسلين وائمتك المنتجبين وعبادك الصالحين واهل السموات والارضين
ومن سبح لك يا رب العالمين من الاولين والاخرين على محمد عبدك ورسولك وشاهدك
ونبيك ونذيرك وامينك ونجيك ونجيبك وحبيبك وخليلك وصفيك وصفوتك وخاصتك
وخالصتك ورحمتك وخيرتك من خلقك نبي الرحمة وخازن المغفرة وقائد الخير والبركة
ومنقذ العباد من الهلكة باذنك وداعيهم الى دينك القيم بامرك اول النبيين ميثاقا
واخرهم مبعثا الذي غمسته في بحر الفضيلة والمنزلة الجليلة والدرجة الرفيعة والمرتبة
الخطيرة واودعته الاصلاب الطاهرين ونقلته منها الى الارحام المطهرة لطفا منك عليه
اذ وكلت لصونه وحراسته وحفظه وحياطته من قدرتك عينا عاصمة حجبت بها
عنه مدانس العهر ومعائب السفاح حتى رفعت به نواظر العباد واحييت به ميتة
البلاد بان كشفت عن نور ولادته ظلم الاستار والبسته حرمك به حلل الانوار اللهم كما
خصصته بشرف هذه المرتبة الكريمة وذخر هذه المنقبة العظيمة صل عليه كما وفى بعهدك

وبلغ

وبلغ رسالاتك وقاتل اهل الجحود على توحيدك وقطع رحم الكفر في اعزاز دينك ولبس ثواب
البلوى في مجاهدة اعدائك واوجبت له بكل اذى مسه او كيد احس به من الفئة التي حاولت
قتله فضيلة تفوق الفضائل ويملك الجم بها من نوالك وقد اسر الحسرة واخفى الزفرة وتجرع الغصة
ولم يتخط ما مثل له من وحيك اللهم صل عليه وعلى اهل بيته صلوة ترضيها لهم وبلغهم منا
تحية كثيرة وسلاما واتنا من لدنك في موالاتهم فضلا واحسانا ورحمة وغفرانا انك ذو
الفضل العظيم والمن الجسيم وبعد از ان دو ركعت نماز كند و هر سوره كه خواهد بخواند و چون فارغ شود تسبيح فاطمة
زهرا عليها السلام بگويد واين دعا بخواند اللهم انك قلت لنبيك محمد صلى الله عليه واله ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤك
فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحيما اللهم لم احضر باب رسولك وقد زرته
راغبا تائبا من سيئ عملي ومستغفرا لك ذنوبي ومقرا لك بها وانت اعلم بها مني ومتوجها
اليك بنبيك نبي الرحمة صلواتك عليه واله فاجعلني اللهم بمحمد واهل بيته عندك وجيها في
الدنيا والاخرة ومن المقربين يا محمد يا رسول الله بابي انت وامي يا نبي الله يا سيد خلق الله اني
اتوجه بك الى الله ربك وربي ليغفر لي ذنوبي ويتقبل مني عملي ويقضي لي حوائجي فكن لي شفيعا
شافعا عند ربك وربي فنعم المولى ربي ونعم الشفيع انت يا محمد عليك وعلى اهل بيتك السلام اللهم واوجب لي
منك المغفرة والرحمة والرزق الواسع الطيب النافع كما اوجبت لمن اتى نبيك محمد صلواتك عليه
واله وهو حي فاقر له بذنوبه واستغفر له رسولك عليه السلام فغفرت له برحمتك يا اللهم وقد
املتك ورجوتك وقمت بين يديك منقطعا عمن سواك وقد املت جزيل ثوابك واني مقر
غير منكر وتائب اليك مما اقترفت بين يديك وعائذ بك في هذا المقام مما قدمته من الاعمال التي
تقدمت الي فيها ونهيتني عنها واوعدت عليها العقاب واعوذ بكرم وجهك ان تقيني مقام الخزي
والذل يوم تهتك فيه الاستار وتبدو فيه الاسرار والفضائح وترعد فيه الفرائص يوم الحسرة
والندامة يوم الافكة يوم الازفة يوم التغابن يوم الفصل يوم الجزاء يوما كان مقداره خمسين
الف سنة يوم النفخة يوم ترجف الراجفة تتبعها الرادفة يوم النشر يوم العرض يوم يقوم الناس
لرب العالمين يوم يفر المرء من اخيه وامه وابيه وصاحبته وبنيه يوم تشقق الارض واكناف
السماء يوم تاتي كل نفس تجادل عن نفسها يوم يردون فيه الى الله فينبئهم بما عملوا يوم لا يغني

مولا عن مولی شیئا ولا هم ینصرون الا من رحم الله انه هو العزیز الرحیم یوم یردون
الی الله مولیهم الحق یوم یخرجون من الاجداث سراعا کانهم الی نصب یوفضون و
کانهم جراد منتشر مهطعین الی الداع یوم الواقعة یوم ترج الارض رجا ترج الارض رجا
یوم تکون السماء کالمهل وتکون الجبال کالعهن ولا یسئل حمیم حمیما یوم الشاهد و
المشهود یوم تکون الجبال للملئکة صفا صفا اللهم ارحم موقفی فی ذلک الیوم بموقفی فی هذا
الیوم ولا تخزنی فی ذلک الموقف بما جنیت علی نفسی واجعل یا رب فی اولیائک منطلقی
وفی زمرة محمد واهل بیته علیهم السلام محشری واجعل حوضه موردی وفی الغر الکرام مصدری
واعطنی کتابی بیمینی حتی افوز بحسناتی وتبیض وجهی وتیسر به حسابی
وترجح به میزانی وامضی مع الفائزین من عبادک الی رضوانک وجنانک
اله العالمین اللهم انی اعوذ بک من ان تفضحنی فی ذلک الیوم بین یدی الخلائق یا سامعی یا کریم
العفو بجریرتی او ان القی الخزی والندامة بخطیئتی او ان تظهر فیه سیئاتی علی حسناتی او ان
تنوه بین الخلائق باسمی یا کریم العفو الستر الستر اللهم واعوذ بک من ان یکون فی ذلک الیوم فی مواقف
الاشرار موقفی وفی مقام الاشقیاء مقامی واذا میزت بین خلقک فسقت کلا باعمالهم زمرا
الی منازلهم فسقنی برحمتک فی عبادک الصالحین وفی زمرة اولیائک المتقین الی جنانک
یا رب العالمین بعد از ان وداع آن حضرت کند باین طریق که السلام علیک یا رسول الله ورحمة الله
وبرکاته استودعک الله واقرء علیک السلام ورحمة الله وبرکاته انی مؤمن بک و
بما جئت به ودعوت الیه وبالائمة من بیتک اللهم لا تجعل اخر العهد من زیارت
نبیک فان توفیتنی فانی اشهد فی مماتی علی ما اشهد علیه فی حیاتی اللهم لا تجعله
اخر تسلیمی علیه وارزقنی العود ثم العود ابدا طریق زیارت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
در مدینه متبرکه بعد از غسل زیارت بیاید بدر که مشهور است بباب جبرئیل علیه السلام واذن دخول حاصل کند باین وجه
که بگوید ءادخل یا رسول الله ءادخل یا محمد ابن عبد الله یا نبی الله ءادخل یا محمد ابن عبد الله ءادخل
یا خاتم النبیین ءادخل یا سید المرسلین وعلامت اذن انست که رقتی بهم رسد بعد از ان
بگوید بسم الله وبالله والسلام علی محمد وآله اشهد ان لا اله الا الله واشهد

ان

ان محمدا رسول الله جاء بالحق من عنده بعد از ان بمسجد درآید و دو رکعت نماز تحیت
مسجد بگذارد و بعد از ان بیاید تا بایستد متوجه که در جانب راست قبر آن حضرت باشد و برابر به قبله باشد و قبر را
بجانب چپ خود گیرد و منبر را بجانب راست و نزدیک کند که از ورد زیارت رسول الله صلی الله علیه وآله والعتق وعن والدی
تا آخر بعد از ان بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده و رسوله
واشهد انک رسول الله وانک محمد ابن عبد الله واشهد انک قد بلغت
رسالات ربک ونصحت لامتک وجاهدت فی سبیل الله وعبدت الله مخلصا
حتی اتیک الیقین بالحکمة والموعظة الحسنة وادیت الذی علیک من الحق وانک قد
رؤفت بالمؤمنین وغلظت علی الکافرین فبلغ الله بک افضل شرف محل المکرمین
الحمد لله الذی استنقذنا بک من الشرک والضلالة اللهم فاجعل صلواتک و
صلوات ملائکتک المقربین وانبیائک المرسلین وعبادک الصالحین واهل السموات
والارضین ومن سبح لک یا رب العالمین من الاولین والاخرین علی محمد عبدک
ورسولک ونبیک وامینک ونجیک وحبیبک وصفیک وخاصتک وصفوتک
وخیرتک من خلقک اللهم اعطه الدرجة الرفیعة وآته الوسیلة من الجنة وابعثه مقاما
محمودا یغبطه به الاولون والاخرون اللهم انک قلت ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله
واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما انی اتیتک مستغفرا تائبا من ذنوبی وانی اتوجه
بک الی الله ربی وربک لیغفر لی ذنوبی بعد از ان دستهای خود را بحایط نهد و بگوید اتیتک یا رسول الله
مهاجرا الیک قاضیا لما اوجبه الله علی من قصدک واذا لم الحقک حیا فقد قصدتک بعد موتک
عالما بان حرمتک میتا کحرمتک حیا فکن لی بذلک عند الله شاهدا بعد از ان دستهای بر روی
فرود آورد و بگوید اللهم اجعل ذلک بیعة مرضیة لدیک وعهدا مؤکدا عندک تحیینی ما
احییتنی علیه وعلی الوفاء بشرائطه وحدوده وحقوقه واحکامه ولوازمه وتمیتنی اذا
امتنی علیه وتبعثنی یوم تبعثنی علیه بعد از ان در برابر قبر بایستد پشت بقبله و بگوید السلام علیک
یا رسول الله السلام علیک یا نبی الله السلام علیک یا صفوة الله السلام علیک یا امین الله السلام
علیک یا حجة الله السلام علیک یا محمد ابن عبد الله السلام علیک یا خاتم النبیین

السلام على اهل بيتك الطاهرين السلام عليك وعلى ذريتك الطيبين السلام عليك
وعلى عترتك المنتجبين وعلى اصحابك الراشدين السلام عليك وعلى الائمة الهادين السلام
عليك وعلى انبياء الله ورسله والملائكة اجمعين اشهد انك اتيت بالحق وقلت الصدق
فمن اطاعك اطاع الله ومن عصاك عصى الله يا رسول الله قد جئتك مستغفرا من
من ذنوبي تائبا من معاصي نادما على سيئاتي تائبا من خطيئاتي متوجها بك الى الله ربي
فاشفع لي يا شفيع الامة واجرني يا نبي الرحمة واستغفره يغفر لي واسترحمه وتب علي واسئله
سماع ندائي واجابة دعائي پس دو ركعت نماز زيارت كند وبعد از تسبيح زهرا عليها السلام
ودر سجده بگويد اللهم اني صليت وركعت وسجدت لك وحدك لا شريك لك لان الصلوة
والركوع والسجود لا يكون الا لك وحدك انت الله الذي لا اله الا انت اللهم صل على محمد
وآل محمد وابلغهم عني افضل التحية والسلام واردد علي منهم السلام اللهم ان هاتان الركعتان
هدية مني الى روح سيدي رسول الله صلى الله عليه وآله وتقبلتهما مني واجرني على ذلك
بافضل املي ورجائي فيك وفي رسولك وفي نبيك وفي وليك يا ولي المؤمنين پس وداع
كند آن حضرت را وبگويد اللهم لا تجعله آخر العهد من زيارة قبر نبيك فان توفيتني قبل
ذلك فاني اشهد في مماتي على ما شهدت عليه في حياتي لا اله الا انت وان محمدا عبدك ورسولك
اللهم فاكتبنا مع الشاهدين اللهم ارزقني حب رسولك ومودته ابدا ما ابقيتني السلام
على ملائكة الله وزوار قبر نبي الله السلام عليك مني ابدا ما بقيت ودائما اذا فنيت السلام علينا
وعلى عباد الله الصالحين اللهم ارزقني العود ثم العود ثم العود برحمتك يا ارحم الراحمين
طريق زيارت حضرت فاطمه عليها السلام بايستد در روضه آن حضرت ونيت كند كه از زوار زيارت
نبي الله فاطمة الزهراء عليها السلام عني وعن والدي تا آخر وبگويد يا ممتحنة امتحنك الله
الذي خلقك من قبل لكل ما اتانا به ابوك صلى الله عليه وآله واتى به وصيه فانا نسئلك ان كنا صدقناك
الا ان يخلقك فوجدك لما امتحنك صابرة وزعمنا انا لك اولياء ومصدقون وصابرون
الحقتنا بتصديقنا لهما لنبشر انفسنا بانا قد طهرنا بولايتك السلام عليك يا بنت رسول الله السلام
عليك يا بنت نبي الله السلام عليك يا بنت امين الله السلام عليك يا بنت

خير

خير خلق الله اشهد الله ورسوله وملائكته اني راض عمن رضيت عنه ساخط على من
سخطت عليه متبرئ ممن تبرأت منه موال لمن واليت معاد لمن عاديت مبغض لمن ابغضت محب
لمن احببت وكفى بالله شهيدا وحسيبا وجازيا ومثيبا پس صلوات بر محمد وآل محمد فرستد ودو
ركعت نماز زيارت كند ودر سجده همان دعا بخواند ودر وداع بگويد سلام الله عليك ما بقيت وبقي
الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد مني لزيارتك اللهم فاكتبنا مع الشاهدين اللهم
ارزقني العود ثم العود برحمتك يا ارحم الراحمين طريق زيارت حضرت امام حسن بن علي
وامام زين العابدين وامام محمد باقر وامام جعفر صادق عليهم السلام كه در بقيع
مدفونند روايت است از رسول صلى الله عليه وآله كه هركه زيارت كند فرزندم حسن را در بقيع ثابت گرداند حق تعالى
قدم او را بر صراط روزي كه لغزان باشد در وقدمها وطريق زيارت آن است كه نيت كند كه ازور زيارة الائمة [illegible] الامام
الحسن بن علي والامام علي بن الحسين زين العابدين والامام محمد بن علي الباقر والامام جعفر بن محمد الصادق عليهم السلام
عني وعن والدي تا آخر وبگويد السلام عليكم ايها القوام في البرية بالقسط السلام عليكم اهل الصفوة
السلام عليكم ائمة الهدى السلام عليكم اهل التقوى السلام عليكم الحجة على اهل الدنيا السلام عليكم اهل
النجوى اشهد انكم قد بلغتم ونصحتم وصبرتم في ذات الله وكذبتم واسيء اليكم فغفرتم
واشهد انكم الائمة الراشدون المهتدون وان طاعتكم مفروضة وان قولكم الصدق
وانكم دعوتم دعائم الدين واركان الارض لم تزالوا بعين الله ينسخكم في اصلاب كل
مطهر وينقلكم من ارحام المطهرات لم تدنسكم الجاهلية الجهلاء ولم تشرك فيكم فتن
الاهواء طبتم وطاب منبتكم من بكم علينا ديان الدين فجعلكم في بيوت اذن الله ان
ترفع ويذكر فيها اسمه وجعل صلاتنا عليكم رحمة لنا وكفارة لذنوبنا واختاركم وطيب
خلقنا بما من به علينا من ولايتكم وكنا عنده مسمين بعلمكم معترفين بتصديقنا
واياكم وهذا مقام من اسرف واخطأ واستكان واقر بما جنى ورجا بمقامه
الخلاص وان يستنقذه بكم مستنقذ الهلكى من الردى فكونوا لي شفعاء فقد وفدت
اليكم اذ رغب عنكم اهل الدنيا واتخذوا آيات الله هزوا واستكبروا عنها
يا من ذاك لا يسهو ودائم لا يلهو ومحيط بكل شيء لك المن بما وفقتني وعرفتني بما

تبتني عليه اذ صدّ عنه عباده وجحدوا معرفتهم واستخفوا بحقهم ومالوا الى سواهم فكانت

المنة لك ومنك علي مع اقوام خصصتهم بما خصصتني به فلك الحمد اذا كنت عندك في مقامي

مذكورا مكتوبا ولا تحرمني ما رجوت ولا تخيبني فيما دعوت پس دعا كند از براى خود و از براى

مادر و پدر خود و هر كه خواهد از مؤمنين و مؤمنات و از براى همه عام دو ركعت نماز زيارت كند و بعد از هر دو

ركعت سجده كند و دعاء سجده بكويد پس بعد از آن وداع كند ايشان را باين طريق كه بكويد السلام عليكم ائمة

الهدى ورحمة الله وبركاته استودعكم الله واقرأ عليكم السلام امنا بالله وبالرسول وبما جئتم

به ودللتم عليه اللهم فاكتبنا مع الشاهدين اللهم ارزقني حبهم ومودتهم ابدا ما ابقيتني

ولا تجعلني اخر العهد من زيارتهم طريق زيارت مولانا ومقتدانا علي بن ابي طالب عليه السلام

چنان است كه بعد از غسل با سكينه و وقار و خضوع و خشوع و تكبير و تسبيح و تهليل و تحميد كويان برود چون

بخندق برسد بكويد الله اكبر الله اكبر اهل الكبرياء والمجد والعظمة واهل التقديس والتسبيح والحمد والآلاء لا اله

الا الله والله اكبر عما يدعي عليه توكلت جلت عظمته عليه توكلت الله اكبر واليه انيب الله اكبر

واليه اتوب اللهم انت ولي نعمتي والقادر على طلبتي وتعلم حاجتي وما تضمره هواجس الصدور

وخواطر النفوس فاسئلك بمحمد المصطفى الذي بلغ به حجج المحتجين وعذر المعتذرين وجعلته

رحمة للعالمين ان لا تحرمني ثواب زيارت وليك واخي نبيك امير المؤمنين وقصده وتجعلني

من وفده الصالحين وشيعته المتقين برحمتك يا ارحم الراحمين پس بكويد هر كاه برسد به

حصار بكويد الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله الحمد لله الذي

سيرني في بلاده وحملني على دوابه وطوى لي البعيد وصرف عني المحذور ودفع عني المكروه

حتى اقدمني حرم اخي رسوله صلى الله عليه وآله پس چون داخل حصار شود بكويد

الحمد لله الذي ادخلني الى هذه البقعة المباركة التي بارك فيها واختارها

لوصي نبيه اللهم فاجعلها لي باب حطة خطاياى پس چون برسد به اول خندق

بكويد اللهم لبابك وقفت وبفنائك نزلت وبحبلك اعتصمت ولرحمتك تعرضت وبوليك صلوات

عليه توسلت فاجعلها زيارة مقبولة ودعاء مستجابا پس چون برسد به در صحن

بكويد اللهم ان هذا الحرام حرمك والمقام وانا ادخل اليه

اناجيك

اناجيك بما اعلم به من سري ونجوى الحمد لله الحنان المنان المتطول الذي من تطوله

سهل لي زيارة مولاي باحسانه ولم يجعلني عن زيارته ممنوعا ولا عن ولايته مدفوعا

بل تطول ومنح اللهم كما مننت علي بمعرفته فاجعلني من شيعته وادخلني الجنة بشفاعته

يا ارحم الراحمين پس چون داخل صحن شود بكويد الحمد لله الذي اكرمني بمعرفته ومعرفة رسوله ومن

فرض علي طاعته رحمة منه تطول منه علي بالايمان الحمد لله الذي ادخلني حرم رسوله و

واراينيه في عافية الحمد لله الذي جعلني من زوار قبر وصي رسوله اشهد ان لا اله الا الله

وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله جاء بالحق من عند الله واشهد ان عليا

عبد الله واخو رسول الله الله اكبر لا اله الا الله والله اكبر الله اكبر والحمد لله على هدايته وتوفيقه

لما دعا اليه من سبيله اللهم انك افضل مقصود واكرم ماتي وقد اتيتك متقربا اليك

بنبيك نبي الرحمة وباخيه امير المؤمنين عليهما السلام فصل على محمد وآل محمد ولا تخيب

سعيي وانظر الي نظرة رحيمة تنعشني بها واجعلني عندك وجيها في الدنيا والاخرة و

من المقربين پس برود تا برسد در صحن ثانيت و بكويد السلام على رسول الله وامين الله على وحيه وعزائم

امره الخاتم لما سبق والفاتح لما استقبل والمهيمن على ذلك كله ورحمة الله وبركاته

السلام على صاحب السكينة السلام على المدفون بالمدينة السلام على المنصور والمؤيد السلام

على ابي القاسم محمد بن عبد الله ورحمة الله وبركاته پس داخل صحن ثاني شود و حالتى كه بپای راست پیش ...

و بكويد اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله جاء

بالحق من عنده وصدق المرسلين السلام عليك يا رسول الله السلام عليك يا حبيب الله وصفوته

وخيرته من خلقه السلام على امير المؤمنين عبد الله واخي رسول الله يا مولاي يا امير المؤمنين

عبدك وابن امتك جاءك مستجيرا بذمتك قاصدا الى حرمك متوجها الى مقامك متو

سلا الى الله تعالى بك ادخل يا مولاي يا امير المؤمنين ادخل يا حجة الله ادخل يا امين

الله ادخل ملائكة الله المقيمين في هذا المشهد يا مولاي اتاذن لي بالدخول افضل ما اذنت

لاحد من اوليائك فان لم اكن له اهلا فانت اهل لذلك پس آستانه قبر مبارك ببوسد و پای راست

پيش نهد و داخل شود و بكويد بسم الله وبالله وفي سبيل الله وعلى ملة رسول الله صلى الله عليه وآله اللهم اغفر لي

وارحمني وتب علي انك انت التواب الرحيم پس بايد بنزديك قبر و در برابر روى امام عليه السلام بايستد
ونيت كند كه ازور سيدنا ومولاي امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام عني وعن والدي
تا آخر بگويد السلام من الله السلام على محمد رسول الله وامين الله على وحيه ورسالاته وعزائم امره
ومعدن الوحي والتنزيل والخاتم لما سبق والفاتح لما استقبل والمهيمن على ذلك كله والشاهد
على الخلق السراج المنير والسلام عليه ورحمة الله وبركاته اللهم صل على محمد واهل بيته المظلومين
افضل واكمل وارفع واشرف ما صليت على احد من انبيائك اللهم صل على امير المؤمنين
عبدك وخير خلقك بعد نبيك واخي رسولك ووصي حبيبك الذي انتجبته من خلقك
والدليل على من بعثته برسالاتك وديان الدين بعدلك وفصل قضائك بين خلقك
والسلام عليه ورحمة الله وبركاته اللهم صل على الائمة من ولده القوامين بامرك
من بعده المطهرين الذين ارتضيتهم انصارا لدينك وحفظة لسرك وشهداء على خلقك
واعلاما لعبادك صلواتك عليهم اجمعين السلام على امير المؤمنين علي بن ابي طالب
وصي رسول الله وخليفته والقائم بامره من بعده سيد الوصيين ورحمة الله وبركاته
السلام على فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله سيدة نساء العالمين السلام على
الحسن والحسين سيدي شباب اهل الجنة من الخلق اجمعين السلام على الائمة الرا
شدين السلام على الانبياء المرسلين السلام على الائمة المستودعين السلام على خاصة الله من
خلقه السلام على المتوسمين السلام على المؤمنين الذين قاموا بامره ووازروا اولياء الله وخافوا
بخوفهم السلام على ملائكة الله المقربين السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين پس بعد ازين
بگويد السلام عليك يا حجة الله السلام عليك يا امام الهدى السلام عليك يا علم التقى السلام
عليك ايها الوصي البار التقي السلام عليك يا ابا الحسن والحسين السلام عليك يا عمود
الدين السلام عليك يا سيد الوصيين وامين رب العالمين وديان يوم الدين وخير المؤمنين
وسيد الصديقين والصفوة من سلالة النبيين وباب حكمة رب العالمين
وخازن وحيه وعيبة علمه والناصح لامة نبيه والتالي لرسوله والمواسي له بنفسه
والناطق بحجته والداعي الى شريعته والماضي على سنته اللهم اشهد انه قد بلغ

بلغ

بلغ عن نبيك ما حمل ورعى ما استحفظ وحفظ ما استودع وحلل حلالك وحرم حرامك
واقام احكامك وجاهد الناكثين في سبيلك والقاسطين في حكمك والمارقين عن امرك
صابرا محتسبا لا تأخذه فيك لومة لائم اللهم صل عليه افضل ما صليت على احد من اوليا
ئك واصفيائك واوصياء انبيائك اللهم هذا قبر وليك الذي فرضت طاعته و
جعلت في اعناق عبادك متابعته وخليفتك الذي به تأخذ وتعطي وبه تثيب وتعاقب و
قد قصدته طمعا لما اعددته لاوليائك فبعظيم قدره عندك وجليل خطره لديك وقرب
منزلته منك صل على محمد وآل محمد وافعل بي ما انت اهله فانك اهل الكرم والجود
السلام عليك يا مولاي وعلى ضجيعيك آدم ونوح ورحمة الله وبركاته پس ضريح را ببوسد
و بر سر پا بايستد و بگويد يا مولاي اليك وفودي وبك اتوسل الى ربي في بلوغ مقصودي واشهد
ان المتوسل بك غير خائب والطالب بك عن معرفة غير مردود الا بقضاء حوائجه فكن لي
شفيعا الى ربك وربي في قضاء حوائجي وتيسير اموري وكشف شدتي وغفران ذنبي وسعة
رزقي وتطويل عمري واعطاء سؤلي في آخرتي ودنياي اللهم العن قتلة امير المؤمنين
اللهم العن قتلة الحسن والحسين اللهم العن قتلة الائمة وعذبهم عذابا لا تعذبه
احدا من العالمين عذابا كثيرا لا انقطاع له ولا اجل ولا امد بما شاقوا ولاة امرك
واعد لهم عذابا لم تحله باحد من خلقك اللهم وادخل على قتلة انصار رسولك
وعلى قتلة امير المؤمنين وعلى قتلة الحسن والحسين وعلى قتلة من قتل في ولاية آل
محمد اجمعين عذابا اليما مضاعفا في اسفل درك من الجحيم ولا يخفف عنهم و
هم فيه مبلسون ملعونون ناكسوا رؤسهم عند ربهم قد عاينوا الندامة والخزي الطويل
لقتلهم عترة انبيائك ورسلك واتباعهم من عبادك الصالحين اللهم العنهم
في مستسر السر وظاهر العلانية في سمائك وارضك اللهم اجعل لي صدقا في اوليائك
وحبب الي مشاهدهم ومستقرهم حتى تلحقني بهم وتجعلني لهم تبعا في الدنيا والآخرة
يا ارحم الراحمين پس بوسه قبر داده رو برابر قبر حضرت امام حسين عليه السلام بايستد بانكه قبله ميان كتفهاى او
و بگويد السلام عليك يا ابا عبد الله السلام عليك يا ابن رسول الله السلام عليك يا ابن امير المؤمنين

السلام عليك يا ابن فاطمة الزهراء سيدة نساء العالمين السلام عليك يا ابا الائمة الهادين المهديين
السلام عليك يا صريع الدمعة الساكبة السلام عليك يا صاحب المصيبة الراتبة السلام عليك
وعلى جدك وابيك السلام عليك وعلى امك واخيك السلام عليك وعلى الائمة من ذريتك
وبنيك عبرة لاولى الالباب يا ابن الميامين الاطياب التالين الكتاب وجهت سلامي
وبنيك اشهد لقد طيب الله بك التراب واوضح بك الكتاب وجعلك واباك وجدك واخاك
سلامي اليك صلوات الله عليك وجعل افئدة من الناس تهوي اليك ما خاب من تمسك
بك ولجاء اليك پس بگردد تا پایین و بگوید السلام على ابي الائمة وخليل النبوة والمخصوص
بالاخوة السلام على يعسوب الدنيا والاخرة وكلمة الرحمن السلام على ميزان الاعمال ومقلب
الاحوال وسيف ذي الجلال وساقي السلسبيل الزلال السلام على صالح المؤمنين ووارث علوم
النبيين والحاكم يوم الدين السلام على شجرة التقوى وسامع السر والنجوى السلام على حجة
الله البالغة ونعمته السابغة ونقمته الدامغة السلام على صراط الواضح والنجم اللائح
والامام الناصح ورحمة الله وبركاته پس برود تا سر قبر و زیارت آدم و نوح علیهما السلام
کند اول زیارت آدم علیه السلام کند ازو زیارت آدم علیه السلام عنی وعن والدی الی آخر و بگوید که
السلام عليك يا صفي الله السلام عليك يا نبي الله السلام عليك يا امين الله السلام عليك
يا خليفة الله في ارضه السلام عليك يا ابا البشر صلى الله عليك وعلى روحك وبدنك وعلى
الطاهرين من ولدك وذريتك صلوة لا يحصيها الا هو ورحمة الله وبركاته بعد از آن
زیارت نوح علیه السلام کند بانکه نیت کند که ازو زیارت نوح علیه السلام عنی وعن والدی
تا آخر بگوید السلام عليك يا نبي الله السلام عليك يا نجي الله السلام عليك يا حبيب الله
السلام عليك يا شيخ المرسلين السلام عليك يا امين الله في ارضه صلوات الله
وسلامه عليك وعلى روحك وبدنك وعلى الطاهرين من ولدك ورحمة الله
وبركاته پس شش رکعت نماز کند دو رکعت اول جهت زیارت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
در رکعت اول الحمد و سوره یس و در رکعت دوم الحمد و سوره الرحمن اگر ممکن باشد والا در هر رکعت
قل هو الله احد یا هرچه تواند و میسر باشد و بعد از سلام تسبیح زهرا علیها السلام بخواند و دعا کند از برای خود و مؤمنین

مؤمنات

مؤمنات و استغفار کند پس سجده شکر کند و بگوید در سجده که اللهم صليت هاتين الركعتين هدية مني الى
سيدي ومولاي ووليك واخي رسولك امير المؤمنين وسيد الوصيين علي بن ابي طالب
عليه السلام اللهم فصل على محمد وآل محمد وتقبلها مني واجرني على ذلك
جزاء المحسنين اللهم لك صليت ولك ركعت ولك سجدت لانك لا تجوز الصلوة والركوع
والسجود الا لك لانك انت الله لا اله الا انت وحدك لا شريك لك اللهم صل على محمد
وآل محمد وتقبل زيارتي واعطني سؤلي بمحمد وآل محمد الطاهرين پس چهار رکعت نماز بگذارد بعد
سلام دو رکعت از جهت آدم علیه السلام و دو رکعت از جهت نوح علیه السلام پس سجده کند و بگوید اللهم اليك توجهت وبك اعتصمت
وعليك توكلت اللهم انت ثقتي ورجائي فاكفني ما اهمني وما لا يهمني عز جارك وجل ثناؤك ولا اله غيرك
صل على محمد وآل محمد وقرب فرجهم پس روی راست بر زمین نهد و بگوید ارحم ذلي بين يديك وتضرعي في الدعاء اليك ووحشتي
من العالمين وانسي بك يا كريم پس روی چپ بر زمین نهد و بگوید لا اله الا انت ربي حقا حقا سجدت لك يا رب تعبدا ورقا اللهم
ان عملي ضعيف فضاعفه لي يا كريم پس سجده دیگر کند و بگوید شکرا صد بار و جهد کند در دعا که محل اجابت دعاست بسیار استغفار کند
و بعد از آن سر بردارد و این دعا بخواند اللهم لا بد من امرك ولا بد من قدرك ولا بد من قضائك ولا حول ولا
قوة الا بك اللهم فما قضيت علينا من قدر فاعطنا معه صبرا يقهره ويدمغه واجعله صاعدا
في رضوانك ينمي في حسناتنا وتفضيلنا وسوددنا وشرفنا ومجدنا ونعمائنا في الدنيا والاخرة
ولا تنقص من حسناتنا اللهم وما اعطيتنا من عطاء او فضلتنا به من فضيلة او كرمتنا
به من كرامة فاعطنا معه شكرا يقهره ويدمغه واجعله لنا صاعدا في رضوانك وفي حسناتنا
وسوددنا وشرفنا ونعمائك وكرامتك في الدنيا والاخرة اللهم لا تجعله لنا اشرا ولا
بطرا ولا فتنة ولا مقتا ولا عذابا ولا خزيا في الدنيا والاخرة اللهم انا نعوذ بك من عثرة
اللسان وسوء المقام وخفة الميزان اللهم صل على محمد وآل محمد ولقنا حسناتنا في الممات
ولا ترنا اعمالنا حسرات ولا تخزنا عند قضائك ولا تفضحنا بسيئاتنا يوم نلقاك واجعل قلوبنا
بذكرك ولا تنساك وتخشاك كانها تراك حتى تلقاك وصل على محمد وآل محمد وبدل سيئاتنا حسنات
واجعل حسناتنا درجات واجعل درجاتنا غرفات واجعل غرفاتنا عاليات اللهم واوسع
لفقيرنا من سعة ما قضيت على نفسك اللهم صل على محمد وآل محمد ومن علينا بالهدى ما

اَبْقَيتَنا وَالكَرامَةَ ما اَحْيَيتَنا وَالرَّحمة اِذا تَوَفَّيتَنا وَالحِفظَ فيما بَقِيَ مِنْ عُمْرِنا وَالبَرَكَةَ فيما
رَزَقْتَنا وَالعَوْنَ عَلى ما حَمَّلْتَنا وَالثَّباتَ عَلى ما طَوَّقْتَنا وَلا تُؤاخِذْنا بِظُلْمِنا وَلا تُقايِسْنا
بِجَهْلِنا وَلا تَسْتَدْرِجْنا بِخَطايانا وَاجْعَلْ اَحْسَنَ ما نَقُولُ ثابِتاً فى قُلُوبِنا وَاجْعَلْنا عُظَماءَ عِنْدَكَ
وَفى اَنْفُسِنا اَذِلَّةً وَانْفَعْنا بِما عَلَّمْتَنا وَزِدْنا عِلْماً نافِعاً اَعُوذُ بِكَ مِنْ قَلْبٍ لا يَخْشَعُ وَمِنْ
عَيْنٍ لا تَدْمَعُ وَمِنْ صَلوةٍ لا تُقْبَلُ اَجِرْنا مِنْ سُوءِ الفِتَنِ يا وَلِيَّ الدُّنيا وَالآخِرَةِ پس
چون خواهد که وداع کند در آخر زیارت بگوید آمَنْتُ بِاللهِ وَبِالرَّسُولِ وَبِما جِئْتَ بِهِ وَدَلَلْتَ
عَلَيْهِ وَدَعَوْتَنى اِلَيْهِ رَبَّنا آمَنّا بِما اَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنا مَعَ الشّاهِدينَ
اَللّهُمَّ لا تَجْعَلْهُ آخِرَ العَهْدِ مِنْ زِيارَتى اَميرَ المُؤمِنينَ اَخى رَسُولِكَ وَارْزُقْنى زِيارَتَهُ
اَبَداً ما اَحْيَيْتَنى اَللّهُمَّ لا تَحْرِمْنى ثَوابَ زِيارَتِهِ وَارْزُقْنى العَوْدَ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا مَوْلاىَ
سَلامَ مُوَدِّعٍ لا سَئِمٍ وَلا قالٍ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَبَلِّغْ اَرْواحَهُمْ
وَاَجْسادَهُمْ مِنّى اَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَالسَّلامُ عَلى مَلائِكَةِ اللهِ الَّذينَ هُمْ فى هذَا الحَرَمِ
اَلسَّلامُ عَلى رَسُولِ اللهِ اَلسَّلامُ عَلى فاطِمَةَ سَيِّدَةِ نِساءِ العالَمينَ اَلسَّلامُ عَلى اَميرِ المُؤمِنينَ
اَلسَّلامُ عَلَى الحَسَنِ وَالحُسَيْنِ اَلسَّلامُ عَلى عَلِىِّ بْنِ الحُسَيْنِ زَيْنِ العابِدينَ اَلسَّلامُ
عَلى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِىٍّ باقِرِ عِلْمِ النَّبِيّينَ اَلسَّلامُ عَلى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ صادِقِ الاَمينِ اَلسَّلامُ عَلى
مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ الحَليمِ اَلسَّلامُ عَلى عَلِىِّ بْنِ مُوسَى الرِّضا الوَفِىِّ اَلسَّلامُ عَلى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِىٍّ
جَوادِ اَلسَّلامُ عَلى عَلِىِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الهادِى المَرْضِىِّ اَلسَّلامُ عَلَى الحَسَنِ العَسْكَرِىِّ اَلسَّلامُ عَلَى
الحُجَّةِ بْنِ الحَسَنِ المَهْدِىِّ المُنْتَظَرِ القائِمِ بِاَمْرِ اللهِ المُنْتَقِمِ مِنْ اَعْداءِ اللهِ اَلسَّلامُ سَمِىِّ رَسُولِهِ
وَمُظْهِرِ دينِ اللهِ سَلاماً واصِلاً دائِماً لا انْقِطاعَ لَهُ سَلامٌ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ اَلحَمْدُ
لِلّهِ الَّذى اَنْقَذَنا بِكُمْ مِنَ الشِّرْكِ وَالضَّلالَةِ اَللّهُمَّ اجْعَلْنى مِمَّنْ نالَهُ مِنْكَ صَلَوات
پس ضریح مقدس را ببوسد و دعا کند بآنچه خواهد
سزاوار آنست که از فرات غسل کند اگر ممکن باشد والّا هر جا که خواهد و تواند و بسکینه
و وقار تکبیر و تحمید و تهلیل گویان روان شود و گام را کوتاه نهد زیرا که
حق تعالی بهر گامی ثواب حج و عمره در دیوان آن کس می‌نویسد باین طریق تا بجای



واولی آنست که این را خواند اَللهُ اَكْبَرُ كَبيراً وَالحَمْدُ لِلّهِ كَثيراً وَسُبْحانَ اللهِ بُكْرَةً وَاَصيلاً اَلحَمْدُ لِلّهِ
الَّذى هَدانا لِهذا وَما كُنّا لِنَهْتَدِىَ لَوْلا اَنْ هَدانا اللهُ لَقَدْ جاءَتْ رُسُلُ رَبِّنا بِالحَقِّ وصلوات بسیار
و لعن بر قاتلان امام حسین علیه السلام بسیار کند چون بدر حایر رسد بگوید اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا رَسُولَ اللهِ
اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا صَفِىَّ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا خاتَمَ النَّبِيّينَ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا سَيِّدَ المُرْسَلينَ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ
يا حَبيبَ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا اَميرَ المُؤمِنينَ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا سَيِّدَ الوَصِيّينَ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا قائِدَ الغُرِّ المُحَجَّلينَ
اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا فاطِمَةُ سَيِّدَةَ نِساءِ العالَمينَ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا اَبا مُحَمَّدٍ الحَسَنَ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا اَبا عَبْدِ اللهِ
اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ رَسُولِ اللهِ عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ وَابْنُ اَمَتِكَ المُوالى لِوَلِيِّكَ المُعادى لِعَدُوِّكَ
اِسْتَجارَ بِمَشْهَدِكَ وَتَقَرَّبَ اِلَيْكَ بِقَصْدِكَ پس اجازت طلبد باین وجه که بگوید اَدْخُلُ يا رَسُولَ اللهِ اَدْخُلُ
يا نَبِىَّ اللهِ اَدْخُلُ يا اَميرَ المُؤمِنينَ اَدْخُلُ يا سَيِّدَ الوَصِيّينَ اَدْخُلُ يا فاطِمَةُ سَيِّدَةَ نِساءِ العالَمينَ اَدْخُلُ
يا مَوْلاىَ يا اَبا عَبْدِ اللهِ اَدْخُلُ يَا بْنَ رَسُولِ اللهِ پس علامت رخصت آنست که آب از چشم روان شود
پس داخل شود و بگوید اَلحَمْدُ لِلّهِ الَّذى هَدانى لِوِلايَتِكَ وَخَصَّنى بِزِيارَتِكَ وَسَهَّلَ لى قَصْدَكَ پس بیاید
بدر قبه بایستد بجانب سر آن حضرت و نیت کند که اَزُورُ سَيِّدى وَمَوْلاىَ وَابْنَ مَوْلاىَ اَبا عَبْدِ
الحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلامُ عَلى وَجْهِ الوُجُوبِ تا آخر بگوید اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا وارِثَ آدَمَ صَفْوَةِ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ
يا وارِثَ نُوحٍ نَبِىِّ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا وارِثَ اِبْراهيمَ خَليلِ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا وارِثَ مُوسى كَليمِ اللهِ
اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا وارِثَ عيسى رُوحِ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا وارِثَ مُحَمَّدٍ حَبيبِ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا اَميرَ المُؤمِنينَ
اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ مُحَمَّدٍ المُصْطَفى اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ عَلِىٍّ المُرْتَضى اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ فاطِمَةَ
الزَّهْراءِ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ خَديجَةَ الكُبْرى اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا ثارَ اللهِ وَابْنَ ثارِهِ وَالوِتْرَ المَوْتُورَ
اَشْهَدُ اَنَّكَ قَدْ اَقَمْتَ الصَّلوةَ وَآتَيْتَ الزَّكوةَ وَاَمَرْتَ بِالمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ عَنِ المُنْكَرِ وَاَطَعْتَ
اللهَ حَتّى اَتاكَ اليَقينُ فَلَعَنَ اللهُ اُمَّةً قَتَلَتْكَ وَلَعَنَ اللهُ اُمَّةً ظَلَمَتْكَ وَلَعَنَ اللهُ اُمَّةً
سَمِعَتْ بِذلِكَ فَرَضِيَتْ بِهِ يا مَوْلاىَ يا اَبا عَبْدِ اللهِ اُشْهِدُ اللهَ وَمَلائِكَتَهُ وَاَنْبِياءَهُ وَرُسُلَهُ
اَنّى بِكُمْ مُؤمِنٌ وَبِاِيابِكُمْ مُوقِنٌ بِشَرايِعِ دينى وَخَواتيمِ عَمَلى فَصَلَواتُ اللهِ عَلَيْكُمْ وَعَلى اَرْواحِكُمْ
وَاَجْسادِكُمْ وَشاهِدِكُمْ وَغائِبِكُمْ وَظاهِرِكُمْ وَباطِنِكُمْ پس بر قبر افتد و بگوید بِاَبى اَنْتَ
وَاُمّى يا اَبا عَبْدِ اللهِ لَقَدْ عَظُمَتِ الرَّزِيَّةُ وَجَلَّتِ المُصيبَةُ بِكَ عَلَيْنا وَعَلى جَميعِ اَهْلِ السَّمواتِ

كتاب حاجی محمد
در شهر ... مظفر

والارض نلعن الله امة اسرجت والجمت وتهيأت لقتالك يا مولاي يا ابا عبد الله
وقصدت حرمك واتيت مشهدك اسأل الله تعالى بالشأن الذي لك عنده وبالمحل الذي لك
لديه ان تصلي على محمد وآل محمد وان يجعلني معكم في الدنيا والآخرة پس بر سر این حضرت بایستد و دو
رکعت نماز زیارت کند و بخواند هر چه خواهد و بهتر آنست که در هر رکعتی بعد از الحمد دوازده بار قل هو الله
بخواند و چون فارغ شود سجدهٔ شکر بکوید و در سجده بخواند که اللهم انی صلیت و رکعت و سجدت
وحدك لا شريك لك لان الصلوة والركوع والسجود لا يكون الا لك لانك انت الله الذي لا اله
الا انت اللهم صل على محمد وآل محمد وابلغهم عني افضل التحية والسلام واردد علي منهم السلام اللهم وهاتان الركعتان
هدية مني الى سيدي ومولاي الحسين ابن علي اللهم صل على محمد وآل محمد وتقبل مني واجرني على ذلك
بافضل املي ورجائي فيك وفي وليك يا ولي المؤمنين پس بیاید تا پایین قبر حضرت و زیارت کند علی ابن الحسین را بالکه کرا ازو زیارت
علی بن الحسین عنی و عن والدی تا آخر پس بگوید السلام علیک یا ابن رسول الله السلام علیک یا ابن نبی الله السلام علیک یا ابن امیر
المؤمنين السلام عليك يا ابن الحسين الشهيد السلام عليك ايها الشهيد السلام عليك ايها المظلوم وابن
المظلوم لعن الله امة قتلتك ولعن الله امة ظلمتك ولعن الله امة سمعت بذلك فرضيت به پس
تکیه کند بر قبر او و ببوسد و بگوید السلام علیک یا ولی الله وابن ولیه لقد عظمت المصيبة وجلت الرزية بك
علينا وعلى جميع المسلمين فلعن الله امة قتلتك وابرأ الى الله واليك منهم پس دو رکعت نماز زیارت بکند
و همان دعای سجده بخواند پس از پایین پا بیرون آید و متوجه قبور شهدا شود و زیارت کند ایشان را بالکه نیت کند که از دور
زیارت الشهداء عنی و عن والدی تا آخر بگوید السلام علیکم یا اولیاء الله واحبائه السلام علیکم یا اصفیاء الله
واوداءه السلام عليكم يا انصار دين الله وانصار نبيه وانصار امير المؤمنين وانصار الحسن والحسين
عليهما السلام بابي انتم وامي طبتم وطابت الارض التي فيها دفنتم وفزتم فوزا عظيما فيا ليتني
كنت معكم پس دو رکعت نماز زیارت شهدا بکند و همان دعای سجده را بخواند و باز کرده تا سر این حضرت امام
حسین علیه السلام و دعا کند از برای خود و مادر و پدر و اهل و عیال و برادران مؤمن که آن محل استجابت دعاست در جمیع سؤال
مهم سائلی پس بیفتد بر قبر و بگوید السلام عليك يا مولاي السلام عليك يا حجة الله السلام عليك يا صفوة الله
السلام عليك يا خاصة الله السلام عليك يا خالصة الله السلام عليك يا امين الله سلام مودع
لا قال ولا سئم لا جعله الله يا مولاي آخر العهد مني لزيارتك وارزقني العود

الی

الى مشهدك والمقام في حرمك وإياه اسئلك ان يسعدني بك وبالائمة عليهم السلام من ولدك
وان يجعلني معكم في الدنيا والآخرة پس بیرون آید و پشت نگرداند و بسیار بگوید انا لله وانا الیه را
جعون تا آنکه غایب شود از قبر امام علیه السلام و روایتست که هر که زیارت کند امام حسین علیه السلام را باین طریق کند
بنویسد خدای تعالی از برای او صد هزار حسنه و محو کند از صد هزار سیئه و محو کند از صد هزار سیئه و برد و از برای او صد هزار درجه
و قضا کند از برای او صد هزار حاجت در دنیا و آخرت و سهل ترین حاجتها آن باشد که دور کرده شود از او آتش دوزخ و باشد در حکم شهید
و شهید که با امام حسین علیه السلام و شریک باشد در درجه شهادت پس بیاید بمشهد عباس علیه السلام و بایستد بر در و بگوید
سلام الله وسلام ملائكته المقربين وانبيائه المرسلين وعباده الصالحين وجميع الشهداء والصديقين عليك
يا ابن امير المؤمنين اشهد لك بالتسليم والتصديق والوفاء والنصيحة لخلف النبي صلى الله عليه وآله والسبط
المنتجب والدليل العالم والوصي المبلغ والمظلوم المهتضم فجزاك الله عن رسوله وعن امير المؤمنين
وعن فاطمة وعن الحسن والحسين افضل الجزاء بما صبرت واحتسبت واعنت فنعم عقبى الدار
لعن الله من قتلك ولعن الله من جهل حقك واستخف بحرمتك ولعن الله من حال بينك وبين
ماء الفرات واشهد انك قتلت مظلوما وان الله منجز لكم ما وعدكم جئتكم يا ابن امير المؤمنين
وافدا اليكم وقلبي لقلبكم مسلم وانا لكم تابع ونصرتي لكم معدة حتى يحكم
الله لي بامره وهو خير الحاكمين فمعكم لا مع عدوكم اني بكم وبآبائكم من المؤمنين
لا بمن خالفكم وقتلكم من الكافرين قتل الله امة قتلتكم بالايدي والالسن پس داخل شود و بیفتد
بر قبر و بگوید السلام عليك ايها العبد الصالح المطيع لله ولرسوله ولامير المؤمنين والحسن
والحسين عليهم وعليك السلام ورحمة الله وبركاته ومغفرته على روحك وبدنك اشهد واشهد الله
انك مضيت به البدريون المجاهدون في سبيل الله المناصحون له في جهاد الاعداء
المبالغون في نصرة اوليائه الذابون عن احبائه فجزاك الله افضل
الجزاء احد وفى ببيعته واستجاب له دعوته واطاع ولاة امره وا
واشهد انك قد بالغت في النصيحة واعطيت غاية المجهود فبعثك الله في الشهداء
وجعل روحك مع ارواح السعداء واعطاك من جنانه افسحها منزلا وافضلها غرفا ورفع
ذكرك في عليين وحشرك مع النبيين والصديقين والشهداء والصالحين وحسن اولئك

رفيقا اشهد انك لم تهن ولم تنكل وانك مضيت على بصيرة من امرك مقتديا بالصالحين ومتبعا
للنبيين فجمع الله بيننا وبينك وبين رسوله واوليائه ومنازل المخبتين فانه ارحم الراحمين
پس دو رکعت نماز زیارت کند در سر قبر و بعد از آن فارغ از نماز این دعا بخواند که اللهم صل على
محمد وآل محمد ولا تدع لي في هذا المكان المكرم والمشهد المعظم ذنبا الا غفرته ولا هما الا
فرجته ولا مرضا الا شفيته ولا عيبا الا سترته ولا رزقا الا بسطته ولا خوفا الا آمنته
ولا شملا الا جمعته ولا غائبا الا حفظته وأديته ولا دينا الا قضيته ولا عدوا الا كفيته
ولا شيئا الا ارضيته ولا فقيرا الا اغنيته ولا معاشا الا هنيته ولا بلاء الا صرفته ولا حاجة
من حوائج الدنيا والآخرة لك فيها رضا ولي فيها صلاح الا سهلتها وقضيتها يا ارحم الراحمين
پس سجده کند و دعای سجده بخواند و چون اراده وداع کند بگوید استودعك الله واسترعيك وا
اقرأ عليك السلام آمنا بالله وبرسوله وبما جاء به من عند الله اللهم اكتبنا مع الشاهدين اللهم لا
تجعله آخر العهد من زيارة قبر وليك وابن اخي نبيك وارزقني زيارته ابدا ما ابقيتني واحشرني
معه ومع آبائه في الجنان وعرف بيني وبينه وبين رسولك واوليائك اللهم صل على محمد
وآل محمد وتوفني على الايمان بك والتصديق برسولك والولاية لامير المؤمنين علي بن ابي طالب
عليه السلام والبراءة من عدوهم فاني رضيت بذلك وصلوات على محمد وآل محمد و دعا کند
از برای خود و والدین و از برای مؤمنین و مؤمنات پس برگردد بمشهد امام حسین علیه السلام و چون اراده
وداع امام حسین علیه السلام کند برابر قبر بایستد و بگوید السلام عليك يا ولي الله السلام عليك يا ابا عبد الله
انت لي جنة من العذاب وهذا اوان انصرافي غير راغب عنك ولا استبدل بك سواك ولا مؤثر
عليك غيرك ولا زاهد في قربك وقد جدت بنفسي للحدثان وتركت الاهل والاوطان فكن لي شافعا
يوم حاجتي وفقري وفاقتي يوم لا يغني عني والدي ولا ولدي ولا حميمي ولا قريبي اسأل الله الذي قدر
على فراقي مكانك ان لا يجعله آخر العهد مني ومن رجوعي واسأل الله الذي ابكى عيني
عليك ان يجعله سندا لي واسأل الله الذي نقلني اليك من رحلي واهلي ان
يجعله ذخرا لي واسأل الله الذي اراني مكانك وهداني للتسليم عليك و
لزيارتي اياك ان يوردني حوضكم ويرزقني مرافقتكم في الجنان مع آبائك الصالحين

السلام عليك

السلام عليك يا صفوة الله السلام على محمد بن عبد الله وصفوته وامينه ورسوله
وسيد النبيين السلام على امير المؤمنين ووصي رسول رب العالمين
وقائد الغر المحجلين السلام عليك وعلى الائمة الراشدين المهديين السلام على من في
الحائر منكم ورحمة الله وبركاته السلام على ملائكة الله الباقين المقيمين المسبحين
الذين هم بامره مقيمون السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين والحمد لله رب العالمين
پس اشاره کند بانگشت مسبحه بسوی قبر و بگوید سلام الله وسلام ملائكته المقربين وانبيائه
المرسلين وعباده الصالحين يا ابن رسول الله عليك وعلى روحك وبدنك وعلى ذريتك و
من حضرك من اوليائك استودعك الله واسترعيك واقرأ عليك السلام آمنا بالله وبرسوله
وبما جاء به من عند الله اللهم واكتبنا مع الشاهدين پس دستها را بردارد بسوی آسمان و بگوید
اللهم صل على محمد وآل محمد ولا تجعله آخر العهد من زيارتي ابن نبيك وارزقني زيارته ابدا ما ابقيتني
وانفعني بحبه يا رب العالمين اللهم ابعثه مقاما محمودا انك على كل شيء قدير اللهم اني
اسألك ان تصلي على محمد وآل محمد وان لا تجعله آخر العهد من زيارتي اياه فان جعلته يا رب
فاحشرني معه ومع آبائه واوليائه وان ابقيتني يا رب فارزقني العود ثم العود برحمتك يا ارحم الراحمين
اللهم اجعل لي لسان صدق في اوليائك المصطفين وحبب الي مشاهدهم
حتى تلحقني بهم اللهم صل على محمد وآل محمد ولا تشغلني عن ذكرك باكثار من الدنيا تلهيني
عجائب بهجتها وتفتنني زهرات زينتها ولا باقلال يضر بعملي كده ويملأ صدري همه واعطني
من ذلك غنى عن شرار خلقك وبلاغا انال به رضاك يا رحمن السلام عليكم يا ملائكة الله وزوار
قبر ابي عبد الله پس روی راست خود را بر قبر نهد و بگوید در دعا و سؤال بعد از آن روی چپ بجانب
پس وداع شهدا رضوان الله علیهم بکند بآنکه روی خود را بکند بقبور شهدا و بگوید السلام عليكم ورحمة الله وبركاته
اللهم لا تجعله آخر العهد من زيارتي اياهم واشركني معهم في صالح ما اعطيتهم على نصرهم
ابن نبيك وحجتك على خلقك اللهم اجعلنا واياهم في جنتك مع الشهداء والصالحين
وحسن اولئك رفيقا استودعكم الله واقرأ عليكم السلام اللهم ارزقني العود اليهم واحشرني معهم يا ارحم
الراحمين پس بیرون آید و روی خود را از قبر بگرداند تا آنکه قبر از نظرش غایب شود چون بیرون بایستد در برابر قبله و دعا کند که اللهم

انی اسألك بحق محمد وآل محمد وبالشأن الذی جعلته لهم ان تصلی علی محمد وآل محمد وان
تقبل عملی وتشکر سعیی وتعرفنی الاجابة فی جمیع دعائی ولا تخیّب سعیی ولا تجعله آخر العهد منی بزیارته
الیه ببر وتقوی وعرفنی برکة زیارته فی الدین والدنیا واوسع علیّ من فضلك الواسع الفاضل
المفضّل الطیب وارزقنی رزقاً واسعاً حلالاً کثیراً عاجلاً صباً من غیر کدّ ولا نکد ولا منّ من احد
من خلقك واجعله واسعاً من فضلك وکثیراً من عطیتك فانك قلت واسألوا الله من فضله
فمن فضلك اسأل ومن عطیتك اسأل ومن لشیء ما عندك اسأل ومن خزائنك اسأل ومن یدیك
الملأی اسأل فلا تردنی خائباً فانی ضعیف فضاعف لی وعافنی الی منتهی اجلی واجعل لی فی کل نعمة
انعمتها علی عبادك اوفر نصیب واجعلنی خیراً مما انا علیه واجعل ما اخرته الیه خیراً
مما ینقطع عنی سریرتی خیراً من علانیتی واعذنی من ان یری الناس فیّ خیراً ولا خیر فیّ
وارزقنی من التجارة اوسعها رزقاً واعظمها فضلاً وخیرها لی عاقبة فی الدنیا والآخرة عاقبة
واغننی یا سیدی تعیشاً لی برزقی واوسع نعیماً به عن دنائی خلقك ولا تجعل لاحد
من العباد فیه منّاً واجعلنی ممن استجاب لك وآمن بوعدك واتبع امرك ولا تجعلنی
اخیب وافدك وزوار بیت نبیك واعذنی من الفقر ومواقف الخزی فی الدنیا والآخرة
واصرف عنی شر الدنیا والآخرة واقلبنی مفلحاً منجحاً مستجاباً لی بافضل ما ینقلب به احد من
من زوار اولیائك ولا تجعله آخر العهد من زیارتهم وان لم یکن استجبت وغفرت ورضیت
عنی فمن الآن فاستجب واغفر لی وارض عنی قبل ان تنأی عن ابن نبیك داری فهذا اوان
انصرافی ان کنت اذنت لی غیر راغب عنك ولا عن اولیائك ولا مستبدل بك ربّاً اللهم
احفظنی من بین یدیّ ومن خلفی وعن یمینی وعن شمالی حتی تبلغنی اهلی فاذا بلغت لی
فلا تبرء منی والبسنی وایاهم درعك الحصینة واکفنی مؤنة نفسی ومؤنة عیالی جمیع خلقك اتعفی
من ان یصل الی احد من خلقك بسوء فانك ولی ذلك والقادر علیه واعطنی جمیع ما
سألتك ومنّ علیّ به وازددنی من فضلك یا ارحم الراحمین پس برگردد و تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر
میگفته باشد

بعد از نیت بگوید السلام علیك علیکما یا ولیی الله السلام علیکما یا نوری الله فی ظلمات الارض

اشهد

اشهد انکما قد بلغتما عن الله ما حمّلکما واستودعکما وحللتما حلال الله وحرّمتما حرام
الله واقمتما حدود الله وتلوتما کتاب الله وصبرتما علی الاذی فی جنب الله محتسبان حتی
اتاکما الیقین ابرأ الی الله من اعدائکما واتقرب الیه بولایتکما اتیتکما زائراً عارفاً
بحقکما موالیاً لاولیائکما معادیاً لاعدائکما مستبصراً بالهدی الذی انتما علیه عارفاً بضلالة
من خالفکما فاشفعا لی عند ربکما فان لکما عند الله جاهاً عظیماً ومقاماً محموداً والسلام علیکما
ورحمة الله وبرکاته پس بگردد تا بسر پا آید و بگوید السلام علیکما یا حجتی الله فی ارضه
وسمائه عبدکما ولیکما زائرکما متقرباً الی الله بزیارتکما اللهم اجعل لی لسان صدق فی [illegible]
المصطفین وحبب الیّ مشاهدهم واجعلنی معهم فی الدنیا والآخرة یا ارحم الراحمین
پس دو رکعت نماز زیارت کند و بعد از نماز این دعا بخواند که اللهم الیك بسطت یدیّ وفیما عندك
عظمت رغبتی فاقبل یا سیدی توبتی واغفر لی وارحمنی واجعل لی فی کل خیر نصیباً والی کل
خیر سبیلاً اللهم صل علی محمد وآل محمد واستمع دعائی وارحم تضرعی وتذللی واستکانتی
وتوکلی علیك وانا لك مسلم لا ارجو نجاحاً ولا تشریفاً الا بك ومنك فامنن علیّ
بتبلیغی هذا المکان الشریف من قابل وانا معافاً من کل مکروه ومحذور واعنّی
علی طاعتك وطاعة اولیائك الذین اصطفیتهم من خلقك اللهم وصل علی محمد و
آل محمد واسلمنی فی دینی وامدد لی فی اجلی واصلح لی یا من رحمنی واعطانی وبفضله واغنانی
اغفر لی ذنبی واتمم لی نعمتك فیما بقی من عمری حتی تتوفانی وانت عنی راض اللهم صل
علی محمد وآل محمد ولا تخرجنی من ملة الاسلام فانی اعتصمت بحبلك فلا تکلنی الی غیرك
اللهم صل علی محمد وآل محمد وعلمنی ما ینفعنی وانفعنی بما علمتنی واملأ قلبی علماً وخوفاً من سطواتك
ونقماتك اللهم انی اسألك مسألة المضطر الیك المشفق من عذابك الخائف من عقوبتك
ان تغفر لی اللهم صل علی محمد وآل محمد وعد علیّ بمغفرتك
وادعنی ترابیتك وانعمنی بفضلك عمن سواك احد من خلقك واجرنی من
النار برحمتك یا ارحم الراحمین اللهم صل علی محمد وآل محمد فرج ولیك وابن ولیك
وافتح له فتحاً یسیراً وانصره اللهم صل علی محمد وآل محمد واظهر

بِحُجَّتِهِ بِوَلِيِّكَ حَتّى يَسْتَقِيمَ بِظُهُورِهِ جَمِيعُ عِبَادِكَ وَبِلَادِكَ وَلَا يَسْتَخْفِي أَحَدٌ بِشَيْءٍ مِنَ الْحَقِّ اللّٰهُمَّ
إِنِّي أَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَتِهِ الشَّرِيفَةِ الْكَرِيمَةِ الَّتِي تُعِزُّ بِهَا الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ وَتُذِلُّ النِّفَاقَ وَأَهْلَهُ
اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْنَا فِيهَا مِنَ الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَالْقَادَةِ فِي سَبِيلِكَ وَارْ
زُقْنَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ اللّٰهُمَّ مَا أَنْكَرْنَا مِنَ الْحَقِّ فَعَرِّفْنَاهُ وَمَا قَصُرْنَا عَنْهُ فَبَلِّغْنَاهُ اللّٰهُمَّ
صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاسْتَجِبْ لَنَا جَمِيعَ مَا دَعَوْنَاكَ وَأَعْطِنَا جَمِيعَ مَا سَأَلْنَاكَ بَيِّنَاتٍ وَاجْعَلْنَا
لِأَنْعُمِكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَلِآلَائِكَ مِنَ الذَّاكِرِينَ وَاغْفِرْ لَنَا يَا خَيْرَ الْغَافِرِينَ وَافْعَلْ بِنَا وَبِالْمُؤْمِنِينَ
مَا أَنْتَ أَهْلُهُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ پس سجده کند و همان دعا در سجده بخواند و چون خواهد که وداع کند بگوید السَّلَامُ عَلَيْكُمَا
يَا وَلِيَّيِ اللّٰهِ أَسْتَوْدِعُكُمَا اللّٰهَ وَأَقْرَأُ عَلَيْكُمَا السَّلَامَ آمَنَّا بِاللّٰهِ وَبِرَسُولِهِ وَبِمَا جِئْتُمَا بِهِ وَدَلَلْتُمَا عَلَيْهِ اللّٰهُمَّ
اللّٰهُمَّ اكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ اللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَتِي إِيَّاهُمَا وَارْزُقْنِي مُرَافَقَتَهُمَا وَاحْشُرْنِي
مَعَهُمَا وَانْفَعْنِي بِحُبِّهِمَا وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمَا يَا مَوْلَايَ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ

بشر من آن‌ست که داخل روضه شود و در برابر ایشان بایستد و پشت

کند بکه (؟) و در زیارت هٰذَيْنِ الْإِمَامَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ علی نقی و حسن عسکری تا آخر ادا کند و بگوید السَّلَامُ عَلَيْكُمَا
يَا وَلِيَّيِ اللّٰهِ السَّلَامُ عَلَيْكُمَا يَا حُجَّتَيِ اللّٰهِ السَّلَامُ عَلَيْكُمَا يَا نُورَيِ اللّٰهِ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ السَّلَامُ عَلَيْكُمَا
يَا مَنْ بَدَا لِلّٰهِ فِيكُمَا أَتَيْتُكُمَا عَارِفاً بِحَقِّكُمَا مُعَادِياً لِأَعْدَائِكُمَا مُوَالِياً لِأَوْلِيَائِكُمَا مُؤْمِناً بِمَا آمَنْتُمَا بِهِ
كَافِراً بِمَا كَفَرْتُمَا بِهِ مُحَقِّقاً لِمَا حَقَّقْتُمَا مُبْطِلاً لِمَا أَبْطَلْتُمَا أَسْأَلُ اللّٰهَ رَبِّي وَرَبَّكُمَا أَنْ يَجْعَلَ حَظِّي
مِنْ زِيَارَتِكُمَا الصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ بَيْتِهِ وَأَنْ يَرْزُقَنِي مُرَافَقَتَكُمَا فِي الْجِنَانِ مَعَ آبَائِكُمَا
الصَّالِحِينَ وَأَسْأَلُهُ أَنْ يُعْتِقَ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ وَيَرْزُقَنِي شَفَاعَتَكُمَا وَمُصَاحَبَتَكُمَا وَلَا يُفَرِّقَ
بَيْنِي وَبَيْنَكُمَا وَلَا يَسْلُبَنِي حُبَّكُمَا وَحُبَّ آبَائِكُمَا الصَّالِحِينَ وَلَا يَجْعَلَهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْكُمَا
وَمِنْ زِيَارَتِكُمَا وَأَنْ يَحْشُرَنِي مَعَكُمَا فِي الْجَنَّةِ بِرَحْمَتِهِ اللّٰهُمَّ ارْزُقْنِي حُبَّهُمَا وَتَوَفَّنِي عَلَى
مِلَّتِهِمَا وَالْعَنْ ظَالِمِي آلِ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ وَانْتَقِمْ مِنْهُمْ اللّٰهُمَّ الْعَنِ الْأَوَّلِينَ مِنْهُمْ وَالْآخِرِينَ
وَضَاعِفْ عَلَيْهِمُ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ اللّٰهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَ وَلِيِّكَ وَابْنِ نَبِيِّكَ
وَابْنِ وَلِيِّكَ وَاجْعَلْ فَرَجَنَا مَعَ فَرَجِهِمْ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اگر داخل شده باشد دو رکعت نماز کند نزد قبر
هر یک از ایشان و اگر داخل نشده باشد در یکی از مساجد داخل شود و نماز زیارت کند و دعا کند و آنچه خواهد بطلبد که مستجاب

میشود

میشود و سجده کند و دعای سجده بخواند و چون خواهد که وداع کند بگوید السَّلَامُ عَلَيْكُمَا يَا وَلِيَّيِ اللّٰهِ أَسْتَوْدِعُكُمَا اللّٰهَ
وَأَقْرَأُ عَلَيْكُمَا السَّلَامَ آمَنَّا بِاللّٰهِ وَبِالرَّسُولِ وَبِمَا جِئْتُمَا بِهِ وَدَلَلْتُمَا عَلَيْهِ اللّٰهُمَّ اكْتُبْنَا مَعَ الشَّا
هِدِينَ بِحُجَجِهِمَا وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمَا وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ

روایتست از حضرت امام جعفر علیه السلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که زود باشد که پاره از تن من دفن کرده شود
در زمین خراسان زیارت نکند او را مؤمنی الا آنکه واجب گرداند حق تعالی بهشت را از برای او و زیارت نکند او را گناهکاری مگر آنکه بیامرزد
گناهان او را و روایتست از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود زود باشد که کشته شود مردی از اولاد من از راه جور و از روی ظلم و عدوان
که اسم او اسم من باشد و اسم پدر او اسم پسر عمران موسی هر که زیارت کند او را در غربت بیامرزد حق تعالی گناهان گذشته و آینده او را اگر چه گناهان او بشمار
عدد ستارگان و قطرات باران و برگ درختان باشد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که بیرون آید مردی از اولاد پسر من موسی
که اسم او اسم امیر المؤمنین علی باشد پس مدفون شود در زمین طوس و او در خراسان کشته شود در آنجا بزهر پس دفن شود غریب هر که زیارت
کند او را و عارف باشد بحق او که امام مفترض الطاعة است عطا کند او را حق تعالی اجر کسی که شهید شده باشد و مرویست از حضرت
امام موسی علیه السلام که فرموده که هر که زیارت کند قبر ولد مرا علی باشد مر او را نزد حق تعالی ثواب هفتاد حج مقبول گفتند هفتاد حج مقبول
فرمود هفتاد هزار حج مقبول گفتم هفتاد هزار حج مقبول فرمود بسا حجی که او مقبول نشود پس هر که زیارت کند فرزند مرا یا شبی بسر برد نزد او همچنان
که زیارت کرده باشد خدا را در عرش او گفتند همچنین است که زیارت کرده باشد خدا را در عرش او فرمود بلی هرگاه
روز قیامت شود باشند بر عرش خدا چهار کس از اولین و چهار کس از آخرین اما چهار کس از اولین نوح است و ابراهیم و موسی
و عیسی علی نبینا و علیهم السلام و اما چهار کس آخرین محمد است و علی و حسن و حسین علیهم السلام پس بساط بگسترانند در کنار
عرش پس بنشینند زوار قبور ائمه علیهم السلام با ما و بالاترین درجه و نزدیکترین بعرش زوار قبر ولد من علی باشند
و نیز حضرت امام ناطق جعفر صادق علیه السلام فرموده که کشته خواهد شد پاره از من بزمین طوس
و هر که او را در طوس کوبند و هر که زیارت کند او را در زمین و عارف باشد بحق او بگیرم دست
او را در روز قیامت و داخل کردانم او را در بهشت عنبر سرشت و در بعضی از آن گفته که از اولیای کبار
گفتند یا امام فدای تو گردیم عرفان حق او چیست گفت آنکه بداند که او امام مفترض الطاعة است و غریب است و شهید هر که او را زیارت
کند و عارف بحق او باشد عطا کند او را حق تعالی اجر هفتاد شهید از آنان که شهید گردیده در برابر رسول صلی الله علیه و آله شهید شده باشد و از
حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که فرمود هر که زیارت کند مرا ایمن گردانم او را روز قیامت در سه موضع تا خلاص شوند
مردمان از اهوال قیامت یکی در وقت پران شدن نامهای اعمال و یکی در گذشتن از صراط و یکی نزد ترازوی اعمال و از حضرت

وَلَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَتِهِمَا

امام محمد تقی علیه السلام منقولست که فرموده هر که زیارت کند پدرم را در طوس بیامرزد حق تعالی گناهان گذشته و آینده او را پس چون
روز قیامت شود نصب کرده شود از برای او منبری برابر منبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله تا آنکه فارغ شوند مردمان از حساب پس
بعد از آن غسل زیارت با آرام و الوقار تن تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید گویان رود و قدمها را نزدیک نهد و چون چشمش بر قبه افتد بگوید
السلام علیکم یا اهل بیت النبوة و معدن الرسالة و خزان العلم و منتهی الحلم و اصول
الکرم و قادة الامم و دعائم الاخیار و عناصر الابرار و خاصة العباد و ارکان البلاد
و ابواب الایمان و امناء الرحمن و سلالة النبیین و صفوة المرسلین و عترة خیر رسول
رب العالمین و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته انه حمید مجید و باید که چون چشم بر قبه دیگر
الائمه علیهم السلام افتد این بگوید و چون بآستانه رسد بایستد و اجازه طلبد بدین نوع که الحمد لله الذی هدانا
لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق اللهم وقفت بباب
بیت من بیوت نبیک و قلت و قولک الحق یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن
لکم فیها انا ذا استاذنک مستاذن رسولک صلواتک علیه و آله و الائمة المعصومین صلوات الله
علیهم اجمعین و الملائکة الحافظین المقیمین فی هذا المنزل الشریف علیهم السلام یا مولای
و ابن مولای انا عبدک و ابن عبدک الذلیل بین یدیک المعترف بحقک جائک مستجیرا
بذمتک قاصدا لحرمک متوجها لمقامک متوسلا الی الله بک ءادخل یا امیر المؤمنین
ءادخل یا فاطمة خیر النساء ءادخل یا مولای یا حسن ابن علی ءادخل یا مولای یا حسین
ابن علی ءادخل یا مولای یا زین العابدین علی ابن الحسین ءادخل یا مولای یا محمد بن علی الباقر
ءادخل یا مولای یا جعفر بن محمد الصادق ءادخل یا مولای یا موسی بن جعفر الکاظم ءادخل
یا مولای یا ولی الله ءادخل یا ایها الملائکة المقیمون المحدقون فی هذا المشهد الشریف
علیک سلام الله یا مولای و ابن مولای و رحمة الله و برکاته پس جهد کند که بگرید که علامت
اذنست و دعای دخول در جمیع اماکن شریفه ائمه برین نوعست یا بطریقی که قبل ازین مذکور شد و چون خواهد
که باندرون رود پای راست پیش نهد و بگوید بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله صلی الله علیه و آله اشهد ان
لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و اشهد ان علیا
ولی الله و وصی رسول الله اکنون در قبه شود و در پیش روی امام علیه السلام بایستد چنانکه روی فرا روی

امام

امام دارد و پشت بقبله کند بگوید بعد از نیت که اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا
عبده و رسوله و انه سید الاولین و الآخرین و انه سید الانبیاء و المرسلین اللهم صل علی
محمد عبدک و رسولک و نبیک و سید خلقک اجمعین صلوة لا یقوی علی احصائها غیرک
اللهم صل علی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب عبدک و اخی رسولک الذی انتجبته بعلمک و
جعلته هادیا لمن شئت من خلقک و الدلیل علی من بعثته برسالاتک و دیان الدین
بعدلک و فصل قضائک بین خلقک و المهیمن علی ذلک کله السلام علیه و رحمة الله و
برکاته اللهم صل علی فاطمة بنت نبیک و زوجة ولیک و ام السبطین الحسن و الحسین
سیدی شباب اهل الجنة الطهرة الطاهرة المطهرة التقیة النقیة الرضیة الزکیة سیدة
نساء اهل الجنة اجمعین صلوة لا یقوی علی احصائها غیرک اللهم صل علی الحسن
و الحسین سبطی نبیک و سیدی شباب اهل الجنة القائمین فی خلقک و الدلیلین
علی من بعثت برسالاتک و دیانی الدین بعدلک و فصل قضائک بین خلقک اللهم
صل علی علی بن الحسین عبدک القائم فی خلقک و الدلیل علی من بعثته برسالاتک
و دیان الدین بعدلک فصل قضائک بین خلقک سید العابدین اللهم صل علی
محمد بن علی عبدک و خلیفتک فی ارضک باقر علم النبیین اللهم صل علی جعفر بن
محمد الصادق عبدک و ولی دینک و حجتک علی خلقک اجمعین الصادق البار
اللهم صل علی موسی بن جعفر عبدک الصالح و لسانک فی خلقک الناطق بحکمک
و الحجة علی بریتک اللهم صل علی علی بن موسی الرضا المرتضی عبدک و ولی دینک
القائم بعدلک و الداعی الی دینک و دین آبائه الصادقین صلوة لا یقوی علی
احصائها غیرک اللهم صل علی محمد بن علی عبدک و ولیک القائم بامرک
و الداعی الی سبیلک اللهم صل علی علی بن محمد عبدک و ولی دینک اللهم صل علی
الحسن بن علی العامل بامرک القائم فی خلقک و حجتک المؤدی عن نبیک و شاهدک
علی خلقک المخصوص بکرامتک الداعی الی طاعتک و طاعة رسولک صلواتک علیهم
اجمعین اللهم صل علی حجتک و ولیک القائم فی خلقک صلوة تامة نامیة

باقية تعجل بها فرجه وتنصره بها وتجعلنا معه في الدنيا والآخرة واهوال يوم القيمة
انگاه بنشيند در پيش روى امام عليه السلام و بگويد السلام عليك يا ولي الله السلام عليك يا حجة الله السلام
عليك يا نور الله في ظلمات الارض السلام عليك يا عمود الدين السلام عليك
يا وارث ادم صفي الله السلام عليك يا وارث نوح نجي الله السلام عليك يا وارث
ابراهيم خليل الله السلام عليك يا وارث موسى كليم الله السلام عليك يا وارث عيسى
روح الله السلام عليك يا وارث محمد صلى الله عليه وآله حبيب الله السلام عليك يا وارث
امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام وصي رسول الله السلام عليك يا وارث فاطمة
الزهراء السلام عليك يا وارث علي بن الحسين سيد العابدين السلام عليك يا وارث
محمد بن علي الباقر علم الاولين والآخرين السلام عليك يا وارث جعفر بن
محمد الصادق البار الامين السلام عليك يا وارث موسى بن جعفر الكاظم الحليم
السلام عليك ايها الصديق الشهيد الزكي الغريب المسموم المقتول المظلوم السلام عليك
ايها الوصي البر التقي اشهد انك قد اقمت الصلوة وآتيت الزكوة وامرت
بالمعروف ونهيت عن المنكر وعبدت الله مخلصا حتى اتيك اليقين السلام عليك
يا ابا الحسن ورحمة الله وبركاته انه حميد مجيد قتل الله من قتلك ولعن الله
من ظلمك بالايدي والالسن عليك سلام الله يا مولاي وابن مولاي ورحمة الله
وبركاته انگاه برخيزد و خويشتن بر تربت افكند و بوسه دهد و طرف روى راست بر قبر نهد و بگويد اللهم اليك
صمدت من ارضي وقطعت البلاد رجاء رحمتك فلا تخيبني ولا تردني بغير قضاء حوائجي
وارحم تقلبي على قبر ابن اخي رسولك صلواتك عليه وآله بابي انت وامي اتيتك
زائرا وافدا عائذا مما جنيت على نفسي واحتطبت على ظهري فكن لي شفيعا الى الله
تعالى يوم فقري وفاقتي وحاجتي فان لك عند الله مقاما محمودا وانت عنده وجيها
في الدنيا والآخرة وصلى الله على محمد وآله اجمعين انگاه طرف روى چپ بر قبر نهد و بگويد اللهم
اني اتقرب اليك بحبهم واتوسل بولايتهم واتولى آخرهم بما توليت به اولهم وابرء الى الله

السلام عليك يا وارث الحسن بن علي [illegible] الشهيد

من كل وليجة دونهم اللهم العن الذين بدلوا نعمتك واتهموا نبيك وجحدوا بآياتك
وسخروا بامامك وحملوا الناس على اكتاف آل محمد اللهم اني اتقرب اليك باللعنة عليهم
والبراءة منهم في الدنيا والآخرة يا رحمن يا ارحم الراحمين پس بيايد پايين قبر و بگويد كه صلى الله
عليك يا مولاي صلى الله عليك يا ابا الحسن صلى الله عليك وعلى روحك الطيب وجسدك
الطاهر وبدنك الزكي صبرت واحتسبت وانت الصادق المصدق قتل الله من قتلك
ولعن الله من ظلمك بالايدي والالسن عليك مني سلام الله يا مولاي وابن مولاي و
رحمة الله وبركاته كن شفيعي بحق جدك واجدادك الطيبين الطاهرين
انگاه قاتل امير المؤمنين و قاتلان امامان ديگر را لعنت كند و در خواهد از خدا تا عذاب ايشان را زياد كند پس بگردد و عقب قبر
و زيارت امام حسين عليه السلام كند بدين روش كه بعد از نيت بگويد السلام عليك يا ابا عبد الله الحسين
السلام عليك وعلى الارواح التي حلت بفنائك عليك مني سلام الله ابدا ما بقيت
وبقي الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد مني لزيارتكم السلام على الحسين وعلى علي
بن الحسين وعلى اولاد الحسين وعلى اصحاب الحسين ورحمة الله وبركاته لعن الله على قاتل
الحسين انگاه پس ترتيب بگردد و به پايين گاه آيد و بگويد كه السلام عليك ايها الامام السلام عليك ايها
المظلوم السلام عليك ايها الغريب السلام عليك ايها الشهيد السلام عليك ايها
المقتول المسموم السلام عليك يا مولاي يا بن رسول الله ورحمة الله وبركاته انه حميد مجيد
اشهد انك الامام الهادي والولي المرشد ابرء الى الله من اعدائك واتقرب اليه بموالاتك
صلى الله عليك ورحمة الله وبركاته بعد از آن بيايد بالاى قبر مقدس و دو ركعت نماز بگذارد و در هر يك
الحمد وحيا و نوبت قل هو الله احد باشد يا كمتر يا سوره ديگر و در بعضى روايات آمده كه در ركعت اول الحمد و سوره يس
و در ركعت دوم الحمد و سوره الرحمن بخواند و چون از نماز فارغ شود تسبيح زهرا عليها السلام بخواند و هر دعا كه خواهد بخواند
و حاجتهاى دو جهان بخواهد و پدر و مادر و مؤمنين و مؤمنات را به دعاى خير ياد كند كه اثر تمام دارد پس سجده شكر
كند بجهة نعمت زيارت امام عليه السلام و دعاى سجده بخواند و در حين مراجعت با قبر كه عازم وداع مشغول شود و بانگ بعد از
زيارت و درا بر روى آنحضرت بايستد و بگويد استودعك الله واسترعيك السلام آمنا بالله وبالرسول
وبما دعوت اليه ودللت عليه اللهم فاكتبنا مع الشاهدين اللهم ارزقني

حبهم ومودتهم ابدا ما ابقيتني السلام على ملائكة الله وزوار قبر ابن نبي الله السلام
عليك مني ابدا ما ابقيت ودائما اذا فنيت السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين
اللهم ارزقني العود ثم العود برحمتك يا ارحم الراحمين و بازگشت که هرگاه سفری از
سفرهای مکه و یا عتبات عالیات رود پیش از آنکه از خانه بیرون رود غسل کند غسل کردن بگوید که بسم الله
وبالله ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم وعلى ملة رسول الله والصادقين عن الله
صلوات الله عليهم اجمعين اللهم طهر قلبي واشرح لي صدري ونور به قبري واجر على
مدحتك والثناء عليك فانه لا قوة الا بك اللهم اجعله لي نورا وطهورا وحرزا
وشفاء من كل داء وآفة وعاهة وسوء اخاف واحذر وطهر جوارحي وعظامي
ودمي وشعري وبشري ومخي وعصبي اللهم اجعله لي يوم فقري وفاقتي اليك يا
رب العالمين انك على كل شيء قدير و پیش از آنکه از خانه بیرون رود باید که دو رکعت نماز کند که در روایت
آمده که بهترین استخلاف از نماز نیست که مسافر بازپس بگذارد در میان اهل و عیال خود در این وقت و بعد از آن اهل خود را
جمع کند و وصیت کند و بگوید که اللهم اني استودعك اليوم نفسي واهلي ومالي وولدي وديني
ودنياي وآخرتي وخواتيم عملي ومن كان مني بسبيل الشاهد منهم والغائب
اللهم احفظنا بحفظ الايمان واحفظ علينا اللهم اجعلنا في رحمتك ولا تسلبنا
فضلك انا اليك راغبون اللهم انا نعوذ بك من وعثاء السفر وكآبة المنقلب
وسوء المنظر في الاهل والمال والولد في الدنيا والآخرة اللهم اني اتوجه اليك
هذا التوجه لرضاتك وتقربا اليك اللهم فبلغني ما ارجوا فيك وفي وليك
يا ارحم الراحمين بعد از آن وداع کند اهل بیت خود را و بایستد بر در سرای خود و تسبیح زهرا علیها السلام بگوید
و بگوید که اللهم اليك وجهت وجهي عليك خلفت اهلي ومالي وما خولتني وقد
وثقت بك فلا تخيبني يا من لا يخيب من اراده ولا يضيع من حفظه اللهم
صل على محمد وآل محمد واحفظني فيما غبت عنه ولا تكلني الى نفسي يا ارحم الراحمين
اللهم ما توجهت له وسبب الى المزار وتخرج لي عبادك وبلادك وارزقني زيارة وليك
امير المومنين والائمة من ولده وجميع اهل بيته عليهم السلام ومدني منك بالمعونة

في جميع احوالي ولا تكلني الى نفسي ولا الى غيري فاكل واعطيت فزودني التقوى واغفر لي في الآخرة
والاولى اللهم اجعلني اوجه من توجه اليك بعد از آن فاتحة الكتاب سه بار بخواند یک بار رو به پیش
روی خود و یک بار جانب راست و یکبار جانب چپ و آیة الکرسی و قل هو الله احد و معوذتین همین ترتیب
بخواند و بعد از آن بگوید که اللهم احفظني واحفظ ما معي وسلمني وسلم ما معي وبلغني وبلغ ما معي ببلاغك
الحسن الجميل و از منزل بیرون رود و باید که بخواند اللهم اسعدنا بهذه الحركة وامددنا باليمن
والبركة وقنا سوء القدر واكفنا مهمات السفر وقرب لنا البعد والنائي وسهل علينا
السير والسرى ووفقنا بطي المراحل وانزلنا خير المنازل واحفظ مخلفينا واجمع بيننا
وبينهم باحسن آمالنا وامانينا سالمين غانمين تائبين برحمتك يا ارحم الراحمين
و بگوید بسم الله وبالله توكلت على الله ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم اگر [illegible]
شود باید که بخواند اعوذ بالله العظيم من شر كل ذي شر ومن شر ما اخاف واحذر ومن شر
فسقة الجن والانس والشياطين وابليس وجنوده واتباعه واشياعه ومن شر كل سقم
وداء وغم وآفة وعاهة وندم ومن شر ما في الليل والنهار والبراري والبحار ومن شر
الفساق والفجار والتجار والحساد والاشرار ومن شر ما ينزل من السماء وما يعرج
فيها ومن شر ما يلج في الارض وما يخرج منها ومن شر كل دابة هو آخذ بناصيتها ان ربي
على صراط مستقيم واعوذ بالله العظيم من الغرق والحرق والهدم والخسف والمسخ وا
الصيحة والزلازل والصواعق والبرد والحر والجنون والبرص والجذام واكل السبع
والميتة السوء وسائر الامراض والاسقام والآفات والعاهات كلها ولا حول
ولا قوة الا بالله العلي العظيم وصلى الله على محمد وآله اجمعين الطيبين الطاهرين و چون
از عمارات شهر بیرون رود دو رکعت نماز کند و آن قدر که خواهد صلوات بر محمد و آل فرستد و رسید تا بخواند که
اللهم اني استودعك ديني ونفسي ومالي وذريتي واهلي ودنياي وآخرتي وخاتمة عملي
واحفظني من كل آفة وعاهة واعصمني من كل زلل وخطاء يا سميع يا قريب يا حفيظ يا مجيب
اجب دعائي يا كريم يا كريم يا كريم آنگاه هفت سنگ ریزه از میان راه بردارد و بر هر یکی از آن دعوت
بخواند که اعوذ بالله من الشيطان الرجيم قل من يكلؤكم بالليل والنهار بل هم عن ذكر ربهم معرضون

قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ تا آخر و این سنگها را با خود دارد که در آن سفر تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام بر آن بخواند و متعلقان را بر آن آرند پس تصدق کند
و کلمات فرج بخواند و روان شود **افعال مسجد کوفه** بعد از آنکه غسل دخول کند و جامه پاک در پوشد داخل شود و دو
رکعت نماز در موضعی که امیر المؤمنین علی علیه السلام نماز میکرده بگذارد زیرا که آن موضع شریف است پس برود به مشهد
یونس علیه السلام و وقت رو به آید تا پایین قبر او بایستد چرا که منقولست که چون از بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله سنت الثنتا
خواباندن و دفن میکرده اند و با پایان ایشان را بعد از این کشیده اند پس بگوید پیش از دخول که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ
اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ وَاَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَعَلٰی ذُرِّیَّتِهِ
الطَّاهِرِینَ بعد از آن بگوید سَلَامُ اللّٰهِ الْعَظِیمِ وَسَلَامُ مَلَائِکَتِهِ اَهْلِ النَّعِیمِ وَاَنْبِیَائِهِ اُولِی الدِّینِ الْقَدِیمِ وَعِبَادِهِ
اَرْبَابِ الْاِیمَانِ وَالتَّسْلِیمِ عَلَیْکَ یَا نَبِیَّ اللّٰهِ وَصَفِیَّهُ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهُ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا نَبِیَّ اللّٰهِ
رَبِّ الْعَالَمِینَ وَوَلِیَّ الصَّالِحِینَ وَسَیِّدَ الْمُتَّقِینَ وَکِبْرِیَاءَ الصِّدِّیقِینَ وَمَامَنَ الْخَائِفِینَ وَعَلَمَ الْمُهْتَدِینَ
وَبَابَ الْعَارِفِینَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ وَتَحِیَّاتُهُ عَلَیْکَ اَشْهَدُ اَنَّکَ وَالْاَنْبِیَاءَ مِنْ ذُرِّیَّتِکَ اَبْوَابُ اللّٰهِ وَمَفَا
تِیحُ رَحْمَتِهِ وَمَقَالِیدُ مَغْفِرَتِهِ وَسَحَائِبُ رِضْوَانِهِ وَمَصَابِیحُ جِنَانِهِ وَحَمَلَةُ فُرْقَانِهِ وَخَزَنَةُ عِلْمِهِ
وَبَیَانِهِ وَحَفَظَةُ سِرِّهِ وَمَنْفَذُ اَمْرِهِ وَاَمَانَاتُ نُبُوَّتِهِ وَوَدَائِعُ رِسَالَاتِهِ وَاَشْهَدُ اَنَّکَ
وَالْاَنْبِیَاءَ مِنْ ذُرِّیَّتِکَ اُمَنَاءُ اللّٰهِ وَاَحِبَّاؤُهُ وَاَوْلِیَاءُ اللّٰهِ وَاَصْفِیَاؤُهُ وَاَنْصَارُ
تَوْحِیدِهِ وَاَرْکَانُ تَمْجِیدِهِ وَاُشْهِدُ اللّٰهَ وَمَلَائِکَتَهُ وَاَنْبِیَائَهُ وَاُشْهِدُکَ یَا نَبِیَّ اللّٰهِ وَ
وَلِیَّهُ اِنِّی مُؤْمِنٌ بِوِلَایَتِکَ لَائِذٌ بِفِنَائِکَ عَارِفٌ بِمَنْزِلَتِکَ مُؤْمِنٌ بِعِصْمَتِکَ وَاَشْهَدُ
اَنَّکَ وَفَیْتَ بِعَهْدِ اللّٰهِ وَذِمَّتِهِ وَاَنَّ اللّٰهَ قَدْ طَهَّرَکَ مِنَ الْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ
وَقُمْتَ بِکُلِّ مَا اشْتَرَطَ عَلَیْکَ مِنَ الدَّعْوَةِ فِی سَبِیلِهِ وَالْاِنْفَاذِ لِاَمْرِهِ حَسَبَ طَاقَتِهِ فِی مَرْضَاتِهِ
وَحَمْلِ الْخَلَائِقِ عَلٰی مِنْهَاجِ الْحَقَائِقِ وَدَلَائِلِ الرَّسَائِلِ بعد از آن دو رکعت
نماز زیارت کند و زیارت هر یک از پیغمبران باین طریق تواند
کرد **طریق زیارت ستی فاطمه بنت موسی الکاظم علیه السلام**
باین وجه است که بعد از غسل در برابر قبر بایستد و نیت کند که زیارت میکنم ستی
النساء فاطمه بنت موسی الکاظم علیه السلام قربة الی الله تا آخر انکه بگوید اَلسَّلَامُ عَلَیْکِ اَیَّتُهَا
السَّیِّدَةُ الطَّاهِرَةُ اَلسَّلَامُ اَیَّتُهَا السَّیِّدَةُ الصِّدِّیقَةُ اَلسَّلَامُ عَلَیْکِ اَیَّتُهَا السَّیِّدَةُ

الرضیة

الرَّضِیَّةُ الْمَرْضِیَّةُ اَلسَّلَامُ عَلَیْکِ یَا بِنْتَ رَسُولِ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَیْکِ یَا بِنْتَ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ
اَلسَّلَامُ عَلَیْکِ یَا بِنْتَ الْحَسَنِ الْمُجْتَبٰی اَلسَّلَامُ عَلَیْکِ یَا بِنْتَ الْحُسَیْنِ الشَّهِیدِ بِکَرْبَلَا اَلسَّلَامُ
عَلَیْکِ یَا بِنْتَ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ زَیْنِ الْعَابِدِینَ اَلسَّلَامُ عَلَیْکِ یَا بِنْتَ الْاِمَامِ مُحَمَّدٍ الْبَاقِرِ
اَلسَّلَامُ عَلَیْکِ یَا بِنْتَ الْاِمَامِ جَعْفَرٍ الصَّادِقِ اَلسَّلَامُ عَلَیْکِ یَا بِنْتَ الْاِمَامِ مُوسَی الْکَاظِمِ اَلسَّلَامُ
عَلَیْکِ یَا اُخْتَ الْاِمَامِ الْمَظْلُومِ اَبِی الْحَسَنِ عَلِیٍّ الرِّضَا اَلسَّلَامُ عَلَیْکِ یَا عَمَّةَ الْاِمَامِ الْمَعْصُومِ
مُحَمَّدٍ التَّقِیِّ اَلسَّلَامُ عَلَیْکِ وَعَلٰی اَجْدَادِکِ الْمَعْصُومِینَ وَعَلٰی اَقْرِبَائِکِ الطَّاهِرِینَ وَعَلٰی مَنِ
اتَّبَعَکِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ اَلسَّلَامُ عَلَیْکِ یَا سَیِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ اَتَیْتُکِ زَائِرًا وَمُحَاجًّا بِی
اِلَیْکِ مُسْتَوْدِعًا وَهَا اَنَا ذَا اَسْتَوْدِعُکِ دِینِی وَاَمَانَتِی وَخَوَاتِیمَ عَمَلِی وَجَوَامِعَ اَمَلِی اِلٰی مُنْتَهٰی
اَجَلِی اَلسَّلَامُ عَلَیْکِ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهُ پس دو رکعت نماز زیارت کند و دعا بسجده بخواند و در وداع
بگوید که سَلَامُ اللّٰهِ عَلَیْکِ مَا بَقِیتُ وَبَقِیَ اللَّیْلُ وَالنَّهَارُ وَلَا جَعَلَهُ اللّٰهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّی لِزِیَارَتِکِ
اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَتَقَرَّبُ اِلَیْکَ بِزِیَارَتِی اِیَّاهَا وَاَرْجُو اِلَیْکَ النَّجَاةَ مِنَ النَّارِ بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ
وَصَلَّی اللّٰهُ عَلٰی نَبِیِّنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ اَجْمَعِینَ و از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام مرویست که هر کس نتواند
که بزیارت من آید باید که زیارت کند برادرم را در ری و خواهرم را در قم که همان ثواب زیارت مرا در می یابد و طریق آن باین
وجه است که در برابر قبر حضرت زیارت کند و بگوید که اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا السَّیِّدُ الزَّکِیُّ الطَّاهِرُ الدَّاعِی الْحَفِیُّ اَشْهَدُ اَنَّکَ
قُلْتَ حَقًّا وَنَطَقْتَ صِدْقًا وَدَعَوْتَ اِلٰی مَوْلَایَ وَمَوْلَاکَ عَلَانِیَةً وَسِرًّا فَازَ مُتَّبِعُکَ وَنَجَا مُصَدِّقُکَ وَ
خَابَ وَخَسِرَ مُکَذِّبُکَ وَالْمُتَخَلِّفُ عَنْکَ اِشْهَدْ لِی بِهٰذِهِ الشَّهَادَةِ لِاَکُونَ مِنَ الْفَائِزِینَ بِمَعْرِفَتِکَ وَ
طَاعَتِکَ وَتَصْدِیقِکَ وَاتِّبَاعِکَ وَالسَّلَامُ عَلَیْکَ وَعَلٰی مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ اَلسَّلَامُ
عَلَیْکَ یَا سَیِّدِی اَنْتَ بَابُ اللّٰهِ الْمُؤْتٰی مِنْهُ وَالْمَاْخُوذُ عَنْهُ اَتَیْتُکَ زَائِرًا وَحَاجَاتِی لَکَ مُسْتَوْ
دِعًا وَهَا اَنَا ذَا اَسْتَوْدِعُکَ دِینِی وَاَمَانَتِی وَخَوَاتِیمَ عَمَلِی وَجَوَامِعَ اَمَلِی اِلٰی مُنْتَهٰی اَجَلِی وَالسَّلَامُ عَلَیْکَ
وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهُ بعد از آن دو رکعت نماز زیارت کند **طریق زیارت مشایخ و مجتهدین** بعد از نیت بگوید
اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا بَحْرَ الْعُلُومِ وَکَنْزَهَا وَمُحْیِیَ الرُّسُومِ وَمُرَوِّجَهَا اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الشَّیْخُ الْعَالِمُ یَا
حَافِظَ الدِّینِ وَعَوْنَ الْمُؤْمِنِینَ وَمُرَوِّجَ شَرِیعَةِ سَیِّدِ الْمُرْسَلِینَ وَآلِهِ الْمَعْصُومِینَ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ
اَیُّهَا الشَّیْخُ الْعَالِمُ الْعَامِلُ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الزَّاهِدُ الْکَامِلُ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الصَّا

لح

النقي السلام عليك ايها المحدث السلام عليك يا غصن الاسلام ونصير اهل البيت عليهم السلام
السلام عليك ايها العارف المؤيد والعابد المسدد اشهد قد بالغت في احياء الدين وا
جتهدت في حفظ شريعة اشرف الاولين والآخرين واتبعت سنن الابرار ورويت عنهم الاخبار
وعملت بما رويت واشهد انك اظهرت الحق وابطلت الباطل وسهلت السبيل واوضحت الطريق
ونصرت المؤمنين فجزاك الله افضل جزاء التابعين وحشرك مع النبيين والصديقين و
الشهداء والصالحين وحسن اولئك رفيقا اللهم املاء قبره نورا وروحا وريحانا
وصلى الله على محمد وآله اجمعين زيارة حضرت رسالت پناه صلى الله عليه وآله در روز شنبه
گر روز آن حضرت است حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله فرموده که هرکه بزیارت من آید ومرا زیارت کند بمنزله آن باشد که بمن
هجرت کرده باشد واگر نتواند آمد سلام بمن فرستد که فرشتگان سلام شما را بمن عرض میکنند و بمن میرسانند و روایت
از ثقهء معتمد که سالها در مدینه بوده و بزیارت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم ملازمت نموده که گفت روز
جمعی در مسجد رسول صلی الله علیه وآله نشسته بودیم آوازی از روضه مطهر رسول شنیدیم که گفت نوبت گفت علیک السلام یا حبیب
بایکدیگر گفتیم چه شاید بود یکی از یاران ما گفت چرا این نخوانده بود که کسی سلام میفرستد رسول خدا را گفتیم و آن حضرت جواب او میدهد
چون ساعتی بر آمد هفت تن می آیند از راه و بزیارت مشغول شدند چون از زیارت فارغ شدند پرسیدیم که ای جماعت
کی آمده اید چه میگفتید گفتند چون نزدیک رسیدیم سلام گفتیم رسول خدا را گفتیم بشارت باد شما را که رسول از جواب سلام شما را
باز داد و روایت که وقتی که حضرت امام حسن علیه السلام در کنار حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله نشسته بود گفت یا جد بزرگوار چه ثواب
باشد کسی را که بزیارت تو آید گفت ای فرزند دلبند هرکه مرا زیارت کند بهشت وی را واجب شود و هرکه پدرت را زیارت
کند بهشت وی را واجب شود و هرکه مادرت را زیارت نماید بهشت وی را واجب شود و هرکه ترا زیارت کند بهشت وی را واجب
شود و زیارت هریک از ایشان از فرزند برادرت را این حکم است پس نیت کند که زیارت میکنم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله
را قربة الى الله و بگوید که اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد انك رسول الله و
انك محمد بن عبد الله واشهد انك قد بلغت رسالات ربك ونصحت لامتك وجاهدت
في سبيل الله بالحكمة والموعظة الحسنة واديت الذي عليك من الحق فانك قد رؤفت بالمؤ
منين وغلظت على الكافرين وعبدت الله مخلصا حتى اتاك اليقين فبلغ الله بك
شرف محل المكرمين الحمد لله الذي استنقذنا بك من الشرك والضلال اللهم صل على

محمد وآل محمد واجعل صلواتك وصلوات ملائكتك المقربين وانبيائك المرسلين وعبادك الصالحين
واهل السموات والارضين ومن سبح لك يا رب العالمين من الاولين والآخرين على عبدك
ورسولك ونبيك وامينك ونجيبك وحبيبك وصفيك وصفوتك وخاصتك وخالصتك وخير
تك من خلقك واعطه الفضل والفضيلة والوسيلة والدرجة الرفيعة وابعثه مقاما محمودا
يغبطه به الاولون والآخرون اللهم انك قلت ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤك
فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحيما الهي فقد اتيت نبيك مستغفرا
تائبا من ذنوبي فصل على محمد وآل محمد واغفرها لي يا سيدنا اتوجه بك وباهل بيتك الى الله تعالى
ربك وربي ليغفر لي ذنوبي پس سه بار بگوید که اصبنا بك يا حبيب قلوبنا فما اعظم المصيبة بك حيث
انقطع عنا الوحي وحيث فقدناك فانا لله وانا اليه راجعون بعد از آن بگوید که یا سیدنا یا رسول
الله صلوات الله عليك وعلى اهل بيتك الطيبين الطاهرين هذا يوم السبت وهو يومك
وانا فيه ضيفك وجارك فاضفني واجرني فانك كريم تحب الضيافة ومامور بالا
جارة فاضفني واحسن ضيافتي واجرنا واحسن اجارتنا بمنزلة الله عندك وعند اهل
بيتك وبمنزلتهم عنده وبما استودعكم من علمه فانه اكرم الاكرمين زيارة حضرت
امير المؤمنين روز یکشنبه بعد از نیت بگوید که السلام على الشجرة النبوية والدوحة الهاشمية المضيئة
المثمرة بالنبوة المونقة بالامامة السلام عليك وعلى ضجيعيك آدم ونوح والسلام
عليك وعلى اهل بيتك الطيبين الطاهرين السلام عليك وعلى الملائكة المحدقين
بك والحافين بقبرك يا مولاي يا امير المؤمنين هذا يوم الاحد وهو يومك وباسمك
وانا ضيفك فيه وجارك فاضفني يا مولاي واجرني فانك كريم تحب الضيافة
ومامور بالاجارة فافعل ما رغبت اليك فيه ورجوت منك بمنزلتك وآل
بيتك عند الله وبمنزلته عندكم وبحق ابن عمك رسول الله صلى الله عليه وآله
وعليهم اجمعين زيارت حضرت فاطمه عليها السلام روز یکشنبه بعد از نیت بگوید که السلام عليك
يا ممتحنة امتحنك الذي خلقك فوجدك لما امتحنك صابرة انا لك مصدقة صابر
على ما اتى به ابوك ووصيه صلوات الله عليهما وانا اسئلك اذ ان كنت

صدقتك الا ألحقتني بتصديقي بهما لتسر نفسي فاشهد اني ظاهر بولايتك وولاية اهل بيتك صلوات الله عليهم اجمعين وبروايت ديگر السلام عليك يا ممتحنة امتحنك الذي خلقك قبل ان يخلقك فكنت لما امتحنك به صابرة ونحن لك اولياء مصدقون ولكل ما اتى به ابوك صلى الله عليه وآله واتى به وصيه عليه السلام مسلمون ونحن نسئلك اللهم اذ كنا مصدقين لهم ان تلحقنا بتصديقنا بالدرجة العالية لنسر انفسنا بانا قد طهرنا بولايتهم عليهم السلام زيارت حضرت امام حسن عليه السلام در روز دوشنبه السلام عليك يا ابن رسول الله رب العالمين السلام عليك يا ابن امير المؤمنين السلام عليك يا ابن فاطمة الزهراء السلام عليك يا حبيب الله السلام عليك يا صفوة الله السلام عليك يا امين الله السلام عليك يا بيان حكم الله السلام عليك يا حجة الله السلام على يا صراط الله السلام عليك يا ناصر دين الله السلام ايها السيد الزكي السلام عليك ايها المحق الحقيق السلام عليك ايها الشهيد الصديق السلام عليك يا ابا محمد الحسن بن علي عليهما السلام ورحمة الله وبركاته زيارت امام حسين عليه السلام در روز دوشنبه السلام عليك يا ابن رسول الله السلام عليك يا ابن امير المؤمنين السلام عليك يا ابن سيدة النساء العالمين اشهد انك قد اقمت الصلوات وآتيت الزكوة وامرت بالمعروف ونهيت عن المنكر وعبدت الله مخلصا وجاهدت في سبيل الله حق جهاده حتى اتاك اليقين فعليك السلام ما بقيت وبقي الليل والنهار وعلى اهل بيتك الطيبين الطاهرين انا يا مولاي مولى لك ولاهل بيتك سلم لمن سالمكم وحرب لمن حاربكم مؤمن بسركم وجهركم وظاهركم وباطنكم لعن الله اعداءكم من الاولين والآخرين وانا ابرأ الى الله تعالى منهم يا مولاي يا ابا محمد يا مولاي يا ابا عبد الله هذا يوم الاثنين وهو يومكما وانا فيه ضيفكما فاضيفاني فاحسنا ضيافتي فنعم من استضيف به انتما وانا فيه من جواركما فاجيراني فانكما مأموران بالضيافة والاجارة وصلى الله عليكما الطيبين الطاهرين

ونعم الوكيل زيارة جامعه شيخ مفيد عليه الرحمه در مزار خود فرموده كه در نسبت هر يك از ائمه چون زيارت كه اين زيارت اكتفا نمايند كه بعد از نيت بگويد كه السلام على اولياء الله واصفيائه السلام على امناء الله واحبائه السلام على انصار الله وخلفائه السلام على محال معرفة الله السلام على معادن حكمة الله السلام على مساكن ذكر الله السلام على عباد الله المكرمين الذين لا يسبقونه بالقول وهم بامره يعملون السلام على مظاهري امر الله ونهيه السلام على الادلاء على الله السلام على المستقرين في مرضات الله السلام على المخلصين في طاعة الله السلام على الذين من والاهم فقد والى الله ومن عاداهم فقد عادى الله ومن عرفهم فقد عرف الله ومن جهلهم فقد جهل الله ومن اعتصم بهم فقد اعتصم الله ومن تخلى منهم فقد تخلى من الله اشهد الله اني حرب لمن حاربكم وسلم لمن سالمكم مؤمن بما آمنتم به كافر بما كفرتم به محقق لما حققتم مبطل لما ابطلتم مؤمن بسركم وعلانيتكم مفوض في ذلك كله اليكم لعن الله عدوكم من الجن والانس وضعف عليهم العذاب الاليم وابرأ الى الله منهم والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته وچون بمزار رسد وخواند كه تحقيق از اولاد ايشان است بايد كه سوره قدر وفاتحة الكتاب واخلاص بخواند وصلوات بر محمد وآل محمد فرستد وبگويد كه يا صاحب القبر ان كان لك قدر ومنزلة وصحبة فالفد مع الملائكة المقربين فانت شفيعي عند الله تعالى وملائكته في قضاء حوائجي وحصول مرامي في الدارين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين مناجات ای مرهم ریش دلفکاران ○ وی چاره کار خام کاران ○ مگذار چنین ذلیل و خارم ○ از راه کرم برآر کارم ○ سرگشته مکن مرا ازین بیش ○ بنمای رهی بکاب خویش ○ در وادی معصیت اسیرم ○ مگذار که تشنه لب بمیرم ○ خجلت زده ام ز کرده خویش ○ وز شرم تو سر فکنده در پیش ○ چون آمده ام بعذر خواهی ○ نومید مکن مرا الهی ○ یارب بکمال عز و جاهت ○ و انکه بر و بندگان راهت ○ کز آب وضو کنم آبرویم ○ وز گفته خویش کفت و گویم ○ چون دست اجل شود گلوگیر ○ سوی نکنی ز لطف تقصیر ○ روزی که شود بهار محشر ○ چون سبزه برآرم از زمین سر ○ انعام کنی مراد رانده ام ○ از ابر رسول هاشمی ام ○ بحث دوازدهم در تعقیب نماز و بعضی آیات ماثوره ○ بدانکه دعا افضل عبادتست و دعای در لغت خواستن است و طلب کردن و در اصطلاح خواستن خیر است از کسی که بزرگتر و عالیمقدارتر باشد و از جمله فواید دعا عظیم دستم است یا دفع نقم یا طلب رحمت و مغفرت یا دوام دولت و نعمت جهت خود و والدین و مؤمنین و مؤمنات حیثیم و میتیم

از نزدیک و خواه از دور و روایت است از بشیر بن حکیم که گفت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام گفت بمن که ای بشیر آیا زیارت
میکنی امام حسین علیه السلام را در هر روزی گفتم نه یا ابن رسول الله فرمود چه جفا میکنی برو آیا زیارت میکنی او را در هر ماهی گفتم
نه گفت زیارت میکنی او را در هر سالی گفتم گاه هست که واقع میشود گفت چه جفا میکنی بحسین بدان بدرستی که خدای تعالی
هزار هزار ملک ژولیده موی خاک آلود را تعیین فرموده که بر وی میگریند و زیارت میکنند آنحضرت را چه مانع میشود ترا که زیارت
کنی هر روز آنحضرت را گفتم فدای تو گردم میانه ما و کربلا فرسخها راه است فرمود بر بالای بام خود رو و بجانب راست و چپ نگه
و بسوی آسمان کن و بانگشت سبابه اشاره کن بجانب آنحضرت و بگو بعد از نیت که السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اَبَا عَبْدِ اللهِ
السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ و اگر کسی بعد از هر نماز هر جا باشد بجانب کربلا اشاره کند و بگوید بعد از
نیت که السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اَبَا عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنِ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى جَدِّكَ وَاَبِيكَ السَّلَامُ عَلَيْكَ
وَعَلَى اُمِّكَ وَاَخِيكَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى اَوْلَادِكَ الْمَعْصُومِينَ صَلَوَاتُ اللهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ
وَعَلَيْهِمْ اَجْمَعِينَ ثواب بسیار دارد **زیارة ماه رجب از هر امامی علیهم السلام** نقل است از مصباح که شیخ ابو جعفر
طوسی رحمة الله علیه بعد از نیت بگوید که اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اَشْهَدَنَا مَشْهَدَ اَوْلِيَائِهِ فِي رَجَبٍ وَاَوْجَبَ عَلَيْنَا
مِنْ حَقِّهِمْ مَا قَدْ وَجَبَ وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ الْمُنْتَجَبِ وَعَلَى اَوْصِيَائِهِ الْحُجُبِ اللّٰهُمَّ فَكَمَا اَشْهَدْتَنَا
مَشْهَدَهُمْ فَاَنْجِزْ لَنَا مَوْعِدَهُمْ وَاَوْرِدْنَا مَوْرِدَهُمْ غَيْرَ مُحَلَّئِينَ
عَنْ وِرْدٍ فِي دَارِ الْمُقَامَةِ وَالْخُلْدِ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ اِنِّي قَدْ قَصَدْتُكُمْ وَاعْتَمَدْتُكُمْ بِمَسْاَلَتِي وَحَاجَتِي
وَهِيَ فَكَاكُ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ وَالْمَقَرُّ مَعَكُمْ فِي دَارِ الْقَرَارِ مَعَ شِيعَتِكُمُ الْاَبْرَارِ وَالسَّلَامُ
عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ اَنَا سَائِلُكُمْ وَآمِلُكُمْ فِيمَا اِلَيْكُمُ التَّفْوِيضُ فَبِكُمْ يُجْبَرُ الْمَهِيضُ
وَيُشْفَى الْمَرِيضُ وَمَا تَزْدَادُ الْاَرْحَامُ وَمَا تَغِيضُ اِنِّي بِسِرِّكُمْ مُؤْمِنٌ وَلِقَوْلِكُمْ مُسَلِّمٌ وَعَلَى اللهِ
فِي رَجْعِي بِحَوَائِجِي وَقَضَائِهَا وَاِمْضَائِهَا وَاِنْجَاحِهَا وَبِشُؤُونِي لَدَيْكُمْ وَصَلَاحِهَا وَالسَّلَامُ
عَلَيْكُمْ سَلَامُ مُوَدِّعٍ وَلَكُمْ حَوَائِجَهُ مُودِعٍ يَسْاَلُ اللهَ اِلَيْكُمُ الْمَرْجِعَ وَسَعْيُهُ اِلَيْكُمْ غَيْرُ مُنْقَطِعٍ
وَاَنْ يُرْجِعَنِي مِنْ حَضْرَتِكُمْ خَيْرَ مَرْجِعٍ اِلَى جَنَابٍ مُمْرِعٍ وَخَفْضٍ مُوَسَّعٍ وَدَعَةٍ وَمَهَلٍ
اِلَى حِينِ الْاَجَلِ وَخَيْرِ مَصِيرٍ وَمَحَلٍّ فِي النَّعِيمِ الْاَزَلِ وَالْعَيْشِ الْمُقْتَبَلِ وَدَوَامِ الْاُكُلِ وَالشُّرْبِ
الرَّحِيقِ وَالسَّلْسَلِ وَعَلٍّ وَنَهَلٍ لَا سَاَمَ مِنْهُ وَلَا مَلَلَ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ وَتَحِيَّاتُهُ حَتَّى
الْعَوْدِ اِلَى حَضْرَتِكُمْ وَالْفَوْزِ فِي كَرَّتِكُمْ وَالْحَشْرِ فِي زُمْرَتِكُمْ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ وَصَلَوَاتُهُ

و نافع ترین دعوات آیة الکرسی است چنانکه منقول است از امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده که آیة الکرسی بعد از هر نمازی نزدم بهتر است
از هزار رکعت نماز تطوع و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که عظیم‌تر آیتی که در کلام مجید واقع شده آیة الکرسی است و
و جابر بن عبد الله روایت کرده که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که آیة الکرسی در عقب هر فریضه بخواند حق تعالی
بنظر رحمت در و نگرد و گناهان او را بیامرزد و دو فرشته با وی فرستد تا عملهای نیکوی او را بنویسند و عملهای بد او را
محو کنند تا روز دیگر آن وقت و نیز از آنحضرت منقول است که آیة الکرسی را زبانیست که خدا را تسبیح و تقدیس میکنند
نزد ساق عرش و نیز فرموده که هر که آیة الکرسی بخواند در عقب هر فریضه حق تعالی بذات خود متصدی روح او شود و
چنان باشد که با پیغمبران جهاد کرده باشد و در راه خدای شهید شده باشد و روایتست از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که
چون آیة الکرسی فرود آمد سید عالم صلی الله علیه و آله فرمود که آیتی فرود آمد از گنج عرش و هر بتی که در مشرق و مغرب
بود بروی در افتاد و ابلیس ترسید و بقوم خود گفت که امشب حادثه عظیم واقع شده من بروم و تا مشرق و مغرب بگردم و ببینم
چه حادثه واقع گشته پس اطراف عالم بگشت تا بمدینه رسید مردی را دید گفت ای شیخ چه حادثه واقع شده و کدام امر عظیم
نازل گشته گفت که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله ما را خبر داد بآیتی عظیم الشان که از گنج عرش خدا است
نزول یافته و از هیبت آن همه بتهای عالم بروی در افتاده پس ابلیس نزد قوم خود آمده خبر داد همه غمگین شدند و نیز
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که آیة الکرسی پنجاه کلمه است و در هر کلمه پنجاه برکت و از امام محمد باقر علیه السلام
روایت که هر که یکبار آیة الکرسی بخواند حق تعالی هزار مکروه از مکروهات دنیی و هزار مکروه از مکروهات آخرت از و دور گرداند
که کمترین مکاره دنیا درویشی باشد و کمترین مکروهات آخرت عذاب قبر و نیز منقولست از امام محمد باقر علیه السلام که هر که
مداومت کند بقرائت آیة الکرسی بعد از هر فریضه از فقر و درویشی در امان باشد و بخلایق محتاج نشود عبد الله بن عوف
روایت کند که شبی در خواب دیدم که قیامت ظاهر شد و هول و هیبت در دلها پدید آمد و خلایق را در صف سیاست
ایستاده مرا بیاوردند و در موقف حاضر گردانیدند و امر به بهشت نمودند چون در آمدم قصرهای بلند و کوشکهای مزین بر
من عرض کردند که از جمال و نیکوی آن حیران ماندم و مرا گفتند درهای قصرها بشمار چون آنرا شمردم پنجاه در بود پس گفتند
پیش بنجاه را چون بشمردم صد و پنجاه بود مرا گفتند اینهمه از آن تست من از شادی آن از خواب بیدار شدم و خدا را
شکر کردم بعد از صبح نزد حضرت محمد سیرین رفتم که در تعبیر خواب کامل بود و این خواب را با او گفتم گفت چنان مینماید
که آیة الکرسی را بسیار میخوانی گفتم بلی تو از کجا دانستی گفت از آنجا که آیة الکرسی پنجاه کلمه است و صد و پنجاه حرف و ثواب
تمام این آیه زیاده از آنست که از این مختصرات گنجد حذرا من الاطالة اکتفا بهمین شد و بعد از آیة الکرسی

می‌باید که در عقب هر نمازی دو آیه از آخر سوره البقره بخوانند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که این دو آیه از گنجهای بهشت و حق سبحانه و تعالی
به ید قدرت خود از آن نوشته پیش از آنکه آسمان و زمین آفریند به دو هزار سال و نیز فرموده که هر که این دو آیه را بخواند جمیع مهمات دنیا
و آخرت او را کفایت نماید و شیطان گرد او نگردد و در خبر آمده که رسول صلی الله علیه و آله گفتند که از خانه‌ای که این دو آیه خوانده شود
برون آید مانند چراغ تابان فرمود که آخر سوره البقره میخوانند و این دو آیه آمن الرسول است تا آخر سوره و در خبر است که حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله این دعا را در شب معراج میگفت و فرشتگان آمین میگفتند و حق تعالی اجابت میفرمود و این دو
آیه بی‌واسطه جبرئیل علیه السلام بحضرت نازل شده در شب معراج چنانکه در صحیح مسلم روایتست از ابن مسعود که آنحضرت در شب
معراج چون بسدرة المنتهی رسید سه چیز او را عطا کردند اول نماز پنجگانه دوم دو آیه از آخر سوره البقره سیم آمرزش ذنوب
کبایر امت بعد از توبه و از عبدالله عباس مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که بنده چون این هر دو آیه بخواند و
بدینجا رسد که غفرانک ربنا حق تعالی گوید مغفرت کنم بیامرزیدم ترا و چون گوید ربنا لا تؤاخذنا
گوید مواخذه نکنم ترا و چون گوید ولا تحمل علینا گوید بر شما تکلیفی نکنم که طاقت آن نداشته باشید و چون گوید
واعف عنا گوید که عفو کردم و چون گوید واغفر لنا گوید آمرزیدم ترا و چون گوید وارحمنا گوید رحم کردم بر تو
و چون گوید فانصرنا علی القوم الکافرین گوید نصرت دادم و یاری کردم ترا بر جمیع کافران و مداومت کردن بر آیه
الشهاده نیز از محسنات است بگو دو آیه ما قبل نیز که آن اینست که الذین یقولون ربنا اننا آمنا فاغفر لنا
ذنوبنا وقنا عذاب النار الصابرین والصادقین والقانتین والمنفقین و
المستغفرین بالاسحار و آیه الشهاده اینست که شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة
واولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم بدانکه این آیه را فضل بسیارست و ثواب
بیشمار انس از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این آیه را بخواند و در آخر آن بگوید وانا علی ذلک من
الشاهدین حق تعالی بعدد هر حرفی از آن فرشته بیافریند تا برای او استغفار کنند و آمرزش خواهند تا روز قیامت
و هر که این آیه را بخواند حق تعالی هشت در بهشت بر وی بگشاید و هفت در دوزخ را بر وی دربندد و نیز فرموده که هر که در وقت
خواب کردن این را بخواند حق تعالی هفتاد هزار فرشته را خلق کند تا روز قیامت برای او استغفار کنند و ابو غالب
قطان گفته که وقتی بتجارت بکوفه رفتم و در همسایگی اعمش فرود آمدم مردی آخر شب این آیه را مکرر میخواند و بعد
در آخر آن میگفت انا اشهد بما شهد الله به و استودع الله هذه الشهادة و هی
عند الله ودیعة حتی یؤدیها الی یوم القیمة چون روز شد نزد او رفتم و گفتم امشب

بدانکه داشتن و خواندن دعا عقلا و نقلا مستحب است زیرا که دفع ضرر بقدر امکان واجبست و حصول ضرر ممکن الوقوع است بلکه ضروری
الوقوع چون بودن محنت و غم و بلا و رنج و دردی موذی و نکبت و الم و عناد و دفع اینها بدعا ممکن است پس ترک چنین فعلی که مقدور باشد نزد عقل
قبیح است و مؤید اینست آنچه روایت کرده اند از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که روزی باصحاب خطاب فرمود که شما را دلالت کنم بر
سلاحی که نجات دهد شما را از دشمنان و مستدام دارد روزی شما را گفتند بلی یا رسول الله فرمود تدعون ربکم باللیل والنهار فان
سلاح المؤمنین الدعاء یعنی بخوانید پروردگار خود را در شب و روز بدرستی که سلاح مؤمن دعاست و نیز از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله منقولست که حوایج خود را رجوع بحق سبحانه نمایید و تضرع تمام و زاری عالی کلام دعا کنید در طلب حاجات
و ... ها و بر بید در دفع سیئات و با اخلاص تمام دعا کنید که دعا بهترین عبادتست و هیچ مؤمنی خدا را نخواند الا که حاجت او
روا شود خواه در دنیا و خواه در عقبی و اگر بجهت مصلحتی آن دعا مستجاب نشود کفاره گناهان او خواهد بود و معاویة بن عمار روایت
کند که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم که چه میفرمایی در حق دو مرد که هر دو بمسجد روند یکی بیشتر اوقات خود را صرف
دعا کند و دیگری اکثر اوقات در نماز باشد فرمود که هر دو خوبست گفتم یا ابن رسول الله میخواهم بدانم که کدام یکی از ایشان فاضلتر است
فرمود آنکه دعای او اکثر است نشنیده که حق تعالی فرموده که ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی
سیدخلون جهنم داخرین یعنی بخوانید مرا از جمیع مقاصد و مدعیات و دفع بلیات تا اجابت کنم از او مقتضای
مصلحت بدرستی که آنانکه سرکشی کنند از پرستش من زود باشد که در آیند در دوزخ در حالتی که ذلیل و خوار شدگان باشند و از زراره
روایت کند از امام محمد باقر علیه السلام که هیچ چیز نزد خدای تعالی دوست‌تر از آن نیست که شخصی از عباد او استکبار نکند و او
طلب کند آنچه را که نزد اوست و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کند از امیر المؤمنین علیه السلام که دوست‌ترین اعمال نزد
حق سبحانه دعاست و از امام علی النقی علیه السلام مرویست که هرگاه بلائی متوجه بنده شود و او دعا کند حق تعالی از و رفع کند آن بلا را و اگر دعا
نکند آن بلا بر او فرود آید پس بر شما باد که همیشه دعا کنید و امثال اینها از آیات و احادیث و روایات بسیارست و باید دانست که شروط قبول
دعا و بعد از وقوع آن بجای باید آورد چهارده است و چهل نیز گفته اند اول بر طهارت بودن دوم روی بقبله نشستن سیم با اخلاص
خواندن چهارم حسن ظن در اجابت بحضرت عزت داشتن یعنی یقین داند که مستجاب میشود پنجم اظهار خضوع و خشوع نمودن ششم در اول
و الحمد لله گفتن هفتم در ابتدا صلوات بر محمد و آله تحیة فرستادن هشتم ختم بصلوات محمدی نمودن که یقین است که چون بنده از خدای تعالی
درخواهد که بار خدایا رحمت کن بر محمد و آل محمد البته حق تعالی استجابت میکند و چون اول و آخر دعا مستجاب شود او کریم تر از آنست که میان را
رد کند نهم در آنجا دیگر مشغول نساختن دهم بگناه خود معترف گشتن یازدهم گریه کردن یا خود را بگریه داشتن و تضرع و زاری
دعا کردن دوازدهم برادران مؤمن را در دعا شریک ساختن سیزدهم از حرام اجتناب کردن چهاردهم صدقه بفقرا دادن و عدم

بواسطهٔ افوات دربن شرایط باب دعاء که قاضی الحاجات عالم است بآن که اگر دربن مراد حاصل شود انواع فساد و مضرت خود
یا غیر ظاهر سازد و حضرت شاه ولایت علیه السلام فرموده که بسیار کارها باشد که آدمی حریص بود بران و چون کرده شود دشمن شود و آیه
کریمه عَسَیٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ موید اینست و دعای چند کس مردود است
یکی آنکه در خانه نشیند و در طلب معاش سعی نکند و گوید خداوندا مرا روزی رسان و دیگری آنکه زنی بد داشته باشد و نفرین بدو کند و دیگر
کسی که روزی حلال باو رسد و او باسراف خرج کند و در طلب روزی دعا کند و دیگر کسی که قرض بکسی دهد و سند از و نگرفته او منکر شود آنکس
او را دعای بد کند الغصه دعا کردن و حاجت خود از حق تعالی خواستن از لوازم است و بدانکه تعقیب نماز سنت مؤکده است
و فضل او را بسیار است و فواید او بیشمار و افضل تعقیب تسبیح فاطمه زهرا است علیها السلام و آن سی و چهار بار الله اکبر است و سی و سه بار
الحمد لله و سی و سه بار سبحان الله و بهترین و سزاوارتر آنست که بعد از سلام و دستها بر دارند تا برابر گوشها و بگویند الله اکبر و دستها فرو
آورند سه بار و دو دست بر زانو نهند در غیر ماهیت بلکه بدعت است و بعد از سه تکبیر بگویند که لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ إِلٰهًا وَاحِدًا
وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ إِلٰهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ رَبُّنَا وَرَبُّ آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ
لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ لَا نَعْبُدُ إِلَّا إِيَّاهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ
وَحْدَهُ أَنْجَزَ وَعْدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَأَعَزَّ جُنْدَهُ وَهَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ فَلَا شَيْءَ
بَعْدَهُ كُلُّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ أَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ
اللَّهُمَّ اهْدِنِي مِنْ عِنْدِكَ وَأَفِضْ عَلَيَّ مِنْ فَضْلِكَ وَانْشُرْ عَلَيَّ مِنْ رَحْمَتِكَ وَأَنْزِلْ عَلَيَّ مِنْ بَرَكَاتِكَ
سُبْحَانَكَ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي كُلَّهَا جَمِيعًا فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ كُلَّهَا جَمِيعًا
إِلَّا أَنْتَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ كُلِّ سُوءٍ أَحَاطَ
بِهِ عِلْمُكَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ عَافِيَتَكَ فِي أُمُورِي كُلِّهَا وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ خِزْيِ الدُّنْيَا وَعَذَابِ الْآخِرَةِ
وَأَعُوذُ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ وَعِزَّتِكَ الَّتِي لَا تُرَامُ وَقُدْرَتِكَ الَّتِي لَا يَمْتَنِعُ مِنْهَا شَيْءٌ
مِنْ شَرِّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَشَرِّ الْأَوْجَاعِ كُلِّهَا لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ
تَوَكَّلْتُ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَنَامُ وَلَا يَمُوتُ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا
وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ
الذُّلِّ وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًا و بعد از ان نیت کرده باین وجه تسبیح
فاطمه زهرا علیها السلام میگویم سنت تقرب بخدا الله تسبیح بطریقی که مذکور شد بگویند و بهتر بر تعقیبات و فاضلترین

فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللّٰهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ قُلْ لَنْ
يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللّٰهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ و مرویست که
لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ فَإِنْ
تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ و صبح و شام
از جمیع آفات ایمن باشد و دیگر از آیات معینه که در تعقیب نماز باید خواند اینهاست وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللّٰهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ
لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ
وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللّٰهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ
إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللّٰهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا
قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ
فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا انس بن مالک از سید عالم صلی الله علیه و آله روایت
کرده که آنحضرت فرمود که هر که بخواهد فردای قیامت اجر حسنات او را کیل کنند بقفیز تمام باید که این دو آیه را بخواند
فَسُبْحَانَ اللّٰهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا
وَحِينَ تُظْهِرُونَ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا
وَكَذَٰلِكَ تُخْرَجُونَ و در روایت دیگر آخر سورهٔ والصافات با آن ضم کنند که آن سبحان [illegible]
باشد تا آخر و نیز از آنحضرت مرویست که هر که بامداد و شبانگاه این دو آیه بخواند تلافی کرده باشد
که از وی فوت شده باشد از نوافل و دعوات و تسبیحات و نیز فرمود که هر که در عقب هر نماز
این دو آیه بخواند بعدد قطرات باران و برگ درختان و خاک روی زمین از برای او حسنه [illegible]
و منی که رحمت [illegible] و که هر که این دو آیه را با آیه سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ تا آخر ختم کند ثواب
کسی یابد که دو [illegible] بنده آزاد کرده باشد و [illegible] و نیز آیه بنده کان خود را مشبه ساخته بآنکه پیغمبر صلی الله علیه
مردان [illegible] بلکه [illegible] برگزیده حق تعالی و شفیع عالم پیغمبران است پس ذکر این بسیار کردن و مداومت
نمودن در عقب صلوات خمس مستحسن باشد و آیه اینست مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَٰكِنْ رَسُولَ
اللّٰهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا و دیگر خبر رسیده در مومنان از فضیلت
علیما دموبتا [illegible]

و میخواندی و در آخر آن کلمات میگفتی و ران خبری از پیغمبر خدا شنیده گفت بلی گفتم مرا از ان وقت سازگفت
ل تمام خدمت من نکنی من آنرا بتو نگویم و من بر سر راه بودم بار ماکث دم و یک سال خدمت او کردم و چون مدت به آمد گفتم شیخ
من گفت به آنکه ابو وایل حدیث کرد مرا از ابن مسعود که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر که این آیه را بخواند بطریق مذکور
در روز قیامت حاضر سازد و گوید ای بنده من بعهد من وفا کردی که توحید است من سزاوارترم از آنکس که بعهد وفا کند
بکشائید من درهای بهشت برای او بگشایید تا بهر دری که خواهد داخل شود جامع این مجموعه گوید که ای برادران موافق
ن صادق این خادم شما در ارشاد این خدمتی میخواهد اما التماس فاتحه و دعای خیر دارد و نیز از حضرت رسول
که دو فرشته در هوا بیکدیگر رسیدند یکی دیگری را گفت از کجا می آئی گفت نزدیک بنده عاصی که امروز همه روز معصیت میکرد و
زد و اینک دیوان اعمال سیاه اوست که باسمان می برم آن فرشته دیگر گفت عجب حالتیست که من نام او بر آسمان آزادی
نغ بر زمین میبرم فرشته اول از این متعجب شد گفت چون تو از وی جدا شدی او آیه الشهاده بخواند حق تعالی امر نمود که من نامه
ا با یمان موفقش گردانیدم واز سعید بن جبیر روایت کرده که سیصد و شصت بت در حوالی کعبه بودند چون این آیه نازل شد
در افتادند و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از اباء کرام خود علیهم السلام روایت نموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که
ی چهار آیت که فاتحة الکتاب و آیة الکرسی و شهد الله و قل اللهم مالک الملک را چون نازل ساختند این آیات از عرش تعلق گرفت
تعالی و حق تعالی حجابی نبود گفتند بار خدایا ما را بر زمین میفرستی که سرای معصیت است و ما بعرش مجید تو متعلقیم که محل ظهور
حق تعالی فرمود که هیچ بنده مومن شما را قرائت نکند در عقب هر نماز فریضه مگر او را در حظیرة قدس جای دهم و هر روز
بت در و نگرم و هر روز هفتاد حاجتش روا کنم که کمترین آن حاجتها آمرزش او باشد واز دشمنان نگاه داشته شود
بت باید و بهیچ چیز او را از بهشت منع نکند و خواندن آیة الملک با پنج حساب نیز در عقب هر فریضه سنت است و در تلاوت
یت چنانکه بعضی ازان مذکور شد و آن اینست که قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ
شَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ تُولِجُ اللَّيْلَ فِي
النَّهَارِ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ
ب و بعد ازان آیه السخره را تلاوت نماید که آن اینست که اِنَّ رَبَّكُمُ اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوَاتِ
فِي سِتَّةِ اَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوٰى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا
الْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِاَمْرِهِ اَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْاَمْرُ تَبَارَكَ اللّٰهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ
ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً اِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ وَلَا تُفْسِدُوا

فی الارض بعد اصلاحها وادعوه خوفا وطمعا ان رحمة الله قریب من المحسنین قل لن یصیبنا الا ما
کتب الله لنا هو مولینا وعلی الله فلیتوکل المومنون و مرویست که هر که این آیه را که لقد جاءکم رسول
من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمومنین رؤف رحیم فان تولوا فقل حسبی الله
لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم در صبح و شام بخواند از جمیع آفات ایمن باشد و دیگر
از آیات مفیده که در تعقیب باید خواند اینهاست وان یمسسک الله بضر فلا کاشف له الا هو وان یردک
بخیر فلا راد لفضله یصیب به من یشاء من عباده وهو الغفور الرحیم وما من دابة فی
الارض الا علی الله رزقها ویعلم مستقرها ومستودعها کل فی کتاب مبین انی توکلت علی الله
ربی وربکم ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم قل لو کان البحر
مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا قل انما انا بشر
مثلکم یوحی الی انما الهکم اله واحد فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعبادة
ربه احدا انس بن مالک روایت کرده از سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم که آنحضرت فرمود که هر که میخواهد که فردای
قیامت اعمال حسنه او را کیل کنند بقفیز تمام تر باید که این دو آیه را بخواند که فسبحان الله حین تمسون وحین
تصبحون وله الحمد فی السموات والارض وعشیا وحین تظهرون یخرج الحی من المیت ویخرج المیت من
الحی ویحیی الارض بعد موتها وکذلک تخرجون و در روایت دیگر آمده که آخر سوره والصافات را باین ضم کنند که آن
سبحان ربک رب العزة عما یصفون است تا آخر و نیز از آن حضرت مرویست که هر که بامداد و شبانگاه این دو آیه را
بخواند تدارک کرده باشد هر عبادتی را که ازو فوت شده باشد از نوافل و دعوات و تسبیحات و نیز فرموده که هر که در عقب هر نماز
فریضه این دو آیه بخواند بعدد قطرات باران و برگ درختان و خاک روی زمین از برای او حسنه نویسند و ضحاک روایت
کرده که هر که این دو آیه را با آیه سبحان ربک رب العزة تا آخر ضم نماید ثواب او برابر کسی باشد که دویست بنده آزاد کرده
باشد و حق تعالی در این دو آیه بندگان خود را متنبه ساخته باینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پدر هیچ یک از مردان شما نیست بلکه رسول
و برگزیده خداست و خاتم پیغمبران است پس ذکر این بسیار کردن و مداومت نمودن خصوصا در عقب صلوات خمس مستحسن باشد
و آن آیه اینست ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله وخاتم النبیین وکان الله بکل شیء
علیما و خبر میدهد بندگان را بفضیلت صلوات بر آن حضرت و میفرماید که ان الله وملائکته یصلون علی النبی
یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما پس باید که مومنان خواندن این آیه را از لوازم شمرند و این

آیه را نیز جهت فتح مهمات بخوانند که ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها وما یمسک فلا مرسل له
من بعده وهو العزیز الحکیم واین آیه نیز ثواب بسیار دارد که ولئن سألتهم من خلق السموات والارض
لیقولن الله قل افرایتم ما تدعون من دون الله ان ارادنی الله بضر هل هن کاشفات ضره
او ارادنی برحمة هل هن ممسکات رحمته قل حسبی الله علیه یتوکل المؤمنون واین آیه که
قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه
هو الغفور الرحیم والایات بر رفع درجه حق سبحانه وتعالی در باب امت صدر بدر کاینات محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم
بمغفرت ورحمت پس در خواندن او اجر عظیم خواهد بود وبعد از آن خود را از ما سوی الله بری دانسته سه مرتبه بگوید حسبنا الله
ونعم الوکیل نعم المولی ونعم النصیر بعد از آن ذکر صفت باری عز اسمه نموده بگوید هو الحی القیوم لا اله الا هو
فادعوه مخلصین له الدین الحمد لله رب العالمین فلله الحمد رب السموات ورب الارض رب
العالمین وله الکبریاء فی السموات والارض وهو العزیز الحکیم بعد از آن بگوید که یا معشر الجن
والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان وبگوید که
هو الاول والآخر والظاهر والباطن وهو بکل شیء علیم وبگوید لا یستوی اصحاب النار واصحاب
الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون روایت است از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که جبرئیل علیه السلام
پرسیدم از اسم اعظم جواب داد که بر تو باد که نظر در آخر سوره حشر کنی بسیار کردن قرائت او را بار دوم و سیم
پرسیدم همین جواب داد و ابو امامه از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که هر که خواند حشر را در شب یا روز بخواند
و در آن روز بمیرد حق تعالی او را بهشت واجب کرداند سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرده که حضرت رسول صلی الله علیه
وآله فرمود که اسم اعظم در شش آیه آخر سوره حشر است و معقل بن یسار از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم
روایت کرده که هر که در صباح سه مرتبه بگوید که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم وسه آیه از آخر سوره حشر بخواند حق تعالی
هفتاد فرشته را موکل او گرداند که او را نگاه دارند از جمیع آفات و صلوات بر وی میدهند تا شب واگر در آن روز بمیرد شهید
مرده باشد واگر بهمین صورت در شب نگاه بخواند همین منزلت دارد و انس نیز از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت
کرده که هر که از لو انزلنا هذا القرآن تا آخر سوره تلاوت کند و در آن شب بمیرد شهید مرده باشد واز آیاتی که مداومت
او لازمست آیت وان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا الذکر ویقولون انه لمجنون
وما هو الا ذکر للعالمین آورده اند که گروهی نظران قریش از قبیله بنی اسد جمعی را که بحسد وچشم بد شهره داشتند

انجار

اخبار کردند وبهوا عجیب بسیار سیر شدند تا جمال سید عالم را از آسیب چشم بد آفتی رسانند و بدچشمی آنگاه
جماعت بحیثیتی بود که اگر کسی از ایشان را اراده گوشت خوردن بودی کنیز خود را گفتی که زنبیل بردار وهمراه من
بیا او بیامدی وهرگاه که شتری یا گاوی یا گوسفندی فربهی میدیدی گفتندی که چه نیکو حیوانیست ومن مثل این
ندیده ام در حال بیفتادی وصاحبش او را بکشتی و ویرا نصیبی دادی و مردیست که اگر آرزوی هلاک کسی داشتندی
سه روز چیز نخوردندی وبعد از آن نظر بر آن انداختندی فی الحال بمردی ودر میان ایشان مردی بود که بر هر که چشم
افکندی از پا در آمدی واین مرد از خیمه بیرون نگذاشتندی وهرگاه در خیمه دیگر شدی در من خیمه بر داشتندی تا او
نظاره کردی القصه آن مرد از خیمه بیرون آمده با ایشان بیامدند ودر برابر رسول صلی الله علیه وآله بایستادند وآنحضرت تلاوت
قرآن میکرد ودیدن نگاه کردند وگفتند که ما مانند این مرد ندیده ایم در فصاحت وبلاغت وحسن صورت وسیرت حق تعالی
حافظ حبیب خود بوده او را از چشم زخم ایشان نگاه داشت واین آیه فرستاد و در بعضی روایات آمده که پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم در مسجد نشسته بود وقرآن تلاوت می نمود وآن جماعت در مسجد ایستاده انتظار میکشیدند که حضرت
بیرون آید او را بچشم بد آفتی رسانند جبرئیل علیه السلام این آیه را آورد وگفت یا رسول این آیه را تلاوت فرمای
تا از چشم زخم ایشان ایمن باشی حضرت این آیه را بخواند وبرخود دمید واز مسجد بیرون آمد چون چشم ایشان
بر حضرت افتاد کور شده بروی در افتادند وحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم بسلامت از نزد ایشان
بگذشت واز حسن بصری روایت است که دوای بهتر ازین آیه از برای چشم زخم نیست و دیگر از آیاتی که مداومت
آن مستحبست این است که لمن شاء منکم ان یستقیم وما تشاؤن الا ان یشاء الله رب العالمین
و در خواندن سوره والضحی ثواب بسیار است ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که هر که سوره والضحی بخواند
حق تعالی او را از جماعتی گرداند که بشرف شفاعت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مشرف شوند و با آن خشنود و خرسند گردند
و به بهشت در آیند وبعدد هر یتیمی و سایلی او را ده حسنه باشد و ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که هر که
سوره الم نشرح لک بخواند ثواب او مانند ثواب کسی باشد که بمن ملاقات کرده باشد ومرا از هم غمهات دور کرده و شفاعت
او بر من واجب باشد ابی بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که هر که سوره القدر بخواند چنان باشد
که تمام ماه رمضان روزه داشته باشد ولیلة القدر را در طاعت وعبادت احیا کرده باشد واز ابی عبدالله علیه السلام
منقولست که هر که این سوره را بجهر بخواند همچنان باشد که شمشیر کشیده باشد ودر راه خدای تعالی جهاد کرده باشد وهر که
آهسته قراءت کند همچو کسی باشد که در خون خود غلطیده باشد در راه خدای سبحانه وهر که بخواند بعد از نماز خفتن بیست وپنج بار

در امان حق تعالی باشد تا صبح و هرکه بخواند در هر شب هفت بار در امان باشد تا صبح و هرکه مداومت کند برین سوره در
امان حق تعالی باشد و روزی او از جایی باو برسد که حساب کرده نشود و هرکه بخواند بر مال و متاع خود در حفظ و امان باشد
و ضحاک از عطا نقل کرده و او از ابن عباس که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که هرکه سوره قدر را بعد از نماز صبح هفت
بار بخواند حق تعالی شر آن روز را ازو دفع کند و هرکه بعد از نماز خفتن بخواند پانزده بار موکل گرداند حق تعالی باو ملائکه را تا
نگاه دارند او را از شر جن و انس و عافیت دهد او را از حیوان و هرکه بخواند در چاشت پانزده بار نظر کند حق تعالی باو هفتاد
بار بنظر رحمت و برآورد حق تعالی هفتاد حاجت او را و هرکه بخواند در هر وقتی عالمترین مردمان باشد و هرکه بخواند نزد زوال
آفتاب جمال حضرت پیغمبر را بخواب ببیند و هرکه در شب جمعه صد بار بخواند از منافقان نگردد و دلالت کند او را حق تعالی
بر اسم اعظم و هرچه طلب کند از حق تعالی باو کرامت کند و هرکه بنویسد و بشوید و بپاشد حق تعالی نور چشم او را زیاده کرده
و یقین او و علتها را برطرف کند و ابی بن کعب روایت کرده از رسول صلی الله علیه وآله وسلم که هرکه قراءت سوره اذا زلزلت کند
همچنان باشد که قراءت سوره البقره کرده باشد و ثواب کسی که ربع قرآن را قراءت نموده باشد باو دهد و در کشف از پیغمبر
روایت کرده که هرکه سوره الهاکم چهار بار بخواند چنان باشد که قرآن را تمام قراءت کرده باشد و این روایت از علی بن موسی الرضا
علیه السلام مرویست و از انس منقولست که رسول صلی الله علیه وآله وسلم روزی از صحابه پرسید که زن کرده گفت نه یا رسول الله
زیرا که نزد من چیزی نیست که با آن متزوج شوم فرمود که با تو قل هو الله احد نیست گفت بلی هست فرمود که آن ثلث قرآن است
و بعد از آن فرمود که آیا با تو نیست قل یا ایها الکافرون گفت بلی هست فرمود که آن ربع قرآنست باز فرمود که آیا با تو نیست سوره
اذا زلزلت گفت بلی هست فرمود که آن ربع قرآنست بعد از آن فرمود که تزوج یعنی زن کن و سه مرتبه تکرار فرمود و از ابو عبدالله علیه السلام
مرویست که ملول نگردید از قراءت اذا زلزلت که هرکه قراءت او در نوافل اذا زلزلت باشد خدای تعالی او را هرگز ببلای زلزله گرفتار نگرداند
و از صاعقه و آفتهای دنیا ایمن باشد و چون بمیرد مامور شود بداخل شدن در بهشت و در وقت دخول حق تعالی باو خطاب کند
که مباح گردانیدم بهشت عنبر سرشت خود را برای تو پس پاکی شو هر جا که خواهی که ممنوع نیستی از آن و از ابی بن کعب روایت
کرده از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که هرکه سورة التکاثر بخواند حق تعالی حساب او نکند نعمتی را که در دنیا باو داده باشد و الف مرده
و از ابو عبدالله علیه السلام منقولست که هرکه این سوره را قراءت کند در فریضه حق تعالی برای او ثواب صد شهید بنویسد و اگر در
نافله بخواند ثواب پنجاه شهید بدهد و چهل صف از ملائکه در فریضه باو نماز کنند و نیز ابو عبدالله علیه السلام از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
روایت کرده که هرکه این سوره را در وقت خواب بخواند از فتنه دجال محفوظ باشد و ابو امامه از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم
نقل کرده که خوانندهٔ این سوره را بی حساب به بهشت برند و در روایت صحیح ثابت شده که هرکه در اول شب میت جهت او دو رکعت

نماز بگذارد



نماز بگذارد و در رکعت اول الحمد یکبار و آیة الکرسی یکبار و قل هو الله احد دو بار و در رکعت دوم الحمد یکبار و ده نوبت سوره
الهاکم التکاثر و بعد از سلام بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و ابعث ثوابها الی قبر فلان بن فلان حق تعالی
بر انگیزاند هزار ملک را بسوی قبر او و با هر ملکی جامه باشد و فراخ گرداند قبر او را از تنگی تا روز قیامت و عطا کند حق تعالی
نماز کننده را بعدد آنچه آفتاب بر وی می تابد حسنات و بردارد از برای او هزار درجه و این نماز را هدیه میت گویند
و هرکه را حاجتی باشد از نیک و بد در وقت خواب هفت بار بخواند و با وضو بخواب رود در موضع پاک در خواب
اثر آن ببیند و هرکه بخواند این سوره را نزد باریدن باران بیامرزد حق تعالی او را و هرکه بعد از نماز عصر نزدیک بغروب
آفتاب بخواند در امان خدا باشد تا نزدیک غروب آفتاب روز دیگر و هرکه از برای درد سر بخواند درد ساکن شود و ابی
بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که هرکه سوره کوثر بخواند او را از همه انهار جنت آب بدهند و بعدد هر قربانی
که عباد وسیله تقرب خود گردانیده باشند در روز نحر و اهل کتاب و مشرکین آنرا سبب قرب خود ساخته باشند ده حسنه
کرامت فرماید و هرکه این سوره را در نوافل و فرایض قراءت نماید حق تعالی او را از حوض کوثر آب دهد و در زیر طوبی باشد
و هرکه بعد از نماز آخرین هر شب هزار بار تمام بخواند پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را در خواب ببیند این سوره را آزموده اند
و مجربست و ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که هرکه سوره قل یا ایها الکافرون بخواند همچنان باشد
که ربع قرآن را خوانده باشد و شیاطین ازو دور شوند و از شرک بری گردد و از فزع اکبر ایمن باشد و از جبیر بن مطعم روایتست
که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که ای جبیر میخواهی که چون بسفر روی از همه چیزها در پناه خدا باشی گفتم بلی یا رسول الله
فرمود که این پنج سوره را ورد خود ساز جحد و نصر و قل هو الله احد و معوذتین و در قراءت هر یک ازین سورها ابتدا
بسم الله کن جبیر گوید که من مال چندانی نداشتم چون بر قراءت این سورها مداومت نمودم مال من از همه کس
بیشتر شد و در سفر محتاج برفیق نشدم و از ابو عبدالله علیه السلام روایتست که قل یا ایها الکافرون ربع قرآنست
و چون از قراءت آن فارغ می شد می گفت اعبد الله وحده اعبد الله وحده و نیز